

یومِ بدعو کُل انا ینس باکما مہم

# سیف المُنکرین

علی  
اعناق المُنکرین

مصنفہ علامہ نامی فاضل گرامی عالم اجل فاضل اکمل سفیر عدیم البیدیل  
فقیہ بیعدل مولانا مولوی محمد عبدالجلیل سلمہ التحلیل یوسفزئی عموماً  
دولت رنی خصوصاً از مضافات پشاور



مطبع دبدہ احمدی مطبوع



سفر	مطلب	سفر	مطلب
۵۹	ایضا در سماع طلقه از والد خود	۱۱۲	در جواب آنکه بعضی از عبادت نامکن میباشد
۶۱	در تقاضای حدیث و اصل در باب تأمین	۱۱۶	در حقوق همان و جمده و غیره بر مرد
۶۲	در احادیث و آثار اخفای تأمین	۱۱۸	مسئله چهارم در جواز صیام الدهر
۶۳	در بیان قیاس فاسد لایذهب	۱۱۹	در جواب حدیث عائشه از حضرت صیام الدهر و غیره
۶۵	در اخفای چهار چیز در نماز	۱۲۰	در جواب از حدیث عبداللہ بن عمرو عاص رض
۶۶	باب پنجم در رفع یدین	۱۲۲	مسئله پنجم در جواز خواندن نائز شب تا بیکت
۶۸	ذکر جواز احادیث رفع الیدین مع الجواب	۱۲۴	در فضیلت سجده در نماز
۶۹	در بیان فرق بیان دو حدیث بحمد الله از حدیث	۱۲۵	در اظهار کید صاحب معیار
۷۰	تیمم که اسکنوا فی الصلوة	۱۲۶	در کید واقعش برای طعن در بزرگواری
۷۱	رفع الیدین بغیر از هفت جا نیست	۱۲۷	در کید غیر مقلدین برای تنقیص دین
۷۲	فعل پسین معتبر است از افعال پیغمبر	۱۲۸	دلیل بر تنقیص غیر مقلدین
۷۳	در وجوب احتراز از لفتنه و فساد	۱۲۹	لطیفه در التزام نام بر غیر مقلدین
۷۴	ذکر آثار بجواب احادیث رفع الیدین	۱۳۰	سلسله (۶۷) در فضل امام با حادیث
۷۵	در التزام امام از زاعی را در رفع الیدین	۱۳۱	و در فضیلت مذهب دومی
۷۶	فائده در مناقب امام اعظم در چهارده سلسله	۱۳۲	در اصلی اوطان ائمه اربعه و محدثین ستم
۷۷	سلسله اول در مناقب امام رض	۱۳۳	مصادیق این احادیث صحاب محارح ستمند
۷۸	در نکاح امام محمد و والده امام شافعی را	۱۳۴	در غلطی آقای امام بخاری و غیره
۷۹	در وضع بودن ابی علقمه از حدیث امام رض	۱۳۵	خیمه زدن سیده بر قبر زوج
۸۰	در تحبب صاحب ثامن با امام رض	۱۳۶	در دفع قول حاسنین در احادیث مذکور
۸۱	در جواب طاعتین امام از اقوال فضلاء زمان	۱۳۷	حدیث دیگر در فضل امام رض
۸۲	در بعضی حالات امام محمد ابو یوسف و زفر رض	۱۳۸	ترجیح مذهب امام رض
۸۳	سلسله سوم در دفع اعتراضات بر تعبد امام رض	۱۳۹	سلسله (۵) در ذکر اساس آن کتب
۸۴	مسئله اول در جواز جای یل زائد بر ثلث	۱۴۰	که در مناقب امام رض است
۸۵	در عبادت شافعیان حضرت	۱۴۱	حدیث بغض مردم ناشی از حب لغض خداست
۸۶	در ترخیص تعبد تا موت طلال طبع	۱۴۲	در بیان آنرا آنکه بطلان امام منسوب شده است
۸۷	مسئله دوم در جواز تعبد به مشرب	۱۴۳	سلسله (۴) در کمال عقل امام رض
۸۸	فائده در سر اخفای شب قدر و غیره	۱۴۴	لطیفه اول در سبب تولد امام طحاوی
۸۹	در نماز غافلان مرده در قبر خود	۱۴۵	در سبب انتقال امام طحاوی از مذهب امام شافعی
۹۰	در جواب حدیث الشرحی هماده سنن فقر	۱۴۶	در ذکر اثبات افترا بر امام
۹۱	مسئله سوم در جواز ختم قرآن بجز از هفت حدیث	۱۴۷	سلسله (۳) در ذکر بعضی فراغات امام رض



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۲۷۹	لطیفه (۲) در الزام روافض	۲۰۸	در نسب ناسر امام رضا
۱۵۲	سلسله (۸) در تحمل امام از ایندای انام	۲۰۹	سلسله (۱۲) در ذکر وفات امام رضا
۱۵۶	در شایسته گرامت از اخوند صاحب صوت	۲۰۹	معایب اسم امام رضا
۱۶۰	سلسله (۹) در ذکر تسلسل تلامیفا از امام رضا	۲۱۰	در ذکر خلافت از ان حضرت
۱۶۱	سلسله (۱۰) در توفیق امام رضا در علم حدیث	۲۱۳	در استخراج نام پاک محمد و احمد از هر چیز
۱۶۲	در عفو خواستن ثوری و غیره از امام رضا	۲۱۶	در ذکر قصه هجرت
۱۶۳	در اقرار از داعی بر غلطی خود در حق امام رضا	۲۱۹	ابیات در ذکر وفات حضرت با ماریه تاریخ
۱۶۴	در رجوع ثوری از وقیعت امام رضا	۲۲۱	در ذکر ازواج مطهرات نبی
۱۶۵	در غلطی امام بخاری در طعن امام رضا	۲۲۱	در ذکر ستر کثرت تعداد ازواج مطهرات
۱۶۶	در عدم قبولیت جرح مدعی امام رضا	۲۲۲	در جواب لمحمدان در حق چهار کجکاح
۱۶۷	در مطعون شدن بعض ائمه	۲۲۶	در غلطی کردن مفسرین در چند چیز
۱۶۸	نسبت (۱۴) حدیث بسوی امام افرات	۲۲۹	در ذکر اولاد آنحضرت
۱۶۹	در ذکر مسائید منقول از امام رضا	۲۳۱	در خلافت ابوبکر رضا
۱۷۰	در ذکر علت قلت روایت از امام رضا	۲۳۳	در خلافت عمر رضا
۱۷۱	در سبب قلت روایت از امام رضا	۲۳۴	در خلافت عثمان رضا
۱۷۲	سلسله (۱۱) در ذکر تدوین امام فقه	۲۳۷	در بعضی حالات مروان بن الحکم
۱۷۳	در ذکر عهد الوهاب متقی استاد شیخ دهلوی	۲۳۸	در خلافت علی رضا
۱۷۴	در بشارت دادن آنحضرت معلّم بصحت نبی امام رضا	۲۳۹	لطیفه در حق خلفای اربعه رضا
۱۷۵	سلسله (۱۲) در مناقب مجموعه امام رضا	۲۴۱	در خلافت حسن بن علی رضا
۱۷۶	در ذکر دفن صاحب هدایه و غیره در قبر شانه	۲۴۲	در خلافت امیر معاویه رضا
۱۷۷	در تعظیم کلام ربانی	۲۴۵	در خلافت یزید
۱۷۸	در جواب آنکه عیسی بنده سبب ابو حنیفه باشد	۲۴۸	در منع لعن بر یزید
۱۷۹	در جواب منکرین از بعضی جهادات غیر معقول	۲۴۹	در خلافت معاویه بن یزید
۱۸۰	در جواب آنکه چو عیسی بنده سبب امام رضا خواهد بود	۲۵۰	در خلافت عبدالعزیز بن زبیر و مروان
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رضا	۲۵۱	در عقاید خبیثه فخر و ابتدای تعزیه داری
۲۰۴	در ضحوت و عقل مروان و زنان	۲۵۲	در بعضی حالات مروان و جناب حرباد
۲۰۵	لطیفه در نقص زنان	۲۵۳	در بعضی حالات حجاج ثقفی رضا
۲۰۶	در تاثیرات دعا	۲۵۴	انتباه در تولد امام عظم
۲۰۷	در جواب آنکه قائل بد باب امام اندر نزد علی رضا	۲۵۵	تنبیه ایضا در تولد امام و خلافت یزید بن ابی
۲۰۸	در جواب آنکه امام رضا را با حق بدینا مند	۲۵۶	تنبیه در وجود صحابه و زمانه امام رضا



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۲۴۶	در خلافت سلیمان بن عبد الملک	۳۴۷	مطلب
۲۴۷	در خلافت بنده صالح عمر بن عبد العزیز و غیره	۳۴۸	مطلب
۲۴۸	قائمه در بعض احوال امام اعظم رض	۳۴۹	مطلب
۲۴۹	در خلافت خلفای عباسیه	۳۵۰	مطلب
۲۵۰	در خلافت ابو جعفر الرافعی و همدی و هارون شنید و غیره	۳۵۱	مطلب
۲۵۱	آغاز تالیف کتب اهل اسلام	۳۵۲	مطلب
۲۵۲	طریقه ای کلام بخلق قرآن	۳۵۳	مطلب
۲۵۳	در تفصیل قول بخلق قرآن	۳۵۴	مطلب
۲۵۴	در دفع شدن مسئله خلق قرآن به مباحثه پیری	۳۵۵	مطلب
۲۵۵	در بعض حالات طاعتین امام اعظم رض	۳۵۶	مطلب
۲۵۶	ذکر متعه و نفقه و افاض	۳۵۷	مطلب
۲۵۷	در ظهور فرق و روافض	۳۵۸	مطلب
۲۵۸	تنبیه در ذکر رجحان زبان سابقین بر لاحقین	۳۵۹	مطلب
۲۵۹	در ذکر وفات امام اعظم رض	۳۶۰	مطلب
۲۶۰	باب ششم در مسائل هر نوع	۳۶۱	مطلب
۲۶۱	مسئله اول در کیفیت و کیفیت ایمان	۳۶۲	مطلب
۲۶۲	در تحقیق کی و پیشی ایمان	۳۶۳	مطلب
۲۶۳	در تحقیق وقت اقامه نماز و اذان و اقامه	۳۶۴	مطلب
۲۶۴	در جواب اشکالات امام بخاری بر ائمه ایمان	۳۶۵	مطلب
۲۶۵	در جواب معترض که امام رضا را مرجع گفته	۳۶۶	مطلب
۲۶۶	مسئله (۲) در تحقیق مکات نماز و تواتر و تراویح	۳۶۷	مطلب
۲۶۷	در ذکر قول حضرت نعمان بن حنظل	۳۶۸	مطلب
۲۶۸	تنبیه در اجماع صحابه بر رکعات تراویح و در وقت بخت	۳۶۹	مطلب
۲۶۹	لطیفه در نکات علمی رض	۳۷۰	مطلب
۲۷۰	مسئله (۳) در فرق ضاد از ظا	۳۷۱	مطلب
۲۷۱	تصیح بعض ائمه بقیده معتبرست بهم جا	۳۷۲	مطلب
۲۷۲	مسئله (۴) در سج کردن در وضو	۳۷۳	مطلب
۲۷۳	در قبولیت حدیث ضعیف برای فضائل اعمال	۳۷۴	مطلب
۲۷۴	مسئله (۵) در جواز تسبیح دشمن برای ذکر	۳۷۵	مطلب
۲۷۵	در جواز شاعر خوانی و خطبا و در میان بدعت	۳۷۶	مطلب
۳۴۷	مطلب	۳۴۷	مطلب
۳۴۸	مطلب	۳۴۸	مطلب
۳۴۹	مطلب	۳۴۹	مطلب
۳۵۰	مطلب	۳۵۰	مطلب
۳۵۱	مطلب	۳۵۱	مطلب
۳۵۲	مطلب	۳۵۲	مطلب
۳۵۳	مطلب	۳۵۳	مطلب
۳۵۴	مطلب	۳۵۴	مطلب
۳۵۵	مطلب	۳۵۵	مطلب
۳۵۶	مطلب	۳۵۶	مطلب
۳۵۷	مطلب	۳۵۷	مطلب
۳۵۸	مطلب	۳۵۸	مطلب
۳۵۹	مطلب	۳۵۹	مطلب
۳۶۰	مطلب	۳۶۰	مطلب
۳۶۱	مطلب	۳۶۱	مطلب
۳۶۲	مطلب	۳۶۲	مطلب
۳۶۳	مطلب	۳۶۳	مطلب
۳۶۴	مطلب	۳۶۴	مطلب
۳۶۵	مطلب	۳۶۵	مطلب
۳۶۶	مطلب	۳۶۶	مطلب
۳۶۷	مطلب	۳۶۷	مطلب
۳۶۸	مطلب	۳۶۸	مطلب
۳۶۹	مطلب	۳۶۹	مطلب
۳۷۰	مطلب	۳۷۰	مطلب
۳۷۱	مطلب	۳۷۱	مطلب
۳۷۲	مطلب	۳۷۲	مطلب
۳۷۳	مطلب	۳۷۳	مطلب
۳۷۴	مطلب	۳۷۴	مطلب
۳۷۵	مطلب	۳۷۵	مطلب
۳۷۶	مطلب	۳۷۶	مطلب
۳۷۷	مطلب	۳۷۷	مطلب
۳۷۸	مطلب	۳۷۸	مطلب
۳۷۹	مطلب	۳۷۹	مطلب
۳۸۰	مطلب	۳۸۰	مطلب
۳۸۱	مطلب	۳۸۱	مطلب
۳۸۲	مطلب	۳۸۲	مطلب
۳۸۳	مطلب	۳۸۳	مطلب
۳۸۴	مطلب	۳۸۴	مطلب
۳۸۵	مطلب	۳۸۵	مطلب
۳۸۶	مطلب	۳۸۶	مطلب
۳۸۷	مطلب	۳۸۷	مطلب
۳۸۸	مطلب	۳۸۸	مطلب
۳۸۹	مطلب	۳۸۹	مطلب
۳۹۰	مطلب	۳۹۰	مطلب
۳۹۱	مطلب	۳۹۱	مطلب
۳۹۲	مطلب	۳۹۲	مطلب
۳۹۳	مطلب	۳۹۳	مطلب
۳۹۴	مطلب	۳۹۴	مطلب
۳۹۵	مطلب	۳۹۵	مطلب
۳۹۶	مطلب	۳۹۶	مطلب
۳۹۷	مطلب	۳۹۷	مطلب
۳۹۸	مطلب	۳۹۸	مطلب
۳۹۹	مطلب	۳۹۹	مطلب
۴۰۰	مطلب	۴۰۰	مطلب



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۱۶	حکایت (۱) در تعبیر خواب شاه از امام رضا	۵۲۵	ح (۹) در مناظره امام با علامه بغداد
۵۱۷	لطیفه در بابی شافعی از معتزله در تعبیر و نحوه	۵۲۶	لطم در طریق وضع حدیث
۵۱۸	در بعضی حالات امام شافعی رحم	۵۲۷	در حالات امام حنبل رحم
۵۲۳	در مناظره علامه و میر سید شریف	۵۲۸	در مسائل منقول از احمد
۵۲۴	حکایت (۲) در توبه دادن امام رضا بفاجر	۵۵۰	ح (۱۰) در ۱۵ سوالات عجائب از امام رضا
۵۲۵	لطیفه در اسرار عجائب در شان خلفای اربعه	۵۵۱	لطم در چند سوال عجیب از ابن عباس خیروی نیز
۵۲۶	دلائل ناجیه بودن اهل سنت و طاعت نه و بایه	۵۵۲	ح (۱۱) در اسکات امام رافضی را
۵۲۷	ایضا دلیل دیگر بطریق لطیفه	۵۵۳	لطم در الزام دادن به شیعه
۵۲۸	نکته دوزخی بودن (۲۲) فرقان از حسد و در رد بر دواض	۵۵۴	ح (۱۲) در جواب طلاق از امام بسط طریق
۵۲۹	در رد بر دواض و در رد بر میکشانی احمد و احمد	۵۵۵	لطم در کلام سه کس
۵۳۰	در تبیین عجیب به پنجتن پاک	۵۵۶	ح (۱۳) در تفریق امام بچه مرده را از زنده
۵۳۱	در جواب طایع با عمر با لطف و در استدلال باین معنی	۵۵۷	لطم در تفریق دست فاسد از فرج مرده از امام مالک
۵۳۲	حکایت (۳) در جواب فاسقه از امام رضا	۵۵۸	در مناقب امام مالک
۵۳۳	لطیفه در جواب فقیری بآمیج	۵۵۹	در مکره بودن خلق تمام برودت
۵۳۴	ح (۴) در امتحان امام مراد یوسف را در پنج مسأله	۵۶۰	ح (۱۴) در سوال یهودان امام رضا
۵۳۵	نکته انکس در ماده فاسده	۵۶۱	نکته در تخصیص شب قدر
۵۳۶	نکته در مدارج عالم و جاهل	۵۶۲	لطم در مناظره زن فاضله با حائمه
۵۳۷	ح (۵) در سرعت ذهن ابو حنیفه با طلاق و غیره	۵۶۳	ح (۱۵) در بلوغ سگ
۵۳۸	در تیزی فهم غوث پاک	۵۶۴	نکته در اخلاق حمیده و ذمیه سگ
۵۳۹	در حالات غوث پاک	۵۶۵	عادت و ملت سگ و بند و یکست
۵۴۰	ابن العربی رحم	۵۶۶	فائده در بعض حالات شاه عبدالعزیز دهلوی رحم
۵۴۱	ح (۶) در سرعت ذهن امام رضا	۵۶۷	ح (۱۶) در دفع قول خصم
۵۴۲	لطم در غیبی علم از فرزند خاخر	۵۶۸	لطم در الزام بر پنهان از شاه صاحب رحم
۵۴۳	نکته در فضیلت علم	۵۶۹	در دفع قول خصم پیش خلیفه
۵۴۴	ح (۷) در مناظره امام در فائده حلف الامام	۵۷۰	لطم در طایفه که با حسد و حسد شایسته داشت
۵۴۵	لطم در جواب ابن جوزی رحم را رافضی	۵۷۱	ح (۱۷) در تحقیق ایمان
۵۴۶	در حالات ابن جوزی رحم	۵۷۲	لطم در سه جوابات عجائب در دین
۵۴۷	فائده در بعض حالات شیخ دهلوی رحم	۵۷۳	ح (۱۸) در جواب پسندیده امام با حضرت
۵۴۸	ح (۸) در جواب عجیب از امام با سائل	۵۷۴	لطم در جواب عجیب فاضل بساط
۵۴۹	لطم مناظره کنیز علامه با فاضله	۵۷۵	ح (۱۹) در دفع لطیفه آیه از امام رضا



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۹۸	لطف در افتادگی و کثرت یافتن قدرت الفاظ و تکریر و تائید و تکرار	۵۹۰	لطیفه در دفع امراض و بل سواد و ازیادری بر قرآن
۵۹۹	ح (۳۳) در مثل سوال شاه و مردم از امام رضا	۵۹۱	ح (۲۱) در اسکات امام گم گشتی را بقیاس خود
۶۰۱	لطف در افتادگی و کثرت یافتن قدرت الفاظ و تکریر و تائید و تکرار	~	لطیفه در قیاس مخدین ثابریه
~	ح (۳۴) در دفع امام اعجاز این ابی بلی را	~	ح (۲۲) در نظار امام اشاره اعلی را
~	لطف در اعتراض شافعی بر احمد بن محمد	۵۹۲	مکتمه در اشارات علماء در کتب
~	ح (۳۵) در واپس کردن امام مالک و ابی بلی را	~	لطیفه ایضا در اشارات
۶۰۲	لطیفه در جواب مشرک از علی بن	۵۹۳	ح (۲۳) در رد کردن امام فاضل را از حدیث
~	تنبیه در تشبیه عذاب القبر بخفته	~	لطف در علم سیمایان و گفتار موافق واقع معراج
۶۰۳	ح (۳۶) در مقام قول خواج ناد و جنازه	۵۹۴	ح در وقت قیاس امام
۶۰۴	لطف در کمال حفظ امام بخاری	۵۹۵	لطف در تیزی تشویش بوعی سینا
~	ح (۳۷) ایضا در رد قول خواج ناد از امام رضا	۵۹۶	ح (۲۵) در گرفتن امام قاضی این ابی بلی را در چند جا
۶۰۵	لطیفه در بعضی وزیر بر مجری	۵۹۷	لطیفه مخیر ساقی بوعی سینا
~	ح (۳۸) در جواب امام مرد بریه را	۵۹۸	در حالات بوعی سینا
~	لطف در رد بر دهریه از علی بن	۵۹۹	ح (۲۶) در اعتدال آمدن امام گنج در گنج را
۶۰۶	ح (۳۹) در برکت عمل بر سر امام رضا	~	نادره در تیز فحی حکیم ابو منصور
~	لطیفه در افتادن مردی از امام	۵۹۴	لطف در کمال استادی عیار
~	ح (۴۰) در جواب صوفی خام از امام رضا	~	ح (۲۷) در ایراد علی امام بر خطبه ابن ابی بلی
۶۰۷	لطیفه در افتادن صانع برای بد صورتی جلی	۵۹۵	در نظار فارابی کمالات خود را
~	ح (۴۱) در رد کردن امام دهری کا زبانه از معصومه	~	فائده در بعض حالات فارابی معتمدی
۶۰۸	لطیفه در بعض امور محکوم	۵۹۶	ح (۲۸) در اخراج شدن محمد بن محمد ساهم و پیش امام
۶۰۹	ح (۴۲) در الزام امام رضا	~	لطف جواب دادن شاه صاحب پاوری را
۶۱۰	لطف در غلطی قیاس از مرد پیش ابن ابی بلی	۵۹۷	آگاه میدان امام قورشی را در طاعت مردی
~	در حال تصدق مال خرام	~	لطف در قوت حافظه امام بخاری
~	ح (۴۳) در ازاله بکر طمله	۵۹۸	فائده در بعض حالات امام بخاری
۶۱۱	لطیفه در فساد زنان بیهوش اخذ جن	۵۹۹	ح (۳۰) در پیچیده مباحث امام باقر
~	ح (۴۴) در علامت کوچ	۵۹۵	لطف بزرگ در زینت از زیارت مرتبه دهمی بر خج ادبکی
~	لطف در جواب عیسی با خادم کوسه	۵۹۶	تنبیه در وجوب بالا رفتن عیسی بر چرخ
۶۱۲	ح (۴۵) در جواب امام باطوق	۵۹۷	ح (۳۱) در اخراج امام رضا
~	لطف در نقل از حکیم شنائی	~	لطف در سوال مردی از خاکی آدم
~	ح (۴۶) در رد امام رضا قول حاسد خارجی را	~	ح (۳۲) در سوال امام از قتاده



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۶۱۲	لطیفه در رد عیب بر تفریه داری	۶۱۲	ح (۵۸۱) بنی یان بر عرفت
۶۱۳	ح (۴۶) در دفع امام ضرر و اوج یا آیه	۶۱۹	لط در فرام بنی م عین حکم خداست
۶۱۴	تفسیر در نبات باطن یا سید و فریب ایشان	۶۲۰	ح (۵۹) در الزام امام بنی م و ملک را
۶۱۵	لطیفه در تشبیه و یا سید و فریب ایشان	۶۲۳	ح (۶۰) در ملاقات امام بنی م با سید زاده
۶۱۶	ح (۴۹) در رد نیدن امام بنی م از اطلاق	۶۲۴	لط در جواب محرابی معترض بر وضو
۶۱۷	لطیفه در جواب عقلی از رحمت خدا	۶۲۵	نکته در سر وضو
۶۱۸	ح (۴۹) در رد کردن مانی به شیعه از وصی	۶۲۶	لطیفه چیست کلمه نماز
۶۱۹	لط در سر عیب از نو شیروان	۶۲۷	ح (۶۱) در امتحان جعفر صادق بر امام بنی م
۶۲۰	ح (۵۰) در اعتراض امام بر شافعی در کلمه طیبیه	۶۲۸	لط در لطائف قرآنی و غیره
۶۲۱	لطیفه در اسرار کلمه طیبیه	۶۲۹	ح (۶۲) در دفع امام بنی م اعتراض سید زاده را
۶۲۲	نکته در اسرار اسامی کتب مزید	۶۳۰	لط در جواب فاضل مرگیز خود را
۶۲۳	ح (۵۱) در انکار امام مال مغفود در ربه نماز	۶۳۱	ح (۶۳) در جواب امام بنی م صاحب لایله
۶۲۴	نکته در نقل عیب از درویش در نماز	۶۳۲	لطیفه در تعارض بن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۶۲۵	لط در باعث و سوسه های نماز	۶۳۳	فائده در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۶۲۶	ایضا جواب از دوساوس نماز	۶۳۴	ح (۶۴) در جواب امام بنی م و مالی علق نا
۶۲۷	در اسرار نماز	۶۳۵	لط در جواب حافظ شیرازی بر تمیوز رنگ را
۶۲۸	ح (۵۲) در رد آوردن امام مال مغفود و سر و بکفر و	۶۳۶	ح (۶۵) در فرست امام بنی م
۶۲۹	لطیفه در اقرار عیب بر شافعی	۶۳۷	لط در فرست خلیف بغدادی و وفات وی
۶۳۰	ح (۵۳) در حال زن عیسی با امام بنی م	۶۳۸	ح (۶۶) در سرعت زهر بن امام بنی م
۶۳۱	لط در سوال مرد از زلیخه	۶۳۹	لط در حل مسئله مشکلی از فرائض
۶۳۲	ح (۵۴) در حال عیسی با امام بنی م و حق زن خود	۶۴۰	ح (۶۷) در استخراج امام بنی م مال مغفود را
۶۳۳	لطیفه در وبال بودن زن ناخوش	۶۴۱	لط در انکار کمال نظامی گنجی
۶۳۴	ح (۵۵) در انکار نکاح جموده از امام بنی م	۶۴۲	ح (۶۸) در ظاهر فوائد امام مال مسروقه را
۶۳۵	نکته در تاج بودن اولاد مردم را	۶۴۳	لط در صنعت اظهار مال مسروقه
۶۳۶	فائده در خاصیت آب زمزم	۶۴۴	ح (۶۹) در اختلاف امام با قاضی در مسئله
۶۳۷	لطیفه در کس از بیخ چیده بدست	۶۴۵	لطیفه در عشق و زبان دو سائل
۶۳۸	ح (۵۶) در تخطئه امام قاضی	۶۴۶	ح (۷۰) اعتراض امام بنی م بر عطاء
۶۳۹	لط در حال سائل با مامون	۶۴۷	لطیفه در مباحثه بحر العلوم با قاضی
۶۴۰	ح (۵۷) در سرعت زهر بن امام بنی م	۶۴۸	ح (۷۱) در حراز تخم مؤمنین
۶۴۱	لط در حال امام بنی م و خود در سائل		



مطلب	صفحه	مطلب	صفحه
لطم بسیار از بلا با نگویند	۶۶۵	لطم در طایفه ابوذر رض پیش حضرت علی سلام	۶۶۹
ح (۸۴) در جواب مسکیت امام نه مرعاضه را	۶۶۵	و عدم احتیاج صاحبان بر طیل	۶۶۹
لطم در مناقره مولوی عبد الحکیم و مسیخا بد	۶۶۶	ح (۶۲) در افتادن رخ در دیک حکم	۶۷۰
تنبیه در حالات مولوی عبد الحکیم	۶۶۶	لطم در سزای منکران علم	۶۷۰
سیالکوی و مسیه زاهد هر دی	۶۶۶	ح (۶۳) در بیان امام زنه را از طلاق	۶۷۰
ح (۸۵) در خلاص نام اهل کوفه را از خل و غارت	۶۶۶	لطم حکم امام کلام تعان مت و نیز در حال تعان	۶۷۰
لطم در عجیب حکایت مرد عاشق	۶۶۶	ح (۶۴) در استخلاص امام زنه طاز طلاق	۶۷۰
ح (۹۶) در خبات کفار و در وصیت نیز از امام	۶۶۶	نکته در اثبات قیاس	۶۷۰
لطم در صفای اهل دل و ختم لطافت	۶۶۹	لطم در اثبات خلافت خلفای اربعه	۶۷۰
ح (۹۶) در جواب شوخی از امام زنه	۶۶۹	ح (۶۵) در حیل عدم طلاق از امام زنه	۶۷۱
ح (۹۸) در قائل کردن امام منکر را	۶۷۰	لطیفه در حیل عدم طلاق زنه از فقیه	۶۷۱
تمت مشق بر فیصل	۶۷۰	نکته در افتادیت کد خدائی	۶۷۲
فصل اول در حالات امام ابی یوسف	۶۷۰	ح (۶۶) در ابطال دعوی نبوت مرکب از امام زنه	۶۷۲
نکته در تحصیل علم هر فردی که باشد	۶۷۱	لطم در دعوی نبوت از مردی پیش بارون	۶۷۲
فائده در فضیلت علم	۶۷۱	نکته ایضا دعوی نبوت از شعرا	۶۷۲
در ذکره لطافت منقول از ابو یوسف	۶۸۱	ح (۶۶) در خلاص امام زنه مردی را از حنفیین	۶۷۳
فصل دوم در ذکر حالات امام محمد	۶۹۵	لطم در جواب دادن علی بن اوفی و در دینار قضای عمری	۶۷۳
در تفصیل مسائل ظاهر الروایه و غیره	۶۹۶	ح (۶۸) در احتمال امام زنه حلف مردی را	۶۷۴
در ذکر قدر حالات امام نووی	۷۰۲	لطم در عقل و در معیارک و حالات ابن مبارک	۶۷۴
تنبیه در جواب ابرار از ان واقعات و تعلیم	۷۰۷	ح (۶۹) در احتمال امام زنه ابی ایل بن فیهر در مسئله	۶۷۵
و خواندن قرآن بر قیور و غیره	۷۰۷	لطم در الزام دادن ابو سعید خنی مرد او و قاضی را	۶۷۶
لطیفه در خدمت حاکم	۷۰۹	فائده در فضیلت علم بال چند وجه از علی زنه	۶۷۶
در اعتراض پادری بر قرآن و جواب آن	۷۱۰	ح (۷۰) در تخریج چند ائمه از تفقه امام زنه	۶۷۸
در اعزاز علم عالمگیر بادشاه	۷۱۲	لطم در الزام حجاج بن یحیی بن یحیی در فضل حنین	۶۷۹
تنبیه در حقوق استاذ و عالم	۷۱۲	ح (۷۱) در اسکات امام زنه از مبارک محله	۶۸۰
فائده در احراز از کذب بکلمت علی	۷۱۵	لطیفه در استلال به حقانیت دین اسلام	۶۸۰
خاتم در مناجات از فزیر	۷۲۱	ح (۸۲) در بیان تمام زنه و خلافت ده با خلیفه	۶۸۲
نسخ از مکتب کتاب	۷۲۱	لطیفه در حالات فرعون بیعون	۶۸۲
خاتمه کتاب من جانب المؤلف	۷۲۲	ح (۸۳) در الزام امام خلیفه و وقت لا	۶۸۳







کہ در نجاست ہذا الزکزل و بہا یکلمہ قرآن الشیطان ہارشا و فرمودہ چنانچہ بتفصیل  
در ابتداے فصل ششم در حالات این فرقہ بیان نمودہ ام۔ بموجب کفرست و بعضی مثل دیگر فرق  
ضالانہ اندہ خوارج و روافض و معتزلہ و مجتہد اندہ و ائمہ اور نماز و رسل انان کسے را جائز نیست  
پس بالاتفاق درین زمانہ را سے مخالف علما کے مجتہدین پیودن و طریق آزادی و عدم  
تقلید کیے از ائمہ اربعہ مستنبطین و زمین خود را در چاہ ضلالت و گرداب بدعت مانند لاندہ  
مذہب سرنگون انداختن است و در وعید کجا لئون کذا ابون الحداثہ در آمدن۔ وہ  
کہ وجوب تقلید مذہب معین از مذاہب چہارگانہ ثابت گردید پس براے اثبات جزئیات  
و فرعیات مذہب خود ما را در اینجا جاتے و ضرورتے نمایند۔ چہ کہ برہر مقلدہ قاصر پیر وی محمد خود  
در ہر سلسلہ جزئیہ واجب است مگر براے رد و زعم بعضے جہلاے و تہاہیہ کہ در چند مسائل حضرت  
امام اعظم و قلعان ویراجہم اشہد جمیعین بخلاف و عجزی حاویش صحیحہ از جہل خود یا محض از بیدینی  
و تعصب دیدہ و دانستہ منسوب می نمایند و غول فارعام مردم عوام را سے درغلانند و جبہ جدال  
بطورے مے نمایند کہ حنفیہ کثر ہم اشہد دین مسائل مخالف حاویش صحیحہ و نصوص میرکہ اندلہا ہاں مسائل  
ضروریہ را براے تے ناظرین سلیم الطبع فارغ از تعصب دین مقام تسطیرے نمایم چہ تعصبان  
دین و معتزلان ائمہ مجتہدین ہزار و قدر برابرین بنیدہ راشل گوز شتر و بازیکہ طفلان مے انگارند و از  
انکار گاہے باقرار در نیاند۔ پس در حق ایشان ہمین یک کلمہ کافی است کہ

قدم باید اندر طریقت نہ دم کہ اصلے ندارد و مے بے قدم

**انتباہ**۔ معلوم باد کہ از اعظم مکائدین گروہ کیے اینکہ چون دوسلہ مثل تہمین و رقیہ دین  
و غیر ہا ایشان را از دوسے احادیث الزام شافی دادہ شود و فی الفوکیدہ دیگر آغاز می کنند  
کہ این سلسلہ مذہب امام شافعی است پس نزد شما آیا و سے نیز بغلطی است جو البش بہند و جہا

تہذیب دوم سیف القلین  
در شرف و تہذیب  
در ابتداے فصل ششم  
در حالات این فرقہ  
بیان نمودہ ام۔ بموجب  
کفرست و بعضی مثل  
دیگر فرق ضالانہ  
اندہ خوارج و روافض  
و معتزلہ و مجتہد  
اندہ و ائمہ اور نماز  
و رسل انان کسے را  
جائز نیست پس  
بالاتفاق درین  
زمانہ را سے مخالف  
علما کے مجتہدین  
پیودن و طریق  
آزادی و عدم  
تقلید کیے از  
ائمہ اربعہ  
مستنبطین و زمین  
خود را در چاہ  
ضلالت و گرداب  
بدعت مانند  
لاندہ مذہب  
سرنگون  
انداختن  
است و در  
وعید کجا  
لئون کذا  
ابون الحداثہ  
در آمدن۔ وہ  
کہ وجوب  
تقلید مذہب  
معین از  
مذاہب  
چہارگانہ  
ثابت  
گردید  
پس براے  
اثبات  
جزئیات  
و فرعیات  
مذہب  
خود ما  
را در  
اینجا  
جاتے  
و ضرورتے  
نمایند۔  
چہ کہ  
برہر  
مقلدہ  
قاصر  
پیر وی  
محمد  
خود در  
ہر  
سلسلہ  
جزئیہ  
واجب  
است  
مگر  
براے  
رد و  
زعم  
بعضے  
جہلاے  
و تہاہیہ  
کہ در  
چند  
مسائل  
حضرت  
امام  
اعظم  
و قلعان  
ویراجہم  
اشہد  
جمیعین  
بخلاف  
و عجزی  
حاویش  
صحیحہ  
از جہل  
خود یا  
محض  
از  
بیدینی  
و تعصب  
دیدہ  
و  
دانستہ  
منسوب  
می  
نمایند  
و غول  
فارعام  
مردم  
عوام  
را سے  
درغلانند  
و جبہ  
جدال  
بطورے  
مے  
نمایند  
کہ  
حنفیہ  
کثر  
ہم  
اشہد  
دین  
مسائل  
مخالف  
حاویش  
صحیحہ  
و  
نصوص  
میرکہ  
اندلہا  
ہاں  
مسائل  
ضروریہ  
را  
براے  
تے  
ناظرین  
سلیم  
الطبع  
فارغ  
از  
تعصب  
دین  
مقام  
تسطیرے  
نمایم  
چہ  
تعصبان  
دین  
و  
معتزلان  
ائمہ  
مجتہدین  
ہزار  
و  
قدر  
برابرین  
بنیدہ  
راشل  
گوز  
شتر  
و  
بازیکہ  
طفلان  
مے  
انگارند  
و از  
انکار  
گاہے  
باقرار  
در  
نیاند۔  
پس  
در  
حق  
ایشان  
ہمین  
یک  
کلمہ  
کافی  
است  
کہ  
قدم  
باید  
اندر  
طریقت  
نہ  
دم  
کہ  
اصلے  
ندارد  
و مے  
بے  
قدم  
انتباہ۔  
معلوم  
باد  
کہ  
از  
اعظم  
مکائدین  
گروہ  
کیے  
اینکہ  
چون  
دوسلہ  
مثل  
تہمین  
و  
رقیہ  
دین  
و  
غیر  
ہا  
ایشان  
را  
از  
دوسے  
احادیث  
الزام  
شافی  
دادہ  
شود  
و فی  
الفوکیدہ  
دیگر  
آغاز  
می  
کنند  
کہ  
این  
سلسلہ  
مذہب  
امام  
شافعی  
است  
پس  
نزد  
شما  
آیا  
و سے  
نیز  
بغلطی  
است  
جو  
البش  
بہند  
و جہا



اوّل اینکه بین وجہ است کہ مذہب امام عظیم کوئی را از روئے تحقیق بر مذہب ائمہ دلیتر جیت  
 اگر چه آن نیز حق اند دوم اینکه ما درین وقت تحقیق از روئے کتاب اللہ و احادیث رسول اللہ  
 برائے دفع مکالمہ شامی کنیم پس قول غیر شریع از محدثین ائمہ مجتہدین گاہے سند نخواهد شد  
 بر سخن رانقاعی و ہر نکتہ را جائے ع کہ فرق مراتب نہ کنی نہ زنیقی و سوم میگویم کہ نے  
 مذہب امام شافعی بر صواب است مگر شمار از ان چه کہ مطابقت بعضی عقائد و افعال کفار  
 با اہل ایمان موجب نجات نیست چنانچہ از شرکات مرصیان با اعتقاد و صحت بعضی حواس و اعضا  
 تشفی نے چه شمار مطلقاً از تقلید ائمہ اربعہ انکار است و اگر برائے نجات در یکدوم مسئلہ تقلید کیے  
 از ائمہ اختیار ناسیوا این تقاضا و خواہش نفس شماس است پس فائدہ از ان شمار انباشد  
 اگر تقلید باشد در جملہ مسائل باید و درین صورت ما را پنج اعتراض نیست ورنہ ہمیں حلیہ  
 شام موجب تغذیر است کہ بناے آن بر تزویر است چہارم اینکه غیر مجتہد را بر مجتہد مطلق  
 اعتراض نمیرسد و بر مثل خود میرسد پس ابر شام تا دقتیکہ پانہد راے خود اید اعتراضها  
 میرسد کہ غیر مجتہد اید و ہر گاہ کہ تقلید امامے از ائمہ اربعہ نمایند میرسد چنانچہ از قولے حدیثین  
 وغیرہ در مقابل ہوید اگشت مگر درین صورت تقلید موافق حکم اجماع اہل سنت و جماعت  
 لازم گرد و نہ تقلید جزئی فافہم و تامل - وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ  
**تنبیہ** از جملہ حیلہاے غیر مقلدین کیے اینکه میگویند کہ برائے استدلال جملہ روایات  
 صحاح ستہ و تواتر این زمانہ من کل الوجوہ مقدم است پس باید دانست کہ اگر بقول  
 غیر مقلدین کل روایات صحاح ستہ را ہر جمیع اخبار و تخریجہ ائمہ اربعہ و اتباع شان ترجیح و  
 تقدیم دادہ شود پس بطلان مضمون حدیث خیر القرون قونی و امثال آن بخوبی  
 لازم گردد بلکہ بعکس مضمون مخالف حدیث موصوف عمل کردن واجب گردد - فَاَتَى



الْقَبَاحَةِ أَشَدُّ مِنْ هَذَا - ادعائے عمل بالحدیث کجا بلکہ دعائے استبداع فی حدیث  
از ان ہویدا است ع بین تفاوت رہ از کجاست تا کجا چہ زمانہ ائمہ مجتہدین ربیعہ خصوصاً  
زمانہ امام عظمی بنبت مصنفین صحیح بسکہ سابق ترین سابق حتی کہ بہ خیر القرون  
قطعاً شامل گنماست عرف ان شاء اللہ تعالیٰ - و پر ظاہر کہ در تحقیق احکام شریعت مدارک  
ارکان طریقت سابقان از لاحقان عارف تر میباشند کہ مدار اخذ متأخرین منحصر بواسطہ  
متقدمین است و بس و با خصوص امام عظمی (کہ از ہمہ محدثین و مجتہدین سابق و زمانہ  
خیر و برکت اقرب اللاحق و از جملہ باستنباط مسائل حافق تر و بر معصران بمعرفہ موارد  
و منازل فائق تر) کہ جملہ اقوالش بتقدیم النسب است اگر گفته شود کہ اقوال صحیح را از حدیث  
آنکہ اقوال صحیح اند ترجیح نمیدہیم مگر اقوال حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ  
بر قول ائمہ دین راجع میدانیم و از ان اتباعش واجب لازم مے انگاریم پس درین  
چہ قباحت است و لزوم کہ ادما شاعت - گویم ماینز بر اقوال ائمہ کرام من حیث انها  
اقوالہم ہرگز عملی نمے نمایند و تقلیدش نمے کنیم کہ دین و دین خدا مے عزوجل و رسول  
افضل علیہ الصلوٰۃ والسلام است نہ دین ائمہ مجتہدین رحمہم اللہ اجمعین - بلکہ اقوال  
شان ایچنہ مضمون نصوص صریح و اجماع صحیح و یا بشرط عدم آن مسائل مستنبطہ محققہ  
از یکے از انما علی حسب الترتیب انستہ تقلید شان مے نمایم - پس درین صورت نیز  
چون ہر دو ذوق برابریم البتہ اتباع اقوال سابقہ خیر القرون بر اقوال لاحقہ شر القرون لازم و واجب مے

وَكُلُّ يَدٍ يَدَعِي وَصَلًا لِلْيَكْبَلِ	وَلَيْكِلَ لَا فَتْرُكُهُ يَدَاكَ
---	-----------------------------------

چہ می پریم کہ بر احوال ناخنیہ پدر عارف ترمی باشد یا پس اگر نیرہ را عارف تربید انید البتہ  
شما محدثین را بر ائمہ مجتہدین و نیز خود را بر فرقہ محدثین عارف تر دانستہ ترجیح دادن متواتر

در بیان کجاست تا کجا چہ زمانہ ائمہ مجتہدین ربیعہ خصوصاً

سوال در تقدیم صحیح

جواب در ترجیح اقوال ائمہ مجتہدین

جواب در ترجیح اقوال ائمہ مجتہدین و در بیان کجاست تا کجا چہ زمانہ ائمہ مجتہدین ربیعہ خصوصاً



و لا فکلا۔ مگر دانش از ظاهر حال شما صاف همین مستفاد است۔ چه ترجیح شما محدثین را بر  
ائمہ اربعہ متقدمین خود از قول شما این چنین <sup>در</sup> الشمس است قاما تفضیل شما خود را بر جماعت محدثین  
پس آن نیز از فعل شما اظهر من الامس است۔ چه ایشان با وجود و فواید احادیث که با خود  
میداشتند تقلید ائمہ را از دست خود نگذاشتند بخلاف شما چنانچه در سابق در فصل اول در ذیل  
دلیل دوم طبقہ امام المحدثین حضرت بخاری را بخوبی بیان نمودیم که و کئے مقلد امام شافعی <sup>7</sup>  
بود۔ مگر در اینجا نیز برای استشهاده و تصدیق قول خود بطریق ایجاز حال امام نسائی صاحب  
صحیح را پیش می نمایم و آن اینکه در تذکرہ المذاهب آورده و کان النسائی شافعی  
المذاهب و له مناسک علی مذاهب الامام الشافعی کذا فی تیسیر الاصول

شامی بودن امام شامی

وفی شجرہ سفر السعاده اگر تقلید درست نبودے چہ الامام نسائی باوجود محدث بودنش  
بسویں رو نمود و خود را غیر مقلد شمر د بلکه براہ ہدایت شافعی پے بُرد و دلائل احکاماً بر  
تقویت مذہبش درج کتاب خود کرد انتہی پس مرین بوالفضولی خود شمامصدقین یک قطعه

فِي دُرِّ عَيْبٍ فِي تَرَادُفٍ  
زِيَرَتُكَ يَدَا أَبِي لَهَبٍ

گرفت و ترشت خاکا بنی  
قُلْ هُوَ اللَّهُ که صف خالق است

بہر حال فاکلام لیس گماز عمتو۔ والاحدیث خیر القرون از زبان ہدایت ترجمان  
ارشاد شدے وہ آیت کریمہ والسابقون السابقون اولئک المقربون  
نزول یافتے بلکہ خود در صحاح از تلامیذ و بمعصانِ امامِ عظم مثل ابنِ مبارک و ابوالحسن  
و کثرت و تسعین کدائم و سفیان و امام مالک و غیر ہم اخذ روایات احادیث نکرے۔  
فلہذا بما بمقابلہ تحقیقات ائمہ اربعہ مرویات صحیح و غیرہ را فرسنگداریم۔ آری ہرچہ  
کہ از انہا موافق امام خودے یا ہم براے نیادت و ثوق آراے گزینیم و غیر موافق را

بر سر الحق صحیح اخذ کرده شود بر مخالف آن بخون سیو یا مصحح



بخوف وضع که در رواة مابعد بکثرت بوقوع آمده و یا باعث سهو و خطا که بے اختیار  
 سر زده بمقابلہ مرویات سلف خود ممول به خودی سازیم خاصه که بعد از زمانه  
 امام عظیم و ضاعان حدیث بکثرت بودند چنانچه در تذکره المذاهب بحواله خلفا از ابن عساکر  
 آورده که روزی هارون رشید زندیقے را گرفتار ساخته حکم بقتلش داد. زندیق گفت  
 که قلم بر اے حدیث فرمود تا عباد را از زحمت و اضلال تو نجات دهم. گفت کجائی از  
 هزار باب احادیث موضوعه من که حرفه را دران از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیاورده  
 فرمود اے حد و الله تو خود کجائی از ابوالسحاق و ابن المبارک که ایشان حرفه را قاتمین  
 در احادیث نبویه از موضوعات بکار برده اند و از دیگر تفریق می کرده. و زیاده تفصیل این  
 مرام در فصل پنجم از باب اول در تحت جواب سوال اول جائے که ذکر وضع نوح بن  
 ابی مصمت کرده شده نموده ام و راجع باید دید. پس چون کثرت وضع احادیث بعد از  
 زمان امام در حالت قیام ابن مبارک تا بدین جا رسید پس موجب عجز که آمد بران مزید  
 نمود کیفیت آن را تا بزمانه اصحاب صحاح چه می باید پرسید مگر بحکم کلام الله میدو  
 آمیز الکلام فخریه هارون را باین مبارک ملاحظه باید کرد و حالانکه همین ابن مبارک  
 از تقلید امام روی خود را نیز پیچید و اکثر اقوال و اشعار ویرا در حق امام در خائب  
 می در مابعد هدرین کتاب باید دید و بهوش باید فهمید و بمع قبول باید شنید  
 و بمنزله ایمان باید بخجد و در ول صدق و یقین باید گزید. <sup>و</sup> حالانکه بنای کتب  
 و اصول مبتنی بر شوریست چنانچه بر واقفان پوشیده نیست و نیز طریق امام را  
 درین باب در مابعد بیان نموده ام و چنانچه از کتب معتبره مصنفان هر عصر صاف  
 هویداست. و حالانکه عاقل ترین عاقلان مخلوق الله بشوره کثر نیان از روی

ادای است که با افراد حدیث که در باب کثرت و تضعیف و تضعیف احادیث  
 در حدیث

در حدیث  
 در حدیث



مجتہدین امام مکتبہ دارالترتیب طاب

بنان ابرارے امتیاز کمال

کتاب فی التعلیل ودرایع القلب ودر بیان بخاری

بیعت عمده کے آن حکم و شہادہم فی الامم ماور شدہ جس چہ نسبت سے  
 صحیح را کہ محض از تحقیق خود بلا شوراے غیرے تصانیف نموده با تحقیقات ائمہ  
 مجتہدین سابقین کہ با شوری جمیع مسائل را جمع نموده ازینجا است کہ امام مالک بخوار  
 بارون فرمودہ کہ بر اتباع موطاے من خلائی را جبر کن کہ من این را بعلم و راے خود  
 تالیف نموده ام و تدوینش ساخته ام حالانکہ بسیارے از صحابہ بجا بجا منتشر شدہ اند و  
 مردمان از آنان ہدایت یافتہ چنانچہ در میزان شرعی و غیرہ موجود است پس محل اش  
 را بعل کردن صحیح کہ بعد از ازمنہ قبر کہ خیر القرون تالیف یافتہ چگونہ مجبور ساختن متواتر  
 و عمل از اعراب شریعت دانند و تصریحات مجتہدین سابقین را بدعت مے نامند استغفیر  
 اللہ العظیم من هذا الشر الفخید کہ درین چنین عمل شہادت نفرے ابطال چیزے کہ  
 حقیقتش بدلائل کثیرہ و گواہان وافرہ با استحکام رسیده لازم مے آید آرے صحاح  
 براے متاخرین و قمتے دلیل قاطع مے تواند شد کہ بناے قول ائمہ سابقین بعد از  
 متبع و تفحص کمال محض بقیاس ظاہر گردد و یا ہمان جزئیہ را بفرض محال در اقوال  
 سلف در نیابند و نیز براے تقویت مسائل مذہب خود ازان استدلال میتوانند  
 تا ہم قول مجتہد مخالف خود را ازان الزام دادن نمی توانند و نہ خود صحاح را مستقل بذ  
 براہ میتوانند شمارد کہ مصنفان صحیح مانند عطاء راند و سرگز مر بیض عامل بلا اعانت  
 و تشخیص طیب حاذق معالجہ و نسخہ از ایشان خرند اگر خرن ہا ناخسہ ند کہ خود را  
 بملکت میزنند و فرودندان گاہے خرند البتہ خرنے خرنہ کہ دانیان ایشان را  
 بخرنہ خرند اگر لاندہے گوید کہ آیا مضمون اصح الکتاب بعد کتاب اللہ الباری  
 حق صحیح البخاری مے نمایند انہے گویم و ام گر قائلش انید از انش مرویات صحیحہ

اول کتابت بنام خازن کتب در طائف امام یوسف خاں آراشا القاسم از اندویش



ائمہ سلف ترجیحش نے تو انہم۔ از تو مے پر سم کہ آیا این قول خداست اگر گوید نے  
گویم قول رسول خداست اگر گوید نے گویم قول صحابی ست اگر گوید نے گویم  
قول کد امی تا ہی ست اگر گوید نے گویم قول کد امی تنج تا ہی ست اگر گوید نے  
گویم قول کد امی یکے از ائمہ مجتہدین دین ست اگر گوید نے باز گویم قائل این قول  
کے از خیر القرون ست اگر گوید نے باز مے پر سم آخر قول کراہن پیش مے نمانی  
کہ بدان حدیث خیر القرون و آیت والسابقون وارد نمایم۔ اگر گوید کہ آخر  
قول کد امی عالے باشد کہ حال ضرب المثل گشتہ گویم کہ نصیب شما باد۔ مگر فرماید  
کہ ادعائے عمل با حدیث کجا و استدلال بقول ضرب المثل کردن کجا

کجا مدعی کجا و جال ناپاک      چہ نسبت خاک را با عالم پاک

بلے اگر تسلیمش نمایم پس مضمون این قول اضافی ست

نسبت بموطاے امام مالک و دیگر صحاح و غیرہ چنانچہ

برہ واقفان مخفی نیست۔ پس ازین چیزے

نقصان بآیت و حدیث مذکور لازم نے

آید۔ راست ست۔

تسبیح بدویش را گفت بدم \*

دیکے خیر کہ بے فردم \*

واللہ اعلم

بالتواضع

نقد



بسم الله الرحمن الرحيم

فَتَحْتَ خَلْكَ

فَتَحْتَ مَبْنِيَّ

عَسَى الْقَلْبُ يَنْزِلَ

عَلَى الْوَجْهِ

دَوْر

باب دوم در بیان تحقیق آب و مسئله قلّتین و غیره

سوال چه میفرمایند علما فایزین مبنی مقتیان شریعت فایزین ازین مسئله که در حدیث شریف وارد است و قتیکه آب در غم یا در خشک باشد پس آن آب ناپاک نمیشود چنانکه در ابوداؤد است قال علیه السلام إذا كان الماء قلّتين فأكملهما ينجس ونیز عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلعم سئل عن الماء يكون في القلاة من الأكوص وما يؤمن به من الماء والشيء فقال رسول الله صلعم إذا بكت الماء قلّتين لم ينجسه شيء رواه ابوداؤد یعنی مرویت از ابن عمر رضی الله عنه گفت شنیدم از آن حضرت علیه السلام که پرسیده شد از حکم آن آب که باشد در میدان زمین یعنی صحرا و آن آب که نوبت نبوت می آید از اجزای پایگان و درندگان پس فرمود آنحضرت علیه السلام و قتیکه رسد آب بمقدار دو قله نخب کنند آرد چیزی است نهی و این است مذهب امام شافعی بلکه مطلق آب پاک و پاک کننده است اندک بقدر یک جرعه باشد یا بسیار و ناپاک نمیکند آرد چیزی چنانکه در شکوة از صحیح روایت میکنند رسول الله صلعم قال الماء طهور ما لم ينجس یعنی و این است مذهب امام مالک و آنمیدانیم که امام ابوحنیفه از کجا میگوید که تاو قتیکه آب بحد اکثریت رسد از افتادن نجاست ناپاک میگردد و خصوصاً آب چاه اگر چه زیاده باشد نزدیک امام عظیم از افتادن ناپاکی و نجاست در آن اگر چه اندک باشد و یا حیوانی که خون به آن مل دارد و در چاه میزد و یا شکوک در آن افتد اگر چه زنده از آن کشیده گردد درین همه صور نزدیک و ناپاک است پس از احادیث مذکور ظاهر خلاف میکند و بالفرض اگر نزدیک امام عظیم کدام دلیل بود این حدیث صحیح را چه جواب است و همچنین قول

باب دوم در تحقیق آب و مسئله قلّتین

حال



اما شامی و امام مالک را باینکه ابوالقاسم یحیی بن زکریا را بحدیثی از ابی جریج بن عبد الله بن جریج -  
**اجواب** - اَقُولُ وَبِاللهِ التَّوَكُّلُ سَبِيلُ إِلَى مَالٍ الْكَفَافِ وَالْقَصْدُ سَبِيلُ إِلَى بَيْتِ

ایوسف که گفته باز آید بکنعان غم مخور  
 کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

شاید  
 بگوید  
 که  
 این حدیث از باب است که در کتاب  
 آمده است

باید دانست که دلائل امام اعظم درین باب حدیث صحیح و آثار توفیه اند اما الاثار پس ابو بکر بن ابی  
 که استاد بخاری و مسلم است و یکی از ائمه محدثین و ارکان اهل حدیث است در کتاب خود که به مصنف موسوم  
 آورده عَنْ قَدَاحِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ زَيْنَبًا وَقَعَتْ فِي زَمْرٍ قَمَاتٍ قَالَ فَأَنْزَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ  
 فَخَرَجَهُ ثُمَّ قَالَ أَنْتُمْ مَا فِيهَا مِنْ مَاءٍ زَمْرٌ لَوْ قَالَ لَكَ فِي لَيْلٍ صُغْرٌ دَوْلَةٌ مِنْ قَبْلِ  
 الْعَيْنِ الْقِيَامِ الْبَيْتِ أَوَّلُ الْوَكْنِ فَأَتَاهَا مِنْ عَيْنٍ الْجَنَّةِ بِنِي مَرْوِيتِ الزَّانِبِ عَبَّاسٍ كَمَا هُوَ  
 یکتا می در چاه زمزم افتاد پس بر دای گفت که مردی بطرف دی فرو کرده شد و او را از چاه بیرون کشید  
 پسر ابن عباس فرمود که بیرون کنی آب را هر قدر که در دست پس فرمود همان شخصی را که در چاه بود دهنه و دهان  
 را بطرف چشمه که نزدیکی کعبه است یا حجاز و چه هرگز این چشمه از چشمهای بهشت است انتی و نیز روایت  
 از عطارد که هر آینه یک حبشی در چاه زمزم افتاد و مرد عطا گفت که این زیر کشیدان بهلب زمزم حکم فرمود  
 عطا گفت که آب منقطع نمیشد پس این زیر نظر کرد پس یکا یک آن یک شمش بود که از جانب حجاز سود و حوید  
 ابن زبیر گفت که این قدر کافیست شمارا بکنده در مصنف ابن ابی شیبه الفاظ اشنا نیست عَنْ عَطَاءِ  
 حَبِشًا وَقَعَتْ فِي زَمْرٍ قَمَاتٍ قَالَ فَأَمْرًا ابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ يَنْفَعُ مَاءَ زَمْرٍ قَالَ فَجَعَلَ  
 الْمَاءَ لَا يَنْقَطِعُ قَالَ فَظَنُّوا أَنَّهُ هُوَ عَيْنٌ نَكَبَتْ مِنْ قِبَلِ الْحِجْرِ الْأَسْوَدِ قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ حَبِشًا  
 رواه ابو بکر بن ابی شیبه - و نیز مرویت از ابن عباس و ابن زبیر از امرا  
 بن زبیر مَاءَ زَمْرٍ عَنْهُ وَفُجِعَ وَفُجِعَ فِيهِ رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ يَعْنِي حَكْمَ ابْنِ عَبَّاسٍ  
 و ابن زبیر رضی الله عنهما کشیدن آب زمزم در وقت افتادن زنگی در درون و در آن انتی و نیز روایت  
 است که ان زَيْنَبًا وَقَعَتْ فِي يَدِ زَمْرٍ قَمَاتٍ فِيهَا فَأَمْرًا ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ الْحِجْرَ  
 وَأَمْرًا ابْنِ زَمْرٍ قَالَ غَلَبَهُمْ عَيْنٌ جَاءَتْ مِنَ الْوَكْنِ فَأَمْرًا ابْنِ عَبَّاسٍ فَدَسَّتْ بِالْعَمَلِ وَالْمَلَأَتْ  
 حَتَّى تَرَوْهَا وَالْعَمَلُ بَعْدَ مَوَافِرُونَ مِنْ غَيْرِ تَكْرِيْمٍ يُمْكِنُ مِنْهُمَا أَحَدٌ وَكَانَ ذَلِكَ  
 إِلَّا تَأْتِي فَحَصْرُ الْعَمَلِ وَكَوْنُهُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ



تحقیق کنی در چاه زمزم اندا پس مرد در آن پس حکم کرد این عباس و این بصر که بیرون کرده شود زنگی  
و حکم کردند بشیدن آب گفت راوی که غالب شد بر ایشان چشمه که جاری بود از جانب حجر سود  
پس آن هر دو به بستن آن چشمه حکم کردند پس بند کرده شد آن چشمه بچادرهای قبطیه و پارچه های کهنه  
یعنی منغذ آب بند کردند تا آنکه کشیدند همه آن چاه را و حال آنکه صحابه بسیار بودند کسی از ایشان ایستاد  
نمود و بود این فتوی دادن و در وی صحابه و انکار نمود از ایشان کسی انتہی و نیز روایت کرد  
ابو بکر بن ابی شیبہ از خالد بن سلمه کہ ہر آنکہ حضرت علی پرسیدہ شد از آن شخص کہ بول کرد در چاه زمزم  
کہ آبش کشیدہ شود بدین الفاظ اِنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سُمِّلَ حَمَمًا بَالًا فِي بَيْتِ  
قَالَ يَزِيدُ وَ نَبِيْرُ رَوَيْتَ اِست از علی کہ فرمود اِذَا اسْقَطْتَ الْفَأْسَ أَوْ الدَّائِبَةَ فِي الْبَيْتِ  
فَأَنْزَحَهَا حَتَّى يَغْلِبَكَ الْمَاءُ سَواء الطَّهَوَى یعنی وقتی کہ افتد موشی یا جانوری در چاه  
پس آبش را تا آنکہ مغلوب کند تر آب یعنی ماده شوی و همچنین عبد الرزاق و بیہقی حدیث  
زنگی را در سنن خویش و ایت میکنند و بر ظاہر است کہ آب چاه زمزم از حد ثلثین بنایت گرفت  
بود تا آنکہ چشمہ آن بند کردہ شدہ بعد از آن از آب خالی گردید اگر از وقوع نجاست در چاه آب  
تا پاک گشتی چگونه ایشان چنین حکم نمودندی و نیز دیگر صحابہ چگونه بر ایشان حکم اکشاکت  
مِنَ الْحَيِّ شَيْطَانًا أَخْرَسَ انکار نکردندی آنکا احادیث بس ابو ہریرہ از آنحضرت  
علیہ السلام روایت میکنند کہ فرمود اِذَا اسْتَبَقْتَ حَادِثًا مِنْ تَوْبَةٍ فَلَا تَقْسُ بِيَدِكَ فِي الْوَاءِ حَتَّى  
يَفْسِلَهَا لَنَلْنَا فَإِنَّهُ كَأَيْدِي آيِنَ بَاتَتْ يَدُكَ مُتَفَقِّحًا عَلَيْهِ یعنی وقتی کہ بیدار شود کسی از شما از خواب  
خود پس نزد در دست خود را در آورند آب تا آنکہ بشوید دست راستہ بازیر کہ آن شخص نمیداند کہ کاشب  
گذرانیدہ دست او اما م نووی شافعی در شرح صحیح مسلم زبیر بن حدیث نوشتہ اِنَّ اَهْلَ الْحِجَارِ كَالْوُحَا  
يَسْتَجِئْنَ بِالْحِجَارِ اِذَا اَنَامُوا اَحَدُهُمْ عَرَفَ فَلَْيَأْمُنَ النَّاسُ مِمَّنْ اَنْ يَكُوْفَ يَدُكَ عَلَى ذِيكَ الْمَوْجِعِ  
الْيَحْيَى وَ اِذَا وَجَّعَكَ عَلَى ذِيكَ الْمَوْجِعِ الْيَحْيَى تَجَسُّسُ يَدُكَ فَاِذَا اَيُّسُ يَدُكَ تَجَسُّسُ مَاءٍ یعنی ہر آنکہ  
بودند اہل حجارہ استجا میکردند بنگہا پس تکیہ گفت کسی از ایشان عرق کردی پس امن نمیشد خواب کنندہ از  
رسیدن دست بدانجا پس تکیہ دست او بر استجای پاک رسیدہ و تشنا پاک شد قہر گاہ کرد آوند و برد همان بود  
تا پاک سازد آب آن دندانتی و نیز روایت از ابو ہریرہ کہ آنحضرت علیہ السلام فرمود لَا يَكُونُ مَا حُدِّثُكَ اللَّهُ

تکرار این حدیث در کتاب



الَّذِي لَا يَجِيءُ تَوْبَةً عَلَيْهِ يَغْتَابِلُ فِيهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ یعنی هر آنکه کسی را توبه از آب استاده که  
 جاری نمیشود پس غسل کند در وی و نیز روایت است از ابوهریره که فرمود علیه السلام اِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ  
 فِي زَانَاءٍ أَحَدَكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ متفق علیه یعنی وقتی که بنوشد سگی را و آن کسی از شما  
 پس باید که بشوید و او را هفت مرتبه و نیز از ابی هریره روایت است که فرمود علیه السلام اِذَا أُلْقِيَ الْكَلْبُ  
 فِي زَانَاءٍ أَحَدَكُمْ فَلْيُرْقَهُ ثُمَّ يَغْسِلْهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ رواه الاصل یعنی آب را در دهان هفت بار  
 آنرا بشوید و نیز در صحیح مسلم حدیث دیگر در منع بول در آب آنکه بچند اسانید مروی است در آنجا باید دید  
 و نیز طحاوی و طبرانی و غیرهم روایت اینها کرده اند و این حدیث بعد مشهور رسیده پس این حدیث  
 صحیح که بعضی از اینها متفق علیه اند و بعضی غیر متفق علیه صحیح دلائل میکنند بر آنکه آبیکه جاری نباشد از  
 اقتادان نجاست در آن آوند آب هر دو ناپاک میشوند و الا از منع کردن و بختن آب هیچ فائده  
 نباشد و این چنین از جانب شارع محال است و نیز این آب عام است شامل است از قلین باشد  
 یا کم ازین یا زیاده از آن پس واقع شد تعارض در میان این احادیث صحیح و احادیث قلین غیر  
 پس لابدی است از اینکه احادیث صحیح ترجیح داده شوند بر احادیث ضعیف چه در نماز که ستون دین است  
 از هر وجه بر آب ظاهر است لهذا میگویم که احادیث قلین قابل احتجاج و سند نیستند خصوصاً  
 بمقتضای این احادیث صحیح و وجه اول آنکه حدیث قلین ضعیف است که جماعتی از  
 محدثین ضعف آن بیان میکنند چنانچه علامه زبیدی در شرح کنز الدقائق مینویسد که آن حدیث  
 قَلْتَيْنِ ضَعِيفٌ صَحَّفَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ حَقَّقَ قَالَ الْبَيْهَقِيُّ مِنَ الشَّافِعِيَّةِ أَنَّهُ  
 غَيْرُ قَوِيٍّ وَ تَرْكَهُ الْعَرَنِيُّ وَ الرَّوْيَانِيُّ مَعَ سَنَدٍ قَدِ اتَّبَعَهُمَا الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ  
 لِيُضَعِّفَهُ انتهى یعنی تحقیق حدیث قلین ضعیف است که ضعیف بیان کرده است از ایک فرقه از  
 محدثین تا آنکه گفت بیعتی شافعی المذهب که هرگز این حدیث غیر قوی است که گفته است و امام غزالی  
 امام رویانی با وجود شدت تاکید اتباع ایشان مراد شافعی را بسبب ضعیف بودن این حدیث انتفی و صحیح  
 کمال الدین بن امام در فتح القدر مینویسد که این حدیث ضعیف است بعضی از آنها که ضعیف بیان میکنند و او را  
 حافظ ابن عبد البر و قاضی اسماعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن عزیزی المذهب و نه عبارت هَذَا الْحَدِيثُ ضَعِيفٌ وَ  
 مِنْ قَضَعَةِ الْحَافِظِ ابْنِ عَبْدِ الْبَرِّ الْقَاضِي اسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي اسْحَقَ وَ ابُو بَكْرٍ بْنُ عَزِيزٍ الْمَذْهَبِيُّ لَمْ يَكُنْ يَدْرِي لِمَا لَيْكُوْنُ هُنَا مِنْ مَحْتَضَرٍ

ترجمه بعضی احادیث صحیح و احادیث قلین

و در این دو ضعف قلین



فیر و آبی که شافعی است و سیف سعادت و باب اذ ابکتم الماء قلن ینکم کما یحکم خبثا نوشته - قال عجم  
 که یحکم خبثا حدیث یعنی جامع از محدثین گفته که در باب قلتین پنج مرتبه بصحت رسیده - و ذبوی  
 در کتاب خود که اسرار است آورده و هو حدیث ضعیف یعنی حدیث قلتین ضعیف است - و در ترمذیست  
 اما ذبوی لیکه الشافعی من حدیث قلن مذهب ضعیف یعنی جزئی از کلان است  
 امام شافعی رفته است از حدیث قلتین مذهب ضعیف است و گفت صاحب هدایه در هدایه آنکه ضعیف  
 ضعیف است ابو داود اتنی و آنچه در بعضی نسخاے هدایه نظیر سدی سکنه خطاست چه در سنن  
 ابی داود توضیف قلتین مذکور نیست و لهذا در رفع القدر گرفته قیل کماله فی غیر سکنه - و علی  
 ابن مدینی که امام علم حدیث و استاد بخاری و غیره است گفته آنکه کوئینت هذا الحدیث عن رسول  
 الله صلعم تفکر الشیخ عبد الحق فی شکر المشکوۃ العربی و الفارسی یعنی البتہ ثابت نشده است  
 حدیث قلتین از آنحضرت صلعم چنانچه نقل ابن شیخ عبد الحق و دیلمیست و در بدائع آورده عن ابن المدینی  
 لا یثبت حدیث القلتین انتہی فی اجماع حدیث قلتین با اتفاق خفیه و اکیه و بعضی ایه شافیه ضعیف  
 است اگر چه در بیان وجه و ضعیف آن با هم مختلف اند و تجمه و وم اینکه حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه  
 است چنانچه شیخ عینی در شرح مشکوۃ و غیره گفته قال علی بن المدینی و هو امام ائمه الحدیث  
 و شیخ البخاری انه مخالف لاجماع الصحابه فان الریح وقع فی بئر زمزم و امر ابن  
 عباس و ابن الزبیر رضی الله عنهم بئذیر الماء کلهم یحضور الصحابه و کوئینت منهم احد  
 انتہی یعنی ابن مدینی که امام ائمه حدیث و استاد بخاریست گفت که حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه است  
 چه هر آئینه یک زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر بشیدن کل آب چاه زمزم بمحضر  
 صحابه حکم فرمودند و پنج کس از ایشان بران ایستادند پس حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه است  
 انتہی و طحاوی در معانی الانا آورده و کان ذلک او فتاء یخص الصحابه و کوئینت منهم  
 احد انتہی و شیخ در لمعات شرح مشکوۃ گفته و کان ذلک یخص الصحابه و کوئینت منهم  
 احد هو الا نکار فیکون حدیث قلن مخالفا لاجماع الصحابه انتہی یعنی و این امر در باب  
 صحابه بود و ظاهر نشد از یکس از ایشان انکار پس باشد حدیث قلتین مخالف اجماع صحابه انتہی - و  
 آنچه سفیان بن عیینہ میگوید که من در کعبه از یحیی بن عیسی بن ابی ریحان مدینه می شنیدم که فرمودند و بزرگ

ذبح از سنن ابی داود

در دوم توضیف قلتین

در باب



که شناسد حدیث زنجی و افتادن او در چاه زمزم جو البش اینکه ندیدن سفیان بن عیینه کاه است  
 بعد از صحت سند او چیزی که دلیل درین خدا نیست بسیار چیزها باشد که او را معلوم نباشد پس این  
 ضرور نیست که آن اشیا از دین خدا نباشد و آنچه امام شافعی رحمه الله میفرماید که حدیث زنگی از ابن عباس  
 معلوم نمیشود و نیز اگر ثابت گردد شاید که در آب نجاست آمده باشد و یا بوجه احتیاط لطافت همه آب چاه  
 را کشیده باشند و نیز آنچه امام نووی شافعی المذهب نوشته که این خبر باطل کوفه چگونه رسید و یا لیکه  
 اهل مکة از آن آگاه نشدند جواب هر دو قول در رفع القدر چنین نوشته که این قول در بطور مدح  
 که نداشتن او در دین خدا اصلاحت دلیل ندارد و از مسوق عبارت و لفظ را می که زنگی مرئوس هم  
 کشیدن آب و اظهار نیست که این حکم از جهت موت زنگی بوده از نجاست دیگر علامه ازین آنکه از  
 جهت نجاست نزدیک امام شافعی آب چاه را نباید کشید - باز در میان او و در میان حدیث مذکور قریب  
 مدت یکصد و پنجاه سال فاصله بود پس خبر دادن شخصیکه این واقعه را معلوم کرد و ثابت نمود از دسترس  
 غیر بهتر باشد - و قول نووی که این خبر باطل کوفه چگونه رسید اهل مکة از آن باطل مانند نهایت مستبعد  
 است بعد از ظاهر شدن طریق حدیث و نیز مواضع آن قول است که امام شافعی با امام احمد گفته بود که  
 اخبار صحیح از من ترا زیاد معلوم است اگر که امی خبر صحیح باشد پس مرا بنائید که من نزدیک کدامی کی  
 کولی یا بصری یا شامی زنده تحقیق آن نمایم پس امام شافعی چه گفت که آن مردم را چگونه خبر بیاورم  
 از آن واقف نباشند - و وجه این آنست که صحابه در شهرهای دیگر خصوصاً در ملک عراق رفته  
 بودند علامه عجبی هم در تاریخ خود نوشته که در کوفه یک هزار و پانصد صحابه و در قیاسش صد صحابه  
 سکونت پذیرفته بودند از منتهی مافی الفتح - و چه سوم اینکه حدیث قلین مضطرب است یعنی الفاظ  
 و معانی این در میان خود مخالف است چرا که یک روایت از عبداللہ بن عمر رضی عنہم مروی است  
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي الْغُلَاظِ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يُؤْتِيهِ مِنَ الدَّوَابِّ  
 وَالسَّيْلِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ ثَلَاثِينَ كَوْزًا فَالْحَبَّةُ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالسَّائِدُ  
 أَبُو بَكْرٍ وَاسْمُ الْوَالِدِ وَابْنُ مَاجَةَ وَابْنُ حَسَّانٍ وَابْنُ كَوْثَرٍ وَابْنُ خَزِيمَةَ وَابْنُ قُطَيْبٍ  
 وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَغَيْرُهُمْ يَنْسُبُونَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ آبَ فُلَانٍ يَنْسَبُ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ  
 بِرَمِيدٍ أَوْ بِمِثْلِهِ رَأَيْتُهُ هُوَ قَدْ رَوَى آبَ ابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ جَاءَتْ مَجْرِبَتُهُ بِسَبْعِينَ أَوْ بِأَقْصَى

در تحقیق آب

در تحقیق آب



در

ناپاک گردد چنانچه بعضی شارحان هدایه بدین تصریح نموده و آنچه بعضی درین محل مینویسند که این توجیه خطا است  
 چه وجه تخصیص مقدار قلتین برای عاجزان و نادر بر داشتن نجاست و نجاست هیچ نیست پس معنی آن چنینست  
 که بر رسیدن پمیدی را یعنی ناپاک نمیشود و دفع است باین طوری که گاه گاهی تفرقه در محل موجب تخصیص میگردد  
 پس شاید پیش آنحضرت علیه السلام ذکر یکی آب قلتین آمده باشد پس آنحضرت علیه السلام فرمود که عاجزان  
 آب قلتین از برداشتن نجاست خلاصه مرام اینکه روایت این محدثین لا الت میگردانند بر نیکه آب قلتین  
 از برداشتن نجاست عاجز است و این توجیه برای موافقت این احادیث با احادیث صحیح مذکور  
 بالا کرده میشود با وجودیکه معنی محل در لغت و قرآن هر دو معنی برداشتن ذکر کرده شده است چنانچه در منتخب القضا  
 و غیره است **الْحَجْلُ** برداشتن و حق تعالی میفرماید **وَحَمَلُهُ وَضَعَالُهُ تَلْتَلُونَ** ششها را یعنی برداشتن  
 رضيع و جدا ساختن او از شیر خوری سنی ماه است و جای دیگر میفرماید **مَثَلُ الْكَلْبِ حَمَلُوا النُّقْلَةَ نَحْوَ**  
**لَوْ حَمَلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا** و بر روایت دیگر از عبد الله بن عمر چنین مرویست قال  
 قال رسول الله إذا كان الماء قُلْتَيْنِ كَوَيْحِشَةٍ شئى سراً لا ابن ماجه و بود او یعنی و تنبیه باشد که آب  
 قلتین ناپاک نمیکند از اجزای چنانچه سائل نیز این روایت را پیش کرده است پس بن اعتبار معنی لفظی معنی  
 این حدیث از روایت سابق مخالف است و بر روایت سوم از عبد الله بن عمر مروی است گفت  
 که فرمود علیه السلام إذا بلغ الماء قُلْتَيْنِ كَوَيْحِشَةٍ شئى سراً لا ابن ماجه یعنی و تنبیه است  
 رسیده و قدری است که ناپاک نمیکند از اجزای پس این روایت از آنحضرت علیه السلام شتمل است بر شک در میان  
 دو نقل و سه نقل و نیز از هر دو روایت سابق مخالف است و معلوم نیست که آنحضرت علیه السلام دو نقل  
 فرموده است یا سه و نیز روایت است از عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت علیه السلام إذا كان  
 الماء أَرْبَعَيْنِ قُلَّةٌ كَوَيْحِشَةٍ شئى سراً لا محمد بن المنكدر یعنی و تنبیه باشد آب چهل نقل  
 ناپاک نمیکند از اجزای و نیز در قطنی به هشت سند از عبد الله بن عمر می آید و اگر در آن کلام  
 آنرا بعین قُلَّةٌ پس در بعضی می نویسد که **كَوَيْحِشَةٍ** یعنی ناپاک نمی کند او را  
 چهل و در بعضی گفته که **بَعِثِينَ** یعنی ناپاک نمی شود و نیز در بعضی روایات  
**قُلَّتَيْنِ** است و در بعضی **قُلَّتَيْنِ** او **قُلَّتَيْنِ** و در بعضی آنرا **بَعِثِينَ** و  
 در بعضی آنرا **بَعِثِينَ** عزربا و در بعضی آنرا **بَعِثِينَ** کما لقا آمده چنانچه در مواضع



بالتفصیل مذکور است و شیخ ابن الهمام در فتح القدر گفته قد و کم الاضطراب فی ذلک الحدیث  
 یعنی بعضی روایات لفظ قلیتین و فی بعضها ثلث قلیل و فی بعضها اربعین  
 قلة و فی بعضها اربعین عشر یا یعنی هر آینه واقع شده است اضطراب درین حدیث  
 پس در بعضی روایات لفظ دو قله است و در بعضی سه قله و در بعضی چهل قله و در بعضی چهل و بزرگ  
 و مثل ابن ماعلی قاری در مرآة شرح مشکوٰۃ گفته و طی اوی نوشته که گذشتیم عمل برین حدیث  
 لا تله ماوی قلیتین او ثلثا علی الشک و وجه چهارم اینکه لفظ مشترک است در میان معانی کثیره  
 غیره که بکماله تا تخفیف نام آن خوب خردست که طفلان آنرا برای بازی میارنموده بچوگان دراز مثل گوی  
 آنرا میزنند که در سندی بنام کلی مشهور است و حمل حدیث برین معنی طریق است که باشد عرق آب بمقدار  
 دو قله مثلا برین معنی بعینه نه بسیار غلظت است که مقدار عرق آب عرض در یک ی یک ثلث است و بالمشترک  
 قبضه شمشیر و آب نوشی و سر کوه و سر بر بندگی را میگویند و نیز قله یعنی حره یعنی سبزه یعنی سبزی  
 کلان خم هندی مشکا و بعضی قریب یعنی مشک بسیار می آید و انیمه معانی در میان خود از یکدیگر مخالف اند لهذا  
 طحاوی گفته و اما ترکناه لاننا لنعلم ما القلتان پس معلوم شد که این حدیث مشترک است در میان معانی  
 کثیره و هر گاه که دانستی هر چهار وجه مذکور را پس باید دانست قتیکه در حدیثی یک وجه از این جوه مذکور  
 یائنه گردد یعنی صنعت یا اتفاق از اجماع صحابه یا اضطراب یا اشتراک معانی پس آن حدیث با اتفاق  
 اهل حدیث قابل حجت نیست پس قتیکه درین حدیث این همه وجه مذکور یا فیه شده چگونه قابل اعتبار گردد  
 قصدا عن جعلها اصل الاصول فی باب طهاره لکنه خصوصاً در مقابل چندین احادیث امار  
 صحیح و اجماع صحابه پس بالاتفاق حدیث قلیتین متروک گشت و وجه پنجم آنکه حدیثه ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال الماء طهور الا یخس منه شیء کانست بحديث قلیتین صحیح ترست زیرا که  
 در صحاح مرویست ماسوا از شیخین بخاری هر چند که این حدیث را روایت کرده مگر موافق این حدیث نیست  
 از حدیث قلیتین در صحیح خود باب را منعقد کرده چه حدیث الماء طهور عام است از اینکه آب بقدر قلیتین یا  
 یکم یا زیاده و عبارت بخاری نیست بآب ما یقع من البخاسات فی السمی و الماء و قال  
 الزهیری لا بأس به ما لم یقع لک طعمه او لونه او لونه انتی یعنی این باب پنجم است که واقع میشود  
 از نجاسات در دو غر. هندی و آب و گفت زهری ما که یافتان بخاست در دو غر. هندی و آب نیست

در بیان معانی

در بیان معانی



توفیق که میگردان بخاست نه با بزرگان و نیز نه با نام مالک همین است پس حدیث قلین مبارک است  
 حدیث آلاء طه و در آن حدیثی را ذکر نمود که حدیث قلین است اما حدیث قلین که گفته آمد  
 که مراد از آلاء طه و در آن حدیث قلین است چه حدیث قلین نهایت ضعیف است چنانچه گذشت و حدیث  
 آلاء طه و در آن حدیث قلین پس درین وقت لازم آمد الباطل عموم حدیث اقوی حدیث ضعیف  
 و این بالاتفاق باطل است پس حدیث قلین متروک العمل گشت بحدیث آلاء طه و در آن حدیثی که  
 و چشم شما را که در بنایه شرح هر چه از ابن حزم ظاهری آورده قال ابن حزم که حجة الله فی حدیث  
 القلتین که آنکه علیه السلام که روایت کرده میقدار القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین  
 محبت نیست چه رسول علیه الصلوة والسلام حدیث قلین فرموده است و آنچه امام شافعی رحمه الله بر آن  
 است لال خود در حق عمل قلین آورده آنکه بخبر کا مسلم بن خالد الزنجی عن ابن جریج که با سند  
 که بخبر کا مسلم بن خالد الزنجی عن ابن جریج که با سند که بخبر کا مسلم بن خالد الزنجی عن ابن جریج که با سند  
 قال فی الحدیث بطلان جبر - قال ابن جریج که روایت کرده میقدار القلتین یعنی مرایشان را در حدیث قلین  
 او قوتی و قیاسی میبرد از مرسل بن خالد الزنجی از ابن جریج که با سند که بخبر کا مسلم بن خالد الزنجی عن ابن جریج که با سند  
 علیه السلام فرمود و قیاسی که باشد و تکرار بخاست را یعنی ناپاک نگردد و در آن حدیث گفت بطلان  
 شهر و جریج یعنی آن قلین از قلماس شهر جو باشد نه غیر آن گفت ابن جریج دیده ام من قلماس شهر جو را  
 پس یک قلم از آن می گنجد و مشک آب را با قدری زیاده انتهای درام شافعی میفرماید که ما ز قلماس شهر جو را  
 برای احتیاط دو نیم شک مقرر نمودیم و بعضی دو شک و ثلث این مقرر می نمایند پس موافق مذموب  
 امام شافعی آب قلین پنج شک باشد و یک شک آب بحساب شرع پنج و سیرت پس آب قلین دو حد  
 و پنجاه میسر میشود و بعضی گفته که مقدار یک شک آب صمد طلع عراقی است و در طلع عراقی یک حد است  
 دریم میشود و الله اعلم که متروک است و ضعیف است وجه اول و دوم اینکه شیخ تقی الدین در  
 کتاب خود که بنام امام موسوم است میفرماید که درین دو علت است یکی اینکه چنانچه او را ذکر نمود این خود را  
 نبود در حال این حدیث بجهل گشتند پس این حدیث منقطع شد پس استدلال با این درست نیست دوم  
 قول او که در حدیث قلین بجهل گفت ازین توأم پیدا میشود که این لفظ از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 حال آنکه در روایت ابن جریج این قیل قولی از رسول الله صلی الله علیه و آله است یعنی بجهل بجهل است

العلو در حدیث

نوع اعتبار

در حدیث قلین



کان یخرج لاسا دخو که محمد می گیرد و محمد از کسی بن عقیل و او از کسی بن نیر خا که گفت ابن جریر  
 أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ أَخْبَرَنَا أَن يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ أَخْبَرَنَا أَن رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 قَالَ إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلْتَيْنِ كَوْنَهُ جَمْعًا وَلَا بَأْسًا قَالَ فَقُلْتُ لِيَحْيَى بْنُ عَقِيلٍ قُلْ لَأَنْ  
 هُوَ قَالَ قُلْ لَأَنْ هُوَ قَالَ فَاطْنُ كُلِّ قُلْتَيْنِ أَخَذَ قَوْلَيْنِ بَيْنِي فَرَسُولُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِيلَ آبٌ بَشَدْرٌ وَبِ  
 بَيْنِي سُبُيْ كَلَانٍ بِرَدِّهِ أَرْدَنْجَاست و گندگی را گفت محمد که پرسیدم از کسی بن عقیل که مراد در اینجا قلهای است  
 گفت که قلهای است بجز آنکه گفت محمد که گمان می کنم که هر قله دو مشک آب را خواهد گرفت انتی و درین حدیث  
 قَالِ ابْنُ جَرِيرٍ قَوْلُ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَآخِرُهُ دَافِعِي الْأَنْبِيَاءِ حَرِيكَ أَخْرَجَ نَمُودَ دَرَانِ قَلَالِ ابْنِ جَرِيرٍ رَأَيْتُ  
 وَجْهَ سَوْمٍ يَكُونُ عَلَيْهِ قَلْدُ زَنْجِي شَيْخِ الْأُمَمِ نَافِئِ رَحِمَهُ اللَّهُ نَهَاتِ ضَعِيفٌ سَتَ قَالَ أَبُو حَاتِمٍ لَيْسَ بِإِلَّا  
 الْقَوْنِ مُتَكَلِّفًا لِحَدِيثِ لَا يَكُنْتُ حَدِيثُهُ وَلَا يُحْتَجُّ بِهِ وَقَالَ الْبُخَارِيُّ مُتَكَلِّفًا لِحَدِيثِ  
 وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ لَيْسَ هُوَ بِشَيْءٍ وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْمُؤَلِّدِ كَانَ فَقِيهًا  
 عَابِدًا يَصُومُ الْمَهْرُورِيُّ بِمَكَّةَ سَنَةً ثَمَانِينَ وَمِائَةً وَكَانَ كَثِيرًا غَلَطَ فِي حَدِيثِهِ  
 إِلَى آخِرِ مَا قَالَ بَيْنِي كُفْتُ أَبْهَامَ كَمِ دِي قَوْنِ نَيْسَتْ وَحَدِيثِ ابْنِ خُلَافٍ رَوَايَتِ ثَقَاتٍ سَتَ نَوَسَتْ  
 نَمُودَ وَحَدِيثِ ابْنِ خُلَافٍ رَوَايَتِ ثَقَاتٍ سَتَ نَوَسَتْ وَحَدِيثِ ابْنِ خُلَافٍ رَوَايَتِ ثَقَاتٍ سَتَ نَوَسَتْ  
 وَكُفْتُ عَلِيَّ بْنَ الْمَدِينِيِّ كَمِ دِي بَيْسَ نَيْسَتْ وَكُفْتُ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَلِّدِ كَمِ دِي بَيْسَ نَيْسَتْ  
 رَوَزَه دَارِ بُوَدَسَ وَدَرِ كَمِ دَرِ شَمْسِ وَفَاتِ يَافَتْ هَتَ وَدَرِ حَدِيثِ غُلَطِي بِيَارِ كَرِ دَسَ انتی پو شید  
 تَمَامًا اِزْ حَدِيثِ ابْنِ خُلَافٍ قَلْدُ عَمَلِ كَرِ دَسَ آدِ دَرِ بِنِ صَوْرَتِ اِغْلَبَ سَتَ كَمِ دِي بِيَارِ عَظَمِ رَحِمَهُ اللَّهُ نَزْ حَقَّقِ كَرِ  
 چَرَا كَمِ دَرِ بِنِ بَقُولِ مَقْدَارِ آبِ قَلْتَيْنِ دَوَصْدِ وَبِجَاهِ بِيَرِ گِشْتِ بَسِ مَوَافِقِ اَيْنِ مَقْدَارِ جَمَلِ قَلْدِ بَقِي وَبِجَاهِ  
 سِيرِ آبِ بِيَرِ سَدِ چُنَا چَمِ اِنْحَسَابِ بَظَاهِرِ مَشْهُودِ بَيْنِ مَقْدَارِ آبِ دَرِ حَضْ دِه دَرِ دِه بَقْدَرِ كَمِ بَاشْتِ عَمَقِ  
 تَحْمِيْنًا بَارِ بَزَوَاهِرِ شَمْسِ جَمَلِ قَلْدِ صَدِّ شَكِ آبِ بِيَكِرِ دَوَابِ صَدِّ شَكِ اِگَرِ زِيَادَه نَمِ بَاشْدَ اَزِ بِنِ مَقْدَارِ كَمِ زِيَادَه  
 نَبِ اِشْدَ اَللَّهُ اَعْلَمُ اَبْجَوَابِ حَدِيثِ اَلْمَاءِ اَطْفُوْهُ لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ اِنْكَ اَيْنِ حَدِيثِ فَاصِ سَتَ بِيَرِ اَصْحَابِ  
 جَمْعِ الْغُلَاظِ اَيْنِ حَدِيثِ اِگَرِ جَمْعِ دَرِ ظَاهِرِ طَلَقِ سَتَ دَرِ آبِ اَلْكَ بِيَارِ فَا اَلْفَ وَا لَامَ كَمِ دِي اَلْمَاءِ مَوْجُودِ  
 اَزِ اِلْ اَشَارَتِ سَتَ بَطْنِ آبِ بِيَرِ لِقَاعِ چُنَا چَمِ اِلَامِ بِنُوِي شَا فَعِي بِنِ صَحِيحِ بِيَرِ وَا سَطْرِ بِيَكِرِ دِي عَمَلِ  
 اَبِي سَعِيْدٍ اَخْبَرَنِي قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَبْوَضًا مِنْ مِيْرٍ بَضَاعَةٍ وَهِيَ بِيَرِ اَلْمَاءِ

ابن جریر

در احادیث معتبره



[illegible]

تنبيه

بر آنکه منعقد گشته است اجتمع است برین حکم آب کثیر مانند حکم آب جاوید پس حدیث کایموقل احد کما  
فی لواء النبی للذی لا یجری فی غیره فی طاهر هر چند که عام است آب کثیر را نیز شامل



فما بسبب نقاد و اجماع مذکور مطلقاً بر عموم خود جاری نیست بلکه تابع همان احادیث صحیحی مذکور  
 را که در حکم آنها و سرگشته پس واجب است حکم کردن بطهارت آن آب که زیاده و فوق باشد از  
 مقتضای آن احادیث صحیح و چونکه این روایتی پس گاه باشد که چونکه از کدامی یک  
 اربعه در باب آب فوق مقتضای این احادیث سوا از امام اعظم و اتباع وی رحمهم الله تعالی تقدیری  
 متفرک گشته است و نیز منقذ است اجماع بر بطلان چیزی که مخالف این اربعه باشد چنانچه در مآخذ  
 از اشباه و غیر معلوم گشت که و ما خلافت الائمة الاکبره مخالفت الایجماع پس لاجرم  
 در باب آب تقدیر ابی حنیفه و اتباع وی رحمهم الله تعالی صحیح است و مطابق است بهین نقاد  
 صحیح و اجماع مذکور را و تقدیر فوقانی نیست که ابو بکر بن ابی خنیفه شیخ بخاری و مسلم و دیگر محدثین  
 کثیر در سنن خود که مصنف موسوم است گفته حد ثنا ابو معاویه عن عاصم عن عکرمه  
 انه قال قال رسول الله صلعم بعد یرفقوا لواءا رسول الله ان الکلب تلغ فیہ والسباع  
 فقال علیه السلام للشیع ما اخذ فی بطنه ولکلب ما اخذ فی بطنه کاشیر یبقوا  
 و تقصوا قال ابو حنیفه لا باس به اذا کان عشیراً فی عشیراً کما یتغیر کطعمه و  
 ریحه و کونه و تقصوا ایله انتهای یعنی حدیث بیان کرد مار ابو معاویه از عاصم و او از عکرمه  
 که گفت عکرمه که گذر فرمودند آنحضرت علیه السلام بر غدری یعنی تالاب بزرگ پس صحابه عرض کرد  
 که یا رسول الله صلعم بر آئینه سگان می نوشند درین و درندگان پس آن سرور علیه السلام فرمودند درین  
 راست آبیکه در شکم خویش گرفت و سگ راست آنچه در شکم گرفت پس بنوشید و وضو کنید گفت  
 امام ابو حنیفه بکس نیست بان فقیه باشد آب ذره در دهان و فقیه که در ده و بود رنگ آب  
 و بان وضو کنید انتقی و در نجاست آبیکه طعم و ریح و لون آن نجاست متغیر گردد همه متفق اند  
 و نیز احادیث درین باب بسیار اند بر اے نمونه یکی از آنها اینکه یحیی در سنن خود می آورد قال  
 علیه السلام ان الماء کما هرک الا ان یتغیر ریحه او کطعمه او کونه یتغیر فیه حدیث  
 و نیز انتقی مکتبه در نجاستین مدعیان عمل الحدیث استفسار فرمود که کدام دلیل است نزدیک شما  
 باینکه مطلق آب با وجودیکه احادیث صحیح بخاری و مسلم درین مقام از عقائد مسائل و فهارس مخالف  
 چنانچه در حد درین باب مذکور شده اند اللهم لکن انیکه گویند که درین مقام تقلید صاحب معیار و

اصول و در حد درین باب

سلسله حدیثی در حد درین باب که در حد درین باب است

انتقی



لازم دانستیم چه پیش در حق ایشان کالو می من السماست در مقابل مولوی نذیر حسین پوری  
 در یک ایشان احادیث شریفین را چه شمارست - ع چه نسبت خاک را با عالم پاک \*  
 آنکه الله که اسم علی با حدیث بسبب از نماز و یک ایشان است و سماعی آن عند تحقیق والتدقیق  
 نزدیک ما قافی القریعین اسحق پاکامین ان کلمه تعلمون ○ و در کتاب علم شکوه است  
 عن الحسن البصری قال تعلم حکمان فاعلموا فی قلب قد اک العیال النافعه و عیال  
 علی اللسان فذلک حجة الله عزوجل علی ابن آدم - ولنعم ما قبل

علم چون بر دل زنی یاس بود - علم چون بر تن زنی یاس بود

نقل است که واسطی در شهر کیه بر گزاره دریاس بود رسید و در فضائل یسیر الله الرحمن الرحیم  
 بهر کیه نمود و گفت کیک از خلوص عقیده تسمیه را خوانده قدم خود را بر میان دنیا بالاس آب گذر نماید و  
 غرق نگردد و ستائ از ان را مشقت بسیار درین شهر رسیده حاضر تذکره وی بود این را شنیده دُل  
 تصور نمود که براس علی من بین قدر که نیست فی الفور از آنجا بدیاریافت بعد از خواندن تسمیه قدیم را  
 بر پا زد و سلامت بخانه خود رسید از ان عالم نهایت خوش گردید و ضیافتش نمود تسمیه خوانده باز به  
 قدم زد و پیش آن فرزند حاضر شد و بهای خوراندین دعوت نامطلب با او راز رسانید آن عالم حیران مانده  
 گفت گشتی ما بنار دود چگونه از دریا بگذرد عرض کرد که شاید یک تسمیه خوانده بروید و غم من مخورید چه از  
 و فیکه از شناسیده ام بکرت شاسن هم مثل تو گذشتن از دریا میتوانم آن عالم که مثل فرقه و پایه  
 کامل بودند عامل از کارش خیره حیران مانده آن عامل نیز پیش بالاس آب در گذشتن او را بگذشت  
 و گفت کبر مقتدا عند الله ان تقولوا ماکال تفعلون - و انشد اعلم و علمه اتم دانستم

نقل است که

نقل است که

### باب سوم در خواندن فاتحه در نماز و این باب مشتمل بر فصل

### فصل اول در اثبات وجوب فاتحه در نماز و فی فرضیت آن

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلاة  
 لم يذكر فيها بسم الله الرحمن الرحيم فقد أتى بها ناقصة رواه مسلم و الامام مالك  
 و ابو داود و ابن ماجه و الترمذی و النسائی و الطحاوی یعنی کسی که گذارد نماز را



و بخواند و در هر سوره فاتحه پس آن نماز بریده شده ناقص است این راسته بار تکرار فرمودند و سید  
عائشة رضى الله تعالى عنها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
كل صلوة لا يقرأ فيها بآية الكتاب فهي خداج رواه ابن ماجه والطحاوي  
یعنی گفت که شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمودند هر آن نماز که خوانده نشود در وی سوره  
پس آن نماز ناقص است انتهى باید دانست که لفظ خداج تمام و لفظ خداج درین هر دو  
حدیث صحیح صریح دلالت کننده اند بر اینکه نماز بغیر از خواندن فاتحه ابراسیکر دوگز ناقص و مجنون  
حکم واجب است نزدیک امام عظم رحمه الله تعالى و اگر خواندن فاتحه در نماز فرض بود پس  
آنحضرت علیه السلام گاهی لفظ خداج - و غیر تمام نفروندند چنانکه ظاهرست بلکه فی  
باطل یا مثل این ارشاد نمودند چرا که خداج در لغت بمعنی نقصان است چنانچه در صراح است  
وفي الحديث كل صلوة لا يقرأ فيها بآية الكتاب فهي خداج أي نقصان ومنه في  
حديث علي رضي الله عنه أنه قال لا يقرأ في فاتحة الكتاب فاتحة نقصان در كل فاتحة  
كل نماز نمی آید علاوه اینکه قول بغير ضمت تخصیص سوره فاتحه در نماز خلاف است آیت قرآنی و  
احادیث کثیره اما الاية قال الله تعالى فاقروا ما ينشرون القرآن یعنی پس بخوان  
آن چیز را که آسان باشد از قرآن - و اما الاحادیث قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم إن الصلوة لا يصلح فيها من كلام الناس إمامي الشيعي والتكليف  
وقراء القرآن رواه مسلم و ابوداود والنسائي والطحاوي بالاسانيد المتفق  
یعنی هر آینه در نماز درست نیست چیزی از کلام مردم جز این نیست که نماز تسبیح است و تکبیر و خواندن  
قرآن - و نیز روایت است از آنسرور علیه السلام که فرمودند إذا قمت إلى الصلوة فليقرأ  
أقرأ ما ييسر وما معك من القرآن ثم أذكره الحديث - رواه البخاري ومسلم  
والتنسي والتمذي والطحاوي وابن ماجه و ابوداود بنه و تکیه بسیار شده  
بطرف نماز پس تکبیر گویند از آن بخوان آن چیز را که آسان باشد از آنچه که نزدیک تو باشد  
از قرآن پسر رکوع کن و نیز روایت از ابوهریره رضی الله عنه که آنحضرت علیه السلام فرمودند لا تلتزم  
أكثر صلوة إلا بقرآن ولو بقراءة الكتاب رواه ابوداود و ابو حنيفة یعنی



آوازده در مدینه بدینطور که با شصت نماز مگر بقراءة اگر چه سوره فاتحه باشد و نیز روایت است از عبد بن احارث که او گفت صَلَّيْتُ خَلْفَ رَافِعٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّيْهِمْ عَلَیْهِمُ الْوَسَلَةُ لَا نَصْرَ فَنَدَّ كَرُوءَ الصَّلَاةِ وَقَالُوا لَا صَلَاةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ وَلَوْ بِهَا خِصَّةُ الْكِتَابِ رَوَاهُ ابُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ یعنی گذارم نماز را در پس گروهی از اصحاب آنحضرت علیه السلام که از انصار بودند پس ایشان فرمودند کردند و گفتند که نیست نماز مگر بقراءة قرآن اگر چه قرات سوره فاتحه باشد انتهی پس این آیه کریمه احادیث صحیح که کثرت اند صریح دلالت میکنند بر اینکه فرض در نماز مطلق قرات قرآن است خواندن فاتحه الکتاب با تخصیص فرض نیست چه فاتحه در دست از مطلق قرات فَاَنْظُرُوا لِنَظَرِ الْمُنْصِفَيْنِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَمَذِّبِينَ پس آنچه در بخاری و مسلم از عباد بن صامت روایت میکنند که آنحضرت علیه السلام فرمودند لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ یعنی نیست نماز شخصی را که نخواهد از سوره فاتحه را در نماز و در بعضی روایات چنین وارد است لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مدفوع است بچند وجه و وجه اول اینکه این نفی ذات نیست بلکه نفی کمال است چنانکه علامه عینی گفته که کمال نماز بخواندن سوره فاتحه است نه اینکه جواز نماز بغیر از فاتحه نیست چنانچه فرموده علیه السلام لَا صَلَاةَ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ یعنی همسایه مسجد را کمال نماز نیست مگر در مسجد و لَا صَلَاةَ بِخَضِرَةِ الطَّعَامِ یعنی کمال نماز نیست وقتی که حاضر باشد طعام و لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ یعنی کمال ایمان نیست مگر کسی را که او را امانت داری نیست و همچنین است لَا إِيمَانَ أَفْوَ لَا يَرْفَعُ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ پس اگر معنی ظاهری این احادیث چنین کرده شود که همسایه مسجد را و خانه و غیره بخضرت طعام کسی را نماز جائز نیست و خیانت کننده را و نیز شکننده عهد را ایمان نیست یعنی کافرت مخالف جاهل علمای اهل سنت و جماعت بلکه منافق کافرا اهل اسلام است که از ایشان کسی قائل این امر نیست و محض تمثلاً بر تقدیر اکتفا کرده شده و نه در جامع صغیر جلال الدین سیوطی رحمه الله و ربهم دو قصد داشته اند احادیث ازین قبیل مسطور اند که در ابتداء آن لفظ لا موجود است و انجا باید بود که در کلام جلاله برای نفی ذات است و کدام جابر برای نفی صفت کمال و اما در اینجا دلیل اینکه لفظ لا در احادیث مذکور برای نفی صفت کمال است نه نفی ذات کلامی که لفظ غیر محقق که خاص از آنحضرت علیه السلام باسانید صحیح روایت کافیه است پس هرگز از حدیث عباد بن صامت

در بیان حدیث عباد بن صامت  
باب اول



فرضیت فائمه و نماز ثابت نمی شود لطیفه موافق حدیث لا صلوة یحضره الطغاة از امام عظیم منقول است  
 که می فرمود لا ینکون اکل کله صلوة خیر من ان ینکون صلواتی کلها الکلام یعنی طعامی که بخورم و تمام  
 آن را در نماز صرف کنم بهتر است از آن نماز بای من که در تصور طعام خورم از اینجاست که گفته اند اگر مال و زر و رست و  
 زرع و تجارت و وجود دل خدایت خلوت بینی و همچنین است آنچه بعضی از صوفیه و رفته اند اگر کسی در وطن مانده  
 که را یاد کند بهتر است از آنکه در ملک و در وطن را یاد آرد و وجه دوم اینکه این احادیث را عموم آیت خافوا و اما یقیناً  
 من القرآن معارض است یعنی بخوانید از قرآن آنچه که آسان باشد پس خصوصیت سورۀ فاتحه فیض تسلیم می گشت  
 و فرضیت آن نماز و وجه سوم اینکه این احادیث را ما دانند و حدیثی که ما در فطیعت و فرضیت نمی باشد و بعضی مسلم  
 در صورت قطعیت این احادیث تعمیم آید مذکور را و نیز احادیث صحیحۀ مرویه بالا را مخالف گردانند بلکه مانع و آن جایز  
 نیست پس بالضرور نفید و جواب از چنانچه ملا علی قاری در رسالۀ دعوی السلام احقرین گفته آورده و اما قتلوا  
 علیه السلام لا صلوة الا یفاتیح الکتاب فیمول علی الوجوب لانه خبر الواحد و هو فی  
 التوجیب للعمل دور العلم فلا یثبت علیه الفرضیة و البتة قد یراد به الکمال کما فی قول  
 علیه السلام لا صلوة یحار السجدة فی التبیح و کما یروی لا صلوة للعبد الا یقین انتمی کلامه  
 و ترجمش ظاهر است بهین است نه با امام عظیم فائز المقدر من مدنی هیه و المقدر وجه چهارم  
 اینکه حرف لا که در حدیث مذکور است متضمن اسم و خبر است چنانچه بر این علوم عربیه متفق نیست پس شرط لفظ صلوة  
 است و خبرش را آنحضرت علیه السلام ذکر نفرمود پس بالضرور احادیث مذکور مؤول و مقل گردیدند و متضمن خبری  
 مثل لفظ کاملة یا جائزۀ پس آن خبر بقدر اگر لفظ جائزۀ مفروض گردد معنی حدیث چنین کرده آید که نیست نماز  
 جائز غیر فائمه و اگر لفظ کاملة مفروض گردد معنی چنین گردد که نیست نماز کامل بغیر فائمه پس دلالت کرد آیت  
 شریفه و احادیث صحیحۀ مذکوره بالا باینکه خبر که در اینجا کامة کاملة است نه جائزۀ خلاصه اش اینکه خبر لا  
 از آنحضرت است یا مسلم شریعت رسیده پس بالضرور احادیث عبادۀ بن صامت منقول گردیدند و بالذات بی چیز  
 دلالت نکنند نه بدینکه تابع باشند آن دلائل که درین باب اقوی باشد پس بناچار این گشتند بر آیت شریفه و  
 احادیث صحیحۀ مرقومه بعد را که صحیح ترین درین باب همین احادیث اند پس و چه کنم اینکه بعینه همین حدیث  
 عبادۀ بن صامت دلالت میکند باینکه خبر لا خاص کاملة است نه غیر که کل الفاظ این حدیث با تمام نیست  
 لا صلوة لمن لا یفاتیح الکتاب فصاعداً و لا مسلمه ابوداود و الترمذی و غیره

مانع

مانع از عدم فرضیت

مانع از وجوب

مانع از عدم فرضیت

مانع از عدم فرضیت











رسوله رواه الترمذی والداری والبودادی یعنی و فیکه معاذرا ان حضرت علیه السلام جاهل  
بمن کرده روانه فرمودند بطریق قضای وی پرسیدند جواب داد که پیشتر قضا بقرآن خواهم نمود و اگر در اینجا  
بحدیث رسول الله صلعم قضا خواهم نمود و اگر در اینجا نیز بنیام پس اجتهاد از رای خود خواهم نمود که گوییم و قصوری  
در آن نخواهم کرد و جایز به تفصیل در اثبات قیاس گذشته است و نیز در فصل شیخ و شیخ و خطبه تفسیر احمدی  
و جلد ثانی تفسیر کبیر فرمودست قال رسول الله صلعم لکم احادیث و لکم آحاد و لکم یوم و لکم لکمه  
حدیث فاکملوه علی اهل البیت فان وافقه فاقبلوه و ان خالفه فامروا به یعنی پس از من حدیث  
بسیار برای شما روایت کرده شود پس هر چیزی که شنید از ابر کلام اسد پس اگر موافق با اهل بیت باشد بپذیرید و اگر مخالف بپذیرید  
آنرا نپذیرید یعنی این هر دو حدیث ناظر اند بالتسویح بر تقدیم کلام اسد و نیز باید داشت هر آن حدیثی که در  
نص قرآنی باشد بعد از آنکه بحسب ظاهر معارض نص قرآنی باشد مقدم و اولی است و آن مخالف اگر کدام تاوایی قبل  
نماید تاوایش کرده آید ورنه منکر العمل گردد و همچو که ازین مقدمه واقف شدی پس بالتفصیل درین باب  
دلائل امام اعظم رحمه الله بهمان ودل بشنو و انصف حق الامتصاص و ولا تسبق  
الاحادیث الا عینا و اقوال و یا الله التوفیق و منه الامور الالهیه

فائدہ دیکھو

دلیل اول بر ترک قرائت خلف الامام

[illegible]

وسیلہ اول برتر کر، قرأت خلف الزام



در بیان این باب

یعنی قول اول بهترست و آن اینکه این آیت در باب قنوت و نماز و اردت است ای برادران اسلام  
 هر چند که صاحب بر با وجود مخالف بودن مذهب اوج را چنین بیان نمود که دیدی و شنیدی مگر بفضل تعالی  
 نصیب بی دینی مگرین زمانه ما نبودی رسیده که اقل و آخر از فیصله صاحب نصیبتم انداز نمود و مردان را  
 در میدان اوراق رسالهای خویش از کمال تبس که حادث ایشانست می نویسد که بهینده بخوبی در تفسیر خود  
 آورده که این آیت در باب غلبه و انکسار فی الصلوة و کذا و کذا نازل گشته است پس زیاده ازین ع چه دلاوت  
 و زوی که بکج چرخ دارد دیگر چه نوشته آید چه صدق ملت و مذهب ایشان ان صدق قول عمر ایشان  
 صاف ظاهرست حافظ جمال الدین بیوطی شافعی در تفسیر منشور گفته است **خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ**  
**فِي الْفِرَاءَةِ عَنْ آيَةِ الْعَلَاءِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَوَاتُكَ يَا صَاحِبَ كَاهِنَةٍ فَقَرَأَ أَصْحَابَهُ فَتَرَكُوا**  
**حَدِيثَهُ إِلَّا بَعْضَهُمْ فَتَرَكُوا قِرَاءَةَ النَّبِيِّ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یعنی عبد الله بن حمید و بعضی در باب قنوت  
 از ابو العالیه روایت کرده اند هرگاه که آنحضرت علیه السلام نماز با اصحاب میگذاردند میخواندند قنوت میخواندند  
 صحابه نیز قنوت میکردند پس نازل گشت این آیت پس سب آن مردم از قنوت باز ماند و آنحضرت علیه السلام  
 قنوت میکردند کثرتی اقل و در زمان شرح موطا از ضعیف عبد البر می آید **أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّهُ لَا يُقْرَأُ**  
**بِهِ كُلُّ مَوْضِعٍ يُسْتَمَعُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ الصَّلَاةَ وَ يَشْهَدُ لَهُ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**فِي آيَةِ الْكَلَامِ وَ إِذَا قَرَأَ فَاتَّقُوا صَوْتَهُ وَ تَحْتَمِلُ قَابِلُ الْمَذْهَبِ عَنِ الشُّبُهَةِ وَ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ بِمَعْنَى إِبْرَاهِيمَ**  
 همه برینست که ازین آیه عمومها هر جایکه در آن قرآن شنیده میشود مردانیت و جز این نیست که مردان را ازین ص  
 نمازست و گواه است برین قول آنحضرت علیه السلام در شان امام و قتیله امام قنوت کند بخاموش باشد صحیح گفته این  
 حدیث را امام احمد بن حنبل پس بجاست جای گریز ازین حدیث و ظاهر القرآن است پس آنچه بعضی از مذاهب بطریق  
 اعراض بر حقیقه در وقت استدلال باین آیت موصوف میگویند که اگر شخصی در پس امام بعد از آن رسیده که امام  
 در قنوت شروع کرده باشد بذهب خفیه اگر مشغول بنیت و تحریر گردد ترک اتباع و انضات بروی لازم آید  
 و بموجب آیه نیز دلیل ایشان آن هر دو بروی لازمست و اگر اشتغال بنیت و تحریر نیاید رکعت از وی فوت  
 گردد و بدفع است باینکه این آیت خاصست در حق نمازخانه استی و نیز نزدیک خفیه لفظ لسانی برای تحریر نیست  
 بلکه قصد بطلان دارد ولی کافی نیست پس درین صورت سوا الشیء موجب میشود قنوت صحیح حاصل  
 تفصیل استدلال برین آیت اینکه قاعده مسلمه کل شیء که تعدد الفاظ دلالت می کند بر تعدد معانی عموم

در بیان این باب دفع سوال از مذاهب و بدست مال بر آیت و از آیه القدر



و علی تخصیص و تکلام ربانی که هر یک نقطه آن از حکمت و فوائد پرست زواید و حشورادران محالی فی و از هر نظر  
آن فائده جدیدی ترا و مانند این مقام گفته اند که فائده کلامه و انصتوا آنست که از لفظ انصتوا مستفادست  
والاحشود و تکلام الهمی لازم آید پس این آیت منع میکند مقتدی را از خواندن سوره فاتحه مطلقا تا بجزیه باشد بجزیه  
چرا این آیت دو غرض مطلوب یکی شنیدن بغیر و گوش فرا داشتن و دیگر خاموشیدن و عمل بر هر دو واجبست  
مگر شنیدن خاصست بمانع بجزیه و خاموشیدن عام که شاملست نماز سر بر و بجزیه هر دو را پس واجبست  
خاموش ماندن مقتدی عموما بوقت فرارست امام در هر نماز یکجا از اکثر طریقی اگر فرارست ممکن السماع باشد چنانچه در  
نماز بجزیه پس در بصورت انصتوا سماع هر دو واجبست و اگر ساعت ممکن نباشد چنانچه در نماز سر بر پس  
فقط اسکات واجبست بسماع تبرع اسکات مقتدی در هر حال لازمست و سماع خاص بوقت هر کجا  
قال العلامة ابن عطاء فی فقه القدر فان المکتوب من هذه الآية انما هو ان لا یستعملوا ولا یفعلوا  
فیقول کل من قال لا یفعل یا بجهتیه والثانی لا یفعل فی علی الاطلاق فیه یجب المکتوب  
عند القراءه مطلقا و انما یجب یعنی میگوید که انصت مقتدی نیز شامل سماع و خاصست بوقت هر نماز  
سبب چند مناسبت عظیمه یکی ابطال عموم کلامه اذ آیه ای که عامست فرارست نماز سر بر و بجزیه هر دو را شامل  
و اگر فرارست چنین بودی چنانکه گفته شد پس در بصورت ارشاد چنین گشتی و اذ یجهد القارئ یعنی و فیکه  
هر کرده شود و بقرآن و و م از و مشوک در کلام فصحا مثل کلام لغو است و آن لفظ و انصتوا است چه اگر  
مطلوب حق تعالی مطلق انصت مقتدی نبودی بلکه خاص در وقت جهوس در بصورت لفظا فاستمعوا له  
بغیر و انصتوا کفایت میکند چه استماع مع القرائت که انشی انشی کسی تصور نیست و امر الهمی مقتضی سماع  
است نه نفس صوت که لا یفعل ولی صاحب الفهم و انشی سوم مخالفت از اصل مشهور که تقدیر اللفظ  
ذل علی تقدیر المعانی و لهذا بعینه همین مضمون قرآنی را بطور اختصار آنحضرت علیه السلام در کلام  
به ایت نظام خود میفرماید عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله انما یجوز ان یقرأ  
کبر فیکبر و اذ اقرأ فاضواء و ایا الناس و ابن عباس و ابو داود و مسلم و قال فی صحیحهم هذا  
الحديث یصحیح یعنی فرمود آن سرور علیه السلام جز این نیست که مقید کرده شده است امام برای اینکه اگر آیه  
بوی پس و فیکه کبر گوید یا امام پس کبر گوید تا و فیکه فرارست کند امام پس خاموش باشد حالت جهوش یا اخا و نیز  
در ابن ماجه آورده عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذ اقرأ و ایا

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳



فَانْقَضَتْ اخلاصه كلامه انكه وقيل في قرارت یافته گرد و آن شرطست بموجب اذا شرطه پس نصات جواب شد  
 چه آن جزایات و قید بموجب از صیغه امر که کلام الله و حدیث رسول الله و بران ملحق معنی و انقضوا استقام  
 چنانکه قضای اچنینست پس وینجا اگر کسی موافق قول احدی گوید که در وقت سکه امام مقتدی را لازمست  
 که قرارت کند پس در اینصورت از آیت اذ اقرئی القرآن چیزی مخالفت لازم نیاید و بعدتی که از عبادت در صا  
 مرویست نیز نقل کرده آید گوئیم که امام محمد بن رازی شافعی المذهب خود و تفسیر کبیر جلد رابع جوابش گفته  
 و ترا عبادته و یقاتلوا ان یقول سکوت اولی الامر اما ان تقول انک من الواجبات اولیس من الواجبات  
 و الاول باطل باجماع و الثاني یقتضی ان یجوز له ان لا یتکلف فقیهین ان لا یتکلف یلزم  
 ان یحصل براءة الامور و مع قراءة و تکرار و ان یحصل ان یزول الامور و ان یزول الشکوک عند قراءة  
 الامور و خلاصه علی خلاف النین یعنی جواب نمیده را ازین اعتراض میرسد که گوید سکه امام زود حال خالیست  
 واجب باشد یا غیر واجب پس صورت اول بالا جماع بلست که قائل آن نیست و صورت ثانی یعنی عدم وجود  
 سکه جائزست امام را که سکه نماند پس اگر بپوشی خواندن قرارت لازمست پس بقدر اینصورت قرارت مقتدی  
 با امام باجم لازم آید و این مسلمست که شمع و سکه است بوقت قرارت امام و این خلاف نص قرانیست هرگاه  
 که در صورت عدم سکه امام بموجب قرارت از مقتدی رفع شد معلوم شد که در بواقی موزن واجب نیست و بعد از این  
 و تبیین این قاعده و جواب باز میباید گفت ان هذا السؤال الذی اوردته الواحید علی جماعه من المجتهدین  
 که هر آینه سوالیکه و احدی وارد کرده و درست نیست انتهى فاکمده علامه شیخ احمد طحاوی حنفی در حاشیه خود  
 که بر مرآت الفلاح شرح نور الایضاح کرده میگوید و الله اعلم انک داعی المقتدی یأتی بالنساء و الا اذا اخذ  
 ان یصلح فی الفلانة و کتبین به لا خلاف النین و هو قوله تعالی و اذ اقرئی القرآن فاستمعوا  
 له الایة چنانچه در صفحه (۱۶۷) همین کتاب مطبوع مصر فرمودست پس از نظر اجماع دفع شد آنچه بعضی در باب  
 خواندن ثنای وقت قرارت امامها بعضی متون کتب فقهیه شده پس بکنند و آن یکایک تعجب و یکایک است قرارت خواندن امام  
 اگر چه در سراسر مضافه که واجب یا فرض یا از خلاف واجب بیان امیر گذاریم و ثنا که بالاتفاق نیستست بمراتبی نفع

دلیل دوم بر ترک قرارت خلف الامام  
 عن انی من ربه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انصرف من صلاته فیهما بالقراءة فقال هل قرأت  
 و منکره انک اذا قال رجل قلنا انما یارسل الله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اقول ما قال

نا حال  
 نا جواب

در مقتدی از خواندن ثنا و ترک قرارت امام

در بیان ترک قرارت خلف الامام از حدیث



اَنَّا نَزَّلَهُ الْقُرْآنَ قَالَ فَاتَّبَعْتَنِي النَّاسُ عَنِ الْقِرَاءَةِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَجْلِسِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 يَا لَيْفَ مَا يَجِدُ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَجْلِسِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 والترمذي في ابن ماجه والنسائي والطحاوي وغيرهم يعني روايت است از ابوهريره كه بر اينه قارى گشت  
 آنحضرت عليه السلام از نازيكه خبر دهد و در آن بقرات پيش حضرت عليه السلام فرمود كه آيا اکنون با من كسى از شما قرأت  
 خود را بخوانى كه من بخوانم يا رسول الله پس آن سرور عليه السلام فرمود كه من بگويم يعنى در دل خود چيست كه بگويم كه مشيتم  
 در قرآن را دى ميگويد كه باز ندم مردم از قرأت خواندن يا رسول الله مردم در نماز جري و فقيه نشنيدند ايشان نزد  
 از رسول الله صلى الله عليه وسلم جمله زرقاني در شرح اين حديث گفته قال ابو عبد الله عليه السلام اى اذا اجتمعوا  
 يا لَيْفَ مَا يَجِدُ قَاتَنُورَآيَ فَكَأَنَّمَا تَزْهَوْنِ فِي الْقُرْآنِ الَّذِي تَقْرَءُونَ لَكِنِ انْقَسَبُوا وَقَالَ الْبَيْهَقِيُّ  
 وَمَعْنَى امْنَاكَ غَيْرُكُمْ لَكَ لَا يَفْقَهُ دُونَ يَالْقِرَاءَةِ وَبِقِيَّةٍ وَامْعَةٍ يَعْنِي وَفِيهِ جَمْعٌ كَقِرْتِمْ اَوْتِمْ اَوْتِمْ اَوْتِمْ اَوْتِمْ  
 شما بخوانيد و گويان كنار من مى كنيد با من در قرآن كه ميخوانم اگر او ليكن خاموش باشد و با من گفت كه معنى منازعت  
 ايشان با آن سرور عليه السلام اينكه تنها خواندن قرآن در اندمند و با خود قرأت بتلاوت مى و هم در انجاست  
 و عَزَمُوا الْحَدِيثَ يَقْتَضِيَنَّ اَنَّهُ يَجُوزُ الْقِرَاءَةُ مَعَ كُلِّكُمْ اِذَا جَمَعْتُمْ يَوْمَ الْقُرْآنِ وَكَانَ خَيْرَ مَا اَنْتُمْ يَوْمَ الْقُرْآنِ  
 الزرقاني يعنى عموم حديث مقتضى اينست كه جائز نباشد در وقت جمعا امام قرأت كردن سورة فاتحه باشد يا غير آن  
 انتقى و ايشان بن تميمي يقول است كه مذيب امام ابو حنيفه و امام احمد و امام مالك و امامي سلف و خلف همين است  
 و عيني در شرح بخاري آورده كه مذيب جمهور اهل علم همين است كه بعضى از ايشان امام ابو حنيفه و امام ابو يوسف و  
 امام محمد و امام مالك امام احمد و قضاى حجاز و شام و غيرهم اندر جمعه الله تعالى مؤلف انقر العباد برباد ان مسلين  
 صاف اتفاقا ظاهرى نايده كه در نقره حديث فقال رجل عَصَا نَبَاكَ رَسُولُ اللَّهِ كَيْفَ عَرَبِيٌّ وَاَنْ اَيْدِي اَرْجُلِهِ  
 صحابه تنها خصي عرض كرد كه نعم انا و نگفت فقالوا اَلَمْ تَسْمَعُوْا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ بَيْنَ ابْنِ حَدِيثِ صَافٍ دَالٍ  
 بر نيكسوزان نفس از صحابه كسى ديگر قال ابن ارميه و در حديث ابوهريره ابن كنهه نيز ظاهرست وقتيكه  
 گفتند ابوهريره را اَنَّا لَنَكُونُ وَرَاءَهُ اَوْ مَعَهُ وَبِصِفَتِهِمْ جَمْعٌ كَيْفَ اَيْشَانِ هُوَ قَاتِلُ قُرَاتِ فَاتِحَةِ طَلَامَ نَبُوذَرِ زُورِ  
 جمع در انانكون نگو گردد و اما قول ابى هريره قال اَفْأَيْهَانِي نَفْسُكَ جَوَابُ اَيْدِيهِ مَرَادُ اَنْ قُرَاتِ وَ نَفْسِ  
 توجه و فكر دل است بطرف قرأت بغير خواندن زبان چنانچه علامه زرقاني نقل كرده ميگويم كه اين توجيه بقاء  
 و جبريست در مخالفت بودن ابوهريره از جمهور صحابه لازم آيد چرا كه اگر از اقرابها كفى نفسك قرأت سرى



هر اگر چه چنانچه مذکور است هر ازا این قرات عام باشد از آنکه نماز سبزی باشد یا جهری و حال آنکه در حدیث صدر  
 خود از ابوهریره که شد فانتی للناس عن القراءه مع رسول الله صلعم فیما یحرم فیہ بالقراءه حین یتمعو  
 ذلك من قول الله صلعم و چون در نماز جهری استدلال خصم مستقیم نگردد چه که راوی آن نیز ابوهریره است  
 پس همین استدلال درست نیست بقرض تسلیم اگر غرض ابوهریره چنین باشد چنانکه مدعی میگوید میگوید که در  
 اتباع جم غفیر صحابه ضروری الابدی است تنها اتباع ابوهریره با وجودیکه نقیض است علایقه اینکه از آنجا  
 گذشته و آینده و نیز از آیت اذ قئی القرآن الایة و جمهور صحابه این مذهب مخالف است و آنچه بعضی از بزرگان  
 در جواب این حدیث مینویسند که اشخص یا و از بلند سخن آنکه از جهرا و رسول صلعم در قرات اشتباه التبا  
 می قناد و بظاهر است که در وقت هر کسی در قرات امام سهو و تشابه بالضروری افتد و موجب خلل بزرگ نفس  
 سترگ است یکی تحریف در حدیث که فقره فانتی للناس عن القراءه الخ و ال بحرف آن بدوین و  
 است و دوم لزوم متعه بودن آنحضرت صلعم معاذ الله منه چه وقتیکه آنحضرت صلعم را از جهروی تشابه قناد  
 اول اینکه اشخص از شنیدن آنرا و شناختن پس فرمودندی لا تفعل کذا و باالفرض اگر شناختی پس  
 چنین ارشاد فرمودندی من قرأ معنی منکم انفا و یا ایکنه القاری انفا چه در صورت مذکور استفهام از  
 تعیین قاری عند القتل بلکه جمله نیز در کار است نه از تحقق قرات که آن خود شنیده بود که باعث نزاع  
 آنحضرت علیه السلام با قرآن گشت بلکه بقیش نیز چیزی حاجت بود که صرف این ارشاد کافی بود که قرات  
 قرات امام آهسته خواند که لا یخفی علی الجاهل العاقل + فضلا عن الفاضل العاقل - و نیز در حدیث  
 دو نکته دیگر است آن اینکه اگر قرات فاتحه و غیره خلف الامام فرض بودی ریضورت رسول صلعم را علم کامل بر  
 قرات ایشان بودی بر گز نفرمودندی هل قرأ معنی منکم الخ بلکه در صورت فرضیت آن اگر گمان آنچنان  
 بر کسی از ایشان آنحضرت داشتی معامله بر عکس ضروری است که من منکم لو یقرأ او ترک الفرض دوم  
 اینکه بالفرض اگر چه قرات خلف الامام فرض میجو و مگر از پرسیدن آنحضرت علیه السلام بعتاب معلوم شد که  
 خواندنش منسوخ گشت چه عتاب آنحضرت علیه السلام فعل منسوخ میباشد فعل مفروض چنانچه جمیع صحابه بر عمل  
 فرموده از قرات خلف الامام باز ماند چنانچه فقره فانتی للناس ظاهر است - و نیز در این باب و سنن شافعی  
 یک باب در منع مقدی مطلقا از قرات خلف الامام بدین الفاظ منعقد ساخته اند بآیه اذ قرأ  
 الامام فانصتوا و این حدیث را با ساند متعدد و صحیح و در اخبار و است کرده اند اصحاب فقره ظاهر است

ناجی

ناجی

در کتابی است



در سجدت و نماز

لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب ملازم که این هر دو باب از هر دو کتاب عی از جیل که سبب ایشان است برین  
 نمایند حدیث اول عن ابی موسی الأشعری قال قال رسول الله صلوا إذا قرأوا الإمام فأنصتوا یعنی  
 امام قرات کند پس نشو و نشو قرات امام تمام است از آنکه نماز سنی شاید جبری حدیث دوم عن ابی هریرة  
 قال قال رسول الله صلوا لمناجیل الامام لیؤثر به فاذا ذکر فلیقرأ بالصیحة كما امر اذا عرفت هذا حق المعرفة  
 پس آنچه در سالی است بر روایت عزرا بن حکیم که وی روایت میکند از نافع بن محمد بن یحیی و وی از عباد بن یونس که  
 وی گفت صلی بنابر رسول الله صلوا بعض الصلوات التي یجوز فیها القراءة فقال لا یقرأ أحد کونوا اذا اجلس  
 بالقراءة الا یاثم الكتاب یعنی نماز گذارو ما آنحضرت علیه السلام بعضی از این نمازها که جبر کرده میشود در آنها بقرات پس  
 فرمودند باید که بخواند کسی شام و قنیکه جبر بقرات مگر سوره فاتحه و غیر آنچه را بود او و غیر روایت میکند بقرات  
 و وی از نافع بن محمود بن یحیی که وی گفت انما عبادة من صلوة الصیحة فاقام ابو نعیم و المؤمنون الصلوة  
 فیصلی ابو نعیم بالتأیید قبل عبادة و انما معنی حتی صفتنا خلف ابی نعیم و ابو نعیم بخبر یا بالقراءة  
 فجعل عبادة یقرأ یاثم القرآن فقلت انصرت قلت لعبادة سمعت تقرأ یاثم القرآن ابو نعیم بخبر قال  
 اجل صلی بنابر رسول الله صلی الله علیه و سلم بعض الصلوات التي یجوز فیها القراءة فالتبست علیه  
 القراءة فقلت انصرت اقبل علینا یونجه فقال تفرؤن اذا جهزت بالقراءة فقال بعضنا انا نضع  
 قال فلا و اقول ما لی ینازعنی القرآن فلا تفرؤا شیء من القرآن الا یاثم القرآن یعنی تا جبر عباد  
 در آمدن خود بطرف نماز صبح پس اقامت کرد ابو نعیم مؤذن برای نماز پس نگذاشت ابو نعیم دوم را و عباد بن یونس  
 در حالیکه من همراه او بودم تا آنکه صفت کشیدیم و اقامت نمودیم در پس ابی نعیم در حالیکه ابو نعیم جبر قرات میکرد پس  
 شروع نمود عباد خواندن سوره فاتحه پس قنیکه فارغ گشت از نماز گفتتم عباد را شنیدم من که میخواندی سجدت  
 و ابو نعیم جبر میکرد و عباد گفت که بلی گذارو ما آنحضرت علیه السلام بعضی از این نمازها که جبر کرده میشود در آنها بقرات  
 پس شاید بر وی علیه السلام قرات پس قنیکه فارغ گشت از نماز متوجه شد بطرف ابو نعیم که میخواندی وقت جبر بقرات گفت  
 کسی نماز که بر آئین ما میکنیم این امر را فرمود که کمیند چنین من میگفتم که صیحة مرا که متشابه بخورم در قرآن

فانفسه لا یصلی الا یاثم القرآن و انما معنی حتی صفتنا خلف ابی نعیم و ابو نعیم بخبر یا بالقراءة  
 فجعل عبادة یقرأ یاثم القرآن فقلت انصرت قلت لعبادة سمعت تقرأ یاثم القرآن ابو نعیم بخبر قال  
 اجل صلی بنابر رسول الله صلی الله علیه و سلم بعض الصلوات التي یجوز فیها القراءة فالتبست علیه  
 القراءة فقلت انصرت اقبل علینا یونجه فقال تفرؤن اذا جهزت بالقراءة فقال بعضنا انا نضع  
 قال فلا و اقول ما لی ینازعنی القرآن فلا تفرؤا شیء من القرآن الا یاثم القرآن یعنی تا جبر عباد  
 در آمدن خود بطرف نماز صبح پس اقامت کرد ابو نعیم مؤذن برای نماز پس نگذاشت ابو نعیم دوم را و عباد بن یونس  
 در حالیکه من همراه او بودم تا آنکه صفت کشیدیم و اقامت نمودیم در پس ابی نعیم در حالیکه ابو نعیم جبر قرات میکرد پس  
 شروع نمود عباد خواندن سوره فاتحه پس قنیکه فارغ گشت از نماز گفتتم عباد را شنیدم من که میخواندی سجدت  
 و ابو نعیم جبر میکرد و عباد گفت که بلی گذارو ما آنحضرت علیه السلام بعضی از این نمازها که جبر کرده میشود در آنها بقرات  
 پس شاید بر وی علیه السلام قرات پس قنیکه فارغ گشت از نماز متوجه شد بطرف ابو نعیم که میخواندی وقت جبر بقرات گفت  
 کسی نماز که بر آئین ما میکنیم این امر را فرمود که کمیند چنین من میگفتم که صیحة مرا که متشابه بخورم در قرآن







حدیث است که اگر بعضی شخصی تعدیل نماید و بعضی دیگر او را جرح کند جرح را ترجیح باشد بر تعدیل بشرطیکه جرح کنند  
مستند و مستند و عارف با سبب جرح باشد و جرح را بتفصیل بیان کند چنانکه گوید که فلان کذاب یا  
دجال است مانند آن اگر جرحش را بشم کند و در حق شخصی که مختلف فیه باشد مقبول نبود که اقال الخ و فظا ابو  
حجر فی شرح نخبة الفكر و انجح مقدم علی التعدیل و اطلق ذلك جماعة ولكن محله ان صدقنا  
حين عارضه بالسباب لانه ان كان غير مفسر لو قيدح فمن ثبت عدالة وان صدق من غير  
عارضه بالسباب ليعتبر به ايضا يعني حافظ ابن حجر و شرح نخبة النكاينوسید که مقدم است جرح بر تعدیل  
مأم داشتند این امر را جاعلی و لیکن محل و موقع آن این است که صدور آن جرح مفسر باشد از خصیصه اسباب جرح را  
میدانند بلکه اگر مفسر نباشد در حق خصیصه مدلتش ثابت گشته باشد چیزی مضروفاً باشد و اگر صدور آن جرح  
از شخصی باشد عارف با سبب جرح نباشد آن جرح را نیز اعتباری نباشد استی مگر بجای قطان از آن کسان آنکه در  
تعریف اسباب جرح ما کانند چنانچه در تہذیب التہذیب نویسد قال ابو ابيون محمد بن النعمان ما رايت احداً يروي  
من يخفي القطان يعني ابراهيم بن سليمان بن كسي من كسي يروي عن قطان بن زياد و عارف شناسند مردم ندیدم و چهار  
کتاب آمد که گفت امام احمد بن حنبل که من مثل کسی قطان کسی ندیدم و نیز مسلم اهل حدیث است که لفظ کذاب جرح  
مفسر است پس محمد بن اسحق بن سيار راوی این حدیث الاحمال ضعیف غیر معتبر باشد و قطع نظر از این بر تقریب  
محمد بن اسحق را در کس نیز نوشته اند و در کس بودن را وی عینی است خاص بالاستقلال و علامه بدر الدین  
عینی شایخ بخاری می نویسد و فی حدیث عبادۃ محمد بن اسحق بن یسار و هو مذکور قال اللؤلؤی و یسر  
فیہ الا التذانیس و نیز از مسلمات قوم است هرگاه که در کس لفظ عن روایت کنند پس آن روایتش متصل  
و انست نمیشود و روایت محمد بن اسحق در ترمذی غیر بلفظ عن مذکور است پس این روایتش باعتبار  
اصول حدیث منقطع است پس قابل حجت نیست چنانچه علامه عینی می نویسد المدلل لیس اذ اقال عن فلان  
لا یخرج بخلافه عند جمیع المحققین مع انه قد کذباً مالک و ضعفه احمد و قال لا یصح  
الحديث عنه و قال ابو زرعة الرازی لا یقبض علی شیء یعنی مدلس فتنیکه بلفظ عن فلان روایت کند  
پس آن حدیث از نزدیک جمیع محدثین قابل حجت نیست یا وجودیکه محمد بن اسحق را امام اهل کوفه گویند  
امام احمد ضعیف فرمود که از وی اخذ حدیث صحیح نیست ابو زرعه رازی گفت که هیچ چیز او اعتباری نیست  
پس ای صدورای بر حال چنین مدعیان عمل با حدیث که نص قرآنی و احادیث صحیح را پشت انداخته

در رد قول محمد بن قطان

در رد حدیث مدلس



و جنین احادیث ضعیفه متروکه العمل با محمول خوش ساخته و بهر ایشان مصداق لیکون بین یدی الساعة الذی جال و بین یدی الدجال کذابون ثلثون اوا کذب قلنا ما ایا نصحوا قال ان یا نصحوا یستفیدون لکنوا علیها الی غیره با ستمتکم و دینکم کما امرتم ان ینکبوا برایه دین متین طعننا میزند

حدیث مدعیان خیال همکاران	همان حکایت نزد دوزخ و یارایان
بر بلندان سخن بسوی خود دست	تفت بسوی فلک بروی خود

که ما احیای سنت رسول الله سلیم و بعضی یک حدیث از اینها اجبر صد شهیدی یا بیم لایق انشور گزند پیوسته تا دامن صورت

حفظ نمود و قتی که برای طهارت استنجای کلان نشست آب بقوله نذر است می گفت هر چند که این عار دارد وقت انداختن آب

در سوراخی مستحب ناسته اندگر آن سوراخ نه این است که توبه بکنی بکدام سوراخی

بوی گل بهر شام است ای دلیر

ای گروه مدعیان بوی فرقه اند بپایان محل فله اجبر و اند شهید

دعوی چیزی نموده آید که یکسر مخالف آیند

زغال که بجهل این چو العجی

قال الخیر فیما یمنی نازک اند ما را رسول خدا مسلم نازک با عصر میسند که کلامی

از شما خوانند پس من خود سبتم اسم ربک الاعلی را شخصی گفت که من دارم و مکرر می فرمودند علیه السلام هر آنکه دانستم که بعضی از شما قرأت من غلجان می نازند و غیر عن عمر ای بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر فحمل رجل یقرأ خلفه یسبح تسبیحک الاعلی

نقل از حدیثین بحال امامت



قَالَ أَنفَرْتُ قَالَ يَا كُمُ الْفَارِي قَالَ رَجُلٌ أَنَا قَالَ قَالَ فَلَمَنْتُ أَن بَعْضَكُمْ خَاجِرَةٌ هَارِ وَالْمَسْلُومُ  
 و ابو داود و النسائی و الطحاوی یعنی تحقیق آنحضرت علیه السلام نماز ظهر خواند پس شروع کرد مردی در پیش آنحضرت  
 علیه السلام که سجد اسم ربک لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک ان اخرج من فیضک علیه السلام فارغ گشتند فرمود که کیست شما قاری شخصی گفت  
 که من پس فرمود که هر چند گمان کنم که البته بعضی شما قرات من خلیجان اندازد و منی من نصف المخرج لارین لائل یکی حکایت  
 سکا از قرات لائل که با وضو صحت است | انموش حافظ و این نکته ای بن بر سرخ | انگاه که قلبش بر صراط است

### دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَقِرَاءَةُ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَهِيَ  
 الطَّحَاوِيُّ بِالْأَسَانِيدِ الْمُتَعَدَّةِ يَعْنِي بِهَرْنِيَةِ أَنْسَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْدُ كَرَامُامُ بَاشْدِيسُ قِرَاتِ أَنْ إِمَامُ قِرَاتِ  
 است برای او و روایت کرد این تین ابو بکر بن ابی شیبہ مصنف خود بر شرط مسلم و نیز روایت کرد این  
 احمد بن منیع در سند خود بر شرط شیخین و نیز روایت کرد این ابی عبید بن حمید و کتاب خود بر شرط مسلم چنانچه  
 ابن الحامم در فتح القدير آورده و ابو حنیفه گفت حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ  
 ابْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَإِنَّ قِرَاءَةَ  
 الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ يَعْنِي أَنَّهُ خَضِرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْدُ كَسِيكُهُ خَوَانْدَ نَازِرِ اِلِسَامُ پَسِ تحقیق قرات آن امام  
 برای او قرات است این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و امام محمد در موطای خود آورده اخبرني  
 أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  
 عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ الْإِمَامِ فَقِرَاءَةُ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَابْنُ حَدِيثِ  
 صحیح است بر شرط شیخین و نیز امام محمد بن یونس اخبرنا اسراييل بن يونس قال حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ  
 أَبِي عَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ قَالَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلنَّاسِ فِي الْعَصْرِ فَقَرَأَ رَجُلٌ خَلْفَهُ  
 فَعَمَزَ خَالِدٌ فِي بَيْلِهِ فَلَمَّا كَانَ صَلَّى قَالَ يَوْعَزُّنِي قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَكَ  
 وَكَرِهْتُ أَنْ تَقْرَأَ خَلْفَهُ فَسَمِعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَإِنَّ قِرَاءَةَ الْإِمَامِ لَهُ قِرَاءَةٌ وَ  
 روایت کرد این حدیث را حاکم و الطحاوی و ابو بکر بن ابی شیبہ و ابو حنیفه با سند صحیح از جابر بن عبد الله  
 یعنی امامت کرد آنحضرت علیه السلام مردم را در نماز عصر پس آن شخصی در پس آنحضرت علیه السلام پس منع  
 کرد او را با اشاره زدن دست خصی که نزدیک بود پس قتی که آن شخص از نماز فارغ گشت گفت برای چه غمز

دلیل سوم بر ترک قرات خلف الامام بحديث صحيح







چنانچه جابر بن عبد الله صحابی جلیل القدر و امام احمد بن حنبل و دیگر علمای محققین همین قائل گشته اند چنانچه در ترمذی  
 آورده و اما احمد بن حنبل فقال معنی قول النبی صلی الله علیه و آله یفاتیحه الکتاب اذا کان  
 وحده و احبته یحیی جابر بن عبد الله حیث قال من صلی رکعة کوفیر فیها بأربع القرآن فکویصل الیه  
 ان ینزل و اما الامام قال احمد هذا رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله یفاتیحه الکتاب اذا کان  
 وحده یعنی و اما امام احمد بن حنبل گفت او که معنی این قول نبی علیه السلام  
 لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب اینست که وقتیکه نماز را تنها خواند یعنی مقتدی را درین غلی نیست استلال بخیر  
 جابر بن عبد الله می فرمود کسی که خواند رکعتی را بغیر فاتحه پس از او نمی شود رکعت دیگر وقتیکه باشد پس امام گفت امام احمد که جابر بن عبد الله  
 مراد است اصحاب حضرت علیه السلام قول علیه السلام را بر من فرو جمل کرد و از عبد الله بن عمر از قرأت خلف الامام سید  
 فرمود تکفیک قرعة الامام یعنی قرأت امام ترا کافیست و غیر عبد الله بن عمر و در جواب چنین ارشاد فرمود  
 سیکفیک ان الامام انتهى طریق دو قسم از احادیث من کان احدیث علوم شد که قرأت امام قرأت  
 مقتدیان است پس این احادیث صحیح تفسیر بیان گشتند حدیث لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب  
 فصاعدا را بیان کرد اول آنحضرت علیه السلام فرمود لا صلوة الا من و ازین معلوم شد که خواندن فاتحه و سوره بر مقتدی  
 و غیر مقتدی بهما لازمست بعد از آن فرمود من صلی خلف الامام فقرأه الامام له قرعة و ازین حدیث معلوم  
 شد که خواندن مقتدی هر چند که نیز ضرورت مگر عامست از اینکه حقیقه باشد یا حکما پس قرأت امام جبین قرأت  
 مقتدیان است ثلثین هر دو جواب بعد از تسلیم قول خصمست فافهم الاجواب تحقیقی آنست که در اقبل است  
 الغرض ازین تحقیق بخوبی ثابت گشت که هر که در پس امام نماز خواند و بنفسه قرأت نکند آن شخص غافل  
 بنصر قرآنی فاذا قرأ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون و نیز حدیث رسول الله  
 علیه السلام لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب فصاعدا و نیز حدیث من کان له امام فقرأه  
 الامام له قرعة و نیز باجماع است که آن عدم تکرار فاتحه در یک رکعت است و نیز مخوفه ماندن می  
 از ترک واجب که آن گفتار کون است هر رکعت بیکبار فاتحه خواندن و نیز هیچ چیز را از منصوص قرآنی  
 و احادیث بنویس سائل اجماعی فرو نگذاشت مگر حدیث عباد بن صامت را که آن الامام یأثم القرآن  
 است و تحقیق آنرا کما حق در اقبل دانستی و کسانیکه در پس امام نماز میخوانند و قرأت را نیز  
 بنفس خویش مباشر میگرددند همه حالات و کیفیات مذکوره را منعکس گردانند با وجود ادعای عمل با حق

باین ترتیب  
دوم

خواندن نماز عظمی امام قرأت کند

در صورتیکه امام قرأت کند



بر ارجحیصل مقتضیات نفس خویش جمیع نصوص مذکوره را منکر میگردد و دست بردار نمی آید این چنین گوهری خانه خیز  
 چو بوطالبی را کنی سنگ ریزه **سوال** اگر گفته شود که از آیه کریمیه فاقوه و امانت سر من القرآن  
 صاف ظاهرست که مقتدی نیز خواندن قدری قرائت لازم است آن فاتحه الکتاب است چنانچه در حدیث عبادیه  
 مروی جواب گویم که مقتدی بوجهی حدیث فان قراءه الامام له قراءه قلوب یکند و اگر بنفسه نیز قرائت فاتحه نماید  
 منکر آن لازم آید و آن جائز نیست - اگر گفته شود که قول علیه السلام قراءه الامام له قراءه معارض آیه  
 فاقوه و است پس جائز نیست ترک آیت بخبر واحد **جواب** گویم که قاری گردانیده شده مقتدی بقولت  
 امام تبرک آیت کجاست که اقال لعلامة العینی فی البینایة شرح الهدایة فان قلت قوله علیه  
 السلام لا یقرأ الامام له قراءه معارض لقوله نعم فاقوه و فلا یجوز ترک له بخبر الواحد قلت  
 جعل المقتدی قاریا بقراءه الامام فلا یلزم الذک انتمی الغرض که مقتدی بوجوب و اذ قوت  
 القرآن ساکت و حکم حدیث صحیح مذکوره بالا فقره الامام بایه فاقوه و امانت سر من القرآن بعینه  
 است و ازین تقریر صاف معلوم گشت که در میان هر دو آیه مذکوره تعارض نیست چه هر یک در محل خود  
 بر حکم خود ثابت بانیست پس این بعضی کسان هر دو آیه را با هم معارض گردانیده برای فریب عوام با قاطب  
 میگردانند محض بجااست چرا که قاعده مشهوره کل است که در میان دو کلام و قتی که تعارض واقع گردد با سکا  
 در میان ایشان جمیع نائیم نایکه برود اساقط نائیم - عجب اینکه چونکه نزدیک عیان عمل با حدیث بمقتله  
 حنفیه ایلی نماند پس حکم نایکه **اس** نباید بخانه در ویش که خراج زمین و باغ بده  
 از احادیث حنفیه که استدلال بدان میگردد صاف انکار نمایند که این حدیث را ما کما سلیم می نائیم این را  
 بخاری و مسلم نقل کرده است آیا در اصطلاح لامذهب عمل با حدیث این نام است که حدیث ضعیف را معمول  
 ساخته از صد تا حدیث دیگر که از آن صحیح تر باشند انکار آرند درین باب نقل مناسب حال ایشان الکفا  
 می نائیم و بس نقل است که امیری با یکی از نوکران برای شکار بر اسب سوار گشته بیرون رفت و قوت  
 دو اندین اسب اتفاقا آن امیر از مرکب خود بریز افتاد بصدقه که ضرب عظیم بچشمانش رسید آن فکر  
 چاک است فی الفور سرش را از تن جدا ساخته بدولت سرایش رسانید و گفت الحمد لله که  
 من بجز او آقا بودم ورنه از صدقه افتادن هر دو چشمانش از چشمخانه بیرون شدند **ح**  
 نیکم اگر عالمی پر خسر است **مکر** زان کسی که آدمی بیکر است **نعموذ بالله** الکریمین هذا

سوال بایه فاقوه و

جواب

مقتدی

حدیث عبادیه

در بیان حال مقتدی

حدیث عبادیه







از نافع ابن عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الإمام يقول فحسبنا قوله أو الإمام وإذا أصبى  
 وحده فليقرأ قال كان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الإمام **روایت** الامام فلان الامام محمد ابو بكر  
 ابی شیبہ والطحاوی غیرهم یعنی تحقیق هرگاه که از عبد الله بن عمر رسیده شدی که آیا بخواند کسی ز پس امام را  
 فرمودی که کافی است و اقرات امام و قنیه که تا گذارد باز پس بخواند قرات را و گفت نفع که عبد الله بن عمر در  
 پس امام قرات خواندی **و روایت** است از ابراهیم بن عثمان ان عبد الله بن مسعود لا یقرأ خلف الإمام الا فی القراءه  
 الاولین ولا فی غیرها **روایت** ابو حنیفه یعنی تحقیق عبد الله بن مسعود بخواندی پس امام نه در هر وقت اولی  
 و غیر آن **و روایت** است از طاهر بن عبد الله بن مسعود کان لا یقرأ خلف الإمام الا فیما یجوز فیهم  
 ولا فیما یخاف فیه کافی الاولین و الاخرین **روایت** الامام محمد فی موطاء یعنی عبد الله بن مسعود  
 قرات نکردی پس امام نه در نماز جهری نه در نماز خفی در هر وقت اولی و نه در آخرین **و روایت** است از ابراهیم  
 انه لو یقرأ خلف الإمام خلفه لا یقرأ فیما لا یجوز فیه ولا یأتم الكتاب لا غیرها ولا اصحاب  
 عبد الله بن مسعود جیمعا **روایت** ابو حنیفه یعنی خواندی طاهر پس امام حرنی نه در نماز جهری نه در نماز خفی  
 و نه فاتحه و غیره و خواندی جمیع یاران عبد الله بن مسعود **و روایت** است از ابو جهم و گفت قلت لابن عباس  
 اقر أو الإمام بین یدئ فقال لا **روایت** الطحاوی یعنی پرسیدم از ابن عباس که آیا قرات کنم در مالیکه امام  
 در پیش من باشد پس فرمود که نه **و روایت** است از ابی ذر و انه قال ان رأی ان الإمام اذا اتم القوم  
 فقد تكلم من **روایت** الطحاوی یعنی تحقیق فرمود ابی ذر و انه قال ان تکلم من بعد ان یستکبر من است که هر چند امام  
 است کند قوم پس تحقیق او ایشان کافی است یعنی ایشان حاجت قرات نیست **و روایت** طاهر یعنی از  
 شرح بخاری نیز یاد کن که ذکر شد دلیل شوم گذشت - و در کفایه - و کافی - و تنباه - و شرح مختصر الوقایه - و عنایه  
 و منع المقتدی عن القراءة ما تؤثر من فائدين نقرأ من كبار الصحابة اتى - و لهذا  
 امام خراسی رحمه الله سیف ما یدو علیهم اجماع الصحابة - و همین است مذنب  
 امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و حماد و اسود و طاهر و عمر بن میمون و سعید  
 ابن السیب و ابراهیم نخعی و سفیان ثوری و قاسم شعبی و غیرهم رحمه الله علیه جمیعین **و**  
 اگر همین بخوانی که باقی از کوفه بخوانی از تعصب و شوق را بچشم دل بین

و روایت است که در کتاب آمده



## فصل سوم در وعید کسانیکه در پس امام قرائت کنند

در کفایه - و کافی - و تنباه - و تنباه آورده قال النبی صلی الله علیه و سلم من قرأ خلف الإمام یملأ فی فیه جحشاً یعنی سیکه قرائت میکند در پس امام بزرگوارده شود دهان وی از خاک آتش و روایت است از علی ابن ابی طالب آنکه قال من قرأ خلف الإمام فلیس علی الفطرة **مرآة** الطحاوی یعنی سیکه قرائت میکند در پس امام بنسبت آنکس مستقیم بنسبت و نیز روایت است از علی بن ابی طالب من قرأ خلف الإمام فقد أخطأ الفطرة **مرآة** ابوبکر بن ابی شیبة و نیز در کفایه و کافی مروی است یعنی هر که قرائت میکند در پس امام پس تحقیق خطا را و طریق سنت را به پیشینه را و نیز روایت است از سعید بن ابی قاهر آنکه قال و حدثنا الذی یقرأ خلف الإمام فی فیه جحشاً **مرآة** الامام محمد و ابوبکر بن ابی شیبة و عبد الحزاق یعنی تحقیق سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است فرمود هر آن شخصی که قرائت میکند در پس امام هر نیند دوست میدارم اینکه باشد در دین او اگر - و روایت است از مقله که گفت عبد الله بن سعید و الذی یقرأ خلف الإمام ملائقة ترابا **مرآة** الطحاوی یعنی کاشکی سیکه قرائت میکند در پس امام بر شندی بن ابی نعل و روایت است از ابراهیم خنمی که گفت علقمه کان أعرض علی جحشاً و أحب الی من أن قرأ خلف الإمام **مرآة** الامام محمد فی الموطأ یعنی هر آینه خائیدن بن افراتشین دوست نزدیک من ازینکه قرائت کند در پس امام و مثل این است که در است ابوبکر بن ابی شیبة بسو - و روایت است از محمد عجلان أن عمر بن الخطاب قال فی قول الذی یقرأ خلف الإمام جحشاً **مرآة** الامام محمد یعنی تحقیق حضرت عمر کاشکی بن سیکه قرائت میکند در پس امام بسنگ گشتی - و روایت است از زید بن ثابت قال من قرأ خلف الإمام فلا صلوة له **مرآة** الامام محمد و ابوبکر بن ابی شیبة یعنی زید بن ثابت کتابت الوحی فرمود سیکه قرائت کرد در پس امام نیست نماز او - و روایت است از مالک بن عمار آنکه قال لا أدبری که رجل من أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ظلمه فقولون لا یقرأ خلف الإمام **مرآة** ابوبکر بن ابی شیبة یعنی هر آینه گفت مالک بن عمار هر کس که چه قدر مردم از اصحاب نبی مسلم کلم میفرمودند که قرائت کرده نمیشود در پس امام و روایت است از شعبه بن اثقال أنه قال أدركت سبعین یذکر الله و علی أنه لا یقرأ خلف الإمام ذکره الکوفی یعنی ایتم بقا و کسر از ان اصحاب که در عهد و بدربار رسول الله صلی الله علیه و سلم شریک و دهم بر این اعتقاد بودند که قرائت کرده نشود در پس امام انتهی من میگویم که لازمه عید است سابقه و عید این حدیث زیاد ترست چه خلاف

فصل سوم در وعید کسانیکه در پس امام قرائت کنند



کسانی رفتن که فضائل و اوصاف ایشان کلام هدایت نظام مالک العلام موجود اند خود را بجا و ضلالت  
و اثر گون انداختن است و ما علينا الا البلاغ و روایت است از ابراهیم خلی الله قال اول من قرأ خلف  
الامام رجل انفع **سراة محمد قیل** هو قرآن کما فی بعض الشرح یعنی هر کس که از ابراهیم خلی فرمود  
کسیکه قراءت کرد در این امام مردی بود اتمام کرده شده یعنی بعدی بعضی شارحین گفته اند که آن مروان بود سیکیوم  
چنانچه از ذات مروان فاسد فحیم مثل شکیستن حضرت عثمان و مقاتله عظیم در میان صحابه افتاده بود شک  
نیست که بجنبه محبت این ذریات مروان متبعان او که درین زمانه خروج کرده اند و قدم خویش را بر قدم اصل خود که  
مروان است نهاده فاسد کلان می کنند بیکران در میان مسلمانان و نهاده اند ای ذریات مروان برای خدا  
قدری دست ازین حرکات کوتاه کنید و اندکی ماندیش روز جزا نماید که سزای جمله کاندیش را بپایان  
یا قننی است **ع** تو مشغور از علم خدا سخت گیر و دیر گیر و گزرا **ع** ان بطش ربك لشديد  
و روایت است از ابراهیم خلی الله قال الذی یقرأ خلف الامام فاسبق **سراة** ابو بکر بن ابی شیبہ  
شیخ الشیخین یعنی فاسبق علیه بالقرأة ای هو سابق من اجل یعنی هو فحیث فی ذلک  
الباب کذا فی بعض الحواشی یعنی ابراهیم خلی فرمود کسیکه قراءت میکند خلف امام پسین  
کرده نشده است آن شخص پس وی محدث است درین باب یعنی بدعتی است والله اعلم

**باب چهارم در تحقیق آیین گفتن و نماز**

چونکه در باب سوم معلوم گشت که قرآن شریف اصل مقدم است در اخذ احکام دین بر حدیث شریف و نیز  
حدیثیکه موافق قرآن باشند آن حدیث مرجح باشد و حدیثیکه صحیح باشد یا حسن یا جلیل یا مخالف قرآن یا  
همان حدیث مذکور یافته گردد در آن حدیث تاویلی کرده آید یا موافق قرآن یا همان حدیث گردد و ملائمت و  
العمل کرده شود چنانکه از کتب اصول ظاهر است و نیز رجوع بطرف حدیث در اخذ احکام بعد از آن که مرده  
که همان حکم در قرآن شریف یافته نگردد بهرگاه که این دانستی سپهر معلومت باد که در مذہب حنفی اضافاتی بین  
سنن است بشرط که و چنانچه جامع الزیوت ان التاوین و اخفاء سنة فیکو اکثر به کما فی المحیط و  
قریب باین آنچه در توفیر البصائر فی التحدید و التذکره و التاوین و فقه علی گیتی دیگر کتب است و آنکه این کلام علی بن موسی  
نبوی صل علیه سلم و آثار صحابه اند و خوان بصلیهم جمیع **اما القرآن** الشریف فقد قال الله تعالی قد  
اجبت دعوتکمما یعنی تحقیق قبول کرده شد دعای هر دو شما و قال الله تعالی و هو انکم تقرءوا و خفیه

باب چهارم در تحقیق آیین در نماز

در اول این فصلی تا میانه آن



بیان ثبوت جمله اول کلامین دعاست

باطفاق مفسرین آیهین دعاست

کتاب الفهرست

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را برزای و آهستگی تحقیق اله تعالی دوست نگیرد  
 از حد گذرندگان تفصیلش آنکه آیهین دعاست اصل پرده اخفاست و ثبوت این پرده جمله الکلام  
 بلاغت نظام آیه است اما اول یعنی دعا بودن این قرآن اینکه حق تعالی میفرماید قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ  
 أَنْتَ فَرْغُونَ وَعَلَاةُ زِينَةٍ وَأَمْوَالٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى  
 أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ لِأَنَّهُمْ قَالُوا قَدْ جِئْتَنَا دَعْوًا كَمَا أَصْبَرْنَا  
 كُفْرًا عَلَىٰ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ای پروردگار ما هرگز نپسندیم تو داده فرعون قبیله او را زینت مالمای بسیار و زندگانی دنیا  
 ای پروردگار ما تا گمراه کننده عالم را از راه تو ای پروردگار ما سخن کن مال ایشان را و مهر کن بر ایشان که ایمان نیاورند  
 تا به سینه عذاب بدهند را گفت خداوند تعالی هرگز نپسند قبول کرده شد دعای شما اما هم بخوبی شافعی در  
 تفسیر عالم التزیل می فرماید قَدْ جِئْتَنَا دَعْوًا كَمَا أَتَانَا نَسَبْتَ إِلَيْهَا وَاللَّهِ عَاءُ كَانَ مِنْ مُوسَىٰ لَا تَقْرَأُ  
 أَنَّ مُوسَىٰ كَانَ يَدْعُوهُمْ وَهَارُونَ كَانَ يُؤْمِنُ وَالتَّائِمِينَ دُعَاءُ أَنْتُمْ قَالُوا الْبَخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ مُنْتَبِلًا  
 بِمَقْصُودِهِ قَالَ عَطَاءُ أَمِينٌ دُعَاءُ أَنْتُمْ وَبَعْضُ بَعْضٍ دِكْرًا سِيرَتِ بَعْضِ الْأَوَّلِينَ وَتَقْسِيمِ  
 وَرُوحِ الْبَيَانِ قَرِيبٌ بَيْنَ سِتِّ أَنْجِ وَتَفْسِيرِ كَبِيرٍ يُوسُفُ جَانِبِ بِالْتَفْصِيلِ اِنْ مَهْمُ نَقْلُهُمْ فِي رِسَالَةِ الْوَلَدَانِ  
 مولوی محمد شاه صاحب کتب بلوغ المبین موسوم سندرج است و در حسینی می رود قَدْ جِئْتَنَا دَعْوًا كَمَا  
 دعای پروردآورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون آمین میگفت آمین گویند در دعا شریک است  
 از حجبت گفت دعای پروردسجاست انتی قال عَمِّي السُّنَّةُ فِي صَدْرِهِ تَفْسِيرُ الْمَعَالِمِ وَمَعْنَاهُ اللَّهُمَّ سَمِعْ  
 وَاسْتَجِبْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَدْ مَدَّاهُ مَعْنَاهُ كَذَلِكَ يَكُونُ أَنْتُمْ وَبَعْضُ بَعْضٍ تَفْسِيرِ مَطَرِي وَشَرْحِ سَلْمِ الْكَلْبُ  
 الشافعی و قسطلانی شرح البخاری و فی المدارك امین مَوْتُ سَمِي بِهِ الْفِعْلُ الَّذِي هُوَ  
 كَمَا أَنَّ رُفْعًا لَا يَسْتَوِي لِمَنْ هَلْ إِلَى الْخِطَابِ قَالَ وَبَعْضُ بَعْضٍ كُشَانِ وَقَالَ الْقَارِئُ فِي شَرْحِ الْمَوْطَا  
 مَعْنَاهُ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ عِنْدَ الْجَمْعِ وَفِي قِيلَ هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى **رواه** عبد الرزاق  
 بِإِسْنَادٍ ضَعِيفٍ تَرْجَمَ بِنِجْلٍ هَلَالِي بْنِ يَسَافٍ وَالتَّابِعِي وَالذَّكْوَةُ جَمَاعَةٌ كَمَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ وَهِيَ أَنْتُمْ  
 و قَرِيبٌ بَيْنَ سِتِّ أَنْجِ وَتَفْسِيرِ الْجَارِي رَدِّهِ بِانْزِقَ شَرِيفِ بَحْثِ تَفْسِيرِ كُتُبِ حَدِيثِ ثَابِتِ كُتُبِ كِتَابِ  
 دعاست اما بیان جمله ثانی یعنی ثبوت اینکه اصل پرده اخفاست از قرآن شریف اینکه  
 میفرماید اله تعالی اَدْخُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید



برورد که خود را بطور تضرع و اخفایه است تعالی دوست نمی دارد آنان را که از حکم خدا تجاوز میکنند -  
**المسألة الثالثة** امام رازی شافعی تفسیر کبیر بر این آیت آورده که حاصلش اینست **وَالْحَقِيقَةُ ضِدُّ الْعَلَانِيَةِ** گفته میشود **أَخْفَيْتَ**  
 التَّضَرُّعَ التَّذَلُّلَ وَالتَّخَشُّعَ وَأَنَّ الظَّاهِرَ ذِلُّ النَّفْسِ وَالدُّعَاءُ وَالدَّلَالَةُ سَيِّئَاتُ بَرِّ مَعْنَى  
 الشَّيْءِ وَفَتِيكَهُ يُوْشِيْدُهُ وَنَسْتَرُ كُنِيَ أَوْ رَابِدًا لَّكَ اخْفَا سَعْبَرَتْ دُرُوعًا وَدَلَّالَتْ سَيِّئَاتُ بَرِّ مَعْنَى  
 چندی وجه - وجه اول این آیت است چه آمد بر ترام بدعا میکند و حالیکه مقرون با خفا باشد  
 و ظاهر امر برای جوبت پس اگر مفید و جوب نباشد فلا أَقْلَ مِنْ كَوْنِهِ نَدْبًا يَعْنِي بِالضَّرُورِ زَنْدِ  
 خالی نیست ثقل الله تعالی بعد از آنکه لا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ و در ظاهر ادش اینست **إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ**  
 در ترکیب هر دو امر مذکور که آن تضرع و اخفاست چه آمد بر تر تارک این دوست نمیدارد و دوست داشتن  
 خدا عبارت از دادن ثواب است پس عینش چنین شد هر آینه کسیکه ترک کند در دعا تضرع و اخفا فان الله  
 لَا يُثَبِّتُ الْبَقَّةَ وَنَحْضَانُ كُنْدُ بَالُو وَكُسَيْكُهُ نَزْدِيْكَ خَدَّاجِينَ بَاشَدَ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعِقَابِ لَا مَحَالَةَ  
 پس هر شک که هر آینه قول آمد بر تر آنکه لا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ مثل تهدید شدت بر ترک تضرع و اخفا و دعا  
 و وجه دوم اینکه آمد بر تر تا خواند بر تر یا علیه السلام پس فرمود اذْ نَادَى رَبَّهُ يَذْكُرُ خَفِيًّا أَمْيَ اخْفَاءَ مِنْ  
 الْعِبَادَةِ وَالْخَلَصَةِ لِلَّهِ وَانْقَطَعَ إِلَيْهِ مَعْنَى يُوْشِيْدُهُ نَزْدِيْكَ لَانْ خَالِصًا كَرَّانَ لِبَرِّ خَدَّالِ تَعَالَى انْقَطَعَ  
 از همه سوی و تعالی و وجه سوم مافری أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ أَنَّهُ كَانَ نَوَافِيْ خَزَائِمَهُ فَاشْرَفُوا عَلَى  
 وَاجِدُ فُجَعُوا لِيَكْبَرُونَ وَيُكَلِّمُونَ رَافِعِيْ أَصْوَابِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ رَفَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْتُمْ  
 لَا تَدْعُونَ أَصَحَّ وَلَا غَائِبًا أَنْتُمْ تَدْعُونَ سَمِيْعًا قَرِيبًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَجْهٌ چارم اینکه قال علیه السلام  
 دعائی در خفیه برابر هتاد دعاست در ظاهر - و از حسن بصری مروی است هر آینه بودند تا  
 که کوشش کردند و دعا و نشنیده شدی آواز ایشان **إِلَّا هَمْسًا** یعنی آواز نرم که مسموم  
 نمیکرد چه آمد بر تر میفرماید **أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخَفِيًّا** و یاد کرد است تعالی بنده خود زکریا  
 علیه السلام را و فرمود اذْ نَادَى رَبَّهُ يَذْكُرُ خَفِيًّا وَجْهٌ پنجم عقلی است و آن اینکه نفس شریقه المیل  
 عظيمة الرغبة است در ریا و سمعه پس قتیکه بلند کند آواز خود را در دعا مترج میگردد و آن ما  
 باریا و ریا با آن می آمیزد و لا یبقی فیهِ الْفَائِدَةُ الْبَقَّةُ پس بهتر است اخفا و دعا تا که  
 محفوظ گردد از ریا **المسألة الرابعة** میفرماید ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه

دعا اخفایه و تضرع

دعای تضرع و اخفا

دعای تضرع و اخفا

دعای تضرع و اخفا



اخفای تائین افضل است امام شافعی رحمه الله تعالی میفرماید اعلان امین افضل است و  
 ابو حنیفه در استدلال خود میفرماید که در قول امین دو وجه است یکی اینکه امین دعاست دوم  
 اینکه این اسمی است از اسمای الهی پس اگر دعا باشد واجب اخفای دعا بقوله تعالی ادعوا ربکم  
 تضرعاً و خفیةً و اگر اسمی از اسمای الهی نباشد نیز واجب اخفای آن بقوله تعالی واذکر  
 ربک فی نفسیک تضرعاً و خفیةً پس اگر ثبوت وجوب نباشد از استحباب کم نباید بود و غیر  
 بهذا القول نقول یعنی و ما بدین قول میگوئیم اتقی کلام الرازی معناه و ان کان امین دعاء  
 كما هو قد ذهب اليه فهو واجب اخفاؤه بقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً و ان کان  
 اسماً من اسماء الله تعالى كما هو قولنا و وجب اخفاؤه بقوله تعالی واذکر ربک فی  
 نفسیک تضرعاً و خفیةً و دون الجهر من القول ای برادران اسلام این حال امام فخر الدین  
 شافعی المذهب صاحب تفسیر کبیر است که در باب تائین لائل اخفای مذہب امام اعظم را بیان نموده چه  
 اوله اش از کلام الهی بمرتب رسید که بادل دیگر از احادیث و آثار هیچ حاجتش نمانده و اگر زیاده توضیح و  
 نتیج این مقام کسی را در کار باشد رساله تاج العلماء سراج الفضل اخس چشمان فرقه انجریه خیار  
 دل زمره و نایب خایسک و پشنگ فرق و تا بیان کرد سر و گردن محدثان ماحی البدعات قاصع لائمه  
 خرمن سوز شیا طین دین شعله زن اوراق غاویان ضالین حقائق پناه رموز آگاه مولانا و اولنا  
 مولوی محمد شاه صاحب او صلوات الله تعالی الی ماتمناه من المآرب سوسه به بلایع المبین  
 فی اخفاء التائین را بالضرورة ملاحظه فرمایند و آنچه بعضی از متعصبان و بایه موجب  
 زلزلان کوران غوران شل <sup>بند</sup> اینچا که باشد در اینجا خلل از بی دماغی و ساده لوحی خود از جان خود  
 شاید تحریری را خراش تراش نموده و از ادله قرآنی دران می رانیاورده که جواب آن متعسرست چنان  
 نموده که گویا کدام یکی حنفی یا احناف از بلاغ المبین موصوف کرده و باز خود در رد آن اوراق سیاه  
 ساخته تا که از کمال کتادی و حیل و پروازی وی عوام کالانعام چنان پندارند که این بلاغ المبین  
 است و بنام التائین لائل التائین موسوم ساخته جا بجا دران می نویسند که قول  
 قول او را رد نموده ام محض بددیانتی و باعث خذلان اخروی است چه از حنفیان کسی  
 چنین نداشت که ادله قویه کلام ربانی را گذاشته و ابتداءً تمسک با احادیث

نایب خایسک و پشنگ فرق و تا بیان کرد سر و گردن محدثان ماحی البدعات قاصع لائمه

رسید باقی بعضی از متعصبان و بایه موجب







باین است آنچه در تفسیر روح البیان تفسیر حسینی است و ملا علی قاری در وقایع شرح مشکوٰۃ آورده اصل دعا  
 اخفاست لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً وخفیةً و فیما نیست که امین عاست استی و علامه عینی  
 در عمدة القاری شرح البخاری بنویسد قال اخفا ابتاً امین دعاء و الاصل قال علی الخفاء انتهى  
 وقسطانی شافعی در شرح بخاری میفرماید قلت الخفیة والكوفیة کما قال فیها وایة بالوجه  
 لانه دعاء عو سبیل الخفاء لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً وخفیةً وحملاً واما روی  
 عن جعفر علیه الصلوٰۃ والسلام علی التعلیل است یعنی و آنچه گاه گاهی از رسول علیه السلام جبر  
 امین مروی گشته است برای تعلیم بود تا که سامعان اند که امین را میبند چنانچه از حضرت علی کرم الله وجهه  
 نیز چنین گاه گاهی تعلیم منقول است و آنچه وقسطانی تخصیص بل کوفه کرده و جبرش میکند در شرح کوفه  
 در باب قریه نماز ظهر و عصر در فضائل شهر کوفه بنویسد کوفه شهر نیست معروف آن شهر خانه علم و محل فضل  
 و بنا گشته است در خلافت حضرت عمر و در قاموس می آرد که کوفه شهر کلان عراق است و قبله اسلام خا  
 هجرت مسلمانان است و در باقی منزل نوح علیه السلام بود فائده پس از قرآن شریف حکم تفسیر کتب  
 احادیث بخوبی ثابت گشت که اصل هر دعا اخفاست و فیکه از قرآن شریف ثابت گشت اینک امین عاست  
 و اصل دعا اخفا پس خود بخود ثابت گشت از قرآن شریف که اصل امین اخفاست نه جبر امین عاست  
 لقوله تعالی قد اجیبت دعوتکم کما امرت و اصل هر دعا اخفاست لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً  
 و خفیةً کما امرت و ممنوع است جبر و رفع صوت بان لقوله تعالی انکم لا تحیطون بالمعتقدین کما امرت پس این حکم  
 قرآن محییست در حق اخطای امین که اصل مقدم است بر حدیث در اعتدال حکام دین بموجب قاعده مقرر مذکور  
 و انکار و بیان این امریت پس محل چه درین انکار ازصوص قرآنی لازم می آید و آن از هیچ مسلمانی مستصحب  
 و اگر فرض حال بخوبی بوجه انکارش ممکن بودی پس بعضی از متصدین کورین ملاک یکی از متعاندان شیخ  
 نجدی است برای تصدیق قول خود که قول قول و زور کرده ام لا محال ازصوص قرآنی نیز انکار نموده می شا به  
 بر قول منی و صواب است که در ساله خود برای فریب عوام کالالعام جا بجا بنویسد که قول قول و زور کرده ام بلکه چیزی  
 بلکه چشم و گزین زبان نایب و بل چنین تفسیر گشته است که صدق آیه که میفرماید انما یأمنون الا بقرآن  
 و انما یأمنون الا بقرآن و انما یأمنون الا بقرآن و انما یأمنون الا بقرآن و انما یأمنون الا بقرآن  
 چنان علمش گشته که گویا رساله امین از نظرش گشته و آنچه گفته ام در این کتاب صدق باشد یا نه اگر صادق

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان

در شرح تفسیر روح البیان



[illegible]



بعد از ختم فاتحه امین خوانده میشود چنانچه در مشکوٰۃ از صحاح آورده که آنحضرت علیه السلام گاهی در نماز سر بر سجده میزدند  
تا که مردم از حال فرات مقدار آن آگاه گردند در مسیبه الوصول در فصل صلوة الظهر والعصر آمده عن ابن عباس  
أن النبي صلى الله عليه وآله في الظهر في الركعة الأولى فركعتين بأم الكتاب في ركعتين وفي الركعتين الأخرتين  
بأم الكتاب في سبعة ركعات أحياها وعن البراء قال كنا نضرب خلف رسول الله صلى الله عليه وآله  
الظهر فسمعه منه الآية من سورة التوبة فكان والدنا إسماعيل بن أبي شريك يروي عن ابن عباس في هذا الخبر  
بالآية أحياها في صلوة الظهر والعصر يعني في الركعة الأولى في كل ركعة حديث بخلاف حديث آخر که مطلقا در اکثر اوقات  
چنین میبود لهذا ترجیح است حدیث آخر را بر حدیث جبرئیل که ملا علی القاری در شرح مختصر الوفا بیهوده آن  
الجهنمیکانی بعضی اکابرین کان للعلیمة فعلا كما ورد وكان عليه السلام يسميها الآية أحياها  
لا يتركها سنة معتمة والآثار وعمره علي وابن مسعود رضي الله عنهم وكان في است  
انچه در کافی است و الجهر لمرؤی محمد علی آنکه کان اتفاقا لا قصدا الا كان للعلیمة الناس ان  
الامام يؤمن كما يؤمن القوم است باید دانست که اینیه بوجهات برائی منع تعارض است که صورت  
مخالف تعارض بدینطور است پس اینکه تعارض در دلائل جانبین نباشد در اینجا مطلق را بر اطلاق خود گذارند  
صوری است پس قول قائل غافل از اقرض مقرر لا یصل که حدیث اربعه را پیش کرده چنانچه در لطیفه می آید  
تسلیم محض بجا است که در اینجا بطوری تعارض نگویند لطیفه چونکه بعضی از خفیان منصفان از استدلال  
غیر متقلین در باب جبر و تائین جواب شافی بر این غلطخیز نموده که ازین احادیث گاهی ثابت نمیشود که آنحضرت  
علیه السلام هرگاه جبر و تائین میکردند متذاع فی این است نه احیاناً در نماز ظهر آنحضرت علیه السلام بجهت  
خواندن بخاری در صحیح خود می آید پس موجب این در نماز ظهر آیا تجزیه و ائت بهریتواند یعنی گاهی نمیتواند که تعظیما بود  
همچنین حال تائین باجماع الفرض کی لازم بیان که از مترابیر از حاکم ملوا ز جهالت است در روان شاه  
حاصله علمیت خود را ظاهر نموده و فرمود ۴۰ کتاب خود می نویسد و حال آنکه همین جمیع شمع روشن و شعور و صفا  
در علو خود زمت قدوة المحققین بده المتقین جناب لانا و بفضل و لانا حضرت مولوی محمد شاه صاحب  
موصوف مغر خاشی کرده مگر کلمه در حد کتاب آفتاب که است همایه یا بهیبت نصیب سامان نوی الطوم ازین بجا  
وی معلوم نموده و هر چه در نظریه خود زمت مولانا صاحب صوف نوشته و می نویسد ناظر بر ایشان است  
بجواب صفحه دایم خورشید را میباری بیند خواب بلند می قبول نموده تحسینش کرده فرامیاید بجا است بهر چه

فکر در تعارض

و اختلاف

از بعضی از اکابر

در حدیث

در حدیث



بشان حضور مباحث چرکہ از ترا خالی وی در مراتب کسی فرق نخواهد کرد سیاهی با سفیدی نقش بند  
 سیاه و ارسخ پوشد خرنجند و مضر فرائیکه ایشان از تنبه کسان متنبه ننگند نقل است که محبوبی صاحب  
 یانحویا بشهری رسید گفت که من بعد از نیم شخصی بخوابش گفتم من از خدای تو منکم جواب او که از انکار تو خدای من  
 بقصان که نشان خدای من از انکار تو بر اصل تراست سبحان الله کہ اینہ علمي خصمان این است کہ این جوابی را بلیقا  
 ظاہر است و آن جوابی لفاظہ این است کہ وجوب اس قاعدہ آپ کے یہ بات لازم آتی ہے کہ جس جس جگہوں میں  
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے خبر ثابت ہو وہ سب حیاتاً اور اتفاقات بہر حال کیا جاویگا جب تک ان و ان حادثہ میں  
 معنی لفظ ما و مت کے نہوں پس اس بنا پر ان حادثہ اربعہ منہ ذیل کو کہ جو خبر ثابت ہو و عشا و مغرب میں  
 وارد ہیں انکو بھی اتفاقات اور احیاناً بہر حال کہیے حدیث اول عن جابر بن مطعم قال سمعت رسول اللہ  
 صلعم یقر فی المغرب بالطہی متفق علیہ حدیث دوم عن ام الفضل قالت سمعت رسول اللہ  
 صلعم یقر فی المغرب بالموسلات عرفا متفق علیہ حدیث سوم عن ابی الدرداء قال سمعت رسول اللہ صلعم  
 یقر فی العشاء والتیمم الزینون متفق علیہ حدیث چہارم عن عقبہ بن عامر ان النبی صلعم امہم بالحدود  
 فی صلوة الصبح الا ابن جابر احمد و ابن ابی شیبہ والطبری و الحاکمی و سننہم کیونکہ ان حادثہ میں صرف یہ  
 مضمون ہے کہ چنی حضرت رسول اللہ صلعم کو پڑھتے سنالیں بنا بر قاعدہ آپ کے یہ لازم نہیں تاکہ ہمیشہ کیا کرتے  
 تھے بل احیاناً انی و قات میں و اوقات دیگر کرتے تھے اور حال کہ کوئی فردا شہادت محمدی علی صاحبہا افضل الصلوٰۃ و اتعز  
 اسکا قائل نہیں کہ ان پانچ سلاطین کیچے یا اس باطل مردود و دعوی سے اپنے باز آئے انتہی کلام میں کہ متا ہوں  
 جب خدا نے ہمارے زمانہ میں ایسے کہ کوہ کو تبتہ بتاد کا یا بھلا مراد بیبی کی علم و فی شعور کو ان کے سامنے آگئے کیونکہ  
 باز نہ آتا ہو گا کیونکہ کوئی آدمی کو گدھوں کے مہطل میں کیا رونق اور تینہ سگڑی کو نہ مینو ان کی مجلس میں کیا رونق  
 ہو گا مجتہد صاحب کے اتنا شعور بھی ہوا کہ ان حدیثوں سے عین غائے خصم کو مدلل کر دینا اور خصم کے ہاتھ پر  
 اپنے اتھوڑے تلوار دینا یا کسی کی باج کھایا ۵ عدد و شود سبب نق گرفتار خواہد بخیر یا نہ دکان شیشہ گر سنگ است  
 اسی مجتہد شعور ان جاوید شیون و تہنات ہو کہ آپ کی قزاق کا حال مختلف طور پر تھا کبھی سڑت سے کبھی  
 سڑت سے آپ کی قزاق ہوتی تھی تعین کی کسی وقت سے اپنے علی الدوام ولایت نہیں فرمائی اور یہ تو بعینہ مقصود خصم کو  
 اور جو کچھ تم سمجھ رہا تہا و کافروں اور عقل کا پیر ہو اسباب میں اپنے پیر شہنشاہ حسین علیہ السلام سے دریافت کر لیجئے میرا کہ  
 خصم نے پہلی ہی تہ کو تنبہ کر دیا ہے اور اب سب کھار انی اسلام کی خدمت میں یہی عرض ہو کہ جو جب

[illegible]



کلّ جزاء الاّ احسان الاّ احوال حسن کے اس مجتہد صاحب کتاب اول سے آخر تک ایسی استدلالات اہیات سے  
 بھری ہوئی ہے جو اصل میں ایک سادہ جہان کے حقیقوں کی تائید کے واسطے دلائل بیان کیے اور سب سے ہم اغماض و غافل  
 کرتے ہیں کیونکہ مجتہد صاحب کا خصم ایسا ہی لٹریوں کے قمار کر لینے کا ایک تیرہ فرزند اور از دھلے شعلہ زبانی و بے  
 کامل ہے کہ مجتہد صاحب کے اس کتاب کے بعد میں سرور با خلعت شہادت پرست و دیگا مگر لکھنا ت کو صبا حث و دکر میں کہ  
 ہم تقلید کو بالرائی العین مانتے ہیں مگر اپنے عمل اور فقہ اور احکام و نبی کے اندر اور جب علم حدیث میں تنازع غیر عقلی  
 کے ساتھ واقع ہوتا ہے تو اس وقت ہم سوا اصول حدیث کے کو کس کی تقلید جانتے نہیں ہیں اپنی ہی ہوتی ہے کہ الیٰ اللہ  
 کہ تمہارے امام کے نزدیک یوں ہی ہو گا مانتا ہے جیسا کہ بعض بھی کہ حدیث میں تنازع کر کے وقت ہو تو تقلید کرنا  
 ضرور ہو گا جبکہ ہم خصم سے اس بات کا اراہم اوٹھا دیں کہ اگر ہم اپنے امام کے قول کی پاسداری کریں تو اہل اصول قد  
 کے نزدیک ہمارے پاس رکھنا استدلال نہیں اور یہ بات خدا کے تاقیامت نہ ہو گی کیونکہ ہم اپنے مذہب کے مسائل  
 فقہین تقلید مانتے ہیں اور تنازع کی وقت حوالہ فقہ کے سامنے بلا استقلال موافق اصول حدیث کے بھی ان کو ثابت  
 کر سکتے ہیں جیسا کہ حقیقت قرآن مجید کی اپنے بیان اپنے طور پر مانتے ہیں اور وقت تنازع کے اہل کتاب کے ساتھ کی  
 کتابوں سے تہمت دے سکتے ہیں اور دوسری عرض ہو کہ جو ہم نے نزدیک حدیث ضعیف مثل مرفوع منقطع و مرسل  
 موقوف اشمال آن معتبر ہوا اسکے معنی یہ ہیں کہ قیاس پر اس کو ترجیح ہے بخلاف مذہب امام شافعی کے نیز کہ صحیح  
 حدیثوں کو جو ہو کر ضعیف حدیث پر عمل کر سکتے ہیں و السلام علیٰ من اتبع الهدی اجمع اصل آدم پر مطلب  
 و غیر ذلک سیکند بر خلفہ تا میں حدیث ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ اذا قال الامام غیر المصنوع  
 علیکم ولا الضالّین فقولوا امین قال الملائکہ تقولوا امین قلنا واما ما یقول امین فنحن  
 وافق تا مینہ تا مین الملائکہ غیر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا ابی ہریرہ عنی و مرسول  
 علیہ السلام و فتیکہ گوید امام غیر المصنوع علیہم لا الضالّین پس گوید امین چہر کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر آئین  
 امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآئین گفتن قرشکان خبیثہ و گستاخان تقدم امین ازین حدیث صحیح  
 صحیح معلوم و ہوید است کہ تعلیم مرفوع ان حضرت علیہ السلام و ماز بآئین گفتن قرشکان بآئین گفتن امام و اہل  
 بر عدم علم ایشان بآئین قرشکان امام و عدم علم مقتدیان بآئین امام و اہل قرشکان امام است تا میں اجماع

و اما ما یقول امین فنحن وافق تا مینہ تا مین الملائکہ غیر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا ابی ہریرہ عنی و مرسول علیہ السلام و فتیکہ گوید امام غیر المصنوع علیہم لا الضالّین پس گوید امین چہر کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر آئین امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآئین گفتن قرشکان خبیثہ و گستاخان تقدم امین ازین حدیث صحیح صحیح معلوم و ہوید است کہ تعلیم مرفوع ان حضرت علیہ السلام و ماز بآئین گفتن قرشکان بآئین گفتن امام و اہل بر عدم علم ایشان بآئین قرشکان امام و عدم علم مقتدیان بآئین امام و اہل قرشکان امام است تا میں اجماع

و اما ما یقول امین فنحن وافق تا مینہ تا مین الملائکہ غیر کہ ما تقدم من ذنبہ روا لا النسا ابی ہریرہ عنی و مرسول علیہ السلام و فتیکہ گوید امام غیر المصنوع علیہم لا الضالّین پس گوید امین چہر کہ یہ قرشکان میگویند امین ہر آئین امام میگویند امین پس کہ مرفوع شریف امین گفتن و بآئین گفتن قرشکان خبیثہ و گستاخان تقدم امین ازین حدیث صحیح صحیح معلوم و ہوید است کہ تعلیم مرفوع ان حضرت علیہ السلام و ماز بآئین گفتن قرشکان بآئین گفتن امام و اہل بر عدم علم ایشان بآئین قرشکان امام و عدم علم مقتدیان بآئین امام و اہل قرشکان امام است تا میں اجماع



وعلیهما تأمین فرستگان تیزترین علت است پس همین حدیث تشریف بسبب آنست که در کتاب سدر از جمیع ائمه  
 این باب که در کتاب سدر آمده قوی تر است چنانکه حکم است در احادیث دیگر که مثل این حدیث باشند لهذا افضل می  
 عالم بود و حضرت مولوی عبدالحی اللکوی آقا صاحب الله فی حق حیات علی المسلمین در حاشیه هر یک از این حدیث  
 راست گرفته می نویسد **قوله** **وَإِنَّ أَوْلِيَّكُمْ** **فِيهَا** **أُولِيَّكُمْ** **لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا**  
**تَحْتَهُ** **عَلَى** **أَسْفَلِ** **عَنْ** **قَوْلِهِ** **وَإِنَّ أَوْلِيَّكُمْ** **فِيهَا** **أُولِيَّكُمْ** **لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا**  
 که از ابوهریره مروی است **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قُلَّ أَوْلِيَّكُمْ غَيْرَ الْمُصْطُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ**  
**تَقُولُوا أَمِينٌ وَآلَهُمْ مِنْ وَاقِفٌ قَوْلُهُ قَوْلَ أَلَمْ لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا** **وَأُولِيَّكُمْ**  
 فی موطاه و الباقی فی صحیح و تفویض مسلم این حدیث صحیح غیر مرتب الدلائل است بر انضای آیین چنانکه حضرت علی السلام  
 موقوف کردند تا این معتد باین فریاد است امام از قریب غیری لم یضرب علیهم وَلَا الضَّالِّينَ و درین ترتیب  
 بطرف اینکه محل تأمین امام این است یعنی فراغت او از ولا الضالین پس متبکی امام تأمین کند شایسته تأمین کند چنانچه در  
 حدیث دیگر است **إِذَا أَمِنَ أَوْلِيَّكُمْ فَاَقْبِلُوا الْحَدِيثَ** و مراد از آیین گفتن امام فراغت می است از غیر  
 الْمُصْطُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ چه محل آیین گفتن امام نیست چنانچه از حدیث **وَإِنَّ أَوْلِيَّكُمْ** **فِيهَا** **أُولِيَّكُمْ** **لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا**  
**وَإِنَّ أَوْلِيَّكُمْ** **فِيهَا** **أُولِيَّكُمْ** **لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا** مطوم گشتند و بعضی سماع حل کرده چو منصفی نقل کرده **وَإِنَّ أَوْلِيَّكُمْ** **فِيهَا** **أُولِيَّكُمْ** **لَا تَكُونُوا كَانِ جَهَنَّمَ** **كَانَ مَسْجُودًا**  
 آیین در حدیث بالا نقل و بیافیه کرده و در اول امام محمد بعد از نقل حدیثی عن ابی هریره رضی الله عنه **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**  
**صَلِّعُوا إِذَا أَمِنَ أَوْلِيَّكُمْ فَاَقْبِلُوا الْحَدِيثَ** غافل ما تقدم من نبی و موطای خود می نویسد  
**وَيَهْدُوا نَاحِلًا يَلْبَغِي إِذَا أَقْبَلَ أَوْلِيَّكُمْ مِنْ أَمَّا نَكَبَ يَوْمُنَ أَوْلِيَّكُمْ وَتَوْمُنَ مِنْ خَلْفِهِ وَلَا يَجْهَرُوا**  
 انتی وجه سوم اینکه راویان خطای تأمین حضرت عمر بن الخطاب علی بن ابیطالب عبدالمعین سعه اند و خطی  
 عنهم چنانکه در لغات التقیع شرح مشکوٰۃ للصلح و در شرح سنن السعاده قوم است این هر سر راویان عموما و بعضی  
 بر اوین جهت من افتد و اعلم اند و قاعده اصول است که روایت اخف و افضل وایت دیگران که چنین نباشند مقدم و او  
 است و در باب بیع الیدین نیز همین قاعده را ملحوظ خاطر باید داشت چنانچه انشاء الله تعالی غفر بکلی است  
 روایت در باب بیع الیدین نیز همین قاعده را ملحوظ خاطر باید داشت چنانچه انشاء الله تعالی غفر بکلی است  
 تأمین چنانچه در مشکوٰۃ در باب بیع الیدین نیز همین قاعده را ملحوظ خاطر باید داشت چنانچه انشاء الله تعالی غفر بکلی است

در کتاب سدر از جمیع ائمه

در کتاب سدر از جمیع ائمه

در کتاب سدر از جمیع ائمه

در کتاب سدر از جمیع ائمه

در کتاب سدر از جمیع ائمه











ابن سعید بخاری رواه البخاری و الباب الاخير من الجزء الثالث تا اگر در وقت باشن ان بشن بزرگوار  
 چنانچه حدیث ابن سعید است فانه قال فمطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوقك المسجد  
 فبعثت عيناى رسول الله صلعمو على وجههم انما والطين منق عليه وفيه حال سجد اخفرت  
 عليه السلام جنين بود چنانچه شنیدی پس چگونه از تاج یعنی اضطراب و جنیدن آن مسجد از صوت مردم تصور گردد و عمل او  
 اینکه ما قبل قول فیر تیر محمد بن حدیث می نویسد حتى سمعها اهل الصفة الا و انی که در آن انحصار ساعات بر بعضی مردم  
 نزدیک از صف اول بنیامین را بخیر داری بود او و همین حدیث را بسند شریفین افع عن ابن عبد الله بن عمر بن ابی هريرة و انی که  
 عن ابی هريرة انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى غير المغضوب عليهم ولا الصالحين  
 قال امين حتى يسمع من ثلثين من الصفة الا و انی و متصل آن می نویسد فیر فیها المسجد پس از تاج  
 مسجد و قصر ساعات بر بعضی مردمان نزدیک از صف اول بعد از لب هزلی بابت و صاف نشان وضع است گما  
 لا یخفى على صاحب البصيرة والذی و حل آن بر ما الغبا وجود که ممنوع شرعی است اگر عمل کذب باشد خاصه در مقام  
 که بالنصیح کذب است نیز ممکن نیست چه قول حتى سمعها اهل الصفة الا و انی و حتى یسمع من ثلثين من الصفة الا و انی  
 مخالف و ضد ما الغبا وجود است بخلاف میدان می چه در اینجا مردم کثرت می باشد و نیز مقام می در میان کوه است  
 چه در آن ما الغبا نیست و اگر باشد پس کذب را در آن محالی نیست فاذا عرفت هذا فافهم ان هذا دليل على وضعه  
 ان ذلك الحديث لو سلم فهو كمال على ترك الناس لثامین و ما كان الناس في زمانه الا الصالحين و الثامین  
 الا حجة و قد ترك الصالحين و الثامین الا حجة اياها على ان السنة اخفا و عندكم الا و الا حجة من الكتاب  
 و السنة و وجه تسمیة یعنی بن مین که سردار محدثین است و اشهر حالات وی در طلب تشریح الوصول مرقوم است میگوید که حدیث  
 و ان بن مجاز و باب هزاین ضعیف است قابل و لا حق حجت نیست چنانچه امام زعمی در تبیین الحقائق می نویسد قال الشافعي  
 یحتمل بها عند النجاشي و القراء و الحديث و انی بن محمد قال سمعت النبي صلعمو انما قال انی و قد بها  
 منونة و ما را و ارفقه یحیی بن معین و کما یز و حجة انی و فیض ابن همام صاحب فتح القدير این حدیث را  
 معلول گفته چنانچه شرح عبد الحق در لمحات و صراط المستقیم شرح سفر السعادت گفته پس آنچه مخالفین از انسانی و در افطی  
 بسند ابی بلال و او از حماد بن محمد می آید و انی که قال حاکم و راء ابی هريرة انه قال سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يقول يا أيها القرآن احمي اذا بكلم غير المغضوب عليهم ولا الصالحين فقال امين فقال للناس امين  
 و انی که در آن انحصار ساعات بر بعضی مردم کثرت می باشد و نیز مقام می در میان کوه است  
 چه در آن ما الغبا نیست و اگر باشد پس کذب را در آن محالی نیست فاذا عرفت هذا فافهم ان هذا دليل على وضعه  
 ان ذلك الحديث لو سلم فهو كمال على ترك الناس لثامین و ما كان الناس في زمانه الا الصالحين و الثامین  
 الا حجة و قد ترك الصالحين و الثامین الا حجة اياها على ان السنة اخفا و عندكم الا و الا حجة من الكتاب  
 و السنة و وجه تسمیة یعنی بن مین که سردار محدثین است و اشهر حالات وی در طلب تشریح الوصول مرقوم است میگوید که حدیث  
 و ان بن مجاز و باب هزاین ضعیف است قابل و لا حق حجت نیست چنانچه امام زعمی در تبیین الحقائق می نویسد قال الشافعي  
 یحتمل بها عند النجاشي و القراء و الحديث و انی بن محمد قال سمعت النبي صلعمو انما قال انی و قد بها  
 منونة و ما را و ارفقه یحیی بن معین و کما یز و حجة انی و فیض ابن همام صاحب فتح القدير این حدیث را  
 معلول گفته چنانچه شرح عبد الحق در لمحات و صراط المستقیم شرح سفر السعادت گفته پس آنچه مخالفین از انسانی و در افطی  
 بسند ابی بلال و او از حماد بن محمد می آید و انی که قال حاکم و راء ابی هريرة انه قال سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يقول يا أيها القرآن احمي اذا بكلم غير المغضوب عليهم ولا الصالحين فقال امين فقال للناس امين

اعراض لمراتب الايمان

و ذکر در بیان توحید

اعراض لمراتب الايمان







لَا يَذْكُرُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ قِرَاءَةِ ذَلِكُمْ فِي إِخْرَافِهِ **وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ**  
 فِي مُسْنَدِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ بَرَاءِ بْنِ أَبِي عَاصِمٍ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فِي الرَّحْلِ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ  
 الرَّحِيمُ أَوْ أَعْرَابِيَّةً وَكَانَ لَا يَجْمَعُهُمَا وَلَا أَحْصَايَهُ **وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ** عَنْ تَزِيدِ بْنِ  
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ صَلَّى خَلْفَ إِمَامٍ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فَلَمَّا انْصَرَفَ  
 قَالَ يَا عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي صَلَّيْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنِّي بَكَرْتُ وَعَمَّرْتُ عُثْمَانَ فَلَمْ  
 أَتَمِّمْهُ فَجَمَعْتُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ يَنْبِذُ زَيْدٌ بِرُغْدَةٍ عِدَّةٍ رَوَيْتُ مِنْكَ نَوَاقِصَ فِي  
 بَيْتٍ لِيكَ جَبْرِي بِسْمِ اللَّهِ كَيْدٌ نَزَّاهُ فِي قَتِيلَةٍ أَمَّا زَيْدٌ فَارْعَ كَشْتِ إِمَامٍ رَأَيْتُ فِي بَيْتِهِ مِنْ بَيْتِ رَسُولِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنِّي بَكَرْتُ وَعَمَّرْتُ عُثْمَانَ نَزَّاهُ إِمَامٍ بَيْنَ بَيْتِي أَرَأَيْتَ إِنْ شِئْتُمْ كَيْدٌ تَسْمِيَةً كَيْدٌ نَزَّاهُ  
 تَرْمِذِي سَتَ قَالَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُقْبِلٍ مَعْنَى إِيَّيْ وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ أَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 فَقَالَ أَيْ بَنِي هَذَا حَدَّثَ وَإِيَّاكَ وَاتَّخَذَ قَالَ قَدْ صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنِّي بَكَرْتُ وَعَمَّرْتُ  
 مَعَ عُثْمَانَ فَلَمْ أَتَمِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ يَقُولُهَا فَلَا تَقُلُهَا إِذْ أَنْتَ صَلَّيْتَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْعُلَمَاءُ  
 قَالَ لَا يَزِيدُنِي وَالْعَمَلُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ مِنْ أَحْصَايَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْبِذُ زَيْدٌ بِرُغْدَةٍ عِدَّةٍ رَوَيْتُ مِنْكَ  
 وَعَثَى وَغَيْرُهُمْ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنَ التَّالِعِينَ فِي يَقُولُ سَفِينُ التَّوْبَى وَابْنُ الْمُبَارَكِ وَاحْتَمَلَ فِي الْحَقِّ  
 لَا يَرُونَ أَنَّ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالُوا وَيَقُولُهَا فِي نَفْسِهِ أَيْ يَنْبِذُ زَيْدٌ بِرُغْدَةٍ عِدَّةٍ  
 مِنْ نَازِ تَسْمِيَةٍ يَمْسُ رَأَيْتُ إِيَّيْ سَمِعْتُ مِنْ بَيْنِ بَدْعِ سَمِعْتُ رَوَيْتُ رَوَيْتُ رَوَيْتُ بَدْعِ رَوَيْتُ رَوَيْتُ بَدْعِ رَوَيْتُ  
 بَدْعِ تَسْمِيَةٍ أَيْ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالُوا وَيَقُولُهَا فِي نَفْسِهِ أَيْ يَنْبِذُ زَيْدٌ بِرُغْدَةٍ عِدَّةٍ  
 وَكَفَتْ أَيْشَانِ كَيْدٌ تَسْمِيَةٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَانَّهُ مَنْ يَجْعَلُ مِنْكَ بَعْدِي فَسَيَرُ  
 اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكَ بِسْمِ اللَّهِ فَسَيَرُ اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكَ بِسْمِ اللَّهِ فَسَيَرُ اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكَ بِسْمِ اللَّهِ فَسَيَرُ  
 بِالْأَوَّلِ مُحَمَّدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَابْنُ مُجَاجَةَ وَاللَّيْطُ فِي قَوْلِ هَذَا حَدَّثَ عَنْ صَحِيحٍ عَنْ أَبِيهِ  
 كَمَا شَاءَ بَعْضُ مَنْ نَزَّاهُ نَازِ قَرِيبَ كَيْدٌ تَسْمِيَةٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَانَّهُ مَنْ يَجْعَلُ مِنْكَ بَعْدِي فَسَيَرُ  
 حَكْمٌ كَيْدٌ تَسْمِيَةٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَانَّهُ مَنْ يَجْعَلُ مِنْكَ بَعْدِي فَسَيَرُ  
 فَقَالَ ابْنُ الْقَاسِمِ أَيْ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالُوا وَيَقُولُهَا فِي نَفْسِهِ أَيْ يَنْبِذُ زَيْدٌ بِرُغْدَةٍ عِدَّةٍ  
 دَرْسِي أَيْ سَادَةٌ بَدْعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَانَّهُ مَنْ يَجْعَلُ مِنْكَ بَعْدِي فَسَيَرُ



مگر اگر خود که زوکیان بودند شنیده باشد و مثل آن حضرت علیه السلام حضرت ابی هریرة نیز برای تعلیم و علم مقتدیان یعنی  
 کلمات حروف را ایشان خوانیده باشد و لهذا گفته باشد و الذی نفسی بیدار انی کاشفتم که بصلوة رسول الله صلعم  
 یعنی از شما کسی تعلیم مقتدیان نمیکند بخلاف من که لا اخیفی علی النصف العاقل و آنچه بعضی از جهت تعصب بر شیخ ابو هریرة  
 قال قال رسول الله صلعم اذا قال الاثم غلب الغضب علیهم فلا الصلوات فقولوا امین فوات نعمت فان  
 الحديث البخاری فی نحوه مسلم چنانچه گذشت منویسند که ترجمه این را بکنند فقولوا امین پس هر کس بگوید  
 مرفوع است باینکه اگر از قول گفتن بجهار او کرده شود پس جا که از آن حضرت علیه السلام فقط قولوا را گذاشته باشد  
 در ان مقامها بر ایشان لازم نگردد و اگر از آنجا بخواند و در ترجیح با ترجیح و حکم لازم آید پس بعضی از ان مقامها متناهی است  
 گفتن در این باب بر ایشان بجهار لازم گردد و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا قال الاثم بیع الله لمن  
 حده فقولوا امین و انک الحمد فانه من قاق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه  
**و در راه الترمذی** قال هذا حدیث حسن صحیح و دیگر التحیات گفتن عن عبد الله بن مسعود  
 قال قال لنا رسول الله صلعم فاذا جلستم فقولوا فی کل جلسة التحیات لله الصلوات الطیبات  
 السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد  
 ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده ورسوله **و در راه النسائی** و ابن ماجه و البخاری  
 صحیح فی اوائل الجزء الرابع فی باب ما یخرج من الدعاء و غیر در خواندن چنانچه از کتب مجرور است  
 قال قلنا یا رسول الله قد علمنا کیف نسلم علیک فکیف نعزل علیک فقال قولوا اللهم صل علی محمد  
 علی آل محمد ما صلیت احدا **و در راه البخاری** صحیح فی کتاب الدعوات النسائی و ابن ماجه و شالیز  
 بسیارست اینج بیان ایشانست در جواب همان جواب است بیان تعلیم البیان وعلیها التبتیان باید دانست که در آن  
 اختلافی بین یاران و صحیح بسیار اند که مؤید به است و او را می یارید اهل بن حجر که آنرا استقلال خود و اول قولی  
 تا این اند و آنچه احادیث بر تاین نیز از وی مروی است نه ضعیف اند چنانچه بالتفصیل در رساله بلوغ المبین درج است و حکم  
 من فیض المظاہر ما افسد الذمرا و آنچه بعضی هم بوده و در جریغ خورده اند و صحیح است آن نموده پیش از نقل اصول  
 حدیث از صحت آن نفیحت و ظاهراست یا است بیان همچو سخن باید بود یا معترف فتنه و شر باید بود  
 و بقاء بله احادیث صحیح ضعیف را معمول بهای خود ساختن ازین فرقه بعید نیست چه  
 قبول ناقصان را شاهی بی جوهری باید که جز طفلان خریداری نه بینی تیغ چوین و بعضی حال اگر

کما یلزم حدیثی غیر از آن

از قول او و از کتب دیگر

تشدید شود

و این ظاهر است و این



احادیث مرویه و اهل بن حجر در باب چهارمین صحیح و برنی از ضعف وی تسلیم کرده و شواهد میگویم که این مرویات وی  
متناقض و متعارض اند با آن دیگر مرویات وی که در اخای تائین با سائید صحیح از وی آمده و چون همه مرویات  
وی درین باب با هم متعارض گشتند بعد از فرض مساوات در انبیا پس بقاعده اذ اتفقتا قطا به از بیا اعتبار  
ساقط شدند در صورت دیگر احادیث صحیح و مؤید اخای تائین بسیار اند که از احادیث و اهل بن حجر مستفاد اختلاف  
ایشان مگر بیشتر از بیان احادیث همانین و متعارض و متقاط آن حضرت متقدمین را در این چند کلمات نسوری و لایحه  
و آن اینکه گفتیم قوم غیر مقدمین از ادله حنفیه در احادیث مضطر و مجبور محض مانند و هیچ را و مخلص در پیش ایشان تصور نمائیم  
پس کلمه التائین و التائین است بیکل حدیثش مردوغی چیست که نمیکند تا آنکه نفس و خاشاک نیز چنگل نیز از ناچار گشته در دله  
حنفیه بر اهلین شیعیه میروند و میگویند که رواه احادیث ایشان چنان و چنین اند اگر چه آن را و بیان رئیس الحیثین شده  
و این امید اند که سائید حنفیه کسی را که باقیند سیاه به باب کوثر و زمر سفید خوان کرده پس به موجب  
خصلت حلی خویش در اینجا نیز چون احادیث اخای تائین را اما سواد طعن چاره دیگر نمیدانند بناچار زبان طعن  
را با حق و حق شیعیه می دانند که امام احمدین است که اندوه و همه اوصاف وی را که مثل آفتاب و نصف نهار شهنشاه  
فراموش نموده و جواب خرگوش از آن در شدند اگر چنین امامان علم حدیث در یک حدیث قصیده با خطا بطور آید  
در احادیث دیگر بر اهل حدیث کسی را اعتمادی نماند چنانکه یکبار از بخاری و مسلم هر اصل بر ترست چنین باشد دیگر از  
چه اعتبار با وجودیکه روید و ایت او از قرآن شریف و نیز از و ایت های مرفوع و موقوف موجود از چنانچه گشتند  
و نیز می آید پس شمه از حدیث حنفیه را وی حدیث اخای تائین است که ترمذی در کتاب اهل ی آرد و حدیث آن بود که  
عَبْدُ الْقُدُّوسِ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي أَبُو الْوَلِيدٍ قَالَ سَمِعْتُ حَمَّادَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ سَمِعَا لَقْنِي شُعْبَةَ فِي يَوْمٍ  
بَنِي رَكْنَهُ قَالَ قَالَ أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ قَالَ لِي حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ أَنَّ أَدْرْتَ الْحَدِيثَ فَعَلَيْكَ شُعْبَةُ لَقْنِي  
یعنی ابو الولید میگوید که شنیدم از حاد بن زید که میگفت مخالفت نکردم از شعبه چیزی مگر اینکه آن چیز را من ترک کردم  
و نیز ابو البرکیو میگوید که گفت ابو الولید که حاد بن سلمه از فرموده که اگر ادره حدیث میداری پس صحبت شعبه لازم میگرد  
انتی و نیز در صحیح ترمذی است حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ نَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي الْأَسْوَدِ نَا ابْنُ  
مَهْدِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ يَقُولُ شُعْبَةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحَدِيثِ يَعْنِي أَرُوَيْتَ مَا مَنَاهِي  
بن رسید که ابن مهدی میگفت که من از سفیان ثوری شنیدم که میگفت که در علم حدیث حضرت شعبه را بر من  
و نیز در صحیح ترمذی است که ابو البرکیو بیان نمود که ارا علی بن عبد الله فرمود که من از یحیی بن سعید دریافت

بنا بر این که

ما شیعیه را در حدیث اخای تائین



خبرم که احادیث کسان را زیاد و اندک میانی نوری است یا شعبه فرمود که شعبه یاده نوری است اندرین احادیث  
و گفت می کشید بر علم رجال فلان عن فلان زیاد بود و سفیان صاحب الباب بود انتی ازینجا صاف معلوم شد  
که امام شعبه از حضرت سفیان نوری در علم رجال زیاد بود و در احادیث کلام نیز از سفیان نوری سبقت داشت و نیز  
معلوم گشت که حدیث سفیان نوری که در جزمین است منقطع است نزدیک خصم قابل احتجاج نیست و کسانیکه حدیث  
سفیان را ترجیح میدهند محض تعصب است خاصه از فرقه لاندب و امام نووی در تہذیب الاسان نوشته اند که شعبه  
از در کمان می شنید و کبار محققین از وی حسن بصری و محمد بن سیرین را دیده است و از انس بن سیرین و عمرو بن یزید  
و سببی و از طلائع پیشمار روایت کرده است و از وی عیسی و ابوبختیانی و محمد بن اسحاق که تابعین المذاهب  
کرده اند و سفیان نوری و ابن مهدی و وکیع و عبد الله بن مبارک و یحیی القطان و خلأق و پیشار از کبار را در حدیث  
از وی روایت کرده اند و ایشان همه اجماع کرده بر امام بودن وی در علم حدیث و احتیاط و اتقان و جلال است  
و امام احمد بن حنبل و در زمانه شعبه پیش وی در حدیث و همه از وی کسی نبود و کلام شافعی میگوید که اگر شعبه نبودی حدیث  
در ملک عراق شایسته نبود و امام احمد بن حنبل که شعبه است واحدی هستند در علم حدیث و در احوال و روایات انتی مختصرا  
پس جای تعجب است که شعبه حدیث اخفای تائین باز و در حدیث و احادیث و کلام و کلام خطای وی چیز نیست  
مگر چون که در حدیث وی عمل خفیه جاری است فرقه محدثه از جهت تعصب بر حسن بصری و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید  
نمانند هر چند که نسبت خطا در مقام بسوی وی با وجود کمال علم و وجودت حافظه و علم بودن وی امام محمد بن ربیعان  
این کبار محققین همه اسرار عتاف و من کل الوجوه خلاف انصاف است فاما نزدیک این قوم بعینه کار روایت  
بگذر از ظن خطای دیگران و ان بعض الظن انتم را بخوان و اللہم احفظنا من هذا الایة عساکر  
المبین و وسوء الظن علی المؤمنین الصالحین و و ان یحفظنا من ید ارب العالمین امین ثم امین  
و چون که ایشان را از جهت تعصب و جهل تحقیق سرکاری نیست بلکه محض تقلید کسان با وجود انکار از این  
برای دین طعن زن میگردند و از قول و لا تا بزرگی نیاید است و بجای بزرگان نباید شست  
و گردان این بزرگوری بی بصران میانای از چهره و نقصان و گرنیز بر فرشته چشم و چشمه آفتاب  
را چه گناه و راست خواهی هزار چشم چنان و کور بر که آفتاب سیاه و آنچه ترندی در هیچ خود گشت حال  
ابو عیسی سمعت محمدا یقول حدیث سفیان احمد من حدیث شعبه فی هذا و اخطأ  
شعبه فی مواضع من هذا الحدیث و ذکر ان حدیث اخفای تائین است فقال عن یحیی بن یزید







زیاده الثقة مقبولة مطلقاً عند الجماعه من اهل الحديث والفقهاء والاصول انتهى  
 بودن شعبه اهل سنت فلان قال العلامة العيني قوله زاد فيه عن علقمة لا يغير لان الزيادة من  
 الثقة مقبولة ولا يستلزم من قول شعبه علقمة يعني ابن قول بخاري که شعبه علقمة را زياده کرده چيزي مختر  
 نيست زير که زيادت ثقة مقبول است و بتخصيص از مثل شعبه که آن طريق اولي مقبول است و لکن شعبه  
 مؤيد و الثابت مقدمه على الثاني عنه جميع اهل الحديث كما في التوروي ثم هو مسلمو مگای  
 تخطية البخاري خلاف القوياب و اما سوم يعني در خفض بها صوته نسبت خطا بطرف شعبه  
 نمودن اينکه از تحقيق ما سبق معلوم گشت که قول مذکور صوته محفوظ نيست لهذا علاوه يعني گفته فلان تخطية  
 مثل شعبه خطا کيف و هو اوزير المؤمنين في الحديث يعني ميگويم که تخطيه او مانند شعبه را  
 خطاست و چگونه خطا نباشد و حال آنکه وی در علم حديث امير المؤمنين است انتهى فقير کاتب بحر عرفه بيان  
 ميگويد که بغير محال حيث اخفى تامين اگر از جهت شعبه زدي بخاري صحيح نباشد در حق امام عظيم چه نقصان  
 که وی رحمه الله خود در زمانه شعبه وجود بود ممکن است از طريق کي اين حديث شعبه را زياده باشد از همان طريق  
 و يا از طريق ديگر امام را نيز زياده باشد که از آن طرق امام بخاري رحمه الله را شمر در خواب نيز سرشته باشد  
 و وی رحمه الله در زمانه تابعين بود بخلاف امام بخاري سوال اگر گفته شود که در حديث ترمذي در  
 خفي تامين علقه بن اهل سنت حيث قال عن سامة بن كهيل عن مجبر بن عبد الله عن  
 علقمة بن وائل عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ غير الغضب عليهم ولا الضالين فقال  
 امين و خفض بها صوته انتهى و او را زياده خود که و اهل بن مجبر سماعت نيست چنانچه در تقريب است  
 علقمة بن وائل بن مجبر رضي الله عنه و سكنوا الجند الحضر من الكوفي صدق و لا انا انهم كتموا  
 من ابيهم پس سند مذکور مجروح گشت و بسبب انقطاع اين حديث قابل احتجاج نيست جوابش بدو وجه  
 است اول اينکه حديث منقطع زديک باشد مثل مرسل حجت است بشرطیکه راوی آن ثقة و عادل باشد  
 چنانکه علامه ابن الهمام در فتح القدير در کتاب الحدود و در فصل کيفيت حد مينويسد ان لا يقطع عندنا  
 حاخا في اول سال بعد عذ الله الرواة و ظاهر است که راوی اين حديث همه ثقة و عادل اند و اما  
 اگر چه حافظ ابن حجر در تقريب عدم سماع علقه نوشته است مگر اين قول وی از جمهور علماء بخلاف است بلکه  
 خود از کلام حافظ ابن حجر در مقامات ديگر سماع علقه را زياده خود ثابت ميشود پس نفي سماع علقه در تقريب

در بخاري سوم

در بخاري خفایه

سوال

در امام بخاري

در امام بخاري در حديث ترمذي



محمول است بر عدم اطلاع وی یا بر نقل وی کلام غیر را زیرا که اثبات مقدم است بر نفی چنانچه خود حافظ ابن  
 حجر در کتاب تهذیب التهذیب در ترجمه علقه بنویسد **حَكْلُ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ ابْنِ مَعِينٍ أَنَّهُ قَالَ عَلَّقَمَةُ**  
**ابْنُ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ** یعنی حکایت کرد عسکری از ابن معین این امر را گفت علقه بن وائل از پدر خود و نیز  
 در کتاب بلوغ المرام و باب صفة المصنوعه در حدیث ابی داود که بسند عن علقمة بن وائل عن أبيه قال صدقت  
**مَنْ الشَّيْءُ صَلَوَاتُكَ كَانَ يُسَمُّونَهُ عَنْ يَمِينِكَ** الخ مروی است مینویسد **دَوَاهُ ابوداود و یاسن** و صحیح پس  
 حکم کردن حافظ ابن حجر بصحبت اسناد این حدیث مستلزم اینست که این حدیث نزدیک وی متصل است مرسل  
 و منقطع نیست از اینجا معلوم شد که مختار حافظ سماع علقه است ورنه بموجب تحریر تقریب در اینجا حکم انقطاع  
 کردی و بصحبت حدیث علقه بن وائل **قَالَ لَنْتَشِي** و آنچه بعضی نسبت خطا بطرف عبارت تهذیب میکند جواب  
 در کتاب بقول الجازم فی مقوط الحدیث کجاح المحارم مصنفه فضل لمی جناب مولوی ابوالحسنات محمد عبدالحی  
 مخوبی مندرج است که کتاب مذکور را برای دفع شکوک و اوایام فاسده و زواید و باقیه ضعیف فرموده اند اما  
 برادر خود علقه عبد الجبار بن وائل را البته سماع از پدر خود نیست مگر عبد الجبار راوی احادیث بصری است نه اخبار  
 پس قول او در این باب هیچ اعتباری نیست که حدیث او از پدر نبوی منقطع است و قطع نزدیک لغت  
 از پای اعتبار ساقط و اما سماع علقه از پدر خود با جماع محدثین ثابت است چنانچه ترمذی در جامع  
 در کتاب محد و در باب جاء فی المرأة بعد از ذکر حدیث علقه بن وائل مینویسد **عَلَّقَمَةُ بْنُ وَائِلٍ** بن حجر  
**سَمِعَهُ مِنْ أَبِيهِ وَهُوَ الْكَبِيرُ مِنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ وَائِلٍ وَعَبْدُ الْجَبَّارِ بْنِ وَائِلٍ** **لَمْ يَسْمَعْ مِنْ أَبِيهِ**  
 یعنی علقه بن وائل بن حجر از پدر خود شنیده است و وی بزرگ است از برادر خود عبد الجبار بن وائل و عبد الجبار  
 بن وائل از پدر خود شنیده و هر دو بنیاد صحیح سلم در باب وجوب ملازمت جماعه مسلمین عن ظهور لغتن  
 در حدیث اول می آید عن علقمة بن وائل **أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِيهِ** الحدیث و ظاهر است که امام سلم در اصول  
 هیچ حدیثی منقطع نمی گرد پس نزدیک وی نیز سماع علقه ثابت است درین حدیث متصل است و در  
**نَفْطَعَةَ فَتَاكَ** از الفاظ سماع است و از راست و نیز مختار اکابر محدثین مثل امام بخاری و ترمذی و ابن عبد البر  
 و قزیری و ابوالحسن شارح ترمذی و قاضی بن یحیی و طلائع القاری و شیخ الطبری سماع علقه است از  
 پدر خود پس آنچه از ترمذی در علل الکبیر مروی است که **سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَقُولُ الْجَبَّارُ عَنْ**  
**هَلْ سَمِعَ عَلَّقَمَةُ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ إِنَّهُ وَلَدَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ** انتهى گویم بعد از سلیم

محمول است بر عدم اطلاع وی یا بر نقل وی کلام غیر را زیرا که اثبات مقدم است بر نفی چنانچه خود حافظ ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب در ترجمه علقه بنویسد حَكْلُ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ ابْنِ مَعِينٍ أَنَّهُ قَالَ عَلَّقَمَةُ ابْنُ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ



آن از تحریف ناسخان است که بجای عبد الجبار نام علقه درج کرده اند و وجه اول اینکه ترند و در  
جامع خود می نویسد سمعت محمد بن ابي نعیم البخاری یقول عبد الجبار بن وائل بن حجر که سمعت من ابا  
وفاة اذ ركه يقال انه ولد بعد موت ابيه بائنه انتهى و دیگر بوجه سابق که اکنون از ترندی شد  
که علقه از عبد الجبار کلان است و وی را از پدر خود سماعت است پس تولد او بعد از مرگ پدرش ماه چلو و قصو  
گرد و با الفرض اگر تولد وی بعد از مرگ پدرش باشد با فرض بفض الحمال داشته آید در بی صورت  
تولد عبد الجبار بن وائل که از علقه خرد است از پدر خود ممکن نیست و اگر این را بنهم سلیم بن ابی روت  
است از بخاری و مختار بخاری آنست که گذشت چنانکه این امور مذکور ضرور پیدا نمی پس حادثه  
اختفای تائین را که از وائل بن حجر مروی است باید شنید ابو بکر بن ابی شیبخ بخاری و سلم و حنف خود  
می آرند حدیثنا و کذبهم قال حدثنا سفيان عن سلكة بن كهيل عن محمد بن عنبس عن وائل بن  
حجر قال سمعت رسول الله صلعم اذ اقرأ ولا الضالين فقال امين تحفص بها صوته و این  
حدیث صحیح است بشرط شیخین یعنی حدیث بیان کرده با ما و کتب گفت که حدیث بیان کرده با اسفغان از  
سلمه بن کهیل و او از مجرب بن عنبس و او از وائل بن حجر که گفت او شنیدم از رسول الله صلعم وقتیکه خوند  
ولا الضالین پس فرمود امین است کرد بان آواز خود را انتهى و از لفظ سمعت چه لازم نیست چنانچه  
بعضی گمان فاسد برده بجهت تحفص بها صوته و بارها یک نزدیک امام می باشد تصریح بعضی کلمات  
از امام خود می شود حدیث ووم اینکه در مسانید امام احمد و ابوداود و طحاوی و مسند ابویعلی و ترمذی  
و تهذیب الآثار و دأطنی و معجم طبرانی و محلی شرح موطا و مستدرک حاکم باسانید صحیح موجود است عن  
وايل بن حجر انه صلى مع النبي صلى الله عليه وسلم فلما بلغوا غير القنوب عليهم و لا الضالين  
قال امين وانهم بها صوته انتهى یعنی هر آینه وائل بن حجر نماز خواند بانی علیه السلام پس و فیکه آنحضرت  
علیه السلام به ولا الضالین رسید فرمود امین با و آراسته انتهى علامه عینی در شرح بخاری و ابن الهمام  
در شرح القدر می نویسند که این حدیث صحیح است بشرط شیخین حدیث سوم اینکه در ترمذی مروی است  
و نیز روایت کرده او را امام احمد بن حنبل و ابوداود و طحاوی و ابویعلی و مسانید طبرانی و معجم خود را  
در سن خود و حاکم در مستدرک و وی شعبه عن سلمة بن كهيل عن محمد بن عنبس عن علقمة  
بن وائل عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ غير القنوب عليهم ولا الضالين فقال امين و اختفى بها

مطهر از زندقه و کفر

و کلمات مختصه است باین کتاب

از مسند احمد

و در کتب معتبره

صیغه سید محمد شافعی



صوتی که می شنیدیم حضرت علیه السلام خواند و الاضالین پس فرمود آئین و پست نمود بان آواز خود را  
و گفت حاکم در کتاب القراءه و خفض بها صوت و قال صحیح بن شاذان که بخیر جا می بیند حاکم گفت  
سنن صحیح است و بخاری و مسلم در کتاب خود یاد کرده حدیث چهارم اینکه علامه ابوالحسن شارح  
ترمذی در کتاب فوز الکرام مینویسد عن شعبه عن سلمه بن كهیل عن علقمة عن وائل بن حجر  
قال صلیت خلف رسول الله صلعم فلما قال ولا الضالین قال امین و خفض بها صوت و روایت  
کرده است این ترمذی و ابوداود و دارقطنی و ابن جبان از طریق ثوری و ذکر نمود این را ابویعلی در سنن خود  
و طبرانی در معجم خود و حاکم در مستدرک خود و امام احمد در مسند خود و آنچه در بعضی روایات بجای خفض  
صوت و مکذبه ها صوت و وقع است معنی آن محدثین مینویسند اَطَالَ بها صوت و مکذبه ها صوت یعنی بجزه آئین بکاهش  
و در خواندن بعض محدثین از مد عارضی که مقابل حذف است میگیرند آن مد که مقابل خفض است بهر حال آن  
مستحبست چه نیست و در نه امام بخاری با وجود علم وی این حدیث را نگذاشتی و با ضرورتی که در صحیح خود این را درج نمود  
و با حاکم که میباید مطلبش نیستند تعرض نکردی و یا بسبب وجود علت قاصد دیگر این گذاشت و آنچه در بعضی  
روایات رفته بها صوت و وارد است آنرا نیز برین قیاس باید آورد و یا اینکه این روایات بمعنی است که بعضی  
از روایان معنی مذهب قه یان می کنند حال آنکه معنی این مظاهر است یا بمعنی مد عارضی تا که از حکم کتاب الله  
و سنت رسول الله و کلام صحابه مخالف نگردد و با فرض اگر بمعنی رفته باشد مطلبش اینکه چندان بلند فرموده در  
صغیر اول مردمانیکند یک بودند آنرا شنیدند چنانچه در ابوداود است حتی یسمعون من یتلوه من الصلوة  
الاولی و این امواتی انحنایست چه بسا اوقات در نماز برتری مقتدیان نزدیک از امام خود قرار  
می شنوند و شاید تطبیقا و تفاوتا باشد چونکه روایات اخفای تائین مرویه و ائیل بن حجر را شنیدی پس  
روایات دیگر که از وائل بن حجر مروی است و مخالفین در باب هجرت این بدان استدلال میکنند باینکه  
و آن روایات هر چند که در کتب حدیث مذکور اند مگر یکی از آنها از ضعف خالی نیست چنانچه در جوهر ضعف  
آن در رساله مولانا که بلاغ الامین فی اخفاء التائین است به تفصیل سطور اندر بر که میخواهد بدان کتاب پیوندد  
در ترمذی است حدیثی که از نا یحیی بن سعید و عبید الرحمن بن موهب قالنا سفتیان  
عن سلمه بن كهیل عن حجر بن عنبس عن وائل بن حجر یصفی فی بعض الصلوة و اذین للضعف  
علیه و لا الضالین و قال امین و مکذبه ها صوت و قال حدیث و ائیل بن حجر حسن و در ابوداود

افضل بن عمار

و فی آنکه در باب صوت و اخفای

از کتب مرویه و ائیل بن حجر را شنیدی







دعای خفیة از شاه پدید آمده بخلاف دعای بهری و چون نگه منظور آنحضرت علیه السلام زیاده سوزن  
 بود دست در آتش حسد بسبب فرمایش خاکیز و امن امین پس آن در خفیة گفتن امین را در تحصیل است  
 چه ثوابی که از اخبار طایفه بوجوب حادیت صحیح بنفاد و مرتب زائد است پس از فرمایش آنحضرت علیه السلام  
 خاکیز و امن امین صاف ظاهر گشت که در اخضای تائین کوشید تا که ثواب شایزاده تر شود و موجب  
 پلاک بود از بهت آتش حسد و اگر گفته شود که یهود را از کثرت امین گفتن ایشان در خفیة چه اطلاعی  
 شده باشد اکثریت تائین محال بود موجب زیادت حسرت یهود گردد و گویم که اکثر افغان که اکثر از یهود  
 بودند و ان زمان بکثرت بودند بطور حلیه محض برای اذیت آنحضرت علیه السلام و محال بود ظاهر سلام  
 آورده و با از بهت خوف چنانچه از کلام دایت نظام مالک اهل صاف ظاهر است و یکی از انضای  
 منافقان اخقن مسخرار بودند از اکثر بلکه به نصیحت آن سرور علیه الصلوة والسلام واقعی گفته  
 بلکه خود یهود و کفار و عیس و عطا آنحضرت علیه السلام حاضر گشتندی چنانچه از شان نزول آیت وجود  
 مائل و غیره صاف ظاهر است و کذا اشترأت القرآن بصلت آیتک و بیک

۶۵  
۶۶

الذین لا یؤمنون بالآخرة و بحسب ما یستوفوا فیصور وقت قرآن خواندن تو  
 در میان تو و ایشان پرده پوشیده می نیم و معلوم است که برای حسد حاسدان بهر محسوس و لایق  
 نیست که طم بر وجود محسوس و بحسب از کافیت چنانچه را زرداری و سرکشی سلاطین با بعضی خاص  
 موجب حسد حاسدان میگردد اگر چه آن سرکشی سلاطین با بعضی برای نفع این حاسدان و ضرر آن  
 بعضی خواص باشد و چنانچه گویند که در دو خواندن و یا تشنه خواندن تو در نماز موجب حسرت ظالمان  
 و اقرات تو در نماز نقل موجب حسد ظالمانست و حال این همه امور ظاهر است و از اظهار اسلام  
 واقضای آن بهر امین لازم نیست که آنهم بعضی چه در حدیث بیان واقعه است زبان مشاهرت  
 من کل الوجود و در نماز و غیر نماز را نیز در بصورت ملحوظ باید داشت و عجب تر است از آن اینکه  
 از قاسم بخت بدین باغی منکر اند که میگویند اول من قاسم لایس و خود یکم حبس الله و قسعه و یوم  
 برای اثبات مقتضای خود درین دو حدیث قیاس ناقص خود را چنان مدخلت و لوه که از قیاس  
 انیس بحر اصل بخت برده و از قصص قرآنی مخالف گشته بهر امین را ازین متنبه ای نمایند و دیگر  
 که از حدیث ظاهر شود که صحابه در جراتین تکدی مبالغه میکردند و آنرا امین ایشان بخانه ای

در حدیث ظاهر شود که صحابه در جراتین تکدی مبالغه میکردند و آنرا امین ایشان بخانه ای



به بود میسر بیند و آن تا این موجب حدیث بود گشتی برای این چنین ماطان با حدیث یکدیگر نقل می‌آید  
 که در کتاب منجی المؤمنین آورده که عالمی در مسجد قریه برای نماز خواندن رفت چرمی بیند که پیش بر یک  
 نماز خوان کاردی در زیر قاع و یک یک موشک با آن بسته موجود است که موشان فریاد میکنند و خلل در  
 نماز از آن پیدا میگرد و پرسید که این چه حرکتی است همه با جواب دادند که چگونه مسلمانان حکیم رسول الله صلوات  
 حرکتی بجا قرار میدی بجاره از شنیدن آن در در طریقه حیرت سرنگون گشته پرسید که در کدام کتاب حدیث  
 نوشته بر این اید ایشان همه در از جهالت بودند و از فقه بدیده گفتند که ما فقه را نمیدانیم که چیست مگر حدیث  
 بهین مضمون آمده فرمود که شاعیب بدین آید که فقه را خلاف حدیث میدانید با وجودیکه حضرت بخاری فقه  
 خلاصه حدیث میفرماید و شما از امام بخاری نیز شنیدستی بیگانه بر این حدیث را بیان فرمائید بلکه امام حدیث  
 گفتند که در حدیث آمده علیکم بالسیکنة و الوقار یعنی بطرف نماز که میروید لازم کنید بخند و الطینان و  
 را یعنی هیبت زده و دیده بطرف نماز و دیدن آن خزان بی نوم و سگان بی دُم آزاد و معنی علیکم  
 بالسیکنة و الوقار آوردند آن عالم گفت برین فهم و علم منکر فقه گفته عالم با حدیث گشته آید و شیخی  
 سگ هست بخوبی در پیش خود میداشته نماز میخواندی و گفتی که در بخاری (یعنی بخاری) آمده که  
 لا یجوز ان یکلم فی الصلاة الا بکلام طیب و اگر عالمی بر خست به مکران کسی کلامی بیگانه است  
 ای صاحبان متحصنین و ای ذریات خدیجان مصلین بر جانهای خود فقه ری رحم فرمائید و چندان بنا  
 در هر فن آیین و تاد و فرنگ و در شش بدای آیین منمائید که موجب نقص و ضوئی شما باعث شتاب  
 قرار است امام جامع مسجدی گرد که در مضامین هر دو حدیث لغت عت را بدو پیش شما آورده و نیز مضمون  
 چرخش گفت مست سعدی در زیاده که عشق آسان نمود اول ولی افتادش کلمات دین  
 مقام بر شما صادق آمده و این هر دو حدیث هر چند که ضعیف اند مگر بسبب موافقت با کلام الهی برای  
 تأیید کافی اند و وجه ضعف در رساله بلاغ آیین است و آنچه درباره اخلاقیات تا این بسا نیز ثقات  
 و او گفته بعضی از آنها آمده است که از آنجا که ابوبکر بن ابی شیبه استاد بخاری و سلم در صفت خود می‌آرد  
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَيْبٌ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَكْبَرَ سَكَتَ هَيْئَةً وَهُوَ يَقُولُ وَلَا الْعَالَمِينَ سَكَتَ  
 هَيْئَةً كَذَا إِذَا أَهَمُّ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ كَوَيْسُ بْنُ كَثِيرٍ وَكَأَلِ الْأَمْعَدُ وَكَأَلِ الْعَالَمِينَ قَالَ

در نقل حدیث بخاری

احادیث که بخاری نقل کرده است



وَفِي الْبَابِ عَنْ سَعْدِ بْنِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ وَالْبُنَيْنِ كَعْبٍ يَعْنِي تَحْقِيقَ بُوْدِ انْخَضَرَتْ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَتِيكَهَ تَكْبِيرُ لَفْتِي اَنْدَكِي خَامُوشِ مَانْدِي وَوَقْتِيكَهَ وَلَا الضَّالِّينَ لَفْتِي اَنْدَكِي خَامُوشِ لَفْتِي وَوَقْتِيكَهَ  
 دَر رَكْعَتِ دَوْمِ اِيْتَادِي سَكُوتِ نَكْرُودِي وَفَتِي اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَازِينَ قِسْمِ زَاوَعْدِ بْنِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ  
 وَابِي نِزْمِ رُودِي اَنْدَاغَتِي وَرَوَايَتِ سِتِّ اَز قَادِهَ كُودِي اَز سِنِّ بَصْرِي وَوِي اَز مَكْرَهَ بْنِ جُنْدَبٍ رَوَايَتِ مِيكُنَدِ  
 كَه مَكْرَهَ اَنْتِ مَكْنَتَانِ حَفِظْتُهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّيْهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَانْكَرَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ حُصَيْنٍ فَكُنْتُ  
 اِلَى ابْنِ كَعْبٍ بِالْمَدِينَةِ فَكُنْتُ اَنْ سَمِعْتُهُ مِنْ جُنْدَبٍ فَقَدْ حَفِظْتُ فَقُلْنَا لِقِتَادَةَ مَا هَا تَاَنِ  
 الشَّكْنَتَانِ قَالَ اِذَا دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ وَاِذَا خَرَعَ مِنَ الْفِرَاقَةِ ثُمَّ قَالَ بَعْدُ اِذَا قَرَأْتَ غَيْرَ الْمَقْصُودِ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ يَعْنِي دَوْمِ سَكْتَةٍ اَز انْخَضَرَتْ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَادِ مِيْدَامِ بِنِ عُمَرَ بْنِ جَحْشِينَ اَلْكَارَانَ كَرْدِ بِنِ بَرَايِ تَحْقِيقِ نَزْدِ كِبَالِي بِنِ كَعْبٍ بَطْنِ مَدِينَةِ  
 نُوْشَةِ فَرَسَادِ بِنِ اَبِي بِنِ كَعْبٍ نُوْشَةِ فَرَسَادِ كَه مَرَّ اَيْنَهُ مَكْرَهَ بْنِ جُنْدَبٍ تَحْقِيقَ يَادِ اَشْتَهَ اسْتِ بِنِ كَعْبٍ فَرَسَادِ  
 رَاوِي اِيْنِ حَدِيثِ رَا كَه كَدَامِ اَنْدَاغِ دَوْمِ سَكْتَةٍ وَفَتِيكَهَ دَخَلَ شَدِي اَنْخَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر نَاخُودِ يَعْنِي بَرَايِ  
 خَوَانَدَنِ ثَنَا سَكْتَةٍ فَرَمُودِي وَدِگِرِ وَفَتِي كَه فَارَغِ شَتِي اَز قَرَارَتِ وَبَعْدَ اَز اَنْ كَعْبٍ وَفَتِيكَهَ خَوَانَدِي غَيْرَ الْمَقْصُودِ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ يَعْنِي دَوْمِ سَكْتَةٍ بَرَايِ خَوَانَدَنِ اَمِينَ فَرَمُودِي اَنْتِي وَنِزْمِ رَوَايَتِ سِتِّ اَمِينَ  
 بَصْرِي اَنْ سَمِعْتُهُ مِنْ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ نَدَا اَكْرَأُ فَحَدَّثَتْ سَمِعْتُهُ مِنْ جُنْدَبٍ  
 اَنْكُهُ حَفِظْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّيْهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِذَا كَبَّرَ وَسَكَنَتْ اِذَا خَرَعَ مِنْ قِرَاءَةِ  
 غَيْرِ الْمَقْصُودِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ فَحَفِظْتُ ذَلِكَ سَمِعْتُهُ وَانْكَرَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ حُصَيْنٍ  
 فَكُنْتُ اِلَى ابْنِ كَعْبٍ فَكَانَ فِي كِتَابِهِ اِلَيْهِمَا اَنْ سَمِعْتُهُ فَقَدْ حَفِظْتُ رَوَاهُ ابُو دَاوُدَ  
 يَعْنِي مَرَّ اَيْنَهُ مَقْرُونِ جُنْدَبٍ وَعُمَرَ بْنِ جَحْشِينَ مَبَاحَثُهُ وَنَدَا كَرْدِ بِنِ حَدِيثِ بَيَانِ كَرْدِ مَكْرَهَ بْنِ جُنْدَبٍ  
 كَسَنِ اَز انْخَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوْمِ سَكْتَةٍ يَادِ اَشْتَهَ اَمِ يَكُ سَكْتَةٍ وَفَتِيكَهَ تَكْبِيرُ لَفْتِي وَوَقْتِيكَهَ فَارَغِ شَتِي اَز  
 قَرَارَتِ وَلَا الضَّالِّينَ بِنِ يَادِ اَشْتِ اَيْنِ رَا مَكْرَهَ وَاَلْكَارَانَ رُودِي عُمَرَ بْنِ دَر بِنِ اَخْلَافِ اَيْنِ  
 بَطْنِ اَبِي بِنِ كَعْبٍ نُوْشَتِ بِنِ دَر حَوَابِ اَبِي بِنِ كَعْبٍ بَطْنِ اِيْشَانِ نُوْشَتِ كَه تَحْقِيقِ حَفِظْتُ مَكْرَهَ  
 صَحِيحِ سِتِّ اَنْتِي وَنِزْمِ رَا بُو دَاوُدَ سَمِعْتُ عَنْ سَمِعْتُهُ مِنْ جُنْدَبٍ اَنْكُهُ حَفِظْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّيْهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَمِعْتُ بِنِ سَمِعْتُهُ اِذَا كَبَّرَ وَسَكَنَتْ اِذَا خَرَعَ عَنْ قِرَاءَةِ غَيْرِ الْمَقْصُودِ

این حدیث را در کتاب  
 جامع الترمذی و ابوداود  
 و ابن ماجه و غیره  
 نقل کرده اند



عَلَيْهِمْ وَكَالضَّالِّينَ قَصْدَ قَهْ أَيْ بَيْنَ كَعْبِيَانْتِهِمْ بَيْنَ إِحَادِيثِ كَعْبِيَانْتِهِمْ كَعْبِيَانْتِهِمْ كَعْبِيَانْتِهِمْ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوَسْتِي بُودِي كِي بَعْدِ تَحْرِيمِهِ كِي بِالِاتِّفَاقِ آن بَرای تَاخَوَانْدَن بُود و سَكْتِه دَوَم بَعْدِ رَا تَا كَم هَذَا الْقَوْلُ  
 وَايْن سَكْتِه بَرای تَائِينَ بُود زِيَرَكِي اَيْن مَحَلِّ تَائِينَ سِت بِكَ حَدِيثِ تَتَّقُ عَلَيْهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا قَالَ الْاِمَامُ  
 غَيْرُ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ فَقُولُوا آمِينَ الْحَدِيثُ كَمَا هُنَا بَيْنَ اِنْخِرِشْتِ تَتَّقُ عَلَيْهِ صَافٍ  
 ظَاهِرِتْ كِي عَقِيبُ وَلَا الضَّالِّينَ مَتَّصِلُ مَحَلِّ آمِينَ سِت تَبَرُّ وَفِيكَ اِنْخِرِشْتِ مَعْلُومُ گشت كِي مَحَلِّ آمِينَ عَقِيبُ  
 وَلَا الضَّالِّينَ مَتَّصِلُ سِت وَاِذَا حَادِثِ سَكْتِه تَابِتْ گشت كِي عَقِيبُ وَلَا الضَّالِّينَ سَكْتِه اِسْتَبَسَّ اَزْ عَمَلِ  
 اَيْن حَادِثِ تَابِتْ گشت كِي سَكْتِه تَائِيه عَقِيبُ وَلَا الضَّالِّينَ خَاصَّ اِسْتَبَسَّ بَرای تَائِينَ بَسَّ اَزْ حَادِثِ سَكْتِه  
 بِكَ حَدِيثِ تَتَّقُ عَلَيْهِ تَابِتْ گشت كِي سِت دَر اَيْن مَقْنِ اَخْفَا اِسْتَبَسَّ مَوَافِقِ حُكْمِ قُرْآنِ شَرِيفِ وَحُجُومُ كِي اَيْن مَعْنَى  
 اَزْ حَادِثِ سَكْتِه صَافٍ ظَاهِرِتْ لِهَذَا طَبِيعِي شَاحِشْ مُشْكُوتِه اَبُو دَوِيكَ تَا فَعْلِي سِت دَر نِيْقَامِ مَعْنَى نَوِيْسِدْ  
 ظَاهِرِتْ كِي سَكْتِه اَوَّلِي بَرای خَوَانْدَن سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ اِسْتَبَسَّ تَائِيه بَرای آمِينَ مَقْنِ حَيْثُ  
 قَالَ وَلَا تَظْهَرُ اَنَّ السَّكْتَةَ اَوَّلُ لِلشَّيْءِ وَالسَّكْتَةُ الثَّانِيَةُ لِلتَّائِينَ كَذَلِكَ فِي الْمَرْفَاقَةِ وَقَالَ  
 فِي التَّبْسِيرِ الْكَثَافَةِ وَالْمَشْهُورُ عَنْ اَبِي حَنِيفَةَ رَأَى أَصْحَابَهُ أَنَّهُ يُخَفِّفُهَا وَرَوَى لَا خُفَاءَ عَبْدُ اللَّهِ  
 ابْنُ الْمُغْفَلِ وَأَنَّ صَحْبَنَ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْتَهَى بِسَمْعِهِ مَشْهُورُ اِمامِ عَظَمِ وَصَحَابِي اَيْن سِت كِي  
 اِيْشَانْ خَفَايْ تَائِينَ يَكْتُمُوْنَ وَرَايْتْ يَكْتُمُ اَخْفَايْ تَائِينَ رَا عِدَا اَسَدِ بِنِ مَنُفَّلِ وَفَافِ اِنْخِرِشْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 وَقَالَ فِي صَدْرِ تَبْسِيرِ الْبَيْضَادِيِّ وَالْمَشْهُورُ عَنْ اَبِي حَنِيفَةَ أَنَّهُ يُخَفِّفُهَا كَمَا رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ  
 ابْنُ الْمُغْفَلِ وَانْشَأَتْ اَنْتَهَى وَشَيْخُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ دَهْلَوِي وَصَرَّاحُ السَّنَنِ وَشَرْحُ مُشْكُوتِه مَبْنُودِ رَوَى عَنْ  
 عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ يُخَفِّفُ الْاِمَامُ اَرْبَعَةَ اَشْيَاءَ التَّعَوُّدَ وَالبَسْمَلَةَ وَآمِينَ  
 وَبِسْمِ اللَّهِ اَللَّهُمَّ وَبِحَبْلِكَ وَحِينَ ابْنُ مَسْعُودٍ مِثْلَهُ اَنْتَهَى وَدَر شَرْحِ الْقَدِيرِ اَرَدَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ  
 ابْنُ مَسْعُودٍ اَرْبَعٌ يُخَفِّفُهُنَّ الْاِمَامُ التَّعَوُّدَ وَالبَسْمَلَةَ وَالتَّائِينَ اَنْتَهَى وَدَر تَبْسِيرِ الْحَقَائِقِ  
 وَكُنَّا حَدِيثَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ آمِينَ وَخُفِّضَ بِهَا صَوْتُهُ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابُو دَاوُدَ وَابْنُ  
 وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يُخَفِّفُ الْاِمَامُ اَرْبَعًا التَّعَوُّدَ وَالبَسْمَلَةَ وَآمِينَ وَرَبَّنَا اَلْحَمْدُ لَكَ وَبُرُودُ وَبِسْمِ اللَّهِ  
 تَوْبَهُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ بَعْضُهُمْ يَقُولُ اَرْبَعٌ يُخَفِّفُهُنَّ الْاِمَامُ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ خَمْسَةٌ وَبَعْضُهُمْ  
 يَقُولُ ثَلَاثَةٌ وَكُلُّهُمْ يَبْعُدُ مِنَ التَّائِينَ مِنْهَا وَلَا يَدْعُوْهُ اَعَامُ فَيَكُونُ مَبْنًى عَلَى الْاَخْفَاءِ مَعْنَى بَعْضِ صَحَابَةٍ



میگویند که بر چهار چیز امام را اخلاص لازم است و بعضی پنج گفته و بعضی شش گفته و حال آنکه ایشان همه  
 آئین را از آن می شمارند پس از طعنه بعضی جمله بر صاحب هدایه بجز از حسیه الدنیا و الاخره  
 ذالک هو الحسن المبین چه خبر و چون خدا خواهد که پرده کس در دین میلش اندر طعنه  
 پاکان بر دین با وجودی که مؤید فعل صاحب الهدایه آثار دیگر نیز بسیار اند و ترسم زسی بکعبه  
 اعرابی بگویند که تو میروی بر کستان است و امام جلال الدین سیوطی شافعی در جمع الجوامع  
 می آرد عن ابی وائل قال کان عمر بن الخطاب علیه السلام یأکل الخبز و لا یأخذ بالثوب و لا یأخذ باللباس  
 و لا یأخذ بالجمیع و ابن شهاب فی السان التمی و طبری در تذکره بآثار می نویسد  
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَتَّخِذُ ثِيَابًا يَنْسِمُ اللَّهُ  
 الرَّحْمَنُ لَهَا جَمِيعًا وَلَا يَأْمِينُ ذَكَرَهَا لِيَعْنِي فِي شَرْحِ الْبَغَاوِي خُلَاصَةً مَا ذَكَرَ أَنَّهُ دَرَسَ فِي بَابِ عَمْرِو بْنِ  
 بر امام عظمی کردن در تحقیق اعتراض بر شارع است که چرا حق تعالی برای اخفای دعا حکم فرمود که جا  
 تسک ابو حنیفه را گردید و نیز عمر رضی الله عنه حضرت علیه الصلوٰه و السلام و صحابه که امام را که ایشان  
 بهر افتت کلام ربانی جز اخفا نمودند که تقویت ابو حنیفه بدان حاصل گردید که هر کس تمام مصحف  
 از برداری با آن چو کنی که نفس کافر داری و سر بر زمین نمی نهی بهر نماز با آن را بر زمین نه که در هر نماز  
 و شاید که در اذان و اقامه بعد از این امر مکرر گشت که صحابه را بلکه آن حضرت علیه السلام بمعانی آیت رسیدند  
 که اخفا نمودند پس در حقیقه ایشان بار و افضل فرقی اندک است که روافض تحفه جبرئیل در رسانیدن  
 وحی میگویند ایشان تحفه آن حضرت علیه السلام در رسانیدن بمعانی قرآن شریف پس بوجوب آن خداوندان  
 که در مطهر کرده اند گوش با بانگ بنگان که کرده اند بهین نوکار خویش کن ای ارجمند و رو که ایشان ریش خود  
 بر میگرفتند و امید که صاحبان انصاف بطرف لغو سرای ایشان گوش نگارند و بعد نیست که اگر و مگر امی کتب لغت  
 که از تصنیفات این فرقه نهیده باشد معنی اخفا از نظر ایشان چه فراموش شده باشد که میگویند که ایشان  
 همه جان نثار جز ترین اند اگر چه امر منون عند تحقیق اخفای آنست که در وقت حکم آمدن اصول  
 باید شرم اند و هم رسول + الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا سُبْحَانَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى  
 السَّبِيلِ السَّوِيِّ الْمُسْلِمِينَ وَحَفَظَنَا مِنَ الْفِرَقِ الْفَاسِقِ الْضَالِّينَ وَوَسَّوْهُ دُجُوهَ الْمُتَضَلِّينَ  
 عَلَى أَيْمَةِ الدِّينِ مسخ است نیست در دنیا مگر به بصیرت دل از آن بدتر مگر

در تحقیق یابن  
 در تحقیق یابن  
 در تحقیق یابن







اعاده آن نکرد. حاکم شاکر از ابن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال صلیت  
 خلف النبی صلعم وانی بکسر وعبداً فکفوا فکفوا الید یهم الا عند افتتار الصلوة وانی بکسر  
 ابن ابي شیبة یعنی فرمود عبد الله بن مسعود که نماز خواندم در پس نبی علیه الصلوة والسلام وانی بکسر و عمر پس  
 بر نداشتندی ایشان دستهای خویش را موقوف شروع نماز انتی - و امام ابو حنیفه رحم فرمود حاکم شاکر  
 حاکم از ابن ابراهیم عن علقمة واکسود عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلعم کان  
 لا یرفع یدیه الا عند افتتار الصلوة ثم لا یضع یدیه حتی یرفع یدیه من ذلک یعنی پسر اعاده نکردند  
 هیچ چیزی از رفع یدین انتی و عن البراء بن عازب قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا کثر  
 لا افتتار الصلوة دفع یدیه حتی یكون انهما مائة فریقا من شحمتی اذ نیة ثم لا یعود و  
 الطحطاوی و ابی داود و ابی بکر بن شیبة فی مصنفه یعنی وی رفع گفت که بود علیه السلام و قتی که  
 تکبیر تحریر می گفتی برداشتنی هر دو دست خود را تا آنکه هر دو را نگاشتاش نزدیک و فرمود گوشهای مبارکش  
 شدند پسر اعاده آن نکردندی انتی <sup>۱۱۱</sup> پس آنچه از عبد الله بن عمر رضی الله عنه و غیره مرویست که در آیت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا افتتار الصلوة دفع یدیه حتی یحاذی مکتبیه  
 و قبل ان یرفع و اذا رفع من الركوع و لا یرفع مکتبیه یعنی دیدم آنحضرت علیه  
 السلام را وقتیکه شروع کردندی نماز را برداشتنی هر دو دست خود را تا آنکه برابر گردندی آنرا با هر دو کتف  
 خود و بیشتر از رکوع و بعد از رکوع نیز رفع یدین کردند نه در میان هر دو سجده انتی - و نیز آنچه  
 از واصل بن جحر رضی الله عنه و غیره می آرد که - انما رای النبی صلی الله علیه و سلم دفع  
 یدیه حتی دخل فی الصلوة کثر شفا التحف یعنی به شفا وضع یدیه الی یعنی علی  
 الیسری فلما اراد ان یشکرکم اخرجه یدیه من الثوب ثم رفعهم ما و  
 کثر فرکم فلما قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه فلما سجد  
 سجداً بین کتفیه - یعنی واصل رضی الله عنه آنحضرت علیه السلام را دید که بعد از ختم هر دو دست  
 خود را تا آنکه در آمد در نماز الله اکبر گفت پسر در جامه خود را چید پسر دست راست  
 خود را بر دست چپ خود نهاد پس وقتیکه اراده رکوع نمود هر دو دست خود را از جامه بر کشید  
 رفع یدین کرده تکبیر گفته رکوع فرمود و هر گاه که سمع الله لمن حمده گفت نیز رفع یدین

اعراض از روایات ابن عمر و ابی بکر



کرد و هرگاه که سجده کرد در میان هر دو رکعت دست خود سجده کرد - و نیز آنچه از مالک بن  
 حورث رضی مرویت که - كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كُنِيَ بِسُجْدَةٍ  
 يَدَايِهِ حَتَّى يُجَاذِيَ بِهِمَا أَذُنَيْهِ وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فَقَالَ سَمِعَ اللَّهُ  
 لِمَنْ حَمِدَهُ فَعَلَّ مِثْلَ ذَلِكَ مَتَفَوِّتٍ عَلَيْهِ يَعْنِي بُوَدَا نَحَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتِيلَةً  
 مَكْبِيَةً تَحْمِيَةً كَفَتْنِي رَفَعُ يَدَيْنِ كَرْدَنِي تَأْتِيكَ مَحَازِلُ أَنْ بَهْرُ دُكُوشِ مَبَارَكِ خُوْدَنُوْدِي  
 وَوَقْتِكِه سِرْخُوْدَرِ اَزْ رُكُوعِ بُوْدَ اَشْتَنْدِي پَسْ فِرْمُوْدَنِي سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَمِثْل  
 مَاقْبَلِ رَفَعِ يَدَيْنِ كَرْدَنِي اَتَمَحِي هَمِه مَسِيُوْخِ اَنْد - چنانچه طائفة عینی در شرح بخاری  
 نوشته که - إِنَّهُ كَانَ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ تَحْمِيَةً لِيَسْمَعَ يَعْنِي رَفَعُ يَدَيْنِ دَر نَمَاز دَر اَبْدَا  
 اِسْلَامِ بُوْدِ پَسْتَرِ مَسُوْخِ گشت - وَدَلِيلُ بَرْنَسِ اِيْنَكِه اِنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ رَأَى رَجُلًا  
 رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الصَّلَاةِ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَعِنْدَ رَفْعِ رَأْسِهِ مِنَ الرُّكُوعِ فَقَالَ لَا  
 تَفْعَلْ فَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ فَفَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ تَرَكَهُ  
 يَعْنِي تَحْقِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ مَرْدِي رَأَيْدِكِه رَفَعُ يَدَيْنِ مِيكِرُوْدَرِ نَمَاز دَر وَقْتُ رُكُوعِ وَوَقْتُ رَفْعِ  
 اِزْآنِ پَسْ مَنَعِ كَرْدُوْدِرِ اِزْآنِ وَگفت که هر آینه این چیزی است که آنحضرت علیه السلام کرد و آنرا  
 پَسْتَرِ تَرَكَ دَاوِدَ اِنْ رَا - وَدَلِيلُ وَوَمِ بَرْنَسِ اَنْ رَوَايَتِ اِمَامِ لِحَاوِيْ سَتِ كِه بَسْنَدِ صَحِيْحِ اَمْرٍ  
 حَدَّثَنَا أَبُو سَاوَدٍ قَالَ قَالَ اَبُو اَحْمَدَ بْنَ يُونُسَ قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُو بَكْرٍ بْنُ عَفَّيَّاشَ بْنِ جَسَّيْنٍ  
 عَنْ اِبْنِ جَاهِدٍ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَكُنْ يَقْرَعُ يَدَايَهُ اِلَّا فِي الثَّلَاثِينَ  
 اَوَّلَى مِنَ الصَّلَاةِ يَعْنِي مَجَاهِدُتْ رَمَ كِه نَمَازِ كَرْدَمِ دَر پَسْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ تَبَسْمِكُوْدَرِ  
 رَفَعِ يَدَيْنِ رَا كَرْدَرِ تَكْمِيْرِ اَوَّلِ دَر نَمَازِ اَتَمَحِي اِمَامِ طِحَاوِيْ گُفَتِ اِيْنِ اَبْنِ اَبْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 رَفَعِ يَدَيْنِ دَر وَقْتُ رُكُوعِ وَتَقَوْمِ كَرْدَنِ پَسْتَرِ تَرَكَ نُوْدِ بَدُوْا فَاَتَ نَبِيْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - جَسْ  
 تَرَكَ كَرْدَنِ وَدِي دَلِيلِ نَسَخِ اَتَمَحِي كَلَامِ الْعَيْنِي - وَنَزِيرِ دَر بَنِيَةِ دَر كِتَابِ الصَّلَاةِ مَعِي اَرُوْد -  
 عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَعُ يَدَيْهِ مِثْلَ رَأْسِهِ  
 وَكَأَنَّهُ رَفَعَهُ ثُمَّ صَارَ إِلَى اِفْتِتَاحِ الصَّلَاةِ وَتَرَكَ مَا سَوَى ذَلِكَ وَعَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ  
 أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَقْرَعُ يَدَيْهِ مِنَ الرُّكُوعِ فَقَالَ مَا هَذَا شَيْءٌ فَفَعَلَهُ

جواب ابن ابي عمير

دلیل اول

جواب دوم

جواب ابن ابي عمير



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی روایت است از ابن عباس رضی فرمود که بود آنحضرت علیه السلام رفع یدین کردند بر پا که رکوع کردند و بر پا که برخاستند از رکوع پیستر رجوع فرمود بطرف شروع نماز و او ای آنرا ترک فرمودند و روایت است از ابن زبیر چنانچه گذشت انتمی - و چون که ابن جوزی درین دو حدیث کلام کرده جواب آنرا نیز در بنایه نوشتند است که - قُلْتُ قَوْلُهُ لَا يُعْرَفَانِ أَصْلًا لَا يَسْتَلْزِمُ عَدَمَ مَعْرِفَةِ أَصْحَابِنَا هَذَا وَدَعَايَ النَّبَا فِي لَيْسَتْ حُجَّةً عَلَى الْمُنْتَبِ وَأَصْحَابِنَا أَيْضًا فَقَالَ لَا يَرَوْنَ إِلَّا حُجَّةً بِرَبِّهَا كَمَا يَتَّبَعُونَ عِنْدَهُمْ صَحَّةً لِأَنَّ هَذَا أَهْلُ الدِّينِ فَالْمُسْلِمُ لَا يَسْتَهْزِئُ فِيهِ إِلَى آخِرِ مَا قَالُوا وَتَرْجُمَةُ ذَلِكَ هَذَا - یعنی میگویم من که قول ابن جوزی که این هر دو حدیث شناخته میگردند مستلزم این نیست که اصحاب مایه آنرا نشناسند - و حال آنکه دعوی نفی کننده بر اثبات کنند و حجت نیست - و اصحاب مایه فقط اند حجت نیگیرند با هیچ کس نزد ایشان ثابت نگردد چه که هر آینه این را درین است پس مسلمان درین استهزا نمیکند و تأیید میکند عدم رفع یدین را در وقت رکوع و وقت قومه حدیثیکه امام طحاوی از مجاهد روایت کرده که - قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عُمَرَ فَلَمْ يَكُنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا فِي الشَّكْرِ لَا لِكُلِّ مَنْ صَلَّاهُ وَكَفَتِ امام طحاوی که پس این آن ابن عمر است که وی رضی هر آینه رسول الله علیه السلام را رفع یدین کرد و پیستر بعد از وفات آنحضرت علیه السلام رفع یدین را ترک داد پس نیست این ترک وی مگر از حجت که البته نزدیک وی منسوخ بودن این فعل ثابت شده باشد - و حال آنکه اسناد روایت امام طحاوی صحیح است - و نیز این حدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود از مجاهد روایت کرد که - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عُمَرَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا فِي مَا يَفْتَنُهُ - یعنی گفت مجاهد بن عقیل که ابن عمر که رفع یدین کردند مگر در وقت شروع نماز انتمی کلام صاحب بنایه پس در مقابل تحقیق چنین محققان و شناسندگان حدیث طعن نمودند این زمان بجهانده چه نسبت خاک را با عالم پاک - باوجودیکه احادیث معتبره فرمود دیگر نیز از آن موقوفه و آثار صحابه رضی بنسخ رفع یدین در وقت رکوع و قومه بسیارند - اما الاحادیث پس بعضی از این آنکه که در ابتدای باب گذشتند و بعضی از این آنکه ابوبکر بن ابی شیبہ است از امام طحاوی

جواب از اخبار بن جویری

و کراما و امارات و کبریا و جلال



و مسلم در صفت خودی از اخبار ائمه بن سید عن ابا حمزه عن السائب بن رافع عن تیر بن  
 حمزة عن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نافعوا ايدينا  
 في الصلوة فقال ما بال ايديكم في الصلوة كأنها اذناب خيل فقمس اسكتوا في الصلوة  
 و نیز روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی در سنن خویش - یعنی فرمود جابر بن سمرة که بیرون برآمد با آنحضرت  
 علیه السلام و حال آنکه ما رفع یدین میکردیم در نماز پس آنحضرت علیه السلام فرمود چیست حال کسانی که  
 بر میدارند دستهای خویش را در نماز گویا که دستهای ایشان دُمهای اسبان گشاده اند که نماند در نماز  
 پس عتاب شدید آنحضرت علیه السلام را و فرمود یدین کنندگان در نماز و است بر نسخ رفع یدین در نماز آنحضرت  
 علیه السلام فعل جابر گاهی همین قدر سزاش مکن نیست چنانچه بر یکس این امر مخفی نیست - و بعضی از آن  
 آنکه روی الدار قطنی عن علقمة عن عبد الله قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم و رفع يدي في كل  
 ركعة فلم يرفعوا ايديهم الا عند التكبير الاول في افتتاح الصلوة - یعنی گفت عباد بن سمرة که نماز کردم  
 با آنحضرت علیه السلام با ابی بکر و عمر پس بر میداشتندی دستهای خویش را اگر دو وقت تکبیر اول در شروع نماز  
 انتی - و مثل این در صدر باب از این ابی شیبه نیز گذشته - و بعضی از آنکه مسلم در صحیح خود خارج از آن  
 حدیث را که بنی انی شیبة و ابی هریرة قال اخبرنا ابو معاوية عن ابي حمزة عن السائب بن رافع عن  
 تیر بن حمزة عن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما بال ايديكم  
 رافع ايديكم كأنها اذناب خيل فقمس اسكتوا في الصلوة قال شخروا علينا فرفعنا ايدينا فلما  
 فقال مالي انك من الذين قال شخروا علينا فقال الا تصفون كما تصفون الصلاة فقلت عند  
 رفعنا ايدينا كقول الله و كيف تصف الصلاة عند رفعها قال يقولون الاول و يقولون  
 في الصلوة - یعنی تیمم بن طرفة از جابر بن سمرة روایت میکند که جابر بن سمرة گفت که بیرون برآمد با آنحضرت  
 علیه السلام و نحن نافعوا ايدينا في الصلوة - یعنی در مالیکه ما رفع یدین میکردیم در نماز  
 پس فرمودند چیست امر که می بینم شما را رفع یدین کنندگان گویا که دستهای شما مثل دُمهای اسبان  
 گشاده است (یعنی که می جنبانند دُمها را) نمکون و آرام گیرید در نماز یعنی رفع یدین در نماز  
 نمید - جابر بن سمرة گفت بستر از آنحضرت علیه السلام و السلام بر ما بیرون شد پس دیدم مار را حلقه  
 از من بنای متفرقین جماعة جماعة و هو جففت الزاوية الواحدة عن - معناه انهم عن الشقاق و الامتناع و الجاهل

در تحقیق رفع یدین

تصدیق آنحضرت علیه السلام در اینکه نماز رفع یدین میکند











و این ماهر نظام هست چه اگر در باب رفع یدین کدامی حدیث نیامدی گااهی رفع یدین در نماز کرده نمی شد چنانچه در  
 نماز مثلاً برای نهادن دست بر سر حدیثی نیامده گااهی دست بر سر نهادن در نماز دست نیست همچنین بعد از  
 تساقط احادیث رفع یدین بطرف اصل نماز رجوع نمودیم که آن سکون در نماز است چنانچه دلالت میکند بر  
 دیگر عن عبد الله بن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ترفعوا أيديكم في شيء من الصلاة  
 سبعة مواضع في وقتها الصلوة وفي العيدين وعند استلام الحجر وتحت الصفاء والمركبة  
 وعند عرفات وعند جمع وعند فري ما يجلس رداء اليه من سجدة يعني بلند کرده نشود دستها را در  
 گردن دست مقام اول در تکبیر تحمیه دوم در تکبیرهای نماز عیدین - سوم وقت بوسیدن حجر الموضع چهارم  
 بر صفاء مروه پنجم در عرفات ششم و هفتم در وقت انداختن سنگ نيز يا فريديان هفتم -  
 و نیز روایت این حدیث صاحب باید کرده مگر با اختلاف الفاظ پس اگر رفع یدین در نماز مسنون بودی درین  
 مشهور و معروف از آنحضرت علیه السلام مذکور گشتی فلا تليس فليس - و نیز در کفایه شرح باید در باره ترجم  
 حدیث مد مفع یدین نوشته که - وَكَانَ لَهَا تَعَارُفٌ رَوَيْنَاهُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا  
 ابْنُ كَوَيْلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ - لا ترفعوا أيديكم في سبعة مواضع  
 عند افتتاح الصلوة - وقتي الوتر - وتكبير العيدين - وعند استلام الحجر - وعند  
 الصفاء والمركبة - وعند الوقوفين - وعند الحجرين أي الأول والوسطى - والذي يؤمن من  
 الوقوفين على الأبدان لكان أقل عني الزبدية انتهى - مراد از الوقوفین عرفات و مزدلفه است یعنی  
 که تمارض گشت هر دو روایت فعل آنحضرت علیه السلام واجبست جمع بطرف قول آنحضرت علیه السلام  
 که آن حدیث مشهورست لا ترفعوا أيديكم - و حدیث رفع یدین معمولست بر ابتدای فعل آنحضرت علیه  
 السلام تا لا ترفعوا أيديكم چنانچه مخرجی روایت کرده قال محمد بن قيس قال سألت جالساً فصلت له  
 محو في قوله الفقيه فوصل بهذا الحديث صلى الله عليه وسلم لا ترفعوا أيديكم في سبعة مواضع  
 بالفتح - ولا يؤخذ بالرفع - لا يؤخذ من فعل النبي صلى الله عليه وسلم - يعني جمعی رفته گفت که در  
 رسول الله علیه السلام وقتیکه ایستاده نماز میخواند پیشانیاش نشسته نماز خواند این قول در مرض اول بود پس  
 آنحضرت علیه السلام نشسته نماز خواند مردم در پیش آنحضرت علیه السلام ایستاده بودند ایشانرا از نشستن  
 السلام ایستاده و تلبیة نام میبردست روی شاگردا نام میخواند روی شاگردا نام میخواند روی شاگردا نام میخواند



و جز این نیست که گفته میشود از افعال فعل آخر آنحضرت علیه السلام اتشی و اگر که آمدن منعیب گوید که  
بعد از ریاض الدین بخیر امام ابو حنیفه کس و دیگر عامل نیست ازین باعث فرقه آنان را نمیکند جوالبش اینکه در حد  
باب از ترمذی نقل کرده شد که این را بسیاری از صحابه و تابعین گرفته و این است قول سفیان ثوری ال  
کوفه و کوفه قبه اسلام است چنانچه گذشت و عینی در شرحه رح بخاری آورده که این است مذمب امام  
ابو حنیفه و اصحاب وی و سفیان ثوری و ابراهم نخعی و ابن ابی لیلی و علقمه و اسود و عامر شعبی و ابوی  
سبیعی و خثیمه و غیره و وکیع و حاصم بن کلیب مشهور مذمب امام مالک و اصحابی تمام گشت کلام  
عینی و چونکه درین دیار بموجب احادیث مذکور و کینه فی دین متروک است بلکه مذمب آنرا هم  
می سازند و حال آنکه شاه ولی الله محدث دهلوی در حجت الله الی الله صفر ۱۰۰۰ نوشته که لا یلتقی  
لایسنان ان یتثیر علی نفسه فتنه عوام بلکه و هو قوله صلی الله علیه و سلم لولا  
حد ثان قومک بالکفر لتقضت الکعبة یعنی لائق نیست مر انسان را که پسند کند بر جان خود  
فتنه عوام شهر خود چه جای آنکه فتنه همه اوطان بر خود پسند نماید و این مضمون بعینه قول آن حضرت  
علیه السلام است مرا عایشه را که فرمود اگر نه بودی مرا خوف از قریب لعنم بودن قوم تو با کفر یعنی اگر قوم تو  
نومسلم نه بودی بهانه نمی یافتی کعبه را یعنی چونکه در آوازی خانه کعبه که از دست کفار قریش است فرق  
واقع است از بنای اصله ابراهیم علیه السلام پس ای عایشه رضای من آنکه آن را شکسته چنانکه بود  
بر آن طریق آباد سازم مگر می ترسم از صحاب خود که اسلام ایشان نو است که شکستن خانه کعبه بر ایشان  
ناگوار و دشوار افتد سبحان الله مقام جبر است ای برادران اسلام که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
دل شکنی صحابه خود نمی خواست و با وجود کلی همه صحاب جان ثار بران سید ابرار بودند مگر تا هم آنحضرت  
علیه السلام از جهت قریب لعنم بودن اسلام ایشان از ایشان بخوف نمی بود و گذشت خانه کعبه را بر  
کفر و نیز حق تعالی میفرماید الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ و نیز میفرماید وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ و شما با وجود  
ادعای عمل بالحدیث سر اسر اهل آنحضرت علیه السلام را گذاشته بخوف و خطر و مساجد خدا مستعد فتنه و فساد  
شدید آیانزد یک شان این احادیث و آثار که در کتب حدیث مندرج اند از باب اعتبار ساقط و غلط اند و آیات  
کتب کتب دین نیند و آیات علماء و مجتهدین که از زمانه آن حضرت علیه السلام تا این زمان ماکه سینه بکینه از  
و نه صد در گذشت بران عمل نموده اند همه جاهل و خلاف احادیث نبویه بودند و آفرین باد برین جهت خداوند







رفع یدین نمیکرد و گفت طحاوی که جائز نیست اینکه خلاف کند حضرت علی کرم الله وجهه از آن حضرت  
 علیه السلام مگر بسبب علم بر نسخ آن دشت چنانکه علامه عینی در شرح هدایه آورده و زیلعی در شرح  
 کنز گفته قال ابن مسعود صلیت خلف النبي صلعم و آتی بکرم و عمر و عثمان فلو یز فقیه الیدین  
 الا عند افتتاح الصلوة انتهى و نیز روایت کرد ابو صیف از حماد و او از ابراهیم و او از اسود  
 ان عبد الله بن مسعود اذا كان یز فیکدیه فی اول تلکیمه ثم لا یعود الی شیء من  
 ذلک و یأثر ذلک عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و این حدیث بنایت صحت رسید  
 یعنی عبد الله بن مسعود در تکبیر تحریر رفع یدین کردی پسر اعاده اش در جنزی از نماز نمیکرد  
 و نقل این را از آن حضرت علیه السلام میکرد و منی و عن ابن ایهیم که ان عبد الله لا یز فیکدیه  
 یدیه فی شیء من الصلوة الا فی افتتاح الصلوة و الا لطحوا بالسند الجید  
 و نیز روایت کرد امام محمد از عبد الغزیز بن حکیم قال رأیت ابن عمر یز فیکدیه حذاه اذ یدیه  
 فی اول تلکیمه افتتاح الصلوة و کرم ففهم فیما یسوی ذلک یعنی دیدم عبد الله بن  
 عمر را که ماسوی تکبیر تحریر در هیچ چیز رفع یدین نمیکرد و این آن ابن عمر است که احادیث رفع  
 یدین از وی منقول گشته پس در این حدیث از فعل وی نیز معلوم شد که آن احادیث همه منسوخند  
 و نیز ابو بکر بن ابی شیبہ طحاوی از مجاهدی آرند قال ما رأیت ابن عمر یز فیکدیه الا فی  
 اول ما یفتتح الصلوة و این حدیث صحیح است چنانچه علامه عینی در شرح بخاری آورده  
 و قال الزیلعی روی عن مجاهد قال خدمت ابن عمر عشر سنین فما رأیت یز فیکدیه  
 فی شیء من صلواته الا فی التلکیمه الا ولی یعنی امام زیلعی میفرماید که مرویست از مجاهد که تا  
 ده سال خدمت عبد الله بن عمر را کردم پس درین مدت گاهی او را ندیدم که رفع یدین  
 در نماز خود در جنزی کردی مگر در تکبیر تحریر و منی و عن ابن العباس ان العشره المبشره  
 ما كانوا یز فیکدیه فی افتتاح الصلوة ذکره فی النهایة و الکفایه  
 یعنی از ابن عباس مرویست که عشره مبشره رفع یدین نمیکردند مگر در ابتدای نماز اتقی و در اول  
 است و قد صح عن مجاهد انه قال صحبت ابن عمر عشر سنین فلو اذنه رفع یدیه الا  
 فی تلکیمه الا فی افتتاح الفکره علی التلکیمه یعنی گفت مجاهد که ده سال در صحبت



و مجلس این عمر بود پس ندیدم اورا که رفع یدین در نماز کردی مگر در کبیره افتتاح پس گذشتن وی  
علی رفع یدین را دلیل است بر منسوخ گشتن آن انتهى و فی النهاية عن عبد الله بن الزبير أن  
رأى رجلاً يصلي في المسجد الحرام ويرفع يديه عند الركوع وعند رفع الرأس منه  
فقال لا تفعل الله شيء قد تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ما فعله انتهى یعنی  
رفع یدین در نماز چنین فعل است که آنحضرت بعد از رکون از آن گذشته و نیز حمادی از عمر بن مره مراد  
قال دخلت مسجد حنظل موت فاذا علقمة بن وائل يجلس عن يميني أن رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم كان يرفع يديه عند الركوع وبعد ذلك لا يرفع يديه  
فغضب وقال كاه هو وكبره ابن مسعود ولا أصحابه یعنی و من بعد حضرت موت در آمد پس  
علقمة بن وائل بن حجاز بر خود حدیث بیان میکرد که آن حضرت علیه اسلام قبل از رکوع و نیز بعد  
از رکوع رفع یدین کردند پس در این حدیث بر پیش ابراهیم غنی کرد پس بنصب بر آمد و گفت که  
رفع یدین آنحضرت علیه اسلام را وائل بن حجر دید و ندید آن را عبد الله بن مسعود و نه یاران  
انتهی و نیز ابو حنیفه در مسند از حماد و اوزایبر ابراهیم غنی آورده آنه قال فی وائل بن حجر  
أنه أخرجني كرمي صلى الله عليه وسلم وصلى الله عليه وسلم صلاته أرى قبلهما قطعتا  
من عباد الله وأصحابه حفظوا ولم يحفظوا يعني رفع اليدين عنهما الركوع وابن مسعود  
اصح الامايد است یعنی هر آنکه گفت ابراهیم در حق وائل بن حجر که وی به هیئت یعنی رو ستای  
می پندارم که بیشتر ازین گاهی با آن حضرت علیه اسلام نمازی بخواند و پس وائل عالم تر است از  
عبدا الله بن مسعود و یاران و س که او رفع یدین را در وقت رکوع از آن حضرت علیه السلام  
یاد داشت و یاد نداشت ایشان همه آن را انتهى و نیز امام محمد در موطای خود از یعقوب بن ابراهیم  
بنی امام ابی یوسف و او از حمید بن عبد الرحمن می آرد که وی رفع گفت دخلت انا وعمر بن قوف  
علي ابراهيم قال عمر حدثني علقمة بن وائل النخعي عن ابيه انه صلى مع النبي صلى الله  
عليه وسلم فما يرفع يديه اذا كبر واذا ركع قال ابراهيم ما أدراني قطعتا  
الله صلى الله عليه وسلم لا ذلك اليوم تحفظ هذا امينة ولم يحفظ ابن مسعود ولا  
ما سمعته من أحد منهم إنما كانوا يرفعون أيديهم في بدء الصلوة حين يكسبون



یعنی من و عمر بن مره نزد ابراهیم غفلی در آمدیم و می گفت که حدیث بیان کرد مرا علقمه بن وائل غفلی  
از پدر خود اینکه وائل نماز خواند باینی صلی الله علیه و سلم پس وید آن حضرت علیه السلام را که رفع یدین  
نیکو در وقت تحمید و وقت رکوع و وقت قنوت و ابراهیم غفلی گفت که من ننمیدم شاید که وائل ننمیدم  
علیه السلام را اگر هم در آن روز پس نگاه داشت این ازان حضرت علیه السلام و یاد داشت این را  
ابن مسعود و نه اصحاب وی ثرو حال آنکه نشنیده ام رفع یدین را از هیچ یکی از صحابه رضی الله عنهم جز آن  
نیست که بودند صحابه که رفع یدین در وقت تحمید کردند و پس انتهی پس این حدیث که با ساندیدیم  
مرویت دلالت میکند بر اثبات اجماع صحابه بر عدم رفع یدین در نماز در زمانه ابراهیم غفلی و برین  
تصریح کرده است لا علی قاری در شرح مطالبین عبارت ولا استحبابه ای و لا سائر استحباب  
النبی صلی الله علیه و سلم ما سمعته ای هذا الترمذی الزاهد من أصحابه ما سمعته ای  
النبی صلی الله علیه و سلم ایما کانوا ای الصحابة یرفعون أیدیهم فی بدء  
الصلوة حیث ینکسر من آیة التخمیمة فقط و هذا لا یسن له الا جماع انتهى کلام  
القاری این است از فعل صحابه رضی الله عنهم که بالتصریح دلالت میکند بر نسخ رفع یدین در نماز  
چنانکه شنیدی الحال حال تابعین در باب نسخ رفع یدین باید شنید و آن اینکه روایت است  
از جابر بن عبد الله ان الاءاسود و علقمة کاناکم رفعان أیدیهم اذا افتتحوا لا یعودان و این  
است از طلحه ان ابراهیم و خیمه کاناکم رفعان أیدیهم الا فی بدء الصلوة و روایت است  
از حصین که وی از غیره می آرد که ابراهیم گفت لا ترفع یدیک فی شیء من الصلوة یعنی اندرون  
نماز بعد از تحمید و در چیزی رفع یدین مکن و نیز روایت است از حسن بن عیاش که وی از عبد الله  
می آرد که وی فرمود که آیت الشعی فی ابراهیم و ابی اسحاق لا یرفعون أیدیهم الا حیث  
یکتفون الصلوة و روایت است از وکیع و اسامه که ایشان هر دو از شعبی آردند که گفت  
ابو اسحاق کان أصحاب عبد الله و أصحاب علی لا یرفعون أیدیهم الا فی اقتباس الصلوة  
یعنی بودند ابراهیم و جلیس عبد الله بن مسعود و علی بن امیطال رضی الله عنهم که رفع یدین نیکو در نماز  
نماز برای تکبیر و غیره روایت کرد این همه روایات را ابو بکر بن ابی شیبه که شیخ بخاری و مسلم است  
در مصنف خود و در باب نسخ رفع یدین و امام طحاوی در معانی آثار آورده حدیثی را از ابی داود که

این حدیث صحیح است از ابراهیم غفلی

این حدیث صحیح است از ابراهیم غفلی







کیفیات احکام نمازهای آنحضرت علیه السلام از اول تا آخر از نسخ و منسوخ و غیره که وی را معلوم  
 باشند و دیگرانی که میشود فاضل و اول بین حجره را که یکبار مشرف بملازمت صحبت گشتند ع گرفت مراب  
 تکلیفی زنیقی و اما حدیث مالک بن حویرث که برنق بدین دلالت میکند مجروح است از جهت نظر  
 ابن عاصم و خالد بن ولید قابل احتجاج و استدلال نیست و اما حدیث ابی حمید ساعدی اگر چه بعضی  
 گفته که صحیح است مگر امام طحاوی آن را مدلل مجروح کرده و حال آنکه جرح مدلل مقدم است بر تصحیح  
 پس اعتبارش نیز نماند و باقی مانده احادیث رفیع بدین همه ضعیف اند چنانکه حال آن بود اتفاقان  
 اسمای به حال مخفی نیست فانهم والله علم و ما علیکم الا البلاغ المبین و صحت اسانید احادیث  
 عدم رفیع بدین بر شریک رسیده که گردن و کمر طاعنان زمانه ما را بهم و دستهم می شکند و مجال گفتن و رفت  
 و لم ردن ایشان را نمی دهد چنانچه از منظر امام اوزاعی با امام عظیم رحمة الله تعالی که در مکمل  
 در احضارین در باب رفیع بدین با هم اتفاق افتاده بود صاف ظاهر است تفصیلش در سند امام عظیم  
 بروایت خفصکی و در رساله طحاوی و تالی در جواب امام الحرمین و انصاف شاه ولی الله و الهوی و  
 کفایه شرح هدایه و عقود الجواهر و فتح القدر و دیگر کتب می آید و آن اینکه ردی الحارثی فی  
 مسنده قال حدثنا محمد بن ابراهیم بن زباید و الواری ح حدثنا سکیان بن شاذک و شاذک بن سفيان  
 سفيان بن عيينة يقول لسمع أبو حنيفة و الأوزاعي في حكاية الحكماء بين بكاة فقال الأوزاعي  
 لا في حنيفة ما بالكما لا ترفعون أيديكم في الصلوة عند الركوع وعند الرفع منه فقال أبو حنيفة  
 لا جلي أنه لم يصح عن رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك شيء فقال كيف لم يصح و قد حدثني الزهري  
 عن سالم عن أبيه عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه و آله كان يرفع يديه إذا افتتح الصلوة  
 وعند الركوع وعند الخ من قال له أبو حنيفة حدثنا حماد عن ابن ابراهيم عن علقمة  
 و الأوزاعي عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه و آله كان لا يرفع يديه إلا عند افتتح الصلوة  
 ثم لا يعود يرفعه فقال الأوزاعي حدثني عن الزهري عن سالم عن أبيه و تقول حدثنا

نوبات از حکما طریقت رفیع برین بالا محال

نوبات از حکما طریقت رفیع برین بالا محال

سالم و من کابر التبرید و من طبقه النابین اما على القدر قوله لم يصح الخ ای ما وجب العمل به ان لا يكون ما بين  
 ارجع منه وان المطلق لا يؤول الى الزام الضم فمن زعم انما اوردوا البخاري في صحيحه لم يبلغ ابا حنيفة و اصحابه خرج من حد  
 ای الامام ۱۳  
 ای الامام ۱۳  
 الاضواء و دخیل و باب الاعتناء و کذا فی رساله الملا علی القاری ۱۲ مندرج



حَمَّاكَ عَنْ اَبِي اِيُوْبَ عَنْ عَلْقَمَةَ وَ اَلَا سُوْدَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ فَقَالَ لَهُ اَبُو حَنِيفَةَ كَانَ  
 حَمَّاكَ اَفَقَةً مِنَ الزُّهْرِيِّ وَ كَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَفَقَةً مِنْ سَالِمٍ وَ عَلْقَمَةُ لَيْسَ بِدُونِ ابْنِ عُمَرَ فِي الْفِقْهِ  
 وَ اِنْ كَانَتْ يَدُ ابْنِ عُمَرَ حُجْبَةً وَ لَهُ فَضْلٌ حُجْبَةً وَ اَلَا سُوْدَ فَضْلٌ كَيْدُ عَبْدِ اللهِ عَبْدِ اللهِ لَهُ فَضْلٌ كَثِيْرٌ  
 فِي الْفِقْهِ وَ حَقِّي الصُّحْبَةَ مِنْ صَغِيرَةٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ فَسَكَتَ لَوْ رَأَى اَوْ تَقَى  
 یعنی حارثی در سند خود روایت میکند که حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن زیاد را زمی و ایشان را  
 حدیث کرد سلیمان بن شاذ کونی که شنیدم از سفیان بن عیینة که میفرمود که جمع شدند امام ابو حنیفه  
 و امام اوزاعی که یکدیگر از اکابر مجتهدین و از طبقه تابعین در ملک شام بودند و هر یک که مکرر در ارجح طین پس  
 گفت امام اوزاعی مرا ابو حنیفه را که چیست حال شما که در نماز وقت رکوع و قعود رفع یدین نمیکند ابو حنیفه  
 جواب داد از جهت آنکه درین باب از آنحضرت علیه الصلوة و السلام چیزی صحیح نگاشت یعنی نصفتی که واجب  
 کند عمل رفع یدین را و او را معارض قولی درین باب از وی نباشد و اطلاق ابو حنیفه را برای الزام خصم بود  
 پس با آنچه میگویند که این قول ابو حنیفه درست نباشد چه در بخاری احادیث رفع یدین موجود اند سر سر  
 اعتساف و بعد از انصاف است کما قال القادی ما وراعی گفت چگونه چیزی صحیح نگشته و حال آنکه هر گاه  
 حدیث کرد ما را زهری و او را سالم پدر وی که عبد الله بن عمر است از آنحضرت علیه السلام که هر گاه  
 آنحضرت علیه السلام رفع یدین کردند در وقت نیکو اول و وقت رکوع و قعود پس جواب داد ابو حنیفه  
 که حدیث کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان هر دو از عبد الله بن مسعود روایت  
 کردند که گفت او که هر گاه آنحضرت علیه السلام رفع یدین نکرد و ندی مگر در شروع نماز یعنی برای تکبیر تحریر  
 بستر عاده چیزی از رفع یدین نیکو و ند در هر نماز پس گفت امام اوزاعی من حدیث میکنم ترا از زهری  
 که استاذ من است و وی از سالم و وی از پدر خود که عبد الله بن عمر است و تو میگوئی که حدیث  
 کرد ما را احمد و او را ابراهیم و او را علقمة و او را عثمان از عبد الله بن مسعود روایت میکنند  
 پس جواب داد امام عظمی که ما را زهری و علقمة روایت میکنند استاذ من از سالم و او را علقمة و او را عثمان  
 افضل تر بود و ابراهیم استاذ الاستاذ من از سالم که استاذ الاستاذ است افقه بود و علقمة در  
 نقابت از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما کم نبود اگر چه ابن عمر صحابی است و مراد از فضل حدیث  
 و مراد از فضیلت بزرگ است و عبد الله بن مسعود است یعنی او را چه است که اولان استغنی



مرا در است فضیلت بسیار در فقه و در حق صحبت از زمانه طفولیت نزدیک نبی صلعم بر عبد الله بن عمر  
 لیس خاموش ماند افراسی در جواب و غالب گفت بروی امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما  
 فائد که محمد در ذکر بعضی فضائل و مناقب امام امام بنیاسبت تفریه و مقام رضی عنهما مالک العلماء  
 بیت واجب آمد چونکه آمد نام او به شرح کردن شمه زانعام او به یابید داشت که باین بحث  
 شریف را در چهار ده سلسله درج میسازیم سلسله اول در فقاہت امام امام کاشف الغمہ جامع  
 علوم شریفه حاوی فنون بقیه صاحبان و صفای لطیفه حضرت امام ابو حنیفه کو فی البغدادی  
 رضی الله تعالی عنہ وسلم من مضرات ایادی البوادی از جهت ارتباط با قبله معاشران گره  
 زلف یار باز کنید شبے خوش است بدین قصه اش در از کنید در و در مختاری آر دکا کو الکفیت  
 ترجمه عبد الله بن مسعود و سقاہ و علقمہ و حصدا کہ ابراهیم النخعی و داسه حقا و طحنا  
 ابو حنیفه و حجة ابو یوسف و خزنة محمد فساہ النکاحین یا کون من خزنة و قد نظم  
 بعضهم و قال یسبح فقه را عبد الله بن مسعود داشت و اب داود او را علقمہ و در و دان را بر نیم رضی  
 و ترجمین کو بی نو دان را داود و آرد نمود آن را امام عظیم و حمیر ساخت آن را امام ابو یوسف و نان بخت آن  
 امام محمد شیبانی رضی الله تعالی عنہم پس همه باقی مردم بخورند از نان محمد و بعضی این مضمون او نظم آورده اند

قطعہ الفقه شرع ابن مسعود و علقمہ	حصدا کہ شتم ابراهیم و داس
لعمان طاحنه یعقوب حاجت	محمد خايز و الکامل للنکاح

ولما عبد الله التيسري يفر ما يلو كان في امة موسى و عيسى مثل اني حنيفة فله كما كهود و  
 ولما تنصروا يعني اگر درست موسى و عيسى علی نبينا و علیهما الصلوة والسلام کسی غیر از انعام  
 قائم بالصدق عارف بالحق مثل امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی بودی هر گاه ایشان بیود و نصاری  
 و لذا ده مستقیم گمراه نشندی و فرمود امام شافعی رحم الله ما حشرت فقیها الا یکتبوا بحکم محمد  
 الحسني یعنی بخدا که من باین مرتبه فقاہت رسیدم که مکتبهای محمد بن شیبانی رحم و امام محمد حسن  
 با دار امام شافعی هر نکاح کرده بود و بدان سبب امام محمد مرا امام شافعی را کتابها و اسوال خود سپردند  
 بود و امام شافعی یکی از شاگردان امام محمد است و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاد بلوی در  
 کتاب احقه القلوب تحریر فرموده که حضرت خواجہ سید العابدین زبدة العارفين فرید الحق و الشریع

در کتابخانه امام باقری

در کتابخانه امام باقری

در کتابخانه امام باقری

در کتابخانه امام باقری



شکر کن رحمة الله علیه تاریخ ۱۱ - ماه ذی الحجه سنه ۵۵۰ هجری قمری فرمود که هر چهار مذهب بر حق اند لیکن با یقین باید دانست  
 که مذهب امام اعظم از همه فاضلتر است از این جهت که او امام ابو حنیفه رحه افضل المتقرین است  
 و الحمد لله که ما در مذهب وی رحمة الله ایم و من لائق آن نیستیم که نام پاک امام اعظم بر زبان آوریم و لیکن مرتبه  
 شاکر امام مصلوح که امام محمد شیبانی است آنقدر بود هرگاه که وی گلبه سوار شده بجای میرفت  
 پس امام شافعی ۳ بار کابش پایا ده میرفت از اینجا معلوم میشود که در میان این هر دو مذهب چه قدر فرق است  
 اتقی لخصا و در حدائق الحنفیه از مفتاح السعادت می آید که امام بعد از تحصیل علم ضروری بمجرب و دست  
 نمودن بموش در خرید و فروخت مشغول گشت مگر امام شعبی کوفی نه چونکه در وی بقطه و بقره پس  
 وی را بطرف تحصیل کمال علم بر سر وی نو بپس وی نیز کار خرید و فروخت نگذاشته در علم مشغول شده تا آنکه  
 در علم کلام مشارالیه زمانه گردید روزی در دوش آمد که اصحابش و تابعینش چنین بنمودند بلکه ایشان ازین چنین  
 علوم ما فت کرده اند و بغیر از علم شریعت و فقه ایشان در علم دیگر غرض ننموده اند پس وی نیز بعلم حدیث و  
 فقه مشغول گشت چنانچه از چهار هزار مشایخ از تابعین و کبار تبع تابعین علم فقه و حدیث را اخذ نمود و قس  
 عبد الحق محدث دهلوی ۲ در رساله تحصیل الترف فی معرفه الفقه و التصوف آورده و نیز عروس العارفین  
 علی بن عثمان الجلالی المعروف به جوبیری در کشف المحجوب آورده که سیمین معاذی فرمود که رسول علیه السلام  
 را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله ترا کجا طلب نمایم فرمود عین علم آیت حقیقه و حضرت شاه ولی الله  
 محدث دهلوی در رساله فیوض الحوین نوشته که آن حضرت صلعم مر معلوم می نمایند که در مذهب حنفی  
 چنین طریق پسندیده است که از مذاهب دیگر بآن سنت معروفه که در زمانه بخاری و اصحاب بی جمع و پیچیده  
 شده اند موافق تر است و در فتح المبین از خبرات الحسان بن حجر می آورده که از ابو یوسف بن فضل بن خالد  
 روایت است که من آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پس عرض نمودم که یا رسول الله نسبت بعلم ابی حنیفه شما  
 چه میفرمایید ایشان فرمودند که این آن علم است که مردم را احصای آن می افتد و از  
 سعد بن عبد الرحمن بصری روایت است که وی در که در میان رکن و مقام ابراهیم قبل از پیغمبر حضرت  
 پس دید در مقام حضرت رسالت پناه صلعم را پس عرض کرد یا رسول الله چه میفرمایید در حق اینکه در کوفه لعنان  
 بن ثابت بود که من علم وی را اخذ کنم پس فرمودند آنحضرت علیه السلام اخذ کن علم وی را و عمل کن بر علم وی  
 که وی مرد صالح است و پیغمبر از این حدیث علیه رسول الله صلعم را در خواب دید و عرض کرد که یا رسول الله مرا

در این کتاب از مناقب امام همام







نخبة الفکر است روى الحاکم بسنده انه قيل لابي عصمة نوح بن ابی مریم وری من این  
 لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القرآن سورة سورة و ليس عند أصحابك من هذا  
 فقال لي رأيت الناس قد عرضوا عن القرآن و اشتغلوا بغيره أحيى و متواتر بن السخا  
 فوضعت هذه حاسبة انتهى ای قوایا و همچنین است در رساله اصول سید شریف و خاتمه  
 مجمع البحار و دیگر کتب و ابو عصمة مذکور بمصر امام مالک بود چرا که ایشان هر دو را در تقرب از طبقه و  
 نوشته بود پس بنیک صد و بمقتاد و سه انتقال کرده و امام نووی در تهذیب لاسالفة که و کتب لغوی  
 استاد امام شافعی گفته که با فقیه ترا از ابو حنیفه بکس نرسیدم و نه بکس که نماز را بطور عمد از وی و او نماید  
 و از نضر بن شمیل می آید که مردم از فقه مالک پیغمبر بودند تا آنکه بشیاد و آگاه ساخت ایشان را ابو حنیفه  
 پیغمبری که ذهن او بان چیز رسید و مخلص کرد او را و بیان نمود ایشان را و از جعفر بن ربیع می آید که پیغمبر  
 نزدیک ابو حنیفه بودم کسی را خاموش ترا از وی ندیدم نه با عی این دو چو بنا کرد بکس تن و جان و در  
 هرین موصلی کرد نهان و اگر مفسد تے ندیده بودی از زبان و محبوبی نمیکرد بزند ان دهان و  
 مکر در وقت سوال سلسله فقهیه که در ان حالت مثل دریا جاری گشتی و در نسخ المبیین اینخیزت بچنان  
 می آید که معمر گفت که کسی را ندیدم که در فقه نیک تر کلام میکند و یا عمده تر شرح حدیث میکند  
 از ابو حنیفه و گفت امام حافظ نقادی یکی بن معین که ضها چه کس اند ابو حنیفه و سفیان و مالک و اورا  
 رحمهم الله تعالی و فقه فقہ ابو حنیفه است و برین یافتیم مردم را و علی بن ابراهیم گفت که ابو حنیفه از اهل  
 زمانه خود زیاده عالم است و شیخ محدث دهلوی در رساله مذکور از خلف بن ایوب آورده و همچنین است  
 در نسخ المبیین که علم از جانب الله تعالی بمحمد علیه السلام رسید پسر از آنحضرت علیه السلام بطرف اصحاب  
 رضی الله عنهم پسر از ایشان بطرف تابعین پسر از ایشان بطرف امام عظم دیاران وی رحمهم الله ربکم که خواهد  
 برین شاد گردد کسی که خواهد برین بنصب آید و با وجود لب جان بخش قوای آب حیات و جسم آید سخن  
 از چشمه حیوان گفتن و از اینجا است که شیخ نو علی سینا منقول است که میگفت که نزدیک امام ابو حنیفه  
 و تلامینه وی رحمهم الله آتقدیر علم است که غایت آن را حق تعالی می شناسد مگر من این قدر میدانم که اگر کسی  
 از ایشان بطرف علم معقول متوجه گشتی دقیقه را از دقائق معقولات برای آنکه گشتی و لهذا خطب شافعی  
 در کتاب خود از محمد بن سعد کاتب روایت کرده که وی گفت که شنیدم از عبد الله بن داؤد که وی میگفتی

کتاب در مناقب امام همام

در مناقب امام همام

در مناقب امام همام

در مناقب امام همام



که بر اهل اسلام واجب است که در نماز خویش برای ابو حنیفه از حق تعالی دعای خیر خواهند چو رحمة الله  
 بر اسی ایشان علم حدیث و علم فقه را بحفاظت آورد **د** اسی پیش از آنکه در قلم آید نهای تو و حب  
 بر اهل مشرق و مغرب دعای تو و اسی در بقای عمر تو نفع جهانیان و باقی مباد آنکه خواهد بقای تو و  
 بیخت نیست در همه عالم اتفاق و الا سیکر روی بتابد ز رازی تو و و ازین بی است که نودی در تهنیه  
 از امام ابی دینار روایت آورده که من برای ابو حنیفه پیشتر از والدین خود و ما بخوانم و تحقیق من از وی شنیده ام  
 که میفرمود که من برای حماد (یعنی ساذخ و یابا والدین خود و ما بخوانم و در فتح البیین از ابن حجر آورده که بعضی از  
 گفته شد چه باعث است که تو خاص در وقت ذکر امام صاحب محوی میکنی و منقبت دیگران نمیکنی فرمود بسبب  
 آنکه چنانکه مرتبه وی است دیگران را نیست در آن که نفع یافت مردم از علم وی پس در وقت ذکر او خاص تعریف  
 و توصیف وی میکنم تا که مردم برای وی در دعا گوئی او رغبت کنند و ازین بی است آنچه امام شافعی در  
 میزان کبری می آورد **ع** قلنا انما یحب علی کل مکلف ان یشکر الله تعالی علی احواله و علی ما اصابه من الخیر و الخسران  
 رضی الله تعالی عنه و در رساله فضل امام از اعلام الاخیار آورده که قاری عاصم در علم و قوت استاد  
 امام عظم بود و قتیقه فضل و کمال امام ترقی یافت برای استفاده پیش امام حاضر شستی گفتی یا ابا حنیفه  
 جئتک صغیراً و جئتک اکبراً یعنی ای ابو حنیفه آمی تو نزد یک ساد و طفلی و می آمیم باز تو در پیری آمدی  
 شیخ مهربان رساله موصوفه و این حجر که شافعی و غیره را کتب خود از عبد الله بن مبارک می آرد لیکن  
 احکامی ان یقتدی به من اکی حنیفه لانه کان اماماً نقیماً نقیماً و رعا عالماً فقیهاً کشف له علم  
 کشف له کشفه احدی انتهى درین محل قول سعدی **ه** ندانم کلامی سخن گویت که بالاتری از سخن  
 گویت و چه انب معلوم میشود و امام نووی شافعی شارح مسلم در تهنیه لاسما آورده که عبد الله بن  
 مبارک میگفت که بیدیدم شمعین که امام را در حلقه علم ابی حنیفه که زو بروی ابو حنیفه نشسته از وی می پرسید  
 و استفاده از وی حاصل میکردی و گفته که گاهی کسی برانندیدم که در علم فقه نیک تر حکم از ابو حنیفه کرده  
 باشند و سخن عبد الله بن مبارک قال ما لیت احداً فی الفقه یقبل ابی حنیفه و انتهى **و**

و اینست شکی در علم اهل کلام و امامان  
 و در تهنیه امام و در تهنیه امام

و اینست شکی در علم اهل کلام و امامان

و اینست شکی در علم اهل کلام و امامان

لَا أَمَّا أَعْلَزُ دُوْعُهُمْ بَعْلِهِ	فَعَلِمُوا الْفَقْهَ أَوْ لَمْ يَأْخُذُوا بِهِ	فَلَمْ يَطِيبْ يَتَوَضَّعْ وَلَا كَيْسَرُ
وَلَوْ طَلَبُوا طَلَبَهُمْ بَعْلَهُ	يَعْنِي وَتَقْبَلُهُ فَمَنْ كُنْ صَاحِبَ عِلْمٍ بَعْلِهِ	عَلِمَ فَقَدْ بَهْرُهُ لَيْسَ بِمَنْ مَحْرُكُهُ
چرا که خوشبویا بسیار اند که خوشبو میدهند ولیکن مثل مشک و بسیار فرغانه اند که می بر مندر نه مانند باز		



در بیان فضیلت امام

در بیان امام

در بیان فضیلت امام

در بیان امام

در بیان امام

در بیان امام

و در فتح المبین می آرد که گفت حافظ عبد العزیز از ابو رواد که گفت او هر که دوست میدارم امام ابو حنیفه  
 پس وی سنی است و هر که با وی بغضی دارد پس وی بدعتی است و بروای جنین است که در میان ما و در میان  
 مردم دیگر امام ابو حنیفه اندر همه اندک پس کسیکه او را دوست دارد و با او دوستی دارد و با او اهل سنت است و کسیکه بغضی  
 دارد و منوم نماید که وی از اهل بدعت است و در مدار الحقیق از مسخرین که امام که معصرا نامک مروی عنه صحاح  
 سته است می آرد که او را میفرمود کسیکه در میان خود و میان خلقی که ابو حنیفه کوفی گرداند امید میدارم که  
 آن شخص خوف نه بیند که قال فی حقّه **حَسْبُ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا عَدَدَتْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**  
 فی رضى الرحمن + دین النبی محمد خیر الوری + شتم اعتقاد دمی مذکب الثمان یعنی برای  
 نجات من بود قیامت از نیکی که کرده ام و در چیز کافی اندکی دین محمد صلعم دوم عقدا من بر مذنب امام عظیم  
 و نیز نووی در تهذیب الاسما از روح بن عباده می آرد که من در سینه یکصد و پنجاه نزدیک ابن جریج بودم که  
 خبر انتقال ابو حنیفه بوی رسید گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و غایت تلکین شده فرمود چگونه عالم بزرگ است  
 و در حدائق از خوارزمی آورده که ابن ابی اویس میگوید که من از یحیی بن یونس شنیده ام که وقتی امام ابو حنیفه  
 نزدیک امیر المؤمنین ابو جعفر رفت و عیسی بن موسی عباسی نزدیک وی نشسته بود کسی منصور گفت یا امیر المؤمنین  
 این الی بنی ابو حنیفه درین وقت عالم دنیا است پس منصور با نام گفت ای نعمان علم از که اموخنی فرمود که از شما  
 حضرت عثمان الخطاب که از حضرت عمر روایت میکنند ما از اصحاب حضرت علی که از حضرت علی روایت میکنند و  
 اصحاب عبد الله بن مسعود و از اصحاب عبد الله بن عباس که هر یک از ایشان از صاحب خود روایت میکنند  
 پس منصور گفت که بیشک تو برای نفس خود کاری خوب مضبوط کرده و نووی نیز آورده مگر وقتی که  
 ابو جعفر منصور پرسید که علم از که اموخنی امام گفت که از حماد بن ابی سلیمان و او از ابراهیم بن خنیس و او از عمر  
 ابن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم پس ابو جعفر گفت  
 که خوب علم و اثن حاصل کرده لطفاً سفیان بن عیینة میگوید که چشم من مثل ابو حنیفه ندیده انتهی و نیز امام  
 نووی در تهذیب از هشام بن صمدان می آرد و همچنین حافظ سمعی در انساب علامه عبد الرحمن بن  
 الشافعی در ترتبه المجالس نیز در بر سینه و تذکره الاولیاء و دیگر کتب آورده اند که ابو حنیفه در خواب دید که قبر نبی  
 حضرت رسالت بناه صلعم را کندیده استخوان مبارک آن سرور علیه الصلو و السلام را جمع کرده برون  
 آورده و آنها را بر سینه خود نهاده و بر وی عظام را بهم تالیف میکند و قیصر را از صحیح جدا میسازد از بهیبت



این خواب بعضی شد تا یاران بعبادت آمدند پس کسی را نزدیک محمد بن سیرین (که در تعبیر و یا فرد بود) برای تعبیر خواب بر سره فرستاد بن سیرین بسیار پرسید که صاحب این خواب کیست و جواب نداد پسر فرمود  
 صاحب هذه الرؤيا مؤثر علمه الله كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ  
 اندر علم بطوریکه پیشتر از وی کسی آنچنان نکرده باشد اینچنین است روایت امام نووی و بر روایت دیگران  
 فَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ يَكُونُ اعْلَمُ النَّاسِ فِي مَرْعَانَةٍ وَبَيْنَهُ اَيْنَ خُطْبِ اَزْمِينَةَ بِغَيْرِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ  
 السلام حَتَّى يَأْتِيَهُ كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ كَيْسْبِقَةُ الْيَهُودِ اَحَدُ قَبِيلِهِ يَمِينُ  
 در برینه و حقائق و کتب دیگری آمد که چون امام بعد از کمال در علوم صوفی پوشید و بموجب

زهر نفس بقیامت شمار خواهد بود	که من که گنگار خواهر خواهد بود	بسا سوار که فردا پیاده خواهد شد
بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود	و قصد عزت و انزوا کرد تا شبی پیغمبر علیه السلام را بخوابید که	

میفرمود ای ابا حنیفه ترا برای اخیای سنت من پیدا کرده اند قصد عزت کن **ب** مصلحت در دین صبی  
 غار کوه بمصلحت در دین مافروش کوه و چون دانست که کار لایبی است بدعوت خلق مشغول شد تا  
 مذهب ظاهر شد و انتشار یافت و این حجره کی شافعی ریخات احسان آورده که مشغول نشد امام حنیفه  
 بخواندن مردم بطرف مذهب خود مگر بسبب اشاره کردن آنحضرت علیه السلام و او را که دعوت خلق کن بطرف  
 مذهب خود پس قتی که او اذن شد پس تقسیم نمود خزان خدا را که مراد از آن علم خدا و اوست) بر تحقیق آن  
 و دانست که این امر بخوبی لابدی است پس دعوت خلق کرد بطرف آن تا آنکه ظاهر شدند مذهب می نمود در عالم  
 منتشر شد و کثیر گشتند و مقلدین نمی و رنوا شدند حاسدین وی و نفع بخشید حق تعالی شرق و غرب  
 عرب و عجم را و بهره وانی را نصیب مقلدین امام نمود پس متعقد گشتند ایشان بطرف نوشتن اصول  
 فروع مذهب وی و مبتکر کردن بدستور و معقول وی تا آنکه مجدداً آن مذهب محکم گشت در قواعد و فوائد

پشت اسلام از تو گشت قوی	هین الی الان جمله اهل جهان	منز اخبار از تو گشت مبین	جبه ای جبراع دین بی
گشت پیدای بر اهل حسد	از حسد بر چنین بزرگ جهان	بیکشای بطعن حیف زبان	خیف بعد از نه سال دو صد
فتنه و حیل ساز و به حال اند	لی ادب کرد و بر شیطانش	که تعلیم طعن و بهتان نش	نیست اهل حسد که به حال اند
کیست بدتر ازین و نرسان	فرقه مدبرین و بیدین هست	مفسد حلد و یار گشت	فاسقانند سارق احکام

از کتب معتبره امام بن سیرین در تعبیر خواب



له این توفیق  
خداوند بکنند  
بریک از این  
صحت مشافهه  
از کتبت

خلل اندازد در دین اسلام	رفض پوشیده شان کار آید	همی نازدین بر باید	راست شهادت رسول
که بر آید در جهان و حال	دین حق را خراب بخوانند	اختلافات بیشا کنند	نه رو دین دید هم نه
زین بگشتند کلاه	گشته من شدند انداز	برده در دل غبار جدا کبار	زین سبب است گفت
که ازین قوم بد کنی حذر	زانکه لا یقتنون کفر مود	لا یصلون کفر بیان نمود	مان الا گفت بر سر
بهر تکیه انداختن فی الحال	از چنین مردمان حذر باید	نی برایش گمی گذر باید	لازم آید ازین گروه
زهر دارند چو کرشم و مار	بدتر از مار و کرشم اند عظیم	که کشاند خلق زنجیریم	مار و کرشم که بگیان
زهر هر دو یکجمله جان باشد	این عدوان بن عذاب کنند	دین و ایمان همه خراب کنند	ه زین برده بود تبلیغ
هَذَا اللَّهُ أَفْضَلُ أَفْعَامٍ			

و از اینجا است که ملا علی قاری در رساله رد امام احمدیه آورده که عبد الله بن مبارک گفت که اگر من با ابو حنیفه ملاقی گشتم بر آنست بودم از مبتدعه و اگر ابو حنیفه نبود می بر آنست بودم از فلاسفه ای که با

برایت این مبارک است که امام جواد

بسیات من از کجا و این کار کجا	در خوردن ضعیف این بار کجا	اد صاف بزرگان شمار افزون
در طاقت تقریر من زار کجا	و خطیب از ابو وهب محمد بن زحیم روایت کرده که وی گفت که	

سبارک شنیدم که میگفت که اگر اسد عز وجل مرا عانت بواسطه امام ابو حنیفه و امام سفیان ثوری که پس من مثل عوام مردم بودم و بحدودری زهم چنان نشاطی که طعنداری و چو می بینی جدا از یک لبای خندان و و در فتح المبین از تبیض الصحیفه لجلال الدین سیوطی می آرد که محمد بن حفص از او از سلیمان روایت کرده که وی در تفسیر اخیریت که قائم نگردد قیامت تا آنکه ظاهر گردد علم که آن علم امام ابو حنیفه و تفسیر آن است و از بشر بن موسی روایت است که وی گفت که ابو عبد الله حسن مرقی با ما حدیث بیان کرد و وی هر گاه که از ابو حنیفه روایت حدیث کردی گفتی که شنیده باشم حدیث بیان کرد و در حدائق الحنفیه مذکور است که حماد بن عیسی در شرح اشباه آورده که حافظ بن علی که صحیفه فی مناقب ابی حنیفه بیان نموده که عبد الله بن مبارک فرمود که حدیث خوب مشهور و معروف گردید حالا اگر حاجت اجتماع افتد پس اجتماع مالک و سفیان و ابو حنیفه است لیکن از ایشان ابو حنیفه از روی اجتماع احسن از روی رسائی ادا و ازین هر دو واقف است و در خطاوی که خطیب از یحیی بن معین روایت کرده که من از یحیی سعید القطان شنیده ام که میگفت که ما در

اشباحی در حدیث از علم امام

و فاحش حدیث حاجت یافتیم نام از یحیی سعید



نیگویم که ما از ابوحنیفه کسی را احسن الای ندیدیم و ما اکثر بر اقوال ابوحنیفه عمل میکنیم و لهذا ابوالمزنی  
 فیروز آبادی با وجودیکه غایت تعصب است در حق امام اعظم چنانچه تحت الذیل عبارت ملا علی قاری  
 درباره تعصبی درج کرده میشود بموجب قبل ابوالمزنی و فوق بن احمد مکی خوارزمی که شعر  
 لَمَّا جَبَلِي نَعْمَانُ إِنَّ حَصَا كَمَالِ **الْخُصُوفِ لَا تَحْصِي فَضْلًا لِنَعْمَانِ** یعنی ای هر دو که نامی نعمان

هر آئینه سنگریزای شما ممکن است که شمرده گردد و مگر ممکن نیست که شمرده گردد و فضائل نعمان بن ثابت  
 ناچار شده در قاموس در باب الفا و نون شده که ابوحنیفه کثرت است نفر فقهاست لیکن مشهور تر در انما  
 امام الفقهاء نعمان است نقل عبارت ملا علی قاری درباره تعصب صاحب قاموس امام همام در رساله  
 رد قول امام احرارین است که وَقَدْ بَدَعَ صَاحِبُ الْقَامُوسِ . حَيْثُ تَرَكَ الْمَرْوَةَ وَالْإِمَامُ  
 وَطَعَنَ فِي إِمَامِ الْأَيْمَةِ . وَمُقْتَدِرُ الْأَمَةِ . الْإِمَامُ مَوْلَانَا إِلَى حَنِيفَةٍ . بَلْ قِيلَ الْكُفْرُ  
 لَكِنَّهُ الْكَلْبَةُ . مَعَ عَلِيٍّ بَانَ عَلَيْهِ الْإِمَامُ مَلَأَ الْخَائِفِينَ . وَعِلْمُهُ وَرَحْمَتُهُ أَشْهَرُ مِنْ  
 الثَّقَلَيْنِ . فَأَعَزَّ صَاحِبُ الْقَامُوسِ بِنَاثَةٍ لَعُونِي مَعَ إِذْ لَعُونِي فَأَخَذَ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ جَوَاهِرَ  
 اللُّغَةِ . وَوَهَمَهُ فِي مَوَاضِعَ تَقْلِيدٍ بَعْضُ الْأَيْمَةِ . فَأَكْثَرَهَا قَابِلٌ أَنْ يُدْفَعَ . وَأَنَّ  
 حَقْلَ الْوَهْمِ يُدْفَعُ . حَتَّى أَشْرَفْتُ إِلَى بَعْضِهَا فِي كِتَابِي لِلْقَامُوسِ . وَبَيَّنْتُ فِيهِ أَيْضًا  
 بَعْضَ أَوْهَامِ صَاحِبِ الْقَامُوسِ . انتهى و لهذا در سند خوارزمی آورده و قتیقه عبد الله  
 ابن مبارک ماسد ان ابوحنیفه را در حق وی طعن کنندگان شنید و در وقت این طعن تصنیف نمود

حَسَدًا وَالْفَتَى إِذْ كُنَا لَوْ سَعِيًا	فَالْقَوْمُ أَعْلَاءُ لَهُ وَخَصُومٌ	أَكْثَرُ أَيْرُ الْحَسَنَاءِ قُلْنَ وَجْهَهَا
حَسَدًا وَبُغْضًا إِنَّهُ لَذَمِيمٌ		

یعنی حسد کردند ایشان آن جوان را و قتیقه بسعی او نرسیدند پس  
 این قوم عدو و حاسد او بیند مانند ضرر زن جمیل (یعنی زنان یک شوهر زن حسین) که گفتند هر چه  
 آنرا از زجت حسد و بغض که هر آئینه آن چهره بالضرر و مذموم است **همعنی** تویندیش ز غوغای قبیان  
 تا آواز سگان کم نهند رزق گذارد **سلسله دوم** در ذکر انکار علمای سابقین کبرای دین  
 بر طاعنان امام اعظم با اقوال رنگین ملا علی قاری در رساله رد قول فقال بطل آورده و نیز  
 در دیگر کتب مثل طبقات کمال باشا و سند خوارزمی مسطور است که در زمانه امام مزنی که شاکر  
 رشید نام شافعی است بعضی از شافعیه با ابوحنیفه را بغض می داشت پس امام مزنی از او را طلبیده

قال شاذان صاحب قاموس فی الامام نقیض و الامام

در مقام قیاس امام

ح

در سلسله دوم در ذکر انکار علمای سابقین کبرای دین







در رساله که از خطا خورده و کتبش را آورده و خبر کرده و گفت: هَذَا كَالْإِنْعَامِ بَلْ أَضَلَّ سَبِيلًا چگونه خطا خورد  
 کی که با وی باشد از ائمه فقّه چون ابی یوسف و محمد و زفر و از ائمه حدیث چون یحیی بن زکریا و حجتان  
 و بشدل هر دو برادران بن علی و حفص بن غیاث و از ائمه لغت چون قاسم بن معن و از ائمه مدح و ثناء  
 چون فضل و داود طائی رضی الله عنهم کسی را که این چنین یاران باشد چگونه خطا خورد چرا که هر گاه  
 او را خطائی در پیش آمدی ایشان او را باز بطرف حق بردند و انتی و لکن در کتب کثیر آورده که قد  
 اتفقوا على حَيْفَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ مَا لَوْ يَتَّفِقُ أَحَدٌ يَمْنِي كَقَوْلِ تَعَالَى إِمَامٌ صَاحِبٌ مِنْ فَضْلِ خُودِ  
 همین قسم یاران کامل عنایت فرمود که هیچکس را این سعادت حاصل نشده و از فقهای کرام  
 امام محمد این که در بر نه و نیز ملا علی قاری در رساله مذکور مذکور ساخته که امام شافعی گفت که هر آئینه امام محمد  
 سخن بکنند با مردم بقدر عقول ایشان (بموجب تَكَلُّمِ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ) و اگر سخن کند  
 بقدر عقل خود هر آئینه که نفهمد کلام ویرا و هر گاه بیک کتاب مبسوط امام محمد را حکمی کافرا اهل  
 کتاب مطالعه کرد بسبب علو شان آن کتاب ایمان آورد و گفت: هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِصُغَرِ  
 فَلَيْفَ كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَوَالِ كَبَرٍ و از اینجا است آنچه امام شافعی فرمود که اگر اهل کتاب از پیروی  
 تصانیف امام محمد بن حسن را ببینند پس بی اختیار شده ایمان آرند چنانکه در شرح سفر السعادت  
 و امام شافعی بسبب تشنگی وی بر مبسوط هر کتاب مبسوط را یاد کرده بود چنانچه ملا علی قاری از  
 کتب معتبر نقل کرده و کل کتب معتبره امام محمد بیک کم بیکه از بود چنانچه در اخیر این کتاب در حالات  
 وی مندرج است و در حق امام ابی یوسف ملا علی قاری می نویسد و مروی عَنْ أَبِي يُوسُفَ  
 أَنَّهُ قَالَ أَحْفَظُ عَشِيرَتِي أَلْفَ حَدِيثٍ مُتَّفِقٍ وَلَا بَدَأَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ یعنی بست هزار  
 احادیث متفق و زیاد بود و ضرورت که این قدر احادیث نسخ گفته نیز یاد داشته باشد  
 و در نور الانوار و نیز در کتب دیگر در حق وی می نویسد که چهل هزار احادیث موضوع یاد میداشت  
 پس چه گمانی تست بروی در حق احادیث صحیح نبویه صلی الله علیه و آله و ابن عبد البر گفته که  
 وی بر پیش است و محدث حاضر شدی بخواه یا شصت احادیث یاد گرفت پست بر نعتی و غیره نمایند  
 آنرا بمردم و زیاده ازین و دیگر حالات وی در آخر کتاب است و در حق امام زفر حدائق الحنفیه  
 چنین آورده که زفر بن ابی ذریل بن قیس بن سلیم العبصری البصری پدرش از باشندگان اصفهان بود

خدا را شکر که این کتاب را  
 در این کتاب

قدری که از امام محمد

قدری که از امام ابی یوسف

در این کتاب







ناواقف و ناآبلد بود ازین باعث باز امام توضیح آن نیز نمود چون ز فرزند یک اصحاب خود رسید بطریق  
استحسان آن هوالات رلوی از ایشان پرسید ایشان از ز فر نیز زیاده تر نابلد بودند ازین باعث پیشتر  
ایشان ز فر آنچه با دلائل شنیده بود بیان نمود بعد از آن وی صحبت امام را اختیار کرد تا آنکه افتق زمانه  
خود گردید گوئیم که در اینجا قول نوی که از نظر آورده که مردم از فقہ بالکل ناواقف و بی خبر بودند تا آنکه  
هشیار و آگاه ساخت ایشان را ابو حنیفه آن چنانکه گذشت چگونه راست می آید و همچنین دست قبل  
امام شافعی که الناس کلهم عیال لانی حنیفة فی الفقہ و لکن در سنه خوارزمی نوشته که  
تدوین علم شریعت از همه پیشتر امام اعظم کرده و بر ابواب مرتب نمود و امام مالک چون طرز ویرا دید و  
موطا نیز همین طرز را اختیار کرد پس درین امر کسی بروی سبقت نکرد چه که صحابہ و تابعین در علم شریعت  
کدامی تصنیفی نکرده که در آن ابواب کرده باشند چه ایشان را بر حفظ خود اعتماد بود - مگر چونکه امام علم را  
منتشر وید و از سواد حفظ متاخرین تر رسیده مباد که علم ضائع شود (چنانچه باعث کتابت و جمیع مصحفین  
نیز همین است) تدوین آنرا مستحسن و دید پس درین تدوین از طهارت ابتدا نمود پیر بصلوة و صوم و یا  
عبادات پیر بمعاملات تا آنکه بر مواردی ختم نمود انتهی لهذا شافعی گفته که الناس کلهم عیال

ترا قدر اگر کسی نداند چه علم | شب قدر را نمی ندانند هم | ابو نعیم گفته که ز فر تقة و مامون است قدر  
بصره برای ورثه برادر خود آید پس مردم آنجا ویرا باز پس رفتن نداد تا آنکه در آنجا وفات یافت و  
دمیاطی گفته که وی متولی دار القضا بصره شده بود انتمی فاما حال تجی و حسان و حفص که از  
اصحاب حدیث امام اند و نیز حال فضل و داود طائی که از اصحاب مدح و زهد امام اند از کتب اسما  
الرجال دریافت باید کرد مگر ذکر فضل و داود در تذکره الاولیای فرید الدین عطار بخوبی مستخرج است  
الحاصل آدم بر اصل مطلب و لهذا امام شعرانی در میزان کبری می آرد که سزاوار نیست کسی را  
اعتراض کردن بر ابو حنیفه بنسب بودن وی رحمه الله از بزرگان و ائمه دین و اوال ایشان  
در تدوین مذہب اقرب ایشان است بر رسول الله صلی الله علیه و سلم از روی سند و قیاس از جهت  
فعل اکابر تابعین را از ائمه رضی الله عنهم و چگونه از انشال ما اعتراضی بر ابو حنیفه لائق باشد و حال آنکه  
اجمع الناس علی جلالته و علمیه و ولائعه و زهدیه و عقیته و کثرة عبادته و خوفه  
منه تعالی طول عمره - ما هذا والله الا عمنی فی البصیرة - مدونی نشانند سبک بانگ میزند

سلسله دوم در قول کتاب

ابتدای تدوین فقہ از امام است

آدم بر اصل مطلب

بر امام حکم از اعراض نمی رسد



مجلس نام ساعت بنابر کرد

در گزارش عتق شافعی و در حدیثی که در رد قول طایف مذکور شده

لیست بعد از باب

در مناقب امام همام و قول شافعی

در مناقب امام همام و قول شافعی

مردی که در حرم خاصیت مکه بود و این حجره یکی در خیانت احسان آورده که عیسی بن یونس گفت که بدین  
 کسی تصدیق مکن در حق ابو حنیفه قسم بخداست که من کسی را افضل از وی و فقیه زیاده از وی ندیدم  
 سه زمان چو راضی نگردی تو بس و بدرگاه حق خواری ای ابوالموس و لعل تو تعلیق محمد حاشیه موسی محمد از  
 علامه حنفی می آرد که هر آینه مثل امام ثوری و ابن مبارک و امثال ایشان تو حق امام نموده و شای نیک  
 بروی خوانده پس چیست مقدار کسی که ضعیف میکنند امام را نزد یک ایشان فاحظه و شیخ عبدحق  
 محدث دهلوی در تحصیل الترف از امام المحدثین ابی حفص کبیر روایت کرده و نیز در سند خواری می نوشته  
 که اخطب خطبای خواریم صدر الائمة ابوالمؤید موفوق بن احمد یکی ابی حفص عمر بن امام ابی الحسن علی بن جری  
 انوالله خود روایت میکند که در میان اصحاب ابی حنیفه و اصحاب شافعی در باره فضیلت نوبت ممتاز  
 رسید که هر یکی از ایشان مرا امام خود را برد دیگری تفضیل میداد پس ابو عبد الله بن ابی حفص کبیر که یکی از  
 ائمه حدیث از اصحاب امام شافعی است گفت که مشایخ و اساتذہ هر دو ائمه را بشمرید پس هر کرا از ایشان  
 مشایخ را ندانید فضیلت نیز و را باشد پس مشایخ امام شافعی را تا بشمارد شمرند و مشایخ ابی حنیفه را  
 تا چهار هزار شمرند و دانستی یعنی که کثرت مشایخ دلالت بر کثرت علم میدارد و کثرت علم باعث اعتبار است  
 الله من عباده العلماء و نیز بموجب ذلك من خشی الله و استیاضت زیادت پسن نابران فضیلت ابو حنیفه  
 را بر امام شافعی ثابت کردند لطیفه در مقدمه پدایه آورده که شریف مکه عبدالله نام شافعی المذهب نائب  
 حرم کهردی عمر و مخ و محدث بود گفت که روزی در میان حنفیه و شافعیه بطریق مزاح گفتگو در  
 افتاد پس حنفیه گفت مر شافعیه را که امام شما محقق بود تا آنکه امام ما انتقال فرمود و شافعیه گفت  
 حنفیه را و قتی که امام ما حاضر شد پس امام شما بگریخت و الله علام من جواب داد که درین تعصب است از  
 طرفین و حال آنکه هر دو امامان از معتدین ما بودند پس حق درین تصفیة اینکه هرگاه که امام ما دانست  
 که می آید قرین و مثل ما و در وقت مردم را حاجت بطرف من نیست و حال آنکه کبیر سن گشته بود اقتضای  
 رجوع بطرف مولی تعالی نمود و دنیا جای قرار نیست پس رفت و گذاشت دنیا را برای امام شافعی  
 پس این فیصله را بسیاری از مردم پسندیدند و گفتند این است انصاف انتی و معلوم است که ستم  
 وفات امام اعظم همان سنه تولد امام شافعی است و کنون بحث نواز بیایم شنود و اگر دانشی می  
 و اینم شنود و فاضل بلخی جناب ابو الحسنات مولوی عبدالحی رحه الله در شرح موسی امام محمد



که بتعلیق مجرب موسوم رتقم نموده که ادراک امام از مناقب جمیل امام همام عاجز و عقل انسان از فهم آن  
 قاصد از ذکرش لسان انسان خاسر و در مناقب شیخ جماعتی از علمای مذاهب متفرقه کتابها تصنیف  
 نموده اند و طعن نکرد بروی مگر متعصب غافل و یا جاهل مجادل <sup>۱۵</sup> اگر سقراط جویای نداند و فیثاغورس  
 بروی بر قدر جویاه پس طعن کننده اگر کدامی محدث یا شافعی باشد ما آن کتابهای مناقب امام را  
 که مصنفان بکتاب علمای مذہب می و محدثین باشند پیش میکنیم و ویرا از این مناقب امام  
 که بروی پوشیده اند ظاهر مینماییم. مانند تبیض الصحیفه فی مناقب امام ابی حنیفه تصنیف کرده  
 جلال الدین سیوطی و خیرات احسان فی مناقب النعمان از تصنیفات علامه ابن حجر مکی محدث شافعی  
 و قدوسی امام را در تذکره اخفا نادج کرده و مدح وی نموده و غیر رساله مستقل در مناقب می را گفته  
 و ابن خلکان مناقب او را در تاریخ خود ذکر کرده و امام یافعی مناقب یراد مرآت البصائر  
 بیان کرده و شافعیان بن حجر عسقلانی او را در تقریب غیره ذکر کرده و تعریفش نموده و شافعی خوانده  
 و نووی شارح مسلم در مذہب الامام و امام غزالی در احیاء العلوم مناقب امام را نوشته  
 و همچنین شیخ شهاب الدین شافعی در مناقب امام قلاد العقیان فی مناقب النعمان تصنیف کرده  
 و همچنین سبط ابن جوزی در مناقب امام دو جلد کتاب را که هر دو جلد با ضخامت اند تصنیف نموده  
 و بنام الانتصار لامام ائمه الامصار موسوم ساخت چنانچه در در مختارست و اگر آن شخص طعن کننده  
 امام مالکی المذہب باشد پس او را از ان مناقب که علمای ایشان نوشته واقف گردانیم مثل حاشی  
 ابن عبد البر و غیره و اگر آن شخص حنبلی باشد پس او را از تصریحات علمای مذہب او مطلع گردانیم  
 مثل یوسف بن عبد الهادی حنبلی که در مناقب امام تنویر الصحیفه فی مناقب ابی حنیفه تصنیف  
 نموده اند و اگر آن شخص از مجتهدین که مرتب اش از مقلدین برترست باشد میشنوائیم و او را آن کلام  
 که بزبان مجتهدین و محدثین جاری گشته است در تعریف وی و اگر آن مرد عامی لایذہب باشد پس  
 وی مثل جانور چار پای است بلکه گمراه تر از وی پس او را مستحق تعزیر کنیم انتهى **قطع**

ندمان کل خندان پیگ بود که مرغ بر چینی گفتگوی او دارد | حدیث عشق تو تنه از من بیگویم  
 که هر که هست ازین گویند گفتگو دارد | فقیر کاتب الحروف بطریق اختصار میگوید که از نقول سلسله اول  
 دوم بخوبی ظاهر گشت و همچنین در سلسلهای مابعد بفضلہ تعالی می آید که باوصین امام اعظم از نقهای

اساتذہ کرام حضرت شافعی و دیگران را در مناقب امام همام

اساتذہ کرام حضرت شافعی و دیگران را در مناقب امام همام

اساتذہ کرام حضرت شافعی و دیگران را در مناقب امام همام



کاملین محمد بن یحیی بن دینان از متقدمین و متأخرین و همچنین فحول علمای مجتهدین مثل شافعی و احمدیه و سنیان  
و هر دو یکی و آبن مبارک و مسخرین کدام و غیر هم که مدار اصول و فروع دین بر نقول ایشان منحصرست  
بسیار از بسیار و بیرون از شمار اند پس می پرسم که مطلق امام یا مسلمان باشد و یا مخالف پس اگر شوق  
ثانی است فلا ضیاع چه اگر مخالفین در حق آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام چنانچه بود که نگفتند مگر حکم است

پنجم در صید برده ضعیف را چه تفاوت کند که سگ لایق است <sup>موت کند</sup> ایجاز از رویای ایشان هیچ فایده و نفعی  
و اگر شوق اول است پس می پرسم که ایشان قول مادیان موصوفین سابقین را تسلیم کنند یا نه کنند اگر  
تسلیم کنند پس طعن ایشان محض حیاست و اگر تسلیم نکنند پس مسلمانی ایشان کجاست چرا که مدار نقل  
دین از روی استقراء بر نقل ایشان منحصرست <sup>موت کند</sup> گفته گفته من شدم بسیار گو به از شما یک تن نشد  
اسرار چه سوال اگر گفته شود که الفاظ قدح نیز از متقدمین منقول است جواب گویم که بروی لازم که  
درین باب تعلیق مجدد را بنور مطالعہ نماید و نیز باتفاق علمای مذاهب اربعه ثابت است که طعن  
چند کس را در حق چند کس نباید شنید چرا که در دنیا هیچکسی از چنین نباشد که بروی کسی قدحی نکرده باشد  
پس برین صورت <sup>موت کند</sup> از احکامین بیان شوقی لازم می آید چنانچه من نیز نشان داده سلسله دوم نقل بعضی منقول  
خواهم نمود و باقی این بحث را خلاصه نمودم و حکم <sup>موت کند</sup> مخاطب اندکی تا زکات منجست سخن کم گو که کم گفتن بواج است

سوال چهارم

سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب اهل سنت

در جواب و رد و تضعیف و اثبات

سلسله سوم در دفع اعتراضات آمده از جانب اهل سنت

چون فرمایند علمای فحول و فضلاء و اتقان فروع و اصول از حاسیان شرع رسول مقبول صلعم  
اندکی مودت و محبت که جائز اند و موجب جرم و جیل و ثواب جزیل یا بدعت حرام که مرتکبان آنم و حکم کل بدعت  
ضلالة و کل ضلالة فی النار مستحق نذر اند بسپارند الله تو جسد و اعن الله  
اخر اول اینکه امام اعظم در ابتدای امر اگر شرب را زنده داشتی و کمتر شرب استراحت نمودی  
اخر دوم اینکه امام در آخر عمر خود احیای جمیع الیلیل کردی و به شرب نماز و دعا و تضرع و مناجات  
که زانیدی حتی صلی الفجر و وضوء العشاء از بعین سنة او آنکه اخر سوم اینکه ختم  
قرآن شریف در اقل مدت از هفت روز کردی یعنی در هر شب در نوافل ختم قرآن کردی غالباً  
گره گاه که بنگار آیتی یا آیات معدوده فجر کردی اخر چهارم اینکه از شی سال همواره صائم البیوم



می بودی آخر تخم اینکه بعضی اوقات دشمنان بر سیزده رکعات فوافل زیادت کردی - اگر این هر چه بود  
 پنجگانه حرام و بدعت و ضلالت باشند که مرتکب آن آثم چنانکه قائل آن فرقه و کاتبه و زمره نجدیه  
 محدث از متبعان شیخ نجدی اند که بعضی از ایشان بسبب کردن امور خمس حضرت امام اعظم را تحقیر و  
 امانت میکنند که بدعتی بود و مرتکب حرام - و بعضی دیگر از ایشان مانند صاحب معیار و غیره چنانکه  
 بکار برده میگویند که امام اعظم را از علمای سابقین و سلف صاحبین میدانیم مگر ما گاهی بچنین امام صاحب  
 یقین نمیکشیم بلکه بروی گمان نیز نمی بریم که اینچنین بزرگوار مرتکب اینچنین امور بدعیه صریح گشته باشد و  
 آنچه از امور مذکوره بوسی منسوب میکنند همه افواهی است بلا اعتبار که بر چنین بزرگ بهتان و افسترا  
 میکنند و وی از انجمله پاک است چرا که امور مذکوره بدعت است زیرا که شب بیداری یا تحضر صلی  
 علیه السلام قیام وی صلعم گاهی بر ثلث لیل زانده گشته و نه کدامی ترخیصی آن از وی صلعم رفته بلکه  
 بالتصریح از انجمله امور خمس منع فرموده و همچنین است حال میام الدیه که نه خود آنرا گویند نه نخستین  
 فرموده بلکه منع از آن نموده و نه تعداد رکعات وی صلعم گاهی بر سیزده رکعت مع الوتر زیادت گرفته  
 و همچنین است حال تحم قرآن در اقل مدت از هفت روز پس از اقل حرمت و بدعت بودن امور  
 مذکوره از کتاب الله و سنت رسول الله صلعم و اجماع و ریخائبت باید نمود که موجب اطمینان قوی ما  
 فرقه اهل سنت و جماعت نیز کرده آید و گویان نیز بسبب این امور شاقه مذکوره بدعیه که وجود آن را  
 ما مردم متصور نمیکند گمان آنرا مثل خواجهاولیس قرنی و حضرت حسن بصری و امام ابوحنیفه و حضرت  
 قطب بانی غوث احمدی شیخ عبدالقادر جیلانی و حضرت ابراہیم اوهم و حضرت جنید بغدادی  
 خواجہ معین الدین ششتی جمیری و خواجہ قطب الدین کاکلی اوشی و دهلوی و دیگر مشایخ کبار را از امام  
 جمیعاً از زمره مبتدعان شمرده خارج از اهل سنت و جماعت دانیم بلکه موافق قول نجدیه که در حق ایشان  
 میگویند کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار همه ایشان را بسبب کثرت عبادات شاقه  
 جسمی انگاریم - و بالفرض اگر امور مذکوره نه حرام باشند نه بدعت بلکه موجب اجر نیک و باعث  
 خوشنودی حق جل و علا باشند چنانچه همان مشایخ بزرگوار نیز چنان دانست و بدان باعث  
 اینچنین ریاضات شاقه را برای رضای ارجم الامین بر جانهای خود گواره فرمودند پس بر این قاعده  
 هیچ ما بره آن بر صحت قرطاس بقید تحریر آید که هدایت ما مردم اهل ایمان از ان شده موافق سلف صاحبین

کثرت عبادات شاقه باعث بدعت است







بران انتهی پس این آیت ثابت میکند بر فرضیت قیام اللیل و بر اختیار کردن در میان اکثر شب که از آن  
 مگر فرضیت آن منسوخ گشت چنانچه در حدیث است که سعد بن هشام گفت که پرسیدم از عائشه زهرا که  
 خبر کن مرا از قیام رسول الله صلعم فرمود که آیا خوانده یا ایها المیزان گفتن بل فرمود که هر آینه فرض کرد  
 حق تعالی قیام اللیل در اول این سوره پس ایستاد بنی مسلم و اصحاب او تا یکسال و پوشیده داشت حق تعالی  
 آخرا این سوره را در آسمان تا یکسال و بروایت نسائی تا آنکه آما سید قدامی ایشان تا آنکه نازل گردید  
 در آخرا این سوره تخفیف را پس قیام لیل طوع گشت بعد از فرض شدن و اعمام و عقیقه آما منووی  
 در شرح این حدیث در باب صلوة اللیل و عدد رکعات النبی صلعم فی اللیل گفته که او قول عائشه فصل  
 قیام اللیل طوعا ظاهرا این است که طوع گشت در حق آنحضرت صلعم و اما در حق امت پس قیام اللیل بالاجبار  
 نقل است انتی - ایضا آیت دوم قال الله تعالی ان ربک یعلو انک تقوم اذ فی من ثلثی اللیل  
 و نصفه فوئک و طایفة من الذین معک یعنی تحقیق میدانند پروردگار تو که هر آینه تو ایستاد  
 خوابی شد قریب نصف شب و سوم نصف شب جماعتیکه باست یعنی نیز همچنان کنند  
 انتی پس این آیت نص صریح است در اخبار از قیام آنحضرت علیه السلام و جماعت مؤمنان که همراهش  
 بودند بدو ثلث شب و نصف شب و ثلث شب چنانچه از نص ان ربک یعلو اولایه  
 صاف ظاهر است - ایضا آیت سوم قال الله تعالی ان المؤمنین فی حبش و غیور و اخذین  
 ما اثمهم و ربهم و انهم كانوا قبل ذلک محسبین و كانوا قبل لا من اللیل ما یجمعون و  
 و بالامتحار هم یستغفرون و معنی آنکه تحقیق باشند پیرکاران و ریشتهوار و چشمه دار حالیکه گرفته  
 باشند چیز را که در دیش از ریش ایشان چه بودند ایشان پیش ازین نکی کنند گان و یکی ایشان ایستادند  
 که قدری شب خواب میکردندی و اکثر شب جلوت و بوقت فجر استغفای میکردندی انتی پس این آیت  
 صریح است در مدح کسانی که اکثر شب در عبادت مشغول میباشد - و رجلا لین گفته كانوا قبل لا من  
 اللیل ما یجمعون - ای یایمونی فی زمین یسیر من اللیل و یصلون اکثره انتی و در  
 کمالین در شرح این مقام فرموده قوله ای یایمون ابن ابی شیبہ از مجاهد روایت  
 میکند که ایشان همه شب نمی خفتندی و عن ابن عباس و انس نحوه انتی و در تفسیر روح البیان  
 گفته المجموع النوم باللیل دون الثمار و فایزید و لتاکید معنی الثقل للیل

جلد اول در مناقب امام همام علیه السلام

از قیام مجاز قیام لیل در شب

ایضا آیت



وَقَلِيلًا طَرَفًا وَيَتَجَمَّعُونَ خَبَرًا كَانُوا أَوْ كَانُوا يَجْمَعُونَ فِي طَائِفَةٍ قَلِيلَةٍ مِنَ اللَّيْلِ أَوْ صَفَةٍ  
مَعْدِيَةٍ يَحْذَرُونَ أَوْ كَانُوا يَجْمَعُونَ جَمْعًا قَلِيلًا مِنْ أَوْقَاتِ اللَّيْلِ يَعْنِي يُدْكَرُونَ  
وَيُصَلُّونَ أَكْثَرَ اللَّيْلِ وَيَتَأَمُّونَ أَقْلَهُ وَعَنِ الْحَسَنِ كَانُوا لَا يَتَأَمُّونَ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا أَقْلَهُ  
اتنی یعنی جمیع خواب شب را گویند خواب روز را - و ما زانده برای تاکید معنی قلیل است قلیل  
طرف است تجمعون خبر کاناواست یعنی میبودند که خفتندی در حصه قلیل از شب یا صفت معبد  
معدون است ای میبودند که خفتندی خفتن مانند از اوقات شب یعنی ذکر میکردندی و نماز میخواندند  
اکثر شب میخفتندی مانند شب فراز حسن بصری مرویست که ایشان میبودند که نمیخفتندی از شب  
مگر کمتر از آن - و همچنین است در معالم التنزیل و مدارک و بیضاوی - پس از ما ذکر خوبی ثابت گردید که  
قیام اکثر شب زاندر بر ثواب ثابت است بکتاب الله و جامع اما الحدیث پس است  
از سالم که از پدر خود ابن عمر رضی الله عنهم می آرد که گفت ابن عمر <sup>رضی الله عنهما</sup> که بودند مردم در حیات نبی صلی الله علیه و آله  
و سلم و قنیکه دیدی خواب را بیان میکردی بر آنحضرت صلعم پس اندو بردم اینکه پیغم خواب را بیان  
کنم از بر رسول صلعم و گفتم خلاصا ماشاء الله و بودم من مرد جوان که می خسپیدم در مسجد در زمان آنحضرت  
صلعم پس دیدم شبی در خواب که گویا گرفته مراده فرشتگان پس آن بر دو و مرا بطرف مرفوع بودند که یکایک  
آتش آن بود که می چید یعنی از کمال تیزی بر خود می چید و نگاه بود در آن اشخاصیکه هر آینه می  
آنان پس آغاز نمودم که میگویم اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ  
پس بیان نمودم این خواب را بر حصه (ام المؤمنین) خواب این عمره و صلعم پس بیان نمودم حصه آنرا  
بر رسول الله صلعم پس فرمود علیه السلام نیک مرد است عبدالله اگر بودی نماز خواننده از شب گفت  
سالم پس بود عبدالله بعد از آن که نمی خفتی از شب مگر قلیل متفق علیه و اه البخاری فی باب قیام اللیل  
من کتاب التمجید و سلم فی باب فضائل ابن عمر <sup>رضی الله عنهما</sup> پس این حدیث در حکم مرفوع است لهذا امام نووی  
گفته که درین حدیث فضیلت صلوة اللیل است اتنی و روایت است از حذیفه که دید او  
رسول صلی الله علیه و آله سلم را که در شب نماز میخواند و بود که میفرمود الله اکبر سه بار دو الملوک المجرور  
و الکبریا و العظمة پس آغاز کرد نماز را پس خواند سورت بقره را پس رکوع نمود پس بود رکوع حضرت  
صلعم قریب بقدر قیام وی و در رکوع میگفت سبحان ربی العظیم پس برداشت سر خود از رکوع

باب در حدیث نبوی

در نماز و احوال

طریقه در حدیث



پس بود قیام وی مسلم یعنی قومه قریب بمقدار رکوع سیفقتی یعنی در قومه لوقی السجده و سوره که و پس بود سجده  
وی مسلم قریب بقیام وی و در سجده سیفقتی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى پست بر داشت سر خود را و سجده  
و بود قعود وی مسلم در میان سجدتین قریب بسجده وی و گفتی در جلسه رات اغفر لی ربی اغفر لی  
پس خواند چهار رکعت را که خواند در آن سوره بقره و آل عمران و النساء و المائدة یا ایها النعام شک از شمشیر  
رواه ابو داود و ذکره فی الشکوة فی باب صلوة اللیل و مثل این در شامل ترمذی است و مثل این است در  
مسلم و باب استحباب تطویل القنطرة فی صلوة اللیل - مگر زیادت کرده مسلم در آن اینقدر که قرائت  
کردی آنحضرت مسلم بتزیل اسی بآرام آرام که حرف از حرف و کلمه از کلمه جدا جدا شمرده شدی و مثل  
این است از عوف بن مالک چنانچه در شامل النبویه روایت آن کرده - پس این قدر مقدار از قیام و  
رکوع و سجود و قومه و جلسه در چهار رکعت از مقدار ختم قرآن زانندیشود خصوصاً که بتزیل میباشد که  
یقیناً از مقدار و ختم کم نباشد پس او ای انجمن نماز در از در شب بعد از نماز عشا ممکن نیست مگر در اکثر  
شب که زانند باشد بر ثلث شب بلکه در کل شب پس قول و جالین که این زمان ما را بوجوب آنکه  
مِنَ الْأَحَادِيثِ بِأَلَا تَقْرَأُونَ الْآيَاتِ الْكُرْآنِ وَلَا يَخْلُفُونَ الْكُتُبَ وَلَا يَفْقَهُونَ كُتُبَهُ  
چون است که زانند از ثلث شب قیام را بدعت و حرام میگویند و هزاران بندگان صاحبان خدا را  
بسبب آن بدعتی می نامند **علاوه** آنکه روایت است از عثمان بن بشیر گفت که ایستادم یعنی  
بنماز بارسل الله مسلم در راه رمضان در شب ثلث سوم تا اول ثلث شب پست ایستادم با وی علیه السلام  
در شب ثلث پنجم تا نصف شب پست ایستادم در شب ثلث ششم تا آنکه گمان کردیم اینکه نیایم سحر را  
رواه الترمذی و نحوه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه فی باب قیام رمضان - پس این حدیث صریح  
است درین که قیام آنحضرت علیه السلام بآن اصحاب که همراهش بودند آنقدر از ثلث شب بود  
بلکه جمله آخر و اول است بر احیای کل شب پس کسانی که میکنند باینطور که شدت در عبادت قیام  
زانند از ثلث شب چنانچه امام ابو حنیفه کوفی در اوائل عمر خود کرده بدعت است و خلاف سنت است  
مسلم است پس این طعن ایشان در حقیقت بخدا (بوجوب آیات مذکوره) و رسول الله و اصحاب کبار  
(باعتاد احادیث مسطوره) نه با ابو حنیفه کوفی نزد دیگر مشایخ عظام **خلافت** بمیکم کسی ره گزیده  
که هرگز بتزل نخواهد رسید **و** اذ اقبل له من لا یفقه وافی الکفر یض قالوا انما نحن ضلکون



اَلَا اَتَقُوْهُمُ الْمُفْسِدُوْنَ وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُوْنَ سَجَا بِمَا يَفْعَلُوْنَ فِيْ اَدْبِ بَهْشِ وَفِيْ اَدْبِ بَهْشِ وَفِيْ اَدْبِ بَهْشِ  
 کجا با استقامت با ادب با هوش و فرزانه | حالا که تعبداً آنحضرت صلعم و تشدد وی صلعم و عبادت  
 تا بحدی رسیده بود که از حد و شمار بیرون بود چنانچه احادیث عجمی از آن مملوست چنانچه در بخاری  
 است كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَقُومَ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرْمَ قَدْ مَا هُ فَيَقَالُ لَهُ فَيَقُولُ  
 اَفَلَا اَكُوْنُ عَبْدًا شَكُوْرًا یعنی هر آینه می ایستادی آنحضرت صلعم برای نماز خواندن تا آنکه درم  
 کردند و هر دو قدم وی علیه السلام پس گفته شدی و می صلعم لای یعنی که ایستاد تشدد و عبادت با وجود  
 مغفور بودن چراست | پس جواب فرمودی که آیا بنده شکر گزار نیستم انهمی | آنرا که گنج معرفت کردگار است  
 بی اختیار و فکر خدا کند همی | و آنرا که نیست فتنه گر و کار | از وی اختیار و فکر کند همی | آن را که هر حق کند و هر  
 کی این را خدای بر این بندگی | **عن مُخَيَّرَةَ بِنْتِ شُعْبَةَ** قَالَ قَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تَوَضَّعَ  
 قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَصْنَعُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ ذُنُوبِكَ وَمَا تَأْخُرُ قَالَ  
**اَفَلَا اَكُوْنُ عَبْدًا شَكُوْرًا صَفَقَ عَلَيْهِ** ذكره في المشكوة في باب الفخر بصلواته على قيام الليل  
 والنساء في باب حياة الليل | ابن ماجه في باب طول القيام في الليل و ترجمه حديث از ترجمه  
 آئینه مستفاد میشود و مرویست از ابی هریره گفت که میخواندی آنحضرت صلعم نماز را تا آنکه درم  
 قدم مبارک آما میدند پس گفته شد و آنرا که هر آینه حق تعالی بخشید گناهان ما تقدم و ما تاخر ترا  
 فرمود که آیا بنده شکر گزار نیستم | یعنی شکرگر آن میگزارم | رواه ابن ماجه في طول القيام و التريفة  
 في الشامل النبوية و النساء في احياء الليل پس ما حصل روایت مغیره بن شعبه و ابی هریره هر دو یکی  
 و در نسائی است كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى تَزْلُعَ قَدَمَاهُ  
 یعنی آنحضرت صلعم آنقدر نماز خواندی که پای مبارکش شق شد | و روایت است از عائشه که  
 هر آینه نبی صلعم قیام شب کردی تا آنکه مستقطر و شق شد هر دو قدم مبارک او پس عائشه گفت  
 برای چه میکنی این را یا رسول الله و حال آنکه هر آینه بخشید حق تعالی هر ترا گناهان پیشین و پسین ترا  
 فرمود که آیا دوست تر نمیدارم این را که باشم بنده سپاس کننده - رواه البخاری في كتاب التفسير | **عن**  
**مُخَيَّرَةَ بِنْتِ شُعْبَةَ** قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تَنفَحَتْ قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ  
**اَتَكَلِّمُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ ذُنُوبِكَ وَمَا تَأْخُرُ قَالَ اَفَلَا اَكُوْنُ عَبْدًا شَكُوْرًا**



رواه الترمذی و قال فی الباب عن ابی هريرة وعائشة وحديث المغيرة بن شعبه حدثنا  
حسن صحيح و لهذا علامه قسطلانی در مواهب الدنیه نوشته که ابن بطال گفت که ازین حدیث  
مفهوم میشود که انسان بر نفس خود شدت عبادت را اختیار نماید اگر چه بدن وی را نقصان کند چنانکه  
چون رسول الله صلعم اینچنین عبادت شاقه کرد و با وجودیکه آنحضرت صلعم میدانست که مغفور شده ام  
پس خصمیکه این را نمیداند (یعنی که مغفور شده ام) خصوصاً که حقنی از استحقاق نارا و رانعه باشد  
ویرا بطریق اولی لازمست - و موقوف اینچنین عبادت چنانکه حافظ ابن حجر گفته تا آنوقت است که مرد  
تا ملالت طبیعت نرساند زیرا که حال رسول الله از احوال دیگران کاملتر بود پس آنحضرت صلعم از عبادت  
پروردگار خود طول نشدی اگر چه بدن مبارکش را ضرر میبود بلکه ثابت شده از رسول الله صلعم که میفرمودند  
که خنکی چشمان من در نماز گزیده شده است چنانچه نسائی از روایت انس این را بیان کرده پس هرگاه که دیگر  
شخص از ملالت طبیعتی خوف کند ویرا لائقست که نفس خود را در تکلیف نیندازد انتهی - چونکه جواز شد  
در عبادت حسب مذاق طبیعت و قیام شب زائد بر ثلث ازین احادیث صحیح و روایات صحیح صاف  
ظاهر شد پس درین باب تنها اعتراض بر امام ابو حنیفه کوفی ضعیفست بلکه نوبت این نسبت پر شاعت  
تا بصاحب شریعت میرسد چنانچه دانستی بلکه اکثر صحابه کبار و تابعین اختیار چنانچه امام مالک و  
خود اسباب بن یزید روایت میکنند که امر کردند عمر بن الخطاب ابی بن کعب و تمیم الداری را که بگذرانند مجرم  
در رمضان یازده رکعت پس بود قاری که میخواندی سوره مائین تا آنکه بودیم ما که از جهت ماندگی و کوتنگی  
اعتماد و تکیه بر عصا ما کردیم از جهت طول قیام پس فارغ نگشتی ازین نماز مگر در فروع فجر یعنی ادائش  
فجود که فی المشکوة فی باب قیام رمضان پس در عهد عمر رضی بودند مگر اصحاب رسول الله و اکابر  
تابعین پس این اصحاب و این اکابر تابعین در اکثر شب از طول قیام عاجز ماندی تا آنکه اعتماد  
بر جوب و تمسک کردند پس هرگاه که این جمله امور از سلف و خلف علیم الرضوان بشبوت رسید بلکه از  
سیدنا سید المرسلین علیه الصلوٰه والسلام بوجود آمده پس درین باب طعنه کسی کردن محض پیریدنی  
خود اقرار کردنست پس هر که خود بدین باشد از طعن فی صلیحی دین کی صاحب بدعت گردند  
و لهذا در حق غیر تمیزین و کودن طبعان گفته شده عگرزق راتب کنی ز ندیقی و مولوی معنوی گفته  
این اثنا بوقت گفتن است است آن انا در وقت گفتن رحمت است انا بوقت گفته و نه که انا



اجازت نمودن رسول الله عبادت شایسته طاقت از هر چه که باشد

ترخیصی بآن از وی صلعم گرفته بلکه بالتصريح از جمله امور مستعبره فرموده محض غلط و جهالت بر جرات است  
چرا که ترخیص در عبادت نوافل حسب مذاق طبیعت از آنحضرت صلعم در احادیث صحیحه ثابت و مسلم است  
مرفعه خبر ندارد از آنکه آنست که در آب شور دارد همه سال <sup>چرا که در بخاری بر روایت مرفوع از عائشه</sup>  
صدیق و وارث است <sup>و در حدیث صحیحین آمده است</sup> عَلَيكُمْ مَا أَنْطِقُونَ مِنَ الْأَعْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمْلِكُ حَتَّى يَسْمَلُوا يَعْنِي فَرَمُوهُ  
آنحضرت صلعم که لازم گیرید اعمال را آنقدر که طاقت آن میدارید چرا که الله تعالی ناخوش نمیشود تا آنکه شما  
طاعت کنید یا نه و عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَكْفُوا مِنْ الْعَمَلِ مَا أَنْطِقُونَ  
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمْلِكُ حَتَّى يَسْمَلُوا فَإِنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قُلَّ وَكَانَ إِذَا عَمَلَ عَمَلًا  
أَثَبْتَهُ <sup>و اما ابو داود یعنی روایت است از عائشه گفت می که فرمود آنحضرت صلعم تکلیف کنید از</sup>  
عمل کردن آنقدر که طاقت آن میدارید زیرا که حق تعالی از عبادت کسی ناخوش و ملول نمیشود تا آنکه  
ملول نشود شما پس بر آئینه محبوب ترین عمل بطرف الله تعالی دائم تر عمل است اگر چه کم باشد و بود حضرت  
صلعم هرگاه که کدامی عمل کردی ثابت ماندی بر آن استی و در اقامه الحجه آورده و اذ اثبتت جواز  
الْعَمَلِ حَسَبَ الطَّاقَةِ إِلَى أَنْ يَحْصُلَ الْإِعْيَاءُ وَالْمَلَلُ فَتَقُولُ طَائِفَةُ النَّاسِ مُخْتَلِفَةٌ  
فَكُلٌّ مِنْهُمْ يَجْعَلُ يُطِيقُ شَيْئًا وَلَا يُطِيقُ الْآخَرَ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يَجْعَلُ يَمَلُّ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَمَلُّ مِنْهُ  
الْآخَرُ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يَجْعَلُ لِعُطْفِ الشَّرْعَةِ فِي الْقِرَاءَةِ وَلَوْ يَنْتَهَا الْآخِرُ يَعْنِي هرگاه ثابت گشت  
جواز عمل موافق طاقت تا آنکه ماندگی و ملالت حاصل نشود پس میگوئیم که طاقت  
مردم مختلف می باشد پس بسیاری از مردم چنین می باشند که طاقت  
چیزی میدارند و دیگران طاقت آن نمی دارند و بسیاری از مردم چنین می باشند  
که ملول میگردند از چیزی و دیگری از آن ملول نمیکرد و بسیاری از مردم چنین می باشند  
که ایشانرا داده میشود سرعت قرائت و دیگری بدان نمیرسد و استی پس هر که گوید که در دین اجازت  
بعبادت شایسته گرفته و یا اینقدر طاقت از کسی ممکن نیست (از روی قیاس بر خود) همه حماقت و

اجازت نمودن رسول الله عبادت شایسته طاقت از هر چه که باشد

جهالت ایشان است از این اخبار و روایات صحیحه <sup>الحکم رسمی خوانده بسیار نادانی هنوز</sup>  
آشکارا کرده خود را و پنهانی هنوز <sup>از غبار کینه در خاک ملاحظه</sup>  
اما بیان اثبات امر و مردم یعنی اثبات جواز از حیای جمیع السبل



خوشتر بود زیر نیش شب قیام	شب چیست روزگار جوانی از آنکه
گردش شب شبنم خون فی نفس	ملک فنا و تخت بباگردت بکام
در شب آن گرفت با سانی قیام	ورن چو شد سپید دم پیری آشکار
باید دانست که زنده داشتن همه شب جائزست و موجب عجر عظیم	بر نفس خیر و چهره نیارشی است ای غلام

توابعیم هم بقرآن و هم بحديث و هم باجماع اما الكتاب فکما قال الله تعالى و

عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا  
وَالَّذِينَ يُبَيِّتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ۚ يَعْنِي بندگان خاص خدا کسانی اند که میروند بر زمین نرمی  
و قیامه کلام کنند با ایشان جا بلان در جواب ایشان قول سالم میگویند - و بندگان خاص خدا کسانی اند  
که شب میگذرانند بر پروردگار خود در سجده و قیام حتی پس این آیت نفس حلی است و در مدح یک شب  
در ذکر و فکر زنده دارد ایضا آیت دوم و قال الله تعالى إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ خَالِدِينَ

فَإِنَّهُمْ فِيهَا لَهُمْ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ ۚ  
ترجمه شد در گذشت (در سال اول) در عالم التمزید گفته که بعضی از قضا و قضا کرده قواله تعالی  
قَلِيلًا ۚ یعنی اینچنین کسان قلیل باشند در مردم پیرا نماز نمودن تعالی بقوله من اللیل ما یجوعون  
ای ما لینا مون باللیل البتة بل یقومون للصلوة و العبادة و هو قول الصحابة و قائل

استی کلام یعنی در شب نمی خسند البتة بلکه ایستاده میباشند مناز و عبادت را و این قول ضحاک مقاتل  
است استی و قال فی الکمالین روى ابن ابی شیبة عن مجاهد لا ینامون اللیل کله  
و عن ابن عباس و انیس نخوة استی و نیز جواز احیای جمیع اللیل از سوره قدر از قوله تعالی  
لیکة القدر خیر من ألف شهر صاف ظاهرست تفصیل اینک روايت است از عبد الله بن

سعود فرمود هر یک که تا یک سال هر شب قیام نماید بیا بدلیل القدر از راه سلم در باب المندب لا کید  
الی قیام لیل القدر از کتاب الصلوة - و نیز در باب فضل لیل القدر از کتاب الصوم - و در لیل القدر  
طهارا اختلاف است بر زمان از چهل اقوال کما فی فتح الباری شرح البخاری و غیره - و شش روز از امام  
ابوصنیفه اینکه لیل القدر میگذرد دو دوران میکند در هر سال یکبار در رمضان میباشد و یکبار  
در غیر رمضان میباشد چنانچه در فتاوی قاضیخان و غیره گفته و قول عبد الله بن سعود و عبد الله بن علی

نماز شب

نماز شب

نماز شب

نماز شب



و کبریه و غیر هم رضی الله عنهم نیز اینست چنانکه در قاضیخان و غیره است و قال الله تعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ  
 فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَاَمَّا اَنْزَلْنَاهُ فَاَلَيْكَ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ اَلَيْ قَوْلُهُ  
 هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ یعنی هر آینه ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر و چه چیز دانا کرد ترا که شب چیست  
 شب قدر بهتر است از هزار ماه و آن شب تا صبح صادق است انتی پس این سوره نص حکم و دلیل علی  
 است در نیکه عبادت در آن شب بهتر و افضل است از عبادت هزار ماه که در آن لیلۃ القدر نباشد  
 کما فی تنزیل الجالین و غیره و همچنین محلی السنه در تفسیر معالم التنزیل آورده که مفسران گفته لیلۃ القدر  
 خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ معنی آن اینکه عبادت در شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آن  
 شب قدر نباشد انتی پس این سورت غایت ترغیب و نهایت تحذیف و تحریض است از جانب حق تعالی  
 بر قیام لیلۃ القدر بعبادت **فائدة** و عدم تعیین لیلۃ القدر از شارع محض برای آنست که تا  
 بامید یافتن لیلۃ القدر در همه شبهای یکسال عبادت کرده آید چرا که بغیر ازین کسی را نیستی آید چنانکه  
 برای همین معنی ساعت جمعه را نیز مخفی داشته پس دولت با سعادت لیلۃ القدر کسی را حاصل نمیشود  
 مگر بقابل امام الایمه سراج الائمة حضرت ابو حنیفه نعمان کوفی رضی الله عنه چون زنده داشته شود همه شبها از شبها  
 یکسال بالضرورة و انما باید عبادت خود را در شب قدر نزد جمیع اهل اسلام لهذا اعظم المناقب  
 اقصاها و اقصاها للامام الهمام ابی حنیفه چه وی وقتیکه گذارد نماز فجر را بوضوئی  
 با چهل سال یا زیاده لا محاله یافت عبادت خود را در شب قدر چهل بار یا اکثر از آن بالاتفاق فذلک

فَضَّلَ اللَّهُ بِوَفَّيَّتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاَللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **در بیان سعادت بزرگوار و نیست**

تا به بخشد خدای بخشنده پس بدعت گفتن احیای زنده شب را بر ثلث اللیل چه معنی است آیا

نزد قائلین جهال حق تعالی نیز بدعتی است که ضعیفانندگان صاحبان خود را امرست بدعت (یعنی  
 با حیای جمیع اللیل بامید یافتن شب قدر) **عاصم** دَهْرًا عَلَيَّ اَصْنَامِهِ

تاد و دیوار را آری بوجه	بازگوار خود را زیارت نمود	بهرت الکفار من اسلامه
با همه خود بینی و کبر و منی	ای درونت را که داری چون	از برون طعنه زنی بر بایزید
سعی و تحصیل جاه و اعتبار	سر بر کار تو در نیل نه	لا تقوی و عدالت میزنی
خور و نان حرام و ذرق و شید	مکر و حیل بهر تسخیر عوام	دین فروشی از پی نان حرام



گاه خبث عمر و گاهی خبث زید بر سرش داخل نموده و لا و لیس	وین عدالت با وجود این صفات این عدالت است کوه قیام	است دائم برقرار و بر ثبات اما الحدیث
--	--	---

و آن بر دو قسم است یکی آنکه خود از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن جای جمیع دلیل ثابت است  
دوم آنکه ترغیب و تخریب بر آن فرموده و از صحابه و تابعین بوقوع آمده اما آنچه از آنحضرت شیوه  
رسیده اینک مرویست از عائشه صدیقۀ کان الثئی صلعه اذا دخل العشر الاواخر من رمضان  
اَحْبَى اللَّيْلِ وَ اَبْقَطَ اَهْلَهُ وَ شَدَّ الْمِيزَانَ متفق علیه یعنی بود علیه السلام وقتیکه در آمدی عشره  
اخیره رمضان زنده داشتی تمام شب را بیدار ساختی اهل خود را و مضبوط کردی از از خود را یعنی قریب  
از ازواج مطهرات نفرمودی انتی کذا فی مشکوٰۃ فی باب لیلۃ القدر و امام نووی گفته قولها  
وَ اَحْبَى لَیْلَکَ یعنی در گرفتی همه شب را بیداری در نماز و غیر آن انتی - و در صحیح ابن حبان و غیر  
از عطاء تابعی مرویست که وی گفت که از عائشه پرسیدم که مرا زیاد تعجب نیز سخنیکه از آنحضرت  
صلعم مدینه یا موزوی رضی الله عنهما فرمود که کدام امر رسول الله صلعم قابل تعجب نبود آنحضرت صلعم  
شبی نزد من آمد پس فرمود که من پروردگار خود را عبادت نمایم پس ایستاد و وضو نمود پس ایستاد نماز  
خواندن آغاز نمود پس گریست تا آنکه اشکها بر سینه مبارکش جاری گشت پس رکوع نمود پس گریست  
پس سجده کرد پس گریست پس سر را بالا کرد پس گریست پس همچنین میکرد تا آنکه بلال برای اطلاع  
نماز آمد عرض کردم که چه چیز گریانید ترا و حال آنکه گنامان مقدم و مؤخر تر از الله تعالی بخشیده فرمود که  
ایا بنده شاکر نیستم انتی مختصرا و در نسائی و ابن ماجه از ابو ذر غفاری روایت است قَالَ  
قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَصْبَحَ بَايَةً وَ الْآيَةُ أَنْ تَعَذَّبَهُ فَإِنَّهُ عِبَادُكَ وَ  
أَنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی ایستاد رسول الله صلعم تا آنکه صبح کرد و آیتی  
آن آیت اینکه اگر عذاب میکنی ایشان را پس هر آینه ایشان بندگان تست و اگر می بخشیش ایشان را پس  
تحقیق تو غالب و با حکمتی انتی اما قسم دوم از حدیث اینکه روایت است از جابر گفت شنیدم  
از آنحضرت صلعم که میفرمود هر آینه در شب ساعتی است که موافق نمیشود آنرا مرد مسلمان و حالیکه  
سوال میکند در آن ساعت از حق تعالی نیکی و دنیا و آخرت را اگر اینک عطا میفرماید آنچیز را بدو آن  
ساعت در هر شب میباشد و الا مسلمانی صحیح باب صلاه لیل امام نووی گفته که در حدیث

جواز صلاحتن در آنجا باشد

این ساعت از آنجا است



تشریحی از مناسبات ماه جمادی

تشریحی از مناسبات ماه جمادی

تشریحی از مناسبات ماه جمادی

تشریحی از مناسبات ماه جمادی

اثبات ساعت اجابت است در هر شب و متضمن است این بیت بر ترغیب به برانگیخته شدن از جمع  
 ساعات شب باید یافتن آن ساعت است و در حلیه الاولیا در حالت حضرت عثمان آورده  
 حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ أَحْمَدَ نا أَبُو زَيْد الْقُرَاطِيُّ نا اسَدُ بْنُ مُوسَى نا سَلَامُ بْنُ مُسْكِيرٍ  
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ قَالَتْ امْرَأَةٌ عُمَانَ حِينَ احْطَاوَاهُ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ إِنْ تَقْتُلُوهُ  
 أَوْ تَرَكَوْهُ فَإِنَّهُ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ يَجْمَعُ فِيهَا الْقُرْآنَ يَعْنِي از ابن سیرین روایت است  
 وی گفت که فرمود زوجه حضرت عثمان و قتیله اهل فتنه احاطه وی کرده بود باراده قتل وی اگر قتل  
 میکنند شما و اریا بگذارید و الا اختیار شماست مگر هر آینه بودی و می که تمام شب رازنده داشتی در  
 شب که در آن قرآن را جمع کردی یعنی ختم آن در یک شب کردی و یادوان شبها که قرآن در حصص  
 جمع کردی یا ترتیب باقیه تا لی حال انتی و ابن کثیر در تاریخ خود حال حضرت عمر را چنین نوشته  
 كَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ ثُمَّ يَدْخُلُ بَيْتَهُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّي إِلَى الْفَجْرِ وَفَاصَاتٍ حَتَّى  
 تَسْرُدَ الصُّوْمَ يَعْنِي بود عمر که مردم را نماز خفتن خواندی بستر بخانه خود و آمدی پس برابر نماز میخواندی  
 تا فجر و انتقال فرمود تا آنکه بی در پی روزه را داشت انتی پس احیاء اللیل و صیام الدهر هر دو  
 از خلیفه دوم ثابت گشت و در حالت عبداللہ بن عمر حافظ ابو نعیم در حلیه آورده حدیثا  
 سُلَيْمُ بْنُ أَحْمَدَ نا ابُو زَيْد نا اسَدُ بْنُ مُوسَى نا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ نا ابْنُ جَابِرٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ  
 ابْنِ مُوسَى عَنْ نَافِعِ ابْنِ عُمَرَ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ صَلَوةً ثُمَّ يَقُولُ يَا نَافِعُ اسْحَرْ نا  
 فَيَقُولُ لَا فِعَا وَدُ الصَّلَوةَ فَيَقُولُ يَا نَافِعُ اسْحَرْ نا فَاَقُولُ نَعَمْ فَيَقْعُدُ وَيَسْتَقْفِرُ لَهُ  
 وَيَدْعُو إِلَى الطَّيِّبِ يَعْنِي روایت است از نافع تابعی که ابن عمر شب نماز خواندی بستر بریدی که آیا  
 سحر کردیم وی گفتی نه پس باز نماز خواندن نمازیدی پس بریدی که ای نافع آیا سحر کردیم گفتی بل پیشستی  
 و از خدا استغفار و دعا تا صبح کردی و هدرین کتاب بسند دیگر از نافع تابعی و نهادم ابن عمر  
 آورده آن ابن عمر کان اذا فاتتہ صَلَوةُ الْعِشَاءِ فِي جَمَاعَةٍ أَحْيَى بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِ يَعْنِي  
 هر آینه بود ابن عمر و قتیله فوت کردی ویراجاعت نماز عشا باقی همه شب رازنده داشتی  
 در کفاره آن و ابوسعید سمعانی در کتاب الانساب حال تقیم بن اوس صحابی چنین نوشته  
 كَانَ يُكْمِلُ خِطْمَةَ الْقُرْآنِ فِي رَكْعَةٍ وَرُبَّمَا رَدَّ الْآيَةَ الْوَاحِدَةَ اللَّيْلَ كُلَّهُ حَتَّى



الصَّابِجَ وَكَانَ مِنْ عِبَادِ الصَّحَابَةِ وَرَأَاهُ هَرَمِيٌّ جَانِبَ اسْتَبَابِ الْعِزِّ وَكَرَّمَ الْمُخَلِّي  
 بِالْعِبَادَةِ إِلَى أَنْ مَاتَ بِعِشْمٍ وَرَبَّكَ رَكَعَتْ خَتَمَ قُرْآنَ كَرْدِي وَكَثَرَتْ أَيْ رَامَتْ شَبَّ تَامِجٍ بِخَوَانِدِ  
 وَبُودَاز عِبَادَ وَزَمَادِ صَحَابِهِ أَزَانَاكَ إِذَا سَبَابِ عَزَّتْ وَجَاهُ اجْتِنَابِ وَرَزِيدَهُ بُودَ وَكَزَمَ كَرَفَتَهُ بُودَ هَنَانِ  
 بَعَادَتِ تَأَنَكَ وَفَاتِ نَمُودَ انْتَهَى وَازِ حَالَاتِ شَدَّ اَوْ بِنِ اَوْ سِ صَحَابِي دَر حُلِيهِ بَسَنَدِ خُودِ جَنِينِ خَبَرِ دَادَهُ  
 عَنْ شَدَّ اَوْ لَانَصَارِي أَنَّهُ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْفِرَاشَ يَنْقَلِبُ عَلَى الْفِرَاشِ لَا يَأْخُذُهُ  
 النَّوْمُ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّ النَّارَ أَذْهَبَ عَنِّي النَّوْمَ فَيَقُومُ فَيُصَلِّي حَتَّى يَضُمَّ سَطْلِبَهُ  
 أَيْ نِيَكُو شِي رَابِرْ فَرْشِ خُوبِ نَكْرِ فَتِي وَازِ پَهْلُو پَهْلُو مِشْدِي بُو كَفْتِي بِاَلْمَدِ خُوفِ دُوزَخِ اَزْ مَنِ خُوبِ رَا  
 بَرْدِ پَسِ اِيستادِي وَتَامِجِ نَمَازِ خواندِي - وَهَمْدِ رِينَ كِتَابِ دَر حَالَاتِ اَوَّلِ قُرْنِي بَسَنَدِ خُودِ آورده  
 كِه خَلَاصَهُ اش اَيْنَكِه بُودِ اَوَّلِ قُرْنِي بِهَر گَاهِ كِه شَامِ شَدِي فَرمودِي كِه اَيْنِ شَبَّ رُكُوعِ سِتْ پَسِ كُوعِ  
 كَرْدِي تَأَنَكَ صَبَحِ شَدِي وَبَازِ هَر گَاهِ كِه شَامِ كَرْدِي كَفْتِي كِه اَيْنِ شَبَّ سَجْدَه اِسْتِ پَسِ سَجْدَه كَرْدِي تَامِجِ  
 انْتَهَى وَهَمْدِ رِينَ كِه حَالَاتِ سَعِيدِ بِنِ السَّيِّبِ كِه تَابِعِي جَلِيلِ الْقَدَرِ سِتْ آورده كِه سَعِيدِ بِنِ السَّيِّبِ  
 كِه رَا دَر نَمَازِ فُجْرِ رَابُوضِي عَشَا بِچَاهِ سَالِ وَهَمْدِ رِينَ كِتَابِ دَر حَالَاتِ ثَابِتِ بِنِ اِسْلَمِ تَابِعِي كِه اَزْ  
 عِبَادِ بِنِ عُمَرُ وَعَبْدِ اَسَدِ بِنِ زُبَيْرِ هَر دُورِ رَا وِيتِ مِی كِنْدِ وَتَا پَهْلِ سَالِ سَجْدَتِ حَضَرَتِ اَنْشِ  
 مَانَدَه آورده كِه تَرْجَمَه اش اَيْنَكِه سَنَانِ رَا وِيتِ مِی كِنْدِ اَزْ پَدَرْ خُودِ كِه كَفْتِ وَاسَدِ كِه مَنِ دَر اَوْرَدِ مَنَابِتِ  
 دَر لَحْزِ رُويِ وَبَا مَنِ حَمِيدِ طَوِيلِ يَاشِ خُصْصِي دِگِرِ بُودِ وَايِنِ شَكِ اَزْ مُحَمَّدِ بِنِ سَنَانِ رَا وِيتِ پَسِ هَر گَاهِ  
 كِه بَرُويِ خَاكِ رَا بَرَا بَرِ كَرْدِيْمِ خَشْتِي اَزْ قَبْرِ وِي اَفْتَا پَسِ نَا گَاهِ وَشِي دَر قَبْرِ خُودِ اِيستادَه اِسْتِ كِه نَمَازِ مِخَا نَدِ  
 پَسِ كَسِي رَا كِه بَا مَنِ بُودِ كَفْتِمِ آيَا مَنِي بِنِي كَفْتِ كِه خَا سَوْشِ پَسِ هَر گَاهِ كِه بَرُويِ خَاكِ رَا بَرَا بَرِ كَرْدِيْمِ اَمِیْمِ  
 نَزْدِ دَخْتَرِ وِي وَپَر سِيدِ مِی كِه عَمَلِ پَدَرْ تَوْبَه بُودِ پَسِ وِي پَر سِيدِ كِه شَاهِدِ دِیدِ پَسِ خَبَرِ دَا دِیْمِ مَازِ اَنِ  
 وَاقِعَه اَنِ دَخْتَرِ رَا پَسِ وِي كَفْتِ بُودِ پَدَرْ مِی كِه اَزْ بِچَاهِ سَالِ هَمِه شَبَّ قِيَامِ كَرْدِي وَهَر گَاهِ كِه سَحَرِ شَدِي  
 دَر مَنَاجَاتِ كَفْتِي بِاَلْمَدِ اَلْكَرْسِي رَا اَزْ مَخْلُوقِ خُودِ دَر قَبْرِ وِي نَمَازِ عَطَا كَرْدَه پَسِ مَازِ نِزْ عَطَا كُنِ پَسِ بُودِ  
 اَللَّهُ تَعَالَى كِه رَدِ كُنْدِ اَيْنِ دَمَايِ وِی رَا انْتَهَى - لَمَّا طَرِيقَةُ اَوَّلِيَايِ عَظَامِ وَكِبَرَايِ كِرَامِ عَلِيمِ الرُّضْوَانِ  
 پَهْمِنِ بُودِ وِلِسِ چَتَا نِجَه غُوثِ الثَّقَلَيْنِ حَضَرَتِ شَيْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ جَلِيلَانِي قُدَسِ سِرِّهِ دَر غَنِيَّةِ الظَّاهِرِ  
 دَفْصَلِ قِيَامِ جَمِيعِ اللَّيْلِ كَفْتِه كِه اَمَّا قِيَامِ جَمِيعِ اللَّيْلِ پَسِ اَيْنِ كَارِ قَاوِيَا سِتْ كِه حَمَانِي اَزْ اَلْفِ رَعَا

در بیان فضیلت نماز و عبادت

در بیان فضیلت نماز و عبادت

در بیان فضیلت نماز و عبادت

در بیان فضیلت نماز و عبادت



در شب بیداری غلبه سوم من ختم قرآن

ختم قرآن در ماه مبارک

در شب بیداری غلبه سوم من ختم قرآن

کم زنی شامل ایشان است و توفیق الهی و نور جلال و جمال ناشناهی بر دلهای آنها حاصله کرده باشد  
 پس گردانید قیام کلیل مرا ایشانرا به و خلعت که تا بوقت مرگ مولی تعالی از ایشان سلب نمیشد  
 و هر آئینه مرویت از عثمان بن عفان که بیک رکعت همه شب را زنده داشتی و ختم قرآن  
 در آن کردی و چهل مرد از تابعین میگردیده اند که ایشان همه کل شب را زنده داشتندی و میگزاروند  
 نماز فجر را بوضوئی عشا چهل سال و این نقل از ایشان صحیح است - و مشهورترین از آنان سعید بن  
 جبیر و صفوان بن سلیم و ابوجازم و محمد بن المنکدر از اهل مدینه - و فضیل بن عیاض و وهب  
 البرقع و اهل مکة - و طاؤس و وهب بن منبه از اهل مین - و ربیع بن خثیم و حکم از اهل کوفه - و ابوسلیمان  
 و علی بن بکار از اهل شام - و ابوعبدالله خواص و ابومعاصم از اهل عباد - و حذیب ابوجمهد و ابوجابر  
 المسلمانی از اهل فارس - و مالک بن دینار و سلیمان النخعی و یزید الرقاشی و حذیب بن ابی ثابت و یحیی  
 البکاء و از اهل بصره و غیر هم که ذکر ایشان بدرازی میکشد انتهی کلامه و نیز حجة الاسلام امام غزالی در  
 آخر ربع اول آورده - بدانکه احیای لیل از جهت مقدار بهفت مراتب است مرتبه اولی همه شب زنده  
 داشتن است و این شان آن اقویاست که مرعبات حق تعالی را مجرد گشته باشند و بنا جات از دنیا  
 ستلذذ گشته اند و غذای ایشان و حیات قلوب ایشان همین ذکر الهی میباشد پس گاهی مانده میشود  
 از طول قیام و در میکنند خواب را بطرف روز در وقت اشتغال مردم و هر آئینه این طریق عبادت  
 بود از سلف که نماز فجر را بوضوئی عشا میگزاردندی حکایت کرد این را ابوطالب بن بسیل تواتر  
 و شهرت از چهل مردان تابعین - و بود در ایشان کسیکه دوام نمود برین ریاضت تا چهل سال که از ایشان  
 است سعید بن المسیب و صفوان بن سلیم (بدان طریق که از غنیه در گذشته است) تا قوله - و بود کسین  
 سنال که ختم قرآن کردی و در راه نود مرتبه و وقتیکه نغمیدی رجوع کردی و بار دیگر خواندی انتهی  
 کلام الغزالی و عبدالوهاب شعرانی در تنبیه المغترین ریاضات کنندگان را بالتفصیل شمرده  
 که ذکر آن در اینجا بطول کشد در اینجا باید دید تا آنکه همدان کتاب گفته که چننین از سلف عمر بن عبدالقو  
 و بشراحانی و محمد بن اسماعیل البخاری و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفه و رابعه عدویه و از داعی  
 و جنه عتی کثیره ذکر ایشان در طبقات کردیم رضی الله تعالی عنهم - و همدان کتاب است که ابن  
 مقاتل گفته که امام ابو حنیفه نماز صبح را بوضوئی عشا هفت سال گزارد و در روایت دیگر



چهل سال و برای چهل و هفت سال و بروای پنج سال اتسی و به تطبیق در روایات بالا اینکه زیر این  
امام هر کسی آنقدر خیر داده که در زمانه خود او یافته فاما حدیث انس که گفت نزدیک ازواج اشعری  
علیه السلام سه کس آمدند که می پرسیدند از عبادت آنحضرت علیه السلام و چون به اوت علیه السلام  
واقع گشتند ایشان عبادت آنحضرت علیه السلام را قلیل دانستند گفتند که کجاست مرتبه ما از  
مرتبه حضرت علیه السلام و حال آنکه بخشید حق تعالی گنامان پیشین و پسین و یواس یکی از ایشان  
گفت که من همیشه به شب خواهم خواند و دیگری گفت که من علی الدوام روزه خواهم داشت و گاهی  
افطار نکم و آن دیگری گفت که من همیشه جدا خواهم ماند از زنان و گاهی نکاح نکم پس آمد نزدیک  
ایشان آنحضرت علیه الصلوة والسلام و فرمود که شما آن کسانید که چنان و چنین گفتید خبر دادید  
که البته خائف تر شام خدا را منم و اتقای شام خدا را منم لیکن من گاهی روزه میدارم و گاهی افطار  
میکنم و وقتی در شب نماز میخوانم و وقتی خواب میکنم و در نکاح می آمدم زنان را پس کیسه اعراض کرد از  
سنت من (یعنی بطریق استحقاق و انکار) پس نیت آنکس از من متفق علیه پس جوابش از  
جانب جمهور اینک حدیث مذکور است بر آنکه آن هر سه کسان یک طرف را از دو طرف فعل ببرد و جواب  
و طرف دوم فعل را بسبیل دوام حرام کرده بودند چنانچه همین معنی منصوص لفظاً آمده است در اقوال  
ایشان محدثان حرمت عبادت و قربت میدانستند و با وجودیکه خبری از عبادت آنحضرت  
علیه السلام شنیده اند از سنت رسول الله از آنجا دانستند بلکه از آن اعراض نمودند فلذا قال  
علیه السلام فی آخر حدیث فمن رغب عن سنتی فلیس منی و امام نووی در شرح  
صحیح مسلم در حدیث کتاب النکاح می آورد - احتجاج جمهور بر اینکه نکاح نه حرام است و نه واجب قول  
حق تعالی است فَإِنْ كُنْتُمْ أَحِبُّوا مَا طَلَبَ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ أَلَيْسَ  
و اد حق تعالی در میان نکاح و جماع کثیر خود - و اما معنی قوله صلعم فمن رغب عن سنتی  
فلیس منی اینکه کسی که روگردانی کرد از آن بطوریکه معتقدان نباشد چنانکه کفر من می باشد اتسی  
کبری نیست لکن سخن | اما بعد از این | اهل اهل بیکه که در وقت | کا و گوهری به بیند زیر  
بیان اثبات هر سوم یعنی جواز ختم قرآن در اقل از هفت روز  
باید دانست که ختم قرآن در اقل از هفت روز جائز است بدلائل قاطعه

برای بعضی از

نشان دارد که امام هاشم آن سخن قرآن است







أَعْطَى الشَّرْعَةَ فِي الْقِرَاءَةِ وَلَوْ بَيْنَهَا الْآخِرَ وَانْتَهَى مُنَوِّی دان که کار خدا و خاص خدا نیست محصور در مدارک ما  
 باشد از خالق قوی و قدر کا نشان خارق قوای بشر ای بسا کار کا یاد ابدال که بود پیش عقل خلق محال  
 شود آنرا از ابلیس منکره و ابو عیسیٰ ترمذی در جامع خود در ابواب القراءه آورده که هر دو از عثمان بن عفان که در یک رکعت و ترختم قرآن کردی و مرویست از سعید بن جبیر که ختم کرد قرآن در دو رکعت در کعبه انتی کلام الترمذی که صحیح وی یکی از صحاح شش است و ابن حجر  
 یکی شافعی در قلند عقیان فی مناقب النعمان آورده که عبد الله بن المبارک فرمود که چهار کس از ائمه ختم قرآن در رکعت واحد کرده عثمان بن عفان و تمیم الداری و سعید بن جبیر و ابو حنیفه  
 اندنم انتی و طحاوی گفته که جلال الدین سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که مرویست از خارج بن خارج که ختم قرآن در یک رکعت چهار کس از ائمه کرده که یکی از ایشان امام ابو حنیفه است  
 انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن روایة الضعفاء گفته و اما ابو بکر بن عیاش پس فضل و امام بودن وی بالاتفاق ثابت است و ما از پسرش که ابراهیم است روایت کردیم  
 که گفت او که پدر من بمن گفت که هر آینه پدر تو (یعنی ابو بکر بن عیاش) گاهی پنج فاحشه نکرده و هر آینه وی از مدت سی سال هر روز ختم قرآن میکند و ختم کردم درین گوشه بیست و چهار بار قرآن انتی و شاه عبدالعزیز دهلوی درستان المحدثین گفته که تاریخ بغدادی از تصانیف  
 خطیب بغدادی است و لکن خطیب ابو بکر و نام او احمد بن علی بن ثابت بن احمد است هر روز ختم قرآن میکرد و هفتم ذیحجه ۲۶۳ وفات یافت انتی و شامی در شرح در المختار گفته  
**قوله و لیع بن الجراح** و لی شیخ الاسلام و یکی از ائمه اعلام است یحیی بن کثم گفت که در کعبه روز ما صیام الله برداشتی و نرسب ختم قرآن کردی انتی و در احیاء العلوم است که امام شافعی در رمضان شصت مرتبه ختم قرآن کردی خاص در نماز و یکی از اصحاب شیخ  
 بو یطی بود که در رمضان هر روز ختم قرآن کردی انتی خلاصه کلام و ما حاصل این مرام بعد از تحقیق تام و تدقیق تمام اینکه رخصت و قنیه موقوف گشت بحسب طاقت منارت  
 هر شخص بموجب حدیث حتی یصلوا و تصرحات علما چنانچه گذشت پس وارد نمیشود بر کسی

در ختم قرآن از شیعیان پنج کس را چهار کس از کتب معتبره ذکر کرده

ما حاصل کلام







حرات بود و از همین باعث عادات سلف بحسب طاقت و مهارت ایشان مخالف بود چنانچه  
 امام نووی در شرح این حدیث گفته که هر آینه عادات سلف در خواندن قرآن در هر روز بحسب مراتب  
 احوال و افهام و وظائف ایشان مختلف بودند بعضی از ایشان در هر ماه ختمی کردند و بعضی  
 در هر سبت روز و بعضی در هر ده روز و بعضی بلکه اکثر از ایشان در هفت روز و بسیاری از ایشان  
 در سه روز و بیشماری در هر شب روز و بعضی در هر شب و بعضی از ایشان در شب روز سه بار ختم  
 قرآن کردند و بعضی در هر شب روز هشت بار ختم قرآن کردند و قول مختار درین باب  
 اینکه کثرت کند ختم قرآن را آنقدر که ممکن باشد و اوامیر آن عادات نکنند مگر آنقدر را که  
 یقین نمایند که تاحیات همین در برین مقدار دوام باقی ماندنغ شلا و تلذذ است و در اقامه الحجه  
 آورده که ترجمه اش اینک جواب حدیث عبداللہ بن عمر و اینکه آنحضرت صلعم از حالتی در  
 یافته بود که چیزی را که وی الترام میخواند بر میداوست آن قادر نگردد پس هدایت نمود و بر این  
 طریق رخصت و علتش بوی بیان فرمود که نفس ترا بر تو حق است و اهل ترا بر تو حق است و اگر  
 اینچنین میکنی پس وی ضعیف و بد نشخیف گردد پس دلالت نمود این معنی بدینیکه سعی نمودن در  
 عبادت بطوریکه مورت کسل طبع و ملال خاطر باشد و یاد حقوق شرعی از آن خللی واقع گردد پس  
 آن عبادت ممنوع است و دلالت این بر مطلق منع نیست و جواب حدیث جماعت صحابه  
 اینکه ایشان عمل آنحضرت صلعم را غایت کم دانستند و گمان بردند که آنحضرت صلعم بوجه مغفور  
 شد بخد کوشش زیاد در عبادت نمیکند و واجب دانستند بر خود چیزی را که حق تعالی آنرا بر ایشان  
 واجب گردانیده بود و از طریق آسان اعراض نمودند آنحضرت صلعم ایشانرا بر آن زجر نمود  
 و هدایت نمود ایشانرا بطرف طریق خود و فرمود من ترغب عن سنتی یعنی هر که اعراض کند باین طریق  
 که طریق مرا که من بر آن میباشم حسن نداند چنانچه آن جماعت گمان برده بود فلکیس و منی  
 (یعنی از آنان نیست که بر مسلک و هدایت من میروند) و درین حدیث جامی دلالت برین نیست  
 که هرگاه که شخصی حسب طاقت خود کوشش در عبادت کند در انحالیکه واجب کننده نباشد غیر واجب  
 و نیز مسلک خود را بر مسلک نبوی فضیلت دهنده نباشد اینچنین صورت نیز جائز نباشد استقامتی  
 سوال اگر گفته شود که چون بقبول شما اینچنین عبادات شاقه حسب طاقت جائز گردد و دید پس

در هر روز و بعضی در هر شب روز هشت بار ختم قرآن کردند

و در هر شب روز هشت بار ختم قرآن کردند

قال



۶۹

آنحضرت صلعم با وجودی که قوی تر اتقوا و اعداء الناس بود بر خود چه اختیار نمود پس از اینجا معلوم  
گشت که این همه تاویلات از قبیل مثلاً لا یرضی به فائله اند جواب گویم که جواب آن در  
اقامه الحجۃ بدین طرز تحریر نموده که بیشک آنحضرت صلعم طاقب عبادت آنقدر رسیداشت که  
دیگران ازان قاصر میبودند فاما کثرت عبادت را بوجه شفقت است و بباعث ترحم فرمود  
بر اتباع خود ترک فرمودی تا که مردم را بسبب اتباع وی صلعم تنگی لاحق نشود و دلالت میکند بر  
کفتم قول حضرت عائشه صدیقہ که هر آئینه آنحضرت صلعم بعضی عمل را ترک فرمودی با وجودیکه  
آن عمل را دوست میداشتی بخوف اینکه مردم نیز اینچنین کنند و بر ایشان فرض گردد چنانچه روایت  
کرده این حدیث را بخاری و ابوداود و غیره و هر آئینه ترک نمود آنحضرت صلعم نماز تراویح را بابت  
بعد از خواندن آن شبی چند بسبب خوف فرض بودن آن بر مردم روایت کرد این را نیز بخاری  
و غیره و ابوداود و غیره از عائشه روایت نموده که آنحضرت صلعم بول کرد پس حضرت عمر آمدند  
آب گرفته ای تا آنحضرت صلعم پرسید این چیست یا عمر گفت برای وضوی شما آب است فرمود  
که ما مور نشده ام برینکه هرگاه که بول کنم وضو سازم و اگر اینچنین کردمی سنت میشد و امثال  
آن بسیار است انتی ما حصل جواب آنست که از جواز فعلی و یا استحباب آن چیزی لازم نیست  
که خواه نخواه و لا محاله کرده آید خاصه جایکه خوف امری عظیم در آن متصور باشد پس اختیار نمود  
آنحضرت صلعم عبادت شاذ را ازین قبیل بود تا از انوجه که معترض پیش کرده بود فافهم لا تکلن من الخایرین  
**بیان اثبات امر چهارم یعنی در جواز روزه صیام الد هر داشتن**  
از عائشه صدیقہ روایت کرد که هر آئینه حمزه بن عمرو اسلمی از آنحضرت صلعم پرسید که یا رسول الله روایتی  
را جعل اسره القنوم اقل من فی الشفر یعنی من مردی ام که صائم الد شدیم یا در سفر روزه دارم فرمود علیه السلام  
که روزه دار اگر خوابی و افطار کن اگر خوابی رواه مسلم و البخاری پس این حدیث دلالت میکند  
جواز صیام الد بر بوجه ترخیص فرمودن آنحضرت صلعم سائل را منع نفرمودن ازان - و برینا  
است جمهور اهل علم چنانکه امام نووی در شرح این حدیث گفته که درین حدیث دلیل امام شافعی  
است و موافقین او را که هر آئینه صوم دهر مکرده نیست کسانی را که خائف نباشند ضرر را و نه فوت  
حق را بشرطیکه در هر دو عید و ایام تشریق افطار نمایند چه که حمزه بن عمرو اسلمی آنحضرت صلعم را از

در امر چهارم یعنی در جواز صیام الد هر



صیام الدهر بودن خود خبر داد پس آنحضرت صلعم ویرایمغ نفرمود بلکه ویرا در سفر بران قائم داشت  
پس در حضر بطریق اولی صیام الدهر جایزست انتی و خود چگونه اینچنین حکمی در خواص و عوام یک  
باشد یا وجود اختلاف اطلاق که بعضی موفق تر باشد بخیر از بعضی دیگر و لنعم ماقبل  
نه بزرگ است و نه هر مرد **خداوند گشت کیان کرد** و حافظ ابو نعیم اصبهانی در حلیه الاولیا  
در حالات حضرت عثمان آورده حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ حَمَلَانَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ  
ابْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدَّثَنِي أَبِي نَاحِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّ الرَّبِيعَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ  
جَدِّهِ لَهُ يَقَالُ لَهَا رَحِمَةُ قَالَتْ كَانَ عَمَّنْ يَصُومُ الدَّهْرَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ لَا مَجْعَةَ  
مِنْ أَقْوَامٍ يَعْنِي زَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ زَجْدَهُ خَدِّمَهُ رَوَيْتُ مِنْكُمْ رَوَيْتُ مِنْكُمْ رَوَيْتُ مِنْكُمْ رَوَيْتُ مِنْكُمْ  
عثمان همیشه روزه دهر بیداشت و همه شب زنده داشتی مگر قدری از اول شب آرام کردی  
انتی و امام نووی در شرح مسلم در باب النبی عن صوم الدهر لمن تضرع به گفته که  
اند علمادین پس مذنب بل نوا هر منعست از صیام الدهر بسبب نوا بر این احادیث  
یعنی که از عبدالله بن عمرو بن العاص مروست و قاضی و غیره گفته که مذنب جایز علماء جواز صیام  
الدهرست و قتیکه در ایام منی عنمار روزه ندارند و ایام منیه روز هر دو عید و هر سه روز تشریق  
و مذنب امام شافعی و اصحاب او اینکه صیام الدهر و قتیکه افطار کرده میشود در آن در ایام هر دو  
عید و تشریق مکروه نیست بلکه مستحبست بشرطیکه بسبب صیام الدهر چیزی ضرر نرساند  
و نفوت حقی از وی پدید آید انتی کلامه - و بعد درین باب بقدری فاصله گفته که اگر صیام الدهر مکروه  
و ممنوع بودی هر آینه آنحضرت صلعم حمزه بن عمرو اسلمی را از آن منع فرمودی لَا سَيِّئًا فِي التَّضَرُّعِ بَشَرًا  
از حضرت عمر رضی الله عنه ثبوت رسیده که روزه دائمی داشتی و همچنین از ابو طلحه و حضرت عائشه و خلافت کثیر از  
سلف رضی الله عنهم چنانچه در شرح مذنب بر ایشان کرده ام انتی و همینست قول امام مالک رحمه الله  
واسحق چنانکه در صحیح ترمذی است - فَاَمَّا حَدِيثُ حَفْصَةَ عَائِشَةَ صَدِيقَةٍ فِي تَخَالُفٍ وَتَضَادٍ  
بِأَجْمَلٍ مَا ذَكَرْنَا فِي حَدِيثِ قَالَتْ لَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ  
وَلَا صَلَّى لَيْلَةً إِلَى الصُّبْحِ وَلَا صَامَ شَهْرًا كَامِلًا عِدَّةَ رَمَضَانَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ زَيْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ  
داشتن همه شب برای عبادت مستلزم این نیست که در آن همه شب تنها نماز خواند و یا تنها



تلاوت قرآن کند بلکه گاهی نماز خوانده شود و گاهی تلاوت قرآن کرده آید و گاهی بنزد فکر و شغل و تصرف  
و دعا مشغول گردد و نیز ازین چیزی لازم نیست هر کاری که آنحضرت صلعم بذات شریف خود نکرده باشد  
جائز نیز نباشد و یا اجازتی بران نیز نداده باشد و اذ الوثیت هذا لو لیکن الاستدلال قاطعا  
ناممل و صائم الدین نبودن آنحضرت صلعم محتملست بترحم آنحضرت صلعم بر آنست چنانچه حال در  
آخر امر سوم در گذشت - و اما حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم احب الصلوة  
إلی الله صلوة داود و احب الصیام الی الله صیام داود کان ینام یضع الکیل و یقوم  
ثلثه و ینام سُدسَه و یصوم یوماً یفطر یوماً متفق علیه پس جوابش از جانب جمہور  
اینکه درین حدیث دلالتی بر این نیست که غیر آن بدعتست بلکه دلالت بر اینکه غیر آن نیز  
محبوبست چنانچه مدلول صیغه افعّل التفضیلست که آن لفظ احب است بلکه این حدیث احب  
بودن و محبوب تر شدن غیر آن را منافی نیست - و خود چگونه صورت بندد و حال آنکه خود صوم و صلوة  
آنحضرت صلعم برگزین مثل صوم و صلوة داود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نبود کما لا یخفی علی ما  
کتب الحدیث چه بثبوت نرسیده که آنحضرت صلعم نصف شب خفتی و ثلث شب قیام فرمودی  
و سب آن باز استراحت نمودی - و نه اینکه روزی صوم و روزی افطار روزی بدی نه بسند صحیح  
نه بسند ضعیف - و کسی را از مسلمانان چنین ظن نباشد که عبادت آنحضرت صلعم بطریق احب و  
بشر بنزد چون حال چنینست چنانکه دانستی پس لابدیست از حمل این حدیث و نیز دیگر الفاظ  
احادیث دیگر که درباره عبدالله بن عمرو بن العاص را شاد شده بود مثل لا صائم من صائم الا بعد  
بر وجهیکه حاصل شود بان تطبیق پس باید که معنی حدیث بدینچنین کرده آید که ای عبدالله بن عمرو  
محبوبتر نماز نسبت به تو و امثال تو که از کثرت عبادت در آخر عمر ضرر یابند و از دوام آن عاجز شوند  
و حال آنکه در حدیث دیگرست احب العمل الیه تعالی ماذا هم صاحبہ علیہ نه نسبت به حمزه بن  
عمر و اسلمی و امثال وی که اقویا باشند نماز داود علیه السلامست و همچنینست حال روزه در حق تو  
و امثال تو که ضعیفا باشند ستم فإِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ نه در حق اقویا مانند حمزه السلمی چنانچه  
علما گفته و امام نووی در شرح مسلم در باب مذکور تصریح بر این نموده بدین الفاظ و تَحْصِينُ هَذَا  
بِحَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَ مَنْ فِي مَعْنَاهُ - وَ تَقْدِيرُهُ لَا أَفْضَلَ مِنْ هَذَا فِي حَقِّكَ



وَيُؤَيِّدُ هَذَا أَنَّهُ صَلَاحُ لَعْنَتِهِ حَمَزَةً بَيْنَ عَمْرٍو عَنِ الشَّرِّ وَاسْتِشْدَادُهُ إِلَى يَوْمٍ وَيَوْمٍ وَ  
 لَوْ كَانَ أَفْضَلُ فِي حَقِّ كُلِّ النَّاسِ لَا اسْتِشْدَادَ إِلَيْهِ وَبَيِّنَةٌ لَهُ فَإِنَّ تَأْخِيرَ الْبَيَانِ عَنْ  
 وَقْتِ الْحَاجَةِ لَا يَجُوزُ انْتَهَى - **أما** جواب از فقره دیگر که روزه نیست یا روزه مباد بطریق خبا  
 یاد عاکی را که روزه داشت همیشه بخیند وجه در نودی مذکور است که حاصل یکی از آنها اینست  
 محمول است بر آنکه از صوم الدهر متضرر میگردد و با فوت حقی از ایشان بسبب آن لازم می آید و آنکه  
 چنین نباشد بر ایشان محمول نمیتواند شد و تأییدش اینست درین نمی نیز مثل با قبل خطاب با بن عمرو  
 بود و حال آنکه حضرت مسلم در آخر عمر عجز و یراهم از وی نقل کرده و نادم گشت بر قبول نکردن در حق  
 از آنحضرت صلعم (یعنی جانی که خود گفت که نادم شدم بر پذیرا نمودن من خصمت را از آنحضرت صلعم  
 که مراد هر ماه بسره روزه خصمت و اجازت فرموده بود - و اگر آنرا از وی صلعم قبول نمود می بر آئیند حب  
 بودی نزد من آن یعنی در نیوقت پیری از اهل من و مال من) علما گفته اند که منع فرمود آنحضرت صلعم  
 ابن عمرو را بسبب علم آنحضرت صلعم بر عجز ابن عمرو - و ثابت داشت حمزه بن عمرو را بسبب علم وی  
 علیه السلام بر قدرت وی بلا ضرر انتهی - چونکه از تحقیق این مقام دانستی که صیام الدهر برای اقویا  
 مستحب و بهتر است چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است نه بدعت و ضلالت پس در پرده دین  
 بدین سبب این شریعت متین را که اقویا بودند بر عبادت عبادی گفتند فعل شیاطین طبعی است رباعی

سرت پرده از ای فلک میداند	لازت همه بی شبهه شک میداند
با او چکنی که یک بیک میداند	بلید است که قوی تر دخیل منکرین از صوم الدهر و ختم قرآن اقل

از هفت روز حدیث ابن عمرو است جمیع طرق و جواب آن بخوبی از اقامه الحجة بیان کرده شد و نیز  
 در زیر حدیث مذکور امام نووی گفته که حاصل حدیث بذ شفقة و رقی آنحضرت صلعم است بر  
 امت خود و ارشاد و است صلعم مرا ایشان را بسوی مصالح ایشان و ترغیب و حث است مرا ایشان را  
 بر طریقه که طاقت دوام بران میدارند و منع فرمود ایشان را از تعمق و گذاردن عبادت که بر ایشان  
 خف آن بود که ایشان را بسبب آن از ان ملال آید و یا آنرا ترک نمایند و یا بعضی از ان ترک نمایند  
 و هر آئینه این معنی را آنحضرت صلعم بدین عبارت ادا فرموده علیکم من الأعمال ما تطيقون  
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ و این قول ابن عمرو را گفته بود که مانند فلان سباهش که قیام شب میکرد



و در آخر ترک آن کرد و در حدیث دیگر آمده که بهترین اعمال آنست که صاحبی بر آن دوام کند  
 انتی مختصر این دلیل منکرین عموماً نزد باب عقول سلیم چگونه در احوال و وضعیایسان نافذ گردد  
 وَأَنْصِفَ وَتَأْتِلَ اللَّهُ أَغْنَاءَ عَلَى طَاعَتِكَ وَوَقَفْنَا لَامُؤْرِهِ خَيْرُكَ ابیات  
 رسم بزبان بود و انصافاً که از احسانیت بیخ فاخته | و آنکه نادر و دل جوت پند | است شریفه نهد بر حریر

باز این که در حدیث آمده است  
 احوال و احکام که در حدیث آمده است

بیان اثبات مرتبه یسنی در جواز خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده رکعت

باید دانست که جواز خواندن نوافل در شب زائده بر سیزده  
 رکعت تا بر قدر که باشد باخبار صحیح و آثار مرصع با نیز بلکه مستحسن است و اگر خواهی صراط مستقیم  
 که سنی برای بود و سنی ضاعی و لکن | هرگز در چشم وی همچون آن زیاده | اگر سنیان زندگی خواهند میان سنی  
 عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْجُدُ  
 إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَفَحَا عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَاسْتَكْبَرُوا  
 مِنَ الشُّجُوذِ يَعْنِي شَدِيدُوا مِنْهُمُ انْخَضَرَتْ عَلَيْهِمْ كَيْفَ سَجَدَ كُنْزُ مَرْدَا مَگر این که می نویسد حق تعالی  
 مراد را بسبب آن یک نیکی و محو میکند از وی بآن یک گناه و بلند میکند مراد را بسبب آن درجه را  
 پس بسیار کنید از سجده و روایت است از ابی فاطمه گفت که گفتم یا رسول الله مراد از عملی خبر کن  
 تا که مستقیم بران نامم و بجای آرم آنرا فرمود لازم گیرید سجود را چه هر آینه سجده نمیکنی قوم خدا را آنچه  
 کردن مگر اینکه بلند میکند حق تعالی ترا بآن درجه و ساقط میکند از تو بسبب آن خطیئه را  
 این حاجت و باب کماله لیسود و روایت است از معدان گفت که ملاقات کردم ثوبان بن موسی  
 رسول الله صلعم پس گفتم که عملی مرا خبر کن که میگویم آنرا و بسبب آن حق تعالی مرا در بهشت در آورد پس  
 خاموش ماند پس باز پرسیدم چون بسوم مرتبه از وی پرسیدم فرمود که همچنین از آنحضرت صلعم پرسیدم  
 بمن فرمود که لازم گیر کثرت سجود برای خدا فَإِنَّكَ لَا تَسْجُدُ لِلَّهِ سَجْدَةً إِلَّا رَفَعَكَ اللَّهُ بِهَا  
 دَرَجَةً وَنَحَّطَ عَنْكَ بِهَا خَطِيئَةً گفت معدان که بعد از آن ملاقات ابی در داد کردم پس  
 این امر را از وی پرسیدم پس مرا مثل قول ثوبان گفت که ای مسلمان در باب فضل سجود و این چه  
 فی باب المذكور و الترمذی فی باب کثرة الركوع و السجود و قَالَ فِي الْبَابِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ



فَإِنْ فَاجِلَةٌ - وَحَدِيثُ وَكَانَ وَإِنْ الدَّرَجَاتُ فِي كَثْرَةِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ حَدِيثٌ خَيْرٌ  
 مِنْهُ أَمَّا هَذَا هُوَ إِنْ أَحَادِيثُ مَحْمُودَةٌ وَالْأَمْرُ بِالنَّدَرِ تَرْغِيبٌ كَثِيرٌ عَدَدُ رَكَعَاتٍ تَأْخِذُ بِكَ كَثْرَتِ رَكَعَاتٍ  
 دَرَانِ حَدِيثٍ وَانْتِهَائِي نَيْسْت وَنَهْ تَخْصِصِ بُوْقَتِي أَزْ شَارُوزِي پَسِ شَامِلِ مَانْدِهْمِهْ أَوْقَاتِ شَارُوزِي  
 قَامَا أَوْقَاتِ مَكْرُوبِ پَسِ سَتَشِي مَانْدِ بَا حَادِيثِ دِيكَرِ كَسِ بِرَقْدِ رَمَازِ نَوَافِلِ أَزْ بِرِ كَسِي كِهْ كَيْدِ جَانِزِ سَتِ  
 بِدِيلِ أَحَادِيثِ مَذْكُورِهْ وَهَمِنْ سَتِ قَوْلِ جَاهِرِ عِلْمَا بِالْإِتِّفَاقِ چِنَا نَحْجِهْ إِمَامِ نَوَوِي فِي شَرْحِ سَلَمِ دَهَابِ  
 صَلَوةِ اللَّيْلِ وَعَدَدِ رَكَعَاتِ النَّبِيِّ صَلَّيْهُمُ آوْرَدِهْ كِهْ - قَاضِي كَفَتِ كِهْ خِلَافِ نَيْسْت وَتَلَكِ كِهْ عَدَدِ رَكَعَاتِ  
 كَدَمِي حَدِيثِ نَيْسْت كِهْ زِيَادَتِ بَرَانِ كُرْدِهْ نَشُودِ وَنَهْ تَقْصَانِ اَزَانِ وَنَهْ دَرِ تَلَكِ كِهْ نَمَازِ دَرِ شَبِّ اَزَانِ  
 طَاعَاتِ سَتِ هَرِ قَدَرِ كِهْ دَرَانِ زِيَادَتِ كُرْدِهْ نَشُودِ اَجْرِشِ زِيَادِهْ يَابِدِ - وَجَزْ اِيْنِ نَيْسْت كِهْ خِلَافِ فِعْلِ  
 نَبِيِّ صَلَّيْهِمُ سَلَمُ سَتِ وَدَرِ اِنْجِهْ اِنْخُفَرْتِ صَلَّيْهُمُ بَرَايِ خُودِ اَخْتِيَارِ مَوْدُآتِي وَنِيْزِ اِگَرِ اَخْتِلَافِ سَتِ  
 پَسِ اَنْ دَرِ اَفْضَلِيَّتِ طُولِ قِيَامِ وَكَثْرَتِ رَكَعَاتِ سَتِ نَهْ دَرِ نَفْسِ حَوَازِ كِهْ اَنْ بِالْإِتِّفَاقِ جَانِزِ  
 چِنَا نَحْجِهْ خُودِ تَرْمِزِي دَرِ صَحِيْحِ خُودِ دَرِ بَابِ مَذْكُورِ كَفْتِهْ - وَقَدْ اَخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي هَذَا فَقَالَ  
 بَعْضُهُمْ طُولُ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنْ كَثْرَةِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ  
 كَثْرَةُ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ أَفْضَلُ مِنْ طُولِ الْقِيَامِ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ قَدْ رَوَى  
 عَنِ النَّبِيِّ صَلَّيْهِمُ فِي هَذَا حَدِيثَانِ وَلَوْ يَفِضُ فِيهِ بَشْيٌ وَقَالَ اِسْحَاقُ أَمَّا يَا لَتَهْمَا  
 فَكَثْرَةُ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَأَمَّا يَا لَلِطُولِ الْقِيَامِ إِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ لَهُ جُزْءٌ بِاللَّيْلِ  
 يَأْتِي عَلَيْهِ فَكَثْرَةُ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ فِي هَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ لِأَنَّهُ يَأْتِي عَلَى جُزْءٍ أَمَّا  
 يَعْنِي اِبْلَاطِ طُولِ قِيَامِ وَكَثْرَتِ رَكَعَاتِ بَاهِمِ مُخْتَلَفِ اَنْدِ بَعْضِي كَفْتِهْ كِهْ طُولِ قِيَامِ دَرِ نَمَازِ اَفْضَلِ سَتِ  
 اَزْ كَثْرَتِ رُكُوعِ وَسُجُودِ وَبَعْضِي كَفْتِهْ كِهْ كَثْرَتِ رُكُوعِ وَسُجُودِ اَفْضَلِ سَتِ اَزْ طُولِ قِيَامِ وَآحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ  
 كَفْتِهْ كِهْ نَهْ أَهْمِيَّتِ مَرُوبِ سَتِ اَنْدِ نَبِيِّ صَلَّيْهِمُ دَرِ اِمْرِ دُوْ حَدِيثِ يَعْنِي بِدَوَقِ سَمِ حَدِيثِ كِهْ سَبِيْحِ چِنَزِ دَرِ اِمْرِ كَلَمِ  
 كُرْدِهْ نَمِيْشُودِ - وَاسْمِي كَفْتِهْ كِهْ دَرِ رُوزِ كَثْرَتِ رُكُوعِ وَسُجُودِ بَهْتَرِ سَتِ وَدَرِ شَبِّ طُولِ قِيَامِ مَكْرُوفِ  
 كِهْ اَوْرَادِ شَبِّ طَوِيلِ بَاشَدَكِهْ اَوَا سِيْكَندَ اَزْ اَبِيسِ دَرِ نِيْصُورَتِ كَثْرَتِ رُكُوعِ وَسُجُودِ نَزْدِ مَنْ مَحْبُوبِ سَتِ  
 چِرُوِي بُوْقِيَّةِ خُودِ اَتِيَانِ مِيْكَندَ اَتَمِي - وَبَحْثِيْنِ سَتِ قَوْلِ نَقَايِ حَنْبِيَّةِ كَثْرَةُ رَكَعَاتِ اَللّٰهُ تَعَالٰی  
 وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ بَعْضُهُمْ اَلْبَاقِيْنَ وَبَعْضُهُمْ اَلْأَوَّلِيْنَ وَرَتَوِيْزِ اَلْبَصَارِ سَتِ وَكَثْرَةُ الرُّكُوعِ

در این حدیث آمده است که هر چه در نماز بیشتر باشد بهتر است و در این حدیث آمده است که هر چه در نماز بیشتر باشد بهتر است

در این حدیث آمده است که هر چه در نماز بیشتر باشد بهتر است و در این حدیث آمده است که هر چه در نماز بیشتر باشد بهتر است



والتسبیح و احب من طول القیام - و در شرح آن و در مختار از معراج می آرود ان هذا قول  
 محمد و ان مذنب الامام افضل فی القیام و صحیح فی البدایح و در شامی گفته قال  
 ابو یوسف اذا كان له و من الليل بقراءة القرآن فالأفضل ان یكثر عدد  
 الركعات و لا یقلو القیام افضل انتهى تحصیل این کلام و مفصل این مرام اینکه تحقیق  
 اهل علم از محدثین استفق اند بر حراز هر دو قسم نماز لیکن مختلف اند در فضیلت بر چهار مذاهب  
 بعضی طول قیام افضل گفته از کثرت رکوع و سجود و بعضی کثرت رکوع و سجود بهتر دانسته از طول  
 قیام و بعضی توقف کرده که از آنان یکی امام احمد حنبل رحمت و بعضی تفصیل کرده که یکی از آن  
 اصحن سلف علاوه از تحقیق ما تقدم اینکه کثرت رکعات تراویح بر سیزده رکعات که از اجماع اکثر  
 صحابه بلکه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین ثابت و محقق است مخالف است از  
 اعراض فرقه و تابعیه فاقصفت و انظر الی تحقیق المقام و لا تغتر بحیل من الشیاطین  
 اللثام و چون بموجب قول تم فخلت من بعد و خلعت أضاعوا الصلوة آنچه غنائی  
 فرقه انجیدی هند معروف به نذیر حسین دهلوی در کتاب خود معیار الحق نوشته که والد الدلیل  
 علی کون هذه العبادة بدعة ان رسول الله صلعم لم یزید صلوة اللیل فی جمیع  
 عمره علی ثلث عشرة رکعة انتهى ازین صانع لازم می آید که آنچه صحابه و تابعین علی  
 تعالی عنهم در بعد راول بست رکعات تراویح در شب بعد نماز عشا با اجماع و دیگر نو افل در شبها  
 خوانده و کبار و صفهار تابعین و اتباع تابعین و اهل مکة و اهل مدینه اتباع ایشان کرده آنهم را  
 این ناخلفان بکلمه آیت حکم مناع ساخته و همه ایشان در أضاعوا الصلوة در آمده اند -  
 پس ضمایق قاعده مذکوره خود که والد دلیل علی کون هذه العبادة بدعة الله اگر اکثر صحابه  
 جملة تابعین و دیگر مسلمین صاحبین سابقین را بمصمیم و مخالفین من سید المرسلین قرار دهند  
 چه پسند که اندک یقین علی نفسیه ی کس بر منده یخرج به جوده که است بعد ازین  
 مفتی نمایند که نماز تراویح با بعد رکعات مذکور از شمار اهل سنت و جماعت است و چونکه نزدیک  
 این قوم زیادت بر سیزده رکعات نوافل و نهی و اتم بر تراویح که از نوافل است از خلفای  
 راشدین هدایت گشته بدعت است پس لا محاله مسلم کثرت کما این فرقه از اهل سنت و جماعت

در کتب احوال و احوال

در کتب احوال و احوال

در کتب احوال و احوال

در کتب احوال و احوال

باید نوری



نیت فاحفظه ولا تغفل فإنه من عزم الأمور تاکه مردم از اهل سنت و جماعت قبول ایشان در فریب نیتند و غرور نخورند - و اما آنچه در سوال از صاحب معیار و غیره آورده که ما

ابو حنیفه را از امامان دین و سلف صاحبین میدانیم و آنچه از بدعات مذکوره بوی ضعیف مینمایند وی از ان برستی تا آخر - جوابش اینکه بر ناظرین حق پسندان از مطالعه اجوبه بالا صاف بود که است که او خرمه مذکوره گاهی بدعت نیست بلکه مستحسن اند پس مستبعد آن خود بدعتی است و نیز باید دانست که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله در تحفه اثنا عشر در کاندرو فض آورده که یکی از کاندرو افاضل چون سخاوتند که کلامی بزرگوار را از اهل تشن در مردم ملام مطعون سازند پس خود را لباس اهل تشن و یکی از معتقدین وی ظاهر میکنند و فقره چند در مدحت وی مینویسند بعد از ان در بعضی از ان اوصاف که بتحقیق اهل نقول در ان بزرگوار متحقق و متیقن میباشد غرض کرده زبان طعن بیکشایند و صاحبش را کمال تفضیح مینمایند پستتر بدلائل ضعیفه که از ادنی تا مل و تعمق در ان مانند هباء منثورا مضمحل میگردد و بزرگوار همان بزرگوار بر موصوف از ان اوصاف ثابت میکنند تا که از ادنی تا مل در ان همان بزرگوار در مردم رسوا و مطعون گردد - چرا که ثبوت اوصاف مذکوره در ان بزرگوار از اهل تاریخ پایه یقین رسیده و بر ارتش بدلائل ضعیفه (چنانکه گمان ما بر ان بزرگوار چنین نیست - و یا چون همین افعال ذمیمه بدین پایه رسیده پس بر باره همین اوصاف در حق فلان امام و پیشوا مردم بهتان و افترا کرده باشند) از وی ثبوت پیوسته چون دلائل بر ارتش از امور متیقنه زائل گردند لا محاله همان بزرگوار پیش مردم رسوا گردد پس همان شیوه شیعۀ شیطانیه را صاحب معیار در حق امام ابو حنیفه

بکار برده تا که بدین بهانه دوستی امام نام در مردم مبتدع گردد مگر والله میترسم توبه و توبه

الکافر یؤن را چه علاج م چون خدا خواهد که پیرده کس درو

التنبیه علی افعال التبیغه - باید دانست که این فرقه جدیده هر چند که در ظاهر

اوعای آن بر میدارند که ما عامل با حدیث ایم و درین فریب هزار بار ساده لوحان ناواقف را ازین علم شریف و در دام بدعت جدیده و ضلالت بعیده گرفتار میسازند مگر پیرده عرضی دیگر از ان میدارند که یکی از ان طعنه در ایمه دین و اخیار مسلمین از سلف صاحبین چنانکه

در تالیف و تصنیف این کتاب

است

در تالیف و تصنیف این کتاب

در تالیف و تصنیف این کتاب



دانستی و دوم تخصیص و تفتیش در جملة اسودین و ارکان شرع سید المرسلین - اما تفتیش شأن و مقام  
 یعنی در اجزای کلیه طبیبه اینکه خلعت و قد بر حق تعالی جائز میدانند و آنحضرت صلعم خاتم النبیین  
 ندانستن و فرط محبت با وی کفر و شرک انگاشتن و بعضی از افعال و می صلی الله علیه و سلم تفتیش  
 نامحمود و خلاف شرع قرار دادن و حق وی را صلعم بر خود مثل حق برادر کلان پنداشتن و وی  
 صلعم را با مردم مردار و خوار و برابر زبردندگان در پیش عزت حق جل و علا تشبیه دادن و تمثیل  
 نمودن اما در زکوة - پس اموال تجارت از جواهر و غیره اگر چه بالوفار رسد و زیور زنان اگر چه  
 بی انتها باشد و در مایه های گاو و آشترو نیز در دیگر حیوانات مانند گاو میش و غیره نزدیک  
 این لرقه خبیثه زکوة نیست اما در حج - پس بکله رفتن مگر نام مدینه طیبه بزبان نیاردن و  
 ترک زیارت روضه مقدسه آنحضرت صلعم و اختیار کردن و نه کافر و مشرک گشتن کار چرخ نشان است  
 اما در صوم - پس بیست رکعات تراویح را بدعت عمری قرار دادن و در همه ماه رمضان تراویح از  
 سه یا چهار شب زیاده نگذاردن و زیادت نوافل و تراویح را بر سیزده رکعات در شب بدعت قرار دادن  
 و بر ثلث شب در عبادت زیادت کردن و در زمزه اهل بدعت و کاذب و از کثرت تلاوت منع کردن  
 و از حدیث من قام رمضان ایما ناکا و احبنا با غفر لک و امثال آن چشم برد و خشن و از  
 شنیدن قوله تعالی لیکلة القدر خیر من الف شهید گوشه را اگر ساختن مذہب ایشان است  
 اما تفتیش ایشان در صلوٰة - اما در طهارت پس مسح کردن را که امان از غل و طوق باشد در  
 قیامت بدعت قرار دادن و مثل بوافض بجای غسل یا مسح آن کردن و ببول اطفال شیر خوردن  
 مانند آب طاهر پاک دانستن و منی را طاهر دانستن و همچنین خون و پیه و استخوان و بول و براز  
 خنزیر را تا آخر چنانچه بالتفصیل در فصل ستم از باب اول مذکذشت و همچنین حکم آب غیر و کذا که  
 موجب ازیست و اما در نفس نماز پس و تر را یک رکعت گذاردن - و بلا ضرورت اعیه یک  
 وقت دو نماز را جمع نمودن و از تمام شب نماز خوانی بوعیدات شدید منع نمودن و سنن ابدی  
 یعنی سنت مکرره را گاهی خواندن و گاهی بالفور بلا ضرورت ترک کردن تا از طایفه اهل بدعت  
 آن مشابعت بفرض نیاید که آن بدعت مستند است از زاهدان خشک رسائی طمع دارد  
 سیل ضعیف اصل بر این می شود | لطیف حکیم چه رین سفر فیه مؤلف را روزی با فاضل اتفاق

تذکره اهل بدعت



ملقات افتاد که اکثر بدلسای لطیف و لطیفه‌ها از بس ضیف میفرمودند و تا آنکه در غیبت میفرمودند که باری  
 یاکبی از فرقه نجدیه در مناظره در افتاد که در مجلس عطا با مردم خاص عام میگفت که ای برادر من عیون  
 و اسی عاملان بحديث و قرآن بدانید و آگاه باشید که سنت مؤکده همواره بجای آوردن بدعت و  
 منکرات است چه در این چنین ادا فرقی در میان سنت و فرض نیامد که علی الدوام بجای آوردن مرتبه  
 فرض است نه رتبه سنت که در حکم نوافل است دوام بران بدعت است حال آنکه فرض دو وقت را جمع  
 نمودن لازم است چه در حدیث است پس سنت را بغیر از ترک گیر چه چاره فرمود که در انشائی عطا فرام  
 و پیسیدم که وقتا فوقتا لزوم ترک سنت خاص و باره ناز است یا عام است بکله امور مستون که گفت  
 عام شامل بکله شئ الذی گفته که ترویج مسنون است چنانچه از حدیث *فمن رغب عن سنتی فلیکفر*  
 میفهمد و نیز دیگر احادیث بر وی است پس بر تو و فرقه تو از غیر مقلدین لازم که زنان خود را طلاق و بدیه  
 شما از استمرار بر امر مسنون که نزد شما بدعت است باز برید و نیز با مجردان مسافران زنان شما بکاح  
 صحیح برهه یا جمیع دفع شوهت بقدر ضرورت نایم که در اینجا عین عمل با حدیث شما نیز همواره حاضر المرام  
 خواهیم شد و نیز ریش بر روی خود داشتن امر مسنون است چنانچه از حدیث *اعطاء اللحية و*  
*قص الشوارب* ظاهر است از علی الدوام داشتنش بر روی خود نزد شما ثابت بضرر لازم می آید  
 و آن بدعت است پس تنبیه زنان خود را مجردان دیگر بسبب طلاق سپردید ریشهای خود را نیز بر نشید  
 تا انهن سنت نیز برهه گیرید *یکبار از تو یاد مردان چنین کنند* *و نیز زن طلاق بدیش تراش*  
*خویرست* *آنرا که چنان کند چنین آید پیش* *پس از شنیدن این تقریر از جواب خاموش ماند*  
 فردماند از اندن کاخش *پس از شنیدن این تقریر از جواب خاموش ماند*  
 که دل گفت *بالتی ای اموت* *و اگر همین دو امور عظمه مسطوره را مکرر فاطر نداشتندی پس باعث*  
 چیست که دیگر چند اموریکه در عمل با حدیث داخل تر اند بفرسنگ از ان میگریزند گوی که در ان چه  
 ایشان را شناسایی هم نمیست *ای شیخ اگر جمله کلمات تو اینست* *خوش باش که زن جمله کلمات گزشتیم*  
 ایشان بحقیقت قطع طریق اند *و اد طلب از جمله آفات گزشتیم* *اول دوام بر تجمیع و غار اشراف*  
 و چاشت مصلوة التبج الاکاهی مای و دوم هجرت و مصائب آن برداشتن و نیز جهاد کردن با  
 کفار و کیفیت آن ساینه نمودن سوم شبانی و صحر گردی چهارم ماندن آنحضرت صلعم خستیا نمودن



فأوردہ برای عبادت و آخرت بر دنیا و آخرت تو رم اقدام در کثرت عبادت و فور ریاضت چنانچه از احادیث حتی تو رم قد ما و امثال آن ثابت است ششم همواره مسکین مانند در دلت عمر گاهی از نان جوین نیز نداد و وقت بسیاری نخوردن و از مساع و نیوی گاهی متمول بودن الا که فقر را نثارش کردن و ایشارش ساختن تا آنکه بروقت انتقال فرمودن در چراغی و روغن نمادند برین حال مفتخر بودن که احمد مد که در وقت ملاقات با حق تعالی از دنیا هیچ بدست نمادین جمله امور مذکوره و امثال آن آیا مسنون نیست که گاهی هیچ یکی از لذت بیان بطرف آن بگوشه چشمی التفاتی نمیکند مگر جائیکه منفعت عظیم درین تصور باشد در اینجا مانند شیر بادیه سرگرم و پر شرم می مانند

بوقت صبح شود بمحور و معلوم که با که باخته عشق در شب بچوب

سلسله چهارم در مناقب امام باقر و در بعضی وجوه ترجیح مذہب امام بر دیگر مذہب باید دانست که بزرگترین معجزه از معجزات آنحضرت صلعم بعد از قرآن مجید و فرقان حمید هر آینه بودن ذات بابرکت امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است چنانچه در خطاوی و شامی شرح و مختار است چرا که آنحضرت صلعم از پیشتر قبل از تولد امام خبر بای وی بطریق پیشین گوئی در احادیث صحیح و ارشاد فرموده چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تبیض الصغیر فی مناقب ابی حنیفه و علان ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه ایضا شافعی المذہب خیرات احسان فی ترجمه ابی حنیفه النعمان نوشته اند که آنحضرت صلعم در حق امام ابوحنیفه رضی الله عنہ بحدیثی فرموده که اخراج آن بخاری و مسلم در سنن خود و حافظ ابو نعیم در حلیه ابو هریره کرده و طبرانی در معجم خود از ابن مسعود و نیز از قیس ابن سعد کرده و شیرازی در القاب نیز از قیس بن سعد کرده پس اخراج کنندگان آن از محدثین هم کسانیست که ائمه اهل بیت از صحابه از آنحضرت صلعم سه بزرگوارند اما روایت متفقین از ابی هریره بدین الفاظ است **كَوْكَانَ الْإِيْمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لِمَنْ هَبَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ** یعنی اگر ایمان (در روی زمین) نماند و نه در شش آسمان بلکه بمهضم آسمان رود تا آنکه نزدیک ثریا باشد هر آینه و آری آنرا اشخاصی چند از ابناء بنی فارس بر روایت دیگر بدین الفاظ است **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَوَكَانَ الَّذِينَ مُتَعَلِّقًا بِالْثُّرَيَّا لَمَنْ أَتَا وَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ** یعنی مرا قسم بذاتی است که جان من در قبضه وی است که اگر دین بشر یا معلق گردد بر آئینه عوی ابناء بنی فارس نیز از ابناء

سلسله چهارم در مناقب امام باقر در آخر ترجیح مذہب امام

ای که در کتاب  
توضیح و مختار  
شامی ۱۱



انتهی و بیک وایت سلم چنین گویند که ایمان عین الایمان لکن کذب به سرجل من آبناء فارس  
 حتی یقتلوا که یعنی اگر ایمان نزدیک ثریا باشد هر آئینه خواهد بود و آنرا شخصی از انبای فارس تا آنکه  
 بکشد و آنرا چنانچه در باب فضل فارس است از مسلم پس بعضی روایات شیخین گویند که ایمان لغت  
 و بعضی گویند که ایمان آمده - و اما روایت طبرانی از ابن سعد چنین است که گویند که ایمان عین الایمان  
 بالقرآن لکن آلاء ناس من آبناء فارس پس مگر روایت می آید از قیس بن سعد بن العلاء زاید است که آبناء  
 العرب لکن آلاء من آبناء فارس که ترجمه اش اینست - نیاند از اهل عرب هر آئینه اشخاصی  
 از انبای فارس آنرا خواهند یافت انتهی - و اما روایت ابو نعیم از ابی هریره اینکه گویند که ایمان بالقرآن  
 لکن آلاء من آبناء فارس یعنی اگر علم بشر یا باشد هر آئینه برسد آنرا مردی چند از اولاد فارس  
 است و اما روایت شیرازی از قیس بن سعد بن العلاء است که گویند که ایمان بالقرآن لکن آلاء قوم من  
 آبناء فارس یعنی اگر علم بشر یا باشد هر آئینه برسد آنرا قومی از اولاد فارس است انتهی پس مرین بود و قات  
 بجای آیمان و دین لفظ علم واقع است - هر چند که در ظاهر در میان لفظ آیمان و دین و علم اختلاف  
 معلوم میشود مگر این اختلاف محض باعتبار کلمات و عنوان است در معنوی لمحو ناشی واحد است فافهم  
 فی آنچه دلالت نمود همین احادیث صحیح بر اینکه اگر دین آیمان و علم بشر یا رسد هر آئینه همین شخص که از  
 اولاد فارس است از کمال تحقیق خود بدینجا رسیده آنرا باز پس آورده در مالش منتشر خواهد نمود و این  
 مضمون بطریق غایت مبالغه از آنحضرت صلعم بطریق پیشین گوئی در حق مصیب محقق بودن این  
 مدوح ارشاد شده و این کمال مدح است در حق وی پس رجش این است که این شخص نسبت بدیگر  
 هم شربان خود در مسائل اختلافیه مرتبه نهایت اصابت میدارد و باینطور که هرگاه که وی بسوی دین  
 آیمان و علم توجه نماید محاله با آنجا رسیده آنرا خواهد گرفت باقیما ندین که این مدوح کیست  
 پس بگویم که چون منعقد گشت اجماع بر اینکه آنچه مخالف باشد از ائمه اربعه مخالف باشد از دین  
 چنانچه در فصول باب اول از تفسیر قاضی شافعی و طحاوی و اشباه در گذشته پس بدین گشت  
 مدد دین تا بقیامت بر مذاهب ائمه اربعه و حال آنکه نبود کسی از ائمه اربعه از انبای فارس سوا  
 از امام ابوحنیفه پس دلالت نمود همین احادیث با هم را بر اینکه این مدوح مذکور امام  
 ابوحنیفه است نه غیر - آنجا است که حافظ جلال الدین سیوطی بعد از نقل این احادیث گفته

محققان از کتب معتبره روایت کرده اند  
 که این حدیث از امام همام است

در باب احادیث مذکور

تفسیر این احادیث مذکور در این کتاب است

در بیان احادیث مذکور از امام همام



در بعضی از کتب آمده است که این حدیث از امام همام است

در بعضی از کتب آمده است که این حدیث از امام همام است

در بعضی از کتب آمده است که این حدیث از امام همام است

که روایات مذکوره بالا که از آخرین و غیره روایت کرده اند اصل صحیح و دلیل قوی است بر اینکه این جمله  
 مرویات بر زیارت فضیلت امام ابوحنیفه محمول کرده شود و اتمی پس کفایت میکند قول جلال الدین  
 سیوطی در وارد کردن فی این احادیث را خاص در باب فضیلت و زیارت ابوحنیفه چه در آنکه وی  
 از اکابر محدثین و از اجله ائمه شافعیه اند پس دلالت نمود همین احادیث بنویس بجمعی اجماع بر اینکه  
 امام ابوحنیفه از همه اعظم است و زائد تر است از همه در باب اصابت و بحق رسیدن وی در مسائل  
 اختلافیه و اجتماعیه و از اینجا است که فرمود امام شافعی الثامن کلهم عیال اینی حنیفه فی  
 الفقه چنانچه علامه ابن کثیر شافعی در قلائد العقیان فی مناقب ابی حنیفه النعمان صاحب قرأت  
 محمد بن یوسف شافعی در عقود البحان فی مناقب النعمان و ابو بکر خطیب بغدادی در  
 تاریخ بغداد و از حنفیه مجدد الف ثانی در مکتوبات خود و شیخ در صراط المستقیم و صاحب در مختار و درین  
 کتاب خود و خوارزمی در مسند امام اعظم و عبد الله بن المبارک در اشعار نفیقه خود و حیث قال لقد قال  
 ابن ادریس مقلداً لآخرین قول را مذکور ساخته و این قول از امام شافعی تا به حدیث رسیده خوش است

همه را باز رای نهانی	آشتی داده با سلمانی	آفتابی سپهر معروفی
بوده در زیر گنبد زرق	حجت صدق محبت حق	پیشوای ائمه دین بود
از درون شمع نهج اسلام	وز برون حارس عقیق عام	هر اما می گفتم خواهر قال
و نیز فرموده امام شافعی من امر اذان یکتب فی الفقه فلینظر الی		

کتب اینی حنیفه چنانچه صاحب بحر الرائق در اشباه بروایت ابن وهبان از حرمله آورده  
 و در حموی شرح اشباه بروایت ذهبی از امام مزنی تلمیذ از شد امام شافعی نیز آورده و هم ازین  
 باعث گفت ابن مبارک ان الاثر قد عرف وان احتیج الی ذلک فواى ملائک سفیان  
 و اینی حنیفه روى الله عنهم و ابو حنیفه احسنهم و اذقهم فطنة و اغوصهم  
 علی الفقه و هو افقه الثلاثة هکذا فی الحموی و اقوال دیگر ازین قبیل بسیار اند که ذکرش  
 در اینجا موجب تکرار میشود اما وجه دوم بر اینکه مصداق احادیث مذکوره حضرت امام ابوحنیفه کوفی  
 است غیر اینکه اتفاق اکابرین علماء محدثین است از شافعیان قطع نظر از محققین حنفیه بر اینکه این زیارت  
 مختص است با ابوحنیفه چنانچه جلال الدین سیوطی در تبیض الصحیفه آورده بشر النبی صلعه



بِإِمام أبي حنيفة في حديث آخرجه أبو يعقوب في الحلية الحز والشيرازي في الأقاب  
 وأخرج البخاري ومسلم في صحيحهما حديث أبي هريرة يلفظ لو كان الدين الحديث  
 ودر آخر نقل احاديث آورده فهدا اصل صحيح يعتمد عليه في البشارة والفضيلة  
 لا في حنيفة انتهى کذا في بعض الرسائل وورر والمختار است که در حاشیه مواهب لنبیه  
 از علامه شامی شیخ ابی الضیاء علی بن علی شیرازی گفته تلخیص حافظ جلال الدین سیوطی آورده  
 که وی گفته که انچه شیخ امام سیوطی یقین آن کرده که در احادیث مذکوره بالا صرف مراد مقصود  
 از امام ابی حنيفة است پس این قول و تصریح وی فایست صحیح است و این امر نهایت صریح است  
 در این هیچ وجه شک و ریبی نیست چرا که از انبای فارس در علم سجسی مبلغ علم امام ابو حنيفة را نیز  
 انتهى و امام حافظ محمد بن یوسف شامی شافعی در باب پنجاه و پنجم از کتاب سبیل الهدی و  
 الرشاد فی احوال خیر العباد المشهور بسيرة شامی که در آن باب پیشین گوئی آنحضرت صلعم بیان  
 کرده بعد از ذکر کردن احادیث مذکوره الصدر نوشته که شیخ جلال الدین سیوطی گفته که در  
 بشارت فضیلت امام ابو حنيفة همین روایات صحیح حنین اصل صحیح و معتداند که در بشارت امام از  
 دیگر خبرهای موضوع بالکل مستغنی و بی پروا مینماید یعنی برای بشارت فضیلت امام بعد از  
 ثبوت این احادیث صحیح را هیچ حاجتی بدیگر روایات ضعیفه و موضوعه نیست پس یقین کردن شیخ  
 یعنی امام سیوطی بر اینکه از احادیث مستذکره بالا فقط امام ابو حنيفة مراد است ظاهر ترست و درین  
 هیچ شک نیست چرا که از انبای فارس در علم سجسی بپای امام ابو حنيفة و مبلغ اصحابی یعنی که ایشان  
 نیز از انبای فارس بودند نرسیده انتهى کلام رد المختار و ملاحی قاری در رساله خود آورده که  
 تحقیق بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده اند که آنحضرت صلعم فرمود که دین اگر نزد یک شریا باشد  
 بالضرر و آنرا شخصی یا اشخاصی چند از انبای فارس را آرند و جمله اهل عرب و اهل عجم را معلوم است که  
 از گروه انبای فارس سجسی بخیر از امام ابو حنيفة در مرتبه اجتهاد بافقد نرسیده که امام الایمیه  
 شده باشد از این محقق شیخ جلال الدین سیوطی گفته که این حدیث اصل صحیح است برینکه در بشارت  
 فضیلت امام ابو حنيفة بران اعتماد کرده شود اما وجه سوم اینکه در بعضی روایات لفظ  
 رجال و فتنه قوم کلام جمع از آنحضرت صلعم نیست و در بعضی روایات لفظ رجل بصغه

تا بعد از امام هاشم که از کبریا نبی شایسته

که در حدیث است



مفروض می شده پس لفظ جمع وارد کرده شده است باعتبار اتباع واصحاب کاطمین آن محدوح  
 و لفظ مفروض آورده شده خاص باعتبار اصل که وی متبوع است هر جمعه اتباع را و تبعه را و آنحضرت  
 بدین طریق مشعرست بر اینکه اتباع واصحاب آنشخص بعینه مانند همان شخص افضل و فائق میباشد و بگرنه  
 در مصیبت بودن ایشان بمسائل دین بحسب قواعد و اصول و تقریعات جزئیات و غیره و چونکه این دین  
 پس باید داشت که مصداق آن بجز از امام اعظم و اصحاب وی کسی دیگر نیست چرا که باتفاق جمله اهل  
 همین طوفاطین از اتباع و متبوع بجز از امام و اصحابش مثل ابو یوسف و محمد و زفر و حسن زیاده و غیره هم  
 عنکم کسی دیگر نیامده خاصه از انبای قلدیه این امر ثابت و تحقیق است هم در امام و هم در اصحابش  
 بشهادات اکابر مجتهدین و محدثین چنانچه علامه ابن حجر مکی نوشته که بعضی از ائمه گفته که از مشهورین  
 ائمه اسلام حکم پس این امر حاصل نشده چنانچه امام ابو حنیفه را از اصحاب تلامیذ حاصل شده و علماء و  
 مردم از جمله انجمنین فائده ما بر نداشته چنانکه از امام و اصحابی در تفسیر احادیث مشتبیه و مسائل فقه  
 و حوادث واقعه و قضایا و احکام شرعیه حاصل کرده اند حق تعالی ایشان را جزای خیر تمام عنایت فرماید  
 کذا فی التامی نقل عن غیرت احسان و میر سید شریف که محقق و مدقق است در اصول و فروع و عقول  
 مستقول و شرح خلاصه کیدانی آورده و السلام علی ابی حنیفه رضی الله عنه الذی جاهد  
 فی دین الله تعالی فأخلص اجتهاده و حادته و علی اصحابه الفائقین علی غیرهم  
 بفضل الإصابة و زیادته و امام شافعی گفته که هر که اراده تحصیل فقه کند بی لازم  
 همراهی و معیت تلامیذ ابو حنیفه را نکند و هر که معانی علم دین را ایشان را آسان شد و بخند که من  
 فقیه کامل نشده ام الا از مطالعه کتب امام محمد چنانچه در در مختار است و ابن حجر مکی در تلامذ عقیان  
 آورده قال سفین بن عیینة من أئمة الفقه فقلیو بالكوفة یلازم أئمة  
 ابی حنیفة انتهى اما خاص در حق امام پس بنیدی در وجه اول گذشت و بعضی ضمنا اشاره  
 رفت و بعضی اینکه ابن حجر مکی گفته و مدح المشایخ له بالعلو و الفقه و التوزع و الأمانة  
 اکثر من أن یخص و أظهر من أن یختفی و نیز گفته و قال سفین الثوری کتابین  
 ید فی ابی حنیفة و کالصافی و یزید بن یدوی الباری و ان ابی حنیفة لست الذی العلماء  
 و قال عبد الله بن المبارك ان حنیفة افقه من اهل زمانه و افقه من اهل زمانه

در حدیث بیست و نهم از کتاب امام

بنی از نثر امام



مِنَ الْعُلَمَاءِ (یعنی ابد و هزار ملاقات کردم) فَلَوْلَا لَوْ لَقِيتُ أَبَا حَنِيفَةَ لَكُنْتُ مِنَ الْعُلَمَاءِ  
 یعنی اگر ملاقاتم با ابو حنیفه نشدی هر آینه بودی یکی از فلاسفه یعنی بیکت صحبت و تلمذ امام عظم  
 هدایت راه شریعت یافتی ورنه یکی از گمراهان بودی پس بحسب واقع و نیز باتفاق شهادت ایام شافیه  
 و غیره ثابت گشت که مصداق اتم و محل بوجه اکل احادیث مذکوره بالا را همان امام ابو حنیفه و  
 اصحاب وی تواند بودند غیر که به مبلغ علم ایشان کسی از ابنای فارس و عجم نرسیده  
 اما و چه رابع پس اینکه باتفاق جابریل اسلام و نیز بحکم عقل سلیم قیام دین بتین با بزرگ  
 محدثین و کبرای مجتهدین است و پس چرا که در حق علمای امت واقع شده علماء ائمتی کائنات  
 یعنی اسرائیل و نیز العلماء و شاة الانبیاء پس لا محاله مصداق احادیث مذکور هم ایشان  
 میباشد بود و ظاهر از ظاهر است که مصداق آن از اکابر دینند ایام ثلاثه مجتهدین اند و نه  
 اصحاب محل سست و معدود و از اکابر دین نیز اول سخن همین مذکور است چرا که آن نظر کردن در  
 نفس الفاظ حدیث صاف هویدا میشود که احادیث مذکوره را کسی مصداق میباشد که بروی  
 حسب فیل امور صادق می آیند - اول اینکه وی از ابنای فارس میباشد - پس ظاهر است که  
 از جمله ایام مجتهدین رابعه و نیز از گروه ایام حدیث کسی بجز از امام ابو حنیفه و اصحاب وی از ابنای  
 فارس نبود چرا که وی صرف از ابنای فارس بلکه از اولاد شاه فارس یعنی نوشیروان بود - اما  
 امام مالک و امام شافعی پس بالاتفاق عربی بوده اند - و اصل امام احمد از مرو بود که در ملک  
 خراسان واقع است و اما طبقه محدثین پس امام بخاری از بخارا و ترمذی از ترمذ بود که هر دو  
 در توران واقع اند و امام مسلم از نیشاپور بود که در خراسان واقع است و ابو داود باشند که ملک  
 سیستان بود که در میان بسند و بیعت متصل قندار واقع است و نسائی از باشندگان شهر نسا  
 واقع خراسان بود و ابن ماجه باشند شهر قزوین واقع عراق محم بود پس در صورتیکه خود از  
 ابنای فارس چنانکه مفهوم حدیث است بهر طور امام اعظم بوجه اتم و اکل مصداق می افتد  
 پس بوجهی که من الوجوه خلاف مضمون نص صریح کسی دیگر را مراد گرفتن ممکن نیست و و هم اینکه  
 لازم است که آن مدوح باعتبار متبوع بودنش تنها باشد تا که مصداق لفظ راجع باشد  
 باعتبار اتباع بر افعال باشد تا که تصدیق لفظ راجع بر افعال که در احادیث آمده هر دو مجری



راست آید پس ظاهرست که اینمه ثلاثه مجتهدین کسی دیگر را در باب اجتماع مسائل با خود شامل ننشسته  
 تا که مصداق لفظ رجال گردند و نه اصحاب صحاح سته یا دیگر محدثین در باب اجتماع احادیث نبوی  
 کسی دیگر را شریک حال خود ساخته بلکه ایشان تنها تنها این امر دین را بر خود برداشته اند پس چون  
 انتقای وصف آل فارس بودن از ایشان تحققست مصداق لفظ رجال احدی از ایشان  
 نمیشود و مع هذا ایشان جمله احادیث مرویه را کی احاطه کرده و یا همگی مسائل ضروریه دین متین را  
 بضابطه کی در آورده تا که مصداق آن گردند که فی الشل اگر دین و ایمان و علم از دنیا مرتفع گردد  
 بمرویات ایشان باز آمدنش ممکن باشد پس از اینجا مسائل گشت قول بعضی متبعین امام اعظم  
 که محدثین مصنفین صحاح سته هر یک از ایشان نسبت بذات خود سرجمل اند و باعتبار دیگر محدثین  
 رجال اند پس مصداق احادیث مذکوره همین اصحاب صحاح سته اند علاوه آنکه بیان امر سوم  
 منافی قول ایشانست و آن اینکه مصداق بودن احادیث مذکوره الصدرا لازم که وی  
 از جمله مجتهدین کاملین باشد تا که جمله حوادث و واقعات را احکام از حلت و حرمت جواز  
 و عدم جواز و امثال آن بیان کرده باشد پس این امر از جمله اصحاب صحاح سته منتفیست چرا که  
 اقدم و اعلم شان رضی الله تعالی عنه و عنهما و اجمعین حضرت بخاریست و حال اجتماع در  
 آنکه در صحیح خود بعضی حدیث را در چنان ابواب داخل کرده که همان احادیث را با ترجمه الباب  
 هیچ مناسبتی نیست چنانچه شیخ الاسلام امام نووی در مقدمه شرح مسلم در فصل ششم درباره  
 ترجیح صحیح مسلم بطرف این امور اشاره کرده چنانچه گفته بخلاف بخاری که وی این وجه مختلفه را  
 در ابواب متفرقه متباعد ذکر کرده و بسیار سخنها را در غیر آن ابواب بیان نموده که بیان آن این  
 قریب الفهم و اولی بود انتهی پس از جمله محدثین امام بخاری اگر چه مجتهد بود مگر بطوریکه در ده و دوازده  
 مسائل چون اجتماع کرده باشد شاید که در یکدو مسائل از آن مصیبت نیز گشته باشد و نه در اکثر  
 مسائل غیر مصیبت بدی چنانچه در نهامیه و کفایه و فتح القدر شرح بدایه و غیره نوشته اند که در  
 زمانه ابو حفص کبیر وقتیکه امام بخاری در بخارا آمده فتوی دادن شروع نمود پس وی را امام ابو حفص  
 از فتوی های مانعت نمود که تولا نق فتوی دادن نیستی مگر امام بخاری قول ویرا تسلیم نمود و تا آنکه  
 روزی مردم از وی پرسیدند اگر دو طفل صغیر از یک بز و میش یا یک ماده گا و شیر نوشند پس حکم

جوابی بعضی تا بیان ایشان کردم

در اجتماع امام بخاری و غیره



ایشان چیست حضرت امام بخاری رحمه الله تعالی فرمود که در میان ایشان حرمت رضاعت ثابت  
 میشود و قتیکه مردم اینچنین مسائل اجتماعیه ویراشنیدند بروی هجوم نموده تا آنکه او را از بخارا بران  
 کردند و برای سندی که اکثر جاسب قلت تدبر حضرت بخاری اعادیت وی را با ترجمه الباقی  
 علاقه نمیشد و سه نقل از صحیح وی در اینجا کرده میشود - اول اینکه امام بخاری گفته باب مایکوه  
 من اتخذ المساجد علی القبور یعنی این باب در میان آنست که مکروه باشد ساختن مساجد  
 بر قبور و لم یأت الحسن بن الحسن بن علی ضربت امر أنه القبة علی قبره سنة  
 ثور رقت فسمعت صاحباً یقول لا اهل وجد واما نقد واما جوابه اخر قبل یتسوا  
 فانقلبوا یعنی بعد از فوت وی زنش بر قبر وی تا یک سال خیمه زد و پستری آنرا برداشت پیش  
 آواز کننده را یعنی از غیب که با دیگری میگفت که آیا یافتند آنرا که گم کرده بودند پس آن دیگری  
 جوابش گفت بلکه ناسید شده برگشتند پس باید دید که کجاست مساجد ساختن بر قبور که در ترجمه  
 الباب کرش کرده و کجا مضمون حدیث بنده **صلاح کار کجا و من خراب کجا** اولهذا در تفسیر القاری  
 ترجمه صحیح البخاری گفته که پوشیده ماند که کجاست مسجد گرفتن از اینجا معلوم نشد انتهی دو هم  
 جای دیگر گفته باب طول القیام فی صلوة اللیل یعنی این بابست در درازی قیام در نماز  
 شب عن حذیفه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قام للتحجد من اللیل یسوی  
 فاک بالیسوا یعنی از حذیفه مرویست که آنحضرت معلم و قتیکه اراده نماز مسجد میکردی از شب  
 صاف نمودی و من سهارک خود را بسواک انتهی پس باید دید که در اینجا نیز حدیث بنده را با مضمون  
 باب چیزی تعلق نیست **بین تفاوت راه از کجاست تا کجا** سوم بای دیگر گفته بک  
 فضل صلوة الفجر فی الجماعه یعنی این باب در فضیلت نماز مجریست با جماعت عن  
 ابی موسی قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اعظم الناس اجراً فی الصلوة  
 ابعدهم فابعد هم ثمشی والذی ینتظر الصلوة حتی یصلها مع الإمام اعظم  
 اجرکم من الذی یصلی ثوبانم یعنی آنحضرت معلم فرمود که بزرگترین مردم از روی ثواب  
 آن نماز نیست که از دور مسجد می آید و هر که انتظار بیکش نماز تا آنکه او تمام نماز را با امام وی  
 بزرگتر است از روی ثواب از آن کس که نماز او را ندیده باشد انتهی - باید دانست که در اینجا



در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

در بیان فضیلت امام همام

جائی ذکر خصیص نماز فجر با جماعت نیست بلکه از روی ظاهر این حدیث در نماز عشا وارد نیست پس  
نوم بعد از نماز این حدیث استدلال بنا بر فضیلت نماز فجر با جماعت غلطست بلکه از روی تعقیق چون دیده شود از آن صاف معلوم  
میشود که سیکه در میان خویش است لال خود معین نباید و بتایین با فهم کردن نمیتواند از احقاقی محقق قرار اجتهاد نکند تا

بازنا و بعضی رسد حق اینکه نقل احادیث کاری ثین است اجتهاد و کار مجتهدین است  
هر کسی را بهر کاری ساختند | میل او در خاطرش انداختند | چه از نسب متوله لیکل فیت

بر حال امام شعبی محدث چه نیکو فرموده که شما ای گروه مجتهدین اطباء باید و سخن لفظاً و فناً  
قیمت گر انما به چه دانند عوام | حافظا گوهر یکدانه جز بچو محاسن | اما آنچه مخالفین گفته که از ابو حنیفه

درین باب سلمان فارسی مستحق ترست محض غلا و از جهت حسد رایش مختلط است چرا که سلمان فارسی  
مصداتش ممکن نیست کی بوجه لفظ بر حال چنانچه گذشت دوم بوجه اینکه اتمام این حدیث اینکه عن

ابی هریره رضی الله عنه قال کنا جلوساً عند النبی صلی الله علیه و سلم اذ نزلت سورة الجمعة  
فلما نزلت و اخرین منهم لما یلحقوا به فقلوا من هؤلاء یا رسول الله صلعم

قال و فینا سلمان الفارسی قال وضع النبی صلعم یدیه علی سلمان ثم قال  
توکان الا یمان عند التریا لکنا له رجل او برجال من هؤلاء چه اگر آنحضرت صلعم

بطرف قوم وی درین حدیث اشاره فرمود و نیز در آیت فقلوا لکنا یلحقوا به با سیکه از روی  
ایشان دوم درین فقره رمزیت لطیف با اینکه تا حال با ایشان نه پیوسته اند مگر ضرورت

که با ایشان پیوسته خواهند شد پس این مجتهدین و نیز از اکابر محدثین کسی دیگر بجز از امام با ایضا  
نه پیوسته و بمرتبه متبرکه تابعیت فائز نشده چنانچه در فصل اول از باب هفتم خواهد آمد از آنجا که

پس این گل دیگر شگفت در حق تصدیق احادیث امام اعظم نه بغیر چونکه از بیان بالا دریافتی که  
ذات بابرکت امام اعظم از آن قبیل بود که قبل از تولد وی آنحضرت بشارت نبوی فرموده و پیوسته

ه کنون جز اسرار دیگر شنوا | چو آنها شنیدی تو این هم شنوا | حدیث دوم را نیز باید شنید

حدیث دوم در شان امام اعظم و آن اینکه در شامی آورده که علامه ابن حجر مکی شافعی در غیرت  
احسان نوشته که بعضی از آن احادیث که از انساب اعظم شان ابو حنیفه بعدترین وجوهات

است لال گرفتار میدو اندکی ای حدیث است که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام شرف

در بیان فضیلت امام همام



بَرِيَّةُ الدُّنْيَا سَيِّدَةُ خَيْرِ بَنِي نَادِرٍ شَدِيدَةُ يَكْدٍ نَجَّاهُ بَرَكَةُ شَوْذٍ وَارْتِجَتْ  
شَسَّالَ يَمْرُودِي كَلَفَتْ كَايِنْ حَيْثُ خَاصِ بِامَامِ ابُو حَنِيفَةَ مَحْمُولٌ سَبَّحَ أَكْزَلُ طَلَّاسِي كِبَارِ دَرْسُهُ كُورِ

همون فوت کرده	معنی این حدیث را بنگر	از افادات علی ابن حجر
که تحقیق حق نیست چنان	که این حدیث است در حق نعمان	که چو در سال یکصد و پنجاه
بو حنیفه وفات یافته آه	بمردم هزاره زینت دین	براست شد آنچه گفت قول تین

تنبیه در ذکر بعضی وجوه ترجیح مذہب امام اعظم بر دیگر مذہب است چو گشتی سرسبز واقف ترا سرار

از دیگر رمز حظ و لطف برادر اول اینکه هرگاه که از ذکر بالا معلوم شد که بشارت داده شده بود

کرده شده در حدیث مذکور بهر از امام اعظم کسی دیگر نیست و از پس هویدا است که چنین محامد شریف

از آنحضرت علیه السلام در حق وی برای آن می بود که قیام دین بتین بر طریق که مقصود شارع است

چنانکه از وی قیام پذیرد از احدی صورت نه بندد و نه وجه تخصیص و تفرید وی بر بشارت ضائع

باشد پس لا محاله نتیجہ آن همین برآید که اصابت در مسائل دین محمدی علی صاحب الصلوٰۃ والسلام

مثل وی مماثل و بران باشد پس بالضرورة اولی بالاتباع از جمله ائمه چون باشد پس - دوم اینکه بوی

حدیث صحیح که اَتَّبِعُوا الشَّوَادَ الْأَعْظَمَ که از طرق متعدد مضمونش وارد است چون در جملة فرقا

اہل اسلام نظر کرده شود قدیمًا و حدیثًا جمعی و کثرتی که حق تعالی اتباع او را داده فرقہ دیگر را

نصیب نشده پس نظر برین قبول است که مذہب پیروان حضرت عند الله مذہب بگیری و نیست - سوم

اینکه از عمران بن حصین روایت است که فرمود آنحضرت صلعم خَيْرَ اُمَّتِي قُرْنِي ثَوَالِدِيْنَ يَلُوْنَهُ

ثَوَالِدِيْنَ يَلُوْنَهُ الْحَدِيثُ صَفَقَ عَلَيْهِ و بروایت ترمذی از حضرت عمره اینکہ فرمود علی السلام

اَوْصِيْتُكُمْ بِأَحْصَانِي ثَوَالِدِيْنَ يَلُوْنَهُ ثَوَالِدِيْنَ يَلُوْنَهُ ثَوَالِدِيْنَ يَلُوْنَهُ الْكُذِبُ الْحَقُّ اَزْهَرُ

امت بموجب حدیث اول و نیز از وصیت آنحضرت صلعم بکلم حدیث ثانی صاف هویدا است که احکام

شرع و مسائل دین باید که گرفته شود ازین مردم بشرط ترتیب مذکور فی الْحَدِيثَيْنِ چنانچه مقتضای

لفظ ثم همین است پس باید که از پیشتر با قول صحابه عمل کرده آید تا وقتیکہ یافته شوند بعد از ان بقول

تابعین بعد از ان بقول تابعین و پس این است تقاضای همین احادیث صحیحہ و چونکہ نزدیک

بمردم هزاره زینت دین



سلسله پنجم در ساری بعضی کتب مناقب

در بعضی کتب مناقب امام هاشم

در بعضی کتب مناقب

مقرر و مدون گشت. و نیز منعقد گشت اجماع مرکب از نیک کرده نشود هر آن امریکه مخالف باشد از ائمه اربعه و حال آنکه بخلاف ائمه اربعه بود کسی تابعی بجز از امام ابوحنیفه چنانچه در باب سیم می آید انشاء الله تعالی پس لالت کرد بین احادیث صحیح بکلی اجماع بر اینکه برای اتباع مذهب امام اعظم ضمیمه و اولی است بر مذاهبات دیگر و در سائل اختلافیه حق بطرف وی است رضی الله تعالی عنا و عنه وعن سائر المسلمين خذ هذا

**خُذْ هَذَا** این واقعه کس نویسد می عزیز اگر ترا عقل است و ادراک و تمیز سلسله پنجم در ذکر اسامی بعضی کتب مصنفه در مناقب امام

مگر بشیر از این آن یاد است که صحیح مسلم است این بی هر که آنحضرت فرمود ان الله تعالی اذا احب عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبه قال فیه جبرئیل ثم ینادی فی السماء یتقول ان الله یحب فلانا فاحبه فیه جبرئیل ثم یضع له القبول فی الارض ای فی قلوب اهل الارض واذ البغض عبد دعا جبرئیل یتقول انی ابغض فلانا فابغضه قال فیه بغضه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه قال فیه بغضوه ثم یضع له البغضاء ای فی قلوب اهل الارض واما مسلم

اینکه حق تعالی وقتیکه دوست دارد بنده را پس بالضر و یخیر از جبرئیل را میفرماید که هر آینه من فلان بنده خود را دوست میدارم پس نیز ویرا دوست بدار پس دوست میدار و او را جبرئیل پسترا و از میدارد در آسمان و میگوید که هر آینه حق تعالی دوست میدارد فلان را پس شما نیز او را دوست دارید پس دوست میدارند او را باشندگان آسمان پسترناده میشود آن شخص را قبولیت در دل های باشندگان زمین یعنی من بعد اهل زمین او را خود بخود دوست میدارند یعنی بلا باعث امور دنیوی مثل قربت و غیره و برای دشمن خدا نیز بچینه همین سلسله جاری میشود اتسی مختصر این معلوم شد که محبت و دشمنی خلق با کسی فرع است مرتبت و دشمنی حق تعالی را بان کس اذ اعرفت هذا فنقول که بوجب اینجند شریف مرام اعظم را قبولیت عظیم است عند الله و عند الملأ که و عند اهل الارض جمیعاً و نه همین قدر جم غفیر از علما و رتبه الانبیاء باعث بود که در منقبت می نمایند و در هر گری کردند و چون اینجند بخوبی واقف گشتی پس میگویم که کتب مصنفه در منقبت امام هاشم بر دو قسم اند قسم اول آنکه علمای کرام و



عقود المرحان فی مناقب ابی حنیفه النعمان - قلائد عقود الدرر و المرحان فی مناقب النعمان - الکرونة  
 العالیة المنیفة فی مناقب الامام ابی حنیفه - تبرسه گانه مؤلفه ابو جعفر طحاوی کذا فی دائرة المعارف  
 بستان فی مناقب النعمان مؤلفه شیخ محی الدین قرشی صاحب جواهر المصنیه - شقائق النعمان فی  
 مناقب النعمان مؤلفه علامه زرخشیری صاحب کشف - کتاب شیخ محمد بن احمد الشیبی بقدره جزو  
 کتاب موفی الدین بن احمد کی خوارزمی متوفی ۵۶۰ هجری - کشف الآثار مؤلفه عبداللہ بن محمد  
 حارثی - کتاب شیخ ظہیر الدین مرغینانی - الانتصار للامام ائمة الاسماء مؤلفه موسیٰ یوسف بن  
 فرغلی سبط ابن جوزی کہ دران مذہب امام ماہر مذہب بکیر ترجیح داده و مخالفین را مجہول و رد کردہ  
 کتاب ابو عبداللہ حسین بن علی شمری متوفی ۳۸۰ هجری - کتاب ابو العباس احمد بن الصلت حافی  
 متوفی ۳۸۰ هجری - کتاب محمد بن محمد الکردی البرزازی متوفی ۳۸۰ هجری - کتاب ابو القاسم عبداللہ بن محمد بن احمد  
 السفدی المعروف بابن العوام - کتاب مواہب الشریفة - و ترجمہ آن سنی بہ تحفة السلطان فی مناقب  
 النعمان مؤلفه ابن کاس - تبیض الصحیفہ فی مناقب الامام ابی حنیفه مؤلفه خاتم الحفاط شیخ جلال الدین  
 سیوطی شافعی متوفی ۸۹۰ هجری - عقود الجمان فی مناقب النعمان - مؤلفه امام حافظ ابو عبداللہ محمد بن یوسف  
 دمشقی شافعی کہ از تصنیف آن در مقام برقوقیہ واقع قاہرہ در ۳۰۰ ہجری فارغ شدہ - کتاب  
 ابو یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - کتاب ابو احمد محمد بن احمد شیبی نیشاپوری متوفی ۳۸۰ هجری - التیاض  
 من صوب غمام الفیاض - مؤلفه شمس الدین سیواسی - الابابۃ فی رد الشغین علی ابی حنیفه مؤلفه  
 قاضی امام ابو جعفر احمد بن عبداللہ شیرازی بلخی - قلائد العقیان - فی مناقب النعمان - و نیز  
 خیرات الحسنان فی ترجمہ الی حنیفه النعمان - ہر دو مؤلفه شیخ ابن حجر کی شافعی - تنویر الصحیفہ - فی  
 مناقب ابی حنیفه - مؤلفه علامہ یوسف بن عبداللہ ہادی حنبلی - فتح المنان فی مناقب النعمان مؤلفه  
 شیخ عبدالحی محمد دہلوی - صحیفہ - فی مناقب ابی حنیفه مؤلفه امام حافظ ذہبی شافعی متوفی ۳۸۰ هجری  
 ہجری - کتاب شیخ ابی یحییٰ زکریا بن یحییٰ نیشاپوری - و رسالہ الفوائد المسمیہ مناقب سراج الامم مؤلفه  
 علامہ عمر بن عبدالوہاب عرضی شافعی چنانچہ در او شتہ ابجد است - رسالہ حافظ ابی عبداللہ شمس الدین  
 محمد بن احمد ذہبی شافعی متوفی ۳۸۰ هجری این رسالہ بقدر یک جزو دست و مناقب امام ابو حنیفه چنان  
 وی خود در کتاب کاشف فی اسامی الرجال در ترجمہ امام امام ابو حنیفه رضی اللہ تعالیٰ عنہ بن تصریح کردہ و غیر انہا



از کتاب

ابن عبد البر

در مناقب

قسم دوم آنکه از علمای کبار مناقب نام را در کتب خود ذکر کرده و شایع عظیم بر وی خوانده پس شاران  
 موجب طوالت است مگر مختص به موجب نمون خالی نباشد ذکر چندین از ان تحت الذیل هر قوم گشت  
 ابو الحسن بن احمد قدوسی در اوائل شرح مختصر کرخی - محمد بن عبد الرحمن غزنوی تلمیذ سغانی در کتاب  
 جامع الانوار - احمد بن سلیمان بن سعید در آخر کتاب رد شمس الدین یوسف بن عمر صفوی بکار دی  
 در اوائل کتاب مضمرات شرح مختصر قدوسی - امام ابو عمر بن عبد البر مالکی متوفی ۴۶۲ هـ در کتاب تقار و  
 کتاب جامع العلم - شیخ یوسف بن سعید سجستانی در او اخر منیه المغنی - شیخ اسمعیل بن عیسی او فانی کی  
 متوفی ۹۱۲ هـ در مختصر سنده - شیخ محمد بن خسر طنجی در اول کتاب سنده - شیخ ابوالعباس احمد بن ابی الفیاض  
 مکی در مختصر سنده - ابوالعباس احمد بن محمد غزنوی در مقدمه - عثمان بن علی بن محمد شیرازی در کتاب الیضاح  
 العلوم الکلاخ - ابوالسحق شیرازی در طبقات شافیه - امام نووی شافعی در ترمذیاب لاسا و اللغات  
 حسام الدین صدر رشید در او اخر فتاوی الکبری - ابن خلکان شافعی در تاریخ خود - ابوالفداء شافعی در  
 تاریخ ابوالفداء - شمعانی شافعی در انساب - نعم الدین تمیمی در اول طبقات - امام محمد غزالی شافعی در اول  
 کتاب احیاء - شیخ ولی الدین ابی عبد الله محمد بن عبد الله خطیب شافعی صاحب مشکو شریف در اسماء الرجال  
 امام مجاهد الدین مشهور باین الاثر در جامع الاصول - قاضی القضاة ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد خوارزمی  
 سنده - شیخ عبد الوهاب شعرائی مالکی در میزان کبری - شیخ محمد طاهر در مجمع البحار و مغنی - شیخ عبد الحق  
 دهلوی در شرح اسماء الرجال بخاری و نیز در شرح سفر السعادت و تحصیل التعرف فی معرفة الفقه و التصوف  
 و دیگر تصنیفات خود - شیخ محمد بن علی حصکفی در در مختار - رشید احمد طحاوی - و محقق ابن عابدین صاحب  
 شامی در شرح در مختار - صاحب فتاوی برینه در او اخر برینه - شیخ فرید الدین عطار در تذکره الاولیاء -  
 صاحب مختار الاختیار در مختار الاختیار - حافظ دراز پشوری در فتح الباری شرح صحیح بخاری - احمد بن  
 سلیمان معروف باین کمال پاشا و طبقات - امام یاضی شافعی در مرآت البحان - صاحب بدایع  
 در مختارات النوازل - امام ذهبی شافعی در العیون اخبار بن خضر - امام حافظ محمد بن یوسف شافعی بسیل  
 و الرشاد فی احوال خیر العباد مشهور بسیره الشامی - حافظ ابو العجل مزنی در ترمذیاب الکمال - صاحب سراجیه  
 در فتاوی سراجیه - ملا علی القاری در رسائل و طبقات خود اتسی بانی احمد اونی سیکویم همچنین امام فخر الدین  
 رازی در تفسیر کبیر بعضی مجانب مناقب امام ذکر کرده و در بعضی اشباه و نظائر و در دائرة المعارف -



و اخبار اجمال - و تواتر آن صلوٰه مسعودی - و ارشاد الطالین نیز مناقب امام مذکورند - و مولوی عبدالحی در  
 تعلیق محمد یوسف طای امام محمد و دیگر تصانیف خود ذکر کرده و نیز در غزنیة الاصفیا موجود داند - لهذا در حق  
 منکرین برین شیعیان اختصار کنیم

نہیں ہے مستقلہ کا اگر حاسد کیا ہے	ہوای سجدہ اگر بلیس کی نقصان آدم کا
اگرچہ سجدہ عظیم آدم را نکرد بلیس	ہر چہ کہ طامی را بنین تابان

در نظر حق سعی مبلغ بجا برده و اما احسان بیدین در منقصت امام نیز حتی الوسع ذمہ نگذاشته و از سخنانیکہ  
 امام عالی مقام از ان سراسر غافل و بی خبرست آنرا بطرف امام منسوب ساخته و برافترای امام پرداختہ اند چنانچہ  
 شخصی محمد بن جعفر خزاعی نام رسالہ در قراءت شاذہ تالیف نموده و آن جملہ قراءات را بطرف امام منسوب  
 نمود چنانچہ بعضی مفسرین و از ویلین آن رسالہ یقین آن شدہ و آن قراءات شاذہ را در تفاسیر خود با امام  
 منسوب نمودند و حالانکہ در حق آن رسالہ علامہ ابن حجر مکی شافعی در خیرات الحسان چنین مینویسد و قد  
 صرح جماعة منهم الذہبی قطعی بأن هذا الكتاب موضوع لا اصل له و ابو حنیفہ  
 برقی حنیفہ یعنی جماعتی کہ در قطعی نیز در ان جماعت است تصریح نموده بر نیکیہ آن کتاب موضوع است  
 و بی اصل و امام ابو حنیفہ از ان سراسر بری است و همچنین نا عاقبت اندیش دیگر رسالہ در تکفیر  
 جناب امام عالی مقام نوشته بنام محمد الدین فیروز آبادی صاحب قلموس منسوب است چون آن رسالہ  
 از نظر علامہ ابوبکر بن خیاط یعنی گذشتہ می نزد صاحب قلموس خنمای سخت درشت نوشتہ و بخش  
 نمود وی از ان انکار کرد و گفت کہ این افترای اعدای من است بر من و من کی از معتقدین امام عظیم  
 ام و من کتابی را در مناقب امام نوشته ام چنانچہ بالتفصیل امام شعرانی این را در الیواقیت و الجواهر  
 آورده بدین الفاظ و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الفیدوزی آبادی کتابا فی الرد علی فی  
 و تلخیصہ و دفعہ الی ابی بکر بن الخیاط الهمی و ارسل یلوّم محمد الدین فکتب علیہ ان کان  
 بکف هذا الكتاب فاحرقه فانہ افتراء علی من الاعلاء و انما من اعظم المعتقدين فی  
 ابی حنیفہ و ذکر مناقبہ فی مجلد انتہی بہر حال - در درختار و غیرہ آورده کہ بعضی از بنو زید علیہ  
 ابن المبارک در وصف امام ابو حنیفہ آمده این چند شعرا اند

لقد نزل البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابو حنیفہ
کایک الزبور علی صحیفہ	یا حکام و اثار و فقه
امام اصناف فی الاسلام نوراً	ولا فی المغربین ولا کوفہ

منا

در کتابی که در زیر مناقب امام



آمِنًا الرَّسُولَ وَالْخَلِيفَةَ وَصَانَ لِسَانَهُ عَنْ كُلِّ إِفَّاكٍ وَمَرْضَاةٍ إِلَّا لَوْلَهُ وَطِيفَةٌ رَأَيْتُ الْعَالَمِينَ لَهُ سَفَاهاً لَهُ فِي الْأَرْضِ أَنْثَرُ شَرِيفَةٍ بِأَنَّ النَّاسَ فِي فَقْهِ عِيَالٍ عَلَى مَنْ رَدَّ قَوْلَ إِبْنِ حَنِيفَةَ	بَيْنَتْ مُشْتَرَاةً سَهْرَ اللَّيَالِي وَمَا زَالَتْ جَوَاهِرُهُ عَفِيفَةً فَمَنْ كَانِي حَنِيفَةً فِي عَالَمِهِ خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ حُجْمٍ ضَعِيفَةٍ وَقَدْ قَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ يَقُولُ عَلَى فَقْهِ الْإِمَامِ ابْنِ حَنِيفَةَ	وَصَامَ هَارَةً يَدُوْهُ خَفِيفَةً يَعْفُ عَنْ الْحَارِمِ وَالْمَلَاحِي إِمَامٌ لِلْخَلِيفَةِ وَالْخَلِيفَةُ وَكَيْفَ يَحُلُّ أَنْ يُؤْذَى فَقِيهٌ صَحِيحُ النُّقْلِ فِي حُكْمِ لَطِيفَةٍ فَلَعْنَةُ رَضَا أَعْدَادَ سَامِلٍ
--	--	---

مختصر ترجمه اشعار اینکه یعنی هر مینه بلاد و باشندگان آنرا امام عظم  
 با حکام و آثار و فقه مزین ساخت مثل زینت آیات بر صحن پس در همه روی زمین و نیز در کوفه نظیر او  
 نیست (و تخصیص کوفه بسبب علو شان اوست باعتبار علم و علما و لهذا ملقب بقبة الاسلام است  
 چنانچه نووی گفته) و گشت در اسلام امام و نور و امین برای رسول علیه السلام و خلیفه شب گزرا نیدی در  
 حالت کوشش و زنده داشتی شهرار و از جنت خوف خدای بر روز روزه - و نگذاشت زبان خود را  
 از هر افک دروغ و همواره اعضا مبارکش از هر ناسزا پاک بودند پاک بود از جمله محارم و ملاهی و مصیبات الهی  
 و طیفه او بود پس مثل ابو حنیفه در بلندی مراتب کیست که امام خلق است و نائب نبیا (بموجب العلماء  
 ورثة الانبیاء) جمله حاسدان وی را سفیه دیدیم خلاف حق با دلائل ضعیفه - و چگونه ایشان کمینه نباشند  
 که جائز نیست ایذا دادن بفقیه و خصوصاً ابو حنیفه را که در روی زمین از وی آثار شریفه باقی است  
 و تحقیق در حق علم ابو حنیفه امام شافعی قولی فرموده که صحیح النقل است و عجیب - و آن اینکه همه مردم  
 در علم فقاہت او لا دو بچکان ابو حنیفه اند که موجد علم فقه و مدون آن وی است - و هر گاه که فاضل  
 چنین است - پس لعنت پروردگار بآباد شد شمار ریگ بر کسی که قول امام ابو حنیفه را رد کند یعنی بطریق  
 از این تحقیق و بی ثبات میشود چنانکه در تذکره الراشدینست فافهم انتهى - پس بخشم انصاف در قائل  
 اینمقال باید دید که این آن ابن مبارک است که صحیح مسلم و نیز دیگر کتب حدیث از قواعد و فوائد او  
 پُر اند در حق لایذ بهایان زمانه العنت ازان زمانه فرستاده اند و تا قیامت بر ایشان باقی خواهد ماند  
 و اگر از کلام او مشتد و مراض نایند اما می ایشان که ما عامل با حدیث ایم ظاهر نیز باطل گردد و فافهم  
 و در تذکره الواعظین آمد که این چند اشعار امام شافعی در حق امام گفته اشعار







در بیان فضایل  
و مناقب امام  
و در بیان  
حکمت و تدبیر  
و در بیان  
علم و فضل  
و در بیان  
کرامت و  
عزت و جاه

در بیان  
فضایل  
و مناقب امام

از وی پرسید پس امام مالک فرمود سبحان الله که الله یعنی قسم بخداست که مثل ابو حنیفه را ندیدم - از اینجا است که جلال الدین سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که روایت کرده شد از حجر بن عساکر که بقاسم بن معن بن عبد الرحمن گفته شد که آیا راضی گشتی بدینکه از غلامان ابو حنیفه شوی وی جواب گفت که نه شست کسی نزد کسی که وی زیاده نفع برداشته باشد از مجلس امام ابو حنیفه و ولعمه ما قبل قطعه

لِقَاءُ النَّكَّاسِ لَيْسَ تَعْبُدُ شَيْئًا سِوَى اللَّهِ يَا كَيْفَ مِنْ قَبْلِكَ قَالَ أَفَلَا تَتَصَبَّحُ مَعَ الْإِنْسَانِ إِلَّا لِجَلِّ الْعِلْمِ وَأَوْضَاحِ حَالِ

و در مقدمه هدایه و نیز در تاریخ ابن خلکان است و نیز جلال الدین

سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که باری امام شافعی از امام مالک پرسید که آیا امام ابو حنیفه را دیده گفت بلی دیده ام که وی چنین مردی بود که اگر تو با وی درین ستون (که در پیش تو موجود است) گفتگو

کردی و امام ابو حنیفه خواستی که آنرا از طلا ثابت کن پس هر آینه ثابت کردی آنرا بخت - و تاریخ ابن خلکان است که جعفر بن بریج میگوید که تا پنج سال بخیرت امام ابو حنیفه مانند پس منی در حق گفتن

بلند آوازی بود و در قیاس امام - از اینجا است که در سند خوارزمی بسند خود آورده که اعش گفت که ابو حنیفه مواضع فقه دقیق و غوامض علم حنفیه را بخوبی میدانند و آنرا در مقام سیاه و پرطلعت از وسیع روشنی چراغ

قلب بخوبی می بیند ازین باعث آنحضرت علیه السلام فرمود که وی چراغ است بن ستانتمی - و موقوف باینقول است آنچه از مولانا مولوی محمد اشرف علی صاحب دودرینی امام بن رسیده که میفرمود که از بعضی

علمای شجر بن کتب سماوی سابقه شنیده ام که در تورات یا زبور حق تعالی خلیه حبیب خود محمد صلعم را بیان فرموده و از سر تا پای هر عضو را تشبیه بن داده مگر اعضای مستوره را ذکر نفرموده که بیافاده بود

که هر کس آنرا نتوانست دید پس مطابقت خلیه غیر ممکن بود و در اینجا نماند تشبیه داده است و آنرا ذکر نفرموده پس این دلیل صریح است بر آنکه از انوار اعضای مستوره است نه ناک فاضله و بهر دو

تمام فان فيه من اصداة نای الامام من بدین الاقام - و در محدثان و مصلوبه مسعودی هر دو کتب آورده که از امام صاحب یکی از علمای پرسید که شما گاهی بر اجتهاد خود پشیمان شده اید فرمود بلی

یکبار و آن اینکه مردم از من پرسیدند که زنی حامله وفات یافته و در شکمش بچه حرکت میکند پس با او چه کرده شود پس ایشانرا گفتم که شکم حامله بطرف چپ چاک کرده بچه را بیرون کنی پس دسترا فاسوس خودم که برای تخلیه دادن مرده و بچنین حکم چرا دادم و من نمیدانم که آن بچه زنده بیرون کرده یا مرده



عالم مذکور گفت که ای امام این مقام افسوس نیست بلکه فضل خدای تعالی شامل حال تست که آن بچه خاص  
 منم و از برکت اجتهاد تو زنده بیرون شده بدین مرتبه رسیده ام - لطیفه در حدائق آورده که بسبب انتقال  
 امام ابو جعفر صاحب معانی الآثار از مذهب امام شافعی بطرف مذهب امام ابو حنیفه اینک وی روزی از خال  
 خود امام مزنی تمکید امام شافعی سبقی میگرفت که در سبق وی همین ساله در پیش آمد که اگر زنی حامله ببرد  
 و در شکم وی بچه زنده باشد پس بخلاف مذهب امام ابو حنیفه نزد امام شافعی شکم زن مرده چاک کردن  
 برای بچه بیرون آوردن جائز نیست بحج و خواندن این ساله از جای خود جرحست گفت که من گاهی بپری  
 این شخص نخواهم کرد که وی از ملکیت مثل من مردی پروائی ننماید و چه اگر که امام طحاوی در شکم مادر خود زنده  
 که مادرش فوت نمود مردم شکم مادرش را شق نموده و پیرا زنده از شکمش بیرون آوردند - خال وی ایحال  
 از وی مشاهده کرده گفت بخدا که توفیق نخواهی شد - لهذا بعد تحصیل علوم اکثر بزبان مبارک راندی که  
 رحمت کند اید تعالی بخال من و اگر زنده بودی بذهب پیش امام شافعی کفاره همین بروی لازم آمدی  
 و درین مسأله این تفصیل انتقال امام طحاوی است از مذهب شافعی بذهب حنفی بخلاف روایت دیگر که بسبب  
 وقت قیاسات امام اعظم وی مذهب امام را قبول نمود و مال هر دو روایت واحد است مگر فرق اجمال  
 تفصیل میدارد - لطیفه دوم از امام ابو حنیفه که بعد وقت استفسار از مشاجرات صحابه از وی  
 که فرمود *لهم الله سیوفنا عن هذه الدماء فلنظروا السنن منها سبحان الله* چگونه مختصراً  
 عام فهم جوابی فرموده - و تاریخ ابن خلکان در بیان ابن ابی لیلی نوشته که قاضی ابن ابی لیلی برا  
 انفسال مقدمات فتوی در مسجد کوفه می نشست روزی وی از عدالت گاه بر خاسته بطرفی رفت  
 در راه زنی را دید که وی مردی را بن الزانیین یعنی پسر دوزنا کار که والدین او نیند میگوید از شنیدن  
 آن قاضی صاحب از انجا واپس بمعدلت آمد و آن زن را طلب نمود و قتی که حاضر گشت ویرا ایستاده  
 اجزای دو حد قذف را بروی حکم داد - هر گاه که جزاین معامله یا ابو حنیفه رسید فرمود که ابن ابی لیلی  
 درین واقعه شش جا خطائی کرد - اول چون که وی از عدالت برخاست بموت وقت باز پس آمدن  
 نبود - دوم از زدن حد و در مساجد آنحضرت علیه السلام مانعت کرده - سوم زن را نشانیده  
 بامر پوشیده حد زدن بود - چهارم بر قاف جماعت بکلام و بلفظ جدی واجب میشود نه دو نیم  
 دو حد زدن متواتر نبود بلکه حد دوم قتی جاری گشتنی بوده قادر از ضرب حد اول تند است گشتی

طایفه

بهره کواری است و این است که هر چه

گرفتند از شش فلا این ابی لیلی را یک سکه



شکایت باری الهی بخلی که  
حکایت اقبال امام

همه در سبک و قیاسی

تفسیری نیک و نامی  
مستحق شدن از ملامت

ششم بغیر از کدامی مدعی جدجاری گشت - و قتی که خبر این اعتراضات باین ابلیسی رسید پس  
 و نخی دیک خلیفه رفته شکایت کرد که جوانی ابوحنیفه نامی در احکام من معارضه میکند و برخلاف حکم من  
 فتوی میدهد و از این مانعت کردن لازمست پس خلیفه نزدیک امام مردی فرستاده وی را از  
 فتوی دادن مانعت کرد - بعد از مرور چند یوم ازین واقعه روزی امام صاحب در خانه بازن و سپر  
 حماد و دختر خود نشسته بود که آن دختر پرسید که من روزه دارم و از ندان این خون برآمد و ناانقد  
 آب من بریزد اخته ام که حال این رقم بالکل سپید گشته پس از فرو بردن بزاق من روزه مرا خلی هست  
 یانه - امام فرمود که تو این مسأله را از برادر خود حماد دریافت کن که مرا خلیفه از فتوی دادن منع کرده است  
 انسی سبحان الله که آنجناب باندی حکم حاکم تابد نیغایت کرد که در حالت تنهایی نیز سر موازن تجاوز  
 روانداشت - بعد از چندی خود ناگه فرادرسائیل فقیه شکار الهاد و داد بنا چاری رجوع بابی حنیفه رفت  
 نمود و از آن باعث باز امام را اجازت افتای همام داده شد - پس وای بران دشمنان خرد (یعنی  
 منکرین قیاس) که بسبب کمال خرد که عنایتی عالیست از حق تعالی بران صاحب خرد خرد کرده خرد بینی  
 میکنند و این بجز دران اینقدر نمیدانند که امتیاز انسان از دیگر حیوانات محض بسبب خردست پس  
 پس هر قدر که خردش زائد شرافتش بسیار میباشد و لایعنی

کتاب سنت اجماع اسلاف	قیاس را سخن فی العلم بر حق	سبب چیست اصل شرع الهی من صاف
تو که بیرون روی بدین اصل کلام	بر افتادی ز راه دین اسلام	بود با هر سه اصل شرع ملحق
از اینجا است که در سنن بخار و		

آورد که امام محمد بن حسن شبانی فرمودند خود از ضحاک زابن عباس روایت کرده که میفرمود که -  
 بر آئینه رای حسن صاحب را بی پروا میدهند از اینجا است آنچه در خیرات احسان علامه ابن حجر مکی  
 آورده که چونکه امام اعظم با تلامذ خود در علوم دین باریک رفته پس باعث وقت قیاسات مذنب  
 ایشان در جمیع امام مزن می شاگرد رشید امام شافعی اکثر اوقات کلام امام اعظم را نقل میکردی تا آنکه  
 این امر وی را امام طحاوی خواهر بر زاده امام مزن را (که صاحب شرح معانی الآثار است و از وی شیخ اندی)  
 برین برانگفت که از مذہب امام شافعی انتقال کرده مذہب حنفی اختیار نمود عبارتش اینست و لایق

مصری است و از	مصری است و از	مصری است و از
مصری است و از	مصری است و از	مصری است و از
مصری است و از	مصری است و از	مصری است و از



و یا سباحت مذہبهم کان المذنبی یُکذِّر النظر فی کلامهم و حتی یحلّ ذلک ابن اُحْثَبه الامام الخلیفی  
 علی ان ینقل من مذہب الشافعی الی مذہب ابی حنیفه کما صرح بذلک الخلیفی بعینه انتهى  
 چنانکه ملا علی قاری نیز در ساله جواب امام احمد بن حنبلین اشاره کرده حبت قال - و اما الاُختیار  
 فیمن ینقل من العلماء کما وقع للخلیفی و غیره من الکبراء و در تراجم حنفیه باقر  
 تغیر این را بالتفصیل درج کرده که تلخیصش اینکه امام ابو جعفر طحاوی از من زنی سنجاندی و کتاب مذہب  
 حنفیه را مطالعه بسیار میکردی امام من زنی شافعی الذہب که خال وی بود روزی از نیت بروی ناف  
 گشته گفت اسد چیزی خواهی آموخت از شنیدن آن از وی امام طحاوی بغضب آمده از انجا برین  
 شده تحصیل علم فقہ ابو حنیفه در مشغول گشت تا بدین غایت رسید و از طرف مذہب شافعی طرف مذہب  
 حنفیه رجوع نمود - و هرگاه که درس میدادی و یا کلام مسأله مشکل را جواب میگفتی میفرمودی که الله تعالی  
 خال ما رحم کناد و اگر زنده ماندی هر آینه کفارہ یمن بروی لازم آمدی انتهى - لهذا در بر سر از نیت  
 رسته از حجة الاسلام محمد امام غزالی شافعی می آرد که وی شی فرمود یا لله الذی لا اله الا هو که معتقد من  
 آنست که ابو حنیفه ثغواص ترین است مصطفی است صلعم بر حقان معانی فقہا چون فهم ما بعضی مثل  
 بر غرور سخن او رسید بر بال لازم شد بحسب فهم خود بر موجب اجتهاد خود عمل کردن انتهى - و جلال الدین  
 سیوطی در تبیض الصحیفه آورده که خطیب از محمد بن احمد طبری روایت کرده که من از شداد بن حکیم شنیدم  
 که میگفت ندیدم کسی را عالم زیاده از ابو حنیفه و نیز خطیب از یحیی بن معین روایت کرده که گفت  
 شنیدم از یحیی بن سعید القطان که میگفت من نشنیدم هیچ چیزی عمده از رای ابو حنیفه و من اکثر  
 اقوال ویرانه نموده ام و گفت یحیی بن معین که یحیی بن سعید در فتوی قول کوفیان را اخذ کردی  
 و از ایشان قول ابی حنیفه را اختیار کردی و اتباع رای وی کردی و از یحیاست آنچه در خیرات  
 احسان است که یحیی بن سعید القطان گفت که شنیده ام (یعنی دیدن چه معنی دارد که شنیده نیز نشد)  
 مستحسن صواب زیاده تر از رای ابو حنیفه و گفت مکی بن ابراهیم که امام ابو حنیفه از اهل زمانه خود  
 عالم زیاده است و گفت عبدالله بن المبارک که حسن بن عماره را دیدم که کتاب امام ابو حنیفه گرفته  
 میگفت که قسم بخداست که در فقه عمده ترکلام نکنده و نیز حاضر جواب از شما کسی را ندیده ام و شما سوار  
 آنانید که آنها در علم فقه در زمانه تو گفتگو کرده اند و ایشان در حق تو کلام نمیکند مگر از روی حسد -

ایضا بالتفصیل

توسعه نام از ساله سیوطی کلان شکر دانان از ساله امام

نسخه از بزرگواران علم

نسخه از بزرگواران علم



و نیز در خیرات احسان است که **وَلَا شَكَّ أَيْضًا أَنَّ إِمَامَنَا أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ لَهُ حَسَادٌ كَثِيرٌ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ** و نیز قول ابن عبد البر مالکی را نقل کرده که **كَانَ أَبُو حَنِيفَةَ يُحَسَدُ يُؤْتَسَبُ إِلَيْهِ مَا لَيْسَ فِيهِ وَتُخْتَلَقُ إِلَيْهِ مَا لَا يَلِيقُ بِهِ** و همدرین کتاب است که ابو یوسف گفت که من دیدم کسی را که زیاد تر رسید اندک تفسیر حدیث را از ابو حنیفه و میباید زیاد بصیر از من در حدیث و کارهای را که ابو حنیفه کرد دیگر از امانان عاجز اند و با وجود این عابدین او بسیارند و این سنت است که الله تعالی ست در مخلوق خود **وَلَكِنَّ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبَيَّنًا** و همدرین کتاب است که اگر اراده نجات در آخرت میداری پس اعتقاد این باید داشت که هر یکی از ائمه مجتهدین و علمای عالین بر هدایت و رضای الهی اند و همه ایشان با جواز در جمیع حالات باتفاق ائمه نقل و برسان و در حدیث بیقی است که اختلاف اصحاب من برای شمار حجت است انتی مختصرا **اعظم چو راضی نگردد کس** بدرگاه حق خوار باشد

چرا که وی رضی الله تعالی عنه بالاتفاق مصداق این حدیث است **مَنْ يُؤَدِّ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ** چنانکه از دیده اهل انصاف محجب نیست لهذا همدرین کتاب آورده که گفته شد ثوری را وقتیکه زیر سر او کتاب الحسن ابو حنیفه دیده شد که تو این را آیا مطالعه میکنی گفت که من دوست میدارم که نزد من همه کتاب و بیباشد و ابو یوسف گفت که ثوری متابعت امام من از من زیاد میکند

### سلسله ششم در ذکر بعضی از فرستهای امام هاشم رضی الله تعالی عنه

باید دانست که حدیث شریف **أَمَّا أَهْلُ الْوَرَعِ فَانَّهُ يُنْظَرُ بَيْنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى** یعنی پیوسته از فرست کسی که و غمی که از حق تعالی یافته نظر میکند در سراسر روز و ضام مردم پس از حدیث فرست برای هر مومن ثابت میگردد لهذا درین مقام لازم دانستم که چندی از فرستات امام تبرکات نیز درج نمایم تا که معلوم جمیع منصفین مجتهد متعصبین گردد که بلا ریب شک امام مصداق حدیث صدرست و بر سر همه آورده که امام در فرست چنان بود که هر چه میگفت چنان میشد و او و اطاعتی فرمود که تو خلوت میگیری بعبادت و با ابو یوسف گفت تو میل بدنی خواهی کرد پس همچنان شد و او و اطاعتی یکی از تلامذه امام است چنانچه ملا علی القاری در رساله مذکوره مکرر آورده که داود طائی از اصحاب حنفیه بود و شیخ المشایخ از سادات صوفیه چرا که وی شیخ معروف کرخی بود و وی شیخ سمری سقطی بود و وی شیخ حنید بغدادی بودند تا آنکه در حق داود طائی گفته شد که اگر وزن کرده شود اهل دنیا و داود طائی هر آینه گران

مدرک امام از کتب

ابن خلدون در مناقب ابو یوسف

صورت نجات

اختلاف مالک و حاکم

در بیان خود علی امام

سلسله ششم در مناقب امام

ثبوت فرست حدیث در فرست

ذکر داود طائی و تلمذ وی از امام



وزن آید بر ایشان داود از روی زهد و صلاح و در تذکره الاولیا آورده که داود طائی تا بیست  
سال شاگردی امام کرده - فرستادیم در خیرات احسان آورده که نزدیک حضرت امام صاحب  
ذکر داود طائی آمد فرمود که وی ستاره ایست که را دروندگان از وی هدایت می یابند و علم است که  
قبول میکند او را دل مومنان پس همچنان شد - فرستادیم سووم در برهینه زامام یا فنی شافعی که  
مورخیست معتبر آورده و نیز امام نووی در تہذیب آورده که قاضی اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفہ  
رضی اللہ عنہم را بمسایہ بدو طحان (یعنی آرد کهنه) که یا فنی بود و او را دو بغل (ای استر) بود و  
ابو بکر گفتی و دیگر را غمشی و او یکی از آن دو لکزد و بکشت امام گفت که جیدن (ای امام عظم) خبر داد  
باین نظیر کنید که قاتل او عمر خواهد بود چون تخلص نمودند همچنان بود انتہی لطیفه کی از امر می رو افضر  
برای قضای بول غلط قد مجای آباد کرد و در آن مکان غلیظ نام حضرت عمر بردیوار بر مقابل تحریر  
نمود روزی عالمستی را بهبانه طلبید و چون دیر آبادای قضای حاجت ضرورت افتاد ایشان او را  
آن سترج رهبری نمودند چون برای قضای حاجت ضروری نشست دید که روبروی وی نام  
خلیفه ثانی در انجای ناپاک درج است مجبور شده از انجبا بیرون آمد پس آن را فنی اندو  
استر تبسم نمود آن عالم دانست و فی الفور فرمود صدق الله تعالی که در حق حضرت عمر است  
ارشاد فرمود انشاء علی الکفای کہ رعب خوف او در قلوب افنن بچہ قدر استیلا یافته که در عا  
قبض شکم وقت قضای حاجت چون اہل رفض بردیوار نوشته نام او را ببینند از خوف آن  
مقعد ایشان از آن سترخای کلی شده بوجہ اتم فراغت ایشان از آن میشود و بعلاج اطبا  
ایشان از درین باب گاہی حاجتی نمی آند پس نادم گشت آن تبسم کننده لطیفه دیگر چونکہ این  
نارایان اکثر با سلف اختیار حسدی تابغایت رسیده کہ نام بزرگان سابقین با نامی ضروریاد  
میکند تا آنکہ در شرفیض آباد ملک او را فنی بود کہ از رؤسای شہر دہلی از اہل تسنن بمکان می  
رفت آن را فنی تصویرات چند پیش نمود از انجملہ تصویر می را بیرون کرده کہ صورت بزاز می یعنی  
جامہ فروشی نوشته بیک دستش تہان جاماست و بدست دیگرش گز یعنی ذرع مگر قدرش کل گز  
ناقص کرده گفت کہ این را فنی شناسی کہ این امام شناست ابو حنیفہ مگر بین کہ خیانت کرده و گز  
ناقص ساخته این چه قدر بد و یا نستیست کہ امام شما میکنند فی الفوز بخوابش گفت کہ این امر از امام

خانہ از دست دوم

خانہ از دست سوم

خانہ از دست چہارم

خانہ از دست پنجم



عین ترحمست بر اهل تشیع آن شیعه گفت چگونه گفت اگر گزیمالت خود چنانکه مرعوم شماست باقی بود  
بکالت نسل دادن مرده شیعه را از ان از جهت زاری گزیده بر دیده سرگز تا بدماغ وی در وقت گفتن  
بجهت ایشان گزین بااگزین رسیدی پس امام رحم بر شیعه کرده گز را ناقص نموده بر شما شکر آن لازمست  
نیکایت می رافضی موصوف کمال نادم گشت - **فرست چهارم** در خزانه الاصفیا آورده که  
مسجد امام گودکان گوی میبایختند اتفاقا گوی ایشان در مجلس حضرت امام در افتاد و هیچ کس را یاری  
آن نبود که گوی خود را از انجا برون کرد و کوی از ان گفت که من میم و بین می گستاخانی رفتم که گوی بران آورده  
امام چون چنین بدید که این ملک حلال و نه باشد چون شخص در انجا نماند و پرسیدند که یا حضرت چگونه دانستی فرمود که احوال  
بودی حیا و ابرایغ آمدی **فرست پنجم** اگر مرگنا و مدعی از فضل مادر است اگر اخطای مادر و خاکسار کرد

نکته ایست

نکته ایست

**فرست ششم** در حدائق از دایرة المعارف آورده که امام ابو یوسف میفرمود که پدرم وفات یافت  
و من صغیر سن بودم مادر مرا برای آسودن کار نزد یک گازی می برد در راه من حلقه مجلس امام  
ابو حنیفه را دیدم پس در انجا رفتم و ششم دادم مرا از انجا کشیده می برد و من از انجا نمی رفتم آخر  
مادر با ما فرمود که من زنی بیوه ام و این کودک یتیم است تا مرا پرورش دهد با آن میکنم -  
معلوم نیست که شما این طفل را چه گفته بچانیکه می برم غیر و امام فرمود که این را در انجا بگذار که وی عالم  
خواند و عنقریب محمندی فیروزج بار و غن فستق فالوده نوشند - امام ابو یوسف فرمود و وقتیکه مرا  
قضا داده شد روزی من با خلیفه رشید در محفل فیروزه نشسته بودم که نوکر خلیفه فالوده آورد و خلیفه  
گفت که این فالوده را بنوش و این فالوده از ان قسم است که هر وقت ای چنین تیار کرده نمیشود  
من این سخن را شنیده تبسم نمودم خلیفه از من و به تبسم دریافت نمودن همین قصه را تمام بیان نموده  
که راست است ما را ظاهر ساختم خلیفه گفت که بیشک علم فوائدی بخشد و در دنیا و آخرت مراتب بلند  
میکند بپتر گفت که حق تعالی بر امام ابو حنیفه رحم کند که زنی بچشم عقل آن چیز را میدید که دیگران  
بچشمشان سردیدان نمیتواند **فرست ششم** همچنین از فراسات و کرامات امام است آنچه در مسعود  
و غیره آورده که امام صاحب در آخر ایام عمر خود حماد پسر خود را فرمود که سه سخن را از من وصیت گیر  
یکی اینکه معلوم میشود که مرگم قریب رسیده مگر صبر کن و تحمل نما که کار مردانست - دوم اینکه من زود  
شوم مگر هیچ کسی از یهود و نصاری مرا نزد اسلامانی که از مرز نیه (ای زن فاحشه) باشد سوم اینکه

نکته ایست



آمد روز بعد از وفاتم فتنه عظیم پدید آمد و پس از سه روز مراد حججه تاریک بعد از نماز جنازه من مرا پنهان ساز و جنازه مخفی را بجای من در قبرش کن تا مردم پندارند که لاش من است پس همچنان شد که بسبب حسد حسودان خلیفه بزدن امام حکم نمود پس هر چه از زدن امام انکار نمودند دیگر مسلمانی که باید ستای از دنیا حکم سلطان بجا آورد و چون امام را از آن ساخته غییم وفات نمود و پس حماد بعد از نماز بر جنازه امام لاش مبارکش را در خانه تاریک از مردم مخفی نمود و جنازه فرتی را بجای امام از خانه بیرون ساخته مدفون ساختند و پسر حسودان در میان خود مشهور نمودند که شاید سلطان از ماضی نادیده شده ما را عقوبت فرماید پس لازم که هر یکی از ما در حق امام پیش خلیفه موقع بموقع یکی در پیش خلیفه دیگری میفوم شده بطوریکه سلطان را برافراستی ما خیال نیاید خوابی بیان یابد و بیان هر یکی از بیان دیگری مخالف باشد مگر معتبر آن بصیغه اسم مفعول است محمد باشد و آن ای که حکم امام در قبر مسخ شده بر حالت اصلی خود نمانده و بعد از آن امام این مشوره در دهانت شب مسخره کن پوشانیده بگو امام در کردند و لاش امام را (که جعلی بود) بیرون کرده بجای دیگری دفن نمودند و چون پیش سلطان مردم بسیار از آن منافقان خوابهای متفرق را با فایده نسوز می بیان نمودند بسبب کثرت بیانات سلطان در حق امام بدگمانی متحقق شد آخر الامر بکندیدن قبر امام حکم نمود پس بعد از ملاحظه سنگ قبرش را بنده کنانیده سلطان حماد را طلبیده گفت که برستی بگو که در پدرت چه عیبی است چنین بود که بسبب آن در قبر بصورت سگ گشته در نه مثل پدر تو ترا نیز زند و نامحم حماد بجا آورده فرمود که العیاذ بالله اگر پدرم را می شناسی حالا پدر بزرگوار خود را بتو میفایم خلیفه گفت بلی چون سلطان در آن حججه تاریک رسید حماد چون برده کفن از روی مبارکش برداشت

پس بموجب بیستم	خساره اش بن نازنین نیز زلفین	چون افواج بخدمتیش درون بخشین
همه حججه را بر تو در پیش مرتین	روحم فدای چهره زیبا جبین	قلبم بجا پای تو ای نازنین
و فرمود که پدرم این است آنکه دیده و این روز چهارم بود از وفات امام بعد از حماد سلطان از پسر وصیت امام اطلاع داد سلطان از کرامت امام متعجب شده چونکه از حال مضارب امام که مخفی بود تفتیش نمود	آنچه داند آن که کرده ملی کرده اند	گوش بایانگ بجان کی کرده اند
برین تو کار خویش کن ای راجد	رو که ایشان ریش خود بر بکشند	فراست هم علامه عبد الوهاب

خطای کاتب



شعرانی و سیران کثیری آورده که بعد از خالی شدن مسند قضا ابو حنیفه را خبر رسید که پیش خلیفه فرستاده گفتند که جستجوی قاضی برای قضا بسیار نمودیم پس اوسرع الناس و اعلم الناس و اماما عظمی کسی نیافتیم ع ای روشی طبع تو برین بلا شدی و نزدیک است با و سفیان ثوری و صدیق بن اشیم و شریک محمد بن مسلم امام اعظم ایشان را فرمود که من از تخمینه و فراست دشمنان میگویم و آن اینکه من زده شوم و مجبوس گردم مگر باکی بدان خواهم داشت و اما سفیان پس بگریزد و اما مصله بن اشیم خود را حقی سازد و اما شریک پس گرفتار گردد (یعنی در قضا) پس همچنان شد که از امامان اشتهار گشته بود اما سفیان پس لباس بدل ساخته و عصارا بدست کرده بطرف بلادین بیرون شد و در خروج کسی او را شناخت و اما مصله پس آمد بخلیفه و گفت او را که نزدیک تو چه قدر حرم و بزرگان (یعنی خزان و اسبان) اند و امروز چه پزینیده خلیفه حکم داد که از من این مجنون مخفیست العقل را بیرون کن و اما شریک پس متولی گشت و اما امام پس واقع شد بروی آنچه واقع شد مگر درین روایت از روایت این دو قدری تغییر است پس شاید که این اختلاف باعتبار وقوعها باشد چنانچه شیخ رزمی در رساله تحصیل التعرف فی معرفه الفقه و التصوف آورده که ابو حنیفه سه بار برای قضا طلبیده شده و در هر بار او را نه دعوی الی القضاء ثلث مرارته فی کل مره سوطا فلما کان فی المره الثالثه فاستشار صاحبیه فاستحسنوا فالتفتوا الی حقی فقبل و حبس فمات فی السجود و انشاه و حسیین عن سبعین سنه فی حقی فقبل فی شعبان و قبل نصف شوال لم یختلف غیره و خلاصه

مختلف متوجه امام  
پس ماندگان بنی  
گویند و کسی که  
پس ماندگان شرا  
کندانی مختصر فیه  
منه رح

ایشان امام در قضیه قضا بسیار بود

سلسله هشتم در ذکر عمل امام  
و روایتی از امام  
و روایتی از امام  
و روایتی از امام

سلسله هشتم در ذکر عمل امام از ایادی امام

و حدیث شریفی از ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تجتمع عنده افضل عند الله و قبل من ربه عظیم یکتبها ابتغاء وجه الله تعالی مر واه احمد عن سونید بن وهب عن رجل من ابناء اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم عن ابيه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من کلف عیظا و هو یقید علی ان یقذره ملا الله قلبه امانا و امانا واه ابو داود و غیره یعنی روایت است از ابن عمر گفت که فرمود آنحضرت علیه السلام هیچ خبری را فرو نبرد بنده که بهتر باشد نزدیک حق تعالی از جرعه غصه که فرو برد از بنده برای رضای حق تعالی - و نیز روایت میکند سونید از شخصی که از اولاد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و وی روایت از پدر خود که صحابی است میکند



که هرگز نباشد آنحضرت علیه السلام فرمود که یک فروخور و غصه را و حال آنکه وی برای آن قدرت میداد  
 بکنند حق تعالی دل و را از امن ایمان انتی میگویم که مصداق بودن امام این احادیث را بایشنید  
 در تفسیر و اسباب علیه تحت آیت **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** آورده که کسی  
 امام اعظم را طایع زدا امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طایع زخم لیکن زخم و قادرم بریکه باطنه  
 از تو شکایت کنم اما نکند و میتوانم که در سرگاه از جفای تو بجزرت آکه بنالم ولی نناهم و میسر میشود  
 که بقیامت کم خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نگنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد

شفاعت من در تو در پذیرندلی تو قدم در بهشت نهم **ع** مردی گمان میکرد که بزور دست پدر دلی

باخشم گریائی و انهم که کاملی **ع** و در سند امام اعظم محمد خوارزمی آورده که روزی امام ابوحنیفه را

در مسجد خیف در مقام بنی نشسته بود که مردی آمد و امام صاحب گفت که ای حرام زاده از تو فلان  
 مسأله پرسیده بودم و تو جواب آن مخالف آن گفتی که حسن بصری بمن گفته بود اما صاحب فرمود  
 که حسن بصری دین را خطائی کرده در حقیقت فتوی همین است که من گفتم پس آن مرد دشتامی چند  
 با امام داد همه حضار از شنیدنش بر هم شده باراده زد و کوب آن شخص فریاد کردند که امام آنجمله را از آن  
 منع کرده تکلیف دبی وی روان داشت پس امام با آن مرد فرمود که ای مرد چه نگر ا کافر و غیره گفتی حق  
 خوب میدانم که من کسی و چیز را شریک وی نساختم و نه از کسی امید داشته ام سوا از ذات و حده  
 لا شریک و ترسیدم مگر از عذاب ی پس وقتی که ذکر عقاب بمیان آمد امام را خونی در گرفت بسیار  
 گریست و زار و زاری اشک را بیدما صدق الله تعالی حیث قال انما یخشى الله من عباده العلماء  
 چونکه آن مرد همین کیفیت را دید که زده خود خود بخود پشیمان گردید و از امام مقصود خود معاف کنانید امام می  
 عذرا و فرمود که قصورت را معاف نمودم و آنچه دشتامی بمن دادی از دشتام آن در گذشتم **ع**

اگر نادان بوحشت سخت گوید **ع** خردمندش به نرمی دل بخوید **ع** اگر از هر دو جانب جاها نهند

اگر زنجیر باشد بگسلانند **ع** لطیفه همچنین است آنچه شوخی عالمی را دشتامی داده که ای

حرام زاده آنعام در جوابش گفت که این روایت بتو محض غلط رسیده چرا که مرا یقین معلوم گردید  
 که والد مرحوم را با والد مرجمه عقد شرعی و نکاح صحیح شده بود از شنیدنش آن جاہل بر خود منفصل  
 گشت و کاذب و از گفته خود تائب **ع** انتباه دین سالک امام صاحب غیبت حضرت حسن بصری را

در ظاهر امام همام را

در ظاهر امام همام را

نا

خدا



چگونه مرتکب گشت و خطای ویرادر پیش مردم بیان نمود چه غیبت آنست که آنچه در کسی عیب و باشد  
 در غیبت وی بیان کرده شود با وجود کینه داشتن وی آنرا در نه بهتان باشد با وجود کینه این  
 مبارک در گذشت که امام صاحب را گاهی غیبت کننده نیافتم - و نیز همدین هستند که بر  
 امام ابو حنیفه را هرگاه که خبر رسیدی که فلان کس مرا بد گفته با وی کمال نرمی و ملامت پیش گرفتی  
 و گاهی غیبت وی نکردی پس چه جای آنکه مثل حضرت امام حسن بصری را که رئیس تابعین و امام  
 المشایخ بود و گاهی بدی امام را نیز زبان نیاورد و غیبت نمود جوالبش اینک مثل انجین غیبت  
 بجا نرست چه هر غیبت که برای امر دینی باشد آن درست است و جائز چنانچه اهل حدیث جرج  
 تعدیل بر یکدیگر میکنند با وجود کمال اتقا و وثوق ایشان پس غیبت امام در حسن بصری نیز از این  
 قبیل است و الله اعلم - و در فتاوی صلوٰه مسعودی و نیز در ارشاد الطالبین آورده که  
 امام را بمسائیه بود که اذیت بسیار با امام میدادی و امام بسبب حق جواریت صبر نمود بی روز  
 امام محمد و یا شاگرد دیگر دید که آن یهودی غلامت انسانی را از بالای سقف خود بخانه امام انداخت  
 از شاخه آنجا بر زمین برآمد و چیزی گفتن میخواست که امام او را منع کرد و گفت که از یکروز و بیشتر  
 غلامت همین قدر رنجیدی که حق جواریت را فراموش میکنی و من از مدت هفت سال یا پنج سال  
 علی الصبح بدست خود آنرا برداشته بعد از آن بسجده می آیم تا آنکه این معامله با اهل خانه من نیز  
 ظاهر نشده آن یهودی چون اینمقال را از امام شنید پیش وی آمد و مشرف با سلام گشت  
 بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی اخلاقش را من آساید از نیجاست آنچه صاحب  
 حدائق از خطیب بغدادی آورده که از کعبه روایت است که ابو حنیفه نهایت مانت را بود  
 و مقدم میداشت خوشنودی پروردگار را بر هر چیزی و در راه خدا و اجرای احکام شریعت  
 اگر بروی شمشیر می افتادندی متحمل آن میشدی - و در رساله سیره النعمان آورده که شخصی  
 با امام اعظم عیادتی بود روزی در مجلس امام را ناسزا گفتن گرفت امام بوی التفاتی نمود  
 و همچنان بتدریس خود مشغول بود و شاگردان خود را منع نمود که بوی توهی نکنید چون امام  
 از تندیس برخاست آنمرد همراهش گشته هر چه بزبانش می آمد بلام می گفت چون امام بولت سلمی  
 خود قریب گشت ایستاد و فرمود برادر من این مکان بمن است اگر چیزی دیگر گفتی داری بگو چه کنم

فصل در بیان امام از سبایه و در آن سلسله شدن وی  
 یعنی کسی که با تو بدینگونه



من اندرون میروم شاید تر باز موقع آن بدست نیاید - و امام هر چند که تحمل ایذا را بفرموده بودی مگر از دیدن تکلیف دیگران بقرار گشتی چنانچه ابن سبیر چون امام را بسبب عکار از قبول قضا در باز دران ایام والده امام حیات بود ویرانه های صدمه رسید - امام ضعیف بود که مرا از در خود چندان خیال نبود البته رنج آن میداشتم که از جهت تکلیف من دل والده مرا صدمه رسیدی - و در ارشاد الباطلین که در مجموعی ذکر کمال حلم امام در افتاد حاسدی از ان انکار بلیغ نمود و گفت تا وقتی که حلم دی را نیا ز نایم باور ندارم بدروازه امام رسید و در را بکوفت امام بیرون آمد و پرسید که تو مرا طلبیدی گفت فی باز پس تشریف برد و دیگر چنین معامله رفت و بسوم کرت آن حاسد گفت مسأله پرسیدی میدارم فرمود بگو گفت مزه نجاست آدم چگونه است فرمود و وقتی که در شکم باشد ترش میباشد و هر گاه که بیرون آید تلخ میگردد و آشوب گفت که تو آنرا چشیده فرمودی بلکه در روایت چنین دیده ام باز گفت که مرادی دیگر میدارم و آن اینکه شنیده ام مادر تو که بیوه گشته غایت حسین و جمیله است که چشانش چنان و چهره اش چنین و نیز شکمش هر دو رانه های آن از پس پیش چنان و چنین است امام بعد از سکوت بسیار فرمود هر چه هست خلقت خداست مگر ازین گفتن فائده چیست گفت بکاحم ده فرمود که صاحب لایت خود است مرا بروی تصرفی نیست آن شفی گفت که باری پیغام نکاحم بوی کرد امام چون بخانه باز پس آمد در دروازه غوغائی برخاست که این که گشت امام دانست و از اندرون جواب داد شاید که او را تیغ صبر قتل نموده باشد را بعمی

هر کس که کمال اولیا را نشناخت

میدان یقین که او خدا را نشناخت

پس شکر گفت حب ایشان بگزید

وین نعمت خاص بهار انشا

فائده در مجلس عظمی مولانا مولوی محمد اشرف علی صاحب ام فیوضاته بسبب رسید که سالکی کامل غایت تحمل بود تا آنکه اثر تحمل وی در اصحابی نیز سرایت کرد و روزی فاسقی دشنامی سخت بفرمود و او از شنیدن آن بغضب آمده باصحاب خود فرمود که او را خوب بنزد و تا کید بکاید در باب زدن وی نمود و یاران وی عرض نمودند که حضور بخوبی او را موعظه خواهم نمود چون از چشمان شاتم را غائب نمودند او را معاف نمودند بعد از لحظه مردم دویدند که حضرت شاتم را بکلیت تمام ببرد آن سالک رو بیا ران خود کرد و گفت که شاید شما او را نزد پسر خون این شخص بفرستد شما

بسیار بیای طبعی امام بکارش نرسیده است

فائده در مجلس عظمی



من که نبودن وی حکم داده بودم و انشم که خدا فیورست عوض ما زوی خواهد گرفت و انتقام خدا  
میباشد لهذا بشما حکم زدن وی نمودم که من اگر انتقام خود را خود بگیرم شاید که خدا زوی باز انتقام  
من خواهد گرفت و چون شما یان از وی انماض نمودید لاجرم منتقم حقیقی انتقام ما زوی بطوریکه  
دیدید در گرفت تا آنکه با یان وی نیز می ترسم و باعث این از جانب شماست نه از من ایضا  
در طفولیت باید مردم خود بپا بوسی غوث زمان قطب دوران جناب بخوند صاحب صوات  
حاضر شده بودم چونکه مردم بکثرت در اینجا هر یک از هر یک میبوندی ناگه بیماری از مرض  
تب از ملک غیر که تکلم وی نه بلخت افغانستان بود از بیماری غایت نحیف در حالت شدت  
تب لرزه پیش حضرت ایشان حاضر شد و عرض نمود که حضرت دعا فرمایید دیدم که ایشان بقبض  
عصای زیتونی بدست گرفته چند بار با ستخوان خشک گفت او زد که از ضربت آن اشک از چشم  
پاشید و از چشم و دل من که طفل بودم و نیز دیگر حاضرین بر جسته و از بی رحمی ایشان من و دل  
غایت منکر ایشان گشتم و بعد از محطه چون دیدم دیدم که آن بپا بالکل زان مرض نجات یافت  
و دعا داد و گفت که گویا هنوز جوان گشتم صدق الله تعالی حیث قال عسی ان تکره و تثنی و

در استخوان صاحب صوات

هُوَ خَيْرٌ لَّكَ الْآيَةُ ثَنَوِي	گفت پیغمبر عداوت از مشرد	بستر از مری که از جا بل رسد
دوستی با مردم دانانگوست	دشمن دانان باز نادان دوست	زانکه از عاقل جفا می کرد و رود
از وفای جا بلان آن به بود	عاقل آرد معرفت در میان	جا بل آرد معرفت را بر زبان

سلسله نهم در ذکر اسامی بعضی از تلامذ امام و باز در اجرای سلسله از ایشان دیگر علمای عظام  
در مرقات شرح مشکوٰۃ آورده قال ابن حجر و تَمَّ ذَٰلِكَ كَيْفَ بَرَّكَ مِنَ الْإِسْمَةِ الْمُجْتَمِعِينَ وَالْعُلَمَاءِ  
الرَّاسِخِينَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ وَاللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ وَالْإِمَامُ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ  
إِنَّمَا وَمِنْهُمْ دَاوُدُ الطَّائِيُّ وَابْرَاهِيمُ بْنُ آدَمَ وَفَضِيلُ بْنُ عِيَاضٍ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْكَبِيرِ  
السَّادَةِ الصُّوفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی ابن حجر گفت که شاگرد شدند ابو حنیفه  
بزرگترین از ائمه مجتهدین و علمای راسخین مثل عبد الله بن المبارک و لیث بن سعد و امام مالک  
تمام شد کلام ابن حجر و از تلامذ اوست داود طائی و ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و غیرهم از  
اکابر صوفیه صافیة انتهی کلامه پس از قول ابن حجر صفات ظاهریست که امام مالک نیز یکی

سلسله نهم در ذکر تلامذ و تلامذ نهم

در ذکر تلامذ و تلامذ نهم



از تلامذه امام است. و صاحب مرقات در رساله جواب امام اکبرین و نیز صاحب فتح از ابن حجر آورده که کبار شایخ ائمه مجتهدین و علمای را سخن از تلامذه و شاگردان امام ابو حنیفه است مثل جلیل القدر عبدالسد بن المبارک که بر جلالت و علم و تقدم و زهد وی اجماع است و مشهور و معروف است و تفسیر و حدیث و فقه و شجاعت و سخاوت و یقین و مثل امام لیث بن سعد و مثل امام مالک بن انس و کفایت میکند ترابری علو شان امام ابو حنیفه شاگرد بودن این ائمه اعلام و شایخ اسلام و مثل امام مسعود بن کرام و زفر و ابویوسف و محمد و غیرهم. و در حدائق بحواله منقح آورده که از ابو حنیفه بن عبدالسد بن المبارک و دکیج و یزید بن مارون و علی بن عاصم و ابویوسف و محمد بن حسن و غیرهم روایت کرده اند. و سفیان ثوری نیز یکی از تلامذات امام است چنانچه در تعلیق مجید آورده که گفت امام علی مدینی که روایت کرد از ابو حنیفه ثوری و آن مبارک و حماد بن زید الخ و غیره در سند خواری آورده که امام بخاری نو که از امام ابو حنیفه عباد بن العوام و بشیم و دکیج بن ابی جراح و مسلم بن خالد و ابومعمر و غیره روایت کرده اند. و نیز عبدالسد بن مبارک و یزید بن مارون و عبدالعزیز بن ابی رواد و سفیان بن عیینه و فضیل بن عیاض و داود طالی و ابن جریج و عبدالسد بن مقرئ از امام ابو حنیفه بنقل از حدیث روایت کرده اند. و سفیان ثوری و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه یکیک حدیث را روایت کرده اند. و مسعر بن کدام و اسمعیل بن خالد و شریک بن عبدالسد و حمزه بن حبیب مقرئ احادیث بسیار نیز روایت کرده اند. و عاصم بن ابی النجود امام القراء که شیخ ابو حنیفه است اکثر مسائل را از امام پرسیدی و بر قول وی عمل کردی و گفتی که ای ابو حنیفه رضی جزای غیر حق تعالی نصیب تو کناد که در طفلی و خرد سالی ترا داده بودم و در بزرگی از تو گرفتم و در تعلیق المجید بحواله تذکره الحافظ ذهبی آورده که از ابو حنیفه دکیج و یزید بن مارون و سعد بن الصلت و ابوعاصم و عبدالرزاق و عبیدالسد بن موسی و بشیر کثیر روایت کرده اند و در عقود و الجواهر المنیفة آورده که محدث محمد بن حسین موصلی در آخر کتاب ضعفنا نوشته که یحیی بن یحیی گفته که دکیج بن جراح بر مذہب ابو حنیفه فتوی میدادی و تمام احادیث امام یاد میداشت و وی احادیثی بسیار از وی شنیده اند از خطیب طایبی خوارزم صدر الایمیه

نقل شد ثوری بخاری نو  
شاگرد بودن دکیج و غیره از امام

نقل شد شایخ از امام احمد حنبل



ابوالموید یونس بن احمد بن مسنق قدام ابو حنیفه نوشته که از شیخ اهل اسلام در اطراف اکناف مختلف قیام پذیر بود  
 به قصد آنکه از ایشان انعام روایت کند و **شامی** آورده که بن حجر بعضی روایت کرده که از ائمه مشهورین اسلام  
 کسی را چنین قدر اصحاب و شاگرد ظاهر نشده اند چنانکه ابو حنیفه را بودند و به قدر فوائد که از  
 ابو حنیفه و اصحابی علمای غیره در تفسیر احادیث مشتمله مسائل مستنبطه و توافل و قضایا  
 و احکام شرعیه و غیره برداشته اند آنقدر از کسی دیگر برداشته نیستند و بعضی از محدثین در  
 ترجمه امام هشتصد شاگرد مع اسم و نسب ذکر در زبان نموده اند انتی حالا قدری ذکر  
 سلسله تلامیه از اصحاب امام صاحب نیز یاد شنید و در تاریخ ابن خلدون آورده که امام شافعی  
 بعد از امام مالک و عراق رسید و با اصحاب امام ابو حنیفه ملاقات گشت و از ایشان اخذ نمود و امام  
 احمد بن حنبل که یکی از اکابر محدثین بود اصحاب وی با وجود بضاعت بسیار در علم حدیث از اصحاب  
 امام ابو حنیفه خوانده انتی و ملا علی قاری در رساله مذکوره آورده که امام شافعی اخذ حدیث  
 از امام محمد بن حسن کرده و وی از امام ابی یوسف و وی از امام اعظم رحمهم الله پس امام شافعی  
 از تلامذه امام اعظم است بدو واسطه و امام مالک نیز از امام اعظم اخذ کرده که صریح بالزکر  
 انتی میگویم که امام شافعی از واسطه امام مالک نیز یکی از تلامذه امام اعظم گشت پس تلمذ  
 مرا امام را بدو سلسله ثابت گشت و **را بن خلکان** آورده که امام شافعی فرمود که من از  
 امام محمد بن ابی بکر شافعی اخذ کرده ام انتی و در اعلام الاخیار منقول است و قتی که از امام احمد پرسیده  
 که این مسائل دقیقه ترا از کجا حاصل شده اند فرموده که از کتب امام محمد را بدست آمده و در  
 حدائق بحواله نافع الکبیر آورده که از امام ابو حنیفه عبدالله بن مبارک و عبدالله بن یزید  
 المقرئ و فضل بن دکین و مکی بن ابراهیم بلخی و ابراهیم بن طهمان و شعبه بن اسحق و شقی  
 و ابو عاصم ضحاک بن مخلد و عبدالله حمید بن عبدالرحمن الحکامی و عبدالله رزاق بن بهام و عبید  
 ابن ابی رزاق و عبدالله الوارث بن سعید و علی بن ظبیان الکوفی و ابیض بن الاعز و عامر بن  
 فرات و عبید الله بن یزید القرشی و عبید الله بن عمر و الرقی و غیرهم که مروی عنه اصحاب صحاح  
 خصوصاً عبدالله بن یزید المقرئ و فضل بن دکین که ایشان هر دو از کبار شیوخ امام بخاری  
 روایت کرده اند انتی پس ازین روایت صاف ظاهر گشت که اصحاب صحاح سه مرتبه بر خاصه

شماره یک کتابخانه  
 هشتصد و یک  
 در کتابخانه  
 شافعی  
 امام همام

شماره دوم  
 اصحاب صحاح  
 امام همام



امام بخاری در سلسله تلمذ امام صاحب داخل اند- و نیز امام نووی در تہذیب الاسماء آورده که از  
 امام ابو حنیفہ ابو یحییٰ حمانی و بشیر و عباد بن العوام و عبد اللہ بن المبارک و وکیع بن  
 جراح و یزید بن مارون و علی بن عاصم و یحییٰ بن نصر و قاضی ابو یوسف و محمد بن الحسن و عمر بن  
 محمد الحنفی و یحییٰ بن خالد و ابو عبد الرحمن المقرئ و عبد الرزاق بن ہمام و ماسوا ازینہار و اش  
 کردہ اند و از امام محمد امام شافعی و ابوسلیمان جوزجانی و ابو عبد قاسم بن سلام و غیر ہم  
 روایت کردہ اند انتہی و غیر امام شافعی را تلمذ از امام ابو یوسف و دیگر تلامذہ امام صاحب حاصل  
 است چنانچہ بالتفصیل در قطعی و حاکم و بیہقی ذکر اساتذہ امام شافعی کردہ اند- و از امام  
 شافعی تلمذ امام احمد بن حنبل را ثابت است و نیز در تہذیب است کہ امام احمد حدیث را از  
 سفیان بن عیینہ و ابراہیم سعدی و یحییٰ القطان و بشیر و وکیع شنید و از امام احمد روایت  
 کرد شیخ ابو عبد الرزاق و یحییٰ بن آدم و ابو الولید و علی بن المدینی و بخاری و مسلم و ابو داود و غیر  
 و از امام بخاری روایت کرد ابو الحسین مسلم بن الحجاج صاحب صحیح و ابو عیسیٰ ترمذی- و  
 ابو عبد الرحمن نسائی و غیر ہم انتہی کلام النووی مختصراً و لکن در فتح المبین آورده و نیز بنظر  
 تعمق خود ظاہر است کہ ازین تحریرات صاف ظاہر است کہ امام مالک از تلامذہ امام اعظم است  
 و امام شافعی از شاگردان امام مالک و امام محمد و غیر ہاست و امام احمد از تلامذہ امام شافعی  
 و غیر ہاست و امام بخاری و مسلم و ابو داود از تلامذہ امام احمد ہستند و نسائی و ترمذی از شاگردان

امام بخاری رح اند  
 ازینان ہر کی باشد شاگردان او گشت  
 از شاگردان نعمان است یک ابو داود  
 بخاری شافعی مسلم نسائی ترمذی احمد  
 الغرض کہ یکجہی از محدثین  
 امام احمد چنان نباشد کہ ویرا بلا واسطہ یا بالواسطہ از امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تلمذ حاصل نباشد  
 و همچنین امام بخاری و امام مسلم و غیر ہا بواسطہ شیعہ بن کد ام کہ وی شیخ نبیر و سفیان و غیر ہا  
 و نیز بواسطہ عبد اللہ بن مبارک و وکیع بن جراح ایشان نیز از تلامذہ امام میشوند- و  
 همچنین از شاگردان امام ابو یوسف است امام احمد و امام محمد و یحییٰ بن حمزہ و غیر ہا  
 کہ برای عاقل از مراتب عالیہ امام اعظم رحمہ اللہ اینقدر کافی و دافی است کہ چنین اکابر  
 دین بعضی از شاگردان و بعضی از شاگردان شاگردان وی اند رحمہم اللہ اجمعین

این سلسلہ شریفہ از امام ابو حنیفہ  
 و تلمذہ او  
 و تلمذہ امام احمد  
 و تلمذہ امام محمد  
 و تلمذہ امام شافعی  
 و تلمذہ امام ابو یوسف  
 و تلمذہ امام ابو حنیفہ  
 و تلمذہ امام احمد  
 و تلمذہ امام محمد  
 و تلمذہ امام شافعی  
 و تلمذہ امام ابو یوسف  
 و تلمذہ امام ابو حنیفہ

تلمذ

تلمذ



سلسله دهم در توثیق امام در علم حدیث و متعلقات آن

در تعلیق مجدجواد تذکره الحفاظ ذہبی نوشته کہ احمد بن محمد بن قاسم از یحیی بن معین روایت کرده کہ وی رحمہ اللہ در حق امام ابو حنیفہ <sup>رحمہ اللہ</sup> لایس <sup>بہ</sup> و لا یکن <sup>متمثلاً</sup> فرمود و این کلمات از الفاظ توثیق است و در خیرات احسان از ابو عمر یوسف بن عبد البر مالکی منقول است کہ سانیکہ از امام ابو حنیفہ روایت حدیث کرده و توثیق وی نموده اند ایشان بسیار زائد اند از کہ سانیکہ بوی طعن کرده اند و امام علی مدینی کہ از اکابرین محدثین و از شاہج امام بخاری است گفته کہ از ابو حنیفہ <sup>رحمہ اللہ</sup> ثوری و ابن مبارک و حماد بن زید و ہشام و وکیع و عباد بن عوام و جعفر بن عون روایت کرده اند و وی رضی اللہ عنہ ثقہ لایس بہ اند و امام شعبہ در حق وی خوش عقیدہ میبودی و نیز در خیرات احسان آورده کہ سوال کرده شد سفیان ثوری از حال امام صاحب گفت کہ میبود ثقہ و راست گو تر در فقہ و حدیث انتہی و در عقو و ابجواہر المنیفہ آورده کہ بکر از یحیی بن معین پرسیدہ شد کہ امام ابو حنیفہ در روایت حدیث چگونه است فرمود صدق و قیام و بار دیگر از وی پرسیدہ شد کہ ترا از ابو حنیفہ و شافعی و ابو یوسف کدام یکی دوست ترست فرمود کہ من حدیث شافعی پسند نمیکنم و از ابو حنیفہ <sup>رحمہ اللہ</sup> گروهی از صاحبین روایت حدیث کرده اند و ابو یوسف اگر بہ صدوق است مگر من از وی روایت جائز نمی بینم انتہی و ورشامی آورده و قتیکہ فضائل امام صاحب شہرہ آفاق گردید و در شرق و غرب کمالات امام <sup>رحمہ اللہ</sup> کمال رواج یافت پس بموجب عادت قدیمہ مردم حساد در حق وی <sup>رحمہ اللہ</sup> از ہر قسم نیش زنی و طعن زدن شروع نمودند و در حق اجتہاد و اعتقاد امام <sup>رحمہ اللہ</sup> چنین سخنان آغاز کردند کہ امام از ان سن کل الوجوہ منزہ بود و غرض ایشان از ان محض بغوی ای آیہ یؤیدون ان یطوفوا نوراً للہ یا فاعلم و یا ابی اللہ الا ان یقوتو نوراً اطعای نور شریعت می بود و ازین قسم طعنہا نہ تنہا در حق امام گفته اند بلکہ بعضی در حق امام مالک و بعضی در حق امام شافعی و بعضی در حق امام احمد ازین قبیل افترا بندی کرده اند بلکہ بالاتر ازین فرقة در حق حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر و گروهی در حق عثمان و علی زبان درازی کرده اند بلکہ فرقة در حق تمام صحابہ کرام تمہت کفر کرده اند نفوذ باللہ من ذلک ولنعم ما قبل شغراً

سلسله دهم در توثیق امام ابو حنیفہ متعلقات آن

فضائل امام ابراہیم از جہت حسد آورده اند

در افترا در حق صحابہ کرام

در افترا در حق صحابہ کرام







عبدالله بن مبارک که از مشهورین تلامذۀ امام شمس است بسبب بیروت برای تمحیل فن حدیث از امام  
 اوزاعی سفر نمود در اول ملاقات اوزاعی از وی پرسید که در کوفه ابو حنیفه کدام شخص پیدا شده که  
 در دین امور جدید پیدا میکند این مبارک چیزی جواب بوی نداد و سپس بکان آمده بعد از دو  
 روز باز بخندست اوزاعی حاضر شد و اجزای چند با وی بود اوزاعی آن اجزا را از وی گرفته دید  
 که برافاز آن نوشته است قَالَ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ وَتَادِيرِغُورُ دُرَّانِ اجْزَاءُ مِنْكَ لَيْسَتْ بِسُتْرَازِ  
 عبدالله پرسید که نعمان کدام بزرگ است وی گفت که شیخ عراق است که در صحبت وی من مدتی  
 مانده ام بعد از آن اوزاعی گفت که این مرد شخصی است بلند پایه عبدالله گفت این همان ابو حنیفه  
 است که شما را مبتدع مینماید اوزاعی را بر غلطی خود افسوس رو نمود چنانچه این را در مختصر تاریخ بغداد  
 آورده است اوزاعی بتقریب حج در مکۀ رفت با امام ابو حنیفه ملاقی گشت همان مسائل را ذکر آمد  
 اتفاقاً عبدالله بن مبارک نیز حاضر بود وی میفرماید که امام ابو حنیفه آن مسائل را بدین خوبی و  
 لطافت تقریر نمود که اوزاعی حیران ماند بعد از رفتن امام اعظم حجت باسن فرمود که کمال این شخص ویرا  
 محسوب مردم گردانید هر آینه بدگمانی من بروی غلط بود که هنوز افسوس بران میخورم و از توانایی  
 ثابت است که امام ابو حنیفه در فن حدیث تلمذ از امام اوزاعی کرده غالباً که آن این زمانه باشد  
 و در تبیین الصحیفه از خطیب آورده که مردم بدگوی امام خود و قسم اندکی حسد کنندگان قوم  
 از حال وی ناواقف که از جهت قول حاسدان بروی طعن میکنند و نزد من ناواقف از حاسد  
 بهترند و چون حکم از قول سابق معلوم شد که مطاعنات امام ثوری در حق امام محض بسبب  
 اتهامهای حاسدان بود و هرگاه که امام ثوری و غیره از حقیقت حال واقف گشتند از بعضی  
 از امام عفو خواستند لکن بعد از آن ثوری کمال محقق امام گشت تا آنکه از وی تلمذ حاصل نمود  
 و از نیچاست آنچه امام نووی شافعی در تمذیب الاسما از ابو بکر بن عیاش آورده و قتیقه  
 پدر بزرگوار سفیان ثوری ثورات یافت مردم برای تعزیت نزدیک وی آمدند ابو حنیفه  
 نیز حاضر شد سفیان ثوری برای امام ایستاد و تعظیم و تکریم وی بجا آورد و بجای خود اورا نشاند  
 و خود با ادب در پیش و بنیشت و چون مردم متفرق گشتند پس یاران سفیان ثوری او را  
 گفتند که دیدیم ترا که امروز شیعیب کردی و می فرمود که مردی از اهل علم بکان من در آمد پس اگر

حاسدان امام و حاسد  
 در تعظیم ثوری امام همام دارد



برای علم وی ایستاده نشدی از جهت عمر وی ایستادن بر ملا لازم بود و اگر برای عمرش نیز ایستاد  
پس از جهت قضاست بی برین ایستادن لازم بود و اگر برای فقه وی نیز ایستاد بی برین  
و رجحان وی قیام برین لازم بود انتی یعنی هر یک وصف او موجب تعظیم برین میبود پس در تعظیمش  
بجای آوردی مؤلفه قطعه

اگر جابل نداند قدر افضل	از جابل نفی آن هرگز نیاید
که شکل نیک را آئینه بایند	نمود با الله من هذا که گویم

از صاحب فضل دیگر حال بی برین

امام ثوری از روی نفاق برای امام شافعی تعظیم کرده بود و خود چگونه گفته شود و حال آنکه چونکه ثوری  
از امام شافعی بعد از تحقق حذر خواسته بود بعد از آن کمال عقیدت در حق امام میداشت مگر چونکه  
در اوائل این امر از وی بر سرست ضعیف مخفی بود لهذا بر سفیان بن باعترض پیش آمدند و بمحیی  
است آنچه در نافع الکبیر نحو الیه خطیب بغدادی آورده که محمد بن بشر میگوید که من نزد امام ابوحنیفه  
و امام ثوری آمد و رفتم میداشتم پیش فقیه که نزد ابوحنیفه آمدی و از من پرسیدی که از کجا آمدی  
گفتمی که از نزد سفیان آمده ام امام فرمودی که هر آئینه از نزد شخصی آمده که اگر علمه و اسوده  
موجود بودندی بالضرورت محتاج وی شدندی و هرگاه که نزدیک سفیان آمدی و از من پرسیدی  
کردی که از کجا می آئی گفتمی از نزد ابوحنیفه می آیم فرمودی که تو از نزد فقیه تر روی زمین می آئی  
و نیز بمحیی است آنچه ابن حجر مکی در قلائد عقیان نوشته که سفیان ثوری میفرماید که حالت با  
در پیش ابوحنیفه چنان می بود که در پیش باز عصاره و بخشکان انتی پس آنچه از وقایع  
سفیان ثوری در حق امام نقل می آرند مرجوع عنه ثوری است و اگر این تطابق و توافق که  
گفته شد در میان اقوال و می داده نشود نعوذ بالله پس بموجب همین اقوال ثوری که از کتب  
معتبره شافعیه در مدح امام نقل کرده شد صاف معلوم میشود که ثوری رحمه الله دور و دور بود  
و حال آنکه اتفاق محدثین است بر توثیق وی و نیز همین معنی مذکوره از سنن طبرانی با امام  
رحمه الله معلوم میشود که بعد از الزام یافتن در پیش امام قائل شد و مدح خوانی امام نمود و آنچه  
در فعل عجایب امام از تفسیر کبیر و غیره درین کتاب درج گشته خاص در حکایت طعام ولیمه  
و حکایت الشیخ الفرج و غیره و این است محل نیک و موافق است با آنچه در حدائق بحواله  
له که در پیشانی طعن و در حضور تعظیم امام میکرد ۱۲ یعنی ابتدا انکس و انتها معتقد شدن ۱۰۱۲

در توثیق ثوری امام شافعی

حکایت توثیق ثوری امام شافعی

در توثیق ثوری امام شافعی

در توثیق ثوری امام شافعی



خیرات احسان از علامه ابن حجر می آورده که تاج الدین سبکی گفته که اسی ستر شد ترا لافق است که در طریقه  
ادب با جمیع ائمه ماضیین استعمال کنی و نظر کن بطرف کلام بعضی در حق بعضی دیگر مگر وقتیکه  
آیند با دلیل واضح پستراگر متاویل و حسین طبرانی یا شی پس آنرا اختیار کن و در میان آن سخنانیکه  
در میان ایشان با هم رفته و گردانی کن و پر سیر کن باز پر سیر کن از شنیدن آن سخنانیکه در میان  
ابو حنیفه و سفیان ثوری یا مالک و ابن ابی ذئب یا انسالی و احمد بن صالح یا احمد و حارث بن اسد  
محاسنی واقع شده اند و همچنین بیانات از عزن بن عبد السلام و تقی بن الصلاح و هرگاه که شغل آن  
سخننا کردی هر آئینه واقع گشتی بر پلاک چرا که مردم ائمه اعلام را و نیز اقوال ایشان را بار گیر اند و اکثر  
اوقات از فهم اقوال ایشان قاصریم پس برای ما بجز از رضامندی و سکوت از آنها که در میان  
ایشان واقع شده چیزی دیگر مناسب نیست چنانکه مناسب لازم میدانیم بر خود سکوت از بیان  
مشا براتیکه در میان صحابه و واقع شده است و همدین کتاب بوجه همان کتاب آورده که آنچه  
خطیب بغدادی بعضی از اقوال قادیان نقل کرده همه ایشان معکلم فی اند و از اشخاص مجهول از  
نقص خالی نیستند و ازین چنین قدح رخنه اندازی در حق کسی از عام مسلمانان نمیتواند شد پس  
میشود که در حق چنین امام از ائمه المسلمین از چنین قدح بی سرو بن رخنه تصور کرده شود و اگر  
فرض کرده شود که قدح خطیب صحیح است باز هم بران اعتباری ممکن نیست چرا که قائل قدح  
مذکور یا کسی از اقران امام باشد و یا از غیر اقران او پس اگر از غیر اقران امام باشد بالضرورة  
وی درین قدح مقلدان اقوال است که حاسد ابو حنیفه آنرا گفته یا نوشته است و اگر از  
اقران امام باشد پس قول بعضی اقران در حق بعضی دیگر غیر مقبول است چنانچه حافظ ذریبی حفظ  
ابن حجر تصریح برین کرده و گفته اند بالتخصیص در وقتیکه ظاهر باشد که اسی عدوت و یا حسد  
مندی چیزی چرا که حسد چنین بلائی بدتر است که از ان بیکجسی اسوا از آنکه خدا آنرا از ان مجذبات  
معهوظ مانده و فریبی گفته که من نمیدانم که بجز از زمانه انبیاء و صدیقین کدامی زمانه دیگر نیز  
چنین باشد که اهل آن از طعن سلامت مانده باشند و همدین کتاب است که افسوس  
بر حال امام بخاری که محض بسبب آن رنجش که مر او را در بخارا از تبعیین امام ابو حنیفه بسبب  
ظلمی وی در استفتای شیر خواران رسیده بود که نادیده و نادانسته بناحق بر امام اعظم اتمام

چنانکه در این کتاب مذکور است  
چنانکه در این کتاب مذکور است  
چنانکه در این کتاب مذکور است

در این کتاب

در این کتاب



مرحیه برست و بطرف قول شیخ خود عبدالله بن مبارک که در حق ابرای امام گفته هیچ توحی نمودست  
 رایت العائین له سفاها | خلاف الحق مع حجج ضعیفه | ولما در تعلیق مجد از طبقات

تاج سبکی آورده که بر سر رسیدن تمام از اینکه فهم کنی از قاعده محدثین که ادا الحق مقلد علی  
 التعذیل اطلاق آنرا (یعنی مطلقا جرح را بر تعذیل در حق هر کسی مقدم نباید پنداشت) بلکه صواب

اینست که بر آئینه کسکه ثابت شده باشد امامت و عدالت وی و کثیر باشند مادیان وی و نادور  
 باشند جاران وی یا باشد در انجا قریه و آله بر سبب جرح وی از تعصب بی غیر و پس در بعضی

حالات هیچ التفاتی کرده نشود بطرف جرح وی - و بعد از کلام طویل باز امام سبکی فرمود که بر آئینه  
 معروف ساختیم ترا اینکه جرح جارج اگر چه مفسر باشد قبول کرده نشود در حق کسکه غلبه کرده باشد

طاعات او بر عصیت و مادیان وی بر ذاتان وی و مرکب وی بر جارجین وی و قتیکه باشد  
 در انجا قریه که گواهی دهد بر اینکه مثل این جرح حاصل اند بر وجهیست در وی از تعصب مذبی یا

مناقشه دنیوی و حیثیت فلا یلتفت بکلام التورثی فی آئی حنیفه و آبن این ذنب  
 غیره فی ملایه و آبن معین فی الشافعی و النسائی فی احمد بن صالح و نحوه و اگر

مطلق گذاریم تقدیم جرح را بر گز سالم مانند ما را کسی از ایماه اذ ما من امام الا و قد طعن فی  
 طاعن و هلك فيه حال کون انتی مشنوی | اکن گوش بر قول صاحب غرض

که در سینه از کینه دارد و مرض | بهم برزند در دومی عالمی | پریشان کنند عالمی در دومی

و در فتح المبین آورده که علامه ابن حجر مکی شافعی در غیرات احسان آورده که در باشد از  
 تومی که امام ابو حنیفه در اسوای علم فقه در علم دیگر ملکه تمام نبود بلکه وی در علم تفسیر و حدیث

و آداب و غیره دریائی بود و امام بمثل - و قول بعضی دشمنان وی خلافست منشای این  
 حسد بود و حجت این سبقت بردن امامست بر همه اقران خود و بطعون ساختن وی بزور و

بهتانست و یا بی الله الا ان یتوکلوا انتی و خاص در فن حدیث امام ابو حنیفه از حفاظ احادیث  
 چنانچه علامه ذهبی که در فن حدیث و تقادیر جلال امامست در کتاب تذکره الحفاظ خود که خاص آنرا  
 در تذکره حفاظ الحدیث نوشته جناب امام عالی مقام را نیز در آن با دیگر حفاظ و طبقه خاص  
 از حفاظ الحدیث شمار کرده و حافظ ابو الحسن علامه محمد بن یوسف شافعی در عقود و اجماع

سلسله دهم در توحید امام

سلسله دهم در توحید امام

سلسله دهم در توحید امام

سلسله دهم در توحید امام



بابی را بدین الفاظ منعقد ساخته الباب الثالث والعشرون فی بیان کثرت حدیثه و کونیه من اعیان الحفاظ الحدیثین و ما یران علم حدیث بخوبی واقف اند که در اصطلاح محدثین حافظ شخصی را میگویند که حدیث را از راهی که میداند چنانچه در شرح مختصر جرجانی آورده الحفاظ جمع الحفاظ و همون احاطه جمله بمائة الف حدیث انتهى و طعن زدن ابن جوزی در غیره بیج مضر نیست چرا که هیچ امامی چنین نیست که بروی کسی طعن و جرح کرده باشد شعبی برخلافی و زهری بر یسعی و امام مالک بر ابن اسحق و یحیی بن معین بر امام شافعی و ابن ابی ذئب و غیره بر امام طعن کرده اند و ابن جوزی بر غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی چگونگی طعن عظیم کرده رحیم الله اجمعین مگر هیچ کسی از مسلمانان ماسوا از حاسدان بی دین آن مطاعن را جا نزنند چرا که شیوه مسلمانان بحکم المسلمون امة المسلمین با بر مسلمان صاف مانند است نه که با چنین امام معظم پیشوای عرب عجم که معتقدان و مقلدان وی بروی زمین از تعداد شمار و از حیطة انحصار بلکه از حوصله اقتدار بیرون باشند بعض حدیثی است که

یار است بیان میجو سحر باید بود

یا معتز بن فتنه و شر باید بود

و از اینجا است آنچه در میزان شعرانی است که اجماع کرده اند

خلف بر کثرت علم و ورع و عبادت و ذقت مدارک و استنباط امام ابوحنیفه و من از

سیدی علی ان خواص شنیده ام که میفرمود که مدارک امام ابوحنیفه بسیار بار یک اند بجز اند

اکابر اولیا و اهل کشف و یکپس از ان واقف نمیتواند گشت پس ازین قرار داد معلوم گشت

که هر کس چنانچه مثلاً فخر الدین رازی که از اقوال امام ابوحنیفه بر بعضی از آنها اعتراض کرده اند

محض بسبب خفای مدارک امام اعظم است از وی استی و چونکه فقهای نامی بمعانی دقیقه

احادیث میرسانند محدثین لهذا ترندی نیز در باب غسل میت گفت و کذا قال الفقه که

وهو اعلم بمعانی الحدیث انتهى و آنچه بعضی منکرین از مناقب امام از زمانه مادر و اب و

مناقب امام میگویند که کسی را که جمله هفتده احادیث رسیده باشند او را چه علم باشد و چه نقوی

چه خدا شناسی پس چه جای آنکه در دین اسلام امام نام گردد چنانچه در ابن خلدون است که

ابوحنیفه کوفی را کل هفده حدیث رسیده بودند و بس گوئیم که جواب آن بچند وجه است

۱- و تعصب ابن جوزی و تهمی وی بر کسی پوشیده نیست تا آنکه احادیث صحیح و مستند از منزهات اعلی کرده است و

ابن جوزی در حدیث

جاءوا بشیء من طاعن لا یطاق

در وقت کلام

امام حسنات بر امام از جهت خفا

افتراف امام



اول اینکه بموجب قول **ع** عدد شود سبب نزق چون خدا خواست  
 ازین انکار و طعن زنی حاسدین معای دیگر ثابت گشت که آن تعریف امامست با علم مرتب  
 توصیف یعنی مصداق گشتن امامت همان احادیث صحیح و فروع را که از آنحضرت علیه السلام  
 بطریق پیشین گوئی در حق امام رسا شده که لَوْ كَانَ الْعِلْمُ عِنْدَ النَّاسِ أَتَمَّ لَكَ أَجْرًا چنانچه در سلسله  
 چهارم گذشت **ع** و ه چه خوش طعنه بمن زده **ع** تیشه بر پای خویشتن نده

توضیحش اینکه بقول حاسد شخصیکه با یه هفتده حدیث از علم خود مسائل فتنه پیشمار را استخراج  
 نمود و حالانکه همه آن مسائل موافق قرآن و حدیث و اجماع امت اند چنانچه تطبیق آن در  
 فتح القدیر و تفسیر شروح هدایه و تفسیر شرح بخاری و غنیة المستملی شرح المنیة المصلی و تلکادوی معروف  
 بشرح معانی الآثار و شرح مواهب الرحمن و دیگر کتب موجودست و یک مسأله از آن مسائل  
 بلا انحصار از احادیث رسول الله صلعم مخالف فی نفس هر چند که تخصیص آل فارس در نبات  
 دبی خیر الانام با اتفاق علمای فحام در شان آن برگزیده انام زینت اختتام پذیرفته است فاما  
 لا محال از کلام حاسد منکر نیز کمال توضیح قبول نمود و حالانکه صفت کمالیت آنست که خصم با وجود  
 انکار قائل آن کار گردد پس شکستن دهن انکار و پیر از مصداقیت آن بین سنگ قول هفتده  
 حدیث وی پیش اهل انصاف بس کافی ست و ازین باعث ست که اهل انصاف  
 مثل علمای شافعیه و غیره بسبب حق گوئی و اهل حسد بسبب انکار خود قائل گشتند بر امام بودن  
 آن سراج است مر جله اهل اسلام را ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **ع**

## ابیات

بیان تو قطع لسان تو شد	زبان تو آخر زیان تو شد
بودست خریکه دم نبودش	روزی غم بیدی فرودش
بگذشت درون گشت ناری	دهقان پسرش ز گوشه دید
مسکین خرک آرزوی دم کرد	نایافته دم دو گوش گم کرد

این ست سزای او سر انجام  
 وجه دوم اینکه این نقل خلاف عقل مرصع و نقل صحیح  
 چرا که کسیکه پانزده سانی از وی علمای نامی نقل کرده باشند خود چگونه صورت بند که وی  
 اهل هفتده عدد حدیث باشد چنانکه خوارزمی در سند امام اعظم آورده که حفاظ حدیث و ائمه



اسامی مصنفان پانزده مسند عظام

بعضی از مناقب امام همام

روایات حدیث امام را در پانزده مسند جمع نموده اند مسند اول را امام حافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن یعقوب کاشانی بخاری المعروف بعبد الله الاستاذ - و دوم را امام حافظ ابو القاسم طلح بن محمد بن جعفر الشاهد العدل - سوم را امام حافظ ابو الحسن محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی چهارم را امام حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی صاحب النجلیه پنجم را شیخ ثقة العدل ابو بکر محمد بن عبد الباقي بن محمد الانصاری - ششم را امام حافظ صاحب جرح و تعدیل ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی - هفتم را امام حسن بن زیاد لؤلؤی - هشتم را حافظ عمر بن حسن الاشجانی - نهم را امام حافظ ابو بکر احمد بن محمد بن خالد الکلاعی - دهم را حافظ ابو عبد الله حسین بن محمد بن خسرو البغنی - یازدهم را امام ابو یوسف قاضی - دوازدهم را امام محمد بن حسن شیبانی سیف دهمی - را امام حماد بن امام ابو حنیفه - چهاردهم را نیز امام محمد بن حسن شیبانی پانزدهم را حافظ ابو القاسم عبد الله بن محمد بن ابی العوام العدی جمع کرده - و این همه مسندات پانزده گانه را بحدیث اسانید و تکرار احادیث امام ابوالموید خوارزمی در مسند خوارزمی مشهور به امام اعظم در نوشته بجزی جمع نموده - و نیز یکی از مسندات امام مسند حنیفه است که ناطق قاری بران شرحی نوشته است علاوه بر این کسی را که مانند عطاء بن ابی رباح و نافع بن عمر و عمر بن دینار و حارث بن دثار و اعشش کوفی و امام باقر و علقمه بن مرثد و کحول شامی و امام هوزاعی شامی و محمد بن مسلم الزهری و ابو اسحق السبیعی و سلیمان بن یسار و عبد الرحمن بن هریر و الاعرج و منصور المعتمر و هشام بن عروه که ایشان جمله ارکان روایت و از مشایخ امام ابو حنیفه اند مسند فضیلت در علم حدیث داده باشند پس ویرا در علم حدیث چه قدر پای بلند نصیب باشد باین همه نظر بر تلامذه امام باید انداخت اگر در علم حدیث ویرا ید طولی نصیب نبودی گاهی اینچنین باین حدیث از وی اخذ حدیث نکردندی بحی بن سعید القطان که در فن جمع و تعدیل امام است و عبد الرزاق بن همام که از جامع کبیری امام بخاری اخذ نموده و نیز بدین مارون که استاذ احمد حنبل است و وکیع بن الجراح که در حق وی امام احمد حنبل فرمودی که من در حفظ و استناد و روایت کسی را همسر وی ندیدم و عبد الله بن المبارک که در فن حدیث امیر المؤمنین تسلیم کرده شده و بحی بن زکریا بن ابی زائده که در حق وی علی بن



شیخ بخاری گفته که وی منتهای علم است این چند نفر از تلامذ امام که مذکور شدند برای نام شاگرد  
 نبودند بلکه سالها سال از دامن فیض وی تعلیم یافته و بران ایشانرا فخر و ناز میبود چنانچه نووی  
 در تہذیب از عبد الله بن مبارک در ترجمه امام ابو حنیفه آورده که وی گفتی که اگر حق تعالی مدد من  
 با ابو حنیفه و سفیان ثوری نفرمودی بر آئینه بودی مردی از عوام اتسی پس با وجود اینچنین  
 تجرد علم حدیث و پرا بر فقه حدیث منسوب ساختن و بران مجادله نمودن بجز از تعصب و  
 حسد و بیکر چه گفته آید معذرا - و در مسند خوارزمی آورده که آن اصحاب ابو حنیفه را که از امام  
 مساند و برار وایت کرده اند پانصد نفر یا قدری ازین زیاده اند - و در میان این اویان  
 از امام همان مشایخ نیز شامل اند که از ایشان امام شافعی در مسند خود که آنرا ابو العباس محمد بن  
 یعقوب صاحب جمع نموده روایت کرده و در آن مسند کل مشایخ شافعی از اصحاب ابو حنیفه نسبت  
 مشایخ اند - و نیز در تعداد این پانصد مشایخ آن مشایخ نیز شامل اند که از آنها مشایخ امام احمد  
 و امام بخاری و امام مسلم از اصحاب امام ابو حنیفه روایت کرده اند اتسی - و عارف بانه امام  
 شعرانی مالکی در جلد اول از میزان خود مینویسد که هر آئینه حق تعالی بمن احسان کرد بمعاینه مسند  
 مسندات امام ابو حنیفه و نشنای وی صحیح بودند و بروی تحریرات حفاظ حدیث موجود بودند  
 که از آنها تحریر اخیر از دیلمی بود - و در آنها من هیچ یکی چنین حدیث ندیدم که در آنها بجز  
 از عمره تابعین عادل و ثقه مثل اسود و علقمه و عطاء و عکرمه و مجاهد و کحول و حسن بصری و  
 مثل ایشان رحمهم الله کسی دیگر نیز روایت کرده باشد پس تمام روایت حدیث در میان ابو حنیفه  
 تا رسول الله عادل و ثقه اند و هیچ یکی در ایشان کاذب یا متهم بکذب نبود اتسی و آنچه بعضی از  
 حاسدین این زمان نوشته اند که این مروی قلیل که از وی جمع کرده اند نیز مستحکم علیه است و  
 در ترتیب روایات دیگران نیست آنچه جواب آن صاحب میزان همدان کتاب نوشته که بخدا  
 حاصلش اینکه چونکه از مساند امام صفات ظاهر است که اول امام همه قوی اند چرا که روایت آن  
 همه ثقه و عادل اند پس قدح بعضی حفاظ حدیث را چه معنی است که میفرمایند که فلان دلیل امام  
 ضعیف است مثلاً گوئیم که بر ما واجب است که ما آنرا یقیناً بران راویان محمول نمائیم که تحت  
 از امام بعد از وفات وی در سند های آن آمده اند و یا همان دلیل را بطریق دیگر مخالفت از

شیخ شافعی میگوید که این مساند از امام که مذکور شد با او مسند صحیح

بناست که در این مساند از امام که مذکور شد با او مسند صحیح

در این مساند از امام که مذکور شد با او مسند صحیح



طریق امام آورده اند چه که هر یک حدیث را که من در سانسید ثلثه امام که یافتیم بالضرور آن صحیح بود  
و بعد از امام در سند حدیث وجود کد امی را وی ضعیف بودن در حق امام قباحتی ندارد و کما  
ست ما را برای محبت حدیث استدلال مجتهد بر آن پست و واجب است بر ما که آنرا در عمل آوریم اگر چه  
بغیر از امام آنرا کسی دیگر روایت نکرده باشد انتهی - و آنچه در حجة الله البالغه مسند خوارزمی را از  
کتاب احادیث در طبقه رابعه شمار کرده پس ازین تضعیف مرویات امام اعظم بهیچ گونه لازم نمی آید  
چرا که مسند خوارزمی نام آن مجموعه مسانید است که در آن قاضی القضاة ابوالمؤید محمد بن محمود بن  
محمد خوارزمی در سنه ۶۲۴ هجری بخذف اسناد و تکرار احادیث همان پانزده گانه مسانید اجماع کرده  
که آنرا اصحاب ابو حنیفه بواسطه و دیگر حفاظ حدیث بالواسطه از مرویات امام جمع کرده بودند  
پس بس ظاهریست که مسند خوارزمی را بسبب حذف اسناد از ما قبل امام و نیز بسبب ظاهر  
نکردن اینکه هر یک حدیث بکدام کدام سند نقل کرده آن مرتبه و حیثیت نداشته که اصل مسانید  
راست چنانچه مشکوة شریف بهین باعث حذف اسناد و غیره همان رتبه نمیدارد که بذات محکم  
و غیره راست اگر چه احادیث مندرجه مشکوة صحیح و قابل اعتبار اند همچنین احادیث مسند  
مذکور اگر چه صحیح و قابل اعتماد اند مگر آن مسند خود بحیثیت کذائی در طبقه رابعه شمار کرده شده  
و اگر این را مسلم ندانیم پس لازم آید که در آن همه مرویات امام اعظم که درج اند معاذ الله  
حال آنکه بهیچ عاقل این را روا نخواهد داشت چرا که صد احادیث مندرجه مسند مذکور افتقاد  
معنی موافق صحاح سته خصوصاً مطابق صحیح بخاری و مسلم اند و اگر کسی را تحقیقات این همه  
منظور باشد پس ویر لازم که کتاب عقود الجواهر المنیفة فی ادلة الامام ابی حنیفه را که خاص لغرض  
تطبیق مذکور تالیف شده ببیند و ازان تسلی نماید - باقی مانده آنچه منکرین میگویند که این  
مسانید را امام بذات خود جمع نکرده اند پس آنرا چه اعتبار گوئیم که بهین طور موطای امام مالک و  
مسند امام شافعی که بالاتفاق مقبول همه اهل تسنن اند نیز جمع کرده ایشان ننید بلکه تاسید  
ایشان از ایشان جمع کرده همچنین حکم مسانید امام است - و چونکه قول بنده حدیث ازین چنین  
امام بزرگ صحیح خلاف درایت اهل عقول و روایت اهل نقول است لهذا در قافی مالکی المذهب  
در شرح موطایح قول را نقل کرده - اول پانصد و هجده سوم یک هزار و چند بالا

چنینست که در  
کتاب مسند خوارزمی  
در سنه ۶۲۴ هجری  
بخذف اسناد و تکرار  
احادیث همان پانزده  
گانه مسانید اجماع  
کرده

مسند خوارزمی مثل مشکوة است که با سند صحیح  
خوارزمی نقل شده و علی بن عاصم آنرا

مسند امام شافعی و مالکی و احمدی  
در قافی مالکی المذهب



چهارم یک هزار و هفتصد و سیست پنجم ششصد و شصت و شش حدیث را از مرویات ابو حنیفه ارقام نموده مگر نزدیک عطا قول زائد را زیاده اعتبار است بسبب آنکه این روایات بسبب علم راویان است پس بعضی را بر زیاده مرویات از امام علم رسید بر بعضی دیگر و این ضروریست که آنچه از بعضی راویان نقلت مخفی مانده همان چیز نفس الامر نیز ثابت نباشد و از این بیان این نیز ثابت گردید که این نیز ضروریست که آنچه نزدیک امام از احادیث صحیح بودند جمله راویان معلوم شده باشد ممکن است که نزدیک امام زیاده احادیث باشد از آنچه باین پنجگانه راویان معلوم شده باشد و این امر بس ظاهراًست از منقول شدن پانزده مسانید از امام که در آنها احادیث ازین نقول پنجگانه بیش اند فافهم و انصف ولا یمل الی التعسف والتأسف و چه سوم اینکه این قول محض از جهت غلطی ابن خلدون یا از زلت کاتب سرزده شده چه سرسرازان تحریرات مخالف است که از ثقات شافعی و غیره در باب تخریج امام در علم درج گشته خاصه از تصریحات ابن حجر و نیز از قول زر قانی و صاحبان مسانید معلومه و نیز مخالف است از تحقیقات وجه چارمی پس بالضرور این قول شاذ و مردود معلوم میشود پس ممکن است که ابن خلدون سبع و ائمة یعنی روایت هفصد نه شده باشد و بغلط خود از وی و یا بزلت از کاتب سبعة عشر یعنی هفده واقع شده باشد چنانکه همین مطلب از عبارت ما بعدی هدرین کتاب بخوبی ثابت میشود و آن اینکه و قد یقول بعض المغضین المتعصبین الی ان من هم من كان قلیل البضاعة فی الحديث فلهذا قلت روایت و لا سبیل الی هذا المعتقد فی کبار الائمة لان الشریعة انما تؤخذ من الکتاب السنة یعنی تحقیق بعضی از دشمنان متعصبین افتزای این کرده که از ایما مجتهدین بعضی آنست که در علم حدیث قلیل البضاعت بود ازین باعث کم گشت سلسله روایت از وی مگر در حق مجتهدین کبار این اعتقاد حاسدین هیچ سبیل نیست چه که احکام شرعی از قرآن و حدیث ما خود اند پس تا وقتیکه در کتاب سنت معرفت نامه کسی را حاصل نباشد براخراج احکام شرعی چگونه قادر گردد پس ازین عبارت وی صاف انکار وی معلوم میشود بر سنکرین از تخریج مجتهدین در علم حدیث نه که خود قائل گردد بر هفده حدیث از امام ابو حنیفه

در تالی بر روایت زر قانی

فقط هفده حدیث از صاحبان علم در علم کائنات جواب بود به سوم



اصحاح بیست و نهم در توفیق امام

بلکه خاص در حق امام صاحب بعد ازین جواب میدهند که و اما امام ابو حنیفه انما قلت رواية  
 لما شد در فی شروط الروایة والتخلی و ضعف رواية الحديث البیاتی إذا عارضها  
 الفعل النفسی قلت من أجلها رواية فقل حديثه لا أنه ترك رواية الحديث  
 معتدلاً لحاشاء من ذاك ويدل على أنه من كبار المجتهدين في علم الحديث  
 اعتماداً منه عليه بنقله والتعويل عليه واعتباره سداً وقبلاً وأما غيره من  
 المجتهدين وهو الجمهور فتوسعوا في الشرط فذكر حديثه والكل عن إجماعهم  
 وقد توسع أصحابه من بعده في الشرط وكثرت روايته وروى الطحاوي  
 ما ذكره وكتب مسنده يعني باعث قلت روایت از ابو حنیفه این است که وی رحمه الله  
 درباره روایت و تحمل آن قیود سخت شرط نمودند و حدیث یقینی را وقتیکه فعل نفسی با او  
 معارض باشد ضعیف قرار داد ازین جهت روایت و حدیث از وی نقل کردند  
 نه اینکه معاذ الله ایشان نهایت حدیث را محذور ترک نمود و معتبر بودن مذہب شی در میان مجتهدین  
 و محدثین دلالت میکند بریکه وی رحمه الله در علم حدیث از مجتهدین کبارست و دار مدار استیفاء  
 بر این و اعتبار آن (یعنی در وقت مباحثه از اقوال مجتهدین و محدثین) خواه بطور رد باشد  
 خواه بطریق قبول نیز دال است بر بودن وی در علم حدیث از کبار مجتهدین و مساوی امام حاکم  
 دیگر جمهور محدثین درباره شرط حدیث و وسعت کرده اند و قیود آسان شرط نموده اند ازین  
 باعث روایت حدیث از ایشان بکثرت شدند و این تشدد در شرط حدیث یاوست  
 دران این امر جهل و استموتون است بر اجتماع هر مجتهد چنانکه خود تلامذه امام حاکم  
 بعد از وی در شرط حدیث و وسعت نمودند تا آنکه از ایشان روایت بکثرت رسید حتی که  
 طحاوی حنفی نیز روایات حدیث بکثرت نمود و یک مسند امام را از روایات امام نوشت  
 انتهى پس چشم انصاف را داکرده مضمون أفقو مضمون ببعض الكتاب ونگفرت ببعض  
 معمول به خود ساخته پس جمله عبارت این خلدون را مطالعه باید کرد و رد و لا تقر بوجوه  
 الصلوة تنها محو نباید گشت بلکه ویر و انتقاسکادی نیز التفاتی باید نمود تا که کفر و اسلام  
 از آن بخیلی ظاهر گردد چه که ازین عبارت این خلدون بچند زور و شور بودن امام را که



مجتهدین در علم حدیث ثابت میشود پس نقل سفده حدیث از وی چه معنی میدارد  
چشمهایش از روشنی رخصت بود اگر پیش مقرران بر شکلی سبک  
عبارت ابن خلدون با اقوال دیگر ثقات چنانچه ملا علی قاری در خطبه شرح سید امام آورده که چونکه  
امام از دلائل با استخراج مسائل مشغول میبودی ازین باعث روایت از وی بقلت بهم سید  
چنانچه اجل صحابه مثل ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چونکه در رعایت امر هم مشغول میبودندی در  
نقل احادیث و روایت از دیگر صحابه مضار مقصود بودندی - و ظاهرست اینکه اگر ابو حنیفه  
بر کتاب الله و سنت رسول الله صلعم محیط نبودی هرگز متصور و ممکن نبود که وی امام مقتدای  
امت شدندی و تمام فقهای عیال وی خصوصاً در قرن اول با وجودیکه در آنوقت بسیاری  
از ائمه مجتهدین موجود بودند و کماوی بسند خود از امام ابو یوسف روایت کرده که امام  
ابو حنیفه زسیف فرمودند که هیچ کسی را لائق نیست که هیچ یکی حدیث را روایت کند مگر وقتیکه  
از روز شنیدن آن تا روز بیان آن آنرا بعینه یعنی با الفاظ یاد داشته باشد حاصل این  
کلام اینکه روایت بالمعنی نزدیک امام صاحب جائز نیست اگر چه مطابق اصل باشد بر خلاف  
جمهور محدثین که ایشان روایت بالمعنی را جایز داشته اند پس ازین علت در ظاهر روایت  
از امام بقلت ظاهر شد انتمی - و در شامی آورده که ما حاصلش اینکه اکثر مجتهدین مثل ابوبکر  
و عمر در صحابه و مالک و شافعی در تابعین چونکه در امام امور و بدایت در روایت مشغول میبودند  
از جهت روایت کمتر آمدند از آنانکه محض بر روایت مصروف می بودند و در زبده ایشان مضار  
میبودند چه که روایت بدون درایت چندان خوب نیست بلکه قاضی ابن عبد البر مالک و غیره مذمت  
این بابی منعقد ساخته و گفته که ملها و فقها و جمهور مسلمین روایت حدیث را بجز تفقه و تدبر  
مذموم دانسته و این بشهره گفته که روایت حدیث کم کن تا که توفیق گردی انتی - و در  
بستان المحیثین آورده که فرمود امام مالک که روایت بکثرت کردن چیزی علم نیست  
بلکه علم آنست که حق تعالی آنرا در سینه مردم می نهد انتی  
نمانی فرق نقل سفیه عقل نهانی پس جمله روایات امام با درایات اند که این فرقه و ابیه بر سر  
انسان محروم اند چرا که ایشان مثل حواکیم قصد پنداندن خلاصه طلب - و قتی که از جانب

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره



و تفکیک روایت نسبت می یافت فرق ظاهر بر هر طرف نمودند

جواب ابو جهم

حق تعالی در روز نازل مطالب فنی از قرآن و احادیث و غرض و مقصود از کلام تقسیم میشد خدا میداند که این طائفه بیداران در ظلمت کدام زاویه پنهان شده بودند که از مثل این چنین عظمی محروم ماندند طرّفه ترازین بوالفضولان اینکه اگر بنصیب ازلی خود صابر شدند و با اهل تحقیق عداوت نداشتندی نیز در حق ایشان غنیمت مگر علاج حسد چیست ع هرگز ادری رسد ناچار گوید و ای را چه چونکه لقب امام اعظم در حق آن امام امام من جانب الله در تمام عالم اشتراک یافته پس از روی حسد برای انعام آن اگر چه ایشان صد با قسم نیش زنی و زندقه تا آنکه گاهی میگویند که وی از روی عقل خود گفته و گاهی قائل شده اند که احادیث وی ضعیف اند و گاهی قلت نقل روایت پیش ساخته که جمله روایات وی هفده احادیث بودند مگر بجز از خجالت و روایاتی ایشان در حق آن عالم یکتا وارث انبیاء مضر نخواهد شد چراغی را که ایزد بر فسر و زد

هر آنکس گفت زندیش بسوزد و چه چهارم اینکه رسیدن جمله هفده حدیث بابو حنیفه در سراسر خلافت نقل صحیح است چه اگر چهارم مسانید پانزده گانه متذکره بالا کاخ قطع کرده شود و ظاهر دیگر تصانیف تلامذه امام دیده شود که در آن بذریعه امام بسند مسلسل اخبار و آثار صحیحی مثل هو ط و کتاب الآثار و کتاب الحج و تفسیر کبیر امام محمد و کتاب الحرج و امالی و غیره امام ابویوسف پس در آن صد با حدیث ظاهر گردند بر روایت امام صاحب پس بجز از افترای محض در حق قول هفده حدیث دیگر چه گفته آید علاوه اینکه مصنف ابن ابی شیبه و مصنف عبد الرزاق و تصانیف دارقطنی و تصانیف حاکم و تصانیف بیہقی و تصانیف طحاوی مثل شرح معانی الآثار و مشکل الآثار و غیره را باید دید که در آنها چه قدر روایات بر روایت امام ابو حنیفه موجود اند و چگونه نباشد و حال آنکه محدث دهلوی و نیز ملا علی قاری نوشته که نزدیک امام اعظم پنج صد ووق از کتب احادیث پُر بودند و از بودن احادیث نزد کسی این لازم نیست که آن جمله احادیث از وی نقل نیز کرده شود چه روایت کردن چیزی دیگرست و دانستن امر آخر چنانچه این امر از حالات امام بخاری و غیره با وجود تحریر ایشان بنقل روایت صاف ظاهر است که مجاز فیه از سه لک احادیث که یاد میداشت جمله شش هزار احادیث بلا تکرار از وی در صحیح بخاری منقول گشته پس در حق کسانی که از روایت بدرایت و استنباط بدل جان مصروف میباشند



چشمه کرده آید و وجه پنجم اینک هر شخص میداند که زمانه اتمامی زمانه صحابه و ابتدای شروع تابعین بود و نیز طریق اهل اسلام آن زمان زبانی یاد کردن احادیث بود اگر چه بعضی از ایشان برای احتیاط کتابت نیز میکردند و حال آنکه در آن زمان هر طفل مکتبی را صد با احادیث زبانی یاد میداد پس رسیدن بهفده حدیث امام ابوحنیفه با وجودیکه در کوفه که از جهت کثرت علم و علما در آن بقعه الاسلام ملقب بود و باش میداشت و نیز هم در آن زمان با امام اعظم ملقب گردیده چه معنی میدارد و وجه ششم اینک چونکه مشایخ امام اعظم در علم حسب بیان ابن حجر و غیره محدثین چهار هزار اند که سنجده از ایشان قریب سه صد مشایخ در سانسید امام مذکور اند که امام بلا واسطه از هر یک چند متعدد روایات بسند متصل کرده پس قول بهفده حدیث چه معنی میدارد و وجه هفتم اینک امام ذہبی و نیز دیگر نقاد رجال امام صاحب را در زمره حفاظ احادیث ذکر کرده اند پس کسی را که صرف بهفده حدیث رسیده باشد ویرا محدث گفتن خطاست پس از حفاظ احادیث او را شمردن چه معنی میدارد و وجه هشتم اینک خود ابن خلدون قول بهفده حدیث مسلم نمیدارد و لکن ابوصیفه تمهید ذکر نمود و حیث قال یقال بلغث بهفایت الی سبعة عشر حدیثاً او نحوه که لفظ یقال برای ضعف است پس قول ضعیف را که قائلش خود او بر اوست میطلبد بمقابله اقوال اهل ثقات آوردن محض حماقت در حماقت است و یا سر تصعب

بغلوت **الی فردعت محکم آمدنی اصول** **باب دت شرم از خدای و از رسول** و وجه

نهم اینک اگر فرض کرده شود که ابن خلدون دیده و دانسته این روایت را معتبر دانسته است نیز این قول وی در حق امام چیزی مضرنیست چرا که ابن خلدون اگر چه امور تاریخیه ما بری کامل بود مگر او را در علوم شرعیه مهارت و در فن حدیث و علم رجال و غیره مداخلت نبود چنانکه شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی که شاگرد رشید حافظ ابن حجر عسقلانی است در کتاب ضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع در ترجمه ابن خلدون نوشته و لکن ما هرا بالعلوم الشرعیة آری اگر از کلامی محدث که ویرا در علم روایات حدیث و غیره مهارت در کتب حدیث واقفیت ناته بودی اینچنین قول سرزد شدی اسکانش بودی که آن قول وی طفت گشتی نه که از مثل ابن خلدون که از کتب علم حدیث چندان ما بر نبود این عجاوه

نا

نا

نا

نا

نا



بموجب ع کجا داند حال ماسکساران سالها به چه داند که روایات امام ابوحنیفه در کتب  
 ظلم حدیث چه قدر وجود دارند و اگر ویرا علم بر کتب حدیث بودی همین کذب هیچ از وی گاهی  
 صادر نشد چندی چند که تنها موطنی امام محمد برای کذب وی کافیست قطع لحاظ از مسانید و  
 معانی الآثار و دیگر کتب بلکه وی خود در خطبه کتاب مقرست برینکه در امور تاریخی و حکایات  
 مستقوله وقوع غلطی اغلب است پس آنرا پیشتر بمیزان عقل سنجیدن لازم و هر آن امر که از بر این  
 قطعیة عقلیه و نقلیه مخالف باشد آنرا رد کردن لازمست مگر حاسدان از جفت در و درونی

خود طالبان خسرده بینی اند نه جویندگان حق شنوی	چون کنی بر بنی حسد مکر و حسد
زنان حسد دل را سیاهی یارند	آن ابو جهل از محمد تنگ داشت
بوی الحکم نامش بد و بوجمل شد	ای یسا اهل از حسد نابل شد
از حسد در طوق لعنت شد قرن	ای کریم و خالق عرش برین

سلسله یازدهم ذکر اهل کمال خود استخراج مسائل مطابق ترتیب ابوحنیفه مع ذکر احتیاط امام

در مسند خوارج از سیف الایمیه سائلی آورده که این مشهورست که امام اعظم از چهار هزار علمای  
 تابعین و علم فقه و علم حدیث تلمذ حاصل کرد مگر امام بر علم خود از زبان خود فتوی نداد تا آنکه  
 ایشان همه او را اجازت دادند پس بعد از آن امام در مسجد جامع کوفه نشست و بیکهزار  
 تلامذت نزدیک وی جمع شدند که از آنجمله جلیل نفر فاضل ترو بزرگ تر بودند که مرتبه اجتهاد سید شدند  
 پس آنها را مقرب خود گردانیده فرمود که شمار از دایه غمگین ما را بنماید و من فرس فقه را برای شما بجام  
 کیده زین نهاده آموده کرده ام پس شما امده من نمائید چه که مردم مرا بیل جنم ساخته اند دیگران  
 میگزنند و بار بر پشت من است یعنی مردم از جفت تقلید نجات یابند مگر اگر در عرق و بریزی  
 اجتهاد چیزی تساهلی کرده آید و یا خذو آن از من باشد پس از عادات شریفش این بود که هرگاه  
 که کدای واقعه پیش آمدی با تلامذه مجتهدان خود در آن مشوره و مناظره و گفتگو فرمودی و از  
 ایشان پرسیدی و جمله احادیث و آثار که نزدیک ایشان بودند آنرا شنیدی و آنچه او را  
 معلوم بودی آنرا در پیش ایشان بیان کردی و تا یکماه بلکه زائد از یکماه نیز در آن واقعه بودید  
 مناظره کردند تا آنکه در آخر بهر چاق اتفاق افتادی پس آن قول محقق را امام ابو یوسف ثبت

سلسله یازدهم ذکر اهل کمال

در عادت امام وقت اونی



کردی تا آنکه تمام اصول فقه را بدین طریق شوری کرده ثابت نمود و مثل دیگر ائمه مجتهدین امام  
اعظم تنها بذات خود درین قوانین دین متفرد نشده استی کذا فی فتاوی سر اجیه لهذا ابن حجر و غیر  
گفته که متفق شدند بر ابو حنیفه را تلامیذ یکدیگر مجتهدین و ائمه روی زمین را این نعمت عظمی  
میسر نشده - و حافظ ابو المحاسن دمشقی شافعی در عقود الحکام آورده قاضی ابو یوسف  
که در حق وی یحیی بن معین صاحب الحدیث گفته و علامه ذهبی ویراد حفاظ حدیث محسوب  
کرده است میگوید مایان با امام در مسائل بحث کردند بی هر طریق رای می دادی قائم شدی بر این  
حلقه درس برخاسته نزد محدثین کوفه میفرم و از ایشان احادیث متعلق آن ساله دریافت  
مینمودم پس تخریج دست امام آمده آن جمله احادیث را بوی شنو انیدی امام بعضی را از ان قبول فرمود  
و بعضی را رد نمودی و گفتی که این صحیح نیست من می پرسیدم که ترا چگونه معلوم شد میفرمود بر آن  
علم که در کوفه است من عالم آخر و امام طحاوی بسند متصل از اسد بن فرات روایت کرده است  
که از تلامیذ ابو حنیفه کسانی که در دین فقه شریک امام بودند چهل نفر اند که در ایشان همین چند نفر  
زیاده ممتاز بودند ابو یوسف زفر و داود طائی اسد بن عمر یوسف بن خالد القیمی یحیی بن ابی زائده  
و تاسی سال همین خدمت را انجام میدادند انتی و این چند نفر نیز در ایشان از ممتازین بودند  
عافیه از وی ابو علی غزالی علی مسهر قاسم بن معن و حبان و برادرش مندل و از ایشان کسانی که  
در خاص فنون ممتاز و استاد کل بودند و نیز در تکمیل فقه از ان لا بدی ست این چند نفر بودند  
یحیی بن ابی زائده و حفص بن غیاث و قاضی ابو یوسف و داود طائی و حبان و مندل  
در حدیث و آثار کمال میداشتند قاسم بن معن و امام محمد در ادب و عربیت کامل بودند و امام  
زفر در استنباط مشهور بود و محقق شعرانی در میزان کبری آورده که ابو جعفر از شقیق بلخی  
آورده که وی میفرمودی که امام ابو حنیفه اربع الناس و اعلم الناس و عبد الناس و اکرم  
الناس بود و نیز زیاده تر ایشان بود در احتیاط در دین و ابعدا ایشان بود از قول برای و  
قیاس در دین حق عز و جل و بود امام ابو حنیفه که بیج مسأله را در علم درج نساختی تا آنکه  
اجماع همه اصحاب وی بر ان نکستی و منعقد کردی برای آن مسأله مجلسی را پس وقتیکه کل  
اصحاب می رجمه اند متفق گشتندی بر اینکه این ساله موافق شریعت است ابو یوسف و یا

شیخ امام کرمی را صاحب ثواب بود

نقد امام همام را به شریعت متناظر با امام



الغلام دستور العمل امام

وضع نمودن امام در یک یک شب چند مسائل را

تکبیرات امام از خوشی

تعداد مسائل استخراج شده از کتب معتبره و معتبره

دیگر بر احکم فرمودی که این مسأله در بیان باب نرج کن انتهی و در حدائق بحواله میزان آورده که دستور العمل امام چنین بود که در هر مسأله که صراحت در کتاب آمد و سنت رسول الله یا فتی پس علما را جمع کرده بران قول عمل کردی که بران اتفاق همه ایشان شدی و همچنین کار روی فرمودی اگر کدامی حکم را استنباط کردی و تا وقتیکه علمای معصرا را جمع نکردی آن حکم را قلم بند نکردی و بعد از رضای ایشان مرابو یوسف را حکم تحریر آن مسأله دادی پس کسیکه در اتباع سنت رسول الله برین قدم باشد معاذ الله او را بطرف عمل بالرای منسوب کردن چگونه جائز باشد انتهی و در تذکره الاولیا آورده که برای حل شدن مسأله مشکله امام ابو حنیفه چهل بار قرآن ختم کردی تا مسأله که او را مشکل بودی کشف شدی و در برهنه بحواله صلوة مستوی می آرد که چون امام شهاب بر دست راست بیا سوودی پانصد چند مسأله وضع کردی و بروایتی هزار مسأله و چون بر دست چپ گشتی همه مارا جواب گفتی بامداد مسجد آدینه کوفه رفتی اصحاب تفاسیر بر دست راست وی نشسته بودند و اصحاب اخبار بر دست چپ می کبرای مجتهدین جمع وی (یعنی مثل امام ابو یوسف و محمد و زفر و او دطائی و غیر ایشان) در پیش ایشان بودی - وی مسأله آغاز کردی اصحاب تفاسیر تفاسیر باز میگشتند و اصحاب اخبار باخبار و کبرای جمع وی با جتهاد و آنچه وی گفته بودی بآیت و اخبار و اجماع ایشان راست آمدی گفتندی ای امام مسلمانان آن مسأله که شما وضع کرده بودید هم بآیت هم باخبار و هم باجماع است راست آمد امام از شادی آن تکبیر گفتی و حاضران جمع وی بر موافقت نیز تکبیر گفتندی و آواز ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که ابو حنیفه در مسأله وضع کرد که بآیت و اخبار و اجماع است راست آمده است ایشان نیز تکبیر میگفتندی انتهی - و در رساله فضائل ابو حنیفه آورده که ابو الفضل کرمانی میگوید که امام اعظم روزی پانصد هزار (یعنی پنج لاکه) مسائل را استخراج کرده و خطیب خوارزمی مینویسد که بیش از دوهزار مسائل بیرون آورده سی و هشت هزار مسائل را در عبادات و باقی را در معاملات اگر این امر از وی صادر نشدی مردم گمراه گشتندی کذا فی طبقات الکفوی - و در حدائق بحواله حاوی فقط آورده که نوحی از ابن جریج روایت کرده که وی میگفتی که ای نعمان ابو حنیفه هر یک مسأله که گفته



در حق آن حدیث با سند صحیح نزد من موجود است حق تعالی ترابر امت محمدیه بسبب حجت  
 پیدا کرده است **۵** شکر کردن کی تو انهم و خور آتای **۶** شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو  
 و کسب و علی بن المدینی میگفتند که اگر ما میخواهیم بر هر یک مسأله که ابو حنیفه آنرا گفته است حدیث  
 بیرون آوردن میتوانیم انتهی و در شرح سفر السعادت است که در حقیقت مذهب حنفی  
 جامع دلیل عقلی و نقلی است و اکثر اوقات از عادات شریقه ابو حنیفه همین بود که درباره  
 مذهب خود تنها بر دلیل عقلی حصر نمودی زیرا که اکثر مردم خوگیر بدین امر اند که سخن نقلی را بایل  
 عقلی تطبیق میدهند و تا وقتی که امر نقلی با عقل ایشان مطابق نباشد بخوبی تمام دل نشین  
 ایشان نمیکرد و ازین سبب امام موصوف برای تسلی ایشان اکثر مسائل از دلائل عقلی  
 ثابت کردند و زنه فی الواقع دلیل آن از قرآن و حدیث و از قول صحابه میبودی و زنه این  
 کی میشود که بغیر از رجوع به قرآن و حدیث و اجماع استدلال بقیاس کرده آید حال آنکه  
 واجب بر مجتهد تا وقتی که حکم کلامی مسأله در قرآن و حدیث و اجماع یافته میشود او را مرجع  
 بطرف قیاس درست نباشد و بعد از یافتن درین هر سه سبب ضرورت حکم بقیاس نماید  
 و دیگر آنکه در حقیقت دلیل عقلی امام برای ترجیح دادن بعضی احادیث بود بر بعضی دیگر یعنی  
 وقتی که در میان دو حدیث اختلاف بودی و ترجیح یکی بر دیگری بوجهی من الوجوه نمیشدی  
 پس امام هر آن حدیثی را که موافق بقیاس یافتی ترجیح میدادی و بالضرورة هر آن حدیث که  
 موافق بقیاس باشد باجماع میباشد چنانکه در اصول فقہ تقریر یافته نه اینکه در مقابل حدیث  
 بقیاس عمل کردی انتهی بل مختار و نیز در حدائق از مسند غوار زمی آورده که بحال اختصارش  
 اینکه امام ابو حنیفه اعلم الناس و کمال متبع احادیث بود بچند وجه اول اینکه امام ابو حنیفه  
 برخلاف امام شافعی از احادیث مرسل را نیز حجت دانسته و بر قیاس مقدم میداد و دوم  
 قیاس چهار قسم است یکی قیاس بقرین و او آنست که معنی مشترک در میان اصل و فرع مؤثر  
 باشد و دوم قیاس مناسب و او آنست که معنی مناسب میان اصل و فرع باشد مثلاً  
 قیاس شبیه و او آنست که در احکام شریعیه ظاهری مشابهت در میان اصل و فرع باشد  
 چهارم قیاس طرد و او آنست که معنی مطرد در میان اصل و فرع باشد پس ابو حنیفه

در حقیقت مذهب امام جامع دلیل عقلی و نقلی است

فراوان قیاسی بود و در حدیث و اجماع و قیاس و در حدیث و اجماع و قیاس







و اگر دنیا بخدا فیض بامان داده شود بطای شرب بنید هرگز نوشتم آنرا چرا که آن ضرورت نیست - است  
 حدیثی و حسن ظن در حق اسلاف خود انتہی - اما خلیف و دیگر معترضین چون دیدند که  
 امام اعظم چونکه بر بعضی از آن احادیث عمل نکرده است که آنرا امام شافعی اخذ نموده بود  
 پس ایشانرا همین غلط فہمی در گرفت که امام اعظم آن احادیث را از روی قیاس ترک  
 نموده است و از جهت تصور فہمی خود این را تفہید که امام اعظم آن احادیث را بسبب  
 احادیث دیگر که اصح ترند از آن و قرین اند قیاس ترک نموده نه بقیاس انتہی ملخصاً و توضیح  
 این از عبارت شیخ مذکور در فصل سوم طلب کن و بعد ازین امام خوارزمی بطور نمونه زیا  
 از سنی و یک احادیث این قبیل ذکر کرده که اکثرش از صحیح بخاری و مسلم است امام صاحب  
 عمل بر آن نموده و امام شافعی با احادیث درجه ادنی از آن عمل کرده از اینجا است که در  
 جوابہ المنیفہ از امام ابو حنیفہ روایت کرده که وی رحمة سیفر مودی که نزدیک من حدیث  
 ضعیف نہایت پسندست از آرای رجال لهذا شیخ عبدالحق محدث دہلوی در زاد المتقین  
 از عبد الوہاب متقی شیخ خود نقل آورده که وی سیفر مودی که بر آن کتب حنفیہ که در ولایت  
 ماوراء النہر و ہندوستان مشہور اند اکثر اثبات احکام در آنها از قیاس دلائل عقلیہ  
 و بر آن کتب که در ملک مصر و شام تصنیف شدہ اند در آنها برہر قول حنفی حدیث صحیح وارد  
 کردہ و اثبات آن از این نموده اند و بعضی از علمای حنفیہ التزام این کرده کہ بر ہر یک مطلب  
 آیت و حدیث را معامی آرند تا آنکہ موقع آن پیدا میشود کہ گفتہ شود کہ شافعی از اصحاب  
 رای اند نہ حنفی انتہی و قول شیخ عبد الوہاب متقی (کہ در خانہ کعبہ خلیفہ و جانشین علی متقی  
 بست و شش سال شدہ بود و درین مدت بشر علوم ظاہری و باطنی مصروف بودی و  
 در اینجا از ہر قسم کتب از نظروی گذشتہ بودند و در سنت مجری وفات یافتہ) از روی  
 استقرارین صواب است اگر چہ از روی ظاہری مشکوٰۃ شریف و غیرہ ظاہر میشود کہ ظاہراً  
 مذہب امام شافعی در موافق بحدیث است نہ مذہب حنفی مگر در حقیقت نہ چنین است  
 چرا کہ صاحب مشکوٰۃ نظر بمذہب خود بیشتر رعایت ہمان احادیث کردہ کہ موافق بمذہبش  
 بودند اما از نظر کردن بر آن کتب حنفیہ کہ در آن ماخذ مسائل فرعیہ بیان کردہ اند تصنیف

بہر آنکہ در تہذیب کمال کوشش

توضیح حدیث ضعیف بخاری و مسلم

در اقسام متلاذات حنفیہ در کتب خود

شافعی از اصحاب رای اند نہ حنفی



آن از ملک شام و مصر شده مثل مواهب الرحمن و شرح مواهب الرحمن و فتح القدير و عینی هر دو شرح هدایه و شمسی شرح مختصر الوقایه و غنیة المستملی شرح منیة المصلی و لحجای معروف بشرح معانی الآثار از مثل اینچنین کتب صاف تصدیق کامل برای قول سابق بوجه اتم و اکل معلوم

میشود **ج** رحمت سلیمان آنکس که شک نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

لهذا علامه شعرانی مالکی در میزان کبری مینویسد: قسمه من کتاب ادلة المذاهبة المؤلف نمودم پس من تتبع اقوال ابو حنیفه و اصحاب وی نمودم پس من هیچ قول امام صاحب و اصحاب او را نیافتم مگر اینکه بالضرورت آن قول ایشان مستند بکدامی اصل صحیح مثل آیت یا حدیث یا اثر یا مفهوم اثر یا حدیث ضعیف کثیر الطرق (یعنی که بدرجه حسن بغیره رسیده باشد) یا قیاس صحیح یا فتم پس هر کسی را که واقفیت بر مذکر منظور باشد بروی لازم است که وی کتاب مذکور را مطالعه نماید انتهی از اینجا است آنچه شاه ولی الله محدث دہلوی در فیوض الحمدین آورده که معلوم کنانید از رسول خدا صلعم که تحقیق در مذہب حنفی چنین طریق پسندیده است که نسبت بمذہب دیگر موافق تر است بآن سنت معروفه که در زمان بخاری و اصحابی جمع شده و پخته گردیده **ج**

رسم بزرگان بود انصاف کارا **و** کما خسان نیست بجز خاخار و آنکه ندارد دل رحمت پذیر **و** تمت پشینه نند بر حریر **و** لهذا در میزان شعرانی

نوشته که هر آئینه این کلام که ابو حنیفه مقدم میکند قیاس را بر حدیث رسول الله صلعم از شخصی صادر شده که با امام در تعصب میکند و در دین وی متهور و در گفتار وی غیر متورع است

نیش عقرب زدن کین است **و** مقتضای طبیعتش این است **و** ازین کلام حق جل جلاله ان

السمع والبصر والقواد كل اولئك كان عنه مسئولا یعنی جمیع اعضا از گوش

چشم و دل و بوی قیامت همه ایشان پرسیدنی باشند و نیز ازین که مایه لفظ امرن

قول لا کذبه رقیب حدیث یعنی نیکوید از هیچ قولی مگر اینکه نزد او نگهبانان قویه اند

از کار اما کاتبین و نیز از حدیث رسول الله علیه الصلوٰة والسلام که معاذ را فرموده بود

و هل یکتب الناس فی النار علی وجوههم الا حصايد السمكة یعنی بغیر از بوی

زیبا نه هیچ چیز مردم را در و زخ سرگون بروی نمی اندازد آن شخص بالکل غافل است **ج**

استند بود از سبب بغیر قول شعرانی

فقد ان من سبب الایم بر بشارت صلعم

در حدیثی که از امام اتر اندکی کرده و در بیان قیاس



در کمال کتب مشهور سلسله یازدهم در کمال کتب مشهور

چنین روی خبیث عاصیه گفت نزدان تسفعا بالکناصیه مرید رویان دین را خود جبر

نیست الاحیاء مکر و ستیز و تحقیق روایت کرده امام ابو جعفر شیرازی بسند متصل

از امام اعظم که وی میفرمودی قسم بخداست که دروغ گفت آن شخص و افرابندی نبود بر ما

کسیکه گفت که ما قیاس را بر نص مقدم میداریم حالانکه بعد از نص هیچ حاجت بقیاس قطع

را نیست و اگر خواهی صراط مستقیم از سنن را بی بسوی ضایع و المنزله شریحه در چشم وی همچون شان تیر باد

از سنن ننگ خوار بانی بنی سنن و نیز میفرمودی که ما قیاس فنی که مینمایم که ضرورت سخت بطرف

وی می افتد و بیانیش اینکه ما بیشتر در مسأله قرآن و حدیث و اقصیه صحابه را می بینیم چون

در نهادیل آن نیایم پس در انوقت مشکوک عنه را بر منطوق قیاس مینمایم فنی که

در آن هر دو صورت علت واحد جامع باشد و بر روایت دوم چنین آمده که ما بیشتر از کتاب

الله پستتر از حدیث رسول الله صلعم پستتر از ان اقصیه صحابه اخذ کرده عمل میکنیم که بران ایشان

اتفاق باشد و اگر ایشان از اختلاف باشد پس ما بسبب آن علت جامع که در میان این دو مسأله

میباشد یک حکم را بر حکم دیگر قیاس میکنیم تا آنکه معنی واضح گردد و بسوخم چنین آمده که ما بیشتر

بکتاب الله عمل میکنیم پستتر بسنت رسول الله صلعم پستتر با حدیث ابوبکر و عمر و عثمان و علی

رضی الله عنهم و صحابه را هم چنین آمده که وی فرمود که هر چه از آن حضرت علیه السلام آید بر سر و

چشم ماست و ما و پدرم فدای آن باد و نیست برای ما از ان مخالفت و آنچه از صحابه آید

از انما یک قول را اختیار میکنیم و آنچه از غیر صحابه آید فقه رجال و نحن رجال و باری

خلیفه منصور بطرف امام نوشت که ما شنیده ایم که تو قیاس را بر حدیث مقدم میکنی در جوابش

امام فرمود که ای امیر المؤمنین اینچنین نیست بلکه ما بیشتر بکتاب الله عمل میکنیم پستتر بسنت

رسول الله صلعم پستتر با قضایه ابی بکر و عمر و عثمان و علی پستتر با قضایه بقیه صحابه و چون ایشان

با هم اختلاف کنند ما قیاس میکنیم یعنی از اقوال ایشان بران قول عمل میکنیم که قرین بقیاس

میباشد و در امور دینی هیچ کسی را هیچ رعایتی نیست انتهی و هدرین کتاب است که هر کرا

در دل قدری نور ایمانست در بدگفتن هیچ یکی از ائمه مجتهدین جرأت نمیتواند کرد چه که

ایمه دین مثل ستارهای آسمان و دیگر مردم مانند ابله در حال ستار با بجز از

بر کمال کتب مشهور سلسله یازدهم در کمال کتب مشهور



خیال ایشان دیگر هیچ چیز شناختن نمیتواند هیچ با دست موسوی چه زند سحر سامری و بر خلاف  
 آن سخنانیکه بعضی متعصبین بطرف امام ابوحنیفه منسوب اند **در بخردی** چند ز خود نه خبر  
 عیب پسندند بزعم هنر **و هرگاه** که در قیامت رو برو شوند پس ایشانرا از طرف  
 امام فضیلت بسیار حاصل گردد **مزن** در وادی مکر و حیله گام **که** در دام بلافتی سر انجام  
 و حال آنکه باری شخصی از کوفه نزد امام آمد در آنوقت نزد امام مردم حدیث میخواندند پس  
 آنشخص گفت که ما این حدیث را گذاشتیم برین گفتن وی امام او را سخت زجر کرده و تنبیه  
 نموده فرمود که اگر حدیث نبودی پس هیچ شخصی از ما قرآن را نفهمید پستر امام از وی پرسید  
 که در حق گوشت بوزنه تو چه میگوئی و نزد خود از قرآن بران کدام و لیلی میداری پس آنشخص  
 ساکت ماند باز از امام پرسید که شما در حق این چه میفرمایید امام فرمود که بوزنه از چایایان **چند**  
 نیست و باری شخصی در کوفه کتاب دانیال پیغمبر آورد امام اعظم از وی انقدر ریخته  
 که قریب بود که او را بقتل رسانیدی و با وی گفت که آیا سوا از قرآن و حدیث کتاب دیگری  
 از اینجا معلوم باید نمود که امام را بقرآن و حدیث چه قدر تخریص و تخیل بود و انتی مختصر  
 اندکی با تو بگفتم و بدل ترسیدم **که** دل آزرده شوی ورنه سخن بسیرت

کتابت کردی امام  
 بیان فرمودند که در کتاب  
 نارسا شدن امام از شخصی

## سلسله دوازدهم و این سلسله جامع است مر مناقب بقیه را

غلام مدح نعمان شورش گوهر جانم **همیشه** منقبت خوانم بطرز بی شدا **نه ترش** طاعنان **ارم** که حق ترش **گلام**  
 خدای و جهان ارم چون پاک طاعتی **سخن** بخند میگویم مضامین جدید میگویم **کتاب** و میگویم ندارم با کسی **پروا**  
 باید دانست که در حدیث شریف آمده که صحابه از آنحضرت علیه الصلوة والسلام  
 پرسیدند که یا رسول الله صاحب کیست و طایع که فرمود علیه السلام که از همسایگان او پرس  
 یعنی بر که نزدیک مردم دور و نزدیک نیک باشد پس آنشخص نزدیک خدا نیز نیک باشد و مردم و  
 نزدیک مردم نزد خدای تعالی نیز پیدا شد **چه** نیکو مثل گفت پیر بدمی  
 زبان آناتر تحت طیل خدا **پس** بموجب این خبر نیک اثر احوال امام ابوحنیفه را ازین  
 اقوال همسایگان خیمه دین و اسلام و جوار قبه علم و احکام وی چشم واکرده دریافت کن که

سلسله دوازدهم و این سلسله جامع مناقب است مر مناقب بقیه را



عند الله و می رحمه الله بچ مرتبه علیاست علامه عبد الوهاب شعرانی مالکی در میزان کبری از عبد  
 ابن المبارک می آرود که وی رحمه الله فرمود که در آدم در کوفه پس از باشندگان آن مقام خاصه از علما  
 آن شهر یافت نمودم گفتم که این را شما غلو گفتار است پس بگفتند که امام ابوحنیفه یازدهم از شیخ الدلائل مالکی  
 است پس بگفتند امام ابوحنیفه یازدهم که از حدائق تار الدلائل است پس بگفتند امام ابوحنیفه یازدهم  
 که عبد الله است و مشغول تر بعلوم است پس بر همه گفتند امام ابوحنیفه فمأسأله عن خلق  
 من الأخلاق الحسنة إلا قالوا طمحو لا تعلموا أحداً تخاف بذلك جنة الإمام أبي حنيفة  
 رضي الله تعالى عنه انتهى و ابن حجر شافعی در خیرات احسان آورده که بکربن معروف گفت  
 که من در امت محمد صلی الله علیه و سلم زیاده ترینیک خصلت از امام ابوحنیفه کسی را ندیدم انتهى  
 نقل است که شخصی کریم الاخلاق عیثم الاشفاق نامدار زمانه خود از دنیا سفر نمود در ویشی کامل  
 بسبب شهرت وی بعد از چند زمانه بکانش رسید دید که مکانش خراب اولادش گرفتار بخراب و غدا  
 است پرسید که آوازه این مکانات باطراف و کثافت رفته و گوشواره گوش هر کس و ناکس گشته  
 کسی گفتش فی و غیر آنچه شنیده راست است مگر صاحب آن همه کمالات را با خود همراه بگور برد  
 در ویش نفسی سرد بر آورد و گفت با چندین شهرتیکه داشت مرا الحال متیقن گشت که کمال بخیل  
 مسک کمالات بود چرا که از کمالات چیز را بر بی گمان باقی نگذاشته اند  
 هر دو در کمالات دین هم سبق  
 بخیل کمالات که گویم  
 قلم را بود زین الم سینه شوق  
 هانا است مصداقش اعظم امام  
 بود محض بیتان خلفا نسق  
 بود چشم خستاد چون شب پر  
 کجا بیند از خیرگی نور حق  
 کجا بیند از خیرگی نور حق

و نیز علامه ابن حجر می در خیرات احسان آورده که فصل دوازدهم در ذکر آن اوصاف که  
 در آنها امام ابوحنیفه از دیگران ممتاز بود پس بعضی از آن اوصاف اینک است حافظ محمد بن  
 سیمون که بنویس یکپس در زمانه امام ابوحنیفه عالم تراز وی و نه زیاده متقی و نه زیاده زاهد و نه زیاده  
 عارف نه زیاده فقیه از وی و قسم بخداست که خوش نمی آید مرا صد هزار دینار بعوض خنجر بنی موسی  
 عقیق التمام فلا یکن مثلاً ان التمام عقیق  
 عقیق التمام فلا یکن مثلاً ان التمام عقیق  
 عقیق التمام فلا یکن مثلاً ان التمام عقیق

فانق بر در نام از نام دیگر که در قول ابن مبارک

تذکره الامام باجاص صحت بکرم

سند حدیث از امام ابوحنیفه در حدیث

تذکره الامام باجاص صحت بکرم



بخدمت امام ابوحنیفہ فرستاد تاکہ امام شریعی اور مناسک حج بنویسد و بار بار اعش سگیتی کہ مناسک  
حج از امام ابوحنیفہ بنویسد چرکہ من از وی زیادہ تر دانندہ کسی را در الفاض و نوافل حج نمیدانم  
پس نظر کن بر شہادت مثل اعش شریعی امام ابوحنیفہ **نظم** امین بر قول اور روشن کتابی

ببین هر قول اور روشن کتابی	ببین نظر کن بر شهادت مثل امش برای امام ابو حنیفه
مکن دعوای باطل ای بهر دور	و گرنه لب به بنده بار دیگر
و بعضی از ان صفات اینک	بکن راضی خدا و مصطفی را
	بده بر آنچه میداری جوابی
	بیاتسليم کن راه صفارا

روایت کرد از امام مشایخ وی و غیر هم مثل عمرو بن دینار و بعضی از ان صفات اینست که  
هر قدر که اصحاب او بودند همانقدر اصحاب هیچ کسی را بعد از وی نشدند چنانچه پیشتر گذشت  
و بعضی از ان صفات اینست که وی اولین آن کسانست که ایشان علم و فقه را مدون کرده و  
ترتیب ابواب و کتابها آنچنان نموده که الی یومینا هذا در جمله کتب موجودست قوام مالک در

موطای خود نیز اتباع وی خود و لهذا علامه عمر عرضی شافعی در فوائد الممه در حق امام ابو حنیفه  
نوشته هُوَ اَوَّلُ مَنْ دَوَّنَ عِلْمَ الْفِقْهِ وَافْرَدَهُ بِالْثَالِثِیْنِ مِنْ بَیْنِ الْاَحَادِیْثِ الشَّعْبِیَّةِ  
وَبُوبَهُ اَنْبَا بِهَذَا الطَّهْرَةِ تَحْرِیْضًا بِالصَّلَاةِ تَحْلِیْثًا لِرِیْبِ الْعِبَادِ اَدَبُ نَحْوِ الْمُعَامَلَاتِ اِلَى اَنْ  
اَخْتَرَهُ الْكِتَابُ بِالْمَوَارِیْثِ وَفَقَاهُ فِي ذَلِكَ مَلِكُ بْنُ اَنْسٍ وَفَقَاهُ ابْنُ جُرَیْجٍ وَ

مَشْهُورٌ مِنْ ثَوَقَالِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رَضِيَ النَّاسُ حَيْثُ عَلَى ابْنِ حَنِيفَةَ فِي الْفَقْهِ  
وَأَمَّا أَنَا فَكَهْ بِشِيرَازِي بُوْدَنْدَاوْشَانِ اعْتِمَادِ بِرِخَافِظُهُ خُودِ مِيدَاشْتَنْدُو نِغَرِ إِمَامِ أَوَّلِ  
أَزَانِ كَسَانَسْتِ كِهْ أَيشَانِ كِتَابِ فَرَاغُضْ وَكِتَابِ شَرْوْطِ الرَّيْجَادِ كَرْدَنْدُو سِيَرِ كُوتُبِهِمْ كِهْ  
بِجَنِينِ مِیْنِ فُورِ رَاوِیْ اِیْجَادِ كَرْدِهْ چِنَا نِجِهْ بِالتَّفْصِیْلِ دَرِ كَفَايَةِ شَرْحِ هِدَايَةِ دَرِ كِتَابِ الْإِيْمَانِ مَوْجُودِ  
بَعْضُ الْمَوَاقِفِ الْمُنْتَشَرَةِ بِشِيرَازِ نِغَرِ إِمَامِ تَوَقَالِ كِهْ اِنْ اَلْإِجَادِ

و بعضی از آن صفات مستتر در مذہب و است در آن انانیت که در آنها ماسوا  
از مذہب و طریق دیگر نیست مثل تہند و سندنقد و م و ماوراء النہر سیکویم از پنجاست  
انچه در شامی آورده کہ شہرت مذہب امام اعظم تا بجدی است کہ در عام بلاد اسلام بلکہ در بلاد  
از ولایات شہر و مثل روم و ہند و سند و ماوراء النہر و سمرقند بجز مذہب امام مذہب دیگر  
شہر نیست و لواط و تحقہ منقہ است کہ در قستان بمقصد جائز مقصد خاص

شاہ امام محمد بن عمر ابن ابی حنیفہ

و تقرب الامم الى الله عز وجل

و از کتب متالیع است که هم قریح نام از طایفه



و فتو له اوده اند و حجم غیر از ایشان علم را اخذ کرده کسی گیر مدفون نیست چنانچه وقتیکه صاحب هدایه فوت شد پس از اودان مقام خاص دفن کردن خواستند مگر باشندگان آنجا او را دفن کردن ندادند چرا که نام مبارک وی محمد بن محمد بود (بلکه نام مبارک وی علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل بن خلیل بن ابی بکر از اولاد حضرت ابوبکر صدیق بود که ابوالحسن کنیت و برادران الدین لقب میداشت و در حبیب بروز دوشنبه بعد عصر در ۵۸۴ هجری قمری تولد یافته و بروز چهارشنبه بعد از نماز ظهر باده ذیقعه ۵۸۵ هجری قمری تصنیف هدایه شروع نمود و در مدت سیزده سال با خنتام رسانید و درین ایام بجز از ایام منہیگاہی افطار نمود و نه کسی از روزه خود خبر دار نمود و در آخر دهرم قمری در ۵۸۵ هجری قمری وفات یافت و از کلمه مجتهد مسائل ماده تاریخ وفات ایشان بیرون می آید) ازین باعث در حوالی قبرستان مذکور دفن گشته و فی مقبول است که مذکور است امام با چهار هزار اشخاص نقل کرده و ضرورت که ازین اشخاص هر یکی را اصحاب باشند و همچنین ایشان را

بهر توضیح چون امام همام	بوصیفه نمود و جد تمام
روح اسلام و دین نور گرفت	سرور دین با جتهد شد
از پی دین چون چراغ آمد	صورت دین باغ باغ آمد
گشت مقبول بهم پس جهان	شافعی وصف او نمود چنان
در ثقا بیش چون همه دیدش	داو آفاق تن بقبلسیدش
جمله تسلیم کرد ادر کش	حبذا حضرت امام ز من
حبذا مرد حق امام زمان	که از گذشته استکلام جهان
زیر فرمان او جهان گردید	چون نباشد چنین امام همام
و بعضی از ان اوصاف است خرج کردن وی بر نفس خود	

و نیز بر علما و غیر هم خاص از مال مکتوبه دست خود و قبول نکردن و نمی بخشش کسی را و متواتر بود کثرت عبادت و زهد و اعتماد و غیره از وی و بعد ازین خیرات احسان است که هرگاه که نزدیکی عبد الله بن مبارک ذکر او آمدی فرمودی که آیا ذکر شخصی میکنید که بروی دنیا یا تمام پیش کرده شد پس آن شخص از وی اعراض کرد و هرگاه که ابو جعفر منصور ده هزار درهم بدست حسن بن محبوب نزد امام ابو حنیفه فرستاد پس امام اعظم بنوا پس کردنش قادر نشد پس عطاء پس خود را وصیت کرد

نسخه تقدیری سال صاحب هدایه

و کلماتی که در مناقب امام همام مذکور

در کتابی که در مناقب حضرت جعفر بن محمد



در مناقب امام

که بعد از انتقال من واپس کنش پس حماد همچنان کرد و بعضی از ان اوصاف بخشش و ثنای امام است  
 باری امام بعضی از هم جلسیان خود خانه خراب و خسته دیده او را فرمود که نشسته باش تا آنکه  
 مردم رفتند پس آن مرد را فرمود که آنچه در زیر صلی است آنرا بگیر چونکه غمرازا بر داشت معلوم شد  
 که یک هزار درهم بود و وقتیکه حماد پیروی رضی الله عنهما سوره فاتحه را ختم نمود پس معلم را پانصدیم  
 عطا فرمود و بروایت دیگرست که هزار درهم عطا کرد و عذر فرمود که درین وقت اگر نزدیک من بودی  
 بوجه عظیم قرآن ازین زیاده دادمی و گفت و کیع که امام ابو حنیفه فرمود که از مدت چهل سال  
 من زیاده را از چهار هزار درهم مالک نشدم مگر اینکه من در اینم زائد را خارج کردم و فقط چهار هزار نگاه  
 میدادم بوجه فرمایش حضرت علی که چهار هزار و کم از ان نفقه است انتهی کلام صاحب خیرات احسان  
 مختصا و نیز امام نووی شافعی در تہذیب الاسما بخواد و جو انمردی امام را ذکر کرده حاصلش  
 اینکه بود امام ابو حنیفه در خوب صورت صاحب عمده لباس و عمده خوشبو تنیک مجلس کثیر الکرم خوب  
 مدارات کننده بر سلمان برادران خود و درین کتاب نیز در معدن است که از و کیع روایتست  
 که امام ابو حنیفه هر قدر که عیال خود را نفقه دادی همان قدر حسنه بده فقر و ساکین را نیز میدادی و هر گاه  
 که جامه نومی پوشیدی بمان قدر قیمت مانند آن جامه دیگر اساتذہ و اہل علم را نیز می پوشانیدی  
 و هر گاه که طعام را در پیش می نهادندی پس می از خوراک خود و چند برداشته بختا جی  
 میدادندی و در تہذیب است که از قیس بن ربع روایتست که امام ابو حنیفه در تنقی فقیہ  
 بسیاری احسان و صلہ کننده بود بہ آن شخصیکہ نزدیک می التجامی بردی و نہایت بخشش کنند  
 بر برادران خود و معااملہ اش چنین بود کہ مال خود را بطرف بغداد روانہ کردند کہ بران در باجایا ہما  
 خرید کرده در کوفہ آوردندی نفع ہر سال را جمع کردہ پس از ان حوائج و قوت و لباس برای مشایخ و فقہ  
 خود خریدہ و باقی ماندہ دنانیر نفع را نیز ہمہ بایشان دادندی فرمودی کہ این را در حوائج خود صرف نہائید  
 و بجز از حق تعالی کسی دیگر را تعریف مکنید چہ کہ من شمار از مال خود چیزی ندادہ ام بلکہ حق تعالی برا  
 شمار دست من نفع بخشیدہ پس در رزق حق جل و علا کسی دیگر را قوت نیست و از ابو یوسف  
 روایتست کہ امام ابو حنیفه از پنج حاجتی سوال کردہ نشدی مگر اینکه آنرا بانجام رسانیدی  
 اتی کلام النووی الحق کہ

بیان صورت حاشای امام



لطیفه دستکرة الاولیا و خزانة الاصفیا آورده نقل است که اهل شهر سجده تعمیر میکردند و از بهر تبرک از حضرت امام ابوحنیفه رضی الله عنہ چیزی خواستند حضرت امام بهزار گرا هست درمی بدو شاگردان عرض کردند که با وجود این قدر سخاوت این قدر زردادن بکار سجده چرا بران حضرت گران آمد گفت نه از جهت مال بود لیکن من یقین میدانم که مال حلال هرگز باب کل خرج نمیشود و من مال خود را حلال میدانم چون از من چیزی خواستند گرا هست من اینجا بود که مال حلال من شبتی پدید می آید رنج من ازین سبب چون روزی چند برین برآمد بنیان سجدان درم درست را واپس کرده گفتند که این ناسره است آنحضرت آن را گرفت و خوش شد و گفت الحمد لله که مال حلال من باب کل خرج نشود و ریزان الشعری آورده که شقیق بلخی به کثرت تعریف توصیف امام میکردی و در گروههای عظیم علی رؤس الاشهاد میگفتی که مثل امام شمس احب به کیست چرا که و عیش تا آن بود که گاه که کسی از وی جامه خریدی و از قیمتش از امام با نقود دیگر مختلط شدی و اتفاقا مشتری باز آن جامه را واپس کردی پس نام وی آن تمام نقود دادی فرومندی که ای برادر قیمت تو در دیگر نقود من مختلط شد پس من هست این همه نقود را از من بگیر و من از تو در حق این در دنیا و آخری اغاض خواهم نمود این و ریح از آن قبیل است که این چنین فرج ما را کسی ننشیده ایم و نیز ابو جعفر شیرازی از شقیق بلخی روایت کرده که باری امام ابوحنیفه در بیع جامهای ریشمی شخصی را وکیل نمود اتفاقا در اینجا جامه جامه نیز بود پس نام وکیل را فرمود که بغیر از ظاهر کردن عیب هرگز او را نفروشی مگر در وقت فروختن وکیل را اظهار عیب یا نداند قیمت آن در قیمت دیگر جامه مختلط گشت پس قتی که امام را ازین حال خبر داده شد با وقت به قیمت آن جمله جامه را برفه او ساکن قسمت نمود انتهی و این روایت را در تذکرة الواعظین از روضه بدین تفصیل آورده که مرا امام ابوحنیفه را در مصر شریکی بشیر نام بود پس امام باری نزد وی هفتاد ثوب خز و اندوه و همراه آن نوشته فرستاد که درین جمله اقواب جامه که فلان نشان علامت میدارد عیب است پس وقت فروختن آن بمشتری عیب آن ظاهر نمائی پس هرگاه که بشیر شرکت دارا نام آنجمله جامه را فروخته باز پس بگوید رسید امام از وی پرسید که عیب فلان جامه خرمی بمشتری ظاهر نموده فروخته یا بغیر آن گفت فراموش کرده بلا بیان عیب فروخته ام پس ابوحنیفه در جمله نشان آن همه ثواب را از اصل و نفع از حصه خود که جمله سی هزار درهم می بود تصدق

لطیفه در بیان سخنان امام

در بیان سخنان امام

در بیان سخنان امام



بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان مناقب امام

در بیان مناقب امام همام علیه السلام

نمود و فرمود که این مال مشتبه است و مردان حاجتی نیست و در ریاض الاخبار المنتخبه  
 من ربیع الابرا آورده که باری یک بزرغنیمت با بزمای اهل کوفه میامیخت پس امام از واقف کار  
 پرسید که بزر تا چند مدت زنده می ماند ایشان گفتند که تا هفت سال پس تا هفت سال امام گو  
 خورن را ترک فرمود انتهی پس از جمله روایات ما قبل و ما بعد باری انصاف مخفی نمانده و نیز زنده  
 که باری امام اعظم کوفی مصداق قوله تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقَى اللَّهَ تَجَوَّی تمام است و لذا  
 مسعر بن کدام در حق وی فرموده حسینی من الخیارات الخ چنانچه گذشت و نیز می آید قطعه  
 گردید گفت و در میان باری نیست  
 شمس است که او مرتبه زرشکند  
 طعن خفاش کجای رونق خورشید بد  
 سنگ بد اصل کجاست هر شکند  
 در خزینه الاصفیا و تذکره الاولیا از داود طائی آورده که  
 من در خدمت ابوحنیفه تا بست سال ماندم درین مدت من و او را نگاه داشتم در خلوت خلوت  
 پس گاهی سر برهنه نه نشست و برای استراحت پای دراز نکرد باری عرض کردم که ای امام اگر در  
 خلوت پایدار دارز کنی چه باشد فرمود که نگذاشتن ادب خلوت با حق عزوجل اولی تر است انتهی  
 بالادب بالخصیبه در جنت  
 ابی ادب بی خصیبه در لعنت  
 در دُر المختار آورده که اسمعیل  
 ابن ابی رجا میگوید که بعد از انتقال امام محمد را در خواب دیدم و از وی پرسیدم که حق تعالی با تو چه کرد  
 فرمود که مرا بخشید و گفت که حق تعالی مرا فرمود که اگر اراده عذاب تو داشتمی اینقدر علم در تو نهدادی  
 (از نجاست العلماء و سرة الانبیاء) باز از امام محمد پرسیدم که امام ابو یوسف کجاست گفت  
 بدو مرتبه از من بالاتر است باز از حال امام اعظم پرسیدم فرمود هیئت ذالشرقی اعلیٰ علی بن یعنی ع  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک  
 که مرتبه وی از مرتبه من ابو یوسف بحر اصل دور است که وی رحمه الله  
 در بلند مراتب جنت است قطعه  
 عالم و عابد و صوفی و طفلان هستند  
 مرد اگر هست بجز عالم را نیست  
 طاعت آن نیست که بخل نه پیشانی  
 صدق پیش آن که خلاص پیشانی  
 و تحقیق تا چهل سال از فجر برونو  
 عشاء ادا ساخته و پنجاه و پنج حج را گذارده  
 پنجاه دیو بیازوی ریاضت بشکن  
 کاین بسوی خلی ظاهربانی نیست  
 و نود و نه مرتبه پروردگار خود را در خواب دید و گفت که  
 با خود گفتم که اگر برابر صد مرتبه حق جل جلاله را به یمن از وی تعالی سوال نمایم که چه چیز مردم از عذاب  
 در قیامت نجات یابند تا آنکه بدین آرزو نیز مشرف شوم و بخواه مایل خود چنین متنازع شوم که







بعضی از مناقب

در کتب معتبره

در کتب معتبره که در این باب آمده است

تأسیس سال ۱۳۰۰

من نمودی لطیفه هدرین لطیفه بعضی از مناقب آنند که ازین قول انکاری آرند و میگویند که مثل این  
بی ثباتی از اطفال محال است پس چه گمان میداری بامام ابوحنیفه بلکه این هر سه اقوال در مجلس واحد  
از امام بسبب امتحان ابویوسف سرزدند که آیا طریق مناظره میدانند یا نه پس قتیکه معلوم امام شد  
که رشد ابویوسف نیک است پس بیان نمود قولی را که بران اعتمادی داشت که ذاتی الکفایه ناقلا عن  
الفوائد النظریه میگویم بهر حال بصورتی از منقبت و بصورت دیگر از ذکاوت خالی نیست چنانچه  
بر اهل بصارت نیز محتجب نیست و آنچه میگویند که مذهب می تأقیام قیامت باقی ماند و عیسی روح  
نیز مذهب می عمل نماید معینش اینک اعتبار عیسی علی نبینا و علیه السلام با اجتهاد امام اعظم فرموده  
افتد و بسیاری از اولیای کرام و علمای فحاش ثبات بر مذهب می نموده اند مثل ابراهیم بن ادهم  
و شقیق بلخی و معروف کرخی و ابیزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داود طائی و آبی حامد لفاف و  
خلف بن ایوب و عبداللہ بن المبارک و کعب بن الجراح و ابوبکر الوراق و غیرهم رضی اللہ  
عنهم من لا یحصى لبعده ان ینتقضی اگر در مذهب می چیزی شبیه بودی گاهی  
چنین کاملین اتباع وی نمودندی و هر ائیمه امام احمد رحمتی امام اعظم فرمود که کسی را  
مجال آن نیست که در قلم و قریع و زهد و رجوع باخرت باوی همسر آید و هر ائیمه زده شد تا زبانها  
برای قبول تضاد قبول نمود و سفیان ثوری شخصی را که از نزد امام اعظم آمده بود فرمود که چیزی  
از نزدیک شخصی آمده که عابد تر مخلوقات زمین است و عبداللہ بن مبارک فرمود که کسی لائق تر  
نیست برای افتد اسوای امام اعظم پیروی رحمتند امامی است تقوی کننده پاک صاحب  
ورع قائم فقیه علم را چنان حل نمود که کسی اینچنین حل نماید بصارت فهم و فطنت انتہی مافیه  
الدر المختار و در مقدمه هدایه و نیز در فتح البین آورده که بعد از وفات امام حسن بن عمار قاضی  
بغداد در وقت غسل دادن امام فرمود که رَحِمَکَ اللَّهُ وَ غَفَرَ لَکَ که از مدت سی سال افطار  
نکردی و پہلوی خود را در شب بر بستر از مدت چهل سال نهاده انتہی و در میزان کبری آورده  
و روی ابویوسف و غیره عن الامام ابی حنیفہ  $\text{ؑ}$  أَنَّهُ صَلَّى الصُّبْحَ بَوُضُوهُ الْوُضَاءِ  
اَلْاَوَّلِ مِنْ خَمْسِينَ سَنَةً و گاهی پہلوی خود را بر زمین مدش بنهاد و جز این نیست که بعد  
نماز ظهر ساعتی می خسپیدی در حالت نشست و گفتی که فرمود علیه السلام که استعانت گیرید بر



قیام شب بقیلوله یعنی التَّوَمُّ بَعْدَ الظُّهْرِ فَعِلْمُ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى كُلِّ مُكَلَّفٍ أَنْ يَسْكُنَ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى  
 إِجْدَادِهِ مِثْلَ الْأَمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ وَانْجَمِهِ از اختلاف روایات در قیام اللیل و شب بیداری  
 امام شریع شده چنانچه در بعضی شب اربعین سَنَه آورده و در بعضی دیگر خَمْسینَ اَوَّلَ الْكَثْرَةِ بلکه  
 در بعضی ثَلَاثِينَ سَنَه نیز آمده با عَشَلِ اِنِکَه را وی قَلْتُ مِثْلَ ثَلَاثِينَ اَوَّلَ اَرْبَعِينَ سَنَه در حین  
 حیات امام تا وقت وقوع آن از امام شریع منْ غَيْرِ اسْتِقْصَاءِ حَبِیْبٍ مَا وَقَعَ مِنْ الْأَمَامِ رَوَات  
 کرده و راوی کثرت بعد از انتقال امام نقل تعبید امام بالاستقصای نموده که لا یَخْفَى عَلَى صَاحِبِ  
 الْفَرْقِ وَالذَّكْرِ وَیَحْتَمِلُ که از جهت تفاوت علم روایات باشد و در تذکره الاولیاء و غیره آمده که  
 امام ابو حنیفه سه صد رکعت نماز شب میگذازد روزی برای میگذشت زنی بزین دیگر  
 گفت کاین شخص هر شب پانصد رکعت نماز میخواند بعد از شنیدن آن امام شریعت آن کرد که  
 آینده را بچنین خواهیم کرد تا گمان این صحیح باشد و روزی دیگر بجائی میرفت چند اطفال  
 در میان خود با هم دیگر میگفتند که این مرد هر شب هزار رکعت نماز میخواند امام صاحب فرمود  
 که آینده قصد آن نمودم که هر شب هزار رکعت نماز خواهیم خواند باز روزی یکی از تلامیذ امام گفت  
 که مردم میگویند که شما در شب خواب نمیکنید و همیشه بیدار میباشید فرمود که کنون اراده میکنم که آینده  
 در شب نخواهم خسپید پسید چرا فرمود که حق تعالی میفرماید وَیُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا وَفَالْمَلَائِکَةُ  
 یعنی آن مردم دوست دارند اینکه تعریف و توصیف کرده شوند بچیزیکه ایشان آنرا نکرده اند حالا  
 من گاهی نخواهم خسپید تا از آن قوم نباشم انتی و قریب بروایت آخرست آنچه در مختار مختصر کتاب  
 تاریخ بغداد مذکورست و در فتح المبین بحواله اقامه الحجه آورده **فَإِنْ قُلْتُ بَعْضُ**  
**الْمَجَاهِدَاتِ مِمَّا لَا یُعْقَلُ وَوُقُوعُهَا کَثُرَ حَتَّى أَتَى فِی یَوْمٍ وَلَیْلَةٍ وَكَادَ أَرْفَعُ رُكْعَةً فِی لَیْلَةٍ**  
**وَنَحْوَ ذَلِكَ قُلْتُ وَوُقُوعُ مِثْلِ هَذَا وَإِنْ اسْتَبَعَدَ مِنَ الْعَوَامِّ لَکِنْ لَا یَسْتَبَعَدُ ذَلِكَ**  
**مِنْ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُمْ عَطَوْنِی شَرِیْعَهُ قُوَّةَ مَلَکِیَّةٍ وَصَلُّوا بِعَالِی هَذِهِ الصَّفَافَةِ لَکَرَّةً**  
**الْأَمَنِ یَبْکُرُ صَدْرًا لَکَرَّةً فِی خَوَارِقِ الْعَادَاتِ** یعنی اگر بطریق اعتراض پیش آئے و گوئی که وقوع  
 بعضی مجاہدات در عقل نمی آید چنانچه در شمار روز هشت بار ختم نمودن و در یک شب هزار رکعت  
 نماز خواندن و مانند این گویم که وقوع این اگر چه از عوام بعیدست لیکن از اهل سد بعید نیست

در این فصل بیان مناسبات و قیام هاشم

در این فصل بیان مناسبات و قیام هاشم

بسیار است از آن روایات و مناسبات در زمان آن بزرگوار که از عوام بعید نیست



چرا که ایشان از جانب رب خود بقوت ملکی داده شده اند که میسرند بسبب آن بطرف این صفات  
و انکار نکنند این را مگر سیکه از صدور کرامات و خرق عادات منکر باشد انتی میگویم تا سید آن  
بحسنه و صحیح بخاری و کتاب الانبیاء بدین الفاظ موجود است عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ  
خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْتُرُهُ بِدَوَابِّهِ فَنُتَسَجَّحُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُنْسَجَّحَ يَعْزُ  
آسان شده بود بر داود و علیه السلام زبور آنقدر که از یک سو حکم برین نهادن اسپ فرمودی  
از جانب دیگر زبور خواندن شروع کردی پس ختم کردی زبور را پیش تر از زین پوش شدن اسپ  
انتی که علامه قسطلانی در ارشاد الساری شرح بخاری جلد فاس در شرح این حدیث نوشته  
وَقَدْ دَلَّ الْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَطْوِي الزَّمَانَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ كَمَا يَطْوِي الْمَكَانَ  
که حدیث انتی و در فایده الفاظ و طار شرح در المختار و همچنین در مختار مختصر تاریخ بغداد آورده که مسعر  
ابن کدوم گفته که من در مسجد ابو حنیفه در آرم دیدم که امام اعظم بعد از نماز فجر مردم را تعلیم علم میداد  
تا آنکه نماز ظهر خواند پس تا عصر تعلیم مشغول ماند پسر تا مغرب درس فرمود پسر تا عشاء پسر  
بعد از نماز عشاء در خانه رفت پس ندلم آمد که حال مشغولی و مصروفی امام این است که دیدی پسر  
مطالع که میگفت میکند پس جستجوی این نیز برین لازم است و قنیکه آمد و رفت مردم موقوف شد دیدم  
که امام ابو حنیفه در مسجد درآمد و تا طلوع فجر در نماز قائم ماند و قنیکه صبح شد در خانه رفت و جامه دیگر  
پوشیده در مسجد آمد و نماز فجر خواند و بهمان طریق تا عشاء در تعلیم مشغول ماند پسر بخانه رفت من  
با خود گفتم که امشب بالضرور آرام خواهد نمود امروز نیز تجتس و می خواهم بنمود پس هرگاه که آمد  
مردم موقوف شد پس می در مسجد درآمد و مثل شب گذشته تا طلوع فجر در نماز مشغول ماند پسر  
بخانه رفت و جامه دیگر پوشیده برای نماز در مسجد درآمد بعد از نماز همچنان تا عشاء در تعلیم و ارشاد  
مصروف ماند پسر در خانه رفت خیال نمودم که امروز بالضرور آرام نماید لیکن در آن شب نیز تا صبح  
همچنان کرد پس در دل خود گفتم که من محبت ویرانگذارم تا آنکه مرا یا او را از دنیا و فوات نشود  
پس من در مسجد می ملازمت می رحمة الله اختیار نمودم انتی و در ارشاد الطالبین آورده  
که از مقامات امام اعظم آنست که روزی جهودی با امام همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد  
علیه السلام مدعی آنی گفت ای امام مسلمانان من اگر ستم ام کردین محمد صلعم حق ستمی ما کن

در کتاب مناقب امام

در کتاب مناقب امام

در کتاب مناقب امام



تا خوانی از آسمان فرو آید و هر دو از آن طعام سیر بخوریم انگاه بدین محمدی صلعم درایم برین حلقه می گذاریم  
 ابوحنیفه در دو گانه برای یگانگی گذارد و روی زمین نهاد و گفت یارب مراد پیش این یگانگی خجل  
 مگردان که خوانی فرو آمد و جو و گفت سر بر آ که مراد برآمد و طعام سیر خوردند امام گفت بعد خود  
 و فاکن و اینان اگر گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعائی کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرو آورم  
 انکه مسلمان شوم و اگر نه نشوم جهودا نابود (یعنی وی در کتب سماوی دیده بود که در هر جا که از  
 ولی باشد خرق عادت ظاهر شود اگر کسی بخلوص در آنوقت تقرب بدرگاه خدا با ن مقام نماید  
 خرق عادت از وی نیز ثابت شود) هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم و هر دو دست بجای  
 دستهای او نهاد و گفت یارب بحق این مقام همچنان خوانی فرست در حال آراسته خوانی  
 دیگر فرو آمد ابوحنیفه متحیر شد و گفت ای امام تحیر حراست یک نشد و دو شد که من از تو  
 یک کرامت خواسته و در آوردم و فی الفور **لا اله الا الله** گفت و **لا اله الا الله** گفت  
 گوهر احمد رسول الله سفت **و مسلمان شد** و در شامی آورده که حافظ ذری گفته  
 که قیام اللیل امام ابوحنیفه و تجمد و تعب و بی بدرجه او تر رسیده چنانچه بسبب کثرت قیام  
 نداشت و تنه یعنی میخ نهاده شد و تنها قیام لیل می نمود بلکه تا نسی سال در یک رکعت شب  
 با قرأت قرآن زنده داشتن متواتر گشت و در بر سر نه آورده که طفلی از پدر خود پرسید که  
 ای پدر آن ستون از مسجد کجاست که در اینجا قائم بود او گفت ای پسر آن ستون نبود بلکه  
 امام المسلمین ابوحنیفه بود که وفات کرد و این روایت را در تذکره الواعظین از احیا چنین  
 آورده که مر ابوحنیفه را همسایه بود که وی دختری داشت و بدون شب بیرون نشدی هرگاه  
 که بیرون شدی پس میدیدی ابوحنیفه را که بر بام خود ایستاده می بودی برای نماز خواندن  
 پس گمانش آن می بود که این مگر درخت است پس بعد از وفات امام از پدر خود پرسید که ای پدر  
 آن درخت خوش قامت چه شد که در منزل امام ابوحنیفه بود پس گریست آن مرد و گفت که آن  
 درخت بریده گشت و قتی که در گریه سخن پدر خود گوش کرد بهیوش افتاد و پس از بیداری آن مرد  
 با همه اولاد خود اسلام آورد و نو وی در تدبیر و نیز جلال المدین سیوطی در تبیین الصحیفه  
 آورده که مشعرین که امام گفت که شبی مسجد رفتم پس مردی را دیدم که نماز میخواند پس قرائت می

در کتب معتبره و از هم خارج مناقب و مناقب امام

بسبب کثرت قیام امام در شب شخصی بروی گمانی ستون برده بود



مرغایت پسند فدا تا آنکه منزلی را (ای یفتم حصه از قرآن) خواند گفتم که هنوز رکوع کند مگر نکرده ام  
 حصه قرآن خواند در دم آنکه رکوع نماید مگر نکرده ام نصف قرآن خواند پس همچنان میخواند تا آنکه در یک  
 رکعت کل قرآن را ختم کرد چون نکرستم درم کلام ابو حنیفه بود قطعه  
 شام اقبال دل فروز بود وقت او خوش که اندین عالم  
 و همچنین از زنده می آرد که باری در سجده ابو حنیفه نماز عشا خواندم و بعد از فراغت نماز چون  
 مردم رفتند پس می رحمه الله بنیاد داشت که در سجده کسی نماند و من باراده پرسیدم مسألت از وی  
 در گوشه مسجدی بودم پس ایستاد ابو حنیفه و تحویم بر بست و قتیکه بآیت **فَتَنَّا اللَّهُ عِبَادَنَا وَفَنَّا**  
**عَذَابَ الشَّقْوَم** رسید این آیت را بار بار مکرر میکرد تا آنکه مؤذن باذن صبح داد و من همچنان نظر  
 ماندم و از قاسم بن معن روایت است که ابو حنیفه شهمشب دین یک آیت قیام کرد بک الشاعة  
**مَوْجِدُكُمْ وَالشَّاعَةِ اَذْنَعِي وَاَمَّا** پس بار بار این را میخواند و گریه و زاری میکرد و از سفیان بن  
 عیینه روایت است که در زمانه ما یکسری زیاده نماز خوانده از امام ابو حنیفه نیامده و زافر بن  
 سلیمان گفته که ابو حنیفه در یک رکعت شب گذراندی و در وی ختم قرآن کردی و از اسد بن  
 عمر روایت است که امام ابو حنیفه در اکثر شبها در یک رکعت قرآن را ختم کردی و انتهی کلام النودی  
 و لهذا در تذکره الاولیاء آورده که سر زانوی ابو حنیفه چون زانوی شتر بود از بسیاری که در سجده  
 بود بی انتهی و این حجر در قلند آورده که ابن مبارک فرمود که چهار کس از ائمه دین ختم قرآن در یک رکعت  
 کرده عثمان بن عفان و تمیم دارمی و سعید بن جبیر و ابو حنیفه و اسوا ازین امام ابو حنیفه تا چهل سال  
 بوضوی عشا نماز فجر خوانده انتهی و لهذا در حق امام ابو حنیفه گفته اند که وی در عمر خود تا چهل سال  
 که تریفش در قرآن پاک آمده **لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** یافته بود و مشرف در آن اشرف  
 عبادت گشته بود چرا که تا چهل سال بلا فصل امام بوضوی عشا نماز فجر را و اساخته و شک نیست  
 درینکه در جمعه شب هاشمی سال یک شب قدر نیز می آید پس بالضرور این نعمت عظمی چنانچه امام را بکثرت  
 جبر شده کسی دیگر را کمتر بدست آمده باشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحقی مذکور است شیخ در تحصیل  
 التعرف آورده و نیز نووی از اسد بن عمر روایت کرده و در مقدمه بلایه نیز آورده که آواز گریه  
 امام اعظم شنیده میشدی تا آنکه رحم خودی بروی حیران و همسایگان و قومی و در جای که در اینجا

در این کتاب آمده است

در این کتاب آمده است

مثال امام علی علیه السلام که نماز خواند و ختم کرد و امام را دید که گشت

دعوت بخاک و در عالم



وفات یافته هفت هزار بار قرآن را ختم نموده بود	سرمه علم عشق ابوالموسس را ندیدند	این دولت سرمد همه کس را ندیدند
و نیز خطیب هفت هزار بار ختم کردن امام را بمقام وفات و تا چهل سال بوضعی عشا نماز فجر را گذاردن و در اکثر شب تمام قرآن را در یک رکعت ختم کردن روایت کرده و نیز نقل کرده که ابوحنیفه در رمضان اکثر شصت مرتبه قرآن را ختم کردی و در ارشاد الطالبین آورده که امام در رمضان شصت و یکبار ختم قرآن میکرد یکی بهر روز و دیگری بهر شب که جملة شصت شد و یکی در همه نماز تراویح بطریق مسنون و در تذکرة الواعظین از جواب الفتاوی نیز چنین آورده و آنچه در خطاوی گفته که بجاییکه امام وفات کرده در اینجا بقصد هزار بار قرآن را ختم نموده بود از خطای ناسخان میباشد چنانچه بالتفصیل در مدار الحق مذکور است و در فتح المبیین از ابو مطیع آورده که بیچ وقت در وقت شب برای طواف در مسجد حرم داخل نشدم مگر اینکه ابوحنیفه را طواف کننده یافتیم و وقتیکه شبانگاه نماز خواندی آواز اشکش بر بویار مثل بارش باران هر کس می شنیدی و علامت گریستن بر چشم و رخساره مبارکش معلوم میشد	سرمه علم عشق را بشاذهی ندی	در دی اگر رسد منادی ندی
نهار ز دست نامردی ندی	و در تذکرة الاولیا آورند و خزینة الاصفیاء و ارشاد الطالبین	صد گونه اگر شود مراد حاصل
آورده که چون امام صاحب لیسروضة مقدسه آنحضرت علیه الصلوة والسلام رسید از دور بدو زانو نشست و گفت السلام علیک یا سید المرسلین از دیو و اخیل و مقدسه	جواب آمد و علیک السلام یا امام المسلمین	بسلام آمدم جوابم ده
مرهمی بر دل خدایم بند	بس بود جاه و احترام مرا	یک علیک از تو صد سلام مرا
زاری من شنو تکلم کن	گریه من نگر تبسم کن	در تفسیر کبیر تحت آیت ملائک
یوم الدین و فصل رابع آورده که امام ابوحنیفه را بر یکی از مجوسیان قرضه بود روزی برا مطالبه بر یکان می رفت و وقتیکه بدو از راه می رسید ناگاه دید که به کفش نجاستی رسیده امام چون کفش خود را میفشانند قدری قذری زن پریده بدو را محو می کند چنان گشت پس کفش را با خودی ترازو تبه برابر رسد	پسند که زن تو از راه رسد	وزیر من پیش و غم زدن کن
خوابی ترازو تبه برابر رسد	پسند که زن تو از راه رسد	کاین تو به توبه پیش و غم زدن کن

مدفوع خطاوی در شرح طحاوی باب اول در تذکرة الامام

مکملات فتاوی امام



از وقوع آن بسیار حیران مانده با خود گفت که اگر این نجاست را همین طور میگذارد پس این دیوار قبیح  
و اگر آن را می تراشم بالضروره چرا نجاست خاک دیوار نیز تراشیده گردد از آن مالک دیوار نقصانی  
رسد پس بنا چاری در محو می را گوشت که کنیز کی بیرون آمد امام او را فرمود که مالک خود را خبر کن که ابوحنیفه  
بر در استاده است مجوی چون بیرون شد پس بخیال اینکه وی از من مطالبه مال نماید عذر کردن  
شروع نمود پس امام نظیره نجاست دیوار پیش وی بیان نموده فرمود که مرا چنین تدری می نماید که دیوار تو  
صاف گردد چون مجوی موصوف ورع و تقوی امام تا بدین غایت دید همچون وقت دین اسلام  
قبول نمود **سریه کرد از تخم آنکس که مارا یار بود** قصه کوتاه کرد و رنه در دسر بسیار بود

در زجر الشبان و الشیبه عن ارتکاب الغیبه بحواله نزهة المجالس آورده که روزی امام ابوحنیفه رض  
برای میرفت که پای مبارکش به پیر این کودکی رسید آن طفل از آن رنجیده گفت ای مرد مرا تکلیف  
دادی آیا حساب قیامت را خیال نمیداری و از قصاص حق جل و علا خو فی نمیکنی بشنیدن این نام امام  
بیوش شد و از شنیدن نام حساب در غایت دهشت درآمد حق است انشا الله تعالی

**العلماء احق حساب الی مقام هبیت انتقام نیزی موجب دهشت است و در ریاض الاخبار**  
و نیز قریب کرده و ارشاد و فتنه الطالبین و تسعودی و احیا آورده که امام ابوحنیفه رض  
بسیار دیوار مقروض خود در وقت گرمی آفتاب شستی و فرمودی که کل قرض یخبر نفعاً فهو  
برقوا یعنی هر آن قرض که جز منافع نماید پس آن را بابت بخشیدن من بسیار دیوار مقروض خود  
نیز نوعی از حصول فائده است انتهى و امام نووی در تهذیب از ابن مبارک آورده که ثوری  
گفته که ابوحنیفه رض از غیبت بغایت بعید میماند گاهی شنیدیم که دشمن خود را غیبت کرده باشد  
فرمود که والله بسیار عقیل است بر نیکیهای خود که حسنات خود بدیگری نمیدهد چیزی از وی نیکی

می برد بخود تسلط نمیکند **صورت غیبت سینه مالکینه از** کائینه هر چه بد فراموش میکند

**نقل است که امام بطلب حدیث بخد متبخی رسید دید که وی بسوی قبله برزاقی انداخت گشت**  
و گفت از بی و ب علم نخواهم گرفت لهذا امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رض در مکتوبات ۵۵ جلد  
ثانی فرموده مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی شست که بیکت ورع و تقوی و دولت متابعت  
سنت در جهه فلیاد و اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات  
اورا

بیشتر تفاوتی خود بسیار مقروض خود در وقت آفتاب شستی بسیار بخشید مال از غیبت

تدریس امام در مکتوبات ۵۵ جلد



بواسطه وقت معانی مخالف کتاب سنت دانند و او را اصحاب او را اصحاب رای بنمایند و کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقه علمیه و درایتیه و عدم الإطلاع علی فهمیه و فیه استه  
مگر امام شافعی که شمه از وقت نقابت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلمه  
عیال ابی حنیفه فی الفقه و ای از جزایهای قاصر نظران که قصور خود را بدگری نسبت نمایند

قاصری که کند این قافله را طعن  
روایت حیدر چنان بگسلد این سلسله را  
و بواسطه همین مناسبت که بروح الله دارد و تواند بود که انجیم

حضرت خواجه محمد یار سار حجت الله علیه در فصول سته نوشته است که عیسی علی نبینا و علیه السلام  
بعد از نزول بمذهب امام اعظم ابو حنیفه عمل و حکم خواهد کرد بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود  
که نورایت این مذرب خفیه بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم میناید و سائر مذاهب رنگ جدول  
و حیاض نظری در آینه انجمن انجیل  
مردم اند حضرت فهم درست اینکه سیکویم بقدر فهم است

اگر گفته شود که عیسی علیه السلام و حضرت امام مهدی از مجتهدان باشند بانی شق ثانی  
خلاف جمهور اهل اسلام و خلاف تحقیق است بر تقدیر محبت شق اول مجتهد را تقلید مجتهد حرام  
پس چون حضرت عیسی و امام مهدی خفیه چگونه درست گرد جواب گویم که مصنفین کتب سبب  
کمال ظهور آن در چنین قسم عبارات تسامح را بکار می برند خلاصه جواب اینکه سبب توافق  
اجتهاد ایشان بر دو باب اجتهاد امام ابو حنیفه گویا که در ظاهر مقلد امام باشند نه مقلد دیگران  
و از اینجا است آنچه گفته اند که مذهبیه اول تدوینا و اخر انقراضا فافقه و لا تنقل  
و صدائق الحنفیه آورده که از ابو حنیفه پرسیدند که بدین مرتبه علوم چگونه رسیدی فرمود  
که از آموزانیدن دیگران بخل نکردم و نماز پرسیدن از دیگران شرم و در رساله فضائل امام  
می آید که از امام منقول است که از برکت این دعا اللهم انک تسعینک علی طاعتک مرا  
علم حاصل شده و از سید جلال بخاری نقل کرده اند هر که بعد از فرائض این عار بخواند در نامی علم  
بروی کشاده گردند صاحب رساله می آرد که مترجم را نیز از اساتذہ خویش بهم رسیده که بعد از نماز  
فرائض این دعا یا زده بار بار و در شریف در ادل و آخر خواندن برای کشایش علم نهایت مفید  
و همدین رساله آورده که از تصانیف امام ابو حنیفه سه کتاب است باقی منقول زبانی اند

مسئله که عیسی خفیه باشد و جواب آن

در جدول علوم امام همام

در علم

در تصانیف امام



ایضا برای توضیح

نکته در بیان بعضی از مناقب امام هاشم

یکی کتاب العالم و المتعلم و دوم کتاب الرساله که ابو عثمان متنی را رسیده بود سووم فقه کبر که ابو طبع  
 تمییز وی ضرر وایت کرده و بعضی گفته که در صرف کتاب مقصود نیز از تصانیف وی است  
 تعالی عنه والله اعلم بحقیقه الحال و صفات الرجال انتهى و چونکه بعضی از طاعینان  
 در باب عدم ظهور تصانیف امام با علم امام طعن بجای و تشنیع ناروا بر پا کرده برای رد ایشان  
 در حدائق می آرند که قول متعصب که از ابو حنیفه روایت می یابد صحیح باشد صحیح ما ثور نیست محض سجا  
 و از پایه اعتبار سراسر معراج که از اهل سنت و جماعت کسی از تالیف امام اعظم منکر نیست  
 بعضی از معتزله منکر گشته اند و انکار ایشان قابل اعتبار نیست و از تالیفات امام کتاب  
 فقه کبر و کتاب العالم و المتعلم و کتاب الاوسط و کتاب الوصیه و کتاب المقصود و غیره چندان  
 مشهور گشته که محتاج سند نیستند و اگر سند آنها دیدن مطلوب باشد پس باب زکوة الخارج را از کتاب  
 الزکوة قاضی ابو زید الدبوسی و باب الحیض را از کتاب الطهارات ابو سهل الغزالی و باب العتد را  
 از کتاب النکاح ابو علی الدقاق و باب زکوة السواکم را از کتاب الزکوة و باب الوکالة بالبیع و الشراء  
 از کتاب الوکالة ابو منصور ماتریدی و باب المهر را از کتاب النکاح ابو الکیث سمرقندی باید دید  
 و اگر فرض کرده شود که امام هیچ تصنیفی نکرده نیز باکی نیست در فضیلت و کمیت امام از آن فرقی  
 نمیتواند شد و رند در فضیلت تابعین کبار و خصوصاً در کمیت صحابه اخبار بطریق اولی انقصر  
 عظیم لاحق گرد که از بعضی از ایشان نفس و آیات بغایت قلت آمده چنانچه خود بنفسه از حضرت  
 ابو بکر صدیق رئیس تصنیف و تالیف را چه معنی که برای نام از هیچ کسی از ایشان سرزد نشده چنانچه  
 ملا علی قاری در رساله تبعید العلماء عن تقریب الامراء نوشته که کتب تصانیف امری حادث و  
 نوپیدا است که در زمانه صحابه و تابعین هیچ چیزی از آن بوقوع نیامده بود بلکه بعد از آنکه یکصد  
 بست و قتیله تمام صحابه و تابعین فوت شدند پس از آن رواج آن شروع گشت انتهى از تذکره الانخوان  
 آورده مروی است که ابو حنیفه در مدینه منوره در آمد پس نزدیک روضه مقدسه ایستاده  
 یکبار ختم قرآن نموده این مناجات بجناب قاضی الحاجات عرض نمود و حالیکه گویا جانی در وی نبود اشعار

إِنِّي عَبْدُكَ الْعَاصِي أَنَا كَا	مُقَرَّرًا بِالذُّنُوبِ قَدْ دَمَا كَا	فَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ لَدُنْكَ أَهْلُ
وَأَنْ تَطْرُقَ مِنْ يَرْحَمُ سِوَاكَ	تَجَاوَزَ عَنْ ضَعِيفٍ قَدْ خَفَا كَا	وَجَاءَكَ تَائِبًا يَرْجُو رَحْمَتَكَ

صلوات



ایضا فی البحر الآخر

صَفَتْ الْعُمْرَ فِي لَعِبٍ وَ لَعِبُوا

صرف کردم عمر خود را در لعب و لعب

وَلَوْ جَمَعَ لَيَوْمِ الْجَمْعِ جَاهَا

و جمع نکردیم برای روز قیامت هیچ مرتبه را

إِلَهِي مَا عَصَيْتُكَ مِنْ عَنَادٍ

ای خدا من از فرمان تو از عیب نکرده ام

إِلَى نَفْسِي فَمَا دَنَيْتَنِي هَوَاهَا

به نفس خود چه که دین من خواست من

بطرف نفس خود چه که دین من خواست من

ایضا

نَدِمْتُ نَدَامَةً أَرْجُو إِلَيْكَ

پشیمان شدم پشیمانی که امید کنم ترا

أَحِبُّ الصَّاحِبِينَ لَسْتُ مِنْهُمْ

دوست تمیز دارم بکار او حال آنکه من از ایشان

وَرشامی آورده که امام عظیم

چگونه بام عظیم مخصوص نباشد و حال آنکه و می

عمر در جمع کردن قرآن از همه سبقت کرده همچنین حضرت امام ابو حنیفه پیشتر از همه به دین

راه تدوین فقه و استخراج مسائل را در عالم پیدا کرده پس بموجب حدیث من سن سنة

حسنة كان له اجرها و اجر من عملها الى يوم القيامة چنانکه حضرت ابو بکر در ثواب

عمل خود یعنی جمع قرآن و بعد از آن ثواب حضرت عثمان که قرآن را بالترتیب یعنی در سه چاه

در جامع التفاسیر است جمع کرده از حق تعالی داده شود همچنین مرا امام ابو حنیفه را ثواب تدوین فقه

و استخراج مسائل فرو عیبه خود نهاد و نیز برای بقی محمدان دیگر ثواب آخر از حضرت عز و جل

فَلَوْ سَجَدَ لِعَبُودٍ سِوَاكَ

اگر کس سجده کند بعبود منتهای

آینست مرگ جای تنهای نفس

وَلَوْ تَزِدْ لَيَوْمِ الْحَشْرِ إِذَا

و جمع نکردیم برای روز قیامت تشنه

و عَمَلُكَ طَارَ فَأَنْتَبِهْ لِنَبَاتِهَا

و عمر تو از تو مثل مرغ پرید پس بیدار باش برید

إِلَهِي لَا تَكِلْنِي لِحُظَاةِ

ای خدا مگذار مرا بقدر یک چشم زخم

فَأَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهَا أَرْهًا

پس گرویده میدانم اینکه به بیمم او را

فَهَبْ لِي تَوْبَةً قَبْلَ الْمَنَآيَا

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

پس بخشش کن مرا توبه پیش از مرگ

فَإِنْ يَكُ يَا مُبِيعِينَ قَدْ عَصَاكَ

هَبْ لَكَ النَّفْسَ قَدْ بَلَغَتْ مَنَاسِكَ

ایستاده باش بر آئینه نفس من بیدار باش

فَأَهْلُهَا أَهْلُهَا فَشَوَّاهَا

پس انوسست پسر انوسست پسر انوسست

مَرِيقُكَ سَاكِرًا حَتَّى زَاغَتْ أَسْرَارُ

همراه تو رفت در نصیحت گیز رفت پند گذشت

وَلَكِنْ شَقِيقِي بَلَغَتْ مَنَاسِكَ

مگر نحوست من رسید مناسبتی را

كَمَا أَخْبَرْتُ أَنَّ الشَّمْسَ أَتَتْ

و چنانچه بموجب خبر تو شمس من است

إِلَهِي إِنْ تَكَلَّبْتُ عَلَى خَطَايَا

ای خدا بچین کردم گناهای من را

سَتَغْفِرْ لِي رَبِّي رَبُّ الْبَرِيَّانِ

بخشش نماید من خود سلیم از تو ای مدخل حق

لَعَلَّ اللَّهَ يُزِيلَ قَتْلِي صَلَاحًا

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح

تا اینکه حق تعالی نصیب کند مرا اصلاح



عنایت گردانستی قائله الله انی یوفی کون و من قضا لیلہ بآتی و ادیتهمون پیش و انیان  
 ذمی انصاف خوب روشن ست که جمله اوصاف امام اعظم جمع کردن کار هر کس و نالفتیست پس بن موجب  
 بچشم کور و دست تنگ پای لنگ بی طاقت | عجز آسایمین یوسف خریدن آرزو دارم | محض برای  
 باغ باغ شدن دل مجتنب و بنیتین داغ داغ گشتن خاطر منکرین و حاسدین اورانی چند زان در دنیا  
 درج ساختم و رنه جمله مناقب امام هاشم را دفری با ضخامت در کارست دین مختصر گنجایش آن گشت  
 از اینجا ست آنچه صاحب تذکره الاولیاء حق عجز خود از بیان جمله حالات امام هاشم نوشته که جمله صفات  
 کسیکه همه زبانه استوده باشد و بهر یلتهما مقبول هیچ کس نتواند گفت ریاضت و مجاهده او و ظوٹ  
 مشاهده او نهایت نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت در جبر رفیع و نظری ناقد داشت بسیار  
 صحابه شایخ را دیده بود رضی الله عنهم چون انس بن مالک و جابر بن عبد الله و عبد الله بن اوفی و  
 واثق بن اسقع و عبد الله بن الزبیری با صادق صحبت داشت و استاد علم فضیل و ابراهیم بن  
 ادیم و بشیر حافی بود و دطائی بود رضی الله عنه و عنهم و بدگویی جاسدان را که محض از جهت حسد افرانیدی  
 میکنند برین یک حکایت اختصار میکنم و بس و بعد از آن قدری شغل در تولید و ترحیل امام اعظم را  
 نمایم حکایت مفتریان امام حکم | چون غرض آمد بر پوشید شد | صد حجاب از دل بسوی مید شد

هر چه میگویند از جهت حسد میگویند چنانچه غصه آن پر محض از جهت پیر بود مشغولی  
 گفت پیری مرطبی را که من | در زخم از داغ خویشتن | گفت از پیری ست ای شیخ قدیم  
 گفت چشمم ز ظلمت است داغ | گفت از پیری ست ای شیخ قدیم | گفت چشمم ز ظلمت است داغ  
 گفت از پیری ست ای شیخ نزار | گفت هر چه میخورم نبود گو ار | گفت از پیری ست ای شیخ نزار  
 گفت قوت دم مرا دم گیری ست | گفت آری انقطاع دم بود | گفت قوت دم مرا دم گیری ست  
 گفت کم شد شہو تم کی بارگی | گفت از پیری ست این بجا پگی | گفت کم شد شہو تم کی بارگی  
 گفت این پیری کجاست و نشانده | گفت چشمم چون کمانی شد و تان | گفت این پیری کجاست و نشانده  
 گفت تاریک ست چشمم ای حکیم | گفت کز پیری ست ای مرد عظیم | گفت تاریک ست چشمم ای حکیم  
 از طبعی تو همین آموخته | ای مرغ غفلت این دانش نداد | از طبعی تو همین آموخته  
 که خدا هر در را در مان نهاد | ای طبعیست گفت کامی عمر تو شست | که خدا هر در را در مان نهاد

آمدن حکایت لطیف از حسن صاحبین امام



این غضب و خشم هم از پستی پس چنان از حسد را می آخی البتاهی از رند چون در نظر	چون همه اجزا و اعضا شد خجسته اگر حسد گردند مردم و وزخی چون بگیرد در کین و در مین	خوشتن داری و صبر شد ای بهشتی شد اشغال از حسد چون در جگر این انصاف است تقوی دین
---	--	---

ندیدم چنین دیو زیر فلک / اگر و میگردید چندین تلک

سلسله سیزدهم در ذکر تولد و نسب و حسب امام رضی الله تعالی عنه

نام نامی ایشان نعمان کنیت امی ایشان ابو حنیفه و لقب سامی ایشان امام اعظم  
و بیان تولد امام اعظم را در مصلحه سعودی و نیز در بعضی دیگر کتب چنان مرقوم کرده که خلاصه اش  
اینکه اتفاقی ثابت پدر بزرگوار امام رضی الله تعالی عنه تا سجدی بود که روزی بکناره نهری منصوب  
دید که سیبی بر سر آب میرو و آن سیب گرفته قدری از آن خورد و قدری بدستش باقی بود که یکایک  
بدش خلط کرد که امی ثابت سیب غیر را بغیر از آن خوردی بروز حساب چه جواب دهی پس آن طوطی  
همان سیب نیم خورده را در دست گرفته بطرف بالای نهروانده شد تا آنکه باغی رسید دید که این نهروان  
میان آن بیرون می آید و بر لب آن نهرو طرف درختان سیب از میوه موجود اند و طلب مالک  
باغ شد چون به پیش مالکش رسید و از ناخجستگی او بکل آن از وی التجا کرد مالک باغ چون چنان  
اتقایی وی دید از بکل آن بسبب غرضی انکار نمود گفت قیمتش بگو که بودم هر چند که اضعاف  
قیمتش پیش منی عرض کرد مگر مالک باغ از گرفتن قیمت آن انکاری نمود در آخر چون ناچار شد  
پرسید که آیا از تو میسر میشود بهر طوریکه باشد مرا از محاسبه قیامت رهایی دهی گفت بلی میگو  
و آن باینکه در خانه خود دختری میدارم بدین صفت که از زبان گنگ و خرنس و بدیده نابینا و گلو  
ناشنوا و بدست و پالنگ و بجمال محبوب اگر آن دختر را بعد نکاح قبول میکنی و مرا از بار فرضیت  
آن و رهایی من ترانیز بکل نموده از بار روز شمار و آزار ما خورم به پیش حق تعالی حق خود از تو  
خواهم گرفت ثابت بعد از تاملی گفت که این چنین مصیبت نیوی بمقابل خندان و ندامت  
آخر وی برداشتن از مقتضات است احصا بعد از نکاح شش فاف ثابت در حجره از خانه  
مالک باغ بود که ناگاه زنی مثل قمر لیلۀ البدر بالباس فاخره به پیش منی رسید مجروح و بدنش چنان  
آلودی بود وخت آن جمیله گفت که چشمم از من و پیش که من منکوحه تو ام ثابت گفت که زود بتر

سلسله سیزدهم در تولد و ولادت

در مناقب امام زمان

در مناقب امام زمان



بی دست و پا و چنان و چنین است چنانکه پند تو بمن گفته و تو خلاف آنی گفت پدرم راست گفته  
 چرا که در عمر خود از دیدن نامحرمان نابینا ام و از ناشنوا ناشنوده و که و از ناگفتنی گنگ و از نس  
 کردن و گر رفتن ناجائز بی دست از جای نا رفتنی پالنگ ام و آنکه فرمود که جمالش محبوبت بدین معنی  
 که از نامحرمان ستورم نه بدین معنی که زشت و بد صورت ام بعد از آن ثابت چون بسویش نظر انداخت  
 بی قرار و بی تاب گشت پس آن نیک بخت صا که از وی پرسید بگو که حق تعالی بجز از شہوت چه قدر  
 داده و از عقل چه قدر ثابت فرمود که مرد را نه حصه عقل است و یک حصه شہوت باز پرسید که زن را  
 از اینها چه قدر داده فرمود که نه حصه شہوت و یک حصه عقل پس آن صا که گفت که من با وجود  
 یک حصه عقل نه حصه ای شہوت را بر زیر ساخته و امشب تا وقت سحر عبادت حق تعالی  
 بسر می برم آیا از تو نیز می شود که به نه حصه عقل یک حصه شہوت را مغلوب کنی فرمود بی پس ایشان هر دو  
 تا وقت سحر عبادت الهی مشغول شدند و در آخر شب با همارت با هم میبستند که از آن حل امام ما  
 امام اعظم رضی قاعه ماند و از برکت اتقای والدین بعد از تولد مصداق قول شاعر گردید شمس  
 و که آب قد علی بن ابی طالب که شرف **اَلْکَا حِلَالِی سُوْلِ اللّٰهِ عَدْنَاکَ** الطیفه اغلب ایام شهرستی روز  
 میباشد و سی روز سه عشره است و اکثر در هر ماه اقل حدیث حیض زنان سیوم میباشد پس این  
 حساب صاف ظاهر است که در هر عشره ایام - زنان را نه روز پاک میگذرند و دهم روز پاک و از آنجا قبل  
 معلوم شد که زنان را نه حصه شہوت است و یک حصه عقل <sup>ای هر که روز ۱۲</sup> چونکه نه حصه ای شہوت زنان را به نه  
 روزی پاک ایشان تقسیم نمودیم را سابر اس مساوی افتادند و در حالت غلبه شہوت که صفت  
 بهیمی است عموماً هر که باشد خاصه زمره زنان منہوت انحواس مثل حیوانات لا یعقل میباشدند  
 باقی ماند حصه عقل زنان پس بنا چاری بهره وی از ایام عشره روز حیض متصور باید نمود پس  
 معلوم شد که ایام کمال زنان که روز حصه عقل ایشان است نیز در عین نقصان است و این  
 تقسیم کرده شده وقتی درست گرد که ماه منتهی روزه و ایام حیض ایشان سه روزه فرض کرده شود  
 و اگر ایام ۲۹ روزه و ایام حیض زنانه سه روزه تاده روز تقریر گیر پس در غیر صورت حصه عقل زنان  
 از ایام عشره مثل غنقا تصور باید نمود پس زنان از روی صورت و سیرت مشابه اند در اول بانسان  
 و در ثانی بچوان لهذا شارح از حکمت بالغه خود ایشان را به ناقصات العقل ناقصات الدین

در بیان احوال و زوایا

نصفه ناقصات العقل و زوایا

بسیار معنی بسیار بیان بکرینه از درین بیان قدری از بیان بیان بیان بیان



خطاب فرمود و در گولهی یکی را مثل جانوران اعتباری نداده مگر با فوق واحد را ای بالا نهایت قائم  
مقام کرده و نیز محض شهادت جماعت زنان را بغیر از مرد در اثبات مال و غیره لحاظ نکرده -  
و در قضیه حدود و قصاص مثل حیوانات از دایره اعتبار بالکل خارج نموده و مسائل میراث را  
متقارب باین قیاس باید کرد که لذلک کو مثل حظ الانثیین ازین قبیل است و نیز دیگر مسائل  
میراث پس با وجود اینکه دانستی بسیاری از زنان صاحبکات چنین مردانه وارانند که صد و آخر  
فدای خاک پای پاک ایشان با و بسیار کسان مردان صورت مخنثان سیرت چنان اند که لا تعد

ولا تحصى زنان را ایشان را بیگانه نیست نه هر زن زن است هر مرد مرد خدا بی انگشت یکسان نکرد

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ فَاحْفَظْهُ فَإِنَّ هَذِهِ الْلطِيفَةَ لَمَّا كُنْتَ لَا  
تَعْلَمُهَا غَيْرَ آوَرْنَا هَذِهِ لَطِيفَةً وَبِكِرْتَابِ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ شَرَفَ عَلَيَّ صَاحِبِ مَفِيوضَاتِهِ فَرَمُوْهُ

که در بعضی کتب از نظم گذشته که غالباً علامه زنجشیری که حنفی الفروع بود گفته و یا حنفی دیگر که باکی  
در مجلس امیری با علما مجتمع بودم که کلام در حجاب زنان از ملوک خود در افتاد علما گفتند که زنان را

کشف پیش او روا نیست و آیت فَاَعْلَمَكُنَّ اَيْمَانَهُنَّ در حق آماء و کنیزکان است نه در حق عبید  
ای زنجانی

اتیر گفت دلیل تخصیص چیست علما از جواب عاجز آمدند گفتم دلیل لفظی است که اصل ضمیر  
برای غیر ذوی العقول است و زن چونکه ناقص العقل میباشد او را از ان مراد گرفتن مجازاً و قرب  
الی الحقیقه بخلاف اراده عبید که بعید تر است از او پس همه حضار این جواب را از من پرسیدند

و مرا غایت ستودند و در تاریخ بغداد و ابن خلکان در خصلت و علیاً امام چنین آورده که بود  
ابو حنیفه ز عالم عابد زاهد و ربیع تقی کثیر الخشوع و اتم التضرع خوبصورت خوش سیرت

حسن المجلس بسیار کریم عمده مددگار برادران مسلمانان و حسن المواسات لخواصه میان فقه  
گندم گون خوش تقریر حسن الثیاب طیب السج فی بیان تنبیض بر لطافت که نهان بود پس در عجب

جمله صورت زیبایش میان ساخته اند او در درختار و نسب امام آورده که پراکنده حنفی ابی حنیفه  
یعنی نبیره امام اعظم فرمود که من اسمعیل بن حماد بن النعمان یعنی اباحنفیه بن ثابت بن النعمان

این مرزبان از انبای فارس ام از احرار و اصیل بخدا که گاهی بر ارق یعنی عبیدیت یا مد متولد  
گشت بعد من ابو حنیفه در ششاد و رفته بود ثابت پدر امام اعظم بطون علی بن ابی طالب

بعضی از مناقب امام هاشم

در بیان خصلت امام

در بیان مناقب امام هاشم







صَاحِبُ جَمْعِ الْبَخَارِ فَوْضُ خَطِّهِ وَقَعَ فِي الثَّقَلِ إِمَامُهُ أَوْ مِنْ أَصْلِهِ أَيْ الْمَقُولُ عَنْهُ فَافْهَمْ  
 و آنچه در نسب نامه رسول الله صلعم مطبوعه علوی از فتاوی سراجیه آورده که قَدْ أَتَاكَ الْخَيْرُ  
 عَهْدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَمَلَهُ أَبُوكَ إِلَيْهِ وَهُوَ صَغِيرٌ لَمْ يَزَلْ يَجْنِسُهُ زَيْنُ الْقَبِيلِ وَفِيهِ مَجْنِسِيَّتُ  
 آنچه حافظ محمد حسن مرحوم معروف بجا فطر در زینشاورسی که در حدود ۲۶۲ هجری وفات یافته در  
 نسخ الباری ترجمه فارسی صحیح البخاری پاره اول آورده که اسمعیل سپهر خاگفت که هجری نام ابو حنیفه  
 در سال ششاد متولد شد و او را پدر او ثابت بن محمد علی شاه ولایت برده بود و در آن حال او خرد  
 سال بود پس حضرت علی آن را قَدْ عَلِمْنَا أَنْتَ قَبْلَ وَكَادَ أَنْ يَمُوتَ بِأَمْرِ يَعْنِي سَنَةَ تَحْضُرِهِ  
 بِهِ الْعُسْقَلَانِي فِي الثَّقَلِ پس درین باب قول کسانی که تخریق را پوشانیده و برای فریب  
 عوام میگویند که نامتعارف حق ایم حقا که ایشان را درین ماده متعارف حق باید دانست چرا که در حقیقت  
 مدبر حق بر دیگران است که انصاف حق از ناصیه مرضیه ایشان صاف هویدا است  
 بر نهان است اندر زیر و بزم افش اگر گویم جهان بر بزم و آنچه بعضی قول بلا سند  
 آورده که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه است پس این روایت بلا اصل است چرا که  
 زوطی آزاد کرده شده بنی تیمم است و حال آنکه از اسمعیل بن حماد بن امام رضی الله عنهم بسند  
 متصل مؤکد بقسم معتبر کثیره در کتب خودی آورده که نَحْنُ مِنْ أَتْبَاءِ الْفَارِسِ وَأَحْسَرُ وَاللَّهِ  
 مَا وَقَعَ عَلَيْنَا رَقٌّ قَطُّ چنانچه ترجمه گذشته پس این روایت متصل و مؤکد بقسم و بلفظ قط  
 است و نیز شک نیست درینکه صاحب خانه آنچه در خانه میباشد عالم تر میباشد از اعیان و مقایله  
 این قول متصل السند که خود صاحب خانه مؤکد بدو تاکید یکی قسم دوم کلمه قط روایت کرده قول  
 دیگران که آن هم شاذ است و بلا سند لغوی اصل است فَاَنْظُرْ وَأَنْصِفْ و اگر بالفرض  
 تسلیم کرده شود که این قول را نیز اصلی باشد پس میگویم که با هم تطبیق این هر دو قول آنکه قول  
 اسمعیل بن حماد که من اسمعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان بن حرزبان از انبای طبرستان  
 از احزابیم و الله که گاهی بر بارق نیامد باعتبار جده صحیح است و قول دوم یعنی نعمان بن ثابت  
 آن زوطی بن ماه باعتبار جده فاسد است مگر کلمه بن زوطی صفت همان نعمان باید داشت  
 زینت شاه و آنچه بطریق را علامه حضرت در دربار اکتی و در عمار آورده

فصلی در العسقلانی بن ابی طالب است پس قول اسکنان قایل است

درین تسلیم تطبیق است







عبدالله بن عباس

و بجاست اگر این ساخته عظیم این شعر و زبان سازیم **۵** اگر دل یافت کردیم جابر جای دل

چشم برافکن ای گنج غمت ما وانی **۱** و دیگر لطف و رین سحرانیکه بطریق تعمیه نام حضرت نعمان

نیز ازین بیت برمی آید هر چند که از شنیدن واقعات رحلت فرمودن و حادثات ایذا

یافتن آن سراج محفل امت تاج فرقی فرقی اهل سنت لهای ساعین و قلوب مؤمنین

می ترسند لیکن ناگزیر از آن نیز گریز نیست **مثنوی** بیای دیدید تا یکدم بگرییم

بگر چون خون شده خرم بگرییم **۱** دمی با جان پر حسرت بنالم زمانی بر دل پر غم بگرییم

و هر قدر که این آن ساخته جانگزا است که از تحریر آن سینه خامه شوق میگرد و چنین واقعه

هوش رباست که بر تفریر آن یارهای جگر بنان مرغان درآمده و از راه دیده دو دیده بدیده

دیده و زان آب شده می آید مگر چونکه مضمون الموت جسر یوصل الحیث الی الحیث **۵**

مرگ است که دوست را رساند بر دوست **۱** پس کیت که او برگ شادان نبود **۱** امر هم بسینه

چاکان غم و الم و صبر و در دندان ریخ و ماتم است چارناچار مع تعدی و ظلم بعضی اهل روز

بران برگزیده پروردگار بروی کار می آید **اَلَا اَنْ اَوْلِيَاكَ اللَّهُ لَا يَمُوتُونَ بَلْ يَبْقَوْنَ مِنْ ذَاكَ**

الفناء الی دایر البقاء **۵** ووش من گفت قائل که مروت **۱** گفت یوموت الذی یكون یقیماً

اول دل ای بی خبر مرگ نمیند **۱** گفت یوموت الذی یكون یقیماً **۱** گفت یوموت الذی یكون یقیماً

گفت یوموت الذی یكون یقیماً **۱** گفت یوموت الذی یكون یقیماً **۱** گفت یوموت الذی یكون یقیماً

فاما چونکه این چنین واقعه جانگزا و صدمه سخت تباہ شنیدن یکبارگی خاطر حزین کو ارا

نمیکند که خبر وحشت اثر چند آنکه بدیرتر رسد همان قدر فرصت را غنیمت باید شمرد بنا بران

و ذکر خلافت از زمان نبوت صلعم بوجهی از سناسبت نیز در اینجا شبت گشت علاوه آنکه از فواید

مضیده و عوائد عیدیه و فرائد فریده هم خالی نیست **۵** از دل شیدا میسر این ماجرا

که چرا تو مست و مدحوشی دلا **۱** مست کی داند بجز افکار دوست **۱** هر چه آید در نظر آن نوراوت

مگر درین تسلسل تا با اسکان باختصار صرف **۵** اول ذکر تولد خلیفه با تاریخ



آغاز خلافت از آنحضرت صلعم در بیان عجب

در آنحضرت صلعم در بیان چندی که تاریخ

غزل در وصف حضرت

در وصف امام علی

ووم بیان وفات یا غزل وی سوم مقدار خلافتش و بعضی از نوادرات و ما کوفیق الا بالله  
آغاز خلافت از آن حضرت صلی الله علیه و سلم

باید دانست که ولادت بابرکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در مکّه معظمه  
بروز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوقت طلوع صبح صادق ۸۳۰ مثلاً و ثمانین و ثمان باز  
از تاریخ ذوالقرنین بحکم سال از ملک نو شیروان عادل و بعد از گذشتن ششصد سال از زمان  
عیسی علی نبینا و علیه السلام و قبل از تقریر تاریخ هجری به پنجاه و دو سال و دو سال و دو سال  
فوج کشی ابریه که آن را عام فیل گویند بوقوع در آمده چنانچه در نسب نامه و مدارج و تاریخ  
حبیب الله و غیره آورده و در حیات انجمن ج ۲ آورده که در ۸۸۰ سال از تاریخ  
ذوالقرنین آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شکم مادر بود که بتاریخ اول از محرم ابریه لشکر کشی  
بکعبه الله کرده بودند و گویند که در آن وقت از سلطنت کسری چهل و دو سال و از زمانه  
حضرت عیسی ششصد سال و از اسکندر رومی هشتصد سال (باستفاک است ۸۲) و از حضرت  
داود یکصد و هشتصد سال و از حضرت موسی دو هزار و هشتصد سال و از حضرت ابراهیم  
سه هزار و هشتصد سال و از حضرت نوح چهار هزار و یکصد و نه سال و از حضرت آدم علی نبینا  
و علیهم الصلوات و التسلیات و الهی الطیبات از ابتدای نزول بر زمین شش هزار و یکصد  
و شصت و سه سال و بر وایتی شش هزار و هشتصد و پنجاه سال منقضی گشته بود که از تولد  
یاک صاحب لولاک املاک و افلاک و از سگ تا سماک پُر نور و رونق گشت غزل

ز قوت سروستان آفریدند	ز رویت ماه تابان آفریدند	ترا سلطانی گویند دادند
پیش آنکه تخت سلطان آفریدند	برای سجده کردن پیش تو	جهانی را مسلمان آفریدند
خط و خال ترا چون جلوه داده	بگیتی کفر و ایمان آفریدند	لب و دندان او را چون بدیدند
درو یا قوت و مرجان آفریدند	چو رخسار و عذارش گشت پدید	بهار و باغ رضوان آفریدند

التَّصْلِيَةُ وَالتَّسْلِيَةُ عَلَى النَّبِيِّ الْكَرِيمِ  
اللَّهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

Handwritten notes and signatures at the bottom of the page, including names like 'محمّد باقر' and 'علی'.



شَفِيعِ اَوْسَىٰ فِي يَوْمٍ بَعَثَ مُحَمَّدٌ  
 قَمَاسًا مِثْلَهُ فِي النَّاسِ مِنْ مُصَلِّينَ  
 فَلَمْ يَبْقَ نُوْرًا لِحُجُوْدِ مَنْوَرٍ  
 عَلَيْكَ صَلَوةُ اللهِ يَا سَيِّدَ الْاَوْسَىٰ  
 اِلَى يَوْمٍ اُخْرٍ اَمِنْ اَخْلَاقِهِ الْكَلْبِ  
 السلام ای تانہ تر گلبرگ صحرائی جو  
 السلام ای تانہ نگ فلک کفر و نفاق  
 تیرہ بیان بجز نور تو در چشم شہود  
 السلام ای تانہ ابواب شفاعت روز جزا  
 در سرمہ سودا و دوا جانم تمنای تو بود

غزل ثانی

چو عکسی از رخ بر روضہ افتاد  
 ہزاران مرغ خوشخوان آفریدند  
 مرار و زار دل در دودا دند  
 بظلمت آب حیوان آفریدند  
 چو بکشودند از ہم کیسوت را  
 گل و گلزار و ریحان آفریدند  
 نقاب زلف بر رویت کشیدند  
 ملائک چرخ و کیوان آفریدند  
 چو نمودار و رخ انوار گستر  
 ہزاران سر و بستان آفریدند  
 چو بر خود حسن خود را جلوه دادند  
 دران چا و زرخدان آفریدند

بَشِيرٌ يَنْدِي سَيْدَ الْقَوْمِ جَمَلًا  
 يَخْلُقُ عَظِيمًا ذَاتِ مَقَامٍ  
 سَفِيٍّ مَعَشَرَ الْاَوَامِرِ مِنْ حَوْضِ كَرِيمٍ  
 عَلَيْكَ سَلَامُ اللهِ يَا خَيْرَ مَنْظَرٍ

ایضا و فارسی

السلام ای تانہ ملازجہ آدمیت  
 صیقل بخ توار آئینہ گیتی زدود  
 السلام ای تانہ ہر فرشتہ است یا ہر  
 جز کل لطیف تو بر خلق نتواند کشود  
 سلامت غیر ستم پر می فخر کلام  
 ز علت مایہ جان آفریدند  
 میان روضہ رضوان آفریدند  
 میان باغ امکان پیش از امکان  
 و صالت بہر درمان آفریدند  
 گہی رفع حجب در رو خجست  
 جمالی جان پریشان آفریدند  
 ز روی موسیٰ تو رمزی نمودند  
 شب ہجران و ہجران آفریدند  
 جهانی بر برو انگیز کردند  
 مہ و خورشید رخشان آفریدند  
 برای آن گل بی برگ صد برگ  
 از ان یک جلوه انسان آفریدند  
 ز رویش تو ہی در عالم افتاد

سُؤْلٌ كَرِيمٌ خَيْرٌ ذَاتِ قَبُولٍ  
 اِنَّ الْعَالَمَ بِالْاَنْوَارِ وَجْهٌ مُحَمَّدٍ  
 سِرًّا بِالْمَهْمُورِ خَالِيًا عَنْ مَكْلَدٍ  
 وَعَلَى الْاَلِكِ السَّلَامُ وَاصْبِرْ لِنُكَلِّ

السلام ای قیمتی تر گوہر یا جود  
 نور پاکت کس نیز از قریان و راجح  
 السلام ای تانہ ناید در ہمہ کون مکان  
 اطلسی را کس نشکند تبار از ریز و زود  
 السلام ای تانہ با دم در جنت سرا  
 بوکہ آید یک علیکہ و جواب ص سلام  
 ز چشمت عین اعیان آفریدند  
 گل رخسار تو چون روی نبود  
 ترا سرو خرامان آفریدند  
 میان خطابت را چون بدیدند  
 میان خلق حیران آفریدند  
 خطت چون سر بر آمد از جوا  
 بعالم کفر و ایمان آفریدند  
 برای اعتکاف آستانش  
 چو اورا مرد میدان آفریدند  
 یکی در باغ امکان سیر کردند  
 دو عالم ملاکستان آفریدند  
 ہزاران یوسف مصری مقید  
 شہیل و ماہ تابان آفریدند

ایضا فارسی

غزل ثانی

تذکرہ وفات











بس این دلیل خلوات باسم پاک رسول که لب بلفظ محمد و بار می چسبید ایضا

محمد را چو در هر لفظ خواهی  
عشر در تسع زن پس فراوانی  
کنی شش چند و آن یک فراوانی  
ایضا قاعده دیگر

هنر ناسیکه استخراج عدد نام محمد از آن بند نظر باشد عدد ابجدی آن را جمع نموده از (۱۳۳) آنرا مضروب ساخته بر حاصل (۹) زائد نموده بر (۷) تقسیم کرده هر چه بماند آنرا (۳۶) ضرب نموده حاصل ضرب با عدد نام پاک برابر باشد بدین طریق الله - (۶۶)



و ازین نیکو گفته انچه گفته

محمد کا زلی تا ابد مرحوم ہے

ایک لکھناؤں  
من جناب صنعہ

مَا لِحَبْرَتِي سِوَاكَ مُسْتَنْدِي  
أَنْتَ أَرْسَلْتَ رَحْمَةً بَحْتًا  
زَالَ عَمَّا بِجُودِكَ اللَّبَدُ  
إِعْتَصَمْتُ بِسِوَى جَبَابِكَ لِي  
كَانَ مُتَجَاوِزًا عَنِ الْعَدَمِ  
وَعَلَى الْقَحْبِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِ  
بِحَيَاةِ السَّكَادِ كَالْوَتَدِ  
إِسْتَفَيْتُوا لِعَاجِزِ مُضْطَرِ  
أَكْرَهُ الْاِتِّمَاعَ مِنْ اِزْوَاجِهِمْ كَوَيْتِ

كُنْ شَرِيحًا لِرِزْقِي وَاشْفَعْ  
 فَدَعْوَانَا إِلَى الْآبِدِ  
 غَيْرُ عَرْمٍ أَكْ لَيْسَ فِي اللَّذَّةِ  
 لَيْسَ يَا سَيِّدِي إِلَى الْآخِرِ  
 وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ طَرَفُ  
 هُوَ نَجْمُ الْمَدَى إِلَى الْوَشْطِ  
 وَعَلَى مَنْ طَرَفُهُمْ تَبَعُهُ  
 شَمْرُ وَأَذْيَلَكُمْ إِلَى الْمَدَى  
 چه وصفت کند احقری باز

في الفحة والسفر بتولده

وُلِدَ الْحَبِيبُ وَخَدَهُ يَتَوَرَّ  
وُلِدَ الَّذِي لَوْلَا مَا ذَكَرَ النِّقَا  
كَلَامًا كَانَ الْمُحْصَبُ يُقْصَدُ  
هَذَا الَّذِي خُلِعَتْ عَلَيْهِ الْمَلِيسُ  
وَالْحَدِّحُ حَقًّا قَالَتْ مُحَمَّدُ  
يَا عَاشِقِينَ تَوَلَّوْا فِي حِمِيهِ  
يَحْدُو وَيَعْلِنُ بِاللَّحُونِ يَنْشُدُ  
إِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ أُعْطِيَ رُشْدَهُ  
يَا شَوْذَ الْحُبُّوبِ مِنْهُ أَنْزِيدُ  
يَا تَائِبِينَ الْمُنَجَّى فِي شَرِّكُمْ  
فِي مَاضِي هَذَا حَدِّحُ مُسَدَّدُ

وَلَيْدًا حَبِيبٌ مَحْلُودٌ وَمَطِيئَةٌ  
كَلَّا وَلَا ذِكْرَ الْحَيِّ الْمَعْمُودِ  
هَذَا إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ حَقِيقَةٌ  
وَنَفَاسٌ فَظِيرُهُ لَا يُوجَدُ  
جَبْرِيلُ نَادَى فِي مَنْصَةِ حُسَيْنٍ  
هَذَا هُوَ أَحْسَنُ أَجْمَلِ الْمُرَادِ  
فَيَقُولُ يَا عَشَاقُ هَذَا الصُّطْفَى  
وَاللَّهُ ذَا الْمَوْؤَدِ مِنْهُ ارْشِدُ  
لَوْ كَانَ قَدْ أُعْطِيَ السِّمُّ عِبَادَةً  
إِنَّ الْمَوْتِ بِالْفِرَاقِ يُعَدُّ مَوْتًا  
صَلُّوا عَلَيْهِ بَكُورًا وَعَوَشِيَةً

بَارِئِشْ نَامِ اَوْ نَقْشِ بَسْت  
يَا حَبِيبُ اُولَئِكَ خُذْ بِيَدِي  
يَا شَفِيعَ الْوَسْأَى اِلَى الصَّمَدِ  
كُلُّ صَعْبٍ كَرْبَةٌ وَبَلَا  
يُطِيلُ الدَّيْلُ مَعْمَدُ  
صَلَوَاتِي عَلَيْكَ يَا مَلُوكِيْنَ  
وَعَلَى اِيَّاكَ اِلَى الْاَبَدِ  
وَعَلَى السَّائِعِينَ هُمْ كَانُوا  
مِنْ حَرَارِئِكَ اَوْ عَبْدِ  
عَنْدَ اَمِّ كَدَامِي عَنْ كَوْمِيْتِ  
عَلَيْكَ الصَّلَاةُ اَيُّ نَبِيِّ السَّلَامِ  
وَلَا تُحِبِّبْ مِثْلَهُ لَا يُؤْلَدُ  
وَالنُّوْرُ مِنْ وَجْهَانِهِ يَتَوَقَّدُ  
هَذَا الَّذِي اُولَاةٌ مَاطَمُهُمْ اَقْبَا  
هَذَا خَتَامُ الْاَنْبِيَاءِ وَنَسِيْدُ  
هَذَا الَّذِي جَاءَتْ اِلَيْهِ غَزَاةُ  
هَذَا مَدْحُ الْكُلُوْبِ هَذَا اَلْحَكَمُ  
سَيِّدُ الْوَالِجِدِ وَاسْمَعُوا الْحَاكِمِي  
وَيَقُوْلُ يَا مُشْتَاقُ هَذَا اَحْمَدُ  
اِنْ كَانَ يُوسُفُ قَدْ اَفَاقَ جَالَهُ  
تَحْتَمِلُوْنَهُ اَجَلُ وَاَعْبُدُ  
لَوَا بَاتُ فِي اُولَاةِ اَدَمَ مِثْلَهُ  
اَلْفَ الصَّلَاةُ مَعَ اَلْاَلَمِ وَفِي

نماذج بطریق التجانی جنبایه الشریف

نظام عدلی فی مملکت افغانستان

له سرمد دار و خوشبو ۱۳۷۵ ایتم وادی ۱۳۷۶ یعنی قاصد فرزان تانید کنید ۱۲



در مخضرات انحضرت

در سراج المحفرت معلّم و فريضت نماز

مضمون شعر سعدی

قصه حیرت آنحضرت صلعم

قَالَتْ مَلَأْتُكَ السَّمَاءَ بِأَسْرِهِمْ      وَلَدَ الْحَبِيبِ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ

وُلِدَ الْحَبِيبُ وَمِثْلُهُ لَا يُؤْلَدُ

الحاصل

الحاصل آدم بر سر اصل جان فی الجمله آنحضرت صلعم بعر جیل سالگی در مکّه به پیغمبری مبعوث گردید و تا سیزده سال هم در آنجا بصلح و تکمیل دین حق و بدعوت و هدایت خلق مشغول ماند و هم در مکّه بمعظمه شب بشت و بمقّم از رجب بدوازدهم سال از نبوت از خانه حضرت امّانی بنت ابی طالب خواهر حضرت علی رضی الله عنهما در وقت شب مشرف بمعراج گشت چنانچه آیت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ آیه همدین باره وارد است و لهذا انکار از این ناسمجاققصی یعنی بیت المقدس کفرست و از اقصی تا بعش گنا و کبیره است که بتولش با حادثات آحادست که بمرتبه حسن رسیده اند و بعد از عرش مختلف فیه است میان فحول علمای امت مرحومه رضی الله عنهم از روی کیفیت سه ایدست کس نباید صبر بر گفت

نهم از روی کیفیت سه

اگر بایند عشقت دل نمی بود

رسیدہ پایہ حسنیت بمعراج

عز و شرف بخا. نماز دشت

اما الى العرش ذاع خبر

و علیہ سلام و سلاحت

نہیں تھے۔

ی و غیر موجود است و چنانچه

طرا این قج روز دریابی

امی پنجگانہ روزانہ تراجمہ

یستی از تو معاف کردید در او

وان شما تل که اصفیا را بود

بعدہ بمصلحت وقت وام

الحاقامت نمود.

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩

میں نے اس کے لئے ایک اور چیز بھی

اور وہ کہ درملہ سکا لی ہو

جاء جمع شدند پس برای

دی و دی

طیبه دارا ای غنچه  
بندی شک رسال بود

سوره: انور صفا وید عرب در

این وقت که در کفایت خود می بیند

والمؤمنين

2

三

32



در تفسیر بعضی از مناقب

بجنگل از مشرکین که آن عتبه - و شیبیه - و ابوجل - و ابو البحر - و العاص بن وائل بودند در  
 دارالندوه درآمدند و در میان ایشان ابلیس بصورت شیخیکه عصا بدست میداشت درآمد چون  
 ابوجل ویرا منع نمود گفت که من شیخی ام از نجد سائیت الذموسا و جبرئیل الامور و در برابر  
 تدبیر علم و احکام پس در آید مرا بخود تا که را می قبیح را از صحیح بالتصریح جدا نمایم پس در مشوره  
 اول عتبه لعنه الله علیه و علیهم گفت و گفت موت حق هست صبر کنید تا مرگ محمد صلعم مالازوی بجای  
 دهد شیخ نجدی لعنه الله گفت تو بجا و تدبیر کار بجای می زبیدی ترا مگر عی مواسی و حمیرا گرفتار تا  
 برگ وی صلعم است پس در اندکی دین وی ترقی نموده از شرق تا غرب همه را فر گرفته لشکری  
 بحد و عسکری بی عدبهم رسانیده یکی را از شامزنده نگذارند بجهل گفتند صدق الشیخ المجتهد  
 پسترسشیه ملعون گفت که ویرا صلعم در خانه مجوس نهوده در وازه اش را بسد و ساخته تا که  
 از جوع و عطش در آنجا هلاک گردد ابلیس پرتلبیس از آن نیز سر باز زد و گفت که مردم بخوا  
 اوج جمع شده او را از آنجا بیرون کنند و عداوت عظیمه در میان شما و اقارب وی صلعم پیدا گردد  
 همه تصدیق وی نمودند پسترسعاص گفت که ما ویرا صلعم بر شتری بسته در بیشه نمکله و صحرائی  
 ذی تملکه خواهم انداخت تا طعمه مور و مار یا زمین نا بهوار گردد ابلیس از آن نیز انکار آورد  
 که محمد صلی الله علیه و سلم تویم القامه صبیح الوجیه فصیح اللسان طلیح البیان هست اغلب هر که بوی  
 رسد تصدیق وی نموده مرجع خلافت گشته پس بر سر شما با جمع عظیم خواهد رسید فصاحوا  
 صدق الشیخ المجتهدی (و بقتل وی کسی نشوره نمیداد و خوف طلب قصاص از قاتل)  
 انگاه ابوجل لعین گفت که را می من در حق وی (علیه الصلوٰه والسلام) آنست که از قبیل  
 جوانی قوی بیرون آریم و در شب دیجور همه بر سرش ز نیم تا که بالتعین قاتل وی معلوم گردد  
 پس بنا چاری اقارب وی از ما ویت طلبند پس ما از قاتل مال را جمع نموده از قصاص و  
 باز رسیم و نیز بدین حیل از شروی نجات یابیم ابلیس گفت اصبت و احسنت پس  
 بدین مشوره از دارالندوه متفرق شدند فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَاذْكُرْكَ الْآيَةِ  
 وگفت که حق تعالی ترا برای اسرارهای نهانی بخروج مکه بدین فرموده

وَكُلُّ شَيْءٍ لَّهٗ وَقْتُ وَتَدْبِيرُ

لَا تَجْزِي عَنْ فِعْلِ الْعَمَلِ تَبَسُّدُ



وَاللَّهِمَّ فِي أَحْوَالِنَا نَظْرًا وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لِقَائِهِ تَقْدِيرًا

وتمه قصه مشهورست و در کتب سیر مسطور الغرض آنحضرت صلعم بعمر شصت و سه سالگی پیام اجل را بلیک فرموده بقرب جوار هو الوفیق الا علی عازم گردید چنانچه در مشکوه است عن ابن عباس قال بعث رسول الله صلعم لاربعمائة سنة فمكث مائة ثلث عشرة سنة يؤمى اليه ثم اصر بالبحر فهاجر عشر سنین ومات وهو ابن ثلث و سبتين سنة متفق عليه

مگر آنچه از حضرت النبی آمده که آنحضرت صلعم بعد نبوت ده سال در مکه و ده سال در مدینه مانده و بعمر شصت سالگی وفات یافته حیث قال فاقام مائة عشر سنین وبالدینة عشر سنین وتوفاه الله على سبعمائة سنة متفق عليه از جهت آنست که تنها عقود را لمحو ساخته و کسر بار و الگذاشته

یعنی عشرات را شمار گرفته و ناقص را از عشره ترک نموده پس منافی روایت مشهوره و صحیح نیست و همچنین مخالف نیست آنچه خود از ابن عباس آمده که در مکه پانزده سال مانده و در مدینه ده سال وفات فرموده در حالیکه عمر شریفش شصت و پنج سال بود چه در پانزده سال قیام مکه سال بعثت و سال هجرت هر دو را شامل نموده و بطریق مجاز مستقل آنرا قرار داده و در حقیقت چنین نیست و همچنین در تعداد سالهای عمر شریف سال ولادت و سال انتقال را مستقل قرار داده بشصت و پنج سال از ان تعبیر فرموده كما ذهب اليه المحققون للمبشرين

و از نجاست آنچه ابو الفیض فیضی در کتاب بی نقط خود که بنام موارید الحکم سبک در الحکم مسمی با اسم تاریخی تصنیف است مشتمل به پنجاه موار و یعنی ابواب است آورده اقوام شهر صلعم عدد الا لا و عدد الله و عدد دیکم و الاول هو الاخر و عدد الكل واحد ما لا كما حکاه العالمو الكامل عطاء الله اعطاه الله سبحانه انتهى و در منیه گفته و التوفیق بین الاقوال الثلاثة ان رواية سبتين سنة انحصرت فيها على العقود وترك الكسر و رواية خمسين سنة متأولة بشمول سنتي المولد والموت كذا في شرح الشمائل وغيره منه لطيفه و تفسیر روح البیان در سوره منافقون تحت آیت

دفعه فاضل اماره و روایات و قیام بی مسلم

لطیفه فی شرح الشمائل



وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا آوَرَدَهُ كَبَعْضِي مِنْ مُتَحَقِّقِينَ مَحْمَدِ بْنِ  
 صلعم را زین آیت استنباط فرموده بدین طرز کہ از آغاز قرآن تا اینجا این سورت منافقون آخر  
 است مرخصت سے سورہی قرآنی را و ملحق ست بدین سورہ تغابن تاکہ تغابن و افسوس  
 خوردند بر فقہ ذات بابرکات ہذا عبارتہ۔ فَالشُّرُوءُ لِمَا سَلَّسْتُ لَكَ وَبِئْسَتْ لَكَ  
 عَقِبُهُمَا الشَّعَابُنِ لِيُظْهِرَهُمَا التَّغَابُنُ فِي فَقْدِهِ صلعم و در حجرہ متبرکہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی  
 تعالیٰ عنہا مدفون گشت و ر حیات اکچوان در بحث کلب از کتاب ہجۃ المجالس و  
 انس المجالس آورده کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا یک سہ ماہ کامل در کنار من افتادند ابو بکر صدیق  
 و تعبیرش فرمود اگر خواب تو بامعنی و تعبیر باشد تعبیرش اینکہ در خانہ تو دفن گردند کہ سانکہ  
 از برگزیدگان اہل زمین باشند و ہر گاہ کہ آنحضرت صلعم در خانہ وی مدفون گشت ابو بکر  
 ویرا فرمود کہ این ست یکی از ان ماہ ہا کہ تو آنرا دیدہ بودی و این بہترین آنجملہ قمارتست  
 انتہی گویم قدم دوم و سوم قبر ابو بکر و عمر ست در ان حجرہ میمونہ رضی اللہ عنہما و برای حفظ مرآۃ  
 شکل ہر سہ روضات مطہرہ این ست قبر نبی صلعم بنا بر اسع چنانچہ شیخ در جذب القلوب  
 و ما ثبت بالسنة و امام سہو قبر ابو بکر رضی در خلاصۃ الوفا باخبار دار المصطفی  
 آورده یعنی سر مبارک ابو بکر مقابل قبر عمر رضی منکبین آنحضرت ست صلعم  
 و همچنین ست سر مبارک عمر نسبت بقبر ابو بکر و ملکیت حضرت عائشہ در حجرہ متبرکہ تا بجا  
 وی بود پس منافی خواب وی نیست آنچہ در اخبار آمدہ کہ قبر حضرت عیسیٰ خیرور ان حجرہ خواہد بود

فانما

تاریخ وفات سورہات صلعم

ابیات و تاریخ وفات	چون شفیع الوری حکم خدا	شد ز دار الفنا بقصر بقا
عمر آن شاہ قبلہ آمال	ابن عباس گفت شصت سال	روز سیلا و نقل آن محمود
گفت شاہ نجف دو شنبہ بود	لیک تاریخ آن ز ماہ سوم	بود بی ریب شک دواز دہم
شد ر قم سال نقل آن عالی	حیف بی احمد ست دین عالی	سال نقلش چنین غم افزا شد
جان روشن رفت و دین دنیا شد	گفت تاریخ نقل اورضوان	کہ شدہ حیف از مجسم ایمان

یعنی تولد و وفات آنحضرت صلعم ہر دو روز و شنبہ بود ۱۱۳۰ روایت اشراکہ تولد و نقل آنحضرت صلعم ہر دو تاریخ  
 دواز دہم ماہ ربیع الاول روز شنبہ بود مگر تولد بعد طلوع صبح صادق بود و وفات شریف بوقت چاشت ۱۲ سنہ رحمت اللہ



سال نقلش بگو بناله و آه	کز مژدینه بشد سببی آینه	باز تاریخ نقل او بر خوان
گفته شد از فرستاده اوجیان	باز تاریخ نقل او دریاب	زندگی رفت بیشک اصحاب
چون شفیع الوری ز دنیا شد	شده تاریخ دوزخ دریا شد	توان گفت دوزخ دریا شد
بلکه گویم که جان زدنیاشد	سال نقلش ز عقل ثابت شد	روح اکبر ز اهل بیت گذشت
باز گو سال نقل آن شه دین	بدل در دهند و جان سحرش	ایضا
ز انتقالش رفت مطلوب زنان	میر از دوران سحر گردای دریغ	از وفات او مدت رفت از جهان
گشت پید سال وصل انجناب	شد حبیب حق چو از عالم روان	کعبه بی موئی است از وصل نبی
ماند آخری و فالق زمان	ایضا	سفر کرد چون زین جهان فنا
صفارفت ز آفاق از رفتش	دگر ماندال نبی س اتمام	فائده فرمیده در تعلم خوش
اخلاقی از اخلاق حمیده آنحضرت معلم در حیات انجیوان و نیز در بسیاری از کتب معتبره		
احادیث و سیر با سنادهای جمیده بروایت عائشه صدیقۀ و اخلاق آن سرور کائنات صلعم		
موجود است که هرگاه آنحضرت صلعم در خانه بودی در خدمت اهل خود بودی و بود صلعم که جامه		
خود شستی و نیز آن را میدوختی و میدوختی کفشهای خود را و خدمت خود خود کردی و		
علت بستر خود دادی و خانه را جاروب زوی و شتر خود را معقل ساختی یعنی زانوش می بست		
و با خادم خوراک خوردی و از بازار اسباب برداشته آوردی و با خادم آمد غمیر ساختی و دائم الحزن		
و دائم فکر بودی و نبودی ویرا صلعم راحتی انتی و نیز هر مومنی را چنین میباید بود		
گرچه از خدمت بصورت غایبم یک غایت	خالی از شش چیز ای دلبر عیدانی یقین	
جان زهر و خاطر از مدح و ضمیمه ز اشتیاق	لب زیاده و دل ز اخلاص زبان از آفرین	
الاشعار فی اشتیاق الرسول المقبول		
إِنْ بَلَّتْ يَابِرُجُ الصَّبَا يَوْمَ الْإِزْهَالِ حَرَّمَ	بَلِّغْ سَلَامِي مَرْوُضَةَ رَبِّهِ النَّبِيِّ الْمُحْتَرَّمَ	
أَكْبَادُنَا حَرْقُوهُ مِنْ سَيْفِ هَجْرِ الْمُصْطَفَى	طَوْنِ لَاهِلِي بَلَدِي فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَشَمُ	
مَنْ وَجَّهَهُ شَمْسُ لُحْصِي مَنْ عَدَّه بَدَلًا	مَنْ دَاوَاهُ نَوْمُ لَهْدَايَ مَنْ كَفَّهَ هَجْرُ الْهَمِّ	
له تکرار لام را اعتبار نکرده ۱۲ مراد ازین هر دو فقره دال اجمعه و زای هوز است ۱۲		

فائده در تعلیم و تکرار



وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتُمْ لَتَجِدَنَّ أَلْيَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلِّ شَعْبٍ مِمَّا عَصَاكَ	لَا جُنْدَ لَنَا إِلَّا هَؤُلَاءُ كُلِّ لُجْأٍ قَدْ مَضَىٰ فِي الْحَالِ الْيَوْمِ الْيَوْمِ
--	---

فأمد والدین حضرت رسالت پناه صلعم بر اسلام وفات یافته اند چنانچه ابو الفیض فیضی در  
 منشی رساله بی نقط خود آورده که شیخ جلال الدین سیوطی در تحقیق این مطلب علی چند رسائل  
 تصنیف فرموده و در رساله بی نقط مذکور بدین عبارت گفته **کلمه** والدۀ و اُمّہ صلعم  
 عصیاً مع الاسلام و هو الاصح او ردّہ العلماء الاعلام و سطر و الطر و س لا خلا  
 اسلام و ما و اعلام **انکرام** و ما اراهم ما الله ستر مدا

### در ذکر ازواج مطهرات بنی صلی الله علیه و سلم

که در حق زن ازواج از انها حق تعالی بموئنان فرموده و آنرا واجه امورات کو چنانچه  
 شیخ در مراجع گفته اختلاف است در عدد ازواج مطهرات مگر آنکه یقینی و اتفاقی اند یازده  
 زنان اند رضی الله تعالی عنهن اجمعین شش از قریش خدیجه بنت خویلد و عائشہ بنت  
 ابی بکر و حفصہ بنت عمر بن الخطاب و ام حبیب بنت ابی سفیان یعنی خواهر امیر معاویہ  
 و ام سلمہ بنت ابی اُمیہ و شہودہ بنت زمعہ و چهار عربیہ غیر از قریش - زینب بنت جحش  
 و سمیونہ بنت الحارث ہلالیہ - و زینب بنت خزیمہ ہلالیہ - و جویریہ بنت الحارث - و یکی  
 غیر عربیہ یعنی از بنی اسرائیل از اولاد مارون علیہ السلام - صفیہ بنت حیّی از بنی النضیر و  
 آنانکہ از اینها در حیات آنحضرت صلعم وفات یافته دو کس اند خدیجہ و زینب ام المساکین  
 و وفات آنحضرت صلعم از نہ حرم محترم بود و اولین همه خدیجہ بود و تاحیات وی آنحضرت  
 صلعم بیچ زنی را بروی نخواست و آخرین همه در حیات ام سلمہ است و صاحب اولاد  
 ازین جمله تنها ام المومنین خدیجہ است چنانچه به ترتیب ذکر هر یکی مجمل می آید تنبیہ نبی را غالباً  
 قوت چند نفر مرد میباشد و ازین باعث تعداد زنان بعضی از انبیا بکثرت می بود چنانچه حضرت  
 داود صلعم را نود و نہ زنان بودند و یکی دیگر خواست تا صد گشتند مگر بسبب حیلہ دران معاتب  
 من جانب حق عزوجل گشته بود و زنان حضرت سلیمان صلعم سه صد نفر بودند و کثیرن تا یکصد  
 اما سر و حکمت در تعدد ازواج مطهرات نبینا صلی الله علیه و سلم با وجود زاید بودن می

در ذکر ازواج بنی صلی الله علیه و سلم

در کثرت زنان انبیا

در کثرت زنان آنحضرت صلعم



از دنیا و راغب بودندش باختر آن بود که وی علیه السلام با بقیاست بر سر کافه خلافت از جرح و انس و  
 مردوزن سحوت شده بود و بعد از وی علیه السلام کسی دیگر ششم و کمل دین نبی بود و نیز ظاهراً است  
 که احکامهای بسیار از ان قبیل است که اظهار آن به پیش نامحرمان را زمانی خفی شایان حال بزرگان  
 نبی باشد خاصه از آنحضرت صلعم که از کمال حیا چشم مبارک و بالا نیگر و دید در منصورت خوف  
 پوشیده ماندن بسیاری از احکام متصور بود پس وجه در تکثیر نسائی آنحضرت صلعم آن بود  
 که تا احکام درونی را که مردان بلکه جمله نامحرمان را بعلم آن راه نبود بکلی بامت نقل کنند و ظاهر است  
 که اختلاف طبائع با هم بسیار میباشد پس در حسن معاشرت با هر یکی حسب اقتضای اعتدال و  
 موافق رضای مولی تعالی احکام درونی نبوی صلعم از هر گونه بطریق کامل اظهار می یافت و در  
 قیام بحق جمله در حسن معاشرت با همه و صبر و تحمل بر اید او تکالیف ایشان نیز امت را تعلیم نام بود  
 فافهم و تامل و آنچه بعضی از نصاری در باب امانت خدا هم اندک کثرت ترویج علیه السلام انگشت  
 مینمایند و تجرد عیسی علیه السلام را باعث فخر و سبابت می انگارند اگر چه از ادب نبیای سابقین علیه السلام  
 قول ایشان مردود است مگر تا هم در جواب ایشان یاد کاری از خود بفضله تعالی گذارم و آن  
 اینکه اگر تجرد باعث ترقی و موجب کمال بودی جمله لولیان یعنی مختشان مجبوبان انبیاء بودند  
 مگر با وجود تجرد تدلیل ایشان معلوم فائده مفیده در جواب محمدان زمانه پند که در باب  
 چهار زمان برای یک مرد معترض میشوند باید دانست که محققین درین نکته فرموده که مالش  
 بکمال اعتدال این دین متین است و آن اینکه در عرب در زمان آنحضرت صلعم رواج کثرت  
 از دواج چندان بود که در مردم اوساط قطع کما از اشراف تعداد زوجات ایشان تا بعشر  
 و عشرين میرسید چنانچه از کتب تواریخ قدیمه متعلق بحالات عرب صاف هویدا است و درین  
 صورت کمال افراط است و در حصر یکی چنانچه حادث اهل کتاب و هندو دست با وجود استقلال  
 بجملة حقوق آن و تکثیر افراد زنان چنانچه می آید و مرکب بودن ایشان مرفعل شیع را با زنا  
 اغیار کمال تفریط است پس حق تعالی در حق این امت برای تعادل آیت مثنی و ثلث  
 و رباع نازل فرمود که قادرین را حسب استطاعت از یک و دو و سه تا چهار زنان جایز است  
 چنانچه هم در قرآن است فان خفتوا فلا تعدوا فوقها حد تا تجاوز از حد اعتدال که مد نظر

فائده در جواب محمدان در حق چهار زن



دوم چهار زن برای یک مرد

شارع است لازم نیاید و بیکبارگی بر عرب شاق هم نگذرد که عادی بر کمال فرما بود و در هر  
 درین سه امرست اول اینکه نفس برای زنان در حق شهوت بکثرت راغب میشود پس برای  
 اجتناب از وقوع زنا و حصول تسکین خاطر تا چهار زن حکم صادر شد بخلاف زنان که در  
 وقت توغّل بیکم و بدیگری از روی رغبت کمتر خواش میکنند و اما بطمع دنیاوی پس خارج  
 از بحث است دوم اینکه افراد زنان نسبت به مردان بسیارست چنانکه می آید پس طریقیست  
 آنکه تا هیچ زنی بطرز مرغوب بی بهره از مرد نماند سوم اینکه از بهترین ثمرات تزویج توالد و تناسل است  
 که بقای نوع انسانی در آن است و آن از زوج واحد و از زوج متعدد بکثرت میباشد  
 فاما صورت عکس یعنی برای زن واحد اجتماع چند شوهر تجویز کرده نشد بچند وجه یکی اینکه  
 درین صورت گاهی کثرت توالد و تناسل که اصل مطلوب است ممکن نیست چه بجم زن  
 که مقام استقرار جنین است یک میباشد نه متعدد بلکه فخل و مضربان مقصود میشود هم  
 از روی حکمت و هم از روی تجربه چهار نظر انداختن بر زنان فاحشه بازاری معلوم میشود  
 که ایشان با وجود کثرت شنیع غایت قلیل الاولاد میباشد و ایشان بعد عیاشی اگر چه  
 بنکاح کسی در آیند مگر موجب **لَنْ يُصْلِحَ الْعَطَا مَا فَسَدَ الدَّهْرُ** باز هم قلیل  
 الاولاد میشوند و هم اینکه شرکت شوهران در یک زن منجر بکثرت گشت و خون  
 در میان ایشان شدی که هر یکی مانع دیگری می آید و این باعث بجهان غضب میشود  
 خاصه درین باره خاص نمی بینی حال جانوران در وقت اجتماع چند نر بر ماده واحد  
 و بار نامسماع رسیده باشد که از دو نفر عاشقان بر محبوب واحد یکی از جان دیگری دمار  
 بر آورد شنیده باشی که از برای شیرین خسرو پرویز از جان فرماد کوه کن دمار بر آورد بخلاف  
 کثرت زنان برای مرد واحد که در مکانات متفرق باشند که در آن بهر طریق صلاح و فلاح  
 بچند وجه یکی اینکه چند آنکه عدد زنان بیشتر توالد و تناسل بیشتر و هم از روی محاسبه  
 و قیاس معلوم شده است که عدد کثرت زنان در هر ملک نسبت به مردان بیشتر است  
 زیرا که از مشاهده بد ریافت رسید که کمتر کسی از مردان بلا نکاح متعدده باقی مانده باشد  
 و بسیاری از زنان با وجودیکه تا سه و چهار نفر و نکاح یکم و بکثرت اند و همچنین سراسر

فاما صورت عکس

در بیان کثرت شوهرات زنان نسبت به مردان



و کثیران مردم اوساط معذبا بسیاری از زنان در بازارها بسبب بی شوهری مرتکب فواحش  
 میگرددند: هم در قتل و مقاتله که منحصر بکردار است تعدد در حال بکثرت رو با خطاط و تنزیل می  
 و تعداد نساء مرتقی بکثرت میشود پس در صورت حصر نکاح بر یک زن مانند بنود و یهود و نصاری  
 زنان غیر منکوحه و یهوده بغیر از نجاری چکنند که نکنند بعضی برای دفع شهوت و برخی برای  
 وجه معاش چنانچه حال زنان غیر اهل اسلام بر دلققان و سیاحان جهان مثل لندن بنارس  
 و دیگر مقامات اظهر من الشمس است و این همه فتنها از عدم تجویز نکاح ثانی است فافهم سوم  
 اینکه زن هر وقت حسب اقتضای مرد قابل جماع نمی باشد چنانچه در ایام حیض و نفاس و ایام  
 حمل قریب بوضع و نیز بعد از گذشتن ایام نفاس تا یکچند از جهت کراهت طبع که اکثر زنان  
 اجتناب از آلائش بچکان خرد کمتر دست میدهند چهارم اگر زن واحد عقیقه و اولاد باشد  
 چنانچه این امر در زنان بکثرت است نسبت بکردار پس در این صورت مرد بلا ولد خواهد ماند  
 با وجود موجود بودن بسیاری از زنان دیگر که محتاج بکردار میباشند پنجم اینکه کثرت  
 اولاد مرد واحد موجب عزت و شرف او میباشد بر اعدا و دشمنان و باعث آرام اطمینان  
 میباشد در وقت ضعف و پیری از روی رزق و اوقات بصری پس لابدی است از کثرت  
 از دواج زنان هر یک مرد را بشرط استطاعت و طاقت و حد اعتدال در کثرت زنان  
 تا چهارست چنانکه رغبت در زنان از چند وجه میباشد یکی از جهت نسب و حسب و دم  
 از باعث دولت و امارت سوم از سبب حسن صورت و دیگر شرافت حرفت غیره  
 و نیز هر چیز بسم مرتبه میباشد ادنی و اعلی و اوسط پس تجویز سه زن امر مکرر در این عالم است  
 است اما چون نفس بکثرت در زنان را غلبه میباشد و نیز موانع از جماع زنان  
 حسب خواهش مرد بسیار است پس النسب نزد عقل سلیم آنست که بشرط عدم تسکین از  
 سه نفر زنان یکی دیگر نیز درست است تا وجود فعل شنیع از اهل اسلام بالکلیه مرتفع گردد  
 و مانند ازیان دیگر این دین معتدل خارج از اعتدال خود نگردد و الله اعلم الحاصل مختصر  
 حالات از دواج مطهرات اینکه آنحضرت صلعم در عمر بست و پنج سالگی حضرت خدیجه بنت  
 خویلد را که عمرش در آنوقت چهل سال بود و نکاح در آورد و در وی زنی عاقله و فاضله بود

اینکه در این  
 اشارت به  
 چهارم  
 سوال دیگر  
 است که  
 هم در قتل  
 و مقاتله  
 و تنزیل  
 و یهود و نصاری  
 و غیر منکوحه  
 و یهوده  
 و نجاری  
 و چکنند  
 و نکنند  
 بعضی برای  
 دفع شهوت  
 و برخی برای  
 وجه معاش  
 چنانچه  
 حال زنان  
 غیر اهل اسلام  
 بر دلققان  
 و سیاحان  
 جهان مثل  
 لندن بنارس  
 و دیگر  
 مقامات  
 اظهر من  
 الشمس  
 است و این  
 همه فتنها  
 از عدم  
 تجویز  
 نکاح  
 ثانی  
 است  
 فافهم  
 سوم  
 اینکه  
 زن  
 هر  
 وقت  
 حسب  
 اقتضای  
 مرد  
 قابل  
 جماع  
 نمی  
 باشد  
 چنانچه  
 در  
 ایام  
 حیض  
 و  
 نفاس  
 و  
 ایام  
 حمل  
 قریب  
 بوضع  
 و  
 نیز  
 بعد  
 از  
 گذشتن  
 ایام  
 نفاس  
 تا  
 یکچند  
 از  
 جهت  
 کراهت  
 طبع  
 که  
 اکثر  
 زنان  
 اجتناب  
 از  
 آلائش  
 بچکان  
 خرد  
 کمتر  
 دست  
 میدهند  
 چهارم  
 اگر  
 زن  
 واحد  
 عقیقه  
 و  
 اولاد  
 باشد  
 چنانچه  
 این  
 امر  
 در  
 زنان  
 بکثرت  
 است  
 نسبت  
 بکردار  
 پس  
 در  
 این  
 صورت  
 مرد  
 بلا  
 ولد  
 خواهد  
 ماند  
 با  
 وجود  
 موجود  
 بودن  
 بسیاری  
 از  
 زنان  
 دیگر  
 که  
 محتاج  
 بکردار  
 میباشند  
 پنجم  
 اینکه  
 کثرت  
 اولاد  
 مرد  
 واحد  
 موجب  
 عزت  
 و  
 شرف  
 او  
 میباشد  
 بر  
 اعدا  
 و  
 دشمنان  
 و  
 باعث  
 آرام  
 اطمینان  
 میباشد  
 در  
 وقت  
 ضعف  
 و  
 پیری  
 از  
 روی  
 رزق  
 و  
 اوقات  
 بصری  
 پس  
 لابدی  
 است  
 از  
 کثرت  
 از  
 دواج  
 زنان  
 هر  
 یک  
 مرد  
 را  
 بشرط  
 استطاعت  
 و  
 طاقت  
 و  
 حد  
 اعتدال  
 در  
 کثرت  
 زنان  
 تا  
 چهارست  
 چنانکه  
 رغبت  
 در  
 زنان  
 از  
 چند  
 وجه  
 میباشد  
 یکی  
 از  
 جهت  
 نسب  
 و  
 حسب  
 و  
 دم  
 از  
 باعث  
 دولت  
 و  
 امارت  
 سوم  
 از  
 سبب  
 حسن  
 صورت  
 و  
 دیگر  
 شرافت  
 حرفت  
 غیره  
 و  
 نیز  
 هر  
 چیز  
 بسم  
 مرتبه  
 میباشد  
 ادنی  
 و  
 اعلی  
 و  
 اوسط  
 پس  
 تجویز  
 سه  
 زن  
 امر  
 مکرر  
 در  
 این  
 عالم  
 است  
 است  
 اما  
 چون  
 نفس  
 بکثرت  
 در  
 زنان  
 را  
 غلبه  
 میباشد  
 و  
 نیز  
 موانع  
 از  
 جماع  
 زنان  
 حسب  
 خواهش  
 مرد  
 بسیار  
 است  
 پس  
 النسب  
 نزد  
 عقل  
 سلیم  
 آنست  
 که  
 بشرط  
 عدم  
 تسکین  
 از  
 سه  
 نفر  
 زنان  
 یکی  
 دیگر  
 نیز  
 درست  
 است  
 تا  
 وجود  
 فعل  
 شنیع  
 از  
 اهل  
 اسلام  
 بالکلیه  
 مرتفع  
 گردد  
 و  
 مانند  
 ازیان  
 دیگر  
 این  
 دین  
 معتدل  
 خارج  
 از  
 اعتدال  
 خود  
 نگردد  
 و  
 الله  
 اعلم  
 الحاصل  
 مختصر  
 حالات  
 از  
 دواج  
 مطهرات  
 اینکه  
 آنحضرت  
 صلعم  
 در  
 عمر  
 بست  
 و  
 پنج  
 سالگی  
 حضرت  
 خدیجه  
 بنت  
 خویلد  
 را  
 که  
 عمرش  
 در  
 آنوقت  
 چهل  
 سال  
 بود  
 و  
 نکاح  
 در  
 آورد  
 و  
 در  
 وی  
 زنی  
 عاقله  
 و  
 فاضله  
 بود

در حدود و احوال امارت حکومت



و نبی عالمی سید داشت و فضائل وی بسیار است و بیست و پنج سال از آنجمله اینکه فاطمه زهرا از شکم وی بود  
 همه اولاد وی علیه السلام از وی بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و تا بیست و پنج یا چهار سال  
 با حضرت حسن معاشرت داشت و بعد شصت و پنج سال در مکه قبل از هجرت به پنج یا سه سال  
 بدین سال از بعثت در رمضان وفات یافت زیادت تفصیل درین باره در مدارج النبوت  
 است برای اطلاع در آنجا ملاحظه باید کرد و دوم سنه هجرت زمره بالفتح بعد از فوت خدیجه  
 بسال دهم از بعثت هم در مکه بنکاح در آورد و در مدینه بسال هشتم از هجرت چون آنحضرت  
 صلعم اراده طلاق وی نمود بحضرت عرض کرد که یا رسول الله من بسبب کبر سنی خود بدینیا  
 هیچ آرزویی از تو نیخواهم مگر میخواهم که در حشر در زمره ازواج تو محشور شوم طلاقم مده و نوبت  
 خود را بعاثه بخشیدم پس باند بجال خود مرویات وی در کتب متداوله پنج حدیث است  
 که یکی از آن در بخاری است و باقی در سنن اربعه و فاش در شوال ۳۶ هجری در امارت امیر معاویه  
 وقوع یافته و بعضی در آخر خلافت حضرت عمر نیز گفته اند فی الموابس و المدارج سوم  
 عاثره صدیق بن ابی بکر تزوج کرد ویرانی صلعم در شوال و وی شش ساله بود و  
 زفاف کرد با وی به مدینه بسال دوم از هجرت در آخر هجده ماه و وی نه ساله بود و ازین  
 جهت وی بنکاح مردم را در شوال محبوب تر رسیداشت از جهت نکاح خود در آن مسفر بود  
 که ازین پنج یکی از زنان آنحضرت صلعم محبوب تر نبود و تا نه سال با حضرت حسن  
 معاشرت داشت و وقت وفات آنحضرت صلعم هجده ساله بود و خود در شصت و هفت وفات کرده  
 و بروایتی در شصت و شش به شنبه هفدهم ماه رمضان در امارت امیر معاویه و عمر شریفتر  
 شصت و شش سال بود و از جمله اموات المؤمنین باکره ماسوی از وی در تزویج  
 رسول خدا صلعم دیگری نبود قضا نش بسیار است تا آنکه روزی در حق وی آنحضرت صلعم  
 فرمود خذوا ثلثی دینکم من هذه النکاحه و بود وی از فقها و علما و فصحا و بلغا  
 و اکابر متقیان صحابه تا آنکه روزی یکی از وی پرسید کی دانم من که من نیکنم گفت چون  
 بدانی که تو بدی گفت پس کی دانم که بدم گفت چون دانی که نیکی و از اعظم مناقب و فضائل  
 وی است محبوب تر بودن وی محبوب خدا را و نیز در برات و شی حق تعالی در کلام پاک



بهفته آیت نازل فرموده و نیز وفات آنحضرت صلعم در بغل وی و در حجره وی و بروز نوبت  
 وی واقع شده بود و هم در حجره مطهره وی مدفون گشت صلعم مرویات وی در کتب معتبره  
 دو هزار و دویست و ده حدیث است از انجمله متفق علیه صد و هفتاد و چهار - و افراد بخاری  
 پنجاه و چهار و افراد مسلم شصت و هفت و تتمه در سایر کتب رضی الله تعالی عنهما و عنای  
 بحکمها چهارم حصه دختر عمر بن الخطاب و لادش پیش از بعثت به پنج سال بود  
 و فاتش در سه چهل و پنج سال یا یک سال یا هفت سال در امارت امیر معاویه بود  
 بنا بر صحیح و عمرش شصت سال بود و از مهاجرین است بسال سوم یا دوم از هجرت در  
 مدینه چون بیهوده شد حضرت صلعم میرا بنکاح در آورد و در حق وی جبریل فرمود که وی  
 صوامه قوامه است و وی زوجه تست یا رسول الله در پشت مرویاتش در کتب  
 متداوله شصت حدیث است از انجمله متفق علیه چهارست و افراد مسلم شصت و دو یک پنجاه و  
 سایر کتب مرویست پنجم زینب بنت خزيمة الهلالية و از بسکه سکینان را طعام  
 میداد و شفقت مینمود در جاهلیت او را ام الماسکین میگفتند و بعد از شهید شدن  
 شوهرش در غزه احد بر اوایت اقوی آنحضرت صلعم بسال سوم از هجرت در مدینه  
 و میرا بنکاح در آورد و بعد از دوسه ماه و بقولی بعد شش یا هشت ماه وفات نمود و در بقیع  
 در قبه از وایح النبی صلعم مدفون گشت ششم ام سلمه و چون ابو سلمه زوج وی از  
 جراحتی که در احد با او رسیده بود در سنه چهارم یا سوم وفات یافت پس در سوال بسال  
 چهارم از هجرت بحال بنکاح آنحضرت صلعم در آمد و از همه اصحاب المؤمنین وی آخرست در  
 موت و فاتش بعد هشتاد و چهار سال در سنه شصت و دو و بوقوع آمده و بعضی در سنه  
 پنجاه و نه نیز گفته اما اولی است چه در روایات ترمذی آمده که وی در وقت قتل  
 امام حسین زنده بود و در روایای صادق علیه السلام آمده که سر مبارک و بجبهه شریفش  
 گرد آلودست و میگردد و فرمود که این همه از شهادت حسین است که بمن رسیده است چون  
 بیدار شد همچنان بظهور آمد مرویات ام سلمه در کتب متداوله صد و هفتاد و هشت حدیث  
 است از انجمله متفق علیه سیزده حدیث و افراد بخاری سه حدیث و افراد مسلم سیزده حدیث



و باقی در سائر کتب مرویست هفتم زینب بنت جحش مادرش بنت عبدالمطلب عمه رسول الله بود اول نامش بزه بود آنحضرت صلعم آنرا تغیر داده بطرف زینب اول در نکاح زید بن حارثه سبنای محمد صلعم بود بعد از طلاق زید بحال نکاح حضرت صلعم درآمد و عقد نکاح وی حق تعالی کرده بود و گواهی جبرئیل علیه السلام و آفاده نکاح باز در مردم نشد و آیت نَزَّوَجْنَا کَهَا هم درین باره نازل شده است و درین باره چند آیت نازل شده که بابت تفصیل در مدارج مذکورست و شیخ محقق و محدث دهلوی گفته که درین قصه از اهل تواریخ غایت بود بسیار واقع است و تحقیقین بر آنند که از نزلات مفسرین است این قصه و قصه یوسف علیه السلام در خلوت باز لیجا و قصه داود علیه السلام با دوزیا و قصه گم شدن انگشتری از سلیمان علیه السلام که نزد محققین آنهم مترک و مخطوب است و از طریق صدق و سداد دور القصه فضائل زینب بسیار است از انجمله اینکه غایت کریم الطبع بود و روایت است که روزی حضرت صلعم باز نان خود فرمود که هر که از شما دراز دست تر باشد از همه بمن زود تر بمان رسد پس امهات المومنین بی را گرفته دستهای خود را بآن پیوند معلوم شد که دست بنده زنده دراز تر است از همه او را بوفات قریب تر بحضرت دانستند و چون بعد از حضرت پیشتر از همه زینب وفات یافت دانستند که مراد حضرت صلعم بطویل ید کثرت صدقه بود و شهور آنست که بعمر پنجاه و سه سالگی در سال بسم از هجرت وفات کرده و بعضی بسال سبت و یکم گفته مرویاتش یازده حدیث است از انجمله متفق علیه دو حدیث و نه دیگر در سائر کتب مرویست هشتم جویریہ بنت الحارث نام ویرانیز از بزه جویریہ تبدیل فرموده است و بود متعبد و ذکر کرده در غزوہ مدینه که در ماه شعبان بسال پنجم از هجرت بوقوع آمده بود و گرفتار شده به پیش حضرت صلعم آمده اظهار اسلام خود کرد و گفت که من دختر حارث بن ابی ضرارم که سید و پیشوای قبیله خود است پس حضرت صلعم در اشنای محبت ویرانجو است و آزاد گردانید و از عاشره مرویست که جویریہ بسیار شیرین و پلیم و صاحب حسن و جمال بود که هر که او را بدیدی فریفته وی شدی و فاش در مدینه بسال پنجم از هجرت و ششم از هجرت بعمر شصت و پنج سال در خلافت امیر معاویه وقوع یافته مرویاتش

در چند قصه از مفسرین نزلات واقع شده است



در کتب معتبره هفت حدیث است از انجمله چهار در صحیحین است و دو در بخاری و دو در مسلم و هفتم در باقی  
 کتب پنجم ام حبیب بن بنت ابی سفیان (یعنی خواهر امیر معاویه) بن حرب بن امیه بن  
 عبد شمس بن عبد مناف و نام وی زکله است و بقولی هند و می هجرت ثانیه پیدایش کرده بود  
 پس حضرت صلعم عمر بن امیه را به نجاشی فرستاد و ام حبیب را برای خود خطبه نمود و نکاح  
 در آورد و مهرش چهار صد دینار طلا بود پس نجاشی بعد از بستن عقد همان دینار را بویکیل  
 ام حبیب که خالد بن سعید بن العاص بود سپرد و بجله حاضران مهاجرین در خوشی نکاح آنحضرت  
 صلعم طعامی لذیذ خورانید و بود پاکیزه ذات حمیده صفات و پدیر خود ابو سفیان را در احاطه  
 شرک نجس میدانست و بر فرش حضرت ویرانشستن ننیداد و قاتش در سال چهل و پنجم  
 چهارم است از هجرت در مدینه و بقولی در شام مرو یا تاش در کتب متداوله شدت پنج  
 حدیث است از انجمله دو حدیث متفق علیه است و فرد مسلم یک حدیث و هفتم در سائر کتب  
 و هفتم صفیه بنت حبیبی از بنی اسرائیل از سبط مارون بن عمران از قبیله بنی النضیر بود وی را  
 حضرت صلعم از جمله سبا یا ای خیز بخت خاصه خود اختیار نموده آزاد ساخته بتزوج خود خواست  
 و ویرانزد حضرت شانی بود و رعایتش میکرد و عاقله صدیقیه را از وی غیرتی می برد  
 و قاتش در سال سی و شش بود و بقولی در سال پنجاهم یا د پنجاه و دوم و بقولی در خلافت  
 عمر و عمر بر جنازه او نماز خواند مرو یا تاش ده حدیث است متفق علیه یک حدیث است  
 و باقی در سائر کتب یا نزد هم میمون بنت الحارث عامریه هلالیه و نام ویرانیز حضرت صلعم از  
 بره به میمون تبدیل فرمود در سال هفتم از هجرت در ذی القعدة در عمره القضاء بحاله نکاح  
 حضرت درآمد و از غرائب اتفاقات اینکه نکاح و زفاف و موت میمون نه همه در یک موضع  
 واقع شده که آنرا سرف گویند بفتح سین و کسر را برده میل از کله و آلان در بفرقوی عمارتی است  
 افتاده کذا فی المدارج و قاتش در شصت و یک است و بقولی در شصت و یک یا شصت و یک  
 شش یا هشت و برین قول آخرترین همه امات المؤمنین میمون باشد اما مشهور است که  
 است بهر حال وی آخر از واج آنحضرت صلعم است که بعد از وی تزوج نکرد مرو یا تاش  
 در شصت و یک است و بقولی در شصت و یک است و بقولی در شصت و یک است و بقولی در شصت و یک است

سلسله چهارم کوفات ایام نخست حالات امیرالمؤمنین



کتاب فائده بدانکه جماعه دیگر از نسایند بست یا زیاد که بعضی را آنحضرت صلعم تزوج نموده  
زفات نا کرده مفارقت در میان آمده و بعضی را محض خطبه و خواستگاری نموده تفصیل جمله  
در مدارج ست مگر از انجمله حال یکی اینکه چون حضرت صلعم اورا بخواست و آن خبر بوسی  
رسید از کمال شادی ببرد سبحان الله این ست نشان ایمان و علامت محبت با حضرت  
اما دوازدهم ماریه قبطیه از کنیزکان آنسر و علیه السلام بود که مقوقس والی اسکندریه مصر  
بحضرت بطریق بدیه فرستاده بود و ابراهیم بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم از وی تولد  
شده بود اما اولاد حضرت صلعم بروایت شهرت کس اندسه ذکر و چهار اناث یکی  
قاسم و بسبب تولد وی آنحضرت صلعم بابو القاسم صلعم کنی گشت دوم عبد الله  
که کنی طاهر نیز لقب میداشت شوم ابراهیم از ماریه قبطیه اما آیت ان شاکل و هو  
الاکبر که در حق عاص بن داهل پدر عمرو بن العاص نزول یافته بود بعد از فوت عبدالله  
یا قاسم بود و در اولاد ذکر حضرت اختلاف ست مگر اشرافین ست که مذکور گشت و در بقیع  
بر قبر ابراهیم نشانی کرده شد چنانچه بر قبر عثمان بن مظعون که آنحضرت صلعم خود بنفش  
سنگ برداشت و بر قبر وی نهاد احدیث چنانچه در مدارج ست و در جذب القلوب  
مذکور ست که ابوداود بروایت جمعی آرده که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند آنحضرت  
صلعم فرمود تا سنگی بپارند سنگی بود بغایت بزرگ بچکس نتوانست برداشت سرور انبیا صلعم  
خود آستینهارا بر چید و حمله کرد و آن سنگ را برداشت و بجانب سر عثمان بن مظعون نهاد و  
فرمود تا بدان سنگ قبر برادر خود را علامت کنم و هر که از اهل بیت من بمیرد همین جا دفن  
کنیم تا آخر عثمان بن مظعون اول کسی ست که در زمین بقیع مدفون شده و پیغمبر صلعم  
بعد از موت او بر حسین او بوسه داد و فرمود او را به بقیع دفن کنیدا تا آخر و در خبر ست که عثمان  
بن مظعون اول کسی بود که از مهاجران فوت کرد و بحضرت صلعم عرض نمودند تا او را در کجا  
موضع دفن کنند فرمود در بقیع پس فرمود که احد کنند و از حد سنگی بر آمد آنسر و صلعم آن را  
برداشت و بجانب پایان قبر نصب کرد و بروایتی در جانب سر نهاد و چون مروان بن الحکم

ذکر اولاد حضرت صلعم

در جذب القلوب

و متواتر از او برده اند از اسناد مستفیض و در سلسله اجداد جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم



(که شیطان مجسم بود) والی مدینه منوره شده روزی عبور او بموضع قبر عثمان بن مظعون افتاد و آن سنگ را از انجا بر آوردند و بدر انداختند و گفت نمیخواهم که بر قبر عثمان بن مظعون غلامتی باشد تا بدان ممتاز و معین باشد بنوامیه او را بدین امر ملامت کردند گفتند بد کردی که پیغمبر خدا صلعم بدست خود گرفته در انجا نهاده بود برداشتی گفت اکنون که این حکم کردم آنرا تغییر نتوانم داد انهمی قول الشیخ الدهلوی گوئیم از انجاست که در ملک افغانستان نشانه از سنگ بر سر قبر سمیت نصب میکنند اما اثبات اول زینب است تزویجش در ملک بابو العاص ابن الربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف که پسر خاله زینب بود که مادر ابو العاص هندیست خویلد خواهر حقیقی حضرت خدیجه بنت خویلد بود و وقوع یافت وفات زینب در حیات حضرت رسول الله صلعم هم در نکاح ابی العاص در مدینه در سال هشتم از هجرت واقع گشت و حضرت خود در قبر وی در آمده بود و دوم رقیه که قبل از عهد نبوت تحت عقیبه ابن ابی اسب بصیغه مکبر بود و خواهر او ام کلثوم بنت ابی سلمه تحت برادر وی عقیبه بن ابی اسب تبغیر چون سوره ثبت نزول یافت پس از هجرت غیظ و غضب عقیبه و عقیبه هردو طلاق دادند و تا حال نوبت دخول نرسیده بود پس رقیه بنکاح عثمان غنی شد هم در ملک درآمد و بعد از هجرت در حالت جنگ پدر رقیه وفات یافت پس بعد وفات رقیه حضرت صلعم ام کلثوم را در سال سوم از هجرت بکرم رب العالمین نیز عثمان داد پس در سنه پنجم می نیز وفات یافت سوّم ام کلثوم چنانچه گذشت چهارم فاطمه و بعد پانزده سالگی و پنج ماه و نصف ماه بحکم حق تعالی در نکاح حضرت علی که عمر وی در آنوقت سست و یکسال و پنج ماه بود درآمد و این است روایت صحیح پسر سنه دوم از هجرت بعد مراجعت آنحضرت صلعم از غزو بدر و بقولی از احد و زاید وی حسن و حسین و محسن را از ذکور و زینب و ام کلثوم و رقیه را از اثبات اما محسن و رقیه در ایام طفولیت وفات یافتند و زینب را بعد از مدتی بن جعفر و ام کلثوم را بعمر بن الخطاب و ادوا از ایشان نسل نماند و بعد وفات فاطمه در شب رشنه سوم ماه رمضان بعمر سست و هشت سالگی بود عیشش ماه از آنحضرت

چهارم زینب را از ذکور



و کسي اطلاع نداد و در محل دفن وی اختلاف است بعضی در بقیع و رقبه عباس گفته و همین قول اکثرین است و بعضی خانه و بیت وی گفته که حالا داخل مسجد نبوی گشته و جنازه اش را از خانه بیرون نبرده اند و بقول بعضی قبر وی در بقیع در مسجدی است که بمسجد فاطمه مشهور است بهر حال فضائل فاطمه الزهرا در احادیث بکثرت است فضائل رفیع القدر میدارد که ذکرش موجب تطویل است کمترش اینکه وی سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنة است صلی الله علی النبی الامی و آله و اصحابه سلم علی ما فی علم الله تعالی

### در خلافت حضرت ابو بکر الصديق رضی الله تعالی عنه

وی ابو بکر عبد الله بن عثمان ابی قحافة بن عامر است ویرا و نیز ابو بن و پسر و پسر پسر ویرا رضی الله عنهم محبت بود و این امر بغیر از وی کسی نگیرا میسر نشده چنانچه در مجمع البحار است در واقعه ای و تاریخ خلفای راشدین و غیره آورده که بعد از تولد آنحضرت صلعم بفاصله دو سال و چند ماه ابو بکر تولد یافته و در مدارج گفته که همین قدر مدت زمانه خلافت وی است رضی الله تعالی عنه بعد از آنحضرت صلعم چرا که عمر شریف ایشان هر دو و نیز عمر شریف حضرت عمر شصت و سه سال میبود چنانچه در صحیح مسلم است **عَنْ أَنَسٍ** قَالَ قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَوعًا وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبَسْتَيْنَ وَأَبُو بَكْرٍ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبَسْتَيْنَ وَعُمَرُ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَبَسْتَيْنَ وَنَازِلٌ فِي رَأْسِ الْخَيْلِ عَامَ أُخْرَى كَأَعْوَامِ عُمَرَ كَأَعْوَامِ عُمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَوعًا وَدُرُيْسَانِ است که او را خلیفه رسول الله گفته و بعد از انتقال فرمودن حضرت رسالت مآب صلعم اکثر قبائل عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة انکار نمودند تا آنکه وی رضی الله تعالی عنه از کمال شجاعت خود همه را بعد از قتل و مقاتله باز برده و در چنانچه در حیات و اکثر کتب حدیث مندرج است و از نجاست که حضرت عمر اکثر اوقات میگرفت و گفتی کاش که جمله عبادت عمر عبادت یک شب را روزی ابو بکر بمبدل شدی اما شب غبار است و آما روز روزی از تله عرب است که باز ایشان را با اسلام در آورده و قبیل اسلام نام وی عبد الکعبه بود و بعد اسلام آنحضرت صلعم او را عبد الله نام مقرر نمود و نام پدرش گوار خود چنانچه فیضه در رساله ای نطق گفته

در اختلاف قبر حضرت نبوی

در اختلاف قبر حضرت نبوی

در اختلاف قبر حضرت نبوی



وَحَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَوَّلِ وَسَمَاءُ أَسْمَاءُ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ  
چنانچه در بستان است و قیل سَمَاءُ بِالْعَيْنِ لِعَيْنِهِ مِنَ التَّائِرِ و اتفاق کرده اند علمای است  
تسمیه ابو بر صدیق از جهت مبارک است او تصدیق رسول الله صلعم و از علی مرتضی بکرات و  
مرات شنیده شده که بر سر قبر میفرمود که حق تعالی تسمیه کرد ابو بکر را بزبان پیغمبر خود صدیق چنانچه  
در مدارج است و پیشتر پشت در قمره بن کعب بن لوی با رسول الله صلعم شامل میشوید چنانچه  
در شجره مجمع البحار است پس نام نامی ابو بکر درین شعر مندرج است بطریق تسمیه

اگر یاجم ز نام او نشانے | گفتم نذر پدر شتر جوانے | بدانکه بکر بالفتح بمعنی شتر جوان  
آمده پس باعتبار ترادف از شتر جوان لفظ بکر مراد است و چون بکر را نذر پدر که بمعنی ابو  
ساختیم نام ابو بکر از آن برآمد **الضام** ایم چو جاری شد ز ابواب کریم

روحها ششوا سر آب لیسیم | یعنی چون دریای فیض ز ابواب کریم جاری است آب دانه  
بخیل را ترک کن و نیز چون از لفظ ابواب کریم لفظ نیم دور کرده شد و نیز سر آب را که الف است  
دور ساختیم اسم سامی ابو بکر از آن برآمد و در حیات انجیوان و تذکره المذاهب غیر مآ آورده  
که بامروئی خالد بن الولید مسیله الکذاب را که دعوی نبوت کرده بود بمر یکصد و پنجاه سال  
حدیقا بقتل رسانید و بهر سینه سیزدهم بسبب بسیار اعیان از خلیفه ثانی رض بدست زید  
ابن ثابت کاتب الوحی بلا رعایت ترتیب قرآن مجید را مرتب فرموده چنانچه تا  
حیات نزدیک وی بود پستتر نزد عمر ماند و بعد از عمر نزد ام المومنین حفصه بنت عمر  
ماند چنانچه در بخاری است الغرض تا مدت دو سال و سه ماه و هشت روز یا چهار  
خلافت از حضرت رسالت پناه صلعم نموده حضرت عمر را خلیفه خود ساخته بتایخ  
هشتم جمادی الاخری یا بست و دوم آن بهر سینه سیزدهم بسبب سه شنبه در میان  
مغرب و عشا بنا بر اکثر یا بروز چهارشنبه بمرگ خود از تاثیر زهر مار غار جان شیرین  
نجان آفرین سپرده جهان از صدق مقال جو مال خالی گذشت آنکه او صادق الوری بود

یا پیغمبر خدا بوده | عمر آن شاه صادق الاقوال | بودی اشتباه شصت و سه سال  
بر سر خلافت از قمره بن کعب بن لوی | بود دوم جمادی الاخری بود

ابو بکر نام نامی



که بدار البقاش نقل نمود	آنکه تاریخ او چو گوهر گشت	روز فو تش چهارشنبه گشت
عقل سال وصال او فرمود	در سن خود رفت صاحب جود	
قبر او جنب قبر پیغمبر	همقران است همچو شمس و قمر	
در خلافت عمر رضی الله تعالی عنه		

در خلافت عمر

پستر حضرت عمر بسبب وصیت خلیفه اول بهمان روز خلیفه گشت و در شواهد آورده که ابو بکر در مرض موت خود باحضار بعد از تفصیل بسیار فرمود که عمر خلیفه خود نمودم بامر آنحضرت که امشب در خواب مرا بآن فرمود وجود تولد و شی بشب یکشنبه غره محرم بعد از عام فیل سیزده سال و از اشارت قریش بود و فائق میشد و می مردم را در طول گویا سوار است و مردم پیاده کذا فی المذارج و به نهم پشت باریک است صلعم در کعب بن لوسی بن غالب شریک میشود و چون که و شی امیر مومنان بود و می با امیر المومنین ملقب نمودند و از پیشتر ایشان بدین لقب ملقب شده اند و بطریق تقسیم نام نامی و می درین شعر و دیعت است **چشم را ضم کن دهن با بر کن** تا شود ساکن دل ویران من **مرا از چشم باعتبار ترا دلف و اشتراک حرف عین مکتوبی** است و مرا از دهن باعتبار تشبیه میم مکتوبی است و مرا از دل ویران حرف راست یعنی عین را مضموم کن و تسیم را فتحه و را را ساکن کن تا نام عمر از آن بر آید و در کتب مذکوره مذکور ساخته که و شی بعمر بنده سالگی پسر شد ششم از بعثت اسلام

در خلافت عمر

آورد و با سلام وی نازل گشت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** چنانچه در مدارج است و در خلافت و حیات خود روی زمین را بحسب کمال و خوبی جمال خود زینت کمال عدل و اجلال اسلام در داد چنانچه در حدیث حاکم وارد است **عَنْ حَدِيثِ أَنَسٍ قَالَ قَالَ كَانَ الْإِسْلَامُ فِي زَمَانِ عُمَرَ كَالزُّجْلِ الْمُقْبِلِ لَا يَزِيدُ إِلَّا قُرْبًا فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ كَانَ كَالزُّجْلِ الْمُدَّ بِرَأْسِهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا بُعْدًا** یعنی بود اسلام در زمان حضرت عمر زمانه مردی پیش آینده که زیاده نمیکرد مگر نزدیکی را و هرگاه که شهید گشت عمر بود اسلام باز مردی را بهشت روانه که زیاده نمیکرد مگر دوری را و قوتش



در ذرات اسلام بایان دارد

چند تا قبل از

در ذرات و بیان

ابن مسعود قال لانا اربعة من هذا اسلموا عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعن الله قاتل ابا طالب وعنه ابن عباس قال لما اسلموا محمد بن عبد الله فقال يا محمد لقد استبشش اهل السماء باسلام محمد هكذا في ازالة الخفاء وغيره ايسر امي صدواي برحال ان رفاض منش سنيان که در باره ترويج تراويج بربست رکعت واستنجا بخلوخ ويرايش به بدعت منسوب ميسازند چنانچه تفصيل در مسائل فصل ستم از باب اول تمام کمال درج نموده ام **و** چونکه مؤمن چون توئی را نام شد

لفظ مؤمن چون دو صد و شصت و نه **و** لهذا لازم دانستم که یک چند روایت برای احقاق خلا و اثبات حقایق و کرامت و بی درخا درج کرده آید اما بطریق ایجاز و اختصار چه القليل المؤدج الكثيره والغرفة ينبئ عن البحر الكبير و آن اینکه در طبقات شافعی شیخ عبد الوهاب نسبی مذکور است که بزمان حضرت عمر زمین را لرزه شد و شی به حمد و ثناء حق تعالی مشغول بود و زمین همچنان سیل زید آخر کار زمین را به دره زده گفت ایتر فی الو اعدال علیک زمین مستقر گشت ای قاطع عجب که زمین با وسعت خود از یکبار لغزش آرام گیرد و زبان را فضا یان منش با وجود صغر جرم و بی جرم افلاط نموده از جمله فضا منش را گزیده قرار بر استبداد و بی میناید هل هذا الا بهتان عظیم ایضا در کشف المحجوب ازاله و اوقدی مذکور است که عجبی بحدینه آمده قصد فعل حضرت عمر کرد گفتند که امیر المؤمنین در غزاهما خفته باشد رفته بر خاکش دید که دره زیر سرش نهاده خفته است با خود گفت که این همه فتنه اندر جهان (یعنی جهاد با کفار و قتل آن اشرار) همه از وی است قتلش که نزد درین حالت آسان ترست از پس بهتر تیغ کشید که دوشیر بدید آمدند و قصد وی کردند جمعی فریاد برداشت که عمر بدگرشت بری غنا و اسلام آورد **و** بیست این مرد صاحب لقی **و** هر که رسید از حق و تقوی گزید **و** ترسد از وی جن و انس و بر کردید ایضا در ازاله و شواهد و غیره آورده که حضرت عمر پیشی یکی از بلاد عبیده فرستاده بود در مدینه آواز برداشت که یا لبتیکاه یا لبتیکاه و میگوید که این از چیست برای

از حال



لیست تا با نوقت که آن جیش بحدینه مرصحت نمود و صاحب جیش آن فتواری که حق تعالی بوی  
 عنایت کرده بود پیش وی تعدد میکرد امیر المومنین حضرت عمر فرمود اینها را بگزار حال آنکه  
 که وی را بجز در آب فرستاده بودی بگو که چه شد گفت امیر المومنین بروی هیچ شری  
 نخواسته بودیم بآبی رسیدیم که غور و عمق آنرا نمیدانستیم تا از آنجا بگذریم و برآبرهنه کرده  
 در آب فرستادیم و با خنک بود در وی سرایت کرد فریاد برداشت که وای وای وای وای  
 و بعد از آن از کمال شدت سرما پاک شد چون مردمان آنرا شنیدند دانستند که لشکر می  
 در جواب ندای آن مظلوم بوده است بستر صاحب جیش را گفت که اگر خوف آن نداشتی  
 که بعد از من دستوری و رسمی مانند برآیند گردن ترا میزد می برو دیت وی را با اهل وی  
 برسان و همچنین در باب ترجم و تعادل و شی در حیات انجوان حکایتی با عجز آورده  
 که بسا عجز انگیزست و حکایت شق شدن کوه و بیرون آمدن مردی نزد حضرت نضله  
 انصاری که با هر عجز بجلوان عراق با سه صد سواران رفته بود بعد از آنکه نماز آمده بود  
 نیز در آنجا است بخون اطباب بجا که گفتا کرده شد ایضا در محب طبری و واقعی و تاریخ  
 اختلاف و آزاره و شواهد آورده که روزی حضرت عمر خطبه جمعه بخواند بیک ناگاه آنرا ترک  
 نموده و بار بار میگوید یا ساریه یا ساریه یعنی ای ساریه پناه بطف کوه بگیر و ساریه  
 نام مردیست که از طرف عمر امیر لشکر مجاهدین بود باز بخواندن خطبه مشغول گشت تا خطبه  
 تمام ساخت مردمان ازین حرکت ویرا مجنون دانستند و با هم قیل و قال میکردند تا آنکه  
 بعضی همین طعنه را در همان روز با امیر المومنین علی باز گفتند فرمود که وی هیچ کاری  
 و سخنی نگوید که از عهده آن بیرون آمدن نمیتواند آخر کار عبد الرحمن بن عوف که یکی از  
 عشره مبشره بود و با حضرت عمر بی تکلفی میداشت گفت یا امیر المومنین این چه کلمه بود  
 که در میان خطبه گفتی و خواه نخواه زبان طاعتنا را بر خود کشادی فرمود خدا را و قتی که از  
 ساریه و لشکری که با کفار نزدیک کوهی مقاتله مینمودند دیدم که رعب دشمن برایشان  
 غالب آمد و جای پناه در نظر ایشان نماند و قریب بود که از غلبه و کثرت کفار رو بفرار  
 می نمودند بی طاقت شده بلا ساخته یا ساریه یا ساریه گفتیم تا بگویم پشت داده



از شرفا باز رهند همچنان شد و فتح یافتند مردمان ازین ماجرا متعجب تر شدند حتی که  
 خوض کنان در کین مانند گویند که از مدینه تا لشکرگاه ساریه فاصله یکماه بود چون بعد  
 چندی رسول ساریه رسید مردم بعد استفسار حال معرکه از وی بجنبه همان مصیبت  
 در معرکه به روز جمعه از صبح تا وقت نماز جمعه خاصه تاها نوقت و شنیدن آواز غیبی یکسریه  
 الجبل و بدان سبب پشت بکوه دادن و فتحیاب شدن ایشان بر کفار چنانچه حضرت عمر  
 فرموده بودند شنیدند همه طاعنان از ندانست سر بچشیدند و ایضا درین کتابها آورده  
 و قتیکه مصر مفتوح گشت اهل مصر نزد عمرو بن العاص که والی مصر بود بوقت معین درخواست  
 نمودند که سال اسباب جاریه جوان باکره خوبصورت پُر از روز و زیور در نیل مصر انداخته میشود  
 و رنه آب نیل مصر خشک میگردد و بدان سبب زراعت خشک شده قحطی افتد و انتظام  
 این امر متعلق بخلیفه شهر میباشد عمرو بن العاص از انکار نموده که من خون نفس بلا حق  
 شرع گاهی نخواهم کرد و بدرستی که اسلام بادم است هر جمیع رسوم بدر که پیش از وی بوده باشد  
 چون ایام انداختن جاریه در نیل رسید آب نیل حسب عادت رو بخشکی نهاد و غریو از حرارت مصر  
 برخاست آخر الامر عمرو بن العاص متعجب شده جمله ماجرا را به پیش عمر نوشت و شی بخوابان  
 چند الفاظ نوشته حکم انداختنش در نیل داد و بسم الله الرحمن الرحیم الو حیلانی نیل مصر من  
 عبدا لله عمر بن الخطاب انا بعد فان كنت تجری بنفسک فلا حاجة لنا الیک و  
 ان كنت تجری بالله فاجبر علی اسم الله یعنی بطرف نیل مصر از بنده خدا عمر اینکه اگر باراده  
 خود جاری میشود پس ما را توجاتی نیست و اگر حکم خدای تعالی جاری میشود پس جاری  
 شو تا ما خدا پس مجبور انداختن آن پارچه شانزده ذراع آب نیل بلند شده جاری گشت و تا  
 ابد الابد قائم ماند و از آنوقت باز تا ایندم آن عادت بد از مصریان برخاسته است  
 و ایضا در ازاله آورده که علی بن ابی طالب دید که گویا در پس حضرت رسالت پناه صلعم نماز صبح  
 خواندم و حضرت علی السلام بر محراب تکیه کرده بنشینست ناگاه از نیل طبعی رطب آورده پیش  
 حضرت صلعم نهاد حضرت صلعم بطبی از ان برداشت و فرمود یا علی این را خوردن نیلخواهی  
 گفت منی دست مبارک دراز فرموده آنرا بدامنم داد باز بار دوم نیز رطب دیگر بر عنایت فرمود



و خلافت آن رطب بدنامم موجود بود که بیدار شده و وضو ساخته مسجد رفتند در پس عمر بن خطاب صبح  
خواندم و عمر بن خطاب تکیه زنده نشست اراده کرد که خواب شب گذشته را بیان سازم  
ناگاه زنی با طبقی از رطب بر در مسجد رسیده پیش عمر فرستاد حضرت عمر طبری از آن بر گرفته گفت  
یا علی این را بخوابی خور و گفتم بل پس آنرا بدنامم کرد باز رطب دیگر بدست گرفته مثل بار اول  
بعد از آن گفتن من بدنامم رسانید پس بر دیگر حضار صحابه از چپ راست خود تقسیم فرمود  
من بدل خود خواش زیاد از آن میداشتم بمن التفاتی کرده گفت یا اخی اگر رسول صلعم  
بشبت از زیاد ازین دادی من هم ترا نیز زیاد دادی تعجب کردم و پرسیدم آیا ترا خواب  
ششم حق تعالی اطلاعی بخشیده است فرمود مؤمن بنور دین نظر میکند گفتم صدقت یا  
امیر المؤمنین شب در خواب همین قدر دیده ام و بس و لذتش از دست مثل لذت  
دست حضرت رسالت پناه صلعم یافتم ایضا ازین خواب صحبت خلافت امیر المؤمنین  
بطریق نیابت از آنحضرت صلعم پیش هر عاقل باذل بلکه هر جاهل غافل نیز صاف بود است  
پس هر آن نسبت شنید که بوی کرده شود یقین دانند که بجنبه بجناب پاک حضرت صلعم گستاخ  
کنان شده اند العباد بالله الحاصل که در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب از وی شش شهر  
با توابع و لواحق مفتوح شده اهل اسلام قایض آنها شدند و چهار هزار مسجد بنا کرده شد و چهار  
کنیسه و دیر و کنشت خراب کرده شد و دیگر از و نه صد سببر بطرف جنوب تجارتی جوامع بجهت  
خطبه جمعه نهاده شد چنانچه در روضه الاحباب مدارج و ازاله آورده فائده انچه سلطان  
عالمگیر در ملک هند در حق بنای مساجد و مسمی معابد کفار بجا برده عین طریقه حضرت عمر رضی  
داشت بعضی اهل اسلام که در حق وی زبان درازی مینمایند لاریب که عند الله ما خود گردند  
ایضا اجرای سنه هجرت آنحضرت صلعم از مکه بمدینه هم در خلافت وی بسال شانزدهم  
در اهل اسلام ایجاد یافته چنانچه در حیات است از پیشتر سه میسوی و سنه فی القرنین می نوشته شد  
تفصیلش در غیاث اللغات مرقوم است الغرض حسب استدعای خود که روزی بجناب الهی  
مناجات کرده گفت ای من زیاد گشت و تو هم ضعیف و رفتم منقشر پس بخوان بگو  
خود مرا چنانچه حاکم اغواش کرده و گفت ای نصیب کن مرا شهادت در راه خود و موت در راه



در مدینه رسول خود چنانچه در بخاری است و بموافق قول کعب الاحبار عمر را که من در تورات تراست قبول  
 شهید یافته ام چنانچه در راج و خلفا و غیره آورده بعمر شصت و سه سالگی بنا بر مشهور بر روز چهارشنبه  
 بوقت نماز فجر بیست و ششم ماه ذی الحجه ۳۲ هجری است و سوم بخبر ابوالولوف مجوسی غلام مغیر بن  
 شعبه که خاص برای قتل عثمانی خنجر دوم ساخته بآب زهر لابل سر کرده بود چنانچه در حیات است  
 و اصطنع له خنجره که کسان و سخته مجروح گشت کتف و پهلویش را و ریود از قیامت که  
 در نماز فجر بود بیدار گشت و بمجروح زخم رسیدنش هم در نماز زبان مبارکش جاری گشت قتلش بکعب  
 و همراه حضرت ایشان دوازده یا سیزده کسان دیگر از چپ راست که مستعد گرفتاریش بودند نیز  
 مجروح ساخت که شش یا هفت یا نه کسان از آنان نیز بشهادت رسیدند و آخر آن ناری  
 چون بگرفتاری خود دانست آن خنجر طلق خود را برید و خود را هم خود را هلاک ساخت و بجهنم رسید  
 و حضرت عبدالرحمن بن عوف که قریب فاروق بود بوقت فرمان عثمانی بطریق استخلاف بخت  
 تمام نماز را بر مردم او اندوده فاروق اعظم را بخانه اش در آورد پس بعد وصیت و نصیحت بسیار  
 مسلمانان را مطلق بر شش کسان از اهل عثمان و بیز و طلحه و سعد بن ابی وقاص  
 و وی غائب بود و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم را نمود و عبدالله سپهر خود را در  
 نفس شوری داخل نموده مگر از امر خلافت بیرون ساخت و ضعیف نام غلام خود را امر نمود که تا از  
 خلافت بر یکی از میان نماز را ببرد و او نماید و بسور بن خزیمه و نسی کسان دیگر از انصار فرمود  
 که تا سه روز در تعیین خلیفه ازین شش نفر بسبب شوری اگر تاخیر افتد خیر ورنه بعد سه روز  
 هر یک ازین شش کسان بقتل رسانید که فلاخیر لیسلمین فیها الله اکبر کار این مردان  
 بود که خود در سکرات موت بطوری گرفتار بود که هر چه از بنید و شیر برای غذا و ارامی نوشانیدند  
 همه از زخمهای سموم و وی بیرون میرفت برای انتقام دین چنین سرگرمی و علوم است تمام  
 برای دفع غفلت الله عز و جل قناش هاده کامله خالصه فی سبیلک بجا و بیتک المصطفی  
 و کل واحد من احبائه المحبتی و اذ خلنا فی محالین هذه الا و لیا فی البرئخ و  
 العقبی این بسید المرسلین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه  
 اجمعین بهر حال بعد از طای این مراتب از ابن عباس پرسید که مگر بقتل رسانید گفت ابوالولوف



فرمود و الحمد لله که قلم از دست سلمانی نگر دیدم بر روز شنبه که غره محرم احرام بود بقرب آب میل  
ترجیل نمود و بروایتی تباریخ چهاردهم ماه مذکور زخمی گشت و بعد از یک شبانه روزی انتقال فرمود  
و بعد از خواستن اجازت از حضرت صدیق اکبر در حجره روضه مقدس  
مدفون گردید و بعد از انتقال عمر بن زین سیاه گشت چنانچه اطفال با مادران گفتندی اقلبت  
القیامة یا أمّنا که یعنی ای مادرم قیامت بر خاست گفتی نه ای فرزند بلکه مقتول گشت خلیفه  
عادل حضرت عمر چنانچه در حیات و شواهد است و بود خلافت وی ده سال و شش ماه و  
پنج روز و بقول سیزده روز چنانچه در جامع الاصول حیات آورده و نیز در حیات کجیوا است  
مجاهد گفت که روزی در مجلس ابن عباس گفتگو نمود مردم تا آنکه در فضیلت ابوبکر صدیق رضی  
اقتاد سیر در فضائل عمر و چون ابن عباس ذکر حضرت عمر شنید بسیار گریست تا آنکه بهوش  
افتاد و پست فرمود سرحه الله عمر که وی نمی خواند قرآن را و آنچه در او بود بران عمل فرمود پس حدود  
حق را قائم نمود چنانچه مامور بود و درین باب از طعن طاعنان خونی نگرد و پیر آئینه دیدم عمر را  
بکه پیر و له خود قائم نمود و حد را تا آنکه هدران حد و پیر بکشت و چون حد عمر بن زین سپرد و حد  
نام ابوشحیم کنیت سیزده پسرش گفت کای پدرم کشتی مرا جوایش داد کای فرزند هرگاه که پیر و پیر  
خود ملاقی شوی پیشش عرض کن که پدرم چنین حد و قائم میکنند و بود حضرت عمر که  
با دختر فاطمه الزهراء ام کلثوم تزویج کرده بود و حد و حدش چهل هزار درم مقرر کرده بود و از پنج است  
که شیعه شنیعه خذلهم الله تعالی کله قبیحه در حق وی ذکر کتب خود می نویسند هو اول فرج  
غصب متلفذ بالله من هذا القول الشنیع ابیات

عمر او نیز بود و متص به سال	که در شاهی بدولت و اقبال	ابو صدیق صادق الاقوال
شنبه و غره محرم بود	که عمر نقل زینحان فرمود	بست و نه روز شش ماه و ده سال
رملتش هم بسال که فرمود	سال نقلش خرد بحسرت خواند	بسکه در عدل سعی و کدش بود
مع چون عمر چون گنج زیر خاک فیت	روح پاکش پیر افلاک فیت	و ای صد و ای عدل بکشتن ناکند
یعنی پاک آمد بدینیا پاک فیت	تعداد و وفات بعضی اجل و کبار که در خلافتش بود و عتبه بن	پاک شد سال وصال و عیان
غزوان و ابوقحافه و ابوبکر رضی الله تعالی عنهما که در حالت پیری به پیش پیر اسلام آمد و بود		



والتحضر تغير رنگ موی سپیدش مثل نعامه امرو زوده بود و سعد بن عباد و ابن ام مکتوم  
المؤذن الاعلی و قیس بن ابی صعصعه أحد من جمیع القرآن و نوفل بن الحارث بن  
عبد المطلب و أخوه یوسفیان و مارئیه قطیبه ام السید ابراهیم بن محمد علیهم السلام و ابو عبیده  
ابن الجراح امین الائمة و معاذ بن الجبل مجتهد و یزید بن ابی سفیان و الفضل بن العباس  
و ابی بن کعب و بلال المؤذن و البراء بن الماہک اخو انس و زینب بنت جحش ام المومنین و  
خالد بن الولید و قتادة بن النعمان و سوده بنت زمعه غیر ام المومنین که و بی در خلافت حضرت  
معاویة فات یافته و عثم بن ساعد و دیگر خلائی از صحابه و غیر هم رضی الله تعالی عننا و عنهم اجمعین

در خلافت حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ

وئی به پنجم پشت در عید مناف بن قصی بن کلاب بن امره با حضرت صلوات الله علیه پیشتر  
بعد از وفات حضرت عمر ثلثه سووم روز و سووم تاریخ محرم الحرام ثلثه بست و چهارم حضرت عثمان  
ابن عفان را بالشوری خلیفه گردید تفصیلش اینله و شی با سال ششم از امام فیل متولد گشت و  
بعد از حضرت عمر یا قبل از وی بنا بر اختلاف مشرف با سلام گشت پس بعد از مدتی گشتن  
حضرت عمر حسب وصیت و شی برای شوری مجتمع شدند از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن عوف  
فرمود که کار شما بر سه نفر اختصار ورزیدن باید پس حضرت زیر گفت من کار خود به علی رض  
سپردم و حضرت سعد کار خود را بعد از عثمان سپرد و حضرت طلحه فرمود من عمل خود را عثمان  
گذاشتم و عرقش این هر سه صحابه کبار خود را از دعوی خلافت خالی ساختند پس حضرت عبدالرحمن  
نیز فرمود که من نیز خواهش این کار ندارم و فی الفور رو بعثمان و علی را آورده بایشان خطاب  
نمود که هر که از شما هر دو ازین کار انکار نماید ما همه هم از وی بیعت نمائیم (گویم هزار آفرین باین  
کار و ابی عبدالرحمن را که اولاً بجلت عملی خود از شش نفر خلافت را در سه کسان منحصر گردانید  
و باز از ان خود را کشیده مگر بطوریکه باقی ماندگان را مجال انکار نیز نماند فبما شاء الله احسن الخالقین)  
پس هر دو ساکت ماندند اما جواب سوال عبدالرحمن را که اَتَجْعَلُونَنی یعنی اختیار این امر بر من

در خلافت حضرت عثمان

دین احمد بن محمد بن علی  
بن حسن کا حوالہ کیا ہے  
میں نے کہا کہ اس کی تائید  
کے ساتھ شام میں رہا  
یہ وقت دیکھنا  
حضرت میرزا  
والی ملک شام  
ساخت کرد  
منہ المذبح  
شرفی



همین قدر گفتند نقد پس عبد الرحمن دست حضرت علی گرفته تعریف و توصیفش نمود و گفت  
 اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه احسن عدالت نمائی و اگر بر تو امیری گردانم آیا اطاعت و سماعت حکم  
 وی کنی گفت بلی بعد از آن دست حضرت عثمان گرفته همین قال و مقال رفت باز دست علی  
 گرفته گفت که ترا بر کتاب سنت رسول صلعم بیعت میکنم قبول خواهی کرد فرمود بلی باز از وی  
 پرسیده که بر سیرت شجین نیز بیعت می سازم گفت پذیرم پس دست علی را گذاشته دست  
 عثمان گرفته همین گفتگو نمود بعد از پذیرائی و می جله امور را عبد الرحمن امر خلافت بوی سپرد  
 و فی الحال بیعتش گرفت پسر حضرت علی و دیگران نیز بیعتش نمود پس با جماع جمله صحابه خلافتش  
 منعقد گشت تا دوازده سال خلیفه ماند مگر دوازده روز و بروایتی یازده سال و یازده ماه و چهارده  
 روز و بنی النورین خوانده میشد بسبب آنکه با دو بنات مطهرات در حیات آنحضرت صلعم یکی  
 رقیه دوم ام کلثوم یکی بعد وفات دیگری عقدش وقوع یافته و سوا از وی هیچکسی را در هیچ زمانه  
 این امر میسر نشده که با دو دختر آن کد امی پیغمبر تزویج کرده باشد کذا فی الحیوة و خیر و بعضی وجوه  
 و گیر نیز گفته و جمع کنانید وی قرآن را بحال احتیاط در ۲۵ سبست و پنج چنانچه ابن حجر گفته و  
 در بخاری گفته که چون حذیفه بن الیمان شکایت اختلاف مردم در قرآن بحضرت عثمان رضی  
 رسانید پس حضرت عثمان از نزد ام المومنین حفصه آن قرآن را که بشورای محمد حضرت ابو بکر  
 جمع کنانیده بود طلبیده باز با مروی بلغث قریش با ترتیب جمع کنانیده در اطراف آنرا مروج  
 و منتشر ساخت و وی چندان صاحب خیرات و افعال البر بود که ذکرش طولی دارد تا آنکه در  
 زمانه بابرکت حضرت صلعم حبش عسرت راه نه صدور پنجاه شتران با پالان و سامان همیار کرده  
 بنواخت و پنجاه اسبان شامل آن نمود تا عدد آن جمله یک هزار گردید و نیز از حدیفه مروی است  
 که آنحضرت صلعم برای سامان حبش عسرت کسی را بنزد وی فرستاد پس وی شتر از حضرت صلعم  
 ده هزار دینار روانه کرد چون بحضرت صلعم رسید در دست آنرا میگرددانیدی و فرمودی بخشید ترا  
 یا عثمان آنچو در ظاهر کردی و آنچه در باطن کردی و آنچه تا قیامت از تو سرزد گردد و نیز از  
 وی با آنحضرت صلعم به کسی پنجاه دینار خریده بود برای فراخی آب بر صحابه رضوان الله تعالی  
 و علیهم اجمعین و بطرز تعمیه نام مبارکش درین شهر مندرج است



نمود از هم دو انگشت نگون مبارک

تشریحش اینکه خورشید بالفظ معین مراد و نیم معنی ست  
وازمین سیمای آنکه حرف ع ست خواسته و هرگاه دو انگشتان نگون سارا از هم بکشایند رقم  
هشت از ان نمودار گردد بدین شکل ۸ و از ان شکل لفظ ثمان خواسته و چون حرف ع

با ثمان قرین گردد نام عثمان از ان برمی آید و همچنین ست ۵

بنام یازدهم چون پنج حرف ست  
یکی را دو رکن تا هشت ماند

یعنی از نام عثمان که پنج حرف اند حرف ع را جدا کن باقی ماند

لفظ ثمان ست بمعنی هشت و از مشیت ایزدی مروان بن الحکم (از بنو امیه که گویا فساد مجسم

ویر تعبیر باید نمود و آنحضرت صلعم حکم راجع اولاد و تبارش بباعث خباثت حبلی ایشان که نبوت

از ایشان میدانست شهر بدر فرموده بود و حضرت شیخین نیز ایشان را در شهر نگذاشتند

و در ابتدای خلافت عثمان نیز شهر بدر بودند مگر بسبب قرابتیکه با حضرت عثمان میداشت

و نیز خواهرش منکوره عثمان بود پس حکم النساء جبال النساء طین و نیز بموجبت کید کن

عظیبه بن عمرو سفار شهای گوناگون از وی خلیفه ثالث مروان را اجازت در آمدن بدمیه داد و

چونکه وی مایه فساد در امور دنیوی کمال منظم بود باعث آن تا بوزارت خلیفه ثالث رسید هر چند

که در ابتدا امور خلافت از رای وی استحکام پذیرفت مگر پس از مدت شش سال مفسد

گوناگون نیز نمود تا آنکه در آخر هم از شرارت وی اهل فتنه از مصر و نیز کسانی بسیار از بعضی قبایل

عرب بمنازعت برخاستند بلکه بعضی صحابه مانند مالک اشتر نخعی و مانند محمد بن ابی بکر رضی الله

عنهما نیز در تنگی وی از خلافت و عزلش از امارت شریک گشتند تهر حال در آخر عمر شتابان

یا دو یا چهار یا شش یا هشت یا نود سال بروز جمعه بنا بر اکثر یا چهارشنبه یا شنبه تاریخ دهم

یا دوازدهم یا بیست و چهارم یا یازدهم ذی الحجه سنه سی و پنجم از دست کبود چشم مصرع از اهل

بغی بدرجه شهادت رسید و این اول آفت و بلا بود که درین امت بعد از آنحضرت صلعم نزول

نمود تا آنکه در حق خون و می نمود هزار کسان از مسلمانان بقتل رسیدند چنانچه حضرت زبیر

طلحه که از عشره مبشره بودند نیز درین اختلاف شهادت رسیدند ان الله وانا الیکه لارجعون

و در شواهد آورده که بعد شهادت و می تاسد روز او را دفن نکردند ناگاه با تفتی آواز داد که -

اِذْ فُتُوهُ وَ لَاحِضُوا عَلَيْهِ فَوَاتَ اللَّهُ عَنْهُ وَ جَلَّ قَدْرُ صَلَیْهِ عَلَيْهِ وَ شِیْخُ الْفَتْحِ کَنتَ کَدر شب شنبه میان



مغرب عشاء دفن کرده شد و مدتی گفته که وی بروز چهارشنبه شهید گشت بعد از عصر و بروز شنبه قبل از ظهر مدفون گشت ممدوی گفته که در میان ایام تشریق مقتول گشت و اسامه روز سبب است اہل فتنہ مدفون گشت و نماز جنازہ بروی خواندہ نشد و بعضی گفته کہ جبیر بن مطعم نماز جنازہ بروی خواند و شب مدفون گشت و مرجع البجا گفته کہ صلی علیہ و علیٰ آلہ و سلم غیرہ و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال

چونکہ او دال خیر و احسان بود در سن دال رحلتش فرمود سال نقلش بگوید ردو الم

شما بعضی اموات کبار در خلافت حضرت عثمان بن سراقہ بن مالک و عیاض ابن بکر ابو اسید الساعدی و اوس بن الصامت و عبد اللہ بن عذافہ و زید بن خارجه کہ پس از مرگ ہم سخن کوه بود و لکبیر الشاعر الاول و الشید ج الدماجد سعید و ابو لہاب بن عبد المنذر و دیگر صحابہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم

### در خلافت حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

وی شش بدوم پشت در عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف با حضرت صلعم میرسد پستزل دفن یا بعد از آن یا بعد یک روز از دفن حضرت عثمان حضرت علی کرم اللہ وجہہ بچیت کرد اہل بدر بر سر خلافت جلوس فرمود ۳۵ سی پنج تفصیلش اینکہ حضرت علی زوج بتول بنت الرسول علیہم الصلوٰت و التسلیات بعد از ہشت و یازدہ یا ہفت سالگی یا کم و بیش از آن اسلام آورد و بیاعت خردگی و صغر سنی پستش او تان ننمودہ (و چونکہ حق تعالیٰ رومی مبارکش ازین نجاست محفوظ داشتہ نہ دیگر از این نجاست کہ ویرا بدعا ی کرم اللہ وجہہ مخصوص گشت)

و بطریق تعمیہ نام نامی وی درین شعر جامی و دبیعت است

بہر تسکین دل بریان من از چشم با اعتبار ترا دین عین زمین مسامی آن حرف خواستہ

و از بکشا نیز بعل ترا دین صیغہ افتخ مراد داشتہ و از آن فتحہ دادن بعین مذکور خواستہ

و همچنین از لفظ زلف با اعتبار تشبہ در خم و پیچ لایم و از بشکن اکسر کسر دادن بدان تسکین

جزم و سکون یا ارادہ کردہ کہ دل و میان کلہ بریان واقع است ازین ترکیب اسم علی بنجمیلی

گشت و نیز درین شعر

صبحی بخواب بودم ناگاہ دلبزد گفتا مرا نگاہ کن خورشید بر سر آمد یعنی لفظ مرا دین کلہ بی ست و از خورشید با اعتبار ترا دین عین از آن سامی آن حرف خواستہ و چون کہ

در وفات بعضی بزرگان در خلافت عثمان

در خلافت علی کرم اللہ وجہہ

سہ اسم علی







کردند علی با لشکر خود تعاقب ایشان نمود آنحضرت بعد از رد و بدل بسیار با جادوی الاخری <sup>۳۲</sup> سی و ششم هر دو فریق با هم چنان جنگ کردند که سیزده هزار کس مع طلحه و زبیر مقتول شدند و آنکه پای ناله مانده را نیز قلم کردند اما چون ناله موصوف بر سه پا همچنان قائم ماند و صدقه از پشت سر نیفتاد بجوف هر میت آن باقی پایهای ناله را هم قلم نمودند حضرت صدقه بر زمین افتاد بهوش گریه پس برادر علاقی وی محمد بن ابوبکر از طرف علی نزدش آمد چون دست محمد بر سینه صدقه رسید بهوش گشته بغضت حبسته گفت کیستی که بجای رسول مسلم دست می زنی سبحان الله و بحمد الله گفت من برادر ت ام نه غیر القصد حضرت علی فتحیاب گشته پانزده روز در انجا اقامت ورزیده بعد از آن بکوفه رفت و این جنگ را جنگ جمل نامیدند و مخالفین علی را با عت خطای جبهادی معذور می شمارند و مقتولین از هر دو طرف شهدا اند و این اول جنگ است که در صحابه افتاده بود و آنچه در حدیث است ستوری اختلافا کثیرند از اینجا آغاز گشت بعد از آن حضرت معاویه از طرف شام بطلب همان قصاص سبب قرابت خود با عثمان بن ماه صف شده سی و هفتم بر علی خروج کرده بصغین ملاقی شدند و هزار مایل اسلام در آن جنگ بجار آمدند و بعد از آن روز بروز از هر گونه فساد مای عظیم برپا میشدند و تقویت اسلام بر و با انقلاب آورد تا آنکه در کوفه به فدا محمد رضا المبارک <sup>۳۳</sup> چهلیم بوقت فجر روز جمعه حضرت علی برای ادای نماز ندای صلوة کنان از درین بیرون میرفت که دفعه از دست عبدالرحمن بن ملجم المرادی الخارجی جهنمی بر سر مبارک ضرب شمشیر محضتم خود که ضربش تا دماغش اثر کرد و بعد از دو روز وفات نمود بهر حال مردمان سر مبارکش را بر بستند و ابن ملجم جهنمی را بعد از وفات علی بنابر جهنم رسانیدند و بعد از قتل جبهادی را با تشنه و در حیات الحیوان آورده که حضرت علی حضرت حسنین را بعد از وصایای بسیار این امر فرمود که بعد از مرگ من قاتل مرا نیز یک ضرب بزنید چرا که وی مرا یک ضرب زده و او را مسئله کنید چرا که فرمود علیه السلام یا کواکب المثلثة پس بعد انتقال فرمودن شی امام حسن بن علی پیشتر برود دست ابن ملجم خارجی را قطع نمود پسر برد و پایش را و در چشمانش میل سرخ کرده شده با تش گردانید و درین مه حالت ابن ملجم ناری آبی نیل کرد و چون اراده قطع زبانش کردند جزع و فرغ نمود مردم از تعجب نموده پرسیدند که تنها از قطع زبان این قدر جزع و فرغ برای چیست گفت بجا آگاه و ناله این

تأمل صحاح در خلافت علی

۱۰-۱۱

تأمل صحاح



مرگ نیست بلکه برای آنست که ساعتی از ساعات دنیا بر من بلا ذکر خدا خواهد گذشت آخر بعد از  
 قطع زبان بجز الغرض مرتضی علی بعد از وصایا و نصائح گوناگون بمرگ شصت و سه سالگی چنانچه  
 ابو الفیض فیضی در موارد الکلم رساله بی نقطه خود آورده و صامه اهل الدل اعداءه و اهل الکلمه  
 اعداءه عامه و اهل و اقوام عمره کاعوام عمره رسول الله صلعم با چهار یا پنج سالگی خود را  
 بشب یکشنبه نوزدهم شهر مذکور از دار فناء بقراب رب غفور رحمت فرمود و در کوفه در روزی هجری  
 و یازدهم صفر مارت مدفونش ساختند مگر خوف خوارج خدا را که گویا در مبارکش را پوشیدند چنانچه در  
 حیات گفته که حضرت علی اول از ان امان است که قبرش نهان گشت و در اصل قبرش از روی  
 یقین هیچ جا معلوم نیست انتهی (گویم که حال قبر فاطمه الزهرا نیز همین است) و یا از جهت همین خوف  
 بمردن ایشان بر نمد و در بقیع دفن نمودند و یا تا بولش را حسب وصیت می بر ناخته و می بار کرده در  
 زمام ناخته را گذاشته تا آنکه تقدیر بجفت الاشرف و برارسانیده و در انجا مدفون گردید همین  
 شهرت باعث شهرت این قول ابن خلکان در تاریخ خود چنین گفته که باری مارون رشید  
 یوزان شکاری در پس صیدی در صیدگاه یله کرد آن صید بقبری رسید که جمله یوزان از جمله باز  
 مانده بفاصله از قبر شریف ایستادند مارون ازین مشاهده متعجب مانده که یکی از اهل خیرت آمد و  
 گفت یا امیرالمومنین اگر من قبر این عظم تو علی بن ابی طالب را ببینم چه خواهی داد فرمود عزت نام  
 گفت این است قبر وی مارون گفت از کجا میگوی گفت باید بر من برای زیارت قبر وی آمدی و  
 پدرم گفت که برای زیارتش با جعفر صادق می آمدی و می باید خود محمد باقر و می باید خود زین العابدین  
 علی بن حسین و می باید خود امام حسین شهید دشت کربلا برای زیارتش می آمدندی و بود  
 امام حسین عالم تر بقبر وی رضی الله تعالی عنها و بعضی گفته که این قبر مغیره بن شعبه ثقیفی  
 و اصح اقوال آنست که وی مدفون است بقصر مارت کوفه انتهی کلامه و در حیات گفته که خود حضرت  
 علی و وصیت فرمود که قبر مرا پوشیده دارید بسبب آنکه بخود باطل میدانست که بر آئینه امر خلا  
 به بنی امیه رسد پس مبادا که بقبر من ادبی نماید بهتر حال چهار سال و هفت روز یا شش یا  
 دوازده روز و یا نه ماه و یک روز خلافت حق را ندیده بهر حال بعد خلیفه شدن چهار ماه در مدینه  
 بعد بعراق رفت تا آنکه در کوفه شهید گشت تاریخ رحلت آنکه مزج بقول حق بوده

تفاوت در تاریخ

در اصل قبر علی



ابن عمر رسول حق بوده این سخن بس بود حسب غم بیکان آخرین حرف علی	اگر تو سال شهادتش جوئی که سرانجام است این ماتم و ذکر بعضی اموات در خلافت می	سرانجام چهارم چنانست باز سال شهادتش که حلی
--	---	---

ابن العوام و طحطاوی چنانچه گذشت و عثمان فارسی که درازی عمرش مشهورست تا آنکه بعضی  
دو نیت پنجاه سال گفته و بعضی سه صد و شصت سال و بعضی گفته که زمانه عیسی السلام  
در یافته بعد از مدراج و بعضی گفته که انتقالش در خلافت عمر بود و او پس قمری و عثمان بن یاسر  
و شیل بن حنیف و مشیب الرومی و محمد بن ابی بکر الصدیق و سیم الداری و ابو یسیره  
البدری و هشام بن حکیم و ابورافع مولی النبی صلعم و غیرهم رضی الله تعالی عنا و عنهم اجمعین  
تاریخ و فیات هر چار خلفای راشدین که جسم های پاک ایشان مردین متین محمدی را

صلعم بن ابی طالب سرم خاک ره هر چار سرور سج فات ابوبکر از اخذ بر گیر ندا گوشش آن مدله بکن تسطیر	هر چار چار رکن انگین ابوبکر و عمر عثمان و حیدر بکن شهادت فاروق یا احد تحو صدای غیبت شوم رسید کانی ظلم	بل یار جد و کعبه دین ایضا برای سال فات خلیفه ثالث سن شهادت حیدر زیم حیدر گیر
---	--	---

لطیفه در حدیث صحیح واردست که فرمود علیه السلام خیر القرون قونی احدیث پس آنحضرت  
صلعم دین حدیث که بطریق پیشین گوئی ارشاد فرموده لفظ قونی هدایت نمود و لفظ دهرنی  
عصری و زمانی و ادائی و وقتی و اشغال آن نفرمود با وجودیکه این جمله الفاظ نسبت به قونی  
معروف ترند تا که از عبارات لفظی آن نیز افضلیت و حقیقت خلافت هر چار خلفای ممدار  
علی حسب مدارج معلوم اهل حق و اهل بصیرت گردد چنانچه از رعایت معنوی آن خیریت  
افضلیت زلمه برکت سه گانه مصرح است شش بخش اینکه در قونی چار حرفند (ق - ن - ر -  
ن - ی) و نزد خدا و رسول الله صلعم مستحق خلافت بعد از آنحضرت صلعم صدیق اکبر بود  
پس عمر و پسر عثمان و پسر علی پس علی حسب ترتیب استحقاق از آخر اسمای متبرکه که ایشان  
آخرین را گرفته (چنانچه قات از صدیق و از عمر و از عثمان و یا از علی) ترکیبش  
فرموده لفظ قونی از آن برآمد یعنی تا وقتیکه خلافت صدیق با خبر رسد استحقاق عمر نیست

در اموات که در خلافت علی

تاریخ وفات هر چار

لطیفه در حدیث صحیح خلافت خلفای اربعه



و همچنین تا انتهای خلافت هر یکی از عمر و عثمان و علی مردی که بر استحقاقی نمیرسد چنانچه تخصیص  
 اخذ معروف آخر از اسامی ایشان منتج این نتیجه است و این معنی منظور جناب حضرت مهدی است  
 بود اگر چه قبل از اطلاع این سرمد نظر حضرت رسالت پناه صلعم آن می بود که جانشین خود  
 حضرت علی را اگر نام چنانچه بموجب الکنایة اُتْبِلَغَ مِنَ التَّعْرِیجِ هَمِنْ مَضْمُونِ رِابِطِی کُنایه  
 در حدیث مسوak چنین بارشاد فرموده که اراده آن داشتم که بخود و ترحواله اش نمایم پس گفته شد  
 مرا که بجلان ترا این را بسیار پس همچنان کروم عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى قَالَ أَمْرَانِي فِي  
 الْمَتَامِ اسْتَوَاكَ بِسِوَاكَ فَجَاؤَنِي سَجُلَانِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ فَأَوَّلْتُ السَّوَادَ  
 الْأَصْفَرَ مِنْهُمَا فَقِيلَ لِي كَيْفَ فَقَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا **صَفَقَ عَلَيْهِ وَفِيهِ**

در لفظ قرنی اشاره بدنیات فرمود که خلافت این هر چهار بعینه قرن من است نه قرن دیگر چنانچه  
 بجهت تفصیل این هر دو حدیث اختلافی بعدی ثَلَاثُونَ سَنَةً انهم بالتقریر فرموده نه چنانچه

<p>این چار بار چارستون اند بهرین                  اور یقین بدان چو آن خیرست                  بوبکر ز نجیب عمر جو سیل                  عثمان فوج بدست علی حوض کثر                  بوبکر جان ما و عمر نو چشم راست                  عثمان جیاشا و علی گنج کوهرست</p>	<p><b>غزل</b>                  هر کس زین چهار کی را خلافت کرد                  عثمان نعر زمست علی حج کبر                  بوبکر چون پشت عمر مخمد گشت                  عثمان همسوار علی فتح لشکر                  بوبکر یا صفا و عمر مردن ریاست</p>	<p>هر یک از مسجود محراب و مبرکست                  بوبکر بچو کعبه عمر در طواف اوت                  عثمان شرب پاک علی شکر شکر                  بوبکر یا فخر عمر میر دره دار                  عثمان زبان ما و علی تاج بر سرست</p>
--	--	--

چهار بار محمد تاج ابرارند | چو چار حرف محمد بیکد گر یارند

**در خلافت امام حسن رضی الله تعالی عنه**

پس ترجای حضرت علی حضرت سبط اکبر سید امام زین جناب امام حسن خلیفه گشت و نام  
 نامی وی بدین شعر بطریق تمهید مندرج است **هـ** اگر هست مدام محتسب را سرنهی

پارفته و سر شکسته دل سوخته بابا | یعنی چون از کلمه محتسب پا و سر و دل یعنی با و تیمم و  
 نامی فوقانی دور شوند لفظ حسن باقی ماند و چون سرنهی یعنی نون متصل آن گشت اسم

حسن زبان بر آید ایضا **هـ** اعلی الرعم حنون شمع و ل فروختی | بیشتر و لما الی الشان از حدیث سونخی

در خلافت امام حسن



سوخن و لهامی حسودان کنایه از سقوط و او - و وال - و الحسن است از لفظ حسودان درین صورت لفظ سن باقی ماند  
 و هو المنتصو شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در تکمیل الایمان تحت قول **وَالْخِلَافَةُ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا**  
**ثَلَاثٌ وَإِمَارَةٌ** آورده در حدیث است **الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يَصِيرُ بَعْدَهَا مَلِكًا عَصَوًا**  
 یعنی خلافت بعد از من سی سال است پسر خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از پیش می کمتر کس  
 بسلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی رح شد و تحقیق آنست که شش ماه (و نیز  
 شش روز و چنانچه در رساله فضائل چار یار و غیره آورده) از سی سال باقی بود که امام مسلمین حسن بن علی بن  
 ابی طالب و رومی خلیفه بود و تمامی خلافت بدست وی شد پس معاویه رح و دیگر اعدا و ست خلیفه نباشد  
 بلکه ملوک و اُمراء و پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند بجا از اعتبار ظاهر است یعنی **وَدُرُكْرَةُ الْمَذْهَبِ**  
 از خلفا و از آل و بیعتی و غیره آورده که حضرت حسن بن علی رح پانزدهم رمضان المبارک در کوفه دریا ته هجری  
 تولد یافت و گذشته بود از عمر وی در وقت وفات حضرت مسلم هفت سال و شش ماه و از عمر حسین رح پنج شش  
 سال و ده ماه و ده روز و برادری شش سال و شش ماه گذشته بود بعد شهادت پدر خود به بیت اهل کوفه خلافت  
 بدو رسید و بعد از شش ماه و چند روز یعنی شش روز و چنانچه گذشته است (امیر معاویه رح بروی تسلط شد پس  
 بسبب حجه حضرت مسلم که بطریق پیشین گوی در حق امام حسن رح ارشاد فرموده بود **إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ**  
**أَنْ يُصَلِّحَهُ بِهِ بَيْنَ بَيْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** **أَخْرَجَهُ الْخَارِجِيُّ** برای دفع فساد مومنین خلافت را پسند شرط معاویه  
 لقولین فرمود که بعضی از آنان اینکه با مدکاران پدرم حضرت علی رح مواخذه کنی و جمله یونش را ادا کنی پس معاویه  
 آن جمله را برضای خود پذیرا نمود و بود نزول و بی از خلافت باه ربیع الاول یا آخر یا جمادی الاولی **سنة**  
 چهل و یکم - و جمله یاران و معاونان وی که بلا مرضی ایشان خلافت را ترک داد و بدو استهزاء باعث  
 قبول نزول آتشکام علیک یا عا **وَالْمُؤْمِنِينَ** و **وَأَمْدِلَ الْمُؤْمِنِينَ** میگفتند در جوابش **الْعَارُ خَيْرٌ**  
**مِنَ النَّارِ** و **كُنتَ بِمَدْلِ الْمُؤْمِنِينَ** و **لَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَكُمْ عَلَى الْمُلْكِ** اند علی می شنیدند  
 و در حیات آورده که در عتبات ران خود فرمودی **أَخْبَرْتُ ثَلَاثَةَ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَمْ يَخْلُقْ عَلَى الْقُرْبَةِ وَ خَيْرُ الدِّنَارِ**

در خلافت امام حسن علیه السلام

در خلافت امام حسن علیه السلام

گوشتی که بخن باز بود در همه جای	او هیچ نشنود ز کسر لایزال
هر زنده بود آینه دوست نمائی	حق که روان بینم که در شیطانی مجسم بود

از بنی امیه که با معاویه رح و بنی امیه رح بود در همه شهر نشاندند و در هر شهر یک نفر را



کلامی تا ملازم میگفتی گاهی میبردی الاروزی باینقدر ان کنت (ایام روان) صادقاً فاجز الله  
 یصدقك وان کنت کاذباً قال الله اشد نقمة تکلم فمرد (و شاید که ازین ماده نسا بود آنچه سبب  
 حضرت علی رزم در خطبای جمعی و غیره در بنو امیه مروج بود تا آنکه در زمان عمر بن عبدالعزیز رزم استیصال شد  
 چنانچه می آید گویند که حضرت امام حسن عیسیٰ فی سال یک لک درم وظیفه مقرر بود سالی آنرا امیر معاویه رزم مسدود  
 نموده بنابر آن تنگی شدید بر امام رزم نمود و سوزی خواست که دوات و قلم طلبیده نوشته و مستند باز تر کشند  
 همان شب آنحضرت صلعم را در خواب دید امام رزم تاخیر وظیفه را از وی صلعم شاکل کردید حضرت صلعم نیز از او سر  
 با طلب دوات و قلم و محتاج شدنش بطرف ابدال امام شکایت فرمود بعد از آن این دعا را تعلیم نمود اللهم اذقني  
 في قلبي رجاءك واقطع رجائي عن سواك حتى لا آرجو أحداً غيرك اللهم ليس بفتنة لك شعبة بود که  
 امیر معاویه رزم یک نیم کرد (۱۵۰۰۰۰۰) درم بخدمت اقدس وی رزم روانه کرد و باز حضرت صلعم را بخوابید فرمود  
 یا بنی هکذا امن رجاء الخالق و کثر کثیر المخلوق اخرجه البیهقی و ابن عساکر القصصه به بنجم ماه ربیع الاول  
 ۵۱-۵۲-۵۳- پنجاهم یا پنجاه و یکم و یا چهل و نهم و درین طایفه بدست زوج خود جوده بنت الاشعث بطبع نمود  
 و بنویس ازین دین امیر معاویه بهر طایفه مسموم باطلت فرمود و در بقیع بحسب فرمان خود موافق وصیت ثانی وی رزم  
 که خیال فرماست مروان آنرا کرده بود و نقش ساختند که باعث مزاحمت مروان لطف شیطان حسب وصیت  
 اولی وی رزم متصل به روضه مقدس سول مقبول صلعم دفن کردند و نشنوا استند بعضی گفته که امام حسن عیسیٰ بن علی  
 و تپسش محمد باقر و تپسش جعفر بن محمد صادق بن هر چهار بزرگوار رزم در بقیع و رتبه حضرت عباس رزم در یک قبر  
 یکجا بعد یکدیگر دفن گشته اند تاریخ وفات امام حسن رزم

هست گل سال رحلتش ثانیان	نیز گوسال رحلت آن شاه
و لنعم ما قبل فی تاریخ وفاته و ما سواه علیه صلوات الله	در شوق چین گل تاریخ پنجتن
آخر وفا طایفه حسین و علی و حسن بن	تاریخ فوت شان مجرای آریا شستن
باقی سه زن بر حسین و علی و حسن بن	اطیفه چونکه از همین پنجتن علیهم الصلوٰه والسلام مرسته صاحبان را یعنی

چون گل باغ جنت مستحق  
 مانند بی یار سر بسر دوران  
 رستم باغ فکر و دیدم هر چه  
 ناگه نزار سید ز بلبل گوشین  
 اول دو حرف بهر محمد وفا طایفه

سبب علی رزم در خطبای جمعی و غیره در بنو امیه مروج بود تا آنکه در زمان عمر بن عبدالعزیز رزم استیصال شد

فان زنا و بیعت از خلفای حسن

سلسله چاهیم در ذکر خلافت حضرت امام حسن



ایشان هجری بود و نیز تا قیام قیامت این نشانه قائم ماند مگر چونکه شهادت بدو قسم است یکی غنی و دوم علی پس چونکه امام حسین را که شهید متوسط بود شهادت سترگی بود نه جلی یعنی بخوار نیدن ز بهر لهذا نام وی یک حرف آخرین با علامت شهادتش و برای هر دو صاحبان دیگر چونکه شهادت جلی بود و دو حرف را از او اخرا نهامی ایشان نشانه شهادت ایشان ساخت و تفصیل خبر حرف آخرین از اسمای ایشان برای ماده تاریخ رفری است بانهامی عمر ایشان یعنی عدد و لام و یا از آخر لفظ علی با تاریخ شهادت حضرت علی سادی است و همچنین است حال دو حرف یا و نون از آخر اسم حسین و تنها حال عدد و نون از آخر نام حسن با شهادت امام حسن همچنین است بلکه

**ت** چند امور بهین بختن ال العبا علیهم السلام التیجۃ والذنا چنان مخصوص گشته که در دیگران کمتر یافته میگردد یکی اینکه عدد ابجدی حضرت امیر المؤمنین علی را که پدر بزرگوار حضرت حسین است رضی الله عنهم چون در شماریم بی کم و کاست یازده عشرت برآمد چونکه عدد مذکور برسته شهادت هر دو بزرگوار شکان علی در تقسیم نمودیم مطابق الفعل بالنعل مطابق افتاد یعنی پنج عشرت از آن که پنجاه سال میشود سن شهادت سبط اکبر و شش عشرت از آن که شصت سال میشود سن شهادت سبط اصغر است و نه پس هر سه صاحبان شهادی کرام را چنانکه با هم پیوند ظاهر می بود از وصلت منوی نیز محفوظ بودند و هم نیکه دو نیم قبر برای مبارک برای سه بزرگواران ازین پنجتن علیهم الصلوۃ والسلام یقین کسی را معلوم نیست اگر چه شهرت بعضی بقبر دارد یکی قبر علی و دوم قبر فاطمه الزهرا و سوم جامی مدفن سر مبارک شهید سعید امام حسین صومم ایکه هر چه سالار اهل بهشت اند با اتفاق جمله اهل اسلام الاخراج و لغا صاب حک که هو الله و هذا هم و هر بزرگوار که از ایشان بسا لاری فرقه از اهل بهشت مخصوص است اما سیدنا سیدنا امیر المؤمنین محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله سرور جمله انبیاست علیهم الصلوۃ والسلام اما سیدنا ناکم المؤمنین علیهم الصلوۃ و آله و سلم در حلقه اهل شهادت فاطمه زهرا سیدنا سیدنا آهل النجاة و حق وی عدد یافته میان پنج در حق حسین است سیدنا اشباک آهل النجاة و در دست چهارم ایکه اسم پاک محمد صلی الله علیه و سلم از روی کتابت چهار حرفی است و از روی تلفظ پنج حرفی است چرا که میم ثانی مشد دست چپ این اسم پاک از روی تلفظ نسبت به پنجتن پاک میدارد و چهار زوی ظاهر اگر چه اسمای پاک ایشان جداست گوشت و است مانند هر پنج حرف تلفظی اسم پاک محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه قبیل از آن یک لفظ ال العبا کرده میشود و آنکه در کتابت پیروی دیگر بچهار میارید و هر یک حرف ازین چهار حرف مکتوبی در هر یک نام از نامهای

فصل در بیان پنجتن آل انبیا







رحم زما ای خدا بر ما گیر	باش اندر امتحان ما را محسوس	نفس و شیطان و دیگر مآرهای من
رحمت باشد شفاعت خواهد من	و نه نجات از شر و جال لعین	هم ز شر نفس یا نعم المعین
چون عنایات بود با ما مقیم	کی بودیم از ان در ولیم	گر هزاران دام باشد هر قدم
چون تو با من نباشد هیچ غم	غیر تو بر چه خوش است و ناخوش است	آدمی سوزست و عین آتش است
بر کرا آتش پناه و پشت شد	هم بچوشت و هم ز پشت شد	بی عنایات حق و خاصان حق
گرنگ باشد سیاهستش در ق	کجیفای هر چند مطیع نفس و شیطانم	فاما نبوده است از بندگان خدا نم
تسبیح عاری از رحمت خود مرا جدا کن	و گریه کنی ز گرم خود مرا بینوا کن	حکیم استحقاقی بجز آنجا که تو
نمیدارم که اعتمادی بران نایم	فاما شر که بهم نیارده ام که ثمره آن	یا یوسی و نا امید ی یا بم
زمن جرمی که سرزدای خداوند	نمیدانم غمین - املین خورند	چو عدلم از عذاب آرد و بفریاد
و گره آن نشود غمگین و این شاد	ز داوری و دوبار ای زیرو پاک	شود و شمس شکفته دست غمناک
حلیه محضرت بی نیاز تو هیچکسی استحقاقی نیارده که بدان بهره خود را تو برده بلکه هر که هر چه یافت		
آفتاب رحمت بروی تافت پس هر چند که کمینه گنهارم مگر بدان بخاوری تو مقدار بار امید دارم		
أَنْتَ رَبِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ط تَوْفِيقِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِيقَةُ بِالصَّالِحِينَ هـ		
احسان المناجاتی	صمد کافی المہماتی	زیر و بالا نمی توانم گفت
خالق الارض و السماواتی	هیچ پوشیده از تو پنهان نیست	عالم البستر و الخفیات
حاجت خویش از تو میخوانم	ز آنکه قاضی جمیع حاجاتی	هر دعا نیکه می کنم اکنون
فَأَسْجِدُ يَا مُجِيبَ دَعْوَاتِي	خداوند امید من و فاکن	و لم را از کرم حاجت روا کن
دران غمگی که ما باشیم و آهی	ز رحمت سوی ما بکشی راهی	چو جان من منقطع شد از جهان دم
تو ما را ذوق ایمان و دران م	خداوند اہمہ بیچارگانیم	درین هنگام چون نظر را کنیم
و لم را زنده گردان از حصوری	مطمئن ساز جانم را ز دوری	چو با ایمان بروی بروی بخاکم
نیاید از جهان جسمم باکم	ز خواب غفلتم بیدار گردان	و لم را محرم اسرار گردان
چو کردی چراغ مرا نور دار	زمن باد شعل کشان دوز دار	که ما را دران و رطه یک نفس
زنگ دو گفتن بنیاد رس	نیاز مرا هم تو گردان قبول	بغیر رسول و طفیل بتول



خدا یا نیا بدین بن بستگی	گر بمی بخشیم بشر بندگی	مکن حقه ام انچه من رشته ام
مکن توشه ام انچه من کشته ام	لب ز خنمایم ازان برهم ست	که زخم تو ز خشم مرا برهم ست
گرفت تو در حشر دامن شگفت	که لطف تو بر قمر سبقت گرفت	بعضیان نمی کا هدم امید من
بس این مایه عیش جاوید من	مرا نمل فتد خوابان مساز	که قدقا متمم بس ز بانگ نماز
چو اشک ز دامت بروز شمار	گناهی که کردم برویم بسیار	در خلافت امیر معاویه رضی الله تعالی

در خلافت امیر معاویه ازین

بهر حال پیتر خلافت بامیر معاویه بن ابی سفیان بن صحز بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف رسید و وی روزی از کاتب وحی آنحضرت مسلم بود چنانچه در کتاب فضائل قرآن از مشکوٰۃ و غیره مذکور است و ابن عباس می گوید او را بر آنکه فقیه یا دفرموده و گاهی بنی طور فائده قد صیحب النبئ صلوات الله علیه و آله در باب الوتر مذکور است بروایت بخاری و غیره در خلافت و مدایج و از آنکه آورده که امیر معاویه بایده خود بروز فتح مکه اسلام آورد و در حیات است اسکنو قبل آینه آن سفیان و کتابت وحی را بکار می برد و حضرت عمر در زمان خلافت خود او را بعد مرگ برادرش یزید در سکه می بستم بشام امیر ساخت پس چهار سال در خلافت حضرت عمر بن و در کل خلافت حضرت عثمان در شام میر ماند و در خلافت حضرت علی از متغلبان بود تا آنکه احسان خلافت وی را سپرد و نمود با جماعه تا بیست سال با امارت شام و غیره قیام کرد و دیگر بیست سال خود را خلیفه می شمرد و بقول ابی جعفر سیزده سال اما بعد مصاحف امام حسن بن بر خلافت صحیح مستقر گردید که در آن مخالفت کسی نه گردیده و بعد از مصاحف مروان بن الحکم را که شیطان مجسم بود که در قلم بود و ایالت مدینه منوره سپرد و چون بسکه چهل و سوم بر تاج و تاج و کورای فتح یافت و لد از ناز زیاد بد نهاد و برابرنا خلیفه ساخت و این جمله امور بمشیت این وی از وی سرزد شده چنانچه ماه خوری از آدم علیه السلام پس از زبان انسان بند ساختن و حق صحبت وی را با آن حضرت مسلم می داشتند بسا انبست آنرا از امور دمشق بمرنقاد و مفت سالگی و بعضی از آن کمی و بیشی نیز تکلم فرموده بشهر حبیب المرجب بسکه شصتم هجری صدت تالب عصری را از گوهر گرانیای جان خالی ساخت و وصیت نمود که موسی و افشار بای مبارک جناب رسالت آب مسلم که همواره با خود میداشتیم بدینم ندافته بعد از آن دفن نمایند همچنان کردند و در مدایج آورده که در سپهر آن حضرت مسلم او را کفن کردند و بر دای آنحضرت مسلم او را به پیچیدند که این هر دو را نیز همراه خود میداشت و تنگ فدی



و باب صغیر بن یزید زمین نمودند و در حیات است که بعد از سپردن خلافت بوی نوازده سال و سه ماه و پنج روز  
 خلیفه ماند و کل مدت خلافت و امارت وی رنم چهل سال بود که چهار سال از آن در خلافت حضرت عمر بن امیر بود  
 ذکر بعضی اموات در خلافت وی صفوان بن امیر و از امارات المؤمنین حضرت حفصه بن  
 و حضرت ام حبیب بن و حضرت صفیه بن و حضرت میمون و حضرت سوذه و حضرت جویسه و حضرت عایشه  
 رضی الله تعالی عننا و عنهن اجمعین و لیسید الشاعر (غیر الاول) و عثمان بن طلحه و عمر و بن العاص  
 و عبداللہ بن سلام انجور و محمد بن مسلمہ و ابی موسی الاشعری و زید بن ثابت و ابوبکرہ و کتب بن لک  
 و مغیرہ بن شعبہ و جریزہ الجلی و ابی ایوب الانصاری و فضالہ بن عبید و عبدالرحمن بن ابی بکر و جمیل بن  
 و اسامہ بن زید و سعد بن ابی قحاص و عقبہ بن عامر و ابوبکرہ و زید بن عاصم و غیر جمیع رضی الله تعالی عنہم و جمیع  
 در خلافت یزید بن امیر معاویہ پست خلافت بر یزید پدید آمد معاویہ رسید چرا که امیر معاویہ بعد از خود  
 ویرا ولی عهد ساخته بود چنانچه در حیات و غیره مذکور است - بنده فیضی حالتش آنکه یزید بن معاویہ ۲۵-۲۶  
 بست و پنجم پادشاه تولد شد بعد موت پدر خود بر حسب کارروائی او بیعت اهل شام خلافت یافته برای  
 گرفتن بیعت از اهل مدینه و لید بن عقبه بن ابی سفیان را عامل ساخته فرستاد حضرت امام حسین رنم و حضرت  
 عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی الله عنہم بیعتش نادرست دانستہ از آن کار آ و روند و از عامل مخفی گشتند  
 اما ابن زبیر رنم بیعتش گزشت و ز خود دعوی خلافت بدل برد و اما اناس و ایام حسین چون اهل کوفه نزد ایشان  
 بوقت خلافت امیر معاویہ بر کجاست ظهور نمودند و امام را بر سر خود تعظیم اند و همان وقت امام حسین از آن کار خبر نمود و حال بعد  
 یافتن خبر خلافت یزید و دولت انکار بادل مبارکش و نمود عبداللہ بن زبیر ویرا امر خروج نمود و اگر عبداللہ بن عباس عبدلہ  
 بن عمر رضی الله عنہم عدم خروج را ترجیح یافت قال امام حسین اقول بن زبیر و براتی بصلاح خاکی برادر علاقی خود حضرت محمد بن  
 و بطلب اهل عراق که نامهای فرستادند خروج را ترجیح داد و بنا بران پاسبوی عراق نهادن عمرو ابن عباس  
 بوقت ولع گردان ویرا مانتد کردند و گفتند کنتناک ستقتل بینناک و بنا علیک ویند چون حضرت  
 حسین رنم اراده خروج از مدینه طیبہ نمود از مختارات بنو هاشم بعد از آنکه و گریه و زاری ممانعت نمود  
 امام حسین رنم ایشانرا کلمات تسکین فرمود و بروایت حضرت قطب رواندی رنم حضرت امام مسلم بن ام المؤمنین  
 نیز از خروج گشت و بعد از آنکه امام و حضرت مالا کلام فرمود که ای فرزندان محمد روی مبارک خود را بسوی  
 عراق گردان و باعث شلوت خود در گردان که اند زبان مبارک جدوا مجد و شنیده ام تمهید مفارقت بر حکرم

در وفات بعضی از بزرگان در خلافت امیر معاویہ

در خلافت یزید بن معاویہ

در خلافت امام حسین رنم یزید



مرسان و از آتش بیابیت جانم را مسوزان آمم فرمود که ای مادر مهربان بخدا من خوب میدانم که در کربلا مع اترک  
 مسعود و معدود با چند یاران محمود و مظلوماً مقتول خواهیم شد باز بچه طور در اینجا سکت کنم فی الجمله امام حسین  
 باغوا ای اهل عراق مع قبائل بروایتی بر وز جمعه بیستم شهر شعبان داخل مکه معظمه گردید بقول ابن طاووس  
 امام حسین بتاریخ سوم شهر ذی الحجه و بقول دیگران بتاریخ سوم یا هشتم ماه مذکور از مکه معظمه بیرون گردید بهمان  
 روز بیستم بن عقیل یمن که نام پدر امام بابل کوفه بود و هزار و هشتاد و هشتاد و سی و دو مایه و سی و دو مایه و سی و دو مایه  
 بود و بدین شهر کسبیزید بطرف حبشه آمدند بن زیاد که والی عراق بود و بشهر است همین ابن زیاد بدینا و از دست  
 کوفیان ایشهادت رسید و در اثنا می راه امام را اتفاق ملاقات از زوق شاعر هم در منزل وی زیاده افتاد  
 هر چند که وی نیز از رفتن کوفه مانع امام شد مگر نشنید تا آنکه بقرب کوفه رسید و را اینجا حار بن یزید را حای باهرا و او را  
 از طرف ابن زیاد بدینا ملاقی شدند و بعد دو و بل بسیار قبول جمعی بر روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم یا هشتم محرم  
 شروع السنة شصت و یکم داخل زمین کربلا شدند و امام زین العابدین منقول است که در شبیکه بصبح آن والد  
 ماجدم امام حسین بن شهید خواهد شد و عمن حضرت زینب بنت سیده النساء فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنهما  
 به بیمار داری من قیام می نمود من به بستر بیماری ذمی فراش بودم از پدر بزرگوارم این شعر بامی شنیدم

که بار بار تکرارش میفرمود مقام مایوسی حضرت را از آن دریافتم	يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ حَمِيلٍ وَأَنْتَ الْكَافِرُ إِلَى الْحَمِيلِ
که لایق فلا شرف و لا کفیل	وَالدَّهْرُ لَا يَنْقُصُ بِالْبَكِيلِ
وکل حقی سالاک سید حیل	بشنیدن این کلمات بی اختیار بگریه درآمد اما خوف اضطراب

زنان ضبط کردم و نزول معصیت شهادت را منتظراندم تا امامه من بخوان و حشمت ائمه برادر خود  
 امام حسین شنید برجسته پابرهنه خمیده اش دوید بگریه و وایلا در آمد آخرا بر تمام امامه او را خاموش  
 گردانید و آن ظالمان جمله اهل بیت نبوت را از خود و بزرگ تاسد روز بآب و دانه و کشتن و مانده های آب

از کمال تشنگی طایان طایان یک یک ایشادات رسانیدند	نزد دست گریه کتابت نمیتوانم کرد
که منوایسم و منسوا شیون فی الحال	که صد گریه زبان می نتوانم مقال
القصه از وقت صبح بر روز جمعه و هم شهر محرم که بمحرم	روز شهادت بود که جانا شهید بود

حاشور با اگر چه برای تو عید بود با جمله مرغان خاندان عالی خود و اسیران از زمین العابدین و دیگر یاران  
 شربت شهادت تا نماز جمعه نوشید و آن ظالمان سربار کش ازین جدا ساخته بگریه و فغان اهل بیت



پیش یزید پدید فرستادند شاه عبدالعزیز و دیوای رحمت و شهادتین آورده که در وقت شهادت عمر القاسم بن  
 پنجاه و شش سال پنج ماه و پنج روز بود از وفات آنحضرت صلوات الله علیه تا روز شهادت امام حسین پنجاه سال منقذ  
 گشته بود از امام جعفر صادق پرسیده شد که تا شرف خواب لا چند تاخیر میکند فرمود تا پنجاه سال چرا که آنحضرت  
 صلوات الله علیه در خواب دیده که اسباب ملحق در خوشی رسید تا ویل آن فرمود که حسین پسر من را کسی خواهد کشت پس  
 از پنجاه سال شمرن وی الجوشن آن سگ را بر من بود که حضرت امام حسین رضی الله عنه قاتل گشت

چند اشعار در آینه	یار بنای عالم ازین این خراب باد افلاک را درنگ زمین را شتاب باد
تا روز داد خواهی آلی نمی شود	از پیش چشم تو این خراب باد بر کام ابدی هبت نگشتند یگان
در هر چرخ چشم کو اکب بخواب باد	لب تشنه شد شیر بگرگ و گوسفند هر جا که چشمه است بعالم سراب باد
از نوک نیزه تا انت هر آفتاب دین	در پرده کسوف نهان آفتاب باد وقوع این سلسله عظیم مصیبت فحیم

درین مقسم بود در تاریخ شهادت امام حسین رضی الله عنه	سن چه گویم که بارها واقعات بسی پیمیل شده در ما تم او
آه بیرون آمده از اسم ذات	هم چون حسین بنحو صمد جانشید بافت ز غیب گفت قلب نبی بریده
حسن شد بی سر و پا از غم او	سال رحیل آن شه کونین قبله دین برفت از دوران
سردار شد حسین گفت تاریخ آشکار	سال قلش گفت غمگینی هر دو عالم بدو فدا شد
آمده آخرین دو حرف حسین	که برون شد آقام از عالم مرد او بگره آمد
سال نقلش بگو بخت و غم	
سر دین را برید بیدینی	

انجام کار چون از دمشق از پیش یزید پدید علی که ماکلی که حضرت امام زین العابدین با سر مبارک حضرت  
 امام حسین متوجه مدینه منوره شد بعد از نزدیکی ایشان بمدینه طیبه جله خویش و اقرار بقتلش کردند  
 از دیدن سر مبارک چو گویم و چه نویسم که در ایشان چه دایلهاد افتاد

بنگ خفته شد از بس گریه تم پتو  
 ز سنگ سخت تر من که ز بس تم پتو  
 کرامت از تشریف آوردن حضرت ام سلمه ز ام المومنین و قافله از  
 کثرت حزن بیوش افتادش زبان قلم قلم و قلم زبان بی رقم است از من حضرت ام سلمه ز زیارت نبوی  
 صلوات الله علیه گرفته تا بر روزه منوره رسول صلوات الله علیه و همان سر مبارک را که در شب در غم خویش مبارک  
 بناد با کسی که ناگون می نازید ببلادن بر مزار پاکش نهاد

در تاریخ شهادت



بنحاک و خون شده پنهان کجار و باشد	روا بود که جلگه گشته رسول خدام	قناده غرق بخون سرزن جدا باشد
و از دل جدا چاک خود آهی چون تیر ستم از کمان سینه چنان بر آورده که خفته های هر هفت آسمان را چاک زده تا	به سپهر عرش رب کریم رسید و ناله بر کشیده عرض نمود	یا رسول الله بر آزار و ضربه ترا بگری
اهل بیت خویش را زار و غمناک و خیزن	در بلای و غمناکی بن گرفت رآمده	کس را در جهان هرگز گرفتار نخبین

پس امام زین العابدین همان سر مبارک را از اجنبی برداشته و جنت البقیع و جنب قبرارش رض و فن ساخت  
و در جذب القلوب شیخ محدث دهلوی دین باب روایات عدیده آورده و الله اعلم فی الجملة یزید بعد از فراغت  
جنگ کربلا و غیره بنصف شهر جمیع الاول ۴۰ شصت و چهار در عین محاربه وی و در کربلا و معظّمه یا عبد الله بن زبیر  
بن الحوام رض و فاته یافت پس ابن زبیر رض مدعی خلافت شد فقیه ابو اللیث در بستان خود آورده که ولایت یزید  
تاسه سال بود و در حیات الحیوان آورده که عمر یزید ۳۹ سال بود و خلافت وی تاسه سال و نه ماه بود و بعد  
از مرگ در شام بمقبره باب الصغیر دفن گشت تاریخ وفات یزید طبری

دشمن دین ظالم و ظلم	بسیر بد مال و بد کردار	قاتل آل سید اکرم	چون یزید لعین عدواند
بانی جور و موعوی عظم	گشت مراد و در جهم رفت	روح او جسم بازین شد خضم	خضم آل بنی و محسن کُش
نام بد نام و بنی آدم	سال تاریخ مرورش چیدیت	شد یزید پیش از عالم	انجفایش با ندام حشر
بابر از افعال از عالم	طرف تاریخ مرورش یافت	گفت شد بد مال - از عالم	ایضا چون یزید پادشاه
			باید و است کرد باب

لعمریه یزید علما منع نموده چنانچه از محبت الاسلام امام محمد غزالی نیز درین باب تاکید فرشته مختصر میکند و جمله از انجا  
نقل کرده میشود و آن اینکه اموی و نیز رضای وی بقتل امام حسین رض گاهی ثبوت زسیده و کوسه گمناس  
قتل مسلمان دیگر اگر نیست بلکه کبره است و بسا قاتل از قتل قبل از موت خود توبه میکند و اگر کار  
از کفر خود توبه نماید و بی جانی نیست پس چگونه تائب از قتل قابل لعن گردد و بی چکی را معلوم نیست که قاتل  
امام حسین رض قبل از توبه وفات کرده و ملائکه و هوالاتی یقبّل التوبه کفر عباد کرده و درست و اگر لعن  
مسلمانان جائز بودی و لاعن از لعن وی سکوت نمودی بالا جماع مامی نیست بلکه اگر در عمر خود است بر شیطان  
نمکند و در حشر او را گاهی گفته نشود که چه العنت بر ابلیس نکردی - و هر آینه لاعن را گفته شود که چه العنت کرده  
پس چرا بلا ضرورت راه پر خطر را بر سر می و کیف بجهنم کنن المسلمین و قد ورد الله عن ذلک و حال آنکه  
حرم مسلمان بزرگتر است از حرم خدا که کعبه نمیکند از آنحضرت صلوات الله علیه سلام وی صحیح است

تاریخ وفات یزید

در سنه یزید



ای یقین معلومست و لا یجوز لکن المسلمون اصلاً و من لکن المسلمون فهو ملعون و در حدیث است  
 المسلمون لیس یلقا فی انتهی یعنی مرد مسلمان لعنت کننده نمیباشد و قصیده امالی درین باب گفته  
 و کون لیس یزیداً بعد موت + سوی المکنار فی لا غیر عال + و الله اعلم الطیفه روزی شبیه  
 بخدت عالمی مستی رسید و از گردن این بنیان بریزید و غیره انگشت بدندان گزید و گفت که بهتر از مذہب شما  
 مذہب است چرا که در مذہب شما آئینه لعن را خرج است آن فاضل در جوابش فرمود بلی هر که هر چه آمد باشد همان چیز  
 بخرج دی می آید یعنی چه که شما فرقه ملعونه آید بنابر آن بر لعن دیگران حجت می نمائید تعهد و بعضی اموات  
 در خلافت یزید با سوامی مقتولین کرد و از جنگ حره - حضرت ام سلمه ام المؤمنین و خالد بن عرفه - و سمرق  
 و امسیر بن مخزوم و غیره کشته و اما شمار مقتولین جنگ حره از قریش و انصار رسه صد و شش مرد بودند

### در خلافت معاویة بن یزید ملیح

پس بعد از مرگ یزید پسری معاویة بن یزید بن امیه معاویه که مردی نیک بود با صراط بعضی بشهر بصره الاول  
 سالی شصت و چهار بر سر خلافت بجات مرض تنگ گردید و یکم روز یا بعد پنج ماه و چند روز برای ترک خلافت  
 بر سر منبری برآمد بعد از حمد و تسبیح خیریت و انصابت حضرت علی رضی الله عنہ را بر خود و امیه معاویة بن ابی سفیان  
 بوجوہات متعدده بیان نموده بعد بظلم پدر خود یزید شروع نمود پس بعد از بیان آن تادیبی باز داشت و بگوید  
 پس گفت من ثالث امم هر قوم انسانان و حاکم مقام اب و جد خود گشته ام پس من گناہان شما را بر خود بشودن  
 نمیتوانم پس ام خود را بگیرد و بر کرسی او امید و خاله کند و چون مروان بن الحکم در اینجا موجود بود و ابی درین باب  
 گفتگو نمود و جوابش گفت بخدا اگر این خلافت منعتم باشد بر آئینه پدرم بسأشم و مغرم رسید و اگر بد باشد  
 پس پس است ازین آنچه پدرم رسید و از منبر بر آمد و بعد از نزول مادرش به پیش وی رسید و گفت  
 کاش که تو زن حیض را بودی و دختر ترا شنیده می گفت بخدا که من نیز بهتر ازین و استحقاق پسر بنو امیه  
 علم المقصود من علم ویرا اگر قتال کردند که این همه تو را و العلیم کرده و حب علی و اولاد ویرا در دوش انداختی و  
 برانگیزی ویرا بر آنچه مار لڑان و دغا در نمود و ظلم و غیره تا آنکه گفت وی آنچه گفت و کرد آنچه کرد  
 استاد وی از آن الحاکم نمود و گفت که ویرا خود حب علی و اولاد وی بود مگر آن ظالمان ویرا زنده و زگو کرد  
 تا وفات نمود و بهر حال معاویة بن یزید رحمة الله علیه بعد از ترک خلافت یکم روز یا بعد مقدم روز بهرست و دوم  
 یا بهست و یکم یا بهست سال شربت موت بشید و بچکسی را خلیفه خود نکرد و اندیچا آنچه در حیات است

از وفات یزید بن معاویہ تا وفات معاویہ

معاویہ بن یزید



## در خلافت بعد از عبد الله بن زبیر و مروان بن الحکم

بهر حال بعد از آنکه بنی تینانغ افتاد پس اهل عراق و خراسان و حجاز و مدینه از عبد الله بن زبیر بن العوام رضی الله عنهم ماه رجب عشره اخیره شصت و چهار گشت و چهار شام و عصر بعد فوت یزید مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید و خلفا و غیره آوردند که عبد الله بن زبیر را از اسباب ابی بکر بن بودیغی خواهر زاده حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنہا و نیز بنیر رسول مقبول صلعم بود و وی رضی الله عنہ اول مولود است در حاجرین که در مدینه تولد یافته اول سال هجرت یا بعد یک سال یا بست ماه و بیست صفر سن خون نقد بنی صلعم را بهانه اختلافی برد پس آنرا بنو شعیب بن ابراهیم قواره علوم در سینه اش پنهان و حسب دعای رسول کریم صلعم باین در جبهه قوت رسیدند و در شصت و هفت مختار که ابی بکر عجمی فوت بر ابن زبیر رضی الله عنہ خروج نمود ابن زبیر را سال جوش عیدیه بعد از مقامه شدیده و تلاش نمود شاه عبد العزیز و در آن زمان همین مختار کذاب ثقفی در تحفه اثناعشریه در آغاز کتاب چنین نوشته که بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنہ کیسان نام شخصی که از خادمان امام حسن مجتبی رضی الله عنہ بود و بعد از وفات آنجناب صحبت برادر ایشان محمد بن علی که مشهور به محمد بن الحنفیه است اختیار نموده و غرائب علوم از آن بزرگ حاصل کرده و کین خواهی امام شعیب برخاست و مردم را برین هم ترغیب داد و جماعه از شیعه اهل مدینه و اهل تنس و برخی از شیعه سنی یعنی تباریه متابعت و مطاعت او نموده یکدو بار با ابن زبیر و عثمان و در آنوقت که کوشش ایشان بر شهر مدینه شمره بخشید ناچار شخصی را از شیعه سنی که نامش مختار بن ابی عبیده ثقفی بود و من رایت و حکومت و صنعت جنگ جدال و حرب قتال را نیک رزیده بریاست بر پا کردند پس مختار در جنگهای بسیار ابن زیاد و گونسار را شکست داده آخر بجنم رسانید و خود متمرد به پیش پشیمان شد و ابن کیسان در او اهل منکر امامت حسین بن بود و محمد بن الحنفیه را به بلا و اسط بعد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنہم عقاب میکرد بیکت صلی که امام اکبر رضی الله عنہ با معاویه و اهل شام کرده بودند و کیسان زلیقات امامت بر آن داده بود و امام اصغر رضی الله عنہ را نیز بیکت متابعت و مطاعت امام اکبر رضی الله عنہ درین صلح اگر چه بکراهت بود و از زیقات امامت دور میداشت ناچار محمد بن علی را خازن ستم قضوی رم و حامل لوازم امامت قرار داده بود مختار چون در مذمب او درآمد و نفس او را خواهان ریاست و سلطنت گشت برای استمالت جماعه شیعه که در آنوقت بنی تینانغ در کمال نفیاد و اطاعت داشتند مناسب ندید که انکار امامت او نماید

در خلافت ابن زبیر و مروان بن الحکم

در خلافت کیسان و مختار کذاب



وگفت که بعد از امام شهید فاطمه آل العبا - امر است معلق بر محمد بن علی نه دارد و او را از تحریک بر قتل  
نواصب و کین خدای امام شهید نه نموده خط و سبکات مختصره بشهر محمد بن علی نه نزد مردم انهار نمود  
و بودن کیسان همراه خود (که از تلامذه خاص محمد بن خفیه بود) شاید این دعوی ساخت و باین تدبیر  
و حیل مردم بسیاری را در ربه اطاعت خود داخل کرد و بر بلاد عراق و دیار کرب و آهواز و آذربایجان  
مستولی شد و آنی الواقع مختار مذکور در امور اریان بنایت خبیث العقائد بود و آخر ما دعوی نبوت  
میکرد و محمد بن الخفیه رضه در مدینه منوره بعد هزار زبان اظهار تبر از عقائد خبیثه مختار و اوضاع تعبیه  
او میفرمود و اول سیکه در اسلام رسم ماتم عاشورا و نوحه و شیون بر آورده مختار است و اینهمه برای غرض  
شهید کوفه بر قتل نواصب شام من نمود تا باین تقریب ملک سلطنت بدست آورد و الا او را با امام حسین رضه  
چه کار مانده بود چون خود خیال پیغمبری داشت و آنابع او بر بلاست و تبرای اصحاب می نمودند تا آنکه  
مصعب بن الزبیر رضه را در عبداللہ بن الزبیر که او را امام شهید بود و حضرت سکینه رضه دختر امام شهید رضه  
در جبال النکاح او بود و بجهت قبا محکم از مختار بنظور آمد بر سر او صبح کشید و او را بدار البوار فرستاد و تنی انصاف  
در خلافت مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف

آما بر شام و قصر بعد فوت یزید پدید و ترک نمودن معاویه بن یزید بن امیر معاویه بن ابی سفیان ریاست را  
مروان بن الحکم که شیطان مجسم بود تسلط گردید در حیات انجیوان و میری آورده که مروان فرم  
ابن الطریق مشهور بود چرا که آنحضرت صلعم پدر ویرا بطرف طائف رانده بود و چون حضرت عثمان غنی گذشت  
و مروان را با خلیفه قرابت میبود خلیفه بهوجب حق قرابت ویرا باز خواند و بهم در حیات گفته که حاکم در کتابان  
و الملکاحم از عبدالرحمن بن عوف رنم آورده که برای کبر سیکه اولاد تولد کردی برای دیوانه اند آنحضرت صلعم ویرا  
حاضر آوردندی پس آنحضرت صلعم برای دی و دعا فرمودی پس بنا بر آن بعد از تولد مروان بن الحکم نزد آنحضرت  
صلعم آورده شد پس در حق وی فرمود هو الونزع ابن الونزع الملکون ابن الملکون و گفت حاکم این حدیث  
صحیح الاسناد است - و نزع یعنی واودنا و قین مجتنبین پیام ابرص است که بهر با مشهور است و بالا جماع ثابت  
است که نزع از حشرات موزیات است و در صحیحین است بنیامام احمد و سند خود آورده که آنحضرت صلعم  
بگشتن نزع فرمود و گفت که وی ناسق است - و بود نزع که مید میدانشن ابرابر ایم علیه السلام و در طبرانی  
است که فرمود علیه السلام که قتل کنیدی و نزع را اگر چه در میان کعبه باشد باز هایشه فرمودی است و قتیله

ایک کتابت از قلم  
موسیٰ بن  
الحسن

۶  
وفاقیہ

در خلافت روان بن الحسن

مفتی محمد  
مفتی محمد

رسالة في معرفة ان بن الحارث

در ابتدا و سرخ



سوزانیده گشت بیت المقدس بودند و از غنای جمع و زرع که میدیدند آنرا و آنرا بن عباس میروست  
 که فرموده علیه السلام هر که یک ذره زرع را قتل نماید گویا که وی شیطان را قتل نمود و نیز حاکم روایت کرده که هر آئینه  
 حکم بن ابی العاص اجازت آمدن خواست نزد رسول الله صلعم پس آنحضرت صلعم آواز ویرایشناخت  
 و فرمود اذن دهید ویر العنت خدا باد و روی ویر آنرا نگه بگردان آید از صلب می گریه میروان از ایشان و آنان  
 کمتر باشند صاحب عزت شوند و دنیا و ضائع سازند آخرت را و ایشان همه صاحبان مکر و خدایت اند  
 یُعْطُونَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ انتهى بهر حال بعد از چندی مروان پسر خود عبد الملك را  
 ولی عهد خود ساخته و خود را شصت و پنج بار مظلوم بر سر گرفته همراه خود بگور برد و وی قاتل حضرت  
 طلحه است و ولایت وی تازه ماه بود چنانچه در حیات است یا نه ماه بود چنانچه فقیه ابو الیث در بستان  
 آورده و عمرش تا هشتاد و سه سال بود اما همزه می گفته که تاحیات ابن زبیر در خلافت عبد الملك بن  
 مروان بصحبت نرسید بهر کیف در عهد سلطنت عبد الملك چون مختار بن ابی عبید تقفی بر کوفه فتح یافت چنانچه  
 در تحریر الشهادتین است پس حکم وی عمر بن سعد حاکم رنجی که بگریه امام حسین را بچل هزار لشکر رفته بود  
 پیشش که حفص نام میداشت و شمر وی ابو شمر قاتل امام حاضر کرده شدند و گردنهای ایشان زدند و سرهای  
 هر یک را بر پیش حضرت محمد بن حنفیه برادر علانی امام حسین فرستاد و حنفیه نام مادر وی است و زوج  
 علی بن ابی طالب را پسر هر که در معرکه کربلا شریک عمر بن سعد شقی از وی بود بعد از بهای گوناگون بقتل رسانید  
 مگر غوثی بن زید را که بمردابی وی قاتل امام است گرفته هر دو دست و پای ویرانیده پسر او را بصلیب  
 کشید و علامه ابن حجر مکی در صواعق محرقة آورده که شش هزار اهل کوفه را ازین باعث بقتل رسانید  
 و این همه اموار از مختار که از شیعه سینه تراشیده بود چنانچه از نخل گذشت محض برای فریب مجانبان اهل بیت بود  
 تا بدین تیاری ملک گیری نماید و رنه در امور دین وی کمال خبیثت العقیده بود و در تحریر تقریر نموده  
 که مختار بعد از فراغت از اهل کوفه بتلاش ابن زیاد افتاد و وی باستی هزار لشکر و موصول بود بعد از  
 مقام که بسیار سران زیاد بدین ازین جدا گشته به پیش مختار در کوفه حاضر کرده شد و بعد برین کتاب  
 بحواله کتب تواریخ آورده که در مقامه های مختار بهقتاد هزار اهل شام یعنی از مخالفین امام حسین رنه  
 بقتل رسیدند و این واقعه شصت و هفت بقاصد شش سال از واقعه کربلا و روز عاشورا اتفاقی  
 افتاد است مستمع باال نبی هر که در افتاد در افتاد و در آخر از حکم فضا عقیده مختار بعد از قاتل بعض

در قتل عمر بن سعد بن ابی ذر



و متصرف شدن وی کمال فاسد گشت و درین خط افتاد که بطرف نوی وحی می آید و با عبد الله بن زبیر  
 مستعد مقام گشت چون بن زبیر از حال وی واقف گشت برادر خود مصعب بن زبیر را از بصره بر سر  
 مختار فرستاد وی سر مختار را زن جدا کرد و بر کوفه قابض گشت آخر الامر عبد الملک بر مصعب در کوفه رسید  
 و در آنکه بمقتاد و یک در اندیشه بر ابراهیم بن ابی لک اشتر را در کوفه شهید ساخت ایضا عبد الملک بن عمر ویشی  
 گفته که از عجیب اتفاقات است که در دار الامارت کوفه از پیشتر سربارک نام حسین بن راویدم که پیش جلیل شد  
 بن زیاد بدیناد بجانب است وی بالای سپر نهاده شده است - پسر همد را بنجا سربید نهاد و بن زیاد ویدم  
 که پیش مختار نهاده شده است - پسر همد را بنجا سر مختار ویدم که پیش مصعب بن زبیر نهاده شده است پسر  
 همد را بنجا و بروی عبد الملک مصعب را ویدم که نهاده شده است عبد الملک بن عمر ویشی را وی گفت  
 چونکه این با جزار به عبد الملک بیان نمودم گفت حق تعالی ترا اینجا سرنجم نماید و از شامت آن دار الامارت  
 خوف خورده همونوقت آنرا از پنج بر آورده منهدم ساخت - الغرض چون عبد الملک بمصعب فتح یافت  
 خواست که بر سر عبد الله بن زبیر در که فوج کشی کند مگر مردم درین باره عذر پیش نمودند که در حرم محترم  
 کعبه جدال و قتال حرام است چگونه برانجا رفته جنگ نمایم آخر الامر روزی حجاج بن یوسف ثقفی پیش عبد الملک  
 آمده گفت که در خوابی دیدم که سر عبد الله بن زبیر را من از تنش جدا کردم عبد الملک است که وی درین باره  
 تیار است و توقفی نمیدارد و بچهل هزار لشکر وی را سردار نموده بکه روانه نمود حجاج در اصل از طائف بود  
 درانجا آمده فوج دیگر از انجا نیز همراه گرفت و دور که ابن زبیر را محصور ساخت و بروی منجیق انداخت  
 انجام کار بتاریخ هفدهم جمادی الاولی سنه هفتاد و سه بمقتاد و سه دیو اکی حجاج شکاک و را بعلیه کشید و  
 بخوبی لذت شهادتش چنانکه پسر جسم وی را رانند از انجا فرو آورده در مقبره بهود انداخت چنانچه صحیح مسلم  
 است و بود مدت خلافت وی بر نمر بر حجاز و عراق ثانی سال - بعد از ان ماند حکومت مروانیان در شام  
 و عراق و حجاز و بود حکومت اینان تا هشتاد و سه سال و چهار ماه چنانچه امام حسن رزم فرموده بود لکن  
 القدر خیر من کلف شهید یعنی این قدری خلافت من از نمر راه خلافت مروانیان بهتر است  
 و همچنان شد که انی اتحور و تصومع و انشاعه لا شرط انشاعه - پسر حجاج داد بن زبیر را اسامه بنی بکر  
 را طلبید وی از آمدنش انکار نمود تهدیدش فرستاد که بر آئینه از هر دو ذواب ترا کشیده برین خواهم آورد  
 باز نزدش نیاورد پس خود حجاج به بتخر تمام بخانه وی رزم رسید و گفت دیدی که بعد دانه چکوم فرمود

فانما خلافت مروان بن الحکم سلسله چهارم که خلافت مروان بن الحکم  
 در وقت حجاج بن یوسف ثقفی در شام است ان زبیر را  
 خلافت مروانیان تا هشتاد و سه سال و چهار ماه چنانچه امام حسن رزم فرموده بود



در حمله و بیان قتلی وی

بنای کعبه و شهادت ابن زبیر و انقضای امر آن

در وفات بعضی از بزرگان

دیدم که چون کردی و یار تابه کردی و وی را بر تو آخرت ترا آگاه باش که هرگز نشنیده ام حضرت مسلم بر احدی شی خوانده که هرگز آئینه باشد در تحقیق یکی کذاب و یکی مسیر یعنی مقصد و خوشنویس را آگاه باش پس ویدم و بر این یعنی مختار که خیال نبوت برده بود چنانچه در ترمذی است و اما مقصد و سفاک پس گمان نمی برم مگر این را او اشاره به حجاج کرد پس برگشت اندوی و باز نزد یک وی نیامد رضی الله عنهما و در ترمذی است که آن سفاک همین حجاج بود و هشام بن حسان گفت که بشیر بن ابی نضر که بلا مکرر ظلم حجاج آنها را شهید ساخته پس تعداد ایشان بیک لک و بیست هزار نفر رسید انتهی و یکی از قتلای همین اعظم سعید بن جبیر است و در حکا تیش عجیب است و به سال شهادت ابن زبیر در حجاج هم کعبه نموده به همین صورت کذا لی که حالا موجود است بنیاد نمود و نیز تقسیم قرآن بستی پاره و هر پاره بر یک - و نصف - و ثلث از وی شده پیشتر از وی نبود چنانچه در روز الفراق است بهر حال در تسلسل کعبه و سکه راه عدم می نمود تاریخ وفات حجاج

بعد افسوس حجاج از جهان رفت  
چو بعد از ظلم و جور و قتل و تاراج  
بگو - ابله شمس تاریخ وفاتش  
دگر فرما که - بی دین بود حجاج

به صورت بعد شهادت ابن زبیر کل ولایت بعد الملک بن مروان از بنو امیه مقرر گشت تعداد بعضی اموات در خلافت ابن زبیر بن استی بن ظبیر و عبدالله بن عمرو بن العاص - و النعمان بن بشیر - و جابر بن سمره - و زید بن ارقم - و مدی بن حاتم - و ابن عباس - و ابو اقد اللیش - و زید بن خالد الحنفی - و ابوالاسود الدیلی و غیر هم رضی الله عنهم **انتباه** بفائز عظمی در تذکره الذا و نیز در غیر ابوالاصلین که در باب تواریخ کتاب معتبر است آورده که در تولد امام اعظم در دور وایت است بیک روایت در خلافت عبدالله بن زبیر تولد یافته پیش از هفتاد چنانچه از مؤرخش سیر علمای حنفی حرف ع در تولدش ارشاد شده پس مهمل یا باید داشت که در آئینه تابو بمقدار صحابه را در ملاقات یافته و چه قدر صحابه را در ک زمانه کرده چنانچه در پس هر خلافت ذکر موت بعضی اکابرین برای این غرض درج کرده شده و نیز چون ابن زبیر در تائسل خلیفه عراق بود و در وقت شهادت وی در امام سه سال بود پس مدت قریب از افعال و کردارهای ابن زبیر در بزرگواران معتبر خوب واقف شده - و چونکه ابن زبیر در اناجله فقهای صحابه در بود بنا بران امام اعظم در عدم درغ یدین را از خلیفه ابن زبیر اخذ نموده بر احادیث رفع یدین ترجیح داد و آنظره آنصف و در حالات **عبد الملک بن مروان** وی بمحضیت و شش سالگی از پدر خود مروان هجرت یافته بر مصر و شام قیام نمود باز بر عراق غلبه یافت چنانچه

استاد در تذکره الذا و نیز در غیر ابوالاصلین که در باب تواریخ کتاب معتبر است آورده که در تولد امام اعظم در دور وایت است



گذشت و حضرت ابن عمر بن الخطاب را بمکه بمسومه مطهره گروانید پس مرعش گردید از جهان مرض وفات یافت  
 رضی الله تعالی عنه در خلافت وی حجاج جوکر که بنده بنده رسید اصحاب و اصحاب پیش حضرت  
 انش و جابر بن عبد الله بن جهم و سهل بن سعد الساعدي و غیره هم را ذلیل و خوار گردانید بر صورت نافرمان  
 ملک افنج کرد و پیشه اشتاد و شرف بر سر کفخت ساکنی یا شصت ساکنی باه شوال از سر مرده نفر  
 فرزندان که چهار نفر از ایشان خلفا شده اند وفات یافت و بعضی شصت نیز گفته و در حیات میبودست  
 که از بنصب بن زبیر بن مروی است که عبد الملک بن مروان خوابی دید که چهار بار در محراب بول کرد پس حمید  
 بن اسید را طلبید که تعبیر خواب را بفرمودندی فرمود که از منصب تو چهار کس بکشد که نه پس همچنان شدند  
 هشام بن عبد الملک چهارم ایشان بعد از سال عبد الملک چون پیشه نازید و مروان خلافت یافت بود  
 ازین حساب تا بیست و یک سال وی والی ماند و چون که بر سر کشته ابن زبیر را شنید گناید و جلد ولایت بدو  
 رسید آنان بعد سی و سال میشود و در حیات آورد که خلافت وی تا بیست و یک سال و پانزده روز بود  
 که درین سالها ناهشت سال با ابن زبیر مزامند بعد از آن کل ولایت بدو رسید تا کجی وفات عبد الملک بن مروان

کرد و طاعت آخرش عبد الملک	سوی عقبی از جهان پر طلال	چونکه بیدینی بد آتش ختم بود
شد و بیدینی عیان سال صال	باز سال از شامش طر زد گو	دیو و نیا شد عیان با بی طلال

**تعلیق** بر روایت مشهوره که امام اعظم در بنده بنده اشتاد و قهر یافت چنانچه از شورش سر نهاده که مدح  
 ناه است از شامش و است از اینجا باید بد که شتر اک زمانه امام رن و نیز ملاقات امام رن با جعفر اصحاب  
 رسول شده باشد و شمار شوقی در خلافت ابن مروان ابن عمر بن و اسامیت ابی بکر رن و ابوسعید بن علی را  
 و ابوسعید الخدری رن - و رافع بن خدیج رن - و سکین الکعب - و العباس بن ساریه رن - و جابر بن عبد الله  
 و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رن - و اسائب بن یزید - و اسکم موی عمر رن - و ابودریغ المانی و شریح القاضی  
 و ابان بن عثمان رن - و محمد بن الحنفیه رن و غیره هم رضی الله عنهم و خلافت لید بن عبد الملک  
 پست و لید بن عبد الملک بن مروان بن الحکم بسبب ای صمدی بدو خود پیشه اشتاد و شوش خلافت یافت  
 و جارا و آند جهان و کل اند شوش و خوارزم و سمرقند و کامل و فرغانه و طوس و دیگر بلاد کن و انتم رن  
 و تا ده سال دهشت ماه و بیرواجی تا ده سال خلافت نموده بعد پنجاه و یک سال با چهل و شش سال از  
 سر چاره و نظاره و ادب تاریخ پانزدهم جمادی الاخری از نو شوش وفات یافت و بعد از او

و در این زمان که ابن عمر بن الخطاب را بمکه بمسومه مطهره گروانید پس مرعش گردید از جهان مرض وفات یافت

و در این زمان که ابن عمر بن الخطاب را بمکه بمسومه مطهره گروانید پس مرعش گردید از جهان مرض وفات یافت

و در این زمان که ابن عمر بن الخطاب را بمکه بمسومه مطهره گروانید پس مرعش گردید از جهان مرض وفات یافت







بن مروان و بعد از وی بنام یزید بن عبدالملک برادر خود محمود ساخته اند و این کتاب منقوش گشته و جمله خلافتش تا دو سال و هشت ماه بود پس تاریخ دهم صفر ۱۶۹ که نوزدهم بود جمعه بهر سنی و در سال چهارم چهل و پنج سال از قلاب عصری مرغ جانفش برپا و از محمود رحمه الله تعالی تاریخ وفات سلیمان

چنان سلیمان رحمه الله شاه اهل جاه	از جهان با خاطر غم گرفت	سال تاریخ و سال شش ماه و روز
-----------------------------------	-------------------------	------------------------------

گفت و در طالع از علم گرفت

الی حازم و محمود بن امیید و الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب و کرب بن ابی بن عباس و عبدالرحمن بن الاسود النخعی و غیر هم رضی الله تعالی عنهم و در خلافت بنده صالح عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم از بنو امیه رفت و حق اینکه از وفای که دخل مروان بن حکم شیطان مجسم از زمان حضرت عثمان بود خلافت اهل اسلام شده بسبب شرارت وی چه کبار و جوار بود که بروی زمین وقوع نیافته حضرت عثمان از شرارت وی شهید گشت مقاله های شدید در صحابه و تابعین هم از شرارت وی روداده و خون ناحق حضرت علی بن ابی طالب بر سر خود ریخته حضرت امین را به چنین میباید تصویرید و در خطبه جمعه و غیره ست حضرت علی بن ابی طالب سوگند گشت و تا وقتیکه وی یا اثیر اختیار می کرد وی (یعنی خلافت عبدالملک بن مروان که با اختیار و فتنه وی خلیفه شده بود) بروی زمین موجود بودند و هر آن وقت ظلم یزیدی و جور حجاجی تلامم و موج زن بود و بعد از نابود و منحل شدن آن اگر چه از خطه رنجش وی را شری تمام بود و اما آن ملعون که از حاکمان آن قدر عروج نبود تا آنکه نوبت خلافت بنده صالح عمر بن عبدالعزیز مجد و مولود است مرحوم (چنانچه در باب اول ازین کتاب بخوبی نگاشته) رسید که از دوره عدالت فارغی و اصلاح داده بروی زمینش گستره ایند و در خلفا و دیگر کتب سیر بوجه حسن مذکور است که عمر بن عبدالعزیز بنده خامس خلفای راشدین است و در حیات آورده که امام شافعی فرمود که خلفای راشدین پنج کسانند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنهم بهر حال وی رفته بستانه شصت و یک یا شصت و دو سال و بعد از ام حاصم بن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه تولد یافت پس عمر حدود سی از هجرت مادرش و وی رفته تابعی است جلیل القدر که از انس بن مالک و سائب بن یزید روایت میکند که امام احمد فرموده که در تابعین کسی نیست که مجلس حجت باشد مگر عمر بن عبدالعزیز رفته چنانچه در حیات بود وقت خلافت ولید امیر مدینه گشته از شصت و هشتاد و شش تا شصت و نود و سه عمده امارت آن بجا

مسلک بعضی سلیمان

در خلافت علی بن ابی طالب



بجونی انجام داد و تا آنکه بر حسب مضمون کان محمد بن الحنفیة یقول من لدنی سئل یوجه یحییة یکما  
 الا رقص عذلا اخرجه الترمذی و در حیات آورده که بر پیشانی وی نشان زخم سم اسب بود که در حالت  
 طفلی و در ازلت زخمی ساخته بود **ایضا** عن ابن عمر **نه** قال کنا نتحدث ان الذی یاکل شقیق حتی  
 یبلی ترجل من الی عشره یغسل یمشی غسل عمر **نه** الحنفیة **نه** زود که خود غلیظ گشت و مثل حضرت عمر  
 در روی زمین در هر طرف آوازه عدل نداخت و در حیات آورده که وی روزه قبل از خلافت لباس فاخره  
 می پوشید و چون غلیظ شد آنرا ترک نمود تا آنکه مسلم بن عبد الملک گفت در مرضیکه وی از ان وفات یافت  
 بعیادت وی روزه نهم پس دیدم که قمیص چرکین پوشیده خواهر خود زلفش را با انگشت عبد الملک انگفتم که پیران  
 امیر المؤمنین بشوی گفت خواهر چشمش انشا و الله تعالی پس را دیگر چون بعیادتش رفتم پیرانش را چنانچه  
 دیدم گفتم ای فاطمه ترا از چشمش چهره می بینم و نمین نگردیده بودم چرا که مردم بعیادتش می آیند گفت و الله وی را  
 سوا ازین قمیص دیگر نیست پس چکتم و دیدم فاطمه زوجه وی گفت بخدا از وقتیکه وی روزه غلیظ گشته  
 کلاه غسل نکرده اند از بسبب حکم خداوند از جهت جنابت یعنی بسبب آنکه خوش خشک گشته بود بسبب  
 کمال ریاضت و تشدد بر نفس خود و بر آقارب خود که ظالمان بودند تشدد نمود و بسیار چیزها که از مردم در دست  
 ایشان بود از ایشان گرفته بازگذاشت رسانید و یاد در بیت المال جمع نمود تا آنکه جمله اقارب وی از وی بیزار  
 گشتند و او را زهر و بایندند و غلامیکه او را زهر خورانیده بود از غلامان وی بود او را طلبیده فرمود و فحاک  
 برای چه مرا زهر خورانیدی گفت بسبب بزرادینا که بمن داد و شده است فرمودش که آنرا حاضر کن پس  
 غلام آنرا حاضر کرد و حکم نمود که این را در بیت المال مسلمانان جمع کنید و آن خادم را حکم داد که بگریز بطوریکه ترا  
 کسی نمیدانند و وی روزه سبب ششم حضرت علی را **نه** که بنوا میر از شرارت مروان بن حکم شیطان مجسم و شیطا  
 جمعه و غیره و مرج کرده بود ابطالش نموده بیرون ساخت و بجایش آیه **ان الله یاکفر بالعدک و الکفیان**  
 آتیه داخل کرد و دیگر خوبهای گوناگون از وی ترویج یافت - در تذکرة الموتی و القبور از تاریخ ابن عساکر  
 آورده که از عمر بن عبد العزیز مروانی مروی است که بودم من در کسانیکه ولید بن عبد الملک را دفن کردند  
 پس دیدم که هر دو زانوهای او با گلوش بسته شدند پس عمر بن عبد العزیز پند گرفت یعنی تو بکردار آنچه  
 مروانیان در حق امیر المؤمنین **نه** میگفتند و نیز امیر المؤمنین بن یونس روایت کرد که از عمر بن عبد العزیز  
 پرسیده شد که پدر ترا و پدر او تو را دید که دفن کرده بود گفت فلان کس مشق من گرفته شد ویرا که همان مشق تو



حدیث یمن کرد که چون من آنکاره در قبر نهادم و رفتم تا گره از کفن بکشایم دیدم که رویهای ایشان بر گشته بود  
 بسوی پشت انتی بهر حال تلو سال و پنجاه شل مدت خلافت ابوبکر الصدیق رضی عنده خلافت را بنیوی  
 عدل و انصاف پر است آخر تاریخ میستم یا بسبب و پنجم شهر حبیثه یکصد و یک با عث زهر ری  
 اقرایش بعمر بنی و نه سال و شش ماه بدر سحرمان بدر جا و دانی انتقال فرمود و اجلس گو یا گوهر عدل را از عمر بن  
 دنیا همراه خود در راه بنابران حضرت حسن بصری رضی به بدین غشش قات خیر الدنای فرمود و حیات یحیوان  
 آورده و قتی که ویرا در دیر سحرمان در قبر خود فرو آورد و ندیکه یک با و عث و زید که ناگاه از ان نامه مکتوب  
 بخوش خطی تمام در افتاد که در ان مکتوب بود **بسم الله الرحمن الرحیم براءة من الله العزیز العلی العزیز**  
**عبد العزیز بن النضر بن حاضن** ان پر چه را در کفن وی نهاده با وی دفن نمودن تا رنج و فات غلیظه نماید

عمر بن عبدالعزیز ر حاکمش صاحب بگو نامی بنخوان	چون عمر والا که عبد العزیز همه نو کن رقم ای با کمال	یافت از دنیا بوسل حق جمال و که بعضی اموات در خلافتش
--	--	--

ابو امامه بن سهل بن حنیف و حاکم بن زید بن ثابت و سالم بن ابی الجعد و ابی بن سعید و ابی عثمان بن  
 المنهدی و ابی اسحق و غیر هم رضی الله تعالی عنهم در خلافت یزید بن عبدالملک پسر نداد زوی رضی  
 ابن عمر دی یزید بن عبدالملک بن مروان بن حکم که به شش هفتاد و یک تولد یافته بود حسب قول سلیمان بن  
 عبدالملک بعد از عمر بن عبدالعزیز خلیفه گشت و در عهد خلافت خود حکم داد که بسیرت عمر بن عبدالعزیز نماید  
 رفت چنانچه در حیات آورده آخر به شش یکصد و پنج بعمر میشت و نه سالگی و بقولی سی و هشت سالگی و  
 چند ماه انتقال نمود مدت خلافت وی چهار سال و چند ماه بود و ذکر بعضی موتی درین خلافت شهاک بن مزاحم  
 و عدی بن اراطه و عطار بن میسار و عجاج و ابن وثاب مرقی الکوفه و شعبی عالم عراق شیخ امام عظم  
 و عبدالرحمن بن حسان بن ثابت و ابوبکر بن ابی موسی الاشعری رضی عندهم رضی الله عنهم و عجاج  
 یوسف ثقفی با ظلم نوزدین خلافت را بی عدم شده چنانچه از سن تاریخ و فات وی هوید است و خلافت  
 هشام بن عبدالملک پسر هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم که به شش هفتاد  
 تولد یافته بود بعد از خود بن خلیفه گشت و به شش یکصد و هفتاد و یک قیصره الروم را بنزد و شمشیر فتح کرد تا آنکه  
 به شش یکصد و بیست و پنجم بنمنا و ده سالگی با چهار سالگی با در بیج آخر فات شد و مدت خلافت وی  
 نوزده سال بود و در من موت خود حسب وصیت برادر خود یزید بن عبدالملک بعد از خود سپرد و

در فات بعضی بنحیثه

در فات بعضی بنحیثه

در خلافت هشام



که بنام ولید بن یزید بن عبد الملک موسوم بود و لیعهد خود گردانید گویند که هشام عاقل و دانا و ذی رای و صاحب  
حلم و کم شر بود و مگر به نقل مصنف و آن قدر مال را جمع کرد که هیچ خلیفه را پیشتر از وی میسر نشده چون فوت کرد و ولید  
بن یزید و لی عهد وی بر آنچه اموال قایض گردید پس غسل و کفن وی نمود و مگر مال قرض عاریت الله علیه حفظ خدا

مِنْ الْبُخْلِ وَتَنَزَّاهُ عَنِ الْمَسَاوِي

مال کس نے سگتا شہر و دیہان

وہ شخص غفلت و غفلت بیرون از عہد

وذكر بعض اموات دين خلافت - سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - وسليمان بن يسار - وعكرمة بن  
ابن عباس - وقاسم بن محمد بن ابي بكر - وحسن بصري - ومحمد بن سيرين - وابو الطفيل عامر بن شاذان البجلي  
آخرهم موتا - وجبرية وفردوسي شاعر - ومعاوية بن فرو - وكحول - وعطاء بن ابي رباح - وابو جعفر باقر -  
ووهب بن منبته - وسكينة بنت الحسين - واعرج بن قتادة - ونافع مولى ابن عمر - وابن عامر مرقى الشام  
وابن كثير مرقى مكة - وثابت اليماني - ومالك بن دينار - وابن محيص المقرئ - وابن شهاب الزهري

و غیر هم رضی الله عنهم **فان فی حلیله** دینجا چشم انسان بایک شاد که بر وایت مشهور و علم امام اعظم رح  
چهل و پنج ساله بود و بر وایت نهمه پنجاه و پنج ساله بود و عمر ابو الطفیل بر این مخطوط باید و شست که آخرین  
صحابی رهنمود که با وی قطعاً امام محمد محبت شده و تا حال نام اصحاب محلح و غیره نیست و حال آنکه دینجا و شادان  
حدیث جامعاً پیدا شده اند پس اگر اصحاب محلح تحقیق بنوده باشند قابل آن نیست که آن تحقیق را بوقت اربعین

مقابلہ نماید بی برای متاخرین سندی میتواند شد اگر مخالفت احدی مذہب نباشد فافهم و خلافت <sup>مستطاب</sup> علی  
بن ابی ترید پسر ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان <sup>الکلی</sup> کیصد و بیست و پنج بود هشام خلیفہ شدہ فسق  
و فجور بحدی شروع نمود کہ بقصد خمر نوشی بر بام کعبہ عازم حج گشت تا آنکہ در دم عدد دین ویرا شمرده اہل شوق  
بروی خروج نموده <sup>بلا</sup> کیصد و بیست و شش باہر جمادی الاولی تمکین ساختند و سرش از تن جدا ساختند  
و در مشق گردانیدند تیر بسوز <sup>جمہ</sup> و شوق آزار نصب نمودند چنانچہ در حیات صحت و خلافتش تا یکسال بود

تاریخ قتل ولید بن زید	چون ولید پلید و زنی قتی	روی خود نقاب برزفت	جست از دل چو امان خوش
-----------------------	-------------------------	--------------------	-----------------------

عقل نقش و لیلی بن فیت در خلافت یزید الناصب پسر بجای وی این غم وی یزید بن ولید

بن عبد الملک بن مروان بعد قتل ولید بن یزید خلیفه گشت و چون مشاہره فوج خود کم نمود یزید انانص  
ویرانامید و در بندش را با بقمم تاریخ ماه ذی الحجه همان سال بکعبه بست و شش جری پونج سالگی و بقول اهل  
سالگی با چهل و شش سالگی بر من موفات نمود دست خلافتش پنجاه و نصف شهر را ششماه بود

در مقامات بعضی بزرگان

الحمد لله الذي هدانا لهذا

در خط افت و کسید بن یزید

طاب ثوابه







از وی گرفتند چنان خبرش بمروان الحار رسید فی الفور بقتلش دوید اما نه میست عظیم خورده سفلح خلافت  
 بیشمار را از بنو امیه بقتل رسانید تا آنکه مروان الحار را نیز مقتول گردانید گسار ایضا پس ابو العباس  
 سفلح باه ذی الحجه سال ۱۳۰ کیصد و سی و شش بعمر هشتی و دو سال و شش ماه بمن حسن جدی وفات یافت  
 ایام خلافتش چهار سال و نه ماه بود و بعد از بعضی اموات از بزرگان دین درین خلافت - زید بن اسلم  
 و عبداللہ بن ابی بکر حزم - و ربیعۃ الزبائی نقیہ اہل مدینہ - و عبدالملک بن عمیر - و یحیی بن ابی اسحق  
 الخضر - و غیر ہم رمی اندب عنہم **در خلافت ابو جعفر الدوانقی** پسر بجا پیش ابو جعفر الدوانقی  
 عبداللہ بن محمد برادر کلان سفلح مذکور کہ بمنصور مشہور بود و خلیفہ گشت پرت سال ۱۳۰ کیصد و سی و ہفت  
 بعد سفلح بر سر ری خلافت نشست پرت سال ۱۳۰ و پنج قولید یافتہ جد خود را با حیات یافتہ بود گویند کہ چون  
 بامروم بدانگ دانگ محاسبہ میگرفت بمنصور واگی و دوانقی موسومیش کردند - چون خلیفہ گشت مروان  
 عزیز را بقتل رسانید تا امام اعظم رض را بحیلہ تصانیب ازینا نازده آخر الامر در حبس ویران شد و شہیدش  
 ساخت کما یجی انتشار اللہ تعالی و ہر وایت محمد بن علی الخراسانی بمنصور بنجین را بدرگاہ منظر نمود و اکثر  
 عمل را با احکام مجرم گذاشت و کتب سریانہ و عجیب زبان عربی ترجمہ کنانید و بکتابت و کتب و کتب و کتب  
 تناسخ را بقتل رسانید و بقول امام ذہبی **۱۳۱** کیصد و چهل و ستہ در خلافت وی علما ی اہل اسلام آن  
 زمان بدمین و نابلیف و تصنیف کتب شروع نمودند و قبل ازین نامیر بزر و حفظ خود ب سبب کت قرب زمانہ  
 بابرکت کلام میگفتند و احکام جاری میکردند پس بن جریج در سکہ و مالک بدینہ و اوزاعی بشام و ابن ابی العز  
 و حماد بن سلمہ و غیر ہما در بصرہ و مصر و یمن و عسقلان الثوری و کوفہ تصانیف ساختند و ابن اسحق مخاضی  
 و امام ابو حنیفہ فقہ و قیاس را تصنیف فرمودہ یعنی اجتہاد و استنباط نمود - و بعد از ان ہشیم و اللیث  
 و ابن ہشیم کعبہ ابن سبارک و امام ابو یوسف و ابن وہب و غیر ہم تصانیف ساختند رضی اللہ عنہم  
 اکثر من بدوین حدیث و تفسیر و تراجم کثرت گشت و از انہا بنامی شریعت استحکام گرفت - و **۱۳۲**  
 کیصد و چهل و پنج محمد و ابراہیم ہر و برادر پسران عبداللہ بن حسن بن حسین بن علی رضی اللہ عنہم ہر  
 منصور خروج کردند اما مغلوب شدہ با جماعت کثیر از اہل بیت و دیگر علای غریبہ رزمہ کتا مید شان بنمودند  
 و جواز خروج را بر منصور فتوی دادہ بودند مقتول شدند **۱۳۳** و **۱۳۴** و **۱۳۵** و چون امام  
 ابو حنیفہ رزمہ بنامید اہل بیت شامل و شریک بود منصور ویران شد بحیلہ با بزرہ و غیرہ شہید نمود بطریق

در وفات بعضی بزرگان در خلافت منصور

چون بنامید



اجمال تفصیل این معرکه را اینکه بعد از انقلاب دولت بنو ادیب<sup>۱۳۲</sup> چون تقرر سلطنت بخلفای عباسیه رونمود  
ایشان برای استقرار دولت خود قیام و خلقای بنو امیه را کشته اند استخوانهای ایشان را سوزانیدند اما چون که  
سلطنت بنو احمد بدو تاج و تاجا بصورت بناوت و مردم رومی نمود برای فرو نشاندن این فتنه اسفلح  
و نیز برادرش منصور صد اعتدال را فرود گذاشت و علم جو و غلام بسیار را فراشت از انجمله منصور از کمال بی رحمی  
خاندان سادات را بر باد داد و هر قدر که در ایشان ممتاز بود بوجور و ستم زیاده گرفتار گردید تا آنکه محمد بن ابراهیم  
که در حسن و جمال یگانه روزگار بود و از انجمله محمد و یلیج و مردم نامدار بود و فرزند بدو یاری در کرد و بنیاد  
بر روی بر آورد آخر الامر چون بن فرقه مظلومه جنگ آمدند<sup>۱۳۳</sup> سید محمد نفس فکیمه با جمیعت چند مردم از  
مدینه منوره خروج نمود و بعد از چند روز چون جمیعت کثرت کبرای امام و علمای اعلام تا آنکه امام مالک نیز فتوی  
دادند که جمیعت منصور جبر از مردم رونموده و دعوی خلافت نفس فکیمه بر حق است اما بکمال فضا در ماه رمضان<sup>۱۳۴</sup>  
در میدان جنگ مقتول گشت بعد از آن برادرش امیر ابراهیم علم خلافت برداشت و با منصور چنان مقابل  
نمود که حواس منصور بر جانماند و گویند که درین واقعه منصور نادوا ه جا به بدن خود را تبدیل نمود و چون که ابراهیم مرد  
شجاع و از علمای نامی بود بدعوی خلافت وی از هر طرف صدای لیبیک از مردم برخاست خاص در کوفه  
قریب یک لک مردم با وی بجان دادن مستعد گشتند اکثر علماء و فقها با وی نیز همدم و همقدم شدند امام ابو حنیفه رز  
از آغاز غایت بی اعتدالی عباسیان را امید یار زمانه اسفلح رای وی رز آن بود که ایشان شایان منصب خلافت  
نیستند چون<sup>۱۳۵</sup> امیر ابراهیم علم خلافت برداشت با دیگر پیشوایان امام ابو حنیفه رز نیز تائید وی نمود درین  
باره در نامه و انشوران خط امام صاحب را که با ابراهیم رز نوشته بود و نیز درج کرده بنیعبارت **أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ قَدْ**  
**جَهَرْتُ إِلَيْكَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ دَرَاهِمٍ وَلَكِنَّكَ عِنْدِي غَيْرَهَا وَكَوْكَأَ مَا كَاتَ النَّاسُ عِنْدِي لِكَيْفَ**  
**يَكُ فَإِنَّ الْفَيْتَ الْقَوْمَ وَكَفَرْتُ بِهِمْ فَأَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ أَبُوكَ فِي أَهْلِ صَيْقِينَ أَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلْتُمْ**  
**وَأَجْهَرُ عَلَى جَرِّ حَيْهَمٍ وَلَا تَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ أَبُوكَ فِي أَهْلِ الْجَحَلِ فَإِنَّ الْقَوْمَ لَكُمْ فِتْنَةٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**  
نزد تو روانه ساختم که درین وقت همین قدر موجود است و اگر امانتهای مردم نزد من نبود می هرگز ایند بشما حق  
شدمی و چون بر دشمنان ترافع رود و سپس بمن بایشان آنچه حضرت علی پدر تو با اهل صفین کرده بود که  
گریزند و زخمی ایشان همه را بکش و بمن بایشان آنچه پدر تو در حرب جبل هارز داشته بود چه که مخالفان را  
جماعت بسیار است بهر حال ابراهیم از بلندی خود شکست خورد و در بصره اکیال و دیرین مقتول گشت







محمد بن منصور که در حین حیات ولیعهد خود ویرا ساخته بود بیاورد هم ذی الحجه سال ۱۲۳ هجری غلیفه گردید - تولد وی سلسله  
 یکصد و بیست و یامیت و شش گشته در سال ۱۲۴ هجری در بغداد بجای پدر خود بر سر خلافت نشست - و در سال ۱۲۵ هجری  
 یکصد و پنجاه و نه هجری - بیده بارون رشید هر دو پسران خود را بعد از خود ولیعهد ساخت و در روم بکثرت  
 فتوح فائز گردید - و زناده و احسبه حسبه مباحثه مانوده بقبل رسانید و بجوادی کمال مشهور بود تا آنکه  
 گفته شده که پدر وی خَلَفَ فِي الْحِزَابِ وَ آتَتْهُ أَلْفٌ أَلْفٌ دَرَاهِمٍ وَ سِتِّينَ أَلْفٌ دِينَارٍ هَجْرَ عِيسَى  
 یک کر و شصت لک درهم را گذاشت همدی آنجمله را متفرق ساخت چنانچه در حیات ست آخر الامرتا رنج  
 بست و دوم محرم الحرام ۱۲۹ هجری یکصد و شصت و نهم بمهر چهل و دو سال و شش ماه و یازده سالگی مسووما  
 وفات یافت ایام خلافت وی ده سال و چند ماه بود و بقولی در شکارگاه اسب را در سپهر همدی بیتی  
 میزند تا آنکه از دیوار خرابه که در آنجا بود پیشکش چنان مزب رسید که صلبش بدفوق گشته فوراً بمرد  
 تقرر و بعضی بزرگان دین که درین خلافت وفات یافتند - شعبه و ابن ابو ذئب - و سفیان الثوری -  
 و ابراهیم بن ادیم الزاهد - و داود الطائفی الزاهد - و غیر هم رضی الله تعالی عنهم اجمعین در خلافت همدی  
 تولد همدی موسی بن همدی بن منصور و انقی ۱۳۰ هجری یکصد و چهل و هفت بموضع رضی و قویع یافته بعد پدر خود  
 ۱۳۱ هجری یکصد و شصت و نه خلافت یافت حسب وصیت پدر خود و شغل و تبار زناده را فقطع میساخت تا آنکه  
 بنشاند یکصد و هفتاد و در بغداد بر چهاردهم ماه ربیع الاول بمهر بست و چهار یا قریب پنج سال سبب موت خود  
 خلافت را گذاشت مدت خلافت وی یک سال و چهل و پنج روز یا دو ماه و یک سال بود - امام نافع قاری  
 در خلافت وی وفات یافت در خلافت **هارون الرشید** هارون رشید بن شب و وفات برادر  
 خود همدی بنشاند یکصد و هفتاد و بر سر خلافت جلوه داد و جهان شب مامون پسرش متولد شد  
 و این شب عجیب بود که شش در بنی عباس ننماده - چرا که غلیفه دران گذاشت - و غلیفه دران بر سر خلافت  
 نشست - و غلیفه دران از کتف مدم بیرون گشت و تولد یافت - فی الجمله هارون علم و اهل علم را خوب بوخت  
 چنانچه با هر دو پسران خود امین و مامون برای شنیدن موطنی امام مالک نزدش رسید و بیاورد و خود را طلبید  
 و چون خبر موت بنی هارون شنید چنان محزون و غمگین گردید که خود بتغزینش نشست و اولاد اعیان خود را  
 نشاند بقبول جا خطر هارون رشید را چند خوبها چنان مجتمع گشته بود که کسی دیگر را چنان بست نماند  
 یکی در زایش - دوم قاضی شام ابو یوسف بن موسی شاعر شش مروان بن ابی حفصه چهارم

در وفات بعضی بزرگان  
 در وفات امام نافع  
 در وفات امام نافع  
 در وفات امام نافع







که محدث و صالح بود برای رد فقه ابو حنیفه چه قدر احادیث و منعی یافته بود چنانچه در باب اول از کتابش علیه السلام نقلش آورده ام چون محدثین صالحین در سند فقه ابو حنیفه از روایات و منعی حدیث غنی خود در مسائل معاندین و زندیقان محمد بن راکه می پرسد

لیکن منستی تری که مکرر است تری که فلاک

ع چه نسبت خاک را با عالم پاک

و تا می بینم معنی عینا بد سکوت ابن مبارک که عین حق

حق با وجود یکدیگر و از اجزای ثلقات و مقدمات حق تعالی بود که بسال حرم برای جوار کفار علی الدوام نمی پس از احداث اینچنین شکری در حکومت اهل اسلام چگونه سکوت در زبیدی و تا با مسکافین مکرر خود را از احقاق حق پیش خلیفه یا مفتی فارغ ساختی با وجود یکبارون خلیفه را نسبت بری من خوش اعتقادی بجای بود که برای رد قول زندیقی که بوقت قتل خود اقرار بر وضع احادیث کثیره و گفت کافیست ما را از این ابو احقاق و ابن مبارک چنانچه قبیل باب دوم درج کرده شد و اما ثانیاً بفرصت تسلیم تخلص نقل میگویم که در مثل انفصال اینچنین قضیه با حق تعالی فرموده و انک تشهد و انک تشهد من ربحا لک لایة و نیز و انک تشهد و اذ و فی عذلی منک لک لایة پس ابو یوسف را از روی شرع دیگر وجه وجوب که با عالم و اطلاع کسی دیگر از احزاب و قول کنیز را بر کلام ربانی مقدم داشتی این کار آن بزرگواران نبود بلکه مذموب همین مدعیان عمل بالحدیث است که بعضی را می خود و خیال انبیا برضی مستهار آیات و احادیث کثیره و صان مینامید و اما ثالثاً بجنب این یک کس که عظیم تر که با وجود عزیز بودن شوهر زینب طلبکار غلام خود میبود چه معلوم شاید که یکی از اماره عباسیه تماشق و زبیده باشد و از پیشتر برای رسیدن بوی و آذادی خود از جنگ خلیفه همین حیل را آموخته باشد پس نزد قاضی و یا خلیفه از پیشانی استفسار حال وی آواز آلتی که حصص الحق آنا و ذلت هفت

کعبه و آت که کین الصل فیین بر آمده باشد پس لامحاله همین فتوی دادنی بود و نه خودی میتوان که بقول زنی بلی که کنیزی چنین خلیفه تشرع و قاضی متورع مطعون گردند اما را بجا اگر امام ابو یوسف باعث عدم قبول قول کنیز قابل امن و طعن میگردد پس حضرت عمر بن الخطاب و حضرت فاطمه بنت قیس که مخره و صحابه بود سزاوارتر لیکن و طعن میتوان شد آلتا با الله چنانکه در کتاب اصول و حدیث است که فاطمه مذکوره گفت که دو جم را بسته طلاق مطلق ساخت و آنحضرت صلعم برای من بروی تنگش و نفقه مقر فرمود

حضرت عمر بن قریش مذکوره گفت که نمیکند از یک کتاب الله حدیث رسول الله صلعم را بقول زنی نپذیریم که است

میگوید یا دروغ و یا دروغست ما طهر را با فراموشش گردانمی پس چون که شهادت زن صحابه مخره مردود گردید



قول کنیزی جاهل را که می پرسد اما خامسا اگر قول زنان معتبر و قابل اعتبار گشتی پس قول زلیخا معتبر تر بود  
 قول کافری (یعنی مزبور مشرک و زلیخا) که حق تعالی نقل آن میکند و استغفری لک انک کنت  
 من الخاطئين اما سا و سا برین چنینی قول منقول غیر معتبره بلا سنگا ہی انچنین بزرگواران قابل طعن  
 نمیکردند انچنینی قول در مقام مدح قبول و در مذمت عند الشرع غیر مقبول اما سا با عجا غیب مولانا مولوی  
 محمد شرف علی صاحب نظر العالی در جوابش چنین فرموده که قول امام ابو یوسف رحم الله قبول قول المسلمة  
 الواحدة در بارون رشید بطریق استفهام استقراری است نه استفهام انکاری پس بدین صورت خدشه  
 و قبح نیافت حد هذا الصل بارون رشید بطلان یکصد و نود و سه باه صفر برض بطبرس بمرحیل و  
 هفت پانچ سالگی وفات یافت مدت خلافت و بیست و سه سال و چنده تواریخ رحلت بارون رشید

کرد رحلت چهارده سال فنا شاه بارون رشید با اقبال سال تاریخ رحلتش گفتم

جلوه گر شد جمیل اهل جمال تعداد بعضی بزرگان بن که در غایت وفات یافته امام مالک بن انس و ولایت

در صحنه و وفاتش بکشته یا کشته و چنانچه قطعه بود است آن اما مالک و بن است بود و محمد و مقتدرای زمان

هست تولید و محمد ازل والی اولیا و اهل جهان سال و شش هجرات الامم بن سالک اهل دل و در جوان

وایت بن سعد - و ابو یوسف صاحب ابو حنیفه و قاسم بن معن - و مسلم بن خالد زنجی (شیخ امام شافعی) و فخر

الجماع - و ابو اسحق الفزاری - و عبد الله بن المبارک و ابراهیم بن یحیی شافعی - و اسد الکوفی من کبار اصحاب

ابی حنیفه رزم - و اسماعیل بن عیاش - و بشر بن الفضل - و جریر بن عبد الحمید - و زیاد الهکالی - و سلیم المقری

صاحب حمزه - و سیبویه امام الحریثیه - و کسایی شیخ القراء و النخاه و محمد بن الحسن صاحب بی حنیفه هرویک و

در میان ایشان قرابت نیز بود - و عیسی بن یونس السبعی و تفصیل بن عیاض - و ابن الساکل و اعظم - و حضرت

امام موسی کاظم - و بشیر - و یونس بن حبیب النخوی - و صفی بن سلام عالم اندلس احد اصحاب الکمال

و ابو بکر بن عیاش المقری و غیرهم رضی الله عنهم در خلافت امین بن بارون پست بعد از بارون رشید

پسر کلان وی امین که در سنه یکصد و هفتاد و یک از شکم سیده حضرت زبیده تولد یافت بعد از بارون رشید

محمد بن کعبه یکصد و نود و هشت غلبه گشت در حیات الحیوان از کسائی آورده که بارون رشید را برای تعلیم

و ادب بآیین محمد - و نامون عبد الله هرویک پسران خود و الی نمود پس در تادیب ایشان بر ایشان نشد

نمودم خاصه بر امین پس روزی خالصه کنیز زبیده بمن آمد و گفت که سیده من بعد از اسلام میگویی که زنی

سن تولید و وفات امام مالک

در خلافت امین بن بارون



و ترفیق کن پسرم محمد که من بروی کمال ترفیق میکنم که بجز گوشه من است بوی گفتم که این امر ممکن نیست چرا که محمد بعد از پدر خود هم بحکم وی تعلیف خواهد شد (یعنی در تادیب می تمجیل در کار است) خلاصه گفتم که برای رقت سیده من سببی دیگر است و آن اینکه در شبیکه سیده من زبیده ویرا تولد میکند و خوابی دید که چهار زن از آن نزد وی آمده ویرا از پیش و پس و راست و چپ گرفتند پس زنیکه از پیش بود گفت که این مولود کم عمر است (و همین باعث ترفیق زبیده بود) بزرگ که تیرنگ سینه و آبی کار بزرگ گناه شدید العذر و پسین گفتی پادشاه مبتدع متلفست تقلیل الانصاف کثیر الاسراف - و همچنین بر دوزنان دیگر ویرا با و صاف زد و توهین نمود پس خالصه رسیت گفت یا کسائی ایا چیزی نفع می دهد حذر از قدر - و نبود این بسیار با زنی کنند و معتبر در مال و بمصالح خلافت نمی پرداخت انتهی اما انام احمد صبل رحم در حق وی فرموده آن آرزو آن یرحمه الله لا یحیی یا کافر علی استعجیل بن علیة فانه اذ دخل علیه فقال له یا ابن الفاعلة انت الذی تقول کلام الله مخلوق آخر الامر و الله یکصد و نوزده شت ماه محرم الحرام بمحرم است و هفت یا هشت سالگی از دست لشکر طاهر بن الحسین که برای مقاتله اش از طرف مامون بن ماریان از این خرد بود بروی درآمد مقتول گشت مدت سلطنت وی بر وایت اشهر چهار سال و هشت ماه بود -

بعد از بعضی کبار متوفین درین خلافت اسمعیل بن مکیه معتزلی - و شقیق البلخی الزاهد - و ابو حاتم الفراء - و عبد الله بن الکثیر المقرئ - و عبد الله بن الواهب صاحب ممالک و غیر هم رضی الله تعالی عنهم و خلافت مامون بن هارون پسر بجای امین برادرش مامون که عبد الله نام داشت بن ۱۹۰ کیصد و نوزده شت غلیظه گشت تولد وی از شکم جاریه بد شکل مزاج نام است که کیصد و هفتاد و شش خلافت هارون رشید وقوع یافته و قصه تولد ویرا در حیات چنین آورده که روزی مامون بعد از قتل امین بر زبیده مادر امین گذشت و دید که بهای خودی جنبانید بچیزیکه در فم مامون نیاید گفت که ای مادر من دهائی میدهی بسبب آنکه پسر را گشتم و مملکت ویرا سلب نمودم گفت فی بخدا یا ای مومنین مامون گفت دیگر چه گفتی زبیده گفت مرا حان کن مامون بجز گفت که در ابا الفراء خجوه از آنچ گفتی زبیده گفت فبسم الله الملاحه تیج کند حق تعالی زنی را که الحاح و عاجزی کرده شود مامون گفت این چگونه باشد گفت بوجا که روزی با امیر المومنین شید شطرنج میداد فتم پس وی بر من غالب آمد پس مرا حکم داد که از جامه مجرده و در قمر پیش وی بر بنده دور کنم هر چند که عجز کردم مسافتم نکرد پس کرم آنچه

روز نجات بعضی بزرگان

در زمان خلافت مامون بن هارون



امرش بود پسر باز را بطرف شطرنج طلبید پس غالب آدمم بروی پس گفتم اورا که در مطبخ رفته و بهران کنیز  
قبیح تر باشد با و مجامعت نماید هر چند که از من معافی خواست معافش نکردم پس در عوض آن مرا  
خراج مصر و عراق بخشید قبول نکردم و گفتم بخدا که هر آینه این را خواهی کرد و وی ازان انکار آورد  
پس دستش را گرفته تا طلبش در آید و پس هیچ کنیز بدشکل و ناپاک و بدخلق از مطبخ اهل درون ندیدم  
پس گفتم که این را و طوطی کن همچنان کرده تا آنکه ازان و طوطی و سکه حمل تو ماند و مادرش مرا جل ازان  
ترازاند پس من خود بودم سبب قتل پسر خود پس پشت گردانید مامون و گفت کَلَيْتَ اللَّهُ السَّلَاحَةَ  
الْفَرْصَ مامون حسب مقدار و ایمای استاد خود اسمعیل بن عثیمه که ذکرش در خلافت ابن مالک از امام  
احمد رکن گذشت قرآن را مخلوق گفتم - و کلام خلق قرآن در زبان وی پدید آمده - و خلق الله را بخلق  
قرآن برانگیخت و هر که ازان انکار آورد وی بسخت ترین عذاب اورا گرفتار کرد و چنانچه ذکر امام احمد  
در تذکره خلافت مستقیم می آید از اینجا اهل اسلام و اهل ایسانا اعتبار گرفتن لازمست که  
اولاد خود را از مردم بد مذہب تعلیم نمایند از خوبی استادان است که درین زمان تمام هندوستان بلکه

کلام خلق قرآن از امام احمد

نسخه خطی

جمله جهان از فتنه پارت اگر در زمانه کسست حرفی نیست - بنعم ما قبله

افسوده دل آفریده کند انجمنی را

علمای کبار و فقهائ دیندار و فضلاء امصار را جمع کنانید و بر عقاید

داشتن مخالفت قرآن مجبور ساخته حتی که از شمیر ترسانیدند تا آنکه نائبی امام احمد را گفت

مَا تَقُولُ فِي كَلَامِ اللَّهِ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْتَدِ أَتَخْلُقُونَ هُوَ قَالَ كَلَامُ اللَّهِ وَلَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا

چند بار درین گفتار رفتار نمود مگر امام احمد بن حنبل ازین نکو چیز می احتیاز نکرد و فاما علمای دیگر چه از ادو

تقیه اقرارش نمودند و در آخر اسحق بن ابراهیم نائب مامون چون دید که علمای دیگر جبراً اقرارش میکنند مگر

اعتقادش ننیدارند ایشان را و نیز امام احمد را مفید کرده نزد مامون در روم برای قتل روان ساخت

مگر منتقم حقیقی آنها را ازان آفت نجات بخشید که خود اهل را بر مامون فرستاد - و چونکه مامون از شکم

جاریه زبیده بود و ازین باعث برادرش خلیفه امین و غیره بپوشش کردند می در عهد خلافت خود خواست

که امین زلت را از خود بوحی دور نماید بنا بران قرابت مصهارت خود با اهل بیت و زید تا ازین ذریعه

همه بدنامیها از وی بر طرف شود مگر بحکمهای بسیار آنرا حاصل نموده برای خوشنودی اهل بیت

خون فاکر خیر امیر معاویه را بر خلافت فرخ نهد و مذہب اهل تشیع را کمال دوست داشت

سکوت امام احمد از خلق قرآن







و معروف کرخی از اجداد حسن بن زیاد النعمانی صاحب بنی هاشم و ابوداود الطیلسی و ابوسلیمان المذنی از اهل شهر  
و علی رضای بن موسی کاظم و فرادام العربیه و قطرب الخوی و الواقدی و شام احمد بن جاعه الکوثر و عبد الرزاق و ابوزید  
النفاری صاحب العربیه و الامامی و غیر هم رضی الله عنهم و خلافت معتمد باشد  
پس بعد از مامون بجایش برادر وی ابو اسحق ابراهیم معتمد باشد بن بارون که ابراهیم الثکلی مشهور  
بود بسبب آنکه اشیای کثیره را مالک شده بود که جمعی آن هشت هشت بود و خلیفه گردید و تولد وی  
بعد از یکصد و هشتاد و بقولی یکصد و هشتاد و هشت بود و او از سر هشت فرزندان یکصد و هشت  
و تا هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چنانچه در حیات است و خود نیز خلیفه و شمر  
بود از خلفای عباسیه و بطور مامون بخلق قرآن علما را مجبور ساخت حتی که امام احمد را بکشتند و دود  
و سب و بخل قرآن بتا دیانها زد و درین طوبه با اهل روم جنگ نموده ایشانرا نیز مجبور گردانید  
افضیل بن سکه را در حیوة الحیوان چنین آورد که طوارین سلسله خلافت مامون شده و بعضی گفته که  
قول بخلق قرآن در زمان بارون شعیب ظاهر شد و بعد مردم در میان او و ترک آن تا زمان مامون و اما  
مامون رشید نادت خلافت خود قول بخلق قرآن نکرده و ازین باعث فضیل بن عیاض رخ آزدی  
در ازمنی عمر رشید کردی چرا که وی رغب باطن خود میدانست بعد از وی اقبالی عام را درین باب چون  
دور خلافت مامون رسید قول بخلق قرآن نمود و در سالی که در آن وفات کرد و بر مردم را از این سلسله  
نشد و نمود پس مردم را بخلق قرآن برانگیخت و منکر آنرا تغذیب شد و نمود و امام احمد را و دیگر علما را  
درین سلسله عقید ساخت مگر چونکه پیشتر از ملاقات ایشان وفات یافت پس برادر خود معتمد را بنهید  
خود گردانید و وصیتش نمود که مردم را بعد از من بخلق قرآن برانگیزد و چون معتمد خلیفه گشت امام احمد  
همچنان مجوس بود و برادر بعد از حاضر گردید برای بحث وی مجلس مناظره منعقد کرد و عبد الرحمن  
بن اسحق و قاضی احمد بن ابی داود و غیر هاتاسه روز با وی رزم درین سلسله مناظره نمودند و بعد امام احمد را  
با ایشان تا سه چهارم در جدال تا آنکه بروی حکم زدن کرده شد پس زده شد و سیاط و تازیانه ها  
سده و انارنی فیه و هو لی شیخ مفید در خلافت مطیع الله بن معتد ربیع معتد بن طلحه بن کل بن معتمد بن احمد بن محمد بن محمد بن  
سعدی و چهار خلیفه گشته بود و در آن سده و هشت و چهار وفات کرده با ابوبکر الشیبی و ابن جابر صاحب صحیح و حبشی  
شاعر و غیر هم رحیم الله وفات یافته است و در میان هر دو کفری انفصال نماند و سال فزونی گشته و الله اعلم

در خلافت معتمد باشد

در فضیل بن سکه را در حیوة الحیوان چنین آورد



مگر از راه تنقیح نگشت تا آنکه میوش شد پس برداشت شما امام احمد را و بمکان خود برده شد و کل مدت حبس وی را نه بیست و هشت ماه بود و بعد از صحت بجمعه و جماعات حاضر شدی و فتوا با دادی و حدیث بیان نمودی تا آنکه معظم وفات کرد و بجایش واثق پسرش خلیفه گشت و گفت امام احمد را که بر این بنده من چند موسی مبارک بود از موسیهای شریف بنی هاشم که در تئیس قمیس خود گدازیده بود پس وقتیکه دست امام احمد را بسته شد و پیراهن زری بر کشید و زده شد تا باز یا نه پس مناع شد آن موسی مبارک و تا وقت مرگ خود از برای آن موسی مبارک ناله بر میکشیدی و اینهمه واقعات که بروی گذشت در حالت صیام بود و گاهی افطار نمود و رضی الله تعالی عنه و چون چند تا از یا نه زده شد در آشنای زون از اربند وی را نگه داشت آهسته بر زبان چیزی را نکه ناگاه و دوست از غیب نمود اگر گشت و از اربند وی را بر وی نه بیست پس چون از آن نجات یافت از وی پرسید که در آن حالت چگفتی فرمود و گفت اللهم ان كنت على الحق فلا تخلفني يعني يا الله اگر من بر حق ام پس مرا رسوا مکن - و نظر کرد و معظم بموید بکرب ضرب و جراحات امامی را که بیست و حالچو اش میگرد گفت بخدا که ضرب نه از آن تا دیده ام مگر ندیده است ازین و تا وقت مرگ از آن بر پشت مبارکش بود و بعد از مناظره سه روز مخفی عهد الملک زیات و قاضی احمد بن داود و معظم گفتند یا آمین الله المؤمنین ائمتنا و دمه فاعفانا یعنی او را قتل کن و خونش را گردن ماست تفصیل و عجائب این حکایت در حیات زیر خلافت معظم بکثرت هست و چون ولایت بو اثن رسید پس ظاهر کردی انچه ما من و معظم ظاهر کرده بود و غار جبر و جفا و امام احمد را از جمعه و جماعات منع کرد پس میبود امام نه مخفی که بنماز و غیره بیرون نیامدی تا آنکه واثق نیز بر روی بجایش برادرش متوکل والی گشت پس برداشت وی شلنگ مذکوره را و گویند که با حصار امام احمد را حکم نموده اغراز کرد و او را بسیار فرمود و الله اعلم الغیض که معظم تبارخ نوردهم بر جلال و شلنگ دو صد و بیست و هفتم وفات یافت جمیدی شیخ بلخی ریویجی بن یحیی انتمیمی و غیره از اهل شهر منعم و خلافت وی وفات یافت و در خلافت واثق با الله پسر بجایش سپرد و بارون ملقب بو اثن باشد که البته یکصد و نود و شش مولود داشته و بیست و دو صد و بیست و هفت حسب گفته پدر خود و معظم با الله خلافت یافت و بیست و دو صد و سی خلق قرآن را تباع پدر خود نمود و آحمد بن نصر الخراسانی را که در بروی واثق گفت که قرآن مخلوق نیست اقبل رسانید و سرش را بطرف مشرق

در ظهور کز است اماط محمدیۃ

روزانہ بیچے بزرگان

در مقامات  
و در مقامات



رو نموده نصب نمود پس آن سر بطرف قبله گردید و چند بار ایشان از قبله آن سر را گردانیدند و با سبب  
قبل روی خود می آوردی و بعد از شهید شدن و کسی ویران خواب دید و از وی پرسید ما فعل الله بک  
گفت که بخشیدم او رحمت بمن کرد دیگر از سده روز مغموم بودم بسبب آنکه بنی صلعم و بابر بمن گذر فرمود  
و از من بروی مبارک خود اعراض فرمود غایت غمناک شدم بران و چون بسوم بار بمن گذر فرمود  
پرسیدم که یا رسول الله آیا من بر حق نبودم و ایشان بر باطل - فرمود بلی گفتم پس چرا از من اعراض  
میفرمایند فرمود که از جهت شرم و حیا از تو که ترا شخصی از اهل بیت من قتل ساخته و گویند که در آخر و اثنای  
از قول خلق قرآن تا بگشت چنانچه در حیات آورده که پیری از مصیبه بسبب ز قاتل شدنش  
سجده قرآن مفید کرده شده چندی در سخن بماند تا آنکه روزی و ائمه پیر موصوف را طلبید چون  
به پیش وی ایستاد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین گفت لا سلام الله علیک گفت  
ای امیر المؤمنین بدترین ادب آنوقت ترا مؤدب تو چو حق تعالی فرمود وَإِذَا حُتِّبَتْهُمُ حُتِّبُوا  
بِأَحْسَنِ مِنْهَا و در دهها و چند که تو جواب سلام من نه بمثل آن گفتی و نه بهتر از آن - و بر روایتی  
جواب سلام پیر هیچ نگفت پس برگفت یا امیر المؤمنین با من استعمال نکردی ادب خدا را و نه ادب رسول الله  
که خدا فرمود وَإِذَا حُتِّبَتْهُمُ لَا يَدْعُونَ خَيْرًا و آنحضرت صلعم بر دسلام امر فرموده است پس قاضی ابن ابی داود  
معتزلی با وی در مناظره مستعد گشت پیر گفت یا امیر المؤمنین من محمود و در بندها منی بسته گشته ام  
نار میخورم در حالت حبس تیمم پس امر کن تا از بندها منی آزادم گفتند و وضو سازم پس چون پیر از  
وضو و نماز فارغ شد ابن ابی داود را حکم شد که از پیر پرس آن پیر گفت سوال مراست پس حکم  
کن میرا تا جوابم در این ابی داود گفت پرس پیر گفت که مرا خبر ده باینکه تو که خلق الله را بخلق قرآن  
میخوانی آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز بطرف این دعوت فرموده گفت نه پیر گفت آیا ابو بکر بعد  
از حضرت صلعم مردم را بطرف این خوانده گفت فی پیر گفت که عمو من بعد از ایشان هر دو دعوتش کرد  
گفت فی پیر گفت که از عثمان بعد از ایشان هر سه و یا از علی بعد از ایشان هر چهار دعوتش هدایت  
گشته است گفت فی پیر گفت چیزی که دعوت بطرف آن نه آنحضرت علیه السلام کرده و نه ابو بکر  
و نه عمر و نه عثمان و نه علی پس دعوت تو بطرف آن چیز خالی باشد از نیکه ایشان بآن عالم بودند  
یا جاهل از آن پس اگر گویی که ایشان بآن عالم بودند مگر سکوت از آن ورزیدند پس مرا و مرا نیز

در مناظره پیری که در خلق قرآن به غالب شدنش بود و جواب







دی گفت بلی شیخ گفت یا احمد مرا خبر ده از نیکو چون آنحضرت صلعم راحق تعالی صیوت کرد آید وی چنین  
ازوین در تبلیغ احکام الهی پوشیده داشته گفت نه شیخ گفت که آنحضرت صلعم بطریق این مقوله که تو گفتی  
مردم را دعوت نموده پس خاموش ماند شیخ او گفت جواب ده پس خاموش ماند از جواب پست التفات کرد  
شیخ بطریق دانات گفت یا امیر المؤمنین یکبار شد گفت یکبار شد باز شیخ گفت یا احمد مرا خبر کن از نیکو  
حق تعالی در قرآن آخرترین همه کدام آیت نازل فرموده گفت الیوم اکملت لکم دینکم لا ینقص  
گفت که آیا حق تعالی در اكمال دین خود صادق است یا تو در نقصان آن صادق تا آنکه در دین بر قول تو  
افزاییده نشود پس خاموش ماند شیخ گفت جواب ده یا احمد جوابش نداد شیخ گفت یا امیر المؤمنین دوبار  
شد و اثنی گفت دوبار شد باز شیخ گفت یا احمد مرا خبر کن از نیکو آنچه تو گفتی آیا آنحضرت صلعم این را میباید  
یا ازین جا بل بود احمد گفت که برین عالم پوش شیخ گفت که پس مردم را بران دعوت فرموده بود پس سکوت کرد  
احمد شیخ گفت سه بار شد یا امیر المؤمنین گفت سه بار شد شیخ گفت یا احمد آیا جائز بود آنحضرت صلعم اینبار  
قول تو که است خود را بران دعوت ننمود یعنی با وجود علم آنحضرت صلعم از تبلیغ سکوت ورزید گفت  
بلی شیخ گفت که ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم نیز سکوت از ان جائز شد گفت بلی شیخ از احمد بطریق  
و اثنی اعراض کرد و گفت که از پیشتر گفته بودم ان احمدا یقل ویصغر ویضعف عن المناظره  
اگر ترا مساک و خاموشی ازین کلمه جائز نبودی هر آینه مساک آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
جائز نشدی پس دانات تسلیمش کرد و بجنبه عاده کلمات شیخ کرد و گفت نعم ان کو تیسع لنا من  
الامساك عن هذه المقالة ما تيسر لرسول الله صلعم ولا بی بکر و عمر و عثمان و علی  
رضی الله عنهم فلا و شمر الله علیکنا و در حکایت طول است چندی باقی گفت که رجوع کرد ازین  
قول زان روز و گمان می برم که هر آینه دانات نیز از آنوقت رجوع کرده انتمی العرض که دانات به رجب  
در ۳۲۲ هجری دو صد و سی و دو یا سه بوسی و شش سال و چند ماه رحلت نمود مدت خلافت وی پنج سال  
و نه ماه بود و ذکر اموات دین خلافت از بزرگان دین علی بن المظفر الاثرم اللوی و ابی یزید  
صاحب الشافعی بن مسبوک امیقدا فی الحنفیه و غیره رضی الله عنهم و خلافت متوکل بن معصوم  
پسر بجایش برادرش متوکل علی الله بن معصوم باشد که در ۳۲۲ هجری دو صد و سی و دو یا سه  
در ۳۲۲ هجری دو صد و سی و دو یا سه غلبه گرفت و در ۳۲۳ هجری دو صد و سی و چهار بوسی حدیث میل نمود

در خلافت متوکل بن معصوم



و اهل حدیث را بنوخت و بدعت را از اهل بنود و فرو نشاند شرع معتزل را و در آن زمان پدر اسلام از  
 شترایشان زانند شوگر نبود مگر حضرت علی و اودادوی را مبنی می داشت بهر حال ابو بکر بن ابی شیبیه  
 شیخ بخاری و غیره فرصت وقت را غنیمت شمرده در جامع مصاحفه شصت و سه قریب سی هزار کس را  
 جمع ساخته و برادر وی عثمان نیز در جامع المنصور باسی هزار کس جمع گشته بدعای متوکل علی الله  
 مشغول شدند **تنبيه** ابو بکر بن ابی شیبیه رزم بمقتضای بشریت حسدیکه حریف را با حق  
 خود غالب بایا شد با امام ابو حنیفه رح بیاعت درجه امامتش بدل می داشت و میخواست که بتبدیل  
 امام جلیل تقلیل رتبه عالی وی که بقا بابل زمین مرکز بود نموده به تجلیل و تفضیل  
 ذات خود را تجلیل داده اکلیل امامت تحویل بخود نماید و بمقتضای شدن خود را آری پس در مکر  
 نفس آمده بخوشامد های گوناگون خلیفه موصوف برای سرخوی خود پروخت و طریق دلم قبح  
 و ذم در شان امام اعظم رن انداخت و در پی رد امام ابو حنیفه افتاد و تالیف بابی درین باب نموده که  
 باب الرد علی ابی حنیفه رض نهاد - جای احادیث موضوعه ز نادیق را بلا تحقیق و تدقیق در آن  
 درج نمود پس بعضی از علمای بد ریافت انیمه تعصبات و تعصبات نبرده جمله مکتوبات ویران قول غی  
 صلح نمیدند و در تصنیفات خود از آن نقل نموده ازین هست که امام بخاری رن با وجود کمال  
 ذی شانی وی رحمه الله در بخاری خود از امام اعظم رن به بعض البتائیس تعبیر نموده و در تاریخ خود  
 بکلمات غلیظه یادش کرده بخاور الله عنا و عنهم آنچه عین و دین باب فتنه اول را ابو بکر  
 بن ابی شیبیه و دار قطنی هست - و در مابعد از وار می هست و هر چند که علمای محققین تدارک آن نموده  
 مگر اهل توهب بد مذہب از جهت بعض و حسد و رونی خود همان اعتراضات را در کتب رسائل خود  
 نقل میکنند و از تحقیقات محققین چشم میپوشند و اندک اذیاء الله چنانچه در باب تعصب غلط نمیی  
 ابو بکر و دار قطنی در حق امام مختصر بموجب فی هذا الکفاية لیمن که الی در آیه عبارت بحر العلوم  
 از شرح سلم الثبوت اینکه **فائدة** لا یدل للمزکی ان یتکون عدل اعداء فایستجاب الجرح  
 والتعذیل **وأن** یتکون منصفانا صحا لان یتکون متعصبا و متعصبا ینفسه فانه لا  
 اعتدال یقول المتعصب كما قد لا رطین فی الامام الهمام انی حنیفه رضی الله  
 عنیه فی الحدیث **و** اشی شائعة فوق هذا - فانه امام و ریح تقی خاتمه من الله

در حدیث ابن ابی شیبیه در حق امام اعظم

فائدة در تعصب ابو بکر و دار قطنی با امام اعظم که غلط است











و بعد تو باغ فک زان فرستاد و رعایا را بدار و دوش و عدل و انصاف بنواخت - اما در لطافت المعارف  
آورده که روزی رو بروی منتصر بساطی از بساطهای خزان پدرش آورده گسترانیدند چندی بیند که در آن  
بساط دایره کشیده و در میان دایره سواری تاج پوش ایستاده و در گردش کتبه بزبان فارسی منقوش است  
از دیدنش متعجب گشته مدوی فارسی دان را طلبید وی باز دیدنش چنین بچشم گشته خاموش گشت منتصر گفت  
چه دیدی گفت هیچ آخر بعد از اصرار تمام معانیش را بوی ظاهر نمود که در آن منقوش بود من شیرویه بن کسری  
بن هر مزام که پدر خود را بطمع سلطنت قتل نمودم آخر بجز از شش ماه تمتع از سلطنت نیافتم - هر چند که منتصر  
آن بساط را بسوزانید اما حسب نوشته این بیدش شاه خود نیز از دست طیب طیفور نا بکار بطمع و دم دنیا  
بتایخ پنج برج آخر سلطنت و صد و چهل و هشت که از مخالفان برای قتل منتصر سنی هزار و سیصد و بیست  
گرفته بود بجز بیست و شش سالگی بقتل رسید که بیشتر زهر آلود و فصدوی گرفت اما طرفه تر اینکه بموجب کرده  
خویش آید پیش طیفور نیز بعد از ساعتی سهوا از همان شتر فصدی خود گرفت که فی الفور از آن جان وی بجان  
منتصر برآه آخرت همراه گشت صدق الله العظیم جزاء من عطفه سیئه و مثله و رسول الله اکرم  
من خلقه نیز لا ینال علیه فقد وقع فیله چنانچه مشهورست و در خلافت مستعین بالله پسر بجای وی پیش  
احمد مستعین بالله برادر متوکل بن معصم بالله که پسر الله و صد و بیست و یکم مولود شده بود باه و برج آخر پسر بیست  
و هشت سالگی تخت نشین گشت و در حیات گفته که بجایش ابن عم وی احمد مستعین بالله بن محمد المستعین خلیفه گشت  
هر حال پسر الله و صد و پنجاه و دو بمهرستی و یک سالگی باه شوال نداشت برادر عمزاده خود محمد معتز بن متوکل که با  
به مدت خلافت وی دو سال و نه ماه بود و در خلافت محمد معتز پسر بجایش همین محمد معتز بن متوکل  
که پسر الله و صد و سی و دو متوکل گشته بود بمهر نوزده سالگی خلیفه گشت آخر سبب ترکیان از دست  
برادر عمزاده خود محمد بن داود باه و رجب پسر الله و صد و پنجاه و پنج بجای خلیف شدیده بمهر بیست و سه سالگی  
بر در خلافت وی چهار سال و شش ماه بود و در خلافت وی سمری مقلی و داری صاحب سند  
و غیر جمادات یافته اند تنقیس همین داری است که تبصبات اند تقصیل بگویم بی شیب  
و دار قطنی بر امام ابو حنیفه رحمه صاحب علوم لطیفه و فنون فیض رحمه الله در جماله و جابجا در کتب خود  
آزاد برج نموده که بدنه جهان هند از انما در رسائل خود نقلها آورده شائع و ذائع مینمایند و لیکن  
تنقیص از نشان امام همام آخرت خود را بگویند

داود بخت اذنا

در خلافت مستعین بالله

در خلافت محمد معتز بن متوکل  
بدر خلافت مستعین بالله



در خلافت معتمدی باشد پسر بجایش خلیفه صالح معتمدی باشد محمد ابوالفتح بن ماریان واثق  
 بن معتمد باشد که در خلافت حیدر خود معتمد بن معتمد و صد تولد یافته به ۲۵۰ و صد و پنجاه  
 و پنج بسط و قتل برادر عمراد خود معتمد خلیفه گشت گویند که وی در کمال زاهد بود که با وجود خلافت باه  
 صیام به ننگ و سرگرد و روغن زیت با نان کفایت کردی و اکثر صائم الدهر بودی بمخلافات آبا و اجداد  
 خود امام احمد بن حنبل را ترفیع و ثنا خواندی و جمله مناهبی و غنا و لهو و لعب بر خود حرام میداشت و گفتی که مرا  
 حیامی آید از خدا ریزیک نباشد در بنی عباس منند عمر بن عبدالعزیز در بنی امییه و هر شب بگیم صوت نشسته  
 تا نیویزندی آخر شب که دو صد و پنجاه و شش باه رجب بمرسی و هفت سالگی از دست موسی قرکی  
 بپاک گشت خلافتش یازده ماه بود یا یکسال در خلافت معتمد علی باشد پسر بجایش برادر  
 عمرادش معتمد علی باشد احمد بن متوکل که به ۲۸۰ و صد و بیست و نهم تولد گشت بود و بعد مقتول شد معتمدی  
 باشد از حبس بیرون کرده شده به قتلش نمودند پس وی برادر خود متوکل طلوع را بر شرف خلیفه ساخت و پسر خود  
 جعفر را به لقب مغوض الی الله ملقب نموده و لیعهد خود گردانیده والی مصر و مغرب ساخت و خود به موجب  
 پروخت و در آن نزدیک از جو زنگیان اکثر بصره بغارت رفت تا آنکه بعد از آن در میان لشکر خلیفه زنگیان  
 از ۲۵۰ و صد و پنجاه و شش سالست که دو صد و هفتاد قتال قائم ماند تا آنکه درین سال سردار زنگیان  
 که نام آن ملعون به بود و بود خود را بدعوی نبوت و عالم الغیب و دن آراسته بود و نیز آن ملعون در شهر خود  
 بنشیند نشسته حشرات عثمان و ملکی و کلمه و وزیر و عایشه و معاویه رضی الله عنهم را سب و شتم میداد و در  
 عساکر خود کثرت اندک اندک که زنان هلو به را به دو ستم مردم خرید میکنند و از نشان خدمت بدنی فلکات شهنوائی  
 گیرند تا آنکه نزدیک یک نعلی جنبی ذله نفر زنان هلو به موطولیش میبوند و خدمتش میکردند بعد از قتل  
 شدن یک کمر و پنج لک (۱۰۵۰۰۰۰) مسلمانان آن ملعون مقتول گردید چون میران خمیشت  
 را از قتل جدا کرده در بازار بن بر سر نیزه بلند کرده شد از هر کنار دعای نیک برای خلیفه از مرد و زن از  
 کوه و درون و بیرون مدح شاعران بکمال مدح خلیفه را ستودند باز به ۳۰ و صد و هفتاد و هشت قوس  
 مد کوفه بنام قمر امطه ملاحظه چنان ظاهر شد که مردم و جوب غسل جنابت و جلالت خمر را دعوی گویند  
 و در اذان خود کلمه آن محمد بن الحنفیه را منقول الله منادند و در همه سال در آن روز مردم را واجب است  
 که یکی در آن صیام صوم هر جان را داخل نموند و از نجاست که داخل غنیمت اند روز نه هر جان

در خلافت معتمد علی باشد

در خلافت معتمد علی باشد

در خلافت معتمد علی باشد

در خلافت معتمد علی باشد



یعنی نوروز را تقسیم بنمایند و بیت المقدس قبله و محل حج هستند و نیز دیگر اقوال شنیعه قابل گشتند  
و اکثر جمال از ایشان قبول نمودند (مانند ترویج لاندیمی و با بیان چند درین زمانه که در جمال مرتبه  
دولت روز افزون رسیده) و جلایا و باش بران راضی شدند اما دیگر مسلمانان از ان نایبکاران  
بجان رنجیدند - و البته دود و دود هفتاد و نه معتقد برای رفع فساد از میان خود جعفر پسر خود را خلق نموده  
برادرزاده خود ابوالعباس احمد بن ملکان بن متوکل را که انصاف پسند و عدل دوست بود و لقب معتضد بالله  
خطاب نموده و لیحه خود گردانید و خود بروز و کوشنه تبایخ نو زد و هم راه حجب یا شوال ۹۸۰ هجری دود و دود هفتاد  
و نه بمر پنج سالگی انتقال نمود مدت خلافت وی بیست و سه سال بود پس معتضد و خلافت خود  
پس ۹۸۳ هجری دود و دود هشتاد و دو احکام بنویزید را باطل کرده و طریقه عجیبی را نال نمود - و البته دود و دود  
هشتاد و شش ابوسعید القرامطی بروی خروج نموده و بقلع حجر اسود رسید لشکر خلیفه معتضد هر چند  
که مقابلش نموده مگر بهر همتش روداد - پس آن ملعون حجر اسود را از موضع خود قطع نمود تا آنکه پس ۹۸۹ هجری  
دود و دود هشتاد و نه مکتفی بالله بن معتضد بجای پدر خود خلیفه گردید و در ۹۹۰ هجری دود و دود نو و بعد از قتال  
شدید قرامطی موصوت را بقتل رسانید پس برای مقاتله خلیفه مکتفی برادر قرامطی حسین بن قاسم نقاش  
گرفته بود با برادر عمزاد خود عیسی بن مبرویه نام و غلام خود که بنور ملقبش نموده بود آماده و سرگرم شد  
اما انجام کار از فضل غفار ۹۹۱ هجری مذکور حسین بن مبرویه و نور غلام هر دو رسید و بوقت  
مکتفی بالله ۹۹۵ هجری دود و دود نو و پنج برادرش معتضد بالله بن معتضد خلیفه گشت و البته ۹۹۵ هجری  
و یک حسین حلاج قرامطی را زنده بدار کشید و هر که دیر از قوم قرامطه معلوم میشد مجبوسش میکرد و البته  
سه صد و نه قرامطی که دعوی الهیت میکرد و حلول لا هوت را در ابدان اشرف مینمود و بقتل رسانید  
اما چونکه عبید الله الممدی القرامطی المنتسب الفاطمی المصری المجوسی برای تحصیل دولت دنیا و فریب  
مخلوق خدا خود را اصولی ظاهر نمود پس با عانت عوام امانت نامه حاصل نموده خود را مهدی فاطمی  
مشهور ساخت و بهمان ۹۹۸ هجری با چهل هزار لشکر جزایر خلیفه مقتدر بالله خروج نموده اسکندریه و غیره  
را تا بعضی گردید و حقیقت اهل و نسب همین عبید الله قرامطی را جللال الدین سیوطی در خلافتین  
آورده انما آمنهم بالفاطمیین جهلة العوام - ولا تجد هم مجوسی و قال لنفاضة  
ابو بکر الباقی العدا جدد عبید الله الذی یسب بالمهدی کان مجوسیاً و دخل

از زنج و قلاب و قلاب

در نسب مهدی الله قرامطی مجوسی



عَبِيدُ اللَّهِ الْمُغْرَبِ وَأَدْعَى أَنَّهُ عَلَوِيٌّ وَلَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ مِنْ عُلَمَاءِ النَّسَبِ وَسَمَّا هُنَّ  
 جَهْلَةَ النَّاسِ لِعَالَمِيَّتَيْنِ وَكَانَ الْمُهَدِي عُبَيْدُ اللَّهِ بِإِحْثَائِهِ خَرِصًا عَلَى إِرَاةِ  
 مَلِكِ الْإِسْلَامِ أَعَدَّ مِ الْعُلَمَاءِ وَالْفُقَهَاءَ لِيَتَكُنَ مِنْ إِغْوَاءِ الْخَلْقِ وَجَاءَ أَوْلَادُهُ عَلَى  
 أَسْلُوبِهِ أَبَا حُوَاحِمًا وَأَشَاعُوا الرِّفْقَ وَاجْرَأَى زُبَايْحِيلُ مَعَهُ - وَجَوَارِزُ ذَبِ وَبِرْدُهُ تَقِيْدُ  
 رَوَافِضُ زَيْنِ شَايُوعٍ يَأْتِيهِمْ قَالَ لَذَهِبِ الْمُحَقِّقُونَ مُتَّفِقُونَ عَلَى أَنَّ عُبَيْدُ اللَّهِ الْمُهَدِي  
 لَيْسَ بِعَلَوِيٍّ - وَمِنْ أَوْلَادِهِ الْكَثَرُ هُمْ زَنَادِقَةٌ خَارِجُونَ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَمِنْهُمْ مَنْ  
 أَظْهَرَ سَبَّ الْأَنْبِيَاءِ - وَمِنْهُمْ رَافِضٌ حَبِثَ لَيْثِيًّا بِمُرْسَبِ الصَّحَابَةِ وَ قَالَ ابْنُ  
 حَكِيمٍ كَانَ لَا يَصِحُّ سَبُّ الْمُهَدِي عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَى آخِرِ الْأَقْوَالِ لِكَثْرَةِ بَسْمِهَا مِنْ أَهْلِ  
 قَاهِرٍ بِأَهْلِ دَوْلَاتِ رَاضِي بِأَهْلِ دَوْلَاتِ مُسْقِي ثُمَّ دَوْلَاتِ مُسْكِي بِأَهْلِ كِهْ  
 اَزِينِ بِهَرِجَرِ بَعْدَ دِكْرِ بِلِيسِ زَنْتَقِدُ خَلِيفَةُ سُبُكْتِكِنْ جُونِ الْبَلْبَلَةُ سَدُوسِي دِهَارِ بِهَادِي الْآخِرُ مَطِيعُ  
 بِنِ مَقْدَرِ بِنِ مَقْدَمِ خَلِيفَةُ سُبُكْتِكِنْ سَدُوسِي وَنَهْ سُدُوسِي رَافِضِي بِنِ مَقْدَمِ خَلِيفَةُ سُبُكْتِكِنْ  
 مَلَا عَنَهُ بِسُتِ آدُودُهُ بِمَوْضِعِ خُودِ نَصَبَانُودِ طُوقِي سُبُكْتِكِنْ وَنَشَقُ سَدُوسِي دِهَارِ بِهَادِي الْآخِرُ مَطِيعُ  
 كَرْدِشِ كَرْدَانِيْدُ وَدِرَاسَتُ سَدُوسِي دِهَارِ بِهَادِي الْآخِرُ مَطِيعُ كَرْدِشِ كَرْدَانِيْدُ وَدِرَاسَتُ  
 رُوحِ حَضَرَتِ عَلِي رَحْمَتُ بِنِ مَقْدَمِ خَلِيفَةُ سُبُكْتِكِنْ سَدُوسِي وَنَهْ سُدُوسِي رَافِضِي بِنِ مَقْدَمِ  
 مَطِيعُ شَهْرِ بِهَادِي تَقْرِيرِ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ  
 خَلِيفَةُ كَرْدَانِيْدُ رَافِضِي بِنِ مَقْدَمِ خَلِيفَةُ سُبُكْتِكِنْ سَدُوسِي وَنَهْ سُدُوسِي رَافِضِي بِنِ مَقْدَمِ  
 اِمَامِ سِيدُوطِي هَذَا مِنْ أَعْمَالِهِ الْمَلْعُونَةِ لَنَسَبِ خَلِيفَةُ نَوْشَتِ - وَدِرَاسَتُ سَدُوسِي دِهَارِ بِهَادِي الْآخِرُ  
 كَرْدَانِيْدُ رَافِضِي مَعْرِ الدَوْلَةِ بِمَرْدُومِ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ كَرْدَانِيْدُ  
 نَسَائِدُ تَا كَرْدَانِيْدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ نَسَائِدُ  
 كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ كَشْتِ  
 بِنَامِي قُزِيَّةِ دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي  
 بِدِرَاسَتُ خَلِيفَةُ دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي دَارِي  
 وَعَلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَعَلَى فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَلَامٌ عَلَى الرَّسُولِ وَصَلَّى عَلَى آلِهِ

در ذکر خلافت رافضی  
 در ذکر خلافت رافضی  
 در ذکر خلافت رافضی

در ذکر خلافت رافضی  
 در ذکر خلافت رافضی

در ذکر خلافت رافضی  
 در ذکر خلافت رافضی



در تفسیر بعضی از کلمات این تفسیر در میان کثیری سابقین و لاحقین

اَبَاءِ اَمِيْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ الْمُعْتَبَرِ بِاللّٰهِ رَاوَاخْلَ نَمُوْدُوْرَاذَانَ حَسْبِيْ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ رَشَالْ نَمُوْدُوْا اِيْنِهْمَ  
 وَتَوَعَاتِ رَابِعَةً سَلَمَ صَدُوْجَاهُ وَبَشْتِ عَمَلِ آوَرْدَمُوْدُوْزِ مَشَقِّ اَنْزَارَتِ رُوْجِ دَاوَنَدَ كَسِيْ بِرْمَاخَلْتِ لِيْثَانِ  
 سَبَقْتِ نَمُوْدُوْ خَلِيْفَهْ مَطْلَعِ اَزْ عَمَلِ كَارِ پَرُوْزَانِ خُوْدُوْ قَرَانَطِيْ مُنْتَسَبِيْ بِهَاطَمِيْ مَرْعُوْبِ گِشْتِ اَنْتَقِيْ مَقْدُوْدُوْ  
 بَعْضِ بَزَرِگَانِ دِيْنِ كِهْ دُرْخَلَاْفَتِ مَعْتَمِدِ عَلَيِّ اَنْدَكِهْ ذَكَرْشِ گِزْشْتِ وَفَاتِ يَافْتِهْ - اَلْهَمَارِيْ - وَسَلَمَ  
 وَابُوْ دَاوُوْدُ - وَتَرْمِزِيْ - وَابْنِ مَاجِهْ - وَرَبِيْعُ الْبَيْهَقِيْ - وَزَيْنِيْ - وَابُوْزُرْعَرُوْرَارِيْ - وَدَاوُوْدُ الطَّاهِرِيْ -  
 وَابُوْ حَاكِمُ الرَّازِمِيْ وَغَيْرُهُمْ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ **سَمِيْعٌ** بِخَدِيسْتِ اَرْبَابِ دِيْنِ وَپَرُوْانِ شَرْعِ  
 سَيِّدِ الْمُسْلِمِيْنَ اِيْنَكِهْ هَرْچِهْ كِهْ دَرِيْنِ سَلْسَلَهْ طَوَالَتِ بَزَكِرْخَلَاْفَتِ كَرْدِهْ شُدْ نَا مَا اَمِيْدَكِهْ مُوْجِبِ مَالَاْتِ  
 نَبَا شُدْ چَرَكِهْ دَرِيْنِ فَوْكِرْ تَذَكُّرْ اَهْلِ حَدِيْثِ بَا قِيْدِ زَمَانَهْ اِيْشَانِ شُدِهْ وَحَالِيْتِ كَيْفِيْتِ اَهْلِ زَمَانَهْ اِيْشَانِ  
 نِيْزِ هُوِيْدِ اَكْشَهْ تَا كِهْ بَزِ مِهْرُصَفِ الْمَرْجِ وَاضَحْ وَلَا حُجْ كَرْدُوْ كِهْ مَا سَوَا اَزْ حَدِيْثِ خَيْرِ الْقُرُوْنِ اَلْمُوْدُوْدُوْ رَا يَافْتَنِ  
 كَيْفِيْتِ هَرْعَصْرِ نِيْزِ صَانَ مَعْلُوْمَتِ كِهْ تَحْقِيْقِ عِلْمَايِ سَابَقِيْنِ اَكِرْچِهْ بَقَلَّتْ بَاشْدَزِ تَحْقِيْقَاتِ فَضْلَايِ لَاحِقِيْنِ  
 اَكِرْچِهْ بَكَثُرَتْ بَاشْدِ هَزَارِ مَرْتَبَهْ بَهْتَرُوْ اَفْضَلُ مَرْتَبَتِ چَرَكِهْ دَرِ اَنْ زَمَانِ سَبَبِ عَمَمِ اَشَاعَتِ كَذِبِ وَ  
 اَفْتَرَا بِنْدِيْ بَاخْفَرْتِ مَعْلَمِ وَبَعْضِيْ اَهْلِ كِبَارِ رُوْضِ سَبَبِ قُرْبِ زَمَانَهْ خَيْرُوْ بَرَكَتِ اَخْفَرْتِ مَعْلَمِ اَزْ قُدْرَتِيْ حَسْبِيْ  
 وَكُوْشَشِ بَلَا رِيْبِ رِيَا اَمْرَقِ بَرَسْتِيْ اَمْدِ بَخْلَافِ زَمَانَهْ لَاحِقِ كِهْ هَزَارِ تَحْقِيْقَاتِ اَمْرَقِ وَاقِعِيْ بِبَاعَثِ  
 اَشَاعَتِ كَذِبِ وَافْتَرَا بِنْدِيْ مَوْصُوْفِ اَزْ اَمْرِ غَيْرِ وَاقِعِيْ مَنَفْعِ نِيْگِشْتِ پَسِ مَعْمُوْدُوْ مَجْتَبِدِيْنِ سَابَقِيْنِ اَهْلِ اَخْرَاجِ  
 مَسَائِلِ جِدُوْ جِدُوْ بَجَائِيْ رَسَانِيْدَهْ كِهْ اَزْ صَدَا عِلْمَايِ نَامِيْ زَمَانَهْ خُوْدَا اَصْحَابِ قَفُوْرَا مَنفُورَا سَاخْتَرُوْ بَرِيْ  
 اِيْشَانِ هَرْيَكِ مَسَلَهْ اَلْبَقَرَانِ وَآحَادِيْثِ وَآثَارُوْ اَخْبَارُوْ اَجْمَاعِيْ اَصْحَابِيْنِ وَتَابِعِيْنِ مَعْنُوْانِ شُدْ عَلَيْهِمُ  
 اَجْمَعِيْنِ كِهْ بَا اِيْشَانِ دَرِ زَمَانَهْ مُتَعَلِّقِ هُوُوْدُوْ دَرِ اَحَالَاتِ اِيْشَانِ سَجُوْ بِيْ اَكَا بِيْ شَتْنَهْ سَجِيْدَهْ چُوْنِ اَنْ هَرْ يَكِ  
 اَقْرَا حَسْبَتِ وَمَطَابَقَتِ بَا صُوْلِ نَمُوْدَهْ اَمْدُ اَزْ اَنْ بَقِيْدِ كُنْتِ بَتِ دَرِ آوَرْدَهْ وَاَكِرْ دَرِ اَنْ كَسِيْ رَاخَلَاتِ اَنْتَاوَهْ  
 اَنْزَارِيْزِ مَعْلِ نَكْدَهْ اَشْتَهْ بَلَكِهْ هَمْ دَرِ اَنْ مَعْلِ اَخْرَاجِ مَسَاخْتَهْ پَسِ نَزُوْدِ مَعْتَدِلِ الْمَزَاجِ اَيَا مَكْنُوتِ پَسِيْنِيْ اَكِرْ  
 دَرِ شَرِّ الْقُرُوْنِ وَبَعْدُ اَزْ طَوْلِ وَبَعْدُ زَمَانَهْ بِبَسَارِ الْفَصَالِ عَصْرَا زَمَانَهْ وَتَابِعِيْنِ اَيْنِدَهْ كِهْ رَا هْ دَرِ شَرِّ حَاطَرِ  
 رَا اَزْ مِيْنَدَهْ گَانِ اِيْشَانِ شَتْنُوْدَهْ وَنَهْ اَفْعَالِ وَاقْوَالِ تَابِعِيْنِ اَكِرْچِهْ شَمْ خُوْدُوْ دِيْدَهْ وَدَرِ مِيْنِ زَمَانَهْ شَبِيْحِ كَذِبِ وَ  
 اَفْتَرَا كِهْ صَدَقِ نَقْلِ سَبَبِ تَقْصِيْبِ بَعْضِيْ لَاحِقِيْنِ اَلْهَمْ اَزْ سَابَقِيْنِ مَحْصُنِ مَانْدَهْ جَرَاغِ سَمَرِيْ هُوْدُوْ تَا اَكِهْ بَعْضِيْ سَبَبِ  
 مُنْصَنِّجِيْ بَجَائِيْ خُوْدُوْ قَابِلِ سَبْتِ وَشَتْمِ دَانَسْتَنْدُوْ بَعْضِيْ اَكِرْچِهْ رَا سَبَبِ خُوْدُوْ رَحْمَتِ اِيْشَانِ مَحْصُوْمِيْنِ شَلْ اَنْبِيَا



می داشتند و مبالغه‌های کاذبه در حق هر دو طرف از حد افراشته و عروس کذب را بیاعتنا فرستادند  
 منافقان ناقلین بر صالحان سلف در روی اهل زمانه بطوری جلوه دادند که مثل آفتاب نیمروز چنان صدق  
 مقال را از آن میفرغ ساختند پس تحقیقات ایشان را ترجیح و سبقت بود در تحقیقات مجتهدین  
 سابقین مذکورین حاشا و کلام مع هذا با وجود چنین تباها کثیره آن پستیان به تنه باطلان و احمال  
 و غیره شمول تحقیقات اهل عصران خود را حدیث را جمع نموده باشند لهذا بعضیین لازم که نسبت زمانه امام غزالی  
 و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی رحمهم الله چنانچه ذکر نسائی در فائده آورده می آید از زمانه امام  
 اعظم رحمه الله و غیره تحقیق ایشانرا حسابال زمانه ایشان را در تحقیق و بی موافق زمانه وی از جهت قرب  
 و عدم اشیع کذب و غیره بخوبی ملاحظه فرمایند و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل فائده جلیله  
 در حداد و وفات بعضی بزرگان دین که در خلافت ابی العباس احمد معتضد بالله و قریب یافته که عمر وی  
 چهل و شش سال یا چهل سال بود و مدت خلافت وی نه سال و نه ماه بود و یاده سال بود از سال هشتاد و صد هفتاد  
 و نه ماه شوال تا سال هشتاد و صد و هشتاد و نه ماه ربیع الاول و بعضی دو صد و نه و نیز گفته - ابن ابی الدینا - واصل  
 القاسمی و غیره هم اینضا که در خلافت ابی محمد علی مقتدی بالله که عمرش سی و چهار سال یا سی و یک  
 سال بود و قریب یافته و مدت خلافت وی دو سال و هشت ماه بود از سال هشتاد و صد و نه و یک  
 بعضی نود و سه نیز گفته - عبد الله بن احمد حنبل بن و ثعلب نام العربیه و نیز ارسا صاحب السند - و ابو مسلم الکعبی  
 و ابو الحسن النوری شیخ الصوفیه - و ابو جعفر الرضوی شیخ الشافعیه فی العراق و غیره هم اینضا که در خلافت حنفیه  
 معتضد بالله و قریب یافته و خلافت وی از سال هشتاد و یک تا سال هشتاد و سه صد و بیست بود و محمد  
 بن ابی داود الظاهری - و یوسف بن یعقوب القاسمی یعنی پسر امام ابو یوسف رحم و حنفیه شیخ الصوفیه - و نسائی  
 صاحب السنن - و حسن بن سفیان صاحب السنن - و جلالی شیخ معتزله و ابو یعلی الموصلی صاحب السند و ابو بکر  
 ربوایی صاحب السند - و ابن المنذر الامام - و ابن جریر الطبری - و تریح الخوی و ابن خزیمه و اخفش صنفیه  
 و ابو بکر بن ابی داود السجستانی - و ابو حوایه صاحب الصحیح - و ابو القاسم البغوی صاحب السند - و غیره هم  
 اینضا که در خلافت قاهر بالله از سال هشتاد و سه تا سال هشتاد و پنج صد و بیست و دو و وقوع در آمده طحاوی  
 شیخ حنفیه یعنی صاحب معانی الآثار - و ابن ورید - و ابو یاسم بن جبائی و غیره هم رضی الله تعالی عنهما  
 و عنهم اجمعین چونکه بطریق اختصار بقیه نقلی از ذکر خلافت فارغ شدیم آیدیم بر اصل مطلب

فائده در ذکرات بعضی صحابین و غیره



راست اول در رحلت امام عظیم را بابت شامی

زنده شدن امام برای قبول خلافت

**باب دوازدهم** که در خلافت خود منصور امام را رفته از کوفه بیدار و در آورده تا آنکه در آنجا وفات نمود  
 مگر در رحلت فرمودن امام اعظم رحمه الله و قول است یکی بموت خود و در زندان خلیفه منصور بشدائد  
 بسیار و این صحت است فاما این روایت را نیز با برخی اختلاف بیان میکنند چنانچه تحقیق این خلکان  
 در تاریخ خود منیر است از تحقیق که شامی در شرح در مختار آورده و آن اینکه در خلافت بنی امیه  
 والی عراق ابن هبیره نام بود عامل مروان (یعنی مروان الحمار بن محمد چنانچه شیخ در تحصیل التعرف  
 تصریح برین کرده) پس وی امر قضای کوفه را با امام ابو حنیفه می سپرد و امام روزه حکم من مجمل فاحصاً  
 فَقَدْ دَخَلَ بَيْتَ سَيِّدَتِي اَزْ قَبُولِ الْبُكَارِ و در این هبیره قسم خورد که اگر قضا را قبول نکنی بزخم سرت را  
 بسوطها امام فرمود که - صَرَفْتَنِي فِي الدُّنْيَا اَسْهَلَ عَلَيَّ مِنْ مَقَامِيهِ الْحَدِيدِ وَاللَّهِ لَا اَنْفَعُ وَلَوْ  
 قَتَلْتَنِي پس ابن هبیره مرا امام را یکصد ذره تازیانه - در ده روز زد که ازین صدمه سربارگ امام را  
 آماسید تا آنکه شبی ابن هبیره عتاب آنحضرت علیه السلام را در خواب دید بطوری آن راه ابو حنیفه را  
 را خالی کرده گذاشت چنانچه صاحب معجم البحار و غیره بحضرت ازین نیز برین تصریح کرده و شیخ در سالک کوفه  
 بالا آورده که چون خبر انکار ابو حنیفه را از قبول قضا با ابن هبیره رسید گفت که آرزوی ابو حنیفه آنرا که  
 من بایستی میکند با وجودیکه من قسم خورده ام پس امام را روی خود طلبیده با مشتانه بزد قسم خورد  
 که اگر قضا را قبول نکنی بر سرت خواهم زد تا آنکه بمیری امام اعظم روزه فرمود مگر آن دست تو یکبار با خدا  
 هر چه میخواهی بکن پس بنیت سوط بر سرش زد و فقال لَوِ اَمَامُ اَذْكَوْ مَقَامَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى  
 فَإِنَّهُ اَذَلُّ مِنْ مَقَامِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا تَهْدِي ذِي قَالِي اَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ - وَاللَّهُ سَرَّانَاكَ  
 عَنِّي حَيْثُ لَا يَقْبَلُ مِنْكَ جَوَابُ اِلَّا بِالْحَقِّ یعنی از حاضر شدن خود پیش پروردگار بر سر چو که در آن  
 مقام ذلت بیشتر باشد از ذلت من که پیش نشست و چندان تمهید بر من مروان که موحد اهل ایمانم و در حشر از تو  
 باز پرس این امر باشد پس اشاره وی جلاد دست خود را باز کشید و تا صبح سر وی مبارکش از ضرب سوط  
 آماسید بآمد و ابن هبیره گفت که هر آینه در خواب آنحضرت مسلم را دیدم که میفرمود اما تخافوا الله  
 تُضْرَبُ سَرَّ جَلَدًا بِلَا جُرْمٍ وَ تَهْدِي ذِي قَالِي پس بشفاعت آنحضرت مسلم شهنشاه بطون امام فرستاد و از وکیل  
 طلبید و از آنجا اورا برای واداعتهی کلام اشخ گویم در اینجا مضمون این حدیث شریف چه نسبت سخن  
 ابی هریره قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّوْهُ مُحَمَّدٌ وَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ اَشَدُّهُمْ كَرَاهَةً لِهَذَا الْاَمْرِ







و سعید بن اسیب و ابوالزناد و ابو عمرو بن الحلاله و عطیه العوفی و ثابت البنانی و محمد و عبد الله بن  
عوف و مالک بن انس و ابو حنیفه و و احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهم اجمعین انتہی -  
و در تاریخ ابن خلکان و نیز در بعضی دیگر کتب گفته که در سبب وفات امام اختلاف است -  
قول صحیح اینست که در بغداد در حالت قید رحلت کرده اند تفصیلش آنکه شعبی استاد امام عظیم  
قاضی بود (یعنی در بغداد) خلیفه منصور غلامان خود را قدری زمین داده بود و بعضی را بطریق هبه و  
بعضی را بطریق وقف - خلیفه منتظم خود را یعنی کو تو ال را حکم داد که کاغذ این معاطله از مواهب علماء و قاضی تیار  
کنانیدگیار پس قاضی و سایر علماء مواهب بر آن ثبت نمودند و فیکه آن قبالة را نزد یک امام  
آورد و گفت که حکم پادشاه هست که برین گواهی کن امام فرمود که خلیفه کجاست گفت در دولتسرای  
خود فرمود که دی نزدیک من می آید یا من نزدیک می بروم که از وی شنیده گواهی بنویسم منتظم خلیفه  
که قاضی و باقی علماء گواهی نوشتند و جوانی فضولی - امام فرمود که معاطله هر شخص باوست کها کاست  
قطع

التفصیل در رحلت امام

که امام خود  
در قید رحلت  
ماتیم ما  
از پیش کرده  
باز تاریخ  
الطائفه

من نفس هواد و بنده دارم | بر هر دو امیر و پادشاهم | تو بنده بندگان مائی | از بنده بندگان چو خواهم  
و فیکه خبر این پادشاه رسید قاضی شعبی را طلبیده و پرسید که در گواهی دیدن نیز شرط است فرمود آری  
خلیفه گفت که پس بدون دیدن من چگونه گواهی کردی گفت که من یقین میدارم که این حکم مست  
و بر طلبیدن تو قدرت نبود خلیفه گفت این سخن از حق دور است و از عهده قضا او را معزول کرد -  
پس مشوره برین افتاد که ابو حنیفه و شریک و سفیان ثوری و مسعر بن کلام ازین چهار کس گے را  
قاضی ساختن مناسب است هر چهار را طلبیده در راه امام صاحب فرمود که از تخمین و اندازه در شما میگویم  
که من بهانه خواهم نمود و سفیان ثوری بگریزد و مسعر خود را مجنون سازد - مگر بشریک مرا امید  
رانی نیست پس سفیان ثوری بهانه قضای حاجت در پسر دیواری رفته در آنجا سینه بزرگ  
طرح رفت و گفت که در پس این دیوار مردی است که قتل من میخواهد و سرم می برد و طاع و بیار در آنجا  
چو بهای بخشید و از فرج خود اشاره بدین حدیث بود من مجبّل قاضیا فقد ذکرتم بعدیکر سیکین  
ز تیر کاشطین پیش و چشم | هلاک گردی اگر تیر کارگر بایی | سپاهی سفیان را هر چند که تلاش  
نمود کمتر یافت - و فیکه این هر سه نزدیک سلطان رسیدند مسعر دست سلطان را گرفته پرسید که منصور  
خاص توئی اهل دعیال تو چگونه است منصور گفت که دیوانه است بیرون کنیده او را - باز امام گفت که

در فرستاد امام







الغرض سلطان الزین جواب حسن زیاده تر گشت ع

پلنگ از زدن کینه و ترشود:

تا آنکه روزی سلاح طلبیده بامام گفت که عهده قضا را قبول کن - امام گفت مرا هرگز صلاحیت این امر نیست سلطان گفت دروغ میگوئی ترا با تحقیق صلاحیت آنست فرمود که اگر این قول پادشاه است باشد پس تعجب که سلطان در وفور اقامتی میسازد و الا عدم لیاقت من ثابت گشت خلیفه قسم خورد که خواه نخواه مرا قاضی خواهیم کرد امام روزه نیز قسم خورد که من قبول نکنم ازین جرأت و دلیری امام روزه همه حاضران در بار تیرگشتند بر بیع بن یونس زبان لطان بغضب شده گفت سلطان قسم میخورد و تو تسلیم نمیکنی - امام روزه فرمود ملی که سلطان را کفاره قسم دادن از کفاره من آسان ترست و اینکه سلطان غایت زور و اوری گرفت امام فرمود یا امیر المؤمنین از خدا ترسانانت مده مگر کسی را که از خدای ترسد **وَاللّٰهُ مَا كَانَا مَحْمُوْنِ الرَّصَاۃُ كَمَا كُنْتُمْ مَحْمُوْنِ الْغَضَبِ** یعنی بخدا که من در حالت خوشی مومن نیستم پس در حالت غضب چگونه مومن باشم و چون بهیچ طور قضا را قبول ننمود **وَاللّٰهُ** منصور در تاج پهل  
قید فرمود و در آن خن بهانه قبول قضا منصور هر روز ده تا زیانه بر سر مبارکش میزدانید و تا آنکه میفرمود  
که در دنیا تا زیانه خوردن مرا آسانست از اینکه در عقبی گزندهای گرم آتشین خورم و روی مبارکش ازین  
صدر عظیم و ساخته نفیم آساید و رم کرد و ناده روز قضا تا زیانه اش زده است است **اَشْدُّ الْعَذَابِ لَكَ**  
**اَلْاَسْبَابُ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ** چنانچه در تریستی و **وَرَوِیْتُ** دیگر آنکه بعضی گفته که بدین  
بیاید **پَر زهر بختش** و او پس از آنم دانست و از نوشیدن آن منع کرد و فرمود که به قتل نفس خود  
احانت نمیکنم پس ایشان بقرود بروستی بدینش آزار نمیهند بتر حال بعد از دهم روز چونکه دیران  
آثار مرگ خویش معلوم گشت بدرگاه حق جل و علا سرسجده نهاده در حالت سجود بقرع حضرت  
معبود رحلت فرمود و این ساخته و چشت افزا در راه رجب **وَاللّٰهُ** یکصد و پنجاه واقع گشت

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ٥

بوصیفہ آن امام ذی الکرام

نیک خوی نیک خواه و نیک نام

کرن رقم سلطان پسال حلقش

قطب - از دو دین روان و خدایم

عمر اگر خوش گذرود زندگی خضر کم است

مستفیض از فیض و شفا خاص و عام

سال تولیدش هروش از غیب گفتم

طالب حق گوی و محبوب انام

و جز از حماد پسر دیگر نداشت

و رہتلخی گزرو نیم نفس بسیارست

نیک صورت نیک سیرت نیک دی

بی نیاز۔ ولفظ نیک است امام

این سال انتقالش گفت دل

و از کثرت مردم پنج مرتبه







مَاتَ مُعَاذٌ فَصَحَّ هَذَا الدِّمِيُّ      رُحْمَى اللَّيْلِ إِذَا مَا اسْتَجَفَا      یعنی رفت فقه پس هیچ فقیه

نیت مرثیہ الہی تقویٰ کنید مرخدا را و ہاشیہ خلفاے امام رضا مرو نہان ہن پس کیست آنکیزند

دارد و شب را و تکیه تاریک گردد - هزار پاکش در بغداد زیارت گاه مردم است بجان شب شرق تمام خیزان

و در حدائق الحنفیه آورده که وفات امام در بغداد در حجب یا شعبان یا نصف شوال یا شب جمعه

بیم تاریخ ماه صیام نشانه رحمت سجده بوجود آمده و بعد از وفات شیخ انصاف و ابرار در آن سال

اور دیدن حسن بن عماره قاضی بندگان نام را پس داد و بوی بر بیدار شد باقی اندک این کتاب

ارْحَمِ الْاَرْبَابَ رَاٰهُمْ مُضْمًا فَادْخُلْ فِي عَمَادِيْ وَادْخُلْ جَنَّتِيْ وَرِثْ رِثَّتِيْ

فَاذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ طابور رست خدایت انا الانضیع کجمن احسن علام

و بر شکر آیت یثییر کور بگویم رحمة منه و رضوان مانوشته بود و هرگاه که جناب را

برداشتند این آواز آمد یاقا هم الی الی یا حویل القیام یا صائم الیوم یا کثیر العیام

أَبَاكَ السَّيِّدَ مَا يَغْنِي مِنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ وَدَارِ السَّلَامِ ۖ يَنْبَغِي مَبَاحُ كَرَمِ رَاحِ قَوْلِي حَيْزُكَ أَرْزُ

جنت عکده دار السلام هر موی پروا میکند مرد را یعنی دیدار خود - و قلیله ویرانم در قبر نهادن این

آواز آمد فروخته و ریختن و جبهه تغییر و اولیله بر دست سید جبار و امام را به هجوم حلقه بانه

بوده بسبب کثرت همان بشاره چونکه بیجا بود بسبب - و در بیان آن نام حقیقه معلوم می شود

فلا یخبروكم ویرا لکما ان ذنبا کثیره کثره بود و قه که من اعداب گوناگون اندا و ازیت داویانه

اما نعل مبر نمودی کاشکے اگر از پس خود کسی را گذاشتی که قائم مقام شستی پس مبروی این قدر از

حضرت گریه و زاری تکریمی و الفضل مآ شہادت بہ الاعمال و دمجین ابن مبارک بعد ازین واقعہ

بچند روز در بغداد رسید به قبر امام ایستاد و هزار بار گریست و گفت سَرِ حَقِّ اللَّهِ يَا أَبَا حَنِيفَةَ

که ابراهیم هم شخصی وفات کرد و دیگر جانشین خود نگذاشت و همچنین حماد نیز بعد وفات جانشین خود نگذاشت

امرا و سوس است که مقام و دنیا تو کسی را جانشین نمیکند آتی چنانکه در عقود الحمان است و همچنین بن سراج

در کتب معتبره بنی محلی امام بهره در بهره بردن امام کلمات حضرت فرمودند و این بهره بردن











زنی نزدیک مام زن آمد و باز پرس گشت امام زن از وی پرسید که چرا آمده بودی و برای چه باز گشتی و گفتی  
که ترا امام دانسته برای پرسیدن مسئله نزدیک تو آمده بودم مگر او صاف امامت در تو نیافتم پرسید که  
آن او صاف کدام اند - گفت که ترا هیچ چهاری نیست - و دیگر همه مردم ترا خوب میگویند - و دیگر لباس  
معه در پوشیده و امام را از اینها لا بدی میباشد - امام زن در پیش وی از سر عمامه برداشته ویرا و نمود که  
در سرش ناسور بود و گفت ویرا که در فلان و فلان محله رفته که مردم آنجا مرا بد میگویند و اگر کسی را بدین امر  
شک باشد برایشان لازم که مردم غیر مقلد هند را بینند که در حق هر چارایمه بزرگوار دین باخصوص مدتی  
امام اعظم نه چهاست که نمیگویند شک نیست که حضرت امام اعظم را کما شیخی مصداق مضمون **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ**  
**مَحْسُودًا وَّ لَا يَجْعَلْهُ حَاسِدًا** گشته و این نعمت علمی را بلا تردوی بدست آورده و در زیر جامه ظاهر  
حضرت امام نه خرقه درویشی نیز پوشیده پیدا شقی پس از ابوی نموده فرمود که **هَذَا لِلْحَقِّ وَ هَذَا لِلْحَقِّ**  
یعنی این لباس ظاهری برای مخلوق است و این لباس درویشی برای اخلاق و تهذیب نفس است

بزرگان که نقدِ صفا داشتند

چنین خرقه زیر قبا دستند

بہ اعلیٰ است در میان

انصاف پسندی و اتحاد امام

زفاتا یان شش نور فر معانی

چودانی باز چون محروم مالی

چنانچه در اشیاء نیز آمده که فرمود امام اعظم رضی عنہ مراد فریب نداشت و زنی را فقیه ساخت  
و زنی را زاهد گردانید اما اول اینکه وقتی برایی گذشتیم که زنی در اشیاء بطرف چیز بکشد و راه  
افتاده بود کرد پس ششم که این زنی تنگست و این چیز وی است چون آن چیز را بطرف وی برداشتیم  
بمن گفت نزد خودش در تاناکه با کفش سانی و اما ثانی اینکه زنی از من در حیض از مسئله پرسید چون  
معلوم گشت آن زن سخنی چنان بمن شنوا نید که از جهت آن فدا را مو شتم و اما سوم پس برایی  
میگذشت زنی گفت این کی شخص است که نماز و غیر ابو موسی عشا میگذارد و من از خود نه یکبار حق تعالی  
از من رسد که تفکر کن که لا تفکر کن کثر متفعل عند الله ان تفعلوا اما لا تفعلوا که خدا آن کرد

یا اکرمات و برترین و ما نفع ما قیل

مکلفتم از سر باز بچه حرفه

کزان پند می نگیر و صاحب هوش

وگر صد سال حرکت پیش نآید ان

سخوانی آپیش بازیچه دگوش

(۳۳) مصابحه ای زمانه امام

ابو سنیفہ جو پیشیت تمام طالب علمان مصر حرمین کا کوثر و نوبت آن رسید کہ چون عزم سفر ساحت حق و مدبر احوال  
شہرہ افتاد و کسی کہ فقیر عراق بعرب میرود ہر تاحقہ تیکہ لگد ریشے افتاد ہزاران مرد و پوی مجتہب شد کہ



چنانچه در الجواهر المصنیه باب الکنی در ترجمه ابو عاصم النبیل آورده که باری امام در مدینه معظمه رفت و ارباب حدیث و فقه هر دو فرقه بکثرت بر وی جمع گشتند و اشتیاق مردم بجدی بود که بالای یکدیگر می افتادند امام از کثرت مردم به تنگ آمده فرمود کاش بمن کسی اطلاع کردی تا انتظام این ازدحام نمودی ابو عاصم نبیل حاضر بود و گفت من بیروم تا ما چند سائل پرسیدی در ام امام ویرانزد و خود خواند و سائلش راصل نمود و برین اشتیاق میزبان زد و وی رفت چون از جوامع باری ابو عاصم فارغ شد بطریق طالب العلم دیگر متوجه شد و همان سلسله باز تا گشت بعد ساعتی چون خیالش آمد فرمود که کسی وعده رفتن نزد میزبان کرده بود که جارت ابو عاصم گفت منم فرمود پس چرا زنی ابو عاصم بطریق مناظره با شوخی گفت که من کی وعده آن کرده بودم که حالا میروم پس بعد فراغت خواهیم رفت امام در فرمود در گفتگوی عالم موقع این احتمالات نمیشد بلکه معانی این الفاظ همواره همان گرفته میشود که غرض عوام میباشد این نیز یکی از مسائل فقهیه بود که امام در گفتگو از اهل نمود و ازینجاست که اساتذۀ امام نیز ویرا چندان ادب و احترام کردی که بنندگان از ان متعجب شدند می چنانچه در باب عاشر از عقود الحمان از محمد بن فضال می آید که باری امام برای تحقیق حدیثی نزد خصیبه رفت و من همراهش بودم خصیبه چون دید که امام در می آید بر فراست و با کمال تعظیم و برابری خود نشاند امام پرسید که درباره بیضه نماز چگونه حدیث واروست خصیبه گفت أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِي بَيْعَةِ الْبَغَامِ بِصِيْبَتِهَا الْخَوْرَمُ أَنَّ رَيْدَةَ قَعْنَةُ وَ هِمْجَانُ عَمْرٍ وَ دِيَارُكَ دَرَكَةُ مَحْدَثٍ مَشْهُورٌ بُوَدَّ دَرَهُ حَلَقَةً درسی که امام ابو حنیفه بودی بجز از امام رخ بدیگری خطاب نفرمودی - و با این عظمت امام رخ را در اخذ علم از هیچ کسی متدین عار نبود (۴) قاضی ابن ابی لیلی را اکثر با امام رخ در مسائل اختلاف می افتاد چنانچه روزی بحضور خلیفه منصور همین مسئله در میان آمد که اگر خصیبه امام را فرود شد و در آن جامه عیبی باشد یا نه رایج باید کرد - قاضی مذکور گفت تا وقتی که بائع دست را بر آن نهد و عیب را از دست خود ظاهر ننماید وی بری الذمه نمیرود و اینست مذهب وی امام رخ تا در خلاف آن با وی مناظره نمود که تنها انکار عیب بائع را کافیست انجام کار امام رخ فرمود چه میگوئی - حق زنی از منی داشتم که غلام خود را میفروشد و بر من عرض مخصوصی پسیدی بر من باشد آیا بروی - احببست که آن زن بران دست نماده مشتری را از ان آگاه نماید این ابی لیلی گفت

در انرا از خود منشاخ را امام را







نام نه ایش از ارمود شبش باشد تا لغزش نخورد و مقام نگردد بگذشتنش که خود بهوش باشد که از  
لغزش تو جهانی را لغزش است که مثل عالمی در عالم از شنیدن آن باز پس آید و با صاحب  
و پادان خود نیز از اجازت استخراج داد چه

کفر گیرد کا مل ملت شود (۸) ایضاً نقل است کہ باری نام رزادکنشی سگبان

پرسید که سنگ کی بدن میشود گفت چون پابردشته شایند میگویند ازان بعد هر گاه که آن کتاس

آدمی امام به تعلیمش برخاستی پرسیدند که این مرد کیست که تو قیصرش میلینی فرمود هر که علمی آموزد

استاذ میشود و تعظیم استاذ و اجابت است (۹) نقل است که روزی امام رضا در بانای میگذشت

بمقدار ناخن گل بجایه اش رسید بکنار دود یارفته محی شست که از وی پرسیدند چون بقدر دم بخت

اجازت میدی باز این مقدار قلیل را استن چهرست فرمود ولی آن مفتوی است و این مفتوی چنانچه حضرت

صلواته علیه و سلم بلال را در جمع کردن نیم نانی اجازت نداد و برای ازواج مطهرات قوت یکساله گندشتی

(۱۰) نقل است که باری نظر امام زود سن پیری و دانشمندی راه بزرگ اجنبیه را در دوم افتاد و نظر

امام ده گاهای بار دوم بنا محرم نیفتاده بود ازین جهت تا آن قدر گریست که گریان بخت پس از آن حضرت

صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که سیف را بدایا با حنیفه اگر در پیری نظر تو بدو ممرتبه بنام محمدی در افتاد

عجب نیست چه در فکرم جوان بودی زمانه تو از من قریب بود و چون پیر شدی آنقدر زمانه تو از من بعید گشت و

هر قدر که زمانه از من بعید تری گردد و فصول در زمانه زیاد تر واقع میشود - این هر چه گاه نقلها را کبریا

تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ مُصَادِقٌ سِتِّ اَزْ جُمْلَةِ اَقْلَامِ اَيَّامِ اِمَامِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَمُونَةُ اَزْ خِرَدِ اَرِي وَنَقْطَةُ

از بجاری میباید پنداشت و در کتب معتبره اوصاف وی القدر لا تخصی است **ترغی الله تعالی**

عَنْهُ وَعَنْ أَتْبَاعِهِ وَأَجْبَائِهِ وَعَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ بِخَيْرِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

قطعه موسی بن جعفر ذکر رنکان دادم امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند

چوناد میگویم ارواح دیگران بناید

باب ششم در مسائل شتی بطریق سوال و جواب

سُورَةُ الْاَوَّلِ وَفِي تَحْقِيقِ اِيْمَانٍ مَا نَدَّ لَكُمْ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی

فمنه من سألني ان اكتب له رسالة في تاريخه وذكروا به من ملوك كالمغاضين في عهد الله القوي



موجرای خود بود و در همه مسائل مخالف حکم خدا و رسول گشته و قیاس را در هر مقام مداخلت نام داده  
 دلیل برین اینکه اول مسئله در اسلام مسئله ایمان است پس در مسئله ایمان خلاص قرآن و حدیث  
 و اقوال جمله محدثین را گفته بدو وجه اول اینکه اعمال صالحه را از ایمان نمی شمارد و میگوید که  
 الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللَّسَانِ وَتَصَدِيقٌ بِالْجَنَانِ و پس داین مخالف است جمهور محدثین و  
 احادیث صحیح و کتاب المتکلمینا بخیر در ابتدای کتاب صحیح البخاری که در احادیث اصح الکتاب است  
 آورده الْإِيمَانُ قَوْلٌ وَفِعْلٌ - و ایضا تصدیق مگر چونکه در تصدیق جمله متفق اند بنابران بر ظاهر  
 از اصل نمود و نزد محدثین تعریف تمام چنین است الْإِيمَانُ تَصَدِيقٌ بِالْجَنَانِ وَ إِقْرَارٌ بِاللَّسَانِ  
 وَ عَمَلٌ بِالْأَعْمَارِ و پس برین اینکه الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ مِنْ الْإِيمَانِ وَ كَذَلِكَ وَ كَذَلِكَ  
 مِنْ الْإِيمَانِ چنانچه در احادیث صحیح وارد است و بالتفصیل در مجمع البخاری مذکور است وَ آثَارُ الْكِتَابِ  
 فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که اعمال صالحه را در ایمان ضم نموده و هم اینکه میگوید  
 که در ایمان یکی و بیش نیست و حال آنکه این نیز مخالف است کتاب مذکور سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و قول جمایه محدثین با چنانچه هم در آثار صحیح البخاری است الْإِيمَانُ يَزِيدُ وَ يَنْقُصُ و سند برین  
 هشت آیات قرآنی و احادیث کثیره را ذکر فرموده **قال** الله تعالى **لِيُكَفِّرَ دَاوُدَ وَ آيَمَانًا مَعَ الْإِيمَانِ**  
 یعنی حق تعالی ثبات و اطمینان انداخت در دل مسلمانان تا زیاد شود نازد وی یقین یقینیکه او عند  
 آیت دوم وَ ذِذْكَاهُمْ هَدَى و زیاد کردیم با اصحاب کهف را از کفر و هدایت **و قسطلانی** هم در شرح  
 صحیح البخاری آورده **فَاعْلَمُوا أَنَّ الْإِيمَانَ يَزِيدُ بِالطَّاعَاتِ وَ يَنْقُصُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ لِهَذَا كَثُرَ**  
**حُفْيَانِ مُنْصَفِ الْمَزَاجِ** انهم در آغاز خواندن صحیح بخاری چون از حقیقت حال و مسائل زاننده  
 امام خود واقف میشوند از مذهب حنفیه بیزاری نموده براه مستقیم آمده شامل مذهب مامحمدیان گشته  
 تقلید را گذاشته مانند ما عمل خود بقرآن و حدیث می نمایند و از فرموده تاجیه اهل حدیث میگردند و اما  
 حنفی متعصب پس ایشان را چه ذکر که ایشان بمنابعت امام خود میگردند که ایمان مابالایمان  
 انبیا و ملائکه و صحابه طیبم اصله و اسلام یکسانست چه در ایمان یکی و بیشی جائز نیست و از نجاست  
 که ابوحنیفه را گفته **دِينُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ وَ أَحَدٌ وَ هَالَا نَكُنْهُ** مذهب ابوحنیفه هم مرتبه است  
 چنانچه خود غوث الثقلین و ائمه سلاطین محبوب ربانی قطب صدیقی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته الله

در بیان  
 در بیان  
 در بیان

در بیان  
 در بیان  
 در بیان











وَلِللَّذِينَ يَحْكُمُونَ خَاصٌّ وَهُوَ الْقَلْبُ وَاللِّسَانُ تَرْجُمَانَا لَهُ وَلِهَذَا مَرَّ شَرْحُ اقْوَامٍ لِدَلِيلِ تَصْدِيقِ سِتِّ  
 وجود او و عدم او اما عمل پس در حقیقت ایمان دخل ندارد و گویا قائل گویا کام که گفته شد بلافایده است  
 اما عمل پس غیر ایمان است و اما ایمان پس غیر عمل است بدلیل آنکه بسا اوقات عمل از مؤمن بر کرده  
 میشود و جائز نیست مدین وقت که گفته بشود که ایمان از وی بر کرده شد چرا که نماز از زن جائز نیست  
 میشود و جائز نیست که گفته شود که ایمان از وی بر کرده میشود و نیز شریعت او را گفته که بگذارد روزی  
 پستتر قضایش کن و حال آنکه صحیح نیست که گفته شود که بگذارد ایمان را پستتر قضایش کن و جائز نیست  
 که گفته شود که بر فقیر زکوة نیست و جائز نیست که گفته شود که بر فقیر ایمان نیست انتهی حاصل آنکه  
 عمل مفایر ایمان است نه جزو ایمان است و نه موقوف علیه آن و نه از رفع چیزی و موقوف علیه رفع کل  
 و موقوف نیز لازم است و در اینجا خلاف آن ثابت است و این است تحقیق و این است صحیح و این است  
 مذہب جملة اهل سنت و جماعت از فقهاء و محدثین و متکلمین بخلاف قول جمهور معتزله و خوارج و زیدیه  
 پس آنچه مشهور است که نزد سلف و محدثین عمل نیز داخل ایمان است چنانچه معتزله و خوارج و زیدیه گفته  
 و معتزل یعنی حاسد امام همام هم از جبل خود نیز زمین فہمیدہ غلط محض است چنانچه اکابر علمای محققین  
 مانند بخاری و ضربابی تصریح باین کرده و تفسیر القاری ترجمہ صحیح بخاری گفته ایمان  
 در شرع تصدیق پیغمبر خداست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با زبان احکام تکلیفیه که بدان خبر داده تفصیلاً  
 آنجا که تفصیل معلوم شده و اجمالاً آنجا که حمل بدانستہ شود آنچه از تلوا ابر بعضی عبارات فهم میشود  
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع اعتقاد بدل و اقرا بر زبان و عمل بجوارح است مراد بدان  
 ایمان کامل است چنانچه مذہب جمهور محققین اهل سنت است محدثین تصریح کرده اند باینکه بخاری  
 در حدیث لا یزنی الذانی و هو مؤمن گفته ای مؤمن کامل انتهی مختصراً و محقق و ملوی  
 در عراج گفته و از آنچه تنبیه بر آن واجب است بیان بطلان قولی است که در بعضی مردم شهرت یافته  
 که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بچنان و اقرار بلسان و عمل بآراکان است و حال آنکه  
 در هر جا که از کلام محدثین جزئی است آن مفهوم میشود مراد بآن ایمان کامل است (نه نفس ایمان)  
 چنانکه تصریح کرده است بآن مثل بخاری و ضربابی و تصریح کرده اند شارحان کتب ایشان باین  
 شریعت که از آن زمان که بر او افتاد و تا زمان که بر او افتاد است و در موافقت گفته که

قول از ایمان نیست بلافایده

قول معتزل صحیح نیست

قول معتزلیان بر ایمان کامل است

شهرت کاوزه







از نفس ایمان و حکم نموده اند معرّات العمل ببقاء اصل ایمان و نجات و سه اند و از خطرات  
 آید بسبب و بعد و نفس ایمان اگر چه ایمان بحسن ثانی از وی فوت شده است فی هذا ایضا که لا شکال  
 و یجزمه الا کوال استی مختصرا کلام محقق النهازی و العینی و امام غزالی هم در اینجا گفته اند که اگر کسی  
 که قول مختار است که ایمان حاصل است بجن محل و حال آنکه از سلف رتبه بغیرت رسیده که لا ایمان عقید  
 و قول مختصرا پس معنایش چیست گوئیم بید نیست که شمرده گردد و عمل از ایمان زیرا که عمل بکمال متمم  
 ایمانست کما یقال الشیخ یحیی و التلکلیات من الصلوة اگر چه نماز بفقدان آنها باطل  
 نمیکرد باجمعه تصدیق قلبی در ایمان را مانند سرست برای وجود انسان چنانکه اهل میشود و ایمان بعد از آن  
 و بقیه طاعات مانند اطراف است از دست و پا و چشم و گوش که بعضی را بر بعضی دیگر فوقیت است  
 و هر آینه زود و علی الصلوة و السلام لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و حال آنکه صحابه را  
 معتقدند چه معتزله نبودند و بخرج را می از ایمان بسبب اینست معنی این قول نیست غیر مؤمن  
 حقا ایما کما کما و لا چنانکه عاجز موقوف الاطراف را گفته میشود که این انسان نیست یعنی  
 انسان نام که او را کمال باشد در اشیا می زودند که از حقیقت انسانیت خارج باشند چه نفس حقیقت  
 در مظهر نیز بیاشد انتهی پس ازین جمله احوال صاف معلوم گشت که مذنب سلف صالحین تحقیق جمله  
 متحدین و باره ایمان با قول امام اعظم هم یکسان است و مخالف است مذنب معتزله و خوارج  
 و زیدیه و چنانکه پیران نابالغ و عاصیان مدتی از جهالت خود فهمیده اند که مرکب کبار و تارک  
 او امر و دایشان خارج از ایمان نیست بخلاف معتزله و خوارج و در علت عدم خروج وی میفرمایند  
 بقاء اصل ایمان که آن تصدیق است بدول و لهذا بارتارک او امر شرعی قضای مافات لازم  
 میداند و بر کافر ادای مافات بالاتفاق نیست چنانچه بالتفصیل محقق تهاوی در کشف مطلحات  
 المنون در شرح لفظ ایمان بیان فرموده و تخصیص بقدر ضرورت اینکه لا ایمان فی اللغة التصدیق  
 مطلقا و اختلف فیها أهل اللغة علی اکثر کبر و ربی الفرقه الا ولی قالوا لا یتمک بعمل القلب  
 فقط الخ و الفرقه الثانیة قالوا ان لا ایمان حمل باللسان فقط الخ و فرقه ثالثه اگر میگویند  
 که ایمان عمل قلب و دسان هر دو است آئی فی لا ایمان لا یتمک لا یحذف الذی بین العمل و التبع  
 و هر آینه این فرقه ثالثه باجماع اختلاف نموده بحد احوال قول اول ایضا ایمان اقرار بربوبان و معرفت بعضی



تصدیق. بل است و این قول امام ابوحنیفه رحمه و عامه فقها و بعضی متکلمین است (الی قوله) پستتر این فرق با ایمان  
اختلاف نموده بعضی گفته که اقرار شرط ایمانست و در حق اجرای احکام پس هر که تصدیق نمود منقول اصل الله  
علیه وسلم را و می نمودن است نزد خدا اگر چه اقرار سانی نمود و این است مذهب امام ابوحنیفه رحمه و البکیر  
ذهب فلا شتر می بینی صحیح الروایتین و این است قول ابی منصور مازنی و ابی زکریا و فرقه رابیه که  
میگویند ایمان فعل دل و زبان و سائر جوارح است و این مذهب صحاب حدیث و مالک و شافعی  
و احمد و اوزاعی است رضی الله تعالی عنهم و قال الامام الرازی و هو مذهب المعتزله و الخوارج  
و الزیدیه اما المعتزله فقد اتفقوا على ان لا يكتفى بما في الايمان من الاعمال و اما خوارج پس ایشان را اتفاق  
گفته که ایمان بالله متناول است معرفت الله و معرفت آنکه حق تعالی بران نصب دلیل فرموده و دلیل  
نقلی باشد یا عقلی و متناول است طاعت الله تعالی را و در همه آن اشیا که بدان امر فرموده یا از آن نهی  
کرده صغیره باشد یا کبیره و گفته اند که این اشیا بنابر ایمان است - و نزدیک است به مذهب معتزله  
مذهب خوارج و نزدیک است باین هر دو مذاهب مذهب سلف و اهل الاثر مگر اینکه در میان این چهار مذهب  
فرق است و آن اینکه هر که ترک نمود چیزی را از نظامات فعل باشد یا قول نزد معتزله از ایمان بیرون گشت  
مگر در کفر نرسید بلکه در مرتبه در افتاد که در میان ایمان و کفرست میسمونها منزله بین المذنبین  
و نزد خوارج در کفر در آمدن ترک عمل و اجد من الطاعات کفر عندهم و نزدیک است باین  
بیرون نمی رود ببقاء اصل الايمان الذي هو التصديق انتهى عبارته مختصر است پس چشم الفان  
باید دید که مذهب سلف و اهل الاثر بعینه با مذهب امام اعظم یکی است یا مخالف - و اگر مذهب اهل حدیث  
موافق رای انقص زید لا مذهب اصل ایمان از افعال جوارح نیز مرکب بودی لا محاله ایشان را خروج  
فاسق از ایمان اقرار کردند و در هرگز نگفتند که بجزیه من لا يمان ببقاء الخیر  
امام بخاری رحمه گفته هوای لا يمان قول و فعل ای فعل القلب و الجوارح تعریف ایمان کامل است  
برای ترغیب و تخریب بر تحصیل آن نه تعریف اصل ایمان چنانچه معتزلی امام رحمه فرموده و در علم  
طعام و افشای سلام و غیره که در صحیح البخاری از ایمان شمرده اگر کسی را آنچنان اشیا بسبب عذر  
و افلاس بهم نرسد پس باید که آن مرد مؤمن نباشد چرا که از فوت جز فوته ضروری و بدیهیست  
پس درین صورت همه لاند ایمان را باید که از پیشتره نفس صحت ایمان خود کو خشنود که آنرا برای خود



حاصل نمایند و آن از ایشان ممکن نگرود و لا اَنْ يَشَاءَ اللهُ بِمُسْتَرَامَةٍ دِينَ لَعَنَهُ وَنَدَنَهُ وَهُوَ بِمُوجِبِ  
قول خود درست را از ایمان خود پاک شومیند ع ای باد صبا این همه آورده است

طرفی است و در آنجا که هر که جاهل است کامل ترا جاهل را خوب بجز ندانند

ای قاطب باید دانست که مذہب سلف و خلف و جملة محدثین و امام اعظم رحمہم اللہ اجماعین در یک عمل  
از نفس ایمان نیست نہ بطریق شرط نہ بطریق بدل است بدلائل شنی و مؤید است بتائیدات  
لا تخصی از کتاب شد و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اجماع و قیاس و هر قدر که بطریق  
اختصار بیان بعضی دلائل در اینجا کرده میشود همان مقدار الزامات بر معتزل و رویا و درون تباہ  
از فرقہ نجدی مدعی رکعت عمل را ایمان را باید تصویرید اذ اعرفتَ هَذَا اَنْقُولُ اَمَّا الْكِتَابُ  
مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى مِثْلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا نَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ لَا آيَةٌ  
این آیت دلالت واضح میدارد بریک تنه کلمه طیبه اصل ایمان است و اعمال باقی فرع و ثمران است  
مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ لَا يَدْرِي آيَاتُ مَا  
مذکور است که ایمان چیز دیگر است و اقامت نماز چیز دیگر - و در تفسیر کبیر تحت آیت نه ایمان جمله

در تمامی اهل قبله و باب ایمان بیان نموده و قول نجدی را بدلائل و ساختہ در اینجا باید دید  
مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى كُلُّ لَحِيَةٍ ذِي الدِّينِ اٰمَنُوا يَعْمَلُوا الصَّالٰتِ كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
پس هر کس اقامت صلوة دارد و در وقت ایمان مرایاتان صلوة نبود فعلمه اَنْ الصَّلَاةَ وَكَاسِوَاهَا  
مِنْ اَلْعَمَالِ غَيْرِ لَا يَمَانٍ مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالٰتِ كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلُونَ الصَّالٰتِ كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
و ظاهر است که عطف جز من حیث الجزیه بر کل جائز نیست لِاَنَّ الْعُطْفَ فِي الْاَكْثَرِ لِلْمُقَابَلَةِ  
الْمَعْنُونِ وَالْمَعْنُونُ عَلَيْهِ وَعَلَامِ کلام را هر فرموده که جز و کل با هم متغایر یعنی باشند پس معلوم شد که عمل  
نیک جزو ایمان نیست بلکه مغایر آنست و آنچه مقصود برای تأیید قول خود رسول خدا و در حالتی است

خران با دمی هر چند دیدیم خیر بیدم گر این را شنیدیم چنانکه امام غزالی رحمه برای رو  
استدلال ابو طالب کی بعد برین باره در اینجا گفته است و قد دلّ بآیه تشعیر یقین عراضه  
قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالٰتِ كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ اِنْ هَذَا يَكُنْ عَلَى اَنَّ الْعَمَلَ وَدَعَاءُ الْاَمَانِ

ای قاطب در دلائل امام در ذکر دلائل قرآن

در حالت شکی



لَا مِنْ نَفْسٍ وَلَا نِعْمَانٍ وَلَا يَكُونُ الْعَمَلُ فِي مُحْكَمِ الْمَعَادِ اِنتَهَى وَبَعْضِينَ مِنْهُ شَرَحَ بِنَجَارِی كُفْتَهُ كَلَامَ  
 آیهات قرآنی بجاها دلالت میدارند بر خروج عمل از ایمان بسبب آنکه اگر داخل گردد عمل در ایمان  
 هر آینه لازم آید از عطف عمل بر ایمان بکار آن من غیر قاضی که انتهای کلام العینی من عینیه و اینست  
 بعینه معنی قول ما تقدم فیکون العمل فی محکم المعاد انتهی منها قوله تعالی وَمَنْ یَعْمَلْ  
 مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذِکْرٍ وَأَنْتَی وَهُوَ مَوْضِعٌ لَا یَتَدَرِی آیت حق تعالی برای صحت اعمال صالحه  
 ایمان را شرط گردانیده و بر ظاهر است که مشروط را در شرط داخل جز نیست میباشد منها قوله تعالی  
 وَمِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا بِمَا قَوْا بِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُوا فَلَکُمْ بِهِمْ جُنَاحٌ عَظِیمٌ شَرَحَ بِنَجَارِی كُفْتَهُ یَعْنِی  
 از آنجا که گفتند ایمان آوردیم این قول ایشان زبانیست و حال آنکه دلها می ایشان ایمان نیاورده  
 مَثَلُهَا قَوْلُ تَعَالَى قَالَتِ الْاَعْْرَابُ اَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا کَیْنِ آیت در حق  
 منافقان نازل شده که دعوی ایمان مینمودند و ظاهر اگر چه بصوم و صلو و جهاد کفار آید و بتوفیق  
 گردد باطن از تصدیق نبوی صلی الله علیه و سلم محض محرماند پس از عدم تصدیق ایشان  
 حق تعالی بنفی ایمان از ایشان حکم فرمود پس ثابت شد که اصل ایمان تصدیق قلبیست برابرست که  
 اعمال ظاهری دارد و یا ندارد و اگر تصدیق قلبی نباشد اعمال ظاهری اگر چه گذشته باشد ضایعست  
 تَأْمَلْ مَثَلُهَا وَ اِنْ طَافْتَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَقْتَتَلُوا بِاِیْمَانِهِمْ جَنَاحٌ عَظِیمٌ هَسْتِ بَادِی  
 از کتاب کبیره هر دو فریق را حق تعالی مؤمن فرموده پس ثابت گشت که از ترک اعمال نیک مؤمن  
 همچنان مؤمن می ماند اینست مدعی چنانچه در عینی مذکور آورده که وجه دلالتش بر طلب نیکو دین آیت  
 بِمَقَارَنَةِ اِیْمَانٍ بِاصْدَاعِ صَالِحٍ هَسْتِ وَ هَلَا نَکَرُ جَانِزِیْمِ مَقَارَنَتِ شَیْءٍ بِاصْدَاعِ جَزْوَ خُودِ اِنتَهَى از اینجا که  
 تکمیل الایمان گفته ایمان را بشا به درختی دان که تنه وی تصدیق و اعمال و طاعات که ثمرات  
 و نتائج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل و میوه و درخت بی شاخ و برگ و میوه درخت  
 نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت بر خوردار کار آمدنی بود همانست که اینها گذشته باشد همچنان  
 ایمان کامل همانست که مفرد و نعل صالح باشد و نعل ناقص و لیکن اسم حقیقت آن از وی بر نیفتد  
 و دلیل برین سخن نص قرآن مجیدست که میفرماید اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَعْنِی  
 آن کسانی که ایمان آوردند و بآن بهم عمل میکردند سیاق این کلام در این نکر و که حاصل



ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال او است بر مثال آنکه گویند فلان این را وارد و آن  
 نیز وارد و مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشد و اگر هر دو یکی باشند این سخن در متفاهم  
 عرف راست نیاید و قائل از ان نسبت بخطا کند انفعی منها اولئك كتب في قلوبهم  
 الايمان و این دلیل است بر خروج عمل از مفهوم ایمان چرا که قلوب محل ثبوت علم و تصدیق است  
 پس معلوم شد که ایمان نام تصدیق است که بدل قلوب میدارد و اما اعمال الجوارح فلا یکتب  
 فی القلوب فلا دخل لها فی الايمان و همچنین است قوله تعالى و كما یکحل الايمان  
 فی قلوبکم و قوله تعالى و قلبه مطمئن بالايمان ازین هر دو آیات نیز معلوم شد که ایمان  
 تصدیق است و محل آن قلب است که طلب محل ایمان مقرر فرمود و اعمال از افعال جوارح است و از  
 افعال قلوب منها الله تعالى امر المؤمنين بالتوبة فی قوله تعالى یا ایها الذین امنوا  
 توبوا الى الله توبة نصوحا و قوله تعالى و توبوا الى الله جمیعاً ایها المؤمنون و این توبه  
 دلالت میکند بر صحت اجتماع ایمان مع المحصیته چرا که توبه منبیا شد مگر از گناه  
 و الشی لا یجتمعه مع ضد مجزیه کما فی عمده القاصح شرح البخاری فی منها قوله تعالى  
 فامضوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا و ایضاً انا اسئلناک شاکراً و ممتنّاً  
 نذیراً التو منوا بالله و رسوله ایضاً امن الرسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون  
 کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله که درین هر سه آیات حصر ایمان بافعال دل  
 فرمود پس و لهذا شاه عبدالعزیز رحمہ اللہ صریح العزیز تحت قوله تعالى یؤمنون بالغیب  
 مینویسد قدریکه منقطع است آنست که ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق است بمعنی  
 گرویدن و باور کردن آنچه بالیقین معلوم است که اندین محمد است صلی الله علیه و سلم زیرا که ایمان را  
 در قرآن باجبار کاردل فرموده اند ما یمفرانید قلبه مطمئن بالايمان و ما یمفرانید  
 کتب فی قلوبهم الايمان و جاء و كما یکحل الايمان فی قلوبکم و ظاهر است که کاردل  
 همین تصدیق است پس و نیز ایمان را مقرون بعمل صایح فرموده اند چنانچه در بیان الذین  
 امنوا و عملوا الصالحات و مقرون بمعاصی نیز ساخته چنانچه در آیه فان طاعتنا  
 من المؤمنین و عملوا الصالحات و الذین امنوا و عملوا الصالحات و الذین امنوا و عملوا الصالحات



نیک را در ایمان و دخل است و نه اعمال بد برهم زنده ایمان انداختن اما احادیث  
 آحادها حدیث جبرئیل است که در آن در تعریف ایمان وارد است آن تَوَقُّفٌ بِاللَّهِ  
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ الخ و در بیان اسلام اقامت صلوة و غیره نیز ضم فرمود  
 صلی الله علیه و سلم چنانچه بخاری و مسلم اخراجش کرده ثانیها حدیث بطاقد است که ترمذی و ابن ماجه  
 اخراجش کرده که مردی را یوم حشر حاضر آورده بروی او زودنه سجالات یعنی طوارگناها مانند تیر  
 بصروی کشانیده که از دیدنش مضطرب شده حق تعالی او را فرماید بلی إِنَّ لَكَ حَسَنَةً وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ  
 عَلَيْكَ الْيَوْمَ بِسَبْرٍ بَطَاقَةٍ یعنی پاره پاره از کافه سیر و ن آری که در وی آشفته آن کَلَامُ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ نوشته باشد و چون در میزان نهاده شود که  
 بطاقد بر کف آن جمله سجالات گران آید فَلَا يَنْقُلُ مَعَهُ اسْمُ اللَّهِ شَيْئًا ثَالِثًا حدیث  
 لاری درست قُلْتُ وَإِنْ تَرَانِي وَإِنْ سَرَقَ مَتَّقْ عَلَيْهِ كَمَا مَرَّ مَوَاطِلُ سَابِعًا حَدِثُ  
 الشَّفَاعَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَسْعَدُ النَّاسِ  
 بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِّنْ قَلْبِهِ مَرَّةً أَلْفَ مَرَّةٍ  
 و نیز در حدیث شفاعت وارد است فَيَخْرُجُ مِنْهَا قَوْمًا لَمْ يَعْمَلُوا خَيْرًا قَطُّ  
 خَامِسًا حدیث ترمذی و ابن ماجه است که فرمود علیه السلام که اختیار نمودم شفاعت را  
 از آنکه نصف است خود را بلا ترو در جنت برم پس شفاعت من باشد آنرا که بخدا چیزی را  
 شریک نساخته مرده باشند و لذت بر وایت دیگر آمده که شَفَاعَتِي لَا هَلَّ الْكِبَرِ مِّنْ أُمَّةٍ  
 معلوم شد که نفس تصدیق قلبی ایمان است و اگر عمل نیز رکن ایمان بودی تا رک عمال کافر  
 بودی و خروج کافران و نخب بلکه نفس شفاعتش غیر منقول و خلاف معقول است فَتَدَبَّرْ  
 سَادِسًا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّاسًا مَّا رَأَى هَلَّا شَقَّقَتْ قَلْبَهُ فَظَنَنْتُ أَصَادِقُ هَوَايَ  
 كَاذِبٌ وَفَتِيكَةً رِيضَةً مُقَابِلَ خُودِهَا أَزْكَفَارٍ قَتْلَ مَنُودِهَا قَتْلَ خُودِهَا رِطَامِ خُودِهَا  
 كَرُودِهَا سَامَرِ زَوَى اعْرَاضِ كَرُودِهَا مَبَانِ خُودِهَا عَلَى مَا رَوَاهُ السَّيِّئَةُ سَابِعًا  
 قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِّنَ الْإِيمَانِ چنانکه  
 در صحاح وارد است اما الاجماع چنانکه در تحقیق حقیقت ایمان از غیر رازی

در حدیث جبرئیل

در حدیث جبرئیل



و هیچ محدث دلموی و عینی و امام غزالی و ملا علی قاری و محقق تهرانی گذشته که اصل ایمان  
نزد جمله اهل سنت از سلف و خلف و محدثین و ائمه مجتهدین تصدیق قلبی است و اما ایمان کامل  
در آن نیز جمله متفق اند **أَمَّا الْبَقِيَّاتُ فَيُوجِبُهَا الْوَجْهَ الْوَلَدِيُّ** که مثلاً فرضیت  
نماز که از اعمال است موقت است و مختص با اوقات خود و فرضیت ایمان غیر موقت است پس  
رکن بودن فرض موقت مرغیر موقت را معقول نیست و نه منقول و اما الثاني پس میگویم که از  
ابتدای بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقت معراج که بعد چند سال بوقوع آمد عملی از ارکان  
اسلام مفروض نبود پس گمانیکه درین میان تصدیق قلبی و اقرار شهادتین نمودند و قبل از ادراک  
ایمان فرضیت اعمال فوت شده اند آیا ایشان با ایمان مرده اند یا بلا ایمان اگر اول است مسلم است  
و آن مین مدعی است و اگر ثانی است پس مخالف درایت و روایت است **أَمَّا الثَّالِثُ**  
پس شخصی ایمان آورد و در وقتیکه وقت هیچ فرض نبود (چنانچه بعد طلوع شمس در غیر مکان عبادت)  
و هنوز وقت هیچ فرض نرسیده بود که وی فوت شد پس آن شخص کافر و یا مسلمان نباشد ثانی  
بدون عمل با وجودیکه آن رکن ایمان است چگونه مؤمن میرود و بنا بر اول فائده از قبول اسلام  
او را متحقق نشد پس در حق وی قبول و ترک اسلام هر دو یک سان گشت **وَاللَّذِمُّ بِالْأَهْلِ**  
بسبب مخالف بودنش از احادیث صحیحیه صحاح **فَلَمَّا الْمَلَكُومُ وَأَمَّا الرَّابِعُ** پس اوقات  
عمل از مؤمن برگزیده میشود و جائز نیست درین وقت که گفته شود که ایمان از وی رفع گشت  
گما **فَرَى الْقَصِيلَ فِي تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ تِلْكَ الْإِيمَانِ وَأَمَّا الْخَامِسُ** پس اگر عمل رکن  
ایمان گرد می پرسیم که مراد از آن جمله اعمال زمان تکلیف است یا بعضی بنا بر اول پس حصین حیات  
هیچ کسی مؤمن نباشد بلکه بعد از زمان حیات ایمان مؤمن متحقق باشد چه که در وقت حیات  
بعضی ارکان ایمان تا حال متحقق نشده و از عدم بوجود نیامده و آن اعمال زمان آینده  
است تا آخر حیات وی چه که تا زمان انقطاع روح تکلیف لازم عبد مکلف است و لهذا  
مما لا قائل به أحد قط و بنا بر ثانی پس مراد از اعمال ما فرضی باشد یا غیر فرضی  
پس بطلان رکنیت غیر فرضی یا مرکب از هر دو فرضی را ظاهر بطلان است پس کاهه  
الغفل فی احکام الثقل و اما شق فرضی پس نیز باطل است چه میگویم که مؤمن قبل از تحقق

در ظاهر باقیات







ترک گفته نماز مستحبی گشتن است مانند کافرا محمول است بر تحمل ترک یا مراد آن باشد که چون شخص ترک نماز کند خوف و خطر آن باشد که بفرساید پیش آنکه این فعل فعل کافرا است انهمی وقاری روی در شرح مذکور گفته قال الفقهاء من ترك صلوة استغفانا فقد كفر اقول وهو احد تاويلات قول عليه السلام من ترك صلوة متعمدا فقد كفر انهمی گویند پیش گشتن من ترك الصلوة استغفانا و استغفانا لا فقد كفر و غیرش همین آیت قرآنی است بنا بر قول مفسرین و من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه سبعون مئة قتلا لا یدر که علود فی النار مؤمن را نباشد اگر چه مرتکب کبر الکبائر گشته پس پیش چنین است هر قتل مؤمن کرد از روی استغفان یا استحسان یا استحقاق یا استحقاق و بی پسوی کافر گشت بآن و بعضی گفته من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر ای کفر یا کفر الله یعنی مراد از کفر کفران نعمت است نه کفر باشد تعالی کما فی قصه سلیمان علیه السلام یتلو فی شکر ام آکفر بهر حال مراد از کفر ترک نماز بمعنی ظاهری نیست ورنه باز قضای لازمتر و ک فرض نبوی چرا چیزیکه در زمان کفر فوت گردد و قضای آن در زمان اسلام واجب نیست واللّٰه اعلم بالباطل فاللزموم مسئله

### جواب سوال دوم یعنی الا ییمان ینزید و ینقص است

که در اینجا نیز از روی تحقیق جمله کتب اهل سنت و جماعت حق بجانب حضرت امام ابوحنیفه کوفی است رضی الله تعالی عناه و عنهم اجمعین نه آنچه معتز من گفته و در تکمیل الایمان زیرو کمه و هو لا ینزید و لا ینقص آورده - چون ثابت گشت که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و نقد و رایوی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان میشود زیادت و نقصان را بر زیادت و نقصان محل ایمان راهمی بود و کذا لیکس فلیکس پس این قول که لا ییمان لا ینزید و لا ینقص که از امام اعظم منقول است بی اشکال و اشتباه درست آمده حقیقت آن اشاره است بخرج عمل از حقیقت ایمان چنانچه در مذهب اهل سنت و جماعت است فافهم و بالله التوفیق انتهى امام غزالی در احیای گفته اگر گفته شود که اتفاق سلف است بر آنکه الا ییمان ینزید و ینقص ینزید یا الطاعات و ینقص بالمعصیة و چون بموجب تفسیر شما ایمان تنها تصدیق است پس ایمان کی و بیشی چگونه متصور گردد گوئیم که سلف شهود عدول اند و کسی را از قول ایشان عدول نیست آنچه ایشان فرموده

جواب سوال دوم در کمی و بیشی ایمان



در سفته و حق گفته مگر در فهم شما فرق است چه در قول ایشان دلیل است بر نیک عمل از اجزای ایمان نیست  
و در کتب است از وجود آن بلکه چیزی است زائد کرده شده بر ایمان که بسبب آن ایمان زیاد و بیش و جلا آنکه  
چیز بذات خود زیادت و نقصان را قابل نیست بلکه زیادت و نقصان ماهیت جداست که بذات  
شیئی عارض میشود و این استصاف برآمد و ناقص میسازد بنا بر آن جائز نیست که گفته شود که انسان یا ده  
میشود بسبب هر خود بلکه گفته میشود که وی زیاده میشود بسبب ریش خود و فریبی و گفته نمیشود که نماز زیاده  
میشود از جهت ارکان خود بلکه زائد میشود از جهت آداب و سنن پس این قول تصریح است از ایشان  
بر نیکه مرایان را وجودی است ملحقه پست و مختلف میگرد و حال آن زیادت و نقصان انتهای و موافق است  
این قول امام غزالی رحمه الله در مقرر خود ثابت شده که زیادت و نقصان از وجود تشکیک است و تشکیک در  
ذات و ذاتیات واقع نمیشود پس اگر طاعات جزو ایمان و داخل ذات او شدی پس زیادت و نقصان  
ذاتیات لازم می آید و هو خلقات ما تقرهن فی مکاره العُقُول فاقهمن ولا تهمن و بعینه همین است  
مذهب امام که در نفس حقیقت ایمان کمی و بیشی از روی کسیت قائل نیست ملا علی قاری در شرح  
فقها گفته که در ایمان کمی و بیشی نیست چه ایمان در اصل همان تصدیق قلبی است که بر جبهه جزم و اذعان  
رسیده باشد (یعنی ظن غالب) کما هو المشهور عند الجمهور پس زیادت و نقصان در آن ممکن نیست  
تا آنکه هر که اگر حقیقت تصدیق حاصل گشت پست اگر اتیان بطاعات و اکتساب خیرات نمود و یا  
از تکالیف سیئات در هر دو حالت تصدیق وی باقی است بحالت خود لا یتبدل فیته اصلاً انعمی  
(زیرا که عمل برای تصدیق شرط است و نه شرط کما می) امام رزم در نقد اکبر فرموده  
ایمان اهل السماء ولا من لا یزید ولا ینقص ملا علی قاری در شرح گفته ایمان اهل السماء  
من السماء بلکه ولا من لا ینقص ولا یرتفع و سائر المؤمنین من الابدان و الفجار  
لا یرتفع من جهة المؤمن به نقیه چه اگر تصدیق تا و فیکه بر وجه تحقیق نباشد پس آن تصدیق  
در مرتبه ظن و تردید است و حال آنکه ظن غیر مفید می باشد در مقام اعتقاد عند ارباب التامید قال الله  
تعالى ان الظن لا یغنی عن الحق شکیا پس تحقیق است که ایمان قبول زیادت و نقصان از  
حقیقت اصل تصدیق نیکنه چنانچه امام رازی گفته است انتی مختصراً و شیخ الاسلام در ترجمه  
بخاریه گفته است انما از انما ضغنه و اصحاب وی از انما نقا کنند الا انما لا یزید ولا ینقص ایمان



در این باب  
در بیان تفاوت  
در بیان تفاوت

قبول زیادت و نقصان کند مراد بدان نفس تصدیق است که در اکثر استفاوت است بنفس با نسبت خود  
چه ایمان حقیقت واحد است گردیدن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف شارع مأمور و مطلوب شده  
نقصان درین حقیقت فای آن است و تفاوت باعتبار جهات که خارج از ذات باشد منکر نیستند از حقیقت  
از ایمان آحاد مردم با ایمان انبیاء فرقی نیست که بر آحاد پوشیده نیست چه جای اینکه امجاد و لیکن آن  
در جهات خارج از ذات ایمان است چون شدت جلا و انکشاف و مانند آن پس خیال کرده میشود  
این تفاوت را در ذات ایمان و حال آنکه نه چنین است پس معلوم شد که اختلاف احوال در زیادت  
و نقصان معنوی نیست بلکه محض در لفظ است بجهت تنبیه بر آنکه زیادت که از آیات و آثار معلوم  
میشود راجع بنفس ایمان نیست بلکه بانصاف مؤمن و جهات خارج از ذات است و این کمال و قدرت  
نظر امام است درم انتهی و کجاست همین معنوی را امام غزالی رحمه و از احیای کفر بر نموده چنانچه بطرز سوال جواب  
گذشت و محقق و دلوی در مدارج گفته و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن  
بزیادت عمل و نقصان اوست - و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول زیادت و نقصان ایمان  
از وی متصور و معقول نه و توجیه تصدیق آنرا قابل نه نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف  
صفات و تباین حالات از قوت یقین و تعمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و اعتبار و حضور قلب  
جلای است از زیادت و نقصان نه انتهی و در کشف اصطلاحات الفنون و عینی شرح بخاری  
آورده که رئیس المتکلمین امام رازی گفته که بحث زیادت و نقصان ایمان و یا عدم آن لفظی است  
زیرا که اگر مراد بایمان تصدیق دانست پس تصدیق قبول زیادت و نقصان نمی کند چه اگر واجب و لازم  
درین محل یقین غیر قابل است متفاوت را بسبب عدم احتمال نقیض و احتمالات در آن که منافی یقین است  
و کما یبکد و تجبه و اگر مراد بآن اعمال و طاعات گیرند پس قابل کمی و بیشی است و این ظاهر است انتهی  
مختصر باقی ماند مذہب امام بخاری رحمه در باب یزید و یثقب محتمل است که مذہب و محیی با امام اعظم  
یکسان باشد یعنی از وی کیفیت باشد تصدیق و این ظاهر است از حال و شی چرا که وی استدلال آیات قرآنی نموده  
هر چند که چنین زیادت و نقصان در ایمان از دهن ظاهر بنیان خفی بود مگر امام بخاری رحمه بلائیل  
آنرا ظاهر نموده و محتمل که مخالف امام اعظم رحمه باشد یعنی قائل باشد به کمی و بیشی ایمان از وی کمیت  
بسبب اعمال مگر درین صورت حاجتی بدلیله نمی نیست چه ساء دلائل کثیره قرآنی و احادیث بنویس

بنیان مذہب امام بخاری رحمه در کمی و بیشی ایمان



چرا که در این صورت مراد از ایمان معنی مجازی باشد یعنی تصدیق با اعمال و کمی و بیشی آن بسبب زیادت و نقصان اعمال ظاهر است محتاج به هیچ دلیل نیست چنانچه این معنی را شارح صحیح بخاری و تفسیر القاری آورده پوشیده مانند که اگر ایمان عبارت از همین تصدیق بود پس زیادت و نقصان تواند که با اعتبار کیفیت قوه و منفط باشد و استدلال مصنف رحمه البایات و غیره نیز ناظر است به همین دلیل و الا بر تقدیر یک اعمال داخل ایمان باشد زیادت و کمی نیز ظاهر است به هیچ حاجت بدلیلی نیست انتی علاوه آنکه این مذهب مخدوش است بآنکه اگر گفته شود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ** چرا که چون در صورت کمی ایمان از انتقای جز لایبی است و از انتقای جز مرکب من حیث الکرکب نیز نمی ماند پس چگونه گفته میشود که مذهب امام بخاری رحمه البایات و نقصان بلا اختیار معنی مجازی نیز صحیح است و نیز رجوع الی المجاز بلا تضرر الحقیقه مخدوش است پس ترین جوابها آن است که گفته شود که مذهب امام بخاری رحمه البایات و نقصان از دو کیفیت است که است فلا ضارنا کشفنا کلاً

**سوال** اگر گفته شود که آنچه شما با تبعاع امام خود میگوئید آن نیز مخدوش است زیرا که مقتضای کلام آنست که ایمان بنی صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و بلکه جمله صحابه و کبری امت رف با ایمان آحاد الامة مستوی است و این نیز باطل است بالاجماع الجواب گوئیم که از تحقیق سابق بخوبی ظاهر گشت که اصل ایمان نام تصدیق است و در تصدیق اگر چه از روی کسیت زیادت و نقصان نیست مگر از روی کیفیت مراتب یقین متفاوت اند و امام ابو حنیفه را در زیادت و نقصان ایمان از جهت کسیت انکار است و از جهت کیفیت اقرار و این است با التیاز در میان ایمان آحاد الامة و انبیای ذوی الهیة خلاصه آنکه کمی و بیشی در ایمان بدو وجه است یکی ازین اعتبار که ایمان از مقوله کیف است که در ان شدت و ضعف ممکن است یا چنین گفته شود که ایمان نام یقین است و مراتب یقین متفاوت میشود دوم کمی و بیشی

در بیان این که ایمان از جهت کسیت و از جهت کیفیت است

اصل فقهی در این باب است که ایمان از جهت کسیت و از جهت کیفیت است و در بیان این که ایمان از جهت کسیت و از جهت کیفیت است



در مقدار از روی جز بودن اعمال مرایان را پس امام رضا اول را قائل است گردان امام تشکو  
نفرموده و نه با وی درین بحثی پیش آمده چرا که در عهد امام رضا اختلاف مردم در جز بودن اعمال بود  
مرایان را که آن موجب کمی و بیشی است در مقدار و کیفیت از اعلای نیست و اینست حق و اینست  
عرض امام رضا و از ثانی انکار است و ازین لازم نمی آید مساوات ایمان عوام با ایمان صحابه کرام و  
دیگر خواص و ذوی الاحرام و آنرا که امام رضا در فرق اعتقاد مطلقا منکر میداند حقا که بر مقصد  
امام و وقت نظر آن عالی مقام رحمه الله اطلاق نیافته بلکه شمه از اسما و بصارت با کیش مشام  
جانش نشیده شاه عبد العزیز رحم در تفسیر خود تحت قوله تعالى يَوْمَ تَوَفَّى الْفَلَكِ  
می آرد و تحقیق مقام آنست که چنانچه هر چیز را سبب وجود است و وجود عینی و وجود ذهنی و وجود عقلی  
همچنان ایمان را نیز ازین سبب وجود متحقق است و قاعده مقرر است که وجود عینی هر چیز اصل است  
و باقی وجودات فرع و تابع آن وجود اند پس وجود عینی ایمان نوری است که در بدل حال  
میشود بسبب رفع حجاب بینة و بینة الحق و همین نور است که در آیه مثل نُورًا به گمشدگی  
فِيهَا مَضَاهُ تَمَثِيلُ آن باشد تمام نموده اند و آیت الله وَلِیِّ الَّذِينَ آمَنُوا اُخْرِجْهُمْ  
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ سبب آنرا بیان نموده و این نور مانند سایر انوار محسوسه قابل قوت  
و ضعف و اشتداد و انتقاص است چنانچه در آیه اَذْهَبْنَا عَنْكَ الْغَمَّ اَيُّهَا كَاذِبٌ اَنَّهُمْ اِيْمَانًا  
و دیگر آیات بسید آن اشاره فرموده اند انتقی و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر گفته که  
بعضی محققین مانند قاضی عضد و غیره گفته که تا سلیم نمی کنیم حقیقت تصدیق قبول زیادت  
و نقصان نمیکند بلکه بر آئینه تصدیق از جهت قوت و ضعف متفاوت میشود بسبب تحقیق  
بودن آنکه تصدیق آحاد است و افزا و کسب است اصلا مانند تصدیق نبی صلی الله علیه و سلم نیست و ازین جهت  
که ابراهیم علیه السلام فرمود لکن لیکلمون قلبي یعنی قبل از مشاهده مطلوب تصدیقش نمی میرد بود  
و بعد از مشاهده آن تصدیق وی علیه السلام با قوی مراتب و اعلیٰ مناصب خود سید گویم  
محدوش گشته و منقوض شده است قول ایشان بدینطور که آنچه گفتید مسلم است مگر فائده از آنست  
چرا که نزاع در تفاوت ایمان است بحسب کثرت و کثرت و بس و اما تفاوت ایمان  
بحسب کیفیت یعنی از جهت قوت و ضعف پس خارج است از محل نزاع که بالاتفاق مسلم است



فانهم انتی مختصراً مختصراً و از نیجاست آنچه بعدین کتاب آورده که از امام ابوحنیفه رفته و میست که میگفت ایمانی که ایمان جنبه عقلی و لا آقول مثل ایمان جنبه عقلی هر که شلیت مقتضی مساوات است در هر صفات و اما نفس تشبیه پس مقتضی آن نیست بلکه کافی است برای مطلق تشبیه مساوات در بعضی صفات پس کسی نباشد از عامه افراد که مساوات کند در میان ایمان و ایمان و ایمان ملائکه و انبیا علیهم الصلوات و التسلیات من محل و جود پس چه جای اینکه اجماد انتی

گر خبر از خود نداری که بر بندگی لسان

و اینچنین تمیز باریک از کمال وقت نظر امام اعظم رح است که هر کس ایمان و حق نمیشود

دانش خوشیستن مکن ضائع	نزد تاوان بهر زک و کسوس	نزد اهل تپسند فرقه است
در میان گدا و کیکاؤس	می نیرزد بدشته تره	پیش بقال علم خالینوس
علم و حکمت پر پیش و نابار	گاؤ خرا بیار کاه و بنجوس	و از نیجاست آنچه علامه معنی

در عمده القاری شرح البخاری از امام المتکلمین آورده که کثر قال الطحاوی مکمله الفقهین پس هر جا که اقامت دلیل شد بر نیکی ایمان قبول نمیکند زیادت و نقصان پس این مصروف بسوی اصل ایمان که تصدیق است باشد و هر جا که دلالت نمود بر نیکی ایمان قبول زیادت و نقصان میکنند پس آن مصروف بجانیه ایمان کامل است و آن آنست که مقرون بعمل باشد انتی پس آنچه معترض جاهل از حقیقت غافل بجهالت شاغل کالبد میبوی از ایمان معر نامده خود را سیاه ساخته و بموجب حدیث لعن آخر هذه الاثمرة او کما استهار از ایمان خود پاک شسته در سوال خود از امام فرمود و مغفور و پیروان با شعودی ما هدت تیر طعن و لعن ساخته بر هر حالت و عاف و شیخ مقصد از المم جام و حکم ع

ای بسا آرزو که خاک شده	گای بر ایشان بدین قصد بنظر	صحبت بد میانه نیکان
شورش و فتنه و فغان دارد	سگ دیوانه گر چه می نگزد	بوی او مرد را زیان دارد

الحاصل و نیز ملاطی قاری در گفته تحقیق آنکه هر آینه ایمان چنانچه امام رازی گفته قبول زیادت و نقصان نکنند از حقیقت اصل تصدیق بخلاف جهت یقین چه مراتب اهل یقین مختلف است در کمال و دین کما اشترک الیه سبحانه تعالی بقوله و اذ قال ابراهیم رب اربے کیف تحیی الموتی قال او کونؤمن الاید زیر که مرتبه عین الیقین و مرتبه علم الیقین است

در بیان فرق میان ایمان و خاص از ایمان







الجواب - اگر استدلال امام بخاری گفته حق که بر مقصد عالمی و سی روزه و ثواب است چنانچه در مذکور  
امام بخاری رحمه در بیان کیفیت است و چون تکلیف امر در نظر عوام محقق بود و باطل قرآنی  
آنها اظهار نمودند از روی کمیت که در مقصود مدول بسوی مجاز بلا تعدیل حقیقت بروی لازم می آید  
در نه باراده معنی حقیقی در صورت کمی ایمان از انتهای جز انتهای کل لازم می آید و بهر دو صورت  
محدوش است چنانچه گذشت و اما سه آیات که لفظ هدایت در آن مذکور است باندی ربطی ندارد  
چون ایمان دیگر است و هدایت چیزی دیگر و تفصیل لفظ هدایت امیر سید شریف رحه در میرایسا غنوی در تفسیر  
بر ملاحظه بجنوبی تفسیر فرموده است در اینجا معترض را باید که ملاحظه نماید و بعضی از اتحاد مضمون جملات  
از تاویل ایمان ظاهر است پس بستر بدانکه در هر جا که در ظاهر از خصوص زیادت و نقصان ایمان مستفاد  
میشود مراد از آن قوت و ضعف ایمان میباشد نه ذات آن چنانچه از قول مجابیه معلوم است که  
در اصل ایمان زیادت و نقصان نیست بلکه کمی و بیشی در آن از روی کیفیت میباشد توضیح از روی  
تمثیل اینکه جرم آفتاب بی کم و کاست در همه حالت یکسان می ماند مگر در وضو و روشنی آن از روی ضعف  
و قوت از طلوع تا استوا و از استوا تا غروب در هر درجه فرق می افتد اما از جهت کمیت تفسیر در هر درجه و  
بیا زیادت ایمان بعضی زیادت ایمان است چنانچه ملاحظه می فرمایید زیر آیت **وَإِذَا أُلْهِيتُمْ عَلَىٰ الْأَشْيَاءِ فَمَا تَعْلَمُونَ**  
**أَيَّ الْقُرْآنِ عَلَىٰ أَنَّ الصِّدِّيقَ مِنَ الْكُفِّيَّاتِ النَّفْسِ قِيلَ لِلْإِنْسَانِ وَهِيَ تَقْبَلُ الزَّيَادَةَ وَالنُّقْصَانَ**  
**بِاعْتِبَارِ الْقُوَّةِ وَالضَّعْفِ فِي قَوَائِلِهَا لَا تَعْلَمُ لِمُفَضَّلٍ** و بعضی مراد زیادت ایمان زیادت ثمرات و ثواب آن  
گرفته بسبب آنکه معنی حقیقی در اینجا معذرت و وقت استماع معنی حقیقی صحت معنی مجازی بالاتفاق  
ثابت است چون تکلیف است و درستی پس میگویم که وجه اول از حقیقت مجاز آملن دین آیات اینکه تحقق  
شئی تحقق جمیع اجزا میباشد و نیز انتهای جز مستلزم انتهای کل میباشد پس بر تقدیر زیادت نقصان  
ایمان فرض نمودیم که در ایمان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت جبرئیل علیهما الصلوات  
والتسلیمات آن جزو تحقق است که در حقیقت ایمان و افراد ذاتیات آن داخل است و در ایمان و دیگران  
متحقق نیست چنانکه زیادت ایمان ایشان جزو این ممکن نیست پس انتهای این جزو مستلزم انتهای کل  
ایمان است یا نه بنا بر اول لازم می آید که سوائی جناب هر دو مدو صحت علیهما السلام کل آنکه در هر دو یکسان

سبکی سوز  
حقیقت  
و بدست  
دور و نه کار تا دریا آیت  
لازم است ایام  
ایمان غنی بخل  
از خفا جزیر  
استوار  
مهر تابان







بی تقاضا دل با کانه از فرقه زانکه مرجیه شمرده و از حدیث سیبک المومنین فسق خون به دل نبرده  
و سر اسرار حدیث عن محمد بن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم **يَمَّا مَسَّ شَهْدَاكَ**  
**أَرْبَعَةَ جَنَاحٍ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ قَلْنَا وَثَلَاثَةً قَالَ وَثَلَاثَةً قَلْنَا وَثَنَانٍ قَالَ ثَنَانٍ ثُمَّ أَلَوْ سَأَلْتُهُ لَوَ جِدَّ وَهَلْ الْخَدَّ**  
غفلت نموده و حالانکه صلاحیت امام اعظم از حیات وی تا ایندم بگو ای لاتعد علاخصی از ثقات علمای  
ورثه الانبیاء که همه عدول و ارکان دین متین اند ثابت و موجود است چنانچه از ملاحظه مناقب و موارد  
امام روز براهی مخفی نیست بالخصوص از کتب مؤلفه اجله فضلا و کبار علما خاص در مناقب سی چنانچه ضعیف البیان  
محرر سطور نیز شمه از اسامی آن در سلسله پنجم تبرکات درج این کتاب نموده و چه نیکو فیصله است آنچه  
علامه عصر خود مولوی محمد عبدالحی مرحوم متوفی ۱۲۸۵ هجری باجمیع لاطل و تعلیق محمد شرح موطای امام مجید  
کرده و آن نیز در آخر سلسله دوم درین اوراق تحریر یافته است پس با وجود این تحقیقات امام روز را  
از مرجیه شمردن صاف ستم بر جان انصاف کردن و ناحق خون حق ریختن و گلوئی صدق و صواب  
فشردن و باز از بهتان و افتراء رواج دادن و دراز سدا و مقرون بفساد دست



معهد از ملا حظه کتب اصول و عقاید صاف ظاهر میشود که در میان اصول و عقاید امام صاحب رده  
 و در میان عقاید و اصول مرجیه بگویند بعید و مغایرت شدید ثابت است و بطریق نمونه از عقاید مرجیه یکی  
 اینکه بعد از ایمان مؤمن مانع گناه ضرر نمیکند چنانچه در کتب عقاید بالشرح مسطور است حال آنکه در فقه اکبر  
 امام اعظم رده وصحت عقاید خود صاف ابطال آن فرموده و گفته و لا نقول ان المؤمن لا یضره الذنوب

فکم من غایب قولاً صحیحاً و انما من الفهم السقیم

امی طالب حق بدیده

انصاف باید دید که با وجود این تصریحات در نفی مذهب مرجیه باز هم ویرانه از مرجیه گفتن

چه قدر بی انصافی و گمراهی است

چشم انصاف کشا و نوری باز آید

و آنچه معترض بدین باب

استدلال بعبارت فحشیه الطالبین نموده نزد اذکیای ذی انصاف قابل قبول نیست بچند وجه

و جاول اینکه در کتب نسبت از صاحب امام بهام نموده اند که خود امام را مرجیه گفته

حیث قال فیهما بعض أصحابی عینة النعمان انما سمعته و اکثر لغهای صحیحین عبارت است و آنچه

از قوم جا کفر پنجاب نو مسلم محی الدین نام غیر مقلد کتب فروش لاهوری شش فحشیه الطالبین از بهام

خود طبع ساخته و در آن لفظ بعض را از میان برداشته و بدین الفاظ نوشته فقه اصحاب ابی حنیفه

از سهو کاتب باشد و یا از راه تعصب و بی دینی وی و من آساء فعلیکم

از مضمون و زودی یا ران نمی باشد غمی مارا

چنان بستم مضمون را که نتواند کسی هر دو

و خود چگونه صورت بندد که جمله اصحاب امام اعظم را بصفت مرجیت اصطلاحی متصف باشند و حال آنکه

از اصحاب وی نه کسانی اند عظیم الشان که فقها و محدثین و جمله اهل ائمه و باجماع را معتقد و پیشوا اند

هر دو و یکی و عبد الله بن المبارک و داود سوطی و مسعر بن کدام و بشر حافی و زفر بن ابی یوسف و محمد از اساتذ

امام شافعی و غیره و حیان و مندل بلکه و ثوری و امام مالک نیز و غیرهم رضی الله تعالی عنهم و عن جمیع

پیستری باید دانست که در اهل مذهب امام رده و نیز و کسانی که تابع فروعات امام رده بودند را مختلف بود

بعضی از ایشان از ان تمیل اند که در اصول و عقاید همه با قدم بقدم موافق امام خود بودند چنانچه از

کتب فقه و حدیث هوید است و بعضی دیگر در اصول و عقاید معتزله یا مرجیه و در مسائل فروع و معاملات

و عبادات حنفی بودند چنانچه شاه ولی الله محدث دهلوی بر در تفهیمات النبی و رده فقه شافعی

اهل مذنبه و التابیین که فی الفروع اراء مختلفه فیهم معتزله که کما لبی و ابی هاشم

استدلال بعبارت فحشیه الطالبین

علا بذا امام از هر مذهب بودند



و اگر کسی بگوید و منعم علیکم و السلام کذا فی سوط الرحمن علی حاسد النعمان پس قوی قیاس  
 که در آن زمان در بغداد که دار السلطنه اهل اسلام بود بعضی احناف در باب عقائد مرجیه و در فروعات  
 حنفیه بوده باشند و ازین باعث همان بعضی را مرجیه گفته باشند مگر از عقائد فاسده بعضی اتباع اهل  
 بر عقائد متبوع و جمله اصحاب وی وارد نمیشود ورنه باید که بدین اعتبار حضرت حسین اجماعی و یارانش  
 بسبب و اصل بن عطاء رئیس معتزلیان نعوذ بالله منسوب باعتزال کرده شوند که شاگرد وی  
 و یاحیاس برین علی جانی معتزلی و یارانش را بسبب شیخ بودنش بر امام ابو الحسن اشعری را  
 از اهل تشن بشماریم علما و آنگاه نزد غوث الثقلین امام اعظم رح می ازایمه هدی بود و لهذا در غنیته  
 در مقام اختلاف ایمنه دین ما نهادام شافعی واحد و مالک نام نامی امام بهام را بکمال تغیم مسکینه  
 چنانچه در باب اوقات صلوة در وقت نهمی آورد و قال لا امام الا بحیثینفسه لا انفاراق فی الامر  
 نزدیک وی امام صاحب از مرجیه بودی ذکر شریفش در میان ایمنه هدی مکتوبه و نه بلفظ امام و نه  
 یوسف مودی چه مرجیه از قهای مناله اند و لفظ امام در مسائل دین بر مادی و مقتدای طریقه حق  
 می آید بلکه خاص امام بهام نزد حضرت غوث الثقلین از اتقیا بود و لهذا بهرین کتاب در فصل التقا  
 امام اعظم رح را از متقیان شمرده جائیکه گفته و ردی عن بعضی الا اینکه قال لا یجلیس فی ظل  
 منبره غیر من یدعی الحق فی الخیر و من یستحقه و یؤجره که این حکایت مذکور است از امام ابو حنیفه رح و بعضی  
 وجه دوم اینکه در علم حج و تعدیل تنها قول کسانی را معتبر و مستند شمرده اند که دین من را بهرین  
 و ایمنه گشته باشند و حضرت غوث الثقلین رح اگر چه در علم تصوف امام و مقتدای راه سلوک بود مگر  
 قول وی بلا حجت معتبر و دیگر موافق قواعد حج و تعدیل در حق مستور الحال ملتفت نباشد کفایت  
 فی تحقیق امام لا یموت و ازینجاست که حجج وی من را در حق امام ابو الحسن اشعری رح که من بهرین  
 چه وی من را هم دین غنی از معتزله شمرده و حال آنکه امام ابو الحسن اشعری در اهل سنت از ایمنه عالی  
 منزلت و پیشوایان بلند در جت است و در قهای باطله داخل معتزله و مرجیه و جمیع قدریه و غیره نیستیم  
 یوار کردن و لائل قاطعه و بر این مساحه مغلوب ساخته و لهذا اهل سنت در باب عقائد پیروی وی  
 میکنند و با شفعیه معروف گشته اند و بنا برین گفته شده لکن فی رح کمال وجه سوم اینکه  
 از بیسابق و سابق عبارت غنیة الطالبین صاف بهر مستفاد است که نسبت امام

عقیده اهل بیت را از حق امام اعظم

خاندان

خاندان



ابن حنیفه رحمه صرف ازین باعث است که ایشان محل را رکن از ایمان نمی شمارند و حال آنکه تحقیق آن در ما قبل گذشت که این مذهب جمهور را بل تشن است پس در اصل این جمیع اهل اندر معجز قول است بلا دلیل بنا بر این غوث انقلین رحمه نیز فرموده علی ما ذکره الکبر حقوقی فی کتاب التلخیص فی این قول نزد من صحیح و درست نیست مگر ذکرش بنا بر آن کرده شد که برهوتی گفته و چه چهارم اینکه در صحت نقل این عبارت کلام است چنانکه مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی رحمه معتمد و ائمه ثانی که در عهد سلطان هند جهانگیر شاه مشغول افتاده معلوم بود در عهد پسرش ابراهیم ملک اعلی قاری افتاد و در مشقه انتقال نمود از ابجد العلوم مشروح این کتاب فرموده که در بعضی نسخ این عبارت نیست و نیز در نسبت نمودن کتاب بذابوسی غوث انقلین رحمه طار را اختلاف است چنانچه در سوط الرحمن است و الله اعلم بالصواب

در چهارم دهات و کواکب و سیالکوٹی  
مسائل دوم در تحقیق رکعات نماز و تراویح

سوال و دوم در تحقیق رکعات نماز و تراویح

ما قولکم فی رکعاته صلی الله علیه و آله اندر اینکه زید نامی از فرقه یحویه نماز و تراویح را در همه اوقات بی یک رکعت ادا میکنند و نماز تراویح را در ماه مبارک حیا م علی الدوام خواندن در هر شب قائل نیست و نه بر بست رکعت بودن آن بلکه حص رکعات آن با و نزدیک ده رکعت میدانند و میگویند که این قیاس رکعات و این دوام در هر شب خلاف سنت مصطفوی است صلی الله علیه و آله و برای سند خود در باب تراویح میگویند که مسلم بن و غیره روایت از عائشه رضی الله عنها کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یصلی باللیل احدى عشر رکعة یوتر منهن ایا واحدة و نیز بخاری و مسلم و طحاوی و غیره از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان صلوة اللیل مثنی مثنی فإذا خشی أحدکم الصبح صلی واحدة ثم توتره فافذ صلی و در باب تراویح برای در هر شب خواندن در همه رمضان میگویند عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی فی المسجد ذات لیلة فصلی بصلوة ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من الیلة الثالثة أو الرابعة فکثر یحیی الکیوم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاعلموا أصحیح قال قد رأیت الذی صنعتموه حدیث و برای باز ده رکعت بودنش میگوید عن ابی سلمة انه سأل عائشة رضی الله عنها کیف كانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی رمضان فقالت ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یزید فی رمضان و لا











قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ قَوْلَ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي سَرَكَةِ سَرَكَةِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ يَمِينٌ وَبِهِ رُكْعَتَانِ  
 اِزَيْنِ سَوْدَاهُ يَكُ مَعْنَاكَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ وَفِي الْبَابِ رَأَى بِأَبَا لَوْثٍ عَنْ عَلِيٍّ وَعَنْ عَائِشَةَ  
 وَأَبِي هُرَيْرَةَ مِنْ كُتُبِ النَّبِيِّ وَنِزَامُ رَوَايَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ  
 يَقْرَأُ فِي الْأَوَّلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي الثَّانِيَةِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَفِي الثَّالِثَةِ  
 يَقُولُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَوَاهُ أَبُو حَنِيفَةَ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي هَبِيبٍ وَالطَّحَاوِيُّ وَابْنُ مَجْلَةَ وَرَوَيْتُ  
 اِزَابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ وَيَجْعَلُ نَفْسَهُ قَبْلَ الرَّكْعَةِ  
 رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوَّلِ اِزَيْنِ حَدِيثِ بَرَاءِ حَنْفِيَّةٍ سَلَامُ ثَابِتٍ كُتِبَتْ أَوَّلَ سَرَكَةٍ بُوْدِي وَتَر  
 قَوْمٌ بُوْدِي وَتَر مَعْلٍ بَرَاءِ قَمُوتِ سَوْمِ بُوْدِي قَمُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَبِهِنِ سِتْ بِمَنْزِلِ هَبِ حَنْفِيَّةٍ مَعْلٍ  
 وَرَوَايَتِ اِزْأَمْرَانَ بْنِ حَصِينٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْرَأُ فِي الْوُتْرِ فِي الرَّكْعَةِ  
 الْأَوَّلَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي الثَّانِيَةِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ  
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ وَرَوَايَتِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الْأَوَّلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي الثَّانِيَةِ  
 يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَفِي الثَّالِثَةِ يَقُولُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ بِأَسَانِيدٍ مُتَعَدِّدَةٍ  
 وَرَوَايَتِ اِزْأَمْرَانَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ صَلَوةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثُ  
 عَشَرَ رُكْعَاتٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثُ رُكْعَاتٍ الْوُتْرِ وَكَفَّ النَّجْمُ رَوَاهُ أَبُو حَنِيفَةَ وَغَيْرُهُ وَرَوَايَتِ  
 اِزْأَمْرَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ رَوَاهُ  
 أَبُو حَنِيفَةَ وَنِزَامُ رَوَايَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ  
 رَوَاهُ الْأَمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَنِزَامُ رَوَاهُ الْأَمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَرَوَايَتِ  
 اِزْأَمْرَانَ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتِرُ ثَلَاثَ رُكْعَاتٍ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ  
 وَكَفَّ النَّجْمُ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ وَنِزَامُ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ وَنِزَامُ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ وَنِزَامُ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ  
 كَلَامُ الْبُخَارِيِّ يَمِينٌ قَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ بَكْرِ الصَّدِيقِ كَثُفَ وَازْ فَهَامِي مَدِينَةٍ اسْتِ جَانِبِ وَتَقَرَّبَتْ  
 كُفَّتْ وَدِيمَ مَدِينَةٍ اِزْأَمْرَانَ بْنِ مَسْعُودٍ كَثُفَ وَازْ فَهَامِي مَدِينَةٍ اسْتِ جَانِبِ وَتَقَرَّبَتْ  
 اِزْأَمْرَانَ بْنِ مَسْعُودٍ كَثُفَ وَازْ فَهَامِي مَدِينَةٍ اسْتِ جَانِبِ وَتَقَرَّبَتْ



ثَلَاثًا لَا يَسْلَمُ إِلَّا فِي آخِرِهِمْ رَوَاهُ الطَّحَاوِيُّ بَيْنَ خَلِيفَةِ خَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَقُولُ فَقَالَ  
وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ  
حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غَارٍ عَنْ ثَنَا عَمْرٍو عَنْ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ أَجْمَعُوا الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّ الْوُسْطَى  
ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ إِلَّا فِي آخِرِهِمْ يَعْنِي مَضَى حَسَنٍ بَهْرِي رَجُلٌ كَثُرَ جَمْعُ شَيْءٍ مِنْهُ إِذَا مَسَلْنَا نَأْنِ بِرَيْكِهِ وَتَرْتَبِهِ  
رَكْعَتٌ سِتِّ سَلَامٍ دَادَهُ نَشُو دُكْرَ آخِرِ آخِرِ وَرَوَايَتٌ سِتِّ اذْهَبَتْ بِنِ سَعُودٍ كَرَفَتْ وَ  
مَا أَجَزَتْ مَشْرُوعَةً وَاحِدَةً نَطَأُ سَوَاقِلَ مَا فِي الْمَوَاطِنِ كِفَايَتُ كَرْدَةٍ نَشَدَتْ رَكْعَتِي هَرَجَ  
اَزْمَانَةٍ وَتَرَانَتِي وَابْنِ اَثَرٍ دَرْ حَكْمِ رَفْعِ سِتِّ مَعْنَى چَرَاكِهِ اِيْنِ قَوْلِ صَحَابِي سِتِّ كِيَرْوَنِ سِتِّ اَزْهَدِ اِجْتِمَاعِ  
وَنَائِدِ مَسْكِدِ اِيْنِ مَعْنَى رَاحَتِ اَبِي سَعِيدِ خُدْرِي رَجُلٌ كَثُرَ جَمْعُ شَيْءٍ مِنْهُ اِيْنِ رِضَايَ سَمْعُ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ اَلْبَتِّيَّةِ اَوْ اَنْ يَحْبِلَ الرَّجُلُ وَاحِدَةً يَكُونُ فِيهَا ذِكْرُكَ فِي الْبُكْرَانِ كُنُوزِ مَوَاطِنِ  
الْوُسْطَى يَعْنِي مَنَعُ فَرَمُودِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَزْ بَتِّيَّةِ اَوْ اَنْ اَيْكَلَهُ كَبْزُ اَرْبَعِيَّةٍ كَرَفَتْ رَا  
يَاكَلَهُ وَتَرَاوَانَايِدِ بَانَ رَمَلِ اِيْنِ سِتِّ اِثْبَارِ وَايَتِ سِتِّ اَزْ اَبِي خَلْدَةَ كَرَفَتْ وَی سَأَلْتُ اَبَا الْعَالِيَةِ  
عَنِ الْوُسْطَى فَقَالَ عَلِمْنَا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّ الْوُسْطَى ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ مِثْلُ مَكْلُوفَةٍ  
الْمُعْتَرَبِ عَلَيْهِ اَنْ تَقْرَأَ فِي الثَّلَاثَةِ هَكَذَا اَوْ تَرُ الْكَلِيلَ وَهَذَا اَوْ تَرُ الْحَكَايَةَ وَاهُ الطَّحَاوِيُّ يَعْنِي بِرَيْكِهِ  
اَزْ اَبَا الْعَالِيَةِ مَالٍ وَتَرَفَتْ كَرَفَتْ اِلْعِلْمِ كَرَمَارِ اَصْحَابِ رَسُولِ مَقْبُولِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَيْكَلَهُ وَتَرَسَرَفَتْ  
مَانَدِ نَازِ مَغْرِبٍ مَكْرَايِكَلَهُ قِرَاةً يَكُونُ دَرْ رَكْعَتِ ثَالِثِ اَزْ وَتَرَايِنِ سِتِّ وَتَرَشَبِ وَاَنْ اِيْنِ نَازِ مَغْرِبٍ وَتَر  
رَوْزَتِ اَنْتَهَى بِسَرَايِنِ اَحَادِيثِ وَاَثَارِ صَافِ دَالِ اَنْدَرِ بَرَسَخِ يَكَلَهُ كَرَفَتْ بُوْدُنِ وَتَرَفَتْ وَكَانِي سِتِّ بَرَايِ  
مَضْفِ مَتَبِدِ اِيْنِ هَمِيْنِ قَدَرَا كَاهِيْ دَرْ بَالَارْكَانِ دِيْنِ اَزْ نَازِ وَغِيْرَهُ كَرَفَتْ اَوْ تَقْصَالِ كُنْدِ وَبَدَا تَقْبِيْعِ وَتَقْبِيْعِشِ مَكْنِ  
كَرَفَتْ اَحَادِيثِ كَثِيْرٍ وَبَدَتْ اَيْدِ فَا مَا چُوْنِ كَرَفَتْ اَرْبَابِ اَحْكَامِ دِيْنِ بَرَايِ تَعْبَادِ حَرَمِ اَلْاَمِيْنِ  
اَشَارَتِي كَانِي سِتِّ لِهَذَا اِخْتِصَارِ اَزْ دَسْتِ كَرَفَتْ اَشَدِّ نَشَدَتْ دَرْ بَابِ كَمَاتِ وَتَرَوْنِ دَرْ بَابِ كَمَاتِ تَرَاوِيحِ

### اما تحقیق اثبات سبت رکعات نماز تراویح اینکه

باید دانست که نماز تجمیع آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با سب رکعت و تراویح هفت رکعت کم نبود و از نیاز و رکعت  
زیاده نی چنانچه از حدیث ما کشیده که در سوال گذشت صاف هوید است و آنچه در بعضی روایات منقول  
رکعات واروست و در رکعت سنت فجر و ادران شامل کرده بهر حال این نماز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم



در رمضان و غیر رمضان همواره یکسان بود آنچه در حدیث حضرت عائشه رضی عنہا روایت ابی سلمه آمده  
مراد از این نماز تجمیع است پس استدلال معتزل بر بیست رکعات نماز تراویح از این سراسر غلط فکری است  
چرا که این تعداد رکعات نماز تجمیع است نه تعداد رکعات نماز تراویح و این هر دو نماز با هم جدا گانه اند  
نماز تراویح چیزی دیگر است که مخصوص شبهای رمضان است و در احادیث بقیام و صیام و غیره از آن  
آمده و نماز تجمیع چیزی دیگر که عام است شامل همه آخر شبهای سال تمام و این امر هم از این حدیث عائشه  
ظاهر است چنانکه قسیم را بیان فرموده و تخصیص بر رمضان شریف نکرده حیث قالَتْ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً الْحَدِيثُ  
چه اگر مراد از آن نماز تراویح بودی تقسیم فی رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ که محل دعاست هرگز نفی مودی  
و از اینجاست که از زمان حضرت عمر که هزاران صحابه را موجود بودند تا این زمان کسی از بیست رکعت  
بودن تراویح انکاری نیاورد و مگر درین زمانه بعضی چنین علمای ناخوانده ظاهر شدند که ایشان غلطی  
حضرت عمر و سایر صحابه را نموده و میگویند که طوطا خوردن را دهنی باید

نه هر جای که بخواهد تا خفتن | که جای که باید انداختن | و حال آنکه در صحاح احادیث

اتباع مطلق صحابه وارد است آنکه فی کُلِّ لَيْلَةٍ يَزِيدُ بِأَرْبَعِينَ رَكْعَةً أَوْ بِخَمْسِينَ رَكْعَةً وَحُضُودًا وَحَقًّا مُتَّفَقًا  
راشدین وارد است علیکم بیست و سئو الخلفاء الراشدين العشرة المشهورين باتباع النبي  
چنین رشاد آمده و ائمة الدین من بعدی ابی نضر و غیره الحاصل این بیان کرده شده اند  
تلقای نفس خود نیست بلکه اکابر فعلی برین تصریح کرده چنانچه در فایده التنبیع و نیز در اقسام اثبات  
بیست رکعات تراویح از شاه عبدالعزیز محدث دهلوی هم آورده که پس وجه تطبیق در میان این  
روایات که صریح دلالت بر زیادت گنجی و کفیی نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان بر غیر آن  
میکند و در آن روایت که نفی زیادت میکند همین است که آن روایت محمول بر نماز تجمیع است که در رمضان  
و غیر رمضان یکسان بود و غالباً بعد یا زده رکعت مع الوتر میرسد دلیل برین حمل نیست که راوی  
این حدیث که ابوسلمه است در تهمه این روایت میگوید که قالَتْ عائشةُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْتِمُنَا  
بِكُلِّ أَنْ تَزِيدَ قَالَ بَأَعْلَى سَعَةً إِنَّ عَيْتِي تَنَامُ وَلَا يَأْتِمُنِي كَذِبٌ أَوْ أَلَا الْخَبْرَ عَنِّي وَنَسِيتُ  
و ظاهر است که نوم قبل از وتر نماز تجمیع تصور میشود نه در غیر آن و روایات زیادت محمول بر نماز



قراویج است که در عرف آن وقت بقیام رمضان معنی بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق آن فرموده  
است مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَآتَاهُ رِجَالُ رَمَضَانَ  
حديث باب قیام رمضان را جدا گانه از باب قیام اللیل که عبارت از تجمیع است منعقد کرده اند انتهى  
چون که این را دانستی پس بعضی از روایات را بدان که دلالت میکنند بر زیادتى کمی و کفیی نماز از آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم در رمضان بر غیر آن **اول** حديث من قام رمضان ایما نًا الخ چنانچه در  
صالح است که تسمی در قیام رمضان فرموده نه مخصوص بیازده رکعت ووم عن ابی طلحة قال سمعت  
النعمان بن بشیر علی منبر حمص یقول قُتِمَا مَعَهُ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي  
شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً ثَلَاثٌ وَعَشْرُونَ إِلَى ثَلَاثِ الْبَلَدِ الْأَوَّلِ ثُمَّ قُتِمَا مَعَهُ لَيْلَةٌ خَمْسٌ  
عَشْرُونَ إِلَى نَهْضِ الْبَلَدِ ثَمَّ قُتِمَا مَعَهُ لَيْلَةٌ سَبْعٌ وَعَشْرُونَ حَتَّى قُلْنَا لَا نَدْرِكُ الْقَلَامَ  
أَيُّ الشُّحُورِ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ كَرِيَامَ ثَامِلَتِ شَبَّ وَيَا نَاصِفَ شَبَّ وَيَا تَا خِيرَ شَبَّ بِغَيْرِ تَصْرِیحٍ  
بر یازده رکعت منحصر گردانیدن خلاف عقل و فعل خلفای ثلثه و اتفاق جم غفیر از صحابه موجودین  
زمانه خلفای ثلثه است رضوان الله علیهم اجمعین سوم اینکه روایت است از ابو ذر رَضِ  
قَالَ قُتِمَا مَعَهُ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكُنَّا نَقْرَأُ بِهَا حَتَّى يَبْقَى سَبْعٌ مِنَ الشُّهُرِ  
فَقَامَ بِهَا حَتَّى ذَهَبَ ثَلَاثُ الْبَلَدِ ثُمَّ كُنَّا نَقْرَأُ بِهَا فِي الْخَامِسَةِ قَامَ بِهَا فِي الْخَامِسَةِ  
حَتَّى ذَهَبَ شَطْرُ الثَّلَاثِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ لَوْ تَنَقَّلْنَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ قَالَ إِنَّهُ  
مَنْ قَامَ مَعَهُ لَيْلَامَ حَتَّى يَنْصَرِفَ كَتَبَ اللهُ لَهُ قِيَامَ لَيْلَةٍ ثُمَّ كُنَّا نَقْرَأُ بِهَا حَتَّى يَبْقَى ثَلَاثٌ  
مِنَ الشُّهُرِ فَقَامَ بِهَا فِي الثَّلَاثَةِ وَجَعَلَهُ أَهْلُهُ وَبَنُوهُ حَتَّى تَخَوْفُنَا أَنْ يَقُوْنَا الْقَلَامَ  
قُلْتُ وَمَا الْقَلَامُ قَالَ الشُّحُورُ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَأَبْنُ مَاجَةَ وَاحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ  
وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ هَذَا أَحَدُ مِثْقَالِ حَبِيصٍ وَنَادَيْنَا بِيَكْرٍ أَحَادِيثَ بَسِيَارًا نَدْرِكُ صَافِ دَلَالَتِ  
میدارند بریکه قدر ادرکات نماز قراویج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفید بیازده رکعت نبود  
باین نماز بقینا از قیام رمضان بحدود از قیام اللیل چه که آقا ز این نماز از ابتدا می شب بعد از  
عشا بود و نماز تجمیع حضرت دعا و غرض میبود و همواره بخواندن حضرت صلی الله علیه وسلم تراویح  
بسبب خون فرسیت آن بود بر آنست چنانچه در صحیح مسلم و غیره و روی است و عن عماره که



أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَصَلَّى بِصَلَاتِهِ نَاسٌ  
 ثُمَّ صَلَّى مِنَ الْقَابِلَةِ فَكَثُرَ النَّاسُ ثُمَّ اجْتَمَعُوا مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّلَاثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ يَجْعَلُوا  
 إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ قَدْ سَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ  
 فَلَمْ يَنْتَفِعْ مِنَ الْحُزْنِ عَلَيْكُمْ إِلَّا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ يُغْفَرَ عَنْكُمْ قَالَ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ  
 پسر بعد از مطهر شدن حضرت عمر از فریضت آن بسبب انقطاع وحی در خلافت خود در مسئله تراویح  
 بطوریکه از مرضی مبارک مصطفوی صلی الله علیه وسلم یافته و دانسته بود آنرا تراویح وادینی در مسجد  
 با جماعت حکم فرمود و همین اجتماع را در مساجد فتمت الید عه هذیه گفتند که توالی قیام  
 رمضان و یا تعداد رکعات آنرا که بیست بود چنانچه معنی محمد سعد الله به در اقامای خود قول حضرت  
 شاه ولی الله در دین باره نقل کرده که صحابه کرام درین نماز بیست وجه تفرق کرده برای تیسر اول  
 اجتماع در مساجد و همین است معنی یتمت الید عه هذیه که حضرت عمر فرموده و کونتم الله قیام  
 عمر کما تومر مساجدنا که حضرت علی فرمود انتهی مختصر و همین است مستفاد از اقوال دیگر  
 این حدیث امام نووی رحمه الله علیه **قوله** فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم في  
 رمضان استمرا لمره هذیه المدة على ان كل واحد يقوم رمضان في بيته منفردا  
 حتى انقطع صدر من خلافة عمر ثم توجهوا على أبي بن كعب رحمه الله فجلس بهم  
 جماعة واسموا العمل على فعلها جماعة وقد جاءت هذیه الزيادة في صحيح  
 البخاري في كتاب الصيام انكلام التوري ازين بيان صاف ظاهر است که تنها جماعت در تراویح  
 از حضرت عمر را احداث یافته و در نفس توالی نماز تراویح در پیش از آن نیز بود که صحابه و تابعین در  
 در بیوت خود ادا میساختند و همین است در عملی شرح موطا ثم جمعهم عمره على أبي بن كعب  
 فصلی بهم جماعة واسموا العمل على فعلها جماعة انتهى و فاضل زرقانی در شرح موطا  
 نوشته و قال ابن عبد البر لم يسن عمره الا ما رصنه صلى الله عليه وآله وسلم ولم ينعنه  
 صلحهم عن المواظبة عليه الا خشية ان يغفر من على أمته وكان صلحهم بالمؤمنين  
 را و فاعرجنا فلما آمن ذلك عمر من أقامها وأماها في سنة أربع عشرة من  
 الهجرة إلى الله قال فابتدعه عمر و تابعه الصحابة والناس إلى هلك حبرا



وَإِذَا اجْتَمَعَتِ الْقَحَاكَةُ عَلَى ذَلِكَ زَالَ عَنْهُ الشُّكُّ لِبِدْعَةِ انْتَهَى و بر عدم بدعت بودن آن کار محمد بن و دیگر  
 نیز تصریح کرده چنانچه در ارشاد الساری شرح صحیح البخاری گفته و إذا اجتمعت القحاکة معكم على ذلك زَالَ  
 عَنْهُ الشُّكُّ ابْنُ عَمْرٍو یعنی چونکه اجتماع صحابه عموماً درین باره وقوع یافت اسم بدعت  
 ازان زایل گشت باقی ماند تخصیص تعیین نسبت رکعات بودن نماز تراویح  
 پس وجهش اینکه حضرت شاه عبدالعزیز محدث دہلوی رحم گفته چنانچه در افتائی خود مفتی محمد  
 سعد اللہ رحمہ اللہ آورده کہ وبالجملة اذا حادث مذکوره والفاظ مسطورہ یعنی فرید جد واجتہاد  
 و احیای لیلہ و شد میز و ترغیب قیام رمضان انیقدر معلوم شد کہ عدد رکعات صلوة دلیل  
 رمضان نسبت غیر رمضان بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبہ و سنن بیہقی ہر دو ابان علی بن  
 وارو شدہ کہ کان رسول اللہ یصلی فی رمضان فی غیر جماعۃ عشرين رکعة والوتر  
 اما بیہقی این روایت را تضعیف کردہ بعلت آنکہ راوی این حدیث ابو شیبہ جدایی بکر بن ابی شیبہ  
 حال آنکہ ابو شیبہ آنقدر ضعف ندارد کہ روایت او مطرح کرد و شود آری اگر معارض او حدیث صحیح بود  
 البتہ ساقط میشد و قد سبق ان کان یقولون معارضاً لہ اَعْنِ حَدِیثُ ابْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَمْرِوَةَ  
 الْمُقَدَّمِ ذِکْرُ کُلِّ مَنْ مَعَارِضًا بِالْحَقِیْقَةِ فَبَقِيَ سَأَلُ مَا کَيْفَ وَقَدْ تَأَيَّدَ بِفِعْلِ الْقَحَاكَةِ  
 کَمَا رَوَى الْکَافِرُ بِأَسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ عَلَى مُحَمَّدٍ  
 عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بِعِشْرِينَ رَكْعَةً وَرَوَى مَالِكٌ فِي الْمُوطَأِ عَنْ  
 يَزِيدَ بْنِ رُمَاحَانَ قَالَ كَانَ النَّاسُ يَقُولُونَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ رَكْعَةً  
 بِرِوَايَةٍ بِأَخْذِ عِشْرَةٍ وَبِیَقِی دَرِین ہر دو روایت جمع نموده است باین طریق کہ اول صحابہ  
 کرام عدد یازده را کہ عدد مشہور تہجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود درین نماز ہم اختیار کردہ بودند  
 بِالْجَمْعِ الْمَشْتَرَكِ بَيْنَهُمَا وَهُوَ أَنَّ كُلَّ مَنَّهُمَا صَلَوةُ الْكَلْبِ و چون نزد ایشان ثابت شد  
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین ماه درین قیام زیادت ازان عدد میفرمودند و بشیرین میبایند  
 من بعد عدد سبست و سہ را اختیار کردند و برین عدد اجتماع شد و اختیار را صحابہ کرام امیر سہا کہ  
 در ان عقل را داخلت نباشد محمول بر تعلم قولی یا فعلی ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میباشد  
 کَمَا أَقَرَّرْنِي فِي أَصُولِ الْحَدِيثِ و بعد از تحقق اجماع در قرون متاخرہ مراعات این عدد ہم ازان



مرویات گشت و لهذا فقها بر بیست عدد اتفاق دارند انحنی ما قال مولانا عبد العزیز المحدث الدہلوی  
و در فتح المنان فی تائید مذہب النعمان بعد از ذکر روایات موافقت خلفای راشدین در  
برست رکعت نماز تراویح نکته دیگر از حدیثی ذکر کرده که دلالت بر تسعین بیست رکعت تراویح دارد و  
پس از آن مینویسد که بر تو مخفی میباشد تقدیر اعداد رکعات تراویح بلا سند از جانب شارع جائز نیست  
بمثالین نکته که حدیثی آنرا ذکر کرده پس ظاهر آنست که نزد صحابه هم تقدیر رکعات بنی صلی الله  
علیه وسلم ثابت شده باشد اگر چه بوجهی من الوجوه همانز سیده باشد و یا نزد ائمه پایه استسبار  
ساقط گفته باشد چنانچه در حدیث ابن عباس است پس اختیار کرده باشد آنرا حضرت عمر رضی  
بآذینہ صواب بود و ہذا جہاد کہ لا یدک حب علیک ان تقدر لا غدا و من عمر بن سعد  
عن جابر بن الشاریع لا یجوز یسئل ہذا النکتۃ الی ذکر ہا الحلیۃ فالظاهر انہ  
قد ثبت عندہم صلوة النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما جاء فی حدیث ابن جابر  
فاحتماسا عمر رضی عنہ انتہی و در شامی آورده کہ ما حصلش اینست کہ امام ابو یوسف رضی  
از امام ابو حنیفہ از حکم تراویح و فعل حضرت عمر رضی عنہ پرسید فقال التراویح موشکہ مؤکدہ  
و لہم یخرجہ عمر رضی عنہ من تلقاء نفسہم و لہم یکن فیہ مبتدعاً و امر فرمودہ عمر رضی  
عنہ مگر اصل و سند یک نزد خود میداشت و از جهت علم بر آنہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
و چونکہ در تعداد رکعات نماز قیاس و رای را دخل نیست بنا بر آن تحقیقین علما محمد بن نو سفہ کہ  
مواظبت خلفای راشدین برست رکعت تراویح قرینہ صحت روایت ابن عباس است اگر چه در  
متاخرین بسبب عبد البکر بن ابی شیبہ این روایت بضعف شہرت یافت مگر تا ہم مخالف ہیچ  
حدیثی نیست نہ صحیح نہ ضعیف بلکہ موافق اجماع صحابه رضی عنہم است فافہم ولا تکن من الجاہلین  
چنانچہ در ارکان اربعہ آورده و مواظبۃ الصحابۃ علی عشرین قرینہ صحیحہ ذیل آن  
علامہ برین ایکہ مطاوعی در حاشیہ مرا فی الطلاح آورده و اما ثبت العشرۃ بمواظبۃ  
خلفاء الراشدین ما حکا القیدی یومہ الا ان قال و روی ابو نعیم عن حدیث  
عمر بن الخطاب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول  
ما حکا الی ان یلکون منوا ما احدث عمر رضی عنہ من النکتۃ یعنی فرمود علیہ الصلوۃ و السلام کہ عمر رضی



پس از این احوادث کرده شوند پس محبوب ترین آنها نزد من آنست که لازم گیرند مردم چیزی را که عمر آنرا  
 احداث کرده و حسن چلیبی در ذخیره العقبی آورده است **أَمَّا يَكُنْ لَكُمْ مَوْاظَبَتُهُمْ عَلَى سُبُطَتِهِمْ كَقَوْلِهِ**  
**عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِسُبُطَتِهِ وَتُسَبِّحُ الْخُلَفَاءَ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي جُنَّحًا** در ابوداؤد  
 و غیره مروی است و در جامع الرموز آورده و **سُبُّ الْكُوفَةِ عَلَى الصَّيْحَةِ لِلْوَجَّالِ وَاللَّسَاءِ**  
**جَوْنًا سَبَّ مَوْكَدَةً بِإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ وَمَنْ بَعْدَهُمْ مِنَ الْأُمَّةِ وَالَّذِينَ قِيلَ فِيهِ**  
**حَقِّقَهُمْ لَا تَجْمَعُهُمُ امْتَنِعْ عَلَى ضَلَالَةٍ وَيَدِ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَمَنْ شَدَّ شَدًّا فِي النَّارِ**  
**مُنْكَرُهَا مُبَكَّدٌ** صحاح شریف مؤدود و کمال الشهادة و کما فی المصنوعات و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
**إِنَّ اللَّهَ سَنَ لَكُمْ قِيَامَهُ فَيَكُونُ سُنَّةَ اللَّهِ وَفَرَضِيَّةَ وَصَلَّى مَعَ الصَّحَابَةِ ارْتَبَعًا كَيْسَالِ**  
**كَمَا فِي الْبَحَارِ** و **أَمَّا تَرْكُ الْمَوْاظَبَةِ عَلَيْهَا خَشْيَةُ الْإِفْتِرَاءِ مِنْ عَلَيْنَا وَصَلُّوا بَعْدَهُ**  
**فَرَادَى إِلَى أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ثُمَّ تَقَاعَدُوا عَنْهَا فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بَنٍ كَتَبَ بِإِلَّا تَكْلِيلِ**  
**مِنْ أَحَدٍ** انچه ما حاصلش اینکه تراویح سنت موكده است بر مردون بسبب اجماع صحابه و دیگر است  
 منكر آن متبع مكره و مردود و الشهادة است و فرمود صلى الله عليه وسلم كه هر آينه حق تعالى سنون  
 ساخت برای شما قیام آن پس قیام رمضان فریضه سنت خدا و پسندیده او تعالى است و خواند  
 علیه السلام با صحابه تا چهار رجب و مواظبت بر آن فرمود بسبب خوف فرضیت آن بر اهل بیت  
 او انمودند صحابه رضی الله عنهم تنها تا زمان عمر بن الخطاب بدین پس تقاعد و غفلت از آن ننیدند  
 پس جمع نمود ایشانرا حضرت عمر بن ابی بن کعب رضی الله عنهما را کسی **تنبیه** در اینجا  
 دو امر بالضرورة انتفی است و در مضمون آن غور کردنی اول اجماع صحابه بر اینست که تراویح  
 و دوم مضمون ترین اشیا عند الصحابه در حدیث فی الاسلام اما **امراول** **مَنْهَا** تا فی  
**مُصَنَّفَاتِهِمْ** ابی شیبۀ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ كَانَ أَبُو بَنٍ كَتَبَ بِصَلَّى النَّاسِ  
**بِالْمَدِينَةِ عَشْرِينَ رَكْعَةً وَآيِضًا فِيهِ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ أَدْرَكْتُ النَّاسَ يُصَلُّونَ ثَلَاثًا**  
**وَعَشْرِينَ رَكْعَةً بِالْوُزْرِ وَآيِضًا فِيهِ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّيُ خَمْسَ تَرَوِجَاتٍ**  
**فِي رَهْطَانٍ بِاللَّيْلِ بِعَشْرِينَ رَكْعَةً وَيُؤَدِّي ثَلَاثًا وَيَقْنُتُ قَبْلَ الْوُكُوعِ وَآيِضًا فِيهِ**  
**عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْرًا أَنْ رَجُلًا يُصَلِّيُ بِالنَّاسِ عَشْرِينَ رَكْعَةً وَآيِضًا فِيهِ أَنَّ عَلِيًّا**

له  
 انچه  
 در  
 صحاح  
 موكده



أَمْرٌ جَلِيلٌ بِهِمْ فِي رَمَضَانَ عِشْرِينَ رَكْعَةً **مِنْهَا** مَارَ وَآلَا لَيْسَ فِي مَعْرِفَةِ  
السَّنَنِ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْقُرَاطِي فِي رَمَضَانَ فَأَمَرَ  
رَجُلًا لِيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَكَانَ عَلَى يَدَيْهِمْ وَعَنِ الشَّارِبِ بْنِ  
يَزِيدٍ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُومُونَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عِشْرِينَ رَكْعَةً وَفِي عَهْدِ عُثْمَانَ رَضِيَ  
وَعَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ **مِنْهَا** مَارَ وَآلَا الْمَالِكُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْمَوْطَأِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سُرُوقَانَ قَالَ كَانَ  
النَّاسُ يَقُومُونَ فِي تَمَازُجِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ رَكْعَةً أَنْتُمْ  
الزَّيْنِ أَثَارَ بَعْضِ وَاضِعِ لَيْسَ أَنَّ فِي عَهْدِ بَرَكَةِ هَدِيٍّ كَرَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَمْلُوءٍ وَمَرُوحٍ وَدَرَاوِجٍ مِثْلَ  
رَكْعَتِ بُدُودٍ وَازْخَلَفَ رَاشِدِينَ حَضَرَ فَارُوقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَحَضَرَ عَلِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبِرَانَ أَمْرُ فَرَمُودٍ وَ  
حَضَرَ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَوَامَ فَرَمُودٍ وَجَلَّةِ صَحَابَةٍ وَبِغَيْرِهِمْ كَمَا دَرَانِ زَمَانٍ بِقِيَدِ حَيَاتٍ بُوَدُنْدِ  
بِرَانَ اتِّفَاقٍ فَرَمُودٍ وَبِجَانِ دَوْلِ بَحْأَ وَرَدُنْدِ وَتَا بِنِ زَمَانٍ جَلَّةِ سَلَامَانِ هَمَّهَرَانِ  
طَرِيقِ بِرَانَ عَامِلِ كَشْتَنْدِ بِنِ بِرَانَ هَمِينَ مِثْلَ رَكْعَتِ عَدَدِ دَرَاوِجِ مَسْنُونِ كَشْتِ بِمُوجِبِ  
أَحَادِيثِ أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ الْهَمِّ وَبِغَيْرِ أَحَادِيثِ چِنَانِ ذِكْرِ آن وَرِصْدِ دُرُغَزْتِ وَاللَّهُ عَالِمُ

اما بیان امر دوم یعنی مبغوض ترین اشیا عند اصحاب احداث فی الاسلام بود

أَيْكَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ عَنْ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُعَقَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي وَأَنَا  
فِي الصَّلَاةِ أَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ لِي أُمِّي يُكْبِتُ مُحَدِّثُ إِيَّاكَ وَالْحَدَّثُ  
قَالَ وَلَوْ أَرَأَى أَحَدًا مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَبْغَضَ إِلَيْهِ  
الْحَدَّثُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْنِي مِنْهُ الْحَدِيثُ يَعْنِي جَوْنَ يَدْرَمِ زَمَنِ مَدْحَالَتِ نَازِ تَسْمِيَةِ بَعْضِ  
شَيْئِهِ فَرَمُودِ كَمَا أَيْسَرُ بَرَمِ اِبْنِ مَرْفُودِ بَاسْتِ يَعْنِي بِدَعْتِ سَتِ وَازِ بِدَعْتِ كِمَالِ وَرَجِ بِرِ بَرَمِ  
كُفْتُ وَنَدِيدِ كَسِي رَا زَا أَصْحَابِ أَخْفَرْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَبْغُوضِ قَرِينِ أَشْيَانِ زِدِ أَشْيَانِ  
ازْخَلَفْتُ دَرِ اِسْلَامِ وَبِغَيْرِ چَرِ بُوَدِ وَبِضْعًا أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ  
قَرِ بَرَمِ مَرُوحٍ وَوَاقِ يَحْطُبُ قَرَمَ يَدِ يَدِ فِي الدَّعَاءِ فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَبْلَهُ اللَّهُ هَاتَيْنِ  
الْيَدَيْنِ لَعَنَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا يَرِيدُ عَلَيَّ أَنْ  
يَقُولَ هَكَذَا وَأَشَارَ هَاتِيكُمَا بِالسَّكَاةِ وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ



فِي لَاحِظَاتِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى فَرَأَى قَوْمًا يَصَلُّونَ فَقَالَ مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ الَّتِي لَكُمْ  
 قَالُوا هِيَ صَلَاةُ عَمْرٍاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَخْرَجَهُ ابْنُ السَّكَاكِينِ فِي الْجُمُعَةِ أَنَّ  
 تَرْجُلًا يَوْمَ الْيَوْمِ الْيَوْمِ أَرَادَ أَنْ يَصِلَ قَبْلَ صَلَاةِ الْيَوْمِ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ  
 تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَلَى قِتْلٍ مَعَ  
 يُقْعَلُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأُيْحَتَّ عَلَيْهِ يَكُونُ صَلَاتُكَ عِبَادًا وَالْعَبْتُ  
 حَرَامٌ فَكَلَّمَ تَعَالَى يُعَذِّبُكَ بِمَا كُنْتَ تَصِلُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْنِي خُصْمِي يَرُدُّ عِيدَ  
 ارادۀ نماز نفل قبل از نماز عید نمود پس منع نمود از آن او را حضرت علی رضی الله عنه پرسید که گفت یا ایله الهیون  
 من یقین میدارم که الله تعالی بنماز کسی را عذاب نکند علی رضی الله عنه فرمود که هر آینه من من بدیدم که الله تعالی  
 ثواب ندهد بر فعلی تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بکند یا ترغیب دهد بر آن و این نماز تو همچنان  
 نیست پس عیب باشد و عیب حرام است پس شاید که حق تعالی ترا عذاب کند بسبب مخالفت تو را  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم را طایفه در ذمات علی رضی الله عنه شاه ولی الله و الهی در بعضی از تصانیف  
 خود آورده که در میان سده نفر هفده عدد شتر مشترک بودند یکی را نصف حصه بود و دیگر را ثلث سویم  
 حصه از جهت غیظ و غضب گفتند که همین هفده عدد شتر را تقسیم خواهیم نمود و اگر تقسیم درست نیاید  
 بعد قتل شتران گوشت آن تقسیم نمایم و برای تقسیم پیش حضرت علی رضی الله عنه حاضر گشتند حضرت مرتضی رضی الله عنه  
 یکی از علما آن گفت که از شتران بیت المال یک شتر را آورده درین شتران شامل کن پسر پسر  
 حسان فرمود که اگر من یک شتر را از بیت المال برای شتر تقسیم شامل نمایم شمار از آن بزد بیاکت  
 هر چه بر آن راضی شد پسر به صاحب نصف فرمود که ترا از هفتاد و سه راس شتران نه راس میشود  
 بگیر و بجزو به صاحب ثلث فرمود که ترا شش راس شتر ببرد بگیر و بجزو به صاحب شصت فرمود که ترا  
 و دوازده شتر ببرد و بجزو هفده عدد شتر تقسیم درآمد و شتر بیت المال همچنان بماند نظام فرمود  
 که بین را در شتران بیت المال بگذار حاصل و آخره البخاری و فی صحیح عن ابی بکر الصديق  
 فِي حَجْرَةِ الْمُصَصِّفِ قَالَ كُنْتُ لِعَمْرٍاءَ كَيْفَ تَقْعَلُ شَيْئًا لَوْ بَقَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فَقَالَ عَمْرٍاءُ هَذَا وَهُوَ كَيْفَ تَقْعَلُ لَوْ بَقَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَمْرٍاءُ هَذَا وَهُوَ كَيْفَ تَقْعَلُ لَوْ بَقَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

این در ذمات حضرت علی رضی الله عنه



پس جامی غور و مقام تامل است که چون حضرت عمر رضی الله عنه بر آن جمع قرآن هدایت کرد که نهایت امر این بود  
و صدیق اکبر و نیز زید بن ثابت از این چنین کار مزدی انکار میکرد و میگفت کار یکدیگر آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم نگردد ما چگونه کنیم باز پس حضرت عمر رضی الله عنه عرض نمود به بیست رکعت تراویح با وجودیکه امر تراویح  
امرا هم صادر و روایات فی الدین نبود مگر هیچ یکی از صحابه کبار نه در غائب و نه در حاضر و نه در حیات  
و نه بعد از وفات وی بر وی اعتراض کرد و از امر وی اعراض نمود و نه گفت که ما چگونه کار را  
کنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعمل نیاروده بلکه امر و یا بدین باره تسلیم ننمود و همچنین حضرت علی  
انکار فرمود بر نماز یک رکعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقول نشده بود و فاعل آنرا از عذاب الهی  
ترسانید یعنی این نماز یک رکعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بثبوت نرسیده و قوا از امتیازی محتمل است  
که حق تعالی ترا عذاب نماید بسبب مخالفت تو مرد رسول الله صلی الله علیه و سلم را زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
این را خوانده و نه ترغیب بآن فرموده و همین حضرت علی رضی الله عنه است که با دای بیست رکعت تراویح امر فرمود  
چنانچه گذشت پس چگونه خیال کرده میشود که این چنین اکابر و بزرگان دین این امر را بدون ضرورت  
بلا سند خلاف فعل رسول صلی الله علیه و سلم ایجاد کرده و اختیار نموده باشند الحاصل این بیان پیش  
هر اهل ایمان با انصاف صاف هویدا گشت که سند قوی در باره بیست رکعت تراویح بصحابه کرام رضی  
الله عنهم رسید که بسبب آن جمله صحابه رضی الله عنهم آنرا پذیرا شدند و از جمله صحابه اجل سکوتی بر آن منعقد گشت چرا که  
از هیچکس از صحابه انکاری در باب بیست رکعت تراویح بی ثبوت نرسیده اگر چه آن روایت و سند  
ما نرسیده باشد و اگر رسیده باشد ممکن است که بسبب ضعف راوی متاخر که قطعا در وقت صحابه نبود  
در متاخرین از مرتبه محتمل در افتاده باشد و اگر همین روایت غیر صحیح و در قرن اول صحیح بوده باشد چه بعید  
چه عدم محتمل اصطلاحی عدم محتمل واقعی را مستلزم نیست کما هو مصلح فی الاصول  
و روایت ابن عباس رضی الله عنه چنانچه گذشت از این قبیل است هَذَا  
خُلَاصَةٌ مَّا قَالَتْ بَعْضُ الْأَوَاصِلِ اللَّهُمَّ أَسْرَأَ الْحَقِّ حَقًّا وَأَسْرَأَ زُفَا ابْتِغَاءً

سوال سوم در صحت خدا که در وقت غایت اندیشا بهت بظا میار دیانه

چون میفرمایند علمای حقانین و فضلاء ربانین در اینکه عمر و با وجود قدرت او افاضه مشیت الهیه

سوال سوم در تحقیق مضار و اذیاء



بقای میخوانند چنانچه فاتحه را با الفاظ غیر المنقول علیهم و لا الظالمین الحمد میخوانند و زیاده را  
از آن مانع است و میگوید که نماز پنجگانه مخصوص تپاه است و امامتش درست نیست که بلا وجود و مجز قصد  
انجمن خواندن قرآن تحریر آن است و عمر و مکر از آنست و نماز را همچنان ببرد میخوانند اما ازین  
بحث در میان مسلمانان فساد و پستی پس درین هر دو قول کدام یکی عند الشرح قابل قبول است  
و کلامی که لائق است اقطبت بیتی شوا تو جبرفا

**الجواب** اقول و بتوفیق الله اقول که قول دریم صحیح و قابل اعتبار است و بهلایب در نماز  
مناد فارسی خواندن یعنی بجای خدا - ظا خواندن مفید نماز است و در قرآن خدا مشتبه الصوت  
به ظا نیست - و نیز متواتر و در ترجیح جمله مسلمانان عرب و عجم خواندن خداست در قرآن بدون  
مشابهت ظا و اینست مضمون احادیث صحیح و تفاسیر قرآن و کتب فقه و همینست قول علمای  
صوفی و لغت و تجوید غیر آن چنانچه بالتفصیل بفضلہ تعالی می آید مگر درین زمانه اخیره پرفتنه و فساد  
فرقه جدید و مکرر و زمره بدعیه سجده برای تفرق و تشتت انداختن در جماعت مسلمین این  
بدعت سیئه از درواغی هنداخذ نموده مروج ساختند - و بالفرض اگر خواندن خدا بد و ن  
مشابهت ظا که از قدیم متواتر و مروج مسلمانانست صحیح نباشد پس لازم آید که قرآن شریف از  
تغییر و تبدل محفوظ نباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید انا نحن نزّلنا الذکر و انا له لحافظون  
پس زمین و قیوم کذب باری تعالی لازم آید و آن محال بالذات است پس ملزومش که آن صحیح  
متواتر و مروج خواندن خداست نیز محال گشت - سپس و بقیه عدم صحت متواتر و مروج منقطع  
لا محاله صحت آن فرض و واجب گشت - پس خواندن خدا بد و ن مشابهت ظا فرض است و کفرش  
موجب فساد نماز است و در حدیث است عَنْ حَدِثٍ نَفَقَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ بِكُحُونِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا كَذَانِ كِتَابِ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْكُوتِ  
یعنی قرآن را بمن و آواز عرب خوانید و در عرب کسی از علماء و قرا خدا را به ظا نمی خواند  
علماء و دیگر در نماز مناد فارسی خواندن از کلام الناس است - و کلام الناس در نماز بالاتفاق  
حرام است و مفید نماز چنانکه کتب ازین مشهور است بحکم حدیث صحیح قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَذِهِ  
الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ مَا وَلاَهُ مُسْلِمٌ أَمَامَ نَوْمِي وَدَرْ شَرَحِ ابْنِ حَرِثٍ يَنْبَغِي

فلا

در حدیث  
صحت  
متواتر  
و مروج  
منقطع  
لا محاله  
صحت آن  
فرض و  
واجب  
گشت



هَذَا اَمْرٌ هَبْنَاكَ وَمَذْهَبٌ كَالِذَا وَآيٌ حَقِيقَةٌ وَآخِرُ رَعْنَى اللَّهِ تَعَالَى عَمَّا جَمَعْنِي إِلَيْهِ  
 و لهذا شاه عبدالعزیز در تفسیر عزیزی تحت آیت وَرَبُّكَ الْقُرْآنُ قَوْلُكَ مَبْنُوعٌ تَرْتِیلُ  
 لغت روشن و واضح خواندن را میگویند و در شرع چند چیز در خواندن قرآن ضرورت تا کمال  
 ترتیل حاصل شود اول تصحیح حروف که بجای ضاد ظا و بجای طاء تاء برآید انقیاطی و طبعی  
 تفسیر عزیزی زیر آیت وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِقَدِيرٌ مینویسد که مخبر این هر دو حرف ملا یعنی  
 ضاد و طاء جدا جدا شناختن قاری قرآن را ضرورت پس مخبر ضاد کنار زبانه است با طاء و  
 دندانان که آنرا اصرا س گویند خواه از جانب راست گیرند خواه از جانب چپ و مخبر  
 طاء از طرف زبانه است با دایره پنج دندانهای پیشین از جانب بالا که از شنایای ملیا گویند انتهی  
 لمخصا و علمای ما رحمهم الله تعالی جمله آن قائل اند که در قرآن و حدیث است چنانچه در خزانه الروایات  
 آورده فی التمهید نیب و لو قرأ الضاد مكان الطاء أو على العکس ففسد صلاة تکون کبی حقیقة  
 وَ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَ در قاضیخان در قرابت قرآن خطا گفته وَ كَذَلِكَ الْقُرْآنُ غَيْرُ  
 الْمَخْضُوبِ بِالطَّاءِ وَ بِالذَّالِ نَفْسُ صَلَاتِهِ وَ در سرساجیه مدرسه القاری گفته وَ لَوْ قَرَأَ  
 قُلُوبُ الصَّالِّينَ بِالذَّالِ أَوْ بِالطَّاءِ عِنْدَ عَامَّةِ الْمُشَافِخِ فُتْسِدَ وَ در قاضیخان است وَ لَوْ  
 قَرَأَ الذَّالِّينَ بِالذَّالِ نَفْسُ صَلَاتِهِ وَ بعضی از علمای متأخرین بسبب عموم بلوی قائل جواز  
 گشته اند فاما مختار مفتی به علمای متعینین بیکه اگر قصد او عمد خواندن چنانکه فرقو با بییه زمانه ما  
 و فرقو شیعه شیعیه هندی نمازش فاسد گردد و اگر از لغزش زبانه سرزد شود یا بلا قصد زبانه  
 بران جاری میگردد نمازش بسبب عموم بلوی فاسد نباشد چنانچه در شامی است وَ فِی خِزَانَةِ  
 لَا كَمَلٍ قَالَ الْقَاضِي أَبُو حَامٍ صِحْرَانُ تَعَمَّدَ ذَلِكَ نَفْسُ وَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ وَلَا يَمُرُّ  
 التَّيْمَنُ لَا نَفْسُ وَ هُوَ الْقَارِئُ فِي الْبَرَزَانِيَّةِ وَ هُوَ أَيْ قَوْلُ قَلْبِهِ أَيْ عَامِلٌ لَا قَائِلٌ  
 وَ هُوَ الْمُتَأَرِّهُ فِي النَّاسِ تَأْخِيَانِيَّةً عَنِ الْحَاوِي حَيْثُ عَنِ الصَّغِيرَةِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ  
 الْمُخْطَلَعُ إِذَا دَخَلَ فِي الْحُرُوفِ لَا نَفْسُ لِأَنَّ فِيهِ بَلْوَى عَامَّةُ النَّاسِ لَا يَتَمَيَّزُونَ  
 الْحُرُوفَ لَا بِمَشَقَّةٍ لَنَحْنُ مِنْ عِبَارَاتِ صَافٍ ظَاهِرٌ أَنَّ قَوْلَ مُفْتًى بِرَأْيِهِ بِعَمْدٍ خَوَانِ  
 نمانفاسد میگردد و برابر است که ضاد را بجای طاء خواند یا طاء را بجای ضاد و قول مشایخ بیکه



در صورت تبدیل حروف تامل سجده از اند مقید است باینکه جاری گردد زبان بران بلا عذر پس درین صورت نزدیک ایشان مضد نازنها شد بسبب محرم بلوی و بسبب عدم امتیاز ایشان فاما عدم امتیاز بدو قسم است یکی اینکه از قاریان ما هر می آموزد و شب و روز و ادای آن محنت میکنند گاهی ازین تغافل و تکاسلی نمی ورنه و با اینهمه در میان دو حرف مثلا ضاد و ظا فرقی و تمیزی نمیتواند کرد و در صورت بلا شبهه نازش جائز است و دوم اینکه از هیچ یکی قاریان ما هر نمی آموزد و از تعصبات می ورنه و در آن سبب نمی نماید درین صورت مجز او را ادای آن و عدم قدرت او بفرق و تمیزی در میان دو حرف ظا هر محبت پس نازش تبا و گرد و چنانچه ملاسه معقین تصریح برین کرده قال ابی القاسم فی الفقه و الثاني هو لا قامة تجزها كما تجزها الله و القرآن الرحيم بالها و فيها و اعوذ بالله من العتمة و العتمة باليسين ان كان يجهل بالليل و النهار في تصنيفه و لا يفهم فصله كجدة و ان قرأ بجهل فأكسده و لا يسعه ان يقرأ في باقي محرمه انتم هو كجدة برای مجاز نازد کسانیکه تصحح حروف و تمیزی و ادای دو حرف متشابه کردن نمیتوانند مجز مع سببی بلین شرط است چنانکه دانستی و نیز قبیل ازین قول بوجاهم و غیره و بیانی پس در قول بعضی علمای متأخرین دیگر که اطلاق مجاز نازد از اینین کسانست در اینجا نیز لحاظ این قید را واجبات است و جریان آن قول ملا القاسم را نیز نیست و آن قول را نیز بدین مالت مجز و خطا مقید دانستن ضروری است چنانچه این قاعده را علامه شامی در جلد اول از کتاب خود صفحه ۱۸۲ مذکور ساخته و اذ اکره بعضی کلامه بقیه لکیر و عن غیره و منهم من یصرح بان یحکمه و یوجب ان یقتدر سیکما و الموضع موضع احتیاط انهم و عدم فساد نازد در حالت خطا که بجای ضاد ظا را خواند قول متفق علیه نیست بلکه قول بعضی مشایخ متأخرین و اما نزد متقدمین صحت صورت نازش تبا و احتیاط در قول متقدمین است چه در نازد احتیاط لازم است که روز حفار اول مایع اسب به العبد الصلوة حدیث صحیح است چنانچه در روا المختار گفته و الظلم مکان الضاد لا یفسد عند بعض المشایخ قلت فیه بعضی علی هذا عدم الفساد فی ابدال الشاء سینا و القاف هنزة کما هو کلمة عوام من ما نینا فانهم لا یميزون بینهما و یصعب علیهم جدا کالدال مع الزای

طریق عدم امتیاز

بیان مجز نازد از ادای حروف

تقدیر یک عالم باشد بقدریک علمای دیگر تصریح بران کرده باشند



وَلَا يَسِيماً عَلَى قَوْلِ الْقَاضِي أَبِي عَاصِمٍ وَقَوْلِ الصَّفَّارِ وَهَذَا أَكْثَرُ قَوْلِ الْمُتَأَخِّرِينَ  
وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ أَوْسَمَ وَأَنَّ قَوْلَ الْمُتَقَدِّمِينَ أَخْوَفُ قَالَ فِي شَرْحِ الْمُئْتَبَةِ وَهُوَ الَّذِي  
صَحَّحَهُ الْمُحَقِّقُونَ وَرَفَعُوا عَلَيْهِ فَاغْلُظْ بِمَا تَحْتَارُ وَلَا لِاحْتِيَاظِ أَوَّلَى سِيَمَاءَ فِي أَمْرِ الصَّلَاةِ  
الَّتِي هِيَ أَوَّلُ مَا يَحْتَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهَا أَنْتَهَ وَضَادٌ كَيْدٌ مِثْلُ ضَادٍ وَظَا خَوَانَةٌ شُورٌ  
ضَادٌ ضَعِيفٌ سِتٌّ وَكُشَلٌ نِيكَةٌ خَوَانَةٌ انْجَمِينَ ضَادٌ سِتْجَنٌ وَبَقِيعٌ سِتٌّ چنانچه ثبوت این هر دو  
امر از کتب صرف مان هویدا است در نظایمیه شرح شافیه گفته است وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ  
أَيُّ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ الضَّادِ وَالظَّاءِ أَنْتَهَ وَبَعْضِينَ سِتٌّ دَرْكَافِيهِ شرح شافیه و در جابر بر دی  
شرح شافیه گفته علی سبیل التَّفْصِيلِ فَكَانَ بَيْنَهُمَا وَدَرْكَمٌ مَوْجِدٌ ضَادٌ ضَعِيفٌ قَوْمِي سِتٌّ كَمْ  
وَرَنْتِ ائِشَانِ اسْتَعْمَالَ ضَادِ سِتٍّ وَچونکه در کلم عرب برای ادای ضاد محتاج گشتند مشکل  
گشت برایشان پس بار بار آنرا مانند ظا از مخج آن ظاهر نمودند و بار بار در خارج ضاد چون  
تخلف نمودند و از مخج خود ادای آن خواستند بر آن قادر نشدند بلکه در میان ضاد و ظا  
ادایش نمودند چنانچه امام رضی از امام سیرا فی در شرح شافیه آورده وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ  
قَالَ السَّيْرَانِيُّ فِي إِهْلَاكَ لَفْظٍ كَقَوْمٍ لَيْسَ فِي لَفْظِهِمْ ضَادٌ فَإِذَا اخْتَلَجُوا إِلَى  
التَّكْوِينِ بِهَا فِي الْعَرَبِيَّةِ اعْتَمَدَتْ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ بِمَا أَخْرَجُوا ظَا عَرَا خَرَجَهُمْ إِيَّاهَا  
مِنْ كَرَمِ اللِّسَانِ وَأَطْرَافِ النَّسَائِيَا وَرَبَّمَا تَكَلَّفُوا اخْرَاجَهَا مِنْ مَحَرَجِ الضَّادِ فَكَلِمَاتٌ  
لَهُمْ فَخَرَجَتْ بَيْنَ الضَّادِ وَالظَّاءِ أَنْتَهَ اِزِينَ جمله عبارات مان معلوم گشت که ضاد ضعیف است  
که در میان ضاد و ظا خوانده شود و حکم ضاد ضعیف آنکه خواندنش مستحب و بقیع است که در کلام  
یافته نمیکرد چنانچه در شافیه است أَنَّ الضَّادَ كَالسَّيْنِ وَالظَّاءَ كَالنَّاءِ وَالْفَاءَ كَالْبَاءِ  
وَالضَّادُ الضَّعِيفَةُ قَوْمٌ سِتٌّ أَنْتَهَ آمَنِي قَبِيحَةٌ وَاز حرون تمیز غیر نصیحه قرآن مجید پاک است  
لهذا در قرآن شریف ضاد مشابه ظا نیست پس کسیکه عمداً در قرآن ضاد را مشابه ظا میخواند گویا  
که وی تلفظ بوجو غیر منزل مد قرآن میکند و این امر ظاهر است که قبیح که قرآن خصوصاً در حالت  
قراوت تلاوت بجزئی کرده آید آن غیر منزل باشد ممنوع است و نمازش از آن تباه میشود و نه  
لازم آید که هر کلامیکه ضاد در آن باشد و نمازش از آن فاسد گردد و این امر ظاهر و بطلان است

بیان ضاد ضعیف

ضاد ضعیف



و نیز میگویم که اگر بجای با و ذال و سین مثلا تا و ذال و سین خوانده میشود کسی او را جائز ندارد و از  
 ادنی تا اعلی همه برقرار است و نگارند و طام و مطونش سازند پس همچنین بجای ضاد ظا و غیره خواندن  
 نیز خلاف عقل صحیح و نقل صحیح است پس حسب درایت و روایت اینچنین خواندن ضاد صاف و تحریف  
 است در قرآن که خود مذمت آن در کلام الله موجود است قوا تعجبا که علمای زمانه ما این قوال معقول را  
 از کجا میگویند و باز اهل اسلام متدین این گفتار را سزاوارتر چه تسلیم مینمایند بهر حال ضاد و ضعیفه  
 مستهجنه چنانکه از مشابَهت ظا پیدا میشود همچنین از مشابَهت ذال مجع نیز متولد میشود چنانکه علامه  
 دمشقی که امام فقه است مینویسد وَالضَّادُّ الضَّعِيفَةُ الَّتِي تَقْرَبُ بِالذَّالِ وَالظَّاءُ انْتَه  
 و بودن ذال و حنی در صوت حرف دیگر نشانیدن آن حرف را از خروج منفرد گردانیدن است و از  
 حرف منفرد بعضی فصیح است و بعضی غیر فصیح و مستحسن و از عبارات شافیه معلوم گشت که ضاد و ظا  
 را ضاد و مشابَهتین و تا و با و ظا و ذال مجعین است و قبح است و این جمله از حرف منفرد است  
 که با شَراب صوت غیر پیدا میشوند الغرض که بجای ضاد - ظا یا ضاد را با این ضاد و ظا و با شَراب  
 صوت ظا و ذال عمدا خواندن موجب فساد و نارسائی است از نیاست که از مشابَهت ضاد با دیگر حرف مثل  
 ذال و ذال و ظا و ذال قرآن منع نموده چنانچه در فاتیما لیهان قاری محمد و در قواعد قرآن سمرقانی  
 و در فتح مقدمه جزی جوهری آورده ان الضَّادُ اعْمَلُ الحُرُوفِ عَلَى اللِّسَانِ فَلْيَحْسُنْ  
 سَمْعًا يَكُنْ اَثَلًا تَكُونُ مُشَابِهَةً بِالظَّاءِ وَالذَّالِ وَالزَّايِ انْتَه و ملا علی قاری نیز در شرح مقدمه  
 جزی گفته لیس فی الحُرُوفِ مَا يَعْصِرُ عَلَى اللِّسَانِ مِثْلُهُ (ای مثل الضاد) وَالسِّنَّةُ النَّاسِ  
 فِيهِ مُخْتَلِفَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ ظَاءً وَمِنْهُمْ مَنْ يُخْرِجُهُ دَالًا ثُمَّ مَلَّةً أَوْ مَعْجَةً وَمِنْهُمْ  
 مَنْ يُخْرِجُهُ طَاءً ثُمَّ مَلَّةً وَمِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُهُ ذَالًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُهُ بِالظَّاءِ الْمُجْعَةِ  
 لَكِنْ كَانَ تَفْصِيلُهُ مِنَ الظَّالِمِ مِثْلًا بِالشَّبَهِ لَيْ غَيْرُهُ أَمَّا النَّاسُ فَهُمْ يَخْتَلِفُونَ  
 مِنَ الظَّالِمِ انْتَه یعنی حیث قلنا شَعْرًا وَالضَّادُ كَيْفَ تَطْلُو وَتُخْرِجُهُ امْتِزَجَ الظَّاءُ وَكُلُّهَا مِثْلُهُ  
 یعنی ضاد بسبب ناز خواندن و بسبب مخرج خود از ظا جداست چنانچه بحث همه آید الحاصل  
 که قرآن و تفسیر و حدیث و اقوال فقها و کتب صرف و قرارت همه و حالات و اضمه بران می نمایند که  
 خواندن ضاد عمدا مثل ظا یا بصوت ظا یا قریب بظا یا با این ضاد و ظا خلاف منزل است پس

بیان در حرف منفرد و طام و طام  
 شکل ذال  
 و ذال  
 بر زبان پس  
 باید که خواندن  
 بدین گونه  
 به ظاهر ذال  
 و ذال



بلا شبهه بخواندن آن نماز نافسه دیگر و در قول بالجواز مقیدست بحالت تبحر و خطا و سهو و آن نیز  
 قول بعضی متأخرینست خلاف احتیاط چنانچه از محمد بن سکره در سراجیه آورده و گویند سر  
 وَلَا الضَّالِّينَ بِالذِّالِ أَوْ بِالطَّاءِ عِنْدَ عَامَّةِ الْمَشَائِخِ تَفْسِيرُ وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَاكَمَةَ  
 لَا يَغْنَمُومُ الْبَلْوَى بَسْ أَنْجِيهِ وَتَقَاضِيَانِ كَفَنَهُ وَكَوْقَرَأَ الصَّالِّينَ بِالطَّاءِ أَوْ بِالذِّالِ الْمُعْجَمَةِ  
 لَا تَفْسُدُ صَلَاتَهُ تَنَاوُلَ مُحَمَّدُ بْنُ سَكْرَةَ هَاسْتِ نَدِ قَوْلَ دِغِرِ مَشَائِخِ وَاحْتِيَاظَ قَوْلِ مَشَائِخِ  
 نَدِ قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ سَكْرَةَ وَحَالًا لَكِنْ دَرِينِ اُمُورِ احتیاط ضروریست سو قائل بعضا و اكثر ائمه و عامه مشایخ اند  
 چنانچه در معنی شرح نیه می آرند قُرَأَ الطَّاءُ الْمُعْجَمَةُ مَكَانَ الضَّادِ الْمُعْجَمَةِ أَوْ عَلَى الْقَلْبِ  
 كَالْمَغْطُوبِ مَكَانَ الْمَغْضُوبِ مَقَرُّ مَكَانَ ظَفَرٍ تَفْسُدُ صَلَاتُهُ وَعَلَيْهِ دَلَالَةُ الْقَوْلِ بِالْفَسَادِ أَكْثَرُ  
 الْأَكْيَافَةِ وَدَرِ كِبَرِیِّ سِتْ قُرَأَ غَيْرُ الْمَغْطُوبِ بِالطَّاءِ أَوْ بِالذِّالِ الْمُعْجَمَتَيْنِ تَفْسِيرُ إِذَا  
 لَيْسَ لَهُمَا مَعْنَى وَدَرِ خَزَانَةِ الرِّوَايَاتِ سِتْ وَلَوْ قُرَأَ وَلَا الضَّالِّينَ بِالذِّالِ أَوْ بِالطَّاءِ  
 عِنْدَ عَامَّةِ الْمَشَائِخِ تَفْسِيرُ وَدَرِ فُضُولِ عُمَادِیِّ سِتْ وَشَيْئٌ تَحْتَمُّنَ يَقْرَأُ الطَّاءُ مَكَانَ الضَّادِ  
 وَيَقْرَأُ كَيْفَ يَشَاءُ وَاصْحَابُ الْجُمُعَةِ مَكَانَ اصْحَابِ النَّارِ قَالَ لَا يَجُوزُ إِمَامَتُهُ  
 وَلَوْ تَعَمَّدَ يَكْفُرُ بِعَيْنِي أَلَا كَرْسِي طَارِجِي ضَادِ خَوَانِدِيَا بِرُطُوبِ كَيْفَ يَخْوَ بَدِ مَعْنُوَانِدِيَا بِهَامِلِ الْخَبَرِ  
 بِجَامِي اصْحَابِ النَّارِ خَوَانِدَامَتِ وَی جَائِزٌ نِیْسَتْ وَكَرْتَصِدْ خَوَانِدَا فَرْدِ وَفِي الْمَجْلُودِ سُئِلَ  
 لَا إِمَامَ الْفَضْلِ تَحْتَمُّنَ يَقْرَأُ الطَّاءُ الْمُعْجَمَةَ مَكَانَ الضَّادِ الْمُعْجَمَةِ أَوْ يَقْرَأُ اصْحَابُ الْجُمُعَةِ  
 مَكَانَ اصْحَابِ النَّارِ أَوْ عَلَى الْعَكْسِ فَقَالَ لَا يَجُوزُ إِمَامَتُهُ وَلَوْ تَعَمَّدَ يَكْفُرُ أَنْتَهُ  
 وَمَا عَلَى قَارِئِهِ نِزْرٌ شَرَحَ فَقَدْ اكْبَرُ دِيَانِ كَلِمَاتِ كَفَرٍ عَادِلُ كَفَرٍ نَقْلُ كَرْدِ هَلْكَانِ فِي الْأَقْطَاءِ  
 تَأْنِيْجًا بِخَوْبِي ثَابِتِ گشت كَرْدِ بِمَنْصُورِ ائِمَّةِ دَرِينِ ائِمَّةِ عَمَدِ ضَادِ أَلَا كَرْسِي طَارِجِي خَوَانِدِيَا بِهَامِلِ الْخَبَرِ  
 نَازِشِ تَبَاهِ كَرْدِ وَامَامَتِ وَی دَرِ سِتْ نِیْسَتْ بَلَكِ بِرُوی خُونِ كَفَرِ سِتْ وَكَرْتَصِدْ عَمَدِ سَبَبِ نَفَرِشِ  
 زَبَانِ وَیَا عَدَمِ تَمِيزِ خَوَانِدِ بَعْضِي اَزْ تَاخِرِیْنِ مُطْلَقًا قَائِلِ جَوَازِ گشته اند و بعضی دیگر آن خطا را مقید  
 ساخته باینکه آن قائل بزعم خود آنرا کما حقّه ادا ساخته باشد و بجهای خود ادا نماید و اگر گمان نباشد  
 و در آن خطا او را تمیز از صحیح نباشد چنانچه در نیتیه المصلی گفته اند إِذَا قُرَأَ الطَّاءُ مَكَانَ الضَّادِ  
 الْمُعْجَمَتَيْنِ أَوْ عَلَى الْقَلْبِ فَفُسَدَ صَلَاتُهُ وَعَلَيْهِ أَكْثَرُ الْأَكْيَافَةِ وَدَرِیِّ مُحَمَّدُ بْنُ







نہیں ہوتا ہے جب ایسا واقعہ پیش آوے تو اپنے علمائے محققین سے جو انکے عقیدے سے خوب واقف  
 ہوں دریافت کرنا چاہیے اور مذہب رکابی مذہب علماؤں سے بھی بہت بچیں کیونکہ اس طرح تنوع الحالی  
 میں بہت سے لاف مذہب درپردہ نقیہ اپنے عین حقیقی المذہب ظاہر کر کے عوام بیچاروں کو گمراہ کرتے ہیں  
 اور فقط کسی کتاب کا حوالہ دینا یا کسی عالم کا نام لے دینا یا کسی کتاب اردو فارسی عربی میں دیکھا دینا  
 اس فرقے کے بیان بہت مزید ہو۔ بدون تحقیق کے اپنے علماء سے ہرگز ہرگز انکی بات پر اعتبار و اعتماد  
 نہ کرنا چاہیے یہ قاعدہ ہر مسلمان و نیکو کو چاہیے کہ محفوظ رکھے۔ جس طرح کہ سب احادیث قوی و قابل  
 عمل کرنے کے نہیں بلکہ بعض احادیث ضعیف عمل کرنے کے حق میں غیر ملتفت ہوتے ہیں اس طرح کتب فقہ  
 وغیرہ میں بھی بعض بعض مسائل ضعیف و غیر مفتی بہ موجود ہیں لہذا حدیث پر چلنا نیک سوائے علماء  
 محققین و فضلاء کا ملین کے ہر شخص اور ہر عالم کا کام نہیں فقط احادیث کے پڑھ لینے سے یہ معرفت  
 و شناخت حاصل نہیں ہوتی اس طرح کتب فقہ میں سے مسائل قویہ و مفتی بہ نکال دینا فقط صرف یک کتابوں  
 کے پڑھنے سے نہیں آجاتا جب تک مزاولت تامہ اور نظر عامہ کتب پر اور فہم کامل و فضل الہی شامل حال نہ ہو  
 اسی واسطے ہر عالم کو بھی چاہیے کہ ہر روایت کو قابل محبت کے جانکر انکی حقیقت کا قائل ہو جائے اور  
 یہ قاعدہ کتب حدیث اور کتب فقہ دونوں میں جاری ہو اور اس سے لازم ہے نہیں آتا کہ جب کتب فقہ  
 میں روایات ضعیفہ پائے جاتے ہیں تو لائق عمل کے نہیں جیسا کہ بعض لاف مذہب عوام کو دھوکے دیتے  
 ہیں کیونکہ یہ اعتراض علم حدیث پر بھی جا پڑیگا اور جب تک یہ رتبہ سیکو حاصل نہیں ہو وہ اپنے  
 سے جو بڑا عالم ہو اور ہمارت و ملکہ دیدادہ اسکو حاصل ہو اس سے دریافت کرے اور غلطی میں پڑنے  
 سے احتیاط کرے اپنے آپ کو ہمدان نہ خیال کرے فوق کل ذی علیہ علیہ کا بھی مقدار کھنا چاہیے  
 اور علماء مجتہدین سابقین کا قیاس رہے ہمیں صلاح داریں و فلاح کو نین تصور کرے۔ یہ چند کلمات  
 بطور ہمدردی و سلام کے کہے گئے ہیں تاکہ لوگ اس فتنہ و فساد والے زمانے میں  
 طویل الاما مِلْ سَوُوْا الْعَمَل سے بچیں اور نیز اہل بدعت و ضلالت مشمل  
 لاف مذہب و بابیہ و فرقہ پنچمرہ وغیرہ وغیرہ کے دھوکوں سے محفوظ رہیں  
 خدا لے نقالی ہو اور سب بھائی مسلمانوں کو ایسے لوگوں کے دھوکوں سے اپنے  
 حفظ و امان میں رکھے آمین یا رب العالمین



اعتراض لاندھب

مسئله چهارم در تحقیق مسح رقبه در وضو

سوال حنفیه که در وضو مسح کردن را از مسجبات میدانند بحد دلیل است - و آنچه حدیث مدین  
باب می آرند موضوع است و این مسح بدعت است چنانچه امام نووی شارح مسلم که یکی از ائمه  
حدیث است تعلم بفضل وی مسلم جمهور است در فروع مذهب گفته که این حدیث (یعنی سَوَى أَنَّ النَّبِيَّ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَسَحَ الرَّقِيقَةُ أَمَّا نَ الْغُلَّ) موضوع است و از کلام نبی علیه الصلوٰۃ  
و السلام نیست و در جای دیگر گفته که انبی صلی الله علیه و سلم باب مسح کردن چیز صحت یافته و این  
سنت نیست بلکه بدعت است چنانکه علامه قاضی شوکانی گفته که قَالَ الْبُخَارِيُّ فِي شَرْحِ الْمَذْهَبِ  
هَذَا حَدِيثٌ مُوَضَّعٌ لَيْسَ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ فِي  
مَوْضِعٍ آخَرَ لَمْ يَصِحَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ شَيْءٌ وَقَالَ وَلَيْسَ هُوَ بِسُنَّةٍ  
بَلْ هُوَ بِدْعَةٌ لَهَذَا حَنْفِيهِرَ الْأَزْمَ که اینچنین بدعات مخترع ترک نمایند و خیال انیاب اغوال  
این راست ندانند که سنت دانستن آن ضلالت بر ضلالت است و آنحضرت علیه السلام فرموده  
كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَحْدَثَ فِي أُمُورِنَا  
هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ سَدٌّ عَلَيْهِ الْجَوَابُ الصَّحِيحُ + وَبَيَّنَّا أَنَّهُ التَّنْقِيهِ يَكُونُ  
بر چنانکه در کتب حنفیه مثل فتح القدير و بتایه شرح هدایه للعالمات یعنی وزلمی هدایه و غنیة المستملی  
شرح مفید المصلی معروف که بسیاری در رد المختار شامی و شروح مشکوٰۃ و غیره تحقیق  
حقیقت این بخوبی مندرج است مگر چونکه قاضی محمد بن علی شوکانی صفاتی میسنی را فرقه ظاهریه  
یکی از مشایخ کبار خود می شمارند چنانچه مولوی صدیق حسن قنوجی نیز با وجود و نور علم که با خود  
میدارد و چونکه در تحقیق مسائل دین از دست اهل سنت و جماعت بجهان آمده است خانه بعد از

مرگ و زوی سبط لیلید و سیکوید

زمره رای در افتاد ارباب بنشن

شیخ سفت مدد قاضی شوکان مدد

لذا ما نیز برای اسکاات این خردوگان خاص از کتاب احکام و حدیث وی که بنیل الاوطار معروف  
است از باب سبع عنق جلد اول صفحہ ۱۵۸ و (۱۵۹) مطبوعه مصر رقم می‌نمایم چه اگر چنانچه حدیث  
نبویه و آثار صحابه ایشان را شرم نمی‌آید بگرشاید که از قول پیشوای خود حیاتی نموده اگر چه خوش



عنق گاهی نکنند مگر حنیفه را همین امر معاف نمایند چنانچه از ازا ابلح طرق همی و پیروی سنت  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم جاری فی وجوب قول عز وجل وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَكُمْ إِلَهٍ فَاَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ خَلِيفَةٌ لَكَرِيمٍ  
 اتبع شیخ سجدهی پروانی فی وَهُوَ هَذَا قَالَ الشُّوْكَانِيُّ عَنْ لَيْثٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرَّبٍ  
 عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مَنْ مَسَحَ رَأْسَهُ  
 حَتَّى بَلَغَ الْقَذَالِ وَمَا يَكُونُ مِنْ مُقَدِّمِ الْعُنُقِ رَوَاهُ أَحْمَدُ يَعْنِي ظَهَرَ رَأْسِهِ خَدَّيْهِ وَنَاحِيَةِ  
 كَرْدِيمِمْ أَخْبَرَتْ عَلِيَةَ السَّلَامُ أَنَّكَ سِرْخُودِ سَمِكَرُ دَنَاكَ بَقْدَالِ سَمِيدِ وَبَا بِحَمْدِ كَرْدِ نَكِ سَمِ  
 اَزْ مَقْدَمِ كَرْدِ قَدْ اَلْ بَقْعَ قَاتِ وَ زَالَ سَمِ اَنْتَهَايِ سِرْوَ اَمَّا كَرْدِ اَزْ رَا كُونِيْدِ چَا سَمِ دَرِ اَبُو دَاوُدَ  
 وَهُوَ اَوَّلُ الْفَقَاءِ وَرَوَى الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ فِي كِتَابِ اِلْطَهْوَرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ  
 مَهْدِيٍّ عَنِ الْمُسْعُوْدِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ قَالَ مَنْ  
 مَسَحَ قَفَا مَعْرَاسِهِ وَفِي الْغُلِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِي هَرْ سَمِ كَرْدِ اَزْ خُودِ كَرْدِ اَبَا سِرْخُودِ كَمُشْتَمِلِ  
 اَزْ طَرِيقِ اَتَشِ اَبُو دَاوُدَ قِيَامَتِ قَالَ الْحَافِظُ ابْنُ الْحَجَرِ فِي الْمُنْجِيزِ فِي الْجَمْعِ اَنْ يُقَالَ هَذَا اِنْ كَانَ  
 مَوْثُوْكَاً فَالَهُ حُكْمُ الرُّفْعِ اَنَّ هَذَا اِكَا يُقَالَ مِنْ قَبْلِ الرَّأْيِ فَهُوَ عَلَى هَذَا اَمْرٌ سَلِّ بِمِثْلِ  
 حَافِظِ ابْنِ حَجْرٍ عَسَقَلَانِي اَكْرِيْنِ حَدِيْثِ دَرْ ظَاهِرِ هَرْ چَنْدِ كَرْدِ مَوْسَى بِنِ ظَهْرِ مَوْثُوْكَ سَمِ اَبُو دَاوُدَ  
 حَكْمِ رَفْعِ سَمِ بَعْنِي تَابِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ چِ كَرْدِ اَكْرِيْنِ اَخْبَارِ كَرْدِ ثَوَابِ وَ عِقَابِ مَقْبِيْ شَامِلِ اَبَشْدَنْ كَسِ  
 اَزْ اَلْيَاسِ خُودِ اَفْتَنْ نَمِيْتُوَانْدَا وَ فَيَكِيْدَا اَزْ أَخْبَرَتْ عَلِيَةَ السَّلَامُ مَوْسَى بِنِ ظَهْرِ مَوْثُوْكَ سَمِ اَبُو دَاوُدَ  
 حَدِيْثِ مَرْسَلِ سَمِ اَنْتَهَى كَاتِبِ اَلْحُرُوْفِ اَصْلَحَ اللهُ بِاَلْهَ سَمِ كَرْدِ اَبُو دَاوُدَ اَنْ حَدِيْثِ سَمِ اَكْرِيْنِ  
 اَخْرَسَنْدَا اَنْ رَاوِيْ رَا سَا قَطْرُ كَرْدَا تَمَكْ قَوْلِ التَّابِعِيِّ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَالْمَرْسَلُ مَقْبُوْلٌ عِنْدَ ابْنِ حَنِيفَةَ وَمَالِكٍ مُطْلَقًا وَهُمْ يَقُولُوْنَ اِنَّمَا اَرْسَلُهُ  
 لِكَمَالِ الْوُثُوْقِ وَكَالْاَعْمَادِ اَلْخِ كَذَا فِي كِتَابِ صَوْلِحَدِيْثِ وَ اَخْرَجَ اَبُو تَعْيِيْبٍ فِي تَارِيْخِهِ  
 اَصْبَهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ دَاوُدَ حَدَّثَنَا  
 عُمَانُ بْنُ حَرْزَادٍ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ الْحَسَنِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِوْكَ اَنْتَهَى  
 عَنْ اَنَسِ بْنِ سِيرِيْنٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ  
 بِسِدِّكَ عَلَى عُنُقِهِ وَفِي الْغُلِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى هَذَا حَدِيْثٌ مَوْثُوْكَ

مسئله چهارم در تحقیق مسح کردن در وضو



یعنی ابونعیم از عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما روایت کرد کہ ہر کس نے غسل کیا ہے اور وضو کر دیا ہے وہ ہر دو  
 دست خود مسح گردان خود نمود ہر روز قیامت از طوق آتشین در نزع محفوظ گردد ابونعیم گفت  
 انشاء اللہ تعالیٰ این حدیث صحیح است و ہو فی کتب ائمۃ العترة فی اکمالی احمد بن  
 عیسیٰ و سنن الترمذی باسناد متصل بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم و لکن فیہ  
 الحسن بن علوان عن ابن خالد بن الواسطی بلفظ من توضأ ومسح سالفیکہ و فقاء  
 امن من الغل یوم القیامة و لکن اسرا و اہ فی اصول الکحاکم و الشفاء یعنی این حدیث  
 در کتب ائمہ معتبر است و از دست ہدین الفاظ ہر کہ وضو کر دہ مسح نمود ہر دو کنارہ گردان خود و  
 گردان خود را امن یافت از طوق روز قیامت و رواہ فی الترمذی عن علی بن علی السلام  
 من طریق محمد بن الحنفیہ فی حدیث طویل و فیہ انک لما مسح راسہ مسح عنقہ  
 و قال لہ بقدر فراغہ من الطهور اقل کفعلی ہذا یعنی در ہر بار از حضرت علی رضی اللہ عنہ روایت  
 کردہ وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و تمسک مسح سر خود نمود گردان خود را نیز مسح ساخت و بعد از فراغ از وضو  
 خود را نیز نمود کہ مثل این وضوی ہن وضو میساز تا اینجا نام شست و شوی قاضی شوکانی در احوال  
 مسح عنق بعد از این متوجہ شد بطرف جواب امام نووی رحمہ اللہ در کفاروی از مسح گردان  
 فقال و یجوز ہذا تعلم ان قول النووی مسح الرقبۃ بدعۃ و ان حدیثہ  
 موضوع مجازۃ و اعجب من ہذا قولہ و لو یذکرہ الشافعی و لا یجوز  
 الامتصاب و انما قالہ ابن القاص و طاغیہ بیدرہ فانہ قال الرقبۃ یان لمن اصحاب  
 الشافعی فی کتابہ المعروف بالبحر المظہر قال امتصابا ہو سکتہ و نقب  
 النووی ایضا ابن الرقبۃ بان البعوی و ہو من ائمتہ الحدیث قد قال  
 باستجابہ قال و لا ماخذ لاستجابہ الا خبر او اثر لان ہذا لا یجوز للفقہاء فیہ  
 صاحب نیل الاوطار یگوید کہ از بیان این ہمہ اقوال مذکورہ بالا معلوم گشت کہ اسوۃ امام نووی  
 مسح رقبہ را بدعت گفته و حدیثش را موضوع قرار دادہ از روی تمہین و انرا از گفته دینی  
 از جهت تحقیق نیست و عجیب تر ازین دیگر قول وی است کہ گفته کہ مسح رقبہ امام شافعی ہم  
 نکردہ و نہ جمہور اصحاب او جز این نیست کہ ابن قاص و قدسی مردم ذکرش نمودہ ہر کہ اسوۃ امام نووی

جواب از کفاروی از مسح گردان



روایانی رح از اصحاب امام شافعی رح در کتاب خود که بحرست بدین الفاظ آورده که اصحاب گفته  
که مسح کردن سنت است و همچنین مدعی امام نووی درین مسئله ابرار فرموده افتاده بدینطور که بغوسی  
صاحب تفسیر معالم التنزیل و صاحب و دیگر کتب که از پیشوایان حدیث است هر آینه باستحباب  
این قائل گشته و گفته که وجه استحباب آن نیست مگر اینکه باشد غیر یا اثر چه که این مسلمان قبل است  
که قیاس کسی را در آن مجالی نیست مگر اینکه نقل آن از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شده باشد  
قَالَ الْحَافِظُ وَلَعَلَّ مُسْتَنَدَ الْبَغَوِيِّ فِي اسْتِحْبَابِ مَسْحِ الْعَقَا مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ  
وَدَكَرَ حَدِيثَ الْبَابِ وَنَسَبَ حَدِيثَ الْبَابِ ابْنُ سَيِّدِ النَّاسِ فِي مَشْرِحِ الْمُتَرَوِّدِ  
إِلَى الْبَيْهَقِيِّ أَيْضًا - قَالَ وَفِيهِ زِيَادَةٌ حَسَنَةٌ وَهِيَ مَسْحُ الْعُنُقِ - فَانْظُرْ كَيْفَ مَسَحَ  
هَذَا الْحَافِظُ بِأَنَّ هَذِهِ الزِّيَادَةُ الْمَنْصُومَةُ لِمَسْحِ الْعُنُقِ حَسَنَةٌ - ثُمَّ قَالَ قَالَ الْمُفِيدُ  
وَكَيْفَ تَمَكَّنَ مِنْهُ - وَأَجَابَ عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّ مُسْلِمًا فَكَمَا أَخْرَجَهُ لَمْ - يَعْنِي حَافِظًا (شاید که  
ابن حجر عسقلانی مراد داشته باشد) فرمود شاید که دلیل امام بغوی در استحباب مسح کردن آن باشد که  
امام احمد و ابو داود و روايتش کرده و حدیث اولین باب را (یعنی عن لیث عن طلحة الحدیث)  
ذکر کرده - و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته که این حدیث را بهیچ نیز روایت کرده و بیعت که درین  
حدیث زیادت حسن است و آن مسح کردن است گفت شوکانی نظر کن که چگونه تصریح کرده این حافظ باینکه  
این زیادت متضمنه مسح کردن را نیک است پس گفت این حافظ که مقدسی گفته که لیث را وی  
این حدیث ضعیف است - باز جوابش میدهد که هر آینه لیث یکی از راویان امام مسلم است  
وَاخْتَلَفَ الْقَائِلُونَ بِاسْتِحْبَابِ مَسْحِ الرُّقْبَةِ هَلْ تَمَسُّهُ بِرُقْبَةٍ مَاءِ الرَّاسِ أَوْ كَمَا حَدَّثَنَا  
فَقَالَ الْهَاجِرِيُّ وَالْقَائِمُ تَمَسُّهُ بِرُقْبَةٍ مَاءِ الرَّاسِ وَقَالَ الْمُؤَيَّدُ بِاللَّهِ وَالْمَنْصُورُ  
بِاللَّهِ وَنَسَبَهُ فِي الْبَحْرِ إِلَى الْفَرِيفِيِّينَ إِنَّهَا تَمَسُّهُ بِمَا حَدَّثَنَا فِي قَوْلِهَا حَبِيبُ اللَّهِ الْأَوْطَارِ  
یعنی آنکه قائل اند بجز مسح کردن مختلف اند و نیک آید این مسح باب باقی مانده سر کرده شود  
یا باب نو - پس مادی و قاسم گفته که بیانی مانده آب سر این مسح کرده شود و مؤید باشد و منصور  
باشد گفته و در سحر نسبت این قول بطرف هر دو فریق کرده و آن اینکه این مسح باب نو کرده شود  
انچه از تحقیق قاضی شوکانی درین مسئله بود اینست که گذشت نمیدی تحقیق دیگر نیز بایشین در رساله

در بیان کیفیت آب مسح کردن

در بیان تحقیق دیگر بایشین در رساله



تحقیق مسح الرقبه می آید که ابن اسکنان و عمرو بن کعب می آید و قال رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ فَحَسَّ رَقَبَتَهُ وَقَفَّاهُ يَعْنِي كَفَّتْ لَدَيْهِمْ أَنْ تُخَضَّرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأً وَضَوْكَرْدِيسٍ  
 مسح فرمود بر نخاسن مبارک خود گردن خود را نهی و نقل کرده ابن بهام رحم از حدیث وائل رصف  
 وضوی آنحضرت علیه السلام که مسح علی راسه ثلاثاً و ظاهر اذنیه ثلاثاً و ظاهر رقبته  
 و اظنه قال ظاهر رقبته ثم غسل قدمه اليمين الحديث رواه الترمذي ثم قال ابن  
 الهمام فيه دليل على ان مسح الرقبه اذ ب یعنی پس آنحضرت علیه السلام سه بار بر مبارک خود  
 مسح کرد و بر پشت گوش سه بار و بالای گردن مبارک خود و گمان میبرم که گفت بالای محاسن مبارک  
 خود تا آخر تا آنکه گفت ابن بهام رحم که درین حدیث دلیل است بر نیکی مسح گردن مستحب است انتهی  
 و ملا علی قاری در رساله المتنوع فی معرفه اللغویع گفته می روی مرفوعه عاریتاً من مسند  
 الفزد و فی من حدیث ابن عمر لیکن سنده ضعیف و الضعیف یعمل به فی  
 فضائل الاعمال اتفاقاً و لذا قال ابی شیباه انه مستحب او سنده انتهی و امام نووی  
 در اربعین گفته نقی العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال  
 انتهی و علامه ابن حجر مکی در فتح البین شرح اربعین گفته لانه ان کان صحیحاً فی نفس  
 الامر فقد اعطی حقه و الا لم یترب علی العمل به مفیده تحلیل و تحریم و لا یستلزم  
 حق للغير انتهی و ملا جلال دوانی در انموذج العلوم گفته اذا وُجِدَ حَدِیثٌ ضَعِیفٌ  
 فی فضیله عمل من الاعمال و لم یکن هذا العمل ممّا یحتمل المحرمه و الکراهه فانه  
 یجوز العمل به و یستحب لانه ما مؤمن الخطر من رجوع النفع اذ هو دائر بین الاباحه  
 و الاستیجاب فالاحتیاط العمل به سرعاً انشأ الله انتهی یعنی و تمکله حدیثی ضعیف در  
 بهتری کاری از کارهای نافه گردد و آن کار از آن قسم نباشد که احتمال حرمت و کراهت داشته باشد  
 پس هر آینه جائز است عمل بان بلکه عمل بر آن مستحب است چه که از خوف هر چیز محفوظ است و امید  
 دفع در آن موجود چه که ترک آن ضرر نیست و در گردن آن امید ثواب است پس احتیاط درین  
 که بران حدیث عمل کرده شود از جهت امید ثواب و ابن الهمام در فتح القدر آورده که مستحب است  
 تثبت بالحدیث الضعیف غیر الموضوع و شیخ دهلوی رحم در رساله اصول حدیث گفته

در بیان آنکه حدیث ضعیف در فضائل اعمال

در بیان آنکه حدیث ضعیف در فضائل اعمال مستحب است



وَالْحَدِيثُ الضَّعِيفُ الَّذِي يَكُنْ يَتَقَدَّرُ الطَّرِيقُ مَرْتَبَةً الْحَسَنَ لِفَيْدِهِ أَيْضًا مُجْتَمِعَةً  
 رَفِئِي لِلْعَمَلِ عَلَيْهِ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ وَفِي الْحَسَنِ لَذَاتِهِ وَمَا أَشْتَقُّ أَنَّ الْحَدِيثَ الضَّعِيفَ  
 مُعْتَبَرٌ فِي قَضَائِهِ لَا فِي غَيْرِهَا أَلَمْ تَرَ أَنَّكَ لَا تَجْمَعُهَا إِلَّا فِي دَاخِلِ  
 فِي الْحَسَنِ لَا فِي الضَّعِيفِ صَحَّحَ بِهِ الْأَيْمَةُ أَنَّهُ بِقَدْرِ الْحَاكِمَةِ بِنَابِرِينَ أَمَّا رِثَاقُ  
 مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ أَوْ كَرِجٍ ضَعِيفٍ أَوْ كَرِجٍ مُتَعَدِّدٍ يَسَّرَ فِي مَرْتَبَةِ حَسَنِ غَيْرِهِ مِيرَسَ قَانِعٍ وَفِي بَعْضِ رَوَايَاتِ  
 حَدِيثِ مَسْحُوقِ عُنُقٍ مَوْثُوقٍ سَبْتٍ بِرِصَالِهِ وَمَرْفُوعٍ تَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ نَبَتْ لِهَذَا عِلَامَةُ عَيْنٍ وَفِي نَابِيسِ شَرْحٍ بِرَأْيِ  
 مِي آدَمُ هَكَذَا وَإِنْ كَانَ مَوْثُوقًا لَكِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمُ الرَّفْعِ لِأَنَّهُ لَا يَجْعَلُ لِلرَّأْيِ فِيهِ أَنْتَ وَفِي مَقَامِ  
 وَفِي تَحْقِيقِ الْكَلَامِ أَرَدَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ - إِنْ حَدِيثُ كَرِجٍ مَوْثُوقٍ سَبْتٍ وَفِي حَقِيقَةِ كَرِجٍ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ  
 حُكْمًا خِلَافَ تَقْرِيجِ مَرْفُوعٍ بِرِصَالِهِ وَآبَنَ عُمَدَةَ الْبُرْهَانِ وَتَوَدَّى وَغَيْرُهُمْ أَزَايِمُهُ حَدِيثٌ وَفِي  
 قَوْلِ مَحَابِلِي - وَأَخْبَرَهُ مَشْهُورٌ سَبْتٍ كَقَوْلِ مَحَابِلِي حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ أَيْضًا  
 مُخْتَصَرٌ سَبْتٍ بِأَنْ قَوْلِ مَحَابِلِي كَقَوْلِهِ إِذَا كَانَ غَالِيَةً وَفِي مَقَامِ مَعْقِلٍ بِمَعْقِلٍ مَعْلُومٍ يَكُونُ أَمَّا أَنْ  
 قَوْلِ دِي كَقَوْلِهِ رَادِمَانِ وَفِي نَابِيسِ حُجَّتْ بِشَوْجٍ أَمَّا أَنْ قَوْلِ عُمَدَةِ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ  
 مُحَمَّدُ بْنُ فَرْوَانَ بَادِي شِيرَازِي صَاحِبُ قَلَمُوسٍ وَفِي سَفَرِ السَّعَادَةِ وَفِي صِفَتِ مَطْلُوعِي رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ - وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ - هَرَجِدُ كَقَوْلِهِ إِذَا هَرَجَ هَرَجَانِ  
 مُسْتَفَادٌ يَكُونُ وَفِي دِينِ بَارِهِ أَصْلًا حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 بَابِ نَابِيسِ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَفِي رِجَالِهِ كَقَوْلِهِ - وَفِي بَابِ تَحْقِيقِ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 وَفِي رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ صَاحِبُ تَحْقِيقِ الطَّلَبِ مِيرَافِي كَقَوْلِهِ حَاصِلُ الْمَطْلُوعِ بِطَرِيقِ تَحْقِيقِ  
 مُخْلَفٍ أَمَّا عُمَدَةُ مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ بِرِصَالِهِ أَيْضًا كَقَوْلِهِ - إِنْ كَانَ هَذَا بَدْعٌ سَبْتٍ (خِلَافَ مَا نَامُودِي كَقَوْلِهِ) -  
 وَأَيْضًا قَوْلِ هَرَجِدُ كَقَوْلِهِ إِذَا هَرَجَ هَرَجَانِ ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَفِي رِجَالِهِ كَقَوْلِهِ - وَفِي بَابِ تَحْقِيقِ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 أَزَايِمُهُ نَبَتْ لِهَذَا عِلَامَةُ عَيْنٍ وَفِي نَابِيسِ شَرْحٍ بِرَأْيِ مِي آدَمُ هَكَذَا وَإِنْ كَانَ مَوْثُوقًا لَكِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمُ الرَّفْعِ لِأَنَّهُ لَا يَجْعَلُ لِلرَّأْيِ فِيهِ أَنْتَ وَفِي مَقَامِ  
 وَفِي تَحْقِيقِ الْكَلَامِ أَرَدَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ - إِنْ حَدِيثُ كَرِجٍ مَوْثُوقٍ سَبْتٍ وَفِي حَقِيقَةِ كَرِجٍ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ  
 حُكْمًا خِلَافَ تَقْرِيجِ مَرْفُوعٍ بِرِصَالِهِ وَآبَنَ عُمَدَةَ الْبُرْهَانِ وَتَوَدَّى وَغَيْرُهُمْ أَزَايِمُهُ حَدِيثٌ وَفِي  
 قَوْلِ مَحَابِلِي - وَأَخْبَرَهُ مَشْهُورٌ سَبْتٍ كَقَوْلِ مَحَابِلِي حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ أَيْضًا  
 مُخْتَصَرٌ سَبْتٍ بِأَنْ قَوْلِ مَحَابِلِي كَقَوْلِهِ إِذَا كَانَ غَالِيَةً وَفِي مَقَامِ مَعْقِلٍ بِمَعْقِلٍ مَعْلُومٍ يَكُونُ أَمَّا أَنْ  
 قَوْلِ دِي كَقَوْلِهِ رَادِمَانِ وَفِي نَابِيسِ حُجَّتْ بِشَوْجٍ أَمَّا أَنْ قَوْلِ عُمَدَةِ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ  
 مُحَمَّدُ بْنُ فَرْوَانَ بَادِي شِيرَازِي صَاحِبُ قَلَمُوسٍ وَفِي سَفَرِ السَّعَادَةِ وَفِي صِفَتِ مَطْلُوعِي رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ - وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ - هَرَجِدُ كَقَوْلِهِ إِذَا هَرَجَ هَرَجَانِ  
 مُسْتَفَادٌ يَكُونُ وَفِي دِينِ بَارِهِ أَصْلًا حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 بَابِ نَابِيسِ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَفِي رِجَالِهِ كَقَوْلِهِ - وَفِي بَابِ تَحْقِيقِ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 وَفِي رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ صَاحِبُ تَحْقِيقِ الطَّلَبِ مِيرَافِي كَقَوْلِهِ حَاصِلُ الْمَطْلُوعِ بِطَرِيقِ تَحْقِيقِ  
 مُخْلَفٍ أَمَّا عُمَدَةُ مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ بِرِصَالِهِ أَيْضًا كَقَوْلِهِ - إِنْ كَانَ هَذَا بَدْعٌ سَبْتٍ (خِلَافَ مَا نَامُودِي كَقَوْلِهِ) -  
 وَأَيْضًا قَوْلِ هَرَجِدُ كَقَوْلِهِ إِذَا هَرَجَ هَرَجَانِ ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَفِي رِجَالِهِ كَقَوْلِهِ - وَفِي بَابِ تَحْقِيقِ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 أَزَايِمُهُ نَبَتْ لِهَذَا عِلَامَةُ عَيْنٍ وَفِي نَابِيسِ شَرْحٍ بِرَأْيِ مِي آدَمُ هَكَذَا وَإِنْ كَانَ مَوْثُوقًا لَكِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمُ الرَّفْعِ لِأَنَّهُ لَا يَجْعَلُ لِلرَّأْيِ فِيهِ أَنْتَ وَفِي مَقَامِ  
 وَفِي تَحْقِيقِ الْكَلَامِ أَرَدَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ - إِنْ حَدِيثُ كَرِجٍ مَوْثُوقٍ سَبْتٍ وَفِي حَقِيقَةِ كَرِجٍ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ  
 حُكْمًا خِلَافَ تَقْرِيجِ مَرْفُوعٍ بِرِصَالِهِ وَآبَنَ عُمَدَةَ الْبُرْهَانِ وَتَوَدَّى وَغَيْرُهُمْ أَزَايِمُهُ حَدِيثٌ وَفِي  
 قَوْلِ مَحَابِلِي - وَأَخْبَرَهُ مَشْهُورٌ سَبْتٍ كَقَوْلِ مَحَابِلِي حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ أَيْضًا  
 مُخْتَصَرٌ سَبْتٍ بِأَنْ قَوْلِ مَحَابِلِي كَقَوْلِهِ إِذَا كَانَ غَالِيَةً وَفِي مَقَامِ مَعْقِلٍ بِمَعْقِلٍ مَعْلُومٍ يَكُونُ أَمَّا أَنْ  
 قَوْلِ دِي كَقَوْلِهِ رَادِمَانِ وَفِي نَابِيسِ حُجَّتْ بِشَوْجٍ أَمَّا أَنْ قَوْلِ عُمَدَةِ مَرْفُوعٍ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ  
 مُحَمَّدُ بْنُ فَرْوَانَ بَادِي شِيرَازِي صَاحِبُ قَلَمُوسٍ وَفِي سَفَرِ السَّعَادَةِ وَفِي صِفَتِ مَطْلُوعِي رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ - وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ - هَرَجِدُ كَقَوْلِهِ إِذَا هَرَجَ هَرَجَانِ  
 مُسْتَفَادٌ يَكُونُ وَفِي دِينِ بَارِهِ أَصْلًا حَدِيثِي ثَابِتٌ لَمْ يَكُنْ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 بَابِ نَابِيسِ وَفِي مَسْحُوقِ رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ بِدَلِيلِ قَوْلِ وَفِي رِجَالِهِ كَقَوْلِهِ - وَفِي بَابِ تَحْقِيقِ حُجَّتْ نَبَتْ بِأَوْدِيَةِ مُخْلَفٍ فِيهِ أَسْتَمِيعَانِ  
 وَفِي رَقَبَةٍ حَدِيثِي صَحَّحَ سَبْتٍ أَسْتَمِيعَانِ صَاحِبُ تَحْقِيقِ الطَّلَبِ مِيرَافِي كَقَوْلِهِ حَاصِلُ الْمَطْلُوعِ بِطَرِيقِ تَحْقِيقِ

اعاديت مسيح رقبه را نيز

در مسيح رقبه را نيز

الانوار







و همچنین وعظ و پند و نصائح و ترجمه قرآن و حدیث بدین زبان باطل باشد چرا که تصنیف و تذکره و صوت  
 و رزم یا مثنوی یافته نداشتند چرا که در ازمنه متبرکه که مثنوی خود وجود زبان اردو نبود که بعد از آن بوجود آمده  
 پس تصانیف غیره بدین زبان چه معنی دارد - و این همه امور مذکوره بامید ثواب کرده میشوند - و اصل آن  
 یعنی در اردو تصنیف و غیره در شرع ثابت نیست - پس میباید که بموجب این تعریف اینهمه امور  
 بدعت باشند و مرکب آن مستحق ناز باشد - پس ازین قاعده ایشان برایشان لازم می آید که اکثر  
 و بایمان بهند - و در خیال اند سوال اگر گفته شود که مطلق وعظ و تصنیف در ازمنه مثنوی وجود بود  
 و اصل آن در شرع نیز ثابت است - و مقید و مطلق میباشد پس ثبوت این تصانیف و دیگر امور  
 واضح است **جواب** گویم که همین طور جواب مسئله تقاضای فیها نیز تصور باید نمود که مطلق شعر و ن  
 تسبیحات و غیره با نازل و نوحی و حصی در جمیع ازمنه مثنوی بلکه وجود تسبیح در زمانه با بعد از آن منسوخ  
 موجود بود و شمار مقید به تسبیحهای کذائی فرد آن مطلق است و نیز درین مقام بر تو مخفی نماند که آنچه  
 بعضی مردم در خطبههای جمعه و عیدین از وعظ و نصیحت بزبان فارسی و هندی و افغانی مثل منع  
 می نمایند که این اشعار نصیحت آمیز خواندن بدعت است که در زمانه رسول الله صلی الله علیه و سلم بجز از  
 الفاظ عربی در خطبه گاهی لغوی دیگر خوانده نشده محض غلط فهمی ایشانست چه در خطبه نصیحت آمیز  
 حاضرین لابدیست چه فرض اصلی از خطبه تمجید و تسلیه و اقرار شهادتین و نصائح سلیمان بشناویدن  
 احکام است مرا ایشانرا پس بر زبانیکان مردم اصطلاح میدارند بر نصائح و احکام ایشانرا و وقت  
 گردانیدن ضروریست چنانچه حق تعالی فرموده است وَقَالَ كَسْبُكُمْ مِنَ الرَّسُولِ لَا يَلْسَانُ قَوْمِهِ  
 و هیچ گونه بدعت را در آن مجال نیست چنانکه این همه امور در ازمنه مثنوی ثابت است  
 چنانچه در کتب مصرع است و آنچه از توهم بدعت بودن اشعار خوانی را پیش میکنند نیز جمل  
 ایشانست که آنچه در شرع منع از شعر خوانی آمده مطلق نیست که آن خود از آنحضرت علیه السلام  
 و نیز از بعضی خلفای راشدین و دیگر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین ثابت است بلکه منع از آن  
 اشعار خوانی آمده که از پیروی پر و بطور عاشقانه باشند چنانچه بر و اتفاق علم حدیث و روای  
 و ائمان و نقل صحابیه و شیعیه نیست فی الجمله از تعریف مذکور بطلان و بدعت بودن بعضی امور که  
 بالاتفاق جائز است لازم نمی آید و جائز بودن بعضی امور دیگر که بالاتفاق حرام و بدعت است

۴  
 این  
 تصانیف  
 ایشان  
 بر زبانیکان  
 در زمانه  
 مثنوی  
 در  
 بیان جزای  
 خواندن  
 بکتاب  
 فارسی  
 غیر  
 نصیحت آمیز  
 بجهت  
 بدعت



در عقوبت شیخ

لازم می آید پس ازین تقریر بخوبی معلوم شد که تعریف بدعت نه آنست که زید میان کرده بلکه  
تعریف مستقیم بدعت آنست که علمای محققین در کتب خود آورده و آن اینکه بدعت عبارت  
از اعتقاد داشتن امریکه خلاف باشد از آنچه فطرت آن از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام معروف  
و مشهور باشد و این اقتضا بسبب نوعی از شبهه و تاویل باشد نه بطریق انکار و وجود - چه عقلاً  
و داشتن خلاف امریکه از آنحضرت علیه السلام ثابت باشد بطریق انکار نه بطریق شبهه و تاویل  
کفرست چنانچه در المختار که کتابی از کتب مشهوره فقه ست می آرند اعتقاد آخر علی خلاف  
ما بحرف عن رسول الله صلى الله عليه وآله و آصحابه بتويع شبهة و تاویل لا یطریق  
انکار و وجود فانما کفر انتم و همچنین شیخ عبدالحق دهلوی رح در رساله اصول حدیث متصله  
مشکوه می آرند **البدعة** فالمراد به اعتقاد آخر محدث علی خلاف ما عرفت فی الذم  
و ما جاء من رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و آصحابه بتويع شبهة و تاویل  
لا یطریق وجود و انکار فان ذلک کفر انتم و همچنین در شرح شرح نخبة الفکر که کتابی معتبره  
در اصول حدیث و نیز در دیگر کتب معتبره نوشته من شاء لا یطالع علیه فلیخرج الیک  
پس می باید دید که تعریف بدعت مقید بقید از منته ثلثه عند المحققین نیست و چگونه مقید بان گردد  
که ورود مفاسد عظیمه بان کسی پوشیده نیست چونکه تعریف بدعت باین طور تعیین گشت که بدعت اعتقاد  
و داشتن است خلاف امریکه معروف و مشهور باشد از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام بسبب نوعی از  
شبهه و تاویل مثل مسح رجليں در وضو چنانکه مذاهب مانیه یعنی روافض است چه که امر معروف و درین  
باب از آنحضرت علیه السلام و صحابه کرام نه غسل رجليں است مگر قریه شیعیه تاویل در نص میکنند و آن  
اینکه آنچه در بعضی از اقوال و **اَرَجَلَاکُمْ** مجرور و مجرور جوار آمده میگویند که این جواز جهت عطف  
**اَرَجَلَاکُمْ** بر قول **بِرْءُ** و **سِکْم** آمده نه از جهت قرب جوار و بسببین تاویل و غلطی فتاوه اند  
پس لا محاله ازین تعریف صاف معلوم گشت که اتمانیه **سِکْم** و **بِرْء** در خطبها شنو اندین بفرمان  
واحکام بموافق اصطلاح قوم بهر زبانیکه باشد اگر چه عربی نباشد جائز است و گاهی بدعت سنیست  
و ثانیاً نیز باید دانست که لفظ تسبیح در عربی بچند معنی آمده چنانچه در زمره متفکران آورده  
**التَّسْبِيحُ التَّقْدِيسُ وَالتَّنْزِيهِ وَيَكُونُ بِمَعْنَى الذِّكْرِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّبْحَةِ خُرُوجَاتُ**

در عقوبت شیخ



مَنْ رَوَى عَنْهُ مِثْلُهَا سَبْعًا مِثْلَ غُرَّةٍ وَغُرَّةٌ - و در عرف و بلاد اترک و  
 کرد و عربی بنام بجه موسوم است چنانچه امام نووی در تندیلا لاسا آورده است که بعضی  
 سکون باخر زات منظومه است یعنی نهایی سلاک کشیده است که تسبیح آن کرده میشود و معرفت  
 و عادت کرده است آن اهل غیر یعنی صحابی است در حوض شستن ستار تسبیح است یعنی ترجمه پس این نام  
 از قبیل تمییه است باسم ذی الاله چونکه این هر دو امر را دانستی مع قول امام نووی رح که گفته اند  
 اكمال الخصال پس در بیان جواز آن باید شنید در رساله نزهة الفکر فی سيرة المذکر آورده و آخر  
 الترمذی عن طريق ما رویم عن كنانة مولى صفيته عنها قالت دخل على رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وبين يدي اربعة الاف كوة استجوبها قال سبحت بهذا  
 الا اعلمك يا كثر من سبحت به فقلت بلى قال فلي سبحان الله عند دخلهم  
 یعنی صغیر گفت من که تشریف در آوردم و بخانه من آنحضرت علیه السلام در پیش من چهار هزار  
 استخوان خراب بود که تسبیح بران میخواندم فرمود هر آینه تسبیح گفتی باین آری یا نموزم ترا زیاده تر از  
 آنچه تسبیح بران خواندی گفتی بل یا نموزی بفرمودند که گویا کی است خدا را بشمار مخلوق او است  
 و این حدیث را مندرجی و جزوی نیز ذکر نموده و گفته که نزدی و حاکم هر دو این را روایت کرده و  
 سیرط گفته که طبرانی نیز ذکر این حدیث کرده و نیز ابوداؤد در سنن خود در کتاب النکاح در باب  
 کرده بودن مرد از ذکر حال جماع با زن خود آورده عن ابی نصره حدیثی شیخی من طفاؤة  
 قال تسبیح ابا هريرة بالهداية فلو اصر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم اشهد تسبیحاً ولا أقوم على صبيغ منه بيتاً انا عند يومنا وهو على  
 سيرة له معه كبش فيه حصاة أو نوى وأسفل منه جارية له سوداء وهو يسبحها  
 حتى اذا كفد ما في الكبش نقاة اليها فحسبته فأعادته في الكبش فرفعه اليه فقال  
 الا احب اليك عن رسول الله الحديث يعني فتح طفاؤه گفت همان شد من بوجهی دیگر را  
 در این پس کسی را از اصحاب آنحضرت علیه السلام زیاده تر ضامی و همان فواز ترا زوی من پدرم  
 پس انفاقا روزی من نزد او بودم و وی من بر سر خود بود و با وی گفتم که در آن نگریز تا بود  
 با تخم طرا و نهی بر کنیز وی از حبش بود و ابوهریره در تسبیح آن سنگریزه میخواند تا آنکه

در بیان جواز آن

در بیان جواز آن

در بیان جواز آن

در بیان جواز آن



تمام گشت آنچه در کیسه بود و آن کیسه را بطرف آن کینه انداخت پس آن کینه از آنجا جمع کرده در کیسه  
پیکر کرده باز به البریه واد سپرد مرا گفت آیا بیان نکنم ترا حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم  
تا آخر آنست درین مقام صاحب کن رساله از رساله جلالت الدین سیوطی که بنام المنحة فی السبحة  
موسوم است آثار دیگری آر تو تفصیلش را بخواست اختصارش اینک امام احمد رح در زهد از  
مادر بنس می آرد که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم همسایه ما بود و میبود که تسبیح سنگریزه را  
میخواند و نیز ابن سعد از حکیم می آرد که سعد بن ابی وقاص تسبیح چغنی میخواند و نیز ابن ابی شیبه  
در مصنف خود از موسی سعدی آرد که کان لا یزال الذکر الذی فی النجوة فی کثیر التحدیث  
یعنی مرای الله واد ورا بخواستی از خرد و رخیطه میبود پس بعد از نماز فجر بیرون میکشیدی آنرا  
و تسبیح بر آن میکردی آنکه تمام گشتی آنست و نیز ابن سعد از ابی هریره می آرد آنکه کان یسبح بالثوبی  
المجزع یعنی الذی حاک بعضه بعضا حتی ابعث شیئ منه و ترک الیاء فی علی لونه و کل  
ما فیه سواد و بياض فهو مجزع یعنی چونکه ابوهریره روزی تخم خرما بکثرت تسبیح میخواند از جهت  
سائیدن آن بیکدیگر بعضی سفید و بعضی بزرگ سیاه اصلی خود باقی بایزه و این قسم چیز سائیده را مجزع  
میگویند و نیز ابن ابی شیبه از ابی سعید خدری می آرد که دوشی تسبیح چغنی میکرد و نیز  
بخوی و ابن عساکر از ابی صفیه مولا رسول الله صلی الله علیه و سلم می آرد که برای قطع کردن ناخن از لبها  
هناده میشد که در آن سنگریزه میبود پس تسبیح بآن میکرد تا نیم روز پس بخواستی پس و قتیکه نماز را  
گذاردی پس تا شام بآنها تسبیح میخواندی آنست این مقدار اخبار و آثار بیانگ بلند نمیکند  
که هر آینه شمر دین تسبیح با نامل و تخم خرما و حصی و امثال آن امر مندوب است بحسب مستحق تحقیق حضرت  
علیه السلام بطرف این ترغیب فرموده و صحابه را که بخوم الاجتهاد بودند این را اختیار نمودند پس  
هر که حکم کراهت و یا بدعت بر آن میکنند قول وی هم بر وی در دست و لایق اعتمادی و استیجاب  
نیست و معلوم است که فرقی نیست در میان شمر دین تسبیحات بنوی و حصی و قتیکه پراکنده باشند  
و در میان آنکه خوانده شود بر آن و قتیکه پراکنده باشند پس هر گاه که بخواه شمر دین تسبیحات بخوا  
پراکنده از میان سابق و امضی گشت پس لامحاله جواز آنجا و همه نیز ثابت گردیدند کلام الله و الاله  
و لکذا در المختار می آرد و لا یأسن بالتحاذ المسبحة لغيره لیکمل علی النجوة و درین مقام در المختار



ما شیء در المختار می نگار و دلیل الجواز ما رواه أبو داود والترمذی وابن حبان والحاکم  
وقال صحیح لا یسناده عن سعد بن ابی وقاص أنه دخل مع رسول الله صلى الله علیه  
والله وسلم على امرأة وبین یدیهما نوى أو حصی تسبیح به فقال أخبرک بما هو  
أیسر علیک من هذا وأفضل فقال سبحان الله عدد ما خلق في السماء وسبحان الله  
عدد ما خلق في الارض وسبحان الله عدد ما خلق بین ذلک وسبحان الله عدد  
ما هو خالق - والله أكبر مثل ذلک - والحمد لله مثل ذلک - ولا حول ولا قوة  
إلا بالله مثل ذلک فلهذه تسبیح عن ذلک وإنما أمرتک ها إلى ما هو أیسر وأفضل  
ولو كان مکروها لکن کما ذلک - ولا تزیّد التسبیح علی مضمون هذا الحدیث  
إلا یضیع النوى فی خیط ومثل ذلک لا یظهر تأثیره فی المنع فلا یجزم أن نقل الحادها  
والعمل بها عن جماعة من الصوفیة الأخیار و غیرهم اللهم إلا إذا ترتب علیه  
ریاء أو سمعة خلا کلام لتأقیه انتم کلام الشافعی یعنی سعد بن ابی وقاص بن میسر باید که  
من بار رسول الله صلى الله علیه وسلم بخانه زنی رفتم که آن زن بر تخم خرمایا بر سنگ زیا به تسبیح  
کردن مشغول بود آنحضرت علیه السلام فرمود که باسان زیاد و بهتر ازین ترا خبر میدهم  
پس تعلیم فرمود سبحان الله عدد الخیر پس آن زن را از ان منع نفرمود و جزین نیست که  
بهیروی بطرف آسان تر و بهتر از ان در فرموده اگر کرده بودی هر آینه آن زن را بیان کنی  
نیز فرمودی - و تسبیح بر مضمون این حدیث چیزی زیادت نمیکند مگر اینکه هر بار در شصت کشید  
بیشود و اینقدر زیادت را در منع تأثیر نمیباشد پس تسبیح بر مضمون تسبیح تسبیح و عمل بر ان از  
جماعت صوفیه صافی و غیرهم نقل گشته - یارب مگر اینکه تسبیح داشتن برای ریا و نموداری  
باشد پس در حرمت آن ما را کلامی نیست انتمی **تذنبیه** آنچه بعضی طلبای خراسان  
و پیشاور برای ظاهر پرستی و خوب صورتی تسبیح بر بند دست می بینند و یا فقرای هند از تسبیح  
برای نموداری در گلوبی بندند از نجاصات معلوم شد که آن فعل حرام است مسلمانان از ان  
اخذ واجب است نکته در مذمت ریا که از زنا و ربا و سخت تر است  
باید دانست که زنا و ربا و ریا هر سه چیز که در کتاب مبوط بیان قانع مقام آن گامینگی برانست

در بیان آسان و دل آسان تسبیحان که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند  
در بیان آسان و دل آسان تسبیحان که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند  
در بیان آسان و دل آسان تسبیحان که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند



حرمت آن قطعی اتفاقی است بآیات و اخبار و آثار عقل ذوی الالبصار و بالتفصیل مذمت  
 زن تا ورتوادر بعضی اجزای تذکیر خود که در تفسیر آیت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ  
الَّتِي كَسَبْتُمْ بمشاعفة الایة تبسود آمده بالتشیخ بیان نموده ام بطور لطیفه بیان مذمت  
 بریا از آن اینکه در کتب معتبره تصوف و اخلاق می آرود که هر یکبار زن تا که در بغیر تو به برود  
 در قبر برای وی ستمه صد روز و پنج کشاده گردد که از هر روز و از عذاب مخالف یکدیگر  
 بروی تابقیامت قائم باشد و چون عرصات قائم شود زن مزینیه بر سر زانی برهنه تن  
 نشاند و شود و آن آب منی حرام که در دنیا با هم صنایع کرده بودند از فرج وی جاری گشته  
 بالای بینی آنم زنی آمده و در دهن وی میرسد و بناچارگی آنرا خواهر چشید آنحضرت  
 علیه السلام فرمود که مخفی و بدبوئی آن آب ناپاک چنان باشد که اگر قطره از آن در بجهو دنیا  
 چکد از تعفن و تلخی آن همه زنده سر دنیا هلاک گردد باز آن زن مزینیه را برهنه تن کرده  
 نیمه چهل در کشش و دیگر آن از شرمگاهش بیرون شده بدین عذاب و رسوائی در میان  
 اهل عرصات ایشان هر دو را تا وقت وزن اعمال گرفتار سازند و منادی بر سر ایشان  
 آواز میدهد که ایشان آن کسانند که در دنیا یکبار زن تا کرده بغیر تو به برده اند پست در جهنم  
 خاص در مقام و بل در گروه زنا کاران مغذب شوند العیاذ بالله وَلَا تَقَالَ اللَّهُ  
عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَعْلَمُوا مَا تَعْلَمُونَ <sup>سوره بقره آیه ۱۱۵</sup> یعنی میباید نزدیک زن تا کرد که  
 آن حیوانی است و بدست از جنت راه که آن ذلت و خواری و دنیاست و عقاب و عذاب  
 آخرت چونکه این را دانستی پس باید دانست که در حدیث آمده که آنحضرت علیه السلام فرمود  
 یکبارم بدو که بخورد و آنرا مردی سخت ترست از سی و شش بار زن تا کردن در اسلام و هر آن  
 کس است که از حرام پیدا شود پس آن تش و ونج بآن سزاوارترست چنانچه در اعیان و علوم و  
 مشکو هست ازین حدیث صاف معلوم شد که سی و شش مرتبه زن تا کردن را خداوند آن عذاب  
 عذاب نمائند که یکبارم بدو را و بگیرند که بر باد دهند و آن را یکمرتبه است چنانچه اندیش  
 بخاری خوب روشن است و آنچه در عوام مشهورست که گزنفن و غنایان را بر امار است  
 و داند بواباکی ندارد و بعضی غلط است و بعضی زنی میگویند که در نقد مبل نفع گیرند و ازین

در کتب معتبره

حدیثی مذمت زن تا کردن را



و مکان و جانور را گرد کرده منافع آنرا در صورت خود آنکه اینهمه یکسان حرام است اصل

و در مذمت ربوبی تعالی در کلام پاک میفرماید الَّذِينَ يَكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا

كَمَا يَقُومُونَ الَّذِينَ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۰</sup> وَلَا يَتَذَكَّرُونَ

قبور و قیامت مگر چنانکه بر می خیزد و بپا می خیزد و شیطان بر او می تپد و بعد از آن بر کعبه جای

دیگر میفرماید وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۱</sup> فَإَن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۲</sup> مَخْلَصَةٌ لَّكُمْ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۳</sup> وَلَا تَعْلَمُونَ

کردن با خدا و رسول وی صلوات الله علیه و سلم یعنی هر که ربوبی بخورد با خدا و رسول وی صلوات الله

علیه و سلم می جنگد و چونکه این را نیز دانستی پس لطیفه این ذکر را نیز باید دانست و آن اینکه

ربا ضعیف ربوبیت یعنی در نفی ربوبی می باشد و کلمه ربایا بیای شانه آسمانی با اعتبار نفی ط

تفاوت و تضعیف است اشارت بانیکه ریاء در اعمال بدو مرتبه عند الله از ربوبیت بزرگتر است

یعنی هر آن عزاییکه برای ربودادن و خودن مقرر است و وجه آن برای ریا کاران همین است

و لهذا در حق ربانواران و مقران شریف آمده که فَأَذِّنْ لِّلرِّبَا أَنَّهُ حَرَامٌ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۴</sup> مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

و در حق ریا کاران در آخر کف نازل گشت وَلَا يَشْرِكُ بِهِ أَحَدٌ شِرْكَهٖ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۵</sup> وَأَنَّهُ يَوْمَ يُدْعَىٰ

خود کسی را شریک مساوی یعنی بهر یا عبادت خدا کردن با خدا شریک ساختن است چنانچه در تفاسیر

درین مقام بالتفصیل مشرع است و این آیت خاص است بر ریا کاران خلاصه آنکه ریا کاران از حق تعالی

فرمود وَلَا يَشْرِكُ بِهِ أَحَدٌ شِرْكَهٖ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۶</sup> وَأَنَّهُ يَوْمَ يُدْعَىٰ

مَادُون ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۷</sup> فَأَفْهَمُوا <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۸</sup> وَأَنَّهُ يَوْمَ يُدْعَىٰ

ایشان را هر که میخواهد می بخشد پس مسلمانان را لازم که از امور یا بجای خدا نمایند خاصه از تسبیح و تهنیت بر او

نمایش مخلوق ازینجا است که کسی گفته است

مصحف را خنده می آید از استغفار ما

الحاصل که درین مقام صاحب بنزهت افکار

برای جواز آنجا تسبیح دلیل ارجح می آرد و آن اینکه البونعم در حلیه الاولیاء در ترجمه الی هر یک

می آرد آنکه لَهُ خُطْبَةٌ وَكَأَنَّهَا عَقْدٌ <sup>و اینها سوره بقره آیه ۱۲۹</sup> فَلَا يَنَامُ حَتَّىٰ يَسْأَلَ

الی هر یک درم نموده که در آن دو هزار مرتبه بعد از تسبیح و می تا آنکه آن تسبیح را تمام خواندی

لطیفه در بیان ربانواران

تأخیر در بیان ربانواران



و ابن سعد در طبقات آورده چنانکه سیوطی رح گفته که زنی از فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب  
می آرد آنها گاه آن تسبیح بخواند معقود فیها یعنی که وی تسبیح خواندی بآن گشته که در آن مهر  
یا گره ما میبود پس این هر دو اثر خبر میدهند به سجود از شمر و در تسبیحهای شده اول چه که در میان مضمون  
هر دو اثر و در میان این تسبیح فرقی نیست - و چهاران رساله می آرد که ویلمی در مسند الفرو و سنن  
علی کرم الله وجهه آورده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يذکر المذکر المذکر المذکر  
لک الا و سادة السیوطی یعنی تسبیح یک یا دو باشد است - و در واج سوره که ائمه اگر چه در زلزل و غیرت  
اقران آنحضرت علیه السلام نبود مگر فقد اخبرنا النبی صلى الله عليه وسلم عن کثیر من کثیر  
الشیخ حدیث بعد فی تحقیق ان یکون هذا منها یعنی این تسبیح از ان قبیل است که آنحضرت  
علیه السلام قبل از وجود آن خبر از ان داده - و نیز وجود تسبیح در زمانه بعضی صحابه و تابعین بود  
اما در زمانه اصحاب پس آنست که از ابی هریره رح گذشت و نیز ملا علی قاری رح در مرقاة شرح  
مشکوة در باب الذکر بعد الصلوة می آرد و قال ابن حجر الزیلات فی التسمیة بالنوی و الحکم  
کثیرة عن الصحابة و بعض ائمة الترمذیون بل راها النبی صلى الله عليه وسلم  
و اقرها انتم هذا کله مما اورد صاحب الرسالة یعنی روایات در باب تسبیح خواندن  
بر نوئی و حصی بسیار اند از صحابه و بعضی ائمه مؤمنان بلکه آنحضرت علیه السلام این را دیده و برقرار  
داشت یعنی منع از ان نفرمود و اما در زمانه تابعین پس صاحبین رساله از حسن بصری رح که  
در زمانه صحابه بود پسند عجیب غریب می آرد که آخر آن این است که بشرحانی رح تمییز خود را میفرماید که  
عمر کی رح استاذ خود را دیدم و در دست وی تسبیح بود پس پرسیدم از وی مثل پرسیدن تهازن فقال  
سأیت استاذی الحسن البصری و فی یدیه تسبیحة فقلت یا استاذی معة عظیم شأنک  
و حسن عبادک انت الی الان معة التسبیحة فقال لی هذا شیء کنا نستعملنا فی  
البدایات ما کنا ندرکه فی الایات اونی احب ان اذکر الله یقلی و ینوی و یلانی انتم  
یعنی فرمود که من استاذ خود حسن بصری رح را دیدم و در دست او سجد بود پس گفتم ای استاذ با وجود  
بلندی شان تو و حسن عبادت تو تا این دم با سجد میباشی پس فرمود که این آن چیز است که در  
ابتدای امر استعمال آن میکردیم که بگذاردیم آنرا در انتهای امر هر آینه دوست میدارم



اینکه یا کرم خدا را بول خود و بر بان خود فاسد میگویم از نجاست که تسبیح آنرا  
 دیده خواندن ثواب بسیار دارد و از آنکه تلاوتش بیا و از نیز میکنند چرا که دیده خواندن چشم  
 و دل و دست و زبان و دیگر اعضا همه با مشغول قرآن و یاد خدا مصروف و مشغول اند بطلان  
 تلاوت بحفظ و بعد از نقل این قول بهدین رساله می آرد که ترجمه اش اینکه سالم بن عبد الله بن  
 سالم البصری المکی در رساله امداد فی علو الاسناد گفته که ازین قول حسن بصری که هَذَا كَيْفَ  
 كُنَّا اسْتَعْمَلْنَاهُ فِي الْيَدِ آيَاتِ صَافٍ ظَاهِرٌ كَسَجْدَةٍ عَمْدٍ صَحَابَةٍ مَوْجُودٍ وَجَرَّاهُ كَيْفَ  
 حَسَنُ بَصْرِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْإِسْكَافِ بِأَصْحَابِ أَخْضَرْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ جَرَّاهُ وَجَرَّاهُ وَجَرَّاهُ وَجَرَّاهُ  
 از خلافت حضرت عمر (رضی الله عنه) تولد شده بود و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت طلحه را رضی الله عنهم  
 دیده بود و در فتنه یوم الدار در قضیه حضرت عثمان راضی بود و درین ایام عمر وی چهارده سال بود  
 و روایت حدیث از عثمان و علی و عمران بن حصین و عقیل بن یسار و ابی بکره ثابلی موسی و ابن عباس  
 و جابر رضوان الله علیهم اجمعین و خلق کثیر از صحابه راضی میکنند از عبارات دیگر طایفه یحیی بن  
 و باب جواز آنکه سجد ملا علی قاری هم در مرقاة شرح مشکوٰۃ در بیان حدیث سعد بن کور در  
 فضل اول من یسجد هَذَا أَصْلُ صَاحِبِ الْجَوْنِ الشَّيْخِ الْقُرْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 تِلْكَ الْمَرْءُ إِذَا فَرَّقَ بَيْنَ الْمَنْظُومَةِ وَالْمَنْشُورَةِ وَلَا يُقْبَلُ قَوْلُ مَنْ عَدَّهَا بِحَدِّثٍ  
 وَقَدْ قَالَ الْمَشَاهِيرُ أَنَّهَا سَوَاءٌ الشَّيْطَانِ - وَرَوَى مَعَ الْجَمْعِ بِحَدِّثٍ فِي يَدِهِ حَالِ أَهْلِهَا  
 فَسَمِعَ عَنْهُ فَقَالَ شَيْءٌ وَصَلَّاهُ إِلَى اللَّهِ كَيْفَ نَزَّكَهُ وَلَعَلَّ هَذَا أَحَدُ مَعَانِي قَوْلِهِمْ  
 إِلَهِيَا كَيْفَ مَنِ الرَّجُوعُ إِلَى الْيَدِ آيَةِ أَنْتَ وَمَا جَلَّالُ الدِّينِ السَّيُوطِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَرَوَاهُ أَخْبَارُ  
 گفته که نقل عن أحد من السلف ولا من الخلف المنته من جواز هذا الذي ذكره الشيخ  
 بل كان أكثرهم يعدونه بها ولا يروونه مكرها وقد مر في بعضهم كيف تسبها  
 فقيل له اتق الله فقال لا ولكني أعتدك أنته ناقل الحروف مسكين عبد الجليل  
 عفا الله عن جرائمه الحق التوكيل ودين محل سگوید که همه سلف ابرار و خلف اخیار چونکه  
 بر جواز چیزی متفق باشند قطع محاطا و دیگر دلائل باز در جواز آن هیچ شکلی نماند بموجب قول  
 علیه السلام قَارَأَ الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ حَسَنٌ چنانکه امام محمد در موطا آورده



واما احمد و بن زرار و طحاसी و طبرانی و ابوالنعم و غیر هم از قول بن مسعود مراد آورده و در کلمات  
 هر چند که موقوف است مگر از روی معنی مرفوع باید انما داشت چرا که مضمونش از آن قبیل است که  
 بجز از شارع کسی دیگر قائل آن نمیتواند شد فافهم - و محمد بن محمد بن محمد که باین امیر حاج اعلی  
 مشهور است و یکی از تلامذہ شیخ ابن الهمام و بن حجر است و در زینة وفات یافته در حلیه الحلی  
 شرح نیت المصلی بعد ذکر حدیث سعد و سیریه گفته هذی الاحادیث مع ما تشهد بها  
 اتخاذ السبعة المعروفة لاحصاء علی الشیخ و غیره من الاذکار من غیر ان  
 يتوقف علی و رد شیء خاص فیها یعنی نه ابل حدیث سعدی کالقیس فی ذلک اذ لا  
 تزيد السبعة علی مضمونه الا یضم الثوی و نحوہ فی خیط و مثل ذلک لا یظهر تأثیرہ  
 فی المنع فلا جرم ان نقل اتخاذها و العمل بها عن جماعہ من السادة الاحبار انتم  
 و زین العابدین صاحب الاشباہ و النظائر و فتح النفا شرح المنار و بحر الرائق  
 بعد ذکر حدیث سعد گفته هذی الحدیث و نحوہ مع ما تشهد بانه لا بأس باتخاذ السبعة  
 المعروفة لاحصاء عدد الاذکار اذ لا یزيد السبعة علی مضمون هذی الحدیث  
 الا یضم الثوی و نحوہ فی خیط و مثل ذلک لا یظهر تأثیرہ فی المنع اللهم الا اذا ترتب  
 علیها ریاء و سعة فلا کلام لتأثیرہ انتم و علماء الدین محمد بن علی بن محمد بن علی  
 بن عبد الرحمن و مشقی معروف بمصطفی صاحب التصانیف که در دمشق در شذراته بنابر و هشاد  
 و هشتم ما مشرق و احوال اشغال فرموده در در المنار شرح تنویر الابصار گفته لا بأس باتخاذ  
 السبعة لغير ریاء کما بسطه فی البیو کما مر و ایضا در رقاہ و شرح حدیث سیر می آرود  
 فیہ جواز علی الاذکار بسبعة الا براء و قد کان لا یمنع من خیط عقید کثیره  
 یستعمل بها و من ساعه انما بدعه غیر معنی لوجود اصلها فی السنة و لقوله صلے الله  
 علیہ و آله و سلم اصحابی کالجورم بائهم اقتدیتکم اهتدیتکم و ایضا التقدی الامال

ع  
بر این مسود  
در حق کشیده  
باب در وقت  
مجلس ۱۱  
من در حرم  
ع  
نایب الملک  
صلی الله  
علیه وسلم  
ع  
افغانستان  
وقت  
درد ۱۲

هو ايس داداده کلا اجتماع  
عشقلائے جوج نمود در انجمن  
در ابتدا اسے از مشرق  
با هم نیت علامه یعنی  
نمودار دان بام محصور و دونه  
شماره و علامه یعنی رفته باز  
شماره و علامه یعنی رفته باز



دَلَالَةً عَلَى الْأَقْصَلِ وَبَيَّنَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ فَإِنَّهُمْ أَيْ لَا تَأْمَلُ مَسْئُولَاتِ  
 مَسْئُولَاتٍ أَنْتَ يَعْنِي فَرَمَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ تَأْمَلُ بِرُزْ قِيَامَتِ سَوَالِ كَرْدِه شُونَد وَنَطَق  
 كَرْدِه شُونَد وَامام یا فعی شافعی می بینی که در سنه دو یا سه سال پیشتر از هفت صد سال تو لدیته  
 و در ۶۹۸ هجری مقصد و شصت و هشت در مکه معظمه در جمادی الاخری وفات یافت در الارشاد  
 وَالتَّطَوُّزُ فِي فَضْلِ ذِكْرِ اَللَّهِ تَعَالَى وَكِتَابِهِ الْغَزِيَّةُ كَقَوْلِهِ سَرَى بَعْضُهُمْ فِي يَدِ الْمُجَنِّدِ سُبْحَةَ  
 فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَعَ شَرِّكَ تَأْخُذُ بِسُبْحَةِ فَتَقَالَ كَرِهْتُكَ وَصَلْتُ بِهِ إِلَى سَرَّاجِ  
 لَا أَفَارِقُهُ أَنْتَ فَهَذَا كَلِمَةُ الْإِقْدَامِ بِسَبِّهِ أَمَّا الْمُحَصَّنَةُ مِنْ نَرْمَةِ الْفَكْرِ فِي سُبْحَةِ الذِّكْرِ  
 وَأَنْ شَتَّتِ الْإِطْلَاعَ عَلَى لَا زَيْدٍ بِهَذَا فَارْجِعْ إِلَى مَطَالَعَةِ تِلْكَ الرِّسَالَةِ الْعَلِيَّةِ  
 ذِكْرُ بَعْضِ فَوَائِدِ سُبْحَةِ دَاشْتَنِ بَاخُو چنانکه بعد از این رساله آورده اول اینکه آنها که گفته  
 اللَّهُ تَعَالَى كَمَا مَرَّ فِي تَسْبِيحِ يَدُ مَسْئُولِ بَانَدُ ذِكْرُ خُدا را چنانچه گذشت و دوم اینکه درین هفتاد  
 بروا می گویند که خدا را هر گاه که می بیند تسبیح را یاد میکند که این اسباب ذکر خداست  
 پس خواهد کشید و او را بسوی ذکر خدا ذکر السیوط سوم اینکه در اتحاد تسبیح اقتداست  
 بجماعت متصوفه صالحین و علماء و محدثین و در ابوداود و غیره مرفوع از آن حضرت علیه السلام  
 مِی آرَد مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چهارم اینکه در دَاشْتَنِ تَسْبِيحِ با خود خجاست از  
 ممالک دنیوی و اخروی چنانکه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی رح از بعضی معتبرین حکایت می آرَد  
 که و سَ با قاضی در پی بیت المقدس بود پس یکا یک تَرَاقان عرب بر سر ایشان میخند  
 و همه قافله از جامه و سامان مجرور سا خند پس مرا نیز با ایشان از جامه مجرور سا خند و هر گاه که  
 عمامه مرا از من گرفتند سبوح من از سر من بزرگ افتاد مجرور دیدن ایشان سجد را گفتند که این شخص  
 صاحب سبوح است پس واپس دادند مرا آنچه از من گرفته بودند پس رفتم من زمین ایشان سالم  
 قَالَ السُّيُوطِيُّ فَأَنْظِرْ يَا أَخِي إِلَى أَهْلِ الْأَلَاةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَزْهَرَةِ وَ مَا جُمِعَتْ فِيهِ مِنْ حَبِيبِ  
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَعْنِي بَيْنَ بِي بَرادرم که سانیکه اسباب مبارک از اهره با خود میدارند و آنچه جمع  
 است در وی از غیر دنیا و آخرت پنجم اینکه آنچه بعضی آوراد محذوره و از کار معدود و متعینه  
 که در احادیث وارد گشته بجز از تسبیح است و نشاء و شوارست چنانچه سیوطی رحمه گفته که اکثر ذکر

در بعضی از آنها که گفته اند که تسبیح را یاد میکند که خدا را هر گاه که می بیند تسبیح را یاد میکند که این اسباب ذکر خداست پس خواهد کشید و او را بسوی ذکر خدا ذکر السیوط سوم اینکه در اتحاد تسبیح اقتداست بجماعت متصوفه صالحین و علماء و محدثین و در ابوداود و غیره مرفوع از آن حضرت علیه السلام می آرَد مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ چهارم اینکه در دَاشْتَنِ تَسْبِيحِ با خود خجاست از ممالک دنیوی و اخروی چنانکه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی رح از بعضی معتبرین حکایت می آرَد که و سَ با قاضی در پی بیت المقدس بود پس یکا یک تَرَاقان عرب بر سر ایشان میخند و همه قافله از جامه و سامان مجرور سا خند پس مرا نیز با ایشان از جامه مجرور سا خند و هر گاه که عمامه مرا از من گرفتند سبوح من از سر من بزرگ افتاد مجرور دیدن ایشان سجد را گفتند که این شخص صاحب سبوح است پس واپس دادند مرا آنچه از من گرفته بودند پس رفتم من زمین ایشان سالم قَالَ السُّيُوطِيُّ فَأَنْظِرْ يَا أَخِي إِلَى أَهْلِ الْأَلَاةِ الْمُبَارَكَةِ الْأَزْهَرَةِ وَ مَا جُمِعَتْ فِيهِ مِنْ حَبِيبِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَعْنِي بَيْنَ بِي بَرادرم که سانیکه اسباب مبارک از اهره با خود میدارند و آنچه جمع است در وی از غیر دنیا و آخرت پنجم اینکه آنچه بعضی آوراد محذوره و از کار معدود و متعینه که در احادیث وارد گشته بجز از تسبیح است و نشاء و شوارست چنانچه سیوطی رحمه گفته که اکثر ذکر



معین که در سنت آمده غلب اینک انگشتان شمرده نمیشود و بالفرض اگر ممکن باشد پس بسبب مشغول بودن وی بشمار انگشتان ششوع را از دل پیردانتی فائده ملا علی قاری رحمه مرثا آورده که نزد بعضی شمرن تسبیحات بر سر انگشتان یعنی انامل بهترست از شمرن آن بر تسبیح **القول علیه الصلوة والسلام یا نسأله المؤمنات علیکم بالتسبیح والتحمیل والتقدیس واعقدن یا لایامیل فانهن منسکات مستطقات** و نزد بعضی درین تفسیرست و آن اینکه اگر در شمرن از خطا و سهوا من باشد پس بر سر انگشتان و دست ورنه بر تسبیح افضل است **قول فیصل** بیکه قول ثانی حق است و رعایتش مقدم فائده دیگر جائزست رشتن تسبیح از حریر چه حرام پوشش ابریشم است اگر چه حکما باشد مثل کتان و طلق استعمال آن قال محمد امین صاحب الشاهی فی الشاهی لا تکره الصلوة علی سجادة من لا یؤیسیم لان الحرām هو اللبس بالانزعاج بسائر الوجوه فلیس بحرام کما فی صلوة الجواهر و آخره الفیهستانی و غیره فقوله **هو اللبس** ای لو حکما کما فی کتاب فی الفیة استعمال اللباس من لا یؤیسیم لا یجوز لانه نوع لیسینت و علامه ابن حجر مکی که در فیه منعه نه تولد یافته و در فیه منعه نه تناد و پنج انتقال فرموده در کتاب ز و احر عن اقتراف الکتاب اثر آورده که جائزست نقش کردن ابریشم بر پنبه و نیکه بقدر چهار انگشت باشد و چنین خطیسمه یعنی رشتن تسبیح و قلم نیره و کتبه بر آن جائزست انتهی ترجمه و الله اعلم بالصواب و عند ام الکتاب

### سوال ششم

چه ضریب اندکای دین عالمین شرع بین در ایصال ثواب باموات از عبادات و بیکه بار و روح ایشان میرسد باز - و بر تقدیر تصحیح اخبار زمره بنجدیه و ما بیه را چه جواب است که میگویند آن لیسینت للانسان الا ما سغه یعنی بیکه نیست برای انسان مگر آنچه سخی کردوی و نیز میگویند کل نفس بما کسبت سرفیت یعنی نفس گرددست با آنچه دی کرده انتهی بپنجا **الله توجروا عند الله ان الله لا یغنیع اجر الحسینین الجواب** **احول و بینه** از اجزاء الی الوصول کعبه باره اثبات ایصال ثواب بار و روح اموات از عبادات مالیه و بدنیة اوله شرعی بکثرت موجودان و عمومیت اول مزل است باینکه مال اعمال و نیکه

ما تعلیقت ذکر را نا امل بر سر

در جواب ابوالیصال ثواب بار و روح ایشان

سوال ششم در ایصال ثواب باموات از عبادات و بیکه



اعمال خود برای روح میت به جهت ازاران چیزی نمی رسد بنا بر این باید و معنی بطرف  
 نسخ آیت رفته اند نکته در حق پیغمبرین است آنچه گفته شده و مشهور به السنه عوام گشته  
 مردم و دونه فاخته نه در و در عموال از سنگین پرسیده میشود که چون از سعی و عمل غیر مرده  
 فائده و نفع نیرسد پس مردگان خویش نماز جنازه چرا میخوانید اگر گویند که این نماز در حقیقت  
 به عاست و در آن مضایقه نیست که با رواج ایشان چیزی نمی بینیم که در حق ایشان از حق تکلیف  
 و عیون ما هم گوئیم که از دعای شامرا موت را فائده میرسد یا نه اگر گویند که غیر سده گوئیم که از تکلیف این  
 عبث گشت چرا که عبث بر آن فعل است که از گردن آن فائده نمیباشد و حال آنکه کلی عبث  
 حرام را شامیز قائل اند پس هر کس فعل حرام مستوجب لعن و است و از آن واجب است  
 و اگر گویند که بلی دعای مادر حق اموات مفید است گوئیم که این اقوال شما از ظاهر مضمون آیت  
 حق لیس للانسان الله مخالف است یا موافق اگر گویند که موافق است پس انکار از امر بیعت  
 و کذب مریخی و اگر گویند که مخالف پس مطلوب یعنی ایصال ثواب با موت از قول منکر ثابت گشت  
 و انکار منکر باطل و هو المطلوب فانظر بالتشکیک لک فقیه فان هذا التفریق مثبت للامور  
 الحقیقیه و اما آیت لیس التکلیف و هیئت کما چیزی تعلق نیست باهدای اعمال خود با رواج  
 غیر از مردگان و غیره از اقوالست و این و نه انکار چه در آیت مذکور حال اگر قناری ماصیان است  
 باعمال مذموم و قطع لحاظ از نیکه از شفاعت و تبرعات غیر فائده می یابند یا نه فاضل اما  
 دلائل جواز آنکه نماز جنازه که بر میت میگزارند و جمیع اهل اسلام آن قائل اند و این نماز عا  
 شامل است چه اگر برای بالغ اللهم اغفر له و برای صغیر و صغیره اللهم اجعله لنا الله  
 یا اللهم اجعلها لنا الله خوانده میشود و اگر از اعمال احوال مردگان فائده نمیدوی پس شلح  
 علیه السلام چگونه روایتی و قلم گذاشتی و نیز آنحضرت علیه السلام از طرف امت خود چرا  
 قرآنی فرمودندی و در کلام ربانی برای دعا در حق والدین و دیگر مؤمنین چگونه تعلیمات  
 گشتی سرت اغفر لی و اولادک و اولادکم و یوم یقوم الحساب پس اینهمه اشیاء از  
 اعمال میت هرگز نیست و از ظاهر نص و آن لیس للانسان الله مخالف است و انکار ازین منجم  
 انکاره است و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب صحابی چگونه فرمودندی که ثواب حج

فصل در بیان ثواب  
 در حق اموات  
 و در حق اشیاء  
 و در حق اشیاء  
 و در حق اشیاء  
 و در حق اشیاء











محل خود را یکی نبخشید پس آن کس را از محل غیر فائده نباشد و اما بعد از بخشیدن برای وی محل غیر  
 مفید باشد بسبب ورود و خصوص موقوفه درین باره چنانچه امر عامی والدین و تغافل را که بزرگان  
 از قرآن اخبار ثابت است و نیز ثابت است که گفته شده است

از بهر مرده زندگان بدست صدقه و یا دعا	گردد عذابی دورشان یا بند راحت بیشتر
---------------------------------------	-------------------------------------

پایدار است که محمد بن عبدالوهاب  
 بخدی برای ایجاد مذهب خود بعضی مسائل را از طرف خود خواش تراش کرده و اکثر مسائل را از  
 کتب مذاهب مختلفه اهل اسلام مانند خوارج و و افاض و معتزله و غیر آنها جمع نموده مذاهب متقل  
 آنها قرار داده و کتابی را درین باب تالیف نموده بنام کتاب التوحید موسوم ساخته مردم را بر  
 اتباع آن مجبور میگردد و این چنانچه در فصل ششم از باب اول این کتاب بحث هزارا بخوبی بیان  
 نموده پس در باب عدم ایصال ثواب بار اول احکامات مذاهب معتزله را اختیار کرده است لال  
 ایشان را افند نموده مگر تعجب است از لال مذاهبان هندی که با وجود ادعای علی باحدیث احادیث صحیح  
 موقوفه بآئینه دعوی صحبت آن میدارند درین باره میگزارند و از استدلال معتزله که شیخ ایشان  
 بران تمسک نموده اغماضی نمی آرند و آیت مذکوره هر چند که بظاهرا از صریح آیات و احادیث  
 مخالف است چنانچه از کتب معتزله درینجا بیان کرده شد و علما برای تطابق و توافق در میان  
 خصوص محل نیک بیان نموده و آیت مذکور را منقول یا منسوخ قرار داده تا اما ایشان از ادین مسئله  
 از مسلک معتزله که متمسک به شیخ ایشان شیخ بخدی است رد گردانی می و برای اصل مردم همان  
 آسانی و بجهت مجادله و طولانی است الحاصل و شیخ محدث دهلوی رحم در تاریخ النبوة آورده که  
 از جمله ضلالت این است که مرایشانراست چه یک سعی کردند ایشان بذات خود و آنچه سعی کرده شود  
 برای ایشان و نبود مرکسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزیکه سعی میکردند بذات خود و همچنین  
 گفته است عکرمه و درینجا اشکال می آرند بقول سبحان و تعالی و ان لیکنس الذین انزلنا ما سنس  
 چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی رافع نیست جز از آنچه خود سعی نموده و عمل کرده و جواب بگویند  
 ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی و ان یبعثهم محمد بن لیکنهم  
 و اینک ان الحق که هر دو سعی یک سعه پس گردانیده میشود و لطف و در میزان والدین و غیره پس گرد  
 برای ایشان و قبول میکنند حق تعالی شفاعت آنها را و بنا و شفاعت آنها را ببلیل قولی و باینکه



اَبَاؤُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَلَيْسَ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْسًا قَرِيبًا مِمَّا تَقُولُونَ اَلَا تَدْرُونَ اَنَّكُمْ تَقُولُونَ اَلَا تَدْرُونَ اَنَّكُمْ تَقُولُونَ اَلَا تَدْرُونَ  
 میکنند برین قول - و مومن میرسد بوسی ثواب عمل صالح از غیروی و در حدیث صحیح آمده که هر کس مردی را  
 بر زنده می روزه - روزه دارد از وی ولی وی و فرزند وی صلی الله علیه و سلم برای کسی که  
 میگرداند غیر خود چنانکه از نخست از خود پس از آن بگذارد وی و از عاقبتش صدقه بدهد آمده که حضرت  
 کرد از برادر خود عبد الرحمن و اعتنا کرد از وی و گفت سعد بن عبادہ یا رسول الله ما در من مرد  
 آیا تصدق کنم از جانب من؟ فرمودم گفت کدام صدقه فاضله است؟ فرمود آب دادن پس ساخت سوره  
 چاهی و گفت هَذَا بِكَ لَمْ يَسْقِ وَجَدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بَيْنَ يَدَيْهِ بَكَرَةً كَرَاهَهُ لَوْ دَرَسَ بِأَدْرَاسٍ  
 مرد و توانست و فکر پس فتوی داد ابن عباس پس از آنکه از جانب او برود و دیگر اینکه از حضرت  
 بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابو جہل است و بعضی گفته اند عقب بن معیط و بعضی گفته اند ولید بن  
 المغیره و بعضی گفته اند که مراد از انسان اینجا زنده است نه زنده و بعضی گفته اند که این عبارت از شرع نیست بلکه از اهل بیت  
 شریف است مگر انسان از کسی دی و سعی غیروی بر دوست است نه حقیر آباد چونکه تخمین از ایشان احوال را با ایصال ثواب  
 باموات موجود اند مگر این زمره فادیه از اضلال مردم باز نمی آیند با آنکه در صحیح مسلم نفس میرج  
 در باب وصول ثواب الصدقة عن الميت درین مسئله موجود است عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَى أَتَيْتُ نَفْسَهَا وَلَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِهَا  
 لَوْ كُنْتُ لَتَصَدَّقْتُ أَفَلَهَا أَجْرُ أَنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا قَالَ كَعْرِفْنِي وَنَزَلَ فِي بَابِ تَقَارُ النُّصُومِ  
 عن الميت في المسلم چند احادیث بالتصريح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود اند و آن احادیث  
 تنها در نفس ایصال ثواب باموات و آن بجز نصوص صریحه اند باره تساوی ایصال  
 سفروضة لازم از زنده اموات با وای احیا باراده قضا از موتی چونکه اعمال سفروضة باقیه بمسل  
 زندگان از زنده مردگان عند المحدثین قاطبته ساقط میگردد پس از نفس ایصال ثواب بر  
 ترقی درجات و نجات اندکات انکار و درین چه انصاف و کدام دینداری است بطریق چهار  
 بدین یک حدیث اتفاقانوده شد و جمله دیگر احادیث را حواله به صحیح مسلم کرده شد عن عائشة  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيًّا  
 سَأَلَ عَنْهُ وَلِيًّا أَوْ شَاحِي أَوْ رَدَّ فِي الْبُحْرَيْنِ صَامًا وَصَلَا وَتَصَدَّقَ بِحَقِّهِ

له بانته  
 واثبات  
 در صحیح  
 مسلم



ثَوَابَهُ لِعَلَّيْهِ مِنْ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ جَازٍ وَيَصِلُ ثَوَابُهَا إِلَيْهِمْ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ  
 الْحَقُّ وَقَدْ نَقَلَ عَنْ جَمَاعَةٍ أَنَّهُمْ جَعَلُوا ثَوَابَ أَعْمَالِهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَقَالُوا نَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى  
 بِالْفَقْرِ وَالْأَفْلَاسِ وَالشَّرِّ لَيْسَ لَا نَمْنَعُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا يَشْرُطُ فِي الْوُصُولِ أَنْ يُهْدِيَهُ  
 بِلَفْظِهِ كَمَا كَانُوا عَطَفُوا فَقِيرًا بَيْنَ الرُّكُوعِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَوْصِلْ ثَوَابَ مَا قَرَأْنَا لَكَ  
 فَلَا تَنْفَكْ عَنْهُ وَتَرْتَمِي سَحَرًا عِلْمًا وَ نَا فِي بَابِ نَحْجُ عَنْ الْغَيْرِ بَأَنَّ لِلنَّاسِ أَنْ  
 يَجْعَلَ ثَوَابَ عَمَلِهِ لِعَلَّيْهِ صَلَوةً أَوْ صَوْمًا أَوْ صَدَقَةً وَغَيْرَهَا كَذَا فِي الْهَدَايَةِ لَا تَقْصُرُ  
 لِمَنْ يَتَصَدَّقُ نَفْلًا أَنْ يَتَوَصَّى بِتَجْمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَهَا تَصِلُ إِلَيْهِمْ  
 وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ وَهُوَ ذَهَبُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيَلُّ بْنُ  
 حَبْرٍ الْكَلْبِيُّ عَمَّا لَوْ قَرَأَ أَهْلُ الْمُتَّبِعَةِ الْفَائِضَةَ هَلْ يُقَسِّمُ الثَّوَابَ بَيْنَهُمْ أَوْ يَصِلُ لِكُلِّ مَنَّهُمْ  
 وَثَلْ ثَوَابَ ذَلِكَ كَمَا مَلَافَاجَابَ بِأَنَّهُ أَفْنَى جَمْعُهُ بِالْثَانِي وَهُوَ الْكَافِي بِسَعَةِ الْفَضْلِ  
 أَنَّهُ مَحْصَرٌّ أَمَّا التَّقْدِيمُ وَاللَّخِيرُ فَيُقِي الصَّحَابَةُ وَرَفَعَتْ خَيْرَ بَيْنِ مَسْئَلَةِ لَطِيفِهِ بَيْنَ رَسَائِدِ  
 وَأَنَّ أَيْكَةً فِي جَانِبِ الْكِبَرِ بَادِلًا مِنْ بَرَسِ بَارِزٍ وَ عَظِيمَانِ مِيكَوْرَحْنِ بِدِيَارِ سَانِدِكُ قَوْمِ اهِلْ بَدْعَتِ  
 كَخُورِ اِبَاهِلِ سُنَّةِ وَجَمَاعَتِ مَشْهُورِ سَيَكُنْدُ دَوْمِ اَزْ حَقِيقَتِ بَرَسِيدَارِ نَدُورِ سِيسِ مَرْدُكَانِ اَزْ عِبَادَاتِ  
 بِدِينِهِ وَ اِلَيْهِ سَبَبِ بَدْعَتِ ضَائِعِ سَاخْتِهَ مِيكَوْنِدُ كَالِ اِيصَالِ ثَوَابِ بَارِوَحِ طِبْعَاتِ مَشَائِخِ وَ اَتَارِبِ  
 مَنُودِيمِ هَرْ حَيْثُ كَدَرِ قُرْآنِ وَ حَدِيثِ مَنَعِ اَنْ اَمْدَه وَ اَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ اِلَّا مَا سَمِعَ وَ كُلُّ نَفْسٍ  
 يَمَّا كَسَبَتْ سَاهِيْنَةً مَكْرَايِنِ جَمَلَا اَزْ بَدَاهَةِ الْعَقْلِ نِيْزِ اِنْقِدَارِ مَنِيْ يَابَنْدِكُ اَلْكَرْسِيِّ اَزْ اِيْشَانِ اِيْجَارِ  
 يَابَسْفَرِ كَرَسَنَدِ وَ تَشَنَدِ اَمْدَادِ اِيْزَادِ اِيْشِ بَطْرِيقِ اِيصَالِ بَا اِيْشَانِ چِيْزِيْ تَصَدَّقُ نَا يَابَا اِيْزَادِ  
 بُوِيْ رَا مَنِيْ خَوَابِدِ كَسِيْدِ يَا اَزْ اَنْ مَكِّيْ نَجَاتِ يَابَدِ وَ چُونِ دَرِجَاتِ اَزْ تَصَدَّقُ كَدِ عَمَلِ غَيْرِ سَتِ مَدْفُوتِ  
 كَبْسِيْ چِيْزِيْ مَنِيْ رَسْدِ سِيسِ اَبْدِ مَمَاتِ چُكُونَدِ رَسْدِ ظَرْفِيْ فِي الْفَوْرِ جَوَابِشِ بِجَا اُورْدِ وَ چُونِ اَشْنَامِ  
 سَمْتِ نِهَادِ مَرْدِهْ اَشْنِ دَاوَدِ كَدِ اَنْ لَانْدِهَبِ تَمَلُّ اَنْ تَوَاسْتِ وَ بِجَدَلِ بَرِ خَاسْتِ اَنْ اَزْ اِيْزَادِ  
 كَرْدِ اَزْ كَفْتِشِ مَوْحِشِ آيَا مَنِ مَلُوكِ مَادِدِ مَرْدِهْ اَتِ رَسِيْدِ مَوْحِشِ نَا كَرْدِيْ بَا اُو كَرْدِ كَدِ تَرَابَرِيْ اِيْزَادِ  
 تَمَلُّ نَا اَزْ كَسِيْكَ ثَوَابِ صَدَقَاتِ بَدِ وَ نِيْمِ رَسْدِ تَعُوبِ سَتِ كَدِ اِيْزَادِ اَشْنَامِ بَدِ وَ رَسْدِ سِيسِ بَا كِيْ اِيْزَادِ  
 اَلْكَرْمِ بَدِ رُوْثِ وَ مَادِدِ اَزْ اِيْزَادِ تَوْسِبِ شَتَمِ كَرْمِ دِيَا جَامِيْ سَرِ جِهْمِ اَللَّهُ لَعَنَهُمَا اَللَّهُ بَرِ اِيْشَانِ

فائده در ایصال ثواب به اهل طایفه در ایصال ثواب



فرستیم چه که ایشان از آن هیچ نمیرسد چنانچه شما می گوید اگر با ایصال تاثیر آن اقرار میکنی پس بدان می  
 نواند چنانکه از شما گفتن الفاظ مذکوره تاثیر میرسد همچنان آرام و راحت از بهایته العقل انصدقا  
 و غیره ببردگان ممکن است قطع لحاظ از آنکه درین باب اخبار و اشار و خصوص هر یک کثرت دارد و انداختن  
 و در سحر الرائق می نویسد لا یصل ان لا لسان له ان یجعل ثواب عماله لغيره صلوة او صوما  
 او صدقة او قراءة فکلان او ذکرا او طوا فاما او جمعا او غیره و غیر ذلک عند اصحابنا  
 للکتاب والسنة و اما قوله علیه الصلوة والسلام لا یصنوم احدکم عن احد  
 لا یصلی احدکم عن احد فهو حق الخ وخرج عن التمسکة لا فی حق الثواب فانه من  
 صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات ولا لاجزاء یصل ثوابه  
 الیهن عند اهل السنة والجماعة کذا فی البدایة و بهذا اعلم انه لا فرق بین ان یکون  
 المجهول له میتا او حیا و الظاهر انه لا فرق بین ان یتوی به عند الفعل و یفعل  
 لنفسه ثم یبذل ذلك یجعل ثوابه لغيره لا یطلق کلامهم و لم یسئلوا من احد شیئا  
 من الدنيا لیس یجعل شیئا من عبادته للمعط و ینسخ فلان لا یصح ذلك و ظاهر إطلاقهم  
 انه لا فرق بین الفرض و النفل و اذا صلی ایضا و جعل ثوابها لغيره و ان یصح  
 لکن لا یعود الفرض فی ذمته لان عدم الثواب لا یستلزم عدم السقوط عن  
 ذمته و لم اره منقوله انتم محضرا بقدر الحاجة و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن  
 انس بن مال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من اهل بیت یموت  
 منهم میت فیتصدقون عنه بعد موته الا اهداها له جبرئیل علی طبق من نوبر  
 ثم یقف علی شقیق القبر فیقول یا صاحب القبر العقیق هدیة اهداها الیک  
 اهلك فیدخل علیه فیقرئ بها ویستبشر ویحزن حیث انه الذی لم یهد الیه ثم یتبع  
 کذا فی حدیثه المؤمنین و در اکثر شهر جامع شدن مسلمانان برای قرآن خوانی که ثوابش بابرار  
 اموات هبید میکنند بجز انکار از علای محققین نیز ثابت است چنانچه قاضی شفاء الله فی ترمذی  
 در تذکرة الموتی و القبور می نویسد ما نقله شمس الدین بن عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان  
 جمع میشوند و برای اموات قرآن میخوانند و نیز ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ می رود

در حدیث است که از ائمه است که ثواب ایصال ثواب بابرار  
 و در حدیث است که از ائمه است که ثواب ایصال ثواب بابرار  
 در حدیث است که از ائمه است که ثواب ایصال ثواب بابرار



مسئله هفتم در تحقیق بار سوال شد گفتن و امثال آن

أَخْرَجَ الْخَلَّالُ فِي الْجَاوِزِ عَنْ سُفْيَانَ قَالَ كَانَ لَا نَصْرَ إِذَا مَاتَ لَهُمْ الْمَيْتُ اخْتَلَفُوا  
 إِلَى قَبْرِهِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ أَنْتُمْ وَعَلَامَةُ عَيْنِي وَرَجُلٌ أَرَادَ الْمُسْلِمِينَ يَجْمَعُونَ  
 فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَيَهْدُونَ تَوَابِكَ لِمَوْتَتَاهُمْ وَعَلَى هَذَا أَهْلُ  
 الشَّكِّ وَالْإِخْلَافِ مِنْ قَوْلِ مَنْ هَبَّ مِنْ الْمَالِكِيَّةِ وَالشَّافِعِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ وَلَا يُشْكِرُ  
 ذَلِكَ مُنْذَرٌ كَانَ رَاجِعًا أَنَّهُ وَهَبَتْ خُمَارُ شَاخٍ خَفِيفَةٍ فِي الْخَلَاءِ رَجُلٌ أَجْلَسَ عَلَى قَبْرِ  
 أَخِيهِ وَعَلَى الْقُرْآنِ يَكْرَهُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ رَدُّهُ وَلَا يَكْرَهُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ رَدُّهُ وَمَشَى بَيْنَنَا  
 أَخَذُوا وَيَقُولُ مُحَمَّدٌ أَنْتُمْ وَفِي خَزَائِنِ الْأَسْرَارِ وَالْمُخْتَارِ جَوَائِزُ الْأُمَمِ تَجَارِعُ عَلَى قِرَاءَةِ  
 الْقُرْآنِ عَلَى الْقَبْرِ وَكَذَلِكَ مَوْلَا فِي الطَّحَاوِيِّ النُّعَاشِيَّةِ فِي بَابِ الْوَجَائِزِ الْفَالَسِيَّةِ  
 وَنِزَارِ جَوَائِزِ تَجَارِعُ قِرَاءَةِ قُرْآنٍ بِرَدِّهِ بَلْ أَكْثَرُ مَسَائِلِ قِرَاءَتِهِ وَفَصْلٌ هَفْتُمُ زِيَارَتِ  
 أَوْلِيَاءِ مَعْقِدَةٍ فَاسْتَفْتَيْتُمُ ابْنَهُ عَقْدًا الْقَبْرِ وَنَدَوْتُمُوهُ لِمَ دَرَسْتُمْ بَابَ رَدِّهِ وَاللَّهُ اعْلَمُ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ

سوال هفتم

چه میفرمایند ای امت و مقتدیان ملت آنحضرت علیه السلام که فرموده الله ان الذين مسلمه که  
 یا رسول الله و امثال آن گفتن جائز است یا نه اگر باشد کدام دلیل و اگر نباشد پس  
 درین صورت قائلش گنهار است یا کافر بیگناه و وجه الله آجرو کفر علی الله  
**الجواب** اقول و من الله الوصول الی ما هو المقبول عند العلماء الفحول  
 که گفتن بار سوال شد میبایستی الله در حضور و منه مقدسه و فائزانه در هر دو حالت جائز و صحیح  
 و قائل آن نه گنهار است و نه کافر بلکه کفر وی کافر به موجب حدیث صحیحین که اگر گفتن کافر  
 مسلمان را خود کافر میشود براسی اطمینان خاطر ناظرین چند نقول از کتب مشهوره درین مقام  
 می آورم که از ان بوجه اتم ثابت میشود که خطاب و ندا با آنحضرت علیه السلام بعد وفات بغير حضور  
 روضه مقدسه و همچنین در حیات فائزانه صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر صحابی زوی الاطلاق  
 کرده و بیان داشته اند اول حدیث ابن ماجه و سنن نسائی ست چنانچه در شفا فی قاضی عیاض  
 و قال ابی مکیه قال اخبرنا عن هذا احمد بن محمد عن عثمان بن حنیف ان ابا حمی قال  
 یا رسول الله ارجع الله ان یكشف لی بصری قال فانطلق فتوصا اثم صلی رکعتین

سوال هفتم در تحقیق بار سوال شد گفتن و امثال آن



ثُمَّ قُلَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِبَيْتِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِبَيْتِي  
 الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ أَنْ يَكْشِفَ عَنِّي بَصَرِي اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ  
 فِي قَالٍ فَرَجَعَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي <sup>یعنی نابینائی</sup> عرض کرد که یا رسول الله دعا کن تا بینا  
 شوم فرمود که هر پس و وضو کن پسترد و رکعت نماز بخوان پسترد بگو ای بار خدا هر آینه من از تو فریادم  
 و بسوی تو متوجه میشوم پس علیه بنی خود محمد و علی الصلوٰه والسلام که نبی رحمت هست یا محمد صلی الله  
 علیه وسلم هر آینه من متوجه میشوم پس علیه بنی تو تا که بکشاید بینائی من - خداوند قبول  
 کن شفاعت آنحضرت علیه السلام در حق من پس رفت آن نابینا و بجا آورد و باز چنانکه  
 ظاهر است گفت راوی پس باز آمد آن نابینا و حالیکه هر آینه حق تعالی بینائی ویرا کشاده بود  
 انقی پس ازین حدیث بخوبی واضح دلالت گشت که آن نابینا بفراش آنحضرت علیه السلام آنحضرت علیه السلام  
 را غائبانه مخاطب نموده ندانید که یا محمد صلی الله علیه وسلم و شپوت غائبانه مذکور در بطون آنحضرت  
 علیه السلام در حدیث ازین الفاظ ظاهر است که فرمودش انطلق فتوصا لیتها بحضوری  
 مجلس یفتن اورا فرمود و نیز فقره فَرَجَعَهُ وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِّي بَصَرِي در آخر حدیث  
 صریح نص برین کر این ندانید یا محمد و نماز خواندن وی همه در غیبت آنحضرت  
 علیه السلام بود - پس چنانکه غائبانه مذکور در بسوی آنحضرت علیه السلام در حین حیات  
 ازین حدیث ثابت گشت همچنین ندانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس از انتقال فرمودن  
 علیه السلام نیز ثابت است چنانکه مروی است که شخصی دیگر در خلافت عثمان برای حصول غرضی  
 که غیر از غرض آن صحابی نابینا بود این دعا و خطاب را خواند و طلبش برآمد گما قال  
 فِي أَفْجَاءِ الْحَاجَةِ شَرَّ هَاجِرِ ابْنِ مَكَّةَ وَالْحَدِيثُ يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ التَّوَسُّلِ وَلَا سِتْرَ شَفَاعَ  
 يَدَا أَيْهِ الْمَكْرَمِ فِي حَيَاتِهِ وَأَمَّا بَعْدُ مَمَّا كَتَبَهُ فَقَدْ سَأَلَ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ  
 عُثْمَانَ بْنِ حَنْظَلٍ بِالْمُقَدَّمِ أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ فِي حَاجَةٍ  
 لَهُ فَكَانَ لَا يَكْتَفِي إِلَيْهِ وَلَا يَنْظُرُ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيَ ابْنَ حَنْظَلٍ فَشَكَرَ إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ  
 لَهُ ابْنُ حَنْظَلٍ أَتَيْتَ الْبَيْضَاءَ فَتَوَصَّأْتَ ثُمَّ أَتَيْتَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قُلْتَ اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِبَيْتِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِبَيْتِي الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي



اَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ إِلَى سِرِّكَ فَقَطَّعَ حَاجَتِي وَتَدْرُجُ حَاجَتَكَ فَأَنْطَلَقَ الرَّجُلُ وَصَنَعَهُ مَا قَالَتْ  
 ثُمَّ أَتَى بَابَ عُمَانَ فَجَاءَ الْبُؤَابُ حَتَّى أَحْذَلَهُ بَيْتُهُ فَأَدْخَلَهُ عَلِيٌّ عَمَّانَ فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ  
 عَلَى الطَّنْفِ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقَضَاهَا لَهُ ثُمَّ قَالَ مَا دُرَّتْ حَاجَتُكَ حَتَّى كَانَ سَاعَةً  
 وَقَالَ مَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَأَذْكُرْهَا ثُمَّ أَنَّ الرَّجُلَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقَ ابْنَ حَنِيفٍ فَقَالَ  
 لَهُ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ حَتَّى كَلَّمَنِي فَقَالَ ابْنُ  
 حَنِيفٍ وَاللَّهِ مَا كَلَّمْتُهُ وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَاهُ  
 صَبْرُ الْبَصَرِ فَشَكَ إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 أَوْتَصِرْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ ائْتِ الْمِيضَةَ فَمَوَّأًا ثُمَّ صِلْ رَكْعَتَيْنِ تَتَرَادَعُ بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ  
 قَالَ ابْنُ حَنِيفٍ فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَطَالَ بِنَا الْحَدِيثَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَانَ لَمْ  
 لَكِنْ بِهِ صَرَرَانَتُهُ وَإِصْنَارُ وَاهِ الْبَيْعَةِ مِنْ طَرِيقَيْنِ نَحْوَهُ وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي  
 الْكَبِيرِ وَالْمُتَوَسِّطِ انْتَهَى وَمُحَرَّرْتُ دَهْلَوِي وَجَزِبَ الْقُلُوبُ آوَرُوهُ ابْنُ شَيْبَةَ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ  
 آوَرُوهُ كُورِ زَانِ عَمْرٍو مَطْلَعُ أَتَانِ شَيْخِهِ بِقَبْرِ شَرِيفِ نَهْوِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَدْرُغْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 اسْتَسْقِ لَا مَنَّاكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا أَخْفَضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُرُجَابُ أَوْدُوفَرٍ وَمُوهَرُو  
 بِعَمْرٍو بَشَارَتِ وَهْ كِهْ بَارَانِ خَوَاهِدْ شَدَّ - وَابْنِ نَوْعِ تَوْسَلِ طَلَبِ دَعَا سَتِ أَخْفَضَتْ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْزَرُ دُرُجَابِ رُخُودَانِ حَاجَتِ مَعْشَرِي كُرْدِ دُرُجَابِ وَرَحَالَتِ حَيَاتِ بُودَنْهِي وَنِيزِ  
 دُرُ الْوَارِ الرَّحْمَنِ لِقُنُورِ الْبَنَانِ آوَرُوهُ كِهْ طَرَانِ اَزْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَايَتِ مِكِهْ  
 إِذَا ضَلَّ أَحَدُكُمْ دَابَّةً أَوْ أَرَادَ عَوْنًا وَهُوَ بَاسٌ مِنْ لَيْسَ بِهَا أَلَيْسَ فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ  
 اَعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اَعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اَعِينُونِي فَإِنَّ اللَّهَ عِبَادًا لَا تَرُونَهُمْ وَرَحْمَتِ  
 حَصْنِ حَصِينِ تَرْجَمَةِ اشْ بَرْدِي مَنْوَنِ مَنْدِجِ سَتِ وَتَقِيكَ اَزْ شَأْنِ جِزِي يَا جَا نَوْسِي كِهْ كُنْدُ وَا  
 مَدُوي خَوَاهِدْ وَحَالَانِكِهْ دِي دُرْزِمِينِي بَاشَدْ كِهْ دُرَانِ سِرْزَمِينِ كَسِي اَنِيْسِ وَهَنْشِينِ بَنَاشَدِ سِنِ مَدِيدِ  
 كِهْ سَهْ بَارْ كُيُودِ كِهْ اَيِ بَنَگَانِ خُدَا مَدُونِ كُنْدِيدِ - چِرْ كِهْ مَرْدَا وَنَدَا لِي رَابِنْدِ گَانِ اَمَكِهْ شَمَا اَوْشَانِ اَزْ  
 نَخِي بِنِيدِ - وَمِيرِ كِهْ شَاهِ اَزْ بَعْضِي عِلْمَايِ ثَقَاتِ نَقْلِ كِرْدِهْ كِهْ اَبْنِ حَدِيثِ حَسَنِ - وَتَمَامِ سَافِرِ



محتاج اند بآن انقی کلام صاحبان ازار الرحمن **انتباه** ازین حدیث و بیان بر کسی مخفی نماند که  
چنانکه استمداد از ایما ثابت گشت از اموات بیوت و نیز نیز ثابت گشت پس آنچه بعضی از فضلا می نامند  
بطرف این رفته که استمداد از اموات بدعت است و در از شد متبر که از شد کسی مذکوره شاید که این حدیث  
از نظر ایشان نگذشته و یا از خاطر خاطر ایشان زائل گشته و الله اعلم **الحاصل** که گفتن با رسول الله  
بعد از انتقال فرمودن علیه السلام در حالت غیبت از صحابه و تابعین ثابت است و انکار ازین انکار  
از حدیث است و منکر حدیث آحاد بدعتی است و احتمالات را یکدیگر و وجوہات ضعیفه برای کفر و شرک کسی  
بیان نمودن که رسول الله را مثل خدا بر جا حاضر و ناظر میداند کار متعصبین زمانه ماست چو ازین  
قسم احتمالات واهی و خدشات تهاجمیه در خطاب و ندا کردن بخدا نیز ممکن است چه شاید که قائل بیا الله  
خداوند تعالی را حاضر و ناظر یعنی شاید و محسوس متکلم فی الامکان اراده کرده باشد و او را سینه از  
چشمان و شنونده از گوش که هر دو اعضای مخصوص اند تصور نموده باشد بعد از آن خطاب بیا الله  
مخاطب نموده باشد و این امور در حق خدا تصور کردن حق تعالی را مثل مخلوق قرار دادن است  
و از قوله تعالی لیس کیشله شیئ انکار نمودن و این احتمالات نیز مثل احتمالات را یکدیگر با تقدم موجب گشت  
لَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُوءِ الْفَهْمِ وَ كَثَرَتْ الزَّغْمُ عَلَى الرَّغْمِ علما و ه اینک سمیع و بصیر و ناظر بودن  
مطلق انسان یعنی بدون تخصیص آن حضرت علیه السلام از کلام ربانی ثابت است و انکار ازین کفر است  
چنانکه در حق مطلق انسان وارد است **جَعَلْنَاكُمْ جَمِيعًا بَعْدَ الْاَوَّلِ اَوَّلًا وَ اٰتٰى سَرَّهَا نَظَرًا**  
چنانکه در شان پاک وارد است **اِنَّهُ هُوَ الْجَمِيعُ الْبَعْدُ لِكُلِّ فِرْقٍ وَ كَيْفِيَّتِ سِتْ اَنْفِص**  
و کمال و اصل و نقل مثل ذات شی و سایه آن و آلات و غیر آن **فَاَقْنَمُوا فَاَنْ هَذَا الْقَامُ**  
**مِنْ تَسْوِيٍّ هَذِهِ الشَّيْءُ طِينِ الْعِظَامِ وَ تَشْوِيَّتِي قُلُوبٍ حَقًّا هَلَا كَام**  
و لیل و دیگر بر جواز خطاب بآن حضرت علیه السلام اینکه در خلافت خلیفه ثانی میزد و شب  
مجزوه در بیت الاحزان خود آن حضرت علیه السلام را مخاطب نموده اشعار مترنم میخواند چه که خلیفه  
بر اعجا بطور گشت رسید آنرا شنیده نبشت و میگفت و نزدیک زاعین و کلمه و کفر آن مجزوه  
منع نفرمود فی الشفاء عن زید بن اسکو قال خرج عمره لیکه یجوس فرای مضطحا فی  
**کُنْتُ مَوَازِجَ تَقْنِي مَوْفَا وَ تَقُول** **عَلَى الْحَسَنِ مَلُوءَةً لَا يَرَار**

فیه  
بیان

در بیان  
مسئله دهم

چنانکه  
در بیان  
مسئله دهم















قریب بودن و سامع بودن بطریق اشتیاق و سبیل معرفت و مجاوره اهل علم جائز است - و آلف  
و با در آخر مندوب برای مرقصوت مثل یازیدیه و یاعی و زائد کردن جائز است نه واجب  
پس یارسول الله از جهت عدم زیادت الف در آخرش از مندوب نشود حق و اقرار  
به جهالت است چنانچه جهل ایشان بر طلبای کافیه خوانان موجب نیست و نزدیک صاحب فصل  
و ملا جامی مندوب در منادی داخل است و از کلام سیبویه نیز همین ظاهر است چنانچه در شرح  
ملا جامی است فَإِنَّ الْمُنَادِيَ أَيْضًا قَالَ بَعْضُهُمْ مُنَادَى مَطْلُوبٌ أَقْبَالَهُ حُكْمًا عَلَى  
وَجْهِ النَّفْخِ فَإِذَا قُلْتُ يَا مُحَمَّدًا فَكَأَنَّكَ تَنَادَيْتَهُ وَقَوْلُكَ لَكَ تَعَالَى فَإِنَّا مُشْتَارُ الْإِلَافِ  
فَالَا قَوْلِي إِذَا خَالَكَ تَحْتَ الْمُنَادَى كَمَا فَعَلَهُ صَاحِبُ الْمُفَصَّلِ وَقِيلَ الظَّاهِرُ مِنْ كَلَامِ  
سَيَبَوِيهِ أَيْضًا أَنَّكَ دَخَلْتَ فِي الْمُنَادَى أَنْتَ الْهَاصِلُ يَارَسُولَ اللَّهِ كَقَوْلِكَ بَطُورِ شَتِيَاقِ  
و محبت و ظهور در مندی جائز است برابر است که منادی قرار داده شود یا نه - و چنین احتمالات  
بیرون آوردن که ازان عدم جواز مفهوم و معلوم شود بگمانی و دوسوسه شیطانی است -  
تا با مکان هر برادر مؤمن را بموجب نفس فرآنی ان بَعْضُ لَظْفٍ اِنَّهُمْ احْتِرَازًا وَاجْتِنَابًا زَانِ  
واجب است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مسئله نهم** در شرط بلوغ است یا تو سیکویم

تو خواه از ختم نیکو گیر و خواه طلال	و بعد از تحقیق این تدقیق در حق سنگین زیاده ازین چو نویسم
جواب جا بلان را اگر نیوشی	خوشی و آن خوشی و آن خوشی <b>والله اعلم و علمه انتم</b>

این هر سه مسائل از اقامی شاه عبدالعزیز دهلوی حمزه اندکجهت سه در نیجا نقل کرده شد  
سوال اول چه میفرماید علمای دین اندرین معنی که انسانرا بعد موت ادراک و شعور باقی بیند  
چنانچه زائران قبر خود را شناسند و کلام شان شنود **جواب** از شاه صاحب رحمه الله  
انسانرا بعد از موت ادراک و شعور باقی میماند و برین معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند  
اما شرح شریف پل عذاب القبر و تغیم القبر تواتر ثابت است و تفصیل آن و تفریق طویل میخورد  
و در کتاب شرح الحاروری احوال الموتی و القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحم و دیگر کتب  
حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه مذکور است حتی که بعضی از اهل کلام  
منکر آنرا تکفیر کرده اند - و عذاب و تغیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیح











مردمان این ندود و چا در پوستانیدن بر قبر حرکت لغوست و در سقف بندی از این لغوت - چسره که در دیوار گیری بند شدن عناکب و دیگر حیوانات مودیه - و همچنین در سقف بندی دنع بیال کنجشکان و مانند آن متوقف است و در اینجا نیست مگر زینت و خوشنالی بیجا و در حدیث و است که بنای سؤالی معلوم کن تکسوا الحجاره و الطین و الله اعلم بالصواب انچه نقل کرده شد این همه مسائل از فتاوی عریضه بیخبره

سوال یازدهم در اثبات سماع اموات

علامی ملت بیضا - و خطای دین غلام باب سماع موتی چه میفرایند بر تقدیر تسبیح و اثبات هر دو آیت قرآنی را که منکرین بآن استدلال میدارند چه جواب - انک لا تستمع للموتی - و ما انت بمسمع من فی القبور  
**الجواب الصحيح** ویدیه از مذهب التفسیر میگوید که سماع موتی از ادله شرعی و برابرین تویه ثابت است و این مذهب جمهور اهل حق چنانکه در تذکره الراشد علامه عبدالحی فرموده - انکله ای عدم السماع - مگر در دو عندنا قدین : و مظهر و عندنا ما هراین : و قد وردت أخبار و آثار فی سماع کل میت و لو کان من الکفار : انچه از انچه بعد از الحاحه - و از حدیث صحیح بخاری و غیره ثابت است که توفیق از مقتولین کفار بدر چند منادید و اشتران عرب با مر آنحضرت علیه السلام در مکانی و چا ، سی ویران شده انداخته شدند پس آنحضرت علیه السلام بر سر ایشان بر آمده بایشان خطاب فرمود که - ما وعدہ پروردگار خود را راست یافتیم آیا شما نیز وعده خدای تعالی را راست یا حقیقید و بعد از مرگ و انستید که اسلام حق است پس حضرت عمر رضی عنده عرض نمود که یا رسول الله بار و گان کلام میفرایند یعنی مردگان نمی شنوند باز بایشان گفتن چه فائده - آنحضرت علیه السلام فرمود که قسم است بذاتیکه جان من بر سب قدرت اوست شما از ایشان زیاد و نه شنوید یعنی در شنیدن با شما برابر اند یا از شما اندامه

سوال در اثبات سماع اموات

لیکن جواب نمیدهند و دای این حدیث چند اصحاب کبار را نذرند - و در صحیح بخاری از ابن عمر روایت قال ا حکم النبی صلی الله علیه و سلم اهل القلیب فقال هل و حکمکم ما وعدکم بکلمه حقاً و فیصل لکم تدعوا امواتاً قال ما انتم باسمهم و منهم و لکن لا یجیبون و چو که حضرت عائشه رضی عندها در معرکه بدر حاضر نبود و کلام آنحضرت علیه السلام بگوش خود شنیده و در بادی الرای این کلام با آیت لا تستمع للموتی معارض معلوم می شد پس این حدیث را تا دلیل فرمود - مگر چو که فرمودن حضرت عائشه رضی عندها محض از رای خود بود و حدیث ابن عمر رضی عندهما از چند صحابه دیگر نیز روایت شده و در کتب معتبره

مکانی از حدیث علی بن ابی طالب و چا چنانکه در او



خطام رفع ست و فی نفس الامر آیت مذکور معارض حدیث سماع موتی نیست لهذا جمهور علما مخالفت را  
حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کرده بحديث مذکور عمل ننمودند - و عدم تعارض حدیث و آیت بیان  
نمودند چنانچه علامہ عینی حنفی شارح کنز و ہدایہ و صحیح بخاری در عمدة القاری شرح بخاری و نیز ابن حجر  
شافعی و رفیع الباری مینویسند - هَذَا مِنْ عَرِشَةِ رَسُولِ عَلَى ابْنِ عَمْرٍو أَنَّ الْجُمْهُورَ خَالِفُوا  
وَقَبُولُ ابْنِ عَمْرٍو أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو لَمْ يوافقوه مِنْ رِوَاةٍ غَيْرِهِ وَقَالَ الشَّيْخُ عَلِيٌّ عَائِشَةُ لَمْ  
تَحْضُرْ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَعَيَّرُهَا مَنْ حَضَرَ أَحْفَظُ لِلْفِطْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ وَأَمَّا الْأَيَّةُ فَأَمَّا كَقَوْلِهِ تَعَالَى أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّغِيرَ الْكَبِيرَ وَتَهْدِي الْكَلْبَ  
إِلَى إِيَّانِ اللَّهِ هُوَ الَّذِي يُسْمِعُ وَيَهْدِي انتہ بقدر الحاجة - پس نزدیک علامہ عینی حنفی  
اگر سماع موتی ثابت نبودی و یا کلامی روایت عدم سماع از ایمة ثلاثہ مارحمتہم اللہ تعالیٰ درین باب  
مردی بودی بالضرور علامہ عینی نقل آن کردی و اولہ آن نیز در اینجا درج فرمودی چنانکہ از قاعدہ  
وی در شرح بخاری بر کس از ناظرین این مطلب اہر و ہوید است و گاہی تسلیم سماع موتی نکردی و این  
امر از علامہ عینی صریح الدلالہ ست بریکہ عدم سماع موتی از ایمة ثلاثہ ماکسی را مذہب نیست بلکہ  
در شرح ہدایہ از کلام علامہ عینی سماع موتی ظاہرست کما سیاتی - و اگر بعضی از حنفیہ قائل این گشتہ  
باشد ازین لازم نمی آید کہ مذہب جمهور حنفیہ چنین باشد - و اما آنچه در کیمان ذکر می یافتہ جوہش  
عنقریب می آید فائزہ - و چونکہ منکرین سماع موتی ازین حدیث گاہی جواب میدہند کہ این  
خصوصیت آنحضرت علیہ السلام است از روی معجزہ و زیاتہ حسرت کفار - پس ملا علی قاری حنفی  
صاحب مرقاة شافع مشکوۃ از ان جواب میدہد کہ قرار دادن خصوصیت با آنحضرت علیہ السلام  
صحیح نیست چہ بر خصوصیت هیچ دلیل نیست - و نیز سوال میبارزم و جواب دادن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم بطریق عام منافی تخصیص است - و گاہی منکرین این حدیث را بطریق مثل حل میکنند یعنی اگر  
دندہ بودند می شنیدندی پس ملا علی قاری مذکور در جواب ایشان میفرماید کہ ضرب المثل  
قرار دادن باطل و مدفوع است بفرمودن آنحضرت علیہ السلام کہ شما از ایشان زیادہ می شنوید  
یعنی اگر ضرب المثل بودی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسم خورده چگونہ جواب فرمودندی - و عبارتہ  
کذا و اجابوا عن هذا الحمد نیت تاسرۃ بان ذلک خصوصیتہ صلی اللہ علیہ وسلم و علی اللہ وسلم

در جواب کتاب کبیر الامم و رسا جنین احمد را در سماع مینویسند



مُتَّحِزَةً قَرْنِيًّا دَعَا حَسِرَةً عَلَى الْكَافِرِينَ - اَقُولُ مِيرْدَادِي كَانَ لَا اخْتِصَاصَ لِيَاكُمُ الْبَدَلِ لِيَلَّ وَهُوَ  
مَعْمُودٌ هَهُنَا كَالشَّوَالِ وَالْجَوَابُ يُنَافِيهِ - وَتَأْسَرُ بِأَنَّهُ ضَرْبُ الْمَثَلِ - اَقُولُ وَيَكُنُّ  
جَوَابُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَحْنُ - وَنِيزَ از حضرت عائشه رضی عنہا مثل حدیث موصوف که در آن  
الفاظ ما آنهم با سماعه لما اقول - دارد دست روایت کرده پس گوید که از انکار خود که بر این عمر رضی  
کرده بود رجوع نموده - در مواهب لدنی می آرود فی المعاریض لا بنی استحقاق بروایة یونس بن  
کثیر با سناد جید عن عائشة رضی عنہا مثل حدیث ابی طلحة ورفیقه ما آنهم با سماعه ما اقول لهم  
وَأُخْرَجَ الْأَمَامُ أَحْمَدُ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ فَإِنْ كَانَ كَمَا تَقَارَعَتْ جَعَتْ عَنِ الْإِنْكَارِ لَمْ تَكُنْ عِنْدَ  
فِي رِوَايَةِ هُوَلَاءِ الْعَمَّابَةِ لَكُنْ تَهَاكُمُ تَشْهَدُ الْقَضَا لَنَحْنُ وَنِيزَ در ترمذی شریف می آرود که  
وفیقہ حضرت عائشه رضی عنہا در مکه تبرک بقربر برادر خود رفته بود بابرادر خطاب کرده گفت که اگر وقت مرگ  
از من حاضر بودی پس ترا در جایکه انتقال کردی دفن کردی و اگر در وقت موت تو حاضر بودی  
الحال زیادت تو نکردی انتہی ازین صاف معلوم شد که نزد یکیش رضی عنہا سماع موتی ثابت است و نیز چگونه  
ابرار خود که مرده و در قبر مدفون بود خطاب کردی چه با غیر سماع خطاب ننویست - و معنی غیر ظاهر  
خلاف اصل بدون قرینه صارفہ عن الظاہر و عن الاصل محض باطل است - پس معنی ظاهر و اصل  
که آن سماع موتی است ثابت است - و نیز از حضرت عائشه صدیقہ رضی عنہا روایت که تا وقتیکه  
حضرت عمر رضی عنہ در جوف من که آنحضرت علیہ السلام در آن مدفون است مدفون نبود من بغیر از بستر چادر  
بر خود در آن مجرعه فتی بدین خیال که شوهر و پدر من در آن مدفون اند نه غیر و بعد از دفن شدن حضرت عمر  
چادر مضبوط بر خود بسته در آنجا بروم از جهت جای از عمر رضی عنہا پس اگر نزدیک حضرت عائشه رضی عنہا  
سمع و بصر نمودی پس این محال که با سماع و بصر کرده میشود چگونه کردی - ازین نیز صاف ظاہر است  
که حضرت عائشه صدیقہ رضی عنہا کمال سماع و بصریت در آخرت بود اگر چه در اول مرده بود و با وجود  
امکان یعنی حقیقی محل کردن بر معنی مجازی تکلف بدون ضرورت و بغیر وجود قرینه صارفہ عن الحقیقه  
نزد عقلا جائز نیست پس حدیث موصوف از زید حضرت عائشه رضی عنہا سالم ماند که رجوع حضرت عائشه  
از قول وی ثابت گردید با فہم - سوال اگر گفته شود که چونکہ در حق حدیث قائل شدیم کہ بدون وجود  
قرینه صارفہ عن الحقیقه محل بر مجاز نزدیک عقلا جائز نیست بنا بر این میگوئیم کہ در آیت



إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنْتَ بِمَسْمُوعٍ كُنْ فِي الْقَبْرِ وَشَلَّيْنِ نِزْلٍ بِرِجَازٍ بَدُونِ مَوْتٍ  
 حائِزِ نِسْتٍ وَأَنْ دَرِیْجَا مَقْفُودِ مَتْفِیْ سِتْ جَوَابْ گویم سماعیکه درین آیات مذکورست مرادش  
 نفس سماع نیست بلکه مقصود از ان اجابت حق و ثمره سماع و تمیل بر مضمون سماع است زیرا که در کلام  
 ربانی هر جا که حق تعالی نفی سماع از کفار میفرماید از ان همین اجابت حق و ثمره سماع و تمیل بر مضمون آن  
 مراد گرفته می شود چه اگر از سماع نفس سماع مراد گرفته شود و اجابت حق و ثمره سماع و تمیل بر مضمون سماع گرفته گردد پس این امر بدیهی است که  
 ابو جبریل ابوالهول و لیدین غیره و غیرهم از کفار کران بودند که قوت شنوائی نمیدادند پس وجودهم و کنه و ان ایشان وجود قوت  
 شنوائی در ایشان چون حق تعالی میفرماید که قوت شنوائی در ایشان نیست درین صورت وقوع کذب باری تعالی  
 معذور باشد منته و من ارکانه علیهم که از جمیع عیوب پاک و منزّه است لازم آید پس متصف گردد و بقیع  
 ذاتی و این امر منافی الوهیت است ازین زائد تر و دیگر چه استعمال باشد پس هر گاه که معنی حقیقی گرفت  
 از سماع درین محل محال گشت لامحالہ معیر الی المحاز ضروری شد که آن ثمره سماع و اجابت حق تمیل  
 بر مضمون آن است پس بالضرور معنی مجازی تحصیل گشت - و این تاویل از لفظ نفی خود نیست بلکه  
 مذہب مفسرین چنینست که ایشان از سماع اجابت حق و ثمره آن گرفته اند چنانچه امام شریفی در شرحه  
 بیضاوی تحت آیه - <sup>صَلُّوا بِمَا تَسْمَعُونَ</sup> فَاسْمَعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ میفرماید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ  
 أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ وَيَنْطِقُونَ وَيُبْصِرُونَ أَمَّا تَعَمُّدٌ فَلَا يَلِيقُ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَلَا يَتَّبِعُ  
 لَا تَقْبِيَةُ حَالِهِمْ لَسَدَةً تَسْمَعُكُمْ بِالْعَاسِرِ وَإِعْرَاجِهِمْ عَمَّا سَمِعُوهُ مِنَ الْقُرْآنِ وَمَا  
 يَنْطَهَرُهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَدَلَّةِ وَالْآيَاتِ بَعْنٌ هُوَ أَصَحُّ فِي الْحَقِيقَةِ  
 فَلَوْ يَسْمَعُ فَإِذَا لَمْ يَسْمَعْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْجَوَابِ فَكَذَلِكَ جَعَلَهُ بَعْمَرَةَ الْبَكْرِ فَإِذَا  
 لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْأَدَلَّةِ وَلَمْ يَبْصُرْ بِرِيقِ الرُّشْدِ فَهُوَ بَعْمَرَةُ الْأَعْمَى أَنْتَه وَرَقْسِيْرِيَا وَی  
 مَنُوبِدَا تَعْمَسُ هُوَ بِالْمَوْتِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ بِاسْتِمَاعِهِمْ مَا يَكُنْ عَلَيْهِمْ كَمَا شَبَّهُوا  
 بِالْعَمَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَا تَسْمَعُ الْقَمْرَ الدَّاعِيَ إِذَا دَعَا وَلَوْ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ فَإِنْ اسْتَمَاعُوا  
 فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَبَدًا أَنْتَه - و در تفسیر مدارکست فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى أَيْ مَوْتَى  
 الْمَكْلُوبِ فَلَا تَسْمَعُ أَنْ يَكْلُوا مِنْكَ أَنْتَه - و ایضا فی تحت قوله تَعَالَى - إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ  
 الْمَوْتَى الْآيَةَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ بِاسْمَاعِهِمْ شَبَّهُوا بِالْمَوْتِ وَهُمْ أَجْمَاعُ

چند

در بیان غرض

در بیان غرض

در بیان غرض







قَدْ سَمِعَهُ كَمَا لَمْ يَكُن فِي الْقُرْآنِ وَكَذَلِكَ الْوَحْلُ لَا يَأْكُلُ رَأْسًا قَالُوا لَسْ كُنَّا نَسْمَعُ لَكُمْ  
 فِي رَأْسِ كُلِّ حَيَوَانٍ لَا أَنَّهُ مَعْلُومٌ عَادَةً أَنَّهُ غَيْرُ مَرَادٍ أَذْ لَا يَحْمِلُ فِيهِ عَادَةً مِمَّا لَمْ يَحْمِلْ  
 وَالْحَرْفُ يَخْصُ بِمَا يَكُونُ مُتَعَارَفًا - وَبِاعْتِبَارِ اخْتِلَافِ الْعَادَاتِ بِحَسَبِ الْأَزْمَةِ وَلَا مَكْنَةَ  
 خَصَّةَ أَبُو حَنِيفَةَ رَأْسًا لِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ وَالْإِبِلِ وَثَنَابًا لِرَأْسِ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ - وَهَهُمَا  
 رَأْسٌ لِعَنَمٍ خَاصَّةً هَكَذَا فِي التَّلْوِيمِ فَاحْفَظْ وَلَا تَسْتَقْلِبْ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ - فَخَرَّجَكَ  
 عَنْ صِفَةِ الْأَدَمِيَّةِ إِلَى صِفَةِ الْحَيَوَانِ بِحَسَبِ مَعْنَى كُلِّ امَّا يَنْقُولُ فَقَالَ رَأْسُ الْإِبِلِ بَانَ مَيَّ آرَنَكَ  
 أَكْرَبُ بَنَمَ تَرَايَا بِاتَوْهَمُ كَلَامُ شَوْمٍ يَأْيَا بَمَ نَزْدُو يَأْغْتُ بَرَنَ خَوْدَكَ أَكْرَبُ مَلِي كَمْ تَرَا (درین همصورت)  
 پس بنده من آزادست - مقیدست بحیات آن شخص - فائده اش اینکه اگر این امور را بعد از مرگ  
 آن شخص کند (چنانچه بآن زن بعد از مردن جماع کند مثلاً) حاشا نکند و آن قسم خورده - پس این عدم  
 حاشا مبنی است بر عرف و عادت (چرا که بنای ایمان بر عرف است) پس ازین لازم نمی آید نفی حقیقت جماع  
 از اموات چنانچه ملا علی قاری هم در شرح مشکوٰۃ زیر حدیث قلیب بدر تعریج بدین کرده تفصیل دارد اینجا  
 باید دید - و نظیر این مسئله عرفیه یک مسئله دیگرست در ایمان و آن اینکه اگر شخصی قسم خورده که نخورم  
 گوشت را پس خورد ماهی را حاشا نمیکرد و چرا گوشت ماهی از جهت عرف گوشت نیست چنانچه  
 در فتح القدر است با وجودیکه حق تعالی از ان در قرآن گوشت تازه تمیز فرموده و همچنین اگر قسم خورده که  
 نخورم سر را پس لفظ سر در عرف اگر چه در سر هر حیوان مستعملست مگر از جهت عادت معلومست  
 اینکه مراد از ان سر هر حیوان نیست چرا که سر کبوتر و مرغ و مرغ در ان در عادت داخل نیست پس با ضرورت  
 بسبب بعضی حیوانات متعارف گردد پس اعتبار اختلاف مردم بموافق زمانه و امکانه پیشتر امام اعظم علیه السلام  
 درین صورت لفظ سر را بر بقر و غنم و شتر خاص کرده - و بار دیگر بر اس بقر و غنم - و صاحبان رحمهما الله  
 خاص کردند از بر اس غنم و پس چنانچه در تلویح است یا در کن این مسئله را در نه غالب آید بر تو شیطان  
 و بیرون کند ترا از صفت انسانیت بطرف صفت حیوان چرا که این الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ  
 وَكَأَنَّكُمْ قَوْلُهُمْ (اسی فی التعلیل) لِأَنَّ الْعَرَبَ اسْمُ الْفِعْلِ مُؤَلَّوْمٌ وَالْبَيْتُ لَا يَأْكُلُ كَالْمَعْشَرِ  
 بَنِي آدَمَ هُوَ أَيْضًا مَحْمُولٌ عَلَى الْعَرَفِ وَالْعَادَةِ وَلَا فَهوَ مَنْقُوصٌ حَقِيقَةً بِمَا جَاءَ فِي  
 الْحَدِيثِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَسْرَ عِظَاوَةٍ كَكَسْرِ عِظَامِ الْحَيِّ كَذَا فِي الدَّيْلِيِّ وَابْنِ دَاوُدَ







و ظاهرست که اگر ی رسول الله صلی الله علیه و سلم در عالم خواب جزین نیست که بود از ان مدد دیکه از انفعال  
 خواب میگذشت بر حضرت حسین - و الم و احساس جزین نیست که در زنده میباشند و ازین باعث بر غفل  
 حکم نبی صلی الله علیه و سلم آمده که در حالت غفل بر بیت سختی نکند برای آنکه مرده متالم نگردد و بر آئینه  
 ابن ابی الدنیا از حضرت سفیان روایت کرده گفت که هر آئینه مرده می شناسد هر شی را تا آنکه مرده قسم  
 میدهد غافل خود را که ترا بخدای قسمست که بر من نر می کن تمام شد ترجمه و بعد ران رساله جای دیگر  
 میفرماید - باید دانست که انقطاع وین از احکام و نیاست - و موتی در احکام و نیاحیات ندارد لهذا  
 در کتب حنفیه مرقوم شده که اگر کسی را گفت که اگر بزم ترا یا بوشانم یا کلام کنم ترا غلام وی آزادست  
 این مقید بحیات آن کس نیست اگر این را بعد ممات آنکس خواهد کرد حادث خواهد شد یعنی غلام او  
 آزاد نخواهد شد بعد از انقطاع الیومین - اما در حکم آخرت اعیانند و اوراک و شعور و سماع میدارند چنانکه  
 آیات قرآنی و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و آثار بر همین مدعی موجود اند اما **الایات**  
**قوله ما قوله تعالی و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله آموات و قتل شدن معلوم در راه خداست**  
 دو طریق دارد یکی آنکه قتل در جهاد بصرست و آن عبارت از مقتول شدنست از دستهای کفار و کین  
 در جهاد عقلی در اندک زمانه حاصل ید اندامی جهاد و صغر گشت - دوم قتل شدن در جهاد اکبر - و آن  
 عبارتست از آنکه نفس را در اسبوت مجاهدات و خلاف خواهش از قتل سازند و این بدانند که  
 زمانه میسر نسگیرد و نادا میگذرد و عمر خود را صرف در انمان نمایند و انقا کنند لهذا این جهاد ابراهام و کبر خیزند  
 پس آیت مذکوره برای هر دو شهید شامل گشت **و منها قال الذی برات افواست علی ما قال**  
**البیضاوی و منها الناس یقرضون علیکما عذ و او عیشیا - و منها ان تسمی علی**  
**من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون - و اما الاحادیث و الاخبار فمناها**  
 علیه السلام القبر من ریاض الجنه و القبر حفره من حفر النیران و منها  
 ما أخرجه ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و ابن ابی قحیم عن جابر بن عبد الله قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس عند  
 غروبها یجلس یمسح عینه فیقول دعونی امکنه و منها حدیث معراج است که  
 ارواح انبیاء علیهم السلام با حضرت علیه السلام جواب سلام دادند - و گفتگو حضرت



موسی علیه السلام با حضرت صلی الله علیه وسلم در تخفیف نماز از پنجاه تا بیست و دو دیگر احادیث  
 و اخبار که در آن کتاب اعمی مصحاح مرقوم اند از آنجا باید طلبید که بیان آن بدر از می میکشد  
 تا آنکه در آخر مینویسد و بالجملة احادیث و اخبار بسیار مشتمل بر حیات و ادرک و حیات  
 میت هر که انکار آرد و خاطی است - و در رساله انیس الارواح که یکی از تصنیفات صاحب مدارک  
 است مذکور است که سبزان صحابه و تابعین و تبع تابعین مثل لش بن مالک و عثمان بن عفان  
 و جابر بن عبد الله و عمر بن الخطاب و حذیفه و معاذ بن جبل و ابی سعید خدری و ابی هریره  
 و ابی موسی اشعری و برادر و تمیم داری و بشیر و قوبان و قمر بن حبيب و عباد بن  
 الصامت و محمد بن بن رواحه و عبد الله بن عباس و ابی قتاده رضی الله تعالی عنهم برانند  
 که میت را حیات و ادرک و سماع در برنخ حاصل است هر که انکار آرد و فاسق و خاطی است  
 و از جرگه اهل سنت خارج است بلکه از جمله زنادقة است تمام شد تا اینجا کلام صاحب المصاحف  
 مختصا - و در صنفی شرح هدایه در کتاب اینجا نیز در تلقین میت نیز تفصیل این موجود است در اینجا نیز  
 مطالعه باید کرد اللهم اغفر لنا و لساعی الخیر جواب و و م باید دانست که از آیت  
 اِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى و نحوها منکرین - منع سماع موتی او هم و خیال میکنند این محض و هم  
 فاسد و زعم کاسد است - زیرا که حق تعالی در کلام پاک لَا تَسْمِعُ صیغه مخاطب را از اسماع  
 و همین طور در همین قول پاک مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ اسم فاعل را نیز از اسماع  
 اختیار کرده است و کدامی صیغه را که دال بر نفی سماع موتی باشد ارشاد نفرموا یعنی اِنَّ الْمَيِّتَ  
 لَا يَسْمِعُ و یا اِنَّ الْمَوْتَى لَا تَسْمِعُ و یا اِنَّ الْمَوْتَى لَيْسَتْ بِسَامِعَةٍ از سمع نفرمود  
 و ظاهر است که حق تعالی را نفی سماع موتی مقصود نیست بلکه نفی اسماع منظوریست و از نفی  
 اسماع نفی سماع و سمع لازم نیست چه معنی اسماع شنواییدن بدیگر است و معنی سمع خوشنودیدن  
 پس در آیت لَا تَسْمِعُ و نحوها که نفی اسماع است معنیش چنین میشود که ای محمد صلی الله علیه وسلم  
 تو در گوش موتی آواز را رسانیدن نمیتوانی - پس از این معنی که لازم می آید که خداوند تعالی  
 نیز آواز را در گوش مرده نمیرساند و یا رسانیدن نمیتواند نفرموده باشد منتهی تا که از نفی اسماع  
 منکرین مطلقا از موتی نفی سماع مینمایند و کسب از کجا و مدعی از کجا

تقلید کردن صاحب کفر از سماع موتی را از سماع انکار کرد

یعنی شایع هدایه در کتاب اینجا نیز در رجعت تلقین میت سماع را ثابت کرده

نکته: این صیغه مخاطب است



ع بین تفاوت را ملاحظه کجاست تا بخواهیم [و نفی سماع از موتی وقتی ثابت شود که اگر از قرآن  
و غیره ثابت گردد که در گوش مرده کسی آواز رسانیدن نمیتواند نه خاص خالق بذاته و نه کسی  
از مخلوق و اذلیس فلیس پس ممکن بلکه واقع است که حق تعالی در گوش مردگان آواز را میسراند  
و ایشان سامعان کلام ما و شما میشوند چنانچه در شب معراج آنحضرت باموسی علیهما الصلوٰه و السلام  
در باره نماز و نیز با دیگر پیغمبران هم کلام شده بود پس چگونه نفی سماع موتی را ننکر این قرآن کریم  
و غیره ثابت نمایند که الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ حَرًا چرا که شنو اندن حق تعالی هر کس از قرآن ثابت  
چنانچه گذشت إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ یعنی هر آینه  
حق تعالی می شنو اند هر که را میخواهد موتی باشد یا غیر موتی و نیستی تو امی محمد صلی الله علیه و سلم شنو اند  
کسانی را که در قبور اند پس مطلقا انکار از سماع موتی از هر که باشد موجب خرابی است که مدین صورت  
انکار از نص آبی یعنی إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ لازم می آید پس آنچه از قرآن ثابت است  
اعنی نفی سماع من غیر الله از آن کسی قائل نیست و چیزی را که شبیه سماع قائلند اعنی سماع  
موتی بشنو اندن حق تعالی رد آن از قرآن و غیره ثابت نیست بلکه ثبوت آن از آیه است  
إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ ظاهر است پس از آیه مذکوره خیال زد حدیث کردن - خیال پران  
اخلال است پس آیه إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمُوتَى و غیره نظیر آیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و آیه وَمَا كُنْتَ إِذْ هَرَمْتَ و لَكِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و آیه  
أَلَمْ تَرَ تَزْعُمُونَ أَمْ لَكُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ و دیگر آیات قرآنی که در اینها نفی کلام فعلی از مخلوق و ثبوت آن  
از خالق می باشد متصور میسازد کرد - و از تفصیل بالا بخوبی ثابت گشت که در آیه إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ  
الْمُوتَى معنی حقیقی لغوی مراد نیست بلکه معنی مجازی که اجابت حق است مراد است و شیخ عبدالحق  
دلهوی رحمه الله در ترجمه مشکوٰه در کتاب الجهاد مینویسد - که در اینجا سخن دیگر است که فرض اگر از  
غیبت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع سماه سماع می باشد و سماع مجازی بدن خراب شده - بگوئیم  
از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود و او باقیست پس بمبشرات و مسموعات حاصل باشد  
غیر وجه البصائر - چنانکه بعضی متکلمین سماع و بصر الله تعالی را با علم بمسموعات و مبشرات تاویل کرده اند  
و تحقیق وارد شده اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناسختن ایشان را



تا آنکه زیارت روز جمعه محبوب ترست زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و احوال زائران  
برایشان آشفت و اطمینان میشود - و نیز شک نیست در حصول علم مروتی را در بر نفع و آخرت بحقیقت درین  
اسلام و احوال آخرت چنانکه عاقلانه نگفته - و متفق علیست در مداد و حدیث پس مکتب عالم احوال دنیا  
و اهل دنیا و حقیقت دلیل بر زوال علم و نسیان با وجود بقای روح - و آمده است که با قرآن تنها خوانند  
برای خود دنیا - و نیز آمده است که چون میت از سوال منکر و نیکر جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند  
و میگوید ای کاش کسی باشد که خبر کند اهل من که در احسن و خوشترم میگویم شاید این قول قول خدای تعالی است  
که حسب حال حبیب بخار میفرماید - قیل اَدْخِل الْجَنَّةَ طَائِلًا یَا لَیْلَتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ بِمَا عَفَرَ بَیْ  
نَاقِی وَ جَعَلَنی مِّنَ الْمُکْرَمِیْنَ چنانکه در حسینی و غیره آورده و با جمله کتاب و سنت ملو و مشحون اند باخبار  
و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم هر موتی را بدین اهل آن پس منکر نشود آنرا اگر جاهل باخبار و طبعی  
منکر درین انتهی کلام الشیخ - و نیز شیخ در جلد دوم مدارج النبوة در وقایع سال دوم درین باب مضمون را  
منقد ساخته و تحقیق شریف را بکار برده و چون از آنجا بفریض نقل نموده ام لهذا شاکان را با آنجا که هر نوعی و مسئله و نویسنده

جواب سوم

بدانکه از آیت اِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتِ سَمْعًا وَاَنْتَ بِمُسْمِعٍ الْاَیْمَةِ اگر نفی سماع حقیقی مراد باشد  
چنانچه منکران میگویند پس ازین لازم آید که انبیا علیهم السلام صد قبور خویش زنده و احیا نیستند و حالانکه  
حیات ایشان علیهم السلام در عقائد جمیع اهل سنت و جماعت ثابت است و برین ست اجماع و ظاهر تواتر  
بر حیات جمله انبیا علیهم الصلوٰة والسلام بر تسکین هر کس تا کس اینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب  
معراج مر جمله انبیا را علیهم الصلوٰة والسلام در بیت المقدس دور کثرت نماز خوانید چنانچه در صحاح و مجررات  
و باز در آسمانها با اکثر انبیا ملاقات نمود خاصه قضیه که با موسی علیه السلام واقع شده بود در باره صلوات  
خمس که اقبله آنجا و نماز بود چنانچه در بخاری و مسلم مصرح است و از احادیث لاتعد الاصلی ثابت است  
که هر که نزدیک روضه مطهره آنحضرت علیه السلام رود و شریف میخواند آنرا آنحضرت علیه السلام بخود میخواند  
و اگر از دور و دور از خوانده شود بوسیله ملائک با آنحضرت علیه السلام رسانیده میشود و درین کسی را  
از اهل حق اختلافی نیست - و حالانکه آنحضرت علیه السلام با دیگر انبیا علیهم السلام - مَنْ فِی الْقُبُورِ  
داخل است پس بنابر معنی حقیقی مراد از متفق لازم میشود که تمام اهل حق بر خلافت قرآن شریف متفق و یقین

شاید متفق بر آنست که در آن روز جمعه زیارت محبوب ترست زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و احوال زائران  
برایشان آشفت و اطمینان میشود - و نیز شک نیست در حصول علم مروتی را در بر نفع و آخرت بحقیقت درین  
اسلام و احوال آخرت چنانکه عاقلانه نگفته - و متفق علیست در مداد و حدیث پس مکتب عالم احوال دنیا  
و اهل دنیا و حقیقت دلیل بر زوال علم و نسیان با وجود بقای روح - و آمده است که با قرآن تنها خوانند  
برای خود دنیا - و نیز آمده است که چون میت از سوال منکر و نیکر جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند  
و میگوید ای کاش کسی باشد که خبر کند اهل من که در احسن و خوشترم میگویم شاید این قول قول خدای تعالی است  
که حسب حال حبیب بخار میفرماید - قیل اَدْخِل الْجَنَّةَ طَائِلًا یَا لَیْلَتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ بِمَا عَفَرَ بَیْ  
نَاقِی وَ جَعَلَنی مِّنَ الْمُکْرَمِیْنَ چنانکه در حسینی و غیره آورده و با جمله کتاب و سنت ملو و مشحون اند باخبار  
و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم هر موتی را بدین اهل آن پس منکر نشود آنرا اگر جاهل باخبار و طبعی  
منکر درین انتهی کلام الشیخ - و نیز شیخ در جلد دوم مدارج النبوة در وقایع سال دوم درین باب مضمون را  
منقد ساخته و تحقیق شریف را بکار برده و چون از آنجا بفریض نقل نموده ام لهذا شاکان را با آنجا که هر نوعی و مسئله و نویسنده







به چنانکه در حاشیای آهنگین میزنند و آن مرده را بنیای آن فریادی و غوغائی برآورد که ماسوا سے  
 از انس و جن تمام نزدیکان آفرامی شنوند پس درین حدیث حالاتیکه بحیات متعلق است براس مرده  
 بخوبی ثابت گردید - مگر چونکه بعضی منکرین درین حدیث تاویلی مینمایند بدین طریق که - آواکشها  
 شنیدی اگر زنده بودی زیر که قبل از آمدن فرشتها مرده چیزی را معلوم کردن نمیتواند - پس  
 علمای محققین منع آن تاویل را بیک را بیان نمودند که - از احادیث صحیح ثابت است که مرده گفتن  
 کننده خود را می شناسد - و همچنین نماز جازه خوانده و بردارنده و دفن کننده خود را - چنانچه محقق  
 و دقیق ملا علی قاری هم در مرقاة شرح مشکوٰۃ میفرماید - قِيلَ يَسْمَعُ صَوْتَ بَنِي آدَمَ لَوْ كَانَ حَيًّا  
 فَإِنْ جَسَدُهُ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَلَكُ فَيَقْعِدُ كَمَا مَيِّتٌ لَا يُحْسِبُ بَشَرِي - وَهُوَ ضَعِيفٌ إِذَا  
 ثَبَّتَ بِالْأَحَادِيثِ أَنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ مِنْ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ يَدْفَنُهُ - قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ  
 فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى حَيَوَاتِهِ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ لَأَنْ لَا أَحْسَاسَ يَدُونِ الْحَيَوَاتِ مُضْمِنَةٌ - انچه و چونکه  
 بعضی از منکرین درین حدیث تاویلی بدین نظر کرده اند که - سماع قریع النعال مخصوص است باول  
 وضع میت در قبر برای مقصد سؤال - پس علامه ملا علی قاری حنفی هم مذہب ایشان را رد کرده اولاً  
 منہنا کہ از جواب اللہ ہویدا است و ثانیاً مراعات سلام بر میت کہ از آنحضرت علیہ السلام مطلقاً ثابت  
 رسیده جواب اللہ دارد میکند - و عبارتہ کنذا ویشکل علیکم خبر مسلمہ آن المیت بسمعه قریع  
 بِنَا لِهِمْ إِذَا انْصَرَفَ قَوْلُ اللَّهِ لَهُمْ لَأَنْ يَحْضَرُوا ذَلِكَ بِأَوَّلِ الْوَضْعِ فِي الْقَبْرِ مُقَدِّمَةً لِلسَّوَالِ -  
 جمعاً بینہ و بین کلماتین فامہما یفیدان تحقق عدم سماع مرغانہ تعالیٰ شکیبہ  
 الکفاس بالموتی لا فاد و فقد سماع مر - و هو کما تراسی فیہ نقض لا یحصل بہ  
 جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی برود علی التحوین بآول احوال الدفن انچه

تراثات مکتوبہ لایان حدیث

نار خوانده و دفن کننده خود را مرده می شناسد

### تأویل دیگر بر سماع موتی

حدیث ابن عباس است رضی اللہ عنہما کہ اخرج کرده است آنرا قاضی عبدالبرکت با سند کار و تہمید  
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُتُ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَانَ  
 تَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسْمَعُ عَلَيْهِ لَأَعْرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ عَبْدُ الْحَقِّ بَنِي هِيَ كَسَى  
 بَقَرٍ بَرَادٍ مُسْلِمٍ خُودٍ كُذْرٍ نَمَائِدٍ بِطُورٍ كَمَا سَلَامٍ كُنْدٍ بِرَأْسٍ مُرْدَةٍ وَآن مُرْدَةٍ وَحَالَتِ زَنْدِ كَانِي

تأویل دیگر بر سماع موتی



اورا می شناخت مگر اینکه آن مرده اورا می شناسد و سلام او را جواب میدهد تصحیح این حدیث عبدالحق  
 کرده رحمه الله و این محدث غیرست از شیخ عبدالحق دهلوی مقدم بروی انتہی - و نیز ابن ابی الدینا  
 در کتاب خود و بعضی در شعب الایمان می آرند عن ابی هریره عن قال اذا امر رجل بقبور ائمه  
 یقرئہ فسلم علیہم سلام علیہ السلام و عرفہ و اذا امر بقبور لا یقرئہ فسلم علیہم سلام  
 علیہ السلام و لم یقرئہ یعنی اگر گذر کند شخصی بر قبر برادر خود که می شناسد آن مرده ویرا و سلام  
 نماید بران مرده آن مرده جواب میدهد سلام و او می شناسد او را و اگر مرور نماید بر قبر کسی که نمی شناسد  
 او را و سلام نماید بروی آن مرده سلام ویرا جواب میدهد و نمی شناسد او را انتہی و علامه مطهری  
 در شرح صدور می آرند که اخراج کرده است ابن ابی الدینا در کتاب القبور و صابونی هم در اثبتین  
 عن ابی هریره عن عن النبی صلی الله علیہ وسلم ما من عبد یقرئ بقبور رجل یقرئہ  
 فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفہ و رد علیہ السلام انھ و در احیاء العلوم و در قبور  
 ابن ابی الدینا و شرح الصدورست عن أم المؤمنین عائشة عن قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر ائمه و یجلس عنده الا استأنس و رد  
 علیہم حتی یقوم انھ ازین احادیث و روایات مرده عظام گوینده را و شناختن وی دوست  
 خود را ثابت است - پس اگر مرده را سماع نبودی و علم بمسموعات و مبصرات حاصل گشتی پس چگونه  
 مرده شناخت زائران خود و جواب سلام ایشان کردند و و هو المذعی - و نیز در مشکوٰۃ است  
 عن حمیر و بن حرب قال سأل النبی صلی الله علیہ وسلم مثکنا علی قبر فقال لا تؤذ  
 صاحب هذا القبر او لا تؤذہ رواه احمد یعنی و تیکه رسول علیه السلام مرا بقبور بکری کنند  
 وید فرمود که صاحب قبر را اذیت نده - ازین حدیث ایضا یافتن مرده ثابت است پس بر عدم  
 حیات و سماع مرده هیچ دلیل نیست - و در باب عرض اعمال الماحیا علی الموتی در شرح صدور از  
 انس بن مالک رن می آرند که فرمود علیه السلام ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم و عشا بکم  
 من الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تؤذهم حتی  
 تمکد یهم یعنی اعمال شما بر اقربا و قبیلہای شما پیش کرده میشود پس اگر اعمال شما نیک باشند خوش  
 می شوند و اگر چنین نباشد عا می کنند که خداوند تا و تیکه ایشان را بابت نمک می میران انتہی -

فانی  
 در شرح  
 صدور  
 از  
 ابن  
 ابی  
 الدینا

و نیز



و طبرانی در او وسط و امام احمد و ابن ابی الدنیا از ابی سعید خدری می آورند که آنحضرت علیه السلام فرمود  
 إِنَّ الْمَيِّتَ يَكْرِهُ مَنْ يَفْسِلُهُ وَيَحْمِلُهُ وَمَنْ يُلْقِيَهُ وَمَنْ يُدْلِلُهُ فِي حَقْبَرَةٍ -  
 و لهذا در مرقاة شرح مشکوٰۃ مینویسد که انبیاء فی قبور هم اَحْيَاءُ وَالْعَرَضُ وَالْغَمَامُ  
 بَعْدَ الْمَوْتِ لَيْسَ مَخْصُوصًا بِالْأَنْبِيَاءِ بَلْ سَائِرُ الْمَوْتَى يَسْمَعُونَ السَّلَامَ وَالْكَلامَ  
 وَيَعْرِضُونَ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُ أَقَابِرِهِمْ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ - نعمه لا انبیاء یكون حیا تُهْمُ عَلَى  
 الْوَجْهِ لَا تَكْمِلُ أَنْتَهُ وَقَالَ ابْنُ الْحَجَرِ أَنَّ لِلْأَنْبِيَاءِ حَيَوةً بَعْدَ تَبْعَدُ وَنَ وَيَصَلُّونَ فِي  
 قُبُورِهِمْ مَعَ اسْتِنْفَا ثَمَّ عَنْ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ كَالسَّلَامَةِ وَهَذَا أَمْرٌ لَا مَرَّةَ بِهِ -  
 وَقَدْ صَفَّ الْبَيْهَقِيُّ جُزْءًا فِي ذَلِكَ وَقَالَ حَلُولُهُمْ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَأَمَا كُنْ مُتَعَلِّقَةً  
 بِكَائِنَ عَقْلًا أَنْتَهُ - وَفِي لُؤْلُؤِ الْمَنِيِّ - أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيٌّ وَلِذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ  
 وَلِهَذَا يَقُولُ لَا عِدَّةَ عَلَى أَزْوَاجِهِ - وَيَقِيلُ يُصَلِّي فِيهِ بِأَذَانٍ وَلِقَامَةِ - وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَى عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ - وَمَنْ صَلَّى عَلَى غَائِبًا لِقَائِهِ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ بَعْدُ وَفَاتِي كَعَلِي فِي حَيَاتِي كَذَا فِي بَعْضِ الرِّسَالِ - و در فتح المبين از عليه السلام  
 می آید که ثابت بن اسلم تابعی که از عبداللہ بن عمر بن عبداللہ بن زبیر بن روابت میکند و در تریچل سال  
 بخیرت حضرت انس بن مالک و قتیله انتقالش شد حضرت سنان بن از پدر خود می آید که گفت و الله که  
 ثابت را من ذر قبر فرو آورد و با من حمید طویل و یا شخصی دیگر همراه بود (و این شکل از محمد بن سنان  
 را وی واقع شده) پس و قتیله با خاک را بردوی برابر کردیم یک خشت خام از قبرش ببقا و پس دیدم او را  
 که در قبر خود ایستاده است و نماز را میگزارد پس همراه خود را گفتم که آیا منی بینی او گفت خاموش باش  
 پس و قتیله برابر کردیم بروی خاک را نزدیک و خترش در آیدیم از وی دریافت نمودیم که عمل پدر تو  
 چه بود گفت شما چه دیدید پس خبر دادیم او را با آنچه که دیدیم و گفتم که از مدت پنجاه سال تمام شب  
 قیام کردی و هرگاه که صبح گشتی گفتم ای الله اگر تو کسی را از مخلوق خود در قبر نماز عطا کردی پس مرا نیز عطا  
 کن پس نبود خدا که رو نماید و دعای او را و عبا کریمه بلفظها می فرمودی أَلْبَابُ الْحَامِسِ فِي مَنَاقِبِ الْأَمَامِ  
 مِنَ السَّلْسِلَةِ الثَّالِثَةِ فِي بَيَانِ جَوَائِزِ قِيَامِ اللَّيْلِ - و ازین قبیل است قصه و امسار ابو الهول  
 غلام که بعد از فتح الظالمیه بر اے فتح اطراف و جوارب آن با جیوش اسلامی در شیب جبال و در های

ثبات بن ابی الدنیا از ابی سعید خدری می آورند که آنحضرت علیه السلام فرمود  
 إِنَّ الْمَيِّتَ يَكْرِهُ مَنْ يَفْسِلُهُ وَيَحْمِلُهُ وَمَنْ يُلْقِيَهُ وَمَنْ يُدْلِلُهُ فِي حَقْبَرَةٍ -  
 و لهذا در مرقاة شرح مشکوٰۃ مینویسد که انبیاء فی قبور هم اَحْيَاءُ وَالْعَرَضُ وَالْغَمَامُ  
 بَعْدَ الْمَوْتِ لَيْسَ مَخْصُوصًا بِالْأَنْبِيَاءِ بَلْ سَائِرُ الْمَوْتَى يَسْمَعُونَ السَّلَامَ وَالْكَلامَ  
 وَيَعْرِضُونَ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُ أَقَابِرِهِمْ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ - نعمه لا انبیاء یكون حیا تُهْمُ عَلَى  
 الْوَجْهِ لَا تَكْمِلُ أَنْتَهُ وَقَالَ ابْنُ الْحَجَرِ أَنَّ لِلْأَنْبِيَاءِ حَيَوةً بَعْدَ تَبْعَدُ وَنَ وَيَصَلُّونَ فِي  
 قُبُورِهِمْ مَعَ اسْتِنْفَا ثَمَّ عَنْ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ كَالسَّلَامَةِ وَهَذَا أَمْرٌ لَا مَرَّةَ بِهِ -  
 وَقَدْ صَفَّ الْبَيْهَقِيُّ جُزْءًا فِي ذَلِكَ وَقَالَ حَلُولُهُمْ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَأَمَا كُنْ مُتَعَلِّقَةً  
 بِكَائِنَ عَقْلًا أَنْتَهُ - وَفِي لُؤْلُؤِ الْمَنِيِّ - أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيٌّ وَلِذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ  
 وَلِهَذَا يَقُولُ لَا عِدَّةَ عَلَى أَزْوَاجِهِ - وَيَقِيلُ يُصَلِّي فِيهِ بِأَذَانٍ وَلِقَامَةِ - وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَى عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ - وَمَنْ صَلَّى عَلَى غَائِبًا لِقَائِهِ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ بَعْدُ وَفَاتِي كَعَلِي فِي حَيَاتِي كَذَا فِي بَعْضِ الرِّسَالِ - و در فتح المبين از عليه السلام  
 می آید که ثابت بن اسلم تابعی که از عبداللہ بن عمر بن عبداللہ بن زبیر بن روابت میکند و در تریچل سال  
 بخیرت حضرت انس بن مالک و قتیله انتقالش شد حضرت سنان بن از پدر خود می آید که گفت و الله که  
 ثابت را من ذر قبر فرو آورد و با من حمید طویل و یا شخصی دیگر همراه بود (و این شکل از محمد بن سنان  
 را وی واقع شده) پس و قتیله با خاک را بردوی برابر کردیم یک خشت خام از قبرش ببقا و پس دیدم او را  
 که در قبر خود ایستاده است و نماز را میگزارد پس همراه خود را گفتم که آیا منی بینی او گفت خاموش باش  
 پس و قتیله برابر کردیم بروی خاک را نزدیک و خترش در آیدیم از وی دریافت نمودیم که عمل پدر تو  
 چه بود گفت شما چه دیدید پس خبر دادیم او را با آنچه که دیدیم و گفتم که از مدت پنجاه سال تمام شب  
 قیام کردی و هرگاه که صبح گشتی گفتم ای الله اگر تو کسی را از مخلوق خود در قبر نماز عطا کردی پس مرا نیز عطا  
 کن پس نبود خدا که رو نماید و دعای او را و عبا کریمه بلفظها می فرمودی أَلْبَابُ الْحَامِسِ فِي مَنَاقِبِ الْأَمَامِ  
 مِنَ السَّلْسِلَةِ الثَّالِثَةِ فِي بَيَانِ جَوَائِزِ قِيَامِ اللَّيْلِ - و ازین قبیل است قصه و امسار ابو الهول  
 غلام که بعد از فتح الظالمیه بر اے فتح اطراف و جوارب آن با جیوش اسلامی در شیب جبال و در های



که بهمانستشده تا آنکه بمعرکه با چند اشخاص سیر گشت و چون در میان کفار در قید شدید گرفتار گشت  
آخر الامر در خواب خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دید که میفرماید کای بابو الهول ترا چه شد که از اینجا  
نمیروی و بی به پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بار قید آهنی سخت بنالید آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم بدست مبارک خود قید ویرا بکشاد و بطرف سلاح اشاره فرمود چون از خواب بیدار شد  
خود را از قید گران آزاد یافته فی الفور دست بسلاح حیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا بدان اشاره  
کرده بود در دو دیگر همراهان خود را بدست خود کشاده سلاح بدست ایشان داده تا آنکه بعد از قتال جدا  
گشتند خود را زنده به پیش امیر اسلام رسانید و از اجزا طلا عیش داده از شنیدنش جمله نو مسلم معتقد تر  
گشتند چنانچه بالتفصیل در تاریخ و اقدسی رفته مذکور است اگر خوب طوالت نبودی زیاده حکایات  
برین کردی لهذا بموجب برگزیده خانه کسب جرنی است عمل کرده شد

### دلیل دیگر بر سماع موتی

از اینجا بعضی آیات قرآنی را باید شنید که از آنها حیات اموات و دیگر حالات ایشان دریافت میگردد  
و از ادلیل همانا که باید نصیده در حق حبیب بخاری رضی الله عنه نازل گشته. قُلْ اَدْخُلِ الْجَنَّةَ  
قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ. یعنی وقتی که کفار  
حبیب بخاری را قتل کردند گفته شد (یعنی او را) که در جنت در آ می گفت کاش که دانستی قوم من  
آنچه بر آن برادر و گاه را بخشیده است و مرا از کرم کرده شدگان گردانید. وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَا وَعَدَ لَهُمْ يَوْمَ تُنْفَخُ الصُّورِ فَهِيَ لَهُمْ  
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَا هُمْ  
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. یعنی آنکه در راه حق تعالی مقتول گشته اند ایشان را زنده و پندارید که  
زنده اند نزد یک پروردگار خویش رزق داده میشوند و در حالیکه خوش میشوند با آنچه میداد ایشان را  
الله تعالی از فضل خود و خوشوقت میگردند بر حال پسندگان خویش که با ایشان پیوسته نشده اند  
و از عباد الله بن عباس مروی است که آنحضرت علیه السلام فرمود که ارواح شهدا در حوصله های  
مهاجران سبز میباشند و در بهشت سیر میکنند و بر شاهنجامی طوبی می نشینند و از نرفردوس  
آنها مینوشند و وقت استراحت در قنابل و در سایه عرش آویخته اند میزنند و میگویند یا الله



یاران و برادران ما را خبر کن ازین عیش و عشرت ما تا که رغبت ایشان در جهاد زیاده نشود -  
حق تعالی برای آگاهش از حالات ایشان آیت مذکوره را فرستاد - و وقتیکه عبد الله انصاری  
پدر حضرت جابر بن عبد الله بدرگاه پروردگار عرض کرد که خداوند از حال عیش و عشرت ما باور ایشان  
اطلاعی بخش حق تعالی آنرا قبول فرموده این آیت فرستاد - و اینهمه در احادیث مروی است -

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ طَبْلُ أَحْيَاءٍ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ  
اگر گفته شود که ازین آیات قرآنی ثبوت حیات شهداست زیرا که اموات و اگر حیات  
همه اموات ثابت باشد پس تخصیص بشهدا چه است جواب آمّا آ و لا پس بفرض تسلیم می گویم  
که استدلال منکرین که آیات مذکوره میکنند عام است شامل است مرجمع اموات را شهدا باشند  
یا غیر شهدا پس ثبوت حیات بعضی اموات اگر چه بنفسی باشد استدلال ایشان باطل میکند پس  
اعتراف مذکور بلا سود است در حق ایشان و اَقَاتَنَا پس میگویم که بعضی مفسرین از علماء  
محققین فرموده که تخصیص شهدا بباب خصوصیت قرب حق تعالی است و بسبب زیادت خوشی و  
کرامت بر ایشان چنانچه در میضای تحت این آیت می نویسند فَنَمَّا كَلَامُهُ عَلَى أَنَّ الْأَرْوَاحَ جَوَاهِرُ  
قَائِمَةٌ بِأَنْفُسِهَا مَعْلُومَةٌ لَا يَحِثُّ مِنَ الْبَدَنِ بَقِيَّةُ الْمَوْتِ دَرَاكَةً وَعَلَيْهِمْ جَمْعُ مَوْتِ  
الْمَحْبُورَةِ وَالْمُتَابِعِينَ بِهِ نَفَقَتِ الْآيَاتِ وَالسَّنَنُ - وَعَلَى هَذَا تَخْصِصُ الشُّهَدَاءِ لِأَخْصَائِهِمْ  
بِالْقُرْبَى مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَفِي ذَلِكَ الْمَجْمُوعِ وَالْكَرَامَةُ انْجَمُ ازین عبارت میضای صاف ثابت  
است که نزدیک جمیع صحابه و تابعین رحمهم الله ارواح را بعد از موت ادراک و شعور باقیست  
و نیز از کتاب دست رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است - و بعضی از مفسرین میفرمایند که  
حیات دیگران فقط حیات ارواح است و حیات شهدا حیات ارواح و اجساد هر دو است  
قال في تفسير النيسابوري - وَالْأَرْوَاحُ بَابُ الشَّعْرِ عَلَى أَنَّهُمْ أَحْيَاءٌ فِي الْحَالِ بِحَيَوَةِ  
جَسَدِيَّةٍ أَنْتَ مَخْصُورٌ فِي تَفْسِيرِ الْجَبَانِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْحَيَوَةِ الْحَيَوَةِ فَقَالَ  
قَوْمٌ مَعْنَاهَا بَقَاءُ الْأَرْوَاحِ وَاجْتِمَاعُ دُونِ أَجْسَادِهِمْ لَا تَأْتِيهِمْ فَسَادُهَا وَفَنَاءُهَا - وَذَهَبَ  
آخَرُونَ إِلَى أَنَّ الشُّهَدَاءَ أَحْيَاءُ لِأَجْسَادِهِمْ وَالْأَرْوَاحَ - وَلَا يَقْدَرُ فِي ذَلِكَ عَدَمُ شُعُورِنَا  
بِهِ فَفَضَّلْنَا عَلَى صِفَةِ الْأَمْوَاتِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - وَتَرَى الْجِبَالَ























لایزال و غیر متغیر است

وَفِي الْبَابِ حِكَايَاتٌ كَثِيرَةٌ وَرَوَايَاتٌ عَفِيفَةٌ ۖ فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْأَمْوَاتِ كَيْفَ  
 أَنْكَرُوا سَمَاعَ الْأَمْوَاتِ وَشَبَّهُواهُمْ بِالْحَيَاتِ الْحَالِيَةِ عَنْ مُطْلَقِ الْأُذْرَاكِثِ مَعَ ثُبُوتِ  
 ذَلِكَ بِمَا يَنْبَغُ بِجَمْعِهِ إِلَى حَدِّ التَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ مِنْهُ مُتَوَاتِرًا  
 يَقِينٌ بِالتَّوَاتُرِ اللَّفْظِيِّ ۖ فَمَنْ لَمْ يَنْفَعِ بَصَرُهُ وَلَمْ يَرْفَعْ كَلْبُورُهُ ۖ فَلْيَبْصُرْ عَلَى نَفْسِهِ ۖ وَإِنْ  
 أَنْ يَدْخُلَ فِي رَمِيهِ ۖ فَيَسْتَمِعْ فِيهِ خُطَابَاتِ الْأَحْيَاءِ وَيَسْمَعْ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْسِبُ  
 حِينَ كُونِهِ مِنَ الْأَحْيَاءِ ۖ وَيَحْصُلُ لَهُ عِلْمُ الْيَقِينِ ۖ يَسْمَعُ الْمَوْتِ الَّذِي فِيهِ حَيَاتٌ  
 عَلَى مَا فَاتَ مِنْهُ مِنَ الْأَوْعِقَاتِ وَالْيَقِينِ ۖ عَصَمَنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ خَلْقِهِ ۖ مِنْ مِثْلِ  
 هَذَا الْحَسَرَةِ بَعْدَ قُوَّتِهِ ۖ وَحَفِظَنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ عِبَادِهِ ۖ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ الْبِزَّةِ بَعْدَ حِمَايَةِ  
 تَأْنِكَ فَرَمُودِ كَسِيٍّ كَرَامَةُ الْأَزَلَّةِ شَبَّهَاتِ رَكِيكِهِ ۖ وَارْوَاجِيكَ كَتَبَ مَفْصَلُهُ ذِيلَ رَامِطَةِ الْعَيْنَايِدِ  
 مِثْلَ كِتَابِ الرُّوحِ لِابْنِ الْقِيَمِ الْجُوزِيِّ تَلِيذِ ابْنِ تَيْمِيَّةِ الْكَنْبَلِيِّ وَالْأَصَارِمِ الْهَنْكِيِّ عَلَى غَرْبِ بَنِي  
 الْأَوْفَلَاتِ ابْنِ عَبْدِ الْهَادِي الْكَنْبَلِيِّ وَشَفَاءِ السَّقَامِ فِي زِيَارَةِ خَيْرِ الْأَنَامِ لِلْبَكِيِّ وَأَرْتِيحِ الْأَكْبَرِ  
 بِنَفَقَةِ الْأَوَّلِ لِلنَّحَاوِيِّ وَتَشْرِحِ الصَّدُورِ بِمُشْرِحِ حَالِ الْمَوْتِ وَالْقُبُورِ لِلْسَيِّدِيِّ وَتَذَكُّرَةِ الْقُرْطَبِيِّ  
 وَتَشْرِحِ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ كَفَشِ الْبَاهِرِيِّ لِلْعَسْكَلَانِيِّ وَتَعَمُّدَةِ الْقَارِئِ الْعَيْنِيِّ أَنْتَهَى مَخْتَصَرُ كَلَامِهِ

کتاب در تشبیه و انقضای صفت

مسئله دوازدهم در تحقیق تشبیه و انقضای صفت

صلی الله علیه وسلم با درود ابراهیمی صلی الله علیه وسلم

مَا قَوْلَكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْذَرِينَ كَمْ زَيْدِي يَرْسُدُ كَمْ رَتَبَةُ أَنْخَضَرْتَ صَلَاحُ تَرْبَةِ يَارْتَبَةُ خَلِيلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 أَلَمْ رَتَبَةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ زَانِدًا نَسْتَهُدُّ أَنْكَارًا أَنْصُوصَ وَنِزَاطًا أَرْعَقِدُهُ أَهْلُ سُنْتٍ لَازِمٌ مِي آيِدِ  
 وَأَرْفَضِيْلَتِ مَرَّ أَنْخَضَرْتَ صَلَاحُ رَاسِلِكُمْ كَرْدَهُ شَوْجَانًا كَمْ سَلَمُ سِتْ لَيْسَ وَرَتَبِيَّةِ صَلَاحَاتِ أَنْخَضَرْتَ صَلَاحُ بِاصْلَوَةِ  
 إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيلِ خِلَافِ عَقْلٍ وَلَوْ الْأَبَابِ لَازِمٌ مِي آيِدِ زَيْرًا كَمْ مَشْبَهُ بِرَأْسِ كُلِّ فَضْلٍ أَرْمَشَبَةُ  
 مِي بَايِدُ بُوْدُ وَرَتَبِيَّةِ فَضْلٍ بِمَفْضُولٍ وَرَمَقْدَمُ مَرَحِ ظَاهِرًا غَيْرِ تَامُ سِتْ قَافَهْمُ وَتَامَلُ

در تشبیه و انقضای صفت

الجواب الصحيح وبديهة انمئة التوضيح والتنعيم

اقول وبالله التوفيق كجواب این سوال بسیار از علمای امت مرحومه کتب خود مانند شرح صحیح مسلم



امام النجاشی و رساله اجماعیه و شواهد احسانات فی فضل الصلوة و در المختار و در المختار و غیره باجماع  
 و جریان نموده بطریق تلخیص بعضی از آنها اینکه اول اینکه امیر ابراهیم و خلیل گرفتند حضرت حق  
 سبحانه و تعالی و بر او تعظیم و تشریف وی عاشر و معروف تر گشته و مشتبه به راجحانکه اعلی بودن  
 میباشد همچنان تنها اشر بودنش نیز گاهی سبب تشبیه میشود و دوم اینکه از امام شافعی معنی صلوة  
 ابراهیمی را بدین طرز نقل کرده اند که این تشبیه راجح است لقولنا و علی الی محمد یعنی که اللهم  
 صل علی محمد کلام تام است و از لفظ و علی الی محمد جمله متانفیه شروع شده ای و صل  
 علی الی محمد محصلیت علی ابراهیم و علی الی ابراهیم پس مسئول که درین تشبیه  
 آل آنحضرت صلوات نه نفس است مجزایات صلوات ما لثا اینکه مشتبه به بعضی از فضائل جزئی  
 و خصائص خاصه ابراهیمی است نه جمله فضائل من کل الوجوه و از وجدان خاصه در مفضول  
 موجب فضیلت و بی بر فضل لازم نیست آیین امر پیاپیست ورنه مایه کاران صنعت کتابت  
 که آله بقای علم شریعت است در مخلوق و نیز قرات آن بخوبی میدانیم نه حضرت مصلحت تا آنکه  
 در نامه صلوات بنیه نام نامی خود را در کافه مکتوبه حضرت علی بمقابله نگار که نمیدانست چنانچه تفصیل  
 در کتب سیر خاص در مراجع شیخ متذرج است و آن جزوی خاص مانند اتحاد خلقت و امام الملک و خلق  
 تا آنکه آن سرور علیه السلام نیز با تبع ابراهیمی مامور گشت بسبب ورود او در اقتضای بوی فی قوله  
 این آیه صلوات ابراهیم و حنیفا و نیز پیدا شدن جمله انبیای پسین از اولاد وی که موجب حضرت  
 است تا قیام قیامت درین می و نیز کثرت اجزای ابراهیم و عدم قطع آن الی یوم القیامة که مقتضای  
 من سن سن حنة فکة اجورها و اجر من عمل بها بوج امام الملک بودن ابراهیم  
 لازم گشته و نیز بسبب رفعت شان وی در انبیای مرسل و بسبب بودن وی افضل باقی انبیا  
 بر قول راجح و بسبب موافقت ما و راه در معالمت و طرق شریعت که اشاره بطریق آن درین  
 قول حق سبحانه و تعالی آیه کفرنا ابراهیم و بسبب دوام ذکر جمیل وی که مترشح است ازین  
 قول پاک و اجعل لی لسان صدق فی الاخیرین و در تشبیه لازم نیست که تفصیل ذرات  
 مشتبه به من کل الوجوه بر مشتبه ثابت باشد بلکه تفصیل وی محض در وجه تشبیه میباشد ورنه امثال  
 مشهوره محض غلط تصور کرده شوند چنانچه دیدیم که کسی که تشبیه و نفس شجاعت است و این صنعت



از صفات اسد جزوی است ورنه اسد حیوان مفترس موزی و جب قتل است و انسان کرم بکرم است  
قال سبحانه و تعالی و لقد کرّمنا بنی آدم و جنانا مکّه گویند حیثین کما قلیم که تشبیه قطره نفس حسرت  
ورنه قمر در اصل حسرت از مبعودان کفار داخل درین قول حق تعالی لا تکره و لا تعب و لا حزن و لا  
الله حصّب و جعّته و همچنین از امت بسیاری شهد اند نه آنحضرت صلعم و قس علیہ پس  
گویا در دو مرتبه تشبیه مذکور بقای ملت و امامت آنحضرت صلعم را مانند ابراهیم و قائم قیامت  
می طلبد و نیز حصرت را در آل ائمه آنحضرت صلعم مانند حصرت نبوت و در دریت ابراهیم و نیز نکش  
اجرو عدم انقطاع آن برای آنحضرت صلعم و آل پاکش تا آخر انتظام عالم میخاهد را بجای آنکه تشبیه  
بطریق اغلب نیست زیرا که گاهی مشبه به مساوی مشبه می باشد و گاهی ادنی نیز می باشد لیکن درین  
هر دو صورت وجه تشبیه یا وضاحت مشبه به می باشد بسبب بودن مشبه به حسی و مشا به (ای  
محسوس و دیده شده) و یا شერთ وی و مشا بهت چنانچه بالتفصیل علامه فقها زانی در مطول نیز  
بیان نموده مثال وضاحت این قول حق تعالی است مثل نور محمد پاکش کوه که درینجا حق تعالی  
نور پاک خود را بنور قذیل بسبب ضاحت آن تشبیه داده ورنه ظاهر بر باهرست که نور قذیل ابا نور  
پاک ایزدی کدام دعوی همی است پس چه جای برترے و مثال شهرت در مشا بهت چنانچه  
چهارمین مسئله در و در شریف زیرا که تعظیم ابراهیم و آل وی در باره رحمت آبی در حق ایشان واضح است  
در میان اهل الملل پس درینجا نیز این تشبیه نیک است و این ضعیف صلح الله علیه و آله میگوید که مثال  
تشبیه بنا بر شهرت خارج از مسئله متنازع فیها تشبیه خوبان جهان است در حسن بالیلی ورنه از تشبیه  
تواریخ صاف هوییه است که حسن بالیلی خاص از بسیاری همعصران خود بسیار کم بود تا بدگر از زمان بنی  
ولا حق چه میرسد چنانچه شیخ سعدی نیز در گلستان در حکایت مقابله پادشاه با مخون بران تصنیف کرده  
خامسا اینکه کاف در کما صلیت برای تعلیل است یعنی زیرا که نه برای تشبیه و اگر برای  
تشبیه تسلیم کرده شود پس بین تشبیه در نفس صلوة است نه در مقدار تطهیرش این چند اقوال  
حق تعالی است می انا اَوْحِیْنَا الْاِلَیْکَ کَمَا اَوْحِیْنَا لَی نُوْج و ظاهر است که درینجا مقدار ملحوظ  
نیست و دوم کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی لَی نُوْج مِنْ قَبْلَکُمْ چرا که صیام رمضان  
برای سبب یکی از اتم سابقه مکتوب نشده بود و سوم اَحْسَنَ کَمَا اَحْسَنَ اللهُ لَی نُوْج که غرض موسی

خواب نوزاد حرام

زیر کلاه  
شکایتی که  
سازگار با  
مشاوره  
باید از  
ماده انصاف  
برین نوع بود

خواب نوزاد حرام



درین قول بقارون مساوات با حسان حق تعالی نبود چه آن از کسی ممکن نیست خاصا از آن پلید و فائده ازین چنین تشبیه نفس تا کید میباشد و طلب پس معنی چنین میباشد چنانکه برابر ابراهیم صلوة فرستادی پس بران محمد صلعم که از وی بهترست نیز صلوة بفرست سادسا اینکه این تشبیه برای تکمیل صلوة برابر ابراهیم و آل پاک میست علیه و علیهم الصلوة والسلام نه برای تکمیل صلوة بآنحضرت صلعم چنانچه در تشبیهات مقلوبه غرض تشبیه آنج میباشد بکمال و شریف تشبیه به بسبب تشبیه بودنش مرا علیه ترین خود را مثل قول شاعر

وَبَدَّ الصَّبَا لِحِمْ كَأَنَّ عُرَّةَ وَجْهَ الْحَنِيْفَةِ حِينَ تَبْدَحُ

که در اینجا وجه خلیفه تشبیه برست و ظهور صبح را تشبیه با وجه خلیفه خود ساخته سابعا اینکه معنای تشبیه چنین گفته شود ای خداوند عالم رحمت کامله نازل کن از طرف خود بر نبی ما صلعم چنانکه بقضای مرتبه آن سرور علیه السلام بنزدیک است زان سان که رحمت فرستادی برابر ابراهیم علیه السلام با قضا آن مرتبه که ویرا نزدیک تو بود پس درین صورت صلوة بر سرور ما صلعم بقدر اقصای مرتبه آن سرور علیه السلام میباشد چنانچه درود برابر ابراهیم بقدر اقصای مرتبه ابراهیم بود پس تشبیه در نفس ذات هر دو صلوة نبود بلکه در کیفیات هر دو صلوة بود و ازین هیچ نقص لازم نیست بلکه صلوة نبی ما صلعم اکمل صلوات میباشد و این تشبیه از آن قبیل است که گویند اَلشَّيْءُ اَبْرَدُ مِنْ الصَّيْفِ وَ الصَّيْفُ اَحْمَرُ مِنَ الشَّيْءِ یعنی شتا در مرتبه برودت ابرد ترست از صیغ در مرتبه حرارت و صیغ در مرتبه حرارت احمر است از شتا در مرتبه برودت یا چنانکه گویند اَلْهَمَّ فِي الْفَصَاحَةِ مِثْلُ الْحَايِرِ فِي السَّخَاةِ یعنی همی در صفت فصاحت اکمل است از جمیع اقران و امثال خود چنانکه حاتم در سخاوت اکمل است از جمیع اقران و امثال خود و شک نیست در صحت این هر دو معنی گوید ظاهر معنی تشبیه و تفضیل بسبب فقدان جنسیت درست نمی نماید تا مناسبت این که درود بفرست از سوی خود بر محمد و آل وی صلعم چنانچه درود فرستادی برابر ابراهیم و آل وی پس مسؤل شده مشارکت در اصل درود نه در مقدار آن یعنی درود بر نبی ما نازل کن مانند نازل کردن درود برابر ابراهیم و ازین لازم نیست که درود بر نبی ما از درود برابر ابراهیم از این باشد چنانچه امام نووی گفته تا سعا اینکه ابراهیم علیه السلام سلام فرستاد بر ما در شب مَرَجَ حَيْثُ قَالَ اَبْلَغُ اَمْتِكَ مِثِّي السَّلَامَ وَ وَهْمَ اَيْنِكَ مَا رَا بَنَامُ سَلِيمٍ وَ هِيَ مَوْسُومٌ سَخَتْ جَنَاحَهُ دِرْكَامُ پَاكِ اَزْ اَنْ خَبْرَادَهُ هُوَ سَتَا كَرُّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ

در تشبیه و تشبیه

در تشبیه و تشبیه

در تشبیه و تشبیه

در تشبیه و تشبیه



پس مانیز قصد اطراف فضل ندی نمودیم از برای مجازات و بدل بدین هر دو احسان وی که هَلْ تَجِدُ الْإِحْسَانَ إِلَّا الْإِحْسَانَ عاشر اینکه مطلوب ازین تشبیه آن صلوة است که برکت آن حق تعالی آنحضرت صلعم را نیز مانند ابراهیم مرتبه خلعت عنایت فرماید پس حق تعالی دعای بندگان خود را مستجاب فرموده تا آنکه آنحضرت صلعم را باین مرتبه بنوخت چنانچه در حدیث جمعیست وَلَكِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ الحادی عشر اینکه این تشبیه بسبب اَبَوْتِ ویست مرنبی ما را صلعم نه بنا بر فضیلت ابراهیم علیه السلام ازان حضرت صلعم حال آنکه تشبیه در فضائل حمیده به آباء خود همه را پسندست و مرغوب الثانی عشر بنا بر قول امام نووی در شرح صحیح مسلم این تشبیه بظاہر خودست و حاصلش نیکنه نازل کن بر محمد و آل علیه السلام صلوة را بقدر اصلوتی که مرا بر ابراهیم علیه السلام و آل ویرست پس مسؤل شده مقابله این جمله است بآن جمله چرا که قول مختار در تفسیر آل نبی صلعم چنانچه مقدم گذشت است که لفظ آل نبی جمیع اتباع وی علیه السلام شاملست و در آل ابراهیم علیه السلام خلایق کثیره آن چنان داخل اند که لائعه و لائخصی از ایشان انبیاء اند و در آل محمد صلی الله علیه و سلم یک نفر غیر بنیم نیست پس سوال کرده شد از حق تعالی احقاق این گروهی که درینا بجز از نبی و احد نبی دیگر نیست بآن گروهی که دران خلایق کثیره از انبیاء اند علیهم الصلوة و السلام انتی کلام النبی و میگوید بنده ضعیف أَضْعُفُ أَضْعُفَ جَلَدٍ وَ فَلَاحَ مَا كَمْ که مؤید این قول است آنچه حق تعالی فرموده است ثَلَاثَةٌ مِنْ آلِ ذَرِيَّتِي وَ قَلِيلٌ مِنْ الْأَخْيَرِينَ و از نزول این آیت آنحضرت صلعم خسته خاطر میبود تا آنکه نازل شد ثَلَاثَةٌ مِنْ آلِ ذَرِيَّتِي وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ الْأَخْيَرِينَ چنانچه در تفسیر برین تصحیح کرده اند و الله اعلم پس از وجوہات مذکوره بالا این تشبیه نیک و حسن واقع شده است فَتَدَّ بَرُّ مسئله نهم در تحقیق استعمال کلمات صلوة و سلام در غیر انبیاء علیهم الصلوة و السلام چنانچه فرمایند و اقصان رموزات شرع و ماہران احکام دین از اہل مرع اندرین مسئله مروجہ ہند کہ آنچه در اکثر اہل ہند مروج است کہ در وقت ذکر نام نامی کسی از اہل بیت نبوت عموما ہر کہ باشد باخصو در وقت اسامی مبارک حضرت جنتین و علی و فاطمہ رضوان الله تعالی علیہم جمیعین بدرود فرستادن و سلام گفتن بالا استقلال بدون تبعیت ذکر نبی صلعم دیا ملائکہ بالضرور مشغول میشوند آیا این امر جائزست و باعث اجر و یا فعل نادرست و سبب جہد اگر فرضا این امر ناجائز تصور کرده میشود پس نص قرآنی را کہ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و نیز آیت هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ

مسئله نهم در تحقیق استعمال کماصلوة و سلم

مسئله نهم در تحقیق استعمال کماصلوة و سلم

در تحقیق استعمال کماصلوة و سلام در غیر انبیاء







چنانکه گوید صلی الله علیه و آله پس هیچ کلام در جوانان نیست و در صورتی که تنها بر کسی از اهل بیت درود فرستد کرده است و از شعار و روضت استی و امام نووی در شرح صحیح مسلم و نیز در اذکار نوید هر دو کتاب نوشته است که گفته شد شعا طریک لا یخفی الیدیع و قد یقیننا عن شعا طریک هم یعنی این صلوة و سلام بر غیر انبیاء و ملائکه بالاستقلال فرستادن طریق اهل بدعت است و هر آینه مانع گشته ایم از طریق ایشان و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در تخصیص انبیاء علیهم السلام بصلوة و سلام بدون شرکت دیگران بطور استقلال در مراجع النبوة آورده که دلیلش اینکه تحقیق گفته است حق تعالی در کلام مجید لا یجحدوا عما له الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب است که باشد دعاء مختصت صلوات بر احوال مردعای ناس استی و برین تقدیر معنی آیت اینکه گردانید دعا و دادن مر رسول علیه السلام را در میان خود مانند دعای بعضی از شما بعضی دیگر را و ازین قبیل است آنچه علامه عبد الوهاب شعرانی مکی در میزان کبری در باب صلوة انقل آورده و نظیر ما قلناه هنا تخصیص الکیبای علیهم الصلوة و السلام بالذی علیهم لفظ الصلوة دون لفظ الرحمة و الترحمة و الترضی و ان كانت الصلوة من الله فی اللغة الرحمة ففیما لسانهم علی شان الکیبای و ترجمه اش از ما بعد میاید اگر در و لهذا در معدن شرح کفر آورده که لا یصل علی غیر الکیبای و الملائكة الا یطریق التبع هذا اجواب الکیبای و اما القیاس فیقتضی جواز الصلوة علی کل مؤمن یعولهم تکا هو الذی یصل علیهم و فی تفسیر الطائف و در در مختار در فصل سج از کتاب بحظ و الاباحة آورده و کذا لا یصل احد علی احد الا علی النبی صلوات و در شامی تحت این قول آورده که لا یصل احد علی احد استیقل الا اما تبعنا فقولیه اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه جاز و المراد غیر الملائكة اما هم فبجوز علیهم استیقله و السلام بخیر و انی یکفی عن الصلوة علی النبی صلوات فمن صل علی غیرهم اثم و یکره و هو الصحیح و استی و احصا ش اینکه بالاستقلال درود فرستادن بر غیر نبی علیه السلام و فرستگان جائز نیست اما تعالیس جائز است چنانکه گوئی اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه و سلام کنایت میکند از صلوة بر نبی صلوات پس هر که صلوة فرستد بر غیر انبیاء و ملائکه گناه کار میشود و کرده است و این است صحیح فائده و در مفتاح الصلوة و نیز در بسیاری کتابهای دیگر آورده که درود بر غیر نبی صلی الله علیه و آله در تمام عمر یک بار فرض است و غیر آن باشد

دلیل قرآنی بر این صلوة و سلام بر غیر انبیاء

در بعضی کسان آنکه بیان داشتند در غیر نبی صلی الله علیه و آله

در بعضی کسان آنکه بیان داشتند در غیر نبی صلی الله علیه و آله

در بعضی کسان آنکه بیان داشتند در غیر نبی صلی الله علیه و آله







والسلام چنانچه مخصوص گشته است بحق تعالی الفاظ عز وجل پس گفته میشود خدا می عز وجل و گفته نشود محمد عز وجل اگر چه وی علیه السلام نیز عزیز القدر و جلیل المرتبه است و نیز بسبب اینکه این کاری است که نبوی مشهور و معروف در زمانه صحابه که مامور بر اتباع او شایم چنانچه حدیث عَلَيْنَكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدَّيِينَ وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاحِدِ آيَتِ وَيَتَّبِعْ عِدَّةَ سَبِيلِ الْوُحْدَانِ نَوِيهِ مَا تَوَلَّى الْآيَةَ خاص تصحیح برین است بلکه هر آینه پیدا کرده است این را از افضیان یعنی شیعه و بعضی ائمه دین حال آنکه تشبیه بابل بدعت منوع است پس واجب است بر ما مخالفت ایشان انتفی مختصراً چنانچه عبارتش اینست وَلَا يَصُلُّ عَلَى غَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ كَانَ فِي الصَّلَاةِ مِنَ التَّعْظِيمِ مَا لَيْسَ فِي غَيْرِهَا مِنَ الدَّعَوَاتِ وَهِيَ لِإِيَادَةِ الرَّحْمَةِ وَالْقُرْبِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَكَأَيُّنَ ذَلِكَ مِنْ يُتَصَوَّرُ مِنْهُ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبُ الْأَسْعَابُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلِّمْ لَنْ فِيهِ تَعْظِيمُ النَّبِيِّ صَلَافٌ وَأَمَّا السَّلَامُ فَيُفِي مَعْنَى الصَّلَاةِ فَلَا يُسْتَعْمَلُ فِي الْغَائِبِ وَلَا يُقَرَّدُ بِهِ غَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَا يَقَالُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَوَاءٌ فِي هَذِهِ الْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ إِلَّا فِي الْحَاضِرِ فَيُقَالُ السَّلَامُ أَوْ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَوْ عَلَيْكُمْ وَهَذَا جُمُعٌ عَلَيْهِ وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْعِلَّةَ فِي مَنَعِ السَّلَامِ مَا قَالَهُ الثَّوَوِيُّ فِي عِلَّةِ مَنَعِ الصَّلَاةِ أَنَّ ذَلِكَ شِعَارُ أَهْلِ الْبَيْدِمْ وَكَانَ ذَلِكَ مَخْصُوصٌ فِي لِسَانِ السَّلَفِ بِالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَمَا أَنَّ قَوْلَنَا عَزَّ وَجَلَّ مَخْصُوصٌ بِاللَّهِ تَعَالَى فَيُقَالُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَقَالُ مُحَمَّدٌ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ قَالَ النَّبِيُّ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَ عَزَّ وَجَلَّ لَدَا وَأَيْضاً فَيَقُولُوا أَمْ لَمْ يَكُنْ مَعُوفاً فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ وَإِنَّمَا أَحَدُهُ الرَّاغِبَةُ فِي بَعْضِ الْأَقِيمَةِ وَالنَّشِيبَةِ بِأَهْلِ الْبَيْدِمْ مِنْهُمْ عَنْهُ فَحَبِيبُهَا فَتَقُولُهُمْ انْقَلِبْ وَلَوْ مِىْ دَرَجِ سَلَامٍ بَاب صَلَوةٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَافٌ بَعْدَ التَّشْدِيدِ أَوْ رَدِّهِ أَمَّا الصَّلَاةُ عَلَى الْأَلِ وَالْأَزْوَاجِ وَالذَّرِيَّةِ فَإِنَّمَا جَاءَ عَلَى الْمَنَعِ لَا عَلَى الْإِسْتِقْلَالِ فَيُقَالُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَلَا يَقَالُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَوْ عُمَرَا وَعَلِيٍّ أَوْ غَيْرِهِمْ وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ يَقَالُ سُبْحَانَكَ السَّابِعُ يُجْعَلُ فِيهِ مَا لَا يُجْعَلُ فِيهِ إِلَّا فِي السَّلَامِ فِي مَعْنَى الصَّلَاةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَرَنَّنَ بِهِمَا فَلَا يُقَرَّدُ بِهِ غَائِبٌ غَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَا يَقَالُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرَا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنَّمَا يَقَالُ ذَلِكَ خِطَاباً لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ فَيُقَالُ



السلام علیکم ورحمة الله انتم مختصرون یعنی در دو فرستادن برآل و ازواج و ذریت مختصرت  
صلی الله علیه وسلم بطریق تبع پس واردست در احادیث صحیحہ چنانچه در صلوة نمازیه مشاکر در دو بالاستقلال  
برایشان نیامده چنانچه از امثلہ مذکورہ عبارت ظاہرست و جزاین نیست کہ در دو بالتبع برایشان  
گفته میشود زیرا کہ در قرائت برداشته میشود چیزی کہ بالاستقلال برداشت آن نمی تواند و سلام در مخی  
صلوة است زیرا کہ حق تعالی قرین نموده است این هر دو را در یک جا چنانچه در بارہ و من یقینت  
فرمود یا ایہا الذین آمنوا اصلوا علیکم و سلموا تسلیما پس افزوده نشود غائب بسلام بجز  
از انبیا صلعم پس گفته نشود علی السلام مثلا چنانچه گفته نشود ابو بکر و عمر علیہما السلام و ہر آئینہ سلام  
گفته میشود و در خطاب برابرست کہ مرده باشد یا زنده پس گفته میشود السلام علیکم ورحمة الله  
انتہی فائدہ اشارہ تنہا بدست بدون تلفظ برای سلام مکررہ است چنانچه نووی گفته برابرست  
کہ آن اشارہ از گشت باشد چنانچه رسم سلام یہودیان است و یا بکفت دست باشد چنانچه طریق سلام  
نصاری است و درین بارہ و عید شنید از ان حضرت صلعم وارد شدہ است چنانچه امام نووی رحمہ اللہ در  
اذکار نوویہ از ترمذی بروایت عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جیدہ عن النبی صلعم آورده کہ فرمود علیہ السلام  
لَکُمْ مِمَّا مَنَ شَبَّهَ بِغَيْرِکَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْیَهُودِ وَلَا النَّصَارَیْ فَإِنْ کَسِیْمَ الْیَهُودِ لَوَ شَاءَ  
یَا صَابِغٌ وَکَسِیْمَ النَّصَارَیْ لَوَ شَاءَ یَا کُفَّتٌ و اگر جمع در میان اشارہ و تلفظ بسلام باشد  
باکی ندارد چنانچه ہم از ترمذی امام نووی آورده عن اسماء بنت یزید ان رسول الله صلعم قرأ  
فی المسجد یوماً و دُعِیْتُ مِنَ النِّسَاءِ فَعُوذُ فَاَشَارَ بِیَدِهِ بِالسَّلَامِ قَالَ التِّرْمِذِیُّ حَدِیثٌ  
حَسَنٌ فَهَذَا الْمُحْمُولُ عَلَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمَعَ بَيْنَ اللَّفْظِ وَالْإِشَارَةِ يَدًا عَلَى  
هَذَا أَنَّ أَبَا دَاوُدَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ وَقَالَ فِي رَوَايَتِهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ انْتَهَى كَلَامُ النُّوَوِيِّ  
معنی آنکہ گشت آن حضرت صلعم روزی در مسجد و گروہی از زنان نشستہ بودند پس اشارہ بدست  
مبارک خود برای سلام کردن کرد ترمذی گفت کہ این حدیث حسن است و این حدیث محمول است برینکہ  
آن حضرت صلعم جمع کرد در میان لفظ و اشارہ ہر دو بدین دلیل کہ ابو داؤد و نیز این حدیث را روایت کرده  
و نووی در روایت خود چنین گفته کہ پس سلام کرد آن حضرت صلعم علیہ وآلہ وسلم بر ما از مضمون این  
ہر دو روایت چنان استفاد گشت کہ آن حضرت صلعم اشارہ بدست و تلفظ بسلام ہر دو کرده بود و ہم علم

سلام بہی حملہ است بپایان آرائی

در این است تنہا اشارت کردن برای سلام بدون تلفظ



و محقق نامی شیخ محدث دهلوی در مدارج النبوة بحث طویل درین باره آورده که قدری از آن اینکله  
 جمعی بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلعم در شفا میگوید که روایت کرده شده است از ابن عباس  
 که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آن حضرت صلعم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت  
 از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس که گفت  
 نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلعم و سند این صحیح است و امام مالک در مبسوط  
 گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا علیهم السلام و گفت نمی رسد و نمی سزد مارا که تجاوز و تعدی  
 کنیم از آنچه امر کرده شد ایم بدان و در حدیث است که فرمود علیه السلام صَلُّوا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي فَإِنَّ  
 اللَّهَ بَعَثَهُمْ كَمَا بَعَثَنِي بِنَبِيِّهِمْ صَلُّوا عَلَى النَّبِيِّينَ وَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ  
 ثَوْرِي نیز این چنین منقول است و از ابن عباس نیز در روایت دیگر آمده است که گفت لَا يَنْبَغِي  
 الصَّلَاةُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى النَّبِيِّينَ انتهى مختصرا و بعد از آن باز هم در اینجا قول فیصل نوشته  
 که هیچ خدشته را نگذاشته است و آن اینکله قاضی عیاض مالکی گفته که انچه محققین علماء گفته و نیز در  
 مواهب آورده که جمهور علماء بر آن رفته و نیز اختیار کرده اند از اکثری از فقها و متکلمین آنست که  
 جائز نیست افراد غیر انبیا علیهم السلام بصلوة بلکه این چیز نیست که مخصوص اند بدان انبیا و گفته است  
 شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابو بکر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه از روی معنی صحیح است  
 چنانکه مخصوص است الله سبحانه و تعزیه و تقدیس پس گفته نشود قال محمد عزوجل اگر چه وی علیه السلام  
 عزیز و جلیل است و همچنین و جب است تخصیص نبی صلعم و سایر انبیا بصلوة و سلام شریک  
 گردانیده نشود کسی با ایشان و گفته اند که نبود این امر معروف در حد را اول بلکه پیدا کرده این بعضی  
 اهل بدعت در بعضی ایام خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلعم و واجب است  
 اجتناب از طریقۀ ایشان و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت است نه بطریق  
 استبداد و اصالت و لا کلام فیہ و همچنین کلام در لفظ سلام گفته که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال  
 کرده نشود در قائب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر خطاب کرده میشود آن و گفته شود  
 سَلَامٌ عَلَيْكَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق  
 اسلم و اقرب است با احتیاط و رعایت آداب بجناب نبوت تهی مختصر چونکه از بیان سابق بخوبی

در بیان قول فیصل درین باره

در بیان قول فیصل درین باره



میش توروشن و هوییدگشت که صلوة و سلام بر دو بدن انبیا و ملائکه علیهم الصلوٰة والسلام بر کسی دیگر هرگز  
باشد بطریق استقلال جائز نیست بلکه این طریق روافض و نیز شیوخ بعضی اهل بدعت است و احتراز  
از آن واجب است بستر جوابهای نصوص مذکوره سوال را که بطراز استدلال پیش کرده شده بودند باید شنید  
و آن اینکه امام نووی در شرح مسلم در بحث تشهد آورده که احتجاج گرفته اند بسیاری از علمای این طور که  
صلوة و سلام بر غیر انبیا (یعنی از بشر) از باب امور توقیفیست بر نقل و بر استعمال سلف صالحین  
و حال آنکه منقول نگشته است از سلف استعمال آن در غیر انبیا بلکه خاص کرده اند ایشان بدان انبیا  
علیهم السلام را چنانچه خاص گردانیده اند ایشان حق تعالی را بقدریس و تسبیح و جواب داده اند ایشان  
از آیت و حدیث سوال مذکور را باین طور که هرگاه که ذکر صلوة از جانب حق سبحانه و تعالی و یا از جانب

رسول مقبول صلعم میباشد پس آن صلوة بمعنی مجرود دعا و ترجمه میباشد و نبی باشد معنی آن صلوة همان  
توقیر و تعظیم که از دیگران مستعمل گردد یعنی صلوة و قتی که از دیگران مستعمل گردد در آن معنی کمال توقیر و تعظیم  
می باشد و چون از اشخاص مستعمل شود محمول میباشد مجرود دعا و ترجمه و هزه عبارت و واضحی که اکثر ذرین  
يَا هَذَا النَّوَخَ مَا خُوذُ مِنَ التَّوَكُّيْعِ وَاسْتَعْمَالِ السَّلَافِ وَلَمْ يُنْقَلِ اسْتِعْمَالُهُ ذَلِكَ بَلْ  
خُصَّوَابَهُ لِأَكْتِبَاءِ عَمَّا خُصَّوُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُدْرَةِ وَالشَّيْخِ وَأَجَابُوا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَعَنِ الْأَحَادِيثِ يَا مَنْ مَا كَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ  
فَهُوَ دُعَاءٌ وَتَرْجُمَةٌ وَكَسْرٌ فِيهِ مَعْنَى التَّعْظِيمِ وَالتَّوَكُّيْعِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ تَعْبِيرِهَا لِيُشْخَصَ  
وَنِيْمَرُ عَادُونَ أَنَّ حَضَرَ صَلَّعْمَ مِنْ دِيْكَرَانَ رَابِعُ صَلَوةٍ بِسَبَبِ اتِّبَاعِ وَاتِّسَالِ مَا رَأَى بِوَدَّهِ خَاصٌّ حَتَّى تَحْضُرَ  
وَابَدُغَتْ هِيَ دَرِيْنِ آيَتِ وَصَلَّ عَلَيْهِ خَلْقًا صَلَاتًا ثَلَاثَ سَكُونٍ لَمْ يُمْسِ جَمُورُ عُلَمَاءٍ مُرَوِّدُهُ أَنَّكَ دُعَاءُ  
نَبِيِّ صَلَّعْمَ وَصَلَوةٍ وَصَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَسْكِينِ نَجْشِ مَرْدَمٍ بِوَدَّهِمْ صَرِيحِ انْهَضَ خَلْقٌ دُعَايَ دِيْكَرِكَ سَانَ وَجَبَّارِشِ  
أَيْنِكَ وَهَذَا الدُّعَاءُ وَهُوَ الصَّلَوةُ لَأَمْتِيكَ أَلْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَصَلَّ عَلَيْهِمْ فَاجَابَ الْجَمُودُ  
يَا دُعَاءَ النَّبِيِّ صَلَّعْمَ وَصَلَاتُهُ سَكُونٌ لَمْ يُمْسِ خِلَافَ غَيْرِهِ انْقَضَى مَخْصَرًا وَشَمْعٌ مَحْدَثٌ دَهْلُوِيْ  
در مدارج النبوة از اسد لال مذکور مستدل بدین الفاظ جواب داده است که آنچه در کتاب و سنت  
واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه روجه شعار و لهذا جایز نیست مثلاً در آل ابی اوفی و غیر وی که شعاع  
ساخته شود در ایشان را که هر جا که ذکر ایشان رود و صلوة فرستاده شود ما سوای انبیا ائمه و بعد از

جواب درویش از حضرت حکیم

جواب بوجہ ثالث



فصله با هم در اینجا نوشته است معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مؤمنان مامور بودند بصلوة و سلام  
بر پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و نیز بر انبیای دیگر بحکم آنحضرت صلعم که صَلَّوْا عَلَی الْاَنْبِیَاءِ قَبْلَیَّ الْحَرْ وَ شِیْعَه  
درین ساله مخالفت افتاده بر اهل بیت نبوت صلوٰه و سلام میفرستند اصالة والا بر وجه جمعیت جائز است  
بی خلاف انتہی و آنچه سائل پرسیده بود که چون درود و سلام بر اهل بیت جائز نشد چه دعا ایشان را  
یا و کنیم جوابش اینکه درین باره جمله اهل بیت نبوت با جمله صحابه دیگر یکسان اند رضوان الله علیهم  
اجمعین و چونکه در حق جمله صحابه و تابعین نیز در صریح آیت کریمه وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ  
وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَعَا بِلفظ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ  
وارد است ازین باعث علامه مرحوم در مدار حق آورده فَلَیْذَا كَانَ الْاَوَّلُیَّ اَنْ یُکْتُبَ عِنْدَ ذِکْرِ الصَّحْبِ  
وَالْاَنْبِیَاءِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ لَمْ یَكُنْ مَدْکُولُ طَاهِرِ الْاَلِیَّةِ وَ یُکْتُبُ عِنْدَ ذِکْرِ غَیْرِهَا مِنْ الْعُلَمَاءِ  
اَحْمَدُ اللهُ تَعَالٰی اَنْتَ وَ یَعْنِی رَا مَلَا عَلٰی قَارِئِی نِزَاخِیَا ر کرده است چنانچه در شرح شفا در فصل بیست  
آنحضرت صلعم مضای عروج را ازیر این قول ماتن و قَالَ اَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ اِسْمَاعِیلَ الْکَشِغَرِی  
رَضِیَ اللهُ عَنْهُ اَلَمْ یَنْوَسْتِ اَوَّلِی وَ تَمَرِ اِنْکَ مَاتِن بَجَا ی رَضِیَ اللهُ وَ رَحِمَهُ اللهُ وَ لَفْتِی بِاَبُو کَسَن حَرَمِ اللهِ  
از صحابه نیست انتہی و معلوم باد که خاص بعد ذکر نام نامی حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
را بجای دعای زیاری کند و جنبش است که وی گاهی پیش بت و غیره بجز از ذات باری تعالی سجد نکرد  
بنحلاف دیگر صحابه که قبل از مشرف شدن با سلام ایشان سجد را در پیش بت برده اند آدم بر صل  
مدعا و چونکه کلمه رَضِیَ اللهُ عَنْهُ دعاست از دعای تعالی بر رضوان اگر دیگر صلوا بدان یاد کرده شوند نیز جائز است  
اگرچه در حق ایشان دعا بجز رحمت و غفران اولی میباشد برای فرق مذکور و در شامی آورده وَ الَّذِیْ ذَهَبَ  
اِلَیْهِ الْمُحَقِّقُونَ وَ اخْتَارَهُ غَیْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِیْنَ اَنَّهٗ یُحِبُّ تَخْصِیصُ النَّبِیِّ  
صَلَّوْا عَلَی الْاَنْبِیَاءِ بِالصَّلَوٰةِ وَ السَّلَامِ کَمَا یُخْصِصُ اللهُ سُبْحَانَہٗ عِنْدَ ذِکْرِہٖ بِالْتَّقْدِیْسِ  
وَالْتَّزْرِیْہِ وَ یَذْکُرُ مَنْ سِوَاهُمْ عَلِی الْغُفْرَانِ وَ الرِّضَا کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالٰی رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ  
وَرَضُوا عَنْہُ یَقُولُونَ رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُونَا بِالْاِیْمَانِ اَنْتَ اَعْلَمُ وَ شِیْخ  
نیز یحیی در مدارج نوشته است بدین عبارت بلکه غیر انبیا الغفران و رضایا کرده شوند چنانکه در قول  
سبحانه و تعالی است رَبَّنَا اَغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُونَا بِالْاِیْمَانِ وَ فَرَمَد رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ

جواب از سوال دیگر

در تخصیص نماز دعا برای اولاد و غیره



در صَوَاعِثُ و بقدری فاصله بازیم در اینجا نوشته و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده  
 اما در یارب جمله شاخ راضی الله عنه و رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ میگوید و صاحب هدایه بر لب خود  
 میگوید قال رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و در طریقه صوفیه می نویسند قَدَسَ اللهُ بِسْمِ الْعَزِيزِ الرَّحْمَنِ قَدَسَ اللهُ  
 بتفاوتی که درین دو عبارت است و بعضی قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ می نویسند (تا قول) و در حق حضرت صلعم  
 اولی است عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ و لفظ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در نایت ایجاز و سلاست  
 واقع شده است و تفصیل شافی درین باره است که امام نووی در فصول مقدمه شرح صحیح مسلم  
 بر بسط و شرح تمام نوشته که هاشم از روی ترجمه اینک مستحب است مرکاب حدیث را و قیقه که نمی گذرد بزرگ نامی از  
 نامهای حق تعالی اینکه بنویسد ازین الفاظ هر که را می خواهد بخواند یا تَعَالَى یا مُجَوَّزَةً وَ تَعَالَى  
 یا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى یا جَلَّ جَلَلُهُ یا تَبَارَكَ اسْمُهُ یا جَلَّتْ عَظَمَتُهُ یا مانند آن ادا و صاف دیگر  
 و همچنین مستحب است که بنویسد نزدیک تر کنی صلعم الفاظ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تمام و کمال اقتضا  
 کند بزرگ چیز از صلوٰه و سلام و نه ناقص بطریق رمز داشته و همچنین در وقت ذکر نام محالی بنویسد  
 رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ و اگر ذکر پسر و پدر هر دو در میان افتد و آن هر دو از صحابه باشند در اینجا بنویسد  
 رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا چنانچه عبد بن عمر رضی الله تعالی عنهما مثلاً و بشرقی و ترجمه یاد کنند باقی  
 علما و اخبار و صحابه را و بنویسد این الفاظ را اگر چه در اصل نسخه که از آن نقل کرده میشود مکتوب نباشد  
 چرا که این الفاظ در نقل و روایت داخل نیست بلکه دعاست یا شنوا خواننده را نیز  
 بر ضرورت است که این الفاظ را بخواند اگر چه مکتوب نباشد و ناخوش نماند و اگر این را و هر که این را  
 ترک دهد از خیر عظیم و فضل نفیم محروم و بی نصیب ماند از نعمه و الله اعلم و عمله اکمل و اتم

مسئله چهارم در تحقیق مقدار فصل نمودن  
 در میان نماز مفروضه و مسنون که ما بعدش باشد

مَا قَوْلُكُمْ رَحِمَكُمُ اللهُ اندرین مسأله که در حدیث شریف وارد شده است عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ  
 كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقْعُدْ إِلَّا وَقَدْ رَأَى اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ  
 تَبَارَكَتْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ ازین معلوم و مفهومی شد که بعد از نماز مفروضه



فاصله زمان ازین مقدار تا ادای دو گانه مسنون که مابعدش باشد در نماز آنحضرت صلعم بنویس ما را باید  
و شاید که ادعیه دیگر را مانند خواندن آیت الکرسی و تسبیحات (یعنی سبحان الله ۳۳ بار) و تحمیدات  
(یعنی الحمد لله ۳۳ بار) و تکبیرات (یعنی الله اکبر ۳۳ بار) جمله صد بار خواندن و مثل این دیگر اوراق را  
بر دو گانه مابعد مفروضه مقدم نداریم چرا که مقدار دعای صد رازین اوراق مجموعاً باشد یا افرادی کمتر است  
و حال آنکه بعضی از مردم چنان اند که در میان مفروضه تا ادای دو گانه مسنون به فاصله زمان از اندازی باکی  
نمانند و ازین باعث در میان مفروضه دو گانه بعدیه بخواندن آیت الکرسی و دیگر ادعیه طولیه مشغول  
میکردند و میگویند که در احادیث فضیلت خواندن آیت الکرسی و همچنین فضیلت این دیگر ادعیه  
در پس هر نماز بسیار وارد است و قائلند برین که این طرز و طریق حسن است بدلیل با حدیث و هم  
بقول فقها اما **احادیث - اول** اینکه در احادیث در حق این ادعیه الفاظ ذکر الصلوة  
وارد است چنانچه در مشکوٰۃ بتفصیل مذکور است و دوم اینکه در سنن ابی داؤد و مروی است که حضرت عباس  
اینکه حضرت ابی زینب صحابی گفت که یا اباان حضرت صلعم نمازی را خواندیم شخصی که همراه آنحضرت صلعم  
از آن نماز مفروضه فارغ شد بطرف ادای دو گانه مسنون برخاست و آن حضرت صلعم از سوی قبله رو مبارک  
خود را بطرف دیگر گردانید و پشت حضرت عمر بن خطاب و آن مرد را هر دو دوشش گرفته بجنبانید و فرمود  
که اهل کتاب هلاک نشده اند مگر بدین سبب که فصل در میان نماز ایشان نمی بود پس آنحضرت صلعم عمر فرمود  
أَصَابَ اللَّهُ يَأْتِي الْيَابِسَ الْخَطَابُ أَنْتَهَى یعنی رسانید حق تعالی ترا درین مسئله بحق یا عمر سوّم اینکه در  
احادیث صحیح و وارد است که آنحضرت صلعم نماز سنن ادر منزل خود خواندی بلکه باری بر کسانی که نوافل ادر سجده  
خواندندی انکار فرمود چنانچه در ابوداؤد و ترمذی و نسائی وارد است که أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ مَسْجِدَ  
عَبْدِ اللَّهِ كَثُفَ هَلْ فَضَّلِي فِيهِ الْمَغْرِبَ فَلَمَّا أَقْصَوْا جَلَسُوا لَمْ يَمُورُوا بِهِنَّ يَسْتَحْجُونَ أَمَى يَتَنَفَّحُونَ  
فَقَالَ هَذِهِ صَلَوةُ الْبُيُوتِ یعنی تشریف از رانی فرمود آنحضرت صلعم بمسجد عبدالاشهل قبیلہ پس نماز  
مغرب در آن ادا نمود و بهرگاه که ایشان نماز مغرب خود را ادا نمودند و پدر رسول مقبول صلعم ایشان را که نماز  
میکند از آن فرمود و علیه السلام را ایشان را این نماز خانهای شماست آتی و شک نیست درین که در فرق تا بمنزل  
فاصله زمان واقع میشود از مقدار درنگ نمودن در دعای مذکور و اما قول فقهای است قَالَ  
الْحَوَاتِي لَا تَأْسَ بَأَن يُقْرَأَ بَيْنَ الْفَرِصَةِ وَالسُّنَّةِ الْاَوَّلَةِ اِنْهَا فَافْهَمُوا وَتَأَمَّلُوا

عنه یعنی در پس نماز هر نماز



## اجواب

أَقُولُ وَيَا لِهَذَا التَّوَقُّفِ فِي فَاصله مسنونه مرفوضه که ما بعدش دو گانه مسنونه است و اما آنها مانند نماز و مقرب  
و عشا و نماز جمعه بمقدار دعای اللهم أنت السلام است و پس و فاصله از آمدن برین مقدار نمی شاید و حدیث  
ناشئه درین باره صحیح است و لیکن بحقیقہ بغضهم الله بر خصمیه ابن همام در شرح حدیث الصد  
که از عائشه مروی است در فتح القدر نوشته و مقتضی العباده حج أن الشئ أن یفصل به یکر  
قد رد ذلك و ذلک یكون تقریبا فقد یزید قلیلا و قد یفقص ولیلا فاما ما یكون  
زیاده غیر مقاربه فی مثل العدد السابق من التیمحات و التیمیدات و التکیدات  
فیمتی استینان تاخیریه عن الشئ البتة و کذا آیه الکریسی انتهى ازین عبارت صحت  
معلوم شد که آیه الکریسی و یا مثل آن دیگر او را و ادعیه طویل از او بر مقدار مذکور بعد از مکتوبه  
تا ادای مسنونه نمی باید خواند بلکه بالضرور مسنون است تاخیر این ادعیه از دو گانه مسنونه چنانچه هم  
در فتح القدر بعد تحقیق علی مالیک مرقوم است که ازان حضرت صلعم بپایه ثبوت نرسیده این فصل که مطلب  
کرده میشود بران در مساجد در زمان ما نخواندن آیه الکریسی و تسمیحات و تحمیدات و تکبیرات هر یک  
سی و سه بار و مانند این دیگر ادعیه بلکه مستحب است تاخیر آن از سنت و عبارتش اینکه و الحاصل  
أنه لم یثبت عنه علیه الصلوة و السلام انفصل بالادکار التي یؤاخذ علیها فی  
المساجد فی عصرنا من قراءة آیه الکریسی و التسمیحات و اتخوانها ثلاثا و ثلثین  
و غیرها بل نذبت توالیها انتهى چونکه در مفتاح الصلوة که کتابی مختصر و کمال معتبر است  
آورده و از مکرهات شمرده اند که امام بعد از نماز نوشته بماند زیاد از دعای ما توره اللهم أنت  
السلام و مینک السلام و الیک یعوده السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و مکرده  
گفته اند و نمازی که بعد از سنت است نهی از تحقیق نفس سه و اقامت شدی که چون است بستر جوابها  
و اجمال استدلالت مستلان باید شنید و آن اینکه و رود این ادعیه در پس نماز مرفوضه تمضی  
آن نمیدارد که خواندن این ادعیه تفصل بفرغ نه نیز داشته باشد که در میان این هر دو امرفق بین  
است بلکه خواندن این او را و پس از دو گانه بعدیه صحیح و درست میگرداند بودن این او را و را در  
دبر الصلوة بشرطی که بعد ادای مسنونه اشتغال ننماید بآن چیزها که از توابع نماز نباشند تکلم غیر



و برین تصریح کرده اند بسیاری از علمای محققین چنانچه در فتح القدر است و ما در دین آنکه علیه  
 الصلوة والسلام کان یقول دُبْرُ كُلِّ الصَّلَاةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 لَا يَقْتَضِي وَصْلَ هَذِهِ الْأَكْثَرِ كَارِبِلَ كَوْنُهَا عَقِيبَ السُّنَّةِ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْنَاءٍ بِمَا كُنِيَ  
 هُوَ مِنْ تَوَاجِجِ الصَّلَاةِ يَصْتَحِجُّ كَوْنَهُ دُبْرَهَا أَمَا انچه در استدلال برای زیادت فصل حکایت  
 عمر با شخصی دیگر از سنن ابی داود نقل کرده این استدلال تمام نیست چرا که مراد عمر بفصل همین  
 فصل بقدر اللهم أنت السلام هست نه زائد ازین چرا که خلاف مسنون است آن مرد مطلقا  
 فصل نکرده بود و آن منوع است بنا بران عمر ویرا زد و گاه بلا فصل منع نمود و هر که مدعی زیادت  
 فصل است برین مقدار پس بروی نقل آن بجنسه ضرورت چنانچه هم برینست قول صحیح بقدر  
 بدین الفاظ فلا یرد علی الشافی اذ قد یجانب بأن قوله اللهم أنت السلام فصل والسلام  
 الخ فصل فتم اذ علی فصل اکثر من فلیستقله و انچه در استدلال گفته که خواندن دو گانه سنن  
 در منزل و مکان مروی است از آنحضرت صلعم و شک نیست درین که رفتن تا بمنزل برای ادای مسنونتی  
 در ننگ زان نیست بر مقدار خواندن دعای مذکور و هیچ محل و مضر تحقیق مسئله صد نیست و مسنونیت فصل زائد  
 از آن گاهی بصورتی که کلام مادران است که چون دو گانه سنن در محل مفروضه خوانده میشود بدون  
 نقل تا بمنزل پس بتراولی درین صورت صحبت و اگر مسنون را در منزل و اما بیان خود مسئله دیگر است و فصل آن  
 کلامی نیست اینست مختار ابن همام و عبارت ه هکذا و قولهم که فصل فی السنین حتی التی بعده المغرب  
 المنزلة لا یستلزم مسنونته الفصل یا کثر اذ الکلام فیما اذا فصل السنه فی محل المغرب تا ینکون که فصل  
 انقل و اما انچه از فقها بقول امام حلوئی استدلال گرفته جیست قال لا بأس بأن یقرأ بآیات التیم این استدلال وی  
 از تحقیق مسئله و دقیق نمون فقها مخالفت چرا که در شرح هدایه محقق خفیه جمیع اصحاب و تشریح این قول چنین فرمود که امام حلو  
 درین عبارت انیان بکلمه لا بأس فرموده و معنی آن بنا بر مشهور اینک جانب مخالف وی از وی بهتر و اولی است پس  
 معنی قول امام حلوئی چنین گشت که اولی باینکه پیشتر از ادای سنن او را دوباید خواند و اگر این فعل حیاتی از وی صادر گردد  
 باینکه ندارد پس این قول مفید آن گشت که سقوط سنن از او و داخل نمی آید اگر چه در ثواب آن کمی تقلیل رونماید پس اگر  
 اطای سنن بعد او را و نو دین سنن وی را اگر دو گانه بر وجه مسنون و ازینجا است که فقها گفته اند که حکم بعد فرض  
 مسقط سنن نیست اگر چه در ثواب آن کمی پیدا شود پس خواندن او را کمتر از حکم نیست که مسقط نماز مسنون گردد

جواب اذا استدلال دوم

جواب اذا استدلال سوم

جواب اذا استدلال چهارم که نقل فقها بود



وہذاہ عبارۃ وقول الحکماء یغید می آنہ حکمہ آخرہ یعارض القولین لای وصل الشئۃ  
بالفرض وقصلا منہ لانہ انما قال لا بأس الخ والمشہور فی ہذیہ العبارۃ کونہ یما خلا  
اولی فکان معناہا ان الاولی ان لا یقرأ الا وراہ قبل الشئۃ وکوفعل لا بأس بہ فاقاد  
عدہم سقوط الشئۃ بذلک حتی اذا صل بعد الا وراہ تقع سئۃ موداۃ لا علی وجہ  
الشئۃ ولذا قالوا لو تکلم بعد الفرض لا تسقط الشئۃ لکن توایہا اصل  
فلا اقل من کون قراءۃ الا وراہ لا تسقطہا انہی لم یبسط فی الکیارین شئۃ فارجع المطالعین

مسئلہ پانزدہم در اثبات خواندن ادعیہ وورد شریف و ذکر بجمہر و مانند آن  
خاص در رد قول مجاہدان محمود و خاذل نامعود کہ محض مرض حسد مبتلا و اثر  
بغض در او ویست از باشندگان برگنہ یوسف زای از مصافات پشاور

عن ابی ہریرۃ رض و ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یقفعد  
قوم یتذکرون اللہ الا حفتہم الملائکہ و غشیہم الرحمۃ و نزکت علیہم السکینۃ  
و ذکرہم اللہ فیمن عنده سر واکہ مسلّم یعنی ابوہریرہ و ابو سعید رضی اللہ تعالی عنہما  
تفنت کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی نشیند قومی کہ یاد می کند خدای عزوجل را  
مگر این کہ در سیکرند ایشان را فرشتگان رحمت وی پوشد ایشان را رحمت خاصہ اگرین و فرود  
می آید بر ایشان طمانینت و وقار و از روی افتخار حق تعالی ذکر ایشان در فرشتگان مقرب ارواح  
طیبات انبیاء علیہم الصلوٰت و التسلیات کہ نزد حق تعالی می باشند میفرماید انتہی و عن ابیہ قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قرءتم بایض المجتہۃ فانتعوا کوا و ما  
ریاض المجتہۃ قال جلق الذکر واکہ الترمذی یعنی روایت است از انس کہ گفت کہ  
فرمود آنحضرت صلعم وقتی کہ می گذرید بباغهای جنت پس بچیدہ از انہا کہ عبارت از مخلوط شدن بر شبنم  
حصہ از ان صحیحہ رسیدہ چیست باغهای بہشت یا رسول اللہ فرمود کہ مجالس حلقہای ذکر حق تعالی

ذکر گو ذکر تا ترا جان ست | پاکے دل ذکر یزدان ست

چونکہ درین زمانہ اخیر کہ روز بروز گلشن شوق ذکر آہی بیاد خزان غفلت و بحال اہل مانہ مانند وارث کتاب

مطالعہ در رد قول مانع در ورنہی صلعم

و فیضات حضرت کذا فی حالی

عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما











در گرفتاری که عسکریان وی متعدی بر نیک مردان گشته که فرستندگان در دو معظم بر نبی اکرم و سیله اعظم درینده انجم  
 فخر بنی آدم بهیئت عرب و عجم را علیه من العتبات افضلها و اذومها و من العتبات افضلها  
 و اشمها مبتدع و مخترع می نامد و حال آنکه در رساله الکلام المبرور از علامه ابن حجر کلمی در حق تارکان صلوة  
 بران حضرت علیه السلام اصالة و بالاستقلال و در حق تارکان زیارت قبر نبوی صلعم قیاسا بران می آرد  
 که علیه من اقرآن بین ترک الصلوة علیه صلی الله علیه و علی اله و سلم و ترک زیارت مع  
 القدرة علیه انسا و یا فان کل منهما جفاء که صلعم یعنی در میان هر دو قسم تارکان مساوی  
 است درین که هر یک فرقه ازین هر دو ظالمان اند بران حضرت علیه السلام پس حال هر ظالم طا هرست  
 و خاصه حال ظالم آن حضرت علیه السلام از ان بدترست و این حال آن کسانست که خود تارکان رود پیش  
 باشند و پس آیس حال کسی که خود تارک و دیگران را از ان مانع باشد چگونه تصور کرده شود و آندام درین  
 رساله بقدری فاصله می آرد فی شخصی علیه ان یکون شقیئا زاعما کف مستحقا لدخول النار بعید  
 من الله و رسوله مدحوا علیه من جبرئیل و من نبیة صلعم و ذلک و بالشخص بخلافه و  
 کادین که کاذبی و جبهه نبیه صلعم و مستحق ذلک و احفظه انھل یعنی پس بران شخص خوف  
 اینست که باشد شقی بکاک شده یا بدینی بکاک آلوده شده سختی برای دخول دوزخ و دور شده از خدای تعالی  
 و رسول علیه السلام و بدعا کرده شده از طرف جبرئیل علیه السلام و از جانب نبی صلعم بسبب این فعل  
 و سختی عذاب و باشد نبیل دشمن خدا و ملعون و نیست ملا و را دین و نه دی وی مبارکست حضرت علیه السلام

<p>خواهد دید و این اقوال را خوب یاد کن تا کمشت عبارتی از نظم          سزا الله از عفت و چنین          بعضی و بالیدش آنچه گفت          درین قصه از صدق بی بهره است          بنا خوانگی جمله جاهل و عسلم          کمین خانه زاد می و طلع و دهر          غلام و هو خواه این حاسدان          روایات و اسه خبر متباه          چنین گفتند از تو نشنودی</p>	<p>بدینا ز کف نقد دین ز رفعت          با حکام دانی ز بهی استاد          چو حیوان ناخوانده غافل علم          فرو زنده از قصهای تو بهوش          دل آگنده از مهر ویرین نشان          باین گمراهی از طریق رشاد          اگر جاس آن جمله من بودی</p>	<p>که تشدید مغز دلش بوی دین          و گر با چنین مذهب و اعتقاد          نکذب در دشمنیه چه همره است          سپردند بر گفتهای تو گوش          ازین روشده مورد لعن و قهر          باین مذهب و ملت و اعتقاد          ز جمال گرد و بران واه و اه</p>
--	--	---



بصد ز جرد تو بیخ درخسپمن  
 همی داد و ست تو بپن گفت گوی  
 کنون گوش دل کن بقولم گرد  
 مسلمان نگشتی بجوی نژاد  
 دولت گبو جان گبر و گبری بیان  
 از اسلام بیگانه با کفر خویش  
 بدل زره گردین داشتی  
 ز غار زردلی فطری بوالفضول  
 چو در اصل بودی ز نسل دگر  
 از اسلامت آخر پشیمان شدی  
 تو محراب و منبر چه دانی که چیست  
 در و د محمد چه دانی که چیست

سزاداد دست جله دندان شکن  
 ترا کرد تشهیر شخص و دیار  
 زمین پاسخ هر چه گفتی مشنو  
 تو اول بخود ثابت اسلام کن  
 بگیران ز گبری بیان قصه خوان  
 ز حد گلیست برون برده پا  
 باین گمراهی پای نگذاشتی  
 بقول محمدهم بحکم خدا  
 رساندی نسب ابا جداد بر  
 بهر متدع باز گفت و شفقت  
 تو ذکر مظهر چه خوانی که چیست  
 زمین گوش کن چونکه من مسلم

ز کفرت با سلام آورده روی  
 همی کرد دست چون عزیز با خوار  
 نخست اینکله چون از ره دین دلو  
 دگر گشتی و بدعتی نام کن  
 دل و جان بفراوان کیش کشیش  
 فرو بسته دو چشم شرم و حیا  
 نه باک از خدایت نه شرم از رسول  
 بود دشمن دین بکشتن سزا  
 ازان ره جو آخر مسلمان شدی  
 شدی مرتد و رضی در نفقت  
 تو بدید با هر چه دانی که چیست  
 بریدم سر اسحقیا چون قلم

و چه هست آمد کل لایه بتر شمع بکافیه چون که خود از خیانت پر د از خاست شون ست پس  
 بموجب الکرمه یقین علی نقیه و دیگران را در آئینه رنگ آلوده دل خود نیز بشکل خود می بیند  
 بلایت از برون طعنه زنی بر بازید و ز درونت ننگ دار چسبید

و درین باب نه تنها ادوی شکستگی است که حال پدر بزرگوارش نیز چنین بود  
 و حدیث الکودیه بر کینه زبان زد جمیع اهل حقول بقول است و نیز در عن معرون ابیات

کلامت را که آرد در حساب  
 زبان صد بار زین گفتار شوی  
 خدا یا در دل زاعی چه افتاد  
 شیاطین را فوریت مطلع البد  
 شد از ملکات شام غریبان  
 نزید انس تو باز مرده انس

که عقل خویش ادا دی جوابی  
 نه اولی بلکه و اولی بحالت  
 که باب کینه انسان چه بکشد  
 ظهورت با بطونت گشته هرنگ  
 شباشب می گریزد از توایلیان  
 کشته هر جنس با بهجنس پرواز

ترا هر کس که اولی لک بگوید  
 سراپا پوچ و مل شد مقات  
 ز خالت تیر و جلیله است  
 با حجار آمده قلب تو هم سنگ  
 پر پرواز بکشا بهر جنس  
 کبوتر با کبوتر باز با باز



توئی آنست پرور مرغ گستاخ چو درونان چنبد این میرانه شستی	سخن رامی دهم بروی تمامی چرازان آشیان بیگانه گشتی	بوصفت یادم آمد قول جامی که بودت آشیان بیزن ازین کاخ
--	---	--

علامه اینکده برای منع از رد و شریعت خواندن میگوید که در رد دعاست آنچه میگویم چونکه مسلم توشه  
که در رد دعاست پس بدان که در حدیث است عَنِ الشَّعْبَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَدُعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الْحَدِيثُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ  
وَأَبْنُ مَاجَةَ يَعْنِي فَرَمُوا وَانْخَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَدَعَائِينَ عِبَادَتِ سِتِّهِمْ وَبِهِرْكَاهُ كَأَزِينِ حَدِيثٍ  
بِالتَّصَرُّعِ ثَابِتٌ كَثُرَتْ كَدَعَائِينَ عِبَادَتِ سِتِّهِمْ حَقَّ كَسَانِي كَدَعَائِدَاتِ خَدَاوَنَد تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
اِسْتِكْبَارِي نَمَائِدِ دِرْكَامِ رَبَانِي وَارِدَتْ اِنَّ الدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سِتِّهِمْ خُلُوكُنْ بَهْتَمُ  
كَآخِرِينَ يَعْنِي بِهَآئِنَ كَسَانِي كَتَكْبَرُ سَيَكُنْ مِنْ عِبَادَتِ مِنْ بَرَزْدِي دَرَايَنَدِ دَرْدُونِخِ دَر حَالِ ذَلَّتِ وَخَوَاكَ  
اَنْتِي پَسِ دَامِي بِر حَالِ كَسِي كَنَ تَنَاهَا خُودِاز عِبَادَتِ مَذْكُورَهُ مَحْرُومٌ مَانْدِ بَلَكِ دِيكَرَانِ اِنْزِي مَانْ كَشْتِي

بلکه آتش در همه آفاق زد ولی از مکر ابوس نازیرم	بی ادب تنها نه خوراد داشت بد نه زناش عار میدارم که گیرم
---	--

و نیز در سبأحة الدکر از رساله شیخ محدث دهلوی آورده آنچه علان بالذکر لایزاله و لا یختم  
لَا یُکْرِی الْمَسْجِدَ وَانْجَالِیْجَازُ (الی قوله) اَمَّا جَوَازُ الْجَمْعِ لِلدُّعَاءِ فَهُوَ ثَابِتٌ مِنْ حَدِيثِ  
رَوَاهُ الْحَاكِمُ قَالَ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ مِنْ فُرُوعِ الْاِجْتِمَاعِ مَكْلَافٌ قَدْ غَوَّ بَعْضُهُمْ وَتَوَلَّوْا بَعْضُهُمْ  
اَلَا اسْتِجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُمْ وَامَّا الْاِجْتِمَاعُ لِلتَّلَاوَةِ فَهُوَ ثَابِتٌ مِنْ حَدِيثِ مَا اُجْتَمَعَ قَوْمٌ  
فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وَتَبَدَّلَ سُوْرَةٌ اَلَا حَقَّقْتُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ صَلَاحَهُ  
النُّثُوْنِ وَمِنْ هَهُنَا اَخَذُوا جَوَازَ قِرَاءَةِ الْاَحْزَابِ وَآلَا وَرَادَ فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَجَالِسِ اَنْتَهَى  
یعنی بهر حال جواز اجتماع مردم برای دعای آن ثابت است از حدیثی که حاکم آنرا بر سر و مسلم فرموا  
روایت کرده که جمع نمی شود گروهی که بعضی از ایشان دعای خوانند و بعضی از ایشان آمین بران میکنند  
مگر اینکه آن دعای ایشان حق تعالی استجاب میکند انتهى مختصر پس از دعا بودن در رد و شریعت استدلال  
مجادل بنادر منع خواندن در رد و شریعت بجمع هیچ گونه نام نمی گردد و چون در عرب تا بغداد و شریعت باری  
اتفاقی افتاده بود و در اینجا شاید بهین یک قول محمد بن عبد الوهاب نجدی در جمله بلاد مسلمین دیگر چیزی

در این باب



پسندش نیامد که درین خطه پاک از خبیثان بخدیه آن را جاری نموده چنانچه علامه احمد و حلان کی مفتی شافعیه در فتوحات اسلامیة از عقاید خبیثه بخدیه نوشته و یَتَمَتُّونَ مِنَ الصَّلَوةِ عَلَیْهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُنَکَرِ بَعْدَ اَذَانٍ حَتّٰی اَنْ رَّجُلًا صَاحِبًا کَانَ اَعْمٰی کَانَ مُؤَذِّنًا وَصَلَّی عَلَى الَّذِیْ صَلَّعَ بَعْدَ الْاَذَانِ بَعْدَ اَنْ کَانَ الْمُنْعُ مِنْهُمْ فَاَتَوَّابَهُ اِلٰی اِیْنِ عَبْدِ الْوَحَّابِ فَامْرَدِهِ اَنْ یُقْتَلَ فَقُتِلَ انْقَطَعَ مِگر نمی دانند که سزای خود مانند سزای کلب محقور و جزای خدیه بی شعور از آن دریابد هر چند که حق تعالی در قرآن مجید فرمود که جَزَاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا و نیز شاعری گفته

جناب من جواب است این نه جنگ است | کلوخ انداز را پادشاه سنگ است

مگر من بگم آیدین ای صیحه قول سعدی پیش نظر ساخته | بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی آخیز می آید آسای | زبان را از پادشاه ماضی از وی باز بسته و بموافقت

بساکارے که نامحسوب باشد | چو واقع گردد آن بس خوب باشد

اگر خوابی که این معنی بدانی | عسّی آن نگردد هواشیا بخوانی

بدین آیه که میم خذ العفو و أمر بالعرف و أعرف حق عین الجاهلین کاربندی نموده

از جمل مجادل اغراض کرده مضلّه برای صحت مسئله هذا مختصر چند ادله پیش بینایم اگر نصیحت گردد

فبها و الا پس بمصدق ع | درخت خبیث است بخش برآر عمل کرده آید

خرد چون دفتر تلقین کشاید | زمین آن در وجود آید که باید

و تحقیق این حال بحسب مجال در رساله مستقله دیگر که در فضائل صلوات بر آن سرور کائنات است علیه

التحیات الرکائیات و التسلیمات الطبیات و بهم مصداق اسلام علی تر من فضیل العلوم

معلوم شانند الله تعالی بادل لائل ظاهره و شواهد بایره و بناست | ثبوت جعل تفسیر و تبر او کیود

انچه شیعیه می دارند تو تنها داری | مع حکمهای افعال قبیحه و اقوال شیعه مجادل هذا از خوردن مال

یتیمان که حلال دانسته بی باکانه باجمل آسانی با وجود اطلاع بعد اطلاع می خورد و حکم خود را بهتر که با حکام

شرح می نماید و ذکر باجمه را با وجودی که از کمن و غنا و دیگر جمله منیات شرعیّه ظالی باشد بمصدق

شعر این گشت لا تذر فی فکاکه مصیبه | و این گشت تذر فی فاکه مصیبه اعظم

باصوات قبیحه خرم کوبان اهل ولایت و خراسان و سرود گویان بوجه تحقیر شبیه نام می دهد

درین خطه پاک از خبیثان بخدیه آن را جاری نموده چنانچه علامه احمد و حلان کی مفتی شافعیه در فتوحات اسلامیة از عقاید خبیثه بخدیه نوشته و یَتَمَتُّونَ مِنَ الصَّلَوةِ عَلَیْهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُنَکَرِ بَعْدَ اَذَانٍ حَتّٰی اَنْ رَّجُلًا صَاحِبًا کَانَ اَعْمٰی کَانَ مُؤَذِّنًا وَصَلَّی عَلَى الَّذِیْ صَلَّعَ بَعْدَ الْاَذَانِ بَعْدَ اَنْ کَانَ الْمُنْعُ مِنْهُمْ فَاَتَوَّابَهُ اِلٰی اِیْنِ عَبْدِ الْوَحَّابِ فَامْرَدِهِ اَنْ یُقْتَلَ فَقُتِلَ انْقَطَعَ







ای حاسد بغض خوف خدا و سزای روز جزا بدل کرده هر چه را بمباد گشته مرخص شود باب ابطال  
 خود را باز بندد ورنه بدینار سوا و بعضی سزاخواهی یافت ع ای باد خزان این همه آورده گشت  
 بهر حال حالام حسب تعلیم مولانا جامی قدس الله سره الشارحی قطعه اگر بنا جلالم کرد بکفیر  
 چراغ کذب را نبود فروغی مسلمانیش بخاتم در مکافات دروغی را جواب آمد دروغی  
 در حق دی بجز اینکه محلی الستة قاصع البدعة بگویم چاره دیگر نمی بینم که روی سخن در مبصران ست  
 نه در محقای کور دلان ۵ از مغز معانی تو نگر دی آگاه کلا حول ولا قوة الا بالله  
 فرو کج ادایهای میلی کرد بمجنون را خراب ورنه این بیچاره را شوق گرفتاری نبود  
 باید دانست که اصل مسئله اینکه علی الصباح و المساء بعد اجمعه بعد از فراغت نماز ذکر باجماعه از مدتی  
 می نمودیم و در و در شریف را بان سرور علیه الصلوة والسلام میفرستادیم چونکه این طریق مضمون اینست انا  
 و شوق در و خوانی در قلوب عام مسلمانان جای گیر گشت این حاسد از جهت حسد تابش نیاورده در مردم  
 نیش زنی شروع نمود که جبر بدعت است چون عوام ازان باز ماندند و حاسد را غلبه و اعانت چند جملا  
 بهم رسید بر فقیر حکم مبتدع اجرا نمود ناچار بعد از تحمل بسیار در مباحثه طلع پیش چند علای حکم الزامش  
 دادیم ازان بعد محض از جهت حسد و بعضی خاص در جبر و در شریف نیش زنی گرفت که این دعاست  
 باز بعد از الزام بعد از مدتی بر ذکر جماعت و جبر ایشان حکم بدعت کرد باز بعد از الزام و پس از مدتی  
 بمسئلت کذائی حکم مبتدع در داد و درین بار قول عبد الله بن مسعود که در مجالس لابر است بر فقیر  
 حجت گرفت باز الزامش در پیش فضلالی نامی بواجبی دادیم باز نیش زنی آغاز نمود که علای حکم این حکم  
 بر او رعایت کرده اند ازان او را در خوانی اجملة جمله او را در خوانان گذشتند و فقیر را شتم ساختند بنا بر آن من  
 بحکم استقرای خود جمله شقوق مسئله هزار دلال پیش نیامد والله بهمدی الی صراط مستقیم  
 حامداً و شاکراً ۱ بسم الله الرحمن الرحیم و صلّی علی رسولک الکریم مصلیاً و مسلماً  
 اما بعد پس بتوفیق تعالی میگویم که اگر انکار روی از نفس در و خواندن باشد پس بتوشل نص قرآنی  
 و احادیث نبوی است صلی الله علیه و سلم و نیز از کتب فقه اما القرآن فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی ای گروه گردیدگان در و خوانید بر وی منعم  
 و سلام فرستید بسلام فرستادن ۵ چنانست بزرگ از خدا که بفرستین سپاسه اگر این نعمت و طهر العین

جانب

بیان اصل تعلیم از این مسئله

در بیان حجت

آغاز دقیق مسئله از احوال احوال و احوال و احوال

در بیان در و خواندن



اما احادیث پس درین باب بسیار اند مگر برای نمونه چند احادیث اینک معنی آنی هر روز  
 قَالَ يَمْعُتُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا تَجْعَلُوا أَيُّوْمَكُمْ قُبُورًا أَوْ بَنَاتٍ جَالِيَا عَنْ  
 ذِكْرِ اللَّهِ كَالْقُبُورِ وَلَا تَجْعَلُوا أَقْبَرِي عَيْدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلَغُنِي حَيْثُ كُنْتُ  
 سر و آه النساء یعنی گفت ابو هریره که آنحضرت علیه السلام فرمود که خانهای خود را از ذکر مثل قبور خانه  
 مسازید و قبر مرا عید و تماشگاه گردانید بلکه درود خوانید بر من چه درود شما بمن می رسد شما هر جا که

می باشید انتهی	هر کرا چون تو پیشوا باشد	تا امید از خدا چرا باشد
غم خورد آنکه شفیعش توئی	پایه ده قدر فریشش توئی	ای گدایان کوی محمدی

دای شفیعگان روی احمدی خوش باشید و در چشم حاسدان خاک انباشید که تحفه تصلیه با گنه گاران با  
 در حضور پر نور حضرت رسالت پناه مسلم شرف حضوری است و آذربارگاه بی نیاز سلطان حقیقی عوض  
 یک بار درود و فرستادن بخلعت کرامت ده بار درود حق عزوجل و درود شدن ده گناهان از عمل نماند و  
 و بلند شدن ده درجات را در جنات سختی میگردد چنانچه در حدیث است عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ  
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَوةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَواتٍ  
 وَحُكِّتْ مِنْهُ عَشْرُ خَطِيئَاتٍ وَرَفِيعَتْ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَحَدَّثَنَا آنحضرت

صلی الله علیه و آله و احبابه و سلم بسبب کمال عنایت خود بموجب آیه کریمه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ  
 عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ همدگر بر امت خود کمال شیفته و از  
 خوشی و بهبود ایشان خوش و از مضرات اینان مغموم بودی ازینجاست خوشی آنحضرت علیه السلام آنچه  
 در مشکوٰۃ از ابی طلحه آورده که هر آینه آنحضرت مسلم روزی تشریف در آورد در حالی که آثار خوشی در پیشرو  
 چهرة مبارک جوش میزد پس فرمود که آمد جبرئیل نزد من و مرا گفت ای باخوشی شوی یا محمد مسلم برین که هیچ  
 کسی از امت تو بر تو درود نمی فرستد مگر اینکه ده بار بروی من درود میفرستد و نه هیچ کسی از امت تو بر تو

سلام میفرستد مگر اینکه ده مرتبه من بروی سلام میفرستد انتهی باعی	ای روی تو محراب دل غناکان
روی دست تو سراپای بر سر خاکان	روزی که روند سوی جنت پاکان

چونکه توبه درود شریف خود را بجا است که گوی شاد شدن آنحضرت مسلم آن از مادوم رضای مولی  
 تعالی اندا سوم جوض یک بار درود خاص از جناب باری تعالی بار و سیاهان بده بار درود مشرب گشتی



پس ای گروه مومنان را باید و شاید که از سر سوز مل بار بار بشکریار و در شریعت مشغول گردید **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ لَهُ أَرْسَالُ السَّمَاءِ تَعَالَى عَنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَهُ يَوْمَ الدِّينِ**

شاه رسل شفیع امم ختم انبیا	نور الهدی حبیب خدا سید انام
نزدیک و چه تخته فرستیم باز دور	در دست ما بهین صلوات ست اسلام

حدیث سوم اینکه عن ابی بن کعب قال قلت یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک فکنتم اجعل لک من صدقاتی فقال ما شئت قلت انی اربیع قال ما شئت فان یدرت فمئو خیر لک قلت انی نصف قال ما شئت فان یدرت فمئو خیر لک قلت انی ثلث قال ما شئت فان یدرت فمئو خیر لک قلت اجعل لک صدقاتی کلها قال اذا کنین کلها ویکفی لک ذنبک من رواق الترمذی یعنی برای این که بگفت که گفتم یا رسول الله من خواهم نذر در دو برابر تو پس اوقات مقرر خود و چه قدر برای در دو خواندن بنو مقرر کنم فرمود هر قدر که میخواهی گفتم چهارم صد اوقات مقرر خود فرمود هر قدر که میخواهی مگر اگر زیادت کنی پس آن برای تو بهتر باشد گفتم نینماید اوقات خود را فرمود هر قدر که میخواهی مگر در زیادت برای تو خیر است گفتم دو حصه فرمود هر قدر که میخواهی مگر در زیادت خیر است گفتم که همه اوقات خود و خود برای در دو بتو میگردانم فرمود که هنوز نکفایت کند مقاصد ترا و گنایان ترا بگردانی تو این حدیث کسی متقی و محجب نیست از نجاست که در جامع صفی جلال الدین سیوطی رحمه الله آورده که فرمود علیه السلام رکتین توا تحمالکم بالصلوة علی فان صدقتموه علی نورکم یوم القیامة یعنی ریت دهید مجال خود را بر دو فرستادن بر من که آن برای شما در قیاست نور باشد

**حَدِثُ چاهم** اینکه عن ابن مسعود قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم اولی الناس یوم القیامة اکثرهم علی صلوة رواق الترمذی یعنی آنحضرت علیه السلام فرمود که بهترین مردم برای رسیدن بن دهنرا و از زین شفاعت من بر دو قیاست کسی است که از همه مردم بر من در دو بیشتر نذر است

ابای تا هست شبی چو تو صاحب کمی	کس را نبود در همه آفاق عمی
اگر بخد کنی بهر شفاعت قدمی	کار همه حاصیان بسازی بدی

حدیث پنجم و عنه قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم اولی الناس یوم القیامة اکثرهم علی صلوة رواق الترمذی یعنی هر کینه رحمت تعالی را

در دو که اوقات خواندن صلوات را نکفایت کند و اگر کسی را باشد



فرستگان سیر کنندگان اند در زمین که میرسانند مرا از امت من درود و سلام را انتهی ای فرستندگان درود و  
مصطفوی وای گویندگان سلام محبتی آگاه باشید و قدر این نعمت عظمی را بشناسید که درود خواندن  
مآلودگان بواسطه فرستگان با حضرت علیه السلام میرسد یا رسول الله فلان بن فلان بر تو یکبار  
درود خواند تا آنکه آنحضرت علیه السلام بذات پاک خود ده بار بعوض آن بران بنده درود میفرستد  
چنانکه بر ما بران علم حدیث پوشیده نیست **هـ** یا رب تو کریمی و رسول تو کریم

صد شکر که هستیم میان دو کریم **پس** وای صد وای بر حال کسانی که خود ازین نعمت محروم  
و دیگران را نیز به تخریف بدعت بی بهره و بی نصیب بختند **هـ** بوقت صبح شود مجبور و معلوم

که با که با خسته عشق در شب در مجبور **و حال** آنکه در و لائل انخیرات آورده قال صلی الله علیه  
وآله و سلم من یسئلی الله علی فقد اخطأ طریق النجاة یعنی هر که فراموش کند برین درود شریف را  
پس باضر و آن شخص راه جنت را غلط کرده پس پشت گدشت پس چون فراموشی کنان را چنین نیست  
الضاف و ده که مانعین درود معظم را بجز ازین چه نعم البهل از حضرت لم یزل عطا کرد و بشیر خمر بعد کباب  
الیکم یوم مجتبی الایة الفرض **هـ** چه توان کرد مردمان این اند **با** این مردمان بایه ساخت

اما کتب الفقه در شامی آورده و نقص العکماء علی استحبانها (ای الصلوة علی النبی صلی  
فی مواضع یوم الجمعة و لیلتها - و عند الصبح و المساء - و عند الاجتماع و الا فیراق  
و بین یدین سائر الامور المهمة - انتم ملخصا و نیز دران مقام می نویسد کل الاعمال  
فیها المقبول و المردود الا الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم فانها مقبولة غیر مردود  
یعنی هر عمل عند الله مقبول و مردود هر دو میباشد بخلاف درود که آن هر دو مقبول است دران مردودیت شعری  
سلیموا یا قوم بل صلوا علی الصلوة لا یمن **مُصْطَفَا مَا جَاءَ الْأَرْحَمَةُ لِقَاءَ الْيَمِينِ**

و اگر احکار روی از جهرا نذر باشد پس حجازش تیر بایات قرآنی و احادیث نبوی علم و کتب فقه و  
تصرف ثبات است اما الایات فکلیة و منها قال الله تعالی فادکروا الله کذا کریم  
اباء کفر و اشد ذکراه و در سابل هم درین باب آورده منها قوله تعالی اذ کرم الله ذکرا  
کثیرا یعنی که عام است شامل جملة اقسامها منها قوله تعالی یدکرون الله قیاما و قعودا الایة  
قال ابن عباس انما یفرض الله تعالی فريضة الا جعل لها عهدا معلوما فخر الله شیخ

انبات درود از کتب فقه

انبات جهاد از کتب فقه



فَأَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حِدًّا أَتَيْتَنِي بِالْيَمِّ وَأَمْرُهُ بَيْنَ كَيْفٍ فِي الْأَحْوَالِ كُلِّهَا وَقَالَ إِذْ كُتِبَ وَاللَّهِ ذِكْرًا  
 كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْحَضَرِ وَالسَّكْرِ وَغَدَاةِ الْغَدَاةِ وَالْأَفْعَارِ وَالْأَعْلَانِ وَالْأَسْرَارِ وَعَلَى  
 كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَسِيْرِي بِرَأْيِ إِبْرَاهِيمَ مَفْرُوضٌ حَقُّ تَعَالَى حَتَّى يَقْرَأَ نِدْوَهُ كَمَا بَدَأَ فَتَسْمَعُ بِشَوَاهِدِ زَكَرَ  
 أَنْزَلَ حَتَّى يَقْرَأَ نِدْوَهُ بَلْ كَرِهْتُ أَنْ أَعْلَنَ فِي الْأَحْوَالِ مَعْرُوفَةً كَمَا كَرِهْتُ أَنْ أَعْلَنَ فِي الْأَحْوَالِ مَعْرُوفَةً  
 وَحَالَتِ غَنَاءُ وَقُرُورٌ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ وَتَجَرُّوْهُ  
 عَقِيْدَةُ الشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ الشُّهُورُ وَرَدِي أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ الْجُمْهُورُ بِالْأَيِّ كَرِهْتُ السُّنَّةَ وَالْفَرِصَةَ  
 وَمِنْهَا كَرِهْتُ إِبْرَاهِيمَ لَا وَاهٍ حَلِيمٌ فِي تَفْسِيرِ دُرِّ الْمَعَارِفِ الْأَكَاةُ هُوَ الْإِدْوَى ظَهَرَ صَوْنُهُ بِالْأَيِّ  
 وَالْأَعْلَانِ وَالْفَرِصَةِ مِنْهَا مَا ذَكَرْتُ فِي تَفْسِيرِ الشَّيْخِ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى سَمِعَ رَأْيَكَ الْأَعْلَانِ  
 فِيهِ كَبِيْرَةٌ أَقْوَى بَلْ وَحَاصِلُ الْجُمْهُورِ لَزَعَ صَوْنُكَ وَذَكَرْتُ بِرَأْيِ إِبْرَاهِيمَ **أَمَّا الأحاديث**  
**در فصل ثانی** از کتاب سماء الله در مشکوة آورده سخن بریده گفت که من یا رسول الله عشاء در مسجد دارم پس  
 علیه وسلم المسجد عشاء فاذا رجل يقف أو يرفع صوته فقلت يا رسول الله انقلني  
 هذا امر آه قال بن مؤمن مني يبعثني بریده گفت که من یا رسول الله عشاء در مسجد دارم پس  
 ناگاه دیدم شخصی را که میخواند و رفع صوت بآن میکرد پس پرسیدم که یا رسول الله آیا این شخص ریاکار است  
 فرمودی بلکه مؤمن است و از فعلت بطرف ذکر آید و گفت بریده که هم درین حالت حضرت ابو موسی  
 اشعری که صحابی جلیل القدر است نیز میخواند و هر یک آن میکرد پس آنحضرت علیه السلام بطرف سماعت  
 قرائت وی متوجه شد پس ابو موسی نشست و دعا میخواند تا آخر قال و ابو موسی لا تفتخر فی یفخر  
 و یرفع صوته فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع یقرأه ثم جلس ابو موسی  
 يدعو الخوارج و اهل الزین منهنها ما روی عن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله یقول یصوته الا اخل الا الله وحده لا شریک له الا لم یس واکا  
 مسلم کذا فی المشکوة و در سائل آورده منها ما ذکر فی در وصیة العلماء عن ابن عمر عن  
 النبی صلی الله علیه و آله عن قال فی سبیل الله اکبر رافعا صوتا یهاکت الله که رافعا  
 الا کبر الخ و منها ما ذکر فی خزائن الجلال فی قال سلم السمع ثم یأی الذکر الخ استخ  
 و نیز شیخ در ترجمه مشکوة جلد دوم صفحہ ۱۸۸ در فوائد ذکر جری تفصیل بیان کرده و نیز در جلد اول صفحہ ۱۸۸

علاء الله و سماء الله



علاوه بر این که در کتاب

در حدیث و ذکر هرگاه که جواز ذکر جهری است و اما حدیث از بعضی اعلیٰ انقیاد که در حدیث  
در لغات گفته که درین اشاره است بطرف اینکه این منع از جهریست قیس و ارفاق بود و لا یلکون الجهر غیر  
مشرع انتھ و در شامی و غیره مخصوص بدفع مضرات نموده چنانچه بر و اتقان پوشیده نیست اما  
کتاب الفقه در سبیل آورده اما الزوایات فقد ذکر فی شرح الاذکار و محدّد الاثر  
و تجمیع التوازیل و الفتاوی الثانیة و الحامیة و التلخیص و التزیید و التلخیص و التلخیص  
آمی فی الحکام و ان دفع صوتہ قال الجامع عصمة الله معلوم ان الحکام لا یجوزون  
لغذاء و زواج و ما شاکهما غالباً و قد کان بعض الناس مکشوف العورتین فاذا کان جواز  
التلخیص و التلخیص فی الحکام بصوت رفیع فلا یجوز فی الساجدة و البیوت و الدوائر و الخلق  
فی مکان ظاهر اولی سائده ما ذکره الفقیه الزاهد ابو الکیس فی کتابه التلخیص ان حرمة  
الساجدة خمسة عشر و ذکر من جملتهم لا یرفع فیه الصوت فی غیر ذکر الله تعالی انتھ  
و اگر کسی را دلایل جهری را استیعاب بکثرت مطلوب باشد پس رساله مجمع سلوک را بطور در آرد مشعر  
تخذ آمی باب ثلثه صوتی [فی الجهری باب و التلخیص باب] انتهى ما فی السبیل و در کتب العبادات  
آن النبی صلی الله علیه و سلم یجهر بالذکر مع القصاة بعد کل صلوة و التلخیص و التلخیص  
انتهی و در بر همه در باب از کار آورده و بیشتر در وقت سجده گوید یعنی این کلمات را یا سحی یا قیوم یا  
کیلیله شمس و هو التلخیص البصیر با و از بلند چنانکه اهل و جیران نیز محطی گیرند اگر نمی گویند باری شوند  
استی اما کتب النصوص در حدیثی آورده و ذکر الیدی در حدیثی از رسول الله تعالی عن شرح  
المشارق انه قال لذكر کبر رفع الصوت جائز بل مستحب اذا لم یکن عن یسار الی ان قال  
فمن کانت یدیه صایدقة فرفع صوته یقر الله القرآن و الذکر اولی سائده و من اظفاه  
الذین و موصول بزیکی الی السامعین فی الدور و البیوت و الحانات و من حان محل  
تقیه الیسار فاکذولی کما اخفاء الذکر لا یقع فیه انتھ و لا یجوز بحکم حدیثی که الذکر  
العلیل الخیر جواز الی غیره کما مر و بعد از فاصله با آورده و فی کتب ائمتنا الفقیهین  
صراحتاً بجرمة رفع الصوت بالذکر فان مراد ههنا ما کان عن یدیه و شفیعاً حق جویفی  
و لا خلاف و کما اخفاء بالنیات انتھ و در انیس المرحومین است که ذکر بر و گویند است کی بلند



و دوم آیهست بعضی علماء آیهست را افضل می اندر بلند و بعضی بلند را افضل میدانند بر آیهست و بلند و آیهست هر دو  
گفتن جائز است چنانچه در تفسیر بستی مذکور است قوله تعالی یَسْتَعِجِ السَّمْعُ ذَاتُ الْخُلُقِ لَاقِیْ ذَرْعِ صَوْتِکَ  
یَذْکُرْ ذِیْکَ و در شرح الا بقع گفته است و یجوز أن یذکر الله تعالی و یتمتع به أحد و ان متعة  
حدی را انتم کلامه فقیر مورها اصله الله تعالی در حق ما انما بحار مجاول از مطلق جهری الذکر میگوید  
که ازین بیان معلوم شد که وی مستحق تعزیر است فافهم و نال و نیز دانست است روایت کند این عمر را از  
رسول صلعم که گفت که ذکر گفتن آیهست افضل تر است از بلند و بلند گفتن افضل است کسی را که اقتدا خواهد  
و در قبیل ازین گفته که در جامع الفتوی مذکور است که امام ابراهیم بن یوسف در روزهای ده ذی الحجه  
بغیر حاجت در بازار باگشتی و تکبیر یاد از بلند گفته استی و مثل این است آنچه در عالمگیر آورده و گفته است  
یَسْتَعِجِ السَّمْعُ یَنْبَغِیْ أَنْ النَّاسُ عَافِیَ لَوْکَ مُسْتَعِیْ لَوْکَ بِأَمْوَالِ الدُّنْیَا وَ هُوَ مُسْتَعِیْ  
بِالْأَنْبِیَیْنِ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ کَسْبِیْهِمْ وَ عَدَدُکَ فِی خَیْرِ السَّمْعِ بَلْکُمْ بَاب قُرْآنِ آوَرْدِ مَا خَالَ  
أَنْ یُکْرَءَ الْقُرْآنَ وَ عَفَافٌ أَنْ یَذْکُرَ حَلَّ عَلَیْهِ الرِّیَاحُ کَمَا یَذْکُرُ الْفَرَسُ کَمَا جَعَلَ ذِیْکَ - محیط  
و اگر انکار وی را بجز ذکر باجماعت باشد پس جوازش نیز با حدیث صحیح و کتب معتبره اما احادیث  
آما اول پس در احادیث علوم باب مجلس خلق الذکر را مطلقه باید و اما ثانی نشان چند احادیث صحیح را می بینیم از  
جهت طوالت بطالع کتب حدیث حرالمی کنیم عَنْ ابْنِ سَعْدٍ قَالَ خَرَجَ مُعَاوِیَةُ عَلَى حَلْقَةٍ فِی السَّجْدِ  
فَقَالَ مَا أَجَلْکُمْ قَالُوا أَنْذَرْنَاکَ اللَّهُ (الی ان قال یوکیکما) أَنَا فِی جَمْعٍ شَیْئِلٍ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ  
وَجَلَّ یُبَایِعُنِي بِکُمْ لِلدَّیْنِ کَمَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ عَنْ ابْنِ خُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ  
وَالْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا دَخَلَ فِی الطَّرَفِ یَلْمِزُونَ أَهْلَ الدِّیْنِ قَرَأَ وَ جَدَّ قَرَأَ مَا یَذْکُرُونَ اللَّهُ  
لَهُ قَوْلُهُ مَا لَیْکُمْ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا جَشَعَتْ جَلِیْسُهُمْ مُتَنَقِّحٌ عَلَيْهِ وَ عَلَامُهُ جَلَالُ الدِّیْنِ سَیِّدُهُ  
در رساله نتیجه الفکر فی الجهر بلا ذکر احادیث کثیره را در باب جهر الذکر وارد کرده نتیجه ثانی این است  
عَنْ ابْنِ خُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا أَجَدُ طَرَفِ  
عَبْدِی فِی دَانَا مَعَهُ إِذَا ذَکَرْتِ فِی دَکْرِ فِی نَفْسِیْ ذَکَرْتَهُ فِی نَفْسِیْ وَ انْ ذَکَرْتِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ  
ذَکَرْتِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ فِی دَکْرِ  
جهر را ذکر و تلاوت جمع دریافت گردید که حق تعالی در عوض آن ذاکرین با جهر و از روی تفاخر چنین مجلس



ذکر می فرماید که از ملا ایشان بهتر باشد که آن ملا ارواح طیبات اینها علیهم السلام و ملائک مقرب اند چنانچه  
 ملا علی قاری و غیره بر آن تصریح کرده و بظاهرست که ذکر جمهری برای افتخار و مدح وی در مجمع فضل ترست  
 از ذکر وی در تنهایی و بعد از ذکر احادیث کثیره برای اثبات ذکر بجمهر هم در آن رساله میفرماید اِذَا  
 تَأَمَّلْتَ فِي مَا أَوْرَدْنَا مِنْ أَحَادِيثَ عَرَفْتَ مِنْ تَجَمُّعِهَا أَنَّ كَرَاهَةَ الْبَشَرَةِ فِي الْجُمُوعِ  
 بِالذِّكْرِ كُلِّ فِيهِ مَا يَدُلُّ عَلَى اسْتِحْبَابِهِ إِمَّا صَرِيحًا أَوْ لَزَامًا انتهی و در ترجمه المجلس رباب  
 مناقب امیر المؤمنین حضرت عمر و وجه اسلام وی در حدیث طویل آورده تَحْمِيهِ النَّبِيِّ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ  
 اللَّهُمَّ أَهْدِ عَمَّا أَهْمَكَ اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ أَوْلِيَاءَ سَلَامٍ بِعَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَكَبَّرَ الْمُسْلِمُونَ تَكْبِيرَةً سَمِعَهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْحَدِيثُ وَدُرِّسَ لِرِوَاغِطِينَ  
 بحواله بستان النوری آورده اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُجْمَعُ مَعَهُ الصَّخَّابَةُ بِكَوْكَارِ  
 وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّسْبِيحِ وَالصَّلَاةِ انتهی اما كتب لفقه پس در شامی آورده اجتمع العلماء مسكفا  
 وخلفا على استجواب ذكر الجماعة في المساجد وغيرها لا ان يشعروا جهرهم على نائيه  
 او يصل آذانا فيهم و در اشباه آورده فَإِنْ قُلْتَ هَلْ يُشْرَعُ أَنْ يُجْمَعَ لِلدُّعَاءِ بِرَفْعِهِ  
 كَمَا يُفَعَّلُ النَّاسُ بِالنَّاهِرَةِ بِالتَّحْبِيلِ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَيَهْدِيهِمْ جَوَارُ الْوُجُوعِ لِلدُّعَاءِ بِرَفْعِهِ  
 انتهی و اما جواب ما قال ابن حجر فهو شععي لا يتم استدلاله عليه و چونکه نزدیک  
 فقها در جواز جماعت شکی نیست اما در فضیلت اختلاف است بعضی هرگز ترجیح داده بسبب تاثیر  
 آن در غیر و خاصه درین زمانه و بعضی اخبار بسبب بعد آن از زمانه از قوادی مالکیرے آورده  
 قاضی عندنا لا يجمع عليه بل ينعون أصواتهم بالتسبيح والتهليل بحلة لا بأس به ولا يخفاه  
 أفضل و نیز هم درین است قَوْمٌ يُجْمَعُونَ وَيَقْرَأُونَ الْقَائِمَةَ جَهْرًا دُعَاءً لَا يَنْعَوْنَ عَادَةً  
 و نیز هم درین است وَ لَا بَأْسَ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى قِرَاءَةِ الْإِخْلَاصِ جَهْرًا عِنْدَ حَتَمِ الْقُرْآنِ وَ كَوْنِ  
 قَرَأَ وَاحِدٌ وَ اشْتَقَّ الْبَاقُونَ فَهُوَ أَوْلَى و نیز هم درین است إِذَا دُعِيَ إِلَى الدُّعَاءِ الْمَأْتُورِ جَهْرًا  
 وَمَعَ الْقَوْمِ أَيْضًا لِيَتَعَلَّمُوا الدُّعَاءَ لَا بَأْسَ بِهِ و نیز هم درین است يَخْلُوفُ الْعَالِمُ أَهْلًا  
 فِي الْمَجْلِسِ صَلَّوْا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ الْغَايِ يَقُولُ كَيْتُ وَ أَحَيْتُ يُنَادِي أَهْلُ الْكَلْبِ  
 مُوَافِقِينَ لِتَرَامِنَا وَ إِنْ كُنَّا رُومِي دَر عَيْنِ وَ قَتْلَادِ دَر دَاوَدَا وَ كَارِ بَاشَدِ بَسْ جَوَازِش وَ كَتَبَ حَارِثُ

عنه فانما انما هو من ذكرهم في قوله صبره ما لا يقدح في ذلك

الجماعة است

بناظرین بدین است و در او و در او و در او



وفقه ست و نیز توارث و ترویج سلین برین ست از ابتدای اسلام تا این زمان چنانچه اوراد و وظائف  
 اسبوعیه مثل حسن مختصین و غیره اما کتب احادیث عن ابی هریره جَاءَتْ قَاطِبَةً إِلَى  
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَأْتِيهِمْ قَوْمًا قَالُوا أَكْأَدُّ لَكَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ مِثْلَ مَا تَسْتَحِبُّ اللَّهُ تَلَا  
 وَتَلَايْنُ وَتُحْمَلُونَ اللَّهُ تَلَا وَتَلَايْنُ وَتَكَلِّبُونَ اللَّهُ أَرْبَعًا وَتَلَايْنُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ وَتَعِدُهُ مَنَابِقَ مَرَّةٍ  
 مَسْلُومَةً عَنْ الْحَارِثِ بْنِ مُسْلِمٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَسْرَأَ إِلَيْهِ فَقَالَ  
 إِذَا انْقَضَتْ مِنْ صَلَاةٍ الْغَرِيبُ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَلِّمَ أَحَدًا اللَّهُمَّ اكْفِرْ لِي مِنَ الشَّائِسِ مَرَاتٍ فَإِنَّا قُلْتُ  
 ذَلِكَ لَمْ يَمُتْ فِي لَيْلِيكَ كُتِبَ لَكَ جَوَازُ امْنِهَا طَلَدَ أَصْلَيْتَ الصَّبِيحَةَ فَقُلْ كَذَلِكَ فَإِنَّا قُلْنَا قَامَتْ فِي  
 بَيْتِيكَ كُتِبَ لَكَ جَوَازُ امْنِهَا سَرَوَاتُ أَبَوَيْهِ أَوْ دَمِشَقُ الْحَدِيثَيْنِ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ وَلَوْلَا الْفَقْه  
 قَالَ فِي الشَّائِسِ فِي حَقِّ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَواتُهُ وَهُوَ الْقَصْدُ نَصَّ الْعُلَمَاءُ عَلَى اسْتِحْبَابِهَا فِي  
 مَوَاضِعَ ثَوَمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْسَ لَهَا رِغْنَةٌ الْقَبَاحِ وَالْمَسَاءِ ثُمَّ وَدُرْ بِرِجْهَةِ آوَرْدَهُ كَرَامِيهِ ذَكَرَ رَايَتِ  
 هَذَا كَرَامِيهِ بَرَقَ أَثَرُهُ وَتَسَبَّبَتْ مَادَّ كَارِ بَانَالِ نَسِي وَدُرْ كَامِيهِ آوَرْدَهُ فِي الْمَجْتَمَعِ فِي إِمَامٍ  
 يَتَعَادَى كُلَّ عَدَاةٍ مَعَ جَمَاعَتِهِ قِرَاءَةُ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَآخِرُ الْبَعْرَةِ وَنِجْمَةُ اللَّهِ وَتَحْوَمَا سَجْدَةً لَا يَأْسُ  
 بِهِ انْظُرْ وَالْكَرَامِيهِ فِي تَقْدِيمِ وَآخِرِ ذِكْرِ مِيَا شَيْءٍ كَيْفَ يَشِيرُ فِي دُرُورِ إِبْرَاهِيمَ إِفَادَةُ تَعْلِيمِ وَشَرِكِ تَسْمِينِ  
 وَرَانِ وَنِزْرِ إِبْرَاهِيمَ عَادَتِ وَهَانِدِ إِيْشَانَ رَاكِبِيهِ تَرْهَانِ تَسْمِينِ بِالْإِتْفَاقِ هَهُنَ كَلِمَةً مُسْمِيَةً بِإِغْيَارِ الْخِلَاطِ  
 مَسْنِيَاتِ شَرِيحِهِ مِنْ رِغْنِ وَرُزْكَرِ دَايِدَ الْبَغِيْرِ وَكَمَنْ وَبِجْهَ جَاهِلَانَهُ عَادَهُ نَامِيْدَ تِسْ جَوَازِ إِيْنِ جَنِينِ تَقْدِيمِ وَآخِرِ إِنْ فَعَلَ  
 أَنْفَعَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَحَابَةٍ كَرَامٍ وَنِزَارِ أَثَرِ ظَاهِرِ دُورِ يَدِ اسْتِ جَنَانِجِهِ وَتَفْسِيرِ غُرُزِي تَحْتَ آيَةِ وَرْدِيَّةٍ فَكَلِمَةٍ  
 آوَرْدَهُ كَرَامِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ اسْتِنْدِ إِيْنِ آيَةِ إِيْزْ بَانَ جَبْرِئِيلَ بِأَوَازِ بَلَنْدِ فَرَسُوْدَمَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَتَسْمِينِ  
 إِيْنِ كَمِيْرِ حَضْرَتِ خَدِيْجَةِ خَاتُونِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نِزْرِ كَمِيْرِ كَفْتِنِ دَاهِلِ خَانَةِ نِزْرِ تَبَاعُثِ إِيْشَانَ كَمِيْرِ كَفْتِنِ نَسِي بِقَدَرِ كَامِيهِ  
 وَنِزْرِ خَانِجَةِ دَرِيْنِ تَقِيْلَ مِيْدَارِ اسْتِ عَنْ كَمِيْرِ قَالِ جَعَلَ اللَّهُ جَرْدُونَ وَكَأَنَّكَ تُحْيِيْنَ وَرْنَ الْخَدَةِ  
 وَتَعْلُوكُونَ التُّرَابَ وَهُمْ يَقُولُونَ شَعْرُ مَنْ الَّذِي بَايَعُوا أَحْمَدًا عَلَى الْجِهَادِ وَبَعِيْنَا أَبَدًا  
 يَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ تُجَيِّدُهُمْ شَعْرُ اللَّهِ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُهُ الْأَخِيْرَةُ  
 فَاعْتَمِدُوا الْأَعْيَادَ وَالْمُهَاجِرَةَ وَنِزْرِ دُرْ مِجْمَعِيْ خَدِيْ دُرْ بَابِ كَمِيْرِ إِيْبَامِ نَسِي آوَرْدَهُ وَكَذَا احْتَدَا إِيْنِ  
 حَرَمِ دُورِ كَمَانِ بْنِ عَمْرِو بْنِ كَلْبٍ فِي قُبَّتِهِ بِمِثْلِ قِيَمَةِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ فَيَكْفُرُونَ وَيَكْفُرُونَ أَهْلَ الْأَسْوَابِ

در حدیثی که در این باب است

استدلال با حدیث



حق تریج می نگیند و حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری آورده و حدیث سنیة بن منصور بن  
 رواة عبید بن عمیر قال کان عمر یکتب فی ثوبه یمشی و یتکبر اهل المسجد و یتکبر اهل  
 الشوق حتی ترشح می نگیند و علامه قسطلانی نیز در شرح بخاری آورده و یتکبر اهل الاستیواء  
 یتکبرهم حتی ترشح می پشندید الجیم آی تظطرب و تخرک مبالغة فی الاحتجاج و رفع الاصولات  
 و نیز جلال الدین سیوطی در توضیح حاشیه بخاری گفته قوله ترشح یتشدید الجیم تضطرب تخرک و حق  
 مبالغة فی اجتماع رفع الاصولات و در صفتی که از ب فی لغات العرب آورده از تخرج لرزیدن  
 و مرج زدن در پائین معنی حدیث این چنین باشد که ابن عمر در معنی و خیمه خود تکبیر گفتی پس می شنیدی آن  
 تکبیر و اهل مسجد پس تکبیر گفتندی ایشان و بموافقت ایشان تکبیر گفتندی دیگر اهل اسواق تا آنکه منی را تکبیر  
 گفتن ایشان بر خودی لرزیدی و جنبش خوردی حتی و نیز در بخاری است و کان بن عمر و ابوهما یخرجان  
 الی الشوق فی الاحتجاج انفس یتکبران و یتکبر الناس یتکبر یتکبر یعنی حضرت عباس بن عمر و حضرت  
 ابوهریره هر دو در عشرة اولی ذی الحجة بطرف بازار با بیرون شدند و با و از بلند تکبیر گفتندی و مردم سبب  
 تکبیر ایشان نیز تکبیر گفتندی و همین است مدعی (یعنی ترغیب مردم) فافهم و همچنین است در کتب قد چنانچه  
 در برهینه آورده که بعد از وضع و تنقیح مسئله اجتماع ادبیه امام عظم در مسجد اودیه که از کمال فرحت و سرور بفرموده  
 هزار مجلس بموافقت دی به یک بارگی نیز تکبیر گفتندی چون آواز تکبیر ایشان بآل کوفه رسیدی ایشان  
 نیز در یافتندی که جزیه فقیه از مسائل شرح بصوت رسید پس بموافقت ایشان مردم بازاری و غیره نیز تکبیر  
 آغاز کردند و چنانچه بالتفصیل در مناقب امام گذشت فاحفظه پس این امر امام و تالذة ایشان که عظام  
 بودند و نیز دیگر اتباع کنندگان از مومنان اهل اسواق بعینه مرائی برهم دست حلاوه بر جمع و اگر اینک حدیث  
 می چاکس برهان بخوبی بر وجود آفتاب

آیه الالباب

بقره ۱۲۵

بر جواز این فرقه نماز صنفی فی بلک بر لزوم آن ترویج و توارث جمیع اهل مدینه طایفه مدنی مسکت و برهانی قطع  
 است چه در ایشان در وقت عصر گرد و گرد و روضه مقدسه علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل الطیبات بر این  
 قسم در دو خواندن بعینه جاری و سلی است با خصوص و شایسته که در مقابل باب اسلام مژده و تخریب و  
 برین طریق مذکوره با جماعت و بتقدیم و تاخیر مژده و تخریب در دو میفرستند چنانچه بر جماعت پوشیده نیست  
 و تا حال بر فعل ایشان کسی معترض نشده مگر فرقه نجدیه فاما قول و فعل ایشان قابل قبول نیست و ایشان

قول تکبیر لایعیا به است



قاری خواجه ابوالکلام  
در این کتاب  
در این کتاب

روضة مطهرة حضرت رسالت پناه را به هذا صدمه اكبر تعبیر میکنند و نیز میگویند عصائی هذا تعبیر  
بجسد محمد صلعم العیاذ بالله و کیف با وجودی که عادات و توارث حرمین شریفین زادگاه الله شرفا  
و تکریم نیا. عند العلماء قاطبة محبتی است شرعی و دلیلی است قوی بخصیص در وفقیه در خلاف  
آن دلیل دیگر و تمسک بمرمان آخری باشد چنانچه در باب تراویح می آرد و المستحب فی الجلس  
بیتن الترویج و تحتین معقد از الترویج و تکریم ابین الخامسة و بین الیونیر لعداوة اهل الحرمین  
انتهی و همچنین در هدایت قال ابو یوسف و هو قول الشافعی یجوز (ای لا ذان) للفقیر فی  
التقصیر الا خیر من التلیل لقوادث الحرمین انتهی پس درین اصرار و اشکار محال صاحب سلمه است  
بر ساکنان مدینه طبره جمیع ذارین روضه مقدسه بخار خاطر و بار دل حسد منزل خود را نیز بیرون کرده

تازم که از رقیبان دامن کشان گذشته

پس درین باب نسبت بهجت بطرف ایشان نمودن سزاوار است که بر چنین شیاطین نژادان لاجول

گویم دیگر چه گفته آید و قول وی مرعوم را در باره منع کردن بر علم نیکه رع

که دلیل جدا ازین چنین ذکر تا حال مر معلوم نیست و شک دلم باقی است اگر چه علمای حکم بر جوازش کردند

بالتصریح و الی است بر کمال خری و بی بهرگی وی از علوم چرا که حدیم و جهان وی دلیلی را مقتضی عدم و جهان

حکم است در علم وی و ازین لازم نیست که چیزی که از جهالت وی بر وی متقی ماند در دین شریعت محمی

آزما جوازی نباشد اگر نه بیند بروز شیوه چشم چشمه آفتاب را چه گناه

و یاد حق قائلین و مجوزین ازان قدحی لازم آید چنانچه در نور الانوار است که مختصا باینکه

النقی باطل بان یقول هذا الخ حکم غیر ثابت لانه کاد یبطل علیه فان ادعی ان لا غیر ثابت

فی ذهن المستبدل فلا شک فی جواز عدم و جده اینه الدلیل یقتضی عدم وجهه اینه

الخ حکم فی علمه و ازین لازم نیست که در نفس الامر نیز آن حکم را نبوت نباشد و لان ادعی ان

غیر ثابت فی نفس الامر لعدم وجهه فی الدلیل علیه فاحتكموا فیهِ (الی قوله) و عند  
الجمهور یکس رجحان اصلا که فی النقی و لا فی الثبوت الخ وقال المحشی آی عند  
استحبابنا و الشافعیه لیکس رجحان اصلا فان عدم وجهه ان الدلیل لا یوجب استثناء  
الدلیل فی التوابع فلا استثناء المذکور فیه انتهى و آنچه میگوید که فلان شی درین باب صحیح نیست

جواب و استحقاق

در این کتاب



من این خصم

چرا که فلان دلیلش صحیح نیست بفرض تسلیم این قول وی نیز موجب جهالت وی است از کتب اصول چرا که از  
 انتقادی دلیل واحد انتقادی جمیع دلائل لازم نیست چنانچه در نور الانوار و نیز در دیگر کتب اصول آورده  
 وَمِثْلُهُ التَّعْلِيلُ بِالْبُغْيِ أَيْ مِثْلُ الْإِطْرَادِ فِي عَدَمِ صِلَا حَيْثِيَّةِ الدَّلِيلِ التَّعْلِيلُ بِالْبُغْيِ  
 حَالِشٍ أَيْ نَكْلُهُ التَّعْلِيلُ بِالْبُغْيِ لَا يَصْلُحُ لِلدَّلِيلِ - لِأَنَّهُ اسْتِصْصَاءُ الْعَدَمِ لَا يَمْنَعُ الْوُجُودَ مِنْ  
 وَجْهِ آخَرٍ لِأَنَّ الْحُكْمَ قَدْ بَيَّنَّتْ بِعِلَلٍ شَيْءٌ فَلَا يَلْزَمُ مِنْ اسْتِصْصَاءِ عَلَيْهِ مَا لَا اسْتِصْصَاءَ لِجَمِيعِ  
 الْعِلَلِ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَكُونُ نَفْيُ الْعِلَّةِ ذَاكًا عَلَى نَفْيِ الْحُكْمِ أَيْ نَفْيِ الْكُلِّ فَاذَا تَمَسَّكْنَا بِهَذَا  
 عِلْمِ نَفْسٍ خَالِيٍّ وَازْجِهَاتٍ مَلُوءَةٍ وَجَاهَاتٍ شَعُونَ بِنُودِي سَعْدٍ خُورْدَنِ مَرْدَارِ بِيْجِهْ كُوْ سَفَدِ دُرْ كَمِ مَذْبُوحَا  
 چگونه گشتی با وجودی که او مدعی حقیقت است **چون** سگ زنده گوشت یافت نبرد

لَئِنْ شَرَّ صَالِحٍ سَاحِرٍ جَالٍ | حَدَّثَنَا اللَّهُ تَعَالَى جَيْتُ قَالَ الْخَيْثَانَةُ لِلْخَيْثَانَةِ

وَالْخَيْثَانَةُ لِلْخَيْثَانَةِ | ابی بصیر را نباشد حق و باطل نیز | کوریک اند عصا سحر و اعجاز کلیم

چونکه خود را علامه در علم فقه میداند لهذا میخواهم که درین مسئله قول فقها فقه بوی فرستم شاید که

بفعلت تسلیم متاخر نماید **اگر** قبول افتد زهی عز و شرف **اگر** قبول شاعر اچو جواب رباعی

بی فهم اگر چشم بدود و در کتاب **توان** دید روی معنی در خواب **کی** غور کنند در سخن بیمفران

خواهی بجز نیست مقدور حجاب **خبر** ما را ازین چه که گاورفت و خرام باید داشت که در بنایه شرح هدایه

للعلماء یعنی در کتاب الذبائح آورده که وَالْجَوَابُ عَنْ هَذَا التَّحْدِيثِ (لَا يَدْكَأُ الْخَيْثَانَةُ دَكَاةً  
 أَوْ كَرِيًّا أَنْ لَا يَصْغُرَ أَوْ سَدَّ لَالٍ بِهِ فَإِنَّهُ رَوَى دَكَاةً أَمِيَّةً بِالنَّصْبِ الرَّفْعِ - فَإِنْ كَانَ مُنْصَوًّا  
 فَلَا اشْكَالَ فَإِنَّهُ لِلشَّيْبَةِ (يعني فرع جنين مثل فرع مادرش است) فَإِنْ كَانَ مَرْفُوعًا فَكَذَا لَكَ  
 لَكِنَّهُ أَقْوَى مِنَ الشَّيْبَةِ مِنَ الْأَوَّلِ عُرِفَ ذَلِكَ فِي عِلْمِ الْبَيَانِ انْتَهَى وَانْجِبْهُ بِمَوْجِبِ الْفَرَقِ  
 يَنْشَبُ بِكُلِّ حَيْثِيَّةٍ مِنْ هَوَايِ نَفْسَانِي نَبْرَايِ احْتِقَاقِ حَقِّ دَرَاخَرِ كَبْرَازِ جِسْتِ وَجْهِ  
 بسیار بگشتش آمد بقول عبدالرحمن بن سعید چنانچه در مجالس لابرار آورده استدلال میگرفت که وَهَذَا  
 الْمَعْنَى أَرَادَ جَعْلَهُ اللَّهُ بْنُ مَسْعُودٍ لَمَّا أَخْبَرَ بِأَلْحَاقَةِ الَّذِينَ كَانُوا يَجْتَلِسُونَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ  
 وَفِيهِمْ رَجُلٌ يَقُولُ كَيْتُ وَاللَّهِ كَذَا وَكَذَا وَتَبْحُوهُ اللَّهُ كَذَا وَكَذَا أَوْ أَحْمَدُ وَاللَّهِ كَذَا وَكَذَا أَقْبَعُونَ  
 فَخَصَّوهُمْ فَلَمَّا سَمِعَ مَا يَقُولُونَ قَامَ فَقَالَ نَاعِبُهُ اللَّهُ بْنُ مَسْعُودٍ لَعَلَّكَ غَيْرُهُ لَقَدْ جِئْتُمْ بِمِدْعَةٍ فَلَمَّا أَلْمَزَ الْخَمْرَ

در بیان ظاهر استدلال خصم بقول ابن سیرین



نیز غیر مستقیم است زیرا که قول و می باشد که هرگز آید و شما بدعت سیاه و سید را نزد یک حکم خالی نباشد  
چرا که مراد از آن یا مطلق ذکر باشد و یا ذکر با جماعت و یا جهر بزرگ و یا جلوس در وقت معین یعنی بعد  
مغرب یا عدد ذکر و یا مجموع من حیث المجموع و البطلان این جمله شقوق در اقبل گذشت چنانچه  
و استی و یا مرادش آن باشد که انکار این مسعودی بران قوم از جهت آن بود که آن مراد گرفته  
مقوم خود را بتکبیر و تسبیح و تحمید و خود می گفت چنانچه از الفاظ کثیر و الله و اختی و ظاهر است که صیغ  
جمع امر حاضر اند و همچنین از صیغه یفعلون که در جواب واقع شده و ظاهر است که از صیغهای امر و نیز  
از جواب آن اشتراک نفس امر در آن مستفاد نیست نه الفاظ دیگر چنین موجود اند که اشتراک امر از آن

مستفاد گردد پس مسلم مستقیم است چرا که منی عنه بنصوص قرآنی است قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَتَأْمُرُونَ  
النَّاسَ بِالْإِيمَانِ وَلَئِنْ تَقُولُوا أَلَيْسَ كَذَلِكَ قَوْلُكُم بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ قَالَ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ كَذِبًا  
يَعْنِي اللَّهُ أَنْ تَقُولُوا أَلَا تَفْعَلُونَ وَقَالَ فِي الْكِتَابِ شَعْرًا أَمْرُكُمْ بِالْخَيْرِ لَكِنْ مَا تَعَزَّيْتُمْ

فَمَا اسْتَقَمْتُمْ مِمَّا قَوْلُكُمْ لَكُمْ اسْتَقِيمُوا  
بنا بر این صورت تمام نمی گردد و اندرین صورت که بیان کرده شد در میان قول ابن مسعود و چهار قول  
فقهای کبار که بالا مذکور شده است چیزی تضاد نیست چرا که محل هر یک جد است و نیز بنسب قول  
ابن مسعود اگر چه مذکور بلا سند است ضرورتی نیست که محمول محل خاص است موافق بنصوص قرآنی و بار و یا  
بالانسبت نمی لغتی ندارد و فلا یم من هکذا اقرب الجبال یا بن جهم انجماعة بالصلاة  
على النبي صلى الله عليه وسلم يدعوا لان ما هو موجود في جهمنا بالجماعة فليس يدعوا  
في قول ابن مسعود فلا يكون يدعوا وما هو مستفاد من الآية من قوله ضعتون موجود  
في جهمنا بالجماعة جمعاً فقياساً هذا الحاشية الماريد فاسيداً رأساً وليتفق ما قيل  
كن يصلح القطار ما افسد الدهر

علاوه اینکه حضرت بقیة المومنین شیخ محمد صاحب حمه الله  
در رساله خود که در باب ذکر جهری ترفیم نموده در اقوال عبدالبن مسعود تناقض بیان کرده و رجوع و می  
از ان قول ثابت نموده و در کتب دیگر بطرز دیگر از ان جوابی داده و اگر خدا خواهد در رساله  
مصصام الاسلام و از اب التفصیل بیان نماید و ما آخرت ههنا فی جوابیه فیما اظهر فی  
الله العزيز العلام به فان اصبت فيه فحين الله ولا فحين نفسي اللهم اني اعوذ



وَلَيْكَ أَتُوبُ وَمَا أَتُوبِي قُلْ إِنِ الْنَفْسَ لَا تَشَاءُ بِالشَّيْءِ إِلَّا مَا تَرَىٰ مِنْ رُبِّي

مشرب بود از صود و غیر از دوست ۰ فکر هر کس بقدر همت اوست

مسئله شانزدهم در تحقیق اسقاط از اموات

چهارم فرایند علمای دین و مفتیان شرح متین درین که در بعضی مقامات بعضی کسان از جانب میت از فوائد مفروضه و واجبه او مثل نماز از فرض واجب و روزه و زکوة و انصیه و ایمان و قنطره و عشر و ثمر بال و درین خرج و غیر ذلک غله و نقد را بطریق فدیہ و اسقاط بفقرا و مساکین میدهند و امید قوی بدان از حق تعالی میدارند که انشاء الله تعالی بعوض مافات از میت قبول فرماید ورنه در تاج الحسینیات بودن آن کلامی نیست و بعضی دیگر از علمای فقیه بران اعتراض مینمایند که این بدعت است و از مختصات جهال و فرب علمای قصه خوانان است آمید از فضیلت دیندار و فقهای ذوی الاعتبار اینک مسئله مذکور را از کتاب معتبره بحواله باب فصل تحریر نمایند که آیا فصل این با صحت است یا محض بدعت بیتوالله توجروا عند الله

المجواب

أقول وینحول الله احوال که از جانب میت فدیہ دادن بطریق اسقاط لازم و واجب است بشرط همت نزد او و نزد امام شافعی مطلقا واجب است و صحت کند یا نکند صورتش نزد ما اینکه شخصی مرد و بر او قضای رمضان بود مثلا قبل از مرگ وصیت بادی آن کرده بود پس بر ولی وی لازم که بعوض هر روزه نیم صاع یعنی نیم پیاده از گندم و یا آرد آن و یا صاع آرد جو و غیره بساکین و فقرا دهد و همچنین است حال زکوة و نماز مفروضه و واجبه مانند صلوة و تر و نماز عیدین بشرط وجوب آن و ایمان و غیره مگر در نماز صاع این است که هر نماز مثل یک روزه است تجلان روایت ضعیف که نمازهای بیگانه نشاندند (بلکه نماز و تر نیم) بالصوم یک روزه قیاس مینمایند چنانکه در بدایه در کتاب الصوم می آرد که و من

مَاتَ وَعَلَيْهِ هَذَا رَمَضَانَ فَأَوْضِيهِ - أَخْرَعْنَاهُ وَلَيْتَهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مَسْكِيَةً يَضَعُ صَاعًا مِنْ بُرٍّ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ شِعِيرَةٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَنْ كَلِّ دَاءٍ فِي آخِرِ عُمْرِهِ نَصْرًا وَاشْتِغَاءً الْفَائِدَةُ - ثُمَّ لَا يَجِدُ مِنَ الْإِقْضَاءِ عِنْدَنَا خِلَافًا لِلشَّافِعِيِّ وَعَلَىٰ هَذَا الزَّكَاةُ وَالصَّلَاةُ كَالصَّوْمِ يَسْتَحْتَجُّانِ الْإِنْسَانُ مَخْرَجًا - وَكُلُّ صَلَاةٍ تُعْتَبَرُ بِصَوْمٍ يَوْمٍ هُوَ لَقِيصٌ مِنْهُ وَبَعْضُهُمْ فِي رَجُلٍ مَرُورٍ فِي كِتَابِ الصَّوْمِ أَوْ رَدِّهِ عَلَىٰ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ وَاجِبَةٍ كَالْيَوْمِ دُونَ

مسئله شانزدهم در تحقیق طریقت اسقاط از اموات

در کتاب فقهی

صورت اسقاط از خیمه و سایر و غیره

در فقهی در تحقیق اسقاط از اموات



الْبَشَّةُ فَإِنَّهَا فِي سَعَةِ مِنَ التَّرَادِ كَيَوْمَ يَوْمٍ أَمْ كَيْفَ بَيِّنَهُ (ثُمَّ قَالَ بُعِيدَ ذَلِكَ) وَعَلَيْهِ  
 الْفَتْوَى كَمَا فِي الْكُتُبِ مَاتَ - وَالْقِيَاسُ أَنْ لَا يَجُوزُ الْفِدَاءُ عَنِ الصَّلَاةِ وَالْيَدِ وَهَبَ السَّلَاحَ  
 كَمَا فِي قَاضِي خَانَ - وَلَا يَسْتَحْسَنُ أَنْ يَجُوزَ الْفِدَاءُ لِمُعْتَمِدٍ - أَمَّا فِي الصَّوْمِ فَلَا يَجُوزُ وَدِ النَّصِ -  
 وَأَمَّا فِي الصَّلَاةِ فَلْيَعْمُومِ الْفَضْلُ وَلِذَا قَالَ مُحَمَّدٌ حَرَاتُهُ يُخْرِجُهَا لَئِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ سَقَطَ  
 وَهَمِينَ سِتْرُ دُرِّ الْحَمِيرِ وَكَوْنُ مَا تَعَلَّى صَلَوَاتُ قَائِمَةٍ وَأَوْضَى بِالْكَفِّ أَرِيَّةَ يُعْطَى لِكُلِّ  
 صَلَاةٍ يَصُغُ صَاحِبُ مِنْ بَرٍّ كَالْفِطْرَةِ وَكَذَا أَحْكُمُ الْوُثْرَةَ وَالصَّوْمِ وَلَا تَمَّا يُعْطَى مِنْ ثَلَاثِ مَالٍ  
 انْتَهَى وَدَرْشَامِي أَخْبَرَهُ دَايَمَانُ (بَعْضِي خَلْفَايَ كَاذِبُهُ) نَزَلَ لِمَنْ بَايَنَ نَمُودَهُ بَدَانُ كَهْ قَسَمَ بِسَبْعِ نَوْعِ  
 يَكُنِي قَسَمَ لَوْ وَوَمَ قَسَمَ غُوسَ سَوْمَ بَيْنَ مَنَعْدِ بَيْنَ لَعْنَتِ كَهْ قَسَمَ خُورِدَ بَعْلُ بَاغِزْ شَهْ بَطْنُ خَالِبِ  
 وَحَالِ أَنْ كَرْدِي دَرْ فُسْ اِلَامِ دَرِيْنِ قَسَمَ صَادِقَ نَبَاشَتِ بَسِ حَمَشِ اَيْنَكِهْ دِي دَرِيْنِ قَسَمَ عِنْدَا سِدَا خُورِدَ نَبَاشَتِ اَيَمِيْنِ  
 غُوسِ اَيْنَكِهْ دِي حَلَفَ نَمَايدَ بَاغِزْ شَهْ عَمَادَرَانِ صَادِقَ نَبَاشَتِ بَلَكِهْ دِي دِهْ وَدَانَسْتَهْ دَرِوْغَ كَفْتَهْ بَاشَدِ بَسِ دِي سَبْ  
 مَادِرِ دِي نِيَايَجِ كَفَارَهْ وَبَدَلِ اَن بَرُوِي نِيَسْتِ مَكْرَدَرِ اَفْرَتِ بَعُوضِ اَن بَعْدَابِ سَخْتِ تَرَكْرَقَارِ كَرْدُو اَكْرَدَرِ دِيَا بَصَدَقِ  
 تَوْبَهْ نَمَايدَ اَمِيْدَ عَفْوَتِ اَن قَسَمَ مَنَعْدِ اَيْنَكِهْ قَسَمَ خُورِدَ وَبَكْرُونِ يَانَكْرُونِ كَارِي دَرِ مَسْتَقْبَلِ اَكْرَدَرِ زَمَانِ اَيَمِيْنَهْ اِيغَايِ اَن  
 نَمَايدَ فَمَهَا دَرِنَهْ دَرِ دِيَا فَذِيَهْ اَزَانِ بَرُوِي دِهْ مَسَاكِيْنِ رَا لَازِمَ سَتِ وَ اَزْ كَفَارَهْ اَيَمَانِ دَرِ مَرْهَبِ مَاهِيْنِ مِيْمِيْنِ  
 مَنَعْدِ مَرَادِ مِي بَاشَدَ وَ اَسَدِ اَعْلَمِ وَ قَدِيَهْ بَعْدِ اَزْ وَصِيَّتِ مِيَسْتِ بَرُوِي دِي اَدَايِ اَن ثَالِثِ مَالِ وَ اَجِبَتِ  
 وَ دَرِ زَمَانِ ثَلِثِ مَالِ بَرُوِي اَدَايِ اَن لَازِمَ نِيَسْتِ وَ اَكْرَبِيَّتِ تَمَرِّ كَنْدَ جَائِزَ بَاشَدِ خَانِجَهْ دَرِ مَقَامِ الْقَدِيْرَتِ  
 لَا يَجِبُ عَلَى الْوَارِثِ اَنْ يَخْرِجَ عَنْهُ الزَّكَاةَ وَالْعَشْرَ اِلَّا اَنْ يَتَوَصَّى بِذَلِكَ ثُمَّ اِذَا اَوْضَعْنَا  
 يَلْزَمُ الْوَارِثُ اِنْ خَرَجَهُمْ اِذَا اَكْلَانَا يَخْرِجَانِ مِنَ الثَّلَاثِ فَإِنْ رَادَ دِيْنَهُمَا عَلَى الثَّلَاثِ لَا يَجِبُ  
 عَلَى الْوَارِثِ اَيِ الْقَدْرِ الزَّائِدُ فَإِنْ اَخْرَجَ (اَيِ الزَّائِدِ) كَانَ مَقْطُوعًا عَنِ الْبَيْتِ يَحْكُمُ  
 بِجَوَائِزِ خَزَائِمِهِ وَلِذَا قَالَ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا اَلَا وَضَعْنَا  
 بِأَكْثَرِ طَعَامٍ عَنِ الصَّلَاةِ انْتَهَى وَ شَيْخُ عَجَلِهْ حَقِّ مَحْدَثِ دِهْلَوِي دَرِ كِتَابِ اِلْعَمَامِ بِبَابِ اِقْضَاءِ دَرِ تَرْجُمَهْ  
 مُشْكُوهْ مِي اَكْرَدِ كَسِي كَرْدِ وَ بَرُوِي صَوْمِ وَ اَجِبَ بُو وَ جَمُورِ عِلْمَا بَرَانِ اِنْدَكِهْ جَائِزَ سَتِ وَ مُتَعَيِّنِ سَتِ اَطْعَامِ كَهْ  
 اَزْ اَفْزِيَهْ مِي گُوِيْنَدِ وَ بَايَنِ قَائِلِ شَدَهْ اَمَامِ بُو حَقِيْقَهْ وَ مَالِكُشْ دَرِ شَا فَعْنِي مَرْدِ صَحِّ قَوْلِيْنِ زَدَرِ اَكْثَرِ مَحَابِ دِي  
 بَسِ نَزْدِ اَكْرَبِيَّتِ كَنْدِ مِيَسْتِ بَسِ گَرَفْتَهْ مِي شُدَ اَزْ ثَلِثِ مَالِ وَ نَزْدِ شَا فَعْنِي وَصِيَّتِ كَنْدِ اَيْنَكِهْ بَسِ گَرَفْتَهْ شُدَ

مسئله نهم در طرق استعاذه از اموات

قوله بعد از وصیت واجب است



از کل مال انتی یعنی نزدیک امام شافعی در حقوق حق تعالی و عباد در باب دین هیچ فرق نیست بخلاف مذاهب  
و نیز در مظاہر الحق ترجمه مشکوٰۃ صفحہ ۸۶ و ۸۷ - نیز تفصیل مذکورست مشککان ہند را باید کہ بران نظر اندازند  
و در شامی است و نیز در فتح القدیر آورده کہ فدیہ از روزه کہ وصیت بدان رفته باشد قطعاً جائزست  
چرا کہ منصوص علیست و اگر وصیت بفدیہ آن رفته باشد ولی از طرف خود تبرع کند بر مرده امام محمد در زیادت  
ذکر کرده کہ آن نیز جائزست انشاء اللہ تعالی و همچنین است حال فدیہ نماز فائتہ وقتی کہ وصیت بدان  
رفته باشد کما قال ثقیف حکمنا ان لا اذا اوصی بفدیۃ الصوم یحکم بالانحواۃ قطعاً لکن منصوص  
علیہ و اما اذا لم یوصی فمطلقاً بها العاریض فقد قال محمد بن ابی الزناد ان آت فی غیر ذلک  
ان شاء اللہ تعالی و کذا علیقہ بالمشیقہ فیما اذا اوصی بفدیۃ الصلوٰۃ و کذا فیما انعم علیہ  
بالصوم احتیاطاً لا یحتمل کون البقیۃ فیہ معکوفہ یا کفیر فتشمل الولۃ الصلوٰۃ فلان لو بین  
مفکوفہ لا یحکون الفدیۃ یسأل مبتدئ فیصلح ما یجوز للشیء انتم و در فتح القدیر در باب  
جواز فدیہ از نماز تحت قول صاحب ہایہ و الصلوٰۃ کا الصوم یا شیئت ان الشاۃ می آورد و جملہ اینکہ  
از روی شرح ثمانت در میان روزه و دادن طعام بساکن ثابتست حال آنکہ در میان روزه و نماز نیز ثمانت  
ثابتست و ہر گاہ در میان دو چیز ثمانت میباشد پس اگر یکے را ازین ہر دو مثلی دیگر پیدا شود بضرر آن چیز  
ثمانت مائل این چیز دیگر نیز باشد چرا کہ مثل مثل الشیء مثل الذلک الشیء مشہورست یعنی طعام  
و یا قیمت آن دادن مائل صومست و صوم مائل صلوٰۃست پس اطعام مائل از نیز میشود پس بنا برین تقدیر  
واجبست طعام بنا بر تقدیر عدم مائت (یعنی در میان روزه و نماز) واجب نیست پس احتیاط در  
واجب دانستنست چرا کہ اگر ثبوت مائت واقعی باشد پس مقصود و مطلوب ما کہ آن ساقط شدن  
قصاست از ذمہ نیست بخوبی حاصل گردد و اگر احسان و تصدق باشد (یعنی در صورتی کہ فدیہ فائت نگردد)  
پس صلح اینست کہ ما می یافد و دفع خطیئات گردد و ازین باعث امام محمد فرمود جائز گردانند انشاء اللہ تعالی  
و ہدہ عبارتہ - و لمحہ ان المماثلۃ قد ثبتت شرعاً بین الصوم و الاطعام و المماثلۃ  
بین الصلوٰۃ و الصوم ثابتہ و مثل مثل الشیء جاذا ان یکون مثلاً الذلک الشیء و علی تقدیر  
ذلک یجوز فی طعام و علی تقدیر غیرہا لا یجوز فالی احتیاط فی الانحواۃ فان کان الواقع  
ثبوت المماثلۃ فحصل المقصود الذی هو الشقوق و ان کان یسأل مبتدئ فیصلح ما یجوز



لَيْسَ بِتَيْتٍ - وَلَئِنْ قَالَ مُحَمَّدٌ يُخَيَّرُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَنْتَهِ مَسْئَلُهُ وَصِيَّةٌ شَرْطُهَا لِمَا لَزِمَ  
 فِدْيَةٌ بِرُورْتِهِ نَزْدًا تَأْكُلُهُ أَوْ كَيْفَ هِيَ وَصِيَّةٌ مَكْرُوهَةٌ بَاشَدَ لَازِمٌ نِيَا بِرُورْتِهِ شَيْءٌ أَمَّا إِنْ تَبَرَّعَ كُنْدَ وَارِثٍ بَدُونِ  
 وَصِيَّةٍ سَيِّئَ جَائِزٌ كَرِهَ دَانِشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى چنانچه در بحر الرائق است و در صورتی که تبرع کند وارث جائز افتد  
 از فدیة میت و باشد ثواب مردوارث را نیز کذا فی البیانی شرح الکنز و شرط در تبرع آنست که باشد نذر  
 از اهل تبرع (یعنی ورنه اصفار دران نباشند) پس جائز شود تبرع ایشان چنانچه در خزانه الفقین است  
 و از تحقیق بالا بخوبی معلوم شد که بمای وجوب فدیة بر وارث در مذہب ما و شرط است یکی ماله اربود  
 میت دوم وصیت کردن میت بران نفس در صورت موجود بودن هر دو شرط بروی میت است اجتناب  
 ادای کفاره وی ثالث مال وی و نذر عدم آن لزومش نیست مسلمه درین جمله صور مراد بقولی کسیست  
 که باشد مراد او ولایت تصرف در مال میت بعد موت وی وارث باشد یا وصی کذا فی البحر الرائق  
 و انما لافاق مسلمه آنچه گذشت که چون وصیت کرد لازم آید بر ورثه تنفیذ وصیت او از ثلث مال  
 مرادش آنست که اگر وصیت نمود بقدر زائد از ثلث مال خود بر ورثه وی لازم نیست اذن مقدار زائد از ثلث

چون وصیت کند بقدیم خویش	نیست واجب ز ثلث مالش بیش
-------------------------	--------------------------

و این وقتیست که باشد میت را وارثی اما اگر او را وارثی نباشد پس نافذ گردد وصیت او از جمیع مال  
 چنانچه در جامع الرموز است و مراد از ثلث مال که مذکور شد ثلث جمیع مال است ولیکن آن نیز وقتیست  
 که نباشد در ترکیه دینی از دیون عباد تا آنکه اگر باشد دینی از آنها در ترکیه نافذ گردد و وصیت از ثلث باقی مانده  
 نه از ثلث جمیع مال کذا فی البرجندی شرح مختصر الوقایه مسلمه اگر لازم باشد بر میت  
 زکوة یا خمر یا نذر بمال یا اضحیه فدیة دهد ولی وی بمقدار آنچه بروی از وی قدر قیمت مانده است  
 کذا فی الفتاوی الاحادی و همین حکم است اگر مانده باشد بروی دین خراج و جزیه کذا فی فتح القدر

صنایط حسنه

هر چیزی که از عبادات بدنیة از میت فوت شده باشد پس فدیة دهد ولی میت از هر واجب  
 از آنها مقدار صدقه فطر را غله باشد یا قیمت یا اطعام و هر آن چیز که از عبادات مالیة باشد چنانکه  
 زکوة و عشر پس اخراج کند ولی میت مقداری را که باقی مانده است بروی و واجب است ادای  
 آن بر زنده وی و هر چیزی که مرکب باشد از عبادات بدنیة و مالیة چنانکه حج پس کج نماید ولی میت

باید



از مال دی مردمی را که ازانی البحر مسلمه جائزست دفع قیمت در فدیہ کذا فی جامع الرموز و همچنین جائزست دفع قیمت در زکوة و کفارات و صدقه فطر و عشر و نذر یعنی در غیر حالت فدیہ کذا فی الصلایة فی کتاب الزکوة مسلمه لابی است در کفاره ایمان از ده مساکین و جائز نیست دادن مسکین واحد را از نصف صاع گندم در یک روز بسبب ورود نص بر عدد مذکور درین کفاره بخلاف فدیہ نمازها که جائزست در آن دادن چند فدیہ بیک مسکین کذا فی الشامی و در شرح فیه المصلی آورده که جائزست دفع فدیہ صلوات کشره بسوی فقیر واحد بیک بار بخلاف کفاره یقین و طهاره و افطار یعنی مره بمره کفاره را درینا بقض جدا گانه باید و اگر چند کفاره یقین یا طهاره یا افطار را بیک مسکین بیک بار دهد از یک کفاره جائز گردد و نه ازان جمله و همچنین جائزست تفریق فدیہ یک نماز و یک روزه بر مسکین بخلاف فدیہ کفارات که جائز نیست در آنها دادن بسکینی کمتر از نصف صاع کذا فی ما کادی فی الوصایا مسلمه جائزست خاص در فدیہ صلوات و صیام تکلیک اباحت هر دو اگر اختیار کند تکلیک پس بد به بمقابله هر یک نماز و روزه فقیری را نصف صاع گندم و یا صاع جو و غیره و اگر اختیار کند اباحت را پس بخوراند بمقابله هر یک نماز و روزه مسکین واحد را در دو وقت برابرست که رسد قیمت آن هر نصف صاع گندم را یا نرسد و تقیید نمودیم بدو وقت خوراندن زیرا که فرق نیست میان آن که هر دو خوراندن در وقت با هم باشد یا هر دو در خفتن یا یکی غذا باشد و دیگری عشا یا یکی غذا و دوم سحر باشد و یا عشا و سحر باشد اما خوردنی یک وقت پس کفایت نمی کند در وی چنانچه کفایت نمی کند در کفارات و نیز تقیید نمودیم بسکینی پس اگر خوراندید با دو مسکینی را و خفتن هر مسکین دیگر را جائز نباشد مگر آنکه عاده کند بر یکی ازان هر دو خوردنی دیگر را و لابدی است از بودن هر دو خوردنی سیر کننده تا آنکه اگر سیر باشد بسکینی قبل از خوردن طعام یا آنکه باشد صبه غیر مراهق جائز نیست خوراندن وی در فدیہ و لازم بود بر وی که بخوراند در عوض آن هر مسکین دیگر را و اگر صبه مراهق باشد جائز گردد و ضرر درست در نان جوین ازانان خورشش تا مکن گرد و ایشان را استیفاے اکل تا مد شیع بخلاف نان گندمی کُلْ ذَلَاکَ مِنْ مَنَّا کَسَاکَ اَلَا وَ سَطِ لَیْلًا حَیْثُ الِیْتَنَدِی

مسئله شانزدهم در تغنی استقلاط از است

در صلوات

فائده در بیان مصرف فدیہ

مصرف فدیہ بصرف صدقه فطرست پس جائز نباشد دادن فدیہ مرهل خود را و نیز فرج خود را و نه ملوک خود را و نه باشی ما و نه احد از دوین مردمی را و همچنین جائز نیست دادن هر غنی را و جائزست دادن فدیہ مرزومی را

در صلوات



در تفصیل استقاط کفارات از ذمه اموال

دیرا که مصرف فدیهِ و صدقه فطر مصرف زکوة است مگر ذمی که وی مصرف است در ماسوای زکوة بخلاف حربی که وی مصرف نیست در جمیع کذا فی السراج الوهاج و لبحر الرائق و چون نگه جو از استقاط بلکه وجوب آن، اما حق از کتب معتبره دریافتی پس بطریق تفصیل استقاط کفارات از ذمه اموال را بجان و دل محفوظ دار و ارواح مردگان خود را محفوظ کن که بعضی صرف مال یسیر از بار عقاب کثیر و مذاب نار سیر و بردن مهر بر ایشان را ربائی میسر میشود و باعث نجات در کات و موجب نیل درجات جنات ایشان میگردد و چون در دفع اذیات دنیویهِ اقاتار خود میکوشند پس در دفع تکلیفات اخرویهِ اربایشان بطریق اولی که شنیدن لازم برای معالجه بیماری دنیوی ایشان از دوا و دعا ترا آرامی نه و برای ربائی ایشان از صد مهای نارد و وزخ ترا التفاتی و توجهی نه با آنکه غرض این بتو نیز عائد گردد اصل در عالمگیری برای برآت ذممت طریق آسان در باب قضای فوائت بدین تفصیل آورده که اگر کسی بمیرد و بر وی صلوات فائت باشد پس پورته خود وصیت کفاره آن کرد برای هر نماز نیم پیانه گندم داده شود و همچنین برای نماز و ترو هر یک روزه از ثلث مال وی و اگر مال را نگذاشته باشد پس و از ثمان وی نصف صاع گندم را (و یا یک صاع را از جو و غیره) و یا قیمت آن (قرض گرفته میکنی را و بد پس آن میکنی آن غله را) یا قیمت آنرا (بر یکی از روزه آن میت تصدق نماید پس آن دارش آنرا در فدیهِ فوائت مرده باز تصدق میکنی نماید و هکذا تا آنکه بر ذممت هیچ نمازی باقی نماند) و نه روزه و غیره) و اگر وصیت بدان نکرده باشد مگر کسی از وراثت تبع بر وی کند جائز است و مهر نماز را نیم پیانه گندم دهد و اگر همه فدیهِ نمازها را میکنی دهد جائز است بخلاف کفاره عین کفاره نماز و کفاره افطار است (یعنی که در آن بیک بار دادن میکنی را بجز از فدیهِ یک روزه جائز نمی گردد پس اگر میکنی را دادن خواهد نوبت بنوبت دهد و در هر روز از نصف صاع را ادا و در هر روز کفاره عین میکنی را احدی یک روز زیاده از یک فدیهِ نهد و یا درین هر سه کفاره مساکن متفرق رقمت نماید و اساطط و همچنین ست در در المختار حیث قال و لو لم یترک ما کانت تقصیر من واریثه نصف صاع مثلاً و یدفعه یغفر فی فدیهِ فقه الفقیه للعلل و اثبات ثلثه و ثلثه حتی یتیم و در شامی زیر قول تلخ رحمه الله یستقر من واریثه اثنته گفته که یا قیمت آنرا قرض گیر و در طریق سهل درین باب اینکه فوائت مرده را حساب کند و بقدر آن استقرار کند باین طریق که تمام عمر مرده را محسوب نماید پس دو از ده سال از عمر مرده سال از عمر زن کم نماید که اقل مدت بلوغ و مکروه نشاید است در سال آن مرده را حساب بیار







چنانچه در جامع الرموز است و لا خلاف آنکه آخر مستحسن فیصل ثوابه الیه و یبغی ان یتقید  
قبل المذنب و ان جاز بعد که و نیز معلوم باد که فدیة صوم در حین حیات از شیخ فانی جائزست چنانکه  
در آیت است اما فدیة نماز و غیره از هیچ کسی در حیات جائز نیست و بعد ادمات بالاتفاق جائزست چنانچه  
در مؤثر المختار است و کوفی عن صدقه فی مرضیه لا یصح یجوز الصوم و در عالمگیری  
آورده سیل الحسن بن علی عن الفیدیة عن الصلوة فی مرض الموت هل یجوز فقال  
لا و سیل حمید الویری و ابو یوسف بن محمد رحمهما الله تعالی عن الشیخ الفانی هل یجوز  
علیه الفیدیة عن الصلوة کما یحب علی من الصوم و هو حق فقال لا و ابن عبیدین الضعیف  
أصلک الله حاله میگوید که در باب اسقاط از میت طریق حسن طریق اهل پشاور و اهل خراسان است  
و آن اینکه طلباء و علمای مسکین و دیگر فقرا میسلین و مصلین بهیچان مجاز و در جائز فقه بهیچان متوفی قبل از دفن میت  
می نشینند و یک نسخه کلام مجید را که وقت شده باشد قیمت عالی تا هزار درم مثلاً تعیین نموده اگر آنان  
ولی میت باشند و الا قیمت موصوف از غیر که واقع میباشد گرفته بالای دیگر بابت فدیة قیمت باشد یا غله  
ملفون نموده می نهند ولی میت امام مکرر که مسکین و معتمد علیه درین باب میباشد متولی ساخته اجناس مذکوره را  
با قرآن شریف برای اسقاط بوی میدهند پس تمام موصوف هر دو دست را بران اسباب موجوده نهاد میگوید

صلوات بر کوة حیاتیام نذ و کفارات و دیگر حقوق باری تعالی از انقض و واجبات که بنده امین است  
حاضر (درین وقت بطرف میت حاضر اشاره میکند) لازم الادامی بودند پس ظاهر از شان مسلمان اینکه آنهم

را ادا ساخته باشند و اگر بعضی از وی فوت شده باشد یا یوشه من الوجوه بدرجه قبولیت رسیده باشند حالا  
وی (باز اشاره بطرف متوفی میکند) از ادای مافات بسبب موت عاجزست پس این قرآن شریف

که قیمتش هزار درمست مثلاً مع این مال موجوده از ان حقوق قوتیه که فدیة اذان در شرح صحیح میشود برای  
فراغت ذمه این حاضر متوفی بطریق فدیة ترا بخشیدم و کسی که در طبقه بی بین امام باشد آزادی بخشد پس آن  
مسکین ادا امام آنرا گرفته میگوید قبولش نمودم پس وی نیز آزادی به مسکین و دیگر که بی بین وی باشد می دهد  
و او را میگوید که بطریق اسقاط ازین متوفی ترا بخشیدم ثم و شکر تا آنکه دوره آن باز آن امام رسد آن

امام همین عمل تا سه بار مکرر بعمل می آورد و در آخر چون دوره آن امام رسد امام با حاضرین دعای مغفرت  
و قبولیت فدیة از میت خواسته ولی میت را طلبیده آن مال و فرمتان را با دهبه میکند بعد از آن

در اسقاط کلام و در مقامات

الانفاذ اسقاط بران فانی

الانفاذ

باید



آن مال را دلی میست بفقیرای موصوفین مقسوم می نماید و قرآن را اگر بقیمت غالی برای حیل از امام مکه یا غیر آن گرفته باشد باز با بقیمت معلومه اقاله می کند و اگر از آن خود می باشد تصدقش میکند یا نزد خودش میدارد

### بیان الفاظ اسقاط بر زبان افغانی که در مضافات پیشا ورا اکثر مروج است

هَر حَقٍّ لَهُ حَقُّ قُودَهُ باری تعالی نه چه لازم آید او به ذمه دایه حاضر متوفی بآن دله  
صَلَوَاتُ لَهُ زَكَاةٌ لَهُ صِيَامٌ لَهُ نَدْوٌ لَهُ كَعَارَاتُ أَؤْلَهُ سَائِرٌ وَاجِبَاتُ بَعْضُ بَدْعِهِ اَدَاكَرِي  
وَدِي اَوْ بَعْضُ بَه تِر قُوتِ شَوِي وَي حَلَاكَ دِي لَهُ اَدَا مَفَاتِ نَه پَسِب دِه مَوْتِ سِرِه  
حَا جَز دِي اَوْسِ پَه بَدَلَه دَهْيِي حَقُّ قُودِ بُو كُنْ لَهُ حَا خَر مَتُوفِي نَه چِه فَدِيَه تِير شَرَح كُنْ  
صَحِيح كِي كِي دَا قُرْآنِ مَجِيد چِه دَه زَر و مَر و بُو مَثَلِ قِيَمَتِ لَوِي سِر لَدِه مَالِه بَحِيح لَه دَه  
اَسْقَا سِرِه مَانَا تَه فَدِيَه كَرِي دِي + هَفَه بِل بِيَا وَاي چِه مَا قَبُول كَرِي دِي - اَوِيَه طَرِيقِ  
مَنْ كُورِ سِرِه مَانَا تَه فَدِيَه كَرِي دِي بَا يَدِ دَنَسْت كِه مَعْبُورِ زَوَامِ اَبُو ضَيْفَه دَر صَدَقَه فَرُو غَيْرِ  
صَاعِ عَرَاتِي سِت وَاَنْ اَز دَوِي نَنْن چَار مَن سِت و تِه رَمَنِي دُورِ طِل پَسِ هِر صَاعِ هَشْتِ رَطْلِ سِت  
و تِه رَصَفِ صَاعِ چَارِ رَطْلِ و تِه رَطْلِي بَسْتِ اسْتَار سِتِ هِر مَن شَرَعِي چِلِ اسْتَار سِت و اَمَا اسْتَارِ  
مَقْدَر سِتِ بَدْر اِهْم و مَشَا قِيلِ اَمَا بِحَسَابِ دِر اِهْم پَسِ هِر اسْتَارِي شَشْ نِيْمِ دَر مَن شَرَعِي سِت كَمَا صَرَحِ بَه نَه  
شَرَحِ الْمَجْمُوعِ وَ غَيْرُ وَاَمَا بِحَسَابِ مَشَا قِيلِ پَسِ هِر اسْتَارِي چَار نِيْمِ مَثَالِ سِت كَمَا فِي شَرَحِ الْوَقَايِه وَ الْبَحْرِ الرَّائِقِ  
مَكْرَ عِلَامَه چِلِي دِر حَاشِيَه شَرَحِ وَ قَا يَه كَفْتَه كِه اَيْنِ قَوْلِ بَعْضِي عِلَامَسْتِ وَ زَوْدِ بَعْضِي دِي كِه هِر اسْتَارِي چَار نِيْمِ  
مَثَالِ سِت و يَكِ قِيْرَا طِيعْنِي بَسْتِمُ حَصَه مَثَالِ وَ دَر مَنخِ الْفَعَارِ كَفْتَه كِه اِنْجِه دَر شَرَحِ مَجْمُوعِ وَ غَيْرِه كَفْتَه كِه هِر اسْتَارِ  
شَشْ نِيْمِ دَر مَن شَرَعِي سِت اَنْ نِيْزَا فَاوَه مِي كُنْدَه زِيَادَتِي قِيْرَا طِرَا و اَيْنِ ضَعِيفِ اَصْلَحِ اللهُ تَعَالَى  
مَثَانَه مِي كُو يَدِه كِه دَر كَتَبِ فَهْمِ هِر چِنْدِه كِه مَرَا حَسَابِ وَ زَوْنِ بَدْر اِهْم و مَشَا قِيلِ سِت فَا مَا چِر كِه مَعَارِفِ دَر بِلَاوَه  
قَوْلِه دَاشْتَه سِت نَه دِر اِهْم و مَشَا قِيلِ لَه اَمِنْ اَنْدَا زِصَاعِ عَرَاتِي رَا بُو لَه دَاشْتَه قَابِه مِي كُنْدَه اَز بَسْتِمُ مَعْلُومِ شَت  
كِه هِر رَطْلِي بَسْتِ اسْتَار سِت و هِر اسْتَارِي شَشْ نِيْمِ دَر مَن شَرَعِي سِت پَسِ بَرِيْنِ حَسَابِ دِر هِر رَطْلِي يَكِ صَدُوِي  
دَر مَن شَرَعِي و دَر هِر مَنِي دَوِي سِت و شَصْتِ دَر مَن شَرَعِي و دَر رَصَفِ صَاعِ پَانْدَه شَتِ دَر مَن شَرَعِي و دَر يَكِ صَاعِ  
يَكِ هِنَارِ و چِلِ دَر مَن شَرَعِي مِي كُنْجِد كَمَا صَرَحِ بَه فِي اَحْكَامِي وَ لَزَا هِي و دَر شَرَحِ غَر كَفْتَه كِه مَعْبُورِ زَوْدَه فَرُو غَيْرِ  
و زَنْشِ يَكِ هِنَارِ و چِلِ دَر مَن شَرَعِي بُو دَه بَا شَدِ اَنْتِي چَوْنَكِه اَيْنِ رَا دَنَسْتِي پَسِ بَدَانَكِه دَر تَرْغِيْبِ الصَّلَوَه

الفاظ اسقاط بر زبان افغانی

له دعوت بامت دهه شانه می کنند

در آغاز صاع

له شانه بامت دین می کنند

اندا ز صاع بزار دما شنه



در بحث ضمیمه آورده که درم شرعی بوزن دهلی تسامشه و چهار جود ربع جوست و برین حساب دویشت  
درم شرعی پنجاه و چهار توله و پنج ماشه و دو جود میشود و هر توله دوازده ماشه و هر ماشه شانزده جود میشود انتی  
بس نصف صاع عراقی بحساب توله یک صد و چهل و یک توله و شش ماشه و دو جود و ناگفته میشود و ضمیمه است

۱۳۳۳ از	تولد چارو	یک صاع خرابی
۱۳۳۴ از	ماشه	یک تولد
۸ از	سرخ	یک ماشه
۲ از	دانچه جو	یک سینه خجانی
۴ از	دانچه برنج	یک خانه جو
ایضا تفصیل دیگر		
۱۳۳۱ از	تولد شش از ده	نصف صاع خرابی
۱۳۳۲ از	ماشه	یک تولد
۴ از	دانچه جو	یک ماشه

آنحضرت صلوات الله علیه بحساب شاقیل یکده شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح صراط مستقیم در بحث صدقه فطر آرد که نصف  
صلوات عراقی دویست دمن چهل ستار و استار چهار نیم شقال پس من عدد و هشتاد و شقال بود و پنجاه پس من  
تقدیر نصف صلوات عراقی سه صد و شصت و شقال بود و آنست که توضع نصف صلوات عراقی از شاقیل و ابطال یکده

[illegible][illegible]



نقشہ کفار ہائے نماز و روزہ مرد و زن عرصہ از روی حساب یومیہ پانسی روز

[illegible]



[illegible]



[illegible]



نورالشمس علیا سید محمد	۲۸	یک من ۱۰۹ ۲ توله ۱۰ ماشه ۸ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	۳۰
کتابخانه سید محمد	۲۹	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	
کتابخانه سید محمد	۳۰	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	
کتابخانه سید محمد	۳۱	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	
کتابخانه سید محمد	۳۲	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	یک من ۱۰۹ ۳ توله ۹ ماشه ۱۱ جو	

تقسیه کفاره نماز و روزه مرد و زن محرمه از روی حساب یازده ماه و بعد از آن تا قصد سال

غاز خورشید ابراهیم	۱	ایضا	۴ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	کتابه زنگنه سحر	برین کتابه زنگنه سحر	کتابه کتک زنگنه با شش سرد و جیض در هر ماه	منائی یسئ قد ادا خزان کتابه زنگنه سحر	چین در هر ماه	برین کتابه زنگنه سحر
۲	ایضا	۵ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	۴ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	کتابه زنگنه سحر	برین کتابه زنگنه سحر	کتابه کتک زنگنه با شش سرد و جیض در هر ماه	منائی یسئ قد ادا خزان کتابه زنگنه سحر	چین در هر ماه	برین کتابه زنگنه سحر
۳	ایضا	۲۳ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	۲۳ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	کتابه زنگنه سحر	برین کتابه زنگنه سحر	کتابه کتک زنگنه با شش سرد و جیض در هر ماه	منائی یسئ قد ادا خزان کتابه زنگنه سحر	چین در هر ماه	برین کتابه زنگنه سحر
۴	ایضا	۲۳ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	۲۳ من ۲۱ قوله ۱۱ ج	کتابه زنگنه سحر	برین کتابه زنگنه سحر	کتابه کتک زنگنه با شش سرد و جیض در هر ماه	منائی یسئ قد ادا خزان کتابه زنگنه سحر	چین در هر ماه	برین کتابه زنگنه سحر



خانواده ساراها	۵	+	خانواده ناز و ناز محمد	خانواده ناز برای مرد	بزرگ کنان ناز و ناز ناز و ناز	خانواده ناز برای نانی با نشتا	سر در زمین در هر راه	شمالی یا جنوبی نشتا	بزرگ کنان ناز و ناز محمد
				۳۹ من ۳۲ مار ۳ تولد ۸ ماشه جو	ایضا	۳۵ من ۳۲ مار ۳ تولد ۴ جو	۴ من ۱۹ مار ۱۱ ماشه جو	۴ من ۱۹ مار ۱۱ ماشه جو	+
	۶	+		۴۴ من ۳۰ مار ۳ تولد ۹ ماشه جو	ایضا	۴۲ من ۳۰ مار ۳ تولد ۹ ماشه جو	۵ من ۱۹ مار ۳ تولد ۸ ماشه جو	۵ من ۱۹ مار ۳ تولد ۸ ماشه جو	+
	۷	+		۵۵ من ۴۸ مار ۴ تولد ۴ ماشه جو	ایضا	۵۰ من ۴۸ مار ۴ تولد ۴ ماشه جو	۵ من ۳۳ مار ۳ تولد ۱۲ جو	۵ من ۳۳ مار ۳ تولد ۱۲ جو	+
	۸	+		۶۳ من ۵۴ مار ۲ تولد ۴ ماشه جو	ایضا	۶۵ من ۵۴ مار ۲ تولد ۱۰ ماشه جو	۶ من ۲۳ مار ۲ تولد ۶ ماشه جو	۶ من ۲۳ مار ۲ تولد ۶ ماشه جو	+
	۹	+		۷۱ من ۶۵ مار ۱ ماشه جو	ایضا	۷۴ من ۶۵ مار ۱ ماشه جو	۷ من ۱۹ مار ۲ تولد ۸ ماشه جو	۷ من ۱۹ مار ۲ تولد ۸ ماشه جو	+
	۱۰	+		۷۹ من ۷۲ مار ۲ تولد ۱۱ ماشه جو	ایضا	۸۱ من ۷۲ مار ۲ تولد ۸ جو	۸ من ۵ مار ۱ تولد ۱۰ ماشه جو	۸ من ۵ مار ۱ تولد ۱۰ ماشه جو	+
	۱۱	+		۸۷ من ۸۳ مار ۸ ماشه جو	ایضا	۸۹ من ۸۳ مار ۸ تولد ۱۲ جو	۹ من ۱۹ مار ۴ تولد ۱۲ جو	۹ من ۱۹ مار ۴ تولد ۱۲ جو	+
۱۲۵۵ یعنی یک سال	۱		یک من ۱۳ مار ۳ ماشه ۱۲ جو	۹۵ من ۹۰ مار ۳ تولد ۶ ماشه جو	۹۷ من ۹۰ مار ۳ تولد ۹ ماشه جو	۸۵ من ۸۸ مار ۲ تولد ۳ ماشه جو	۹ من ۳۲ مار ۳ تولد ۳ ماشه جو	۹ من ۳۲ مار ۳ تولد ۳ ماشه جو	۹۵ من ۹۰ مار ۳ تولد ۶ ماشه جو
۲			۲ من ۲۴ مار ۴ ماشه جو	۹۱ من ۸۶ مار ۲ تولد	۹۳ من ۸۶ مار ۲ تولد ۴ ماشه جو	۹۱ من ۸۶ مار ۳ تولد ۶ ماشه جو	۹ من ۳۳ مار ۲ تولد ۶ ماشه جو	۹ من ۳۳ مار ۲ تولد ۶ ماشه جو	۹۱ من ۸۶ مار ۲ تولد



فائز شمسار سال	کدام روز در هفته	کدام روز از ماه	کدام روز از سال	کدام روز از سال	کدام روز از سال
۳	۳ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۴	۵ من ۱۴۰ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۵	۶ من ۱۴۱ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۶	۷ من ۱۴۲ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۷	۸ من ۱۴۳ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۸	۹ من ۱۴۴ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۹	۱۰ من ۱۴۵ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۱۰	۱۱ من ۱۴۶ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو
۲۰	۲۴ من ۱۴۷ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو	۲۸ من ۱۳۹ روز ۱۱ ماشه ۴ جو



عبارت در سال	کتاب در روز و در وقت	کتاب در روز و در وقت	کتاب در روز و در وقت	کتاب در روز و در وقت	کتاب در روز و در وقت	کتاب در روز و در وقت
۳۰	۳۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۲۸۹۵ من ۲۰۲۶ ر	۲۹۰۵ من ۱۰۱۹ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۲۵۷۹ من ۱۲۶۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۲۹۴ من ۱۲۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۲۹۱۸ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو
۴۰	۵۳ من ۱۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۳۸۲۰ من ۱۳۰۲ ر	۳۸۳۳ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۳۳۳۸ من ۱۰۲۹ ر	۳۹۲ من ۱۳۰۲ ر	۳۴۳۸ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۵۰	۶۶ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۴۴۴۴ من ۱۰۲۵ ر	۴۸۴۲ من ۱۹ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۴۲۹۸ من ۱۰۲۹ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۴۹۰ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۴۴۴۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو
۵۵	۷۲ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۴ جو			۷۲۸ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۵۳۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۷۲۸ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۶۰	۷۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۵۳۱۳ من ۱۵ ر	۵۸۱۰ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۵۲۰۷ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه		۵۲۸۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۷۰	۹۲ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۶۴۸۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۶۷۷۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۶۱۶۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه		۶۲۵۷ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۸۰	۱۰۶ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۶۴۸۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۷۷۷۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۷۱۶۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه		۷۲۵۷ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۹۰	۱۱۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۸۵۹۷ من ۱۳۰۲ ر	۸۷۷۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه ۸ جو	۸۰۸۰ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه		۸۱۹۹ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه
۱۰۰	۱۳۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۹۵۵۲ من ۱۳۰۲ ر	۹۷۸۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه	۹۳۸۰ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه		۹۴۸۴ من ۱۳۰۲ ر ۲۴ قول ۳۶ ماشه



مَا أَقْبَلَ لَكُمْ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى اندرین که اکثر مردم و بایه امور ذیل را با فترای بعضی جمال  
 حنفیه منسوب مینمایند و از سخنان خانه ساز مقلدان امام ابو حنیفه رومی انگارند و میگویند که اگر همین  
 امور واقعی و نفس الامری بودندی از علمای معتبرین و فضیلهای مجربین مذاهب دیگر نیز منقول گشتی که ایشان  
 نیز مؤرخین معتبرین بودند حسب علم خود از احوال سلف صاحبین تحریرات نموده اند پس به منتهی جمال  
 حنفیه منحصر نمودندی اول اینکه مشایخ امام عظیم که از انان امام بهائیم احادیث و اسامع کرده بود  
 بغیر از صحابه صد نفر تا بعین بودند و جمله مشایخ و اساتذۀ امام علامه در علوم متفرقه چهار هزار کس  
 بودند و دوم اینکه نزد امام بهره دانی از علم حدیث بود چنانچه چند صد وقی پر کرده از کتب حدیث بان خود  
 میداشت سوم با وجود و وفور علم حدیث و بی غفلت نقل حدیث از امام علامه بدو جهت بود شیخی  
 با اشتغال امام با بستم امور از روایت کسان درایت و تدوین مسائل دین بود و دوم بسبب کمال  
 احتیاط و دیانت امام در احادیث پس در شرط روایت بنایت بصورت و تشدید و فرموده تا آنکه  
 روایت بالمعنی را نیز معتبر نمیدارد بخلاف جمله محدثین دیگر که ایشان در این توسع نموده پس روایت  
 بالمعنی را نیز جائز داشته اند بشرط حفظ اصل و نیز میگویند که تشدید در شرط حدیث بدین مرتبه که  
 روایت بالمعنی را نیز درست نمیدارد اگر از امام راست گرد پس در حق وی موجب قرح می باشد  
 نه باعث مع که خلاف محدثین مسلک را اختیار کرده و حق درین باره اینکه بیاعت قتل بضاعت  
 در علم حدیث عدم نقل از وی بمحقق است در نه خود چگونه صورت بند که با وجود و وفور علم حدیث  
 روایت از وی رحمه الله کمتر آید - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَوْجِسُ ذَا عَشَدَّ اللَّهُ

الجواب من جملة ما اهل دعا	جملة ما است از الزام	بعما زین هر که سر بر آرد باز
چاره اش نیست جز بحر حسام	أَقُولُ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّافِقِينَ	کاین جمله امور را
محققین از اجله شافیه و حنفیه در کتب و رسائل خود درج ساخته معترضین را از ان اقلال اطلاعی نباشد پس بسبب جهالت هر چه میگویند محض بی جاست و یا باعث تعصب دیدۀ و دانسته از ان اعراض کرده باشند پس وَ مَن أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ - امصدق گشته باشند وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ		
بشنو سخن رحمت عالم روحانی	دیوی و دیوی و ملکی و انسانی	ای آنکه خلاصه چار را کانی در صورت هر آنچه غالب آمد آسانی

مسئله پنجم در کتب و اسناد علامه



در فتح از خیرات احسان علامه ابن حجر مکی شافعی آورده که هشتاد و یک فصل فقه در ذکر مشایخ امام ابو حنیفه  
 و ایشان بسیار اند که این مختصر گنجایش آن نمیدارد و تحقیق از جمله مشایخ امام ابو حنیفه ذکر کرده امام ابو حنیفه  
 چهار هزار مشایخ را و بجز از امام ابو حنیفه کبیر دیگر علمایین گفته که از تابعین مشایخ امام ابو حنیفه رضی  
 چهار هزار بودند پس غیر تابعی چه قدر باشند و کسانی که از امام ابو حنیفه اخذ حدیث و علم فقه کرده استعیاب  
 آنان متعدد است و ضبط آنها ممکن نیست لهذا بعضی از ائمه گفته که کسی را از ائمه مشهورین اسلام این امر  
 میسر نشده چنانکه امام ابو حنیفه را از مشایخ و تلامذه نصیب شده و از جمله علماء و همه مردم هیچ کس آن قدر  
 نفع نیافته چنانکه امام ابو حنیفه و شاگردان وی برداشته است از تفسیر احادیث منبته و منبته مسائل  
 مستنبطه انتهی و هم در خیرات احسان جای دیگر گفته مَرَاتُكَ أَخَذَ عَنْكَ بَعْدَ الْآخِرِ شَيْخٌ  
 مِنْ أَتْبَاعِ الثَّالِثِينَ وَتَحِيَّهِمْ وَدِينُ ثَقَرُكَ الدَّاهِيَةُ وَغَيْرُهُ فِي طَبَقَاتِ الْمُحَافِظِ  
 مِنَ الْحَدِيثِ ثَلَاثِينَ أَتَتْهُ بَلَسَ مِنْ بَلَسَ عَارِتْ صَانْ مَعْلُومْ شَدَّكَ نَزْدَ بَلَسَ وَابْنِ حَجْرٍ مَكِّيٍّ إِمَامٌ رَضِيَ  
 عَنْهُ حَفَافٌ مَحْمُودٌ بُوْدُ مَشَايِخِ وَبِيْ حَمْدٍ هَزَارُ بُوْدُ دَايْشَانْ هَزَارُ اِذَا جَلَسَ شَافِيَهُ وَازْ نَاقِدِيْنَ مُؤَرِّضِيْنَ اَنْدَ  
 وَدَرِ حَادِثِ اِزْ شَرِحْ صِرَاطِ سَتَقِيمْ آورده که امام ابو حنیفه ماسوا از جماعت صحابه از سه صد نفر تابعین  
 مشایخ خود سماع حدیث کرده و جمله مشایخ امام اعظم چهار هزار نفر بودند و جماعتی اساتذۀ امام بترتیب  
 حروف تجوی جمع نموده انتهی و مؤید این قول است اینچه امام شعرانی در جلد اول از میزان خود نوشته  
 که من سه مسندات امام را دیده ام و در آنها هیچ یک حدیث را چنین نیافتم که در آنها بجز از عمده تابعین  
 عادل و ثقه مثل یاسود و علقمه و عطاء و عکرمة و قبا و کحول و حسن بصری و مثل ایشان رحمهم الله کسی دیگر  
 نیز روایت کرده باشد پس تمام روایات حدیث در میان ابو حنیفه تا رسول الله صلی الله علیه سلم عادل  
 و ثقه اند انتهی مختصرا چنانچه بالتفصیل در وجه دوم از هفده حدیث در باب پنجم سلسله دهم بیان نموده ام  
 و در مسانید امام جمله مشایخ وی که بقول امام شعرانی جملة تابعین عدول اند قریب سه صد نفر است چنانچه  
 در وجه ششم از هفده حدیث بیان نموده ام پس قول بسه صد مشایخ بودن امام از تابعین قول  
 درست و معتبر است چیزی مخالف از روایات معتبر نیست و در تذکره الواعظین از امام شافعی در  
 در وصف امام اعظم رحمه الله اشعارے چند آورده که شعرے از ان این است

ثَلَاثَةُ الْآلِافِ ذَالَعَتْ شَيْوَحَهُمْ وَأَصْحَابُهُ مِثْلُ النُّجُومِ الثَّوَاقِبِ



و آنچه در باب پنجم سلسله دوم از مسند خوارزمی و غیره در باب تعداد مشایخ امام و متابع خفیه و متابعیه  
بتجلی در گذشته ملحوظ باید داشت پس ازین جمله نقول ثابت گشت که فحول علما بر چهار هزار مشایخ  
امام عظم متفق اند و کسی از ایشان درین باره تردید و تفکری ننموده نمیدانم که فرقه خفیه و وابسته اچیز  
عداوت قلبیه با سلف صاحبین عموما و ایدیه مجتهدین خصوصا و امام ابو حنیفه امام المکملین و حوایا و متابعان افاده که  
از اوصاف حمیده ایشان خواه نموده الحکاری آرند و کاری که از ایشان ممکن نباشد هیچ گونه نمی خواهند

که دیگر صاحبان نیز آن موصوفت گرفته اند **چون حسین نیست که گردش بید** ورنه بسیارند در عالم یزید

و چنانچه چار و نه نفری آن از ایشان بجان و دل میکوشند و بدین شرک خفی که عبارت از حدیث گزاف است و در

آن ابو جهم از محمد تنگ داشت	تنگ فی بل تخم کین در دل بکاشت
ابو اکرم نامش بدو یو جعل شد	ای بسا اهل از حدنا اهل شد

فی الجمله بعضی از مشایخ امام که از مشاهیر علمای آنان است که جلال الدین سیوطی در تمییز الصیغه ذکر  
ایشان کرده که امام ابو حنیفه روایت کرد از ابراہیم بن محمد بن ائشتر و اسمعیل بن عبد الملک بن ابی الخیر  
و تبلی بن سیم و ابوبند الحارث بن عبد الرحمن الهمدانی و حسن بن عبد الله الحکم بن عتیبه و حاذ بن ابی سلیمان  
و خالد بن طلحه و رشید بن ابی عبد الرحمن و زبید الیای و یزید بن طلحه و سعید بن مسروق الثوری  
و سلمه بن کبیل و سناک بن حرب و ابودر و یزید بن عبد الرحمن القشیری و شیبان بن عبد الرحمن  
الغوری و طاووس بن کيسان و طریف بن سفیان السعوی و ابوسفیان طلحه بن نافع و قاصم بن  
کلیب و عامر السبع و عبد الله بن ابی حبیب و عبد الله بن دینار و عبد الرحمن بن هریر و الاحرج  
و عبد العزيز بن رفیع و عبد الله بن قیس الی امیه البصری و عبد الملک بن عمیر و علی بن ثابت الانصاری  
و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن السائب و عطیه بن سعد العوفی و عکرمه بن ابی عباس و علقمه  
ابن مرثد علی بن اقر و علی بن الحسن الزواد و عمرو بن دینار و عون بن عبد الله بن عبد الرحمن بن  
ابن مسعود و قاصم بن ابی ظبیان و قاصم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود و قتاده بن دعامة  
و قیس بن مسلم الجندی و عمار بن دینار و محمد بن زبیر الخطی و محمد بن السائب الکلبی و ابوجعفر  
محمد بن علی بن ابی طالب و محمد بن قیس الهمدانی و محمد بن مسلم بن شهاب الزهیری و محمد بن المنکدر  
و محمد بن راشد و مسلم البطین و مسلم الحارثی و یونس بن عبد الرحمن و یونس بن منصور بن المعمر



و موسی بن عائشه و ناصح بن عبدالله المحلی و نافع مولی ابن عمر و هشام بن عروه و ابو غنا الشیم بن حبیب  
 الصفراء و ولید بن ربیع الخزدی و یحیی بن سعید الانصاری و ابو محمد یحیی بن عبدالله الکنذری  
 و یحیی بن عبدالله الجار و یزید بن حبیب الفقیر و یزید بن عبدالرحمن الکوئی و یونس بن عبدالعبد بن  
 ابی الجهم و ابو جباب البلک و ابو حصین الاسدی و ابو زبیر الملک و ابو السواد و ابو عون النقی الجعفی  
 و ابو سعید مولی ابن عباس و ابو غفور العبدی و غیرهم رضی الله تعالی عنہم و عندهم اجمعین انقل  
 و در حدائق در تفصیل بعضی اساتذہ امام اعظم چنین قسم نموده که بتدریس دهانیدن امام شعبی  
 حضرت امام اعظم تجارت خرید و فروخت را گذارسته تحصیل علوم مشغول گشت تا آنکه در علم کلام شارحیه  
 زمانه شد پسر امام اعظم خیال آن نموده که صحابه و تابعین این علوم را نگذاشته بلکه ایشان ازین چنین  
 علوم مانعت نموده اند و بجز از علم شریعت و فقه در علوم دیگر غرضی نموده بدین خیال در پی تحصیل  
 حدیث و فقه گشت چنانچه از چهار هزار شاخ از تابعین و کبار تبع تابعین فقه و حدیث اخذ نمود  
 که از ان جمله اسمای بعضی اساتذہ امام اعظم بر ترتیب حروف تهجی حسب ذیل درج است  
**مردیق لالف** ابراهیم بن سلم العبدی البصری ابراهیم بن محمد منتشر الاجدع الهمدانی  
 الکوئی ابراهیم بن مسلم العبدی البصری ابراهیم بن جابر الجعفی الکوئی ابراهیم بن یزید الخزدی  
 الکی ابان بن ابی عیاش فیروز البصری ابی عبیده بن العتب الضبی ابی یعفور ابی السوار قال  
 محمد البخاری الصواب ابی المالیه ابی خویطر بن طریق ابی ماجد آدم بن علی البکری الحنفی بن نبات  
 بن عبیده الانصاری اسمعیل بن بهلول بن عمر البصری المعروف بالمجنون اسمعیل بن عبد الملک  
 اسمعیل بن ابی خالد الاحصی اسمعیل بن ایبه اسمعیل بن عیاش مخصی اسمعیل بن مسلم الملک  
 ایوب بن عائذ الکوئی ایوب بن تیمه کیسان فتیان باب الباء بشر الکوئی بشر بن فزاه الکوئی  
 بشر بن سلمان الکوئی بلال بن مرداس القرانی بکیان بن بشر الکوئی باب التاء تیم بن  
 سلمه کوئی باب الثاء ثابت بن السلم البنانی باب الجیم جابر بن زید الجعفی جامع بن  
 ابی راشد الکوئی جامع بن شداد الحارثی الکوئی جبلیه بن سیم الکوئی جریر بن سعد الکوئی امام جعفر صادق  
 بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب باب الحاء المهملة حاتم بن وردان البصر  
 حارث بن عبد الرحمن الهمدانی حارث بن ثابت بن قیس حبیب بن ابی عمرة الکوئی حجاج بن ارطاة الکوئی حسن بن حسن

در ابتدای امام اعظم و در انصاف و شایسته و دی

عنه ای میل السوار ۱۱۱







عبدالله بن عثمان بن خثیم عیسی بن عمر بن خض المدنی عبد الرحمن بن حزام یعنی عبد الرحمن بن حسان  
 ابن ثابت بن منذر بن عمرو بن حزام الانصاری عبد الرحمن بن هذال الاعرج المدنی عبد الرحمن بن شریح  
 عبد الرحمن بن عمرو الادزاعی عبد الملك بن ایاس الشیبانی الکوفی عبد الملك بن عمیر الکوفی عبد الملك  
 بن عمرو بن قیس الانصاری عبد الملك بن یسرة السلالی الکوفی عبد الکریم بن ابی متقیل عبد الکریم بن  
 ابی اتمارق عبد الاعلی بن عامر تعلی الکوفی عبد العزیز بن رافع المکی نزیل کوفه عبد العزیز بن ابی رواد  
 عقیبة بن عبد الله الکوفی عثمان بن راشد عثمان بن عبد الله بن مویس الیمی عثمان بن عاصم الکوفی عدی  
 بن ثابت الانصاری الکوفی عدی بن سعد عطاء بن ابی ربلح عطاء بن یسار الهلالی عطاء بن اجمان  
 البصری عطاء بن السائب الکوفی عطیة العوفی الکوفی عطیة بن احارث الکوفی عکرمه بن عبد الله مولى  
 ابن عباس علقمة بن مرثد الکوفی علی بن الاقر الکوفی علی بن احسن البراد المدنی علی بن مزیه عطاء بن زهیر  
 بن عبد الله الکوفی عمرو بن عبد الله الهذلی عمرو بن مرة بن عبد الله الکوفی عمرو بن شعیب بن عبد الله  
 عمرو بن ذر الهذلی الکوفی حماد بن عبد الله بن بشار ابجنه عمرو بن عبد الله بن عقیبة الکوفی باب  
 العزین المجعة غالب بن الذیل الکوفی باب الفقهاء فراث بن یحیی الهذلی الکوفی فزات  
 بن ابی عبد الرحمن الکوفی فلان بن ابی داود باب القاف قابوس بن ابی فطیان الکوفی  
 قتادة بن دعامة البصری قیس بن مسلم الجدی الکوفی قیس بن مسلم المدحی باب الکاف  
 خیر الراحم الاصم الکوفی کدآم بن عبد الرحمن الاسلمی باب اللام لاجح بن غیر الیمانی لیث بن  
 ابی سلیم الاموی الکوفی باب المیم میبارک بن فضالة البصری مجالد بن ابی سعید بن عمیر الهذلی  
 الکوفی حارث بن دثار الکوفی محمد بن عبد الرحمن بن سعید بن لایة محمد بن بشر الکوفی محمد بن السائب  
 الکلبی الکوفی محمد بن مسلم بن تدرس المکی محمد بن مسلم بن شهاب الزهیری محمد بن علی بن حسین بن علی بن  
 ابی طالب محمد بن یزید الکوفی العطار محمد بن عبید الله بن سلیمان الکوفی محمد بن عمرو بن حسن  
 بن علی بن ابی طالب محمد بن مالک بن المنتصر الهذلی محمد بن المنکدر محمد بن عبد الله ثقفی محمد بن  
 قیس بن مخزومه الهذلی محمد بن زبیر الخطی محمد بن سوقة الکوفی مخول بن راشد الکوفی مرزوق التیمی  
 الکوفی مزاحم بن نصر بن احارث الکوفی یسعر بن حبیب البحرى البصری یسلم بن سالم الکوفی یسلم  
 صبیح الهذلی الکوفی یسلم بن کیسان الشیبی الکوفی یسلم بن عمران البطین الکوفی معاوية بن احاق



ابن طلحه معن بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود الكوفي مقسم مولى ابن عباس الكوفي الشامي مشهور  
المعتمر الكوفي منصور بن زاذان منذر بن عبد الله بن المنذر منصور بن دينار منال بن الجراح الشامي  
الزهرى منال بن عمرو الكوفي منال بن خليفة الكوفي موسى بن ابي كثير الانصاري موسى بن ابي عاصم  
الهداني الكوفي موسى بن مسلم الكوفي موسى بن طلحة بن عبيد الله التميمي ميمون الاورم ميمون بن سياه  
البصري يابث النخوع نافع مولى ابن عمر نافع بن درهم العبدي ابي الميثم الكوفي ناصح بن  
عبد الله ابو عبد الله الحائلي ناصح بن عجلان ناصح بن محمد نافع مولى ابن عباس ميمون بن حكيم بن  
معاوية ثوبان بن عبد الله يابث الواو وال بن داود التميمي الكوفي واقص بن جابر الاسدي  
الكوفي وليد بن سريج الكوفي وليد بن عبد الله بن جميع الزهرى المكي وليد بن سريج مولى عمر  
ابن الخطاب يابث الهاء هاشم بن هاشم بن عتبة هاشم بن حبيب الصيرفي الكوفي هاشم  
الصراف هاشم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود هشام بن عروة بن الزبير هشام بن خالد  
ابن نصير الاسدي الكوفي يابث الياء يزيد بن حبيب الفقير الكوفي يزيد بن ابي يزيد الزرك  
البصري يزيد بن عبد الرحمن بن ابي مالك الهداني يزيد بن ابي ربيعة يزيد بن عبيد الله  
يعلی بن عطاء الطائفي يونس بن محمد بن مسلم البغدادي يونس بن زهران يونس بن عبيد الله  
ابن ابي فروة يحيى بن عمرو بن سلمة يحيى بن سعيد بن قيس الانصاري يحيى بن عبد الله جابر الكوفي  
يحيى بن عبد الحميد الكوفي يحيى بن عامر الكوفي الحميري يحيى بن حبيب بن ثابت الاسدي الكاهلي  
الكوفي يحيى بن ابي حنيفة يحيى بن عبد الله بن معاوية المعروف بالاحم ابي حنيفة چونكه ابن اوستي  
پستردمان كه کسی را كه از تلامذه و شاگردان كالمین معتدین چندان باشند كه امام اعظم را بودند  
(چنانچه ذكر ایشان در ماقبل گذشت) و از مشایخ و اساتذہ محدثین تابعین و غیره چند انكه بندي  
از ایشان در بخارا درج نمود پس بفرض تسليم اگر چه جمله مشایخ دي تا چهار هزار نرسند تا هم خيال  
بايد داشت كه نزد وی از علم حديث چه قدر سرمايه عظيم باشد پس چه جای آنكه بشهادت جم غفیر  
از مشایخ علمای نامدار اسوا از فضلاي خفیه كه ایشان نیز همه عدول و ثقة اند از شافعيه و غیره تحقیق  
پیوست كه هر آینه جمله مشایخ امام اعظم و در علمهم مفرقه چهار هزار نفر بودند پس درین صورت قدس  
بانی فائده دران كه شيخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح صراط مستقیم نوشته و نیز دیگر علما تصریح بران نموده



که علما گفته اند که نزد امام ابوحنیفه چند صندوق بودند که در آن امام ابوحنیفه خاص احادیث مسووعه خود را بنده کرده بود چنانکه در حقائق است و کمی روایت تقضی آن نیست که نزد وی علم حدیث نبود و همچنین قول بغیر از متعصب بے دین از کسی دیگر صادر نگردد بلکه همین تعصب ایشان و آل است بر عین کمالات و

وَإِذَا اتَّكَتْ مَدَّ يَتِي مِنْ نَاقِصٍ      فِيهِ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ

پس آنچه علما می تحقیق در باب و فور علم حدیث و قلت روایت امام در وجه را بیان کرده که کمی بیاعت شغل امام در این امر بود لهذا از روایت بروایت کثیر پرداخت و دیگر بیاعت تشدد در شروط نقل حدیث بسبب کمال احتیاط امام در آن پس تفصیل در باب پنجم سلسله دهم و دهم سوم و چهارم از هفده حدیث در گذشته در اینجا باید دید بنابراین یک دو نقل از کتب معتبره در اینجا اختصار در زیرم و آن اینکه علامه ابن حجر می شافعی در خیرات احسان آورده و متن من عَرَفْتُهَ أَقْبَنِيَّاهُ بِالْحَدِيثِ فَقَوْلُ أَهْلِ الشَّافِعِيَّةِ أَهْلُهُ أَوْ حَسَنِيَّةٍ إِذْ كَيْفَ يَتَأْتِي لِمَنْ هُوَ كَذَلِكَ اسْتِنْبَاطُهُ مِثْلُ مَا اسْتَنْبَطُوا مِنْ الْمَسَائِلِ الَّتِي لَا تُحْصَى كَثْرَتُهُ مَعَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اسْتَنْبَطَ مِنَ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْحُجَّةِ الْخُصُوصِ الْمَعْرُوفِ فِي أَصْحَابِهِ عَنْهُ وَلَا جُلَّ اسْتِغْفَالُهُ بِهَذَا الْأَهْمِيَّةِ لَمْ يَظْهَرْ حَدِيثُهُ فِي الْخَارِجِ كَمَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ لَمَّا اسْتَفْلَا بِمَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ الْعَامَّةِ لَمْ يَظْهَرْ عَنْهُمَا مِنْ بَرَايَةِ الْحَدِيثِ مِثْلُ مَا ظَهَرَ عَنْ دُوْنِهِمَا حَقِّ صَغَائِرِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَكَذَلِكَ مَا لَكَ وَالشَّافِعِي لَمْ يَظْهَرْ عَنْهُمَا مِثْلُ مَا ظَهَرَ عَنْ تَفَرُّعِ الْوَاوِيَّةِ كَانِ مِنْ رِزْقَةٍ وَابْنِ مَعِينٍ لَا شَيْعَةَ لِهَمَّا بِذَلِكَ إِلَّا اسْتِنْبَاطُ عَلَا أَنْ كَثْرَةَ الزَّوَايَا بِدُونِ الدِّمَرَايَةِ لَكَيْسَ فِيهِ كَيْفَ يُرْسَدُ بَلْ عَقَدَ لَهُ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ بَابًا فِي دِيْنِهِ ثُمَّ قَالَ أَلَّذِي عَلَيْهِ فَقَهَاءُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَعُلَمَاءُ وَهُوَ دَمٌ أَوْ كَثَايِرُ مِنَ الْحَدِيثِ بِدُونِ تَفَقُّهِ وَلَا تَدْبِيرٍ أَيْ هِيَ هِيَ كَسْرُ كَسْرٍ قُلْتُ اعتبار امام ابوحنیفه با احادیث می بر پس درین ظن آن شخص مسایل بکار برده و سامحه کرده باشد با بل حدیث و یا بوجه صد این قول گفته باشد چرا که کسی را که چند حدیث حاصل باشد از وی این چنین استنباط مسائل بی شمار را چگونه ممکن و متصور گردد با وجودیکه امام عظیم را اول ازان کسانی است که ایشان از ادله شرع بطور خاص که در حقیقه از ابوحنیفه مشهور است استنباط کرده است و از جهت این امر هم در خارج حدیث

در حقیقت روایت از امام



از امام ابو حنیفه ظاهر نگشت چنانکه از ابو بکر و عمر بسبب اشتغال ایشان با هم امور مسلمین نیز ظهور  
حدیث که گشت نسبت صحابه ادون از ایشان و همچنین است کلام در حق امام مالک و امام شافعی  
علاوه آنکه روایت بدون درایت و فهم است نزد ختمای جامع مسلمین چنانکه ابن عبد البر گفته است  
روایت بی درایت معتبر گرد در جهان بوی

اما حال درایت و تبحر امام عظم در علم حدیث بدین مرتبه بود که ابن حجر شافعی در قلائد نوشته که  
حافظ احادیث نبویه مسلم یعنی امام عیش شافعی از امام ابو حنیفه چند مسائل پرسید امام او را از احادیث  
نبویه مسلم جواب فرمود چون عیش چنان تبحر امام ابو حنیفه در علم حدیث دید گفت ای گروه فقها  
شما طیب اید و ما محدثین عطارانیم یعنی صرف نام ما و یان و الفاظ احادیث را می شناسیم و معانی  
آن شما میدانید و در عقود و ابواب علمینفه این روایت ما بدین تفصیل آورده که علی بن عبید بن شداد  
از عبید الله بن عمرو روایت کرده که من در مجلس عیش امام محمد بن بودم که شخصی در آمد و از وی  
مسئله دریافت نمود عیش از جوابش متحیر ماند و هیچ جوابش نخرمود که درین اثنا امام ابو حنیفه در آمد  
عیش گفت ای نعمان جواب این مسئله را بگوی پس امام عظم چنانچه میباید و میشاید جواب آن مسئله  
گفت امام عیش از ابو حنیفه پرسید که از کجا استخراج این جواب نموده امام گفت اذان طایف حدیث  
که تو آنرا بمن بیان کرده پس عیش گفت که ای گروه فقها شما بیشک اطباء اید و ما صرف دوا فروش  
انتمی اما آنچه میگویند که تغلق و تشدد امام عالی مقام کرد شر و طم و طم و طم و طم و طم و طم و طم و طم  
بیجا است و دشمنای آن جماعت معترض است از قواعد اصول حدیث چرا که چون آنحضرت مسلم در باب  
کذب بر نبی صلی الله علیه و سلم و عید فرموده که مَنْ كَذَبَ عَنِّي مُتَعِدًّا اَوْ لِيَتَّبِعُوا مُتَعِدًّا كَيْفَ اَتَانَا  
و در حدیث دیگر آمده که كَذِبِي لَكُمْ عَيْنَانِ يَخْتَلِفَانِ يَكُنَّ يَوْمَئِذٍ مِثْلَ نَجَسٍ ثَلَاثِيٍّ  
از آنحضرت مسلم کمال احتیاط بکار برده بدو جریمه میباید و عید مذکور دوم بیاخت آنکه در مسائل  
دین بر اقوال آنحضرت مسلم منوط و مربوط است پس اگر قول بزرگواران و خطبه یا بدتای قیامت  
و در و بزه آن بر ناقص باشد یا بران ایشان همه کمال سعی و جهد نموده در دفع کذب بر نبی مسلم  
تس هریک از ایشان حسب ای خود در نقل احادیث نبویه مسلم شروعا یا بیان نموده چنانچه اکثر قواعد  
اصول حدیث از آنها میسرست بطرف هر قومه و این دمر از احباب کتب صحاح سته عموما و از صحیحین خصوصا

از خود روایت امام در حدیث

از امام در حدیث







باب هفتم و این باب شامل است و فصل و یک و خاتمه کتاب

فصل اول در اثبات تابعیت  
امام ابو حنیفه رض و بعضی فضائل تابعین رض

ایستاد زکریا ان لکنا انک ذکریه  
کجائی ای مسلم از دیدار ستور  
بچشم و سر روان شو چشم بدور

بکن از واقعات دیده مسطور  
رستم زن معنی نوز علی نور

[illegible]

در بعضی برناوب نامی

حضرت مولانا در فضل تائبین

ایضا حضرت دهم



الغدير

الغدير

در فضیلت از زمانه نبوت

که ایشان همه از کتبه نامه عدول و نقصانی پست در حق کسانی که متصل اند با صحابه رضی الله عنهم و حتی کسانی که پیوسته  
 بایشان پست عام گردید و فرغ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم خير الناس  
 قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث متفق عليه و فرمود آنحضرت ص  
 بهترین مردم اهل زمانه من اند یعنی صحابه پست تا بعین که متصل و پیوست اند با صحابه پست تا بعین که متصل و پیوست  
 که متصل و پیوست اند با تابعین و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلعم خير امي  
 ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث متفق عليه و فرمود آنحضرت ص  
 الحديث متفق عليه یعنی بهترین امت من صحابه من اند رضی الله عنهم پست تا بعین که متصل و پیوست  
 الله تعالی علیه السلام حسین پست هر آینه که بعد ازین قرن قومی خواهند بود که گواهی میدهند و حال آنکه ایشان را  
 گواهی کرده نمی شوند انتسابی بدانکه شیخ محدث دهلوی در اشعة اللمعات تحت حدیث در باب مناقب صحابه  
 آورده است که قرن چهارم باشد از اهل زمان که تعاربت متعارف باشند در امری از امور واضح این است  
 که مضبوط معتبر در آن حدی معین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت صلعم که صحابه اند تا صد و ده سال  
 بودند و قرن تابعین از ثلثه صد تا هشتاد و سال باقی بودند و قرن ائمه تا بعین از آنجا تا ثلثه صد  
 و صد و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بدعتهای و پیدا شد اشیای غریب و برداشتنده فاسد  
 خود را و کشاند معتزله زباندار او سخن گشتند اهل علم بقول بخلق قرآن و متغیر شد احوال و فاحش گشت  
 اشتکات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول خبر صادق صلعم  
 قَدْ كُنَّا بَعْدَ هَذَا هَيْئَةً كَمَا هِيَ الْيَوْمَ و چونکه در انشای بیان اخصیص از ثلثه صد تا هشتاد و سال نیز واقف گشتی که بعد  
 خیریت تابعی زائد ترست از خیریت تابعی چنانکه خیریت ایشان نیز از جمله دیگر است مرجوع به پیش  
 پس بر حسب مضمون این احادیث و آیت کریمه بالضرورة معلوم گشت که امام همام مقتدی الامام آن  
 منبع علوم جلی و ذی دکان برای اقتدا حق و ذی دکان اسرار دکان شرع صافی الصوفی امامنا و مقتدا انالام  
 ابو حنیفه الکوفی رضی الله تعالی عناه و عنده عن سائر السلسلین فضله الوفی بهترین اند ثلثه صد تا هشتاد و سال  
 رضی الله تعالی عنهم چرا که ذی تنها تابعی است از میان ایشان نه کسی دیگر از ایشان پس پیشتر از ایشان  
 تابعیت امام همام - فخر امام مفر امام صاحب السیام و اقیام رضی الله عنه بدلائل ظاهره و محج با بر و قیل  
 از نبوت و ادبیت وی و از بعضی صحابه که امر بر این قاطعه و قرین ساطع از معرفت صحابی و تابعی



و از تمیز در میان تعریف ایشان لابدیست تا که خدشه و سوسه بآنی نماند مگر ناظر منصف غیر متعصب است  
در تابعیت امام اعظم و اناناقوال و امید قوم بخدیه اعراض نمایند که بجز از اتفاق و احکام دیگر کار ایشان  
نیست پس میگویم که صحابی بنا بر قول اصح که مستند علیه طایر محدثین و اصولیین است مسلمانی است  
که لقای آنحضرت صلعم کرده باشد در حالت اسلام خود اگر چه لحظه باشد و باز هم در حالت اسلام مرده باشد  
و لقا در لغت بمعنی دیدن است مگر در اصطلاح محدثین عام است ازینکه نشست با همی کرده باشند  
یا با هم رفته باشند یا یکی دیگری رسیده باشد اگر چه کلام با همی نکرده باشند و داخل است عدین فسادین  
قصدی و غیر قصدی یکی مر دیگری را اگر چه لحظه باشد و اما تابعی کسی است که ملاقات صحابی کرده باشد اگر چه  
لحظه باشد یا بر مذبح جهنم رنجد و وقت دیدن تابعی صحابی را اسلام شرط نیست بخلاف صحابه که کامر  
و درین معنی علم است از مجامع و مناشاة با همی و غیره چنانکه گذشت قَالَ ابُوامَامٍ الْقُشَيْرِيُّ فِي مُعْتَمِدَاتِهِ  
شرح صحيح مسلم في فضيل متخريفة الصحابي والتابعين فاما الصحابي فكل مسلم رآه  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولو لحظه هذا هو الصحيح في حجة وهو مذاهب اهل الحديث  
حبل و ابن عبد الله البخاري في صحيحه والحدثين كافة وذهب كثير من اصحاب  
الفقه ولا يجوز ان يكون الصحابي من طاعة صحبته له صلعم واما التابعي  
فممن رآه الصحابي وقيل من صحيحه كالحديث في الصحابي انتهى واللقاء في اللغة يفتحه  
الرؤية وفيه ضبط لاجل اعرف قال ابن حجر لا يستلاني في رة في حجة الغير الصحابي من رآه  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مؤمنا به ومات على الاسلام ثم قال الاستلاني في  
في الشرح والمراد باللقاء اعرف من المجالسة والمناشاة ووصول تحديد الى الآخر  
وان لم يكلمه وتدخل فيه رؤية احد هما الآخر سواء كان ذلك بنفسه او بغيره  
ولو لحظه ثم قال في المتن والشرح والتابعي من رآه الصحابي كذلك وهو معنى اشاره  
بلفظ كذلك متعلق باللقاء وما ذكره كونه اقامة الايمان به صلى الله عليه وآله وسلم  
فانها خاص بالذين صلعمهم قال بعض المحققين في الحاشية وقد اشار الشيخ صلعم الى  
الصحابة والتابعين بقوله طوبى لمن رآه وامن به وطوبى لمن رآه من رآه  
الحديث حيث اكتفى في تعريف التابعين بحجج الرواية استعمله كلامه مختصرا

در تعریف صحابی

در تعریف تابعی

در تعریف صحابی و تابعی



و در اقامه الحجّه آورده که ملا علی قاری در شرح انوار نخبه فکر آورده قال العیراتی و حکایه (رای علی  
 التعریف الذی ذکره العقلا فی الصحابی التابعی) عمل الاکثرین و قد استأثر النبی صلعم  
 الی الصحابی و التابعین یعولیه طوبی لمن رآی و لمن رآی من رآی فاکتفی بحمد الزوایة  
 قلت و به یشد بر حج الامام الاعظم فی سیلک التابیین فانّه قد رآی آنسا و غیره  
 من الصحابة علی ما ذکره الشیخ الحزری فی اسماء رجال القرآء و التورثت فی تحفة  
 المسترشد و صاحب کشف الکشاف فی سوره المؤمنین و صاحب مرآة الجنان غیره  
 من العلما و التبیحین فمن ذلک تابیعی فاما من التبع الفاصک و التصب الفایر  
 انتهم حاصل ترجمه اینکه شیخ ولی الدین عراقی گفته که برین تعریف مذکور عمل اکثر علماست و همینست مستفاد  
 از قول آنحضرت صلعم پس ملا علی قاری بطریق تعریف برین تعریف میگوید که امام ابو حنیفه از تابعینست  
 چرا که وی دیده است حضرت انس و دیگر صحابه را چنانچه بعضی از علما ی متبحرین و از محدثین ناقدین برین  
 تصریح کرده مانند شیخ جریری و اسامی رجال قرآء و تورثت در تحفه المسترشد و صاحب کشف الکشاف  
 و سوره مؤمنین و صاحب مرآة الجنان و غیره پس هر که از تابعیت امام ابو حنیفه نفی کرده و انکار کرده  
 پس از جهت تصور تلاش ویست یا از جهت تعصب شدید ویستی مختصراً فی فصل ابن مقام و توضیح  
 این مرام اینکه امام عظم که نعمان نام نامی و ابو حنیفه کنیت گرامی و امام اعظم لقب سامی ویست بقولی  
 در عهد حضرت عبداللّه بن زبیر بشته هشتاد و تولد یافته چنانچه سر علما تاریخ آن گفته شد و بقول مشهور  
 در عهد عبدالملک بن مروان بشته هشتاد و تولد یافته چنانچه سر فقها تاریخش گفته شد و در این زمان  
 بسیاری از صحابه و در بلاد متفرقه موجود بودند بلکه بعضی صحابه تا عهد شباب امام درین عالم فانی رونق افروز  
 بودند چنانچه عاشر ابو الطیفیل بن وائله که بقول صحیح بشته یک صد و ده در کعبه نقل نموده  
 چنانچه علامه ابن حجر مکی در خیرات احسان نوشته و فاته سنه عشی و میائة بکة و هو احسن  
 الصحابة موتاً پس بقول معتبر عمر امام زمان ایام سی ساله بود و تا پانزده بار بالیقین امام عظم  
 در حیات و فی کج میت اسد رفته است چنانچه از بجاه و پنج بار حج گزاردن امام ابن امرصان ظاهرست  
 و زیارت صلوات متواتر جمله مسلمانانست هم از زمان بابرکت آنحضرت صلعم پس ولایت رویت  
 امام از حضرت ابو الطیفیل بنی کم و کاست صحیح و درست است اگر چه بعضی در وفات حضرت ابو الطیفیل

عمری و در این عالم بگویند که عمر بنی کمال

ناتوان و عالم برادران ازین صحابه است



سنة یک صد و نین گفته چنانچه علامه ابن اثیر جزری رحمه در جامع الاصول فی احادیث الرسول  
در حق وی نوشته مات سنة مائة و اثنین بمكة و هو آخر من مات من الصحابة  
فی جمیع الکتابین مگر معتبر و صحیح قول اول است چنانچه در برابر الفی نوشته و صحیح الذی سنة تسع  
و مائة بلکه در زمانه تولد امام بعینه در کوفه یک دو صحابه نیز موجود بودند یکی عبد الله بن ابی  
که بعد از وصال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه منوره بطرف کوفه آمده و هم در آن جا  
بنابر قول صحیح و معتبر سنة انتقال فرمود چنانچه علامه ابن اثیر جزری رحمه در جامع الاصول در ترجمه عبد الله  
ابن ابی اوفی نوشته که بول بالمدينة حتى قبض النبي صلی الله علیه و آله و سلم ثم تحول  
إلى الكوفة و هو آخر من مات من الصحابة بالكوفة سنة سبع و ثمانین و قيل  
سنة سبت پس بقول غیر مشهور عمر امام رضا در آن ایام هفتاد ساله بود و بنابر مشهور هفت ساله چنانچه ظاهراً  
و هم عمر بن حرث که ایشان نیز در کوفه آمده بودند و در آنجا مکی برآورده در آخر والی کوفه نشسته و هم در آنجا  
نشسته و وفات نموند چنانچه در جامع الاصول در حق وی نوشته انخذ بالكوفة دأراً و ولی مکرراً  
الکوفة و مات بها سنة خمس و ثمانین لهذا فحول علماء در روایت امام از صحابه  
کلامی است اگرچه عند المحققین آن هم ثابت است چنانچه بفضل تعالی تشریح می آید مگر در روایت امام  
مرصوبه را جمله متفق اند اگرچه در عدد ایشان مخالفت با همی راه یافته فاما در روایت امام رضا حضرت  
انس بن مالک را که صحابی جلیل القدر است هیچ شکی نیست و نه کسی را احتلا فی چنانچه علامه محرز  
در تہذیب الکمال و یافعی در مرآة الجنان و امام ذہبی در کاشف و تذہیب نوشته رأی النساء  
یعنی امام ابو حنیفه حضرت انس را دیده و حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب نوشته  
التَّحْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ أَبُو حَنِيفَةَ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ وَقِيلَ إِنَّهُ مِنْ أَتْبَاعِ فُلَيْسٍ  
رَمَاهُ النَّسَبُ مَالِكٌ اتَّخَذَهُ وَازِنْ رَوَايَتِ حَافِظِ بْنِ حَجْرٍ عَسْكَانِي وَفِي شَتَاءِ اعْتِرَاضٍ كَمَا مَكَرٍ  
از تقریب می آید که امام را در تقریب از طبقه سادس نوشته فافهم و تشریحش انشاء الله مقرب می آید  
و نیز علامه ذہبی که امام من رجال است در تذکرة الحفاظ این روایت را بهین تفصیل نوشته مؤلفه سنة  
ثمانین رأی انس بن مالک غیر مکرراً قد اقدم علیه من الکوفة مراراً و ان سقید  
عن سفيان بن جابر ان سبيع ابا حنيفة يقول يعني ولدت امامه و رثته و قبح یافته

در حق بنی امیة صحابه

در حق بنی امیة صحابه



و چونکه حضرت الشیخ در کوفه آمده بود ازین باعث امام دریا چند مرتبه دیده بود چنانچه ابن سعد زیست  
بن جابر روایت کرده که من خود از امام ابو حنیفه این را شنیده ام انتی و این ابن سعد که در تکره  
الحفاظ امام ذهبی از وی روایت کرده مصری است بهصره امام ابو حنیفه و امام شافعی است حافظ صاحب  
طبقات نامش محمد بن سعد است حافظ ذهبی در کاشف در حق وی نوشته که محمد بن سعد کاتب موسی

بنی هاشم صاحب طبقات بود و حافظ صدوقی روایت حدیث از هشتم و سفیان بن عیینه می کند

و از وی حدیث بن ابی اسامه و بن ابی الدنیا و در سنن ترمذی و صحیحین و وفات نمود انتی و چونکه در قاضی امام

باصحابه شک و تردید نیست لهذا در فتح البسین از قاضی آورده که از علایقه امام دارقطنی و ابن سعد

و خطیب و ذهبی و ابن حجر و طی علقی و شیوطی و علی قاری و اکرم سندی و ابو نعیم و حمزه و ابی و جزیری

و ترمذی و ابن جریری و شریح صاحب کشف الکشاف بتابعی بودن امام ابو حنیفه تصریح کرده اند و هر که

از ایشان انکار کرده محض از روایت امام صاحب الصحاح و کتب است نه از تابعیت و دیدن وی در بعضی صحابه را

اگر چه جامع دیگر از محدثین و مؤرخین تصریح با نبات روایتش نیز کرده و نقل عبارات ایشان ابو ج

طولی کلام ترک نموده و ما هر چه نقل کرده ایم بعد از دیدن این کتابها نقل نموده ایم و مجرد اعتماد بر نقل

دیگران نقل آن نموده ایم و هر که همین کتابهای مذکوره را ببیند تصدیق نقل من بخوبی نماید و اما اقوال

فقهای ما و جماعه تعالی خاص دیدن باره پس بے شمار است و هر که از مؤرخین از تابعیت امام انکار

نموده آن شخص در اعتماد و توثیق حفظ و وسعت نظر بر مرتبه همین شبتین تابعیت امام هرگز نرسد پس

قول وی را در جنبه قول همین شبتین اعتباری نیست که قول منکر معارض قول همه ایشان و با انحصار

همین شیخ الاسلام امام ذهبی که نزد همه مردم نقل وی معتبر است و میگویم حافه عسقلانی در شرح غنیه الفکر در حق

وی گفته قال الذهبی و هو من اهل الاستیفاء و الشیخ بن نقیة البیضا و شاه عبدالعزیز دهلوی

در حق وی در بستان المحدثین گفته که ذهبی مفسر ترین مؤرخان اسلام است اگر تنها تصریح بتابعی بودن

امام اعظم کرده پس آینه قول وی برای مدح قول لغی کنندگان کافی بود پس چه جای آنکه با قول ما مذمتی

موافق کرده است امام الحفاظ ابن حجر عسقلانی و سواد نقات علی الدین عراقی و حاتم الحفاظ جلال الدین

سیوطی و معتز مؤرخین امام یافعی و غیرهم رحمهم الله و نیز سبقت نموده بطریق آن خطیب دارقطنی و حال آنکه

تأیید امام ذهبی و شریح صاحب کشف الکشاف



دیگران هم تصریح این امر نموده پس برای منکر هیچ امری باقی نماند بجز اینکه تکذیب این ثقات خلیه پس  
 این امر شیع اگر از وی واقع شود پس درین باره با وی جای سخن نماند و یا اقوال ادنی را بر اقوال اعلاوی  
 و اقدم دارد و درین صورت ترجیح مرجوح و ضمیم امر مضموع لازم می آید و شناخت آن از بس ظاهر است سپس  
 اسید از علای مصنفین بعد از ملاحظه این تصریحات اینکه در تابعیت امام بهائیم اقوال همین محول و امامان همان  
 نظر رایگان نگذارند و در انکار از تابعیت امام عظمه انکار از اقوال همین حفاظ لازم می آید و ائمه الحق  
 آن یثبعت ائمتی کلام صاحب الفتح اگر چه محلا از عبارات سابقه بطریق حسن تابعیت امام ابوحنیفه ظاهر گردید  
 مگر برای تفصیل درین محل مختل عبارات و تصریحات بعضی فضلاء کالین و ائمه مؤرخین لابد می دانستم  
 پس بدانکه جمیع غیر از محققین و جمعی از اجله محدثین قائل اند به تابعیت امام بهائیم و روایتی در میان  
 صحابه را روا کرده و روایت امام رضا صاحب رحم اختلاف با همی کرده و عند تحقیق این هم ثابت و متفق است چنانچه  
 می آید آن شهید الله تعالی پس ذکر بعضی از اقوال ایشان درین مقام اینکه مولوی عبدالحی در ابراز انخی آورده که  
 بعضی از آنان ابن سعد است و امام ذبی رحمة الله تعالی چنانچه امام ذبی در تذکره الحفاظ ترجمه امام عظم  
 گفته مولد کاسنة نماذین رای التسن بن مالک بن خیزمرقة لکافیدم علیه السلام کوفه مروا  
 ابن سید بن سیف بن جابر که سمیع لک حنیفة بن یعولم انتھے یعنی پیدایش امام عظم در شش  
 هشتاد و واقع شده و بدوی رحمة الله تعالی حضرت انس بن مالک صحابی را روا کرده و قتی که در آمد حضرت انس  
 برایشان در کوفه روایت کرد این را ابن سعد از سیف بن جابر گوئی از امام ابوحنیفه بقوله شنیده یعنی  
 بگوش خود از زبان مبارک امام صاحب شنیده پس دیدن امام صاحب مرا نشن را یک بار بهای  
 اثبات تابعیت امام کافی و دوانی است چنانچه از تعریف تابعی صاف بود بهت پس چه جای آنکه بارها  
 دیدن امام رضا مرا نشن را و نیز امام ذبی رح که کشف گفته رای آنست دید امام رضا مرا نشن را  
 و بعضی از آنان خلیف بغدادی و امام نووی اند که ایشان هر دو نیز نص کرده و تصریح نموده بر برون نام  
 ابوحنیفه از تابعین چنانچه امام نووی در ترمذ میلاسا و اللغات گفته قال الخطیب البغدادی فی  
 التاریخ هو ابوحنیفه الشیخی امام اصحاب الزعمی و فقیه اهل العراق رای التسن بن  
 مالک روا و بعضی از آنان دارقطنی است و ابن جوزی که ایشان هر دو نیز باین تصریح کرده و اقرار نموده  
 چنانچه ابن جوزی در العلل للفتاوی فی الاحادیث الواحیه فی باب الکفالة برزق الشیخ آورده

در اثبات امامت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

در اثبات امامت امام رضا علیه السلام

در اثبات امامت امام جعفر علیه السلام

در اثبات امامت امام موسی علیه السلام



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

الذين هم خير الناس  
أجمعين

قَالَ لَدُنْكَ طَعْنٌ لَمْ يَسْمَعْ أَبُو حَنِيفَةَ أَحَدًا مِنَ الصَّحَابَةِ وَرَأَى النَّسَّ بْنَ مَالِكٍ يَحْكُمُهُ  
بِعِزِّهِ وَارْتَفَعَتْ كَفَّةُ إمام أبي حنيفة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْهُ كَيْسٌ مِنْ صَوَابِهِ سَاعَتَ مَكْرَهُ هَرَّيْنَةُ النَّسَّ بْنَ مَالِكٍ صَاحِبِي رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُ خَمْسُ خُودٍ وَدَبِيرُهُ وَمَنْ تَدْبُرُ بَطْلَالُ الدِّينِ سَيُطْلَعُ وَتَبْيِضُ لَصِيفُهُ مِنْ حُمْرَةِ نَفْسِي نَقْلُ كَرَاهَتِ كَيْسٍ سَمِعَ  
الدَّارَ طَعْنٌ يَقُولُ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدًا مِنَ الْحَرْثِ وَبَعْضُ أَهْلِ إِيَّامَانِ الشَّيْخِ وَابْنُ الدِّينِ الْعِرَاقِي  
وَابْنُ جَعْفَرٍ الْعَسْكَلَانِي أَنَّكَ قَوْلُ إِشَارَةٍ هَرُورٍ حَافِظٍ لِحَدِيثِ خَاتَمِ الْحَفَظِ بَطْلَالُ الدِّينِ سَيُطْلَعُ وَدَرِينِ بَارِهِ  
وَتَبْيِضُ لَصِيفُهُ نَقْلُ كَرَاهَتِ حَيْثُ قَالَ قَدْ وَفَّقْتُ عَلَى فُتْيَا رَفَعْتُ إِلَى الشَّيْخِ قَالِي الدِّينِ الْعِرَاقِي  
هَلْ رَأَى أَبُو حَنِيفَةَ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَهَلْ يَعُدُّ فِي التَّابِعِينَ فَأَجَابَ بِمَا نَصَّهُ  
لَمْ يَصْغُرْ لَهُ رِوَايَةٌ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَقَدْ رَأَى النَّسَّ بْنَ مَالِكٍ فَمَنْ يَكْتَفِي بِحُجْرَةٍ  
رِوَايَةِ الصَّحَابَةِ يَجْعَلُهُ تَابِعِيًّا وَرَفَعَ هَذَا السُّؤَالَ إِلَى الْحَافِظِ بْنِ حُجْرٍ فَأَجَابَ  
بِمَا نَصَّهُ أَدْرَاكَ أَبُو حَنِيفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ لِأَنَّهُ وَلَدَ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ ثَمَانِينَ  
وَبِهَا يَوْمَ مَيِّتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى فَإِنَّهُ مَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ وَبِالْبَصْرَةِ يَوْمَ مَيِّتَ النَّسَّ رَضِيَ  
وَقَدْ أَوْفَرَ ثَمَنُ سَعْدٍ لِسَعْدٍ لَا يَأْسُ بِهِ أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ رَأَى النَّسَّ وَكَانَ غَيْرَ هَذَا مِنْ  
الصَّحَابَةِ يَعُدُّهُ مِنَ الْبِلَادِ أَحْيَاءَ وَقَدْ جَمَعَ بَعْضُهُمْ حُجْرًا فِي مَا وَرَدَ مِنْ رِوَايَاتِ  
أَبِي حَنِيفَةَ عَنِ الصَّحَابَةِ وَفِي ذَلِكَ لَا يَخْتَلِفُونَ أَسْنَادُهُ مِنْ ضَعْفٍ وَالْمُعْتَدُّ عَلَى رَأْيِهِ  
مَاتَ قَدْ تَمَّ وَعَلَى رُؤْيِيهِ لِبَعْضِ الصَّحَابَةِ مَا أَوْفَرَ دَعَا ابْنِ سَعْدٍ فِي الطَّبَقَاتِ فَهُوَ  
بِهَذَا الْإِعْتِبَارِ مِنَ التَّابِعِينَ وَكَمْ يَنْبَغُ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ أَيْمَةِ الْأَمْصَارِ وَالْعَاصِرِينَ  
لَهُ كَالْأَوْثَرِ أَعْمَى بِالشَّامِ وَالْحَمَادِي بِالْبَصْرَةِ وَالثَّوْرِي بِالْكُوفَةِ وَالْإِمَامُ مَالِكٌ  
بِالْمَدِينَةِ وَمُسْلِمٌ بِنَ حَالِدٍ بِالرَّيِّحِينَ فِي مَكَّةَ وَكَيْتُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْبَصْرَةِ وَشُعْبَةُ  
مَحْمُودٌ بِأَيْمَةِ كَفَتْ جَلَالُ الدِّينِ سَيُطْلَعُ هَرَّيْنَةُ وَاقْتُ كَشْمُ بَرَفْتُهُ كَدْرَانِ سَوَالِ الشَّيْخِ وَلِي الدِّينِ  
عِرَاقِي كَرَاهَتِ شَدِيدٍ بُوَدُّكَ أَيَا إمام أبي حنيفة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَايَاتِ أَلَكْسِي أَوْ صَوَابِهِ كَرَاهَتِ وَابَا وَبِي رَحْمَةُ السَّادَةِ تَابِعِينَ مِنْ  
شَمْرُهُ يَشُو دَيْسُ جَوْشَنِ بَيْنَ الْحَفَظِ فَرَمُو كَدْرَانِ رَوَايَاتِ صَحْتِ نَزِيدُهُ أَلَكْسِي أَوْ صَوَابِهِ وَتَحْقِيقِ النَّسَّ  
بْنِ مَالِكٍ رَأْيُهُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ هَرَّيْنَةُ  
إِشَارَةُ إمام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَابِعِينَ مِنْ وَجْهِ سَوَالِ أَمَّا فَظَاهِرُ جَعْفَرٍ عَسْكَلَانِي كَرَاهَتِ شَدِيدٍ بُوَدُّكَ أَيَا إمام أبي حنيفة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَايَاتِ أَلَكْسِي أَوْ صَوَابِهِ كَرَاهَتِ وَابَا وَبِي رَحْمَةُ السَّادَةِ تَابِعِينَ مِنْ



ازان جماعت فرمود که امام ابوحنیفه جماعتی از اصحابه دریافته چرا که و شی در کوفه در پشته هشتاد و دو توده یافته و در کوفه  
 دران ایام عید الله بن ابی اونی صحابی مشهور بود چرا که و شی بعد از ان وفات یافته و در بصره دران ایام  
 حضرت انس مشهور بود و تحقیق ابن سعد بسند کاتبان دیده آورده (چنانکه ذکرش در قابل کرده شد)  
 که برآینه امام ابوحنیفه حضرت انس را دیده و حالانکه بغیر ازین دو صحابه دیگر صحابه نیز در چند شهر ازنده  
 بودند و تحقیق بعضی از فضلا رساله مستقل در روایات امام ابوحنیفه از صحابه رضی الله تعالی عنهم جمع کرده  
 و لکن در اسناد آن ضعف است پس سخن معتد در باب ادراک امام ابوحنیفه صحابه را تحقیق ما اقتضای  
 کافیست و سخن معتد در روایت امام فریض صحابه را آنست که دارد کرده است ابن سعد در طبقات خود  
 پس امام ابوحنیفه بدین اعتبار از تابعین است و این امر هیچ کسی را از ائمه شهر با که معاصرو هم زمانه امام  
 ابوحنیفه بودند ثابت نشده مانند از افعی در شام و حماد شی در بصره و قوری در کوفه و امام مالک مدینه  
 و مسلم بن خالد زنجی یعنی شیخ امام شافعی رضی الله عنه در کوفه و لیث بن سعد در مصر است

درین ست روز کشته یافتن که دیگر نشانید چون یا سنن

انتمی کلام صاحب ابرار الفی و میگویم که بعضی از انان ابن طاهر صاحب مجمع البحار است  
 که وی نیز یک از ائمه نقل است و تذکره الموضوعات بروایت دارقطنی گفته قال الله قطعی لم یکن  
 ابوحنیفه أحد امین الصحابة انما کرامی انسا و یعینه و کلمه یستعینه انتم یعنی بخشم خود  
 امام ابوحنیفه حضرت انس را دیده مگر ساعت از وی نکرده امی مختصرا و بعضی از انان سند مؤرخین  
 معتدنا قلین امام یا فقی است چنانچه در مرآة البیان در حوادث سلسله غسین و امه گفته و فیها توفی  
 فقیه العراقی الامام ابوحنیفه النعمان بن ثابت الکو فی مولده سنة ثمانین سرای  
 انسا و راوی عن عطاء بن ابی رباح و طبیقة و کان قد اذکرک اربعة من الصحابة  
 هم انس بن مالک بالبصرة و عبد الله بن اوفی بالکوفة و سهل بن سعد  
 بالساجد و یالمدینه و ابوالطفیل عامر بن و امیلة بمكة انتم مختصرا یعنی در سنه  
 یک صد و پنجاه امام ابوحنیفه وفات کرده و بود توله شی در پشته هشتاد و دو توده یافته و در کوفه  
 کرد از عطاء بن ابی رباح و از هم طبقه و معاصرین و شی و چهار صحابه را دریافته که یکی انس بن مالک است  
 در بصره دوم عبد بن ابی اونی است در کوفه سوم سهل بن سعد الساعی است در مدینه چهارم طاهر بن

درین ست روز کشته یافتن

درین ست روز کشته یافتن



در کما انتی و بعضی از ائمان خلف المتقدمین سند المتأخرین ماطلی قاری است چنانچه در رساله  
توسیع الفقهاء الحنفیه آورده و گفته اند **أَمَّا فِي مَذْهَبِ أَهْلِ الْحَنِيفَةِ مِنْ بَيْنِ أَيْمَةِ الْمُتَجَهِّدِينَ فَتَحَقُّقُ**  
**يَكُونُهُ مِنَ الشَّاعِلِينَ بِدَوْنِ تَحْقِيقِهِ بِإِيقَاقِ الْعُلَمَاءِ الْمُتَعَدِّينَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَوَاقِعِ**  
**وَرَبْنِيَةِ كُنْهٍ وَنَاحِيَةِ خِلَالٍ وَدَرْجِ الْمَعَالِكِ بِصَحَابِيَّتِ قَائِلِ كُنْهٍ بِرَبْنِيَةِ نَرَسِيدِهِ كَمُحَافَظَةِ تَحْقِيقِ سِتِّ**  
**وَبَعْضِي الْأَئِمَّانِ** علامه مغربی است که در تفسیر الکمال در حق امام نوشته است **وَبَعْضِي الْأَئِمَّانِ**  
**عَيْنُ الْأَخْيَانِ وَأَسَانِ الْأَفْصَانِ** شیخ الاسلام علامه ابو محمد بن احمد عینی است که در حوزة القادری شرح معجم النجاشی  
در باب من لکرت المصنوعه ایا همین اشخاص عینی آورده که تفصیلش در مدار الحق موجود است و حاصلش مختصر  
اینکه **قَوْلُهُمْ إِنَّ ابْنَ آوْفٍ** نام وی عبد الله است و در کوفه از صحابه کسی که در اخروفات یافت این را می گوید  
بود که در ششده هشتاد و هفت رحلت نمود و وی رضی الله تعالی عنه یکی از ان اصحاب است که ابو حنیفه ملاقات  
نموده و روایت از وی کرده و اتفاقا کن بطرف قول منکر متعصب و عمرا ابو حنیفه در آن وقت هفت ساله  
بود انتی پس قول علامه عینی که هیچ اتفاقا کن بطرف قول منکر متعصب اشاره است بسوی اتفاق  
علای مقبول غیر متعصبین بر تابعیت امام عظم چنانچه گذشت و نیز اشاره بآن است که منکر تابعیت امام  
متعصب است در نصف پس بر قول متعصب اعتباری نیست که اگر می گفت ترا دشمنی و نایکی نیست  
ممن نیست کما آن مرتبه در شکست طعن خفاش بکار حق خورشید برد سنگ حاصل کجا قیمت گوهر شکند

و بعضی از ائمان نقیه نامی محدث گرامی علامه ابن حجر می شافعی است چنانچه در فتاوی العقیان  
فی مناقب النعمان آورده که عبارتش بالتصریح در مدار الحق موجود است و حاصلش اینکه وی چهار تقریر  
از صحابه دریافت و بعضی که بعضی داده ازین گفته که آن چهار کس انس بن مالک و عبید الله بن ابی اوفی  
و سهل بن سوده و ابوالفضل باند رضی الله تعالی عنهم و بعضی گفته اند کسی را ندیده مگر زمانه ایشان را دریافت  
که هیچ و متم قول اول است انتی و بعضی از ائمان امام صفائی است که در کتاب انساب گفته که ابو حنیفه  
نعمان بن ثابت بن نهمان بن مرزبان انس بن مالک را دیده انتی و با بسط در مدار الحق چهارش مذکور است  
و بعضی از ائمان صاحب تصحیف شافعی است که در شرح مجمع بخاری در باب وجوب الصلوة فی القیاب  
در حدیث سئل رسول الله صل الله علیه و سلم عن الصلوة فی ثوب واحد امام عظم را  
در مدینه تا بعین ذکر کرده حیث قال یوهذا امد حب المومنین الصلوة ما بن جالس و علی معاویة

در شرح ابن حجر می شافعی  
در شرح امام صفائی  
در شرح احمد رضا



وَأَنسُ بْنُ مَالِكٍ وَخَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ وَكَانَ مَرْبُوعٌ وَعَائِشَةُ وَأُمُّ هَانِئٍ وَمِنْ التَّابِعِينَ الْحَبَشِيُّ  
 وَأَبْنُ سَبْرَةَ وَالشَّعْبِيُّ وَأَبْنُ الْمُسَيَّبِ وَعَطَاءٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَمِنْ الْفُقَهَاءِ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدُ  
 وَكَثَافَةُ وَمَالِكٌ وَآخَرُونَ بِابْنِ كَعْبَةَ الْوُضُوءِ نَوَاشِئُهُ كَتَبَ تَامُ بْنُ أَبِي لَوْنٍ فِي عِلَالِهِ  
 بَنَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَبَنَ مَرْكُومَةَ وَبَنَ لَيْسَ مِنْ جُلَّةِ صَحَابِهِ وَفَاتِ يَافَتِهِ وَقَبْلَ أَنْ يَكُونَ إِمَامَ الْوَحْيَةِ  
 أَوْ رَافِئَةَ بَابِهَا كَتَبَتْهُ بَدَا تَسْمَى وَبَعْضُ أَزْوَاجِهَا قَضَى الْقَضَاةَ أَبُو الْمُؤَيَّدِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَابْنُ خَازِمٍ شَتَّ كَر  
 وَبَسْمُ إِمَامٍ نَوَاشِئُهُ كَرَّ وَبَنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ اتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَإِنْ اخْتَلَفُوا فِي عَدَدِهِمْ

سخا هم درین نوع گفتن بے آنکه حرفی بس ارکار بند و کس  
 باقی ماند کلام در اینکه امام عظمی رضی الله عنہ را از صحابه رضی الله عنہم

بلواسطه روایت حاصلست یا در پس کلام در ثبوت روایت امام اعظم را از صحابه اینکه چنانچه در  
 فتح المبین است که ابو محشر عبدالکریم بن عبدالصمد طبری شافعی در رساله خود درباره روایت امام اعظم  
 از صحابه مینویسد قال الامام ابو حنیفه رقیقت من اصحاب النبی صلعم وهدانا بنی  
 مالک و عبد الله بن أنیس و عبد الله بن جریة و الزبیدی و جابر بن عبد الله  
 و مقفل بن یسار و وائيلة بن الکسحج و عائشة بنت جحرة رضى الله تعالى  
 عنهم ثم روى عن أنیس ثلثة احادیث و عن بن جریر حدیثا و عن وائيلة  
 حدیثین و عن جابر حدیثا و عن عبد الله بن أنیس حدیثا و عن عائشة  
 بنت جحرة حدیثا انما نقلی معنی آنکه فرمود امام ابو حنیفه ملاقی گشتم با صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 که آن انس بن مالک و عبداللہ بن أنیس و عبداللہ بن جریر الزبیدی و جابر بن عبداللہ و مقفل بن یسار  
 و وائيلة بن اسحق و عائشة بنت جحرة اندر رضی الله تعالی عنهم پس از حضرت انس سه حدیث از روایت  
 کرده و از بقیه جز حدیثی را از او واصله دو حدیث را از جابر حدیثی را از عبداللہ بن أنیس حدیثی را  
 و از عائشة حدیثی را و امام خازمی در سند امام اعظم نوشته که تحقق اند طایر بنیکه امام ابو حنیفه را از  
 اصحاب آنحضرت معلوم روایت کرده است مگر در عدد آن اختلاف است بعضی گفته اند که از شش نفر و  
 و یک کس زن روایتش ثابت است و بعضی دیگر از پنج نفر و یک زن گفته و قول بعضی دیگر

در نهج تابعیت امام

در نهج تابعیت امام

در نهج تابعیت امام



آنست که گفت کس مودیت من است پس بوجوب قول اهل اسامی ایشان اینست انس بن مالک عبد الله بن عباس بن عبد المطلب  
 حاض بن حزم زبیدی و جابر بن عبد الله و عبد الله بن ابی اوفی و عثمان بن اسحق و عائشه بنت عجره و بوجوب قول ثانی جابر از ایشان  
 خارج است و بحسب قول ثالث مقل بن یسار نیز در ایشان داخل است و اما ابو الطفیل در بهتر قول  
 داخل است انتهى کلامه ترجمه باس الحقیقین رئیس المتقین ملا علی قاری در طبقات خفیه آورده قد ثبت  
 روایت بعضی الصحابه و اختلاف فی روایته عنهم و المعتمد ثبوتهما کما یکتفی فی سند  
 الانام شرح مستند الامام حال استناد به ابی بعضی الصحابه الکرام فهو من التابعین  
 الاعلام کمصر حریه العلماء الاعیان داخل تحت قوله تعالى والذین اتبعوه من  
 یأخسان و فی عمده قوله علیه السلام خیر القرون قرنی ثم الذین ینکونهم رواه  
 الشیخان انقی ماصحاش اینکه دین امام عظم در بعضی صحابه را با تحقیق ثابت است و اختیاری  
 دین است که امام از صحابه روایت کرده است یا نه لیکن معتبر روایت امام است از صحابه چنانچه این را  
 در سند الانام شرح مستند الامام بخوبی ثابت کرده ام پس و سبب رضی الله تعالی عناه و عنه از تابعین اعلام است  
 چنانچه علای اعیان تصریح این امر کرده و داخل است در قول حق تعالی والذین اتبعوه من الاویه  
 و در حدیث خیر القرون - الحدیث انقی و در رد المحتار از آخر فیه المفتی آورده که تحقیق  
 این من صحیح است که امام ابو حنیفه از بهفت کس صحابه حدیث را شنیده است انتهى ترجمه و نیز در شامی  
 آورده که بعضی از فضلا گفته که بر آینه علامه طالش کبری بسیار از روایات صحیحین آورده که از ان  
 سماع امام ابو حنیفه از حضرت انس بن مالک ثابت است و حال آنکه مثبت بر نافی مقدم است انتهى ترجمه  
 محدث و بلومی در شرح سفر السعاده آورده که صاحب جامع الاصول گفته که امام ابو حنیفه را  
 را با صحابه ملاقات و روایات نزدیک اباب نقل ثابت نیست و اصحاب ابو حنیفه میگویند که امام چند  
 اصحاب را دریافته و از ایشان روایت کرده اند و در غایه الاوطار نوشته که از راه روایت و درایت  
 حق بجانب خفیه است چرا که خفیه ملاقات و روایت امام را از صحابه مثبت اند و جامع ثانی و حال آنکه  
 این قاعده در جلال اسلام است که قول ثبت بر نافی مقدم است و نیز اثبات فقط در خفیه مثبت  
 بلکه طبری شافعی و ابن حجر شافعی بشهادت جلال الدین سیوطی شافعی بجانب اثبات یا نحوین اند

اینست نقل ثالث

اینست نقل رابع

اینست نقل خامس

اینست نقل ششم



گفتنی کلامه الضعف العباد واصله الله تعالى حاکمه میگوید که از روی انصاف خدشه ناپسند است و از واقعیت تمام چنان نیست چه کسی که از لقای صحابه انکار نموده ایشان را دلیل روایت بهم نرسیده و کسی که اقرار بر آن نموده ایشان را دلیل تقابست نیامده پس در مقابل اثبات نفی را چه اعتبار پس در ثبوت روایت چه کلام است فافهم بنظر الانصاف لا بالاعتساف چونکه بالا جمال از اقوال محققین سماع امام ابو حنیفه از صحابه نزد تو ثابت گشت حالا بعضی همان روایات را که امام ابو حنیفه از صحابه بلا واسطه روایت کرده باین تفصیل بیان کرده میشود مگر آنچه بعضی فضلا مانند جافظ ابن حجر و غیره در اقوال خود فرموده که لا یخولوا استناد روایات اکامام ابی حنیفه عن ضعف بنا بر آن از دفع آن لابدی دانسته از نقل اقوال محققین نیز چاره ندیدیم پس میگویم که خاتم الحفاظ جلال الدین سیوطی از تحقیقات اینیه خود آن ضعف را از میان برداشته چنانچه روایات مرویه امام از صحابه با تقریر محقق جلال الدین سیوطی از تبیض الضعیفه بالفاظه نقل کرده میشود و آن اینکه قال أبو حنیفه فی جزمهم أنا أبو عبد الله الحسين بن محمد بن محمد بن منصور الفقیه الواعظ ثقیفی أبو ابراهیم أحمد بن حسین بن القاضی أنبأنا أبو بکر محمد بن محمد بن حمدان الحنفی ثقیفی أبو سعید بن سعلیل بن علی بن السنان ثقیفی أبو الحسنین أحمد بن محمد بن محمد بن محمود بن البراء ثقیفی أبو سعید بن الحسن بن محمد بن محمد بن المبارك ثقیفی أبو العباس أحمد بن محمد بن محمد بن المغلس الحمالی ثقیفی بشر بن الولید الفانی عن أبي يوسف عن أبي حنیفه سمعت انس بن مالک رضى الله تعالى عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول طيب العلم فريضه على كل مسلم ویده عن انس سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا اله الا على الخیر عا عليم ویده عن انس سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله يحب العاذة الکفحان یعنی از امام ابو حنیفه روایت است که شنیدیم از انس بن مالک که روایت کرد که شنیدیم از آنحضرت صلوات الله علیه که میفرمود طیبین علم بر هر مسلمان فرض است و همین سند کور امام صاحب از انس روایت میکند که شنیدیم از آنحضرت صلوات الله علیه که میفرمود که دلالت کننده بر خیر و ساعی در نیکی مانند نیکی کننده است و همین سند

استاد و زیادت امام از صحابه

در اثبات سماع امام از صحابه



امام ابو حنیفه از انش روایت میکند که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود که هر آینه حق تعالی  
 فرموده است غلغلین را دوست میدارد بپستردن تحقیق احادیث مذکور سیوطی میفرماید و کلامیکه بعضی در روایات  
 امام ابو حنیفه از کوفی و ثنی گفته اند از نزدیک حقیق و تحقیق علی بابلیق خود دفع نموده میگوید اقول احمد بن حنبل  
 صحیح و صحیح و الحدیث الاول منه مشهور و قد قال الشیخ محمد بن الدین التتووی فی فتاواه موصوف  
 ضعیف و کان النعمه صحیحاً و قال الحافظ جمال الدین المرفی روى من طریق تبلغ رتبة  
 الحسن - قلت و عنده انهما تبلغ رتبة الصحیح کاف و وقفت که علی صحیحین طریقاً  
 و قد جمعتهما فی جزء - و الحدیث الثانی سننه صحیح و رد من روایه یخرج من الصحابة  
 و اصله فی صحیح مسلم من حدیث ابن مسعود و یلفظ من دل علی حدیث فله مثل اجر  
 فاعلم - و الحدیث الثالث سننه صحیح و رد من روایه یخرج من الصحابة و صححه  
 حنیاء المقدسی فی المختارة من حدیث بریده ترجمه آنکه میگویم که ما درین مفاسد که یکی از  
 روایه احادیث ثلثه است صحیح کرده شده است (بگزار جرج و دی در احادیث ثلثه نقصان نیست چرا که) حدیث  
 اول من آن مشهور است و شیخ محمد بن الدین نووی در فتاوی خود گفته که این حدیث ضعیف است اگر چه معنی آن  
 صحیح است و حافظ جمال الدین مرفی گفته که روایت کرده شده است این حدیث از انقدر طرق که میرسد  
 بمرتب حسن - و من میگویم که نزد من این حدیث بمرتب صحیح میرسد چرا که من از پنجاه طریقهای این حدیث  
 واقف شده ام و من این بحث را در جزوه علمیه صحیح کرده ام و قد قال ابو مسعود اننا ابو عبد الله  
 ثنی ابو نراهیم ثنی ابو بکر الحنفی ثنی ابو سعید الخدری ثنی احمد ثنی  
 علی بن احمد الحنفی النعمی البصری ثنی احمد بن عبد الله بن حنبل ثنی  
 المظفر بن محمد بن عیسی بن السنن الحنفی ثنی ابی قتی اسلمی بن  
 عیاض عن ابی حنیفه عن وینله بن کاسم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قال مع ما یبشیرک الیه الا یریدک و به عن وینله عن النبی صلی الله علیه و سلم  
 انک قال لا تظهر السماتة یا حنک فبما فی الله و یریدک با ابو مسعود از امام صاحب روایت  
 کرده و من از اولانین الاستیعابی روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کن انجیزا  
 که در شک می اندازد ترا بسوس آن چیز که در شک می اندازد ترا و باز امام از حضرت و آنکه روایت دیگر

در تحقیق حدیث اول

در تحقیق حدیث ثانی

در روایات امام از ان و ان و ان



میکنند که فرمود علیه السلام که ظاهر من خوشی را بر گرفتاری و مبتلائی برادر خود پس الله تعالی او را عافیت دهد  
 و ترا مبتلاگرداند پس هر حافظ جلال الدین سیوطی در تحقیق احادیث مذکور میگوید اقول ان حدیث الله کلمی متفق  
 صحیح و در حدیث روایت صحیح من الضحاک بن زید و قد صححه الذی یزید و ابن حبان و لم یکنوا الضحاک بن زید  
 حدیث الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما قال حدیث الثانی اخرج  
 الذی یزید من وجه اخر عن واثقه و حسن و که شاهد من حدیث ابن عباس بنی حدیث  
 اهل تنش صحیح است از جماعتی از صحابه وارد شده و بهرینه صحیح گفت ابو از می و ابن حبان و حکم و ضیاء از حدیث  
 حضرت حسن بن علی و حدیث دوم از می از وجه دیگر بیرون آورده و روایتش کرده از امام ابن حبان  
 را حسن گفته و در این حدیث را شاهد دیگر نیز است از حدیث ابن عباس ثم قال ابو نعیم ان احب الله  
 ثنی ابو ابراهیم ثنی ابو بکر الصغیر ثنی ابو سعید الخدری ثنی ابو جریج الجعفی  
 ابن علی بن محمد بن اسحق التیمی ثنی ابو حنین علی بن مأمون و الاسودی ثنی  
 ابوداؤد و الطیالسی عن ابی حنیفه رضی الله عنه قال و لیت سنه ثمانین و قد ام عبد الله بن اخیس  
 الکوفه سنه اربع و تسعين و رأیت و سمعت منه فان ابن اربع عشره سنه سمعته یقول  
 قل رسول الله صلی الله علیه و سلم حلی الشیء یجی و یجی یعنی ابو داؤد و الطیالسی از امام  
 ابو حنیفه روایت میکنند که فرمود امام قول من در سنه هشتاد و سه و عبد الله بن اخیس صحابی آن حضرت صلعم  
 سنه نود و چهار و کوفه ثمانین و در سنه هشتاد و سه و عبد الله بن اخیس صحابی آن حضرت صلعم  
 ایلیم من چهارده سال بعد از این جمله احادیث سوهه من از می یکی این است که فرمود آن حضرت صلعم که محبت تو جزیرا  
 ترا نایب و گریه از دست تو تحقیق روایت امام از عبد الله بن اخیس حافظ جلال الدین سیوطی در حدیث  
 هذا الحدیث رواه ابوداؤد و فی سنین من حدیث ابی الذر و اصعب مکنان یقال  
 ان عبد الله بن اخیس الجمعی الضحاک بن زید و مکنان سنه اربع و خمسين و قد لک قبل  
 قول ابی حنیفه یکنه و الجواب ان الضحاک بن زید و مکنان سنه اربع و خمسين و قد لک قبل  
 قلعل الذی قد روی عنه الامام ابو حنیفه و لعل اخر من غیر الضحاک بن زید و مکنان سنه اربع و خمسين  
 این حدیث را ابو داؤد در سنن خود از حدیث ابی ذر روایت کرده است و در شوارت و درین مقام اینکه گفته شود  
 که هر آینه عبد الله بن اخیس جعی که را بی مسودت و درست بحال و وفات یافته است

در حدیث ابو حنیفه

در حدیث ابو حنیفه

در حدیث ابو حنیفه



بسا پیشترست جوایش اینک بر آینه از صحابه مسلمین پنج کس بنام عبداللہ بن انیس موسوم بودند شاید  
 آن عبداللہ بن انیس که امام عظمی از وی روایت کرده یکی دیگر باشد از آن پنج کس نه چندی مشهور پس نکالے  
 نیست قال ابو معشر انا عبد اللہ بنی ابو ابراهیم انا ابو بکر النخعی ثنی ابو سعید  
 ابن السمکان ثنی ابو علی الحسن بن عقی والد شعی ثنی ابو الحسن علی بن  
 عیث بن الفاضل البغدادی ثنی محمد بن موسی ثنی ابن عباس ابو جلدی  
 عن السمکان یحیی بن القاسم عن ابی حنیفة سمعت عبد اللہ بن ابی اوفی  
 یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول من بنی اللہ مسلحاً وکافر  
 وکافر بنی اللہ له بدت فی الجنة یعنی یحیی بن قاسم از ابو حنیفه روایت میکند که شنیدم  
 از عبداللہ بن ابی اوفی گفت که شنیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود هر که بنا بر دلی  
 خدا مسلح و را اگر چنانچه آشیانه تقاطع یعنی مرغ شگ خورده که بقدر کفایت میباشد میکند تا  
 مراد خانه را در بهشت پستتر حافظ جلال الدین سیوطی در تحقیق این حدیث میگوید اقول هذا الحديث  
 صحیح بل متواتر میگویم که این حدیث صحیح است بلکه بمراتب متواتر رسیده ویدم الی ابی سعید  
 السمکان ثنی ابو محمد عبد اللہ بن کثیر الرازی ثنی عبد الرحمن بن ابی کثیر  
 الرازی ثنی عباس بن محمد والد ودی ثنی یحیی بن معین عن  
 ابی حنیفة انه سمع عن عائشة بنت جحرة رضى الله تعالى عنها تقول قال  
 رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثر جند الله فی الارض لجزاة الاکله ولا  
 احرمه یعنی فرمود آن حضرت مسلم اکثر لشکر خدا در زمین ملخص است نه من آنرا میخورم و نه من آنرا  
 حرام میکنم اقول هذا الحديث منتهی حجه اخرج ابو داود من حديث سلمان  
 وصححه الضیاء فی المختار و میگویم که متن این حدیث صحیح است و صحیح گفت اور الضیاء در کتاب  
 مختاره قال ابن التجار انا الفاضل ابو الحسن بن عبد الرحمن احمد عن ابی عبد الله  
 النخعی ثنی ابو الفضل بن خروین قال قرأت علی الفاضل ابی سعید  
 عبد المذلی بن عبد الرحمن بن محمد الرازی ثنی ابی ثنی محمد بن عبد الله  
 انا ابو علی الحسن بن عقی والد شعی ثنی الحسن بن عباس الفاضل البغدادی

ابو عبد الله

تمام

در روایت تمام از عبداللہ بن ابی اوفی صحابی حدیث است و تحقیق صحیح است امام از ابی اوفی

در روایت تمام از عبداللہ بن ابی اوفی

در تحقیق حدیث صحیح است امام از عبداللہ بن ابی اوفی

در روایت تمام از عبداللہ بن ابی اوفی



ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى ثَمَنِي الْجَلُودِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْسٍ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي جَعْفَرٍ  
 الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنَ الْأَنْصَارِ  
 إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَزَقْتَ وَلَدًا أَقْطَرُ فَقَالَ  
 فَإِنَّكَ أَنْتَ عَنْ كَثْرَةِ الْإِسْتِغْفَارِ وَالصَّدَقَةِ يَرْزُقُ اللَّهُ بِهَا الْوَلَدَ قَالَ فَكَانَ الرَّجُلُ  
 يَكْتَلِبُ الصَّدَقَةَ وَيَكْتَلِبُ الْإِسْتِغْفَارَ قَوْلًا لَهُ سَبْعَةٌ مِّنَ الذُّكُورِ يَعْنِي لِمَا عَظُمَ أَزْ  
 حضرت جابر روایت میکند کہ مردی از انصار نزد آنحضرت صلعم درآمد و گفت یا رسول اللہ مرا گاہی  
 فرزند نصیب نگشت فرمود چرا کثرت صدقه و استغفار نمی کنی کہ حق تعالی ازین وجہ اولاد عنایت  
 میفرماید گفت جابر کہ کرد آن شخص کثرت صدقه و کثرت استغفار پس مرا و اینست کس از مردان  
 متولد گشتند انھی کلامھما پس مقام غرور و جای انصاف است کہ محققین مانند  
 خاتم الحفاظ جلال الدین سیوطی نشانمای جملہ روایات امام عظیم رضی اللہ عنہ از صحابہ ظاہر و بہریدہ نمودہ  
 و تحقیق حقیق منصفانہ و تدقیق رشیق محدثانہ زیر بہر حدیث با حسن و بجر کردہ و خدشہ اوردان  
 نگذاشتہ و جملہ فقرہ زائغہ ظاہر بہ بنابر قول ابن جوزی بلافہم دریافت از جہت بعضی محدثانی  
 بہین احادیث را موضع میگویند و خوفی از خدا و شرمی از محمد مصطفی صلعم نمیدارند و از قساوت قلبی  
 و عداوت جبلت بتجفیقات اہل علم توجہی ننمایند و حال آنکہ بسیاری از علماے محدثین اعتبار قول  
 ابن جوزی نہ بخاؤن اللہ تعالی عتوا و عنہ نے دارند چہ درین بارہ تعصب ابن جوزی نہ  
 از خدا عدال در گذشتہ تا آنکہ و سہم بعضی احادیث صحیح بخاری را نیز تسلیم نمی نمایند

نباشد از زکات کامل عیارش با کے

در سہ کہ پاک بود و افترائے ناپاکی

اگر بعضی از علما این احادیث را ضعیف گفته و تحقیق آنرا را کہ امینی جلال الدین سیوطی نہ  
 تحت بہر حدیث بیان نمودہ کہ از ان صحت معلوم گشت کہ اکثر ازین احادیث صحیح اند و بہر کہ از او یا  
 متم باشد تا ما چونکہ روایت و سہ مطابق فقرہ باشد بالاتفاق مقبول میباشد و درین جملہ احادیث  
 بیچکس این چنین راوی نیست کہ روایت احادیث موضوعہ مینماید پس انکار از ایشان متعصب  
 و حدیث و از اقوال ملا علی قاری و غیرہ از پیشتر معلوم گردید کہ ثبوت روایت امام قوی تر است  
 پس اگر بعضی از محدثان انکار کرد و اکثرین بہر حدیث روایت آن اقرار نمایند پس ثبوت را بہر منہج ترجیح میدهند



منصفه باینکه انصاف کند	میخ حسرت بر دل حاسد زند
چشم او از تیرگی آگنده به	درد دل او آتش سوزنده به

علاوه اینکه این مرویات امام با تحقیق که از جلال الدین سیوطی در گذشت ضعیف گویند و شریف  
 تا بهم در صحت سماعت و تابعیت امام عظم قدس اذان لازم نیاید حسب قاعده مسلمة حلیه فی فقه آن  
 اینکه حدیث ضعیف در باب فضائل و ثواب و عقاب مقبول کل محققین است نه در احکام حلت  
 و حرمت و صفات باری تعالی و حدیث موضوع مقبول نیست در چنین اذان چنانچه امام نووی  
 در شرح مسلم در باب صحت احتجاج بحديث مؤلفین گفته که هر آینه اهل حدیث روایت میکنند از محدثین  
 احادیث ضعیف را در باب ترغیب و ترهیب و فضائل اعمال و قصص و احادیث زهد و تکامل اخلاق  
 و مانند آن تا وقتیکه از احکام حلال و حرام و سایر احکام نباشند و این جائز است نزدیک اهل حدیث  
 و غیرهم بسبب تساهل و چشم پوشی در آن نه در روایت حدیث موضوع و عمل بر آن انتی فی نه امام نووی  
 در صدد را بعین گفته قد اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل  
 الاغنیاء لا النقص و طائفة قاری در شرح موهای امام محمد در باب قیام رمضان گفته که عمل کردن  
 در فضائل اعمال بحديث ضعیف جائز است عند الکمال انتی و سید شریف در اصول حدیث گفته که  
 جائز است نزدیک علما تساهل و تساهل ضعیف نه در موضوع بغیر از بیان ضعف آن در مواضع و قصص  
 و فضائل اعمال نه در صفات الله تعالی و احکام حلال و حرام انتی و همچنین است در خاتمه مجمع البحار  
 در فصل جرح و تعدیل باز تذکره یجوز التساهل فی رواية الضعیف بآثاره ضعیف فی  
 انه و اعطوا القصص و الفضائل لا فی صفات الله تعالی و المحکک و المحرم ان یقل  
 هرگاه دانستی که حدیث ضعیف در فضائل مقبول است عند الکمال پسته بدانکه مرویات امام عظم  
 از صحابه بقرض تسلیم محال اگر ضعیف قرار داده شوند نه موضوع چنانکه ظاهر گشت از اقبل بر سماعت  
 امام از صحابه قدس می و نقصه بدان لازم نیاید که روایت وی اکثر فضائل اعمال از نه در احکام حلت و حرمت و نه  
 در تابعیت و نه در تالی که از روایت حنظله ابن عمر عستانی در اقبل واضح است که هر آینه از این صحابه بسیار است

در این باب از امام عظم قدس می و نقصه بدان لازم نیاید که روایت وی اکثر فضائل اعمال از نه در احکام حلت و حرمت و نه در تابعیت و نه در تالی که از روایت حنظله ابن عمر عستانی در اقبل واضح است که هر آینه از این صحابه بسیار است



روایت کرده که تحقیق امام ابو حنیفه حضرت انس را دید پس ابو حنیفه بدین اعتبار از طبقه تابعین است  
 انتهى و این حدیث حسن است نه ضعیف چه لفظ لا کانس به از الفاظ حدیث حسن است چنانچه حافظ  
 عقلانی در صدر تقریب گفته امام مراتب پس اول مرتبه صحابه است و مرتبه ثانیه اینک که باشد  
 در آن بصیغه تفضیل کا و فقی الناس یا بکر صفت و لفظ کثیفه ثقیفه یا بکر صفت در معنی  
 کثیفه حافظ و ثالثه اینک که مفرد باشد صفت او کثیفه یا متفین یا ثبت یا عذابی  
 و رابعه اینک که از رجه باشد قدر کم باشد و بدان طرف اشاره میشود و یصد و فقی یا لا کانس به  
 یا و کس به یا ای انتی کلامه پس چونکه حدیث غیر منوع در فضائل و مناقب عند الکامل معمول است پس  
 این حدیث بطریق اولی مقبول و معمول میباشد و جمیع علما و محدثین چرا که این حدیث حسن است نه ضعیف  
 و حدیث حسن مثل صحیح است در احتجاج بران عند الکامل مگر فقی در میان صحیح حسن مثل فرقی فرض است و الا واجب  
 پس ازین حدیث ثابت گشت که بلایب و شک امام ابو حنیفه تابعی است بحسب قاعده مسلمة جمله محدثین  
 چنانچه بحسب نقل نیز تابعیت امام با حسن الوجوه ثابت گشت و پس انکار کنین متعین الاقوال ایدیه شافیه و غیره  
 بروی ایشان رد گشت از روی فصول توبیه و قاعده مسلمة جمله محدثین رحمهم الله تعالى

فعل رحمانی است کار عاشقان کار شیطانی است فعل فاسقان

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَفَعَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ظَهُوًّا وَلَهُنَّ أَسْرَارٌ مَّا يَسْمَعُونَ مِنَ الْمُنْكَرَاتِ  
 جلال الدین سیوطی برادر ارک و نیز روایت امام اعظم در بعضی صحابه را فاعل اند چنانچه بعضی از ایشان است  
 العلامة شمس الدین محمد ابونصر ابن عرب شاه الاصلی الحنفی آنکه قد ذکر فی منظومیه کثیره  
 بِجَوْلِهِ الْعَقَائِدُ وَدُرِّ الْقَلَائِدِ ثَمَانِيَةً مِّنَ الصَّائِبَةِ مَعْنَى رَفَعَهُنَّ اِلَى اِمَامٍ لَا عَقْدَ

حَيْثُ قَالَ اشْعَارُ	مُعَقَّدًا مَذْهَبًا عَظِيمًا الشَّاهِدَانِ	أَبَى حَنِيفَةَ الْفَقِيَّ الْعَمَامِ
التَّائِبِي سَابِقِ الْاَكِيْمَةِ	بِالْعِلْمِ وَالْذِيْنِ سِرْجُ الْاَمَامَةِ	جَمَاعَتِ اَصْحَابِ الدِّيْنِ اَدْرَكَ
اِخْرُجُو قَدْ اُقْتَضَى وَسَلَكَا	حَرِيْقَةً وَاصْحَابَ الْمَنَاجِحِ	سَالِمَةً مِّنَ الضَّلَالِ الدَّاجِ
قَدَرُوْا عَنِ اَنْتَسِ وَحَابِرِ	وَابْنِ اَبِي اَدْنَى كَذَّ اَعْنِ عَامِرِ	اَعْنَى اَبَا الطَّغْيَلِ بْنِ وَاِثْلَهُ
وَابْنِ اَنْتَسِ الْفَقِيَّ وَوَاِثْلَهُ	عَيْنِ اَبْنِ حَزْنٍ قَدْ رَفَعَ الْاَمَامَ	قَبِيْنَتِ مُجَرَّةٍ هِيَ الْقَامِ
صَفَى اللهُ لَكَ رَحْمَةً اَمِيْنًا	عَنْهُمْ عَنْ كُلِّ الصَّائِبَةِ الْعُظْمَا	لَكَ اَوْجَدَتْ فِي بَعْضِ الْاَوْدَاقِ











که کافه مسلمین فخر الدین والدین است محرم ماند و با وجود عبد النّاس و از هک النّاس بودن امام  
و با وجود امکان و قدرت و اوارز ویت و روایت صحابه که موجب بشارت آنحضرت صلعم کوی لیل  
دائی الحدیث و لا تقصّل النّار من رانی الحدیث سلسله سعادت ابدی و عنایت سروری است  
با آنکه از هزاران هزار مسائل مینیه دقیقه را فرو گذاشت نفرو دوازدهم ترین امور دین که من کلّ  
الکون جوده از خفتنات غیر مترقبه است و کسی از عوام مسلمین از این چنین فضیلت کامله و رحمت  
شامله نیز گلبه اغماضه و اعراضه نمی نماید چگونه از ان خاص انخواص با وجود کمال سید را داعی و معنی  
سج چنین تسابیل و کمال منظر آید فافهمه و انصف و لا تکن من المناکیرین ۵

بگذر از نهن خطا ای بد گمان

اِنَّ بَعْضَ الظُّلَمِ اِنَّهُ رَا بَخْوَان

علاوه اینکه هم از زمانه خیر و برکت آنحضرت صلعم متوارث جمله مسلمین است که اولاد صفار خود را  
بخدمت بزرگان دین می برند چنانچه صحابه اولاد اطفال خود را بجای خدمت بابرکت آنحضرت صلعم  
می برند و خود و جد و امجد امام عظمی را پسر خود را یعنی پدر بزرگوار امام همام را که ثابت نام میداشت  
در عهد طفولیت بفرض حصول دعای خیر و برکت به پیش حضرت علی کرم الله وجهه برده بود چنانچه  
اسمعیل بن حماد بن امام ابو حنیفه را همواره بران فخر فرموده که ما از حق تعالی امید آن میداریم  
که دعای حضرت شاه مردان در حق ما قبول کرده باشد خاصه و قتیکه حصول این نعمت تا مدت  
مدید در شهر خود و نیز در همان شهر باشد که بعد از بلوغ و درستی عقل سلیم بار یاد آن بر بنیت حج بیت  
مرور و یا خود در آنها اتفاق اقامت افتاده باشد مستی از آن کسی از عوام نمی نماید پس مقام  
خود و جای تعجب است که تا بابت سال بلکه تا سی سال از عمر شریف امام را به بالا خیر آن زمانه صحابه  
کبار نگذشت و از جوت غفلت والدین خود در عالم طفولیت و خود بنفس نفیس بعد از بلوغ و درستی  
فهم و در بین از حضور پر نور صحابه و از حصول فضیلت و شرافت تابعیت بسبب کمال انبلی و امل و  
خیر را به دوام که همین طور مستی از احداث اکامه متصور نیست حب الحاکم و تنکیرین خاص  
از آن بنگرانان پدیدار گرد پس قول برین امر را فرج نزدیک از باب فهم صحیح و اصحاب رای صائب و شیخ  
برگز پذیرا نخواهد بود پس قول اصحاب امام دین باز که امام ابو حنیفه رضی الله عنهما از اصحاب آنحضرت صلعم  
در یافته و روایت هر دو طایفه ایشان حاصل کرده و بلا ریب و ریا هیچ واحدی و در دست است از آن



که بخوبی انا احوال امام بسبب عدم اختلاط ایشان با امام و چنان اذن واقع نبودند زیرا که

إِسْتِثْنَاءُ الْإِمَامِ إِذَا كَانَ مُتَعَيِّدًا

أَذْنَى بِمَعْلُومَاتِهِ لِمَنْ لَا عَيْبَارَ

ولهذا صاحب رد المحتار علامان عابدین در باب ثبوت روایت و روایت امام از ایشان میفرماید  
 قَالَ بَنِي حَبْرٍ قَدْ صَحَّ مَا قَالَ الْأَمِيرُ أَنَّهُ رَأَى وَهُوَ صَغِيرٌ وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ كَانَتْ مِرَالِي كَانَتْ  
 يَخْتَصِبُ بِالْحُمْرَةِ وَجَاءَ مِنْ طَرَفٍ أَنَّهُ رَوَى عَنْهَا حَدِيثٌ ثَلَاثَةٌ لَكِنْ قَالَ أَيْقَنَهُ الْحَدِيثُ بَيْنَ  
 مَدْلَاهَا عَلَيْهِمُ الْتَهْمَةُ الْإِيْمَةُ يَوْضَعُ الْأَحَادِيثُ قَالَ بَعْضُ الْمُفَضَّلَاءِ وَقَدْ اطَّلَعَ الْعَلَمَاءُ  
 طَائِفٌ كَثِيرٌ فِي سُرُجِ الْقَوْلِ الْقِيَمَةِ فِي إِنْبَاءِ سَمَاعِهِمْ وَالتَّحْقِيقُ مُقَدَّمٌ عَلَى النَّاسِ  
 انقضى یعنی این جوهر فرمود که تحقیق صحیح است موافق گفتن از شیئی که امام علم فرماید و او بدست و در آن وقت  
 امام صغیر السن بود و روایت دیگر امام فرمود که میهم حضرت انس را بار بار که در شیء خطاب میکرد و بر شیء  
 و از طرفی بسیار مروی است که امام رحمت کرد از انس شیء حدیث را لیکن ایام حدیث گفتند که ملایم روایت آن  
 هر سه حدیث بران کسان است که اذنان را از حدیث شکر کرده اند بوضع احادیث انقی یعنی کلام بن محمد باجا  
 حتم گشت پیشت در جرات کینه و علامه محمد امین جواب محققان بر آن رد قول همین محدثین با حسن الوجوه فرمود  
 میکند که بعضی فضلاء دیگر گفته اند که علامه طائش کبر شیء بسیار است از انقول صحیح در باب روایت کردن امام از  
 انس رضی الله تعالی عنهما صحیح کرده است پس بمقابل روایات صحیح و اثبات خبر نفی روایت امام از انس  
 قابل اعتبار و قبول نیست زیرا که در صورت متذاعر فیها اثبات مقدم است بر نفی انتهى یعنی نا ایضا کلامی  
 نیز با تمام سید و میگویم که بوجبه تشریح بعضی فضلاء مرحومین توضیح این اجمال را بیکر اخبار عین الشیء  
 نزدیک محققین اهل اصول و احکام شهادت است پس چنانکه شهادت علی الشیء غیر معتبر و بالخصوص در مقابله  
 شهادت علی الاشیاء کالعدم است همچنین اخبار نفی ملاقات و عدم روایت امام از صحابه و مقابله اخبار اثبات  
 ملاقات و اثبات روایت ساطع و لغوی چنانکه در سبب امام شافعی و قول مختار امام کرخی همین است  
 قَالَ فِي حُسْنِ التَّحْقِيقِ الْإِسْتِثْنَاءُ مُقَدَّمٌ عَلَى النَّفْيِ كَمَا فِي الشَّهَادَةِ عِنْدَ الْكَرْخِيِّ وَالشَّافِعِيِّ  
 انقی و همچنین است در کتب اصول حدیث چنانچه حافظ ابن حجر در رجب الفکر شرح آن گفته التَّحْقِيقُ مُقَدَّمٌ  
 عَلَى النَّفْيِ بِمَعْنَى أَنَّ الْإِمْرَاعَ ذَقَّةً عَدْلٌ وَهُوَ يَقْضِي حَيْدَرَهُ وَعَدْلُهُ عَلَيْهِ كَالْحَكْمِ لَا يَنْفِيهِ  
 وَهُوَ مُثَبِّتٌ جَارِدٌ فَالْمُثَبِّتُ الْجَارِدُ مُقَدَّمٌ عَلَى النَّفْيِ الْمُتَارِكِ كَمَا تَقَدَّمَ انقی و وجه تقدم

در تحقیق اثبات تابعیت امام



ثبت بر نانی این است که اگر نانی را بمقابلۀ مثبت ترجیح داده شود پس دوبار نسخ لازم آید چرا که عدم نفی و اثبات  
اصلی است و وقتی که کدامی امر مثبت بران نفی اصلی برآمد آن نفی منسوخ گشت باز در مقابلۀ آن مثبت اگر کدامی  
نانی دیگر واقع گردد پس اگر این نانی را بر مثبت ترجیح داده شود پس نسخ کردنی نیست که از پیشتر مثبت آن  
نفی اصلی را نسخ کرد پس اگر باز نانی طاری بر ترجیح یا بد اثبات عارضی بر آن نفی اصلی عارض گشته و آنرا منسوخ  
ساخته بود منسوخ کند نسخ دوبار لازم آید و حتی الوسع اهل اصول از تکرار نسخ پرستیز میکنند و وجه دوم  
برای ترجیح اینکه قول مثبت مشتمل بر زیادت علم بخلاف نفی و حال آنکه مثبت که موصوف است بر زیادت علم بهتر  
و اولی است از غیر چنانچه در مقابلۀ جرح و تعدیل جرح را ترجیح میدهند بحجت استعمال جرح بر زیادت علم و نیز  
وجه دیگر اینکه نانی منوکه نفی اصلی است و مثبت منوکه است و حال آنکه تا سلسل اولی است از تکرار  
فَالْكَافِ التَّالِيَةِ اِذَا تَوَجَّهَ الْكَافِ اَوَّلَى يَكْمُرُ كَمَا رَأَى التَّحْقِيقُ الْمُنْتَبِطُ لِلتَّحْقِيقِ الْاَصْلِيِّ ثُمَّ  
التَّالِيَةِ لِلْاَثْبَاتِ وَاَيْضًا الْمُنْتَبِطُ مُشْتَمِلٌ عَلَى زِيَادَةِ الْعِلْمِ كَمَا فِي تَعْلَاضِ الْجُزْءِ وَالْعَدِيلِ  
يُجْعَلُ النَجْرُ اَوَّلَى وَلَا يَكُنَّ الْمُنْتَبِطُ مُوَسَّسٌ وَالتَّالِيَةِ مُوَكَّلٌ وَالتَّالِيَةِ خَيْرٌ مِنَ التَّالِيَةِ اِنْ خُفِيَ

چند ابیات در مذمت حاسدان نظم

چو آگاه گشتی ز شر شراره	ز افساد و خستاد هم بپوشدار
بر دهم حسد حاسد بے حیا	بران حضرت احمد و چار بار
چه گویم خباثت ز حقد و حسد	که حاسد کند جمله برویستار
هر آنجا که وصف نکوت سرشت	ز ایذا می شومان شده تا قرار
ز اول نگریتا بدین انتہا	بادم شده ز شک این نابکار
یوسف که بود دست ز شک چین	بین جور این حاسد نابکار
هر آنجا که گل ماه تابان شده	ز ایذا می خار می شده خار
نسبتی که مردم را باید چو مور	بدان تا کند در آتشکار
بگنجه چو رنج کشی بهر او	بلائی بر آرد بر سر بچو مار
بباد و بهاری خزان در پیست	بعقل لبیبان دهر و بخار
بجنت که پایان ندارد خوشی	ز ضدش پند جوے لیل و نهار

کذا از حسد مبینان را شکار



علیه السلام است که در تفسیر این آیه کمال غشی

معانی و کلمات غشی

باسلام سالم شده مردوزن  
همانارخ روز روشن سواد  
ز ابر سیه دل که بالاسه تست  
آب عجب که زنده ست دنیا ازو  
زخبت حاسدان تا چند جوشی  
بگویند اهل حسد ذو ولد  
چو ایزد نرسسته زخبت حسد  
نمدر شک بر خیزد اغی ز شر  
خصوصا بوقت که مرد حسدا  
بعلوم و درع همچو روشن چراغ  
به چرخ تو ترع مه چارده  
ندانی که محمود گردد به دهر  
چون نمود حاسد در و قبل و قال  
ز شیطان ز نغمه ناز گفت او  
جلیلا تو غرور و شصت بکن

بفندش نه بینی بتان و ز ناز  
چو دیو بجز رشب شد ز گرد و غبار  
همی پوشد این گنبد ز رنگار  
ز غصه همی چپش ناز خوار  
که حق را ذمی و لگد گویند کفار  
خدا را که هست از ولد بر کنار  
از ان کی شوند این و آن رنگار  
حسد نیک را بد کند آشکار  
کند اجتهاد به بصیر اعتبار  
به فیض و نری همچو ابر به بار  
به تخت تفتت شب تا حیدار  
اگر چه بود بو حیفه به کار  
بگور و چو شیطان تو خود را شمار  
که از گل گل و لاله و زخار شمار  
که الله یفصل به روز شمار

نسخه از کتاب...

حسان الله فیض...

چونکه از تحقیق علای محققین و تفصیل اقوال رکنین ایشان بخوبی واقف گشتی پس می گویم که این استظهار  
از تائید امام اعظم رحمه الله تعالی بقول ابن حجر رحمہ کہ در تقریب نوشته کہ اَلْعَمَّانُ بِنِ ثَابِتِ الْکُوْفِیِّ حَقِيقَةُ  
الْاِمَامِ رَضِیَ عَنْهُ مِنْ قَائِمِیْنَ وَ یُقَالُ تَمَوُّیْنِ بِنِیْ قَبْرِ النَّبِیِّ فَیَقِیُّ لَمْ یَشْهَدُوْا فِیْمَنْ السَّادِسَةِ  
اَتَمَّیْ که درین عبارت تقریب امام اعظم رحمہ را از طبقه سادسه نوشته و مردم این طبقه کسانے اند که ایشان را  
تَلَاوِیْ بِأَحَدِ ثَمَنِ الصَّحَابَةِ بِرَضِیَ عَنْهُمْ نَسَبَهُ بَشَدِیْسِ بِنِیْ اسْتِدْلَالِیْ بِکَرَامَتِ بَعْدِ وَجْهِهِ اَوَّلِ نِکَمِ اِمَامِ  
قول ابن حجر رحمہ کہ در تقریب است مبنی است بر قول بعضی ارباب تا زنج کثانی ملاقات امام اندر مدینه متفق  
پس مفید مدعی منکرین نخواهد شد چنانچه از نقل مہارت امام یافعی رحمہ و غیره مؤرخین صاف ظاہری شود  
حَدَّثَنَا قُلُوبُ فِي مِثْلَةِ الْخِثَانِ فِي جَوَادِثِ سِتْرٍ خَمْسِينَ وَ عَاثِمٍ وَ هِجَا تُوْنِي قَبِيْلَةُ الْكِرَامِ

و...



أَبُو حَنِيفَةَ النَّعْمَانُ بْنُ نَافِثٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مَوْلِدُهُ سَنَةَ ثَمَانِينَ رَأَى  
 أَنَا وَرَوَى عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيَاحٍ وَطَبِيقٍ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ أَرْبَعَةَ مِائَتَيْنِ الثَّقَابَةَ رَضَهُمْ  
 أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَدْنَى بِالْكُوفَةِ وَتَمَثَّلُ بْنُ سَعْدِ بْنِ الشَّاهِدِ  
 بِالْمَدِينَةِ وَأَبُو الطَّفِيلِ عَامِرُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ مَكَّةَ قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيخِ وَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا مِنْهُمْ  
 وَلَا أَحَدًا عَنْهُمْ انْتَقَى عِبَارَتُهُ بِعِيَايَةِ بَعْضِهَا كَمَا فِي عِبَارَتِ أَزْهَرِيَّةٍ قَوْلُ مُحَقِّقٍ وَصَمِيمٍ رَدَّ بَابَ رَوَيْتِ  
 إِمَامُ أَصْحَابِ الْبَقِيصِ بَيَانُ نَمُودِ رَأْخِ قَوْلِ مَرْجُوحٍ رَانِيزِ بَرَايِ أَظْهَارِ اشَارَتِ نَمُودِ حَيْثُ قَالَ  
 قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ التَّائِيخِ الْمَرْجُوحِ دَوْمِ أَيْنِكُمْ فَوَادِينِ عَجْرُ بَابِ قَوْلِ اصْحَاحِ اِقْرَارِ بَرْتَابَعِيَّتِ إِمَامُ  
 نَمُودِ وَفَتِيكِهِ خَاصِ دَرِ بَابِ تَابَعِيَّتِ إِمَامِ اعْظَمِ اَزْدِي اسْتَقْرَارُ وَشُدِ اَيْنِ اِمْرَا اَزِ اَيْنِ عَجْرُ عَسْقَلَانِي  
 بِقَوْلِ وَشَهَادَتِ ثِقَاتِ تَحْقِيقِ پُورِ سَهْ چَانِچِ حَافِظِ اَحَدِيَّتِ خَاتَمِ اَحْفَافِ جَلَالِ الدِّينِ بِسُوطِي قَوْلِ دِي  
 مَعِ قَوْلِ شَيْخِ وَلِيِّ الدِّينِ الْعِرَاقِيِّ وَتَبْيِضِ اَلْاَعْيَافِ اُورِدِ چَانِچِ بِالْفَاظَةِ دَرِ اَقْبَلِ نَقْلِشِ كَرْدِ شُدِ وَدَرِ  
 عِبَارَتِ اِقَائِي مَذْكَورِ اَيْنِ عَجْرُ عَسْقَلَانِي تَصَرُّعِ كَرْدِ وَفُضِ نَمُودِ بَرِيدِ اِمَامِ اعْظَمِ مَرْنَسِ بِنِ مَالِكِ رَا  
 دِچُونِ رَوَيْتِ اِمَامِ مَرْنَسِ رَا عِنْدَ اَتْحَقِيقِ زَرْدِي هِ ثَبُوتِ رَسِيدِ پَسِ اِسْتِدْلَالِ مَكُونِ اَزِ قَوْلِ دِي  
 كِه دَرِ تَقْرِيبِ كُفْتِ نَاتَامِ سِتِ غَيْرِ مَفِيدِ چَرِ مَنَایِ اَيْنِ كَلَامِ بَرِ قَوْلِ بَعْضِ اَرْبَابِ تَائِيخِ سِتِ نَبَرِ قَوْلِ  
 اصْحَاحِ پَسِ سَزَاوِ اَنْمِیَّتِ اَخِذِ وَعِلِ نَمُودِ بَرِ كَلَامِ دِي كِه دَرِ تَقْرِيبِ سِتِ اَكْطَامِ دِي كِه مَحْضِ دَرِ مِیْنِ  
 مَعَالِمِ خَاصِ بَاتَحْقِيقِ خُودِ دَرِ جَوَابِ تَحْقِيقِ وَتَسْفِیْرِ تَحْرِیرِ نَمُودِ وَسَوَالِ سَائِلِ رَا اِدْبَانِ جَوَابِ كُفْتِ وَكَلَامِ  
 وَجَرِ تَرْجِیْحِ سِتِ مَرَكَلَامِ تَقْرِيبِ رَا بَرِ كَلَامِ اَقَائِي دِي وَحَالَا اِنْكِه مَحْقِقِ نَامِ اَبُو اَحْمَدِ مَحْمُودِ عَجْجِي  
 مَرْحُومِ كُنُودِ بَرَايِ تَفْصِيلِ اَيْنِ مَقَامِ دَرِ اَبْرَا اَزِ اَلْفِي نِ شَفَا اَلْاَلِیِ اُورِدِ كِه هَرِ اَمْنِیَّةِ مَقَرُورِ نَابِثِ كُشْتِ  
 اِسْتِ اَيْنِكِه هَرَانِ عَالِمِكِه صَاوِرِ شُودِ اَزْدِي دَوِ كَلَامِكِه بِاسْمِ مَخْلُفِ بَاشْدِ پَسِ اَحْقِ بِقَوْلِ اَزَانِ هَرِ دَوِ  
 كَلَامِ اِي دِیِ اَنْسِتِ كِه مَوَافِقِ بَاشْدِ دَرِ اَنْ دِیْگَرِ اَمْنِیَّةِ اَزِ اَعْلَاوِ دِیْنِ سِتِ وِلَايَتِ اَدَلِ وَاِقتِصَايِ  
 اَيْنِ قَاعِدِ بَرَانِ سِتِ كِه تَرْجِیْحِ وَاَدِ شُودِ اَنْ كَلَامِ حَافِظِ اَيْنِ عَجْرُ اَكِه دَرِ فِیْضِ نَمُودِ بَرِ كَلَامِ دِي كِه دَرِ  
 تَقْرِيبِ تَحْرِیرِ نَمُودِ اِكُونِیْهِ مَوَافِقِ اَلْمَجْمُوعِ مِیْنِ اَلْاَكْجَلِ وَجِهِ سَوْمِ اَيْنِكِه دَرِ اَخْتِ اَلْمَجْمُوعِ اُورِدِ كِه فَا  
 اَيْنِ عَجْرُ عَسْقَلَانِي دَرِ تَنْذِیْبِ اَلْمَذْهَبِ كِه اَمَلِ وَاِخِذِ تَقْرِيبِ سِتِ وَتَقْرِيبِ رَا بَرَايِ اَسَانِیِ اَزَانِ مَخْصُ  
 كَرْدِ نُوْشْتِ كِه النَّعْمَانُ بْنُ نَافِثٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي تَيْمِ اللَّهِ وَفِیْلِ اِنْكِه

در مورد دوم

در ترجیح قول واحد از میان اقوال مختلفه

جواب بود به سوسم



مِنْ أَتْبَاعِ قَارِيٍّ رَأَى النَّبِيَّ بْنَ مَالِكٍ اِثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا بَعْدَ اِزْنِ تَحْقِيقِ مَرْقُومِهِ كَمَا فِي تَهْذِيبِ اَلْهَيْدِ  
 نوشته قول تقرب را اعتبار نیست بجز از آنکه گفته آید که برای مجرد اظهار اختلاف مؤرخین در روایت  
 امام ربیع صحابه را در تقرب این قول را تحریر کرده اگر چه عند تحقیق این اختلاف را اعتباری  
 و انکار این بعضی مؤرخین را عند المحققین من العلماء المعتمدين من المؤرخين والناسخين اعتمادی و  
 التفاتی نیست لَكُونِهِ هُتَا لِقَائِهِمْ مِّنْ لَّا جِلَّةَ كَمَا مَرَّ وَجْهٌ جَاهِلٌ اِنْ كُنَّ اِثْنًا فِي شَرْحِ  
 شخص واحد را باعتبار این تخلفین از دو طبقه می شمارند کَمَا قَالَ اَلْعَلَّامَةُ اَبْنُ حَجَّيٍّ فِي شَرْحِ  
 حُبِّهِ اَلْفِكَرَةِ اَلطَّبَقَةُ فِي اَصْطِلَاحٍ مِّمَّ يَرَى عَنْ جَمَاعَةٍ اِشْتَرَكُوا فِي السَّنَةِ  
 وَلِقَاءِ الْمَشَاجِيزِ وَقَدْ يَكُونُ اَلتَّحْقُصُ اَلْوَاحِدُ مِنْ طَبَقَتَيْنِ بِاَعْتِبَارَيْنِ كَأَنَّهُ كَانَ فِي  
 قَوْلِهِ مِنْ حَيْثُ ثَبُوتِ صُحْبَتِهِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْدَلُ فِي طَبَقَةِ الْعَشْرِ وَمَثَلًا  
 وَمِنْ حَيْثُ صُغُرِ السَّنَةِ يَعْدَلُ فِي طَبَقَةِ مَنْ بَعْدَهُ هُوَ مَخْرُجٌ مِنْ حِلْمِ مَحْمُودٍ اِنْ كَانَ  
 دو طبقه بدو اعتبار مختلف می شمارند پس ممکن است که علامه ابن حجر بن موجب همین قاعده مذکوره خود  
 در تقرب امام ربیع را بدین اعتبار که در وقت ملاقات صحابه عمر شریف کثرتی داشت از طبقه ساد  
 شمرده باشد و ملاقات صغیر السن را کالعدم قرار داده باشد و باعتبار حصول نفس ملاقات که نفس الامر  
 متحقق و ثابت است در فقیهای مذکور و نیز در تهذیب الهذیب ما ثم را از تابعین شمرده باشد پس بدین  
 اعتبار بودن امام ربیع در نفس الامر از طبقه خامسه نزد حافظ ابن حجر منافی آن قول وی نیست که در  
 تقرب گفته و از نجاست که گفته شده کَوَلَا اِلَا اَعْتَبَا سَأَلْتُ لِبَطَلَتِ الْحِكْمَةُ بَلَكُهُ هِمْنُ تَوْحِيدِ  
 رابع برای مطابقت کلام ابن حجر متعین است کَمَا هُوَ ظَاهِرٌ مِنْ اِخْتِلَافِ كَلَامِهِ مَعَ كَمَالٍ وَفِي نَظَرِ  
 فِي الْعُلُومِ وَعُلُوُّ شَأْنِهِ فِي مَعْرِفَةِ اَحْوَالِ الرِّجَالِ پس منکرین تابعیت امام ربیع که همه تن مصروف احتمالات  
 تخطیه و تطییط در اقوال علمای محققین اند با وجود موجود بودن محل صحت و مطابقت هرگز این احتمال  
 زعمی ایشان درین باره قابل اصغای فحول و لا یقضي عقول نیست و نخواهد شد اعراض  
 دیگر بر تابعیت امام ربیع و آنچه منکرین در باب عدم ثبوت تابعیت امام ربیع عبارت امام ربیع  
 که در مراتب انجمن گفته و یا باین کلمات ابن طاهر که در تذکره موضوعات آورده که اَلْاَمَامُ اَبُو حَنِيفَةَ  
 اَلْمَعْنَانُ بْنُ ثَابِتٍ لَکُونِي مَوْلَى بَنِي تَيْمَرٍ اَللّٰهُ بِنِ تَغْلِيَةً مَوْلِدُهُ سَنَةِ ثَمَانِينَ رَأَى

در اختلاف مؤرخین

در احوال و غیر



أَنَا وَرَوَى عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ وَطَبِيقِهِ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ أَرْبَعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ  
 هُمُ النَّسَبُ بْنُ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى بِالْكُوفَةِ وَسَمِيلُ بْنُ سَعْدٍ بِالسَّامِرَةِ  
 بِالْمَدِينَةِ وَابْنُ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ دَاوُدَ يَمَكَّةَ قَالَ بَعْضُ أَرْبَابِ السَّامِرَةِ وَلَمْ يَرَوْا  
 أَحَدًا مِنْهُمْ وَلَا أَحَدَ عَنْهُمْ وَأَصْحَابُهُ يَقُولُونَ نَفَى جَمَاعَةَ الصَّحَابَةِ وَرَوَى عَنْهُمْ  
 لَمْ يَنْتَبُتْ ذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِ النَّقْلِ لَنَعْنَى وَيَأْشُلُ أَيْنَ بَدِغِيرَ عِمَارَاتٍ مُؤَرِّضِينَ وَبَدِغِيرَ كَرُو  
 استدلال میگزین بدین طریق که اگر امام رضه یقین از تابعین بود جمله ارباب تابعی چگونه ازان انکار  
 نمودند و اما قول اصحاب امام رضه پس بدان اعتبار و اعتنا و دلیلی نیست که درین باره قول  
 مؤرخین معتبری باشد نه قول دیگران بلکه قول اصحاب امام خالی از خدشه قوی نیست که تخمین احوال غالباً  
 در حق بزرگواران خود از حسن ظن بوقوع می آیند اگر چه موافق نفس الامر نباشد پس این  
 استدلال ایشان باطل است چرا که امام یافعی و غیره در مثل اینجین عبارات از پیشتر قول نموده و  
 نفس الامر را که مبین ملاقات امام است در بعضی صحابه را ذکر کرده اند پس اختلاف بعضی ارباب تابعی  
 را که نزد ایشان از پایه اعتبار ساقط و خلاف واقع بود به بعضی آرباب السامریه  
 بیان نمودند و نیز ازین کلام هویداست که عدم ملاقات و عدم روایت امام اعظم رضه از صحابه قول  
 بعضی ارباب تابعی نیست نه قول کل پس قول معترض که جمله ارباب تابعی چگونه ازان انکار نمودند  
 از غفلت از وی سر زده است نه بدو جهت تحقیق تحقیق این مقام اینکه مانند عبارات مذکوره سوال  
 صریح دلالت می کند بر اینکه ملاقات و روایت کردن امام از صحابه مختلف فیه است بدین طریق که  
 نزد بعضی اهل نقل به ثبوت رسیده و اما اصحاب امام و بعضی اهل نقل مانند سیوطی و عسقلانی و غیره  
 پس ایشان می گویند که روایت و روایت یعنی ملاقات و نقل حدیث امام از صحابه هر دو ثابت است  
 بلکه روایت امام مفراس را خود از همین کلام ابن طاهر و امام یافعی ثابت است پس میگویم که نزد جمیع  
 ارباب عقل خوب واضح است که احوال امام چنانچه اصحاب امام را معلوم بود دیگر اهل نقل را بجز  
 همان مقدار علم بدان نخواهد رسید بلکه ایشان هم از اصحاب امام نقل خواهند نمود با آنکه اصحاب امام  
 عدول و ثقات اند و مدار تمام فقه حنفی بر روایات ایشانست پس قطع نظر از روایت دار قطنی در  
 باب روایت امام مفراس را که خود صاحب جمع السمل در تذکره الموضوعات آورده که مثبت اربعیت امام



است چنانچه گذشت قول اصحاب امام و راجع اثبات تابعیت امام ثبت دانی و برهان از بس شافیست  
و قطع کلام از بجملة از کلام ابن طاهر و غیره نفی ملاقات و نفی روایت مطلقا ثابت نمی گردد بلکه کلام  
وی دال است بر نفی عند البعض و مقصود منکرین نفی مطلقا است پس مرید نفی مطلق هم از نقل خود ثبت نمی  
گردد و هُوَ يَتَقَضَى دَعْوَاهُ وَ هُوَ يُجَالِفُ مَا يَفْوَاهُ و نیز می گویم که در کلام ابن طاهر و غیره مراد  
الغالب نقل جمیع اهل نقل اند یا بعضی اگر جمیع باشد بنفسه کلام ایشان که وَ أَصْحَابُهُ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَقِيَ  
جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ وَ رَوَى عَنْهُمْ منافی آن است چرا که اصحاب امام نیز بعضی از اهل  
نقل اند پس قول عدم ثبوت نزد جمیع اهل نقل چگونه صحیح گردد و اگر مقصود بعضی از اهل نقل باشد  
پس عدم ثبوت عند البعض رافع ثبوت واقعی گاه نمی شود و گمانا لا یجفی علی المتأثرین لعاقِل  
پس انکار بعضی ناقلین از تابعیت امام دلیل نفی تابعیت امام نمی گردد غایه الامر اینکه علم تابعیت  
امام منکر از سید و آن بیحضر نیست چنانچه حدیث معقل بن سنان در امر زوجه بلال بن مره و  
حدیث فاطمه بنت قیس که وارد است در عدم تجویز نفقه و سکنی برای مطلقه و حدیث ربط  
براق در بیت المقدس در قصه معراج که انکاری کند از انها علی الترتیب حضرت علی و حضرت عمر و حضرت  
حدیث بن الیمان فاما از انکار ایشان در صحت احادیث قدحی لازم نمی آید قال فی التخییر  
حدیث معقل بن سنان فی بردج مَاتَ عَنْهَا سِتْرُ جُهَا بِلَالُ بْنُ مُرَّةٍ مَا سَمِعْتُ لَهَا مَثْرًا  
وَمَا دَخَلَ بِهَا فَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهَا بِمَهْرٍ مِثْلَ نِسَائِهَا فَقِيلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ رَوَاهُ  
عَلِيٌّ رَضِيَ وَ حَدِيثُ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ أَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ السَّلَامُ لَمْ يُجْعَلْ لَهَا  
نَفَقَةٌ وَ لَا سَكْنَى وَ قَدْ طَلَّقَهَا وَ جُهَا ثَلَاثًا قَرَدَهُ عُمَرُ رَضِيَ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَتِمَّ مُلْتَحَصًا وَ  
قَالَ فِي السِّيَرَةِ الثَّامِيَةِ أَنْكَرَ حَدِيثُ رَضِيَ سَائِبُ الْبَرَقِ قَرَدَى لَوْ مَا أَمَّ أَحْمَدُ وَ  
الْزَمِيذِيُّ عَنْهُ لَمَّا قِيلَ لَهُ سَائِبُ الْبَرَقِ قَالَ أَخَافُ أَنْ يَقَرِّبْنَهُ وَ قَدْ تَحَنَّنَ  
عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّامَةِ لَمْ يَتِمَّ وَ مَجْمُوعِينَ بِيَارِے احادیث و اخبار را بسبب دانستگی  
بعضی انکار کرده است مگر کسی از اهل تحقیق انکار همان بعضی را برهان غلطی آن احادیث نگرداند  
اگر گفته شود که اصحاب امام از آنان نیستند که تاریخ نویسی کار ایشان باشد پس قول ایشان را  
اعتبار نمی باشد جوابش اینکه این محمد عطلانی رَضِيَ و امام زهری و خطیب بغدادی و امام نووی و



و ارقطنی و جمال الدین سیوطی و آبن حجر شیبی و امام یاضی و غیر هم رحمهم الله جمله از ارباب نقل بمعنی فرموده اند که بعضی از ایشان نفس روایت امام از صحابه را که برای ثبوت تابعیت کافیست نقل کرده و بعضی روایت و روایت امام از صحابه هر دو امر را نقل میکنند پس این قول معترض گاهی صحیح و درست نمی تواند شد که ملاقات و روایت امام از صحابه بر فرض و جمیع اهل تابعیت ثابت نیست و تفصیل بقول این اکابرین در گذشت یادش کن علاوه اینکه کسی از اهل علم برای صحت خبر نقل از باب توابع شرط کرده بلکه تمام اهل اصول و فقه برین متفق اند که در همه آن اخباری که الزام حق بر کسی نباشد در آن اخبار خبر فاسق بلکه خبر مبسوط و کافر نیز معتبرست چنانچه علامه صدر الشریعہ در توضیح فرموده و مَا لَيْسَ فِيهِ الزَّامُ كَالْوُكَاالَاتِ وَالْمُضَارَبَاتِ وَالْإِسْأَلَاتِ فِي الْهَدَايَا وَمَا شَبَّهَ ذَلِكَ كَالْوَدَائِعِ وَالْكَامَنَاتِ يَثْبُتُ بِأَخْبَارِ الْوَاحِدِ بِشَرْطِ التَّمْيِيزِ وَنَ الْعَدَالَةِ فَيُقْبَلُ فِيهَا خَبَرُ الْفَاسِقِ وَالصَّيِّعِ وَالْكَافِرِ انْتَهَى و محب الله البهاری صاحب سلم العلوم در مسلم الثبوت فرموده و مَا لَا الزَّامُ فِيهِ كَالْوُكَاالَاتِ وَالْهَدَايَا وَتَحْوِهَا فَلَا شَرْطُ سَيُوسَى التَّمْيِيزُ مَعَ تَصَدِّيقِ الْقَلْبِ دَفْعًا لِلْحَاجِزِ وَكَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَتَقَبَّلُ خَبَرَ الْهَدْيَةِ مِنَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِطْنِ سِتٍ وَتَوَلَّوْجٍ وَتَوَرَّالِ انْزَارِ وَكَشَفِ مَنَارِ وَوَأُرْوَحَامِي وَغَيْرِهَا و برای صحت روایت حدیث که مدار اکثر اصول و فروع دین بر آن منحصرست چهار شرطست عقل و ضبط و عدالت و اسلام چنانچه صاحب توضیح و مسلم و غیرها گفته شش اخطا المَلَاوِي أَرْبَعَةُ الْعَقْلِ وَالضَّبْطِ وَالْعَدَالَةِ وَالْإِسْلَامِ انْتَهَى پس چون در اخبار غیر ملزمه و نیز در روایت حدیث که مشتملست بر احکام حقوق حق تعالی کسی از علما دین نقل کردن از ارباب توابع شرط نیست مگر دانیده پس در حکایت احوال صاحبین که ازان حق کسی متعلق نیست و بنای احکام دین هم بر آن نیست نقل آن از ارباب تابع چگونہ شرط گردانیده شود پس مع قطع نظر از غلطی دعوی عدم ثبوت ملاقات و عدم روایت امام از صحابه نزدیک جمله ارباب نقل بنا بر تسلیم و تنزلی گوئیم که اگر چه اصحاب امام از ارباب توابع نیستند مگر خبر دادن ایشان از احوال امام معتبر و صحیحست و چه برای صحت و اعتبار خبر نقل از باب تابع ضرورت نیست انچنین خبر از فاسق بلکه از کافر نیز مقبولست پس چه جای آنکه اصحاب امام که از ائمه مجتهدین نقل

جواب در بیان خلاصه  
عده ای بنام دادن در نقلها ۱۲



معتبرین اند فافهموها لَصِيفٌ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْعَاكِرِينَ تَبْلِيغِ هر چند که علمای حق بین و فضلای  
 ربانین از مقدمین و متأخرین درین محبت از روی تحقیقات مرضیه و تحقیقات علمیه خدشته برای معاندین  
 امام ابو حنیفه زود گردیده اند مگر چشم آشوب حسد دیده حاسدین متحصنین را چنان بر بسته که این جمله تحقیقا  
 معلومه غیر خفیه را نادیده انگاشته مانند کثوم از نیش زنی باز می ایستند - فاما آنکه مدعی کبر و کذب ایشان  
 بعد از تلقین هم از کلام ایشان ظاهر و باهری گرد و قُبْحَانِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ وَآتَانِي  
 دَمِنَ الْجَنَّةِ قَلْبِيُونَ پس از جمله آنان که درین زمانه مایکی از ائمه کاملین این فخر فقلیده است و اب  
 حسیدین حسن خان رئیس بوبال بیست بغور تمام در عبارت کتاب ابجد العلوم دی باید نگریست که در اول  
 بر تاریخ تولد امام چه نوشته - و نه آخر از روایت و روایت چه نوشته بلکه در انظار از نفس محاصرت و هم زمانه  
 بودن امام با صحابه چه قدر غلو و چه مقدار سبالت نموده که از مرتبه الفان بعد اعسان کمال تصات  
 یافته قَعُودُ يَاقُوتُ مِنْ شَجَرٍ سَمِيٍّ أَنْفِيسَاتٍ وَمِنْ سَيِّئَاتٍ أَعْمَالِنَا وَقَالَ بَرِينُ گشته که گویا بجز از  
 خفیه کَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى كَسَى دگر از علمای محدثین و فضلای نورخیزین بهم زمانه بودن امام بر صحابه را  
 قائل نشده و حال آنکه در عهد تولد امام بنا بر هر دو قول و دو قرن صحابه براسه منقطع نشده بود و چنانچه  
 بالتفصیل در اقبل گذشت چه دلا و درست و دوس که کلف چراغ دارد و چه که صاحب نیتها علوم  
 حسب تقضای عقل و نقل لقادر و رایت هر دو را ثابت کرده پس آنرا به لکین گما تَبْلِيغِ مَعْدُوشِ سَاغَةِ  
 قُبْحَانِ سَرَّيَاكَ رَبِّ الْعِزَّةِ تَحْمِيصُفُونَ هُفْهِنَ عِبَارَتُهُ - أَيْ حَنِيفَةَ تَعْمَانُ بْنُ تَابِطٍ  
 امام الحَنِيفِيَّةِ وَمُقْتَدَى أَصْحَابِ الرَّأْيِ وَلِدَ سَنَةَ ثَمَانِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ كَذَا أَذْكَرُهُ الْوَالِدُ  
 وَالتَّعْمَانِيُّ عَنْ أَبِي يُوسُفَ وَقِيلَ عَامَ إِحْدَى وَبِئْسَيْنِ وَالْأَوَّلُ أَكْثَرُ وَأَثْبَتُ وَلَمْ يَرِ  
 أَحَدًا مِنَ الصَّحَابَةِ بِإِتِّفَاقٍ أَهْلُ الْحَدِيثِ وَإِنْ كَانَ عَامَرُ بَعْضُهُمْ عَلَى رَأْيِ الْحَنِيفِيَّةِ  
 وَبِالْفَرَقِ مَدِينَةَ الْعُلُومِ فِي إِنْشَاءِ الْإِقْلَاءِ وَالْوَقَايَةِ عَنْ بَعْضِهِمْ وَلَكِنْ كَمَا يَتَّبَعِي  
 وَلَمَّا أَلْهِمَ الْحَسَنَاتِ مَعْرُوفِي مَرْحُومٍ دَرَامِدِ الْعُفَى فِي شَهَادَةِ الْعُفَى دَرَامِدِ الْعُفَى وَشَيْئًا  
 قَهْوَاتٍ عِبَارَتُهُ هَذِهِ تَوْحِيدُ أَنَّ الْحَنِيفِيَّةَ مُقْتَصِرُونَ عَلَى إِنْشَاءِ الْمَعَاصِرَةِ وَلَكِنْ  
 كَذَلِكَ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ عَلَى مَذْهَبِ رُوِيَةِ الصَّحَابَةِ وَكَمَا اُخْتَلَفُوا فِي رُوَايَةِ  
 عَنِ الصَّحَابَةِ فَجَمْعُهُمْ يَتَوَحَّدُ مَا كَمُومٍ مِنَ الْمُتَنَائِينَ وَجَمْعُهُمْ يَتَوَحَّدُ مَا وَهَلَا مَعَهَا



الْمَدَقُ مِنَ التَّيْنِ وَلَقَدْ اسْتَعْرَضْتُ لِي وَتَوَحَّشْتُ فَوَادِي حَيْثُ رَأَيْتُ عِبَادَةَ الْأَلْبَجِدِ وَ  
 حَكَمَ مَنْ قَهَمَا أَلْفَا حُكْمًا وَزَعَنَ الْحَيَّ وَهُوَ الَّذِي أَرْجَعُنِي إِلَى جَعَلِي مِنْ مَسَاعِدِي  
 فِي نَصَائِفِهِ لَا يَفْتَرُ الْجَاوِلُونَ بِأَمْثَالِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ فِي تَأْلِيفَاتٍ وَاللَّهُ أَسْأَلُ  
 أَنْ يُعْجِبَنِي وَيُعْجِبَ كَمَنْ أَمْثَالِ هَذِهِ الْمَعَالِفَاتِ بِمَنْ عَرَضَ جَاهِرُ بَرِنِ قَوْلِ دِي اَيْنَك  
 این عبارت وی موهم است که فقط حنفی ثبات بمصر بودن امام صاحب مصحح را میگذرد و حال آنکه  
 نیست چرا که اکثر محدثین بلکه همه ایشان روایت امام مصحح را قائل اند و جز این نیست که ایشان دیدار  
 امام از مصحح را هم اختلاف کرده اند پس جماعته از ایشان نفی روایت کرده و مانند جماعته از محدثین و جماعتی  
 از ایشان روایت امام را ثابت کرده و گفته اند که همین مذهب قوی است و هر آینه بجز بید جل و بدن من  
 موسی بر بدنم خاست و خوف زده شد دل من و قتی که عبارت ابجد العلوم مصنف موسی صدیق حسن ثانی  
 رئیس بجهوپال را دیدم و هر که آن عبارت را دانست حکم کرد بر نیکو این عبارت را از حد تجاوز کرده و همین  
 عبارت وی را گنجه کرد و در جمیع قدر قلیل از مسامحات و عدم تحقیق وی در تصانیف وی تا فریفته  
 گردند مردم بے علم و فریب بخورند ایشان با مثال اینچنین کلمات در تألیفات و سب و از حق تعالی  
 بی خواهم و سوال می کنم که مراد او را از این قسم فریب دادن و لغو اندیدن مردم بگمرازدستی

خند با برین صافان میکنی هشیار باش	هر که بر آئینه خند دریش خندی می کن
-----------------------------------	------------------------------------

و ازین قسم معالطات در تصانیف این فرقه غوییه است که در جمع کردن آن تفسیر اوقات

بنابران تبلیه بران کرده بشود شبنوی	چو آگاه گشتی ز تحقیق این	مکن گوش بر قولی را بکین
مبین سوی کتابی خود غرض	که در سینه از کینه دارد مرض	ز بغض و عداوت که دایره
ز اقوال کذب گوید چون	ز غشبه که دارند اهل کتاب	کتاب خدا را انموده خراب
کتاب خدا را قوت نمود	بر آس و چار از دل برزد و	کتاب خدا را چو اهل حسد
بر بغض و ردنی ز خود می تند	تعجب نمانی که قول بشر	ز خود بر نفسندش کین و دشمنی
پے بزرگ زنجین ناکسن	بیاد مرسیده کی داستان	که مسروع شد ز اهل را ز سخن
چنین است نزدیک هر مرد و زن	که از گفت و فرغان یک پادشاه	شده واقف از جمله خوب و تباه
بر غل خدا حکم می کرد و داد	بخلف و سرغوبی هر یک نهاد	فرستاد و روزی بر شاه مرغ

مکتب حادان  
 طبعه در دولت بردنالی حادان



فرستاده کوچه بخواه مرغ ای قاصد	بگفتش که تعجیل کن در حضور که از تو رسام تمهیدی بجای	همی بجل تو دارم ضرور فرستاده مرغ در آمد زین
که سیر دار با آید از یک نفس مگر حکم مار اندازی نگاه	بملت در آید بر شاه افش بغاوت کنی از سر حکم شاه	چرا نامدی گفت بر اجنب چنین گفت که یان که عذر دهم
بشنیده ترحم کند بر فقیر بانصاف آن هلمتر زوی داد	رعایاد و مرغان بتردم رسید که فیصل ز حاکم همین دست داد	مخاصم به یکدیگر اندر گزید بانصاف مظلوم باید رسید
ز اول آنه انگه که جاش رسید بگفتش که این جنگ مرغان بچند	تعجب فرودش ز گفتار وی که از جان دل هوش و عقل بود	که در مرغ و خشی جدال مستکی تضرع کنان گفت کای شاهین
یکه گفت کون ست پیش از دهن برابر مساوی با یکدیگر	دگر مرغ گفتا که ای کینه بر کن خیره روی تو ای بهیصر	شمار دهنها با فضل شعر چو بگذشت از حدشان این مقال
به فیصل در آورد دوم جهل بزاری دعا کرد و گفت این سخن	تعجب نموده چو شنید حال که اسفل بود بیشتر از دهن	که فیصل نمودی چگونه جدال بر آشفت شه گفت کای اسفل
ندادی تو فتوی بشرع رسول چگونه زدی در فضوی سخن	که مخلوق را یک ره اسفل ست که خد را و پس بیشتر از دهن	دوره از که دیدی ز بالا و پست بگفتا چنین نیست شایان
دین های پنج ست آن کجا رفت دانه که بود بفتوای شرع	تو دانی که این ست سو راغ زیر همین ست اسفل بفتوای شرع	دین جای بالا کن دست هر دهن که باشد ناپاک تر
ز انجاس آنها برتر بر شعر بشستن شو پاک اسفل پلید	زبان بگفتار زشت و دژم و بان پیدان بپاکی که دید	بسا زشت تر از اندرون شکم بشستن بود بر زنگ و پلک
بپاکی نباشد دهن چرک ناک که در پرده از شرمت گشته نگون	دانه که باشد پلید و خراب ز شرمت ندامت خنده اندرون	این کون از دهن ترست و خوب و با آنکه ظاهر بالا شده
خسور رخ اسفل زبون تر شد	و بان پلید از کسان دلیل	چو اسفل بود در دهن جلیل

در این قصه  
چندین نکته  
است که در  
این قصه  
نموده شده  
است

در این قصه  
چندین نکته  
است که در  
این قصه  
نموده شده  
است

حکم حدیث نمی کریم	باسلاط امت که گوید مقیم
پهلوین و بلنت چو گوید راز	باسلاط امت بسا دهن سال



## حکایت دیگر

ایضا در زبانت زبان بو

ز لقمان خبر داری و خوش گمان  
 شده معشوق آن بنده نیک گیش  
 و لے داد و بخش که هر گم رود  
 ز بختی به رغبت و عضو خرد  
 چو مالک تبین دیر شورید سوخت  
 تو این را چه آوردی ای بیکمال  
 از ان بهره و در جهان نیست کس  
 بنزد من بیار انچه باشد غدد  
 چو آن هر دو را بر دو بار دیگر  
 مگر قول من می نیاری به رو  
 به بهتر به کتر چه کردم بیان  
 که زشتی و خوبی ست از هم تهی  
 ز خشمی که مولا بر دبر نمود  
 چو دیدم ندیدم چنین بے قیصر  
 ز اعضای بد چون تبر یا فتم  
 ندیده ست چشم کس در جهان  
 الا ای که داری زبان دراز  
 چو باد شکم بر خطایش مزین  
 که از فضل اتباع صاحب سول  
 به شیرین تر پسندانی درون تباہ  
 به پاکیزه دینی اگر شد عیان  
 به نقه و به تقوی نماید جمال

که بود دست عبده بادلان  
 شنیدم که مولای دی گوشت را  
 همان گوشت آورد که بهتر بود  
 که در گوشت بهتر دل ست زبان  
 که حکمت نمودم بدین خون دوست  
 بگفتش که بهتر همین را بدان  
 که مدحش نه کار زبان سفلیس  
 همان گوشت آورد که بدر از ان  
 همان هر دو را با ذکر ده ز سر  
 تمخر چه گیری تو هر قول من  
 تو از گوشت دل آوری با زبان  
 منافی بود لا غری فریبی  
 تو گفتی که جانش ز تن در رود  
 اگر کج زبان کس بوضع کردن  
 بیا و روم آقا چو دریا فتم  
 چو بدتر ز جمله حکم تو پیش  
 به میوه گوئی ذلیلش مساز  
 ز تحقیر اسلاف گیری کنار  
 چو دیوس ز آدم رمد بلفلول  
 ز اوصاف صراح همانند ترند  
 امام هست گردان در جهان  
 بداند مردم و را پیشوا

بآخرا خلاص در کار خویش  
 روانه نمودش بدکانها  
 باز از شد تا که لحم آورد  
 دگر کی گیرم که باشد زبان  
 بافضلترین گوشت کرد مثل  
 چو دل راست شد مرد با زبان  
 بگفتش که این را بر زد و زد  
 ندیده نداده بر زبان نشان  
 خرد و شید و جوید مالک برادر  
 تو خود سخن فدا حق انجمن  
 دو ضد را یک چیز چون برنی  
 چو زشتی بداردند ار دبی  
 بگفتش که اینان بر چسبند نیز  
 دگر عضو بنویشتش زبون  
 گفتی بیار انچه بدر از ان  
 چه برنجی جو آوزم از پاک کیش  
 الا ای که داری زبان دراز  
 حسد را میا و در چو آن تا بکار  
 به تغلیط مردم را باید ز راه  
 نه خواهد که رحمت بجانش کند  
 بخیر القرون خاصه آن باکمال  
 به رحمت بخوانند فضل خدا



چو دارد خراب درونی ازان	به هر زده سرانی کشاید زبان	ازین بغض آه برارند سر
که ناچار فریاد خیزد ز درد	گشاید می سراید که اور الفت	نه بود به اصحاب خیر الورا
گشاید می گوید که غلش نه بود	به زده ریاضات بدعت نمود	الا اے سگ مبطل حق قوی
تو پاکان دین را نمائی غوی	گشاید چون نمابند دیوان سیاه	به مقتضای نمابند اورا تباہ
تو راه سعادت طلب کن بزود	ز احسن گمانی بسری توسو	به قول نبی راه بردی اگر
ز طعن سلف آلت استراحت	زبان بداندیش برکنده به	تو بگر فیهما فیهما اقتداه
و بان بداندیش چون کون خوار	که دقیرے ندارد دچو کون شمار	ز تشبیه دارد به صوت قبیح
به خرده گرفتن فست در طبع	ز صوت قبیحش ندارد مدار	چو آواز بطن خرس می شمار
به مرقعات حق گرجوئی سبیل	پهین ست انداز عجب تجلیل	که اسامی نیکان به نیکی ببر
ز عیب فروختگان کن خذر	چونیک ست شخصے قبول توید	انگردد که ردی ازان خیره خود
چه حاجت که خود را خرابی کنی	ز تشبیه به غفلت تو پاشکنی	نه بینی که شیطان طعن قبول
ز درگاه حق گشته خوار و خذل	خدایا ز نیکان کن گردم	که احسن گمانی به نیکان برم
ز نیکان به نیکان نوازیم ساز	میان دو نیکان بدی را نواز	نوازی بدان را ز فضل خودت

**فصل دوم در بعضی از معانی عمده مضامین جدید - لطائف حیرت انگیز**

ظرافت دل آویز مطالب بگین - مقاصد در بین - نکات تعجب خیز خوشگامیهای ظرافت آمیز فوائد عجیب

فراتر غریب - نقاشی تا دهر - عرائس باهره مفاخر نیکان - نوادر زمانه - اصول نایاب بحکایات باصواب منقول از امام

همام - مقتدی الامام امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه که لائق دید و قابل شنیدن و در ضمن آنها اقوال گشته اند

و افعال فرحت افزای دیگر علمای اعمار و فضایل ذوی الاقدار برای تبصره ناظرین و تفکر حاضرین بقدر صلاح

زائد کرده شد فعلیه التکلیف احب الصالحین و کسب نعمتهم

هکذا ابن مسعود قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله

كيف تقول في رجل احب قوما ذكركم بين يديه فقال المرأة معرفت احب متفق عليه

یعنی شخصے نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را آمد پرسید پی فرمائی در حق کسے که دوست می دارد و قومی را و حال آنکه

در عمل یاد رحمت بآن قوم نرسیده باشد فرمود که آن مرد بایکے باشد که او دوست میدارد و عین آنست

۱۲۰۰

فصل دوم در رد قول صاحب

در رد قول صاحب



أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا سَيِّدُ رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ ذَلِكَ وَمَا أَعْلَمْتُ لَهَا قَالَ مَا  
أَعْلَمْتُ لَهَا إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ (أَيُّ فِي الدَّرَجَةِ  
وَاللَّاحِظُونَ فِي دُرَرِهِ) قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرَحُوا بِنَبِيِّ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَخَرَّحُوا  
بِهِمَا أَمْرِي بِتِلْكَ الْحِكْمَةِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ يَعْنِي بِرَسُولِهِ وَبِأَمْرِ قِيَامَتِ كِي بَاشَدِ فَرَمُودِ عَلَيْهِ  
السلام طایکی با در ابر ساخته برای آن روز (یعنی که آن روز خوشی نیست که منتظر خوشی آن میباشی  
بلکه ترا خوف ازان می باید گفت چیز حیا برای آن نکرده ام بجز ازیکه دوست می داری خدا و  
رسول او را فرمود علیه السلام تو کیستی باشی که او را دوست میداری حضرت انس گفت از شنیدن این  
که جمله اهل اسلام چنان خوشوقت گشتند که بعد از اسلام آنچنان دیگر چیز خوشوقت نشده بودند وَ عَنْ  
عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا نَاسًا مَاءَهُمْ  
بِأَنْبِيَاءٍ وَلَا شُكْرًا يَنْبَغِيهِمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّكْرُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَمَّا كَانُوا عِزًّا مِنَ اللَّهِ قَالُوا  
يَا رَسُولَ اللَّهِ خُذْ تَأَمَّنْ مِنْهُمْ قَالَ هُمْ قَوْمٌ خَالِجُونَ بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَرْحَامٍ يَنْتَقِمُ  
وَلَا أَمْوَالٍ يَتَّقَاهُمْ لَهَا قَوْلَ اللَّهِ أَنَّهُمْ لَنُؤْمِنُوا قَدْ أَتَوْهُمْ لَعَلَّ نُورًا لَا يَخْفَوْنَ إِذَا  
خَافَ النَّاسُ وَلَا يَخْزَوْنَ إِذَا خِزَّتِ النَّاسُ وَفِي آيَةِ الْآلَاتِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یعنی حضرت عمر گفت که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
که از بندگان حق جل و علا چنان کسانند که ایشان انبیا و شهدا نیستند و حال آنکه غبطه بر مردمند  
نزالت ایشان کنند انبیا و شهدا بر دوشتر بسبب علو مرتبت ایشان نزدیک خدای تعالی گفتند یا رسول الله  
فرمودی ما را بآنان که کیستند فرمود که ایشان قوسند که با هم محبت می کنند به روح حق تعالی یعنی بقرآن  
و با محبت که موجب حیات دل اندامند روح یعنی که محبت می کنند با اهل قرآن و با اهل اسلام بغیر از قربت  
با همی ایشان و بغیر از ارتباط اموال که بیکدیگر می دهند پس بعد از آنکه هر آینه رو بهای ایشان نور عظیم باشد  
و ایشان بر فورس بودند که نرسند ایشان و تیکه مردم می ترسند و اندوه گین نگرند و تیکه مردم اندوه گین  
شوند و غمنا آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بیت را یعنی برای استنها و ارجح مقصود از نقل این احادیث  
اینکه فرمود بشر از مسلمانان لازم و واجب است که محبت اهل علم و اهل تقوی را بر خود لازم و واجب  
گرداند که تا مستحق این منازل و مواهب علیا گردد و از شنیدن ذکر جمیل ایشان فرحت و تسکین خاطر







له ای ناسر نامی در حق و از انرا

همه گرد اسلام را خوش است  
چو فرقه نکردند در زینت درست  
به چرخ طریقت چو ماهی برین  
به چرخ معانی توئی نابدار  
که چون مهر تابیده روی زمین  
از ان نام تو همچو ماه آمده  
به ملک معانی توئی تاجدار  
به دانش بزرگی به همت بلند  
همان به که آرم ز تو داستان  
به رزاک ذهن خدا و اوان تو  
چو شیطان ز لاجول جوید فرار  
همین ست مطلب دگر و اسلام  
که این در تو صحت بود یا مرض  
چو از کار ایشان نمانیم ما  
خانی ما هم در ایشان وین

در قرآن و قول رسول کریم  
بناچار بهفتاد و یک نخواست  
حقیقت چو بیست و کوه توئی  
چو خورشید تابان نصف النهار  
از ان و جهان هر نامت شده  
ضیا بخش هر ملک با جا شده  
به ظاهر به گوری بسنه برون  
که دین نبی را توئی بس بسند  
که جولان طبع در ان صاف مشا  
رسد آفرین ز آفرین خوان تو  
از نقاشی خیمت ندایم باک  
بر شنام ده با به نیکی پیام  
خدا یا به حق همان عالمان  
بایشان رسائی چو آنیم ما  
کنون ست مطلب بعض سخن

تو کردی بنود را خوب از مقیم  
به بحر شریعت چو ماهی غریق  
به برج معارف چو اختر توئی  
چو تو دیگر است از اندام حسین  
ضیا بخش هر ملک ملت شده  
نه در یک وطن بلکه در هر دیار  
چو بوسه گلی خود دهر برگ اندون  
چه گویم ز وصفت بر داستان  
چو شمشیر بران نماید مصاف  
خلایف مخالف بگیر دست ار  
که حق همه هم به ازین خشت خاک  
ازین گفت تو من ندایم غرض  
که در دین احمد چو روح آمده جان  
به پاکی پاکان صافی در و ن  
اگر مرز کاری تو غفلت کن

حکایت (۱) در تذکره الاولیاء آورده که خلیفه وقت بخواب و دید ملک الموت را از و پرسید که عمر من چند مانده است ملک الموت به پنج انگشت اشارت کرد و تعبیر این خواب را از بسیا کس پرسید معلوم نمی شد ابوحنیفه را بخواند و از و پرسید گفت به پنج علم اشارت کرد یعنی که این هر پنج علم را کس نمیداند الا ما شاء الله و آن پنج علم درین آیت است إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ كُتِبَ عَمَلُ النَّاسِ وَ يَوْمَئِذٍ يُعْلَمُ مَا فِي الْأَكْدَامِ ط و مَا تَنْدَرِي نَفْسٌ مَّا أَكْتَسَبَ عَبْدٌ ط و مَا تَنْدَرِي نَفْسٌ يَأْتِي أَرْضِي تَعْوُط ط یعنی علم آمدن قیامت و نزول باران و علم آنچه در رحم زنان باشد از بچه و غیره و صحیح و قیوم و سالم و ناقص و زنده و مرده و مانند آن و علم آنچه روز آیند چه خواهد کرد و کبریا هم سرزمین خواهد بود و بحر از حق تعالی بچسبید نمیداند بلکه در پنج دست اشارات لطیف و دلیت است چنانچه بعضی از ان می آید ان شاء الله تعالی لطیفه چونکه در خلافت مامون و مقسم باشد و



و اتفق با سده که ایشان با اعتراض الگرایده بودند خلق کثیر را بحدوث و خلق قرآن طوعاً و کرها دعوت نمودند و درین باب از قبل و قیدهای سخت هیچ باقی نگذاشتند و بعضی از ان ائمه دین که درین بلا و فتنه متحن شده بودند امام احمد بن حنبل بود چنانچه بالا بحال در خلافتهای ایشان این بحث درگزشت و گویند که امام شافعی نیز سه بار درین باره متحن گشت مگر از دانش خدا داد خود بهر بار بجات می یافت بدین تفصیل که بار اول برای اقرار آنکه قرآن مخلوق است نه قدیم چون در حضور خلیفه طلبیده شد سر خود را در پیش انداخت و چون از وی سوال کرده شد که مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ قَدِ كُنَّ اَمْ حَادِثٌ پس بطریق تعارف تجاهاً نه خود را تا غرض ساخت که گو یا این سوال نه از من است و چون از حضار مجلس کسی بخواهش نپرداخت سر بر آورد و از سائل پرسید تعجبی به چه یعنی مرا مراد دیگری بآن پس در ذهن سائل چنان واقع گشت که دی می پرسد که این سوال از من است بنابراین جواب داد و قیّم امام فرمود حاکم چون از اخبارهای یافته مجلس خود بازگشت در معرض معاندان در افتاد که امام برای جان ترک ایمان کرده قائل بخلق کفر گردد و دید در آخر امام فرمود نه چنین است که معاندین می گویند بلکه سوال ایشان را در حق قرآن بتوقف و سکوت از جواب رد کرده در حق ذات خود بار دیگر از سائل سوال کردیم که یعنی بدان سوال قدیم و حدوث مرا مراد دیگری می گوید قَالَ نَحْنُ فَكُنْتُ حَادِثٌ یعنی که من حادث ام نه که قرآن

ایمان محظوظ کن راز و خفیه رفت	حدیثش بگوش ملک باز رفت
از شنیدنش ملک بهم برآمد و امام شافعی دیگر باره گرفتار گشت و در جواب مَا قَوْلُكَ فِي الْقُرْآنِ الخ چنین فرمود که کدام قرآن را می گویند بیارید و بدو تمهید میداد که حاسدان بغرض گویند که باز در مسئله حیل را بنا کرده از شنیدنش خوش شده و بیجان کردند امام کلام اسرار را بجا آورد و اگر در نظر فرمود و بمردم چنان نمود که گو یا با و مردم شدند این کتاب همان منزل ایزد پاک است نه مرکب از کلام مخلوق فرمود که این کلام پاک حادث است نه قدیم و هر که این را بصفت قدیم موصوف نماید کافر گردد و این قول بدان سبب فرمود که این کتاب که درست امام بود مرکب از نفوس و کاغذ و غیره نباشد و هر مرکب حادث می باشد و آنچه قدیم است کلام نفسی ازلی است که ملول این نفوس است نه این مرکب و نفوس و آنچه از خروف و صوت و غیره بکار کلام ازلی عارف می شود از آنها در قدیم کلام ربانی نقصان نمی که اینها برای کلام اسرار مانند جامه است مردود و شخص را چنانچه جامی در اعتقاد نامه خود گفته	چون کتاب خدا کلام خداست
لکن از حق قرآن چه جماعت بگزید	لا یزالش بدان و لم یزل
از صفات کلام بسنده جلالت	حرف و صوتی که از توشه سادست

تالیف در گفتار ائمه دین

و دیگر آنکه در کتاب ائمه دین



<p>چون تو شد به نیستی لا یبقی و مدهم گر شود لباس بدل</p>	<p>باشد آن پیش عقل خرده شناس شخص صاحب لباس را چه خل</p>	<p>مرکلام قدیم را چه لباس</p>
<p>امام شافعی این توجیه را بیان فرمود بموجب س که ماسوس هم کاسه دیدم بے و حکم سلطانی با رسوم باز گرفتار گردید در جواب ما نقول فی القرآن ایضا انکار نمود و فرمود تا فارغ غلبی نکیرم این بار چیزی نگوییم تا وقتیکه عیب جویمان مرا مقول و ملک را بخون ناحق من ما خود نگرفتند نیارند آخر الامر اتفاق بر آن افتاد که امام شافعی را در بر سر منبر بدارند و به آواز بلند به حدیث قرآن اقرار نماید و اگر کلام با حلیه گوید بر امام رنزد که زده شود و چون از سر منبر حکم سلطانی فرود آید پسر اعتراض مخترض را تا ابد اعتباری نخواهد بود و امام رن چون بر سر منبر آمد فرمود ایتها الناس ان الصلح کلها و تو ذکره و قتلوه و زبور د اود و انجیل عیسی و فرقان محمد رسول الله صلوات الله علیهم و التسمیات اعلموا ان هذه الخمسة کلها حادثة و در وقت تکلم بدین کلمات رد و بسوی مردم کرده پنجه دست راست را بر می فغانیدن ایشان حرکت دانی و بزبان سحر البیان خود فرمودی اعلموا ان هذه الخمسة کلها حادثة و مردم چنان دانستند که بنده الخمسة مخوف و هر چهار کتب را می گوید و امام رن هر پنج انگشت خود بر پیش مردم و انمودی و بنده الخمسة بدان اشاره کردی ازینجا است که امام شافعی رن از پنجه ظلم اهل اعتزال ربانی یافت و امام احمد بن حنبل رن که میزدی بود ازین صدمه عظیم شربت شهادت چشید چنانچه در تذکرة الاولیاء است و الله اعلم بکرمکات و یقینا در بعضی حالات امام شافعی از کتب ذیل طبقات کبری معروف بود و احوال او را شعرا و ائمه العظام و ائمه النواب و قایم الموعظ من المجلس الثاني و الثلثین من المجلد الثاني و اخبار الرجال و در شهره و مقدّمات شافعی اللغات للمحقق الودعوی و ارشاد الطالین و تذکرة الاولیاء و فیما نقول و بالله التوفیق هو محمد بن ادریس بن شافعی رضی الله عنه ابن عقیل رسول الله صلوات الله علیهم و سلم یکتفی معاه فی حبس متان کافی الواح و در اخبار الرجال گفته ازجت پدر قرشی مطلبی باشی اندک به شتم واسطه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عبد المطلب کجای می شوند و محدث دهلوی در مقدمه ترجمه آورده بود محمد بن ادریس بن العباس ابن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشی الطی و او را نسبت بجد و شافع کرده شافعی گفته و مطلبی ازان گویند که جد اعلا ی او مطلب بن عبد مناف است و انظر ما در</p>	<p>بصحر کارخانه ان امام شافعی</p>	<p>در بعضی حالات امام شافعی</p>



علوی قاضی تولد ایشان در سنه یک صد و پنجاه بود به شب فوت امام اعظم پانزدهم رجب بمقام غره و بقولے  
 در عسقلان یاد در میان دین و در بر پنهان بر روز وفات امام اعظم گفته و در ارشاد الطالبین آورد که وفات  
 امام اعظم با تمیز و کفین مقدم بود بر تولد امام شافعی نه نماز بر جنازه امام و اسرار علم و بعد و سالگی بکبریا معظه  
 پیروز شد و در کنار مادر خود در حالت یتیمی و بی کسی در قلت عیش و تنگی حال نشو و نمایافته و نزد مسلم بن خالد  
 بنکی هم در کعبه حطیم علم فقه آموخت بپست و سیر و سالگی بمدينه منوره تدریجاً مالک رسید و بی همتا ساله بود چنانچه در  
 حرکات اولیات و مطای دی را از پیشتر حفظ کرده بود چون برزی خواند از وی خوش شد فرمود از خدا پیونیز  
 زد و باشد که ترا شانه بهم دست دهد و از امام مالک کسب علوم کرده بعد وفات امام مالک پسرین و ازین  
 بعراق آمد و از امام محمد شاکر دامام اعظم تلمذ حاصل نمود که ازانی اخبار ارجمال و اللوائح و شیخ و مقدمه آورد  
 که بعد از ملازمت مالک بمیدان رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و از حضرت و  
 فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از آن بکربلا گشت پس بار دیگر بمیدان رفت بعد از آن  
 عزیمت مصر کرد و بتدریس نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و چون در آخر سال تسع و  
 تسعین و دانه در مصر آمد کتب فقه جدید را تصنیف نمود و باین رفعت فرمود چون با کسی مناظره می کنم  
 دوستی دارم اینک حق تعالی ظاهر گرداند حق را بر دست وی و وی فرموده که برای نفس خود خطا مترسان  
 کس نیست که فری نمایند که راکه وی را عزت نمی دهد و محبت کسے گراید که او را نفع ندهد و خوش شود بهرح  
 کسے که او را تشنه و فرمود که ده سال یا صوفیه محبت داشتم این دو حرف را از ایشان پسیدم لَوْ قُتِلْتُ سَیْفَ  
 وَ أَضَلَّ الْعِصْمَةَ أَنْ لَا تَجِدَ أَيْ مَحْرُومِی وَ فَرَمُوهُ بِرِکْطَلَبِ کَرْدِ عِلْمِ رَا عَزَّتْ نَفْسُ نَجَاتِ یَافِتِ دَهَرِ کَرِ  
 طَلَبِ کَرْدِ عِلْمِ رَا بَازِلَتْ نَفْسُ وَ خَدَمَتَهَا نَمُودِ عِلْمِ رَا رِیَافِتِ وَ فَرَمُوهُ کَرْدِ عِلْمِ أَنْ نَبِتِ کَرْدِ حَفْظِ کَرْدِ شُودِ مُسْلِمِ  
 آنست که نفع دهد و فرمود فقر علما اختیار است و فقر جملا اضطراری ناقل الحروف أَصْلَحَ اللَّهُ حَالَهُ  
 در حق خود بگویند ایشان کلمه را کمال تصدیق می نماید و اسرار علم و فرمود که مردم ازین سورت قاضی اند  
 وَ الْعَصْرَانِ الْإِنْسَانِ لَقَدْ خُودِ خُودِ شَبَّ رَا سَهْ اِجْزَا کَرْدِ بُوْدِ دَرِ حَصَّةِ اَوَّلِ کُنَاتِ مَسْأَلِی کَرْدِ دَرِ  
 ثانی نازی خواند و رسوم می خوابید و بر وایت دیگر نمی خفت در شب گمرازد که فرمود که گاهی دروغ گفته ام  
 و قسم نیز نخورده ام نه صادق و نه کاذب کاتب الحروف أَصْلَحَ اللَّهُ حَالَهُ بَا قَا نَعِیْتِ وَ اِفْضَالِ دِیْنِ  
 وانه اخیر که ستم مجری است و تخمین از عمر من تا چهل و چهار یا پنجاه سال گزشته باشد بهوجب قوله تعالی وَ اَمَّا



بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ همچنین دوام اظهار می کنم که از صغری خود نه گاهی تارک فرض و نه ترک نماز گشتار  
وَاللّٰهُ التَّوَّابُّ ذُو الْعَرْشِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَمَا أَمْرُهُ إِذْ يَقُولُ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ  
بِالسُّوءِ فَلَمَّا أَحْكَمْ رَبِّي الْأَمْرَ فَوَيْحٌ فِي رُوحِهِ وَرُوحُهُ تَرْجُمُهُ آوَرَدَهُ أَنْشَاءً فِي مَقْعُولِ سِتِّ كَرَامَةٍ أَوَّلِيَّائِهِ حَقَّ تَعَالَى  
نِسْتَدْرِيسِ رِوَاغُوتِ دَلِي بِلَا شَكٍّ أَخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا كَظَنُّهُ وَفَرَمُو دِهْ كِهْ كِهْ غُلِّ مَحْمَدَ نَزْدَهُ وَامْرَدَهُ  
وَنَدْرُغُو أَنْشَاء تَزْدَهُ سَالِ بِي سِي خُورْدَمِ كَرَانِ قَدْرُ كِهْ آن سَاعَتِ رَا دَفْعُ كَرْدَمِ وَهَوَارَهُ بَرِ عَصَا فَنَبِي بَرِ سِنِ  
عَصَا اَوَّلِ كَسُوَالِ كَرْدَهُ خُدَّ فَرَمُو دِهْ بَرِ اَیْ تَذْكَرِ اَنِكِیْنِ مَسَا فَرَامِ اَز دُنْیَا وَفَرَمُو دِهْ اَكْرَسِ اَز شَمَا جَدِ كَامَلِ كَنْدِ بَرِ اَیْ اَنَكِهْ  
جَلْمِ دَمِ رَا اَز خُودِ خُوشَنُو دِهْ اَوَّلِ مَكْنِیْسِ بَرِ اَمْتِ بَرِ بِنْدَهْ كِهْ خَالِصِ كَنْدِ عَمَلِ رَا دَرِ مِیَانِ خُودِ وَدَرِ مِیَانِ حَقِّ تَعَالَى  
وَفَرَمُو دِهْ اَقْلِ اَنَسِ كِهْ مَقْلِ اَمُوختِ اَوْرَا عَقْلِ دِی اَز هَرِ مَذْمُومِ وَفَرَمُو دِهْ چَلِ سَالِ سِتِّ كِهْ اَز اَجَابِی خُودِ كَرْدِ تَرْجِ  
اَكْرَدَهْ اَحْوَالِ اِیْشَانِ بَرِ اَمِ بَرِ كَسِ رَا اَز اِیْشَانِ نَدِیْمِ كِهْ كَفْتِ كِهْ دَرِ تَرْجِ كِهْ كِهْ نِیْکِیْ دِیْمِ وَفَرَمُو دِهْ كِهْ بَرِ اَوْرَدِ اَمْتِ  
كَسِ كِهْ بَرِ اَوْرَدِی مَحْتَجِی بَاشِی وَفَرَمُو دِهْ شُورِیْ مَطْلَبِ اَزِ كِیْ كِهْ خَا نَدِیْ اَوْرَدِ بَاشِی بِنِی اَزِ چِنِیْنِ مَطْلَبِ وَفَرَمُو دِهْ  
بِشَاسِ كَسِ رَا كِهْ چِنِیْنِ خُشِ كُوی اَوْرَا مَرَحِ نُو كَرْدِ بَیْجَرِ كِهْ دَرِ نُو بُو دِیْسِ هَرِ گَاهِ كِهْ نَا خُوشِ كُنِی اَوْرَا نِزْدِ عِیْبِ نُو كَوِیْدِ  
چِنِیْنِ رَا كِهْ دَرِ نُو بَاشِی دِلُو دِوِی اَكْرَمِ اَنَاسِ اَنَكِهْ بَا یَیْ بَا خُودِ اَزِ مِیْنِ دِهْ هَزَارِ دِنَارِ بَكَلِ سِنُورَهْ بَرِ دُخْمِ خُودِ رَا  
بِیْرُونِ كِهْ زَدِوِی اَمْدِ نَدِیْمِ دَمِ اَوْرَا اَنَكِهْ اَنَكِهْ اَمْرِ دَمِ مَتَفَرِّقِ نَمُودِ وَدَرِ بَرِ سِنَهْ اَوْرَدَهْ كِهْ تَا مَازِ شِیْنِ سِجِ بَا دِی نَانَدِ  
وَگِیْهْ كَسِ اَزْ شِیْ سَوَالِ كَرْدِ مَكْرَمِ اَنِكِیْ اَز تَرْجِ خُوشِ سَائِلِ رُویِ بَارَكِ دِی سَرِخِ شَدِی وَبَرِ حَاسِ خُودِ خَا نَدِی  
سِجِ كَرْدِی وَگِیْهْ نَزْدِ بَرِ اِتْبَاعِ مَنَتِ وَوِی كِیْرِ اَلَا مَرَضِ بُو دِی كِهْ اَزَانِ اَمْرَضِ بُو اَسِیْرُ بُو دِیْطُورِ كِهْ هَوَارَهْ  
خُونِ اَفْشَانِیْ گِیْهْ بَرِ اِیْ حَدِیْثِ سَتِیْ مَكْرَمِ اَنِكِیْ طَشْتِ بَزِیْرُویِ بُو دِی كِهْ تَقَا طَرْدَمِ دَرَانِ شَدِی وَیُو لِنِیْنِ  
عَبْدِ اَلَا اَعْلَى كَفْتِ مَانَدِ اَمَامِ شَا فَعْلَى كَسِ رَا اَزْ قِیْ بَا مَرَضِ نَدِیْمِ وَچِنَانِ صَا حَبِ عِبْ بَیْتِ بُو دِی كِهْ كَسِ رَا اَزْ  
اَصْحَابِ اَوْشِ رُویِ دِی جَرَأَتِ اَبِ نُو شِیْدِیْنِ بُو دِی وَفَرَمُو دِهْ هَرِ گَاهِ كِهْ بِنِیْمِ اَصْحَابِ حَدِیْثِ رَا گَوِیَا دِیْمِ  
اَصْحَابِ رِیْسُولِ اَمْدِ صَلِی اَمْرِ عَلِیْهِ وَا سَلَمِ رَا وَا صَا حَبِ بَعْتِ اَكْرَمِ اَوْرَدِ اَشِ كُنْمِ وَفَرَمُو دِهْ كِهْ حَذَرِ كُنِی اَز اَبُو  
وَاحِدِیْلِ اَعْرَجِ - وَاحِدِیْلِ - وَاشْقَرِ - وَكُوسِجِ وَازِیْرِ كِهْ بَرِوِی اَفْتِ بَدِیْنِی بَاشِی چَرَا كِهْ دَرِوِی تَبَاهِی سِتِّ قَدْرِ  
زَمَنِ گَانِی بَا دِی سَخْتِی سِتِّ وَنَعْمِ اَمِیْلِ اَنَكِهْ اَنَكِهْ كُورَانِ وَكَلَانِ وَشَلِ اَهْرَا حَا كِهْ بَاشِی دَرَانِ جَا حَلِ

اَكُلُّ مِنْ اَللَّوَاخِمْ وَدَرِ بَرِ سِنَهْ اَوْرَدَهْ كِهْ دَرِ حَدِیْثِ سِتِّ اَلَا تَبِیْ اَقْرَبُ اَقَاتِ عَالِمَهَا جَمَلًا اَلَا حَلَّ  
عِلْمًا قَالُوا اَلَا رَا دِیْ الشَّافِعِیْ كَمَا فِی الْخِذَا تِ اَلْاِحْسَانِ یَعْنِیْ دِشَامِ مَدِیْدِ قُرِشِ رَا كِهْ عَالَمِ اَنِ قُرِشِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پری کند زمین را از علم را و ازین عالم امام شافعی است و در قالیه گفته که وی محمد در اس صدی دوم است چنانچه از حدیث ابی داود مستفادست **يَبْعَثُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَاسٍ رَاجِعًا سَنَةِ مِائَةٍ وَخَمْسِينَ** و در تذکره آورده که احمد بن حنبل گفت در معنی این حدیث که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که بر سر هر صد سال مرث را بر انگیزانند تا دین من بر خلق ابد رساند و آن شافعی است و بلال خواص گوید که حضرت را پرسیدم که در شافعی چه گوئی گفت اواز او دادست و در ایجاد العلوم است که مادر امام شافعی بنی در وقت حمل وی بخواب دید که گویا مشتری از تنگ وی بر شده پا را گشت و در هر شهر از آن لحد و نوای رسید معبر در تعبیرش گفت که از شکم تو عالم بزرگ تولید یابد و بچنان شد چنانچه علم اصل را پیشتر وی ندوین کرده و در تذکره آورده نوری گفت اگر عقل شافعی را وزن کردند بای عقل یک نیمه خلق پس عقل او راجع آمد و احمد حنبل که امام جهان بود و سه صد هزار حدیث یاد داشت بشاگردی او آمد و قوی بر وی اعتراض کردند که در پیش بس بیت و پنج ساله می نشیند و صحبت مشایخ و استادان عالی راترک می کند احمد گفت هر چه می آید و این معانی آن اومید اند و آنچه از حقائق آیات و اخبار را فهم کرده فهم ما بدان نمی رسد چنانچه در بر نه است و در سیزده سالگی در حرم می گفت **سَلَوْتُ فِي مَنَاسِكُ شَعْرٍ بِرَيْدِ زَمَنِ** هر چه می خواهید و در بازنده سالگی فرمود **يَا دَاوُدُ وَدُرْخَالِيَةَ** گفته **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِمَنْ مَلَائِكَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَتِىَ بِالْقَوَايِ وَهُوَ ابْنُ مِائَةٍ وَخَمْسِينَ** و **حَفِظَ الْقُرْآنَ وَهُوَ ابْنُ سِتِّينَ** و شیخ دهلوی در مقدمه اشعه اللغات آورده و چون در ساله شد موعای مالک یاد داشت و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب وسط امام ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آن را در یک شب از حفظ کرد و وی در حفظ و ضبط حدیثی و فقه و فصاحت و معرفت و ثبات و حکم و حسن صورت و سیرت و جودت ذاتی و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم وجود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و تعانیف او در اصول دین چنانچه مجلد و در فروع از حدیث و روایت و از احمد حنبل منقول است که ما نشناختیم تا سماع حدیث رسول را صلی الله علیه و سلم از مشروح آن و خاص آن را از عام آن و مجمل آن را از مفصل آن تا با شافعی سیستم و وحی هر وقت نزد شافعی بود و برای استفاده و جمع و در تذکره آورده که با یادون الرشید که خلیفه محمد بود گفتند که شافعی قرآن حفظ ندارد و بچنان بود لیکن قوت حافظه او چنان بود که بار و نخواست که امتحان کند باه رمضان و امتش فرمود شافعی بر سر و زبانه قرآن را مطلقاً می کرد و هر شب در



می خوانند تا در ماه رمضان همه قرآن حفظ کرد و شافعی گفت علم همه عالم در علم من زبید و علم من در علم صوفیان زبید و علم ایشان در علم یک سخن پیر ایشان زبید که گفت اَلْعِلْمُ سَيْفٌ قَاطِعٌ و امام شافعی پیوسته گریان و سوزان بود و بهنوز طفل بود که خلعت هزار ساله و رسد او اگلند یکبار در میان درس ده بار برخاست و بنسبت گفتند چه حال است گفت علوی زاده بود و بازی می کرد بر بار که او در برابر من می آید بر حرم او را بر نیزم که روانی بود که فرزند رسول صلی الله علیه و سلم فرزند آید و بر نیزم و هم او گفت رسول را علیه السلام بخواب دیدم مرا گفت ای پسر تو کیستی گفت یا رسول الله کیست از تو که تو گفت نزدیک آی نزدیک شدم آب دهن خود گرفت تا من دهن باز کردم بدین من انداخت چنانکه بلب دهن و زبان من رسید پس گفت اکنون برو که برکات خداست بر تو باد و بهمدان ساعت علی مرتضی را بخواب دیدم که انگشتین خود بیرون کرد و در انگشت من کرد تا علم مرتضی نیز بر من سرایت کرد چنانکه بعد از آن بشاگردی امام مالک افتاد و مالک اتفاقاً در ساله بود در سرای مالک بایستاد و هر فتوی که میردن آمد بدید و اگر در چنان بودی مستقی را بگفت که باز گرد و بگو که احتیاط کن چون قهص کردند که حق بدست شافعی بود و مالک بد و نازید - و فرغ عالمیه آورد که امام شافعی پیوسته هر روز صبح بگوشه و در رمضان شصت بار ختم قرآن کرد و کُلُّ ذَلِكْ فِي الْهَيَلَةِ و امام احمد بن حنبل بنابر اسیر بود عبد الله بن ابراهیم از خود پرسید چیست مرا که می بینم ترا ای پدر بزرگوار من که بر امام شافعی شکرست تا و مدح و زیادت دعا برای او می کنی فرمود کای پسر من او چون آفتاب است روز را و عافیتی است خَلَقَ رَاقًا نَظَرَ هَلْ لِيْهِكَ بِنِ مِنْ خَلْفِ اَوْ عَمَّهَا عَوْضًا و نیز در خبر است داشت غنیمت است که همواره قیام لیل و صوم نهاد می کرد مناقب اخبار صاحبین را محبوب داشت و بسبب شهرت و مراجعت امام شافعی دیدار ویرا و در دل داشته تا شب در بغداد و امام شافعی نیز در امام احمد بن حنبل و بی هانی درآمد آن دختر از آرزوی دل خود خوشوقت گردید که امشب افعال و اقوال وی را بنویسم و دیدام احمد همه شب بخورد و وظائف خود مشغول گشت امام شافعی تا فجر مستلقی بر پشت خود خوابید آن دختر چون حالتش را چنان دید تعجب از پدر خود پرسید که فو قیت تا منم وی را بچه میدی و درین شب از نماز ذکر و روزه چیزی ندیدم ایشان درین سخن بود و ندکه امام شافعی برخاست امام احمد او را پرسید غیبت چون گذشت فرمود که شب اطیب و مبارک تر و انفع ازین بر من نیامده پرسید چگونه

در تفسیر احادیث و عقاید برای پدر







حکایت دوم از امام رضا

عنه نقابین در کتب و مقاتل بانبات از حدیث در فضیلت بودن نبوه ۱۲ مرتبه

لیله در حق خطای ابوالم

عنه نقابین یونان دانست در دسیا یونان دست در خفاغ دنازل ۱۱ مرتبه

حکایت (۲) ۵۰ بیان بنو من تو داستانے کہ من بشنیدم از شیرین زبانے در تذکرۃ الاولیاء آورده که مرے مالدار بود و امیر المومنین عثمان را دشمن داشته تا حدیکہ اورا جہود خواندے این سخن با بونصیفہ رسید اورا بخوار گوشت دختر تو بفلان جہود خواہم داد او گفت تو امام مسلمانان باشی مروا واری کہ دختر مسلمانے بچوے دی و من خود ہرگز نہ ہم ابوحنیفہ گفت سبحان اللہ و انمیداری دختر خود را بچوے دادن پس چون روا باشد کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ آکہ وسلم دو دختر خود را بچوے و بدان مرد در حال بدانت کہ سخن از کجاست اذان اعتقاد برگشت و توبہ کرد از برکات امام ابوحنیفہ **ما یحییٰ** مسلمانان را در حق جملہ صحابہ خاصہ و بارہ خلفاے راشدین اربعہ رضوان اللہ علیہم نیک اعتقاد بودن واجب است **۵۱** و رین معنی شنو یک قصہ گویم اگر دل ساعے داری بسویم لطیفہ بدانکہ جملہ پیش کلانے آنچنان ست کہ ہر یکے را از انہا دوازده حروف اندکیے **لا الہ الا اللہ** (۲) **مُحَمَّدٌ** سَمِعَ اللہ (۳) **أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّیقُ** (۴) **عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ** (۵) **عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ** (۶) **عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ** پس درین اتحاد و ارتباط باہمی این کلمات اشارات لطیفہ اندکیے اینکہ چنانچہ حروف این کلمات باہم متحدہ اند و بچنان مدلولات و سمیات آنہا ہم مسلک و ہم مشرب اند و بکلی از اتحاد و باہمی مخلوط و مربوط اند تا بعد و متخالف را در میان ایشان مجامعے نہ **۵۲** ہر چارہا رکن تمکین **۵۳** بل چارہا د و کعبہ دین پس ہر کہ در سلک ارتباط ایشان از ہم تشبہ و تفرق رود ارنہ و یاد را مضافت کہ حسب ترحیب مراتب ایشان بوقوع آمدہ بتقدیم و تاخیر تصرف نمایند حتاکہ از جاہہ مستقیم منحرف و در تخیل پاک نمیک اندر باعی پشت و رخ دست مانع و چو اللہ بکل بود گشتم آگاہ اگر دیدم اربعین کہ بیشک اسم **۵۴** یا بیخ تن است و بیخ تن با اسم دوم اینکہ در روایت شریف آمدہ چنانچہ در مشکوٰۃ ست فرمود علیہ السلام کہ بنی اسرائیل بہقتاد و دو فرقه متفرق شدہ و امت محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم بہقتاد و سہ فرقه مختلف گردند این جملہ در دو رخ باشند مگر فرقه واحدہ از آنہا یعنی (۲) فرقه از امت محمدیہ بعد و فرقاے بنی اسرائیل بدو رخ گردند مگر آن یکے کہ از عدد اسرائیلیہ از دست صحابہ پسریدند آن فرقه ناجیہ کہ نام ست فرمود علیہ السلام **مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ أَهْلِي** یعنی کہ انیکہ بطریقہ من و اصحاب من می باشند امتی چون ادبیان این حدیث واقع گشتی پس آنکہ جملہ فرقاے اسلام **۵۵** چون متشبه و متفرق و خارج و تابع و غیر ملہر گرد و سہ ازینا متنا خود را از امتان



فرقه ناجیه می شمرد بدلیل این حدیث و ماکه پیروان ایما ربعه و فرقه اهل سنت و جماعت ایم  
 حمل این حدیث بر خود بنا نموده و همین است حق و همین است مطلوب حدیث مآ انا علیک و  
 احتجائی و دلایل تحقیق درین باره بسیار است که براسه تبصر اهل انصاف بعضی ازین  
 در خبا بجملا بیان کرده می آید مگر بطریق لطیفه نیز از تشریحش لابدی است اما بیان امر اول اینکه  
 ایشان سواد اعظم اند و نیز صفت مآ انا علیک و احتجائی و فرقه اهل سنت بوجه اتم و اکمل موجود است  
 و در جمعه هفتاد و دو نفر هائیکه از آن فرقه دیگر منقود بلکه ضد صفت مذکور در آن و دیگران موجود و از فرقه ناجیه  
 قطعاً مسلوب و منقود و همین است مقصود توضیحش از کلام اندر کرده می آید تا که هیچ فرقه را بر آن معتقد  
 از ضعف و وضع نزد آن اینکه در سوره انفال در مذمت کفار خاص در حق معامله مسجد حرام وارد است

وَمَا كَانُوا أُولَئِكَ طَائِفًا أُولَئِكَ إِلَّا الْمُتَنَفِّعُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ هَ امی آن لا  
 ولایه که بر علیه جلالین یعنی فرقه متنافسان (سزاوار ولایت آن مسجد حرام آن مقام  
 متبرک را نیستند لائق بولایت مگر متقیان و لیکن بیشترین ایشان نمی دانند این را که ایشان را ولایت  
 بر مسجد حرام نمی رسد چنانچه در جلالین است پس درین آیت تصریح است بر اینکه ولایت بیت الله محسوب  
 متقیان خواهد بود و پس همچنان شد و اگر وقتا غاصبه بر آن تاجند و قایلند و تصرف گردید یکجا آیت  
 فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ لَكَ اِلَکَ يَصُوبُ  
 الله الامثال ه امی که لایک الباطل یضعیف و یتفحق و ان علامه علی الحقی فی بعض الامور  
 و الحق ثابت باقی چنانچه بالتفصیل در جلالین مذکور است و جمیعاً اینکه اما آن کف آب پس می رود و نابود  
 شده و اما آنچه سود می رساند بر دمان می ماند در زمین محبین بیان می کند خدا مثلها را براسه حق و باطل  
 که باطل مثل کف دریا و سیل ناچیز و نابود می شود اگر چه در بعضی اوقات بالاسه حق بر می آید و  
 حق مانند ما ینفع الناس ابرائیم و باقی خواهد بود و التفصیل فی قبیل الایات ه انقی  
 هم بزودی متلاشی گشت و ازین وعده الهی است که در حال سحر را با وجودیکه تمام دنیا را مسخر خود گردان  
 بر حرم کعبه و نیز بر حرم مدینه تصرف خواهد بود پس ازین وعده الهی که در آیت قرآنی موجود است بودید است  
 که طریق فخر و جاده مستقیم مآ انا علیک و احتجائی آن است که و الیای مسجد حرام را می باشد و اما از اجل  
 آن طریق لابدی است که فرقه ناجیه همان است چه ایشان متقیانند و متقی بودن بغیر از پیروی دین -

در لایق از آن که در کلام است



صحیح و راه راست نمی تواند شد از اینجاست که در شرع اطلاق متقی بر اهل البدن و اهل الحکمة وارد است زیرا بر ایشان  
و عدوان دین متین پس هر که از دین و مذهب و الیان و حکام بیت البدن مخالف رود بنا بر این در گروه  
وَمَا كَانُوا أَذِلَّةً ۚ طو را آیند و از صفت مَا أَذِلَّةً وَاصْحَابُ بَيْتِ بَقِيَّتِ بْنِ مَرْثَدٍ خَوَّاهُمْ فَاسْتَفْتَوْهُ  
و از مشافره به است معلوم است که الیان بیت البدن بجز از پیران مذاهب اربعه کسی دیگر نمی باشد  
فَأَقْصَرَ وَ أَصْغَرَ و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در همان حدیث قبل از خروج خود بسوی مکه در خطابه  
دید که من با صحابه خود هر آئینه در که برای حج در آمیم با امن و اطمان که بعضی از ما خلق کنند و بعضی  
تصرف ارض نمایند چنانچه حکم مملکان حج است در شرع و این خواب را با اصحاب خود ظاهر فرمود و ایشان  
بر آن خوش شدند و همه بغیر حج روانه شدند و چون در مقام حدیبیه از دست کفار محصور شدند بر ایشان  
شاق گزشت بلکه بعضی را از منافقان در فرمان واجب لا اذان آنحضرت صلی الله علیه و سلم رین  
نکته ای شد این آیت بوقت خواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد و همچنان بوقوع آمد لَقَدْ  
صَدَقَ اللَّهُ سِرَّ سُوْرَةِ الرَّؤُوفِ يَا حَقِّ لَقَدْ خَلَقَ السَّجْدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِينَ  
فَيُطِيقُنَ رُؤُوسَهُمْ مُقْصِرِينَ كَاتِفُونَ أَيْ أَبَدًا هَذَا لِقَوْلِهِ تَعَالَى لَقَدْ خَلَقَ بَصِيغَهُ  
جمع مخاطب بالام تاکید و نون تاکید یعنی هر آئینه و البته داخل خوابیدند شامی بنی برحق و کرده باشند  
صحابه مسجد حرام این شده ترسان نشده همیشه انتی و این است بیان صفت مَا أَذِلَّةً وَاصْحَابُ بَيْتِ بَقِيَّتِ بْنِ مَرْثَدٍ  
پس باید دید که این صفت با تمام و اکمال که حق تعالی در کلام معجز نظام خود برای تعلیم و وقوف با  
غائبین بر آن صفت مَا أَذِلَّةً وَاصْحَابُ بَيْتِ بَقِيَّتِ بْنِ مَرْثَدٍ ارشاد فرموده و شک مترابین را در آن بجای گذاشته  
و معیار کامل و فارق بین برای امتیاز فرقه ناجیه و احده از دیگر مفاو و در فرقه تائید و تائید تائید  
قیامت قائم و دائم داشته و در کدام فرقه موجود است و از کدام کسان مسلوب مفقود یعنی بصفت این  
لَا تَخَافُونَ أَبَدًا برای حج و در که معطله آمدن و نصیب است و تائید کنان و از افشای مذهب خبیث ترسان  
کدام کسانند فابصروا لا تکن من الغافلین تا اینجا است موجود بودن صفت مَا أَذِلَّةً وَاصْحَابُ بَيْتِ بَقِيَّتِ بْنِ مَرْثَدٍ  
اصحابی و فرقه ناجیه و مفقود بودن آن و در غیر اما بیان نکس یعنی موجود بودن ضد این صفت و غیر  
و مسلوب شدن آن از فرقه ناجیه اینکه حق تعالی در حق کفار که بوقت مزاحم بودن ایشان مرا آنحضرت صلی  
الله علیه و سلم و اصحاب را در و رسال حدیبیه فرموده است أُولَئِكَ مَا كَانَ لِهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا هَذَا

دوم در لطیف حکایت

دوم در لطیف حکایت



إِنَّمَا خَالِفَيْنِ أَمَى فَلَا يَدَّ خُلُوعًا أَحَدٌ أَمِنًا جَلَالِينَ مَخْصَرًا لِعِنِّي رَسَدًا يَنْفَالِغِينَ رَايَكِهِ  
 بیایند و در حرم کعبه و صاحب حق تعالی با من مگر ترسان انتی مختصر ازین آیت ظاهرست که هر که در بزم  
 خود را از خوف پوشیده و از روی تقیه منافقانه در مذمت حق در آمده بعد از آن بکمر راه می یابد ورنه  
 امن او را نمیباشد و بطریق زانفعه است که ضد صفت مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ أَصْحَابِی است و از فرقه ناجیه سلوب  
 و در دیگر مفاصل و دو گروه ناریه موجود خواهد بود **از برای تو انقدر گفتم** یا دیگرش که مختصر گفتم  
 چونکه این را دانستی پس بیا تش بطریق لطیفه نیز باید شنیدی و آن اینکه جمله حروف این هشت جملها  
 سابقه یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و غیره هفتاد و دو میشود چنانچه از ضرب (۱۲) در (۶) این امر بر محاسبان واضح  
 تر است پس (۴۲) فرقه است ناریه از امت مرحومه کسانی که از مذلولات اصلی این هفتاد و دو حرف  
 انکاری آمدند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِطَرِيقٍ مَّا لَمْ يَكُنْ لَطَرِيقًا مَعَ تَمْدُوحٍ وَ لَا وَاصِثٍ رَوَّاحٍ  
 حَذَّ كَهْرُ اللَّهِ فِيهِ انکار ایشان ظاهر و باهرست و گروه ناجیه کسانی باشند که از مذلولات اصلی این حرف  
 روگردانی نمایند و قدم بقدم اقبال ایشان نمایند چنانچه فرقه واحد اهل سنت و جماعت که مختصر اند  
 زمانه بزم ارباب ائمه اربعه متفق الاصول مختلفه الفروع بموجب اختلاف اَصْحَابِ رَحْمَةٍ و اما فرقه  
 جدید و محدثه و با سیه ایشان نیز در فرقه است زانفعه ای منکره داخل اند بسبب آنکه امیر المؤمنین علیه السلام را  
 صاحب بدعت می دانند بسبب ترویج میت رکعات تراویح و نیز بسبب استنجاء بکلوخ بعد از بول چنانچه  
 در جامع الشواهد است نکته دوزخی بودن بد و وجهی باشد اول بجمالت دوم بحسد چنانچه قوله تعالی  
 لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ ذُنُوبَهُمْ و ال برین معنی است و مذموم ترین ایشان فرقه اخیر است  
 چه دیده و دانسته محض از جهت حسد مبغوض حق تعالی میگردند پس میگویم که دوزخی بودن (۴۲) فرقه  
 از امت مرحومه محض از جهت حسد است ورنه ظهور فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند اظهر من الشمس  
 چنانچه گذشت مگر بطریق نکته یکی از دلایلش اینست لفظ حَلَّكُمُ سَهْرًا است و بحساب جبل حدوش (۴۴)  
 می شود پس خود کلمه حَسَدٌ دال است بر نیکه و دوزخی بودن ایشان محض از حسد است و پس و حکم شسته  
 نمونه از خروارے تصدیق این دعوی است که صاحب تفسیر منظر العجائب یعنی مولوی لطف الله کنوی  
 مرحوم از کتب معتبره شیعیه نقل کرده که ائمه ایشان گفته اند استنجاء بکلوخ بعد از بول خوب است مگر فعل  
 سُنَّیان است و بدعت عمری نباید کرد انتی ظریفی این مقوله ایشان دیده یا شنیده از یکی از میان

این هشت جملها  
 سابقه یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 و غیره هفتاد و دو میشود  
 چنانچه از ضرب (۱۲) در (۶)  
 این امر بر محاسبان واضح  
 تر است پس (۴۲) فرقه است  
 ناریه از امت مرحومه کسانی  
 که از مذلولات اصلی این  
 هفتاد و دو حرف انکاری  
 آمدند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
 بِطَرِيقٍ مَّا لَمْ يَكُنْ لَطَرِيقًا  
 مَعَ تَمْدُوحٍ وَ لَا وَاصِثٍ  
 رَوَّاحٍ

نکته دوزخی بودن

نکته دوزخی بودن



پرسید که بعد از بول چری باید کرد گفت آب پاک باید نمود پرسید اگر آب میسر نیاید گفت از آب بن  
 اگر استعمال کلوخ نباید کرد آن ظرف خندید که برای پاکی مبرز یعنی مخزن قاطع چند کس باید که آب و بن اندازد  
 چه همواره نتیجه صد خدا را می باشد و نعم و قیل **ع** صف و خفت و در عدد و آری که خادجی بخوابد  
 شد شکیه: شتی و حبت علی رکن حساب و یک دان تعداد آن باشد یک: لطیفه دیگر هم در معنی  
 قبل از تسلط حکام انقشیه و الیان که منتهی او ده هزار و افش بود و نه باسے چو بار سنی که بر سر سلطان قائم بود از  
 عجز شربت بول او را گرفته مضطرب گشت بجهل خود را بگوشت رسانیده از بول استقراغ نمود از کلوخ استغیا  
 نتوانست آب را بجا طهارت بر و سلطان این امر از وے مشاهده کرده دانست که وی نیز از امامیه است  
 بوقت نماز او را همراه خود به نماز برد ایشان چون با امامت خاستند چو در تنها بگوشت از مسجد بطریق اهل تسنن  
 نماز را ادا نمود سلطان را عجب آمده بطریق اعتراض از وے پرسید که چو بار پیشاب را چگونگی کنی و نماز را  
 چون میگزاری چو در دار دانست که سخن از کجاست دست بسته عرض نمود که شاها بمنزله بل شیع بول سلیم  
 و بمنزله بل تسنن نماز میخوانم چونکه شاه عالی حوصله والا اہمت بود و بر عجب و شوکت شاهی از وی حمل کرده  
 تبسم نمود آدم بر اصل مدعا سوم اینک هر دو جمله سابقه ازین برش حمله از حروف منقوطه مجر و اند فقط  
 بسبب یکتا و متفر و بدون سمیان هر دو جمله از سائر مخلوق چنانچه در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفته اند  
 ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر اچارم اینک از دلوات این برش حمله در خارج تنادات حق تعالی  
 از نظائر و امثال پاک و منزه است و شان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر چه از وی مراتب و قرب حق  
 فوقیت تامه مطلقه میدار و قانما بموجب قولہ تعالی قل لا انا بشار مثکم لعلی الی در خارج از  
 نظائر و امثال منافات نمی دارد و بنا بر این گفته می شود که حق تعالی از دلوات اصلیه حمل نیچنان باقی مانده  
 نظیرے کامل خود و وجود و هر دوست و بیگانه و ولایت کرده و پنجه دست ازان تعبیر نموده پس هر  
 خاصیتے که حق تعالی بذات پاک هر یک از ایشان محسوس ساخته یک یک انگشت پنجه را بهمان صفت  
 مخلوق کرده است پس هر که از اوصاف انگشتان همین پنجه عبرت بگیرد و از حکمت ایزدی چشم دوری  
 اختیار نماید حکم آیت یقیم لی بعض الظالم علی یدیه بخیر از همین پنجه دست تعذیبهای گوناگون  
 چشم و اگر داند شود چنانچه در عرن نیز از پنجه تعذیب داده می شود و اگر یاد یا لله و آن اینک که گشت  
 را از چهار انگشتان دیگر بر یک طرف و قوی تر و در کسب و کیفیت مخالف از همه آفریده و قیام کل پنجه بدان

لطیفه در بار طهارت

انقاص سوم

اشارة چارم

لحنه زبده  
لغات از این  
را در کتب  
باید داشت  
توزیر ۱۱



موقوف ساخته که بدون آن همه بچه بیکاری باشد و اینست بجنسۀ نظیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در کیفیت و کمیت قرب و منزلت از همه بیکتای اهل دنیا و آخرت است و موقوف علیه آفرینش مخلوق و اگر وی صلی الله علیه و سلم در دم نبوت همه مخلوق محفل و بیکار بودند و بس فاضله

چراغی که تا ابد نیر و خشت نور از چشم جان روشنی بود و در او

کیما اتصال با ایهام است و دیگر بهر جا و بهر حال و در هر کاس از خرد و بزرگ معیت ایهام نمی گزارد و چنانچه ظاهر است بخلاف دیگر انگشتان که در هر کاس با انگشت نه بین علاقه و خصوص نمیدارند و اینست صفت و اتصال خلیفه اول با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قرب و منزلت و هم معیت تامه و مدام خلافت

و در سایر امور چنانکه برابر با سیر محسوب نیست و بنا بر آن قوله تعالی تَأْتِي السُّبْحَانَ إِذْ يَخْلُقُ الْغَارِ

در قرآن خاص و در حق وی در و دیافته و این تعبیر بطرز غریبه بنام نامی وی است و ابو جمل شد

نیم و پایش فتاد و ز قلب رکاب تپی پانهاد و یعنی کله رکاب را از الف تپی و خالی ساخته عکس نموده

مانیمه بالای ابو جمل ترکیب داده نام سامی ابو بکر گردد و خاصیت انگشت میانه اینکه از هر انگشت

همسران خود قدر آور و قوی تر بهیست و اینست صفت خلیفه دوم عمره که وی از هر سه خلفای حق

و دیگر در حق انتظام و سلام بر همه کفار قوی و سخت تر و نیز طول القامت بود که اسلام از غلظت

وی بر تو ظهور گرفت و لهذا فاروق لقب یافت که اسلام را از کفر و حق را از باطل وی فرق داد و

خاصیت بفرایکه انگشتان راست و چپ چون از وی بچیده شوند و منعقد گردند و تنها او را راست

نمانند چار ناچار بچی میگراید و راست ایستادن نمی تواند و از ایستادن بدین دیار روی آن نیز بفری

خسیدگی قیام تام می نماید بخلاف هر سه انگشت و دیگر که از بچیدن انگشتان بدین دیار آنها چندان خسیدگی

نمیدارند و این نشان کمال ترجم است که با وجود آسودگی و آرام خود از افتادن و تکلیف همسایگان

راست ایستادن نمی تواند و بهر عیش بر وی تلخ تری گردد و چنانچه جوان مرده هم درین معنی گفته

من از مینو ای نیم روی زرد غم مینوایان دلم خسته کرد کیے را بزرگان بود و دوستان

کجا ماندش عیش در بوستان و اینست صفت امیر المومنین عثمان چنانچه تار مال و نوال وی در راه

چون روز روشن است و خاصه ترجم وی در بلوای مصطفی که با تشنگی و گرسنگی بچینتها شربت شهادت چشید

و حضرت ایشان با وجود قدرت خواست که اهل قلم بودند و امیر المومنین علی را نیز اجازت بدفع شربت شهادت



در بعد از حضرت ایشان ممکن نبود و چنانچه برابر آن پوشیده نیست. و مثال امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ  
است که از همه پست قدم و آخرین همه بود چنانچه فقره کلی استنباط شد که لا علی مشهور است و نیز مشهور است  
که بایستی علی در میان خلیفه اول و ثانی بر اوست می گذشت رضوان اللہ علیہم ائشان سهر و بلند بالا و وی  
در میان پست قدم بود و یکی از ایشان بطریق ظرافت فرمود یا علی اَنْتَ فِئْتَا كَالْتَّوَانِ بَيْنَ لَنَا یعنی  
تو در میان ما هر دو چنان کوتاه قدمی باشی که حرف نون در میان لفظ لَنَا علی را تقسیم کنان جواب فرمود  
لَا اَنَا فِئْتَا لَكُمَا لَكُمَا یعنی من اگر در میان شما نمی بودم شما بجز از این هیچ باقی نماندند و ظاهر  
است که چون از کلمه لَنَا حرف نون دور کرده شود لاکه حرف نفی است باقی می ماند و الله اعلم بتعبیه  
و این تشریح که در تفصیل پنجم دست کرده شد از تلقای انفس خود دست بلکه حق تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا  
بدین اوصاف موصوف ساخته چنانچه در غنیة الطالبین در فصول عقائد آورده است و وی جَعَلَ بَيْنَ  
مُحَمَّدٍ عَنْ آيَةٍ فِي قَوْلِهِ هَكَذَا وَجَلَّ مُحَمَّدٌ سَمْعُكَ اللهُ كَمَا بِالْاِسْتِقْلالِ او را تنها ذکر فرمود

وَالَّذِينَ مَعَهُ آمَنُوا فِي الْحُمْرِ وَالْبَيْتِ وَالْعَاسِرِ وَالْعَرِيشِ الْمُبْرَكِ وَآمَنُوا عَلَى الْكُفَّارِ  
عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَرَحْمَةُ بَيْتِهِمْ عُمَانُ بْنُ عَمَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا سَجَدَ أَعْلَى بْنُ  
أَبِي طَالِبٍ الْحَدِيثَ وَطَلْحَةَ الْأَكْثَرُ نَازِبَةُ الصَّلَاةِ لَقِبَ شَدِيدُ وَدُوْنُكَ لَسِتِي قَدَا لَوَازِمُ رُكُوعِ وَجُودِ  
اِسْتَبْرَأَ بَرَانِ سُرْعَا سَجَدَ أَفْرُودَ وَفَرَمُودَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَائِمًا يَصِلُ مَا نَحْنُ فِيهِ وَبِغَيْرِ  
شَدِيدِ قَائِمًا يَصِلُ فِي الْخُرَابِ تَاكِدُ قَيْنَا لَوَازِمَاتِ خَارِجِيَةِ نِيْزِ حُلِّ اِسْمِ كَلِمَاتِ قَرَأْنِيَةِ طَلْحَةَ بَرِغْمَا  
رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا اِنْجِزْنَا اَوْ اَحْطَا نَا ۝ زَبَانِ مِنْ بِيَانِ مَنْ مَكْرُوْدَانِ بِحِكَايَةِ (۳) ۝

چو از اذکار وی دل گشت شادم | حدیث دیگرش آمد بیادم | در تذکره الاولیایست که روزی  
ابو خنیفه در گرما بود و دیکه را دید بے ازار بعضی گفتند فاسق است و بعضی گفتند بهر بے است ابو خنیفه  
چشم بر بست آن مرد و بے چا گفت ای امام روشنائی چشم از تو کی باز گرفتند گفت انگاه که ستر از تو  
برداشتند لطیفه گو نیز که بایک کبر بادشاه پند نزد پارسائے صحرائین حکم زیارت رفت چون  
نفتند فقیر بای خود را بسوی سلطان دراز کرد و دیکه از مصاحبان بطراز وی پرسید که ای درویش  
پای را از کی دراز کرده گفت از وقتیکه دست را در کشیده ام شاه گفت راست است  
چو سر و دست طمع گر کنی ز خود کوتاه | سز که پای و دین بخت دراز کنی حکایت (۴۴) در شاه و نظائر



آورده و نیز در تذکره الواعظین از ظهیر بن نقل کرده که از تقوی ابو حنیفه آنست که چون ابو یوسف را از مرض صحت یافته بتدریس علم مشغول گشت با عتقاد آنکه ابو حنیفه در عیادت وی کمال افسوس بر فوت علم و نموده بود اگر بمیرد چون خبر ابو حنیفه رسید شخصی را پنج ساله آموزانیده پیش وی فرستاد تا که بر قصه علم خود واقف گردد و از فوائد علم محروم نماند و چون از جواب مسائل عاجز گشت رجوع با امام نمود امام او را فرمود دنیا و در ترازوی گمراهی که مسائل قصار سبحان الله کی که در اجاره مسائل را نمی دانند چگونه تکلم در دین نمایند ابو یوسف نام گشت پسر از جواب با صواب مستفیذ گشت و آن پنج ساله اینکه مسئله اولی که از او از جامه شخصی افکار نمود و بعد از آنهار نیز ده کس ششسته رسانید پس این قصار مستحق اجرت است یا نه ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتم پسر ساعتی تا بل کرده گفت که مستحق اجرت نیست باز سائل گفتش غلط گفتم از دو بار غلط کاری خود متحیر گشت مسئله دوم دخول در نماز بفرض می شود یا بوقت گفت بفرض سائل گفت خطا کردم بعد از آنکه گفتم که بوقت یا بفرض می شود و در این مسئله سوم مرغی از بالا در گوی که بالای آتش بود و در افتاد و بمیرد و در آن دیگر گوشت و شوربا می بخشد آیا این گوشت و شوربا خورده گردید یا نه ابو یوسف گفت بلی سائل گفت خطا گفتم پس از آنکه گفتم که باز خطا گفتش پس متحیر گشت ابو یوسف مسئله چهارم زن کتابیه که منکوحه مسلمی بود و بمیرد حال آنکه ازین شوهر مسلمان حامله بود پس در کدام مقبره دفن کرده شود گفت در مقابر مسلمین گفت خطا گفتم پس از آنکه گفتم در مقابر اهل ذمه گفت خطا گفتم ابو یوسف از دو بار خطیه و سه حیران ماند مسئله پنجم ام ولد شخصی بغیر از اجازت از مولای خود یکس و دیگر نکاح خود بست پسر مولای و سه وفات یافت آیا برین کنیز عدت از مولی لازم است یا نه سائل در هر دو صورت نعم و کلا خطیه وی نمود پس متحیر گشت ابو یوسف در دو قصه علم خود معترف گشته نزد امام عظمی رجوع نمود و بر آن این معنی حق تعالی بر اے تعلیم بابا حضرت فرموده صلی الله علیه و سلم که هر وقت بگوئید زحمتی عمل کرد و مانند لاند بیابان هند بر یکدیگر و سالهای اردو خطیه المیه مجتهدین بناید نمود و پس از طعن و تشنیع بسیار فرمود

تحریص تجمیل علوم جوابهای هر پنج مسأله از امام بنشینید

که شاید کار بندگی چون بدانی تو صبح مسئله اول اینکه اگر قصار آن جامه را پیشتر از آنها ششسته باشد مستحق اجرت چرا که درین صورت گذاردن در دست و با اجازت مالک مزدوری کرده

از این روایت

عنه



و اگر بعد از انکار شسته باشد پس مستحق مزد نباشد چه اگر وی با نثار فاسد بگشت پس عقد اجاره فاسد گشت  
 و آنکه بلا تفصیل مذکور مطلقا در برود عصمت که در بعضی گفتی خطا کردی تو ضیح نماند این که شروع در نماز بهر دست  
 چه بکبر فرض است و رفع یدین سنت و آنکه تنها گفتی خطا کردی تو ضیح سوم اینکه مرغ بالا جماع  
 مردار است بهر حال پس قابل خوردن نیست و همچنین است حال شور با در نا پاک شدنش و تخلیه طوی با طرام  
 و حال گوشت آنکه اگر بعد از پنجه شدنش و سکون غلیان مرغ در آن افتاده باشد آن گوشت راسه بار و در  
 آب طاهر جوش داده بخورد که از مرغ درین صورت چیزی نه جذب نگردد و اگر در حالت جوشیدن  
 و یک افتاده باشد پس همه نا پاک است قابل انداختن و آنکه مطلقا بدون تفصیل لا و قعده گفتی خطا  
 کردی تو ضیح چهارم اینکه آن کتابیه بر یک طرف از مقابر کفار و یا اهل کتاب دفن کرده شود مگر در  
 او از قبل که گردانیده شود بطوریکه روی بجه اش سمت قبله آید چر و می بچ و شکم او در بطون پشت مادر می باشد  
 تو ضیح مسأله پنجم اینکه اگر شوهرش با وی دخول کرده باشد عدت لازم نیست که بسبب دخول شوهر حائض  
 مولی منقطع گشت در نه عدت واجب است **ع** از اعظم بهر تقدیر راضی شو پسندیده ترا حرام باشد

در اسلام و کفر و ایمان

لایحه ای بسبب علی  
 علی خود را می  
 قائل باشد  
 لایحه ای خود را  
 عالم دانسته  
 لایحه ای خود را

تعلیم علوم و ادراک موجب از دیاد و فساد میشود و هر یک از این معنی گفته شد <b>ع</b> آنکس که بداند و بداند که بداند		
آنکس که بداند و بداند که بداند	او همچو گهر در تیره دریا میماند	ای علم را
آنکس که نداند و بداند که نداند	او نیز خرف خویش بمنزل برساند	ع
آنکس که نداند و نداند که نداند	بیدار کنش زود که او خفته نماند	ع
آنکس که بداند و نداند که بداند	که آن بسیار مغرب است و محبوب	ع
آنکس که بداند و نداند که بداند	بیابان شود زمین این قصه خوب	ع

**حکایت (۵)**  
 در برقه لغمان آورده و نیز در  
 تفسیر کبریت که شخصی بمن طلاق نمود که من بپناه رمضان در روز بادن خود مباشرت کنم پسر و در تقارن  
 رفت که ازین جماع بمن و نیز بزم نم هر دو کفار لازم آید و اگر از مباشرت دریغ نمایم زخم طلاق گردد  
 چه توان کرد در حال آن از هر که می پرسید بمنزل مقصود نرسید تا آنکه ادا بود ضعیفه را پرسید فرمود که از میان  
 خود بپناه رمضان سفر کن و در حالت سفر بادن خود مباشرت نمای که درین صورت بمن نماند و عیاش

در تقارن







عالم فانی را پدر و فرمودند که تا آئین که اجبوت در بغداد و باب الکرم مدفون گردید رضی الله عنه  
 در جناب غوث الاعظم قطب عالم که نورش تافت از منابهای سننیش کمال عاشق کمال  
 و عاشق و آن تو معشوق آئی و در سنه ثمان و ثمانین و اربعه هجری که سال عمر آنحضرت هزار و پانصد و هجده  
 قدم سعادت لزوم از دنیا داشت و قصد اشیاخ و علای سنت و اعیان دین نمود اول قرآن عظیم را  
 بنعت ایقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین استماع حدیث نموده تحصیل علوم و تکمیل آن فرمود و در  
 جمیع علوم اصولا و فروع و ادبها و خلافا از جمیع اعلام بغداد بلکه کافه علمای بلاد و رگدشت حتی قاق  
 الكل فی الکلی و صا و نحو فتح الحبیع فی الحبیع بعد از آن حق تعالی او را رزق قبول تام و عظمت  
 عظیم در قلوب خواص و عامه نهاد و بمرتبه تطبیق کبری و ولایت غلطی مخصوص گردانید و جمیع طوائف  
 از فقها و علما و طلبه و فقرات اقطار ارض و آفاق عالم توجه بجناب عرش آب اوداد و مینای معکنت از  
 محبت قلب او بر ساحل لسان جاری ساخت و از ملکوت اعلی تا بسط اسفل صیبت کمال داد و از راه  
 او را قلند و علامات و کرامات او از آفتاب نصف النهار ظاهر و مایه تر گردانید و کل اولیای وقت را در قلوب  
 قدم او دایره امارت گذاشت تا ما مورشدین عند الله بدین قول او قد فی هذی علی رقبته کل و لی  
 الله و جمیع اولیای وقت از غائب و حاضر و قریب و بعید و ظاهر و باطن گردن اطاعت و سرانقاید بر  
 او نهاد و خواتین التوح و طمعاً فی التزید فهو قطب الوقت و سلطان الکونین و انتی  
 نقل است که چون کار ایشان بشهرت رسید یک صد فقیه از او گویا بغداد برای امتحان علم ایشان جمع  
 گشتند پس هر یک از آن صد فقیه مسائل خویش را مستخرجاً من فروع در مجلس شریف گردانیدند شیخ رحمه الله  
 سر مبارک خود را در گردن بپایان خواند و اخذ پس ادرینه مبارک شیخ در میر قی از نور ظاهر گشته و در سینه آن صد  
 کس در آمد و هر آنچه در صدر ایشان بود آنرا از محو و نابود گردانید و ایشان بهیوت و مضطرب ماندند و یکبارگی  
 شور و غوغا فرمائی بر آوردند و جواهر را پاره کرده منبرهای خود را برهنه نمودند و انظار حضرت ایشان کبرسی  
 بر آمدند و جوابهای شافی جمله مفضل ایشان را فرمودند تا آنکه آن همه بفضل شیخ و معرفت گشتند کما  
 قاله الشعراء فی الطبقات انتی و در بعضی رسائل معتبره مناقب آورده که از شیخ محمد عثمان  
 بغدادی منقول است که باره آنحضرت بر باد حج بکه مفضل تشریف برده بعد از اقامه مناسک چون  
 بقصد زیارت روضه مطهره و خطبه قدسیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید تا چهل روز دست بسته و بر روی



مقدس البتاه با جوش درونی و خروش باطنی این اشعار را شعار خود ساخت

وَنُؤَبِّنُ كَمَوْجِ الْبَعْرِ بِلْ هِي الْكَدْ	كَلَمًا مِثْلُ الْجِبَالِ بِلْ هِي الْكَدْ
وَالِكَيْتْ عِنْدَ الْكَوْنِ لِمَا ذَا عَقَا	كَمَاجِ الْبَعْرِ ضِ بِلْ هِي أَجْعَرَا

در اندیشه و خروش باطنی

چون چهل روز درین خط در گذشت یکایک دست مبارک از خطره مقدس نمودار گشته تا آنکه بعد از  
 پدیده دادن و مصافحه نمودن قائب شد و اذان ایشانرا سعادت دارین و مغفرت کونین حاصل گردید  
 و بعد از آن رساله آورده که فرزندان صلیبی مردانه آنحضرت رضی الله عنه نفرمودند و حضرت  
 محمّد الدین ابن العربی دهم پسر روحی ایشان است و آنچنان است که شیخ علی والدین عربی بسبب  
 نبودن اولاد اکثر اوقات پیغمبر و دل و افسرد خاطر می ماند و یکی از معقدان خالص آنحضرت می بود  
 باست آنکه تابی دل تنهای اولاد را بحضرت ایشان عرض نمود و بجهت خواست فرمود که در قسمت  
 نصیب تو فرزندی نیست فاما یکی از فرزندان خود تو خواهم داد و او را حکم داد که فردا وقتی که من در او را بخوانم  
 خود بشغول بیا شوم و یا و پشت خود را با پشت من متصل نموده باید نشست و درین باره ترک ادب و خیال  
 نیاورده موافق حکم من عمل باید کرد امید که فرزندی عنایت کرده شود مگر بنام محمد باید نامید و محمّد الدین  
 لقب شیخ علی بغدادی آن همچنان عمل آورد و شب آینده را با مشکو به سر برد که بعد از آن شب باره را گردید  
 و بعد از گذشتن سه ماه چون حضرت محمّد الدین ابن العربی متولد گشته بجهت تقدس آورده شد فرمود سبحان الله  
 چه عجب شخصی متولد گشت که زبان و لسان من خواهد بود و او اسرار الهی که اولیا را اند از ما اندیم و برهنیای  
 خود داشته اند آنها را ظاهر خواهد نمود و در وقت خود قطب گردد حسب فرموده آنحضرت رضو و عهد خود در علم  
 ظاهری و باطنی یکتای زمانه گشت و ایشانرا علم لدنی بود که وقتی از استائے خوانده و نه گایه از مرشدی  
 تعلیم یافته **یک نظر فرما که مستغنی شوم ز انبای جنس** چنانچه در علم و توحید و غیره تصنیفهای عالییه و کار خود  
 گذشته نموده آنها کتاب مطهر فصول حکم و نسخه متبرکه تفویحات یکدیگر که مشهورترین زمانه اند الغرض که فضل ظاهری  
 و کمال باطنی محمّد الدین ابن العربی رحمه الله علیه هم بسبب دعا و توجه غوث پاک بود آری  
 اولیا را هست قدرت از آنکه **تیر رفته باز گردانند ز راه** آننانکه خاک را بنظر کیمیا کنند  
 آیا بود که گوشه چشمی با کنند تا باشد که در زمره فارغ بالان و اکیم الله و احسن و کامع المستقین  
 و نیز کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جبر بود که سامع را عجبی و شیبی در دل می افروزد و از جمله خوارق کلام و کلام بود



که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و کعب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمی شد و در وقت  
تکلم او یکس از جر سکوت و انصاف گنجایش نداشت و هر که نظر بر جلال با کمال اوقات می اگر چه در وی  
قنات قلبی متکلم بود و ششوع و حضور دست داد و هرگاه مسجد جامع برادر می خلافت همه  
دست بردار بودند و حاجات خود از قاضی الحاجات خواستند نقل است که از قبر کی شورش  
غوغا بر می آمد تا آنکه مردم ازان کمال آرزو گشتند خبر آن بجناب وی عرض ساختند فرمودند که  
صاحب این قبر را بای میوه بود و بالضرورت حق تعالی او را بدان سبب رحمت کند بعد از ان سماعت کس  
از ان قبر فریاد نشنید قاله الشعرانی نقل است که روزی آنحضرت و مسجد جامع عطسه زد و از مردم  
آواز یَحْصُكُ اللَّهُ وَ یَرْحَمُ سَیِّدُکَ چنان برخاست که خلیفه عهد مستجد بالله و در مقصود جاهل شست  
مستقیم شد و پرسید که اینچه فریاد است گفتند که شیخ عبدالقادر عطسه نه است و مردم تشبیه او کرده و اما علم  
آنحضرت چنان بود که بای شخصی نزد ایشان آورده شد که دعوی میکرد که حق تعالی با چشم سر دیده ام  
از وی پرسید که این نقل ز تو راست میکند گفت بله او را ز جر فرمودند و ازان قول او را منع فرمودند پس  
کس درین باب از حضرت ایشان پرسید که وی درین قول حق است یا مبطل فرمودند که حق است مگر التماس  
شده است بروی بدین طور که وی بصیرت خود یعنی پیش دل نور جمال مطلق را مشاهده کرده پسترسید گشت  
از بصیرت وی بسوی بصیرت چشم سر وی اعتماد نور مذکور پس دید بصیرت وی بسبب بصیرت وی دروای که شعاع  
بصیرت وی متصل بنور شهود بود پس گمانش آن شد که چشم سر وی دید آنچه مشاهده اش بصیرت میکرد و در این  
نیست که بصیرت وی بسبب بصیرت وی دیده است و پس وی نمیدانند این فرق را قال الله تعالی فَمَنْ حَاجَّكَ الْکَافِرُ  
یَلْتَقِیْا بَیْنَهُمَا کَبْرُخَ لَا یَنْفِیْا کَیْ حَاجَّكَ مِنْ عِلْمَی حَاضِرِیْنِ سَبَبِ شَنِیْدِیْنِ اِنْ بَرَأَ صَاحِبِ وَیْ  
از هوش رفتند و بسیار ازانان حاکم را چاک زده برهنه سر و پاره میابان گرفتند قاله الشعرانی در وی  
قاری آتیه را از قرآن در مجلس او بر خوانند و آنحضرت وحی و تفسیر آن بیان فرمود و وحی دیگر و دیگر تابان  
و چه و تا اینجا علم حاضران مجلس همراه بود بعد از ان در بیان وجوه دیگر شروع نمود و تا ربعین و چه اوقات تا  
فرمود و هر چه رسانند با اتصال رسانید و بر سر وجه دلیله و هر دلیله را تفصیله داد که موجب تعجب حاضران  
گردید و بعد از ان فرمود گداشتیم قال و باز آدمیم بحال لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ اِنْ کَانَ  
گفتن و شورش و اضطرابی در دل های حاضران افتاد و جامها پاره کردند و در وی بصیرت اندان آنحضرت

لله و یَرْحَمُ سَیِّدُکَ  
چنان برخاست که  
خلیفه عهد مستجد  
بالله و در مقصود  
جاهل شست  
مستقیم شد و پرسید  
که اینچه فریاد است  
گفتند که شیخ عبدالقادر  
عطسه نه است و مردم  
تشبیه او کرده و اما علم  
آنحضرت چنان بود که  
بای شخصی نزد ایشان  
آورده شد که دعوی  
میکرد که حق تعالی  
با چشم سر دیده ام  
از وی پرسید که این  
نقل ز تو راست میکند  
گفت بله او را ز جر  
فرمودند و ازان قول  
او را منع فرمودند پس  
کس درین باب از حضرت  
ایشان پرسید که وی  
درین قول حق است یا  
مبطل فرمودند که حق  
است مگر التماس شده  
است بروی بدین طور  
که وی بصیرت خود  
یعنی پیش دل نور  
جمال مطلق را  
مشاهده کرده  
پسترسید گشت  
از بصیرت وی  
بسوی بصیرت  
چشم سر وی  
اعتماد نور  
مذکور پس  
دید بصیرت  
وی بسبب  
بصیرت وی  
دروای که  
شعاع بصیرت  
وی متصل  
بنور شهود  
بود پس  
گمانش آن  
شد که چشم  
سر وی دید  
آنچه مشاهده  
اش بصیرت  
میکرد و در  
این نیست  
که بصیرت  
وی بسبب  
بصیرت وی  
دیده است  
و پس وی  
نمیدانند  
این فرق را  
قال الله  
تعالی فَمَنْ  
حَاجَّكَ الْکَافِرُ  
یَلْتَقِیْا  
بَیْنَهُمَا  
کَبْرُخَ لَا  
یَنْفِیْا  
کَیْ حَاجَّكَ  
مِنْ عِلْمَی  
حَاضِرِیْنِ  
سَبَبِ  
شَنِیْدِیْنِ  
اِنْ بَرَأَ  
صَاحِبِ  
وَیْ



فرمود و هرگز عدی که با خدا بستم شکستم و فرمودت در بعضی سیاحت شخصی پیش من که داشته کا صحبت کرد با شرط صبر و عدم مخالفت پیوسته مرا در یکجای بنشاند و برفت و وعده کرد که تا نایم از اینجا برنخیزی سال تمام برین حال گذشت و من بروعهده آنجا نشسته بودم بعد انقضای مدت یکسال بیامد و مرا نشسته یافت بار دیگر همچنین وعده کرد و رفت تا سه مرتبه این چنین واقع شد و بخت آخر باغودان و شیر آورد و گفت که من خضرم و مامورم که با تو این طعام بخورم طعام را خوردم پشت گفتم برنیز و در بغداد برو و بنشین و ترک سیاحت کن پرسیدند و این مدت سال قوت از کجا بود گفت از هر چه پیدا میشد و بر زمین افتاده میبود باره از که پرسیدند که خلق چیست فرمودند که من خلق این است که بجای خلق در توابت کند چون در حق مطالعہ ثانی نقل است که در متفیکما آنحضرت برای وعظ بکبری برمی آمد با نوار علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاهدۀ سبیت و عظمت ساکت و صامت میبودند ناگاه در میان کلام میفرمودند مَضَعُ الْقَالِ وَ عَطِيفَاتُ الْحَالِ این گفتن در مردم مضطرب و وجود حال در آمدن یکبارگیه و فریاد می در آمد و دیگرے در جلوه پاره کردن و راه صحر اگر فتن و دیگرے بیوش می افتاد و جان میداد و وقتا بودے که از مجلس وعظ آنحضرت بنجاز با بیرون می آمد از جمت غلبه شوق و هیبت و تصرف و قنوان عظمت و جلال او و از انچه از خوارق و کرامات و تجلیات و عجائب و عرائب و حدوث اشیا می عجیبه و ظهور امور غریبه در مجلس وعظ آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد صبر و احصاء است و وی فرمودند که دوام بلا خاص است باهل ولایت کبری تا که همواره ایشان بدان سبب در حضرت رب باشند و بدان سبب از میل کردن بسوی غیر منع شوند و تیر چون بلای برسد دائم شود دل وی قوی گردد و هوا و هوس وی ضعیف شود و نیز فرمودند علامت بلا آنکه برای عفویت و مقابله خاصی باشد آنست که در آن صبر نباشد و باشد در آن بلا شکوه و شکایت ب مردم و خجوع و فزع بسیار و علامت ابتلا آنکه برای تکفیر گناهان و نیست و نابود کند که خطاها باشد آنست که وجود مجربل باشد در آن بدون شکوه و بدون خجوع و بدون گران شدن او امر و طاعات و علامت تسلط بر اے نفع و جات باشد آنست که وجود رضا باشد در آن و موافقت و طماننت نفس نیز همراهش بود و وقت انکشاف آن و نیز فرمودند هرگاه که در دل خود بغض شخصی را یافتی یا محبت او را پس در هر دو صورت

دایضای همدرختیان درختان

در بیان و عظمی و شایان



افعال و برادر کمال باشد منت و اول الصلوة سلم پیش کن پس افعال وی اگر در آن هر دو محبوب باشد  
 تر لازم است که او را محبوب خود سازی و اگر کرده باشد افعال می در آن پس مکره و دومی او را تا محبت  
 و دشمنی تو او را بهای نفس نباشد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا تَشْتَعِبُ الْهُوَى يُغَيِّبْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَالْعَالَمَةُ**  
**الشَّرَافَةُ نَقْلٌ** است که تاجری پیش از آنحضرت آمد و عرض کرد که پیش من یالی است از غیر زکوة خواهد که  
 از آن بفقرا و مساکین صرف کنم ولیکن مستحق را از آن مستحق باز نمانم حضرت شیخ بهر که مستحق دانند بدهند  
 فرمود بده هر که خواهی از مستحق و غیر مستحق تا اثر آن حق تعالی بدو نماند مستحق آنی و آنچه مستحق آن  
 نیستی اما در حق فضل اصحاب و مریدان وی رضی الله تعالی عنه نقل است از جماعت شیخ  
 قدس الله اسرار بهم که فرموده اند ضامن شده است شیخ عبدالقادر در مریدان خود را تا روز  
 قیامت که نیرود هیچ یک از اینها مگر بر توبه نقل است از مشایخ که از آنحضرت در پرسیدند که اگر شخصی  
 خود را بتوبه باز بست و نامزد کرد و منتسب بخدا بود لیکن بیعت نکرد و توبه از دست تو غرق بپوشید  
 و در اصحاب تو معدوم باشد و در فضائل ایشان شریک بود یا نه فرمود هر که منتساب کردین  
 و خود را بآن نسبت بنام من قبول کند و ارحم بجهان و تم و رحمت کند بروی و توبه بخشد او اگر چه  
 بر طریق مکره باشد و وی از جمله اصحاب و مریدان من است و پیر و درگاه من عز و جل افضل خود  
 وعده کرده است مرا که اصحاب مرا اهل ذنب و تابعان طریق مرا و هر که محبت من بود در بیعت  
 در آمد و در حق مریدان من حق تعالی فرمود که این همه استو بخشیدم بعت پروردگار که دست حمایت  
 من بر مریدان من مثل آسمان است بر زمین اگر مرید من چه نعمت من خود جیدم بعت پروردگار و جلال  
 او که از پیش او عز و جل نروم تا مرا با اصحاب من به بیعت نبرد و فرمود من دستگیری میکنم هر که را  
 از مریدان من مرکب بلغزد و از پای در آید تا روز قیامت و فرمود مرا در هر طویل محلی است که تفاوت  
 کرده نشود و خجسته است که سابقت کرده نشود و مرا در هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود  
 و هر منصب خلیفه ایست که عزل کرده نشود و فرمود هر گاه از خداوند تعالی چیزی خواهید  
 بوسیله من خواهید تا خواهش شما با حاجت رسد و فرمود هر که استعانت کند من در هر کس  
 کشف کرده شود آن گرفت از او هر که منادی کند بنام من در شدت کشاده شود آن شدت  
 از او هر که توسل کند من بسوی خدا در حاجت قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود کیسه

نقل است در جمیع اصحاب و مریدان احوال مریدان غوث پاک



دو رکعت نماز بگذارد و بخواند و هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بعد از آن درود بفرستد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از سلام و ادائی بخواند آن سر و صلی الله علیه و آله را بیدان یا زده گام بجانب عراق برود و نام  
 مرا گمید و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواند و حق تعالی آن حاجت او قضا گرداند و میفرماید و مکره الله  
 اِبْعَلَدَانِی زُمرَةُ الدِّینِ اَتَعْمَقَتْ عَلَیْهِمْ حُجُوتُ النَّبِیِّیْنَ وَ الشُّهُلُ عَلَیْهِمُ الصَّعَدُ یَقِیْنُ وَ الصَّحَابُ عَلَیْهِمُ  
 یُوسِیْلُکَ شَیْخِ اسْتِیْلَکَ الشَّیْخُ عَبْدِ الْقَادِرِ الْجَمِیْدُ کَفَّ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا عَنْهُمْ اَجْمَعِیْنِ  
 اٰمِیْنِ شَهِادِیْنِ وَ تَقَبَّلْ مِنْکَ اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَ حَکِیْتُ (۶) ۵

بیا بشنوز من روضه معانی که هست این در بحر خوش بیانی | در خیرات کسان نیز دوسره نهانی  
 آورده که این سبیره والی عراق نزد امام ابو حنیفه رفت انگشتی را حاضر کرد که بران منقوش بود  
 عطاء بن عبد الله گفت که این انگشتی را نیک دوست میدارم گر چونکه نام غیر بران منقوش  
 است ازین سبب استعجالش پسند نمیکنم و حکم آن نیز ممکن نیست که بگذارم و امام رفت و بجز دیدنش  
 فرمود اگر بای بن را مدد کنانی و نقطه عبد را با لادانی (یعنی نقطه زیرین هر دو بار انقش بسازی)  
 عطاء من عند الله گردد این سبیره از شنیدنش غایت خوش وقت گردید و از سرعت  
 استخراج امام را متعجب ماند لطیفه در تفسیر کبیر در فو اند علم و علما آورده که فرزدق که شاعر  
 مشهور است یکبار از امرا هجوم کرد و گفت شد عس لقد ضاع شعر فی حکایة بالکلفه کما ضاع  
 ذکر علی خالصه یعنی شعر من در حق تو که گفتم ضائع شد چنانچه جای هر برخا لصد ضائع شد و خالصه  
 نام معشوق سلیمان بن عبد الملك بود و خالصه لطین و ذہین و غایت اوسیه بود و نیز در مرو اینین  
 مانند سلیمان بن عبد الملك خلیفه ذی هیبت و صاحب شوکت بوده چون خبر این شعر بخا لصد  
 رسید شکایتش را بخلیفه رسانید پس به حکم سلطانی به بدترین وجه از قید گران و زنجیر برداشت  
 و با چون فرزدق بمعرض سلطانی پیش کرده شد و از شدت بهیبت در رویه مقنچان ماند و بد  
 که بطیفت تمام پیش خلیفه بیا ایستاد و خلیفه سلیمان بن عبد الملك از روی پرسید که این شعر را  
 تو گفتی لقد ضاع الخ فرزدق گفت که این شعر را کسی از حاسدان من تفسیر داده است و من این  
 شعر را چنین گفته ام لقد ضاع شعری الخ یعنی ضائع بمعنی روشن است و در دو جا گفته ام پس حاسد  
 سوزنده را حلقه عین مطلع زانده است برای بدی من و خالصه در پس پرده بود چون این را بشنید

حکایت ۱ از امام

لطیفه خدایات باقر خرد و تامل و انکسار

عنه و نیز از انکسار باقر خرد و تامل و انکسار



از غایت سرور و اختیار از پس پرده برآمد و همه زیور که بر او بود بر فردق شکر کرد و آن زیور از ده لک درم و یارده بود پس سلیمان در بان خود را همراه و سه کرد و چون از حضور خلیفه غائب شدند بقیمت یک لک درم حاجب از پس آن همه زیور را گرفته بخالصه واپس دادند این ست یک از متلج علم که فردق بسبب علم بجای هلاک نفس خود گنج و مال یافت نکته در تفسیر کبیر گفته اگر در ده عالم باشد دست وی قطع نگردد چه ویرا میرسد که گوید این مال نزد من و دیعت است و همچنین ست حال شراب خمر که بطن سر که نوشیده بودم و همچنین زانی را میرسد که من جماع بسبب مکلح کرده ام نه بزنا که درین همه وجه حد ساقط گردد

نکته در تفسیر کبیر

وَقَالَ الْجَهْلُ بِقُلِ الْعَوْبُ مَوْتٌ لَا حَيَاةَ وَأَجْسَادُكُمْ قَبْلَ الْقَبْرِ قَبُورٌ ۝ فَإِنْ أَتَىٰ وَكَمْ تَحْيَىٰ بِالْعِلَّةِ حَيَاتٌ ۝

و کتبی که حقی الثبوت کشف و ترجمه آنکه در جهل پیش از بزرگ جلا برامگ ست

و اجسام ایشان پیش از قبر در گداز و اگر کسی بعلم زنده نشد مرده ایست که قبل از عشا و حرکت

نیمت حکایت (۴) ز اعظم مدین نکته را حقی مشهور پسندیده در ما جرای

شنوید و تفسیر کبیر آورده که جماع از محدثین مدینه مطروحه برای مناظره امام ابو حنیفه در قرات

خلف الامام حاضر شدند که او را دلیل و خوار سازد امام رخ ایشان را فرمود ممکن نیست که ما همه

شما مناظره کرده آید پس امر مناظره خود با علم شما تقویض نمایند ایشان بیکه از میان خود

اشارت نمودند امام رخ پرسید که اعلم شما این ست گفتند بله باز پرسید که مناظره من با او باشد

من ست با شما گفتند بله باز پرسید که اگر امام با او الزام شماست و اقامت حجت من بر او مانند اقامت

حجت من ست بر شما قالوا العدا امام رخ فرمود این خود چگونه صورت بندد ایشان همه گفتند

زیرا که ما همه با امام بودن و سه رضاداده ایم پس قوی و سه قوی است پس امام ابو حنیفه

فرمود بموجب تقریر شما نیز چون امامی را بر سه نماز خود متذکر نمودیم قرات و سه قرات است

پس همه ملزم شده باز گشتند لطیفه در عمده تحقیق فی بشاره آل الصدیق و نیز در

طریف از کتب ادب و نیز در ظاهر احسن و ترجمه شیخ از کتب حدیث و غیره در ترجمه

ابن جوزی آورده باره بروز جمعا بن جوزی بر سر منبر و عظیم فرمود در سلسله طریقت

روافض که اهل تسنن در اظهار مسائل خلافت فاجز بود و یک از افاض دست در گریبان می

طریقت امام از امام

نکته در تفسیر کبیر



بسبب اختلاف هر دو ایشان در فضیلت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین علی مرتضی  
 و برای فیصله نزد این جری در آمدند و علانیه از وی پرسیدند من افضل الخلق بعد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم که او بیکر ام علیه یعنی بهترین خلق است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر است یا علی  
 این جری بر آن دفع مکر و است از خود چنین گفت افضل ما بعد از من کانت ابتداء تحت  
 یعنی بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهترین هر دو ایشان کسی است که دخترش زیر کلاه وی است و فی  
 روایه من کانت بنته فی بیته از شنیدنش هر دو فریق خوش شده بیرون مسجد رفتند  
 و این جری از منبر فرود آمد تا چند روز در پوشش گشته تا آنکه فتنه فرو نشست و مراد این بود  
 و نیز آن فرقه سنی مدعی نبو و مگر ابو بکر و چه ضمیر مذکور در اینست راجع به من است و در  
 تحت حامد به سر رسول الله و آن ام المؤمنین عائشه در دست زین کاح آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و در افض تبدیل این ضامن نموده و از اینست سیدة النساء فاطمة الزهراء اراده کرده  
 که تحت کاح اسد الله بوی این کلمه از وی در لطیفه جبه است که چشم هر دو فریق را در  
 حال ابتلا از خود باز بست و در آخر چون تفصیل و تشیخ مسأله متدعیه برداشتند هر فریق حریف  
 خود را مخالف مذاق خود یافته همچنان خود را در مناقشه و خرمنه گرفتار دیدند و راجع به علوم  
 چندا بر عجز و دیگر نیز از وی نقل کرده یکدیگر پرسیده شد که چه باعث است که در این  
 سفالین جدیده چون آب ریخته گردد آب را جذب می نماید و آوازی مید هر گفت حکایت  
 و شکوای آزارهای کنکه از آنش او را رسیده باز پرسیده شد چه باعث است که  
 کوزه آب اگر لبریز کرده شود تنگی نمی پذیرد مگر نگاه که ناقص و کم کرده شود گفت تا به انید که هوا  
 داخل نشود مگر در ناقص و لغم مایل ع تو از خود پیری زان تنی میردی و پرسیده شد  
 چگونه منسوب میشود قل حسین در لبوی نیزید در حالیکه نیزید در مشق بود این شعر را انشا کرد  
 و گفت ستمه اصحاب و راویند بیذنی سلم بمن یا لعلی کف ابعثت قواک  
 یعنی تیری رسید در حالیکه تیر اندازان در قبیله نومی سلم بود کسی را که در عراق بود و هر آئینه  
 و در ترست جای تیر زدن تو - تو که دوی در ششتمه شکان او عشره و خمس مائده  
 و و فاش به دوازدهم رمضان المبارک ششمه سبع و تسعین و خمس مائده بغداد

روایه از امامان و ائمه

در کتب معتبره



و فتح شده و بیاب حرب مدفون گشت و جزو موعظی مشهور است پدر بزرگوارش بدان منسوب است  
 و وی رحمه الله الفرج (با کیم) عبد الرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد القرطبی الشافعی  
 الصدیقی البغدادی الفقیه المحدث المفسر الواعظ الحنبلی المعروف بید ابن الجوزی است  
 و کتب کثیره را در علوم متفرقه تصنیف کرده و گفته اند که بر آده آن قلبهای وی جمع کرده شد که  
 حدیث رسول الله صلی الله علیه سلم بر آن نوشته بودند پس شئی کثیر از آن حاصل گشت پس وصیت نمود  
 که پس از مرگ برای غسل من آب از آن گرم کرده شود همچنان کردند و از آن هم چیزی فاضل ماند  
 که کافی لا یجید و وی یکی از مشایخ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است چنانچه در گستان  
 در حکایت مطرب نافوش آهنگ تصحیح بر آن رفته و شیخ محدث دهلوی در مقدمه اشعه للمعات  
 آورده که ابن جوزی را کتابی است در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت  
 وضع با حدیث و علم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بحدود توهم و مخالفت آنچه  
 نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بروی بحث کرده و گفته چنانچه  
 نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و آن ابن جوزی را کتابی است مسمی بملبسین ایس بیان  
 کرده است در وی طریقه ای که راه یافته است شیطان بطواف مردم و واقع شده اند در  
 بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان نسبت  
 کرده بزرگان ابن طائفه را بکجیل و جنون و حماقت و حقیقت این نیز از تلبیس ایس است که  
 بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت او را و ظاهراً هر میشود که وی از متکرران این طائفه  
 علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته که تذکر کرده اند انصافاً  
 باین کتاب می که مورت سو وطن است بر کبار مشایخ و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته  
 است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طائفه بجهلها می شافی با چه جمع می کند  
 میان طریقین و اصلاً مید بین الفرقین و ترجمه کردم من بعض مسائل بآنرا در رسائل  
 خود خصوصاً در رساله المربعین فی الجمع بین الطریقین و بالجملة باین جوزی عالم فاضل  
 و ناکن مغرور شد بعلوم فضل و جوانی خود و بود و تصف غلیظ خشن عا کاه الله و بعید بود  
 از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه بگذاوده و درین کسب نشان



شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت حسن عقیدت بایشان و  
سلوک میگردید با آنحضرت طریقه اجتناب اعتقادنا الله صین ذلک و شمرده شده است این  
حال از وی جبل و غرور باطن علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجہ محمد یاساق قدس سره در  
فصول ستم خود در ذکر این جوزی بقرب فرموده که وی امام حافظ فصیح فہم صنف در مقام  
علوم ست و ولایت و پنجاہ تصنیف کرده و بود و در او قبول تام نزد خاص و عام و بیرون  
آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در پنهان خانہ پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ  
عبدالقادر جیلانی قدس اللہ روحہ و بر غیر وی از شیوخ اہل المعارف و بود این انکار وی  
از جملہ خذلان تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و ہم محقق دہلوی  
گفته است کہ دیدم من در حرم شریف مکہ زادہا اللہ تشریفاً و تحظیماً سالہ را کہ بود و در  
ذکر این جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مؤلف آن رسالہ گوید بر شدت  
بر دند او را بعض مشایخ و علما در حضرت شیخ عبدالقادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجلوز  
از وی پس عفو کرد شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ از وی و در گذشت از جریمہ وی پس رنم  
من بر سیدی الشیخ عبدالوہاب و ذکر کردم قصہ این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ  
از این جوزی پس گفت شیخ عبدالوہاب **بَابُ الْمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ** و فرمود وی عالم محدث کبیر است  
الحمد للہ نجات یافت ازین ورطہ انہی کلام الشیخ الدہلوی مختصراً - **فائدة** و بود نام نامی  
محدث و محقق دہلوی شیخ عبدالحق رضی اللہ تعالیٰ عنہ جامع کمالات صوری و معنوی بود و  
تعداد تصانیف وی تا بعد میرسد و ولد و محرم ۹۵۸ سنغقان **تَحْقِيقُ تَسْلِيمَةٍ** و توفی سنہ ۱۰۵۲ سنہ ۱۰۵۲ سنہ ۱۰۵۲ سنہ ۱۰۵۲  
لکائن بعد فی سنہ در زمان سلطنت جمانگیر شاہ بن اکبر بادشاہ بود و چنانچہ در ترجمہ مشکوٰۃ  
در باب غسل و فصل اول خود بدان اشارہ نموده است - **حکایت (۸)** ۵  
و گر یک داستان در گوش خود گیر اگر نہ راہ نامی و نوش خود گیر در خبرات الحسان و نیز  
و نفس کبیر آورده کہ لیث بن سعدہ گفت من در مکہ مظلوم بودم و ذکر ابو حنیفہ می شنیدم  
پس تمنای ملاقات وی میکردم تا آنکہ روزی مجمع مردم کثیر را بر شخصہ دیدم پس شخصہ را  
از ان مجمع شنیدم کہ گفت یا ابو حنیفہ پیش دستم کہ این ست آن ذات مجمع الصفات پس

در احوالات حضرت امام رضا

حکایت از امام رضا



شخصی از وی پرسید که مرا مالی است بسیار و پهری دارم تا منجا رهموده چون اورا بصرف مال کثیر  
 خروج نمایم بعد چقدرن راطلاق میدهد چون کنیزی بعوض مال عظیم برای او گیمم اورا آزاد میکند  
 پس همه مال من ضائع می شود چنان حیل سازم که ازین ورطه نجات یابم فرمود اورا همراه خود بیازاد  
 کنیزان ببر و دیگر آن کنیز را که پسند او گردید بر ترحیح وی بدی پس او گلاش دهد مملو که تست تو باز  
 گردد و اگر عتق وی کند جائز نباشد که مملو که گوی نیست لیست گفت بخدا که تعجب نینداخت مرا جواب  
 ابو ضیفه آنجا که در تعجب انداخت مرا سرعت و بی در جواب گفتن لطیفه در الف لیله پس  
 آورده که باری فاضله را با جاریه علامه در حضور بارون رشید مناظره در افتاد آن فاضل از وی  
 پرسید خبرم ده از شخصی که چون نماز فجر خواند و نظر بر کنیزی کرد آن کنیز بروی حرام بود و چون ظهر  
 خواند بروی حلال گردید و بعد از عصر باز بروی حرام گشت و پس از مغرب حلال و بعد از عشا باز  
 حرام و پس از نماز فجر بروی باز حلال گشت چگونه باشد آن جاریه علامه گفت این مردیست  
 که در وقت صبح نظر بر کنیز غیر کرد آن بروی حرام بود و بعد از ظهر آنرا خرید بروی حلال گشت و بعد از  
 عصر آنرا آزاد کرد و بروی حرام گشت و بعد از مغرب آنرا بکحل در آورد و بروی حلال گشت و بعد  
 از عشا طلاقش داد ازین جهت بروی حرام گشت و پس از فجر بسبب رجعت باز بروی حلال گردید  
 باز از وی پرسید کیست آنکه نماز خواند مگر نه بنزد و نه بسا جاریه گفت سلیمان علیه السلام بود  
 که نماز بر بساط خود خواند در حالیکه باد از آنجا که خدا به او ای برد باز پرسید که از قبری مرا خبر ده که مرده  
 خود را اجابا بجا میگردد انید گفت آن ماهی یونس بن شی بود و در قفسی که او را خورده بود باز گرفت  
 آن چیست که در اول بهیزم بود و در آخر صاحب روح که میدوید گفت عصای موسی حیث قال تعالی  
 فَاِذَا حَمَىٰ حَبِطَ كَسَفَ گفت که خرم کن از نیکه از مردست و از مردیکه از زن است گفت  
 که خوا رضا از آدم است و سی از میم رفت خبرم ده از چهار آتش کی آتشی خوردی نوشد  
 دوم آتشی خوردی نوشد سوم آتشی خوردی نوشد و فامی نوشد چهارم آتشی نوشد و لیکن میخورد  
 گفت آتشی خوردی نوشد و آتش بنمست و آتشی خوردی نوشد و آتش دنیا است و آتشی نوشد  
 و میخورد و آب آفتاب و حرارت خورشید است و آنچه هر دو نمیکند آتش و نور قرمست پستتر پرسید  
 چیست آنچه شهرین قرمست از شد و آنچه خیر قرمست از تنخ و آنچه سرب و زرد و تاثیر قرمست از زهر

لطیفه در ستاره فاضله که از آنجا که پیری ارادین است



و حیثیت لذت یک ساعت و مسرور شده روز و فرحت یک ساعت و آن کدام حق است که صاحب باطل نیز  
از آن انکار نمی کند و زندان قبر حیثیت و فرحت دل کدام است و مرگ زندگانی حیثیت و آن کدام مرض  
است که لا دواست و آن کدام تنگ و عار است که دور نیشود و آن کدام جانور است که با آبدانی تعلق  
نمیدارد و در صحرا و خرابی مانند دبا می آدم انس نیکی و مخلوق است در وی علامت خلقت هفت  
جانوران زیر دست جاریه گفت آنچه شریف تر است از عمل حب اولادی است که تابع والدین  
می باشد و آنچه تیز تر است از تیغ آن زبان است و آنچه زود تاثیر تر است از زهر آن چشم بدست که اگر  
بر قضا چیزی غالب آمد حی چشم بد بودی چنانچه در حدیث است و لذت یک ساعت جماع است و مسرور شده  
روز فیه و الاکون لا لایستماع و فرحت یک هفته که ضائی است و حق که منکرش صاحب باطل نیز نیست  
مرگ است و زندان قبر و له بگرداوست و فرحت قلب آن زن طبعیه است مرز و ج خود را و متوفی  
الخیوة آن فقر است اما آن که لا دواست غوی بدست و آن شرم که دفع نشود آن دختر بکر است  
و اما آن جانور موصوف آن جراد و مرغ است که شورش بسلسب می ماند و کوشش بگردن نور یعنی رنگاو  
و بعضی بگردن پیل نیز گفته و پرشش به پرش و عقاب و پایش شپایی شتر و دمش بدم مار و کوشش بشکم کژدم  
و شانش بشناخ آهوشا است مبداء در حکایت (۹) سه نگاهت گریسا و گریه است و درین  
یک نکته بهر خرد بهین است و در شرح بهایه از فتح القدر و غیره فی باب الربوا آورده که چون امام ابوحنیفه  
در بغداد درآمد و علمای آنجا بروی طعن میزدند در اینکه ابوحنیفه فرودخت رطب یعنی خرمای ترنجبرهای خشک  
و تر هر دو چگونه جائز میسر و در حدیث است که سعد بن وقاص گفت که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و فتیله سوال کرده شد از خریدن رطب بموضع خرمای خشک پرسید نمی که آیا کم میشود خرمای  
تر و فتیله خشک گرد گفت بلای سوال پس منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن دو و الا لا یجوز  
و حکم پس اهل حدیث بغداد بروی جمع گشتند از وی پرسیدند که رطب بهر تر چگونه جائز میسری  
ابوحنیفه فرمود که رطب زرد و حال خالی نباشد از تر و یا نبود اگر رطب زرد باشد پس جمع رطب با تر  
جائز گشت بدلیل این حدیث اکثروا التمر و اگر از تر نباشد نیز عقدش جائز است بدلیل آنچه  
الفاظ این حدیث إذا اشتکت لا یجوز فیها کیف شئت شیء پس علمای بغداد حدیث سعد را در  
بروئی دارد که در حدیث صریحاً هیچ مکرر نیست فرموده است صلی الله علیه و سلم ابوحنیفه فرمود که ما را این حدیث

در حکایت و از امامت



بر زید بن عیاش است و حدیث زید بن عیاش مقبول نیست پس حیران ماندند جمله علما سے محدثین و در  
کردن نتوانستند محبت امام را در میگویم که بعضی را و یا آن حدیث ازین قبیل بودند که حدیث ایشان  
رو کرده می شود چنانچه لطیفه قال فی شرح الشرح علی حجة الفکر فی اصول الحدیث تحت قول الشرح  
والاحمال لا واضع علی الوضوح اما عدم الدین الخ که در خلاصه لطیفی آورده که بعضی از او ضعیف حدیث قوم  
سالمین اند که بر سر بازارها و در مساجد می ایستند و وضع می سازند احادیث را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است  
صحیح که محفوظ داشته باشند پس لحاق احادیث موضوعه بدان اسانید صحیحی نمایند چنانچه جعفر بن محمد را  
گفت که روزی امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نمازی را دادند و ندک قصه خوانی در پیش ایشان  
البتار و گفت حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا  
سفيان بن عيينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله يخلق من كل كلمة منها  
طائر مقادير من ذهب و ريشة من حرمان و ما طول ابن جينان در آن میماند نمود پس امام احمد را بسوی  
یحیی نگریست و یحیی بسوی احمد نظر کرد و پرسید که این حدیث را تو بیان کرده فرمود بخدا که بجز ازین عت  
اشنیده ام این را پس هر دو ایشان خاموش ماندند تا آنکه آن قصه خوان فایز گشت پس یحیی بن معین  
اورا با شیاره دست نزد خود خواند گمان اینکه چیزی عطا بن می بخشد نزد ایشان آمد انوی پر سید  
که این حدیث ترا که ام کس روایت کرده است گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین فرمود که ابن معین  
مهم و این است احمد بن حنبل و ما گاهی این حدیث را شنیده ایم پس اگر ترا از اقراسازی و دروغ  
بندی بادی باشد بیکر گسان باید بغیر از ما آن قصه خوان گفت که ابن معین توئی قال کفر گفت  
همواره می شنیدم که ابن معین احمق است و من نشناختم او را بدین صفت مگر این زمان ابن معین  
گفت چگونه واقف شدی که من احمقم گفت زیرا که نزد شما یحیی بن معین و احمد بن حنبل در دنیا بجز از  
شما که دیگر نیست و هر آینه من از بنفذه احمد بن حنبل دیگر احادیث را روایت کرده ام لکن احمد بن حنبل  
از ایشان نیست پس امام احمد را دست خود بر روی ابن معین نهاد و فرمود بگذر از او را که برود  
پس خنده کنان بر سر ایشان از آنجا برخاست احمق و بعضی از مناقب امام احمد بن حنبل  
رضی الله تعالی عناه و هم یحیی بن معین ۵ بیا تا داستانی بر تو خوانم از نظر اردگر گل بر فشانم

لطیفتم در دانه جان و بیت

برای منافع امام احمد رضا



بن هلال شیبانی مروزی است در بغداد و در سنه یکصد و شصت و چهار تولد یافته و هم در بغداد  
در سنه ۲۳۱ هجری و اربعین و دلتین عمر مفتاد و هفت سالگی رحلت فرمود چنانچه شیخ در مقدمه و نواب  
در ایجاد نوشته و علامه شمران در طبقات خود آورده که وفات وی رضای عزو از جهان برخاست  
و در صحرا بغداد نماز جنازه بروی خواند و از رجال کسانیکه بر جنازه وی حاضر شده بودند شانه‌ها  
الف بودند و آنرا شصت هزار زن و نان بود و بی غیر از آنکه در کنارها و کشتیها و قفها بودند که آن همه  
از الف الف نان می‌شوند و برایتی شمار آنرا جمله تا الف الف و هشتاد و الف میرسد و در آن روز  
هزار نفر از یهود نصاری و یحیی ایمان آوردند یعنی بسبب جنازه دیدن وی رضایتی و در تذکره  
آورده چون جنازه امام رضا بر دست تندمرغان می آمدند و خود را بر جنازه او میزدند و داده هزار یهود  
و گریه و ترسایان شدند و زنان را می بریدند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد رسول الله  
می گفتند و بسبب موت اوستی تعالی که بر چه چار قوم انداخت کی بر مرغان و دیگر بر چو دان  
و سوم بر ترسایان و چهارم بر مسلمانان و سبب سلام کفار به آنان که دعای امام رضا بود که گفته  
بود بار خدا یا هر که ایمان نداد می بد پس اخراین دعا می در پس بمات وی ظاهر گشت  
یعنی هر که جنازه اش را دید ایمان آورد اینست مضمون روایت تذکره و در اخبار الرجال  
آورده که تا چهل هزار گریه وجود و ترسایان شدند و وفات ایشان در بغداد بوقت چاشت روز  
جمعه و از دهم ربیع الاول در سنه ۲۳۱ هجری بود و قبر ایشان در کنار شط بغداد بود و شیخ گفته و فن وی بعد از عصر  
بود کاتب الحروف صلح اسعاده دالکی گوید که درین زمان آن همه قبره زیر دریا رآه که آنری از انجمله مقبره  
نمانده چنانچه در قایه المواقف آورده و امام احمد رضا بر بای رحمت از دی صوری و معنوی مانست  
حضرت یوسف صدیق با قرب و جوار خود متفرق گشته و ایشان امام چهارم اند  
از ایستاد رابعه محمد بن و شاگرد امام شافعی رح و معتقد بشرحانی رح و در تذکره آورده که باری  
بر لب نهری و وضو می ساخت و مرد دیگر بالای او وضو می ساخت آن شخص حرمت امام را می ساخت  
و نیز بر امام رفت و وضو ساخت چون آن مرد وفات کرد او را بخواب دیدند گفت خدا می با تو چه کرد  
گفت رحمت کرد بان حرمت داشت که امام رضا را کردم و وضو ساختن و از زهد و خوف خدا و  
حق و تقوی وی رضایت تذکره و طبقات شمران و مقدمه اشعه اللغات و انجمله العلوم به شما نوشته اند



در اسلام

در وقت نماز

که بسبب دالت ترک آنها که در وی پدیدند از حیث گفت از هر سه است ترک حرام  
 و این زهد عوام است و ترک افزودنی از حلال و این زهد خواص است و ترک آنچه ترا از حق مشغول کند  
 و این زهد عارفان است و علامه شعرانی آورده که امام احمد رضا گفتی که الله تعالی را در خواب  
 دیدم و پرسیدم که یارب بهترین آنچه نزدیک شومندگان را بنویس که نزدیک سار و حبیبیت فرمود  
 که بکلام و کتاب من با احمد پرسیدم که نفهم معنی باشد یا بغیر فهم فرمود که نفهم بود یا بدون فهم معنی یعنی  
 بهر دو صورت نیک نزدیک میسازد بنده را بمن و منی را به اتباع سنت و اجتناب بدعت  
 ضرب المثل بود در مردم و در هر شبان روزی خفیه از مردم خجسته بگردی و در گر سنگی پاره نان خشک شده  
 بر دشت غبار صاف نموده در پاله از آب تر ساخته تا نرم گشته استگاه با کمک خوردی و در وقت  
 مرض وی به چون بول او را برای دریافت مرض پیش طیبیه بردند گفت این بول کس است که غم  
 و غزن جگر وی را خاتم نیست و نا بود کرده است و از عهد طفلی شب رازنده داشته و در هر شبان  
 روزی سه صد رکعت نماز در وی بود و بعد از آنکه در خلق قرآن به سوطها زده شد  
 بسبب ضعف بدن یک صد و پنجاه رکعت نماز خواندی و بعد از زده شدن وی تا چند سال  
 از مقاعد وی رم یعنی سر زانوهای وی گوشت و جلد وی را قطع میکردند تا آنکه وفات نمود و حرمه  
 الله علیه یعنی از نعمهای ضرب تا وفات به نشد و کان اکمل فی حجة الله علی اکمل و تفصیل  
 محبت حق تعالی بود بر اهل زمان خود و کذا الا مرفی کمال زمان و از عجایب  
 مسائل منقوله از وی رضایه اینکه همسایه وی بیمار شد پس او بیایم بیاید و بی نرفت پسرش  
 عرض کرد که ای پدر چرا به عیادت همسایه خود نروی فرمود که ای پسر من وی را عیادت  
 نموده تا که ما او را عیادت کنیم و فرمودی که هیچ کس را از عیادت نه آن قدر فضائل نیامده  
 چنانکه علی بن ابی طالب از وی و باری خضر علیه السلام در ویش را نزدی فرستاد و فرمود  
 کای احمد جلد ساکنان آسمانها و آنها که حول عرش اندر اضی اما از بسبب آنکه صبر دادی نفس  
 خود را برای حق تعالی و در ایجد آورده که کجی از مشایخ کبار او را بخواب دید و از امام رضا  
 پرسید که خدا با تو چه کرده تا که عترتی برقی و فرمود که ای احمد در راه من رفته شد گفتی یارب  
 فان صلتا و نجی من انظر الیه بر آئینه صلح کردم ترا نظر بوی و جنو و عیاد طایقات







بر پنج در اجرت داد وی نزد امام شافعی بسوی مصر و پس گشت و حکایت اجرت قصص ایشان رضای باز  
گفت شافعی رضای باو گفت که ترا درین قصص عکسین عیسا زم مگر این را شسته آن آب را بمن باز  
دهی چنان که دو امام شافعی رضای آن آب را بر تمام جسد خود انداخت و علی بن المدینی گفت که هر آینه  
حق تعالی اعزاز داد این دین را بدین شخص که سوم آن را نیست یکی ابو بکر صدیق یَوْمَ الرِّدَّةِ  
دوم احمد بن حنبل یَوْمَ الْخَنْزِرِ و شیخ در مقدمه آورده که باو شناخته شد صحیح حدیث از سقیم و  
مخرج از معتدل و اخذ حدیث از کجی قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلاق بسیار کرده و  
روایت دارند از و مشایخ عظام مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زر عسکری  
ابوداؤد سجستانی و غیر ایشان و مسند او در میان مردم شهرست و در آن مسند زیاده از سی  
هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده و این مسند را انتخاب  
کرده است از زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث و یکی از اعظم مناقب منافخر این امام اجل  
اینکه شیخ الشیوخ غوث اعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه حامل مذہب تابع قول  
اوست انتہی مختصر اللهم اجعلنا فی زمرتهم و جنة جنة ربک انفا کسیر و در تذکره  
ذکر کرده چون امام را بر عقابین کشیدند و او بیضی بود و نه را تا زانو بود و نمک قرآن را مخلوق  
گوئی نه گفت و در آن میان بند از ارش کشاده شد و دستهای او بسته بودند و دست از غیب  
پدید آمد و از ارش بست چون این بر بان بیدند بر پا کردند و همدران وفات کرد و آخر کارش  
قوی پیش او آمدند و گفتند درین قوم که ترا زنجار نیند چه گوئی گفت از برای خدا مرا میزدند و بندیدند  
که من بر باطل میجویم و بجز خوب بقیاست با ایشان هیچ خصومت ندارم و چون وفاتش نزدیک  
رسید از آن زخم که گفتم و در درج شد بود در حالت بدست اشارت میکرد و بزبان می گفت  
نه بنویس پس پرسش گفت ای پدر این چه حالست گفت وقتی با خطرست چه جای جواب است بعدا  
مروم کن که آن حاضران بر بالین انداختند عَنِ الْيَعْنِي وَعَنِ الشَّعَالِ فَعَيْنَا كَيْ يَلْبِسُ اسْت  
در برابر آبتاده و خاک بر سر میریزد و میگوید ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من  
میگویم نه هنوز که یک نفس مانده است جای خطرست نه جای امن اللهم اکثِر الرِّفْقَ لَنَا وَاجْعَلْنَا  
عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ حکایت (۱۰) بیابان نوهم رمز و اشارت که تا مالی

ع  
ای از  
پهلوی  
کتاب  
چپ  
نشدند  
اند

حکایت دهم از امام رضا











چند سوره نوح که اینک حصیت آن چیز که گوشت و خون نمیدارد و سخن میگوید و دم اینک حصیت آن چیز  
 که گوشت و خون نمیداشت و میدید و رسوم اینک حصیت آن چیز که گوشت نمیدارد و دم میزند نفس  
 میکند چهارم آن که ام دو چیز اند که گوشت و خون نمیدارند و غایب کرده شده اند و هر دو جواب  
 گفته اند پنجم آن که ام قاصد است که السلامه او را فرستاده بود و از جن و انس فرشته نبود ششم آن  
 که ام جان است که خود مرده بود و جان مرده دیگر بروی زنده گشت هفتم آن که ام مرغ است که بغیر  
 نمیدهد و حاکم میگرد و ششم گویی که مادر موسی (که یوحنا) نام میدارد و چنانچه در کتب لایمان و  
 تفسیر عباسی است موسی را قبل از آمدن بر رباتا چند مدت شیر داده بود و بکدام دریا او را انداخته  
 بود و بکدام روز نهم قد مبارک آدم بچه مقدار بود و عمرش چه انداز و نهم همی آدم که امس بود ابن  
 عباس در جواب فرمود اول دروغ است گفت هل من میزد فی آدم عصای موسی  
 است تو هم صبح صادق است که در قرآن است والتضحیه الذین هم من حیوان و زمین  
 که گفتند آتینا طایعین در خطاب حق نهم آن که غراب است که بعنه الله تعالی لا اله الا الله  
 ششم بقوه موسی است که پاره ازان بر سین بادل قتل نهاد و زنده شده قاتل خود را نام گرفت  
 و بعد که ذکرش در قرآن است نهم و طوطا است که حیسی در وی دم زد و باذن خدا مرغ گشت دهم  
 رضاعت مادر خود موسی قبل از القا بجز سینه ماه بود پسر در بحر طرزم او را انداخت بر وجه نیم طول  
 آدم قصص گز بود و عمرش هزار سال بگذشت سال که نهم آن که همی آدم حضرت شیت هم  
 بود و بس و همچنین است آنچه در مسوده خود نقلش کرده ام مگر بسبب سهو نام کتاب  
 را درج نساخه ام که از دانشمندی پرسیده شد که چه گوئی در کتبیکه گویم که باطل را دوست  
 می دارم و خود را مسلمان میدانم و اضعت افامه عفتة ربانا یورم و انرا  
 موجب زداید میدانم از خدای تعالی و حرام را میخورم و حلالش میدانم و آن حصیت که مرا هست  
 و خدا نیست و آن که ام زمین است که بجز از یکبار آفتاب دیده و آن که ام صفت است  
 که شرفش جمله اهل شرق و غرب میزنند و هیچکس نمیشود و چون نهم بهشت و بهشت خود را و  
 بقضای حاجت محتاج نباشند در دنیا نظیری حصیت در جانش فرمود که چیز اول از دنیا  
 دنیا است محبوب مرغوب و در قرآن است انما الدنیا لکوی و کسفو کما بل است

در کتبیکه گویم که باطل را دوست



و آنچه در حق را بگفت راست است که آن صدقه است که یکے را زده میگردد من جاء بالاحسن فكله  
عشر امثالها و از حرام خوردن کظم غیظ است که غصه حرام است و خوردنش موجب ثواب و آنچه  
اورا هست و حق را نیست زن و فرزند و کل ما محتاج است که حق تمام ازین عیوب و نقائص منزه است  
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱ و زمین روئیل جانی که فرعون غرق شده بجز از آن یکبار که معجزه موسی  
آب دریا خش شده بود دیگر بار آفتاب را ندیده و مراد از ثمره درخت که کم نشود و روشنی آفتاب است  
و نظیر نمیه بشت در دنیا که خورده شود و فاعل محتاج نباشد خوردن چنین است در حکم مادر که از راه نان  
خون حیض مادر می خورد و پس فاعل مسلم - حکایت (۱۱) - رضی الله عنہ امام جهانی شنوید بگوش  
همایون چنین بحث نوبه در خیرات الحسان علامه ابن حجر می فرماید آورده که باری یکے از او فضل از امام رضا  
پرسید که اشد الناس و شیخ مرد حکیم است فرمود بنابر قول ما حضرت علی است کرم الله وجهه چه وی را  
دانست که امر خلافت حق ابو بکر است پس خلافت را با وی سپرد و بنابر قول شما شیخ الناس ابو بکر است  
چه وی را خلافت را که حق علی را بود از علی را ببرد و رو علیه گرفت و علی را بجز آمد از آنکه از ابو بکر رضا  
حق خود بگیرد و فتحته الترافضی و همین حکایت را حضرت جامی قدس الله  
سره السامی در سلسله الذهب چنین شرح نموده

حکایت یازدهم در سوال را را خلف

شیخ پیش منی فاضل  
که ترا یا فتم و بی علی  
زان علی کش تو بی ظهیر و معین  
در دو عالم علی کی دامن  
گفت آن کو بود گرد زید و تو  
گذرانیده برو احوال  
کز می پرتو روی باک  
فاخر از دین کیش چون تو  
بنخلاف کش بسی مائل  
لیکن آن بر عمر گرفت قرار

گفت کای در علوم دین کامل  
گفت کی در ولای من واهی  
یا از آن کش منم ری و زمین  
شرح این نکته را تمام بگوی  
همیست جز نقش تو کشیده تو  
پهلوانی بروت مالیده  
کینه جوی و مفتن و سفاک  
در خمیر نزد خود کشته  
شد ابو بکر در میان حائل  
چون ازین در طه رخت بست

باز گور مزی از علی ولی  
از که امین علی سخن خواهم  
گفت من گرچه اندک دامن  
آن کدام است و این کدام بگوی  
پیکر آفریده بخمال  
بهر کین در و عناسگالیده  
بنده نفس خویش چون من تو  
برده تا دوش دورش افکنده  
بعد ابو بکر خواست دیگر بار  
شد خلافت نصیب یار در



در تنگ بوی بهر این مطلوب  
اسد السد غالبش خوانی  
وان علی کشنم بجان بنده  
بهر اعدای دین کشیده مصد  
قدرت و فعل حق از وزده سر  
پیش آن دست و پنجه بود برون  
بود با او موافق و منفعت او  
زده سان محو آفتاب شدند  
لاجرم نصرت شریعت را  
گشت ختم خلافت نبوی  
جمعی از یحیی ابا کردند  
عین یو بکر بود و عیین عمر  
تمیست در هیچ معنی و جیتی  
ز آنکه موهم است در خیر او

همه غالب شدند و او مغلوب  
این علی در شماره که ویر  
گسبت نفس شوم را گند  
بوده از غایت قوت خویش  
کنده به خویشتن در خیمه  
دید ز اقات خود خلافت را  
در جنگ و مخالفت نکشاد  
غیر از کس ز خاص و عام نبود  
متکفل شد آن فدایت را  
بود ختم رسل نبی - و ترسپ  
و اندران سر کشته خطا کردند  
لعن ایشان مکن که لعنت است  
رافعه را با پادشاهی  
علی بهر خود تراشیده

با چنین و بهم وطن ز نادانی  
خود نبود است - و در نباشد  
بوصف اهل کربلا با دل صاف  
خالی از جمل خویش قوت خویش  
خود چو خیمه که جیمه گر دون  
به ضرورت خواست آفتاب  
چون همه روی در نقاب شدند  
که تواند بآن قیام نمود  
بود ستر کمال مصطفوی  
شد علی خاتم ولایت و  
این علی در کمال خلق و سیر  
زشت باشد ز دوست اخلافت  
او بموهم خویش دارد و  
خاطر از مهر اخراشیده

لطیفه اگر خواهی سکوت و عجز شیعه بیا بشنو همین رمز وسیعه بر اقم الحروف  
أصله الله تعالى حاله باری در سیاهی خود از احوال کس رافضی که در نواحی کهنه بود خبر یافت  
که وی علمای اهل سنت را بدین لحاظ که دوسایل اختلافیه ایشان را ملزم ساخته رمز او کفایت  
و دلیل میساز چیزی عطا میدهد و بغیر از مباحثه و الزام کس را دانمیزد اگر دگرینه از روی غشونت  
بلکه از راه خلق و خنده پیشانی تا نفرت اهل تسنن از وی نشود چنانچه از احادیث روافض کسوت  
و گاهی چنان عالمی ستی نزد وی فرسید که وی را ملزم سازد چون که ابتدای تحصیل علوم بود و  
فضیله اهل چیز از وجود طبع نیز میا بود در او ائمه مشرعه اول زهمم غالباً در مشقه  
باکی ویشی در آن که چند علمای مجتهد و مشیه نوحان بای سوگ عاشورا نزد وی از کسوت رسید  
بودند رسیدم فیروز الله حاله عالمی ستی تصور نمود پیش آن نواب حاضر کردند و بجای

ای خلافت را برای  
خودانست  
پیش بدن  
خودانست  
چون در این

اینکه از کلمات و غیره



ذلیل مرا نشانید و همه مرتبه خوانان در پیش پست نئیس بر سر سیدانش مستند و آن نئیس با شارت  
 آنان بیستم کنان با من تاسه سوال برای الزام مذہب نمود و جوابهاے مسکت شافی در صورت  
 کمال غریب این مشنیدند در این اثنا از ایشان پرسیدم که این چه شاعت است که شما آن را ازین  
 داده اید اتفاق را که اشنع ترین معاصی است در لباس تقیه و زنا را که گشتن ترین منکرات است در  
 پرده متعه مباح نموده اید آیا نزد شما دلیل بر آنها موجود است یا نه گفتند آری که از هر دو از ده گانه  
 ائمه معصومین ما در باب تقیه تاکید تام رفته که اَلتَّقِیَةُ دِیْنِی وَ دِیْنُ اَبَائِیْ پرسیدم که این قول  
 مسلم کل است نزد شما یا اختلافی است گفتند بلا اختلاف نزد ما ثابت است پس یکایک سبب  
 پیش آن امیر عرض کردم که جناب را از مذہب خود نیز خبری هست یا محض کور کورانه در پس شکاست  
 مذہب غیر افتاده می باشی گفت چگونگی گفتم که در حاکم کتب مذہب شما شیخ ترین قولی را ذکر کرده اند  
 که بر زبان آوردنی نیست اگر اجازت باشد بگویم پس گفتم که در کتب شما نیز پیدا خاوری نمی  
 سبیل آمد و حضرت امام حسین شهید دشت کربلا را در حق قتل مردود نوشته اند از من بپرس گفتن  
 و از ایشان آتش زدن همان بود از من و من هیچ باقی نگذاشته است پس سخن را از جای دیگر  
 گرفتم و گفتم که چه باعث است که چون خلافت خلیفه اول نزد شما حقه نبود امیر المؤمنین علی رضی  
 بر دست وی بیعت نمود گفتند از روی تقیه و محبت کلام در امر خلافت خلیفه دوم و سوم  
 رضی الله تعالی عنهم رفت و جواب ایشان همین بود از روی تقیه چه تقیه دین من و دین آبا  
 من است گفتم با امیر معاویه رضی الله عنه خون چرا بود و تقیه نکرد گفتند زیرا که در بنو قریظ و بنو  
 و شیعه علی رضی الله عنه بکثرت بود و تقیه حاجتی نمانده پرسیدم که سبب دشمنی نیز پیدا با امیر المؤمنین  
 چه بود گفتند که چون نیزید فاسق و یا کافر بود و از ان تقا بعید بنا بر آن امام حسین بیعت و سے را  
 نمی گرفت گفتم که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با وجودیکه شیر خدا لقب میداشت و در وطن مالک  
 خود با جمله دوستان و اقربا و اعزاد اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم در کائنات خود مکن بود و تاسه  
 حیل را بکار برده بقیه علی میفرمود چرا که تقیه دین وی بود و دین آبا می وی که ابراهیم علیه  
 السلام و اسماعیل علیه السلام اند و امام حسین رضی الله عنه که نه لقب با سلاطین بود و نه در وطن مالک و شیعه خود بود  
 بود و نه تقویت و اطاعت میداشت بلکه باقی چند از پرده نشینان حرم محترم رسول الله صلی الله علیه و سلم در دشت کربلا

ع  
 کور کورانه  
 در پس شکاست  
 مذہب غیر افتاده  
 می باشی  
 گفت چگونگی  
 گفتم که  
 در حاکم کتب  
 مذہب شما  
 شیخ ترین  
 قولی را  
 ذکر کرده  
 اند  
 که بر زبان  
 آوردنی  
 نیست  
 اگر اجازت  
 باشد  
 بگویم  
 پس  
 گفتم  
 که  
 در کتب  
 شما  
 نیز  
 پیدا  
 خاوری  
 نمی  
 سبیل  
 آمد  
 و  
 حضرت  
 امام  
 حسین  
 شهید  
 دشت  
 کربلا  
 را  
 در  
 حق  
 قتل  
 مردود  
 نوشته  
 اند  
 از  
 من  
 بپرس  
 گفتن  
 و  
 از  
 ایشان  
 آتش  
 زدن  
 همان  
 بود  
 از  
 من  
 و  
 من  
 هیچ  
 باقی  
 نگذاشته  
 است  
 پس  
 سخن  
 را  
 از  
 جای  
 دیگر  
 گرفتم  
 و  
 گفتم  
 که  
 چه  
 باعث  
 است  
 که  
 چون  
 خلافت  
 خلیفه  
 اول  
 نزد  
 شما  
 حقه  
 نبود  
 امیر  
 المؤمنین  
 علی  
 رضی  
 بر  
 دست  
 وی  
 بیعت  
 نمود  
 گفتند  
 از  
 روی  
 تقیه  
 و  
 محبت  
 کلام  
 در  
 امر  
 خلافت  
 خلیفه  
 دوم  
 و  
 سوم  
 رضی  
 الله  
 تعالی  
 عنهم  
 رفت  
 و  
 جواب  
 ایشان  
 همین  
 بود  
 از  
 روی  
 تقیه  
 چه  
 تقیه  
 دین  
 من  
 و  
 دین  
 آبا  
 من  
 است  
 گفتم  
 با  
 امیر  
 معاویه  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 خون  
 چرا  
 بود  
 و  
 تقیه  
 نکرد  
 گفتند  
 زیرا  
 که  
 در  
 بنو  
 قریظ  
 و  
 بنو  
 و  
 شیعه  
 علی  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 بکثرت  
 بود  
 و  
 تقیه  
 حاجتی  
 نمانده  
 پرسیدم  
 که  
 سبب  
 دشمنی  
 نیز  
 پیدا  
 با  
 امیر  
 المؤمنین  
 چه  
 بود  
 گفتند  
 که  
 چون  
 نیزید  
 فاسق  
 و  
 یا  
 کافر  
 بود  
 و  
 از  
 ان  
 تقا  
 بعید  
 بنا  
 بر  
 آن  
 امام  
 حسین  
 بیعت  
 و  
 سے  
 را  
 نمی  
 گرفت  
 گفتم  
 که  
 امیر  
 المؤمنین  
 علی  
 کرم  
 الله  
 وجهه  
 با  
 وجودیکه  
 شیر  
 خدا  
 لقب  
 میداشت  
 و  
 در  
 وطن  
 مالک  
 خود  
 با  
 جمله  
 دوستان  
 و  
 اقربا  
 و  
 اعزاد  
 اهل  
 بیت  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 در  
 کائنات  
 خود  
 مکن  
 بود  
 و  
 تاسه  
 حیل  
 را  
 بکار  
 برده  
 بقیه  
 علی  
 میفرمود  
 چرا  
 که  
 تقیه  
 دین  
 وی  
 بود  
 و  
 دین  
 آبا  
 می  
 وی  
 که  
 ابراهیم  
 علیه  
 السلام  
 و  
 اسماعیل  
 علیه  
 السلام  
 اند  
 و  
 امام  
 حسین  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 که  
 نه  
 لقب  
 با  
 سلاطین  
 بود  
 و  
 نه  
 در  
 وطن  
 مالک  
 و  
 شیعه  
 خود  
 بود  
 بود  
 و  
 نه  
 تقویت  
 و  
 اطاعت  
 میداشت  
 بلکه  
 باقی  
 چند  
 از  
 پرده  
 نشینان  
 حرم  
 محترم  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 در  
 دشت  
 کربلا



مبتلای سنج و بلا بود یکبار نیز تفتیه میکرد چه باعث است اینجا تفتیه که نفاق تمام است دین وی و دین آباوی  
 وی نبود بنا بر این عرض کرده بودم که در حاکم کتب شما نیز بدراجان و امام حسین را در چنین نوشته اند چه که  
 بنا بر قول مردود شما چون تفتیه از دین گشت و وی رضای با وجود این چنین اشد ضرورت را که ائمه معصومین  
 و قید پرده نشینان معصومات و بی حترتی تمام در حق محترم نبوی صلی الله علیه و سلم بنا بر روایت کتب شما هیچ باقی نماند  
 تفتیه نکرد پس **لَعَنُوا بِأَنَّهُ** وی رضای بر روایت کتب شما نگشت و قتل مرتضی را واجب است و قاتل کفار  
 و مرتدان مجاهدی نبیل الله است پس لابدی است در اینجا شمارا از اینکه نه سبب خود را چنانکه هست  
 بر باطل دانید و نه در صورت صحت آن بر شما لازم است که امیر المومنین علی را در دست جاب تفتیه کردن  
 حاکم قرار دهید و نه امام حسین را در وقت اشد ضرورت بیکبار تفتیه کردن **أَلَيْسَ ذَلِكَ** مریه  
 دانید و نیز بلیید قاتل ویرا مجاهدی نبیل الله پس درین محل عرض آن همه سخن و طعن را از جمله ایشان  
 چنان در گفتم که بزبان حال از زبان آن امیر و جمله مشروران وی از صغیر و کبیر صدای این شعر  
 بر می آمد **چنان مام قاضی بجزر شل سیر** **اَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْيَوْمَ عَيْنٌ** **وَالْخَوْفُ اَنَّ**

و حاکم ۱۲ از امام رضا

**اَللّٰهُ هُوَ الْفَادِي وَ اَنَّكَ اَللّٰهُ هُوَ جَدِّي اِيَّاكَ لَزْتُكَ اِدْحَاكِيَتْ (ب)**

دگر مری بگویم اندرین باب اگر شوق بود در این باب در خیرات احسان دین و در حدائق از تاریخ ابن طحان

آورده و لیکن با قدری اختلاف با همی در مضمون که فی الجمله حاصلش اینکه شخصی را شک واقع شد در اینکه  
 در حالت نشسته شراب زن خود را طلاق داده باشد پس درین باب سئاله را از ابوحنیفه پرسید فرمود  
 تا وقتی که ترا بطلاق زن خود متیقن نباشد زن تو بر تو طلاق نیگیرد و در شاکیه پیش آن باشد که نکاحش  
 قوی است بسبب متیقن در آن و وقوع طلاق ضعیف بسبب مظنه وقوع و قوی از ضعیف ساقط نمیکرد  
 و اشد اعلم بعد از آن انوری رضی الله عنه پرسید فرمود که بزنی خود رجوع نمایی چه اگر طلاق داده باشی  
 ازین رجوع تلاقی آن کرده آید و نه ازین رجوع نقصانی ترا نیست بجز از قاضی شرک است پرسید  
 فرمود که از پیشتر زن خود را طلاق بدی تا بقیعین مطلقه گردی بجز رجوع نمایی پس این سئاله را از زفر  
 پرسید زفر گفت اگر از کسی دیگر دریافت کرده بگو گفت از سه نفر علمای دیگر پرسیده ام که از این  
 ابوحنیفه است نه که بعد از طلاق حکم داده است زفر گفت سئاله همین است که وی زفر گفته دوم  
 انوری رضی الله عنه که رجوع حکم نموده است زفر گفت این است و رجوع مشوم شرک است که از پیشتر

در حدائق احسان دین و در حدائق از تاریخ ابن طحان آورده و لیکن با قدری اختلاف با همی در مضمون که فی الجمله حاصلش اینکه شخصی را شک واقع شد در اینکه در حالت نشسته شراب زن خود را طلاق داده باشد پس درین باب سئاله را از ابوحنیفه پرسید فرمود تا وقتی که ترا بطلاق زن خود متیقن نباشد زن تو بر تو طلاق نیگیرد و در شاکیه پیش آن باشد که نکاحش قوی است بسبب متیقن در آن و وقوع طلاق ضعیف بسبب مظنه وقوع و قوی از ضعیف ساقط نمیکرد و اشد اعلم بعد از آن انوری رضی الله عنه پرسید فرمود که بزنی خود رجوع نمایی چه اگر طلاق داده باشی ازین رجوع تلاقی آن کرده آید و نه ازین رجوع نقصانی ترا نیست بجز از قاضی شرک است پرسید فرمود که از پیشتر زن خود را طلاق بدی تا بقیعین مطلقه گردی بجز رجوع نمایی پس این سئاله را از زفر پرسید زفر گفت اگر از کسی دیگر دریافت کرده بگو گفت از سه نفر علمای دیگر پرسیده ام که از این ابوحنیفه است نه که بعد از طلاق حکم داده است زفر گفت سئاله همین است که وی زفر گفته دوم انوری رضی الله عنه که رجوع حکم نموده است زفر گفت این است و رجوع مشوم شرک است که از پیشتر



بطلاق آن زن حکم داده است پستتر رجعت از شنیدنش زعفران بسیار خندید و گفت این مسأله از نزد  
 تمثیل بدین طرز است که شخصی را شک آن شد که بجامه وی قطرات بول رسیده بود و حنیفه رضی الله  
 می گوید که تا وقتیکه در اقلین برسدن رشحات بول نباشد جامه تو پاک است و سفیان ثوری رضی  
 میگوید که تو آنرا بشوی اگر نا پاک باشد نجاست از وی دور شود و زنده از آن شستن قراضی نیست و  
 شریک میگوید که از پیشتر بران بول باید که پستتر آنرا بپوشست بعد از اتمام این بحث صاحب  
 کتاب بسبب این تمثیل توصیف رای زفر نموده که مثال عجیب مطابق واقع بیان کرده است  
 میگوید که لهذا اصحاب دانایان تاریخ وفات امام زفر گرفته اند مگر در خیرات الحسان ابو حنیفه  
 را بجای از زفر ذکر کرده است و گفته که از همه در آخر نوبت سؤل ابو حنیفه رضی الله رسید ازین باعث این  
 حکایت را نیز از نوادرات امام ابو حنیفه رضی الله در شمرده اند و اما در حکم تنجیم در خیرات الحسان است  
 که این هر سه ائمه رضی الله عندهم را در اصل مسأله اختلافی نیست بسبب اتفاق اجماع بر اینکه هر که در طلاق زن  
 محو و شک طلق می باشد بروی چیزی لازم نیست بلکه آن زن در نکاح و بیست هر آینه خلان در میان  
 ایشان در ولایت و بهتر نیست پس نزدیک شریک بهتر ایقاع طلاق دیگر است چه وی بسبب  
 شک در طلاق سابق جازم و یقین کننده نیست در رجعت و حالا آنکه تعلیق رجعت مختلف فیه است  
 در میان علما تا که وی بسبب ایقاع طلاق دیگر از تعلیق رجعت که مختلف فیه است قطعا محذورانند و  
 نزد ثوری رضی الله بهتر رجعت است مع تعلیق اگر چه مختلف فیه است چه وی التفات کند اختلاف علما را  
 در تعلیق رجعت و اما زفر یا ابو حنیفه رضی الله بنا بر اختلاف روایت پس عرض نمود از آن میان که در حکم  
 اصلی را که آن عدم وقوع طلاق است قافم لطیفه حکایت نحوی و عامی و صوفی است که هر یک

تمثیل و فایده امام زفر رضی الله عنده  
 لطیفه در اختلاف ادبی است که سالان از یکدیگر

<p>نحوی گفت در میان عوام          یک همواره بی خبر باشد          حاسی بانگ کشید که هیچ          با خبر را به نقص را نمی نام          خبرت آمد دلیل آگاه          کی بود این تمام و آن نقصان</p>	<p>بفهم خود سخن گفته است مولانا جامی رضی الله عنده          تام از اسم بهره و ر باشد          خبرش همچو اسم ناچار است          بی خبر را بعکس خوانی تمام          ناقص آن که خبر بهره و ر است          پیش از این باشد و در حق</p>	<p>حکایت که ناقص است گاهی تام          دانکه ناقص بود خبر دار است          مولوی قول منعکس تا که          تام آنکس بود که با خبر است          چهل خبر بان نقص و گمراهی</p>
---	--	--

عبد  
 کان بکون  
 از انضال  
 ناقص است



صوفی بود و در خوش نشسته	عقد صحبت از خلق بگسته	اب کثاد و در حقیقت عفت
گفت خوش کن که خوشی گفت	کامل تمام آن بود الحق	که در اسم حق است مستغرق
ساخت حق را هم خوش بهره ورش	بخت را حال با صوفی حشرش	و آنکه ناقص قناده اتم خدای
نکنندش خبر غیر صوفی	نشود محرم حق از شش	باشد از اسم غیر حق غبرش
مشکل سه و کلام سه	نیست کس را درین مقام سه	هر که زبان کلام کاهه پیش
ببینی خواسته مناسب خویش	وین خلا فیکه می شود مفهوم	هست ناشی از ایشان نوم

حکایت (۱۳) - امام رضا علیه السلام

احسان آورده که زنی دو بچه را یکی اچنان زانید که پشت هر دو بچه یکدیگر پس یکدیگر از آن هر دو  
 بمرد و تفریق بچه زنده از مرده جلد عاجز آمدند و آخر علمای کوفه فتوی دادند که بچه زنده و مرده هر دو را یکجا  
 دفن نمایند آنجا که راه تفاسد درین امر از ابو حنیفه نگرفته شد فرمود که بچه مرده را تا ماهی سیصد هر دو بچه  
 که قطع این زنده از آن ممکن باشد در خاک فن کنی همچنان که در تدفینت این روی خود بخود آن  
 زنده از مرده جدا گشت و تا مدتی زنده ماند پس او را مولای ابو حنیفه نام کردند یعنی خلام و بنده  
 وی رضوانم قبل ع بین هر قول او روشن کتابی لطیفه در الغالبه الموعظه ذکر کرده و نیز در  
 تذکره امام مالک از این فلکان روا آورده که در زمانه امام مالک رضی الله عنه منوره ننی خاسله زن  
 مرده صالحه را غسل میداد و چون دست خاسله برفج متوفیه رسید گفت طایعاً عطی هذا الفرج  
 رکتاً پس چسبیده و تعلق بهمند دست وی در فرج آن زن مرده هر چند که سببها نمودند سر جای  
 کشید تا آن که این از خضیه از زنان بمردان رسید مگر فائده بخشید پس از علمای مدینه منوره استفسار  
 کرده شد بعضی بقطع دست خاسله حکم دادند و بعضی دیگر نگذاشتن فرج زن مرده و بعضی دیگر درین  
 امر مانند دیگران تیرمانند و آخر مفتیان از امام مالک رضی الله عنه فرمود که از خاسله باید پندرسید  
 که در وقت که این دست نمیداد و فرج آفریده در حق و سبب چیزی گفته بود بعد از دریافت معلوم  
 شد که در حق و سبب چنین گفته بود که نافرمانی نمود این فرج از حکم رب خود تا آنکه امام مالک رضی الله عنه فرمود  
 که این قذرت است برای حد قوت هشتاد جلد و تا زیاده او را بنزد نداشتش از آنجا که اگر دو و چون خاس  
 را هشتاد جلد زدند دست و تنی خود بخود از آنجا منفصل گشت از ظهور این واقعه ظلمت و شان علم

حکایت سحر امام رضا

الطایفه من السامعین



بنده یار ارحام امام مالک رحمه

امام مالک رحمه در دلمای مردم جا گرفت و حکم کرده شد تا وقتیکه امام مالک رحمه در مدینه می باشد دیگر فتوی  
 ندهد - و قبل ازین چندان شهرت امام مالک رحمه بود انستی **س** از خامنه نامه راعنه فشان کن  
 در است از چنین مثال بیان کن و در ذکر امام است ققیه الامه رئیس الحشین راس المجتهدین  
 الامام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عیس بن  
 الحارث الاسجی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده كان ثقة متأمنا  
 در عا فقهها محددا محبته وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر رض و از جماعه کثیر  
 از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده اند و ابن حبیب و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه  
 و آوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ظلالی بیش از دی سماع نموده و بجلالت  
 شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و دوح وی رضا قائل شده فلكه الشيخ التیلهوی  
 فی مقدمات ترجمه ولید فی خلافة الولید بن عبد الملك كان افي الغالبية و در سن تولد وی  
 اختلاف است بعضی در سنه نود و پنج از هجرت گفته و بعضی صدی و تسعین یا اربع و تسعین گفته  
 چنانچه در اخبار الرجال و مقدمه شیخ دهلوی و برهنه آورده و در طبقات شعرانی و خالیه سه شلالت  
 و تسعین نیز گفته و در اخبار الرجال گفته که تولد و وفات وی در هر دو در مدینه مطهره میبود و وفات  
 ایشان در خلافت اربون رشید در سال صد و هفتاد و نه بود چنانچه شیخ دهلوی و صاحب خالیه  
 و ابجد العلوم و لوائح الانوار و غیره گفته و در برهنه از مطلق در سنه سبع و سبعین و مائة نقل آورده  
 و در بقیع الفرقه مدفون گشت و عن حرة خصص و حمانون سنه كان افي الغالبية  
 و در ابجد العلوم آورده که امام مالک رحمه وقتیکه تولد یافت دندانها برآورده بود بنا بران اودا  
 ضحاک می گفتند اخذك الله في حباته و در تذکره امام مالک رحمه آورده که در مدت  
 حل وی بعضی بدو سال قائل اند و بعضی به سنه سال و اسد علم بود یکی از ائمه اربعه مجتهدین  
 رضوان علیهم و در برهنه آورده و فی الحديث بوشك ان يقرب الناس اكتب اذ لا یبیل  
 یطلبون العلم فلا یجدون اعلم من عالم المدینه یعنی قریب است که برای طلب علم مردم  
 جگر نمی شتران را در سواری خویش بنهند و تکلیف تمام دهند آنها را اگر عالم از عالم مدینه نیابند پس  
 بعضی مراد این عالم امام مالک گرفته و بقولی خلیفه جاس عمر بن عبد الله بن مروان الاسوی است که مانی اصباح



و شعرانی رخصه در طبقات آورده که اخذ علم از نهضه مشایخ کرده است که سته صد مشایخ دی  
 از آنان از تابعین بودند و فرمودی که علم بکثرت روایت نیست بلکه علم نوری است که می  
 آن را حق تعالی در اندرون دل و تابست و پنج سال در خانه می بود که بجماعت حاضر نمی شد  
 پرسیدند از وی که چه چیز منع داشت ترا از بر آمدن فرمود از ترس آنکه در راه منکری یعنی  
 امری شنیدیم که بر رخ آن قاف نشوم قُلْتُ وَ اِنَّكَ مَسْجُودٌ فِي ذَلِكَ لَا تَشُدُّ جُحُودًا وَ لَوْ  
 فَعَلَ ذَلِكَ غَيْرُهُ لَا يَقْرَأُ عَلَيْكَ ذَلِكَ وَ فرمودی که عالم را سزاوار نیست که بیان نماید  
 علم را نزد کسی که اتباع وی کنند چه این ذات و امانت علم است و یاری از مطر آن برسد که  
 مردم در حق من چه میگویند گفت که دوستان به شما مشغول اند و بدخواهان در عیب جوئی فرمود که  
 همواره مردم را صدیق و عدو میباشند مگر بنده میگیرم خدا از اینکه جمله مردم در پس من عیب جوئی  
 یافتند و یاری سوال کرده شد از معنی قوله نعم الرحمن علیه العرش استوی از غنیش  
 عرق بر آورد و سر در پیشان گذاشت و بگوید که در دست داشت زمین میکا وید پسر سر بر آورد و گفت  
 که کف از آن غیر محمول است و استوا از آن غیر مجول و ایمان بران واجب است و پرسید  
 از آن بدعت و گمان میبرم ترا ای سائل که صاحب بدعت می باشی و حکم داد تا آنکه او را بدر  
 کردند و بود وی رخصه صاحب هدایت عظیم تا آنکه سلاطین از وی هدایت خوردند و در  
 تذکره وی رضا آورده که بود سکونت وی رخصه در مدینه منوره در مکانیکه سکونت عبد الله بن مسعود  
 بود و در سجده صلی الله علیه و سلم همانجا نشسته که در آن مقام عمر فاروق رضی الله عنه نشست و بود وی  
 مانند حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه یعنی که موی بر پیشانی کمتر میداشت و بود قد او فرجه  
 اندام سپید رنگ مائل نمرودی کشاده پیشانی ریش مبارکش را از دانه بود و در لوائح  
 و تذکره هر دو آورده که مکره میدانست و معیب می داشت خلق سبالة یعنی بیروت را و گفته که  
 این نوعی مسئله است و درین معامله تنگ بر طریق عمر فاروق رضی الله عنه میداشت که اگر بقتل سبالة  
 لاذ اهلته افر یعنی در وقت تفکر در امری سبالة را تاب میداد و در لوائح جمع است و نیز در  
 تذکره وی رضا از کتاب ابن جوزی که بنام شد و رخصه موسوم است از تحت جلالت سبالة نقل کرده  
 فيها مذهب مالك بن النضر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يخل فتوى كذبوا فوق عمر بن الخطاب



و جش آنکه عیب جو بان بخلیفه جعفر بن سلیمان عباسی گفته که مالک روایت خلافت تو قبول نمیکند  
 جعفر ازین خشمناک شده بهمهائے آنکه وی رضای بطلاق کرده قائل نمی بود پیش خود طلبید و از جایها  
 او را برهنه ساخته حکم تازیانه بر وی داد و آن ظالمان در وقت بیستش دستهای مبارکش را بچنان  
 کشیدند که از شانها جدا گشتند پرتو مدت عمر بیست دستها در نماز قادر نشد و در قیام دست را  
 ارسال فرمودی و شاگردان امام مالک را در اینقدر رجأت نیفتاد که از وی وجه ارسال الی بدین  
 فی الصلوة دریافت کردند و لاجرم فصل نفس الامر وی را هستند لال کرده مذہب وی دانستند  
 با وجودیکه ختم الیدین فی الصلوة بروایت ابام مالک رضای در موطا موجود است و بعد از ضرب او را  
 بر خستری نشاندند تا که درین مسأله بر خود نیک اندیش برائی بر آورد و فرمود یکسکه مرای شناسند پس  
 وی مرای شناسد و کسانیکه مرای شناسند پس من مالک بن انس ام اقول طلائک المکره لیکس  
 بشنوی چون خبر این نزد جعفر رسید حکم داد که فی الفور او را از شهر بنزد آریج دی رضای این معامل  
 را بر عکس مقصود و انود و از کمال تعظیم و محبت بنوی علی علیه السلام را یکسکه در نزد کرد وی رضای  
 ابن حبیب که یکسکه از ارشد تلافی امام مالک است رضای نقل میکنند که در وقت حدیث و اسماع حدیث  
 بر یک نشست جلسہ حدیث را تمام فرمودی بغایت ادب و گاهی از نور البطون دیگر میل کسخت  
 و کمال احتیاط درین باره مرغی داشتی و از عبد الله بن مبارک روایت است که روزی من  
 در خدمت امام مالک رضای حاضر بودم و وی روایت حدیث میفرمود که فرمودی در آن جلسه ده یا  
 یازده مرتبه او را نیش زد و گردی رضای همان طریق روایات احادیث میفرمود و از شدت تکلیف بار  
 بار رنگ رویش متغیر میشد و از غایت تکلیف لبش زرد گشت و بعد از آنکه لبس چون مردم از وی  
 متفرق گشتند غم ای امام رضای از تر اچه حالت بود که اینقدر تغیرات در روی مبارکت راه میآید  
 از اجزای گذشتہ اطلاع بخشید و فرمود که این امر برای آنها رجأت و یا صبر آزمائی خود بود بلکه  
 آنحضرت برای تعظیم او بنودن بحیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و انداختن دهلوی در مقدمه ترجمه آورده  
 که وی رضای تعظیم و احترام حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم برای لغایت میگوید گویم ازین جاست  
 که بیست وی در ول سلاطین نمی نشست و خود چگونه تعظیم احادیث بنوی علی علیه السلام چنین شد  
 و حال آنکه در تذکره الاولیاء در حالات ابو الحسن خرقانی قدس سره آورده است که ابوعلی سینا با

وجه ارسال الی بدین فی الصلوة نزد امام مالک رضای

در آن جلسه ده یا یازده مرتبه او را نیش زد و گردی رضای همان طریق روایات احادیث میفرمود و از شدت تکلیف بار بار رنگ رویش متغیر میشد و از غایت تکلیف لبش زرد گشت و بعد از آنکه لبس چون مردم از وی متفرق گشتند غم ای امام رضای از تر اچه حالت بود که اینقدر تغیرات در روی مبارکت راه میآید از اجزای گذشتہ اطلاع بخشید و فرمود که این امر برای آنها رجأت و یا صبر آزمائی خود بود بلکه آنحضرت برای تعظیم او بنودن بحیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و انداختن دهلوی در مقدمه ترجمه آورده که وی رضای تعظیم و احترام حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم برای لغایت میگوید گویم ازین جاست که بیست وی در ول سلاطین نمی نشست و خود چگونه تعظیم احادیث بنوی علی علیه السلام چنین شد و حال آنکه در تذکره الاولیاء در حالات ابو الحسن خرقانی قدس سره آورده است که ابوعلی سینا با



به واسطه شیخ عزیم خرقان که چون بواسطه آمد شیخ به سید که شیخ کجاست زنده گفت  
 زمین کذاب را چه میکنی همچنین بپس بجای گفت در خاطرش آمد چون زنده میگفت شیخ را حالش  
 چه بود و حال پولی در عزیم صحرا کرد تا شیخ را ببیند شیخ را یافت که همی آمد و در آری در سنه ۴۰۰  
 نهاده پولی در آن دست برفت و گفت شیخ این چه حالت است گفت آری ثانیاً با چنان گرگی  
 عکس می بینی زن چنین شبیری باران کشد و طریق روایت حدیث وی را در چنین بود که هر که  
 بطلب علم بدرستی مالک رخصه آمدی بدر لایه جاریه یا غلامی دریافت نمودی که بطلب استفتا  
 آمده یا بغرض استماع حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک رخصه بیرون آمدی و جواب فتوی  
 او بگفتی و اگر گفتی استماع حدیث میخواهم او را بنفایند و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه  
 پوشیدی و خود را مطیبت منظم ساختی و دو سبزه نهادی و بر بالای و سبزه با هیبت و وقار  
 بنشینستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص صامی و اورا حدیث شنوایندی و چون مردم سبب  
 این اهتمام و احتیاط از وی دریافت نمودند فرمود واجب و اعظم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و احادیث <sup>و در بعضی نسخ</sup> و در تذکره ذکر کرده که ابو نعیم یعنی صاحب علیه الزام  
 مالک روایت کرده که باری دارون رشید بن مشهوره که در کتب مجوام که موطنی ترا در خانه تکبیه آنچه  
 مردم را حکم دهم که هر چه در موطن است بدان عمل نمایند امام مالک فرمود که یا امیر المؤمنین این چنین  
 مناسب نیست چرا که اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در فروع مسائل اختلاف اند و آن اختلافات  
 در جمله مالک مشهور گشته اند و هر یک از آن اختلافات صحیح و درست است دارون رشید گفت  
 و قد قال الله و یا ابا عبد الله و شیخ در مقدمه چنین گفته که مالک گفت حاشا این کتابی است  
 که من بر اندازم و علم و دانش خود جمیع کرده و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطا با کرده باشم و دیگری  
 و اما ترا من باشد و دیگران را بنده ب خود آورده ام و چون چو منی دار و این سعد و طبقات از وی  
 روایت میکنند و فلیک خلیفه منصور در جمیع آمدن گفت که اراده آن میدارم که موطن را تحریر کنانیده  
 در تمام شهر را روانه کنم و جمله مسلمانان را حکم دهم تا که برین عمل نمایند و هیچ یک مسافر بر خلاف موطن ظاهر  
 کرده نشود امام مالک گفت یا امیر المؤمنین این چنین نکنید چرا که مردم را بسیار اقوال مختلف متعلق

در کتابت ۱۲ - از امام و در بعضی نسخ نام دارد



با حدیث رسیده و مردم سماعت احادیث بسیار کرده و از آنها اخذ احکام نموده و چون ایشان را بیشتر  
 از این جهان احادیث و احکام رسیده آنها را نهایت صحیح و درست میدانند و در اصل در صحت آن  
 هم شک نیست پس ایشان را بر حالت خود بگذار پس منصوب چنان کرد و هر چند که از جهت پیری  
 ضعیف تر گشت مگر گاهی در مدینه طیبه سوار نشدی و فرمود که اگر کتب فی مدینه فیها بحفنه رسول الله  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَدْفُونَةٌ و شیخ در مقدمه آورده که شافعی در شان او گفته که کلاما لا یست  
 و ابن عیینة کذا هب علم الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذ اذکر العلماء  
 فملاک النجم و در تعریف کتابا که موطاست گفته که زیر اویم آسمان کتابی اصح از موطای مالک نیست  
 و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و مالک رضا در تعظیم مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر در آنجا گذشت علی علیه السلام  
 در روضه شریف درس گفت دَعَاَ اللهُ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً شَاهِدَهُ حُكَايَتُ (۱۴) ن

بیا بشنود که رزق عجائب اگر گردد در زمان دل امصائب در ارشاد الطالبعین آورده که جمعی  
 از یهودان بغداد پیش امام رضا درآمد و از وی رضائیات کردند و از جمله سوالات ایشان یکی  
 این بود که در عالم شهر نیست و آن شهر ضحی محلها میدارد و شبی محله ازان روشن است و شبی محله  
 تاریک و در آن شب محله های تاریک یکی محله چنان است که بهتر است از هزار شهر بگو آن شهر  
 کدام است و آن محله که امام ابو ضیفه رضا فرمود که آن شهر ماه رمضان است که شبی محله روز و روشن  
 است و شبی محله شب آن تاریک و آن یک محله تاریک که بهتر است از هزار شهر شب قدر است که  
 لَيْكَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنَ الْغَيْثِ شَقِيحٌ چون امام رضا این بیان را ارشاد فرمود بسیاری از آن  
 جهودان مسلمانان گشتند نکته علمای اشارات گفته که شب قدر غالباً در شب بیست و نهم  
 است از ماه رمضان المبارک بدو اشاره لطیف ماسوا از اخبار و آثار آورده در آن یکی اینکه  
 کلمات سوره قدر را چون در شعریم جمله شبی کلمات برآمد بعد و ایام باه کامل باز چون شخص نمودیم پس  
 آن شب یکم که کلمه و هی باز میگردد سبوی شب قدر چون عدد آنرا تا ابتدا در اقصی است و  
 هفت کلمه در حد و برآمد ازین رمز معلوم شد که شب قدر در همین شبی ایام رمضان است و عموماً خصوصاً

در همین شب بیست و نهم دین ما ایمان ما است آن ما از خدا بر در و ما در آن ما

حکایت ۱۱۴ از امام رضا

نکته در تحقیق بعین شب قدر



سرور عالم رساند این نعمت باد بر جانش فدا صد جان ما دوم اینکه حرف کلمه کینکه القدر در حد دهن  
 از روی شمار حق تعالی این کلمه را درین سوره سکه بار با کلمه اریا کرده است پس چون جمله حرف  
 این کلمه راسته بار بشمر دیم بیست و هفت برآمد تا که ترا معلوم گردد که حق تعالی این نعمت عظمی خست  
 را در شب بیست و نهم از ماه مبارک و دعیت کرده است هکذا اقلنا و اقلنا عند الله تعالی  
 لطیفه در الف لیله آورده که باری فاضل را با کین فاضله در حضور خلیفه هارون منظره در افتاد و آن  
 فاضل از آن کینز چند در چند مسائل پرسید و جواب آنها از آن کینز شنید چنانچه از جمله آنها یکی اینکه  
 آن فاضل گفت که خبره مرا از شی و از نصف شی و از لاشی قایت الشی هو المؤمن و نصف  
 الشی هو المؤمن فوق و لا ینوی هو الکافر پستتر آن جاریه گفت ای خفیه خبره مرا از فرض فرض  
 سدا و از فرضی که در ابتدا می هر فرض فرض است سدا و از فرضی که هر فرض محتاج آن است سدا و از  
 فرضی که فراگیر در فرض راسته و از آن سنت که داخل است در فرض سدا و از آن سنت که فرض  
 بدان کمال میرسد پس لا جواب گشت آن فاضل از جواب پس با اشاره خلیفه آن جاریه سوال  
 خود را چنان حل نمود اما فرضی فرضی قمعه فدا الله تعالی و اما فرضی فی البیت ایا کل فرضی  
 فی محاده ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اما فرضی الذی یختار الیک فرضی  
 فهو الوضوء و اما فرضی المستغرق کل فرضی هو العسل من اجتناب و اما السنه الی الخ لکه  
 فی الفرض فهو تحلیل الاصاب و تحلیل الیکبیه الکثیفه و اما السنه الی الخ  
 بینهما الفرض فهو الختان لان الاسلام فرض و هو یتم و یکمل یا یختار  
 حکایت (۱۵) از عظم معظم امور دیگر اگر شوق داری کتب را نگار آمدی را نقل میکنند

که از قناعت و کیاست امام زین العابدین که برای استفسار نزد امام رضا آمد و گفت که طاعت بلوغ  
 سنگ چیست فرمود و وقتیکه پا برداشته نشا شد نگاه بدانی که سنگت بلوغ رسیده است  
 از شنید نشخو منده باز پس گردید و اندام علم نکته شیخ سعدی گفته همه الله  
 سگی شکایت ایام با یکی میگفت  
 فاقم صفت و بر و باری آیینم  
 مرا نه برگشتان و پیش تابستان  
 نه آشیانه چه مرغان نه غلچون مولان  
 نه بچو آدمیان خوشنماک نشینم  
 نه از رنگ پریشان بیگانه بخورم  
 نه بیکم چه برگشته حال و سیکیم  
 اگر دم بهنم و در نه میروم آزاد  
 نه از رنگ پریشان بیگانه بخورم

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی محمد و آله  
 و سلم  
 و بعد  
 حکایت ۱۵ از امام زین العابدین  
 که از قناعت و کیاست امام زین العابدین  
 که برای استفسار نزد امام رضا آمد و گفت که طاعت بلوغ  
 سنگ چیست فرمود و وقتیکه پا برداشته نشا شد نگاه بدانی که سنگت بلوغ رسیده است  
 از شنید نشخو منده باز پس گردید و اندام علم نکته شیخ سعدی گفته همه الله  
 سگی شکایت ایام با یکی میگفت  
 فاقم صفت و بر و باری آیینم  
 مرا نه برگشتان و پیش تابستان  
 نه آشیانه چه مرغان نه غلچون مولان  
 نه بچو آدمیان خوشنماک نشینم  
 نه از رنگ پریشان بیگانه بخورم  
 نه بیکم چه برگشته حال و سیکیم  
 اگر دم بهنم و در نه میروم آزاد  
 نه از رنگ پریشان بیگانه بخورم



که او فاده بینی برابر و ان چنینم	نه در ریاضت خلوت مقام بسیار	که جایگاه کلنج است سنگ بالینم
بلقیه که تناول کنم ز دست کسی	رو است گریز بعد از ان چنینم	چو گریز ز بیم ز دست مردم چنینم
و او فاده بود ریزه ریزه چنینم	بجای من که نشینم در مقام فنا	برابرست گلستان و دل گریتم
مرا که صورت از چینی بل غریب است	چو کرده ام که سزاوار سنگ نفرتیم	جواب دکنین پیش لب طیش گوی
که غیر گشت محو ز باقی چنینم	همین در محبت لعل کفایت تو	غریب شدم مردار در غواری چنینم

لطیفه گویند در زمان مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی هم برهمنان چند از هندو برای اعتراض بپهل اسلام خیال این بستند که جمله مسلمانان مانند رگهان گوشت بخورند ازین معلوم میشود که مذہب سگ و مسلمان یک است تا آنکه پیش آنحضرت آمدند و عرض نمودند که مشکلی داریم اگر اجازت باشد پیستر گفتند ما دین ما متمدنیم که سگ لاجرم مذہب است از هند و مسلمان که دین دیار ما این دو مذہب است و پس یعنی بفرمانی که سگ هندوست یا مسلمان شاه صاحب غدر با خود است و فرمود که این سخن نیست سخن دیگر شغل باید نمود مگر اصرار ایشان بار بار باین مدعا بود تا آنکه حضرت ایشان فرمود که برای دریافت مذہب سگ خوردن چند رگهان در میان ایشان نهاده اگر با هم متفق شده ما ادب بظلم خود پس مذہب سگ مسلمانان است ورنه بدانید که سگ هندوست که تیزرند و مسلمان بهین خوردن میباشند و الله اعلم اگر گفته شود که هندو گوشت نمی خورند بخلاف سگ پس قول شاه صاحب چگونه درست گردد گویم که تشبیه من کل لوجود شرط نیست دوم آنکه هندو که ربانخاری می کنند آنجا که کتب شاستر که دین ایشان است خلاف است چنانچه تحقیق آن بخوبی تمام از برهمنان هندو نموده ام پس ایشان در مدعا ربانخاری مانند رگهان جهان اند که خون خام مردم بخلاف دین خود می خورند **فانکده** حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی قهاس سره عمری بالنسب خفی المذہب بود و تولد ایشان در ۵۹ ساله تسعة و خمسين و مائة و الف بوده چنانچه اسم تاییدی ایشان غلام علیهم است چنانچه در تحفه اشنا عشری که کتابه تایا بمانه است در رد و انقض سبب قلیده ایشان همین نام تاییدی را تحریر فرموده است و بعد از سالگی در ۱۳۳۰ یک هزار و دو صد و سی و نه اشتغال نمود و در دلی بزمین در اثناء ترکمان پهلوی گوهر پیدا نمود که او را نزد حضرت شاه ولی الله صاحب هم دفن است الحق

لطیفه در یک مذہب سگ و هندو یکی است

فانکده حضرت مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی



که ریاست دینش منتهی بر وی ختم بود و وی را به چهار واسطه در معظم حدیث نبوی صلی الله علیه  
 و سلم شیخ ابن غیرت است **استقامت الله تعالی حاکم و مدبّر** و مولوی شیخ فضل الرحمن کهنی مرحوم گنج مراد آبادی  
 که یکی از ملازمه شاه عبدالعزیز دهلوی بود و بارها خدمت پادشاه ایشان **فانوار المرام** شته بودم و فصل احوال  
 ایشان در **درجه آسمان النبلاء** و **در حلقه انجمن نبوی** طبع است حکایت ۱۱۶  
 که جویش بنی گنجه اندر روستا ۱۵ | درین یکداستان ایشان درین باب  
 رسیده را بدی دریاها یاب

حیات الانام

در خیرات الحسان است و نیز در رساله فضائل امام رضا از تاریخ ابن خلکان آورده که ابو العباس  
 طوسی که صاحب خلیفه منصور بود با امام رضا عداوتی پیدا شد و امام رضا در حضور خلیفه  
 یافته با خود گفت که ای امام رضا اهل بقیع را بقتل خواهم رسانید پس بوقت فرصت بحضور خلیفه از امام رضا پرسید  
 که خلیفه بنزدن کردن منی ملاحظه کرده و ما را سبب آن معلوم نیست آیا با شماست که گردن وی  
 بچشم امام رضا زوی پرسید که حکم خلیفه را چگونه می بینی برحق است یا بر باطل ناچار شده گفت که امر  
 امیر المؤمنین برحق میباشد امام رضا فرمود که حکم حق بغیر از پرسیدن بجای آوردن در آن کفن پسر  
 امام کیسه که نزدش بود فرمود که ابو العباس برین فریب میگرد خود بران گرفتار گشت و بروایت دیگر  
 چنین فرمود که وی اراده قویق من کرده بود پس مضبوط و مستم او را آگری چنین میباشد سرای  
 مکاری لطیفه گویند باری بر نهان چند از هندو بخیا اینک خدا قدیم است و دین مانیر نسبت باهل  
 اسلام قدیم است نزد حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی هم در آمد و گفتند که مسلمانان و هندو در هواره  
 با هم نزاع می کنند که هر قدر از بنیان خود را محقق و محکم را مبطل میدانند و فکر آنست که اینهمه بیج است  
 بلکه مذہب خدا را معلوم باید کرد پس بالاتفاق ما را پیر وی آن میباید که یعنی اگر خدا مسلمان میباشد  
 ما هم را مسلمان شدن لازم است و اگر خدا هندو میباشد نفوذ باید ما را همچنان شدن واجبست  
 پس باینمای که خدا هندوست یا مسلمان **نعم الله علی من ذلک** شاه صاحب نعم ایشان فرمود که از بیشتر سوال مرا  
 جواب میدهد نگاه شمار از دین خدا وقت بنایم و باینکه اگر چیزی را خدا نخواهد و خلان آنرا بندگان جویند و نصیب خود است  
 خدا بطور آید بخواسته بندگان ایشان گفتند خواسته بندگان را در مقابل خود خواسته و شیت بایزوی  
 چه بار و چه مجال است باز از ایشان پرسید که اگر یکی از بر نهان معتقد در دین خود بود  
 قدرت تمامه که از اوضاع ماده کا و منع نکند بلکه در صدد وادار و ادب میگوید که آن بچون

لطیفه در روضه



در دین شما متحد و معتبر ماند بانه هر چه گفتند که ما این چنین شخص را از ادنی نهند و انی شمریم چه جای آنکه از برهمنان متحد و اقرار در دهیم شاه صاحب ایم ایشان را فرمود که از بنیادین خدا را قیاس نماند که با وجود قدرت کامله خود کسی را از فیم ماده کا و منع نیفراید و در همه روی زمین کاوشی میشود از شنیدنش متحیر ماندند و شمرنده باز گشتند و الداعلم حکایت (۱۷) ۵

را عظم برینقدر قانع مشوا **فصل در احوال و احوال منو** در تفسیر کسیر و خیرات کسان است که روزی خلیفه منصور از عباسیه ابو حنیفه را رض طلبید رسیع نام که مصاحب خلیفه بود با ابو حنیفه رض عداوتی میداشت و وقت در اقامت دانسته گفت یا امیر المؤمنین ابو حنیفه رض جد تو این عباس را خلافت می کند چه وی میفرماید که اتصال در تهنات شرط نیست و ابو حنیفه منکر آنست (یعنی اگر قسمی خور و انشاء الله تعالی بعد از ان گوید این مستثنی است پس نزد ابو حنیفه رض متصل قبول است منقصل و نزد ابن عباس رض استثنای متصل و فصل هر دو مقبول است و در کتب فقه می آید که قال علیه السلام من اتصل بکلمه ای شاء الله ابطال کلامه ابو حنیفه گفت یا امیر المؤمنین رسیع قائل آنست که اخذ بیعت تو از لشکرم و مردم غایب بر قبول خلافت تو چیزی نیست چه ایشان در حضور تو با قسم و سوگند بر دست تو بیعت نمایند خلافت ترا قبول نمایند پس بر بنابر آن خود رفته استثنای کنند انشاء الله و گویند پس باطل گردد بیعت ایشان بر خلافت تو و قسم و سوگند ایشان باقی نمی ماند از شنیدنش خلیفه را خنده گرفت و گفت ای رسیع تعرض بابی حنیفه کن و نگه دار خود را و ابو حنیفه را و چون از حضور بیرون رفتند رسیع گفت یا ابو حنیفه امروز اراده قتل من نموده بودی فرمود نه چنین است بلکه تو اراده هلاک من نمودی پس قتل این خسته بشیر تو تقدیر نموده و در نتیجه اول بر حرم تو تقصیر نموده و من خود را و ترا هر دو ان

را نجات بخشیدم **۵** بان دهان ترک حاکم یا همان **۵** ورنه ابله شوی اندر جهان

کو اگر زهری خور و شهید می شوی **۵** تو اگر شهید خوری زهری بود **۵** آری حسد زهری است

که از پیشتر از آن بر صاحب خود باز کرده و او را هلاک میسازد چنانچه لطیفه در رساله اخلاق یوسفی آمده که در عهد سلطان سکندر راجوری پیدا کردید که بر که نظری در افتادی در حال هلاک گشته سکندر هم حکای خود را برای دفع جانور مذکور حکم فرمود جمله از تن بر آن عاجز آمدند

در کتاب

در کتاب



مگر اسطوخودوس که مقدار قد آدم یک نیمه شاخت و سمیت مقدم گردانی یعنی گردنی آنرا بپست خود در پس  
 آئینه در آن گردون نشست و آن گردون را گردانید بجانب آن جانوری بردند و از دریافت بوی  
 آدم آن جانور باین سو در آمد و در آن آئینه آن جانور را جسم خود دیدن همان بود و خود بخود مرده  
 بر زمین افتاد و همان از جهت تعجب چنان از اسطوخودوس آن دریافت کرده شد گفت که چو پنهان  
 وی افزیزم قاتل بود بهر که نگریسته در حال او را بپاک ساخته چون مجلس نظری از آئینه بروی  
 یافت از تافیر آن خود بپاک گردیدیم چنین است تافیر ز هر چه که مجلس آن بر حاسد باز گردد  
**حکایت (۱۸)** در غم که ذکر می کنون اگر مردی از نظر بان ذوق فزون در تفسیر  
 ازادی از عهد امده بن المبارک رفا آورده که در باره ایمان از سفیان ثوری رضا پرسیدم فرمود  
 اَلْاِيْمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَتَمَلُّكٌ بِالْاَرْكَانِ وَخُلُوعٌ لِّلْقَلْبِ یعنی ایمان مرکب از سه چیز است  
 از اقرار از زبان و از تصدیق جان و از عمل ارکان پس ابو حنیفه ماجرا باز گفتم فرمود که از ثوری  
 باید پرسید که باروت و ماروت از فرشته کردند آنچه کردند پس ایشان هر دو سبب آن از ایمان  
 بسوی کفر آمدند یا از طاعت بجانب محبت و چون از ثوری را همچنین پرسیدم میخترشت  
 و متفکر سردیش انداخت بسبب آنکه اگر عمل در ایمان داخل گردد بسبب ترک عمل هر دو فرشته  
 کافر گردند قائل این کس نباشد پس سر بر آورد و گفت این گفتگو از نظر امام ابو حنیفه است  
 لطیفه همچنین جوابی شافی است آنچه در حکایات لطیف آورده که شخصی پیش درویش دانشمند  
 رفت و سه سوال از وی کرد اول اینکه چرا سیگویی که خدا همه جا حاضر است و هیچ جا او را  
 نمی یابیم اگر خدا جائے باشد با بنائی دوم آنکه انسان را برای تقصیری چرا سیاست میکنند  
 هر چه میکنند خدا میکنند انسان را هیچ قدرت نیست و بے ارادت خدا هیچ غمیتواند کرد و اگر انسان  
 را قدرت بود همه کارها برای خود بهتر کردی سوم آنکه خدا شیطان را در آتش دوزخ چگونه  
 حقوت تواند کرد زیرا که سرشت او نیز از آتش است و آتش را در آتش دیگر چه تاثیر خواهد بود  
 درویش کلوخی بزرگ بر سر اوزد آن شخص از آنجا نالان و گریان پیش قاضی رفت و گفت که  
 از فلان دانشمند سه سوال کردم او بر سر من چنان کلوخی زد که سر من درد میکند و هیچ جواب نداد  
 قاضی درویش را طلبید و گفت چرا کلوخ بر سرش زدی و سوال او را جوابی نگفتی درویش دانشمند

حکایت ۱۸ از امام رضا

لطیفه در سه سوال از دانشمندی











ابن مسعود رحمه الله الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالدُّعَاءُ لِلرَّبِّ  
أَبِي هُوَ سَيِّدُ السَّخِّيَّاتِ الْمُبَارَكَاتِ وَالصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَأَدَّكَ بَرَكَتِ كُنْهٍ خَدَا بَرْتَوْجَانِكُمْ دَرْ لَوْلَا  
زَيْتُونَةٍ لَا تَسْقُوتُ وَلَا تُفْنَى فِي فَنَائِكَ مِنْ رِبْعَةِ مَصْلُوحَاتِ عُلَمَاءِ أُمَمَاتِ



حکایت قول اَطْلَلُ اللهُ بَقَاءَكَ الْكَمْعَةَ حَکایت قول وی ست اَدَامَ اللهُ عَزَّكَ  
 الْجَعْلَةَ نقل قول وی ست یَجْعَلُ فِدَاكَ الْمَعْوَدَ حَکایت عبارت از سورۃ فلق  
 و سورۃ ناس است التَّحْجِیْعُ نقل ازین قول خداست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ که ذاتی الطریق  
 و غیره حکایت (۲۳) ۵ در مرتبه شنبو یا از عجائب که باشد گل ز گلزار غراب

در رساله فضائل از آثار البلاد و اخبار العباد آورده و تفسیر و خیرات الحسان است که شخصی در کوفه امانت  
 خود را نزد کسی نهاده بطرف حج رفت و قتیکه از حج باز پس آمد امانت خود طلبید آن شخص انکار کرد و سوگند یاد  
 نمود مظلوم نزد امام رضا آمد و ماجرا باز گفت امام رضا او را فرمود که بجله ی از نیجا برو و با کسی فکرم حلاله  
 خود نکنی بپس آن ظالم را که از امانت انکار کرده بود در تخلص فرمود که این چند نفر نزد من بطلب شور که قاضی  
 آمده اند آیا عهده قضا را قبول کنی قَتَمَاتِهِ الذَّجُلُ قَتَلَتْ لَیْسَ مِنْهُ دَیْمٌ ظاهر قدری ازان سر باز زد  
 آخر الامر آن مرد رضا بعد که قضا در او بعد ازان آن مظلوم را در خصییه طلبیده او را فرمود که حالا پیش  
 این خود رفته او را بگوئی گمان می برم که از امانت من ترا فراموشی روی در داده و من فلان امانت  
 خود را با فلان و فلان ملاقات بفلان مقام ترا ودیعت کرده بودم بچنان کرد آن شخص بدین خیال که  
 اگر درین امر مردم را خیانت من معلوم گردد از عهده قضا محروم گردانند امانتش را بوی رو نمود و چون  
 نزدیک امام رضا بطلب عهده قضا آمد فرمود که این عهده قضا ترا نیشاید که قاضی این جهان بیاید  
 بودند خائن و رقی یک کس آری بمواریه کارهای دانا یان زمان و دانشمندان جهان چنان بیایند  
 که عقل عوام از تحمل دوست آن عاجز و قاصر میماند بطوریکه نه طاقت تسلیم دارند نه قوت و مجال انکار  
 لطیفه در سنبله ششم از سبع سنابل آورده که در عهد هایلون بادشاه در شهر شمس آباد مروی بود پسند و  
 را گھونا م که در علم سیمیا مهارت تمام داشت و بی بواجبیا بمردمی نمود تا آنکه روزی شیخ احمد فرلی  
 و شیخ احمد اهل علم که با خود معروف بود هر دو بجهت تماشایند وی درآمدند و گفتند که عجب بهار انبیا را گھو  
 ایشان هر دو را بجا نماند و چند طایفه از گیاه بسته در گوشه ازان خانه ایستاده کرده و شیخ احمد فرلی را  
 گفت شما بدین طایفه را سید و پیر و درون رفتن وی بخاطرش یقین شد که من بعزیزت گجرات از خانه بدر  
 آمده ام هر روز را بهما میرفت و هر شب بمنبری می آسود تا بعد از مدتی گجرات رسید آنجا باغی نواز نشاوده  
 دیده و شرب چند ازان باغ چید که باغبان بر دست رسیده بانگ بر سرش زد که کیستی و از کجایی که از بلخ

حکایت ۲۳- از امام اربع

بجز در حکایت شنبو یا







صدمتی از ذات چنین حاذقان یکتای زمان لابدی است لطیفه و تذکره طباطبائی در شرح مری  
شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا آورده که وی از خوف سلطان محمود غزنوی که بسبب سوء عقاید شیخ نزدیک  
سلطان مذکور سلطان در پی قتل وی بودی المات شاه غور از مرگ گذاشته و در جهان که از طلبه محمود غزنوی  
دور بود رآدمه پیشه طبابت آفا که کرد و در اندکی کمال شهرت یافت اتفاقا حکمران آنجا را که مری صاحب  
عز و وقار بود و قابوس نام میداشت خواهرزاده نیکو بخور گشت و از اشتداد مرضی که او را در گرفت  
آنچنان گردید که اطبای آن شهر هر چند که در معالجه وی دقیقه نگذاشتند مگر بجز آنایوسی خرمه نه بخشید  
بالآخر ترک معالجه کردند و روز بروز مرض را ترقی بودی و در بیض را ضعیف بر ضعیف شاه قابوس را ازین  
حادثه غایت صدمه و رنج بود و ازین مرض لا علاج کمال غم و اندوه نگه بود تا آنکه روزی بدرگاهش مذاکره کردند  
که دین روز با دین شهر طیبی وایا شده که در تشخیص امراض او را دستگاه کامل است و فیروز علاج امراض  
دم مسعود دست میدارد قالیاس بشنیدن این ماجرا برای حاضری وی حکم فرمود چون او را بدرگاه  
حاضر آوردند و رایوان خاص سلطانی شیخ را نزد مرضی بردند دید که جوانی ماهیکر نهایت متناهی لا اعضا  
که تا حال بجهت سالی نرسیده قریب است که بزودی راه عدم کو بدو طعمه مورد و مار لجه گردد و دیگر  
بوی نشسته حالات ابتدای مرض وی دریافت میکرد و قاروره ویرا معاینه می نمود از اسباب علل  
در یافته حکم داد که از جمله حاضرین کسی با مادر بخا ناند الا همین مریض و چنان شخصی دیگر که از جمله محلات این  
شهر و ایهام مکانهای اینجا بخوبی واقف باشد تا آنکه اینچنین شخصی را حاضر کردند پس نزد مریض بجز از  
شیخ و غیر از همان شخص کسی دیگر نماند شیخ دست خود بر نبض مریض نهاد و بآفر حکم داد که از پیشتر نام محلکهای  
این شهر گفته میباش آن مردیک بیک محله را نام می گرفت و شیخ الرئیس در نبض مریض متوجه میبود تا آنکه  
نام محله گرفت که از شنیدنش شریان مریض با هم مختلف شدند و قرار نبض با اضطراب متبدل گشت  
از مشاهده و دریافت این حالات بآفر حکم داد که هنوز نام مکانهای همین محله را گرفته میباش و خود بنور تمام  
متوجه بسوی نبض مریض گشت تا آنکه بآفر در آخر نام مکانی گرفت که از شنیدنش در نبض مریض کیفیت  
عجیب و غریب هویدا گردید شیخ الرئیس نبض را گذاشته فرمود که حالا مرا چنین شخصی دیگر در کار است که  
از نامهای همه باشندگان این مکان بخوبی واقف باشد همچنان کردند پس آن مریض نام باشندگان آن  
مکان میگرفت و شیخ الرئیس در کیفیت نبض مریض بنور تمام متوجه میبود تا آنکه آن مریض نامی از باشندگان

لطیفه و تذکره طباطبائی در شرح مری



آن مکان گرفت که از شنیدنش نبض مریض کمال متعجب و مهتر هم گشت و حرکت طبعی نبض بالکل متبدل گردید  
پس ترشیخ از آن مرد از دیگر حالات آن مکان استفسار نمود و درین نوبت تغییر و تبدل در نبض زیاده تر گشت  
من بعد ترشیخ با معتمدان شاه قابوس در خصیصه چنان گفت که خواهر زاده شاه از مرض عشق ماه و شش پری بگری  
که در فلان محله و فلان مکان سکونت پذیر است و بر فلان نام موسوم می فراش گشته است و از صدمه فراق  
در پنج ماه جانی حالش تا بدین غایت رسیده علاجش بجز ویدار محبوب و وصل معشوق وی نیست  
مقربان سلطان بعد از تفتیش کامل حادثه را همچنان دریافتند بجز ویدار سلطانی بجز عرض رسانیدن ندکه بخور  
شیخ رئیس این است شاه قابوس این امر را کمال مستبعد و غایت غریب و عجیب دانسته ترشیخ را بحضور  
خود طلبید و با شیخ ملاقات نموده پرسید که ای حکیم دانشمند چونکه اسباب ظاهری این مرض نهایت پوشیده  
میباشد چگونه تشخیص این مرض چنین نمودی ترشیخ گفت هرگاه که هیچ علامتی از امراض جسمانی در وی نیافتم  
و انتم که این مرض از اعراض نفسانی خواهد بود و یقین دانستم که این مرض بسبب حیا و آزار می که  
میدارد این درد درونی را پوشیده میدارد پس با من نیز گاهی در میان یار و دوستان بجز ازین تدبیر هیچیک عمل  
آوردم چاره دیگر بر ای دریافت مطلوب وی ندیدم و این مرض را علاج ازین امارات و علامات تخص گردید  
و بجز بعضی رساننده شاه قابوس از شنیدنش از شنیده ترشیخ گردید و بخلعت فاخره و نعمت  
و افره و بر اسراف و امتنا فرمود و با شیخ گفت که این مریض نوجوان و آن پری بیکر با هم خاله زاد برادر  
و خواهر اند و مرا بهر دو خواهر زادگان پس بوقت میمون عقد نکاح ایشان میباید بست شیخ رئیس همچنان  
کرد و بعد از عقد نکاح در اندک مدت آن مریض شفای کامل یافت و گویند که همین حکایت است آنچه  
مولانا سهروردی در ابتدای دفتر اول از مثنوی شریف بلباس عاشق شدن شاه پری بر کیزی و رسیدن  
طبيب آلی بعد بجز اطبا بیان فرموده و چونکه مقصود و مطلوب مولانا نصیحت بود و محض بطریق تشبیه این بیان  
فرموده بطرز واقعات تاریخی - **حکایت (۲۵)** - **از اعظم معظم همین را مبین**

در کتاب آلی از مثنوی شریف

حکایت ۲۵ از نام ربه

اگر شوق داری بیا و ببین | در خیرات الحسان آورده که باری ابوحنیفه رضو و مجلس قاضی ابن ابی ریحی  
در آمدید که در حضور قاضی کی از خصما بر دیگری دعوی قذف نمود که وی مراد بنام یا ابن الزکزیه  
یاد کرده قاضی از مدعی علیه پرسید که در دعوی مدعی چه می گوئی ابوحنیفه رضو قاضی را گفت چگونه از وی  
جواب میطلبی و حال آنکه این مدعی را خصوصیت نمیرسد بلکه خصوصیت کند مادر وی است آیا و کالت مدعی



از مادر خود از پیشتر تو ثابت شده است قاضی گفت نه ابوحنیفه گفت از وی باید پرسید که مادرش زنده است یا مرد و چون قاضی از مدعی پرسید مدعی گفت مادرم مرده است گفت اقامت بینه لازم است پس بر مروت مادر خود گواهان گذرانید بعد از آن قاضی خواست که حال آجواب مدعی علیه گیرد باز ابوحنیفه رهنموی فرمود که از مدعی باید پرسید که مادر و برادر غیر از وی کسی دیگر تیر وارث است یا تنها وی مدعی گفت بجز از من داور و دیگر نداشته گفت اقامت بینه بر آن مدعی گواهان بر آن گذرانید باز قاضی از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهنموی گفت از مدعی باید پرسید که مادرش حره بود یا کنیز مدعی گفت مادرم آزاد بود گواهان از مدعی علیه بعد از اتمام شهادت باز قاضی از مدعی علیه پرسید ابوحنیفه رهنموی گفت از مدعی باید پرسید که مادرش مسلم بود یا ذمی مدعی گفت مسلم بود ابوحنیفه رهنموی گواهان بر آن طلب نمود بعد از اقامت بینه ابوحنیفه رهنموی را گفت اکنون نزد مدعی علیه باید پرسید صلی الله تعالی حیث قال و حق کی ذی عیون عینه الطیفه دست که اطباء آورده که از آن پیرا آئی باری سلطان علاء الدین بادشاه اصفهان بکاری از کار باز شیخ رئیس یوطلی سینا که دستور المظلم بود تا بحدی از بنجد که بقتل وی مستعد گشت شیخ را از واقعه خبر شده به تبدیل لباس اصفهان را گداخته بلکه بی در آمد جای بهجوم مردم دید از پرسیدن معلوم کرد که این اندام بیمار آن است نزد طبیبی نوجوان که در او برضیان میداد به شیخ در طب آن نوجوان در آمد احوال و بر احوال ملاحظه می نمود که درین آشنائی نشسته ظاهره در دست گرفته پیش وی رفت آن حکیم قیافه دان بحد دیدن قارعه بلال فرمود که این قارعه زن یهودیه هست و امروز در قزاقی خود ماست خورده آن مرعیه گفت همچنین است بهتر فرمود که خوابگاه این مرعیه در جای پست واقع است آن زن گفت بلی بعد از آن چون نظر آن نوجوان حکیم قیافه شناس بر شیخ افتاد و خوراکه را از خود طلبیده با حرا از او کرامت نام در پهلوی خود نشانید و بعد از فراغ از معاوضه با شیخ گفت میدانم ترا کفر شیخ رئیس میباشی و از خوف سلطان علاء الدوله که ریخته در نیلک دما به شیخ را از شنیدن این کلام کمال تعجب و در طویشان آن نوجوان گرفت فی الجمله شیخ را همانها نمود و روزی شیخ از آن واقعه که از وی دیده بود و شیخ را متعجب ساخته از وی دریافت نمود چگونه معلوم تو گردید که صاحب قارعه یهودیه است و در فعلی خود ماست خورده و خوابگاهش در جای پست واقع است نوجوان گفت و قتی که آن زن دست خود را از پیرا بن بریدن کرد دیدم که لباسش نهایت قیمتی است مگر نهایت کثیف و چرکین و این از خواص یهودیان است و بدست وی نشان قطری ماست بود از اینجا معلوم کردم که وی یهودیه است و ماست پست تاول کرده و چونکه درین شهر

شیخ در شیخ یوطلی سینا از شیخ



محلله بود در مقام پست افتاده ازین جهت گفتم که خوابگاهش پست است باز از وی پرسید که مرا چگونه شناختی  
 و فرار مرا از ملای الدوله چه طور صیافتی گفت که از پیشتر کینیت فضل و کمال تو شنیده بودم و چون نظرم بر جرمه  
 مبارکت افتاد همان آثار از پیشانی تو مرا ظاهر گردید و دانستم که شیخ الرئیس تو میباشی و یقین میدادتم که علای الدوله  
 گاهی ترا از خود جدا کند مگر تا وقتیکه که امی امر اتفاق چنین در میان نیاید که اذن او را در نمی رسد و درین اثنا چنین  
 مشهور گردید که علای الدوله کردند و بنحوی خاص خود که از زرد و جوهر مکرر و مرصع بودند شیخ الرئیس عطا نمود و شیخ  
 آن عطیه شای را مناسب حال خود دانسته یکی از غلامان شاه ارزنائی داشت همون وقت دانستم که اگر  
 علای الدوله ازین واقف گردد از شیخ ناخوش گردد ازین وجه شیخ را و فرار ویراد یافتم شیخ از صحبت آن  
 نوجوان کمال مسرور و متعجب شده گفت از من چیزی طلب نای تا در برآوردن آن آرزوی تو از ته دل  
 کوشش نمایم آن جوان همه دان قیافه شناس گفت میدانم که علای الدوله را نقاب جدائی تو نماسند و  
 بزودی ترا طلب نماید ویرسد سابق ترا مقرر نماید پس آرزوی من آنست که ذکر آن  
 کمالات من که خود آنرا از من مشاهده کرده بحضور علای الدوله بیان کنی و سفارشش نموده در  
 مصاحبت و در مراد حاصل نمائی بعد از چند روز همان معامله که آن نوجوان حاذق  
 گفته بود ظهور کرد و علای الدوله از ما مضی نام شده با خلعت فاخره و عطایه عظمیه  
 وزارت بطور سابق بطریق معذرت بدریغ خاصان بارگاه نزد خود شیخ را طلبید شیخ آن نوجوان حاذق را  
 همراه خود برد و با محلقه مصاحبان خاص علای الدوله او را در آورده قائم کرده در قدری از حالات شیخ الرئیس  
 بوقلمی و صاحب العلوم جلد ثانی در بحث علم الکی آورده که نام وی حسین است بن عبد الله بن سینا حکیمی مشهور  
 و معروف و یکی از اساطین حکمت است پدر وی ازین علم بود پست تر به بخار ارفت و شیخ از بخار ابد بگریز مقامات  
 بسیار گردیده برای شغل علوم و حصول فنون و چون بجمعه ساگی رسید از علم قرآن مجید و ادب نیز از حفظ  
 اشیا ی کثیر اناصول دین و حساب علم هندسه و تبحر و مقابله فراغت کرده بود پست کتاب ایساغوجی  
 نزد ابی عبد الله نابلی خواند و بر ظاهر شطرنج حاوی گشت مگر از دقایق آن غافل بود پست از نفس خود  
 همان دقایقهای آنرا حل نمود که در او اکل اذن ناواقف بود و قادر گردید بر اقلیدس و مسطی و فاکل گردید  
 و آن بمراتب و با وجود این اشیا برای تحصیل علم فقه نزد اسمعیل الزاهد آمد و رفت میداشت پست تحصیل  
 علم طبعی و علم الکی و غیر ذلک مشغول گردید تا آنکه حق تعالی بروی ابواب علوم مفتوح گردانید پست و اندک مانده







شهاب الدین مقتول فرمود و حق تعالی عیبت یعنی وی نیز از تابعان و پیروان ابو طه  
 بن سینا است و الله اعلم الخ و در حاشیه لاجد آورده که امام غزالی رح در کتاب خود که بنام المنقذ من الضلال  
 موسوم است تکفیر بن سینا و فارابی هر دو کرده و گفته که ایشان هر دو در بحث انبیا آنچه غلطی کرده تا به  
 بستی اصول میرسد که در سه اصول تکفیر ایشان لازم و واجب است و در هر هفده اصول تبیین ایشان اما  
 آنچه در سه مسائل از کافه مسلمین خلاف کرده اول آنکه ایشان گفته که حشر اجساد نیست هر آینه شهاب  
 و معاقب از روح میباشند و دوم این قول ایشان است که علم حق سبحانه و تعالی در کلیات منحصر است  
 و جزئیات را حق تعالی نمیداند سوم این قول ایشانست که بقدم عالم قائل اند خدا کفر صریح نقض بالله صند  
 کند که این خودی فتاویحه میگوید که ازینجا است آنچه سلطان محمود غزنوی در پی قتل و کمال ساسی  
 بودی که سوره عقائد وی سلطان رابین بر این گفته بود چنانچه این بحث در تذکره وی بالتفصیل ذکر یافته  
 در اینجا باید دید و عمر خود را اکثر درین اطلان بسر برده بخارا - خاند - جرجان - همدان - اصفهان - و از  
 خون سلطان یکجا استقرار گرفت و چون علمای زمان تکفیر وی کرد این رباعی را در جواب ایشان گفت

کفر جو منی گزاف و آسان نبود	محکم ترا از ایمان من ایمان نبود	دور و هزیمتی چون من دانم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود	دور و وصف باده گفته	غذای روح دهد با دهر رقیق الحق
که رنگش بوف زنده گشت وی گل لادن	بطعم تلخ چون پند پدر و یک مفید	به پیش مطبل باطل بنزد اناحق
حلال گشته بخواهی عقل بردانا	حرام گشته بفتوای شرع بر اناحق	دور و حشر خود از ترک گفته
از قهر گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات گیتی را حل	بیرون جستم از قید هر کوی و حل
هر چند کشتادند مگر بند اجل	دور و وصف علی را گفته	بر صفحه چهره خط لم یزنی
مکوس نوشته است نام و علی	یک نام دو صفت باد و بای محکوس	از عجب و عین و انف با خط حلی

و در ابتدای زمان که هنوز شهرت نیافته بود باری در مجلس و عظم ابو سعید ابوالخیر که علامه زمان بود فی البیوت  
 یکی رباعی را بموافقت بحث و عظم در اطاعت و محصیت و عفو و عتاب به پیش ابو سعید ابوالخیر بر خواند وی نیز  
 نیز رباعی در جواب فی البیوت فرماد چنانچه آن هر دو رباعی این است رباعی شیخ  
 ما کیم بغیر تو کلاه کرده  
 و ز طاعت و محصیت تبرک کرده  
 آنجا که عنایت تو باشد یاور  
 جواب ابو سعید ابوالخیر  
 ناکردن چو کرده - کرده چو ناکرده  
 ای نیکش کرده و بد بها کرده



و انگه بخلای خود نمنا کرده | بر حصه کن تکیه که هرگز نبود | نا کرده چو کرده کرده چو نا کرده

فی الجمله شیخ در پنجم حصه کتاب ادویه مرکبه برای علاج سزل و فرجه که در صندوقه خوانده نوشته که بارها تجربه کرده شد و کمال مفید یافته و آن اینکه اصحاب سزل را بر استعمال گلفند سگری مداومت باید و هر روز هر قدر که خواهد بخورد اگر چه آن مقدار مقابل طعام اندوز صاحب ضیق النفس را از استعمال شربت زده فالپدی است و اگر دبی باشد قرص کافور و یا ضرر است که استعمال کند اگر این طریق علاج مریض کند مریض را حکمی قائمه باشد و هرگز در معالجه غلای بنفشه پشته شیخ مینویسد که فی مرض سزل قبل از بود و مرضش چنان مزمن شده بود که امید زندگی از وی نبوده بالاخر برادرش استعمال گلفند سگری گرفت و گلفند آنقدر را در او خوردانید که وزن کن از مقدار بیرون رفت آخر الامر این مداومت و کثرت گلفند آن زن را صحت کامل نصیب گردید و آنکس که **صحت کن کینه الاطباء ایضا** مذکور که اطباء در حالات حکیم ابو طاهر این برخش هم از وی نقل آورده که در واسطه بطالع کبی که مریض استسقا گرفتار بود در آن وقت در معالجه وی تا با مکان دقیقه را فرو نگذاشتم مگر مرض رو نبرد و در ترقی میبود من از علاج و مریض از زندگی به تنگ آمدم علاجش گذاشتم هر چه دولت میخواست بخورد از خداوند تعالی شفای خود بجوای آن مریض ازین کلام من کمال متأسف شده راه خانه خود گرفت و در راه یکی را دید که طنمای پخته و کباب شده هر دو را میفروخت آن مریض از جهت مایوسی خود و نیز از جهت آنکه اندام ممتد از هر چیز اجتناب میداشت بخوردن آن طعام داشت بتافت و از آن طعامهای کباب شده بسیری تناول نمود بعد ساعتی دستهای زرد رنگ از وی جاری گشت و در بر اسهال بسیار روی در داد و مواد بجمد از وی خارج گردید آب رقیق که در اسهالش بیرون شده بود کمال متعفن بود بعد از چند می ازین جلاهای قدرتی مریض را صحت کلی عنایت شد چون این برخش را خبر صحت مریض و کیفیت معالجه قدرتی وی رسید حیرت بر بختش افزود و چه اگر بلخ باطنع قابض است نه که بر عکس باعث غلومعه گردد آخر الامر این عقد مالاخیل بد چنین حل نمود که نزد آن بلخ فروش رفته از وی پرسید که این طعام را از کجا گرفته آدرده بودی بموجب نشان نهی وی ابو طاهر آنها رفته دید که طعام را آنجا در کشت ذرات یون میپزند از دیدنش ابو طاهر را تسلی کلی حاصل گردید چه که ماز یون با خاصه دافع رطوبات رقیقه است و در طعام افشان باقی بود که مریض را از آن شفا حاصل گشت گویند که اگر یکدم وزن ماز یون کسی را بخوراند آنقدر از اسهالش آید که بند کردنش نتواند ازین سبب استعمال آن بغیر مصلحات نمیکند



درین معاملہ استعمال آن بعد از دو طبع شده بود یکی در شکم همزاد و یک باب اندک بعد از آنکه  
قائم به نفسی فی الحال بطاهر ازین تقدیر تعلیم یافت بقیض گشت بعد از اصلاح مانده بودن برای دیگر مستقیان

بکار بر کمال مفید گشت. حکایت (۳۶) - این نکته کافی است از وی فقط

و اگر با شش و خیر زین نمط در تفسیر کج و نیز در غیرات الحسان آورده که جوانی در قریش جواری بود

میبود و وی در مجلس ابو حنیفه رفته در آنکه گفت که را ده تیر خج خود را دختر یک از اطفال قبیل است مصمم میدارم مگر

ایشان تهر از آمد ترا از دست من ازین میطلبند امام رضا بعد از استخاره او را بخرج فرمود جهان همچنان کرد و

خطبه نمود پس از چندی باز نزد امام رضا متوجه شد و آنکه اولیای زن تا وقتیکه ایفا می کرد کاین ازین نگفتند

زخم را بمن نمی سپارند و مرا که خدا نمی سازند امام رضا او را فرمود که حمله کن و الحال بمقدار مطلوبه ایشان ای

بگیر تا دخول بان زن خود کنی که هر آینه آسان کنند کار باشد شاید که بعد از آن کار ترا بر آسان نماید پسر

امام رضا از نزد خود او را واهی بقدر حاجت وی داد و بعد از حصول دخول او را فرمود که چرا نزد ایشان نمیروی

و ظاهر نمی کنی که من زن خود را همراه خود گرفته اید و سفلو طعن پیدا میدارم جهان همچنان کرد پس شاق گذشت

این امر بر اقوامی زن وی و ناچار شده نزد امام رضا شکایت کنند استفتا نمایند و آنکه امام رضا فرمود روح

را بر دین زوجه بسفر می رسد یعنی بعد دخول گفتند چگونه دفع این امر شاق ما را میسر گردد فرمود که راضی کنی او را

پس از وی گرفته اید ایشان قبول نمود پس امام رضا جهان را طلبیده از او جدا داشت که اندک بعد گفت

الحال من بعد از زوال خودی راضی میشوم اگر زانما زنان باز پس بمن می دهند و الا من زوجه خود را بسفر

خواهم برد و از قول امام رضا بانه و امام رضا فرمود که ام کی را دوست ز می داری آیا بتر و مال خود را راضی گردی

و یا زن تو برای کسی اقرار نماید برای پس تا وقتیکه ای فرصت آن شخص تمامی زن خود را بسفر بردن نتوانی

از نشیونش جهان تعجب مانده گفت الله الله غرور که ایشان این نکته را نشنوده اند چیزی بمن باز پس ندهند

و راضی گشت بر زوال خود فحشاء بیک کلمه علم آتی حقیقه رضا و تدریج کلام

تین المختصین - چنین بشنو از علم آن شیخ شرع اگر او بجهت اصل است و دیگر چه فرج

مراد از رسد فقه و احکام دین اگر طریقی به دستند از و تا بهین اگر می برای سلب ساختن برین

هر نفس شاکه نفسانیده آن واحد از وجود نبینم و اذکان یکتای زبان و اکالابدی است نادیده

همچنین است آنچه در سلسله الذہب مختصر اصولنا جامی آورده و تفصیل مذکوره اطباء حالات حکیم و محققان

نماز از کتب سبک



بخاری که یکی از اجله اساتذہ ابوطی سینا است آورده و قتیقه وی در فن طبابت بکمال کماله کمال بود و در آن زمانه ریاست و سلطنت امیر منصور سامانی را بود و امیر منصور سامانی حکیم ابو منصور بخاری را بنایک بلند سرفراز ساخته بود تا آنکه با امیر معصوم بر یک سفره خوراک تناول نمود وی روزی حسب معمول دقت تناول غلایه

رسید حکم شد که خاصه حاضر سازند خوان خاص ۱۲	سبکی از ملوک سامانی	اداشت دوران طیبی ارزانی
در همه کار باید و همدم	در همه راز باید و محرم	دانش در حضور خود پیوست
نبض جمع مخدرات بدست	روزی از انگشتری خلق خلاص	بود با درون خلوت خاص
پای نامحرمان از انجا پنهان	نامحرمان از انجا طے	ناگه آمد کینر که چون ماه
خوان بکفت پیش شاه گشت و قیام	تا مهر خوان خوردنی بزین	رحمت خط به پست اوز کین
المنع تمشق چو دال بماند	غم چو پیران دیر سال بماند	ملک را حیرت گرفت که آنقا نالین
خواص را چو خدمت چو گدازد تناول شای بود و جوش بر هم گشت بارها بخصه کینر را فرمود که ایستاده شود و مگر بسبب	تشخیصی و احصاب هر چند که کینر میخواست که راست شده از اینجا بر طرف نشود نخواست و چنان خمیده	ماند ملک بنوی حکیم نگرسته فرمود که علاجش بیشتر از آن باید که وقت تناول خواصه از من فوت گردد
کرد چندان که زور راست نشد	پشت از پنهان که خواست نشد	گفت با آن حکیم شاه کریم
کاشی شفا بخش هر مزاج سقیم	هم درین دم کشای دست علاج	وار با نش ازین فساد مزاج
ماند حیران حکیم چون اسباب	بود هر علاج او نا باب	از شنیدن حکم ملک آن حکیم در تحیر
او فتاد که همین مرض صعب را این چنین معالجه سریع الشفا چگونه تصور است مگر حکم حاکم مرگ مفاعبات را	تیر چاره ندید بعد از تالی با خود اندیشید که تدبیرش از علاج فسانیه میباید پس بدست خود از سر آن کینر	خاص معجزش بنی خارش را در کشید و یکی از غلمان خاص حکم داد که از ارش را بکشا تا که بی حجاب گردد و نفس
زن کی میخواست که بر سر اجلاس چنین بر بند و بی سرگرد کمال کوشش در حفظه خود نموده و آنرا مقابل	گردید و بی اختیار برای دفع آن غلام دست را بکشا و بنزد وقت از جای خود بر حث با آنچنان که جای گفت	دست از معجزش ز فرق کشید
کرد میر و نش از سرین شلوار	غرق شد از غیالت اندر خوی	خط بگذاخت در مفاصل وی
قامت خود چو سروستان بخت	کرد و از او از زمین برخاست	در سبیل چو نیک مایه بود



پیش او بر کار ظاهر بود	چون مانند از علاج جسمانی	دست ز دور علاج نفسانی
------------------------	--------------------------	-----------------------

لطیفه و مناسب حکایت امام رضا است در روشنی طبع آنچه ابوالمعالی در کتاب خود آورده که شخصی از صرافان با صرّ و پر از طلا بر چند نفر از مردان بیابک گذشت از آن میان یکی که همه شاطرو حیار و تیر بر رخاست و باریقان خود گفت که من کیسه این صراف را از تو می‌توانم گرفت گفتند آنجا از میان ما به غفیلست ترا باشد پس در پی صراف تا نماند وی در افتاد صراف در خانه در آمده صرّ طلا را در پلین نهاده کیسه خود گفت آفتاب که آید بر سر طیار قمیار و خود به بیت الخمار رفت درین اثنا آن هندوی طار فرصت یافته کیسه را برداشته نزد ریفقان برده بر حسب اقد ایشان را مطلع گردید گفتند داشت کاری کردی که از بهی تخمین دهی آید گرفت این امر همه بر جان کینه گوناگون داشتند و از ظلم جور صراف جان آن بجان ضائع گردید اگر کینه ریگناه را درین باره از جور و ستم صراف و ابائی دانیم که درین خود کالی گفتند من است که این امر نیز نزد من چیزی دشواری نمیداند بجزست و قنایه صراف رسیدید که دیار صرّ طرازند و کوه سخت بر جان کینه ریگناه می افتد و در رکوف و صراف را طلبید و گفت که من غلام فلان و دست تمام و مولای من ترا بسلام پاد کرده است و گفته که عقل ترا چه شد که مانند آنچه من صرّ طراز را بردی اندازی اگر از روی اتفاق گذر من بران بفتادی همه مال تو ضائع شدی آن کیسه را بوی نمود صراف دست مرا ز کرده که آنرا بگیر و دزد گفت بجا که تا دستخط تحویلی از تو نگیرم ندانم شاید که خواهی من اصادق نداشته مانند کینه تو مرا تباید نماید صراف برای مرود دستخط بخانه رفت و آن هندو باز بر ریفقان پیوست پس بر هر دو کاری گری وی آفرین خوان شدند

حکایت (۲۷)	بیا بشنود که رمز معانی	اگر باشد پر از اسرار نهانی
------------	------------------------	----------------------------

در تهرات الحسان آورده که ماری شخصی از امام رضا در باره کشادن روزنه در دیوار خود پرسید امام رضا او را فرمود که در دیوار خود هر چه می‌خواهی کن و بجا خود اطلاعی کن پس جاردی را خبری شد و نالش کتان در حکومت قضای ابن ابی الیلی در آمدقاضی آنمرد را از این منع نمود آن سائل نزد امام رضا واپس شده با جبار عرض رسانید بار دیگر امام رضا او را فرمود افسح فی سرب کب ابرو دیگر از قاضی ابن ابی الیلی در منع نمود شخص باز نزد امام رضا امام از وی پرسید قیمت دیوار تو چه قدر باشد گفت سکه دینار فرمود دیوار خود را مندم ساز و از نزد من سه دینار بگیر آنمرد با فلان دینار خود مستعد گردید پس سالی او را گرفت تا بمحکمه قضا رسانید قاضی ابن ابی الیلی گفت که وی بهم دیوار خود میکند و تو مرا سگی که من او را از آن منع نمایم پست آن مرد گفت برو دیوار خود را بینداز و هر چه می‌خواهی در دیوار خود بساز پس آن جاردی عودا کننده برخاست و گفت که کشادن روزنه بر من آسان بود

لطیفه در روشنی طبع هندوی

حکایت ۱۰۲ از امام رضا



از آن گفتمند دیواری قاضی گفت چکنم از اینکه می رود این مرد نزد کسی که راه بیناید راه را بر خطای من و بعد از آن من  
چکنم که خطای من برین ظاهر گردد و میگویم همواره دانایان زمان خاص مردمان را چنین حیران و سراسیمه گردانند  
و الله در ذکر ذلک لطیفه درینکه ابجد اندیشه العلوم آورده که باری معلم ثانی حکیم ابو نصر فارابی ترکی  
در مجلس سلطان دمشق سیف الدوله حاضر شده برگردن مردم خط کشیده تا آنکه مجلس خاص سیف الدوله در آمده  
نزدیک وی رسید آن مجلس مجمع الفضلاء بود از بخت او را از انجا بیرون کرد پسر سیف الدوله مالیک خود را  
بطریق رازداری بزبان خاص فرمود که این شیخ سودا و بیهوده بر آئینه من از وی چند چیزی پرسیدی میدارم  
اگر آید اما ندانم پسر او را از انجا بیرون نماید از شنیدنش ابو نصر فارابی هم بدان زبان خاص عرض کرد یا امیر صبر کن که  
چند مورد از پس آمدنی است سیف الدوله از وی پرسید این زبان را خوب میدانی گفت بلی بلکه اکثر از هفتاد  
زبانها میدانم پس تعظیم کرد او را سیف الدوله و آغاز کرد سخن را در هر فن تا آنکه تیر گشتند جمیع المحاضین پسر تیر کرد  
سیف الدوله با او اندوی پرسید آیا چیزی می بینی گفت فی بازار دی پرسید آیا شوق به امیداری گفت بلی پس آتای من را حاضر  
گردانید پیش تخت کسی بنیاید زیرا که ابو نصر همچنان سر آید پسر از زبان خریطه خود چند چه بکار آید که به ترکی و دوازده زبانها میگوید  
پس هر که آنرا بدید بخندد و نداند پسر آنها را از هم کشاده ترکیب دیگر داد و آن چه بکار آید همه از همان ترکیب و در آمدن پسر آنها از هم  
کشاده و ترکیبش را غیر ساخته حرکتش داد همه مردم در خواب شدند تا آنکه دربان نیز خواب بر رفت پس ایشانرا  
خفته گذاشته از میان ایشان بیرون رفت و آنکه در بعضی حالات فارابی ابو نصر در ابجد العلوم  
آورده که وی ابو نصر محمد بن محمد از اساتذ و اساطین حکمت است حکیمی فکی و مشهور است در منطق و حکمت و دیگر  
علوم صاحب تصانیف است و وی اکبر فلاسفه اهل اسلام است و در فنون وی کسی از اهل اسلام بر تیره وی  
نرسیده و این سینا و در کتب خود تخریج از وی کرده و در تصانیف خود از کتب وی انتفاع یافته و وی مروی ترکی ابو  
چنانچه فارابی از شهرهای ترک است در ماوراء النهر و در اسفار بسیار میگردد تا آنکه در بغداد آمد و وی  
بزبانهای بسیار حکم نمودی بجز از زبان عربی و در آنجا آنرا نیز بخوبی واقف گردید پسر مشغول گشت بکتاب حکمت  
و نزد حکیم ابی بنی شری بن یونس که شیخ کبیر بود و وصیت عظیم میداشت و در حلقه درس وی هر روز صد تا از بقیین  
جمع گشتندی در آمد و در منطق از شرح کتاب ارسطو هفتاد سفر خواند و در بلده حران از حکیم ابی حنا بن خیلان نصرانی  
نیز طری از منطق اخذ کرد باز بیغداد در آمده از علوم فلسفه بهره گردید و در جمله کتب ارسطو ما هر گردید گویند  
کتاب النفس مؤلفه ارسطو از جنابی بدست آمد و بخط فارابی بران مکتوب بود که من این کتاب را دو صد با خواندم

در کتب علم فارابی ترکی

فایده در بعضی حالات علم فارابی







در نه اورادین صحرا بی راه با وجود بیداری بیکار نشستن برای چیست و بموجب او نیز فرمود است که اگر بیهوشی  
 آن بیدار قابل هدایت آن گمراه نیست از شنیدنش پادری شرمند بازگشت - **حکایت (۲۹)**

علم در وی چون جواهر رهنمای	ار بهر جانت درین تاریک جای
----------------------------	----------------------------

جمله تاریک است این محنت سرای  
 علم و فهمت و علم جانفزاسی  
 تفسیر کبیر و نیز در خیرات الحسان ست که شخصی نزد ابو حنیفه رضی الله عنه درآمد و گفت  
 که ما رحمت جدال با می زن خود را که از ناخوشی با من ترک سخن نموده بود گفتم تا وقتیکه تو با من سخن نگوئی اگر من با تو محکم  
 تا می تر اطلاق است از شنیدنش زخم نیز سوگند نمود و داد اسکیه و محکم با من تمامی اگر من با تو سخن گویم همه اسباب  
 و املاک من صدقه و هفت ست پس تیر است فها در کل آن تا آنکه سفیان ثوری رضی الله عنه گفته هر که از شما باد دیگری سخن  
 گوید قسم خود را خاک کند و از شنیدنش بیام او را فرمود که برو و با زن خود سخن گوی تا هر دو تما حنت لازم نیاید آن شخص نزد  
 ثوری هم درآمد و قول امام رضا خبرش داد از شنیدنش سفیان رضی الله عنه غضب گرفته نزد امام آمده از سر سخنت  
 گفت **يَا بَيْتُ الْحُجْرَةِ** و غضب از وی پرسید سفیان رضی الله عنه سفیانیان را فرمود  
**اَعْبَدُوا قَاعًا دُؤَا قَاعًا** یعنی سوال خود را از وی باز پرسید ایشان چنان که امام رضا باز همان جواب را فرمود  
 گفت از کجا میگوئی این را فرمود از آنکه حلف شوی بر حلف زوجه مقدم است و زوجه در حلف خود با زوج بعد از آن  
 خطاب نمود پس حلف زوج بسبب خطاب زن با وی ساقط گردید چه زنتش پیشتر از وی با وی سخن گفت پس  
 این مرد اگر با زن خود گفتگو نماید آن زن نیز از حلف ربائی باید و بر زن و شوی هر دو حنت لازم نیاید از شنیدنش  
 سفیان رضی الله عنه فرمود هر آینه برای تو از علم آن چیز پاکشون میگردد که با همه انسان غافل میباشد و لهذا ملا علی  
 قاری در رساله خود که در جواب امام الحرمین گفته می آید **وَرَوَى عَنْ سُهَيْبَاتِ الثَّوْرِيِّ قَالَتْ**  
**قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ كَالْحَصَا فِي كَرْبِي** **يَكْدِي لِبَاذِي** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ** **الْحَمْدُ لِلَّهِ** **الْحَمْدُ لِلَّهِ**  
 تجارت در علوم دین انچه از امام بخاری رحمه الله تعالی می آید لطیفه در تعلیقات خجسته الفکر مولانا مولانا  
 و شیخ المولوی عبد الله ادم الله تعالی فیوضاته علینا و علی سائر المسلمین از مقدمه صحیح البخاری آورده و فیکه حضرت  
 امام بخاری رضی الله عنه در بغداد آمد و محمد بن ابی بکر با من وی را مطلع گشتند برای امتحان گرفتن  
 وی را یکی جمع شده یکصد احادیث را انتخاب نمودند بطوریکه اسانید و متون آن احادیث را از هم منقلب  
 گردانیدند یعنی سند حدیثی را با متن دیگر حدیث پیوست نمودند و متن آن دیگر حدیث را بسند این حدیث متصل  
 نمودند و نفر از میان خود برگزیده هر یکی را از آن ده کسان و ده حدیث از آن یکصد احادیث مقلوبه

حکایت ۲۹ - از امام رضا

علم در وی چون جواهر رهنمای

تفسیر کبیر و نیز در خیرات الحسان



درآمد و بخت و مجلس بخاری رفته بفرستادند و چون تقرر و طمانت گرفت اهل مجلس که از اهل بغداد و خراسان و سیاف  
و غیره بکثرت بودند یکی از اذن ذلک کسان پیش امام بخاری رفته و آمده و از هر ده گانه احادیث خود یکی بعد دیگری از وی  
می پرسیدند پس هر حدیث وی امام بخاری رفته در جواب وی فرمودی که آخری فقه و بعد از تمام سؤالات می  
آن دوم کس در پیش حضرت بخاری نشستند هر ده کسان یکی بعد دیگری برای استفسار هر ده گانه احادیث مقولیه  
خود پیش امام بخاری رفته و درآمدند و از وی سوال احادیث خود کردند و امام بخاری در پس هر حدیث هر یک  
از آنان بجز از این قول خود که لا آخر فقه چیزی زیادت نکردی و جمله فقها که در اینجا حاضر بودند بعد از قول  
بخاری که لا آخر فقه بیکدیگر نگریستند و با هم گفتندی که دانست این شخص حال این حدیث را و آنانکه  
غیر فقیه بودند این قول وی را بر عجز و قلت فهم وی حمل کردند و هر گاه که امام بخاری رفته از قرینه الی بر ایشان  
و تمام ایشان عالم گردید آنگاه بسوی سائل اول اذن ذلک التفات فرموده گفت که از حدیث فلان پرسیده  
بودی و صحیح و صواب آن چنین است و تمام حدیث ویرا با سند و متن اصلی وی با هم ضم کرده بر خوانند تا آنکه  
هر ده حدیث ویرا بطور صحیح بر وی بر خوانند و بعد از جوابات سائل اول بکلمه سائلان دیگر متوجه شده همه را بگویند  
جوابها فرمود پس هر صد احادیث مقولیه ایشان را بر اصل خود در کرده بطور صحیح و اصلی بر ایشان بر خوانند و نشینان  
آنها جمله علمای آنجا بر کمال حفظ و دنیات بخروی درین باب و طولی و منزلت وی مقرر گشتند **فائدة** در ذلک  
فائدة تبرکات و تهنات قدری حالات امام بخاری رضی الله تعالی عنده بعدین تعلیقات از ایشان المحدثین  
و غیره آورده که آنچه از حکایت بالا ذکر شد از جلالت امام بخاری است در حفظ و اما جلالت وی رفته  
از جهت فقه پس صحیح بخاری وی شاید عادل است و تفصیل این اجمال مختصر اچنانچه شیخ و بلوی رفته و قد  
مشکوة آورده اند که در عصر صحابه و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم  
تصنیف بوجود نیامده و چندی وجه مذکوره در آنجا که یکی از آنها آنیکه در آنکه حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و قرب زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقایات و سبع و اذ بان در نهایت صفا و سیلان بود  
تا آنکه طریق تصانیف اخبار و احادیث در آن عصر تابعین پیدا آمد پس زهری رفته و بیع رفته و سعید رفته و غیر ایشان  
برای راه طریقه تصنیف نمودند تا آنیکه کبار اهل طریقه تا الفیه پیدا شدند و دین و تالیف حدیث بر ترتیب  
ابواب فقه بنیاد کردند مانند امام مالک رفته و مدینه و مانند ابو محمد عبد الملك بن عبد العزیز رفته و مدینه و مانند  
ابو عمرو بن عبد الرحمن او ناسی رفته و در شام و سفیان ثوری رفته و در کوفه و حماد بن سلمه رفته و بصرو که یکی از ایشان

فائدة در حالات امام بخاری



کتاب تصنیف کرد بعد از آن هر یک از اعیان عظامی مجتهدین تالیف نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین مسانید نوشتند و لیکن هیچ کدام از این مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند پس اول کسیکه در مجروح حدیث صحیح تصنیف کرد امام بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و من در مقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستادم و مروی بر دست من است و آن سرور صلی الله علیه و سلم با ما میگویم و گفتم از وی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی صلی الله علیه و سلم دروغ را دور کنی و این واقعه را تغییر ندهی و باعث شود که شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصدهزار حدیث تخریج نموده ام و جعله بحجة یقینی و بیان الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت دنیا و دین کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در جهاد اکرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب دنیا و دین و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایت آمده که غسل بآب زعفران میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میکرد و هر چه ترویج و صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایرادی نمود و این عدی نیز از جاحته از شیوخ خود نقل کرده بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بقیع و مدینه و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذاشت و وجه توفیق میان نقل که در مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در مسجد اکرام کرده باشند و در مدینه مطهره و از راه بیاض برده و از منقول است که گفت که کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و آن گذشته و توفیق نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد از حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه یا با الهام یا از عرض میگوشت مینوشت و الله اعلم و ابو یزید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو یزید چرا کتاب را در سنگ گذاشتی یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسماعیل بخاری و از بعضی







و در شان قاری صحیح نمود و دعای خیر کرده و نیز ذکر استجابت و دعای وی در قصه وفات وی می آید ان شاء الله  
 چو تکه از تفصیل بالا مطلع شدی پس بدانکه در تعلیقات مخفیة الفکر از مقدمه بخاری و غیره آورده اما  
 جلال بخاری درم از جنت و روح آنست که وی گفته ضایع میسازم که حق تعالی در روز قیامت از غمت  
 کسی از من نپرسد و اما جلال و حق از جنت احتیاط در بابت صحیح خود آنست که وی گفت ما وضعفت  
 فی کتابنا فی تصحیح حدیثنا الا اغتسلت قبل فلاتک و صلیت رکعتین و نیز آنست که وی  
 گفت ما وضعفت فی کتابنا الجلیح الا ما صح و نیز آنست که وی گفت وضعفت کتاب  
 التصحیح لیست عشر سنه خرجت من سبت مائة الف حدیث و جعلته بحجة کتبی  
 و بین الله و لهذا امام نووی در تہذیب الاسماء آورده که مناقب وی از شان بیرون است و آن  
 مناقب وی قسم شایسته حفظ و درایت و اجتهاد و تحصیل و رقابت و تک و آفاده و وسیع و زباده  
 و تحقیق و اتقان و عرفان و احوال و کرامات و غایر هاین المکرمات و بعضی از اینها عده آورده اند  
 انظر الله صم اجمع بنی و یمنه مع السیدین و الصول یقین و الشهداء و الصالحین  
 فی یوم الحساب و ساد ذات علی الله یخرج نیزه و چونکه تولد وی در بخارا بود و آمده بود از بخارا  
 بخاری میگویند و بخاری بنزه از عالم غمت هم آورده هم کتاب او و حق پیشوا و مقتدا فی حدیث اهل آن  
 بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویة و ناصر المطاریث  
 المحمدیة القاب است و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می آمد میگفت بگذار تا بوسه زخم دو پای ترا  
 با کتب الحدیث یا ایستاد الاستاذین بلسیتک الحدیثین و نزدی میگفت ندیم مانس را و  
 و گردانیده است خدای تعالی او را ازین دین امت و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیت  
 از آیات الهی است که بروی زمین میروید و تفصیل در مقدمه مشکوٰۃ و بخاری بهمانتره که درست در بخارا  
 باید و دید ترویج است که نوبت در نماز و روز و نور بر مقدمه نبوت او را بنیش زد و نماز را قطع نمود و رحمة الله  
 علیه رحمة واسعة کما یملک الکلم من مقدمه مشکوٰۃ در ذکر قصه وفات بخاری آورده اند  
 که محمد بن اسمعیل بخاری چون از طلب علوم و رحلت بلاد ملازم است مشایخ فایض شده و به بخارا که وطن  
 و مولد او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و  
 قباب و حجام در آن یک فرسنگ برای او زدند و در راه هم مدد نایب بروی شارسا خند پس مدتی در بخارا بود

قصه وفات امام بخاری



و بیشتر در احادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران  
داشتند که بخاری راسته عاقل و داند که صحیح جامع خود را بیخ کبیر را بیاورد تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم  
امام بخاری در فرستاده او را گفت من خواندنیگر دادم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی  
هست بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم را بشنود و ورنه ایست آنکه  
اولی بخارا راسته عاقل و داند از بخاری که مجلس خاص با او داد و معین سازد که در آن مجلس خیر ایشان نباشد  
اسماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قوی را دون قوی بسماع حدیث مخصوص  
سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم مذکور امر داد که محمد  
بن سخیل را از بخارا بیرون رود بخاری در از بله بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسید بود  
و بی سبب اوقات او را التوشیش دادند بر ولی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق  
نموده بودند دعای بکر دو گفت **اَللّٰهُمَّ اَرْهِنَا قَصْدَ وَفِيْهِ نَفْسِيْمْ وَ اَوْفِ بِمَوَ اَهْلِيْمْ**  
خداوند انبیا ای ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتک ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی  
دعای او را در شان آن جماعت قبول کرد مابقی ازین امر نگذشته بود که از دارا خلافت سلطان بعزل الی  
بخارا فروان نازل شد و آنکه او را بر دراز گوش داده نشاندند و گرد شهر گردانیدند و ندانیدند که سر  
بدکاری وی اینست و در زندان حبس کردند تا مرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند  
هر یک بملائی گرفتار شدند که ماده عبرت خلایق گردید فی الجمله چون بخاری از بخارا بیرون رفت این  
خبر بمقرنقه رسید لعل بمقرنقه مکتوبی با و نوشتند و از وی استدعا نمودند که بمقرنقه آید بخاری بجانب  
مقرنقه توجه نمود و چون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک مقرنقه است معلوم وی شد که اهلای آن بلده در  
بودن وی در اینجا با هم اختلافی دارند و در آن قریه توقف کرد تا ببیند که امر چه قرار یا بشی از اهل ملاحظه  
اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنه ایشان طول دل تنگ شده منجر بدین گردید که  
بعد از نماز مسجد دست بدعا برداشت و گفت **اَللّٰهُمَّ قَدْ صَافَتْ فَاَيُّهَا رَحِمْتُ فَاَيُّهَا رَحِمْتُ**  
خداوند انتگ از من بر من باین فرخی که میدارد پس بجزایرا بسوی خود بکش پس در همان ماه به بخارا باز آمد بمقرنقه  
شصت و دو سالگی یافت بود و ولادت بخاری در مدینه بود از آن عصر نیز بمقرنقه میماند و در آن سال ۲۹۳ سنه ۲۹۳ هجری بمقرنقه  
هجری بمقرنقه بخارا بود و وفات وی در شب شنبه ۲۵ سنه ۲۵۱ هجری بمقرنقه و در آن سال ۲۵۱ هجری بمقرنقه بود و در آن



مستجاب الدعوات تا آنکه بارها میگفت خداوند ادعای مرا همه در دنیا مستجاب گردان و چنانچه برای آخرت  
 نگاهدار و مادرش نیز مستجاب الدعوات بود تا آنکه بخاری رضی الله عنه در حدیث خود زبانی گشت و اهل بیت  
 و عا جز آنکه مادر وی رضی الله عنه در نگاه حق تعالی توجه آورده دعا کرد ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که با او  
 میگفت حق سبحانه و تعالی بصره پسر ترا با و باز گردانید بسبب کثرت دعا و بجای تو پس منی در صبح  
 آن بینا برخاست فی الحمله خطیب بغدادی بسند خویش از عبد الواحط راوی نقل میکنند که گفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار میکشیدند سلام  
 کردم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع  
 چیست فرمود آنحضرت یحیی بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید اینجن تفحص نمودم  
 از وقت و فاشش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل است  
 که چون ویرا دفن کردند راحه طیبیه مشک از قبر او میدید و این راحه هست از خاک تربت او و ششام  
 میکردند و مردم بزیارت او می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه خاک تربت او پیدا شد  
 پس مردم بخره از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند بعد از آن مردم خاک ماحول بخره وی می بردند  
 و همان راحه می شنیدند و تمامهای مذکور راحه باقی بود **۵** هر جا که تو بگذری و برداری پے

کل روید و لاله روید اندر ته و **۶** رَحِمَی اللّٰهُ تَعَالٰی عَنَّا وَ عَنَّمْ اَجْمَعِیْنَ وَ اَحْسَرْنَا فِیْ رَحْمَتِهِ تَعَالٰی

حکایت (۳۰)	چرخ عظم معظم شده در جهان	بین نبی بود برق جهان
هر آنجا که برق جهان بود	ز ظلمت نماند نشانی در آن	در مناقب کردی و فتاوی طبرستان

آورده که بعد از اختلاف بابی هر دو کتاب حاصل آن اینکه باره قتاده صاحب افشیر در کوفه درآمد  
 چون مردم بروی جمع گشتند فرمود که سوال کنید از من از مسائل فقه امام اعظم نیز حاضر بود از وی پرسید  
 که در زن مفقود آنچه میگوئی فرمود که قول حضرت عمر رضی الله عنه و آن اینکه انتظار چهار سال کشید و بعد از آن  
 عدت دفات گذرانیده باشد که خواهد نکاح کند امام رضا پرسید که چون از شوهر ثانی ولادت کرد و پسر شوهر این  
 آن زن درآمد وزن را گفت ای زانیه بخلع با دیگر که کردی و من شوهر تو بودم و شوهر ثانی وی نیز گفت  
 که ای زانیه نکاح خود با من نمودی و حال آنکه ترا شوهری بود درین صورت که امامی که لعان کند و بکدام  
 یک حد قصف واجب گردد و اولاد کدام یک را باشد قتاده از شنیدنش متفکر ماند پسر زیاده که با او

حکایت ۳۰ از امام رضا



وقوع یافته است ابو حنیفه در فرموده و لیکن تَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ قَبْلَ نَزْوِیْهِ قَتَادَةُ بَغْضٍ رَأْمَةٌ فَرَمُودٌ  
 بجزیره جواب بخوانم داد قنیه بماند اگر نه را بنزائتم گردانند در صورت عدم اجاست قنیه اگر  
 دشنام دهنده شوهر زن باشد زن و شوی با هم همان گفته چنانچه در کتاب فقه مصحح و مفسر آمده است  
 و اگر اجنبی باشد بوی حد فقه جاری گردد و همین حکایت را در ضیاء بحران نیز می بینیم  
 از تاریخ بغدادی چنین ذکر کرده و قنیه قناده نامی در کوفه را گفت هر که مسائل حلال و حرام را از  
 من پرسد جواب آن خواهم گفت ابو حنیفه از من پرسید که چه میگوئی در کسی که از اهل خود تا چند سال  
 غائب گشت پسر خبر موت وی بر زن وی رسید چنانچه زنی را برگردی من حاصل گشته با کسی عقد  
 نکاح فرمست و اولاد را از او پیدا کردی همان شوهر سابق وی در کوفه و از اولاد زن انکار نمود که از من  
 نیست و شوهر ثانی دعوی آن اولاد نمود که از من است درین صورت آیا هر یک ازین هر دو شوهر آن  
 زن را قذف داد یا تنها شوهری که از اولاد انکار آورده بود پسر ابو حنیفه با بجمعیان خود فرمود اگر  
 از اے خود درین مسأله گفتگو نماید هر آینه خطائی کرده باشد و اگر حدیثی را بیان نماید هر آینه دروغی  
 گفته باشد بعد از تامل قناده در پرسید آیا این مسأله را وقوعی شده است گفتند نه گفت چرا از چیزی  
 می پرسید که تا حال نشده ابو حنیفه گفت إِنَّ الْعُلَمَاءَ يَسْتَعِذُّونَ بِاللَّهِ وَ يَحْشُرُونَ مِنْهُ قَبْلَ  
 نَزْوِیْهِ لِيَعْرِفُوا الذُّحُولَ صَبْرٌ وَ انْحِرَافٌ وَ حِرْصٌ قناده در گفت بگذارید این را و پرسید از تفسیر قرآن  
 ابو حنیفه در پرسید کیست آنکه در وی علم کتاب بود و حیث قال الله تعالى قَالَ لَيْدِي عِنْدَكَ وَ عَلِمَ مِنْ تِلْكَ كِتَابِ  
 اَنَّا اَتَيْنَكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرَفَكَ که نزول این آیت در قصه حضرت سلیمان است و قنیه  
 بانی تحت آوردن بطیقس از تنم تا این بجایان بارگاه فرمود و قناده گفت آصف بن برخیا که تسلیمان  
 علیه السلام که دی اسم عظم نیز میداشت ابو حنیفه پرسید آیا سلیمان علیه السلام نیز آنرا میداشت گفت  
 نه ابو حنیفه در پرسید آیا جاز است اینکه باشد در زمان نبی کسیکه اعلم از نبی باشد گفت نه پسر گفت بخدا  
 که از تفسیر چیزی به شما خوانم گفت پرسید از من چیزی که علما در آن با هم اختلاف میباشند ابو حنیفه در  
 زوی پرسید آیا تو من نباشی قناده گفت امیدوارم ابو حنیفه در از وی پرسید چرا چنین میگوئی که امید  
 میدارم آنرا مؤمن حقا پرا میگوئی گفت لَقَوْلُهُ تَعَالَى وَالَّذِي اُخْطِعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ  
 الدِّينِ یعنی درین آیت اُخْطِعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي لایزال فرمود و قناده گفت ابو حنیفه در گفت چرا آنرا قبول



اولاً بسم نایب الصلوة والسلام بلی بدون تقیید از شک و شبهه نگوئی و تنبیه حق تعالی اورا فرموده و آنرا تو نمیش  
فأَلَمْ يَلِكْ لِيَكْمَلِمْ قَلْبُكَ پس برخاست فتاده در حالت غضب و عنفوت مذکور که بجزیه باشما سخن  
نخواهم گفت ۵ [چنین بشنواز علم آن شیخ شروع کرد و بهجواصل است و دیگر جو فرج آرد که بهواد

محققین در هندان و محل دانیان از دانش خود مقابل خود را چنین اسکات میدهند لطیفه باره  
عالم تر ساینی پادری بر سر حجه ازاله اسلام در بزرگی عیسی علیه السلام بر محمد علیه الصلوة والسلام میگفت کیسکه  
در زمین میباشد او را با شخصی که بالاتفاق بالای چهارم آسمان است چه نسبت میباشد و خدا انصاف نماید  
در کیسکه بر بستی است با شخصی که در بلندی میباشد که با هم چه تفاوت میدارند از شنیدنش همه متعجب  
سرگون گشته متحیر ماندند که مردی سبزه فروش سلطان ترازو و سنگ ترازو هر دو در دستها گرفته در  
مقابل پادری مذکور بیامد و ترازو را با پلهای خالی پیش وی راست کرد و پرسید که در پلهای  
این ترازو با هم برابری است یا یکی را بر دیگری فضیلتی است چونکه هر دو قفین از زنی خالی با هم مساوی  
بودند گفت با هم برابر اند بعد از آن در یک پله از آن ترازو سنگ را نهاده و آن دیگر پله را خالی گذاشته  
باز از پادری موصوف پرسید که اکنون نیز چیزی خواهی گفت که فضیلت و گران و زنی ازین هر دو  
پله کدام یکی راست گفت بلی بلکه بر بستی است گران وزن است انا آنچه به بلندی است که سبک  
سنگ است گفت از اینجا تر لازم است که فرق مراتب میان هر دو انبیای اولو العزم علیهم الصلوة والسلام  
معلوم نمائی که ازین هر دو گران و زنی که راست و یکی از شرای هند مضمون سابق و چنین ساخته ۵

چون فلک پر گشته حقیقتان هوتا ہی	آپ کیون نیچے رہے کیا کیا گمان ہوتا ہی
کھل گئی فضل الہی سے حقیقت ساری	پلہ جھکتا ہی وہی جو کہ گران ہوتا ہی

و حضرت خاقانی قدس سرہ السامی در تحفة العراقرین این دو سوسہ فاسد را بچند وجہ رد کرده

وجه اول ۵	خاکش ز چهارم آسمان بہ	ذاتش ز سج جاودان بہ
آن از بسکی فلک نشین است	وین بہر کمال در زمین است	وجه دوم ۵
احمد بحق است شہاد دنیا	چو یکہ زن بام اوست عیسی	گر صورت جای این فرد است
و ان ہست بلند جاچہ بود است	در قصہ شہان چو بنگری بہر	نہ خارش از برست و شہ زیر
ایک موی ز شاہ بہر دو عالم	یک جو سر پاسبان بل ہم	وجه سوم ۵



آفاق چو دهنه است یکسر  
عیسی ز ترش چو دهنه بابت

وجه چهارم

بر باب چهارمین نیستش  
از شمع آفت کفک للکاس

و دیگری چنین گفته

سلطان حمید بران بدو  
بشناس که فرق این آن چیست

این رفته باز در شکر خواب

دو چوب بشکل یکدستش  
دو چوب همیستند به او

حسن به ابا تو سخیم به بران شدی

در چرخ نگر که دهنه سان است  
سلطان کپرس است دهنه سان است

دین حارس بام است بر باب

در دیده شکسته خار و سواس  
یا ضامن آخبرنا آجرتنا

پله بر فلک رفت و تو بندگی کنی

و مشهور است که حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی را نیز درین امر چنین بحث بود قوع در آمده است

مقولای پادری

جواب شاه صاحب جس سرود

اگفت عیسی از مصطفی اول است

اگفتش که ندانم جنت قوی گردد

زیر ارض این همان برای جنت است

جواب بر سر آب و گهر تندی است

و اگر کن سوال از فقیر حق تعالی که کرده شود در جواب چنین گفت آید للمؤلف

ز تلبیس تر ساسج نبی

بر درگاه حق گشت بالا پزوده

که باشند موفان همه با محب

که از مع و ذم می نداری خبر

بگردون رفت نالان خیر پریم

که یزیده از ظلم قوم غمی

ز نیکی روش چون که دال دین

بدان سرگردان مرغ محب

و بطریق خصار از منوش چنین است

ز ناخوشنود بوده چون بمیرم

چو از جور قوم خود آمد ستوه

گزیده زمین را بهیمبر ازین

ز پیغار خود چندان فانی مگر

ز جو عیسویان ابن مریم

ز بهر آن زمین را کرده بستر

بر حال الحق یغلو و کیک حله الله الحمد تنبیه بدانکه سرورین امرایانکه در ذات بابرکت

حضرت عیسی علیه الصلوٰه والسلام از روی تولد با دو جنس مختلف مشابیه است از طرف مادر با ابشر

و از جهت آنکه از اثر نفقه حضرت جبرئیل بود در آمده بود با ملک پس حق تعالی بدان سبیل و ابصفا

هر دو جنس متصف گردانید چنانچه خوردن طعام و زمین را فتن از ضحیت بیشتر است و لهذا حق حضرت عیسی

و عیسی هر دو وارست گانایا که لا الطعام و عروج بر آسمان و عدم احتیاج باکل و شرب با وجود حیاط

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل

در این ترانه نیز مرست که از تعلیم بدان غرضی است ازین کتاب و شفاعت خداوند عز و جل



از صفات ملک است فلما نزل روی وی باز شده بکلی دفعه الله اکبر و با جماع است فضیلت تا مرخص  
 بشر است بر خواص اما یعنی انبیای بنی آدم فضل نماز کل فرشتگان مقرب پس همچنین از بعضی صفات  
 ملک حضرت عیسی را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه فضیلت میسر گردد و نزد محققین آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با آن  
 رفتن بعالم بالا بعد وفات رسیده بود مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حال است ضعیف خود رحم فرموده  
 که اگر من در میان ایشان میباشم شاید که ایشان بسبب نافرمانیها از تنگه و غضب الهی محفوظ مانند  
 و همچنان شد و نیز آنکه مع من أحب خود شمرست **حکایت (۳۱)**

از حسن عقل گریابی نشانانند و دنیا و بدین نیایی امانی **دکتاباه و انظار آورده که بایه امام**  
 ابو حنیفه در راه حج محتاج آب گشت و از اعرابی مشکیزه آب قیمتی طلبید اعرابی از فروخت آب نکار  
 نمود تا آنکه بران مقدار آب مبلغ پنج درم بگیرد و فروشد امام بعد از گرفتن آب از اعرابی پرسید  
 که سوبق را میخوری گفت بله امام سوبق را پیش وی نهاد و هر قدر که خواستش دے بود از آن  
 سوبق خورد و شنگی بروی غالب آورده آب را از امام طلبید امام آب او را نه بخشید چه که **د**

در خاک ریختن در و زیور در ریختن **باناگان در ریختن بود لطف و مروتی**

تا آنکه آن اعرابی یک شربت آب قیمت پنج درم از امام باز خرید **گر زمین را با آسمان دوزی**

نه بندت زیاده از روزی **ما اصدق قولة عليه السلام من حمله كخنيرة فقد وقع قتيلا**

آنانکه بدل رحم ندارند بکس **یاری زد دیگران نیابند از پس لطیفه میخیزد و انانی است آنچه در جاب**

گفته شده است مثنوی **که ای طایه من باشی خدای**

بگفته که بهریت آدم سرشتند **محبوب و یا بگفته آسب ز کردند جواب مولانا جامی رحمه الله**

اگر آن گل بگفته آمیز بود **از اتر قیدگی در تیر بود**

بعلم و عمل هم بدانش مترگ **از فضل خدا مرگ و بزرگ در تفاسیر مثل کبر و کثان و در ارک**

**در سوره نمل تحت آیت صحتی اذا اتوا علی وادی النمل آورد که باره قناده نالایی در کوزه در آه و گداز**

گفتند گردوی مردم برای دریافت مسائل قناده در فرمود پس رسید از هر چه میخواست و ابو حنیفه در آن ایام عمر  
 بود و چون که دے رض صاحب قضیه بود ابو حنیفه گفت که از قناده پرسید که ناله سلیمان علیه السلام که میگوید  
 یا موفی و بعد از رسیدن مردم قناده در آن متفکر و ساکت ماند که ابو حنیفه گفت که از آن غله موفیست بود

نسخه ۳۴۱ از امام زمان

نسخه ۳۴۱ از امام زمان







هر دو آمده است <sup>۱۰۰</sup> استنادات یعنی تاریکی کردن شب و روشن کردن هر دو <sup>۱۰۱</sup> استناد یعنی استقامت بین  
 الناس و انفسا هر دو <sup>۱۰۲</sup> استناد یعنی تاریکی و روشنی است <sup>۱۰۳</sup> التَّجَلُّدُ یعنی امید و خوف هر دو  
 التَّجَلُّدُ یعنی خواب و بیداری هر دو <sup>۱۰۴</sup> التَّجَلُّدُ یعنی ناز و خنده و ریش و نیز نام <sup>۱۰۵</sup> التَّجَلُّدُ  
 یعنی ریج طیبه و کبریه هر دو <sup>۱۰۶</sup> التَّجَلُّدُ یعنی اخفا و اظهار هر دو <sup>۱۰۷</sup> التَّجَلُّدُ یعنی کتمان و اظهار  
 هر دو <sup>۱۰۸</sup> التَّجَلُّدُ یعنی خیره و فروخت هر دو <sup>۱۰۹</sup> التَّجَلُّدُ یعنی قوت و ضعف هر دو <sup>۱۱۰</sup> التَّجَلُّدُ یعنی  
 فرج و حزن هر دو <sup>۱۱۱</sup> التَّجَلُّدُ یعنی قتل و ابقاء <sup>۱۱۲</sup> التَّجَلُّدُ یعنی خوی نیک و بد هر دو <sup>۱۱۳</sup> التَّجَلُّدُ  
 یعنی زمین مرتفع و زمین پست هر دو <sup>۱۱۴</sup> التَّجَلُّدُ یعنی آمان و رفتن هر دو <sup>۱۱۵</sup> التَّجَلُّدُ یعنی  
 ریحیکه از بدوی خیر و التَّجَلُّدُ یعنی کبر و صغیر هر دو <sup>۱۱۶</sup> التَّجَلُّدُ یعنی رطب اشیا و زمین با بر کن  
 و یعنی فرجه و اغریه <sup>۱۱۷</sup> التَّجَلُّدُ یعنی آفتاب و آفتاب <sup>۱۱۸</sup> التَّجَلُّدُ یعنی برداشت و رانیدن  
 یعنی فرو بردن آرد آذی <sup>۱۱۹</sup> التَّجَلُّدُ یعنی خلیف و قدام هر دو <sup>۱۲۰</sup> التَّجَلُّدُ یعنی فوق و یعنی دون هر دو و کما  
 یعنی آفتاب و آفتاب <sup>۱۲۱</sup> التَّجَلُّدُ یعنی رفت و آفتاب <sup>۱۲۲</sup> التَّجَلُّدُ یعنی ماضی و باقی هر دو <sup>۱۲۳</sup> التَّجَلُّدُ یعنی  
 قوت و ضعف هر دو <sup>۱۲۴</sup> التَّجَلُّدُ یعنی غنی و فقیر هر دو <sup>۱۲۵</sup> التَّجَلُّدُ یعنی از هم طلب کننده  
 و از هم طلب کرده شده هر دو <sup>۱۲۶</sup> التَّجَلُّدُ یعنی قوی و ضعیف هر دو <sup>۱۲۷</sup> التَّجَلُّدُ یعنی سخا و کل  
 هر دو <sup>۱۲۸</sup> التَّجَلُّدُ یعنی قریب و بعید هر دو <sup>۱۲۹</sup> التَّجَلُّدُ یعنی ابدال و اشتراط هر دو <sup>۱۳۰</sup> التَّجَلُّدُ  
 یعنی قلیل و کثیر هر دو <sup>۱۳۱</sup> التَّجَلُّدُ یعنی جدید و خلق یعنی کسبه هر دو <sup>۱۳۲</sup> التَّجَلُّدُ یعنی لغت  
 و المستغنیات هر دو و غیر ذلک فاحفظه <sup>۱۳۳</sup> التَّجَلُّدُ یعنی آداب حکایت (۳۳) <sup>۱۳۴</sup> التَّجَلُّدُ

تجاری که بکتابت زنت و خط نوشت <sup>۱۳۵</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۳۶</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۳۷</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۳۸</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۳۹</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۰</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۱</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۲</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۳</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۴</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۵</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۶</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۷</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۸</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۴۹</sup> التَّجَلُّدُ <sup>۱۵۰</sup> التَّجَلُّدُ

و فتاوی طبعیه که در دست و نیز علامه کفوی از خطیب خوارزمی نقل کرده که کتب دوم یعنی با شاه است  
 که نصرانی بود بسوی خلیفه منصور در بغداد قاصد خود را با مال بسیار فرستاد و بدین غرض که از علای  
 اهل اسلام آنجا سه مسائل را (بلکه چهار مسائل را چنانچه می آید) دریافت نماید اگر جواب مسائل  
 مقصوده را راجع اهلای مقتنع گویند این همه اموال بذل ایشان بایکدو و اگر از جواب عاجز آیند  
 پس از همه مسلمانان خراج را بایک طلبید و اگر از خراج دادن انکار آرند بدین عیسوی گیرند  
 و دین اسلام را باز گذارند قاصد مذکور چون بغداد رسید از علما سوال مسائل خود نمود از یکس







لطیفه در بیان حکایتی از سادات

حکایت ۱۲۴

حکایت ۱۲۴

حکایت ۱۲۴

تشنه کرده خواهی نمود که کجاست تا من خالق آنرا بتو باز نمایم که کجاست از شنیده نش عاجز گشت کلب  
 روم و بگرام ملی فائز نشد و بنا چاری مال را از آن مسلمانان کرده خود عود بطرف روم نمود لطیفه - در  
 تذکره الاولیاء و نیز غزنیة الاصغیا آورده که از روم هر سال مال در اباردن الرشید میفرستادند سالی عوضی ل  
 ربیبانی چند را فرستاد و بخلیفه گفتند که باطلای اهل اسلام اراوه بخت و بی می داریم اگر ایشان بخت دانند  
 مال را خواهم داد و الا از ما دیگر مال را مطلبید چهار صد مرد و سیایماند و حکم خلیفه نهادند اده جمله علمای  
 بغداد بر لب و جمله حاضر شدند پس هارون رشید امام شافعی را در مطلبید و گفت جواب ایشان ترا میاید  
 داد چون همه بر لب و جمله حاضر آمدند امام شافعی سجاده بر آب انداخت نشست و برت و گفت هر که  
 با ما بخت میکند اینجا میاید ترسایان چون این را میدیدند نفع گشته جمله مسلمان شدند چون خبر اسلام  
 ایشان بقیصر روم رسید گفت آنحضرت ﷺ که آنرا اینجا نیامده و در همه روم نزار داری نماند  
**حکایت (۳۴) ۵** نه این نکته کافی است از وی فقط در این سخن خوب تر زین منط  
 و صاحب آفریده که روزی ابو حنیفه رفته بایاران خود بطرف بلخ بیرون رفت در وقت مراجعت با ابن  
 ابی لیلی یکی از تابعین کبار است و قاضی کوفه و محدث مشهور است طایقی خندید و وسیع کننده بر اهی  
 میفرستد که یکایک بر زنایکه سرود و تنقی میکردند برگزیدند پس آن زنان از تنقی ساکت شدند امام عظم  
 فرمود - آخستن حق یعنی ای زنان خوبتر گردید بعد از آن روزی ابن ابی لیلی روضه کاغذهای  
 مقدمات نظر میکرد که در قضیه گواهی امام اعظم رحم فرمود است پس برای ادای شهادت امام روضه را طلبید  
 و قیقه امام روضه شهادت را دادا ساخت قاضی شهادتیش را رد کرد و گفت که در حق زنان غیبت آخستن  
 گفته امام روضه جواب داد که این کلمه در وقت سکوت ایشان گفته بودم باید حالت تنفی ایشان قاضی ابن ابی لیلی  
 فرمود و قیقه ایشان ساکت گشتند امام روضه گفت که آن آخستن سکوت ایشان اراده کرده بودم نه تنفی ایشان پس  
 شما دشمن قبول نموده و الحق آن آخستن صفت خیر الایضا و لطیفه در تذکره الاولیاء آورده که بنده امام احمد بن حنبل  
 بر که یک نماز عمر ترک نماید کافر شود و بنده امام شافعی روضه نشود و اما براجنان عذاب کند که کفار را  
 نکند و روزی امام شافعی روضه احمد را راجع گفت چون کسی یک نماز عمر ترک کند کافر شود باز چه کند تا مسلمان  
 شود و گفت نماز کند شافعی روضه گفت نماز کافر چون درست شود امام احمد روضه خاصش شد **حکایت (۳۵) ۵**  
 علم طلب علم که علم است گنج طالب و نیاز بود با دین



که باری تفری چند از دزدان از افاضات ملکیت بختیافته و آمدند و هر چه در خانه می یافتند برداشته  
 آن مرد را در گرفتند و تا به طلاق او را طعن دادند که کسی را بر ما عالم نگردانی چون با ما دشمن صاحب متاع  
 دزدان نامی بودند که اسباب و وسایف و خند و از جهت خوف و توقع طلاق چیزی گفتن نمی توانستند ناچار شده  
 برای طلب مشوره نزد یک ابوحنیفه فرمود که ما امام او را فرمود که امام مسجد و اهل محله بخود را نزد یک من بیا  
 جوان همچنان کرد پس ابوحنیفه را ایشان را فرمود که پسند شماست که اسباب وی بوی باز پس کرده شود  
 گفتند بی پس ایشان فرمود که شما هیچ اهل محله از صلح نیک و طالع ناجر و سرانی جمع شوید پس یک نفر را  
 از آن خانه بیرون کشید و از ملک متاع پیرسید که این است و زوال تو اگر زوال وی نباشد بگوید که بی  
 ما اگر آن شخص در دال وی باشد ملک متاع ساکت ماند و اگر لا و کعبه بیچ بگوید پس شما آفرودا گرفته کار کنید  
 چنان کردند **قوله الله** **عَلَيْكُمْ حَيْثُ شِئْتُمْ مِنْكُمْ** و **قوله الله** **فَلْيَسِّرْ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ**  
**وَقَدْ نَزَّلَ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ**  
 مشرکی است بدست و در کلماتی آدمی حاضر آورده گفت که یکی کلمه بدست من است و آن دیگر کلمه بدست  
 و آن هر دو مشرک است بدست بدست و بدست **قوله الله** **فَلْيَسِّرْ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ**  
**وَقَدْ نَزَّلَ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ** **وَاللَّهُ يَسِّرُ لَكُمْ**  
 کلمات خود خاکستر شده می و از تاب و تیزی آتش و در رخ چنان بودند که نزدیک آن کسی رفتن  
 توانستی بگذر بکس از دست مالیدن برمان سر و معلوم میشوند و از افروختن بران هیچ علامتی ظاهر نیست  
 برای جواب آن مشرک **بسم الله الرحمن الرحيم** علی کرم الله وجهه حکم کرده شد ایشان سنگ چاقای را بدست آن  
 مشرک دادند و کلامی که در ساس سر بود و در باطن از جهت وجود آتش در آن گرم فرمود که حال این هر دو  
 کلمات بحدس و علم آتی چنان است که در باطن مانند این سنگ چاقای از آتش بدست و در ظاهر بحدس  
 ماسد دیگر چنین ظاهر بین ما را با قدرت حق سبحانه و تعالی چه نسبت است از دیدن این برهان قوی آن  
 مشرک خاموش ماند و اسرار علم تنبیه اگر گفته بشود که در گوهر و در دال این رخ و یاراحت چون که لایبری است  
 پس بر آنرا آن بر ظاهر میشود گوئیم که امام خزالی رحم و دیگر علمای علم عقائد دفع آن چنان کرده که اگر  
 شخصی رو بروی حاضرین بر بعضی خوابید و در خواب خود او را بنیم جنت رسانند و عورت و قصور بدو  
 نمایند و باری نیند و اطمینان بدو کرده شود و از خوف و خطر هیچ دقیقه نباشد مگر اینکه بروی بگذرانند هرگاه

چند را از این کلمات بدست آورد

تنبیه بر این که از این کلمات بدست آورد











در کمال رفعت می رنجد چاک در همه موم کسی دیگر بغیر از وی رنجد چنان بود که با ایشان محبت گرفتن توانستی  
 وَحَمْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَاسِعَةٌ حق این است که در همه جا و همه محل بغیر خواهد بین و جمله برادران  
 مسلمین بود و آنحضرت اَحَقُّ اَنْ تَقُولَ مردان آنکه کار را بر سر خود گیرند آنکه بر خود بارش کشیدند  
 نمیتوانند و وزن کوه را بر دیگران کمتر از پر گس دانند - لطیفه روزی شاعری تقصیری کرد باو شاه جلالت  
 فرمود که در بروی من ادا کنش لرزه بر اندام شاعر افتاد - ندیدی ادا گفت این چه ناموی و بجزی است  
 مردان گاهی اینچنین نمی ترسند شاعر گفت چرا کینه من نامردم اگر تو مردی بیاد بجای من نشین بمن برخیزم  
 از خندیدنش رنگ رویش بر رخ و ببال پوشیده از بادشاه گریخت باو شاه ازین لطیفه پسندیده خندید  
 و تقصیر او معاف فرمود - **حکایت (۳۸) هـ** بدرکش گری خواهی لطافت

**حکایت هین پس دیگر حکایت** در نوادات علامه شیخ احمد شهاب الدین قلیوبی و فیوض الحسان  
 آورده و ملاحظه قاری در شرح فقه اکبر ذکر کرده که باری گروهی از دهر به بقصد قتل ابو حنیفه رنجد می رنجد  
 در آمدند و دهر به آنکه جواز بغیر از وجود صانع حقیقه محض از تأخیر زمانه موجودی پندارند تا او را بچنین  
 خواهد بود و از قیامت و حساب همه انکار میباشند امام ایشان را فرمود که بجای خود باشید تا آنکه ده ساله  
 باشنا بحث نمایم آنکه دهر به که میخواهید بکنید نگاه فرمود چه میگویند و حق آن گفتی که پرست از اسباب  
 و متاع و در میان دریا یک پر طالع است بعد ترین صورتیکه آنرا بیاید بدون وجود خلق و مدبر کشتی می رود  
 و از مقامات خوف و شکستن و غرق شدن با امن تمام جاری میگردد آیا این امر ممکن است گفتند این  
 محال است امام رنجد فرمود قنیکه من تدبیر یک کشتی بغیر از مدبران ممکن نیست پس حال حسن و دنیا و  
 آسمانها و زمینها با وجود تبارکین اطراف و اختلاف احوال و تغیر اعمال و افعال آنها بدون صانع حکیم و  
 مدبر عظیم چگونه جائز عقل سلیم و حکم مستقیم گردد پس ایشان همه متوجه او شدند که قدمهای او را می بوسیدند  
 و از اعتقاد فاسد خود توبه نمودند و از خطای فاحش خود برگشتند برکت امام ابو حنیفه رنجد **لطیفه**  
 همچنین است آنچه از علی کرم الله وجهه نقل میکنند که باری برای آواز بخت میرفت طودی و دهری در راه  
 با وی گفتگو نمود که ای علی رنجد اینچه بخت برای چیست فرمود برای ادای نماز گفت نماز برای چه میگویی  
 فرمود برای امتثال حکم حق عزوجل گفت ترا لازم که از پیشتر ذرات حق تعالی را ثابت نمایی آنگاه اتباع  
 او وی کنی فرمود که انجام کار ما تو چیست گفت بر مومن نمود بعد از مومن اگر آنچه تو میگوئی راست گردد

مسئله ای در باری و دهر به که با او محبت گرفتن توانستی

حکایت ۳۸ از امام رضا

لطیفه روزی شاعری



در بیان فضیلت این کتاب

حکایت ۱۲ از امام زمان

در بیان فضیلت این کتاب

حکایت ۱۳ از امام زمان

که هیچ پسرده و خالقی نباشد نه برابر اسی است و نه مازلی اگر چه صدم زخم زکاری هست بکنم و اگر  
آسمان شد کمین محقق آتم حدین صورت چه جواب خدای داد از خفیه نش آن فعلی لا جواب گفت و بین

مضمون را در فتوحات کی صحت چنین ادا ساخته شعر  
لَا تَبْعُثْ أَجْلَکُمْ فَلْتَ اِیکَلْکَا  
اِنْ قَمْتُ قَوْلْکُمْ اَفَلَسْتَ یَخْلِیْ  
وَعَمْرُو یَقُولُ فَاَلْخَسَارُ عَلَیْکُمْ

تفسیر چنین منقول است از علی رض که گفت عرفت بگویند انفسه را بگویند بنشینم و بگویند  
بباطل شدن ادا ای مهم خود چه بطل ارادای من کسی قوی دیگر است که بر طاعت مرا نهم من حکم خود را انجام

سید پورنه خود بخود خلافت ارادای من بگویند کرده آید حکایت ۱۳ (۱۳۹) اعلم و عمل هم براسه شیخ

چو اعظم بنموده ولیع و ذنبم اجم در نوادسات قلیونی آورده که باری شغفه را گذر بر ابو صیفه در افتادید  
که بوم را در وعظ خود پند و نصائح سید پورهای عبرت وی در آن مجمع نیز شریک گشت در انشای و خطابه بشت  
تهذیب اخلاق امام زمان فرمود که راکه به بیت الخلا ضرورت افتد باید که در وقت قضای حاجت مانند  
غلمیان دست را بر رخسار او بیند این مسأله را آن شخص یاد گرفت روزی از روزها بجای که میرفت که  
او را بول و فحاشی در گرفت چون برای قضای حاجت ضروری خود جائه نبشت برای عمل کردن بر مسأله  
که از امام زمان خفیه بود دست بر مینی و رخسار او نهاد اتفاقا شغفه از دشمنان او که در پی قتل او بودند موجود بود  
تیر را در کمان کرده بروی کشید و پتو در شک او نهاد که مباد کسی بهیچم و دیگر را بکشم و هر چند که غور نمود مگر سبب وی  
پوشیدن وی او را نه شناسنت از قتل وی باز گشت و از وقتی بوی فرساید پس همان سبب بخت  
وی شد از ناله که هموار و چون وقت نوشته قضا از یک وید هر چه باشد چون در رسد اسبابی را نیز از آن  
میاسازند آنجا که فکر امانان قائم باشد چنانچه لطیفه در مطلع العلوم آورده که روزی علامه قطب الدین  
در سایه میرفت شغفه از بای در افتاد و بگردن علامه در آمد و گردن علامه صدقه عظیم برداشت و ناچند  
مدت صاحب فراش شد جمعی بیاد و تش در آمدند گفتند چه حال داری مولانا گفت ازین حال بدتر چه باشد

که دیگری را تمام افتد و گردن من شکسته شود حکایت ۱۴ (۱۴۰) توفیق عزیز است بفرس نه بیند

وین گوهر ناسفته بهر نفس نه بیند  
سارک ابو حایفه رضی الله عنده امام زمان بطرف وی دید گشت بمن پامی نگری که نائل حقیقی خداست متاخره  
حاصل است با جمیع امام زمان فرمود که هر چند که سبب حاصل است مگر بسوی تو برای آن می نگرم



که تا چه مقدار لعنت بر تو مبار و صوفی گفت چگونه فرمود زیرا که درین باب اراده خدا و رضای تو و دنیا و آخرت  
تو بود صوفی پرسید آیا درین کار اراده خدا نبود فرمود بل و لیکن بسبب کدورت دل تو در نیت تو بدی پیدا گشت  
و اراده تو بر آن درست و مضبوط گشت و تو بر آن نیت بد و عزم قبیح کوشش نمودی از شنیدنش صوفی  
خاموش ماند **تنبیه** اگر اراده خدا و نیت مرد با هم موافق نشوند پس آن کار لیکن با اختیار بدون اضطرار و  
عمل آید و اگر این هر دو با هم موافق نشوند پس آن کار بطور غمی آید پس بنده بسبب اراده ماخوذ یا مجبور  
میباشد چه بیشتر از طرف وی کوشش و عزم میباشد بلکه یا برای درستی امور خود عاینه میکند فافهم  
لطیفه جانی مدعی تصوف دین زمانه که معاند علمای اخین شرح شریف میدو و نزدیکی از سادات  
که از اجل فضلالی زمان ماست در آمد و گفت که در حق شما خواهی دید که بیان آن شایان حال نیست  
اگر بغرض هدایت اگر اجازت باشد بگویم فرمود بلی بفرمای گفت ترا در خواب خود بصورت شوخ دیده ام  
از حاضران هر که شنید سخت رنجید مگر آن عالم بخندید و فرمود راست گفتی همچنین است که تو دیدی مگر بوجوب  
قولی نبی صلی الله علیه و سلم آن صورت تو بود که در من مشاهده کرده و من محض برای مایه صورت تو  
بر تو آئینه گشته ام چنانچه صحابه رض نسبت بذات پاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ازین قبل چیزی

عرض کردند یمن جواب شنیدندی چنانچه لایق و نیز گفته

زشت نقشی که بنی شام شکفت	گفت احمد مراد که راستی	دید احمد را ابو جمل او گفت
دید صد نقشی که ای آفتاب	نه ز شرفی نه ز غریبی خوش بتاب	راست گفتی گرچه کار افزاست
ای رهیده تو ز دنیا نه چیز	حاضران گفتند ای صدرالودا	راست گو گفتی دو ضد گونا چو را
گفت من آئینه ام مصقول دست	ترک و پند و در من آن بند که هست	هر که آئینه باشد پیش رو
زشت و خوبی خویش می بیند درو	<b>حکایت (۴۱)</b>	بزدیک مردان اسرار سرخ

جوی عقل بهتر ز دینار و گنج  
در خیرات الحسان آورده که مردی غریب زنی داشت نادر الحسن  
فالقه الحمال دور کرده در آدیس کی از اهل کوفه بران شیفته شد و دعوی کرد که این زن من است که  
از من گر خسته باین مسافر آئینه است آن مرد مسافر از انقباط محک خود عاجز گشته صورت واقع را با بوحیفه  
عرض کرد پس بوحیفه ببا قضی این ای لیلی و جماعتی ان مردم بسوی قیامگاه آن مرد مسافر رفت چندانیکه هر کس که نزدیک  
آن مرد مسافر بر دید پس مگان آن مرد بران زنان شور و شغب برداشتند بستر امام رضا آن زن را

بجای

عذر و ضابط و درین صوفی نامم عالمی را

صبر و خفا  
مخوف و  
میدوید

حکایت ۴۴۰ امام از امام رضا



حکم در آمدن بران مرد نمود و جمله سگان گرد او گردان زن چایلو سیاه میکردند از مشاهده این حال ابوحنیفه  
فرمود که حق ظاهر گشت پس آن زن نیز اقرار نمود و نظیر این واقعه بعینه آن است که از علمای مذرب  
ابوحنیفه رض منقول است که در فتنه غلوت نمود مردی بازو چرخ خود را بکنه سگ آن مرد نیز راوی بود این غلوت  
صحیح است و صدق یعنی کابین آن زن بروی سگ که گشت و اگر سگ آن زن در آن حالت موجود  
باشد کابین سگ گردانستی ماقبل اطلال من الجور فی حیات الحیوان و میری در بحث کلب حکایات  
زنگین و عجیب ذکر کرده که بخوبی تصدیق قول ابوحنیفه رض نمایند بر حال برای درستی این چنین منقلب و  
معکوس کارهای اهل زمانه فکر صائب حکام عادل و صاحبان را بی مستقیم برض و راست - لطیفه  
سید نعمت الله در کتاب زهر الراجعی آمده که روزی کینک ابو العینا از وی به تنگ آمده سوگند می خورد  
که باز دیگر در عمر خود صورتش نخواهم دید اگر چه وی مالک من است گفتم چرا گفت ما سیدی آتیه  
یواقعی من قیام و یصنع قاعدا و یثقی فی العکب و یلجی فی الفروعة و یصوم الحمین  
و یلشین و یفطر فی بعضان و یصنع الظعی و یترک الضجیع یعنی جلجامش و در قیام میکند  
و نماز نشسته ادا میکند و دشنام میدهد مرا با صحت اعراب و فصاحت و قرآن را با غلطی و غیر فصیح  
میخواند و پنجشنبه و دو شنبه روزه میدارد و در همه ماه رمضان مظهر و روزه نادرند میباشد و نماز  
چاشت را بجای آمده و نماز صبح را نمیکند و از شنیدنش گفتم که حق تعالی این چنین مردم را در میان ما  
زایده نکند و ازین قبیل جمله امور ابو العینا بنا بر عکس بودند چنانچه در تذکره وی آورده که باری <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup>  
دو صد و چهل و شش متوکل خلیفه عباسی از بغداد در قصر جعفری در مکانیکه توقیفش کرده بود بطوس  
نمود ابو العینا حکم نمود که تعریف این مکان توقیف کرده من بنا ابو العینا بنا گفت شعر

الناس بئحو الدار فی الدنيا	و انت بنیت الدنيا فی الله
----------------------------	---------------------------

یعنی ایام مردم در دنیا دار است و تو بنیاد دنیا را در الله بنا کردی  
بجز از شما که شما تمام دنیا را درین دار آباد ساختید بار می بخاج بن سله مالی اهمیت المال معتزله قضیه  
عباسی ماه ذی القعدة ۲۵۵ هجری قمری بنمود برای تحقیقات مقدمه ویرانموی بن عبداله اصفهانی حواله  
نمود که بعد از اخذ مال مسوقه سزا بواجبی دهند خراج این حکم به بخاج مجرم رسیده بجائی رو پوشش شده  
گرفت چون خبر فرار وی بخلیفه معتز رسیده و بمجلس از اعیان دولت اند ابو العینا بر سید که خبر  
خبر از فرار گاه بخاج مجرم با خود داری فی الفور در جواب خلیفه گفت هو که مومنی ففرضی علیه

طیقه در او منقلب ابو العینا







فَقَدَّرَ مِنْ خُذُوهُ وَرَجْعَهُ كَرْدَازِ قُلْ خُودِ بَطُونِ قَوْلِ اِمَامِ رِضَا - لَطِيفُهُ در مذکره ابن ابی سلی قاضی کوفه  
آورده که باری در سفر با مردی همراه شد و مقامی آن شامی از مردی چند عدد نان را طلبا و جبر اگر وقت قدری  
راه رفته فیزی به پیش وی آمد و آنچه آن مرد بوی دادا کار وی تعجب کرده از وی پرسید که ای مرد خدا این  
چه جرات و دلیری است که بر مال بیگانه میکنی از یکی طلبا گرفتن و بدگیری بدون ضرورت بخوشی خاطر این  
گفت مَنْ جَاكَو بِالْحَسَنَةِ فَكَلَّ عَشْرًا مِثْلَهَا وَمَنْ جَاكَو بِالْكَسْبِ فَلَا يَجْزِيهِ إِلَّا وَشَلْهَا  
در حقیقت که من ظلم کردم و مال بیگانه گرفته بدگیری و ادم مگر عوض ظلم را یک سزا است و بدل یکی ده چند آن  
مستحق گشته ام پس از ده گونه نواب خود کمی بخصم حواله کنم و نه حصه دیگر فضل نزد من می ماند انتهی گویم  
از اینجا است آنچه گفته شده که هَلْكَ مَنْ غَلَبَ أَحَدًا عَشْرًا كَيْ وَشَلْهَا حَسَنَاتُهُ چه وی  
ببخیرد از آنچه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح فرموده لَا تَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ که حق تعالی  
بغیر از مال پاک قبول نمیفرماید و با اتفاق علما ثابت است که اگر کسی حرام قطعی را به نیت نواب در راه  
خدا صرف کند کافر گردد آری اگر نزد کسی مال حرام جمع گردد برای خلصی ذمه اگر مالش نمیدانند پاک  
خود واپس کند و نه به نیت برات ذمه و در میان فقهاء صرف نایب به نیت نواب چنانچه در کتاب تفصیل  
مذکور است و در آخر بقره پاره سوم است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْزَمُوا مِنْ كِتَابَاتِ  
مَا كَسَبْتُمْ أَنْزَلَكُمْ فَرُودَ مَا أَنْفَقْتُمْ حِينَ نَقَضْتُمْ أَقْدَارَكُمْ حِينَ تَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَى لِيَكْسِبَكُمْ  
وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَادٍ پس بعضی از ظالمان آنکه مال حرام را در راه خدا صرف نمایند و غرض است

برای آن که از طریق ما کسب کنیم	مردی غرقه بود در جمیع	از سمرقند بود پندارم
بانگ میکرد و زاری نالید	کامی درینا گناه و دستارم	حکایت (۳۳)
ز فقه امام قوی مغرور است	چنین گفت هائقی همین است را	در دعوی آورده که زنی را که از

بمسایگان ابو حنیفه رضی غلامی بوده که آن غلام با آن سیده خود جمیع نمودگر از راه فرج تا آنکه بکارت وی همچنان  
باقی بود و آن موطوء را از آن حل بماند پس نویشتاوند این آن زن ابام را فرزند گرفتند زنیکه بکری باقی باشد  
دلاوت از وی بسیار مشکل میباشد پس این زن وضع حمل چگونگی کند و حال آنکه بکری همچنان باقی است  
امام رضا از ایشان پرسید که آیا این زن را آنچنان معتمدی میسر میشود که در مال خود بران اعتمادی کردن  
میتواند گفتند بل میسر میسر و امام رضا ایشان را گفتند که این زن غلام خود را بعد از خود به نیت پسرین زن

لطیفه ابن ابی سلی قاضی کوفه

در حکایت ۳۳ - از امام رضا

ای بی سواد که سواد یک پیشه نالیده بدینکلی عقل پیاده جانند

حکایت ۳۳ - از امام رضا



بادی نکاح خود نماید و چون از وطن وی بکارتش زائل شود و مدتی آن غلام را باز پس یان زن بهنگامی که ازین صورت نکاح وی باطل گردد و نیز غلام در ملک وی باز خواهد آمد ایشان بچنان کردند لطیفه در طریقت از عقبه آن دوی رح آورده که باری مرانند و دخی برزند که در شب زفاف مخنون و دیوانه گشت ولی واقارب آن دختر میخواهند که امشب او را نزد شوهر وی ببرند و چون امسون بروی خوانده شد پیوش شده ببقا و عقبه گفت که اقارب آن زن را گفتم نماند مگر از این دختر و در تنائی او را گفتم که براسی حال خود را بمن عرض کنی و چیزی از آنرا نزد من پیوش و بر من است برآوردن مقصود تو گفت که مرا دوستی اکت پویشیده که از وی بکارت من زائل شده است و چون که ایشانرا از آن اطلاعی نیست بنابراین میخواهم که مرا پیش شوئی برسانند و چون که بکارت من نماند است از نصیحت خود اندیشناکم پس برای پودهی من اگر حیل میتوانی کنی گفت اطمینان دار است عقبه نزد اقارب آن زن برآمد و گفت که این جن محمد است با من بفرج ازین دختر پس اختیار بدست شما است که از کدام عضو دختر او را راه دهم مگر بدانید که از هر عضو که این جن بیرون شود آن عضو وی هلاک شده بیکار گردد اگر از چشم راه یابد یا بینی اگر دوزا اگر گوش راه یابد که گردد اگر از دهن راه او باشد اکیم و گنگ شود و اگر از دست و پا از پا راه یابد لنگ گردد و اگر از فرج راه یابد بکرمی زائل گردد پس همه اقارب آن دختر گفتند که ما آسان مرانند زائل شدن بکرمی دیگر چیز نمائی یا هم پس بیرون کن شیطان را از فرج وی پس دروهم ایشان درآمد که جنی از راه فرج وی بیرون شد بدان سبب بکارت وی نماند حکایت (۴۴) لَکِنَّ زَوْجَانِ وَلَیْلٌ یَقْتَدِیْ بِهٖ

در طریقت از عقبه آن دوی رح آورده که باری مرانند و دخی برزند که در شب زفاف مخنون و دیوانه گشت

دوستی اکت پویشیده که از وی بکارت من زائل شده است و چون که ایشانرا از آن اطلاعی نیست بنابراین میخواهم که مرا پیش شوئی برسانند و چون که بکارت من نماند است از نصیحت خود اندیشناکم پس برای پودهی من اگر حیل میتوانی کنی گفت اطمینان دار است عقبه نزد اقارب آن زن برآمد و گفت که این جن محمد است با من بفرج ازین دختر پس اختیار بدست شما است که از کدام عضو دختر او را راه دهم مگر بدانید که از هر عضو که این جن بیرون شود آن عضو وی هلاک شده بیکار گردد اگر از چشم راه یابد یا بینی اگر دوزا اگر گوش راه یابد که گردد اگر از دهن راه او باشد اکیم و گنگ شود و اگر از دست و پا از پا راه یابد لنگ گردد و اگر از فرج راه یابد بکرمی زائل گردد پس همه اقارب آن دختر گفتند که ما آسان مرانند زائل شدن بکرمی دیگر چیز نمائی یا هم پس بیرون کن شیطان را از فرج وی پس دروهم ایشان درآمد که جنی از راه فرج وی بیرون شد بدان سبب بکارت وی نماند حکایت (۴۴)

در حکایت ۴۴ - از امام رضا

در طریقت از عقبه آن دوی رح آورده که باری مرانند و دخی برزند که در شب زفاف مخنون و دیوانه گشت

و هذا الزمان انت لا تشک و کجک در حاشی هدایه در کتاب الدیات در بحث دیت و ندان آورده که زنی مشوهر خود را بچنین گفت ای کوسه مشوهرش گفت اگر من کوسه میباشم ترا طلاق است و تا حال ریش وی بر نیامده بود و وقوع طلاق و عدم آن متخی شده نزد ابو حنیفه رضی الله عنهما از وی این حسا که را دریافت نمودند فرمود که ندان ای وی شمار کرده شود اگر ندان وی سنی آورد و باشند گاهی کوسه نباشد و اگر ندان وی نیست که نیست حد و باشند وی کوسج خواهد بود - لطیفه در مطلع العلوم آورده که بادشاهی را در چشم برخواست از طبیب و او اطلبید طبیب گفت خیار کف پای پادشاه بآلند خیار چه سر را حاضر بود گفت ای طبیب چشم را با کف پا چه نسبت است گفت هر آن نسبتی که خصیه را با زخمندان است یعنی

چشم را با کف پا چه نسبت است گفت هر آن نسبتی که خصیه را با زخمندان است یعنی



چون خواهر سرایان را خصیصه باشد موی در رختک اینان نیز بر نمی آید شاه ازین لطیفه بخندید و طیب را  
 زرو گفت بخشد **حکایت (۴۵)** در سیره النعمان آورده که امام صاحب رح اگر چه نهایت ثقت  
 و شئین و با وقار میبود تا هم از تنزی ذهن گاه گاهی سخنان ظرافت میفرمود چنانچه روزی از حلق موی را  
 می تراشید با حلق گفت موی سفید را بر کن و می عرض نمود که یا امام هر آن مویکه برگرفته شده زیاده تر  
 میوید امام صاحب رح فرمود چون قاعده چنین است که تو قلعی باید که موی سیاه را بر کنی تا زیاده تر و دید  
 نقل این حکایت تا بقاضی خربک رسید وی گفت که امام ابو حنیفه رض با حلق نیز قیاسی را نگذاشت  
 لطیفه در لطافت اشرفی آورده که حکیم سنائی غزنوی رح در دقتیکه مختصر بود این بیت را خواند

باز گشتم زانکه گفتم زانکه نیست | در سخن معنی و در معنی سخن  
 عزیز بی این سخن را اختیار گفت

**حکایت (۴۶)** اسوس و لاکه عکس اطلان نشند | حسین بدنان و گلزاران نشند  
 در خاک چو قطره ای باران نشند

سائل را چنان عالم فهم بیان نمودی که باسانی ذهن نشین محط شدی و بخت بزودی طی گشتی چنانچه  
 روزی ضحاک خارجی که مشهور سردار خاریان است و در خلافت بنو امیه قابض کوفه بود شمشیر را  
 بر آیهخته نزد امام در آمد و گفت که توبه نای امام گفت از چه چیز ضحاک گفت از آنکه حیدر شما است که  
 علی رض و دهر که معاویه رض بقیعه و ثانی را ضعی شده بود حال آنکه چون نزد شما وی سخن بود تسلیم ثالثی چرا  
 میکرد امام رض فرمود اگر قتل من مقصود تو بود اموال من را بده و اگر تحقیق حق منظور باشد مرا اجازت تفریق  
 دهمی ضحاک گفت من نیز منظره میخواهم امام رض فرمود اگر بخت در میان ما طے نشود چه چاره کرده آید  
 ضحاک گفت ما هر دو کسی را نصف قرار می دهم که حکم باشد میان ما چنانچه یکی را از حلقویان ضحاک برای  
 ثالثی انتخاب نمودند تا که صحت و غلطی هر دو فریق را القضا نماید امام صاحب رح فرمود اینچنین علی رض نیز

کرده بود پست بر وی چه الزام است یعنی چنانچه در مقابل من تو خود را بر حق تصور میکنی و در آخر تفریق  
 حکم را یعنی شدی ضحاک از خندیدنش منع نگفت و برگشت و با قدری تفریق این حکایت را در ذیل الحسان  
 نیز آورده - لطیفه وقتی در هند با یکی از رؤسا که در عیش و محرم تفریق میساختند و در تفریق داری  
 سرگرم بودی ملاقی شدم و انستم که از بحال مسائل دین گاهی شنود پس بموجب حکم ائمه علی و عقیله

حکایت ۴۵ - از امام صاحب رح  
 حکایت ۴۶ - از امام صاحب رح

حکایت ۴۷ - از امام صاحب رح



از دست پر سیدم که چون این تعزیه اباچنین شوکت و عزت تیار کنی در انجام کار با او چه میکنی که آنچنین  
مکان اعلی و مرتفع گویا باشد که این را در انجام محفوظ داردی گفت این را شکسته در قبور مانند شده ای که بلا  
دفعون میساریم گفتم استغفر الله شما یاران از قوم زید باقی ماندید که تا قیام قیامت انتقام شما از اهل بیت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم پذیر نشود و وصفی شهادت حق اهل بیت که ارم تا حال فرو نمی نشیند بلکه  
میکنید آیا تقاضای محبت است یا تبع کمال شقاوت گفت نی بدست خود ما آنرا نمی شنیم بلکه با دیگران  
چیزی منفعت داده از دست او شان می شنیم گفتم سبحان الله مثل الهای شده را برین نیت تیار  
کردن که مال دنیا یا دیگران برای استیصال این عظام و تشنج اهل بیت که ارم دادن باز بهین را  
دعوی محبت نمودن کمال بواجبی است دوستان را می باید که اموال و نیویید در حفظ و سترحمان خود صرف  
نمایند که در اهلک و تزیل ایشان خرج کنند ع برعکس نهند نام زنگی کا فور از شنیدنش خاموش

عاشقانند که هر دم محبت سوزند

بستند ز احوال شهیدان تمثال

حکایت (۴۷) ۵

بسا کس کنز ہنر جانی رسید است

عشق یکسره سگاز است که تا تک با

آن کار که تا حشر بر و لغت بلا

زردی قدر- عالم پیش از این است

که کمتر خادشش مخدوم گر»

در سیرة النعمان آورده که بانه امام صاحب باجم تلا میزد و در مجلس شب بود که یکایک گروه از خواجه در مسجد  
در آمد و زمان دیدن ایشان مفور شدند امام رضای داد و فرمود که خوش نیست المینان دار بدید که از آن خراج  
که سرور ایشان بودند امام آمده گفت که شما کیستید فرمود که ما مشت سیم <sup>علیه</sup> و حق تعالی فرموده و ان کلمة  
قوله المستبرکین است مسجد که فایضه و جعفری سمع کلام الله شکر انیغه مامنه یعنی اگر کسی از مشرکین  
از تو پناه طلبد پناه ده او را تا کوی کلام حق تعالی شنود و پست را بجای ایستای و ای برسان استی چونکه خراج  
المسوا از خود جمله فرمای سلیم را لشک و کافر میباشند و قابل قتل می انگاشتن درین موقع باین عزم  
آمده بودند که انابو حنیفه و عقیده ویران شده پست را زام کفر دعوه قتلش نمایند اما از جواب امام اعظم رض  
درین محل من کل الوجوه عاجز گشتند تا آنکه سرور ایشان همراهان خود را امر نمود که ایشان را  
قد رے قرآن مجید بخوانیده بعد از آن ایشان را با کفایت ایشان که مامن ایشان هست بربانید  
تنبیه سواره کار علای را بنشین اینک دیدی که در عین حالت جنج و فرغ و طبا و اوای برادران غیر من بود

۱۷  
کرمی و دیبا  
و شکر گلران  
بیا که خود را  
خود می گوید  
خادم او را  
یعنی خانه

کتابخانه - دارالخلافه

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب



اطمینان کلی می بخشیدند و غم داند و ایشان را خود میباشند تا سفت دانی بر حال آنان که پیشوایان و مبدون  
فرقه و بابیه محدثه زمانه گذشته و برای طعن و تشنیع البخلفه در هر کلمه موجود میباشند و خود مدعیان محاربه  
سلطان اسلام که در امن و حفاظت او از قدیم محفوظا میبودند از حکام غیر اهل دین که بر سر زمین سلطان  
اسلام برآمده بودند و خبیثه اخلاص را پرورش کردن و از جهاد بازماندن و بعد از تغلب مخالفین بر سلطان ایشان  
این را از ایشان برای فریب همین جواب دادند که این کارها برای الباقی علم حدیث در ملک پند نمودن  
و در بلده دلی خصوصاً سیکر و دیگر چه که بدون این خیله ماینر مانند دیگران در قتل علم مقتول گشته  
و بمقتودی ما علم حدیث مفقود شده **فَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تَأْخُذُوا بِالْأَمْرِ الْأَمْرُ لِلَّهِ** و این حدیث را اگر علم چنین  
بودی هیچ پیغمبری که دنیا را خود غالبانها بود و جهاد را بنفس نفیس خود عازم نشد  
از درون طعنه زنی بر بایزید **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَبْنِ اَبِي اَسْوَدٍ** **ع** **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَبْنِ اَبِي اَسْوَدٍ**  
جست و در امتحان شست لطیفه در طریق آورده که در بابی در باحد برده غنچه یکدشت خود را دید که بالا  
آن باگهای سید گفت باگهای بسیار گفتی چرا بر منی آنی که ناز باجماعت ادا سازیم خروس گفت امام پس  
این درخت خسته است از خواب او را بیدار کن چون رو با او اجازت گے ریاقت از دیدنش باگهای باگهای  
از شکم برآورده یعنی تیزی داده و دیگر نیز ناز و کشش گفت کجا میروی بیا که ناز را بکناریم رو با گفت وضو  
من شکسته میروم که بعد بروم و تو بایم بعد از آن می آیم حکایت (۴۸) **ع** **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَبْنِ اَبِي اَسْوَدٍ**  
کجا کار مردم شده با پسند در خیرات احسان آورده که شخصی زن خود را گفت تر اطلاق است اگر بخت نرسد  
مرا دیگه چنانکه تپه چمانه در آن نمک باشد و حال آنکه در آن طعام مطبوخه آن نمک را آن نمک نباشد آن زن از  
چاره آن عاجز مانده نزد امام رضا و آمد امام رضا او را فرمود که در دیگ میپخته مرغ را نیز و بهان قدر نمک را که بر آن  
شوربت سوخته خورده بر آن تخم مرغ بینداز یا اکثر از آن که اثر بر آن در آن طعام مطبوخ ظاهر نخواهد بود  
لطیفه در مطلع العلوم آورده که در محبت جلالت بن یوسف و ذکر جفاکاریهای یوسف و دیگران که از حاضران  
مجلس اطلاق زن خود سوگند خود که حجاج سفاک و ظالم بیشک و فرخی سب و اهل مجلس را و ملاست کرد و نمک  
چون حقیقت حال و انجام کار جمله معوض بشیت از روی سب است پس اطلاق زن بر تو لازم آمد آن شخص مخموم شده  
از مجلس برخاست و نزد عمر بن عبیده که یکی از قضای عهد و مفتیان روزگار بود آمد و ماجرای وی در میان نهاد  
و گرفت زن خود را نزد خود بجا برد که اگر حق تعالی حجاج را با آن عهد که میگردید و فرخی نیز در پیش بخشنید این یک گناه

نظر کرد و با خود

طیبات ۴۸ از امام رضا

لطیفه خفی گفت حجاج در نزد



نیز پنج دروغ نفراید حکایت ۴۹-۵۰

چو رای و علم با هم یار باشد مقاصد را ثمر بسیار باشد

در خیرات احسان و نیز در سیر و القناعان آورده که شخصی سره هزار دینار نزدیکی امانت نهاد و وصیتش نمود که چون فرزند من بالغ گردد ازین هزار دینار کیسه خالی شده هر دو هر چه ترا محبوب باشد بفرزند من بدهی چون آن صغیر بالغ گشت از وصی پدر مال خود را طلب نمود وی کیسه خالی را حواله اش ساخت گفت که پدر تو در این مال و سره خالی شده مرا مفت گردانیده بود آخر الامر آن طفل بالغ نزد امام رضا درآمد و ماجرا با وی یار گفت امام رضا بپدر خود گفت که سراسیمه میت ازین وصیت نفع فرزند خود را داده که ده بود نه نفع غیر و مقصود اصلای آن بود که این جمله نایب فرزند وی رسد مگر خیال خیانت اینچنین وصیت کرد پست امام رضا وصی را طلبیده بوی گفت که وصیت پدرش درین مال چگونه بود گفت که پدری بمن چنین گفت ازین سره و ازین هزار دینار هر چه را محبوب داری بفرزند من بدهی امام رضا او را گفت ازین هزار دینار و ازین کیسه که امام کیسه را دوست نمیداری گفت این دنانیر را دوست تر برای خود میدارم امام رضا گفت که این جمله دنانیر را بوی حواله نمایی و تنها کیسه که محبوب تو نیست نزد خود را چه پدر و وصیت چنین کرده بود که محبوب ترین چیز خود را بفرزند من بدهی پس بالضرورت چیزی که محبوب تو نباشد نزد تو باز نپسند امام رضا فرمود که حق تعالی رحمت کند بر پدر و کوه مریه دور اندیش بود لطیفه در جامع القنون از تذکره شمشیر خانی آورده که بصحن درخنده نوشیروان که بر قلعه کوه واقع است چهار سوار مسلح با شمشیرهای علم کرده از طلسم تیار ساخته هرگاه شخصی مقابل ایشان آید بر او حمله نمایند مامون الرشید خلیفه بغداد بهدایت دغمه بان که از دفع اذیت طلسم آگهی داشت اندرون آن دغمه درآمده دید که سپید نوشیروان بر تخت مرصع نشسته جلالتش سالم مگر لباسش بهر کنگی رسیده مامون لباس تازه بهشتک و عنبر معطر کرده بآن قالب بجان پوشانید همان حال دید که زیر تانوی نوشیروان نوحه از طلاست و در آن لوح نوشته اند که یکبار بنی اعرام بنمیر آخر الزمان به زیارت ما رسیده لباس لطیف و مغبر من خواهد پوشانید و آن وقت قالب بجان بپوشد و اود اقامت تواند نمود لهذا فلان جانب این دغمه کنی برای ضیافت او و وصیت نهادم اتم تصرف خود را در او و ما را معذور دارم مامون رشید گنج شایگان را انجا برداشت گویند که دولت بنی عباس بدولت آن گنج بے قیاس بود حاکم از دانش و علم هر یک آنکه دانایان زمان در آن چنین با نند حکایت ۵۰-۵۱

چو دانش فضل را بر ابراز باشد در جنت بر ویش باز باشد

۵۰-۵۱ حکایت

لطیفه مامون با نوشیروان

حکایت ۵۰-۵۱



مع  
نیمه  
نیمه  
نیمه  
نیمه

لطیفه لطائف کلمه طیب

کلمه طیب کلمه طیب

اینکه چونکه امام شافعی نور زانده حیات خود کمال علم و مبلغ اجتماع رسید پس بموجب حکم الله تعالی  
تحتکات نه از راه غفیر العیا و بانه روزی بر سر میبرد مجلس جم غفیر فرمود که اگر دین زمانه مافی المثل  
الوحیفه نه نه بود که از کمال تجرد در خود می یابم در اول مسأله اول الزام دادمی چون در آن شب گفت  
الوحیفه نه را در خواب دید که بادی میفرمود مسأله اول در حق مسلمانان لا اله الا الله محمد رسول الله  
گفتن است پس بگو که دین مسأله اول مرا چگونه الزام میدهی امام شافعی دانست که چون در چادر کلمه  
طیب کردن کفرست پس از شجر امام حیران بمانده ساکت گشت بعد از آن منادی کرده بگوید و بر زن  
ندارد بمانده که امام شافعی در مسجد جامع و غلامید هر یک میل شنیدن دارد حاضر گردیدند که از کثرت  
مردم جامع به تنگ آمد شافعی در میان آن مجمع بر سر میبرد بعد از فضائل امام ابو حنیفه نه فرمود انکس عیال  
لا اله الا الله حقیقه فی الحقیقه لطیفه در تفسیر کبر و نه بهتة الجالس و غیره ادر لطائف کلمه طیب عجایب غرائب  
ذکر کرده که بعضی از انها اینکه کلمه طیب که اصل توحید از ان است از دو جمله مرکب است اول لا اله الا الله  
که تنها توحید است دوم محمد رسول الله که توحید رسالت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر یک  
ازین دو جمله از دوازده حروف مرکب است و همچنین ساعات لیل و نهار در اوقات معتدل هوا از دوازده ساعت  
پس جمله ساعات ملوین مانند جمله حروف کلمه طیب است و چهار میشود پس سر درین اینکه هر کس که این  
کلمه طیب را که از (۲۴) حروف مرکب است کیبار بصدق و حضور دل در شمار روزی خواند ثواب یک شب را روز  
که از (۲۴) ساعات مرکب است در نامه اعمال باو ثبت نمایند و گنایان ۲۴ ساعات شب را روزی او را ساعات  
فرمایند و نیز بهشت برین به ۲۴ درجه او را سرفرازانند ازین جهت این کلمه ۱۱ حرف مرکب و فرمود  
سوال این فایده است عام است بهر کس که باشد و بطریقیکه میخواهد از حضور و خلوص چون این الفاظ را  
بر زبان راند مستحق اجر مذکور گردد یا چیزه خصوصیت دارد و جواب درین جمله حروف که معلوم اند اعلی تر  
صفه دیگر است و آن اینک این هر همه حروف بے نقط اند اشاره لطیف بسوی آن بسیار که بطاریب  
فضائل این کلمه طیب صحیح و درست همچنان است که دیدی و شنیدی اگر بیشتر طبع در وقت خواندن این کلمه  
پاک خود را از خیال بسوی الله مانند این حروف و مجرد بے نقط گردانی ۵۵ روزان تسبیح در دل گذارد  
این چنین تسبیح کند و در او اثر لطیفه دوم اینکه هر چند که حروف این کلمه ۲۴ اند اگر اجزای او بهشت اند  
چنانچه لا اله الا الله محمد رسول الله و دو خاتم نیز بخت اند و اجزای حق آدم که در شجر



بسیب آن ماجور یا ماخوذ باشد نیز هفت اند که از جهت آن هفت اندام او را محاسبه باشد که تفصیل آن حسب  
 تطویل است پس در مرکب بودن این کلمه پاک از هفت اجزا اشاره لطیف بسوی این است که هر کس که  
 این کلمه را بخواند بموجب من قال لا اله الا الله اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ رواه البخاری و غیره حق تعالی هفت  
 اعضای بدن او را از هر هفت دوزخ نجات بخشیده و کرمه در جنات درآورد سوال انصیلت  
 عام است هر یک کلمه گوارا شامل است یا مخصوص است بحاصیته جواب گویم که هر هفت کلمات بن حارث  
 نجوت اند یعنی هر هفت اجزا را چون بخط نسخ نوشته نمایند جوت داری برآیند یعنی سپیدی و سیاهی آنها  
 نماید چنانچه لا اله الا الله محمد رسول الله که در میان لا و اله و آو الله و محمد و رسول هر یک  
 خالی باقی میانند یعنی چشمه دارند پس ایای لطیف درین آن است که این فضیلت جائز و صحیح است که شش کلمه  
 دل را در وقت خواندن این کلمه مانند این اجزا از اسوی افتد ظلی و صاف دارد

زبان دزد کردل در شکر خانه چه حاصل زین ناز بیجانان

چنانکه در حروف این سیزده کلمه ساعات لیل و نهار و دوازده اند همچنین بروج فلکی و ماهها و سالها  
 و انتهای سالهای مصومیت انسان یعنی زماشه تا بالغت بنی آدم و اینه مصومین و نیز حروف الهامی شکر  
 این سه انبیای اولوالعزم یعنی موسی عیسی محمد علیهم الصلوات و التسلیم دوازده اند و نیز حروف  
 غیر کرر از تودیت - زبور - انجیل - فرقان ۱۲ - اند برین طریق از تودیت (ت و دی) دوازده  
 (ز ب) و از انجیل (ان ج ل) و از فرقان (ف ق) پس برین ترتیب نجی این حروف این است  
 اب ت ج و ز و ق ل ن وی - پس بر آن شش گانه حروف فای که از ق ماقبل واقع افتادند  
 لطیف بسوی آن میداد که بعد از نزول هر سه کتابهای اولین بفاصله ششصد سال فرقان حسیته  
 تا از آن خواهد بود همچنان شد چنانچه بعد از آن هر شش حروف یعنی (ب ت ج ح ز) نیز ششصد سال  
 و از هر چهار گانه حروف فای که بعد از ق واقع شده اند یعنی (ل ن وی) همین هراوست که کتابهای  
 الهامی و آسمانی این هر چهار اند چنانچه دلالت بر انجیل و آیه فرقان و ق و ز و ب و ج و ت و ح و ن و ی  
 و اشاره حروف بطریق الخیص بر این طریق قدیم است که از خود ایجادش کرده ایم چنانچه حق بر صراح  
 دم بر منتخب و مشق بر شرح و تم برتن و قس علی هذا در شروع دعاشی پیدا و همدست و در نوشتن و تلاوت  
 از رخ بخاری و از تم سلم و از ق شفق علیه خاسته و همچنین اشارات در حصص حسین هر طبقه محمد و غیره

در کتابت ۵۰ اذکار

عده ۵۰ اذکار



از کتب سلف و خلف بکثرت موجود است فافهم و حروف مکرره که باقی مانده بودند این است از تورات  
(ت) و از زبور (و) و از انجیل (ی) و از فرقان (دان) پس از این حروف آنچه از حروف  
فرقان مقدم است این چهار است (ت و و ی) و این هر چهار گانه حروف یکبار بهر دو اشارت  
سابقه دلالت نمایی دارند یعنی یکی اینکه این هر چهار کتب آسمانی و الهامی است چنانچه از تورات  
و از زبور و از فرقان و از انجیل مراد است و دوم اینکه فرقان بفاصله شش صد سال از کتب  
سابقه و آخر تا نازل خواهد شد چنانچه حد دلین هر چهار حروف همین است یعنی شش صد و شانزده  
و با اختلاف کسرات یعنی بعد از انداز مسافات خونی نیست که کسرات در مثل پنجمین لطائف محسوب

نمی باشند نظیر قلصیف حکایت (۵۱) **پدر سید جمال الشیرازی**

مراد در دو عالم چراغ منم بود در خیرات اسمان و نیز در سیر قلع النعمان آورده که قصه نزد امام رضا

آمد گفت که من قدر سال ابرای حفاظت دهن کرده بودم که خلا موضع آنرا فروموش کرده ام چه ندیدم

نایم که بال خود قادر و قاضی گردم امام رضا فرمود که این مسأله تقصیر نیست که بر آن تو بیان نایم پس من

چه چاره کنم مگر سائل بجا بخت و عجز بسیار نمود آخرش فرمود که برو و امشب همیشه تا با ماد ناز بخوان پس

مکان مال مقرر نه تلایا و خوابگاه چون آن مرد در میان شب چند نماز خواند یعنی یکم از چهارم حصه

شب در میان نماز یادش رسید که فلان موضع دفن مال من است پشتر نزد امام رضا آمد و گفت تدبیر تو

راست است که و انجا حاضرش داد امام رضا فرمود هرگز نه میدانم که شیطان مرا تمام شب بر آن نماز خواند

و آنچه نخواهد داشت لهذا نزدی بر یک عطا تو سعه بطبع نمود تا هم ترا لازم بود که تمام شب فکر کن بر حق تعالی را در

نگاه کردن لب بر ده بودی گفته در آن المحدثین در مذکور کتاب الامام مصنفه شیخ تقی الدین ابن دین و قیوم العید

آمده که در قصه شخصی پیش این دقیق العید آمد و گفت که من نزد درویش جاهل رفتم و گفتم که مراد نماز

و سوره و خطرات بسیار می آید و بخوبیه میشود آن درویش در جواب فرمود که افسوس بر آن دل که در روی

غیر خدا بگذرد پس بسبب این حروف او علت و سواس از من باطلیه زائل گشت شیخ ابن دین و قیوم العید

که این درویش جاهل نزد من بهتر از هزار تقیه است را قلم الحروف گوید (یعنی شاه عبدالعزیز زم) که بعضی

از متفقین علامه درین سخن شیخ در آورده اند که این سخن در حدیث صحیح است که قیوم العید و اولاد انشا

علی الشیطان من گفت عاصم و شیخ بر عکس حدیث گفته لیکن تفصیل کند که هر چند که آن حدیث معتبر است

در حکایت امام رضا

۶۱۸



و اسرار و حکایت

و ظاهر جابل بود اما در حقیقت فقره در دین نصیب او بود و مراد از حدیث شریف همین فقره است نه که کسظم  
 با اصطلاحات نماید از معانی مقصود و شارح غافل بود لطیفه از عالمی پرسیدند چه باعث است که خاطر ما من  
 میباشد در همه امور سجادت باشد یا محصیت بخلاف نماز که با تخصیص نماز موجب خلط و غطرهای قدیمه  
 و جدیده باعث خیالات فاسده و کاسده میباشد و حضوری نماز با لکنت از دل زایل میگردد و فرمود که همین  
 میباشد بود چه که نماز که راسل اعبادات است مانند روشنی است و قاعده کلیه است که در ظلمت هر چیز با حقیقی میباشد  
 نیک باشد یا بد و هرگاه که روشنی پدید آید همه اشیا می شود از نیک و بد هر چه باشد پدید آید و هر چه نیک  
 باطن ما به ظلمت است و بسبب نماز که مانند روشنی است چون بر ما پدید آید و همه کار و خیر که باطن ما است با

ظاهر می گردد	عمرت از پنجه گذشت یک سوره گفت بکار آید مگر وی است
--------------	---

پس حضور ما در نماز بسبب آن تا پاکی ما بر جانمان ماند	نه در دن نماز نه بیرون
--	------------------------

گشتن کفنی بهمانه	این چنین حالت پراشیدن را
------------------	--------------------------

و پاکانیکه باطن ایشان مصفا میباشد برایشان بجز از حضوری مولانا عالی دیگر هیچ حاصل اندکی که چنانچه	از خلط ماسوی باشد تا آنکه از نفس خود هم در نماز خبر ندانند
--	--

نماز عاشقان ترک وجود است	و حکایت نماز ابرار و حصول حضوری ایشان در آن چنانچه کتب فصوص
--------------------------	---

و اخلاق از آن سخن است دل اندر بیان و لذا فرمود علیه الصلوة و السلام اکتلو فی الصلوة و قرا فی الصلوة و غیره  
 و در حق خود فرمود قرا فی الصلوة جواب بوجه دیگر و از فاضل دیگر همین سوال کرده شد  
 در جواب فرمود که حالت نماز چنانچه میباشد بود چه که شیطان در اعمال است و همواره کار و زدن است  
 که نفیس ترین اسوال بر آنست می کنند و بوجوب قوله علیه السلام اکتلو فی الصلوة و قرا فی الصلوة  
 نفیس ترین اعمال نماز است پس جلد که یک شیطان را برای افساد نماز است چنان که در سبب برای  
 افساد دیگر اعمال ما و اینانی باشد اندک آنرا حضور ما در نماز نمی ماند و نماز ما بر ما تهاه می شود

خواجه پندار که دارد حاصل	حاصل خواجه بجز پندار نیست
--------------------------	---------------------------

شیطان را در نماز خود خلیفه پندارند	پندارند که شیطان در نماز از آن جهت می کند تا آنکه از نفس خود نیز نماز غلبه نماید
------------------------------------	--

می نیرد این نماز را و دو	زانکه با اختیار باشد دل گردد
--------------------------	------------------------------

حرک خویش در ترک نماز از نماز	از غلبه آموزد قربان کن دل
------------------------------	---------------------------

زانکه ترک تن بود حاصل نماز	تن بنده است از نفس غرور و ز
----------------------------	-----------------------------







و مانند این احادیث دیگر هم آمده سوال چونکه سبب هفت رکعات شب از روز خانات حاصل شد و سبب  
 هر شست رکعات روزانه هر شست بهشت مباح گردیدند باز در وقت فجر دو رکعت نماز دیگر چگونه فرض گردید  
 جواب گویم دو مقام دیگر باقی است یکی آنکه از روز بخ سخت ترست و دیگر آنکه از جمله نعيم بهشت اولی ترست  
 اما آنچه از روز بخ سخت ترست میدان عرصات و در شست قیامت است که هر کس بچشم تو بپوشد  
 سنگاری بر ندای نفسی نفسی گرفتار می باشد الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم این وقت بمنزله مراتب از روز بخ سخت تر  
 است که آتش دوزخ تاب و توانائی نور ایمان ادنی مؤمن نگیرد و از طلوع بر تو آن خمیده میگردد تا بایمان  
 خواص و انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسليم چه می رسد بخلاف عرصات قیامت و چون اهل بهشت نعمت  
 و آرام بهشت را دریابند بحدود دیدن آنها جمله شقاوت و لذات دنیا را فراموش سازند مگر باز چونکه از دیدار  
 حق تعالی مشرف گردند **لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** بگویند پس بهشت و جمله نعمتهای بهشت را فراموش  
 سازند پس دیدار حق تعالی از بهشت بمنزله درجات اعلی و اولی است و ظاهراً هرست که وقت فجر بجهنم بوه  
 از تمام روز و تمام شب بهترست اگر بیمارست درین وقت فجر در شان مرض خود تخفیف می یابد و اگر غنچه  
 و گل است از بازو صبا خوشبو و شگفتگی بهم دارد و نیز اوقات جهنت مشابه بوقت فجرست یعنی بوقتیکه  
 تا حال طلوع آفتاب نشده باشد که نه شب باشد و نه روز پس ازین وجوه مذکوره دو رکعت دیگر خاص  
 در وقت فجر زیاده فرض کرده نشدند تا که از جهت برکت رکعت اول که خواب نوشین با مداد بر برکت  
 ادای همین نماز ترک میدادند از صعوبت و طول عرصات نجات یابند چنانچه در حدیث آمده **عَنْ**  
**عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا فَقَالَ مَنْ حَافِظُ عَمَلِكُمْ هَا**  
**كَأَنْتَ كَبْرُؤُورًا قُبْرُهُنَّ أَيُّوْمًا نَفِيَمَةً** الحدیث گذافی الشکوة بنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هر که  
 حفاظت نمود بر نماز باشد آن نماز او را نور و رحمت بر روز خست و برای طول قیامت چنین ارشاد شده **عَنْ**  
**أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ**  
**أَلْفَ سَنَةٍ أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَا يَخْفَقُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى**  
**يَكُونَ أَهْوَنَ عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ يُصَلِّيُ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ أَنْ يَرُدَّ إِذَا آنحضرت صلی الله**  
 و سلم از مدای روز قیامت که بقدر پنجاه هزار سال است پرسید که طول این روز بسیار درازست فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بخدا که این روز بسبب درگذر بر مؤمن تا آنکه باشد آسان تر بر وی از نماز فرمود که در دنیا







وقت میزان تا آنکه داند که میزان او سبک آمد یا اگران وزن دوم وقت پیران شدن اعمال ناچار تا آنکه داند  
عمل نامزدی در دست راست وی آمد یا در دست چپ از طرف پشت سه وقت صراط و تکیه بر پشت جهنم  
نهاده شود و کذا فی المشکوٰۃ سپس هر کس که ازین مرصدا بای خمسة و هرتیج مینگاهد جهای مذکوره نجات یابد  
در عیش جلودانی و رضای حق تعالی پیوسته خواهد رسید پس حق تعالی محض از فضل خود برای الهی آن تیج  
صعوبات همین وسیله را با بخشید که هر کس که از خوف حق تعالی در شمار وزی همین صعوبات خمسة را  
تیج نوبت یاد نماید حق تعالی او را با الضر و الزان نجات بخشد چنانکه در حدیث است که حق تعالی در هر دو  
جهان کسی را تیج و تکلیف نمیدهد نه در هر دو جهان کسی را راحت و آرام می بخشد هر کس که در دنیا از غافل ماند  
در آخرت او را راحت نباشد و هر کس که در دنیا از حق تعالی خونی میداشت و حدود او سبحانه و تعالی از او ادم  
و نواهی نگاه میداشت و در آخرت خوف و هراس نباشد **سوال** باز در ام سابقه برای ادای نماز شمار وزی پنجاه وقت  
چرا مقرر شده بود جواب همین است یک از اسباب فضائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اینبای ماضیه علیم  
الصلوٰۃ و التسلیم و نیز سبب فضیلت است هر چه بر اینبای گذشته چه که ظاهر هر چه که طول عصای قیامت برای  
اشرا و تحقیر است **الف** سنه خواهد بود و چنانکه در قرآن سپاس برای آسانی آنها خستین اوقات را یعنی پنجاه  
ساعات را در شمار روزی در دنیا براس نماز برایشان تعیین فرمود و الله اعلم **سوال** نماز جماعت را با وجودیکه  
ذکر اذان و قرائت قرآن در آن کمتر میباشد بر نماز تنها اگر اریست و تیج مرتبه یا از آنرا از آن چنانچه در حدیث  
است چرا مضاعف نمود جواب هر چند که در ظاهر مقصود از نماز نظافت بدن و نیز تعبید و جد و حقیقی است مگر  
و حقیقت غرض شارع ازان اتحاد با همی و خلوص فیما بین اهل ایمان است لهذا هر روز برای تزیاید محبت ایشان  
بغرض پیچوقته ملاقات ایشان که باعث ارتباط و محبت با همی میباشد حکم جماعت در نمازهای روزمره بر اهل محله  
که موجب چندان حرج نیست فرمود و برای ملاقات با همی جمله اهل شهر که در هر روز برایشان تکلیف ملاطابق لازم  
می آمد از محض فضل خود بهفته در نماز جمعه و برای ملاقات قننی و بکدی یعنی بغرض با همی الفت گرفتن شهری و  
روستائی نماز عیدین در هر سال و برای الفت گرفتن و خوگیر شدن و بغرض حصول ملاقات جمله برادران اسلام از  
شرق تا غرب بدون ارتکاب موانع الفت و محبت که کار بای فسق و جهال است بیکان محدود و وقت موعود حکم  
ادای حج بشرط استطاعت در تمام عمر یک بار بر بالانم و واجب نمود از پنج نماز جماعت را که موجب اتحاد و ارتباط  
با همی است فضیلت است و تارک جماعت را بر عیدات شدید ترسانید و الله اعلم و ربنا کنوا ایتنا ان ترضینا



حکایت ۵۲ - از امام رضا

فقد علم بکلام الله و کلام الناس

المعدة

آیا بود که گوشه چشمی برانکنند	آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند	وَ اَخْطَا نَفْسَهُ
جدا گانه در هر فن یک فنی	ز فم و ز عیشش چو دم میزنی	حکایت (۵۲)

در سیره التعان آورده که همچنین روزی شخصی نزد امام آمد و گفت که مبلغ مال را در کدام یکی از اطراف گوشه خانه مدفون نموده بودم حالا بیایم نمی آید که کجا بخاک و کرده ام امام رضا او را فرمود چون ترا حائل خود یا ندانده مرا بطریق اولی یاد نخواهد آمد که آن تنها فعل تو بود از شنیدنش آن مرد بگلیست امام را بروی ترحم افزود و چند نفر شاگرد را با خود گرفته تا بجا ندروی رسید و با تامل انده خود فرمود که هر یک از شما تصور آن نماید که اگر این مکان خانه شما بودی در این حفاظت مال را در اینجا مدفون می ساختی برای فکر خود بهتر شخص مال را کجا بخاک در میکشید هر همه از قیاس خود چند مواضع مختلف را بیان نمودند امام فرمود که بالضو این شخص نیز مال خود را در این و در سوره واقع نهان کرده باشد برای کنیدن آن مقامات حکم فرمود از نشیت ایزدی چون موضع سومی را کنند بحد بجنسه مال مدفون آن مرد را از اخبار آوردند آنرا که علم عقل هر دو چیز نیست که گوهر را از تیره دریا بیرون می آرند تا بقدری حاصل شدن بعضی خاک چه میرسد لطیفه در گل سوری شرح گلستان تحت بحث آیت کَلُوا وَ اَنْشَرُوا از تفسیر کشف آورده که بارون رشید را طیب بود نصرانی حاذق روزی به علی بن حسین که یکی از علمای اهل دین بود گفت در کتاب شما از علم طب چیزی نیست حالانکه علم دو علم

علم بدان دو علم ادیان ظاهری گفته	در ناف دو علم بوی طیب است	از آن هر دو فقیه را طیب است
میباش فقیه علمت آموز	امانه فقیه حیلست اندوز	میباشش طیب عیسوی پیش
امانه طیب آدمی کشش	جوابش گفت که او تعالی تمام طب را در نصف آیت جمع نموده پسید	

آن که نامت گفت کَلُوا وَ اَنْشَرُوا کَلُوا وَ اَنْشَرُوا

یک ناغز است کَلُوا تا کَلُوا یا ع در عقبش گفت وَ اَنْشَرُوا (یعنی درین صفت امراض کمتر متوجه میشوند) نصرانی گفت از پیغمبر شما نیز در طب چیزی هست گفت بلی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اَلَمْ يَخْلُقْ بَنِيَّ الدَّاءِ وَ الْحَيَاةَ دَاسَ كُلِّ دَوَاءٍ وَ اعْطَى كُلَّ بَدَنٍ مَاعُوْدِيَةً یعنی هر دو خانه امراض است در پیغمبر همه دواهاست و دیده هر بدن را چیزی که بآن عادتش کرده شده باشد نصرانی گفت که کتاب دینی شما برای جایی بنوس طبع نگذاشت چرا که اگر بایت عمل کرده شود از امراض محفوظ ماند چه جمله امراض از پری مده بر پیغمبر است اگر بقول نبی صلی الله علیه و سلم عمل نمایند از فضل بزرگی صحت یاب گردند



پس حاجت طلب جالینوسی نماند. حکایت (۵۳) ۵ بعلم خدا دار و عمتل سلیم

شده بود حنیفه عیون در قیام

اکثر ناخوش منش بود و بارے حلف نمود بطلاق زن خود اگر در خانه آمد تمام کرد و دو چیزه برای خوراک زن آرد مانند

و آن زن ویرا تمام شدن آرد خبر دهد یا درین معامله نزد وی کتابت نماید یا قصدے را نزد وی فرستد آرد

در خانه مانده یا نزد کس دیگر ذکر آن کند و آن شخص نزد امام عیش با تمام آرد حکم کند یا این زن مرا بشماره همانند

که آرد در خانه مانده پس درین همه وجهه این زن را طلاق است پس آن زن درین باره حیران ماند که چه

چاره نماید کسی او را گفت در توبه که نزد ابو حنیفه بروی که قفل مقصود ترا بجز از رای وی کلیدے نخواهد بود

پس آن زن نزد امام آمد و از قصه خود را اطلاع بخشید امام او را فرمود و قتیقه ظرف آرد خالی کرد و پس

در حالت خواب اعمش که غفلت بروی قائم باشد آن خم آرد را بکدامی یکے جامه وی به بند و قتی که از خواب بیدار

گردد خود بخود آن خم خالی شده را معاینه نماید و بداند که آرد مانده آن زن باز پس شده همچنان که بر پیشانی شاه

این معامله امام عیش با تمام آرد عالم گردیده میگفت بخدا که این امر از جیل ابو حنیفه نیست چگونه نجات یابیم

حال آنکه وی زن و هست و دوسه رسوای سازد و مادر حق زن نامی که می آید نزد زنان را با عجز و اوقات فهم ستی رای ما

لطیفه در مطلع العلوم آورده که بعضی از نظریان بصره نزد رابعه بصری رفتند و گفتند ای رابعه ایند و تعالی

مردان را سه فضیلت بخشیده که زنان از آن محروم اند اول آنکه مردان کامل العقل اند و زنان ناقصات العقل

و ازین جهت شهادت و وزن برابر یک مرد است دوم آنکه زنان ناقصه لدین اند که بعلم معلومه بهر که

از نماز بازماند سوم آنکه هیچ زنی به پیغمبری نرسیده را آنچه گفت بد راست است اما زنان را نیز سه

فضیلت است که مردان را از آن بهره نیست اول اینکه در میان زنان نخست نیست دوم اینکه هیچ زنی

دعوی خدائی نکرده سوم اینکه همه انبیا و اولیا از بطین زنان برآمده اند از شنیدنش ایشان

خجل بازگشتند حکایت (۵۴) ۵ از بهر و در گشت خوار و نهی

جد اگاهند و هر فتنه یک فتنی

(شاید که این زن دیگر باشد و در حکایت سابق زن غیر وے باشد و پنج در میان ایشان

تا بعدے رسید که زنش با امام ترک گفت و نمود وی خواست که امام اعمش را از من

ناخوش شده طلاق دهد تا آنکه شبے اعمش از کمال خسته با وے گفت اگر شب با من گفتگو

حکایت ۵۳ - از امام

نفسه را با امام عیش

حکایت ۵۴ - از امام



تثانی تر اس طلاق است زنش از شنیدن لفظ طلاق مسرو گشت چه طلاق عین مطلوب وی بود و سکوت  
 ورزید مگر چونکه امام عیش فریفته وی بود و فرقت ویرا گاهت نمی خواست متفکر گشته یا خود گفت چون این زن  
 از من ناخوش می ماند پس گاهت با من سخن می خوراد گفت و فردا مطلقه خواهد گشت پس چه چاره نمایم گفته  
 خویش را علاج جویم آخر الامر نزد امام ابو حنیفه در آمد و همه را استان را پیش وی عرض نمود ابو حنیفه فر  
 مؤذن مسجد اعظم را طلبید تا یکدش نمود که شب مصلحت اذان فجر را در پاسی از شب قبل از طلوع صبح  
 صادق بگویی مؤذن همچنان کرد آن زن از شنیدن اذان دانست که صبح دمید برخاست و با عیش  
 گفت که حال اس مطلقه گشته از قید توربانی یافته و سخنان نامرگفتن گرفت امام او را گفت کجا میری  
 تر اطلاق یافتاده چه تو با من هم کلام شدی و حال آنکه شب تا حال باقی است چون نظر نمود معلوم شد که  
 پاس از شب باقی بود چاره ناچار در حبال نکاح وی باند را تم میگوید که درین باب لیل قول ابی حنیفه  
 آنست که در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بر اذان بلال در خور و نوش کرده باشی که  
 در وقت شب می باشد یعنی با سحاب یا برای تحجد و غیره و بر اذان ابن ام مکتوم پس کنی انتهی لطیفه  
 در جامع الفوائد آورده که در نقشی از حدیث نبویه سه کس با وضاعهای مختلف کشیده اند و کیفیت  
 هر یک پائین هر شبیه نوشته شکل اول البصورت مرد متفکر کشیده اند و زیر آن نوشته که این مرد فکر آن  
 میکند که زن کند یا نکند و صورت دومی را بهیائی کشیده که هر دو دست بر سر میزند و ریش میکند تحت آن  
 نوشته که این شخصی است که زن کرده و پشیمان شده و نقش سومی را خندان و شادان کشیده و مثل آن  
 تحریر کرده که این مرد زن خود را طلاق داده و از جور و اذیت زن خود نجات یافته و از بند او را گشته است

حکایت (۵۵) ه زکان امامی بکن کندنی جدا گانه در هر فتنه یک فنی

در خیرات احسان است که شخصی زنی را در خفیه محصور شده و محمول یعنی مستور الحال بنکاح نمود و آورد و چون  
 آن زن را بر سر از وی تو لگشت آن مرد از ولد ایما را آورد و بلکه از نکاح نیز منکر بود پس آن زن آن طفل  
 را بطریق استغاثه پیش قاضی باین ابی لیلی بیرون قاضی گفت گواهان را بر اثبات نکاح باید گذرانید زن گفت  
 که مرا بنکاح خود بدین طور آورده بود که خداوند تعالی وی نکاح است و هر دو فرشته را است و جب گواه اند قاضی  
 آن زن را از حکم قضای بیرون نمود پس ناچار شد و نزد ابو حنیفه در آمد و از قضیه او را خبر داد امام آن  
 زن را فرمود که نزد قاضی رفته و او را بگویی که من هم را حاضر کن تا گواهان بر و گذارم و چون حاضر شود و را بگویی

لطیفه در هر فتنه یک فنی

حکایت ۵۵-۵۶ از امام



که بگوید من کافر بودی و گواهان صحاح آن زن همچنان کرد پس آن مرد از گفتن این کلمه ناچار گشت و بفرمود  
 بهنگام نمود قاضی کاین را بزمه وی لازم گردانید و نیز ولد را با وی ملحق ساخت نکته در بیان الحدیث  
 از حافظ قاضی ابی بکر بن العربی مغربی اندلسی که صاحب تصانیف کثیر است می آید که از ابن عقیل که امام حنابلیم  
 است روزی شنیدم که میگفت که ولد تابع کم است در مالیت و در حکم اوست در رعیت و حریت از نجاست  
 که چون از پدر جدا شد لطفه بے قیمت بود و هیچ مالیت نداشت آنچه از قدر و منزلت پیدا کرده شکم مادر  
 کرده پس تابع او گشت چنانچه اگر کسی دیگر خواورده استخوان او را انداخته رفت پس آن قدرت  
 ایزدی از آن تخم فرمود وخت بار آور آمد آن درخت ملک صاحب زمین است ملکیت خورنده خزان سا که  
 در وقت خوردن و انداختن استخوانش هیچ قیمت نداشت فائده عظیمه و نیز شیخ مذکور میگوید که یک  
 در کله عظیمه اقامت داشتیم الترام کرده بودم که هرگاه از آب زمین جرعه نوشیم غایت علم و ایمان در خاطر می آید  
 خدای تعالی بر من علم را بخود تمام کرده ساخت درین افسوسم که چرا بنیت عمل یک دو جرعه نوشیدم که ثواب  
 عمل در من کمتر از میل علمت و نیز میگویند که از ماهران صحرا در زمین بابل شنیدم که هر که آخرت از هر سروره  
 نوشته در گوی خود اندازد و صحرا حان بروی کارگر نشود انتی کلامه عمده الله علیه لطیفه در بیان الحدیث  
 از حکیم ترمذی که یکی از محدثین سوله ابو عیسی ترمذی صاحب صحیح است آورده که از لطائف ایشان است  
 که گفته پنج کس را بهتر از پنج جانست گوشت را مکتب و جران را مکان طلب علم و پیر را مسجد و متوذی  
 را از ندان و زن را خانه خود و از عید الله بن مبارک آورده که می گفته که من از چهار چیز از حدیث  
 چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباید بود و فریب نباید خورد و دوم آنکه شکم آنچه  
 طاقت آن ندارد گشایا که نباید در آورد سوم آنکه از علم بهما قدر باید آموخت که نافع باشد  
 چهارم آنکه بر زن در هیچ چیز اعتماد نباید کرد حکایت (۵۶) <sup>از جهت عقاب</sup> افضل امامی بر بردنی  
 جدا گانه در هر فن یک فنی در خیرات احسان آورده که شخصی نزد قاضی ابن شبر آمد و وصیت کرد او را  
 شده بود نزد قاضی طلبید و گواهان را بر این گزید و بعد از قبول شهادت گواهان قاضی آن مرد را  
 گفت که اکنون سوگند کن بر آن گواهان تو گواهی بحق داده اند آن مرد گفت سوگند بر من نیست  
 که من در وقت وصیت وصی قاتب بودم امام ابو حنیفه بقاضی گفت کاین قیاس تو جزینی نیست  
 چه میگوئی در نابینا نیکه شکسته گفت من لو پس گواهان برای آن نابینا گواهی دادند یعنی که قصاص تو

فائده عظیمه

در بیان الحدیث

حکایت ۵۶ - از امام



لطیفه من و یار

برفان است) آیا برین نامینا حلف آن نیز لازم است که گویا این من گویا برای من سخن داده اند و حال آنکه  
 آن نامینا کسی را چپشتم خود ندیده پس قاضی از گفته خود باز آورده و برای آن مرد حکم وصیت فرمود لطیفه  
 همچنین در دادن مال در مطلع العلوم آورده که شخصی نزد مامون رشید آمده گفت که مرد غریب و بیوایم  
 مامون گفت عجب نباشد آن شخص گفت میخواهم که بچ بروم گفت برو راه کشاده است گفت چیزی  
 زیاد و راحت ندارم مامون گفت که حج از تو ساقط شد که آدم بلا استطاعت را حج فرض نیست آن مرد  
 گفت من آمده ام تا از تو چیزی بگیرم نه آنکه فتوے خواهم مامون بخندید و اصل داد و دخت فرمود  
**حکایت (۵۷) ۵** از خواجه امامی بخور خورنی | حسا گاه در هر فنی یک فنی

حکایت ۵۷ - از امام

در خیرات احسان است که بارے در جنازه سید هاشمی رؤسا و علمای کوفه جمع بودند که یکایک مادر آن  
 متوفی برهنه سر روی در آمد و از کمال وجه و محبت جامهای خود بر او انداخت پس زوج آن زن  
 نمود بطلاق و بزین گفت که باز پس برو و آن زن نیز حلف بعتق مالیک و بندگان خود نمود که باز پس  
 از پس خود نزد مگر انگاه که نماز جنازه بروی خوانده شود مردم درین حیران ماندند و کسی درین باره سخنی  
 نگفت پس والد آن مرد که حلف نموده بود خود از ابو حنیفه رضی الله عنه پرسید که چه کرده آید امام شافعی  
 شوی و زن هر دو استعاده حلف ایشان نمود پستتر بشو پش گفت که تنها نماز را بر جنازه بخوان پستتر  
 زلفش را حکم بروج نمود این شیر مر در آن وقت حاضر بود گفت عاجز اند زنان دنیا از اینکه مثل تو و دلری  
 را زاینده و هر آینه در علم چیزی کلفت بر تو نیست لطیفه با وجود این علم و تجربه امام که میراشت ملا علی  
 قاری در موضوعات کبیر آورده که از لطائف غریب است اینکه در مسجد کوفه قصد خوانی یعنی واعظ زرعه نام  
 بود پس والد او با جد او امام ابو حنیفه شافعی را در پرسیدن مسأله از وی فرمود امام ابو حنیفه او را فرمود که مسأله  
 چنین است مادرش از وی قبول ننمود و گفت من قبول نکنم مگر آنچه زرعه واعظ گوید پس ابو حنیفه با زرعه  
 مادر وی بروی گفت این مادر من است و در مسأله گذار از قومی پرسند زرعه گفت که تو اعلم و انقدر از من میدانی  
 پس خود جواب این مسأله را پیش و بیان نمای امام فرمود که من جواب این مسأله پیش و بیان  
 چنین گفته ام زرعه بجانب والد او امام مخاطبه کرده گفت مسأله چنین است که ابو حنیفه گفت از شنیدن قول  
 زرعه خوشنود شد باز گشت **حکایت (۵۸) ۵** بسین هر قول او روشن کتبی

لطیفه زرعه و امام صاحب

حکایت ۵۸ - از امام

بقتصد تجربه بنگر جوابی | در فتح القدر و رایان آورده که شخصی حلف نمود از خوردن گوشت ناگاه



روزی گوشت ماهی را خورده پیش سفیان ثوری آمد و قصه بار و باز گفت ثوری گفت که حنث بر تو لازم گشت  
چرا که حق تعالی در گوشت ماهی فرمود است **لَيْسَ أَكْلُهَا مِنْهُ كَحَاكِلِهَا فَإِنْ مَنِ الْبَحْرِ وَهُوَ السَّمَكُ**  
پس رجوع کرد آن شخص نزد ابو حنیفه فرمود از تمام سرگذشت خود او را واقف گردانید امام آن مرد را گفت  
که باز نزد سفیان ثوری سوال نمائی که چه میگوئی خود کسی که قسم نمود که من بر باطنه نشستم و بر زمین  
نشستم سفیان ثوری در جواب گفت که درین صورت آن حالت حانث نیست سائل گفت آیا  
در حق زمین در قرآن تشریف نیامده **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا** از شنیدنش سفیان  
پرسید شاید که تو آن مردی که دیر روز از من سأل گوشت ماهی پرسیده بودی گفت بلی گفت برو و درین  
هر دو سأل بر تو حنث لازم نمیشود پس رجوع کرد سفیان ثوری از قول خود بیکت تعلیم ابو حنیفه رفتی  
و سر درین سأل اینکه حنث و عدم آن در ایمان باعتبار عرف است و بس لطیفه بار و در خاطر حاضر  
می آمد که بوجوب آیت آینده هر چه از حدیث مستخرج گردد آن نیز حکما در حکم احکام قرآنی است  
فالحمد لله که بهمان طور بقول امام شافعی **مَنْ ظَفَرَ بِابِ غُشْمٍ خِطَابَةٍ وَرَاجَعَهُ الْعُيُومُ** آورده که باره امام  
شافعی بگوید مکرر فرمود پس سید از من از هر چه میخواستید که من جواب شما از کتاب الله خواهم داد پس  
گفته شد مراد آنچه میگوئی از کتاب الله در حق محرم که زبورو را بگشند فرمود **يَسْمَحُ اللَّهُ الرَّجُلُ بِالْجَنِينِ**  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا أَنْتُمْ إِلَّا رُسُلٌ فَخُذُوا وَهْوَ وَمَا عَلَيْكُمْ مِنْهُ خَوْفٌ فَأَتَوْهُ** یعنی هر چه داد شما را  
رسول الله صلعم آنرا لازم گیرید و از هر چه من کرد شمار از ان باز پرسید یعنی حکم آنحضرت علیه السلام  
بعینه حکم کتاب است پس امام شافعی در روایت از حذیفه بن الیمان از نبی صلعم پس خود کرد  
و گفت **لَا قِتْلَ لِقَوَائِلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِي** آیا **بِكَيْفٍ وَبَعْدِي** پسر روایت از عمر بن الخطاب  
آورد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَمَرَ بِقِتْلِ الْبَغِيِّ مِنَ الرِّجَالِ** یعنی که زبورو نیز از موفیات مباح الدم است

لطیفه از امام شافعی

حکایت ۵۹ از امام

<p>حکایت (۵۹) ۵</p>	<p>ازین خوبرو گری بشنوی</p>	<p>از ان پیشواے جهانے قوی</p>
<p>بوسه حدیث و گر قصد کن</p>	<p>از حال امای به شهر سبزی</p>	<p>در زبته المجالس در بحث علم</p>
<p>آورده که باره ابو حنیفه فرمود در سن امام مدینه امام مالک در آمد و کسی او را شناخت پس امام مالک بر تکامید و اصحاب خود در سأل بطریق امتحان اعتراف نمود چونکه ابو حنیفه در ضعف تکامید وی نشسته بود آن سوال او را کما فی جواب شافعی و گفتی داد امام مالک پرسید من آیین</p>		



الرجل یعنی این مرد از کجاست ابو حنیفه گفت من اهل العراق امام مالک  
 فرمود من اهل بلد النخاق والنخاق یعنی از شهر سافقان و شقیای باشی و درین اشاره  
 بهوس معمر که حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما و عنده اهل کوفه نبود امام اعظم رضی الله عنه فرمود  
 اگر اها زنی باشد قدری از ستر آن شریف پیش تو بخوانم مالک رضی الله عنه فرمود بے  
 پس امام اعظم رضی الله عنه خواند و میخواند حواله کن به این اعراب منفقون و من اهل العراق  
 مترد فاعلم النخاق یعنی بعضی از دوستان عرب که گرداگرد شاست منافق  
 اند و بعضی از اهل عراق نیز ثابت صابر اند نفاق یا تمرد و سرکشند بر نفاق مالک رضی الله عنه  
 فرمود ما قال الله طه کذا خدا چنین فرمود ابو حنیفه گفت کیف قال الله تعالی خدا چگونه  
 فرمود مالک فرمود که قول حق تعالی چنین است و من اهل المدينه یعنی بعضی از اهل مدینه  
 تمرد و سرکشند بر نفاق ابو حنیفه رضی الله عنه فرمود الحمد لله حکمت علی نفسک شاست خدای را  
 که خود بر خوشتن حکم نفاق کردی و از مجلس بے برکت و روانه گشت امام مالک از ذمات و ذکوات  
 وی تیرگشته تفتیش حال وی نمود کسی گفتش که امام ابو حنیفه کوفی همین جوانست بعد از شاستن  
 با عز از و کرامش در آورده وند و با هم قارف ایشانرا حاصل گشت انتی و بعضی نوشته اند که ایشانرا  
 با هم مباحثه شد و در آخر امام مالک از بسیار اقوال خود بطرف قول ابو حنیفه رجوع نمود و تلمذ و  
 شاگردی از وی کرد و چنانچه ماعلی قاری در رساله رد امام الحرمین گفته و ذکر الکودری  
 ان مالک قال فی باب حنیفه و ما اهل النخاق و ما اهل النخاق و ما اهل النخاق و ما اهل النخاق  
 فتول ابی حنیفه فی مسائل کثیره و قال ابن الحبحر العلی و تلمذ له  
 یبارق من المشایخ الاثمه المجتهدین والعلماء الراشخین کلامهم المجلل  
 المجمع علی جلاله و تقدیمه و زهدیه و براءتیه عبد الله بن الیبارک و کلامهم  
 اللیس بن سعد و کلامهم مالک بن انس و ناهیک (ای کافیک) بطوکه  
 الاثمه الاعلام و مشایخ الاسلام فیما بین الانام و شرفا و عمر با و عجم  
 و عمر باله الطیفه جمیع العلم فی القرآن لکن انما صوغه افعام ایتحال  
 قال الله تعالی و انزلنا علیک الکتاب تنسیا



لِكُلِّ شَيْءٍ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَرَعْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ  
 چنانچه در ایجاب العلوم و کتاب نظریف آورده و نیز در کتاب بزرگان فارسی از نظم گذشته که عبد الله  
 بن المبارک گفت که بارے بقصد حج بیت الله و زیارت مسجد نبوی صلی الله علی صاحبہ و التسلیم  
 بیرون شدم و قتیکه براه میرفتم از دور سوادجی یعنی شیخ دیدم چون بر آنجا رسیدم دیدم که  
 پیرزانی است که پیر این دینارن از پیشم است گفتم السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ  
 جوابم از آیت داد و گفت سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ سَاحِلِیْهِ وَدَارِیْهِ رَحْمَتِ خُذَابِ رُتَوَادِ  
 درین مکان چو میکنی گفت مَنْ یُضِلُّهُ اللهُ فَلا هَادِیَ لَهُ پس دانستم که این پیرزن راه گم  
 کرده است از دور رسیدم که غم کجاداری گفت سَبَّحْتَ الَّذِیْ اَسْمٰی یَعْبُدُهُ کَلِیلاً  
 مِنَ السَّجْدِ اَحْسَنَ اِلَى السَّجْدِ اَلَا قَصْبُیْ بِنِ اَنْتُمْ که از حج خود فارغ شده  
 قصد بیت المقدس میداد و گفتم از چند روز در بخای باشی گفت شَلَّتْ کِیَالِی سَوِیْعَا  
 و در آن گفتم که چیز طعام برآی خوردن تو با تو نمی بینم گفت هُوَ یَطْعَمُکَ وَیَنْفِقُکَ گفتم خُذُوا  
 از چوبی سازی گفت فَلَمْ یُجِدُوا مَاءً فَلَمْ یُصِغُوا لَهَا طَبِیْعًا گفتم آیا چیزی طعام بنوردم گفت  
 نَعَمْ اَنْتُمْ عَالِی الطَّیْبِ اَمْ اِلَى اللِّیْلِ گفتم که این ماه رمضان نیست گفت وَمِنْ طَوَّعٍ  
 خَیْرًا فَاِنَّ اللهَ شَاکِرٌ عَلِیْمٌ گفتم که برآئینه در سفر افطار برآی ماحلال است گفت وَای  
 تَصُومُوا خَلِّدُوا کُلَّ مَرَّةٍ گفتم که با جراحن آنچنان نمی گوئی که من با تو میگویم گفت وَمَا لَیْلُکَ مِنْ  
 قَوْلٍ اَلَا لَدَیْهِ رَفِیقٌ عَیْنٌ گفتم که از کدام مردمی باشی یعنی چه نسب میداری گفت  
 وَلَا تَقْعُدُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ  
 اُولَئِکَ کَانَ عَنْهُمْ مَسْفُوحٌ گفتم خطا کردم مرا معاف فرمائی گفت لَا تَخْزِیْ  
 عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ گفتم اجازت میدهی مرا آنکه بر تاقه یعنی شتر اودین خود را سوار  
 کنم تا با قافله برسی گفت وَمَا فَعَلُوا مِنْ خَیْرِ لَعَلَّکُمْ تَعْلَمُوْنَ پس تا قافله خود برآی و  
 نشانیدم گفت قُلْ لِلَّهِ مُمِیْنٌ یَقْضُوا مِنْ اَصْنَائِهِمْ پس چشم خود از او برآی و برستم و گفتم  
 بر شترم سوار شو چون اراده سواری کرد و شترم گرخت و جامه اش را در گرفت و ما اَصَابَ کُلَّ مَرْمِ  
 مُصِیْبَةٍ فَمِمَّا کَسَبَتْ اِنَّکُمْ تَعْلَمُوْنَ و در اصبر کن تا پاس شتر را ببندم گفت فَفَعَلْنَا

حده

میشود

میشود

میشود







فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْقَادِرِ عَلَى مَا يَشَاءُ ۖ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ فِتْنَةٌ إِلَّا فِي أَنْفُسِكُمْ ۖ أَتَلْمِذُونَ  
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۚ هَكَذَا وَلَيْسَ هَذَا أَكْثَرُ بَعْضُ السَّكْفِ مَا  
مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَبِمَكْرَمَةِ اسْتِخْرَاجِهِ مِنَ الْقُرْآنِ لِيَنْفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى ۝

اول و آخر قرآن زنجبیا آمد و سین

بعضی اندر ره دین رهبر تو تر آن بس

حکایت (۶) ۝ بین هر قول اور و شن کتابی که به از علم او گشت آفتابی

در بر بنه از مسند امام لمبی آورد که چون امام اعظم بصحبت امام زاده زید بن علی بن محمد رضی الله عنهما

تعالی عنهما در آمد گفتند که وای فقیه و عالم کوفه است امام زاده را متوجه امام گشت و پرسید چرا

و افتاح نماز و استغفار از چه چیز است ابو حنیفه فرمود گفت و مفتاحها الطهور و

اخْتِتَاحُهَا التَّكْوِينُ وَاسْتِغْفَارُهَا مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وَجَمْعُهَا

وَجَمْعُهَا الْحَمْدُ وَتَحْنُ تَحْتَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ ۝ امام زاده فرمود ای فقیه لطیف

محدثی در مجمعی از اهل اسلام گفت بنیاد اسلام عجیب بنیاد است چه اول طاعات در اسلام بعد

از ایمان بالاتفاق نماز است و نماز ایشان موقوف است بر طهور و وضو پس مدار اسلام بوضو است

و حال آنکه در وضوی مسلمانان عجیب بیوقوفی است که بجای تپاکی پایزار دستار را پاک می کنند و

پایزار را همچنان می گذارند و از اطهور می نامند چنانچه چون باوے از شکم ایشان بیرون رود و عجز

آز از گذشته بجایش احضار چهار گانه میشوند از شستنش طریق در جواب او دشنام داد و تا نماز

گفت چنانکه آن طهر را بغضب در آورد و گفت که سزاے این سقا گفتن تو آنکه سر ترا پاره پاره پاک کنند

و شکم ترا پاک نمایند تا عبرت دیگران گردد و ظریف گفت عجب احمق مردی باشی که قول خود را خود

درین مجمع غلطی نمایی پس دشنامی که از زبان من سر زوده بجای آن سرم را پاره پاره کردن

و شکم را دریدن بوجب قول تو بغیر از کمال بیوقوفی تو نیست نظر کن بسوے همه حکام جهان و جمله

دانشمندان زمان که در باب زنا که فعل تنبیح است و از فرج مرد در زن بطهوری آید بجای آن

سزا بجلد جسد می نمودند ببردن ذکر مرد و دریدن فرج زن که آن بجز احمق تام و بی حیائی

تام نیست و ازینکه تو گفتی نجاستی در ظاهر بدن متوضی لاحق نمیشود و الا شستن آن بر ضرورت

می باشد پس تعرض تو بخر نادانی تو نیست نکته سر در باب تخصیص شستن اعضا چهار گانه

حکایت ۶ از امام رضا

لطیف

در حدیث از امام رضا



در ارشاد الطالبن چنین گفته که چون جدگشت حضرت حواء رضی الله عنها و جنبت بغیر از حکم خدا  
 قصد خوردن دانه باغواے شیطان نمود و دست را بسوی دراز کرد و درخت بهشتی از خوف حق تعالی  
 بخود بالا بایدن گرفت چنانکه از قدح حواء و رخ در گزشت حضرت حواء از جهت عجلت بر سر گشت  
 پائے خود جریست و دستهارا بالاے سر خود بسوی دانه دراز نمود درین حالت حله بهشتی که از نازد  
 پامی کشید تا شاخه ای بالا رفت و آستین وے از سر انگشت دست تا آرنج وے رسید و میوه آرد  
 او شکفت گشت و دمار از سرش کشاده گشته تا آنکه ناصیه وے از ان ظاهر گردید برائے سزائے  
 آن در طهارت حضرت غسل اعضا برین چهار اندام فرمود اگر تعقیل این امر کرده شد در قیامت عرض  
 آن عترت المحجلین خواهند بود یعنی که همین اعضاے وضو و دشن تر باشد **سوال** بخروج  
 بول و براز و ریح شکے چرا حکم نقص وضو از شارع صادر گشت **جواب** سبب آنکه از خوردن  
 دانه بغیر از خدا آدم و حوا علیهما السلام را بول و براز بسبب گندگی آن دانه گرفت بخلاف دیگر اطعمه  
 بهشت که سفله آن عرق خوشبو از پیشانی ایشان ظاهر میشد چونکه خروج اشیائے مذکوره از اثر آن دانه  
 میباشد لکن بخروج آن از جانب شارع حکم حدیث و نقص طهارت مرتب گردید پس اگر نجاست از آن  
 بظاهر بدن متوضی باشد مستثنی آن نیز در شرع ضرورت و الا برای طهارت غسل اعضای چهارگانه  
 کافیست چنانکه گذشت **سوال** بخروج خون و ریم و غیره چه نقص وضو میشود **جواب** زیرا که تولد  
 این اشیاء از خوردن غذای باشد و الله اعلم لطیفه دوم همدر معنی در الف لیله  
 آورده که بارے فقیهی بختور خلیفه بارون رشید از کنیزک غلام بطریق امتحان پرسید و گفت  
 اَخْبِرْنِي مَا مَعَ تَامَحِ الصَّلَاةِ قَالَتْ الْوُضُوءُ بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ  
 پرسید که کلید تسبیحیت گفت عین بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ بَارِئُكَ مَسْتَحَابٌ  
 اعتراف به بندگی خود مزاراد اقرار بر بوبیت و ی عز وجل عالم گفت خوب هفتی هفتی حکایت (۶۱)

ببین هر قول او روشن کتابے چه خورد در راس او نور ست و تابے

و هم در برهنه آورده که نوبتی بخندست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که ندام  
 سورت است که منعم وے تعجید و وسط وے اخلاص و آخر وے دعاست ابو حنیفه گفت فاتحه  
 باز پرسید که کدام کلمه است که اولش کفر و آخرش شهادت است گفت لا اله الا الله و محمد و



باز پرسید قتل ناحق زیاده است در گناه یا زنا گفت قتل پرسید پس چرا در قتل بد و نفر گواه بنده  
است و در زنا چهار نفر گفت که در قتل لمحو احيای حق مردم است و در زنا مقصود پوشیدن منکر  
و رفع اشاعت فاحشه و دیگر آنکه زنا گناهی است میان خدای تعالی و بنده و قتل حق بنده  
باز پرسید که ذکر را پیش از غسل حفظ الحائضین چرا باشد گفت که زن عیال مرد است باز  
پرسید که غلط غلیظ و انجس از منی است پس چرا در آن استجا است و درین غسل گفت دفعاً  
لنکسر جبر پس حضرت امام صادق زبان مبارک به ثناء و عا کشود و گفت لا عَدَمَت  
تَخَصُّصَتْنِي اُمَّةٌ جَعَلَنِي لَطِيفَةً هَفْتُ حُرُوفَ چنانست که در سورة فاتحه نیست در  
یک آیت دیگر از قرآن موجود اند پس آن هفتگانه حروف که آمدند آن آیت کدام جواب  
حروف هفتگانه این است فَحْجَّحَ زَيْشٌ طَافَ وَآيَةُ اَيْلَهُ اَوْ مَتَّ

كَانَ مَيْتًا فَاحْيَيْتَهُ وَجَعَلْتَ لَهُ نُورًا اَيْمَنُ بِهِ فِي النَّاسِ كَعَنْ

مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِحَايِرٍ فِي قِيَمَتِهَا اَلَا كَذَلِكَ رُبُّنَا لِلْكَافِرِينَ

مَا كُنَّا نَوَاعِظُكَ سَوَال در کل قرآن کدام دو کلمه چنان است که اگر عکس نمائی باز

همان کلمه گردد جواب اَوَّلُ كُلِّ فِی فَلَحْجٍ دَوْمٌ وَرَبُّكَ فَكَلْبٌ سَوَال

تعداد حروف فاتحه چند است جواب بقدر تعداد افراد انبیاء علیهم الصلوة والسلام

بنابر قول صح که ذاقیل و الله اعلم میگویم که در تعداد انبیاء علیهم السلام سه قول است اگر صح

اینکه یک کلمه است چهار هزار بود و چنانکه شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته لطیفه دَوْمٌ از بعضی کلمات

منقول است که چون فعل زنا بد و کس قائم میگردد لاجرم بر فعل هر یکی از آنان از دو گواه لابی

ایضاً لطیفه دیگر از بعضی بزرگان منی شناس مروی است که چون در خروج منی تلفذ

تمام بدن میباشد بنابرین غسل تمام جسد نیز لازم آمد بخلاف خروج دیگر نجاست از بدن -

حکایت (۶۲) بین هر قول در روشن گنایی که هر کس نوشده پر نور و تابانی

در برهنه و خیرات الحسان آورده که روزی امام عظمی را با امام زاده محمد بن حسن بن علی

رضی الله تعالی عنهم طاقات شد فرمود توئی که مخالفت حدیث جد من بیگانی بقیاس

امام گفت مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَٰلِكَ بنشین که ترا حُرمتی است چون حُرمت حبه تو



امام زاده بن شست و امام پیش و سیدوزانوی ادب بن شست از وی پرسید که مردی  
 ترست یا زن فرمود زن گفت حصه او از میراث چند است فرمود نصف از مرد امام گفت  
 اگر بقیاس میگفتی حکم بر عکس این کردی باز گفت نماز فاضلتر است یا روزه فرمود نماز امام  
 گفت اگر حکم بقیاس میکردی بر زن قضای نماز بودی نه روزه باز گفت بول پلید ترست  
 یا نطفه فرمود بول امام گفت اگر بقیاس عمل کردی غسل از آن بودی نه ازین معاذ الله  
 که مخالفت حدیث کنم بلکه خادم اویم انگاه امام زاده برخاست و ابوحنیفه را در کنار  
 گرفت و بر وی مبارک و بوسه داد و در اول امام را بر آستین آن سخت گفت که چنانچه  
 چنان شنوایده بودی **هَكَذَا أَكَلْتُ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ** همواره مباحثه و تحقیق علما  
 خالی از نکات عجیب نمی باشد لطیفه درستان الحدیث آورده که علامه دماینی صاحب  
 التصانیف از استاد خود ابن عرفه لطیفه عجیب نقل کرده که روزی در درس او در اسکندریه  
 حاضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او را در هفته از وی میخواند و مقام کتاب الحج بود و در آن  
 مجلس بعضی طلبه علم که شوق به بحث و اعتراض داشتند نیز حاضر بودند ناگاه عبارتی وارد شد  
 که ضمیر در آن بمضاف الیه عائد میشد طالب العلم مذکور جرأت کرده پرسید که بخویان میگویند  
 که ضمیر بمضاف الیه عائد نباید کرد پس این عبارت چه قسم درست میشود شیخ بدیهه جواب گفت  
 که قال الله تعالى كَمَثَلِ الْجَعْدِ يَحْمِلُ أَسْفَافًا یعنی که در یکل ضمیر عائد به جبار است و آن  
 مضاف الیه است مگر درین جواب لطافتی است که پوشیده نمی ماند **مَنْ يَبْغِ عِوَدَ ضَمِيرٍ بِضَافٍ إِلَيْهِ**  
 ممنوع نیست آری اگر ممکن باشد عود ضمیر به یک از مضاف و مضاف الیه اولی آنست که بمضاف  
 عائد سازند زیرا که مقصود از کلام اوست **تنته - حکایت (۶۳) هـ**

در کرده یا دم آمد یک حکایت که کرده را ویش زامد در آیت در اشباه و النظائر و خیرات  
 الحسان آورده که بارے ابوحنیفه باعلی و دیگر اشراف کوفه در طعام ولیمه حاضر بود که صاحب آن  
 ولیمه هر دو پسران خود را با دو خواهران عقد مناکحت کرده بود که یکایک صاحب ولیمه از خانه  
 برآمده گفت **أَصَبْنَا مَوْصِيَّةً عَظِيمَةً** که زنان بسبب غلطی و خطا ازین هر یک برادر را دین  
 شب زفاف بدیگر فرستادند پس شب گذرانید هر یک از آن دو خواهر نزد غیر شوهر خود دین

حسن الحاکم بن عیسی

حسن الحاکم بن عیسی



استفقا از سفیان ثوری کرده شد گفت باکی نیست که درین سال بعینه فیصله علی کرم الله وجهه موجود  
 و قتیکه معاویه از دست درین معامله دریافت کرده بود و آن اینکه هر زن را از امام که از او اطمینان  
 خود گرفته بعد از گذراندن عدت بسوی شوهر خود رجوع نماید فاستحسن الناس منه و اینک  
 و ابو حنیفه ساکت بود این زیاد و بروایتی مسخر این مسأله را از ابو حنیفه پرسید امام ثوری برنجیده گفت  
 پیشتر از وی چرا دریافت نکردی و خلافت این چه خواهد گفت که این حکم حضرت علی است در موطوء  
 بالشبهه ابو حنیفه فرمود هر دو شوهر آن را نزد من بیارید چون حاضر شدند از ایشان پرسید که راضی  
 نیستید بر اینکه هر یک از شما در خوله خود را نزدیک خود دارید نه منگوه خود را هر دو گفتند بلی ما همچنان  
 خوشنودیم فرمود که هر یکی از شما طلاق دهید منگوه خود را که مدخوله دیگر است ایشان همچنان کردند  
 پستتر تجدید نکاح هر یکی با مدخوله خود فرمود و فحشبت الناس من فبتیکاه یذللک و لیست او سعد  
 بود او را ابو حنیفه را و گفت که ملازم محبت او ملاست می نماید خاموش بود سفیان ثوری تقریر عیبت الهام آفرید  
 ابو حنیفه رضی درین مسأله در خیرات الحسان میان نموده در ایشاه گفته که سفیان ثوری از ابو حنیفه پرسید که این چنین حکم چرا  
 کردی فرمود که ازین حکم در میان ایشان دوستی و محبت باقی ماند که سبب عدوت از میان ایشان جاست الا اگر تابعیت  
 انتظار کردند با هم ایشان اعداوت پیدا گشتی پس ایستاد سفیان ثوری در پیشانی ابو حنیفه بود و بر وی شتاختند

فیمنه در این حدیث از امام رضا

کنون روشن کنی گریه انصاف	شود این ره همه از تیرگی صاف
--------------------------	-----------------------------

آری تحقیقات علما خالی از نزاکت نباشد لطیفه در احواف النبلاء نیز در بستان الحمدین هر  
 حالات حافظ الحدیث ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری شرح بخاری آورده که از لطائف و  
 نظرات شیخ آنست که چون سلطان مولانا مولانا مدینه مؤیده را بنا کرده تمام نمود مناره از منارهای  
 آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود میلان کرد و قریب بسقوط شد پادشاه حکم فرمود که آنرا بهم  
 کرده باز تیار نمایند اتفاقاً علامه عینی شایخ بخاری هم صریح در زیر آن مناره شسته درس  
 میگفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم نموده بجنور یاد شاه خواند شعر

لجایع مولانا المؤمنین روضی	صیارت که بالتحسین یز هو و بالذین
----------------------------	----------------------------------

مولانا عابدی بنی  
 جامع مولانا مولانا بنی  
 است مناره آن بنی  
 در خرابی آن بنی  
 می گوید آن بنی  
 در حال آن بنی  
 از استقامت آن بنی  
 از استقامت آن بنی  
 از استقامت آن بنی  
 از استقامت آن بنی







که ظلمت ز غلش شده آفتابے | در خیرات الحسان آورده که باری ابن بیروه والی عراق

مرابو حنیفه را گفت که آمد و رفت نزد من چرا بسیار ننمائی در جوابش فرمود من نزد توجیه  
خوادم کرد زیرا که اگر مرا مقرب خود سازی در فتنه و فساد خواهی انداخت و اگر از خود دور کنی

مرا سوخواهی کرد و لیکن عیندق ما اخافک علیک و همچنین در جواب خلیفه منصور

و امیر کوفه عیسی بن موسی فرمود و قتیکه ایشان اورا گفتند انکثر النبی الینا همواره

محققین جواب سلاطین زمان را بظرافت رد کرده اند لطیفه در مطلع العلوم و غیره آورده

چون امیر تیمور ولایت فارس را سخر کرده بشیر از آمد حافظ شیرازی را طلب کرد حافظ گوشه

نشین بود بفقر و فاقه گذران می نمود سید زین العابدین را کنایه آبادی که مرید او بود نزد امیر تیمور

قرب تمام داشت حافظ را بلا زمت امیر تیمور در آورد دید که آثار فقر از تاضیه حال او ظاهر است

گفت ای حافظ من بضرب شمشیر تمام روی زمین را خراب کرده تا سمرقند و بخارا را سمرور

کنم و تو آنرا بمال هندو می بخشی و میگوئی اگر آن ترک شیرازی آید حافظ در جوابش گفت

ازین مخلوتم است که بدین فقر و فاقه افتاده ام امیر تیمور بخندید و براسے حافظ و خلیفه

فائق معین فرمود حکایت (۶۵) **ببین هر قول اور روشن کتابے**

چو هر از خود ز نورش گیرتابے | در خیرات الحسان در ختم فصل حاوی و عشرین آورده

که بارے شخص در مسجد بر ابو حنیفه گذر نمود از فراست خود امام در حق آن شخص فرمود

که این شخص غریب یعنی مسافر می است که در آستین خود چیزی شیرینی میدارد و نیز معلم

صبیان است مردمان شخص حال وی کردند همچنان یافتندش از ستر این راز از امام رف

پرسیدند فرمود که دیدم اورا که چپ و راست می نگرست ذاین صفت غریب نو وارد است

و گمان را بر آستین و سیم بجوم دیدم و در گذشتن خود با طفلان مسجدی نگرست را که

تعمق نظر محققان از مشاهد عوام سبقت میگیرد لطیفه در بستان الحدیث آورده

که در زمان خطیب بغدادی که از حفاظ متقین و علمای بحرین بود و در بغداد در سنه ۶۳۷ هجری چارصد

و شصت و سه با قاضی ابن عبدالبرمالکی هم درین سال وفات یافت بعضی یهودیان

که در خیبر سکونت داشتند و در وقت عزیمت از آنجا برخاسته و اطراف و جانب شام میشتند

نکته

حکایت ۴۰ از امام

در حدیثی از امام



بمختصر خلیفه بوقت نامه پیغمبر صلعم ظاهر نمودند و بخط حضرت علی و مهر بنوی و شهادت جمعی کثیر از صحابه و مومنان آنکه از فلان و فلان قبیلہ یہود چیزہ را با ساقط کردم و معاف نمودم خلیفہ آزار از خطیب فرستاد خطیب بعد از تامل گفت این ہندو رجُل است زیرا کہ در وی شہادت معاویہ و سعد بن معاذ با ہم ثبت است و معاویہ در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت بنوی صلعم حاصل نکرده و سعد در غزوہ خندق زخم خورده و متصل غزوہ قرظہ و وفات یافت در وقت فتح خیبر زندہ نبود انتہ حکایت (۶۶) ۵ اگر بشنوا ز فقہ آن مقتدا

سراج امام آفتاب خدا در خیرات احسان آورده کہ زنی نزد ابو حنیفہ آمد و گفت کہ برادرم از سر ششصد دینار و فوات یافت و از آنجملہ مال مراد دینارے بدست آمد و پس امام پرسید کہ مال متروکہ را در میان شما کہ ام کس تقسیم کرده بود و گفت کہ داؤد طائی امام را فرمود کہ ترا بجز از آن یک دینار چیزے دیگر نمی رسد آیا برادر تو از پس خود داؤد دختر و مادرے و زوجه و داؤد و زوجه و نذر برادران و خواہری نگذاشت آن زن گفت بل فرمود کہ مسالہ نیز آنچنان است کہ داؤد گفته است مسلمانان اللہ بین تیر ذہنی و سرعت فکر امام رحمہ لطیف مولوی عابد الدین عثمانی شاگرد رشید بحر العلوم مولوی عبدالعلی لکھنوی و مولوی حسن شالچ سلم

بر دو در عقدہ وثیقہ آورده نظم	شخصے بسفر رفت از دمانبسی مال	دارت و نفرشت یکی عم و کز خال
خالش پسر عم و عمش پسر خال	ای منی آفاق چفتوی است کز خال	در سیجا و دوا شکل است

ملی بودن خال نیست یعنی اموی و سہ پسر عم وی درست نیست و کہ عم برادر پدر را میگویند و خال برادر مادر را می نامند و قتیکہ خال باین مرده پسر عم وی میباشد بالضرر و مادرش نیز بنتہ همان عم وی میباشد چرا کہ خال بر مادرش با ہم برادر و خواہر اند پس مادر وی برادر زاده پدر و گشت درین صورت نکاح عم باینکہ برادر خود لازم می آید و آن در شرع درست نیست پس تو کہ این مسافر ازین چنین مادر از روی شریعت چگونه صورت پذیرد کہ این زن از محرمات پدر و سہ است و و م عم و سہ ابن خال و سہ نیز راست نمی آید زیرا کہ عم مرده چون پسر خال و سہ شد ناچار پدرش نیز پسر همان خال و سہ خواهد بود و چہ ایشان هر دو با ہم برادرند پس مادریت عمہ پدر و سہ گشت (یعنی خواہر پدر - پدریت) درین صورت نکاح برادر زاده

کتاب الاموال

کتاب الاموال



با خواهر برود و خود لازم میشود و آن جائز نیست پس تولد این مسافر از آن هر دو چگونه متصور گردد  
و بهترین جواب آنست که گفته شود که این محذور در وقت لازم می آید که اگر عم و خال  
این مرده از بنی الامعیا باشند یعنی عم و عمه یعنی برادر حقیقی پدر و عمه باشند و نیز خال  
مرده یعنی مادرش را باشد و چون برادر و عمه از حقیقی گرفته شود درین شق  
پیچ محذور لازم نمی آید **توضیح آن** اینکه فرضاً خلیل و فریه با هم برادران اخیانی اند  
(یعنی از یک مادر بدون اتحاد والد) پس خلیل زن بیوه را که از شوهر سابق با خود دختر  
را بعه نام میداشت در نکاح خود در آورده و خلیل را ازین زن کریم نام پسر می تولد نمود و  
آن دختر را بعد نام را فریه بکلی خود در آورده که رحیم نام پسر ازین زن او را تولد گشت  
پس کریم خال رحیم است از جهت مادر و پسر عم اخیانی وی است از جهت قرابت پدر و  
و حال آنکه پدر این رحیم را خال دیگر علانی یا اخیانی که نفیم نام میداشت و نفیم هم مادر فریه  
را بکلی گرفت که نفیم نام پسر ایشا پسر متولد گشت پس کریم خال رحیم است و نیز بن عم  
اخیانی وی است و نفیم عم علانی وی است و نیز پسر خال علانی یا اخیانی وی است  
چونکه این را دانستی بهتر بدان که رحیم مال کثیر را در وطن خود جمع نموده خود سفر رفت و باز در  
در پس خود نگذاشت مگر کریم را که خال و عم و نیز بن عم وی است و دیگر نفیم را که عم و  
و نیز بن خال وی است این است صورت این سائله الله اعلم و حکم مال متروکه که رحیم مسافر  
اینکه اگر فوت و سه قطعاً معلوم گردد پس این مال در میان ایشان بطریق منصفی احوال  
تقسیم یابد و اگر متعین معلوم نگردد پس مال و سه برای حفظ اینست یعنی گذاشته شود تا که  
خیانت در آن کرده نشود و اظهار کرده شود تا آنکه تعداد سالهای عمر وی بنود سال رسد  
بعد از آن این مال در میان هر دو ورثه مذکور بهمان طریق نصفاً نصف منقسم گردد چه  
ایشان هر دو از دوی الارحام میت اند و مستوی اند و درجه و در میان اصول این هر دو ورثه  
اختلافی از دوی مذکور و اوست نیز نیست و وارث دیگر جز ایشان هم ندارد و قیست و بیان  
فی القسمة و تصور این مساله بوجه دیگر نیز ممکن است که بخوف طوالت ترک کرده شد انتی -



حکایت (۶۷) بین هر قول او روشن کتابی که خورشیدی است پراز نور و تابانی

در خیرات الحسان است که شخصی نزد امام آمد و گفت که نزد شخصی قرضه هزار درم میدارم و وی انکاری است و سوگندی خورد و مرا بجز از شاه واحد بروی نیست چه کنم چون ابوحنیفه را صدق وی بخوبی معلوم گردید او را فرمود که یکی را از مجانب جانی خود نزد آن گوی آورده و آن همه در مهار و بر وی گواه خود بوی مهی کن جوان همچنان کرد ابوحنیفه آن یار ویرا حکم دعوی هزار درم بر آن مدیون داد و آن گواه و دایب یعنی مالک اول را حکم براسه شهادت داد و ایشان هر دو گواهی دادند قاضی هزار درم را بر ذمه مدیون برسان مویوب له لازم گردانید حقا که علم نه چنان گوهر روشن و تابدار است که نظر پنهان بر آن استقرار گیرد و یا نعم عوام باوراک کنش پے فشرده لطیفه بارے در مفرهند اتفاقا در مطالعه لطائف اشرفی در بحث طبقه شعراے صوفیہ کرام و تذکره نظامی گنجوی از نظم گذشت که دی از کالین معنوی و صوری بود یکی از اکابر گنجه نقل کرده که شیخ از علوم شعرا و عجايب بهره وانی داشته اند چنانکه کیمیا و سیمیا و هیما که عالم سکر است منسوب بالایشان بود چنانچه پادشاهی بود شیخ را تکلیف کرد که میانند شیخ از جهت قناعت و عزلت التفات بحکم پادشاه نکرده پادشاه گفت باز با ملازمست شیخ میرودیم پس با جمعه از ارکان دولت و اُمراء و اواب روان شد چون نزدیک مجمره شیخ رسید دید که سر پرده زرین و خرگاه سیمین و انواع خيام برپا کرده اند و لشکری بے نهایت گرد سر پرده بود با تنظیم پادشاه را پیش آمده از یک سر پرده تنها او را براه بدر و آن دادند باقی ارکان دولت بر و آن ماندند و خود را کم کردند چون پادشاه را درون بردند دید که بر کسی زرین و تحت مرصع شیخ نشسته است و انواع لباس فاخره در و فورجیان بسیار در پیش شیخ ایستاده زرین مکرستگان و خمر کشیدگان در گرد شیخ پای برخاسته اند از دیدن این ماجرا پادشاه خوف خورد و بهلاکت خود یقین نمود چون شیخ بخوف سلطان دانست فی الحال تصرف خود را بر طرف ساخت پادشاه چون نظر کرد دید که شیخ را ندیده در در و در ویرانه است شیخ تبسم کرد و گفت که دولت و جاه و نیوی مهمل چیز است که مردم با و نازی کنند و مغاخرت می نمایند پادشاه در محل جذبه آمد و امثال این از شیخ بسیار منقول است -



تنبیه

تاریخ خواجیه در سکنر نامه در قسم گفته که اشین و تسعین و خمسمائة بود اتمی و آتین روایت  
که دیدم تصدیق این قول خواجیه است - **۵** چه گنجی است کان از مغایم نیست  
دینا جوانی جوایسم نیست ابوبخی در دلم شکن گشت **فَلَيْلَةُ دُرِّ ذَلِكِ حَكَايَت**  
**(۶۸)** - **۵** بین هر قول و دروش کتابی که فکرش گشت بهر مانگش

در خیرات الحسان آورده که یکی از همسایگان ابوحنیفه رضی الله عنه را طاقوسی بدزدی برده شد آن مرد  
شکایت کنان نزد امام رضی الله عنه و او را فرمود که خاموش باش و چیزی درین باب مگو پس  
با دادان چون مردم در مسجد حله جمع گشتند امام رضی الله عنه در میان ایشان فرمود که شرم نیدار آن  
کسی که طاؤس همسایه خود بدزدی بر دپستر نماز خواندن می آید و نشانه پربال آن بر سر  
پنهان می باشد از شنیدن آن شخص دست را بر سر خود مالید امام رضی الله عنه و او را فرمود که طاؤس  
همسایه خود را چرا بوسه واپس نیدی تا آنکه آن مرد آن طاؤس را واپس داد لطیفه چو بکر زان  
باهم در میان خود اسباب همسایگان خود را درین زمان اکثر بدزدی می برند بر اے رد آن  
که از جهت عدم اصابت زنان بحقیقت حال رعب می خورند و اسباب را باز پس  
می اندازند استادان ذی فن چند طرق را ایجاد کرده اند که بعضی از آنها اینک زمان  
مستمه را خصوصاً غیر متمه را مع دیگر اطفال عموماً در مکانی جمع نمایند و بموافق تعداد  
ایشان شاخه ها را که همه بقدر یک و جیب یعنی شیر دراز باشند یا قدری زائد جمع آورده  
هر یک را یکی از آنها بدو بگوید که برو سوم یا چهارم من از هم اینها را باز خواهم گرفت و تا به شب  
من آورده خود را خواهم خواند هر کس که دزد این مال باشد شاخه و سه بقدر یک سر  
همان دزد ازین معتدله دراز شده باشد اگر مال مسروقه در خانه صاحب مال انداخته  
بهدا گردن بر دزد موعود در میان این جمع شرمند و رسوا گردد غالب اینکه اگر دزد درین  
فریب آید مال را در شب در خانه صاحب مال اندازد و در نه بر دزد موعود شاخه خود را  
بهتد یک سر انگشت خود بخون درازی آن کم کرده باشد پس ازین حیل دزد  
شناخته گردد طریق دوم اینکه یکی از خوانندگان در عوام ظاهر نماید که غالباً

از امام رضی الله عنه در سکنر نامه در قسم گفته که اشین و تسعین و خمسمائة بود اتمی و آتین روایت  
که دیدم تصدیق این قول خواجیه است -  
دینا جوانی جوایسم نیست  
بین هر قول و دروش کتابی که فکرش گشت بهر مانگش  
در خیرات الحسان آورده که یکی از همسایگان ابوحنیفه رضی الله عنه را طاقوسی بدزدی برده شد آن مرد  
شکایت کنان نزد امام رضی الله عنه و او را فرمود که خاموش باش و چیزی درین باب مگو پس  
با دادان چون مردم در مسجد حله جمع گشتند امام رضی الله عنه در میان ایشان فرمود که شرم نیدار آن  
کسی که طاؤس همسایه خود بدزدی بر دپستر نماز خواندن می آید و نشانه پربال آن بر سر  
پنهان می باشد از شنیدن آن شخص دست را بر سر خود مالید امام رضی الله عنه و او را فرمود که طاؤس  
همسایه خود را چرا بوسه واپس نیدی تا آنکه آن مرد آن طاؤس را واپس داد لطیفه چو بکر زان  
باهم در میان خود اسباب همسایگان خود را درین زمان اکثر بدزدی می برند بر اے رد آن  
که از جهت عدم اصابت زنان بحقیقت حال رعب می خورند و اسباب را باز پس  
می اندازند استادان ذی فن چند طرق را ایجاد کرده اند که بعضی از آنها اینک زمان  
مستمه را خصوصاً غیر متمه را مع دیگر اطفال عموماً در مکانی جمع نمایند و بموافق تعداد  
ایشان شاخه ها را که همه بقدر یک و جیب یعنی شیر دراز باشند یا قدری زائد جمع آورده  
هر یک را یکی از آنها بدو بگوید که برو سوم یا چهارم من از هم اینها را باز خواهم گرفت و تا به شب  
من آورده خود را خواهم خواند هر کس که دزد این مال باشد شاخه و سه بقدر یک سر  
همان دزد ازین معتدله دراز شده باشد اگر مال مسروقه در خانه صاحب مال انداخته  
بهدا گردن بر دزد موعود در میان این جمع شرمند و رسوا گردد غالب اینکه اگر دزد درین  
فریب آید مال را در شب در خانه صاحب مال اندازد و در نه بر دزد موعود شاخه خود را  
بهتد یک سر انگشت خود بخون درازی آن کم کرده باشد پس ازین حیل دزد  
شناخته گردد طریق دوم اینکه یکی از خوانندگان در عوام ظاهر نماید که غالباً



اگر دزد مال در میان جمع حاضر باشد من او را می شناسم پسر در میان زنان متهم بزدی و غیر متهم  
 در آید و ظاهر نماید که من دزد را از میان حاضران می شناسم گم نمی خواهم که خواه نخواه او را  
 شمرنده و رسوا نمایم و بر اے تصدیق شما میگویم که این فلان چیز را شما بایان در میان خود یک  
 پوشیده از من بپسریه اگر آنرا ظاهر کنم که نزد فلان است اعتماد بقول من کنید که دزد را نیسن  
 خواهم شناخت و در نه کذب من همین ساعت هویدا خواهد شد باین گوید و از آنجا بیرون رود و بجاظر  
 حکم دهد که این فلان چیز را هر که از شما بزدی گرفت مرا بطلبید که دزد را از میان شما بشناسم  
 مگر ویرا لازم است که بطریق خفیه یکبار از او داران خود در ان مجمع شریک سازد  
 و چون او را باز پس بطلبند دایره کلان بر زمین کشند و از جامه و غیره در آنجا دایره وسیع نمایند  
 و آنهم حاضران را حکم دهد که دست راست خود را برین دایره نهید و بسوی دست خود نظر  
 کنید و وی بر سر هر یک سر عصبای خود نهاده بایستد و زیر لب آیتی را از قرآن می خواند باشد که فرعون  
 حاضران گردد که ازین خواندن دزد را خواهد شناخت پسر بر سر دیگر همین عمل کند تا آنکه آن همه دایره با تمام رسد  
 و بر سر هر کس که عمل مذکور میکند بسوی رفیق دستور خود نظر میگرداند باشد بر گاه که نوبت بر سر دزد رسد  
 رفیق ویرا لازم که سر خود را بطریق خفیه آهسته آهسته از جانب بین بطرف چپ برود و یا بر عکس کند اگر دزد  
 غیر و سب باشد و اگر خود دزد باشد سر خود را آهستگی فرو برد پس چون دایره با تمام رسد بگوید که  
 دزد را شناختم مگر برای احتیاط بار دیگر عمل معلومه می نمایم و درین نوبت باز چون بر سر دزد رسد و او  
 رفیق خود او را متیقن بر دزد آید بعد از ان دزد را بگوید چیز دزدیده نزد تست آنرا ظاهر کن -  
**طریق سوم** پنج چوبی را که بقدر آبخ دست دراز باشد در شب بر دوشی چو راغ در بروی همه در دیوار  
 حیره تا قه آدم از زمین مرتفع مستحکم بکوبد و نیمه اش را بیرون گذارد پسر ایشان همه را در زیر چو راغ  
 را از محبسه مذکور بیرون کرده در خفیه روغن و دود چو راغ یا سیاهی پنج دیگر و غیره بر پنج  
 مذکور که بیرون است بمالند تا که پنج مذکور روغن و سیاه گردد و پسر خود نیز از آنجا بیرون شده در ان  
 مجمع شریک گشته آن همه را خوب بغماند که تاثیر این عملیکه حالا من بعلل می آرم اینکه اگر دزد این  
 پنج را بدست راست خود بگیرد دستش با پنج معلوم بسته بماند و تا من آواز ندهم دستش همچنان  
 بسته بماند و بعد از ان چون من دست ویرا بپنجم خواهم شناخت که این دزد است و این دزد



یست و دست این باغ بسته شده بود و پانه بستگی را از ایشان حکم دهد که اندرون حمزه  
 موصوف رفته از پنجه دست راست خود تنه میخ مذکور را مستحکم گرفته مرا آوازی دهد که میخ را  
 در بقعه خود گرفتیم تا که من فسون گرفتاری دزد و بخوانم و چون آنمزدورون رفته آواز دهد و  
 آهسته آهسته زیر لب چیزی خوانده بسوی میخ مسطور بد پسترا بخورد بگوید که میخ را گذاشته  
 انگشتها را باند نموده پیش من بیا چون بیاید در تنهایی پوشیده از همه و نیز از وی در روشنی چراغ  
 قبضه ویرا بکشاید و پنهان از وی در پنجه وی خود نگاه کند تا که وی نیز معلوم کند که پنجه وی سیاه  
 و مرغن گشته است باینکه بعد از آن بیار پیچ فرقه که با خود داشته باشد دست ویرا خشک نماید تا که  
 سرور از معلومه یکسوی ظاهر گردد و درین اثنا حاضران از سرناخ خود بردست وی عمره زندگ  
 گو یا قیاس بد و اشاره کرده شد بعد از آن دیگر مرد درون خانه موصوف بفریاد آنکه جمله حاضران  
 در محنت این عمل آیند پسترا خطاب بهم نموده بگوید که از میان شما دزد را شناختم چنانکه اشاره بوی  
 کرده ام اگر درین شب مال را در خانه صاحب مال اندازد و مهاورنه در شب دیگر بعد از عمل معموله  
 و معلومه که کردم دزد را رسوا نمایم و این عمل را تا چند شب بکار آرد اغلب که دزد در فریب آمده  
 خیال نماید که غمزه ناخن که بردست من کرده بود مرا شناخته است و مرا در شب دیگر خرمند نماید  
 رعب خورده مال را باز پس اندازد و نیز اگر دزد کم فهم باشد از خوف خود میخ مذکور را نخواهد گرفت  
 و بپوخت آواز دهد که میخ را گرفتیم پس هر که دزد نباشد کف دست وی بسبب گرفتن میخ مذکور  
 و افتاد باشد و هر که دزد باشد کف دست وی صاف باشد و روشنائی چراغ پیش وی معلوم  
 گردد پس در پوشیدگی با وی بگوید که مال را بمن بسیار تا مالک رسانم و پرده تو فاش نخواهم کرد و الا  
 شرمنده خواهی شد طریق چهارم اینکه با جمیع مذکور بگوید که من دزد را از میان حاضران بعملیکه  
 با خود میدارم می شناسم اگر دزد از میان این جمیع غائب نباشد مگر در بدو الامر سوالاتی می نمایی تو بهم  
 و برای تصدیق شما میگویم که بطریق خفیه از من شما با هم قیمت یکدم را یا یک فلوس با شما چند عدد  
 آثار فضا بگیرید و شمار آنها را با خود از برداشته مرا آوازی دهید که آثار را بخیریدم و خود از ایشان  
 مطلع نمائید تا که از سرگوشی ایشان مطلع گردد و چون آواز دهند ویرا لازم که اطراف خود ملاحظه  
 پسند نموده بایشان بگوید که بمن مقدار دانه را و مثلاً چاه چار دانه از بهر آن که گرفتارید و بیرون کنید

عنه مدعی است  
 و این عمل را با خود  
 بخورد که در یک  
 می آید این عمل را  
 من خواهم کرد



و عدد ۳ بخمله دانها را جمع نموده با خود یاد داشته مرا آواز دهید و چون آواز دهند ویرا لازم  
که بایشان بگویم که این همه دانها را برای درختان نشانند در زمینی کاشت نموده فرضا بر قدر دانها  
که کاشت کرده بودید بهمان مقدار از آنها درختان روئید و هر یک درخت همین قدر آوار را بار آورد  
پس آن مقدار را یعنی همین عدد را که در باره آوار بایشان گفت نیز با خود یاد دارد که با عدد سابقین را  
با هم ضرب خواهد داد پستریا نشان بگویم که این خمله آوار را که بر سر درختان موجود است جمع نموده تعدیل  
آنرا معلوم و مفهوم کنید بعد از آن آن همه آوار را بهمان نخ بفرشید که خود شما از پیشتر بقیمت یک درم  
گرفته بودید و این خمله قیمتش را اندازه نموده که تا چند بدست آمد و بعد از دریافت آن خمله قیمت بمن  
آواز دهید که آن همه را کسی بدزدی ببرد پس من معلوم خواهم نمود و شما ظاهر غایم که این مقدار مبلغات  
از شما بپندنی رفته است پس عدد آنها را آوار که از پیشتر بایشان اعلان کردم داده بود عدد میوه آوار که بر سر درخت

و بیان نیز حکم داده بود و ضرب دید هر چه از حاصل ضرب بر آید همان مقدار تعدیل مبلغات ایشان خواهد بود و پس  
**حکایت (۶۹) ۱۰** اود اسلام صوفی و صافی در شریعت و فی دهم دانی و غیره از احسان است

که باری عبد الله ابن مبارک از ابو حنیفه رضی برسد که در حق این واقعه چه میفرمائی که مردی را دو درهم  
با یک درهم دیگری اختلاط افتاد پستریا در درهم از آن هر سه درهم مخلوط شده ضائع شد و یکی با نند یقین  
تعیین آن گم شده معلوم نیست که از آن که بود فرمود که در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو کس لبه  
حصه مقسوم است ابن مبارک گفت که بعد از آن با این شریعه ملاقات نمودم و این واقعه را  
از وی پرسیدم وی رضی از من پرسید که این را از کسی دیگر نیز پرسیده گفت بلی از ابو حنیفه رضی دریافت  
آن کردم ام ابن شریعه رضی بمن گفت که ابو حنیفه رضی ترا حکم لبه حصه داد و در درهم موجوده در میان هر دو  
گفتم بلی گفت خطائی نمود ابو حنیفه رضی بلکه از احاطه علم یعنی از وی علم الیقین معلوم است که در آن  
هر دو در هم گم شده یکی از آن صاحب دو درهم ضائع گشته و در هم دیگر احتمال ملکیت هر دو نفر میدارد  
پس در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو نصفی است کاشکالا پس نیکو انتم قول دے را  
بعد از آن با ابو حنیفه رضی ملاقی شدم و اگر عقل دمی با عقل یک نیمه ابل زمین وزن گردد هر یک نیمه عقل  
ابو حنیفه رضی بایشان غالب آید از استبصار خود دانسته مرا گفت که یقین است ابن شریعه

در حکایت ۶۹ از ۱۴۹۹

این خمله را جمع نموده با خود یاد داشته مرا آواز دهید و چون آواز دهند ویرا لازم که بایشان بگویم که این همه دانها را برای درختان نشانند در زمینی کاشت نموده فرضا بر قدر دانها که کاشت کرده بودید بهمان مقدار از آنها درختان روئید و هر یک درخت همین قدر آوار را بار آورد پس آن مقدار را یعنی همین عدد را که در باره آوار بایشان گفت نیز با خود یاد دارد که با عدد سابقین را با هم ضرب خواهد داد پستریا نشان بگویم که این خمله آوار را که بر سر درختان موجود است جمع نموده تعدیل آنرا معلوم و مفهوم کنید بعد از آن آن همه آوار را بهمان نخ بفرشید که خود شما از پیشتر بقیمت یک درم گرفته بودید و این خمله قیمتش را اندازه نموده که تا چند بدست آمد و بعد از دریافت آن خمله قیمت بمن آواز دهید که آن همه را کسی بدزدی ببرد پس من معلوم خواهم نمود و شما ظاهر غایم که این مقدار مبلغات از شما بپندنی رفته است پس عدد آنها را آوار که از پیشتر بایشان اعلان کردم داده بود عدد میوه آوار که بر سر درخت و بیان نیز حکم داده بود و ضرب دید هر چه از حاصل ضرب بر آید همان مقدار تعدیل مبلغات ایشان خواهد بود و پس حکایت (۶۹) ۱۰ اود اسلام صوفی و صافی در شریعت و فی دهم دانی و غیره از احسان است که باری عبد الله ابن مبارک از ابو حنیفه رضی برسد که در حق این واقعه چه میفرمائی که مردی را دو درهم با یک درهم دیگری اختلاط افتاد پستریا در درهم از آن هر سه درهم مخلوط شده ضائع شد و یکی با نند یقین تعیین آن گم شده معلوم نیست که از آن که بود فرمود که در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو کس لبه حصه مقسوم است ابن مبارک گفت که بعد از آن با این شریعه ملاقات نمودم و این واقعه را از وی پرسیدم وی رضی از من پرسید که این را از کسی دیگر نیز پرسیده گفت بلی از ابو حنیفه رضی دریافت آن کردم ام ابن شریعه رضی بمن گفت که ابو حنیفه رضی ترا حکم لبه حصه داد و در درهم موجوده در میان هر دو گفتم بلی گفت خطائی نمود ابو حنیفه رضی بلکه از احاطه علم یعنی از وی علم الیقین معلوم است که در آن هر دو در هم گم شده یکی از آن صاحب دو درهم ضائع گشته و در هم دیگر احتمال ملکیت هر دو نفر میدارد پس در هم باقی مانده در میان ایشان هر دو نصفی است کاشکالا پس نیکو انتم قول دے را بعد از آن با ابو حنیفه رضی ملاقی شدم و اگر عقل دمی با عقل یک نیمه ابل زمین وزن گردد هر یک نیمه عقل ابو حنیفه رضی بایشان غالب آید از استبصار خود دانسته مرا گفت که یقین است ابن شریعه



فَمَقَالَ لَكَ قَدْ أَحَاطَ الْعِلْمُ أَنَّ أَحَدَ الدَّاهِمِينَ ضَالٌّ -  
 وَبَقِيَ الدَّاهِمُ الْبَاقِي - قَوْمُ بَيْنَهُمَا - قُلْتُ لَعَنَ فَرَمُودَ قَتِيلَهُ  
 هر سه در اجماع با هم مشغول گشت در میان هر دو نفر شرکت در هر سه در اجماع با هم یکدیگر را  
 تلت هر دو هم ازین در اجماع تلت می رسد و مالک و دو در هم را و تلت هر دو هم پس هر دو همی که ضائع شد  
 بدین حدیث ایشان ضائع میگردد و تنبیح قول ابو حنیفه ظاهر است و چون کسی که قائل می باشد بنیکه  
 اختلاط اموال مردم مع عدم التمییز مقتضی شرکت است علی الشیوع و قول ابن شبر قهرا را هیچی است  
 نزد کسی که در صورت اختلاط قائل باشد آنرا نیکو و دو در هم آنکی یکی انسان و دو در هم ضائع شده یقین  
 از ملک صاحب در بین است اکنون هر یکی را از آن دو نفر یکیک در هم ماند و مختل است که این در هم  
 موجود ملک هر یک باشد و هیچ یکی را بر دیگری ترجیح نیست بنابراین در هم موجود در میان ایشان نصفی  
 خواهد بود و اتقی اقال العلامة ابن حجر المکی فی الخیرات احسان حفا که اختلاف کاملین موجب تبصر  
 غیر مدرکین میباشد لطیفه در شامی در باب صلوٰة مسافر تحت این مسأله که اگر مسافری در دو جا  
 مستقل نیت اقامت کند چنانچه که منی در انجاوی نیز تصریح نماید - آورد که این یک ساله سبب تفقه  
 عیسی بن ابان گردید چه روی در مشغول بود و طلب علم حدیث پس در عشره اول از ذی الحجه در کوفه  
 معظمه بایکی از رفیقان در آمد تا یکماه هم در مکة نیت اقامت کرد و گفت که بنا بر آن نماز را تمام میکنم و در هم  
 و قصر را بگذرشم تا آنکه بعضی از اصحاب ابو حنیفه را ملاقی شده مرا گفت که خطا کردی در این اتمام  
 نماز چرا که ترا از خر فوج بسوی منی و عرفات لابدی است و چون از منی باز پس آمدیم رفیق مرا قصد  
 رفتن متعزم شد و من نیز رفاقت ویرا میکنم تا آنکه بنا بر آن در مکة در نماز خود قصر میکردم باز مرا همان صاحب  
 ابو حنیفه گفت خطا کردی چرا که تا حال تو در مکة مقیم بیاضی و تا وقتیکه از مکة بیرون نروی مسافر  
 نمیکردی پس با خود گفتیم سبحان الله در یک سهاله در دو مقام خطائی کردی پس بسوی مجلس امام محمد  
 شیبانی رفتم رفتم و مشغول رفتم و از سر گرفته و در بدلیع گفته که این حکایت را برای آن ذکر کردیم تا که طلب را  
 مبلغ علم معلوم گردد و نیز باعث طلب علم خواهد بود اتقی - حکایت (۵۰) -  
 هر که او طالب لطیفه بود مقتدا لیس ابو حنیفه را بود در سیره النعمان از مختصر تاریخ بغداد در سیره  
 ابو حنیفه را آورده که از عطابن ابی رباح که یکی از ائمه حدیث و نیز از انس مشهور اند اجماع است کسی پرسید

لطیفه در فقره معتبر است از آنجا که سبب دو با خطائی می در حکایت

حکایت ۵۰ از امام رضا



از معنی این آیت که وَإِذَا نَسَّكَاهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَوَسَّاهُ عِطْرَهُ فرمود که خدای تعالی آل و  
اولاد را بوی طیبیه السلام را که مرده بودند برای او زنده کرده و با ایشان دیگر از انیز سپید کرده و ابا حنیفه را  
گفت هر که از صلب کسی پدید آمده باشد وی از اولاد وی چگونه محسوب گردد و در خیرات احسان  
این حکایت را چنین نقل کرده که عطار از ابو حنیفه را از معنی این آیت پرسید ابو حنیفه روم گفت  
رو که در حق تعالی برای بوی طیبیه السلام اهل وی را و مانند اهل و ولد وی را نیز عطا گفت آیا روم میکند  
حق تعالی بر پیغمبری اولاد وی را که از صلب وی نبی باشد گفت عَاقِبَةُ الله نعم من در بین  
بابه چیزی نشنیده ام و لکن میگویم که رو که در حق تعالی بروی اهل و ولد صلی ویرا و مانند او ولد و  
عطا گفت این است احسن تنبیه چیست مانع در نیکی گفته شود که عطا که در حق تعالی مر ایا بوی طیبیه السلام  
را عدد اولاد وی و مانند آن عدد اولاد دیگر نیز از آن روم و وی که حق تعالی در حق وی مایه بوی طیبیه السلام  
مکرم فرمود و خداوند است يُنْعَثُ أَفْضَرُ بِتِلْكَ وَلَا تَحْتَفُ وَهَذَا هُوَ الظَّاهِرُ حکما  
قال فی الکشاف و یوفی آن امر آفته و کذات بعد سینه و عشرین  
ابن ابی - فَكَانَ لَهُ قَبْلَ الْآيَةِ سِتَّةٌ سَبْعَةٌ بَنِينَ وَ سَبْعٌ بَنَاتٌ اِنْشَطَ  
بهر حال خوبی علم و لطافت آن بر کسی پوشیده نیست لطیفه و قتیکه بحر العلوم مولوی عبد العزیز  
مروم از کتب و بیگانه میرفت چون در بنارس رسید فاضلی برای ملاقات او پیش وی آمد بحر العلوم از  
نام گرامی وی از وی پرسید گفت عبد الحق یک فنی نام من است باز از بحر العلوم از اسم تشریف وی  
در یافت نمود فرمود به عبد العزیز هر فنی مشهورم گردانیده اند آن فاضل گفت هر فنی هیچ فنی بحر العلوم  
فرمود این فعل اول است که تیهماش اینکه یک فنی هیچ فنی از شنیدنش آن فاضل کمال نظر کرد از وی  
گروید و به محرومی آفرین خواند گویم درین ماده صورت شکل اول اینمین است - عبد الحق یک فنی  
عبد العزیز هر فنی - صفری است هر فنی هیچ فنی کبری گشت تیهماش اینکه یک فنی هیچ فنی -  
حکایت (۱۷) در او صافش روایت بادایت | یا بشو حکایت در حکایت

طیبیه در بنارس فاضل بحر العلوم

حکایت اولاد امام روم

در خیرات احسان آورده که باری مد باب تنمخ مؤذنین که در وقت اقامت میکنند از ابو حنیفه رضی الله  
پرسیدند که این را اعلی است فرمود بل که این تنمخ از ایشان اعلام است بر نیکی ایشان از او اقامت  
میدادند و هر آئینه مروی است از علی کرم الله وجهه که دیرا را بی بود در وقت شب بسوے



آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت علی بن ابی طالب و فقیه می در آمد در غیب بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی  
صلی الله علیه و سلم در نماز بود ندی اذن دادی مرا بنمخ آری آدابیکه صحابه رضوان الله علیهم را  
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما اصلی کافی و دلیل از بس وانی می باشد لطیفه در مطلع العلوم آورده  
که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم نهایت متفکر بود اند و فور فکر تغیر و بشو مبارکش ظاهر شده از  
صحابه کسی را محال آن نبود که سبب آن استفسار نماید ابوذر را حاضر شد بعد دعا و ثنا گفت  
یا رسول الله شنیده ام و فقیه و جمال پدید آید قسط عظیم باشد و علی با ابی طالب دعوت کند رای  
مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم چیست اگر من اورا در یابم اول دست ببعثت اے او زخم و چون  
خوب سیر شده باشم از وی مخوف خوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تبسم آمد و آثار انبساط و بشو  
مبارک پیدا شد و فرمود که اگر تو اورا در یابی خدای تعالی از نعمتهای او ترابی نیاز گرداند انتهی این لطیفه  
نیز برای ما اصلی است در نیکه امل دین کاملین را گاهی احتیاج به بیگانگان ملت خود نیست

۵۲۰ از اوصاف حکایت و حکایت | بیانشور و ایت باور ایت

در خیرات احسان است که باری ابن المبارک از ابو حنیفه روایت پرسید که چه بیگونی در دلی که در دوی گوشت  
پخته جوش خورده باشد اتفاقاً مرغی در آن بیفتد و بمیرد ابو حنیفه بنیاد آن خود نگریسته فرمود که رای  
شما چیست ایشان روایت از ابن عباس آوردند که شور بار نخته گرد و گوشت را شسته بخورند  
ما هم فرمود این حکم و قنیت که وقوع مرغ در حالت سکون دیگر باشد و اگر وقوع مرغ در حالت جوش  
و غلیان دیگر بود گوشت نیز انداخته گردد این مبارک می پرسید برای چه فرمود بسبب وصول نجاست  
در باطن آن گوشت بخلاف شفق اول که در آن نجاست بظاهر پیوسته بود و پس پس این فرق غایت  
پسند افتاد ایشانرا آری جوهر علم اهل علم می شناسند لطیفه در نزبه الموالس للامام صفوری  
الشافعی آورده که روی بشنیدن این حدیث شریف اِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَضَعُ اَجْفَتَهُمَا  
عَلَى الْيَدَيْنِ وَ تَقْرَأُ لَهُمَا بِحَمْدِ اللَّهِ وَ تَقْرَأُ لَهُمَا بِحَمْدِ اللَّهِ وَ تَقْرَأُ لَهُمَا بِحَمْدِ اللَّهِ  
طایب الیوم چنانکه در صحاح نیز وارد است می نماے ۲ همین در فصلین  
خود مستحکم فرمود و گفت که اراده آن میدارم که با یال سازم بدین پرهای فرشتگان از حق تعالی در هر دو  
پای وی زخم آگاه انداخت و نیز بعضی از طلبا بطلب علم حدیث نزد بعضی محدثین رضی میرفتند  
منکری استخوان کننده گفت برداریدقه مهای خود را از اجوف ملک تا که خشکست گردند آن هو از انجا  
برای خود می کشند

طیغ از ابوذر غفاری می جوی می بخ

حکایت ۵۲۰ از امام رضا

در سبب از استخوانی که در گوشت است



بر نخواست تا آنکه هر دو پای دی مشک گردید **اَللّٰهُمَّ لَقَدْ اَخَذُوْكَ بِكَ مِنْ سُوْرِ الْاَحْيَةِ قَدْ**

**حکایت (۷۳) ۵** قصه نادر در آمد در نظر **ازان امام ذوالعالی ذوالبصر**

هم در خیرات احسان است که یکی از امام رضا پرسید چه میگوئی در حق شخصی که مر زن خود را گفت  
و حال آنکه در دست آن زن پیاله پر از آب بود اگر این پیاله را نوشیدی و یا یکسی دیگر دادی  
و یا بزمن ریختی و یا بزمن نهادی ترا طلاق است فرمود که چنانکه در آن پیاله انداخته تا که آن همه  
آب را جذب کند لطیفه هم در نزبه المجالس از بعضی فضلا آورده که من انا قوال امام  
ابو حنیفه رضی کمال شکر بودم پس زخم آگه در دست من در افتاد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
را در خواب دیدم پس از اقوال امام ابو حنیفه رضی از وی صلی الله علیه وسلم پرسیدم فرمود که کلام  
ابو حنیفه رضی منشا به بکلام حضرت لقمان است مگر اینکه لقمان زانداست بر ابو حنیفه رضی الله عنه انتهی  
فائده لقمان خواهر زاده ایوب علیه السلام است و قیل این خالته و تا هزار سال عمر داشت و بقول  
حکیمه و شعبی نبی است و بقول دیگر علوی است نه نبی کذا فی نزبه المجالس **حکایت (هم ۷۴)**  
**۵** از او صفاتش تعجب خیزد و از او **ایا یغفر تو روزی پاک و اطهر** و خیرات احسان است که باری

امام رضا پرسیده شد از حال شخصی که زن وی بر مرد بان رفته بود و بان زن خود گفت اگر بالا بر مرد بان زنی  
و یا از مرد بان بزیر آمدی ترا طلاق است که چه حیل کرده آید تا که طلاق نیفتد در جواب آن فرمود که نزد بان  
ما برودانند و حالیکه آن زن بران باشد و بر زمین بنهد و یا آن زن را بدون اراده وی از مرد بان  
بر داشته بزمن نهد که درین هر دو صورت بروی طلاق نیفتد مگر در نزبه المجالس مؤلفه علامه

شافعی المذهب آورده که علامه علانی در قوله تعالی **لَا تَقْصُصْ رُؤْیَاكَ عَلٰی اَخَوَتِكَ**  
گفته که این منع بطریق وحی از طرف حق تعالی نبود بلکه بطریق اجتهاد از یعقوب علیه الصلوٰة والسلام  
بود پس درین تحقیق جداست بر کسیکه نکاح میکند بر ابو حنیفه رضی که وی از اهل الرا می است که این  
طعن در وی مانند طعن است در یعقوب علیه السلام انتهی حقا که رای صائب غالباً مطابق  
واقع میباشد پس انکار از ان بجز از مفاہمت محضه دیگر چه باشد چنانچه لطیفه به آنکه خلافت حق  
در چهار کس منقرض گشته است که اول ایشان امیر المومنین ابو بکر رضی است و آخر ایشان امیر المومنین  
علی رضی است که ایشان هر دو در میان خلافت خود با حاطه خلافت حق کرده اند چنانکه محط و منعی

حکایت ۳ از امام رضا

طیفه در مجلسی ابو حنیفه

فائده در بعضی احوال لقمان حکایت ۳، و لم ۴ از امام رضا

نکته در تحقیق احوال امام رضا

طیفه در مجلسی امام رضا



الف وی است که حرفی از میان ایشان بیرون نیی بنا بر آن حرف اول از حروف تہجی در آغاز تمام تہجی  
 خلیفہ اول و حرف اخیر از حروف تہجی در اختتام اسم سامی خلیفہ اخیر در آمدہ اند پس ہر کہ در ترتیب  
 خلافت ایشان براہ ہو افضلوی میرود گویا آن ہو افضل در ترتیب حروف تہجی کہ از الف تا یا  
 ترتیب یافته است بسبب رشتندی خود تخری میخواید و مضمون سابق را شاعری ہندی

چنین ادا ساخته ابیات ہند

ابو بکر عیسیٰ علی ایک جانب	خلافت کو گھیرے ہیں با صوفائی
کہ محصور ہیں جنین ساری خدائی	الف اور پاکیطرح انکو جانو
وہ اول خلیفہ کے اول میں آیا	الف اور بی نے بہ ترتیب پائی
بیا بشنود کر مرز منور	پہ آخر خلیفہ کے آخرین آئی

کہ ہند سرسور نور مطہر علامہ ابن حجر کی شافعی درخیرات احسان آورده کہ بارے امام

زن دیگر بزرگوار اول کہ مادر جائزین امام بود بخواست بیون خبرش مادر حماد رضی رسید پیش امام آمدہ

گفت تا وقتی کہ زن جدیدہ را بالطلاق ثلاثہ مطلقہ تمامی گاہی ترا ہر اہی و مصاحبت نتایم از شنیدنش

امام رضا حیلہ نموده بزین جدیدہ حکم فرمود و فتنیکہ من نزد زوجہ اول بیاشتم نزد من مرا می دانم این

مسئلہ را سوال نما آیا زن را میرسد کہ شوہر خود را از خود جدا سازد پس زن جدیدہ امام رضا ہچنان

گردیدہ کہ من زن اجنبیہ ام و محض برای دریافت مسئلہ معلومہ نزد امام رضا آمدہ ام از شنیدن جواب

مسئلہ مذکور مادر حماد رضی کہ زوجہ اول است گفت کہ ترا از طلاق دادن زوجہ جدیدہ لایبہی است

یعنی اگر چہ زن را ترک مصاحبت شوہر خود در خارج شریف درست نیست مگر تا وقتی کہ جدیدہ را طلاق

ندی مصاحبت با تو نخواہم نمود و مادر حماد رضی مسئلہ را نمیدانست کہ این است مسئلہ امام رضا

برای رضای زوجہ اول فرمود کُلِّ امْرَأَةٍ مِّنْ خَلْقِنَا حَتَّىٰ تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِنَا وَتَكُونَ فَاحِشَةً

حکایتی کہ از شنیدنش زوجہ اول راضی گردید و زوجہ ثانی نیز بر امام رضا مطلقہ نشد چہ آن

ہو آن دارد داخل بود نہ خارج از آن لطیفہ در طبع العلوم است کہ جوانی نزد فقیہ آمد و گفت زن

بجملہ دارم کہ از نازک مزاجی طاقت سرانجام امورات خانہ داری نداند و زود غیر ندادم کہ کینہ کہ

بہت آرد زنی را بہم رسانیدہ ام و میجو اہم کہ با او منکحت کنم تا امورات خانہ را وی مشکل باخذ

اما او ایان آن زن میگویند کہ تا وقتی کہ زن اولین را طلاق ندی عقد نکاح تو محال است مرا حیلہ

حکایت ۷۵ از امام رضا

نیز فقیہ در امور طلاق زن گفت







<p>فردوسی و انوری و سعدی در شعر سه کس پیرانند هر چند که لایق بقصدی</p>	<p>و در تاریخ آئینه او و ابیات بالا را چنین ذکر کرده قولی است که جللی برانند فردوسی و انوری و سعدی ایضا شاعری بجا قط شیرازی نوشت -</p>
<p>منم رسول که سینه پیمبر شمر</p>	<p>کلام من همه دمی و سخنوران اصحاب</p>
<p>پرو در کار تازه سخن در جهان منم</p>	<p>ای مدعی تولات فضولی چه میسنی دعوی پیمبری و رسولی چه میسنی</p>
<p>من خود گفته ام نفرستاده ام ترا</p>	<p>زینت دو گیتی زمان شد ضعیف و العلا که وی بیضه مرغ خورد پست و از حلف نمود که هر آئینه خواهم خورد و هر آنچه در آستین فلان است</p>
<p>حکایت (۷۷)</p>	<p>زینت دو گیتی زمان شد ضعیف و العلا که وی بیضه مرغ خورد پست و از حلف نمود که هر آئینه خواهم خورد و هر آنچه در آستین فلان است</p>
<p>چون دیدند در آستین آن فلان تخم مرغ بود درین باب از ابو ضعیف من پرسیده شد که چه کرده آید</p>	<p>فرمود که آن بیضه را در زیر کنار ما کیان نهند و چون از آن بچه متولد گردد بعد از آن او را بریان</p>
<p>کرده بخورد و یا آنرا پخته مع شور با بخورد تا که چیزی از وی باقی نماند - تنبی</p>	<p>علامه ابن حجر در اینجا نوشته که نزدیک مادرین باره حیلۀ اینکه آن بیضه را در ظرف شکر بیا میزد</p>
<p>و آن شکر را بخورد که در نیصورت وی از حش بری گردد و یک کت صدق حکمتی است</p>	<p>و آن شکر را بخورد که در نیصورت وی از حش بری گردد و یک کت صدق حکمتی است</p>
<p>اگر منافق گفت و صادق نیست بروی این گفته آید که وی بیضه خورد و چرا که آنرا در شکر میست</p>	<p>و نابود کرده است حقا که اطمینان دهاست تا اتفاقان از کلام صداقت انجام هم بین علمای</p>
<p>ربانی توان بود پس لطیفه در مجالس الابرار در مجلس نو زدهم آورد و که شخصی بر دوز عید در</p>	<p>عید گاه قبل از نماز عید اراده نماز نفل نمود امیر المومنین علی رضی الله عنه او را از آن منع نمود آن مرد گفت</p>
<p>یا امیر المومنین من خوب میدانم که حق تعالی کسی را بناز خواندن عذابی ندهد یعنی در اوقات</p>	<p>غیر کرده در جوابش امیر المومنین فرمود من نیز خوب میدانم که حق تعالی کسی را ثواب بکار</p>
<p>نمیدهد تا آنکه آن کار را آنحضرت صلعم خود بعل آورد یا کسی را تعلیم نماید و این نماز تو ازین قبیل</p>	<p>نیست پس لایق و محبت است و کعبه حرام شاید که حق تعالی ترا بدین نماز</p>

در حکایت ۴۴ - از امام رزم

تنبی در بیان حیل

عید عید عید عید عید



و نیز مخالفت تو از رسول الله صلعم عذاب نماید متقی تسبیح انچه دیگر نمازها که درین زمانه نماز کتب  
غیر متداوله مرجع گشته و در عصر صحابه و تابعین و نیز در عهد ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم جمیع  
وقوع آن نشده بلکه اکثر متقدمین آنها را نشناخته چنانچه پیچ بحث و تکلم در کتب از آن فرموده همه  
ازین قبیل است و لا تصدق خیرکما وصایت و السلام علی من اتبع الهدی  
حکایت (۷۸) ۵ رحمت حق چو بر شما گردد عقل بنده چو کیمیا گردد

هم در خیرات الحسان است که بارے از امام رضا از حال شخصی پرسیده شد که بطلاق ثلاثه حلف  
نمود که اگر امر و زغسل از جنابت نماید پستربا بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر نمازی را از نمازها  
این روز تا نه نایم پستربا بطلاق ثلاثه حلف نمود که اگر بعد ازین روز با زن خود جماع کنم امام رضا  
در جوابش فرمود که اگر در لازم است که بعد از ادای نماز عصر با زن خود جماع کند و بعد از  
غروب آفتاب غسل از جنابت کند بعد از این نماز مغرب و نماز عشاء را ادا نماید که درین صورت  
از حلف برنی گشت چه هم در آن روز قبل از غروب با زن خود جماع نمود و نیز هر پنج نمازهای  
روزانه ادا کرد زیرا که مراد وی از نمازهای این روز همین پنج نماز بود متقی اگر زش متقی  
و مطیع بودی همین مسئله براسه و سه خوب بود و در نه معالجه اش همین طلاق بود پس لطیفه  
در بستان المحدثین آورده که پدر بزرگوار عبد الله بن مبارک در ابتدا خلاصه یکی از ترکان بود که جماعت  
میکرد در تاریخ عامی مذکور است که مبارک رضایی مرد متورع و متقی بود تا آنکه امارت ترش را از آن ترشین  
نمی شناخت با آنکه حکم آقاسی خود باغبانی باغ امار مولای خود میکرد و درین مدت امار را رانچید  
بود و قصاصش در بستان مذکور است پس مالک دی ازین دیانت و امانت او بسیار راضی شد و از  
باغبانی او را بجنور خود طلبید تا آنکه روزی در مقدمه که خدائی دختر خود که بحد جوانی رسیده بود از او  
مشوره پرسید مبارک گفت که اهل عرب جاهلیت براسه نسب حسب حتران خود میدادند و پسران  
براسه مال و نقصاری براسه جمال و در اسلام دین و اقطاع را اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند  
خاطر تو باشد بران عمل باید مالکش از عقل و کیاست او بسیار خوش شده بجهت خود رفت بوالله آن  
دختر این مشوره میباز نمود و گفت که دادن این دختر به مبارک خیلی مبارک میدانم که هر دو در و تقوی  
و دینداری و سواد زمانه است گو غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با و دادند و امانت دختر

تسبیح در کتب از امام رضا

حکایت ۷۸ - از امام رضا

الحمد لله رب العالمین



عبدالله بن مبارک در ۱۱۹۱ هجری یافوزده و یکصد از بهجت بوجود آمد که ذکر خیر ایشان در ایشان  
بمال است و در وقت مراجعت از جهاد کفار و حدود و موصل در راه رمضان المبارک در سال کعبه و  
ساله هشتاد و یک بعثت و فتح یافوزده و سالگی جان بحق تسلیم نمود رضی الله تعالی عنهما و عنهما

**حکایت (۷۹) ۵** کنون بحث فقه و اعظم شنو | اگر با شنیدی و این هم شنو

در تفسیر منطری تحت آیت وَحَرَّمْنَا السَّبَدَ مَا آوَرَدَهُ که ابن حزم در محلی و طبرانی در او  
و حاکم در علوم الحدیث و خطابی از طریق محمد بن سلیمان دلمی آورده که عبد الوارث بن سمیع  
در آمد در یک مخطبه و در آنجا ابو حنیفه و ابن ابی لیلیه و ابن شبرمه را رضی الله عنهم یافتیم از ابو حنیفه  
از مسأله شخصی پرسیدم که چیزی را بفروخت و در آن شرط نیز لازم نمود فرمود که بیع باطل است  
و شرط نیز را دس گفت باز نزد ابن ابی لیلیه رضی الله عنه در آمد از وی پرسیدم گفت بیع جائز است  
و شرط باطل باز نزد ابن شبرمه رضی الله عنه در آمده از وی پرسیدم گفت که بیع و شرط هر دو جائز است  
با خود گفتیم سبحان الله سه نفر از علمای عراق اند هر سه در یک مسأله با هم مختلف اند پسر باز  
نزد یک ابو حنیفه رضی الله عنه در آمد و از ابرار خبرش دادم گفت می ندانم آنچه ایشان هر دو فرموده اند  
و حَدَّثَنِي عَنْ عَبْدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ  
كَهَى عَنْ بَيْعٍ وَشَرْطٍ بَيْعٌ مَعَ الشَّرْطِ هَرْدٍ وَبَاطِلٌ هَسْتُ بَعْدَ إِزَانِ زَوْدِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى وَرَأَى  
وَأَبْدَى وَفِيهِ دَوَقُولٍ دِغِرَ كَمَا خَالَفَ أَوْ بُوَدَاطِلَ عَشْ دَادَمَ فَرَمُودِ مَن دَانَمَ أَفْجَهَ إِيشَانِ فَرَمُودَ نَدَقَعْدَ نَبِي  
هَشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ رَافٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ  
اشْتَرَفَ بَرِيرَةَ فَأَخَذَهَا فَبَيْعَ لِيْغِرْمَ بِرِيرَةَ رَابِطَ شَرْطٍ أَيْكَهَ إِزَادَمَ أَوْ رَافِئِ بَيْعٍ جَائِزٌ هَسْتُ  
وَرَبِصُورَتِ (یعنی خریدن بریره) و شرط باطل (یعنی اعتاق) پسر نزد ابن شبرمه رضی الله عنه در آمد  
پس از گذشته اطلاعی دادم (یعنی از اختلاف ایشان بدون دلیل نگیرم) فرمود که من ندانم  
آنچه ایشان گفتند و حَدَّثَنِي مَسْعُودُ بْنُ مَخَارِبٍ عَنْ دَنَاحٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَأَلَاكَ بَدِينِيَّةً بِعْنِي شَرَاوِيْنَ رَا إِزَادَمَ خَصْرَتِ صَلَّيْهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَ وَرَافِئِ  
مَن شَرْطٌ نَمُودَ سَوَارِيْ أَنْ تَامَ بِدِينِ بَيْعٍ جَائِزٌ هَسْتُ و شَرْطٌ نِيْجَائِزٌ هَسْتُ أَتَمِيْ دَرِ مَطَرِيْ رَافِئِ  
بِمَايِ تَطَابِقِ بَحْثِ طَوِيلِ آورده در آنجا باید دید مگر در ظاهر وجه امام اعظم رضی الله عنه قوی است چه که



۳ در آن حدیث تقیم است بخلاف بود و حدیث دیگر که در آنها احتمال تخصیص باقی است و در آن  
 جزئی را بر قوانین کلیه ترجیح نمیتواند شد قافهم حقا علم هر چند که نایب تر باشد غالباً فوائدش بیشتر  
 لطیفه و کفایه حاشیه هدایه در باب استیلا آورده که بمنزله و او و صفهائی نظایری است  
 وی از ظواهر جائز است بیچ ام دلد درین باره از ابی سعید برومی است از امام که فرمود  
 مروی است که از مدح بار او مدح بیرون شدم تا برود جمعه در بغداد رسیدم و بعد از نماز جمعه  
 قومی را دیدم که برای نظر کردن در مسائل نشسته اند و در ایشان داود موصوف بود یکی از  
 خفیان از بیچ ام دلد از او پرسید جوابش گفت که جائز است بیچ آن چیز که پیشتر از حال  
 گشتن کثیر بیچ آن بالا جماع جائز است و بعد از تولد عدم جواز بیچ این اختلافی است پس با عمل  
 برین اجماع میکنم تا آنکه اجماع دیگر منقذ گردد چه اگر چیزی که بالیقین ثابت باشد مرتفع نگردد و اگر  
 امر یقینی مثل آن از شنیدنش آن سائل متحیر ماند چه اگر داود منکر قیاس بود و خبر احدثین را  
 واجب نیکند یعنی بطلان قول و این دو چیز است و آن هر دو مقابل دلیل و ضعیف  
 بودند ابو سعید در جوابش گفت که بر عدم جواز بیچ آن کثیر و دقیق که حاصل باشد اجماع کردیم  
 چرا که در شکم و بیچ موجود است پس برین اجماع قائم ایم تا آنکه اجماع دیگر مثل این منقذ  
 گردد و فتح بگذارد و از جواب ساکت ماند و چون ابو سعید در فقه ضعف طائفة ظاهر  
 دریافت برای تدریس هم در آنجا ماند تا آنکه اصحاب داود نزد وی درآمدند و همچنان بود تا آنکه  
 شبی ندائے شنید که قائل میگفت فَاَمَّا الرَّجُلُ فَيَذْهَبُ جَفَاءً وَ اَمَّا مَا يَنْفَعُ  
 النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْكُتُبِ ترجمه اما کف روی آب خفت بالا و فلز پس برود در  
 حالیکه مطروح و ساقط باشد (ای بیکاره) و آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فیزی  
 که اخته بغیش پس ماند در زمین تا خلق بیان منتفع شود کذا فی الحسینی و بدون لبث و تاخیر شخص  
 نزد ابو سعید آمده از موت داود ظاهری خبرش داد و بعد از آن امر و برقرار گردید قائده  
 آنکه علم بحریت تا پدید آید آنرا و آفتاب است فی نصف النهار و در کتابی قلمی نوشته  
 دیده ام که چون این حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم نَسَلْنَا مِنْهُ الْهَلْکَ وَ عَمِيَ الْبَصَاصُ مع فرد از غریح  
 درآمد بر ایشان شاق گذشته بر علی کرم الله وجهه حدیثی در آن قرار کبرای ایشان با هم متفق شده

این حدیث را از ظاهر بیچ ام دلد

قائل در آن



گفتند که ما همه از وی بتفاریق سألہ واحده را می پرسیم و می بینیم که جواب ما را چگو نه میداد اگر چه  
هر یکی را از باب نظر و نظیر و طور علیحدہ و دہر برائینہ و سے اینجا نیست کہ فرمود علیہ السلام ولا تفتکروا  
بعد از آن یکی از ایشان نزد و سے رضی و درآمد و پرسید یا علی علم افضل است یا مال ؟  
فرمود **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ** گفت بکدام دلیل فرمود زیرا کہ علم میراث نبیست  
و مال متروکہ قارون و ہامان و ذرعون و شداد و غیر ہم است آن مرد این جواب را گرفته نزد  
ایشان باز پرس آمد بعد از آن مرد دوم از ایشان نزد و سے درآمد و همان سوال سابق را پرسید  
کہ **يَا عَلِيُّ الْعِلْمُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَالُ** و همان جواب کہ اول را فرمودہ بود با و نیز فرمود کہ علم  
بہتر است از مال گفت بکدام دلیل فرمود زیرا کہ مال محتاج است بمراسمت تو و علم صاحبی را نگہبانی  
میکند نہ و سے علم را بعد از آن و سے رفتہ مرد سوم نزد وی رضی و درآمد و همان سوال نمود و همان جواب  
یافت کہ علم بہتر است گفت بکدام دلیل فرمود زیرا کہ صاحب مال را دشمنان بسیار میباشند و صاحب  
علم را دشمنان بنیاد بشر مرد را و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل  
فرمود زیرا کہ مال از خرج کردن نقصان می پذیرد و علم از تصرف نمودن در آن زیادت میگیرد و بیشتر  
چشم نزد و سے رضی و درآمد بعد از سوال سطور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود زیرا کہ صاحب  
مال در مردم بنام بخیلی و لیثی شهرت مییابد و صاحب علم با اسم اشرف و وصف الطیف نامزد میگردد  
و بیشتر نزد و سے رضی و مرد سادس درآمد و بعد از سوال مذکور همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود  
**الْمَالُ يَحْفَظُ مِنَ السَّارِقِ وَالْعِلْمُ يَحْفَظُ مِنَ السَّارِقِ** یعنی غنی بال تا آنست کہ از و سے  
مژدہ نشود و غنی بعلم تا بہ است کہ او را در دنیست فافہم للفرق الکامل من الوجہ الثانی و در فیصلہ نزاع  
اہل بصرہ با اہل شام این وجہ را چنین فرمودہ کہ مال ہمراہ قسمت تالب گور و بس و علم بعد از مرگ  
تیر ہمراہ میرود و ہمین وجہ را در دیوان علی چنین ادا نمودہ است **رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَنَّةِ وَ قِسْمَةَ  
لِنَا عِلْمًا وَ لِنَجْمًا مَالًا فَإِنَّ الْمَالَ يَفْقُوعُ عَنْ قَرِينٍ وَ أَنَّ الْعِلْمَ يَبْقَى كَالْكَزَائِ**  
پشتر نزد و سے مرد سابع درآمد و بعد از سوال مرقوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود  
**ع** یعنی ما را ضی این بقسمت حق تعالی در میان ما باین طور کہ ما را علم عطا فرمود و جمال را مال چرا کہ مال

بزدوی فانی گردد و علم ہمراہ باقی خواہ ماند استسیر رضا



صاحب مال بروز حشر حساب شود و صاحب علم دیگر آرزو شفاعت نماید پشتر نزد وی مردمان  
در آمد و بعد از سوال معلوم همان جواب یافت گفت بکدام دلیل فرمود که مال بکشت و مرد و زمران  
مدرس میگردد و بوسیده میشود که ازان اورا نقصان مییابد علم بطول زمان فانی پذیرد  
بلکه آنجا را آنجا مییابد پشتر نزد وی مرد تاسع در آمد و بعد از سوال و جواب مشروح گفت بکدام  
دلیل فرمود که مال دل را سیاه و سخت میکند و علم قلب را منور میسازد پشتر نزد وی مرد عاشر  
در آمد و بعد از سوال سابقه و جواب مکتوبه گفت بکدام دلیل فرمود صاحب مال دعوی ربوبیت کرده  
بسبب مال و صاحب علم گاهی اینچنین نکرده بلکه صانع را از مصنوعات شناخته و با منکران  
بمقام تحقیق در آمده یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام پیش فرمود و قَبِّلَ السَّعْدَاقِیَ الْعَجَبِیَّةَ  
بعد ازان علی رض فرمود پس سید از من ازیں یک مسأله تاحیات من و بقضه تعالی من آرزو آید  
جدا گانه خواهم گفت پشتر آنفرقه نزد امیر المؤمنین علی و آمدند و همه مشرب باسلام شدند انتی  
و همچنین در مقام دیگر چنین از نظرم گذشته که کسی از امیر المؤمنین علی پرسید که علم را بر متاع دنیست  
چه فضیلت است فرمود چیزیکه اندک است چنانکه حق تعالی در حق آن فرمود قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا  
فَکَلِیلٌ ۝ مَا رَاٰ اِنَّ کَیْتَ وَ مَقْدَارَ اَنْ مَکُنْ نَیْسٌ ۝ اِنْ لَکُمْ فِی حَیْزِکُمْ اَزْ کَثِیْرٌ ۝ فَرِحْتُمْ  
حِیْثُ قَالُوْا مِنْ یُّوْقِی الْحَکْمَةَ فَقَدْ اُوْقِیْ خَیْرًا کَثِیْرًا ۝ وَ رِیْقًا ۝ وَ تَفْسِیْرُ کَبِیْرٍ ۝ جَسَدِ  
اول آورده که برهان عقلی بر قلّت دنیا و کثرت حکمت و علم اینکه دنیا متناهی است الله رمتناهی العدو  
متناهی المدت است و علم آنست که لا نهائیه لِقَدْرِهٖ وَ عَدَدِهٖ وَ مَدَّتِهٖ وَ لَا لِسَعَادَاتِ  
الْخَالِصَةِ ۝ وَ اِیْنَ مَثْبُتَهٗ مِیَا زِ دَر تَرَابِ فَضِیْلِتِ عِلْمِ قَوْلِهِ ذَرُّ الْعِلْمِ اَبِیَاتِ

یاد آورے دو دعایت عاصی عبد الجلیل  
کے شدی تو مستفیض ازین کتابت دلیل  
بارے الحمدی بخوانی از برای این ذیل

اے که کردی استغفار زین کتابت عیدیل  
کز فردی اور قم این چند سطور خسته را  
چونکہ گشتم دال خیرت از برایت ایحوان

حکایت (۸۰) ۵ ز و صفش چه آرام بنوک قلم که و صفش قلم را ننموده و سلم

در سیره النعمان آورده که روزی از حسن اتفاق امام سفیان ثوری و قاضی ابن ابی لیلی و شریک  
و امام ابو حنیفه رضی الله عنهم همه در مجلسی شریک بودند شائقان علم را موافقه عمده میسر شده

الحمد لله رب العالمین



شخصی از ایشان مسأله پرسید که چند نفر با هم مجتمع بودند تا کلاه ماسه درآمده بپوشانند شخصی برآمد و فرمود  
 از خود بینداخت که بالاسه دیگر افتاد آن شخص نیز مضطرب شده همچنان بعمل آورد و همچنین هر یک  
 از خود دیگری انداخت تا آنکه آن مار مرد و اخیرترین را بخورد و از گزینشش مرد پس دیت دی  
 بکدام یکی از ایشان لازم می آید چونکه از مسائل فقهاین مسأله دقیق بود جمله را تامل روی نمود بعضی گفت  
 همه را دیت لازم است بعضی گفت تنها مرد اهل ذمه دار است تا آنکه هر سه امام با هم مختلف ارباب  
 بودند با وجود مسأله هیچ تصفیه در میان ایشان نمیشد و امام ابوحنیفه رضی الله عنه خاموش بود و قسم مینمود آخر  
 آنکه بگوید خطاب نمودند که شما نیز خیال خود ظاهر نمایند فرمود و قتی که مرد اول دیگری انداخت و دبی  
 از گزینشش محفوظ ماند مرد اول بری الذمه گشت همچنین دوم و سوم نیز بری الذمه گشتند مگر مرد آخر  
 ترین را و در حالت است اگر مرد و انداختن وی آن مار آن مرد دیگر را گزیده باشد پس بروی دیت  
 لازم است و اگر بعد از وقفه ویرا خورده باشد پس این شخص نیز بری الذمه گشت چرا که درین صورت  
 آن مار آن مرد را از غفلت وی خورده است که در حفاظت نفس خود بکار برده چرا آن مار را نخورد  
 بجلدی نمی انداخت تا او را ایستادی و در آن پاک نشدی ازین بیان امام رضا همه خوش شدند  
 و حسین امام رضا نموده بران اتفاق نمود و سه سوخته و خدشه کرد و در قلوب متکبران گردید و بعد از علم  
 کامل انکشافی و انجلاسی نمی پذیرد چنانچه لطیفه در حیات الحیوان علامه میرزا محمد باقر مجلسی  
 آورده که شعبی گفت که چون حجاج بن یوسف را خبر آن رسید که یکی بن یومر یگوید که حسن و حسین بعضی  
 عمنما از ذریت رسول الله علیه و سلم از شنیدنش بجانب قتیبه بن مسلم والی خراسان برآمد  
 فرستاد که یکی یومر را که قائل قول مذکور است نزد من روانه کن تا من چه دی رضا در خراسان بود قتیبه والی  
 خراسان ویرا رضا نزد حجاج فرستاد و شعبی را وی گفت در وقت رسیدن یحیی بن یومر من نزد حجاج حاضر  
 بودم حجاج گفت مرا از تو چنین رسیده که تو میگوئی که حسن و حسین رضا از ذریت رسول الله علیه و سلم  
 اند گفت بل یا حجاج شعبی گفت از خبرات وی بگو که یا حجاج تعجب کردم حجاج گفت اگر بیرون  
 نشوی از ذمه آن و بر ذریت بودن ایشان دلیل واضح از کتاب الله نیازی بر آئینه با تو  
 چنان و چنین کنم مگر که آیت مبارکه نذاعلم بکم تا و آیت که و نذاعلم بکم تا و آیت که و نذاعلم بکم تا  
 آیه نباشد مگر که آیت مبارکه نذاعلم بکم تا و آیت که و نذاعلم بکم تا و آیت که و نذاعلم بکم تا

شرح ذریت رسول الله علیه و سلم



بفرمود آیت مبارکه پیش تو بگذرانم مرا از ان امانی خواهد بود گفت بلی فَقَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
وَوَهَبْنَا لَهُ مَا يَشَاقُ وَيَغْفُوبُ كَلَّا هَذَا إِنَّا وَفَوْحًا هَذَا إِنَّا مِنْ قَبْلُ  
وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى  
وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَكَذَلِكَ وَجَّهَ  
وَعِيسَى وَإِلَى اس طبعه از ان یحیی بن یعرب از حجاج پرسید که پدر عیسی کیست حال آنکه  
حق تعالی او را بدین ریت ابراهیم طبع گردانید با وجودیکه در میان عیسی و ابراهیم بعد و دوری اکثر  
است از ان دوری که در میان حسین رضی و محمد صلوات الله علیهم و سلامه واقع است حجاج  
گفت میدانم که این را هم تو دانسته و هر آئینه این را دلیل واضح آورده و اگر چه بارها این را  
خوانده ام مگر گاهی برین واقف نشده ام سادات نور دیده اعیان عالمند  
از حرمت محمد و از عزت علی فردا طعام معده دوزخ بود کسی کار و روز از محبت شان نیست  
پس حجاج بوالی خراسان نوشت که بجز رسیدن پروانه من یحیی بن یعرب را قاضی خود گردان  
و السلام تبلیغ یحیی بن یعرب تا بجای بود عالم بقرآن و نحو و محب اهل بیت ولیکن کسی را از صحابه  
و یاران آنحضرت صلعم نفیض نمیکرد از تنی حکمت در بخاری و باب ادب و در ترمذی و در باب  
منافق حسین رضی آورده که کسی از خون پشه از این عمر مضی پرسید این عمر مضی فرمود کیستی و از کجائی  
گفت از اهل عراق ابن عمر بن فرمود بگریه بسوی این که از خون پشه از من می پرسد و هر آئینه خون  
ابن بنت رسول الله صلعم تا حق ریخته اند و من از آنحضرت صلعم شنیده ام که میفرمود که ایشان هر  
از دنیا و ایمان من اند - حکایت (۸۱) - در وصف چه آرام بنوک قلم  
قلم کرد و وصف صفت را قلم هم در سیره النعمان آورده که بارے شخصی از ابو عقیقه فریاد پرسید  
که در باره معرکه های امیر المومنین رضی با امیر معاویه چه میگوئی فرمود در قیامت از هر چه پرسش  
باشد مرا خوف آن بسیار است و ازین واقعات حق قضا از من نخواهد پرسید لذا توجه نمودن ما  
بر ان چندان ضرورتی نیست در شان صحابه گمنی چون چرا ای مردا حق که قلم کرد ترا  
هر که اتقی ازلی گردانیده اند خطرات ماصواب او دل دمی چنان اندازند که از جاده مستقیم میروند  
و بادی فتنال قدم را استوار نماید چنانچه لطیفه دبیری رضی در بحث علم که نوعی از قدرت است

در حدیث از امام رضا علیه السلام  
در حدیث از امام رضا علیه السلام  
در حدیث از امام رضا علیه السلام



از عالمی صاحب انصاف آورده که من به شعبه از شعوب و قبیله از قبائل اندلس آمدم  
 در آنجا با جوانی فقیه از اهل قرطبه ملاقی شدم که از مذاکره علم او خوش شده او را دعا  
 دادم و گفتم **وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** آن جوان گفت ازین آیت که گفתי حکایت  
 عجیب پیش تو نیارم گفتم بے پس آن جوان از بعض سلف خود بمن چنان بیان نمود که از  
 طلیطله که ملک نصاری است دو راهب عظیم القدر نزد میان در آمدند که اظهار اسلام  
 خود نمودند و زبان عربی میدانستند علم فقه و قرآن را می آموختند و مردم بر ایشان گمانها  
 از جاسوسی و غیره می بزدند مگر من آن هر دو را در حمایت خود گرفتم و بکار ایشان ایستادم  
 و چون بخوبی تجسس ایشان نمودم کار ایشان را با غایت تبصره با فتم دوران نزدیک کی  
 از ایشان بجوار رحمت حق تعالی پیوست لفظ و آن دیگر تا چند سال با هم تا آنکه دس نیز  
 مرین گشت روزی سبب اسلام ایشان از وی پرسیدم تا خویش شد مگر چون کشف  
 و ملاحظت پیش گرفتم گفت که یکی اسیر مسلمان قرآن خوان خدمت آن کنیسه میکرد  
 که ما هر دو در صومعه ازان میبودیم پس آن مرد را در خدمت خود گرفتیم و بسبب طوالت  
 صحبت وی زبان عربی از وی آموختیم بسبب کثرت تلاوت کردن وی و آیات کثیره را  
 از وی حفظ نمودیم تا آنکه روزی در تلاوت خود خواند **وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**  
 پس همین رفیق خود را که نهایت دانا و باریک بین بود گفتم آیا دعا می و رفعت این  
 آیت را می شنوی مرا زجر و توبیخ نمود (یعنی که کلمات تحسین در حق قرآن چرا میگوئی)  
 باز روزی این آیت را در تلاوت خود خواند و قال **دَعَاكُمْ أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** باز آن  
 یار خود را گفتم که این آیت ازان سابق زیاده تراست در جواب من گفت که من بزعم  
 خود میگویم کار آنچنانست که ایشان می گویند بشارت عیسی در حق صاحب ایشانست  
 یعنی پیغمبر ایشانست باز روزی اتفاقا لقمه مرا گلو گیر شد در حالتیکه آن اسیر مرا خدمت  
 ما ایستاده بود و بر خوراک ما را خمر نوشانیدی پس قبح خمر را از وی گرفتم مگر مرا ازان  
 نفعی نرسید پس در دل خود گفتم که یارب هر آئینه محمد صلی الله علیه و سلم از تو میگوید که  
**مِیْکُونِیْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** و نیز میگوئی **أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** اگر وی راست گو



باشد مرا آبی بنوشان پس دیدم که از صخره آب بار روان شد و بعد از اتمام حاجت من  
 خشک گردید ازین وقوع مراد در دل رغبت اسلام خاست و آن امیر را در اسلام  
 خشک در افتاد پستریاد خود را از حال خود خبر دادم و هر دو مشرف باسلام گردیدیم و علی الصبح آن امیر  
 نزد مادر آمد که دیر انصرانی کنیم و در اتونج نموده از خدمت خود دور انداختیم قاتان امیر جاے  
 دیگر انصرانی گشت و ما هر دو در کار خود حیران ماندیم که چه چاره کنیم که از ملک نصاری ربائی  
 یابیم تا آنکه آن یار من که نهایت دور اندیش بود گفت چرا بدان دعا بخداے خود را نخواهیم پس  
 خواندیم او را در باب فحج کار خود و در شب آینده در خواب مرا چنان نموده شد که سه نفر نورانی  
 در صومعه من درآمد بسوی تشالها نیکه در آنجا بودند اشاره نمودند که همه محو شدند و کرسی را آورد  
 در آنجا نصب کردند پستری جماعتی دیگر که در بخت و نورانیت مانند ایشان بودند درآمد و در میان  
 این جمیع شخصه بود که گاهی حسن تر از دی نمیده ام درآمد و بر آن کرسی جلوس فرمود من بمقتدا  
 وی درآمد عرض کردم که أنت السيد المبین فرموده بلکه من برادرش احمد ام و مرا فرمود  
 که اسلام بیا پس اسلام آوردیم و عرض کردم یا رسول الله چگونه بسوی بلاد است تو خرج  
 یابیم آنحضرت مسلم یکی از یاران خود که پیش روی مبارکش ایستاده بود حکم داد که بجانب  
 پادشاه اینجا برود و او را بگوید که این هر دو را بجای نیکه از بلاد مسلمین میخواهند برسان و سلطان  
 امیر را بحضور خود حاضر کن و او را بگوید که عود بدین خود نماید اگر بدین خود عود نماید او را بر این  
 در نه خون او را بریز گفت بعد از دیدن این واقعه بیدار گشتم و صاحب خود را بیدار نمودم  
 و از آنچه دیده بودم او را واقف گردانیدم و گفتم که تدبیر کار خود چه سازیم گفت نیدانی که  
 تفریح کار مادر آمد نظر بسوی این صور بجان میکنی که همه محو گردیده اند ازین واقعه یقین من اند  
 و کامل تر گشت پس یار من بمن گفت برخیز که پیش ملک خود برویم از آمدن ما ملک تعظیم  
 ما را حسب عادت نمود مگر از نزدیک آمدن منع نمود صاحب من عرض کرد و گفت بجا آر آنچه  
 در حق ما دین در حق خاندان امیر ما مور شده بدان از شنیدنش رنگ ویش برینت دلزده برو  
 در افتاد بعد از آن امیر را طلبیده از روی پرسید که تو مسلمان می باشی یا نصرانی گفت که  
 پادشاه او را گفت که بسوی دین خود باز گرد ما را حاجت نیست بسوی کسیکه دی حفظ دین



خود نمیکند گفت من ازین دین گاهی باز نیکو مردم پس بادشاد سیف خود را برآ بخت بدست  
خود خوش بخت بعد از آن آهسته در گوش با گفت کیکه نزد ما دشتا آمده بود شیطان بود و لکن  
بگوید که چه کرده میدارید گفتیم خروج بیلا و مسلمین گفت بی من همچنان کنم مگر بشرطیکه شما بروم  
اینجا چنان نمایند که اراده بیت المقدس میداریم تا آنکه ما را بهانه دعوت المقدس بسوی  
ملک اهل اسلام بیرون نمودار است - **حکایت (۸۲)** هـ

چو خورشید رایت قلم را علم نموده - نمودی قلم را قلم در نعمت از مختصر تاریخ بغداد  
آورده که ابو یوسف الثقفی گفت که خلیفه ابو جعفر منصور مرا ابو حنیفه را  
در چند نوبت سنی هزار درم داد و حال آنکه امام رضا را از مال سلاطین انکار بود و بظاهر قدرت  
و در آن نداشت (برای آن روزی خلیفه گفت یا امیر المؤمنین من در بغداد مرد غریبم و در  
این مقدار مبلقات را نزد من جانی نیست پس این را در بیت المال نگهدار منصور همچنان کرد  
چون ابو حنیفه وفات کرد بسیار دو بیتهاست مردم از خانه امام رضا برآمد بعد از آن منصور  
دانست و گفت که در محادثه و فریب انداخت مرا ابو حنیفه رضا و بعد درین کتاب  
قبیل ازین گفته که محمد بن عبدالرحمن السعودی گفت که یکجایی را در امانت از ابو حنیفه  
نیکتر ندیدم چه روزیکه وفات کرد نزدیک وی پنجاه هزار دینار بود که از آن جمله در سه صلوات  
بود انتی لطیفه هـ جان رای بهتر ز دینار و گنج که آورد مردم را بر احوال زرنج

ولی برای دیگر که باشد غوی ازان تا توانی چو شیرازی وی در تفسیر سعودی که بالفکر کسی  
مرکب است بحکمت آیت <sup>۱۲</sup> وَادْعُهُمْ إِلَىٰ دِينِهِمْ عَمَّوْنَ آورده که فرعون موسی  
بن ریان است و بعضی گفته که وی عطار اصفهانی بود زیر بار دیون آمده مفلس گشت و از  
امفلسی بسفر فرشته در شام رسید از آنجا در مصر درآمد و در ظاهر همین شهر یکبار از خمر خورده بدین می آید  
مصر درون شهر خمر خورده بدین می آید و خود تصور نمود که ازین تجارت ادای دیون من ممکن گردد پس در سواد  
شهر رفته یکبار خمر خورده بار دیگر بسوی بازاری آورد و هر که از مسکاکین یعنی تشویش  
کنندگان در بیج با وی ملاقی شدی خمر خورده از جر از وی در گرفت و تا در شهر رسید بخرطیج واحد

ع ه آن مرد و دین قول را برآی آن گفت که ایشان بیزین گفتن وی از اسلام بازمانده و نیز که از تخیل اسلام  
نزدیکند ۱۲ مشهور است که بار منتهی عمل که بر پشت برداشته باشد

در حکایت ۸۲ - از امام رضا

چند بار از آن حال سخن



با وی چیزی دیگر مانده بود آنرا به راهی فروخته همچنان براه راست روی خود رفته تا بقبر رسید  
 که در ایشان دباى عظیم در افتاده بود پس روی در مقابل ایشان رسید و دید که جای میت را  
 دفن میکنند تعرض اولیاى میت شده گفت که من این گورستانم و تا وقتیکه پنج درم نمیدهند  
 تدفین میت ندیم تا آنکه پنج درم از ایشان گرفته همچنان میکرد تا آنکه در مقدار سه ماه مال عظیم را  
 آورد و کسی تعرض حال وی نکرد و تا آنکه بر حسب عادت روزی بر اقارب مرده متعرض شد  
 و مامل خود از ایشان طلبید ایشان از آن انکار آورده گفتند که ترا بدین منصب که نصب  
 کرده اودا گرفتار ساخته پیش فرعون یعنی پادشاه مصر بودند از وی پرسید که تو کیستی و ترا  
 بدین منصب که قایم کرده گفت که مرا کسی قایم نکرده مگر این عمل را برای آن میکردم که  
 بدین بهانه تا حضور تو حاضر کرده شوم تا که ترا بر نقصان حال قوم تو وقت گردانم و من ازین جلیه  
 همین مقدار مال را جمع کردم و آنجمله مال را حاضر کرده بفرعون مقرر فیض نمود و گفت که مرا  
 بر امور خود متولی نموده که این کافی خواهدی یافت پس ویرا متولی امور خود گردانید تا آنکه در  
 باسیرت حسنه با ایشان در ساخت و انتظام مصلحت لشکر و استقامت احوال رعیت بولجی نمود  
 و تا زمانه دور از هد ایشان متولی ماند تا آنکه کار وی همه در عدل و صلاح دیدند و چون فرعون مصر  
 وفات یافت ویرا بجایش فرعون نمودند یعنی پادشاه مصر که کان من آمره ماکان  
 یعنی بعد از پادشاه شدنش کرد آنچه کرد اندوختی خدای و قتل و سببی بنی اسرائیل و غیره و دور  
 زمان یوسف علیه السلام فرعون مصریان تمام داشت که فاصله در میان این هر دو  
 فرعون اکثر از چهار صد سال بود انته حکایت (۸۳) **هـ**

ز ذکرش چهارم بنوک قلم که اندک بود آنچه سازم رستم در کتب کثیره آورده چنانکه  
 در باب پنجم در فضول مناقب امام ذکر کرده شده که باری ابو جعفر منصور سلخ طلیده با امام <sup>حقیقه</sup> <sub>البویه</sub>  
 گفت که عنده قضا را قبول کن امام رض گفت مرا هرگز صلاحیت این امر نیست سلطان گفت  
 دروغ میگوئی که ترا صلاحیت آنست فرمود که اگر این قول حقیقه راست باشد پس تعجب است  
 که سلطان در غلوئی را قاضی میازد ورنه عدم یاقوت من ثابت گشت انتی پس از آن  
 واقع شد بر و سه رضی الله تعالی عناه و عنه آنچه واقع شد و شاید که همین در حق وی رض

در کتب کثیره  
 آورده چنانکه



بهتر بوده باشد تنبیه امام شترانی در طبقات کبری آورده که ابوحنیفه رضی بعد از وفات در خواب  
 دیده شد و از وی دریافت کرده شد که مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ فَقَالَ عَفَرْتُ فَقِيلَ يَا الْحَلِيمُ  
 فرمودند چه علم را بسیاری از شرم و آداب است و کم تر کسی بران قایم بوده باشد قَفِيلُ  
 قَتِيلًا ذَا عَفَرٍ لَكَ اللَّهُ مَفْرُودٌ بِوُقُوعِ مَرْدَمٍ دَرَمَنٍ بِخَيْرٍ بَالِيكِهِ دَرَمَنٍ نَبُذَ اسْتَمْتِ  
 لطیفه در حیات الحیوان آورده که یکی را از صحرانشینان یعنی خانه بدوشان خرتی و  
 سگ و خر و سوسه بود که آن خردوس ایشان را براس نماز از خواب بیدار ساختی و آن سگ  
 ایشان نمودی و آن خر براس آوردن آب و خیمه های ایشان مقرر بود تا آنکه روزی رو به  
 خروشش را در روبرو کرده که ایشان از آن کمال غلغله شدند و چون که آن فرقایت صلح بود گفت  
 شاید که در حق ما همین بهتر باشد و دیگر گرگی خردی را از هم دیدن آن نیکو و باز جهان کلمه زبان  
 را ند که عَدَسَى اَنْ يَتَكُونَتْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَعْدَ اَزَانِ اَنْ مَكَّ اِيشَان نيز بود باز جهان کلمه را اعاده  
 نوا آنکه شبی چون صبح میدیدگاه کردند همه صحرانشینان دیگر را از قرب جوار خود مبتلا به بلای عظیم یافتند که  
 پست دشمنان پیدا بر تنان اسیر گشته بودند و مجرای ایشان کسی دیگر از صحرانشینان در آنجا نمانده بود چون  
 نموده معلوم شد که بسبب نشانه آواز به خزان و سگان و خروسان که تر و ایشان بودند و شب تا جلالت  
 بغارت رفتند پس از مرگ جانوران خویش در تعجب افتادند و فَمَنْ عَرَفَ حَقِيقَةَ لَطْفِ اللَّهِ  
 رَاضِي يَفْعَلُهُ حَقَّ بَرِّهِ كَرَامَتِ اَزْ سِرِّ اَرَضِي حَقِّ تَقَالِي مَطْلَعِ گشت بر فعل و سبحانه و تقالی راضی شد  
 حکایت (۸۴) ۵ بعلم و ذکا گشته گشت نما ازان گشت تاسم امام انا  
 در عقود العقیان از انوفج القتال آورده که بارے دو کس امانت خود نزد صاحب حمام نهاد  
 براس غسل و حمام رفتند یکی ازان هر دو زودی غسل نموده از حمام بیرون شده آن امانت را  
 از صاحب حمام گرفته رفت چون آن دیگر از حمام بیرون آمد متاع خود نیز از وی طلبید گفت  
 که بشریک تو دادم صاحب مال بعد الت قاضی استفاضة نمود قاضی مودع را الزام مال وی  
 داد که چون هر دو مشترک نبود و بدیعت نهاده بودند و آن نیز ترا همچنان بهر دو کس واجب بود  
 آن مازم بهیبت زده نزد ابوحنیفه در رسید امام رضا و او فرمود که مدعی خود را بگوی که امانت  
 تو بود و پس میدهم اما نه ترا دادن نمی توانم شریک خود را بیار و امانت خود از من بگیر مدعی

در حکایت ۴۴ سالنامه

لطیفه در حیات

حکایت ۸۴ - امام رضا



بجوری ازان دعوی دست بردار گشت چنانکه در سیره النعمان گفته همواره کارگاهان  
 معنی شناس جواب شکست را از روی دانش حسب حال میداده اند لطیفه از پیشتر آنکه  
 در علم صرف تعبیر از حروف ثانیة ثلاثیة بقا و عین و لام مینایند و در رابعیه بلام تا نیسه  
 و در خامسیه بلام ثالثه و از حروف مزیده غیر اصلیه هم بدان حروف تعبیر مینایند چنانچه  
 ضرب بر وزن فعل است و ضارب بر وزن جناس پس تعبیر از استغفار  
 و افتقار با استفعال و افتقال تواند بود فکر در حروف کمره که بغرض الحاق زائد کرده  
 شده باشند که تعبیر از ان بهمان لام ثانیه یا ثالثه مانند حروف اصلیه مینایند و لهذا در شافیه گفته که  
 چون تاسی ثانیة جلیت یک برای الحاق به فیل یک گشته تعبیر از ان بوزن فعلیل  
 باشد فیعلیت چنانکه این را دانستی پستروا که از اساتذۀ خود شنیده ام و نیز با قدر  
 تغییر در حاشی شافیه هم درین مقام مرقوم است که بایامی سلطان زبان مجلس مباحثه علمی  
 در میان سید میرزا بهر وی روح و مولوی عبدالحکیم سیالکونی رحم منقد گشت مگر چونکه مولوی صاحب  
 موصوف را ذات طبع دینری فهم سید صاحب مدوح الیه معلوم بود و از پیش بینی خود  
 میدانست که در علوم متداوله عالیۀ منتحیان از جهت فطانت و ذکاوت وی باو  
 مقاومت نامکن بنا بر ان از حکمت عملی خود هم در ابتدا سے جلوس یکایک از مسئلۀ متداوله  
 بتدیان در اوزان صرفیه از سید صاحب روی سلطان پرسید چه میدانست که شیوہ  
 را بدین علم بتدیان چندان مداومت نباشد و گفت که وزن جلیتیت چیست چونکه  
 تاسی ثانیہ در حلیتیت زائد بود و از تحقیق مقام ذهن وی زایل و نیز این سوال را بزرگی  
 اطفال حل نموده در جوابش گفت فیعلیت یک از شنیدنش مولوی صاحب قسم  
 نموده از مجلس مباحثه برخاست و گفت خلاف قول صاحب شافیه جواب گفتی که وی در  
 شافیه چنین گفته وین شتم جلیتیت فعلی الا فیعلیت سید صاحب ازین در غیظ و غضب  
 آمده هم در چند روز شرعی بسیطر تمام شافیه تالیف نموده پیش مولوی صاحب فیستاد  
 در که غیبا جار بروی باشد در جوابش مولوی صاحب فرمود مشتی که بعد از جنگ بیا و آید  
 بکلی خود باید زد و تبلیغ در ابجد العلوم و نیز در حدائق الحنفیه آورده که تولد مولوی عبدالحکیم

تعبیر از زائد که مولوی عبدالحکیم نام است از پدری نام

تعبیر از حالات سید مولوی عبدالحکیم سیالکونی



صاحب تصانیف و در بلد سیالکوٹ از توابع صوبه لاهور واقع شده عالم فاضل و فاضل  
کامل فقیه محدث مفسر بالخصوص در علم منطق طاق و یگانہ آفاق بود صاحب تصانیف عالیہ  
و دی آن کسی است کہ پیشتر از ہمہ شیخ احمد سرہندی را رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ خطاب  
مجدد الف تانی یا نمود و شیخ احمد سرہندی رحمہ اللہ از آفتاب پنجاب لمقب فرمود و در بعد  
جہانگیر شاہ با فادہ و نشر علوم مشغول بود و دی استاد شہزادگان ست و در بارگاہ جہانگیر  
و شاہ جہان کمال عزت و توقیر میداشت چنانچہ شاہ جہان دو بار او را در میزان بنید و بہر تبت  
شش ہزار بابی بیضی روپیہ دی را عطا فرمود و نیز چند عدد قریہ ہار کہ محصول سالینہ از آن  
یک لاکھ و بست و پنجرار روپیہ میرسد بطریق جاگیر بوسے عنایت شدہ بود چنانچہ نسلا بعد  
بر او لاد دی برقرار ماند و بدان زندگانی کردی و بتدریس و نیز تصنیف کتب مصروف  
ماندی تا آنکہ در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و شصت و ہشت و یاد در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و نو و ہفت و در بلدہ  
خود بخوار حق پیوست شیخ حسن مادہ تاریخ وفات دی است رحمۃ اللہ علیہ  
و در ہر دو کتب کورہ آورده کہ میرزا ہد بن قاضی محمد اسلم ہر دی کاہی است  
تولد نشد و تہائی دے در ہند واقع شدہ تحصیل علوم از والد خود و نیز از دیگر علمائے ہند کردہ  
فاضل اجل و تجربیدل صاحب فن ثاقب و فکر صاحب آچنان بود کہ در تحقیقات گوی سبقت از  
سابقین در ربودہ و در حاضرین نظیرے میداشت در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و شصت و دو شاہ جہان شاہ  
اورا عمر و قایع کابل کرد و چون عالمگیر تخت نشین شد ویرا در سنہ ۱۰۹۰ محاسب عسکر خود مقرر نمود و بکمان  
بسبب خواہش دی صدارت کابل بوی تفویض فرمود کہ در اینجا ہنگامہ افادہ علوم گرم نمود و علم  
تدریس فنون برپا ساخت و کتب کثیرہ از تصانیف دی یادگار زمان است در سنہ ۱۰۹۰ ہزار و یکصد  
و یک ہجری وفات یافت فاضل ثانی مقابلہ مادہ تاریخ وفات دے است  
**حکایت (۸۵) ۵** ازین تیزغری شدی تیزبین کہ نامست چو اہ گشتہ پرتو گرین  
در سیرۃ النعمان و خیرات الحسان آورده کہ ضحاک مروزی خارجی کہ در خلافت بنو امیہ سردار خابریان  
و قابض کوفہ بود بارے با شمشیر ہای برکشیدہ در کوفہ درآمدہ حکم قتل عام داد ابو حنیفہ رض را خبرش  
شدہ در نیصے و روانی پیش ضحاک درآمدہ پرسید کہ بکدام جرم و تا فرمانی حکم بقتل ہمہ اہل کوفہ صادر شدہ



گفت که اینان همه مرتد شده اند امام رضا پرسید آیا از پیشتر دین ایشان دیگر بود که آنرا گذاشته  
 بدینی که هنوز بران قائم اند و آمدند و از دین سابق مرتد گشتند و یا از قدیم هم برین دین که حال  
 بمان استوار اند میبودند ضحاک گفت چه گفتی باز گو بار دیگر امام رضا بوضاحت تمام قول خود  
 را اعاده نمود ضحاک دانست و گفت بے شبهه این خطا از من است و آنچه کردم بجز آن  
 سیوف خود را و دنیاها کردند و اهل کوفه برکت انعام امام رضا از قتل و غارت نجات یافتند آنرا  
 و چنین مواضع مضطرب از دوات کیمیا خاصیت محققین بیدار مغزان لابدی است تا سر سخن دریابند  
 و در از تنی مغزان ظاهرین چه عقدی لایحل حل کرده شود چنانچه لطیفه در سبع سابل آورده  
 که زنی صاحب جمال را که در کمال اعتدال بود عزم ملاقات خویشان اتفاق افتاد برقع پوشیده برآپ  
 سوار شده روان شدند و بادیه بر سر راه درختی دیدند از گرمی هوا ساعتی زیر درخت آرامی گرفته برقع  
 را از روی برداشت اتفاقاً مسافرے را نظربه جالش افتاده بتلا گشت آن زن شیفگی و  
 آشفتگی آن مسافر را معلوم کرده برقع بر روی خود کشیده روان شدند و در روز سیوم چون مرا  
 کرد باز زیر آن درخت رسیدند و بمقامیکه آن مسافر نشسته بود قبر جدید را دیدند از حال این قبر  
 از کسی دریافت کرد چنان معلوم گشت که این قبر آن مسافر است که از دلوله عشق دمی جان خود  
 را در پس دے روان ساخت و بدو اهدا می نمود چون آن زن ازین ماجرا واقف گشت  
 سلسله پیوندیکه در میان حسن و عشق می باشد بجنبید از اسب فرود آمد و برقع از روی خود برانداخت  
 و آن قبر را در کنار گرفت و هم در قبرش خاکب شد بغیر از نیکه در قبر روزی یا تنگانی به پایا  
 گرد و از رفیقانش عزیمت نمود و در آخر آن قبر و اینکا فتند آن زن را در قبر یافتند مگر پیرایه آن  
 زن که در دست و پا و گوش و گردن وی بود در دست و پا و گوش و گردن آن مرد مسافر دیدند  
 تا آنکه سر را چشم محبوب و چشم آن محب صادق و نیز سرخی برگ تبول که بر لب معشوق بود بر لب  
 عاشق یافتند هر چند که جزیع و فزع نمودند و در دے نداشت بالاخر آن زیور بار را از دست پایا  
 و گوشش و گردن آن مرد بر گرفته و در آنجا دفن ساختند و روان شدند و نغمه مایه  
 من تو شد من تو من شدی من تن شد تو جان شدی تا کس گوید بعد ازین من دیگر م بود دیگری -

لطیفه زنی در برقع و عشق

حکایت ۵۶ - از امام رضا



در سبب القائل آورده که امام شعیب می گوید که از ائمه مشهورین دینی از اساتذۀ ابوحنیفه رحمه الله است قائل  
 که در نزد محبت که ترک کرده شود کفار لازم نمی آید روزی که ابوحنیفه رحمه الله با اساتذۀ خود شعیب در شتی  
 نشست بود ذکر این مسأله در میان آمد ابوحنیفه رحمه الله فرمود با خضر در ترک محبت بیکفاره لازم می آید  
 و اظهار کفار و غیره بواجب حق قائل درین آیت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا كُفُّوا عَنْهُمْ** گفت که این  
 من القول و س و س و س تصریح فرمود که ظاهر محبت است امام شعیب رحمه الله جواب داد  
 نتوانست ناخوش شده گفت **أَقْبَلْتُ إِلَيْكَ** آری علم گوهر  
 است از دل هر که تافت اسرار خفیه را در حبیب و دامان ظاهر بیتان انداختینه  
 لطیفه امام یافعی رحمه الله در وصف الریاضین آورده که روزی ابوالمعالی امام الحرمین که یکی  
 از اساتذۀ حجة الاسلام امام غزالی است بعد از نماز صبح در مسجدی درس میداد بعضی صوفیای  
 بروی گذر افتاد که با چند نفر از یاران خود بجای برای ضیافت میرفتند امام الحرمین  
 در دل با خود گفت که این فرقه را بجز از خوردن و نوش در قص شتلی دیگر نیست و قبح آن بیخ  
 اذان دعوت مراجعت نمود باز اتفاق مرور روی بر امام الحرمین افتاد و از روی پرسید  
 که ای فقیه چه میگوئی در حق کسیکه نماز صبح خوانده و در جنب است و در مسجد نشسته  
 درس علوم میدهد و شبیهت مردم میکند از شنیدنش امام الحرمین را یاد آمد که بر من غسل  
 بود بعد از آن ویران در حق صوفیه حسن اعتقاد پیدا گشت **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ**  
**فِي دُمُورِهِمْ وَاجْعَلْهُ لَنَا بِحُسْنِ خَلْقِهِ وَبِحُسْنِ كَمَا اخْتَلَفْنَا مَعَهُ الْكِرَامَ**  
**الطَّائِفِينَ بِذِكْرِ بَعْضِ أَحْوَالِهِمْ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ** بحسب یک نقل دیگر آنچنان  
 که بجز از تهدیه فی وجوب تقلید در کتاب دیگر نظر نیامده بنابراین بطریق الحاق آنرا نیز  
 در اینجا ذکر میکنم **حکایت (۸۷)** در تهدید آورده که بارے شخصی از امام رضا  
 پرسید که مژده پس افکنده انسان یعنی غلط چگونہ میباشد فرمود از پیشتر شیرین میباشد  
 پست ترش میگردد بعد از آن تلخ میشود آنمرد شوخ گفت که آیا تو اذن چکیدۀ امام رضا بحال  
 بردباری در جوابش فرمود نه بلکه از عقل چنان دریافته ام زیرا که در ابتدا برنجاست  
 مذکور گس می نشینند و گمان غالباً چیز شیرین دوست میدارند پست و ران کرم می افتد

در حدیث آمده است



## نقل دوم

بو تولد کریم اکثر وراثت بعد از ترستی میشود بعد از آن بیج حیوانی آنرا میخورد و معلوم شد که تنخ میگرد  
 و شخصی از امام ابو صفیہ رضی پر سید که در یکی از خانہ دار آذنی  
 بجزاتی میبود ناگاہ سگ از آن خانہ بیرون گشت کہ زبان خود را می لیسید و برد بان وی از جفرا  
 ظاهر بود بر حوالی طرف بر زمین نیز از جفرا تبید ابو پس حکم این جفرا چیست امام رضا از  
 پرسید کہ آیا کسی آن سگ را دهن انداختہ و در ظرف جفرا دیدہ است یا نی گفت فی امام  
 فرمود در جفرا از روئے افتاب پاک است آفر و گفت کہ این جفرا چگونه ظاهر باشد کہ صریح  
 رنگ دهن لیسیدہ از خانہ بیرون شد و بدہن وی نیز از جفرا آشکارا بود اتفاقاً  
 روزی شخصی مردی دیگر را قتل رسانید و سکتین یعنی پیش قبض و کارد را بر سینہ مقتول  
 گذاشت ناگاہ بہن پرسندہ مسألہ از انظر بگذاشت و از سینہ مقتول کارد را برداشتہ  
 نگریستہ باز بر سینہ مقتول نهاد مردم او را در وقت ہناون کارد دیدند و گرفتار نمودند  
 و پیش بہان حاکم آوردند تا آنکہ این مقدمہ با امام رضا سپرد گشت پس امام رضا از روئے پرسید  
 کہ آیا آنچنانکہ تو جفرا را بخش قرار دادہ بودی بہمان طریق فتویٰ در حق تو جاری گردد  
 و رویت را داخلی داوہ نشود و یا موافق مذہب من کہ بدون دیدن یقین حاصل نمیگردد  
 از شنیدنش آن مرد بقصور خود معرفت گردید و از انکار با قرار درآمد بعد از آن امام رضا از گرفتار  
 کنندگان پرسید کہ شاد ویرا پشیمان خود مرکب قتل دیدہ اید ایشان انکار نمود و ماجراے  
 پیش امام رضا ظاہر کردند کہ ویرا کارد بر سینہ مقتول بندہ دیدہ ایم و بس امام رضا فرمود کہ  
 ازین ق رقتل بروے ثابت نمیگردد و آن مرد را بہائی دادا ننتہ تمتمہ کتاب

در ذکر بعضی از لمحات این باب کہ مشتمل بر دو فصل است

## فصل اول

در ذکر بعضی از حالات امام المتقدین سند المتأخرین تاج السلا  
 سراج الفضلا معدن تفضلات آہی مخزن عنایات لامتناہی مفسر احکام شرعیہ مبیین  
 مسائل خفیہ ان مقتدای لاثانی آن لقب بہ الشافی آن زبدۃ ارباب تحقیق ان قدوہ حقا  
 تحقیق آن قاضی القضاۃ الاسلامیہ آن مجمع کمالات السیہ آن بری از تکلف تعریف

از امام

تمتہ کتاب لمحات این باب



حضرت امام ابویوسف الانصاری البخاری الکوفی رَوَّحَ اللَّهُ رُوحَهُ وَزَادَ  
 تَوْفِيقَهُ اذْکُتِبَ ذیل حالاتش بیان کرده می آید مقدمه هدایه و نیز بعضی شروح بر  
 و شرح و قایه و ذکر الدقائق تعلیق مجربات النبل حدائق الحقیقه تراجم حقیقه تفسیر کبیر تفسیر  
 فقره ذکره الاولیا خزینة الاصفیاء و انظار مع حوی بر سه سیه نعمان اخبار الجلال  
 و حیوة الحيوان و میری و غیرها - تام نامی ایشان یعقوب بن ابراهیم بن حبیب  
 بن خنيس بن سعد ثقیفه الانصاری صحابی است و سعد بن ثقیفه یکی از صحابه انصاریان  
 مشهور باد و خود که ثقیفه بنت مالک باشد از بنی عمر بن عوف و سی ابویوسف کنیت ثانی  
 لقب داشت از فرزندان ابی دجانه رضی انصاری است در کوفه در عهد هشام بن عبدالملک  
 در سال ۱۱۰ یکصد و سیزده هجری تولد یافته - امام اجل ثقیفه اکمل عالم ماهر - فاضل متبحر  
 حافظ سنن ماهر فن - حامل حدیث وثقه - مجتهد فی المذهب افقه - از اصحاب امام ابویوسف  
 و از همه مقدم بود و در مناقب صمیری آورده که امام ابویوسف رضی گفت که جد اعلا  
 من سعد بن ثقیفه در غزوه خندق بنظر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و خود  
 حدیث عمر و صفر سنی با کمال سرگرمی در جنگ کفار مشغول است آنحضرت صلعم ادر اطلبه  
 پرسید که نامت چیست عرض کرد سعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحق دینی عازم و که حق تعالی  
 کوشش ترا اسعد کند و سر و پیشانی تجرد مرا بدست مبارک مسح کرد که اثر آن مسح تا قیامت  
 در خانه ان ما خواهد ماند و حال ابویوسف رضی چنان بود که چون کسی با ابویوسف نظر کردی پیشانی  
 وی چنان لامع بنظر دوی در آمدی که گویا روغن مالیده است از اثر آن مسح و بعضی از اصحاب  
 و سبب اینکه بعضی از اولیات نیز بوی منسوب اند که پیشتر از وی نبودند چنانچه وی رضی اول  
 کسی است که تالیف کرد کتابها در اصول فقه بر مذہب امام اعظم رضی و مسائل مذہب  
 ابویوسف بر را ملا و نشر کرد و مذہب دیرا در اقطار عالم منتشر نمود و نیز و سبب رضی اول کسی است  
 که بلقب قاضی القضاة و افقه الفقهاء و سید العلماء لقب گشت و نیز وی رضی  
 اجل کسی است که لباس علما را باین هیئت میفرمود و قبل از آن لمبوس مردم بر یک وضع  
 بود هیچ یکی از دیگرے در لباس امتیاز نداشت طلحه بن محمد رضی گفته و سبب رضی مشهور الامر

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی  
 در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی  
 در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی

در ذکر فضائل امام ابویوسف رضی



ظاہر فضل افتخار اہل عصر خود است مقدم نشد اور احدی در زمان خود کسی را بر او  
در حکم و حکم و ریاست و قدر تقدیم نبود کما فی الاتحاف والحدائق و برہنہ و نیز در ہما نجات  
کہ امام احمد بن حنبل رحمہ اللہ یحییٰ بن معین رحمہ اللہ و علی بن مدینی رحمہ اللہ و معتز بودن امام ابو یوسف  
در نقل فی الحدیث با ہم سبب اختلاف نموده اند یعنی بر ثقت وی رحمہ اللہ متفق اند ابن عبد البر  
در کتاب لائتہائی فضائل الثلثۃ الفقہاء گفتہ کہ ابو یوسف رحمہ اللہ حافظ بود و نزد محدث حاضر  
بیشد بجاہ و یا شخصت حدیث از وی یاد می گرفت و از آنجا برخاستہ بر مردم اطمینان نمود  
و بود رحمہ اللہ کثیر الحدیث لکل من اتاح النبل للنواب و امام غزالی رحمہ اللہ گفتہ کہ در حدیث  
متابعت ابو یوسف رحمہ اللہ از ہمہ اولی است کذا فی الحدائق و در تذکرۃ الحفاظ بھی  
اور از حفاظ حدیث نوشتہ و در تراجم آورده کہ وی رحمہ اللہ صاحب حدیث و حافظ بود  
و امام مزی رحمہ اللہ کہ یکی از ارشد تلامذہ امام شافعی رحمہ اللہ است گفتہ کہ امام ابو یوسف رحمہ  
اتباع محدثین میکرد ہر اے حدیث و ابراہیم بن ابی داؤد از یحییٰ بن معین رحمہ اللہ روایت میکنند  
کہ میفرمود کہ در صاحبان راے کسی از وی تیز و اکثر از روے حدیث نبود و نہ اثبت یعنی  
ثقت از روے و نیز عباس از یحییٰ بن معین روایت میکنند کہ امام ابو یوسف رحمہ اللہ صاحب حدیث  
و صاحب سنن بود و امام احمد فرمود کہ روے رحمہ اللہ در حدیث نصف بود و دہمی نقل  
گفتہ کہ انما اکتب فی العلم والیت بآدۃ و ہر آئینہ ابو یوسف رحمہ اللہ را صاحب امام محمد رحمہ اللہ را  
تنہا تنہا در یک جزو مستقل ذکر نمودہ ایم لکن من المقدمہ وغیرہا و در برہنہ  
مبرہن ساختہ کہ روے رحمہ اللہ در علم تفسیر و متنازی و اشعار بکمال بود خاصہ در فقہ کہ در توجہ  
بود و منزلت عظیم داشت تا عابدین مالک رحمہ اللہ گوید کہ در میان یاران امام غفر رحمہ اللہ کسی مثل او  
نبود و صاحب جامع الاصول گفتہ بکان اماما عالما حافظا کسیرا  
القدر فقیہا فاضلا عظیم النحل فی الحدیث والفقہ انتی و باوجودیکہ  
بقضا اشتغال میداشت ہر روز دو صد رکعت نماز نافلہ میخواند چنانچہ ابن ساعہ رحمہ اللہ گفتہ  
وی رحمہ اللہ اولاً از اصحاب حدیث بود بعد از ان فقہ پیش عبد الرحمن بن ابی لیلی رحمہ اللہ نقل  
کرد بعد پیش امام اعظم رحمہ اللہ و بکمال فقاہت رسید گویند ثلث سال شاگردی ابن ابی لیلی رحمہ

در حفاظت و اول امام ابو یوسف رحمہ



کرده بود بعد و خدمت امام رضا پیوست و امام رضا در السبب تنگدستی صرعه چهارصد درم  
 داد و بعد از گذشتن مدتی صد درم دیگر داد و همچنین در هر مدتی مقداری انعام میکرد قبل  
 از اتمام درم اول در منتظم گفته که امام ابو حنیفه رضی شهادت میکرد که ابو یوسف از داناترین  
 مردم است نقل است که چون وی بسخن درآمدی مردم متحیر و بیوش میشدندی از دقت  
 و باریکی کلام او وی رخص گفته هفتده سال مصاحب ابو حنیفه رضی بودم که مفارقت نکردم  
 او را در هیچ نظر و اضحی و هرگز نماندی نکردم از فرض و نقل مگر که دعا کردم ابی حنیفه رضی را  
 لکل من برهنه سلیح حدیث از امام ابو حنیفه رضی و ابوالسحاق شیبانی و سلیمان تیمی  
 و یحیی بن سعد انصاری و سلیمان اعشش و هشام بن عروه و حبیب الله بن عمر العمری و  
 عطاء بن سائب و محمد بن اسحاق بن یسار و لیث بن سعد و طبقه ایشان دارد و امام  
 محمد بن حسن شیبانی نقیه و بشر بن الولید الکندی و امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و احمد بن  
 منیع و قلی بن جعد و محمد بن سماعه و معقل بن منصور و بشر بن غیاث مرسی و خلعت بن ایوب  
 و عصام بن یوسف و هشام بن عبد الله حسن بن ابی مالک و ابوالعلی رازی و بلال رازی  
 سماعت حدیث از او شنیده کرده اند چنانچه در احکام و حدائق است و زیاده از این غبطت  
 دینی گیر چه دلیل در کار است که ما نام احمد صاحب بیاض و یحیی ابن معین و دیگران حدیث از وی روایت  
 حدیث کرده اند و هر آن پایه که دیر از رخص در فقه بود از آن کسی را محال انکار نیست آنکه خود امام ابو حنیفه رضی را  
 بر کمال است اعتراف بود چنانچه باری می فرمایند که ابو حنیفه رضی بعد از شرف چون ایس آمد با هم را با خود فرمود  
 خصا خواسته اگر این شخص فایده هر آئینه عالم دنیا بیاورد چنانچه در اشباه و سیرالانسان  
 آورده و از افضلترین اوصاف حمیده ادیکه اینک به بارگاه سلاطین جبارانستند  
 بارون رشید اجرائی احکام مفروضه با کمال جرات و آدای کردی چنانچه در کتاب الخراج  
 جائز بر شیدینو لید که یا امیرالمومنین اگر برای انصاف رعایا در هر راه یکمهاره باری کردی  
 و فریاد مظلومان می شنیدی امید میکنم که شمار تو در آن مردم نباشد که ایشان از رحمت حجاب  
 میکنند و اگر یکد و بار در بار میگردی این خبر در تمام اطراف و کثافات مشهور شدی و جمله عالمان  
 از ظلم خود باز آمدندی بلکه اگر این خبر به محال و صوبه داران رسد که در همه سال باری بر سر

در احکام امام ابو یوسف

در احکام امام ابو یوسف



انصاف می نشینی پس ظالمان را گاهی جرات نشدی انجمنین الفاظ بغیر از قاضی القضاة  
 امام ابو یوسف دیگر کرا مجال بود که بهارون نویسد چنانچه در سیره نغان آورده و ما تملین است  
 آنچه در شهادت خلیفه رشید وزیر و س کرده چنانچه در لطف می آید انشاء الله تعالی  
 و در حدائق آورده که دس رض گفته که من در خدمت امام ابو حنیفه رض بیست و نه  
 سال بمانا همر روز علی الصبح میرفتم که نماز صبح من فوت نشد و در بغداد سکونت  
 اختیار کرده بود و قضاے بغداد در عهده خلفای عباسیه سپرد و س بود یکی همدی کسی  
 و همدو پسرا نش با دی و بارون رشید و رشید مکریم و اجلال ادب ساری کردی  
 و چون بارون رشید از لیاقت دی بخوبی واقف گشت اورا قاضی القضاة جمله  
 مالیک اسلامیة گردانید چنانچه در سیره است و در اتحاف آورده که در سنه یکصد  
 و شصت و شش قاضی شده بود و ازینجا معلوم میشود که مدت قضاے دس رض با شانزده  
 سال بود چرا که وفاتش در سنه بود چنانچه می آید چهل هزار احادیث موضوعه یا و سید  
 برائے احترام از این در مسائل پس ازینجا قیاس باید کرد که احادیث صحیح چه قدر یاد داشته  
 باشد چنانچه در حدائق و نور الانوار گفته و ملا علی قاری رض در حق و س رض نوشته که  
 بست هزار احادیث مشهوره ویرا رض یاد میبود و لابد می است این را از یادداشتن حاجت  
 نوارخ چنانچه در سلسله دوم گذشت پس احادیث صحیح غیر منسوخ را چه شمار می باشد و لهذا  
 آنکه حدیث نیز بر حدیث ذین وقوت فهم وی معترف بودند چنانچه امام اعظم رض که در آن  
 زمانه محدث مشهور بود بار س از امام ابو یوسف سئوال پرسید امام ابو یوسف گفت جو آ  
 آن دادم گفت این مسئله از کجا بیرون آورده گفتیم از ان فلان حدیثیه که از توشیده ام  
 و آن حدیث را پیش و س بیان نمودم گفت من این حدیث را یاد دارم قبل از آنکه ابوبن  
 تو مجتمع شوند یعنی قبل از عقد نکاح ایشان اما تاویل آن نشناختم مگر ایندم چنانچه در اتحاف  
 و حدائق و سیره آورده و در مدارک الحق از مسند خوارزمی بسند صحیح و متصل از امام  
 ابو یوسف رض آورده که دس رض میفرمود که امام المحدثین اعظم ملاقات من کرد و فرمود  
 که صاحب این فتوے یعنی ابو حنیفه رض خلافت میکند عید العیدین مسوئرا رض گفت که از و

در حدیثی نقل می شود

در حدیثی نقل می شود که در حدیثی نقل می شود

در باب امام ابو یوسف و امام حسن



پرسیدم در چه چیز ابو حنیفہ رضی عنہ مخالف وی است یفعمش رضی عنہ فرمود کہ عبد اللہ بن مسعود میفرماید  
 کہ بیع کنیزیک طلاق وی است و صاحب تو میگوید کہ بیع کنیزیک طلاق نیست پس کجاست  
 حدیث این گفتم انت حدّا ثلثنا عن ابراہیم عن اہلہ عن عاتبہ بنت ابی الدرداء  
 عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیر بریرۃ فلو کان بیع الامۃ طلاقھا لکون الخیرھا  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس اعش رضی عنہ فرمود یا یعقوب آیا این حدیث درین سالہ است  
 ابو یوسف رضی عنہ گفت بل اعش رضی عنہ فرمود کہ ہر آئینہ ابو حنیفہ رضی عنہ غیب می شناسد مواضع باریک  
 فقہ را دمی بیند آن را در مکاتہا سبب و پر ظلمت از کمال روشنی قلب خود حیث قال  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیر ما اخرج اتقی النفع او در برہنہ وحدائق آورده کہ حماد بن  
 ابو حنیفہ رضی عنہ میگوید کہ رونے پدرم ابو حنیفہ رضی عنہ در میان یاران خود نشسته بود ابو یوسف رضی  
 ازین دے و ز فرزند از بسیار وی رضی عنہ نشسته بودند و ہم در مساکہ مباحثہ ہمیکردند و ہر یک  
 از ایشان بر کلام دیگرے نقض وارد میکردی و تسلیم قول صاحب خود نمیکرد تا باہک  
 ناز را گفتند ہماندم ابو حنیفہ رضی عنہ دست خود بر زانوے ز فرزند زد و در اسے ابو یوسف رضی عنہ را  
 ترجیح داد و گفت ای ز فرطع میریاست آن شہرے را کہ ابو یوسف رضی عنہ در آنجا باشد  
 و روزے ابو طالب خال او در حلقہ ابو حنیفہ رضی عنہ درآمد و صاحب او مذاکرہ میکردند  
 می بیند کہ در حالت مذاکرہ امام ابو یوسف رضی عنہ با و از سخت بلند کلام میکرد از مشاہدہ این  
 حال ابو طالب خاموش شدہ بر سرے ایستاد آنچنانکہ معلوم وے نشد چون ساعت  
 برین رفت ابو حنیفہ رضی عنہ او را فرمود تفعل ما قیامک یعنی در آنجا چہ را  
 ایستادہ امیش بیا ابو طالب گفت تعجب می آید مرا از شدت صوت و نشاط وی مذاکرہ  
 علم و امر و رسوم را و دانست کہ وے و عیال وے چیزے خوردہ اند و ازینجا است کہ  
 امام ذہبی رضی عنہ گفته کشاف طیب الحلیہ پدر وے رضی عنہ فقیر بود و در مقدمہ  
 آورده کہ والدین وے رضی عنہ از تحصیل علوم و شغل آن او را منع میکردند و بسبب این  
 تخریص بر تحصیل مال و طلب معاش مینمودند و وے قول ایشان را درین باب تسلیم نکرد  
 تا آنکہ نفع داد او را حق تعالی بعلم و بلند کرد او را بدرجہ بلند در دین و دنیا و از کلام



اوست اَلْعِلْمُ شَيْءٌ لَا يُعْطِيكَ بَعْضُهُ حَقَّقَ لِعَظِيمٍ كُلِّ شَيْءٍ عِلْمٌ حَرِيصٌ اِست  
 که ترا چیزی نخواهد داد و تا وقتی که خود را به علم سپاری نکته در افتات از مقولات  
 ابن مبارک می آوره که وی گفته کَعَلَمْنَا اَلْعِلْمُ لِلدُّنْيَا فَكَأَنَّا عَلٰى تَرَاوُلِ الدُّنْيَا  
 و از بعضی بزرگان منقول است که میفرمودند برای هر غرض که باشد تحصیل علم باید  
 که علم بعد از حصول مرد را بسوی خود خواهد کشید قافم در برهنه آورده که خلف بن  
 ابوب ریح گوید که در سفر حج میرفتم و چند مشکل میداشتم نزد امام ابو یوسف رفتم در آدم  
 در هر مسأله که میگفتم وی رفع حل میکرد تا عجز دے در آمده در گوش او چیزی گفت که امام  
 از گفتن بسته شد گفتم چه شد فرمود که در خانه من دخترے تولد شده است و زن خشم  
 گرفت و از جنت شدت دختر گذاشته رفت با من چهار درم بود این پیر زن دادم که  
 برای آن حبیه گو سفندے خرد و به شیر آن دخترم را پرورد اکنون آمد و گفت که بکم آن  
 پنج درم نمیدهد و من درے ندارم این جنت دل من مشغول شد پس من صرعه در را  
 از کمر خود کشیدم و پیش وی نهادم و گفتم این حلال طیب است امام آنرا گرفت و  
 باز بعلم گوی مشغول شد و من از آنجا برآمدم و گفتم حلال است مرا که اکنون عظم کنم و پنج  
 رفتم چون باز گشتم یافتم که قاضی شده است مادر گوشه ایستادیم که از سرای خلیفه برآمد  
 و گفت یَقْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ کتاب الفرائج کتاب الامالی کتاب  
 النوادر از تصنیفات وی است کذانی الحدائق فقیه ابو اللیث سمرقندی  
 در بستان العارفین در بحث کتابت اَلْعِلْمِ آورده که کتابت علم حسن است نزد امام  
 محمد رحم و غیر حسن است نزد امام ابی یوسف رضی الله عنہ از جنت کامل بودن حافظه و  
 چنانچه وی رضای بارے مرا امام محمد را رضی الله عنہ در حق کتاب علم میبویشت در جوابش  
 امام محمد رضی الله عنہ فرمود که مرا خوف ذهاب علم است سخن را بنویس قلم بنویس  
 که از یاد مردم گریزد سخن و اما ابو یوسف پس او را چه ذکر است لَا اَنَّ اللّٰهَ  
 لَا يَكِلُ ذَنْبًا مِّثْلَ اَنْ يُّوَسِّعَ لَطِيفُهُ و هم در بستان در باب لرؤیا آورده که  
 با ابو یوسف رضی الله عنہ خواب پرسیده شد در جواب آن فرمود باش که تا از امر

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



بیداری فارغ شویم بعد از آن بکار و بارغواب شغل نمایم **در مقدمه** و غیره آورده که در وقت  
 رحلت میفرمود بهر چه فتوای داده ام برگشته ام الا آنچه موافق کتاب الله و سنت رسول  
 است صلی الله علیه و سلم **و در حدائق** آورده که خطیب بغدادی و غیره حسب قول  
 هر که فاضل تر محمود تر در حق امام ابو یوسف سخنان سخت و درشت نقل کرده است  
 مگر شک نیست در اینکه در توصیف و تعریف و تعلیم وی رضای بسیاری از علمای قول  
 و فضلاء ذوی العقول اکتفا نموده و از ذکر خیر و کتب مملو است پس از طعن خطیب  
 و غیره بآنکه نیست و کافی است ترا بر آری رد کلام طاعنین مایه بودن آنکه دین اول  
 مانند احمد بن حنبل رحمه صاحب مذہب و یحیی بن معین و علی بن مدینی و چنانچه گذشت **لهذا**  
 نواب در اتحاف النبلا براه انصاف رفته و گفته که خطیب بغدادی در تاریخ الفاظ را  
 در حق و سب و رذ و ذکر کرده که گوش از شنیدنش می رسد لهذا ذکر آن ترک نموده شد  
**و در حدائق** از تاریخ ابن خلکان و در برهنه از مختصر شعبی آورده و گفته که امام  
 ابو یوسف رحم مقتضی مناجات کرد آلهی میدانی که در هر حادثه نظر بکتاب تو میگردم  
 و اگر در آن نمی یافتم نظر در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگردم و اگر در آن نیز نمی یافتم  
 نظر در اقوال صحابه و رض میگردم و اگر نمی یافتم ابو حنیفه را در ضعیف و جبر میگردم میان خود و تو  
 آلهی میدانی که هیچ ضعیف و قوی پیش من خاصه نکرده مگر آنکه دنیا بر آری کرده ام و دل من مال نشده است  
 بقوی آلهی اگر چنین است بیامرز و بروا **تیر خن** فرمود که جوادی را با خلیفه هارون خاصه شد و من نیستم  
 که خلیفه را بگویم که برابر جوید شود لیکن جوید را گفتم که با خلیفه برابر نشیند که در عدالت کسی را بر کسی تقدم نیست اینجا  
 شاه و گدایا برابر اند **راقم الحروف** صلح الله حاله بگوید آنچه فرمود آلهی اگر چنین است  
 بیامرزید آن سبب فرمود که از احادیث صحیح و مرویات صحیح مانند قصه سبب نفر در غار چنانچه  
 در بخاری است و غیره ثابت است که بموجب **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** توسل از  
 اعمال صالح بسیار مرغوب حق تعالی است **فاقم** در برهنه از نظریه و تخلص الحقایق  
 آورده که ابن ابی عمیر بن الجراح گفته که یکی از کبار اصحاب عطاء بن ابی رباح رحمه تمیز این عباس بوده  
 رضی الله تعالی عنهم و مخصوص بود بعلم مناسک گوید که بعد از آنکه امام ابو یوسف رحمه در حالت

در حدائق



آخر نزدیک وی رض در آدم دوس در غایت مرض بمیوش بود چون چشم بکشد و مرادید  
 و پرسید که رمی پیاده فاضلتر است یا سواره گفتم پیاده و رض مرا تخطیه کرد باز گفتم  
 سواره هم تخطیه کرد پسر فرمود آنچه بعد از دفعه است پیاده فاضلتر است والا سواره یا  
 چنین فرمود هر آن رمی که بعد از ان نیز رمی دیگری باشد پیاده فاضلتر است ورنه سواره  
 روآل هر دو یکی است پس وداع گرفتم چون پیش در وی رض در آدم شور و شغب  
 زنان شنیدم که جان امام رض بر حمت جوار حق تعالی بویست تعجب نمودم از حرص  
 وی رض بر علم در مثل اینچنین حالت و اگر چیزی از مذاکره علم فاضلتر بودی امام رض  
 در خیالت آنرا برگزیدی فائده در فضیلت علم بناسبت مقام و رتبت  
 دارمی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مروی است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يجلس في مسجده فقال لاهلها على خير واحد من افضل من صاحبها اما هؤلاء فقد  
 الله ويحبون اليه فان شاء اعطاهم وان شاء منعهم واما هؤلاء فيتعلمون  
 الفقه او العلم ويعلمون الجاهلون فهم افضل وانما بايعتكم  
 مسلما فجلس فيهم يعني بارے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 در مسجد نبوی بر مردم مجلس گز کرد و فرمود که این هر دو بر سر نیکی اند لیکن  
 یکی از ایشان افضل است از آن دیگری چنانچه جماعتیکه میخوانند خدا را و در غایت میکنند  
 بسوے او اگر خواهد خدا مطلوب ایشان بایشان بخشد و اگر خواهد محروم سازد ایشان را  
 و اما مردم مجلس دومی که در علم مشغول اند می آموزند فقه را یا چنین فرمود علم را دمی خوانند  
 جهلا را پس ایشان افضل اند و هر آئینه فرستاده شده ام من تعلیم دهنده پس خود نیز  
 در آن مجلس نشست و در ترمیمی بروایت ابو هریره رض آورده که لا یجتمعان  
 فی منافعین حسن من من و لا فقه فی الدین یعنی دو وصلت اند که  
 در منافع جمع نشوند یکی نیکوئی دوم فقه در دین و در مسلوۃ بروایت حضرت عی  
 آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود یحکم السجل الفقهی فی الدین  
 ان احبتم اليه نفع وان استغنی عنه فاعنی نفسه یعنی خوب است

فائده در فضیلت علم



مرد فقہ در دین اگر احتیاج کرده شود بوی نفع میدهد و اگر بے پروائی کرده شد از دین  
 نیز بے پروا سازد نفس خود را و در دار قطنی و بیعتی هر دو آورده که آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم فرمود مَا عَبَدَ اللَّهُ تَعَالَى بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فَقْدِ  
 فِي الدِّينِ وَلِكُلِّ شَيْءٍ عِمَامَةٌ وَعِمَامَةُ الدِّينِ الْفَقْهُ يُعْبَدُ بِهَا  
 کسی حق تعالی را بخیریکه بهتر باشد از نقابت فی الدین و در هر چیز راستو  
 می باشد و ستون دین من نقابت است و در احیای علوم است که فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مَنْ تَفَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَفَاهُ اللَّهُ  
 تَعَالَى مَا أَهَمَّهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَاسِبُ يَنْهَى كَيْدَ دِينِ خَدَا  
 عزوجل تفقه نمود مقاصد و ادق تعالی کفایت میکند در رزق میدهد و از انجا که گمانش  
 نباشد انتی الحاصل در برهنه آورده بروزیکه امام ابو یوسف رضی الله عنہ بر حمت حق پیوست  
 عباده بن العوام گفت که امروز چنان سزاوار است که اهل اسلام میان خود  
 تعزیه کنند کما فی الملتقط للمؤلف

۲

احادیث  
 حدیث  
 صحیح  
 بخیر

در زمانه شل یوسف اگر چه آدم می نباشد	لیک هر ش میاید در چه وزندان مقامی
ز دست حسان شوم آن صدیق یوسف	گسه مجروح گرگان که گزینده غلامی
چون بصری شد همان یوسف منادی حیثیت	ابو یوسف بنزد هم و هر هم گشته بدای
ز نیرنگی زمانه چشم انصاف چه میدارند	که دانا ز هر مینوشد بجای باده جای
ز موت دیگران چون قصه میخواند جلیل	ز مرگش نیز روزی در دهر دوران لطیفی
یکی را از اعدای امام رن که نماز جنازه دوسه	رض حاضر نشده بود بر روز دیگر محزون و شین
دیدند بر سیدنش گفت دوش امام رن را در خواب دیدم در بستانها آراسته و موضع	پاکیزه که بکمال زینت پیراسته است گفتم که این کرامت اورا بچه سبب حاصل شد گفتند بسبب
صبر و تحمل دوسه بر شقت قلم علم کانی الترفیف گویند که بر روز و قات امام رن شیخ	معروف کرخنی رن بعد از نماز فجر کسه را تعین کرد تا بخانه امام ابو یوسف رضی الله عنہ رود و خبر جنازه
شریف ایشان بیار و آنکس چون بنزل ایشان رفت از دحام عجیب غوغای غریب	



وید و فرصت آن نیافت که باز گردد تا آنکه جنازه امام رضا را گذارد و بعد از آن خبر شیخ رسانید  
 شیخ بسیار متأسف و متألم شد پرسیدند که آیا تا سفت میکنی برفوت جنازه مردی از  
 اصحاب سلطان که قاضی بنده در غبت در دنیا نموده گفت شب در خواب دیدم  
 در بای بهشت کشاده اند و من اندرون شدم می بینم که در گاه بلند و پایگاه ارجمنده  
 و دران انواع باغها و اجناس نعمتها موجود و حوران و غلمان همه منتظر و او را آرایش  
 و صفاداده اند پرسیدم که این از ان کیست گفتند که امروز امام ابو یوسف قاضی رضی کی  
 گفت سبحان الله چه سبب مستحق این کرامت شده گفتند بسبب تعلیم او مردم را علم  
 و صبر کردن او برای ذای ایشان که فی الطبقات حق اینک امام ابو یوسف علم را  
 در کمال مشقت و تنگدستی حاصل کرده بود چنانچه از ابو طالب خال دی و نیز تیمار خوری  
 ابو حنیفه رضی را و معلوم شد و نیز در لطائف دی از تفسیر نقره می آید انشاء الله تعالی  
 مگر اثر مرتب بران در دنیا و آخرت با حسن الوجوه یافت اللهم كما رزقتنا علما  
 نافعاً غیر مصماً بحجرمة نبینا محمد بن المصنحار و الیه  
 فاصحابه الاخیار و علما کما سادات الابرار و احشربنا  
 معهم یوم الفکر الی دار الفکر و وفات ایشان رضی بمرهفت و سالگی  
 بحالت عده قضا در خلافت رشید بروز پنجشنبه اول وقت ظهر پنجم ربیع الاول چنانچه  
 در مقدمه و محتاج است یا ربیع الآخر چنانچه در برهنه و حدائق و غیره است ۱۸۲  
 و ثمانین و مائة بوده است و در وقت وفات وصیت کرد که چهار صد هزار  
 درم را بحتاجان که مظهر و مدینه منوره و کوفه و بغداد داده شود چنانچه در سیر القمان  
 ابو یوسف آن نبی علم و عمل فقیه معظم امام اجل سعید ازل بودیشک از ان  
 شده سال فوتش سعید ازل ایضا ابو یوسف آن یوسف بن جلی و لی جهان مقتدا و زمان  
 خرد گفت و شش سعید ازل و لم گفت عابد ولی جهان ایضا آن امام خلق مقبول آله  
 جنت یوسف نبیه اهل قنین باه دین گویند بنی ان تولید و سال تحلیش امام اهل دین  
 بد آنکه در سال تولید ایشان سه روایت است یکصد و ده و یازده و سیصد و

نورانی



مگر اهل تحقیق بطرف سیزده رفته اند چنانچه در اول فصل نوشته شد و در سنه وصالش و قول  
یکصد و هشتاد و دو<sup>۱۸۲</sup> یا یکصد و هشتاد و یک<sup>۱۸۱</sup> و آنچه بعضی سن وصال ایشان یکصد  
و نود و دو نوشته غالباً از سهو کاتب باشد که آن تاریخ وفات پسرش یوسف چهارم باشد  
نه امام ابویوسف رضی چنانچه در احوال النبیل آورده که پسرش یوسف رضی هم نظر در رای  
و فقه کرده بود و حدیث از یونس بن اسحاق سیمی و سری بن یحیی و غیره شنیده و فقهی  
جانب غربی بغداد در حیات پدر خود بود و در مدینه منصور با مریارون رشید نماز جمعه با هم  
گذارده و تا وفات قاضی ماند ملک هوفی رجسته<sup>۱۹۲</sup> انتنیت تسعین فائده یغلا د انھی والله اعلم

## تمت در لطائف منقولہ

### از امام ابی یوسف رضی

**لطیفه (۱)** در حیات الحيوان علامه و میری فی بحث البغل آورده که شخصی نزد ابویوسف  
می نشست که خاموش و چیزی نمی گفت روزی ابویوسف از او پرسید که چرا چیزی  
نمی گویی گفت یا امام ما بای مرا بتائی که صائم کی افطار میکند فرمود و قتی که آفتاب غروب  
گردد آن مرد گفت اگر آفتاب تا نصف شب غروب نکند چه کرده شود از شنیدنش امام  
را خنده گرفت و فرمود که هر آئینه مصیب بودی تو در خاموشی خود و خطا کردم که از تو  
استدعای حکم نمودم **فائده** و بهم در حیات آورده است که شخصی نزد امام شعبی  
خاموش نشستی روزی امام شعبی<sup>رضی</sup> او را فرمود که چرا شکر ریزی نیفرمائی و با با سخن گفتن  
در نمی آئی گفت **أصمیت فأسلمت و استمع فاعلمت و هر آئینه بهره مردم در گوش دی است**  
مرا و او در زبان نیست مگر از **الطیفه (۲)** تفسیر کرده است که روز نزدیک مالون رشید  
جمع علمای نامدار و فقهای کبار موجود بود و امام ابویوسف<sup>رضی</sup> نیز حاضر بود شخصی حاضر کرده شد و دیگر بے  
دعوی بر مال نمود که درین شب می از خانه من آن برده شخص نیز بر خد مال می عزت نمود و آن جمع  
فقها بقطع دست وی متفق گشتند امام ابویوسف<sup>رضی</sup> فرمود که بروی قطع نیست گفتند چرا  
فرمود زیرا که وی مقرر با خد مال گشته نه بدزدی کردن و در اخذ مال حکم قطع لازم نمی آید

در ذکر امام ابی یوسف رضی

در ذکر جمیع حالات امام

در ذکر جمیع حالات امام

در ذکر جمیع حالات امام

در ذکر جمیع حالات امام

در ذکر جمیع حالات امام



آنکه فقها قول دے رارض تصدیق نمودند باز مدعی بروے دعوے دزدی نمود و مدعی علیه  
 نیز اقرار بران کرد هر سه بالاتفاق گفتند که الحال واجب گشت بروے قطع چه دے مقر  
 بدزدی گشت ابو یوسف رخصت گفت کہ نے فقہا گفتند کہ هنوز وجہ عدم قطع چیست فرمود کہ وی  
 اگر چه مقر بسرقة گشت مگر این اقرار دے بعد از ان است کہ بروی ضمان مال بسبب اقرار  
 دے براخذ مال غیر لازم گشته است و قطع ید ساقط شد و بعد از ضمان شدن دے م  
 مال غیر را اقرار کردن بسرقة این حیلہ است از دے برائے اسقاط ضمان از خود پس این  
 اقرار دے مسموع نباشد از شنیدنش ہمہ علماء از تجرد دے تغییر گشتند مکتبہ مولانا مولو  
 محمد اشرف علی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ مکتبہ را بر حاشیہ مسودہ این لطیفہ تحریر فرمود و  
 بمن داد آن اینکه دو کس یعنی یکی مرد و دیگر زن نے را پیش قاضی آورند کہ این ہر دو  
 را از اردو دست از فلان مکان برآمدہ دیدہ ایم دران مکان دیگر ہیکس نبود پس  
 حکم برجم شان باید کرد قاضی فرمود تا چہار نفر گواہ بر رویت زنائے ایشان نیاسند  
 رجم روا نباشد یہودی کہ در آنجا بود این کیفیت را دیدہ قانون اہل اسلام را ضعیف  
 دانستہ غندیہ قصار ابعدا از چندے ہمین معاملہ آن یہودی را پیش آمد کہ در خرابہ ہا  
 حاجت رفتہ میخواست کہ بشنید و اتفاقاً از جانب دیگر ہمین ارادہ زن نے نشستن میخواست  
 آن مرد از خوف تحت از اردو دست مضطربانہ از در برآمد و بچہنیں آن زن ترسیدہ  
 از اردو دست از در دیگر برآمد مردم این معاملہ را جانینہ نمودہ ہر دو را گرفتہ پیش  
 قاضی بردند فرمود تا چہار کس بر زنائے ایشان گواہی نہ بہند حد جاری نشود انگاہ  
 آن یہودی محققہ قوت قانون اسلام شدہ مشرف باسلام گشت لطیفہ (۳)  
 در مرقات شرح مشکوٰۃ و نہایہ و کفایہ شروع ہدایہ و مخلص الحقائق آورده کہ بارے  
 امام ابو یوسف رخصت با بارون نزدیک امام مالک رضہ در آمد و از دے از مسألہ سجدہ  
 سہو نماز پرسید امام مالک رخصت فرمود اگر سہو از نقصان است در نماز سجدہ قبل از سلام  
 باید چہلین سجدہ برائے جبر آن نقصان است و اگر سہو از جہت زیادت باشد در نماز  
 پس سجدہ بعد از سلام ادا باید نمود چہ این برائے ترغیم شیطان است ابو یوسف رضہ از دے



پرسید کہ چہ میگوئی در حق کسیکہ ازوے در یک نماز زیادت و نقصان ہر دو ہم آید در  
 جواب خاموش ماند امام مالک رضی ابو یوسف رضی گفت الشَّيْخُ ثَاوَةَ مَحْطَى وَثَاوَةَ  
 لَا يَصِيدُ يَعْنِي كَمَا هِيَ عِلَامَةٌ كَمَا هِيَ خَطَايَا مَكْنُونَةٌ وَكَأَنَّهُ بِمَطْلَبِ نِيرِ سِدَامِ مَالِكٍ  
 فرمود کہ من مشایخ خود را برین یافته ام و گمان برد مالک رضی کہ ابو یوسف مراجعین  
 گفت کہ شیخ گا ہی خطا میکند و گا ہی میرسد مکتہ در حیات آورده کہ روزے  
 جوانی نزد امام شعبی رضی سخنے گفت امام شعبی گفت من گا ہی نشینده ام آنچه تو  
 گفتی آن جوان گفت کہ آیا ہمہ علوم را تو شنیدہ شعبی گفت نے جوان گفت کہ بعضے  
 علوم را شنیدہ باشی گفت بلی جوان گفت کہ سخنے ناشنیدہ مراد ان علوم گردان  
 کہ آنرا شنیدہ از شنیدنش امام شعبی حیران ماند لطیفہ (۴) دسترط  
 فی کل فن مستطرف مطبوعہ مصر و نیز در حیات الحیوان با قدرے اختلاف باہمی آورد  
 کہ ما حصلش اینکه یحیی بن اکثم و یا عبدالرحمن بن مسهر بر اہل جبلہ یا بر قریہ مبارک نام  
 کہ در میان بغداد و واسط واقع است قاضی بود پس از رفتن خلیفہ رشید بسوے بصرہ  
 واقف گردید بیا شنندگان آنقریہ گفت کہ پیش خلیفہ رفتہ تعریف و توصیف مرا بیان  
 کنید ایشان وعدہ دادند چون رشید در موضع حراقہ رسید اہل قریہ از ایفای وعدہ  
 باز ایستادند قاضی مذکور ریش خود را شانہ کردہ و عمامہ بزرگ بر سر نہادہ و احسن  
 جامہ را در بر نمودہ با خلیفہ ملاقات کرد در حالیکہ امام ابو یوسف رضی نیز ہمراش بود گفت  
 کہ خوب است از قصۃ قاضی ماکہ انصاف نمود در میان ما و حیان و جنین افعال  
 نیک در میان ما کرد و ثنائے نیک بر نفوس خود نمود بعدہ بجای دیگر رفتہ دہان قول  
 بر خلیفہ و ابو یوسف باز خواند از شنیدنش رشید با ابو یوسف رضی مکرریتہ گفت یا یقوب  
 قاضی موضع فلان را کسی نمی ستاید الا ہمین یک شخص پس نشست است این قاضی و  
 چون ابو یوسف رضی بسوے مے نگریتہ ویرا شناخت اورا خندہ گرفت خلیفہ گفت  
 از چہ خندہ گرفت ترا فرمود یا امیر المؤمنین عجب این است کہ ثنا گویندہ بر قاضی خود جان  
 قاضی ست کہ ثنائی خود نمود میکند خلیفہ را نیز خندہ گرفت و گفت هَذَا أَظْهَرُ مِنَ النَّاسِ

این  
 است

این  
 است



هَذَا لَا يَحْتَرُ إِلَّا بِكَ اِذَا جَاءَ نَحْرُ دَرَجَاتٍ اسْتَوْدَعْتُكَ خَلِيفَةً بَعْل  
 دے حکم نمود و اللہ اعلم لطیفہ (۵) در مستطرف آورده کہ بارے متنازع نمود  
 بارون رشید و زبیدہ خاتون و قاضی ابو یوسف رضی را حکم نمودند در نیکه فالودہ بہتر  
 یا لوزینہ ابو یوسف رضی فرمود کہ من قضایا غائب نیکم و اجزای حکم بر غیر حاضر نمی نمایم  
 خلیفہ حاضر آوردن فالودہ و لوزینہ حکم نمود تا آنکہ ہر دو را پیش قاضی ہما ندیش شروع  
 نمود ابو یوسف کہ بارے از فالودہ میخورد و بار دیگر از لوزینہ تا آنکہ ہر دو جام را تا نصف  
 رسانید چون سیر گشت فرمود یا امیر المؤمنین من ندیم ہیج کی را ازین ہر دو بہتر و  
 اعدل از ان دیگر چہ ہر گاہ کہ ارادہ کنم کہ حکم نمایم بر اے یکے آن دیگر حجت خود را بہ  
 پیش من آرد لطیفہ (۶) در خیرات الحسان و نیز سیرۃ النعمان آورده کہ یحیی بن  
 سعید انصاری در کوفہ قاضی بود و در بار گاہ منصور عباسی اعتبار بسیار و مرتبہ عالی  
 می داشت باز ہم در کوفہ افتاد و قدر دے بآن مرتبہ غیر رسید کہ امام ابو حنیفہ را راضی بود و  
 را از ان تعجب می آمد و میگفتی کہ اہل کوفہ عجیب مردم سادہ دل اند کہ تمام شہر با شاکر ہما  
 شخصے (یعنی امام) حرکت میکنند و انکار می نمود از اجماع اہل کوفہ بر اے ابو حنیفہ  
 دے ابو حنیفہ رضی ابو یوسف و زفر و دیگر چند تلامیذ متاخر خود را بر اے مناظرہ پیش  
 قاضی موصوف فرستاد امام ابو یوسف تقریر مناظرہ در ہمین مسألہ آغاز نمود و از دے  
 پرسید کہ اگر غلامے در میان دو شریک مشترک باشد و یکی از انان عتق حصہ خود را  
 از ان غلام میخواد قاضی یحیی گفت لَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَصْرَحَ بِهِ وَ هُوَ مَتَّعِي عَنْهُ چہ در حدیث  
 است لَا تَصْرَحُ وَلَا تَصْرَفُ یعنی کاریکہ از ان کسی را ضرر دے میرسد جائز نیست و  
 در صورت مذکور چونکہ شریک دوم حاضر بہست لهذا عتق شریک اول جائز نیست ابو یوسف  
 گفت اگر شریک دوم حصہ خود را آزاد نماید گفت این عتق جائز گردد ابو یوسف رضی گفت  
 کہ از قول خود مخالفت نمودی چہر آنکہ نزد شما چونکہ از اعتاق شریک اول بندہ آزاد  
 نمیشود بطوریکہ غلام بود همچنان غلام ماند حال آنکہ از اعتاق شریک دوم چگونہ آزاد  
 گردد از شنیدنش قاضی یحیی ساکت ماند و مناظرہ ایشان منقطع گردید لطیفہ (۷)

خلیفہ ہذا امام ابو یوسف

امام ابو یوسف

تتمہ کتاب



در حلبی حاشیه شرح و قایه آورده است که بارے امام ابو یوسف رضی با رون رشید کج رفت و در مکة  
مخلفه همراه خلیفه رشید نماز قصر بخواند و بعد از سلام دادن بدو رکعت بپاخواست و فرمود یا اهل مکة  
شما نماز خود را تمام کنید که ما مسافر ایم شفعه از اهل مکة در نماز خود را و اجواب داد که نحن افقہ  
صنک و احکم جلدک اصنک یعنی ما از توفیقیه زیاده تریم و خوب میدانم این مسئلہ را از تو  
امام ابو یوسف رضی فرمود سبحان الله چه خوب که دعوی فقاہت کردن و باز در نماز سخن گفتن

نه بیندعی جز خویشتن را + که اید بدو بپنداردیش نکته در متخلص در بحث امامت

اعرابی آورده است که مکره است امامت اعرابی زیرا که جهالت و ایشان غالب است نقل است  
که یکی از اعراب در نماز مغرب در پس امامی افتد انموده آن امام بعد فاتحه این آیت خواند الا تحراب  
استلک محمدا و ایضا فاقا الایة ترجمه اش اینکه بادیه نشینان عرب سخت ترند از دے کفر

و اتفاق و ایشان سر او را ترند با آنکه ندانند اندازهای چیزیکه خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبر خود از قراین  
اوسن شرع و الله رسولک حکیم از حسینی چون آن اعرابی از امام خود این مذمت در حق خود شنید  
از نماز برگشت و چو بدستی گرفته بدوش امام زد پسر باز اقتدا بوسی نمود تا آنکه امام بدین آیت رسید

و من الا تحراب من یسوء من ید الله و لیوم الا حذر الایة یعنی و از اهل بدگسان  
هستند که میگردند بخدا و پروردگار پسین و فرامیگیرند آنچه نفقه میکنند اسباب قریب نزدیک خدا امر او  
آنست که وسیله میسازند صدقات را برای قرب الکی انتهی از تفسیر حسینی از شنیدن این کلام

از آن امام آن اعرابی در نماز خود بامام جواب داد نفعک عصائی یعنی یک عصای  
من در نفع رسانید - لطیفه (۸) علم و عمل به نباشد هنر از آموختن داری بدانش

خود مقدمه باده مذکور است و نیز در حیات الحیوان از تاریخ بغداد و در برهنه از ترمذی و در الح لیل  
عربی از ابو المعانی آورده مگر در بعضی امور هر یکی را از دیگران قدری خلاف است چنانچه در  
برهنه این حکایت را بهماریه زبیده خاتون منسوب ساخته و قیس علی هذا بهتر حال تا

بهمکان بیا نش اینک عیسی بن جعفر بر یکی که وزیر بارون رشید بود شبی بار رشید یکجا بود رشید و پیرا  
گفت که ما خبری رسیده که فلان جاریه خریدہ دمن از مدتی آنرا میطلبیم که دلم بر حسن دے کمال  
خفیفه است پس آنرا بمن بفروش عیسی گفت نفروشم آنرا یا آید المؤمنین بارون گفت

نکته جهالت در ستاوردن امامت است

نکته امامت کمال ادب است



پس آنرا بمن هبه کن گفت آنرا هبه نیز نمیکنم رشید گفت که زبیده بر من بسته طلاق مطلقه است که اگر  
یکی را ازین دو امر کنی و ترا بقتل تراسانم عیسی نیز قسم خور که اگر من این کنیز را بفروشم یا بخشم کل مال  
من صدقه است و هر ملوک من آزاد است و زخم بر من بسته طلاق طلاق است بعده چونکه ایشان هر دو  
ازدواجی خود بهوش آمدند دانستند که هر آئینه ما هر دو در کار بزرگ در آمده ایم و عاجز شدند از تدبیر حله  
و پنج صورت مخلصی ندیدند رشید گفت این حادثه ایست که بجز از ابو یوسف کسی حل آنرا نمیتواند  
پس دیر اقامه در آن نیم شب طلبید چون قاصد رشید نزد امام رسید در حالت فرج و خوف از فرشت  
خود برخاست و بر اختر خود سوار شده غلام را گفت که تو بره بغله همراه خود بیا شاید که علف کفایت  
نکند و چون در دار الخلافه در آیم تو بره به پیش بغله بنه تا آنکه من از آنجا بیرون آیم و قتیکه ترسان پیش  
رشید رسید رشید برای وی پیاخواست و بر سر خود ویرانه جای داد و بجز از ابو یوسف کسی دیگر را  
بالای تخت همراه خود نمی نشاندی ابو یوسف گفت چون نزد خلیفه در آمدیم دیدم که رشید شسته است  
و ازین دس عیسی بن جعفر بر یکی است سلام بخلیفه کردم و شستم رشید گفت گمان می برم که بخیات  
رسیده باشد که تا مرا می ترسانم گفتم بی بخدا بلکه پس ماندگان مرا نیز همین فلن پیدا شده ساعتی خاموش  
ماند بعده گفت میدانی که برای چه ترا طلبیده ایم گفتم بی گفت برای آن ترا طلبیده ایم که ترا گواه  
میسازم برین شخص برینکه نزد وی کنیز کی است و من از وی میخواهم که آنرا بمن هبه کن ورنه بفروش  
وی از هر دو انکاری آورد و بخدا اگر این شخص ازین دو یکی را بعمل نیارد هر آئینه ورا بقتل خواهم  
رسانید امام ابو یوسف گفت که بسوی عیسی نگرسته گفتم که مرتبه جاریه نزد تو تا بچه مرتبه رسیده است  
تا که از امیر المومنین آنرا باز میداری و جان خود را برای آن در محل خوف شدیدی اندازی و بهر حال  
این جاریه از دست رفتنی است عیسی گفت جلدی کردم بر اے خود تو پنج پیشتر از آنکه شناسم  
آن چیز را که بر من می آید گفتم آن چیست گفت که من نیز قسم خورده ام بطلاق و عتاق و تصدق بودن  
بجایع مآمل که اگر این را بفروشم یا بخشم رشید بطرف من نظر کرد و گفت که از برای این مسئله  
بیجا پنج ترا طلبیده ایم درین باره چیزی مخلصی میدانی گفتم بی که این مسئله از همه آسان تر است  
گفت چگونه گفتم که عیسی را لازم که نیمه کنیز را بر تو هبه کند و نیمه اش را بر تو بفروشد پس گفت  
عیسی چنین که نه همه کنیز را بر تو بخشید و نه همه کنیز را بر تو فروخت نمود و درین صورت نه محنت دی لازم می آید



و نه حث تو عیسی بسو یم نظر کرده گفت آو یجوز ذلک گفتیم لی ورشید ازین جنبه بکمال  
خوفی رسیدنی اجمله عیسی نیمه آن کنیز را بخلیفه بخشید و نیمه باقی آنرا بقیمت یکصد نثرار و نلار فروخت  
رشید گفت جاریه را همونوقت حاضر کنید و بعد از اتمام شدن بیع و مبیع چون رشید قابض جاریه گشت  
امام ابو یوسف گفت هر آینه این کنیز مملوک بود و در وقت تبدیل ملک از استبرایه الابدی است و والله اگر  
من همین شب را با وی یکجا بگذرانم گمان بجان خود میبرم که از بدبختی و ن شوخچست حیلیدین باره  
ابو یوسف گفت یا امیر المؤمنین اورا آزاد کن و نکاحش و راجر که بر مخره استبرایه نباشد چنانچه  
در مقدمه و حیات است و ابوالحسن روایت خود چنین گفته که امام ابو یوسف بعد از ویش چنین گفت که غلامی از لود  
تشد از غلامان امیر المؤمنین بمن داد خود چون غلام حاضر کرده شد امام بخلیفه گفت که اجازت ده مرا تا که نکاح این کنیز را این  
غلام کنم پس غلام از آن قبل از دخول طلاق فایده نیصورت و طی این کنیز بعد از وقت بلا استبرایه علل گردد و کنیز همچنان کنیز  
مانند از رشید نش رشید از پیغمبر پیغمبر خوشدل گردید و اجازت نکاح کنیز را غلامش و د قاضی نکاح ایشان با هم بستان غلام را  
فرمود که این با طلاق ده و ترا صد دینار راست غلام انکار آورد تا آنکه نوبت عوض طلاق تا بهار و دینار  
رسید آخر کار غلام با قاضی گفت که آیا اختیار طلاق بدست من است یا بدست تو یا بدست امیر المؤمنین  
قاضی گفت بلکه بدست است غلام گفت و الله که گاهی طلاقش مذموم تا بد از وقوع این معامله رشید  
بکمال غضب رسید و امام ابو یوسف گفت بزودی حیل طلب کن که کار از دست میرود قاضی گفت  
جنح کن چه کار این کار آسان است این مملوک را با این کنیز به بخش رشید گفت بخشیدم قاضی کنیز را  
گفت بگو که این غلام را در بخشش قبول نمودم وی قبول نمود قاضی گفت در میان ایشان تفریق  
نکاح حکم نمودم چه اگر شوهر کنیز مملوک باشد چون در ملک همان کنیز در آمد با هم نکاح ایشان نسخ گشت  
امیر المؤمنین بی اخواست و قاضی را با علی مناقب بستود و گفت که در زمانه نسل تو قاضی دیگر نیست  
بهر حال در همان ساعت بحضور گو امان عقد نکاح با وی بعوض هفتصد دینار و بعد از  
عقد بستند و کابین اورا همون ساعت ادا نمود و امام ابو یوسف را در مسئله این فتوی دو صد هزار  
درم و بیست ستم ثیاب عطا نمود چنانچه در مقدمه و حیات گفته و بنا بر قول ابو المعانی شیکاخش  
ساجی نبود مگر برای قاضی ابو یوسف طبق های زر در پیش نهاد و گفت که آیا چیزی داری که این طشتها  
را در آن نهی پس یاد کرد تو بر بخله خود را پس بر کرده شد آن تو بره برای وی از طلا قاضی آنرا گرفته



5

بجای آنکه آمد و بعد نماز فجر تلامذین خود را فرمود که هیچ طریق برای تحصیل دین و دنیا آسان تر و نزدیک تر نیست  
از طریق علم چرا که یافتن این مال بزرگ در مسئله دو یا سه مسئله انتهی نکته غریب گویند که همچنین معامله  
در عهد امام شافعی رضی الله عنیه از خلفای عباسیه پیش آمده بود که غلام حبشی کنیز خاصه شاهی را بعد از  
عقد نکاحش با او طلاق میداد و از عوض گرفتن انکار آورده دل بر ملک و گردن را پیش ملک بقتل  
نهاد خلیفه چون عاجز آمد بهلما رجوع نمود و بعد عجز ایشان که طلاق از دست زوج بیباید و بسلام  
شافعی را راضی طلبید فرمود که خلیفه را تنها وقوع طلاق از حبشی منظورست یا قدری سزای وی نیز  
خلیفه خوش شده گفت اگر هر دو امر حاصل شود که هم از وی طلاق گرفته شود و هم بروی سزا آید  
غایت غریب باشد و چون حاضران زبان طعنه کشادند خلیفه گفت جواب علما خواهی گفت فرمودی  
بعد خلیفه را فرمود که کنیز را آزاد کن تا با اختیار نفس و عقل خود باطل گرداند و درین سزای حبشی است  
و اگر حبشی ناسزا نبودی خلیفه را حکم باز اوئی وی دادی که در این صورت نیز مطلوب حاصل میشد  
سلطان نهایت خوش گشته همچنان کرد و اندک علم فائده سوال اگر جای تعلیق طلاق نماند و  
یا اعتناق و یا تصدق اموال کرده آید چنانچه از عیسی بن جعفر بر کی گذشت و جواب باصواب امام  
ابو یوسف رحمه الله آنجا صورت نه بند چه کرده آید جواب گویم برای احتراز از وقوع خلافه و ایرا  
لازم که زن خود را یکبار طلاق گوید تا عدتش بگذرد و عیب و اموال ملوک خود را بمعتدان خود بدهد  
نماید بعد از آن مرکب آن فعل گردد که از آن هر وی حش لازم آید بهتر از آن خود تجدید نکاح نماید و  
عیب و اموال خود را از معتدان خود بطریق بهبه باز پس گیرد و الله و هو المکی و هو الصواب  
تا دوره در حیات الحیوان آورده که عیسی بن موسی بر زن خود کمال محبت می داشت شبی در گفت  
اَنْتَ طَلَّقْتِیْ شَکَاکَ اگر نباشی حسین ترا ماه از شنیدنش زنش روی خود را از وی پوشید  
و بهزار تنگی شب گزرانیده علی الصبح بخلیفه منصور در آمد و از طلاق فرمود خود خلیفه را خبر داد  
خلیفه فقها را حاضر کرده مسئله مذکور از ایشان پرسید همه ایشان حکم بطلاق دادند چرا که از قمر حسین  
تر نبود مگر نفیسی گفت که در این صورت طلاق لازم نمی آید لقوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ  
فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ منصور خوش شده گفت قول قول است - لطیفه ۹ در نفسیه  
آورده است که شبی قاصد بارون رشید بجماعت تمام ابو یوسف را راضی طلبید امام رحمه الله بر جان خود ترسید

نادر در طلاق نکاح

نادر در مسئله نفیسی

نادر در مسئله نفیسی



تا آنکه ترسیده نزد رشید رسید و سلام خواند خلیفه جواب سلام او بوجہ احسن داده قریب خود  
 نشاند و در آن وقت خوف خود از دلش رفت خلیفه گفت زیور رات ما از دار گم شده جاریه خاص  
 از کنیزکان حرم بران متهم گشته است اورا نزد خود طلبیده قسم خورده ام که یار است خواهی گفت  
 ورنه ترا بقتل رسانم اکنون نادم شده ام که صورتش ممکن نیست پس برای رهایی من صورتن  
 طلب کن ابو یوسف رضی فرمود که اجازت رفتن نزد آن کنیز مراده با جازت خلیفه در محل سراجی خاص  
 در آمده اهل مجلس را از گردوی دور کرد و آن کنیز مثل قمر درخشنده تنها ماند از وی پرسید که آیا حلی  
 نزدیک تست فحاکت کلا و الله امام رضی اورا فرمود که آنچمن ترا میگویم خوب یاد دار و کمی و  
 بیشی در آن مکن و آن اینکه هنوز خلیفه ترا خواهد طلبید و از تو خواهد پرسید که آیا زیور را در دیده  
 ابوبلی و چون ترا بگوید که آنرا یار بگو که من ندیده ام بعده امام رضی از آنجا بمجلس خلیفه حاضر شد  
 و حکم با حضار جاریه داده خلیفه را فرمود که از این سخن حال زیورات در دیده شده باید پرسید خلیفه  
 از وی پرسید که زیورات را در دیده گفت بلی گفتش یار گفت من ندیده ام امام ابو یوسف رضی  
 گفت که جاریه پیش امیر المؤمنین درین قرار و انکار راست گفت که خلیفه بدان از زمین خود  
 بیرون برآمد از شنیدنش غضب هارون فرو نشست و برای امام صدر هزار درم حکم فرمود و خادمان  
 عرض کردند که صاحب خزانه در وقت غایب است اگر تا فردا مهلت داده شود خلیفه گفت قاضی مرا درین شب بزمین آواز داد  
 و در صله او تا فردا تأخیر نخواهم کرد گویم از اینجا که گفته شده <sup>اگر تا اینجا</sup> السَّلاطِينُ السَّلاطِينُ السَّلاطِينُ التَّائِبِينَ الْعُلَمَاءُ السَّلاطِينُ  
 السَّلاطِينُ و لهذا ملا علی قاری رضی در رساله رد قفال از سفیان بن عیینة <sup>رضی</sup> فرموده که  
 مَنْ أَرَادَ الْمَغَازِبَةَ فَالْمَدِينَةَ وَمَنْ أَرَادَ الْمَنَاسِكَ فَعَلَةً وَمَنْ أَرَادَ  
 الْفَقْهَ فَالْكُوفَةَ يَلَايَ زُمْ أَصْحَابَ رَفِ حَبِيقَةٍ وَقَالَ الشَّافِعِيُّ  
 مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي كُتُبِ ابْنِ حَنِيفَةَ رَضِيَ لَمْ يَتَجَرَّ فِي الْفَقْهِ انتهى  
 و لا انصاف من الشَّاظِرِينَ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَنْ لَهُ الدِّيَانَةُ  
 وَالْإِيمَانَةُ فِي الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانُ الَّذِيْنَ لَا مَدَّ هَبَ لَمْ يَمُوتْ مِنَ الْخَوَاصِ  
 وَالْعَوَامِ فَإِنَّهُمْ بِأَسْرِهِمْ الْمُعَانِدُونَ وَالْحَاسِدُونَ اللَّامُ  
 حَسَدُ وَآلَهُ إِذَا كَمَيْتَا الْوَاضِلَةَ | فَالْقَوْمُ أَعْدَاءُ لَهُ وَخَصْمُهُ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَسْلَامَ







تأمل می باشد و تابع هر ای نفسی گویا از قید تنگ است ازین جهت دنیا داری و سبقت است چرا که در عقبی  
سبحان حقیقی سبحان گردد که ان الشیخ الحنفی یسبحین سبحان از سجن است بطریق سبالغه  
سوم اینکه امام رضا از ذرات خود در جواب آن خاک بواب گفته و او را ساکت نموده است

تنگ است بیات	چو مرغ اندر قفس من بند نیاست	ولی کافرین چون مرغ صحر است
ز بهر مؤمنان نامش بود سجن	ز بهر کافران جنت مسلی است	که مرغ اندر قفس البته قید است
بصورتش شکل آزادی هوید است	ازین اکثر صائب و مناز است	بالکه کافران راحت ازینجا است
ولی یک نکته دیگر هدرین است	که راحت و قفس هم مناز است	کسی گرد قفس پرورد مرغی
بر و تیار واجب شکوهی است	خورد و نوش و زما یحتاج هر شے	همی میکند هر چیز بی خواست
هر دم فکر کارش مالش راست	وگر هر گونه حفظ از شر اعداست	مفید و مصلحت کار آنچه باشد
رو بویست کند نوعیکه زیبا است	هر او در قفس هم راحت و عیش	چو شد آزاد خود راحت میاست
مگر مرغیکه مانوس است و خوانا	براحت هم درینجا هم در آنجا است	خلان آنکه در صحر است آزاد
غم صیاد و فکر دانه او را است	پر و بالش بقا هر گونه بستند	دلش را لیک هر دم بند بریاست
بنوع و کشتن و صید و اسیرش	نه کس مانع نه پر و بالگر پرور است	ایحی الله خدا هم گفت او را
نه در دنیا خطر نی خوف عقبی است	نظیرش یافتن کوچه خود میاست	که هر کافر بزرگ صید صحر است
بهین وحشی که در صحر کنی صید	چو شد پرورده از آفت مبر است	چو آن کافر که ایمان آورد آخر
بعینه حال او چون مرغ خواناست	چو گوید کلمه توحید از صدق	معاذ قید ایمان این او را است
پس اینجا اندکی غواست در کار	که فرق قیدی و آزادی است	بشرط آنکه در حال راضی است
چو آن مرغیکه هم مانوس خواناست	وگر بالعکس باشد عکس باشد	تو خود بنگر زین هر دو چه ای است
بقید بندگی هر کس که آمد	مقید زین نمط در سجن دنیا است	وگر بهرون ز قید بندگی شد
شکار یافتن او چون مرغ صحر است	مهر فکر ایمان ای فقیر است	که در هر دو جهان کار تو بالا است

لطیفه (۱۲) در تذکره الاولیاء غیره آورده که باری خلیفه هارون از امام ابو یوسف در خواست  
که مرا پیش داود طائی بر تازیارت کنم ابو یوسف رضا بدر خانه داود رفت آمد باریافت ان داود را و در رضا  
در خواست تا شفاعت کرد و گفت که خلیفه را نزد خود راه ده قبول نمیکرد و گفت مرا با اهل بنیاد و ظالمان

نکته در این باب سخن از سجن و دنیا داری



چه کار است مادرش گفت بحق شیر من که او را راه دهمی گفت من هرگز این ظالم را نه بینم پس  
گفت آئی تو فرمودی که حق مادر نگاهدار که رضای من و دانست و اگر نه مرا با ایشان چکار پیش  
بار داد ایشان و آمدند و نشستند چون هارون باز گشت ضرور زرب نهاد و گفت حلال است  
داوود گفت بگیر که مرا بدین حاجت نیست من خانه فروخته ام از وجه حلال آنرا نفقه میکنم  
و از خدای تعالی خواسته ام که چون این نفقه تمام شود جان من بستاند تا مرا بکسی حاجت نباشد  
و امید دارم که حاجتم برآورده باشد پس هر دو باز گشتند ابو یوسف از دلیل - خرج داوود پرسید  
که نفقات داوود چند مانده است گفت ده درم سیم و ههروزدانگی سیم خرج میکند ابو یوسف رض  
حساب کرد تا روز آخر پشت بخراب باز داده بود گفت امروز داوود ثلثات کرده است نگاه کردند  
همچنان بود گفتند بچه دانستی گفت از نفقه او حساب کردم که هیچ مانده است و دانستم که دعای  
او مستجاب باشد لطیفه (۱۳) در عنایه شرح هدایه در شرح این قول هدایه وَ كُوْحَرِ  
مَا حَوْلَ الْمَسْجِدِ وَ اسْتَفْعَى عَنْهُ رَأً اهل المحلة او القرية عن الصلوة فيه یسقط  
مسجد ایستند آیفی یوسف و عند محمد عاکم فی و لاث البانی آو  
الی و کاشم بعد مؤنه آورده که باری امام محمد بن بله گذشت و گفت این است  
مسجد ابی یوسف بدین اراده که چون مسجد ویران شده بلکه مالک باز نیگرند پس بمرور  
زمانه آمد و رفت مردم در آخر بنبله خواهد شد بعد امام ابو یوسف را مرور بر اصطبلی واقع شد  
و گفت این است مسجد امام محمد بن بله که چون بموجب قول محمد مسجد ویران شده  
باز بلکه مالک اعاده میکند با اوقات مالک آنرا اصطبل سازد انتی درین باب قول امام ثانی رن  
نظر است - لطیفه (۱۴) در عالمگیریه در باب ختان و قلم اظهار از کتاب الکراسته آورده که باری  
رسید از ابو یوسف در باب جواز ناخن گرفتن در شب پرسید امام گفت جایز است رشید گفت بکدام  
دلیل فرمود لقوله علیها الصلوة والسلام الخیر و لا یؤخر مسبحان الله چه مختصر دلیل مسکت ما  
بیان فرمود - لطیفه (۱۵) در تفسیر فقره تحت آیت لَمْ یَجْعَلِ مِنَ ابْنِیْ ذِی الْعَرْسِ  
فَیْهِ یُعَافُ النَّاسُ وَ فِیْهِ یُعْصِرُونَ آورده و نیز در انیس الواعظین با اختصار موجود است  
و در تذکره الاولیاء هم مذکور است که منسوب بامام خاضی رن که امام ابو یوسف در آن کتاب علوم

فصل اول از امام ابو یوسف

فصل اول از امام ابو یوسف

فصل اول از امام ابو یوسف



و استحضران قواعد و رسوم بمرتبه مفلس و بینوا بود که مساکلی که اجتهاد فرمودی بر سفالها و شانهای  
 گوسفندی نوشتی و در ظرفی می نهادی آن مقدار از درم و دینار داشت که کاغذ سرانجام کند  
 روزی بخانه درآمده از مادر طعام خواست چون چیزی حاضر نبود مادرش اشاره بر آن ظرف نمود که  
 گنجینه علوم و خزینه رقوم وی بود یعنی که همه عمر بخلان مرضای من مصروف تحصیل سفال پاره  
 چند ساخته و بر انبجاری قمی چند بر کشیده و از تحصیل امور معیشت و ما بحتاج ضرورت فارغ بوده پس  
 از آن کتب خود بخواه از من خواستن چیست چون امام انام ضعف همت آن ضعیفه کعفیفه  
 مشاهده نمود سوگند یاد کرد که تا حلوی عسلی در طبق بسین بکفچه زرین در دهان تو نکنم با مگر نبرد از من  
 و همان روز همسایه امام خانه خود را عمارت میکرد و راه گذر امام را تنگ تر ساخت امام رفت گفت  
 ای عزیز راه گذر را تنگ مکن و در حق همسایه خود تصرف منهای آن شخص در جوابش گفت که هرگاه  
 قطار مهارشتران تو درین راه گذر نگذیرد من این راه را بکشایم از سخن آن جاہل خاطر امام کوفته  
 تر شد اتفاقا همان روز خلیفه هارون را بازبیده خاتون که خلیفه جلیل و جلیله وی بود گفت و شنید  
 پدید آمد و با هم مناظره میکردند تا حدیکه زبیده خلیفه را بدوزخیان مشوب ساخت و گفت ای دوزخی  
 هارون گفت اگر من دوزخیم تا کنت طکارف و از یکدیگر جدا شدند و هارون زبیده را عظیم دوست  
 میداشت نفیر از جان او برآمد منادی بفرمود علمای بغداد را حاضر کردند و این مسئله را فتوی  
 کردند بیکس جواب آن نخواست گفتند عالم الغیب میداند که هارون دوزخی است یا بهشتی تا حکم  
 بجلت و حرمت زبیده در حق وی نایم بابو یوسف تا که قائم مقام ابو حنیفه رض بود التجا نمودند از وی  
 استفسار کرده حکم طلبیدند فرمود من جواب دهم خلق تعجب کردند گفتند مگر دیوانه است جای که چندین  
 علمای فحول عاجز باشند و او را چه مجال سخن باشد امام فرمود که حاجت تراست بمن یا مرا تو باطل گفت  
 مرا جو فرمود پس از سخت فرود آئی که جای علما که دارند انبیا اند بلند تراست خلیفه و ابرقت نشاند و خود  
 بریز آمد امام رفت بعد از تامل بخلیفه گفت اول تو مسئله مرا جواب گوی تا آنکه من مسئله ترا جواب گویم هارون  
 گفت سوال تو چیست امام رفت گفت هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده و ازیم خدا بازا پشاده ازان هارون  
 گفت بلی بخد که چنین است تا آنکه روزی مرا بکنیزی از کنیزان زبیده خاتون که کمال حسن و جمال  
 آراسته بود اما تفاخلفاتی افتاد و نفس را با باختر ادبیل تمام بودند ناگاه در دم آمد که امر در دوزخ پیشه است



و نامه اعمال ایشان بحضور جناب رسالت مآب صلعم درین روز می برسد چنانکه است که امروز سرانجام اعمال  
 من ازین زمان باشد پس از حق تعالی ترسیده برخود لرزیدیم و از سر آن امرنا مضیه در گذشتیم امام رضا فرمود  
 که تو از اهل بهشتی نه از زمره دوزخیان و طلاق از تو نافذ نشده علماء از بر آوردند که بجهت لیل حجت فرمود  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حق تعالی میفرماید **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ**  
**فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ** یعنی اما کسی که ترسیده باشد از ایستادن بحضور پروردگار خود  
 و باز داشته باشد نفسی را از شهوت هر آئینه حجت همان جایی اوست از حسینی انشی همه علماء را  
 جواب امام رضا پسند افتاد بآوردن حکم نمودن آنکه دین امام رضا پیر از جوهر نفیس گردند و با انواع عطایا و هدایا  
 مخصوص گردانند و زبیده خاتون بعد از شنیدن اقامی حلت فرمود تا چندین شتر در زیر بارهای  
 قیمتی با امام رضا بوقی خلیفه بردند و گویند همدران مجلس حلوی علی در طبق سیمین کرده و کفهای  
 زرین بروی نهاده بنظر امام درآوردند امام رضا چون نظر بر آن افتاد واقعه سوگند خوردند و با طارش  
 غصه کرد آن طبق را برداشته باز آورد و راهل بخانه آمد هنوز همسایه او از عمل فارغ نشده بود که قطار رحمان  
 امام رسید امام رضا راه را کشاده ساخته حلوی علی بکفچه زرین و در دهان مادر کرد و نادانی که **الْعَبْدُ**  
**يُعْطَىٰ وَكَانَ يُبْتَغَىٰ** از مسائل یقینی است انشی را قلم الحروف اصل الله حاله  
 میگوید که درین محل چه انسب است آنچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**  
**قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبُّكَ اشْتَعَلَ مِنْ قُوعٍ بِالْأَبْوَابِ**  
**لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ رَوَاهُ** مسلم یعنی بسیار مردمانی اند که از جنت افلاس موی بر ایشان  
 برانده باشد و مجالس مردم و درهای افنیاکسی ایشانرا نمیکند از انداگر کاری بخدا قسم خوردند هر آئینه  
 حق تعالی آنان را از ان قسم خلاصی دهد انشی آرمی بنوامض خفیه رسیدن کار علماء است غریبه  
 باری اسد الله خان غالب شاعر بلوی که از اهل تشیع بود زیارت صدرا الصدور حضرت مفتی صدر الدین  
 مرحوم و بلوی در آمد ایشان براه خاطر داری حسب رسم دعوت برگ تنبل پیش او نهاد و بایحتاج را  
 ازان برداشت مفتی صاحب بیاس خاطر او را در گرفتن تنبول دیگر فرمود غالب بسویش نگریست گفت  
 بس است از غنید نش مفتی صاحب رمز می دانست در جوابش فرمود + به + با هم نگریست  
 تبسم نمودند حاضران از تبسم ایشان متعجب ماندند چون غالب از آنجا رخصت گفت از سر آن از مفتی



صاحب پرسیدند فرمود که آن پلید مرا چنین فرمود که + از خرس موئی بس است + چون  
 بر فرزند رسیدم در جوابش گفتم + دهن سگ بلغمه دوخته + ازین جت با هم دیگر نگرسته  
 نموده بودیم **فصل دوم** در ذکر انتخاب مجتهدین + ملقط الحمدین + فخر الفقهاء المتبحرین +  
 بدر الغفلاء الکاملین + وحید الدهر + فیه العصر + آن معلم مجتهدین + آن مرشد را سخین + آن  
 احمد الناس والا وحید + معنی الامام محمد بن حسن بن فرقه + الشیبانی + الملقب بامام  
 ربانی + رضی الله تعالی عنه از کتب ذیل امتحان النبلاء و حدائق الحنفیه و تذکره مرآة الخیال و اخبار  
 الجبل و تفسیر کبیر و تفسیر و نیز و تعلیق مجید و مقدمه هدایه و شامی و در مختار و تراجم حنفیه و سیرة النعمان  
 و خزینة الاصفیا و تذکره الاولیاء و غیره + وی رضی الله تعالی عنه از شاگردان امام ابو حنیفه و قاضی  
 ابویوسف رضی الله عنه و برای فقه حنفی باز وی دوم است + در بزرگوارش از قبیلہ شیبان (بلغ  
 شین معجمه) از باشندگان شهر حرّ ستار بلغه حادسین مصلتین و سکون را بود که در باب مشق در وسط  
 غوطه واقع است پدرش که یکی از امرایود از شام بسوی عراق آمده در واسطه اقامت نمود و بعد ازین  
 واسطه در ۳۱۰ یکصد و سی و یک یاد و یا پنج بنا بر اختلاف امام محمد از وی متولد گشت مگر در بر سه  
 آورده که اکثر بر آنند که در ۳۲۰ اثنین و ثلثین و ائمه واقع شده و در کوفه نشو و نما یافت و در بغداد  
 ساکن گشت وی رزم موصوف بود بکلمات فائده و در کثرت روایت و درایت سر و جاعه و تصنیف  
 علوم منزلت عظیم داشت عالم و ما هر علم فقه و حدیث و لغت بود فصیح و بلیغ و ادیب بی نظیر ابو حنیفه  
 میگوید که من بغیر از امام محمد رزم کسی دیگر را از علم بکتاب العزیدیم و در عروبت و نحو و حساب ما هر با هر  
 بود و طلب حدیث نمود و جماعته را از اعلام ائمه ملاقات کرد و سالها حاضر مجلس ابی حنیفه شد و بر  
 ابویوسف رزم تفقه نمود و کتب کثیره نادره تصنیف ساخت و او را در مصنفاتش مسائل مشکله خصوصاً  
 متعلق بعروبت بسیار است ناشر علم ابو حنیفه رزم و انفع مردم بود چون کلام میکرد در خیال سامع می آمد  
 که مگر قرآن کریم بلغت وی نازل شده که ذاتی الامتخاف و احم در امتحان از امام محمد رزم آورده که وی رزم  
 میگفت ابو حنیفه را رزم پرسیدند که زنی مرده است و در شکم او بچه حرکت میکند چه کند گفت شکمش شق  
 کرده بر آید همچنان کردند آن کودک متنی بزیست و طلب علم میکرد و مجلس محمد بن حسن می آمد و او را  
 ابن ابی حنیفه رزم میگفتند قاسم بن سلام محدث متوفی ۲۳۳ هجری در غریب الحدیث بوی اسناد نموده

در دوم در مناقب امام محمد بن حسن



هر برهنه آورده که مدت ملازمت او و امام ابو حنیفه رحمہ را دو سال بیش نبود چنانچه در حقائق معلوم  
 و طبقات و تذهیب تصریح برین کرده اند که وی رحمہ در وقت فوت امام اعظم رحمہ شصت و سه سال بود و می  
 گفت اول نوبت که بنده است امام ابو حنیفه در آدم پرسید قرآن یاد داری گفتیم نه فرمود برو قرآن را یاد گیر  
 و بعد بوقت مشغول شو برگزینم و بحفظ قرآن پرداختم بعد از هفت روز آدم فرمود گفتند بودم که قرآن یاد گیر  
 گفتیم یاد گرفتیم انتہی تنبیه کسی که در هفت روز قرآن کریم را حفظ نماید پس در مدت العمر با وجود طلب و  
 و تحریص وی چه قدر احادیث و اخبار ائمہ را ضبط کرده باشد فافهم و بعد از وفات ابو حنیفه بقیه تحصیل را  
 از قاضی ابو یوسف نمود و اکثر کتب را از وی خوانده و از شیخا است آنچه در شامی گفته هر تالیف امام  
 محمد رحمہ که موصوف بصغیر است مانند جامع صغیر و یاسیر صغیر و امثال این آن روایت وی است از ابو یوسف  
 عن ابی حنیفه رحمہ و هر آن تصنیف وی که موسوم بکبیر است آن روایت وی است از امام اعظم رحمہ بلا واسطه  
 و این کمتر است مانند المضاربه الکبیر و التذکره الکبیر و التماذون الکبیر  
 و التجامع الکبیر و التیسیر الکبیر و حدائق و برهنه هر دو آورده که یکی از اخبار نصاری  
 بسیاری از علماء را یافته بود و مسلمان نشد و ایمان نیاورد چون امام رضا جامع کبیر را تصنیف کرد وی آنرا  
 مطالعه نمود فوراً مسلمان شد و گفت اگر این شخص دعوی پیغمبری کردی و معجزه خود این را پیش کردی  
 کسی مقاومت او نتوانستی و بر همه ایمان آوردن بروی لازم شد پس چه جای کسیکه این احادیث  
 وی است و در تذکره مرآة الخیال در حالات مولانا جامی که از اولاد امام محمد رحمہ است این حکایت  
 را بدین تفصیل آورده که امام حصیری در خطبه بخرج جامع کبیر امام محمد رحمہ آورده که چون امام محمد رحمہ این کتاب را  
 تصنیف کرد و شهرت یافت در روم بطالعہ کی از اخبار نصاری در آمد وی با چندین گبران دیگر بدین  
 اسلام مشرف گردید از وی سوال کردند از سبب اسلام گفت کسیکه این کتاب را تصنیف کرده است  
 اگر وی دعوی پیغمبری نماید القصه و در شامی و حدائق و تیسره آورده که در طبقات تیمی از شرح  
 امام سرخسی که بر سیر کبیر امام محمد رحمہ نوشته است آورده که سیر کبیر آخرین تصنیف امام محمد است از تصانیف  
 وی در فقه بیش آن بود که چون سیر صغیر امام محمد رحمہ از نظر امام اوزاعی رحمہ امام اہل شام گذشت از وی  
 طعن گفت که اہل عراق را با فن سیر چه نسبت است که ایشانرا علم سیر نیست چون این خبر امام رحمہ رسید  
 سیر کبیر را تصنیف نمود چون امام اوزاعی رحمہ آنرا مطالعه نمود گفت اگر انصام احادیث درین کتاب نبود

در خطبہ امام محمد رحمہ

در اسلام آوردن ابی اسحاق الکلبی

در سیر کبیر امام محمد رحمہ



هر آینه گفته که دومی علم را وضع کرده است و البته حق تعالی اصابت جواب در فکر وی تعین نموده است  
 وَ هُوَ الَّذِي عَلَّمَهُ بَعْدَهُ وَرَشَّصَتْ مَجْلَدَاتُ كِتَابِهِ كَمَا نَبَذَ بَرَاكِرَهُ نَزْدَ خَلِيفَةِ  
 رَشِيدِ آنرا رسانید و چون رشید را از پیشتر خبر آن رسیده بود بملاحظه قدر دانی آن هر دو پسران خود را روانه نمود  
 که خود رفته از امام محمد سند آن گیرند و هر که اورا دید غایت پسندید و هر آینه شمرده شد این کتاب یکی از مغاخر  
 امام محمد بن و در خزینة الاصفیاء از راحت القلوب آورده که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بهلوی  
 رحمه الله علیه رَحْمَةً وَاسِعَةً میفرماید که امام شافعی در کتاب امام محمد بن میرفت و میگفت که اگر گویم که قرآن  
 بلغت محمد بن حسن شبانی نازل شده است راست است بسبب فصاحت که در کلام وی بود و بسبب  
 کمال فصاحت وی و چون کتاب مبسوطه وی را یکی از حکمای اهل کتاب مطالعه نمود بجهت علو شان و  
 غایت فصاحت آن کتاب ایمان آورد و گفت هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَمَا اَلَا صَغِيرٌ كَكَيْفَ  
 كِتَابُ مُحَمَّدٍ كَمَا كَبِيرَانِي و در ایام قضای مقام رفقه کتب رقیق تصنیف نمود و محقق  
 و بهلوی در شرح صراط مستقیم نوشته است که امام شافعی رضی در شان محمد بن الحسن الشیبانی رضی فرموده که اگر  
 اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آورند میگویم راست است  
 چنانکه ایمان بعضی اهل کتاب را بر کتب امام محمد زودیدی و امام محمد بن شمس کتاب را چنان تالیف کرده  
 که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر است و امام احمد حنبل رضی اکثر مسائل و دقیق از  
 کتب امام محمد بن نقل میکرد و از آن استفاده می نمود انتهی در سیرة النعمان آورده که یکی از تصانیف  
 امام محمد بن کتاب الحج است سبش آن بود که چون مدت آن سه سال که نزد امام مالک از احادیث میخواند  
 اهل مدینه را در مسائل بسیار مخالف از ابو حنیفه رضی دید و قتیکه از مدینه واپس آمد این کتاب را تصنیف  
 نمود و بدین طرز که اولاً قول امام را در بیان نمود پسترا اختلاف اهل مدینه را بعد از آن از حدیث و از قیاس  
 ثابت کرد که مذهب امام صحیح است و مذهب دیگران غلط و این کتاب وی درین زمانه بقال طبع درآمد  
 و ستیاب میگردد انتهی صاحب شامی گفته که مسائل اصحاب حنفیه مابره طبقات است طبقه  
 اول مسائل اصول است و بظاهر الروایات نیز آنرا می نامند و آن همان مسائل است که از اصحاب  
 مذهب مایعنی ابو حنیفه رضی و ابو یوسف رضی و محمد بن مروم رضی است رضی الله عنهم و ز فرزند حسن بن زیاد و غیرها  
 نیز ایشان درین مسائل ملحق میگردد مگر شائع در ظاهر الروایت آنست که قول هر سه امامان باشد



در بعضی مناقب امام محمد شیبانی رضی

کتاب کافی از شیخ طوسی

و پس و کتب ظاهر الروایت ہر شش کتب امام محمد است کہ مبسوط و زیادات و جامع صغیر  
و سیر صغیر و جامع کبیر و سیر کبیر اند و مبسوط را اصل نیز می نامند کہ ہمہ ہرچہ در آن است جملہ معتبر است  
و غیر این کتاب اول تصنیف وی است و در سیرہ گفتہ کہ در اصل این کتاب از تصنیف امام ابو یوسف  
است کہ امام محمد رن آنرا زیادہ تر توضیح نوشتہ است و دوم جامع صغیر کہ بعد از مبسوط آنرا تصنیف کرد و  
درین کتاب نام محمد رن را دیت امام ابو یوسف رن جملہ اقوال ابو حنیفہ را جمع نمودہ و گویند کہ کل مسائل  
آن (۱۵۳۲) است کذا فی السیرہ بعد از آن جامع کبیر را نوشتہ کتاب مغنیم است درین کتاب  
یا اقوال امام اعظم رن اقوال قاضی ابو یوسف و زعفران نوشتہ و باہر مسئلہ دلیل نیز ذکر نمودہ متاخرین  
حقیقہ مسائل اصول فقہ کہ قایم نمودہ زیادہ تر از طرز استدلال و طریق استنباط این کتاب خد نمودہ اند  
و ہلای نامور شرح برین کتاب نوشتہ اند بعد از آن زیادات را تالیف کرد و ہمان بعضی فروع  
کہ بعد از جامع کبیر یادش آمد درین کتاب درج نمود و ازین باعث زیادات موسوم کردہ شد بعد  
از آن ہر دو سیر را تہتوی کہ گذشت یعنی از طعن امام اوزاعی و این ہر شش کتب ویرا  
برای آن بظاہر الروایت می نامند کہ آنہا از امام محمد بروایات ثقات مروی است پس این کتابہا  
از وی نقل متواتر یا مشہور ثابت اند و نیز در شامی آورده کہ باید دانست کہ از کتب مسائل اصول  
کتاب کافی است مؤلفہ حاکم شہید رن کہ کتب ستہ ظاہر الروایت امام محمد رن را در آن جمع کردہ است  
و این کتاب معتبر است در نقل مذہب کہ جماعتی از مشایخ بخران شروع نوشتہ اند چنانچہ شرح شمس الائمہ  
السرخی کہ مبسوط سرخی مشہور است چنانچہ علامہ طرطوسی در حق وی گفتہ کہ محل کردہ نشود  
با نچہ مبسوط سرخی مخالف باشد کہ معتبر و مقفی بہ و معقول حکمیہ ہمین مبسوط سرخی است  
و نیز از کتب مذہب است المنتقی مؤلفہ حاکم الشہید مگر اینکہ در آن بعضی نوادر را نیز درج کردہ  
است منتقی کلام الشامی و در حموی و اشباہ تفصیل این ہر دو کتاب را چنین درج کردہ کہ الحاکم  
الجلیل الشہید فرمود کہ مطالعہ نمودم ستہ صد کتابہا را مثل المالی و نوادر ابن ساعد رن تا آنکہ بہرچہ دیدم  
از انہا کتاب منتقی را در این کتاب از اہل کتب مذہب است در وی مسائل ظاہر الروایت و مسائل  
نوادر ہر دو جمع اند و چون وی رن در کتب ظاہر الروایت امام محمد رن مکررات و تطویلات را  
مشاہدہ نمود بہرچہ از ان مسائل را در مکررات را حذف نمود و ہنام کافی آنرا نام نہاد و این کتاب نقل



سائل مذهب معتقد است (چنانچه مفتی الثقلمین صاحب تفسیر مدارک کنزالرافیق را از انان تلخیص نموده) و جماعتی از شاخج بران شرحا نوشته مانند امام اسپجایی رزم و بسط و شرحی و در شرح هدایه و فیکه طلق و کسوف و فایده مراد از ان همین بسط و شرحی میباشد و گویند که سبب قتل حاکم جلیل آن بود که بعد از تالیف کافی امام محمد بن را در خواب دید که با وی میگفت که یکتاهای من این فعل را چرا کردی عرض کرد بسبب آنکه در فهاگالت و سستی واقع شده پس برای تسهیل افشای کبریات و باقاعی مقررات نمودم از گفتن وی امام محمد بن غضب در آمد و او را گفت **قَطَعْتُكَ اللَّهُ كَمَا قَطَعْتُ كُنُيْخَ** سبب آن که در وقت آنکه اگر قتل را گردید تا آنکه ترکیان او را بالای سر و درخت برده بودند و او را باره پاره کرده غمیده نمودند انتهی و در در مختار گفته که مقدار علم امام محمد از تصانیف وی ظاهر میشود و گویند که وی در علوم و دینیہ قصد و تودونه کتاب را تصنیف کرده است و همچنین در حدائق و امتحان نیز گفته بلکه فرید بران صاحب امتحان این هم نوشته که وی نصف مزاج بود صاحب موطا است و در حدائق است که نوادر و نوازل و رقیات و هار و قیات و کیسانیات و جرجانیات و کتاب الآثار و موطا از بعضی تصانیف و در برهنه و نیز در حدائق آورده که جمله سائل امام محمد هزار هزار و هفتاد هزار و سی مسئله است یعنی ده لاکه و هفتاد هزار و سی مسئله است و درایت و دیگر نیز وارد است و در برهنه و نیز در کتب دیگر گفته که زراعت کرد فقه را ابن مسعود و آب داد او را علقمه و در سوره نمود آنرا شخصی و بوقت آنکه اسامه داد آن کرد او را ابو حنیفه و غیر کرد او را ابو یوسف و نان بخت از محمد پس مردم از انان او بخورند و الا عتباد و الوصف الا خیر و در حدائق آورده که شبی را امام شافعی از امام محمد بگریه و دوا صبح در نماز قایم ماند و امام محمد بن بر سر خود آرام نمود امام شافعی بن را تا خوشی به چون غم گرفت امام محمد بن از بر سر خود برخاست و بغیر از تجدید وضو نماز را ادامه نمود امام شافعی بن غضب آن از وی دریافت کرد و رجوعایش فرمود که تو برای نفس خود عمل نمودی و من برای امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل کردم

در بعضی کتاب حدیثی را می بینم که در آنجا آمده است که امام محمد بن را در خواب دید که با وی میگفت که یکتاهای من این فعل را چرا کردی

شبهه از این حدیث امام شافعی را می بینم که در آنجا آمده است که امام محمد بن را در خواب دید که با وی میگفت که یکتاهای من این فعل را چرا کردی

سورة الانبياء في كتابها	في كتابها	في كتابها
الى كذا تمام القليل في التفسير	في كتابها	في كتابها
في كتابها	في كتابها	في كتابها



در مناقب امام محمد رزم

تتمه کتاب فصل ۲

در مناقب امام محمد رزم

و در برهنه آورده که امام دیالی هرگز نمی خفت و می نشست و گرد او کتاها میبود و پیراهن از بر می کشید  
 و نزد وی ده کینه مر و سه علم میخواند تا خواب نیاید و در یک کراسیه یعنی کتاب میدید بازی نهاد و دیگر کسی  
 نمیگزیدست پرسیده شد که چرا نمی خسبی گفت چگونه بخیم و چشم خلقی توکل باخته اند که اگر شکلی شود  
 از عالم خواهم پرسید پس تشیع کار است و تخریب دین کنم گفتند چرا بے پیرهن می نشینی گفت که  
 خواب از گرمی است و آن از جمله است و در برابر طشتی داشتی بر آب هرگاه که خواب آمدی بر تن  
 از آن آب ریختی و کفرت کتب برای آنست که علم ثقیل است چون کی گران میشود دیگری می گیرم  
 کما فی الحادی انتی و همین مضمون را برهان الاسلام الشیخ الذر مؤججی تلمیذ صاحب هدیه رحمة الله  
 تعالی در تعلیم المتعلم چنین آورده و کان محمد بن الحسن لا ینام الذلیل و کان یضع عنده الذفایر  
 و کان اذا مل من نوع یطرق فی نوع اخر و کان یضع عنده الماء و یریل نومیه بالماء و  
 کان یقول ان النوم من الحرارة فلا بد من دفعه بالماء البارد انتی تنبیه هرگاه بیکه  
 از مطالعه علمی ملال درگانی خاطر خیزد میباید که بکلمه دیگر مشغول گردد چنانکه در تعلیم المتعلم گفته و کان ان  
 عبائی اذا مل من علم الکلام یقول هانوا دیوان الشعر و انتی و از محمد بن سماعه  
 روایت است که امام محمد رزم بابل و عیال خود گفته بود که از من از حواجج دنیاوی آبخان چیز را کسی طلب  
 نکند که دل من بسوی آن متوجه و متفکر ماند و هر چیز را که حاجت باشد از او بکس من طلب نماید و در برهنه  
 و حدائق گفته است گویند که اشتغال وی بعلم مجدی رسیدی که جامه او رنگین میشود از برای نزع  
 او فراغ نمی یافت تا بشویند جامه دیگر بروی می انداختند و اولین را از وی بر آورده میشستند و او را  
 در خانه خروسی بود بانگ میکرد گفت مرا مشغول مکن و او را فریاد میکرد چنان کردند و مروی است  
 که چون سر از زانوی اجتهاد برمی آورد میفرمود کذا انما فکر فی غیر من کذا انما انما بکایه  
 و در کتاب تعلیم المتعلم آورده و کان محمد بن الحسن لا ینام الذلیل و کان یضع عنده الذفایر  
 له المشی لک یقول این آیه انما المؤمنون هم الصادقون و کان یضع عنده الذفایر  
 انما العلم فی خال البعده موتیه و او صاله تحت التراب و یم و ذوالحجج و کان یضع عنده الذفایر  
 یفقی من الخفاء و هو علیه و لیعلم انیل لا عربة للفاصل و کان یضع عنده الذفایر  
 و در کتب شیعه مذکور است که اسمعیل بن ابی رجاء میگوید بعد از وفات وی در رویای صائمه خود او را دیدیم



و قسم که حق تعالی با تو چه کرد فرمود که مرا بخشید و فرمود که اگر ترا عذاب داد من منظور من بودی مقید  
 علم در تو نهادی انتی مختصر و در بر منته و صدایق و غیرها آورده که امام محمد رضا گفت که از پدر من  
 سنتی هزار درم ماند پانزده هزار درم را صرف نمود و شعر کردم و بقیه را در حدیث و فقه خرج نمودم  
 و تعلیم المتعلمین گفته و قد کان لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ مَالٌ كَثِيرٌ حَتَّى كَانَ لَهُ ثَلَاثُ مِائَةِ تَقِي  
 الْوُكُلَاءِ فَانْفَقَهُ كُلَّهُ فِي الْعِلْمِ وَالْفَقْرِ وَكَوْنَهُ فِي ثَوْبٍ ثَقِيصٍ وَرَأَهُ ابْنُ يُونُسَ سَقَطَ  
 فِي ثَوْبٍ خَلَقِي فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ نِيَابَتًا خَفِيَّةً فَلَمَّا بَقِيَ لَهَا فَقَالَ عَجَل  
 لَكُمْ وَأَحْجَلْ لَنَا يَسْأَلُ فَاذْكُرْهُ عِلْمَ رَدِّيَا دَادُ وَبِرَّاسِ مَا دَرَّ آخِرُ كَذَا شَيْءٍ وَلَمْ يَدْرَ تَذَكُّرَ  
 الْأُولَى آدِرْهُ كَمَا جَوْنِ إِمَامٍ مُحَمَّدٍ وَامَامِ الْيُوسُفِ ثَرَا فِي مَسَائِلِ خَالَفَتْ أَقْلَوِي مَرِيانِ خُودِ دَاوُدِ  
 طَالِي رَا حَكْمَ سَاخْتَنَدِي دَا إِشَانِ هَرْدُو زَدِيكِ وَشَيْءِ آدِرْدَسِ دَاوُدِ طَالِي بَطُونِ الْيُوسُفِ رَا  
 پِشْتِ كَرْدِي دِلْبَرْتِ إِمَامِ مُحَمَّدِي تَوَجُّشْدِي وَبَاوَسِ اخْلَاطِ كَرْدِي دَا إِمَامِ الْيُوسُفِ نَخْنِي نَمِي كَرْدِ  
 پس در مسئله اگر قول امام محمد رضا موافق بودی طالی فرمودی همان قول درست است که قال آن  
 امام محمد است و اگر در این مسئله قول امام ابو یوسف موافق بودی فرمودی همین قول موافق است  
 و نام دیر انمی گرفته اند و پرسیه که در علم هر دو بزرگ اند پس شما خاص با امام محمد چرا سخن  
 میگویند و او را دوست میبازید و ابو یوسف را نزدیک خود آمدن نمیدیدید فرمود ازین جهت  
 که محمد بن حسن نعمت را ترک کرده تحصیل علم کرده است و علم سبب عزت دین و دولت دنیاست  
 و امام ابو یوسف فقر و فاقه گذاشته علم را حاصل کرده و او را سبب عزت و جاه خود دانسته  
 پس امام محمد از او بهتر است چرا که ابوحنیفه استاز یا نه از دین تا که قضا قبول کند و شیخ حال  
 قبول نفرمود و ابو یوسف قبول نمود و نه از استناد خود خلاف کند گاهی باو سخن نگویم  
 انتی میگویم از نجاست که در کتب فقه امام محمد بر بانی ملقب گشته است و السلام علم و بر منته  
 از ترصیف آورده که امام محمد را بحجت قبول قضا بندگان کردند تا دو ماه و در اتحاد گفته است  
 که هارون رشید او را قاضی رقه کرده بود بعد معزول شده بنجد آمد و همیشه تکرار  
 لوا و علم ابوحنیفه را ایشان در عالم منتشر نمود و در مقدمه آورده و نیز در حدائق گفته که خلیف  
 بغدادی از اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه رضوان الله علیه روایت میکند که امام محمد رضا

محمد بن محمد رضا

محمد بن محمد رضا

محمد بن محمد رضا

محمد بن محمد رضا



بیت سالگی فارغ التحصیل شده براسه تدریس علم در مسجد کوفه می نشست و از اقبال معلوم شد که  
 در وقت وفات ابو حنیفه محمد بن زید ده ساله بود و امام نووی از خطیب با سناد خود از محمود  
 آورده که میگفت بودیم ماکرمی شمر دیم امام محمد را از ابدال و یحیی بن ثمر بن حسن النور  
 الدشتی که در ششصد و هشتاد و هفت وفات یافته و شایع صحیح مسلم و امام نووی مشهور است  
 در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات آورده که امام محمد طلب علم حدیث نمود و سماعت حدیث بسیار  
 کرد و ابو حنیفه بنیشت و از وی حدیث بشنید و نظر در فقه و قیاس نمود تا آنکه غلبه یافت  
 بر وی و بان مشهور گشت و متقدم در آن گردید و بعد از اقامت گرفتن وی در بغداد می آمد  
 خلقت کثیر نزدیک وی براسه سماعت حدیث و فقه و هرگاه یکبار از امام مالک حدیث را  
 بیان نمود منزل وی از مردم پر شد می تا آنکه مکان بزرگ گشتی و حافظ ابن حجر  
 در لسان المیزان از ابن عبد الحکیم آورده که ادا امام شافعی رحم شنیدم که میگفت که فرمود  
 امام محمد که بدر واده امام مالک تا سه سال اقامت کردم و شنیدم از وی زیاده از  
 هفت صد حدیث و عبد الله بن علی المدینی از پدر خود که علی المدینی است در حق امام محمد بن حسن  
 روایت کرد که وی صدوق است و امام فقهی در میزان الاعتدال آورده است که  
 محمد بن الحسن یروی عن مالک بن انس و غیره و کان من یحیی العلم و الفقه و قویا  
 فی المالک یعنی امام محمد روایت حدیث از امام مالک و غیره می کند و بود وی از دریا به  
 علوم مخصوصا علم فقه و قوی بر امام مالک انتقی و سماعت کرد و می حدیث را از امام ابو حنیفه  
 و شریعتی که امام و سقیان ثوری و عمرو بن دینار و مالک بن مغول و امام مالک بن انس صاحب  
 مذهب و امام اوزاعی و ربیع بن صالح و کثیر و قاضی ابو یوسف و غیره رضوان الله تعالی  
 علیهم و از کوفه سکونت را در بغداد اختیار نمود و در اینجا علم حدیث را بیان می نمود و روایت  
 کرد از وی امام شافعی محمد بن ادریس صاحب مذهب و ابو موسی بن سلیمان ابو جریج  
 و بشام بن عبید الله الرازی و ابو عبید القاسم بن سلام و علی بن مسلم الطوسی و ابو حفص  
 الکبیر احمد بن حفص و خلف بن ابوب و موشی بن نصیر الرازی و اشعث بن کوکله و محمد بن عامر  
 و علی بن منصور و ابراهیم بن رستم و عیسی بن ابان و محمد بن لقالل و شداد بن حکیم رحم الله تعالی

در بیان فضایل امام محمد  
 در بیان فضایل امام محمد  
 در بیان فضایل امام محمد

در بیان فضایل امام محمد  
 در بیان فضایل امام محمد  
 در بیان فضایل امام محمد



در برهنه آورده که محمد بن سنان گوید که عیسی بن ابان را دلالت میکرد و مجلس امام محمد رضا اوی گفت  
 که ایشان مخالفت حدیث می کنند الغرض یکبار او را صحبت امام آوردم و گفتم که ابن بسیر را در  
 توان است و او را معرفت حدیث بسیار است و میگوید که شما مخالفت حدیث می کنید امام رضا  
 فرمود اے فرزند چه دیدی از ما که چنین گفتی اگر گواه با خود داری بیا رتا بعد از آن از بن تشنوی  
 پس وی از بست و پنج نوع از حدیث پرسید امام رضا جواب میگفت و از منسوخ خبر میداد تا  
 جواب تمام کرد چون از مجلس بدرآمدیم گفت میان ما و تو ستیری بود الحمد لله که مرتفع  
 شد پس صحبت امام لازم گرفت تا فقیه شد کذا فی مختار الاختیار و در سیرة آورده که اندازه  
 فضل و کمال امام محمد رضا از اقوال ائمه مجتهدین ظاهر میگردد چنانچه امام شافعی رضا فرمود که هرگاه  
 امام محمد رضا مسئله را بیان می نماید معلوم میشود که گویا وی با نزل میگردد و نیز می گفت که من از امام  
 محمد رضا بعد از شریعی علم را برداشته ام و از امام احمد حنبل رضا کسی پرسید که این مسائل فقه  
 حرا از کجا بهم رسیده فرمود که از کتب محمد بن حسن چنانچه این جمله اقوال را امام نووی در تندیب  
 الاسماء و اللغات نقل کرده و از طرق و درس وی رضا اگر چه بسیاری از علمای کبار مستفید شدند  
 مگر از انجمله بطریق فخریه نام امام شافعی رضا کافی است که وی رضا در حق امام محمد رضا گفته چنانچه حافظ  
 ابن حجر و تواتری التالیس بمحالی ابن ادیس قول امام شافعی رضا نقل کرده گاهی محمد  
 بْنُ الْحَسَنِ جَبَدًا الْمُنْزَلِيَّةَ عِنْدَ الْخَلِيفَةِ فَأَخَذَتْهُ الْيَتِيمَةُ وَكَلَّتْهُ هُوَ أَوَّلِي مِنْ جَهْدِهِ  
 الْفَقِيهِ فَلَزِمَتْهُ وَكَتَبَتْ عَنْهُ فَأَمَّا إمام محمد رضا نیز در قدر و منزلت امام شافعی رضا مراعات فرمودی  
 و از جمله تلامذید دیگر بطریق خاص با وی پیش آمدی چنانچه روزی امام محمد رضا پدر بار خلیفه رشید  
 میرفت در راه با امام شافعی رضا ملاقاتی گشت که براس ملاقات امام محمد رضا آمد بهون وقت از اسب  
 فرود آمد و با او برخورد گفت که نزد خلیفه رفته معذرت کن که من حالا حاضر شدن نمیتوانم امام شافعی  
 فرمود که من بوقت دیگر بیایم شما پدر بار شاهنشاهی تشریف ببرید امام رضا فرمود که رفتن در اینجا چندان  
 ضرورت نیست چنانچه حافظ ابن حجر در کتاب مذکور گفته اگر چه زیاده تر شمرده امام محمد رضا در فقه  
 است فاما وی رضا در تفسیر و حدیث و آداب نیز بیایه اجتهاد رسیده بود چنانچه امام شافعی رضا  
 فرمود که من عالم تر بقرآن مجید از امام محمد رضا کسی را ندیدم وی رضا در آداب و عربیت اگر چه کلامی

در مناقب امام محمد رضا

در مناقب امام محمد رضا

در مناقب امام محمد رضا



تصنیف فرموده مگر مسائل فقیہ کہ بر جزئیات نحو مبنی شدہ اکثر در جامع گیر وی مذکور است ازان ثابت  
 میشود کہ درین فن نیز بلند پایہ بود چنانچہ ابن خلکان وغیرہ با خصوصیت ذکر وی رنگہ آورده انتی در  
 حدائق از شامی آورده کہ امام محمد بن خالد قرآست کہ امام نحو ولغت بود و امام محمد رضا در لغت نیز  
 مثل ابی عبیدہ صمی غلیل و کسائی وغیرہم امام ست تقلید وی رضا در لغت واجب است چنانچہ ابو  
 عبیدہ با وجود جلالت قد روی در لغت تقلید امام محمد کرده و از قول وی حجت گرفته و همچنین ابوالہاشم  
 در لغت تقلید وی رنگہ کرده و تحلیف میگفتی کہ نزد من امام محمد رضا از قرآن سیدویہ ست و در لغت قول  
 وی حجت است انتی در اتحات وغیرہ گفته چون امام شافعی رضا داخل بغداد شد میان او و امام  
 محمد رضا مجالس و مسائل بحضور ہارون رشید جریان یافت شافعی گفتہ مدیم تیج کیے را کہ پرسیدہ  
 شود از کدام مسئلہ مشککہ کہ بدان نظر باشد مگر آنکہ کرامت در چہرہ او ظاہر شود مگر محمد بن حسن را  
 و نیز گفتہ کہ برداشتم از علم او بار یک شتر و شافعی کتب اورا طلبیدہ ہست سناسخ کرد و گفت ندیم  
 تیج فریہ ذکی مگر اورا انتی و در حقایق شرح منظومہ و نیز در برہنہ آورده کہ امام شافعی رضا فرمودہ  
 اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ اَتَاَنِیْ عَلَی الْفَقْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ و در حدائق آورده کہ امام شافعی رضا  
 فرمودہ است کہ ہر کہ ارادہ فقہ نماید ویر اصحاب امام ابو حنیفہ رضا لازم است چہر کہ معنی قرآن  
 و حدیث اینان را میسر شدہ و بخند کہ من از کتب امام محمد فقہ گشتہ ام و نزد من امام محمد از امانت دار  
 مردم ست در فقہ و در مقدمہ ہدایہ وغیرہ از سماعی برد آورده کہ امام شافعی رضا گفت کہ باہج  
 کیے مناظرہ نکردم مگر اینکه چہرہ وی متغیر میشود بخلاف محمد بن حسن رضا و اگر زبان ایشان یعنی سہ کسان  
 شناختہ گشتی با حکم کردی کہ ایشان از فرستگان امدی یعنی امام محمد در فقہ خود و کسائی و نحو خود و  
 صمی و نحو خود و گفت کہ عاقل تر از امام محمد رضا کسی را ندیدم و نہ فصیح تر از وی و بر گاہ کہ در قرات  
 قرآن اورا دیدی گمان بردی کہ گویا قرآن کہیم بغتہ وی نازل شدہ و نووی ہم در تندیب  
 الاسما از امام شافعی رضا آورده کہ ذکی تر از امام محمد رضا کسی را ندیدم و مہر کا کہ آغاز مسئلہ کردی  
 گو پاکہ آن کلام وی قرآن بود کہ نازل می شد آن چنانکہ حرفہ ازان نہ مقدم گشتی و نہ مؤخر  
 و گفت کہ بود محمد رضا کہ ہمہ شہم و دلہا بر وسیر گشتی و گفت کہ برداشتم از وی رضا و قرآنی بخنئی  
 کتب و قرآن کسر پار شتر وغیرہ یعنی در بار شتر ان کتابارا و در بعضی روایت و فر کعبی

امام محمد رضا کسائی را در فقہ امام محمد ولغت بود







ببارت رفیقہ و کلمات لطیفہ و دانی ست ترا وایت امام شافعی از وی فَاَنْظُرْ وَالْحَقُّ لَكَ كُنْ  
 مِّنْ اَمَّا كَرِيْمٌ و چون وی رزم در بغداد آمد همواره از ملازمان بارون رشیدی بپشتا آنگه رشید اراده  
 ری نمود وی را رزم نیز همراه خود برپس در مقام دَرْبُیْ که قریه ایست از قریہاے رَی (دورنی از  
 بلاد عراق ست) وفات یافت رحمة الله علیه رحمة واسعة بقول صحیح بجمار و ہم تاریخ جمادی الاخری  
 سنہ یکصد و ہشتاد و نہ ہجری خاتمہ اصحاب مہدیین مادہ تاریخ آن گفتمہ شدہ و بعضیہ بروز غزوہ یرقان  
 المبارک سال مذکور گفتمہ و بعضیہ گفتمہ کہ وفات ایشان بروز سنبہ تاریخ بست و دوم صفر المظفر  
 سال یکصد و ہشتاد و شش شدہ است مگر قول اول صحیح ترست پس از حساب سال تولید کہ در سنہ  
 یکصد و سی و پنج و بقول دیگر اسی و یک و بقول ثالث اسی و دو بود و سال وصال ایشان بروایت صحیح  
 چنان معلوم شد کہ عمر مبارک ایشان پنجاہ سال و چار سال دیگر یا ہفت یا ہفت بالابو و پس اللہ اعلم  
 و علمہ التوا حکمہ پس آنچہ در برہنہ بعد از قول کہ در رَی در سنہ تسع و ثمانین مائتہ وفات گشت  
 این را نیز تحریر کردہ کہ در آن وقت ہشتاد و پنج سالہ بود ہستی از سہو کاتب معلوم میشود و در روایت  
 ایشان وفات کرد ہمدان روز امام علم نحو و قرات ابو الحسن علی بن حمزہ المعروف بہ کسائی نیز وفات  
 یافت حَتَّى قَبِيلَ اِنَّ التَّوْبَةَ لَكَ يَقُولُ دَقَنْتُ الْوَقْعَةَ وَالْمَرْيَدُ بِالْقِيَادِ دَر بر ہنہ  
 و صدایق آورده گویند کہ چون امام محمد رضا بر ارض شہس خرامید بخوابش دیدند و از حال سکرات  
 از وی پرسیدند گفت در انحال متاثر بودم در مسئلہ از مسائل مکاتب بر وجہیک حاضر نشدم بقرن  
 روح و لوازم آن سبحان اللہ صحبت علم چیزی است کہ بسبب آن از سکرات موت خورشید پس اند  
 ازین دیگر چہ فضیلت علم گفتمہ آید و در نتیجہ تمام چہ السبب معلوم میشود آنچہ در ابو داؤد و ابان ماجہ و ابوداؤد  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبَةُ مُحْكَمَةٍ وَسِتَّةٌ قَائِمَةٌ  
 وَفَرِيضَةٌ عَادِيَةٌ وَمَا يَوْفَى ذَلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ یعنی علوم اصول دین ستہ است  
 قرآن و حدیث و آنچه ازین ہر دو مستنبط است یعنی فقہ و ہر چہ ماسوا ازین ستہ لایق ہست ہستی  
 چون محمد از عطای ذوالجلال رفت از دنیای دون اندوختن زائد مقبیل بگو تا ریخ او  
 ہم دگر محبوب سبحانی بخوان ضوئی آمد نیز سال طریش دیگر آمد ظاہرا مامہ چنان  
 و بعضی نقایس نفیسہ امام محمد رضا



از بعد تجربه روشن شد این با خبر حال که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال  
 در تفسیر و تخریج و فضائل آیه الکرسی آورده که باری امام محمد رضا را اعتیاد می رسیدنش قضا می آمد گفت  
 اگر امانت کنی مرا بفرستی امانت کنم مر ترا بد مسئله از فقه قضا می گفت مر مسئله تو حاجت نیست  
 بدیت بزرگ انانی چه دانند عوام مانتا گوهر یکدانه در جزو خاص اتفاقا روزی آن قضا  
 سوگند خورد که اگر در جیز و دختر خود همه آنچه در دنیا است ندیم ز نشن را سه طلاق است بعد از آن  
 تا چهار شده بر جمع بعلمای زمان خود آورد در جمله فتوی بخت وی و ابانت زوجه وی از وی داد  
 چه دادین جمیع مافی الدنیا از وی ممکن نبود تخریج شده نزد امام محمد رضا آمد بعد استفسار وی از وی  
 امام محمد رضا بوی فرمود و قتی که از تو شریعتی طلبیده بودم در دلم بود که بیا من را تخم ترا در عرض آن  
 مسئله ای الزام دو این مسئله بود که آنرا اکنون ازین دریافت میکنی و یکی مسئله دیگر فاما حالا  
 این مسئله تو نخواهم گفت تا وقتیکه جت تعظیم شان این مسئله از تو هزار دینار نخواهم گرفت ع  
 ان الناس اعداء لما یجحد + حکم ضرورت چون هزار دینار بنزد آنکس حاضر نمود بعد از آن امام  
 او را گفت که مصحفی را در جیز و دختر خود دیده تا بری گردی تو در سوگند خود و حنت بتو عائد نشود یعنی  
 از علما از وی را تفسار دلیل شد که این چگونه صورت بند و امام گفت حق تعالی در وصف  
 قرآن گفته است لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس از دادن قرآن مجید در  
 جیز و دختر خود گویا همه اشیا از رطب و یابس پذیرفته و جیزش داد جمله علما این فتوی را از وی  
 قبول نمودند و از تخریصی تعجب نماندند تنبیه متاخرین علما اخراجت بر افتاد و غلط و مثال  
 آن از اقوال سلف صالحین ازینجا قیاس میکنند بخصوص درین زمانه که حصه علما از بیت المال  
 منقطع شده است و تو قیر طم در حوصله اهل زمانه نامه چنانچه در سالک بلوغ الادب  
 لذوی القرب مؤلف علامه شریف بلالی رحمه آورده وَلِذَا قِيلَ لِيُجِزُوا لِلصَّامِ وَالْمُؤْتَفِقِ امثالهما  
 اخذوا حجرة ونبع المصحف ليس ببيع القرآن بل هو بيع التورق وعلل ايدى الكاتب  
 وقالوا في نهائنا يتغير الجواب في بعض المسائل لتغير الزمان وخوف فقدان  
 العبد والدين لغو الرغبات ولعدم الحظ من بيت المال منها ملازمة  
 العلماء ابواب الشك الطين ومنها اخذ الاجر ولتعلم القرآن ولا اذ ان لا فائده

قلم  
 علی

در مناقب حضرت امام علی (ع)

در مناقب حضرت امام علی (ع)



وَمِنْهَا خَرَجَ الْعُلَمَاءُ إِلَى الْفِرَاءِ لِطَلَبِ الْحِكْمَةِ اَتَى مِيكُويم لِهَرِي اِشَارَهُ خَرُجَ عَلِ السُّوْمِي  
قَرَى وَغَيْرُهُ بَرَايَ طَلَبِ مَعَاشِ الْبَيْنِ حَدِيثٌ مِيزُ شَرَحٍ مِشُو دَاخِرَجَ الدَّيْلَمِي وَأَبْنُ عَلِيٍّ فِي ضَعْنِ  
الْكَيْسِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَّاعِ اجْتَمَعُوا وَأَرْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ  
(إِلَى السَّمَاءِ) فَاجْتَمَعْنَا وَارْفَعْنَا أَيْدِيَنَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَفْقِرَ الْمُعْلِمِينَ كَيْدًا  
يَذْهَبُ الْقُرْآنُ اِنْتَهَى دَرِ مَطَاوِعَ حَافِيَةِ دَرْخَارِ آوَرْدِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَسْتَجِيبُ لِي فِي سِرَاءِ  
الْفَرَانِ عَلَى الْقُبُورِ مَدَّةً مُعْلُومَةً اِنْتَهَى وَفِي خَزِينَةِ الْأَسْرَارِ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ  
لَا يَقْبَلُ ثَوَابُ الْقُرْآنِ حَتَّى يَرْضَى الْقَارِئُ كَذَا فِي الدَّرَوِي فِي الْفَتَاوَى لِعَالِمِ الْكِبَرِيَّةِ  
وَأَخْلَقُوا فِي لَا يَسْتَجِيرُ عَلَى قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ عَلَى الْقُبُورِ مَدَّةً مُعْلُومَةً قَالَ بَعْضُهُمْ لَا يَجُوزُ دَقْلُ  
بَعْضُهُمْ يَجُوزُ وَهِيَ الْخُتَارُ كَذَا فِي السَّوَابِجِ الْوَقَائِدِ وَفِي الزُّبُلِيِّ لَوْ كُنْتُ فَتَحْتُ مَرَاتِبَ التَّعْلِيمِ  
يَا أَجْرَ لَدُنَّ هَبِ الْقُرْآنُ فَأَتَوَلَّى بِحُجَارِهِ اِنْتَهَى وَأَمَّا قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ عِنْدَ الْقَبْرِ فَقَبْلُ فِي  
الْبَحْرِ فِي مُسْتَحَبَّةٍ كَذَا فِي رَحْمَةِ الْأَمَّةِ فِي اخْتِلَافِ الْأَيْمَةِ وَوَرَشَامِي عَمْتُ بَيْنَ  
قَوْلِ دَرْخَارِ وَيُقْبَلُ الْيَوْمَ بَعْضُهَا تَعْلِيمُ الْقُرْآنِ آوَرْدِهِ وَنَادَى فِي مَخْتَصِرِ الْوَقَائِدِ وَمَنْ لِي فِي ضَرْحِ التَّعْلِيمِ  
الْفَقِيهِ نَادَى فِي مَنَ الْجَمْعِ الْأَمَامَةِ وَمِثْلُهُ فِي مَنَ الْمُلْتَقَى وَدَرْخَارِ بَعْضُهُمْ لَوْ كَانَ الْقِيَامَةُ  
وَالْمَوْخِظُ اِنْتَهَى وَقَالَ فِي الْخَانِيَةِ الْمَعْرِفَةِ بِفَاضِلِ طَالِ الشَّيْخِ تَمَسُّ لَامِيَةِ السُّخْرِى وَلَنَا اِنْفِ  
بِحُجَارِ لَا يَسْتَجِيرُ وَجُوبِ الشَّيْخِ اِنْتَهَى وَإِيضًا فِيهَا وَإِنْ اسْتَجَرَّ طَلَبُ التَّعْلِيمِ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِالْجَارَةِ  
عِنْدَ الْمُتَقَرِّبِينَ كَالْجَارَةِ بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَى بَيْنَ وَمَنْ يَخْلُجُ دَرْخَارِ هَذِهِ الْجَارَةِ وَقَالَ  
الشَّيْخُ كَرَامُ بُولُوكُ عَمْدُ الْفَضْلِ أَمَّا أَوْلَى الْمُتَقَرِّبِينَ لَا يَسْتَجِيرُ بِالتَّعْلِيمِ الْقُرْآنَ وَكَهْوَالِ الْأَجْرِ عَلَى ذَلِكَ  
لَا يُمْكِنُ لِلْمُعْلِمِينَ عَمَلَاتُ فِي نَهَبِ الْمَالِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَكَانَ كَمُزْ زَادَةً رَغْبَةً فِي أَمْرِ الدُّنْيَا  
وَأَقَامِيَةِ النَّسَبَةِ وَفِي زَمَانِنَا انْقَطَعَتْ عَطَايَا كُفْرِهِمْ وَانْقَضَتْ رَغَائِبُ الدَّاسِ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ فَكَلِمَةُ  
اِسْتَعْلَاوِ التَّعْلِيمِ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَى مَصَالِحِ الْعَالَمِ لَا تَحُلُّ مَعَاشَهُمْ فَقُلْنَا بِصَحَّةِ الْجَارَةِ وَ  
وَجُوبِ الْآخِرَةِ لِلْمُعْلِمِ يَحْتَمِلُ لَوْ اِمْتَنَعَ الْوَالِدُ عَنْ اعْطَايَةِ الْآخِرِ حَيْثُ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا  
وَيُقْبَلُ الْيَوْمَ بِصَحَّةِ التَّعْلِيمِ الْقُرْآنَ وَالْفَقِيهِ وَالْأَمَامَةِ وَالْأَذَانَ وَيُجِبُ الْمُسْتَجِيرُ عَلَى  
دَرْخَارِ مَا قَبِلَ اِنْتَهَى الْكُلُّ مِنَ الرِّسَالَةِ الْأَحْكَامِ الثَّانِيَةِ لِلْوَلِيِّ عَدَاوَةِ الْأَعْمَامِ اِنْتَهَى وَضَائِعُ



تقیہ دوم

[illegible]

الفیسم نوم

در تحصیل محقق در باب سهواً بدایع و نیز در برهنه آورده که حاصلش اینکه باری در مجلس رشید امام محمد کسائی امام نحو و کلام النسخه رضی الله عنه ما هر دو جمع شدند و امام محمد رفته خانه دوی پودا زوی پرسید که بالین خاطر و صنع و ذهن سلیم چه العلم فقه شغل نمی خانی گفت از آنکه یکو در علمی و محرم و احکام گردد از آنش بجهه علوم راه می باشد امام محمد رفته گفت که من چیزی را از مسائل فقه بر تو پیش میکنم پس جواب آنها را از تو اعد خوب آرا کسائی رفته گفت پرس امام محمد رفته گفت چه میگوئی و آن



سألی که در سجده سهو باشد آیا بر سه این سه سجده دیگر کند یا نه کسانی بعد از تاملی گفت نه گفت از کدام قاعده  
 سخن این جواب را گفتی فقال معنی بآب است که لا تصغیر لا تصغیر امام محمد از فطانت وی  
 متذکر گشت و در تاریخ ابی الفدا مطبوعه مصر زیاده ازین ذکر کرده و در برهنه گفته که باز امام محمد رضا را  
 پرسید چه میگوئی و در تعلیق طلاق گفت واقع نمیشود قبل از وجود شرط فرمود چه گفت از آنکه سبیل سابق از سطر  
 نمی باشد انتق و بعضی مسئله سابق را بدین تفصیل گفته که بیشتر امام محمد را از وی پرسید که چه میگوئی و حتی  
 کسیکه اگر نماز سه و در جی را ترک نماید چه کند بعد از تاملی گفت سه و واجب آید گفت از کدام قاعده نحو  
 میگوئی گفت از آنکه هرگاه بیک حرف علت و نیز تا قبلش هر دو ترک باشند اعلالش واجب است باز پرسید  
 اگر دو واجب ترک نمود چه کند گفت یک بار سجده سهو کافی است گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی که  
 در کلمه اعلالی کرده شد باز از مثل آن اعلال دیگر در وی ممتنع باشد چنانچه در طکوی باز پرسید  
 که اگر واجب را در اول نماز ترک نماید پس سجده سهو را از پیشتر ادا کند یا بالقیه نماز را گفت که سهو را  
 بعد از تمام کل نماز بجا آر گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه وقتی که اهل اعلال بهم آید اعلال را  
 به ابدال مقدم میدانند بعد از آن از مسئله سابق الذکر پرسید بعد از جواب آن فتحی بفرمود  
 قطعه. لطیفه عیسائی گفت چگونه یقین بصحت دین اهل اسلام کرده شود و حال آنکه در قرآن ایشان  
 در آل عمران در باره چهارم دو وصلت و دست چنانچه نوشته است عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ لَا تَخْشَى  
 یعنی پنهانی یک بهشت از آن هشت بهشت بقدر وسعت و فراخی آسمانها و زمینهاست پس طول  
 آن چه مقدار باشد چون حال یک جنت چنین باشد دیگر بهشتها را چه ذکر طرفه تر بر آن اینکه  
 در تفاسیر و احادیث ایشان می نویسند که این هشت بهشت در آسمان چهارم یا پنجم بنا بر اختلاف است  
 موجود اند چنانچه در تفسیر کبر ایشان مذکور است پس چگونه باور کرده آید که صاف خلاف عقل سلیم است  
 عالمی در جانش گفت این بمنزه ایشان و قدرت کامله او تعالی است که برینندگان خود می نماید  
 ازینجاست که وی را جعل جلاله و عظمت شان که قادر مطلق میدانیم و اگر عقل ناقص ما و شما بعضی  
 از نشانیا ن قدرت ایزدی در بنیاد ایشان اتقالت قدرت مطلقه لازم نمی آید و حال آنکه تفسیر و معنی  
 تو صفای آنها هر نموده اگر پیشینده باشد از تویی پس هم که جسم حیوان الموتار و اوصاف را تا کبار  
 بجا هرگاه کوچک تر است یا اجرام فلکی و ارضی و اجسام که در دنیا و امثال آن گفت جسم حیوان است

در تاریخ ابی الفدا مطبوعه مصر



ترست باز پرسید بگو که جسم حیوان خرد ترست یا چشم در چشم گفت چشم در چشم باز پرسید بگو که جسم چشم  
کوچک ترست یا انسان در عین انسان یعنی مردم در دیده مردم گفت مردم چشم از همه بزرگتر است  
عالم گفت ای نادان اکنون بدان که حق تعالی چگونه ارکالات قدرت خود اجرام زمین و زمان و موجودات  
بتماها در حدقه با صوره و دلیعت نماده پس آفریناست و دلیعت هر شست و شست در آسمانها <sup>در دوزخ چشم</sup> الله علیه  
کُل شَیْءٍ خَلْقًا یُرَوُّهُ و در آخر آسمانی باقی نخواهد ماند مگر همان بهشت از شنیدنش ساکت ماند **فایده**  
**دیگر** در تفسیر کیه است که بشنیدن این آیه کسی از آن حضرت صلعم پرسید که چون حال حیات چنین  
ست که حادی گشتند جمله طبقات از حنین و سلوات را پس دوزخها گماشته فرمودند **مستحکان** الله  
و قتیقه شب می آید روز گاهی ماند و هرگاه همیشه روز میشود شب گاهی میخشد یعنی این جمله اشیاء قدرت  
حق تعالی است و قدرت حق تعالی را ندیده است از آنکه در عقل محصور گردد و دید آنکه هر هفت طبقات دوزخ و جنت  
زمین زیرین اند چنانکه جنات بر افلاک آمدند از ارواح طیبات بعد از مفارقت اجسام به عالم علوی بسوی  
علیین میروند و ارواح اشرار بسوی بطون و حنین چنانچه با تفصیل و تفسیر عزیزی و غیره مرقوم است

## تفسیر چهارم

در تفسیر کیه است که امام محمد بن الحسن میگوید که شبی خفته بودم که یکایک مردم را کسی بکوفت کسان خود را  
گفتم به بنیید که بر در کیست گفتند که قاصد خلیفه است برای طلبد پس بر جان خود ترسیدم و قتیقه پیش  
خلیفه رسیدم گفت برای حل مسئله ترا طلبیده ام و آن اینکه زبیده زن خود را گفتم که من خلیفه ام  
عادل ام و خلیفه عادل در جنت می باشد پس وی مرا گفت هر آئینه توئی عاصی و ظالم و باز بر اے خود  
گواهی بر بهشت دادی پس کفر کردی بسبب کذب تو بر حق تعالی و حرام کردی جنت را بر خود دین یعنی  
حق تعالی بظلم جنت را حرام کرده است و تو که خود را جنتی گفتی خدا را دروغ گو قرار دادی از نهیت  
کا فگشتی و محروم از بهشت و اندر عالم پس حل این مسئله چیست گفتم یا امیر المؤمنین و قتیقه در  
گناه می افتی آیا در آن وقت و یا بعد از آن از خدای تری فقال لا و الله اخاف ان لا یسئلکم  
یعنی بخدا که بسیاری ترسم بعد از آن خلیفه را گفتم که من گواهی میدهم بر نیکیه ترا و جنت است نیک  
قال الله تعالى و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی و برای کسی که میترسد از ایستادن  
خود پیش رب خود و بسبب آن در اعمال صالحه حسیست و در امور ظالمه حسست می باشد



و وجبت است پس خلیفه رشید چون بدین مضمون رسید ملاطفت بحال من فرمود و حکم باز گشتنم داد و قلم  
بخانه رسیدم صرّاً بمن فرستاد و انتی لطیفه نقل است که سلطان عالمگیر بر یکی از علما اترا فرمود و اقامه مشافه  
نمود چون دریافت کرد معلوم شد که در علم میراث خوب ما هرست مگر گشتی از امرار و اغنیاء چنین مسائل  
الفاظی نمی کنند از علما و صورت معاش تنگ است از کمال دور اندیشی خود بوی تعرض نکرد چون  
امرا و پادشاهی حاضر شدند یکی از هفتینان مگر بسته چند مسائل میراث از وی پرسید چون جواب  
نهاد حکم فرمود که بعد از چندی باز از شما خواهیم پرسید همه حضار بر خود ترسیده علماء میراث را بشمار  
بزرگ نزدیک خود از دور و نزدیک طلبیده مشغول میراث نمودند بعد از چند از چند امرا و دیگران  
مسائل مذکور نموده بچواب آن فائز شدند چون دریافت نمود علماء را کمال عزازت و توقیر امان بود و خوش

لقیہ پنجم

مدایمان در مختار از سر اجیه آورده که باری امام محمد رضا در حالت صغر خود از امام ابو حنیفه روضه ارحام  
سوی بر سید که دیگری را گفت **وَاللّٰهُ لَا اَكْلَمُكَ كَلِمَاتٍ** یعنی بخدا که سخن نگویم با تو سخنی را  
ابو حنیفه روضه فرمود باز پرسید از شنیدنش امام محمد رضا بسم نموده گفت **اَنْظُرْ حَسَنًا يَا اَبْنِيَّ**  
یعنی نیک نظر فرما ای امام رضا سستی سر برنگذر زور برده بعد از آن فرمود آمد دو بار حادث شد محمد رضا  
گفت **اَحْسَنْتَ** یعنی خوب گفتی ای امام ابو حنیفه روضه او را فرمود نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه تو  
مرد دهنده تر هست مرا اول **حَسَنًا** دوم **اَحْسَنْتَ** از آنکه در کلمه **اَنْظُرْ حَسَنًا**  
سوئی ادبی است باشیغ و مزی خود که این از طرز کلام منافقین و متصالحین است که با یکدیگر از راه  
ظن متصل مینایند و در **اَحْسَنْتَ** معلوم شد که محمد رضا از این بیشتر معلوم بود مگر شیخ خود را احتیاج  
میکرفت **فَهَذَا كَمَا تَرَى وَاللّٰهُ اَعْلَمُ** مگر از جهت خود سائی و می روضه موجب طعن نشد در وی

التنبيه في حقوق المشائخ والالهاء

فَلَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمَذْعُورُ مُحَمَّدٌ عَبْدُ الْكَجَلِيلِ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْ خَطَايَاهُ

[illegible][illegible]







رحمة الله علیه میفرمود که یکے از کبار ائمه بخار برای درس دادن در مسجدی می نشست و در میان درس  
و قافله یعنی ایمان از جای خود برخاسته چون تنه ستا سبب آن از وی نمودند فرمود که پسر ستاد  
من درین کوچ با اطفال اهل محله در بازی و لعب مشغول است چون اتفاقاً بدین مسجد می آید بعد  
از دینش الیتاده میشوم که درین سبب عظیم است از من و باری شیخ الاجل امام شمس الایمه احوالی را  
را حادثه واقع شد که بسبب آن از شهر بخارا بیرون شده در بعضی از قریه ها سکونت و زیر بهمه ملا میسند  
وی بزیارتش نزد وی رفتند و بعد از شیخ الاسلام القاضی شمس الایمه ابی بکر الزرنجی رضی الله عنیه وقت  
ملاقات امام حلوئی را از امام قاضی تمییز خود پرسید که چرا بزیارت من نیامدی گفت از آنکه اوست  
والله خود فراغت دست نهاد امام حلوئی را در جوابش فرموده عمر ترا نصیب باشد مگر رونق درس  
نخواهی یافت و چنان شد که استاذش فرمود پس از هر که استاذی بنحیده شد از برکت علم محروم  
خواهد ماند و قاضی امام فخر الدین ارسابندی را در قدیم و در سیل می بود و سلطان وقت او را فایت  
احترام دادی وی را میفرمود که هر آینه این منصب از خدمت استاذ خود قاضی امام ابو زریه بودی  
یافته ام که تا نسی سال خدمت نموده ام و تا نسی سال برای وی طعام ویرامن بختی ام و از آن  
چیزی را نخورده ام و نیز خلیفه بارون رشید پسر خود را برتر دایم می فرستاد تا تعلیم علم و ادب بوی نماید  
باری خلیفه او را دید که در دعوی خود پای زامی نشست و پسر خلیفه بران آب می ریخت از دینش  
از احمی را ناخوش شده عتاب فرمود که من پسر خود را نزد تو فرستاده ام که تا ویرا علم و ادب بانی  
پس چرا او را حکم نفرمودی که از یک دست خود بر پاشد تو آب ریختی و از دست دیگر پاش را  
شستی انتی سبحان الله در زمانیکه قدر علم و علما و شایخ و اساتذ به جدی بود که شنیدنی پس  
عزت و حریت بکثرت قدر و منزلت اهل آن ادمه نیز آچنان بود که در کتب سیر و غیره دیده میشود دیگر  
در روایت نمی آید آچنانکه نقلی را اینماید که باری و وطالب العلم هم سبق نزد عالمی میخواندند جا  
در سبق ایشان ذکر سمن یعنی روغن زرد آمد چون از پیش استاذ خود برخاستند هر یکی از ایشان  
در صاحب خود را گفت که من سمن را دیده ام و آن دیگر از قول وی الکار می نمود تا آنکه هر یک از  
ایشان از دیگری نشانه آن دریافت نمود و سپس صورتش در ظاهر اشیا بچشم میامیز گفت باب  
صاف و آن دیگری گفت غلط گفتی بلکه تخمه سنگ رخام را که یکے در ایام گرما دیده بود آن دیگری



در ایام سرآمد برای فیصله پیش استاد خود درآمد و هر دو دعوی خود را با دلیل خود از مشابست بآب  
در خام بیان نمودند از شنیدنش استاد صاحب متانت شده نفس سرد بر آورد و گفت ای پیر خندان  
در چه خیالید و رویا کسی تمن را بچشمان ظاهری مشاهده نکرده بلکه مشایخ عظام و کبرای ذوی الاقدام  
تَبَرُّکًا وَ تَعَبُّدًا در کتب ذکر آن نموده **فَانْثُلْ** که از اهل فوائده مشایخ عظام قَدْ سَمِعَ  
اللَّهُ اسْرَارَهُمْ وَ طَبِيبٌ اَرْوَاهُ حَصْرٌ بَکَ اینکه درستان العارفین فقیه ابو اللیث رفا آورده  
که مروی است از ابن عمر رضی الله عنهما که وی گفت هر آینه معارض کلام زانی است از کذب یعنی وسعت است  
برای احتساب از دروغ و معارض کلام اینکه تکلم نماید شخصی بکلمه که در ظاهر دال باشد بر چیزی  
و مراد وی بآن کلمه شی دیگر باشد یعنی معارض کلام آنست که تکلم نماید بکلمه که از روی لفظ دلالت  
برده معنی داشته باشد بیکه قریب که ذهن سامع بر آن سرعت نماید و دیگر معنی بیکه مراد تکلم همان  
معنی بعید باشد چنانچه مثلاً قول ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در حق زوجه خود حضرت ساره  
پیش پادشاه مصر که ظالم بود که این است محراب من در دین پادشاه معنی قریب آن در آمد که آن معنی اخوی  
یعنی که ایشان هر دو از یک مادر و پدر متولدند اما مطلوب ابراهیم علیه السلام معنی بعید آن بود که شری  
است **حَيْثُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاصْبِرْ حَتَّى يَأْتِيَكَ**  
**تَنْبِيْهِ** و آنچه قوم روافض کلام مذکور ابراهیم خلیل علیه السلام را بر تفسیر قول نموده چنین فسطحه  
و قریب به حال است که تفسیر معنی اتفاق است چنانچه معتبر بجهت زناست و اتفاق از کفر برتر است  
**حَيْثُ قَالَ تَعَالَى اِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ** کیفی الدلیل که استغفلی معنی التماس  
چون تفسیر عبارتست در محاوره الا که بر زبان الفاظ را اظهار نماید که خلاف آن مرکز خاطر وی باشد  
بدون دلائل قطعی بر آن یعنی بدروغ و این است نشانه اتفاق که قول وی مخالفت مطلوب دلی وی  
باشد پس آنچه فرق متمیزه شیعه را فقیه خدام الله تفسیر را چنین دین انگارند و منسوب می نمایند  
آنرا بجنه اید اهل بیت پاک و درین باره چنین افزا بر ایشان می بندند **هَكَذَا التَّحْقِيقُ الَّذِي يَخْرُجُ**  
**اِبْرَاهِيْمُ** و مراد از دین با بی همان قول ابراهیم علیه السلام را بیگانه ندیدم از حلیه سازی و فکر و دعا و این  
است کلامی که هرگز کسی از بزرگان دین بدروغ نگفته باشد الا ما اشار الله و نه گاهی براه اتفاق  
قد می رفته تا بنیای الوهم چه میرسد اهل سلام را ازین افزا و اغترار احراز و اجتناب لازم و



واجب است چونکه این را داشته پس بر آنکه در بستان مذکور است که مروی است از ابن عباس رضی  
 فی قوله تعالى فی قصه موسی مع الخضر علیه السلام قال لا تؤاخذنی بما نسیت  
 فرمود این عباس رضی که موسی وعده خود را فراموش نکرده بود بلکه هر آینه این کلام موسی باخضر از راه  
 معارضض کلام بود یعنی چونکه موسی در باب شکستن کشتی خضر را ملامت نمود که خوب بگردی و حال آنکه خضر  
 ابتداء در حالت رفاهت از وی عمو و پیمان فاین استبعتنی فلا تسألنی گرفته بود یعنی اگر همراهی  
 من میکنی از هیچ کار من ادمن پهرس انتی بنا بر آن حضرت خضر مرموسی را از وی عتاب گفت کن از  
 پیشتر از همراهی خود برای آن منع نموده بودم که تو تاب همراهی من نخواهی داشت و خواهی پرسید  
 لهذا موسی علیه السلام از راه عذر خواهی بطریق معارضض کلام بخضر گفت که بسبب آنچه فراموش کرده ام  
 مرا گیر و از من درگذر و از رفاهت خود مرا مران ازین کلام وی خضر علیه السلام چنین دانست که وعده که  
 بامن کرده بود شاید که فراموش کرده باشد که الا انسان مرکب من الخطأ والنسی و حال آنکه موسی  
 وعده سابقه خود را فراموش نکرده بود بلکه مراد از قول مذکور خود دیگر اشیای فراموش شده را گرفته  
 یعنی بآن اشیای دیگر که فراموش شده من است مرا گیر همچنین معارضض کلام از کلام آن حضرت  
 صلعم ثابت است چنانچه مروی است از آن حضرت صلعم که چون اراده سفر نمودندی و از دیگران اتفاق  
 آن مرکز خاطر داشتندی پس بدیگران چنین ظاهر نمودندی که گویا اراده سفر بجانب دیگر دارم  
 چنانچه ایشان تفسیر فرمودندی که کیف الطریق الی مخرج کذا این سوال حضرت صلعم معین  
 چنان در یافتندی که شاید اراده سفر بدان طرف دارند پس بجانب مقصود خود تشریف بردندی  
 و ازینجا است که فرمود علیه السلام استعینوا علی قضاء حوائجکم و یکتمان السیر فان کل حنی  
 نعمة محسوسه یعنی اعانت طلبید بر آوای حوائج خود بکتمان اسرار چه که صاحب نعمت و اقبال همواره  
 محسوسه سیدین و چشمک زن اهل زمانه می باشد انتی در زیاده تحقیق این مرام انشاء الله تعالی در  
 رساله التحفه الطلیعه کرده آید فانتظر لها -

### تفسیر ششم

در او شمس الجید از رساله کاشف الظلام خواه آورده که شخی هارون رشید  
 بقاضی ابویوسف نوشته فرستاد که اگر لفظ کذا درین قول شاعر قطعه







ما هر سائل فقه نبود آنچه که در نفیسه سوم گذشت و امام محمد رضی و فقه هر دو جامع بود چنانچه در  
 حالات وی نوشته شد پس چنانچه امام ابو یوسف رضی از جهت احتیاط در خواندیشید همچنین می باید  
 که امام کسائی رضی از جهت فقه است اندیشیده با امام محمد رضی نوشته باشد که برادرش خالد را درود چنانچه  
 گذشت و چون ابیکه امام محمد رضی گفته باشد کسائی همان جواب را با ابو یوسف گفته باشد و ابو یوسف  
 همان جواب را برشید تسوید کرده باشد و این امر ظاهر است که در میان امام ابو یوسف رضی و امام محمد  
 در آخر قدری شکر بخشی پیدا شده بود چنانچه بر و افتان مخفی نیست و در مقدمه بدایه مطبوعه بار اول  
 نیز در ج ۳ و من ذکر آن درین محل نا ملایم می انگارم **حاشا فیهما و انوصف**  
**نفیسه به فتم**

و نفیسه بنی هری به دایت حاکم آورده که ابن جریج که گشت از خود امام شافعی بنبر مسئله ایاتیان برزد و خود کلام نمود امام شافعی  
 از سر گذشت خود او را اطلاع داد که محمد بن کثیر از بن سلسله سول کر پس و اگر گفتم که اگر کار بود و هیچ روایات با وجود  
 عدم صحت آن بیوای پس تو دانا تری و اگر منصفانه کلام می خواهی البته نمی گویم وی گفت بل  
 با نضات کلام خواهم نمود و گفتم کدام دلیل آیه احرام می گوی گفت لقوله تعالی فَاَتُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ  
 اَمَرْتُكُمْ اللهُ وَفِيْ مَا اَوْحَرْتُكُمْ اَنْ تَشْتَرُوْهُنَّ وَحَرْتُ نَهَيْتُهُمْ مِّنْ فَرْجٍ گفتم آیا این آیه  
 منحرفه مساوی اتیان فیج نیز است یا بی گفت بل گفتم پس چه می گوی در آنکه طوطی نماید زوج در میان  
 سابقین زن خود یا زیر بطن وی یا زن اخذ ذکر زوج خود کند و دست آیا درین اشیا حرت می باشد  
 گفت نه گفتم پس چرا احتیاج می کنی با آنچه در وی حجت نیست امام محمد رضی گفت فَاَكِنَّ اللهَ تَعَالٰی  
 وَالَّذِيْنَ هُوَ لَقَرٌ وَجْهٌ حَافِظُوْنَ اِلَّا عَلَى اَرْوَاحِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ وَهُوَ يُعْلَمُ  
 عَنْهُمْ مَّوْعِيْنَهُ يَحْفَظُ فَلَاحِ يَابْنَدُكَانِ كَسَانِي سَتَ كَمَرْفُوجِ خُودِ رَا بَاسَانِي مِي كُنْدُ  
 مگر بر زمان خود و ملوک خود که مراد از ان حاص کیرکانند و گویم که آنچنین  
 کسان هر گویا مستندگان نیستند - گفتم که این دلیل از متمسکات جوار اتیان دُبر است  
 که عام است جمله اشیا را نه مقید بآتیان غیر دُبر چه حق تعالی بر نمی فرود از ملاست کردن  
 همه آتانه که نگاه ندارد و فرج خود از زوجه و ملوکات و تو برای نگاه داشتن از ان می گویی  
 (یعنی در بعضی صور که آن اتیان فی الدبر است) انتی **تنبيه** می گویم که از ظاهر

تتمه کتاب - فصل ۲



این منظر خلاف تحقیق و دوجیز مستغفا میشود یکی جزا ایتیان: کوبرز و جوغو و عند الشافعی رض دوم  
 سکوت امام محمد رض و حرمت آن از وی رض و الا مَرُکَسْ کُنْ لَکَ عِنْدَکَ التَّحْقِیْقُ  
 چرا که آیت **اَلَا عَلَیْکُمْ اَزْوَاجُکُمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ** الایه هر چند که در بادی نظر دال است بر حل  
 جمیع اشیاء و افعال از زنان و مالیک خود در هر حال و نیز عام است شامل در جمیع اقسام ملکین را از  
 مکاتب و منکوطه غیر و ذکور و غیر با مگر چونکه دلائل دیگر بر حرمت بعضی از آنها قایل است لابد درین  
 آیت تخصیص و تقسید خواهد بود پس این آیت را اگر چه در ظاهر امام شافعی رض بر اطلاق حل کرده  
 ولیکن مطلق نخواهد بود و در صورت استدلالش نیز تمام نخواهد بود پس بعضی از مخصوصات از حکم  
 اطلاق این آیت یکے حرمت ایتیان بمالیک ذکور خود است یا کتبی ذکور شاعری من الشھوة  
 و حالانکه این آیت باطلاتما بنا بر ظاهر قول امام شافعی رض و دالت میکند بر حل اجماع ملکین از  
 هر قسم که باشند و خواه ذکور باشند و خواه اناث چرا که مالکیت ایماهم مخصوص باناث نیست بلکه  
 عام است جمیع اقسام مالیک را پس درین استدلال امام شافعی رض را از تخصیص مالکیت ایماهم  
 باناث مخصوصه و نیز استثنای ذکور چاره نخواهد بود و لکن کسی از اهل مذہب می رض بر اطلاق این  
 آیت برین طریق قائل نشده و دوم حرمت ایتیان بازواج و مالیک خود است و قبل بحالت  
 حیض و غیره کفوله تعالی و **وَسَمِعُوا نَذْرَکَ عَنِ الْحَیْضِ قُلْ هُوَ اَذَى فَاَعْرِضُوا**  
**النِّسَاءُ فِی الْحَیْضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتّٰی یَطْهَرْنَ هُوَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ**  
**فَاَنْتُمْ مِّنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّٰهُ طَآئِفَۃٌ مِّنَ النَّوَائِیْنِ وَیُحِبُّ الْمُنْطَهَرَاتِ**  
 یعنی می پرسند از تو او حیض که در نوبت بازواج چه کرده آید بگو که این حیض قدر و نجاست است تنگ  
 کشید و طی زنان در وقت حیض و نزدیکی با ایشان کنیید بجماع طاهر ایشان با نقطاع دم و غسل  
 نیز چون پاک گردند ایتیان کنیید و طوی ایشان از آنجا که حکم داد و شمار ارضی تعالی هر آئینه حق تعالی  
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گناہان و دوست میدارد پاک کنندگان را از اقدار مانند  
 ایتیان حایض و یاد در برانستی ملخصا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایتیان

در وقت حیض و نزدیکی با ایشان کنیید بجماع طاهر ایشان با نقطاع دم و غسل  
 نیز چون پاک گردند ایتیان کنیید و طوی ایشان از آنجا که حکم داد و شمار ارضی تعالی هر آئینه حق تعالی  
 ثواب و اکرام میدهد و توبه کنندگان را از گناہان و دوست میدارد پاک کنندگان را از اقدار مانند  
 ایتیان حایض و یاد در برانستی ملخصا از جامع البیان و جلالین پس این آیت نصا بر حرمت ایتیان







لطیفه

می باید که کتاب خود را بسطله مرغوبه نقیبه (آن فقه که مقبول مقبولین است و مردود مردودین یعنی  
منکرین الحق مجتهدین صالحین) تَبَتُّنْ وَتَبَرُّکْ ختم نمایم تا شاید که بذریعہ بحیله فقه مقبولین  
و وسیله جلیله زمره آن مقررین حضرت قدسش مقبول گشته و موجب مَن أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ  
مِنْهُمْ مَحَرَّارِ نیز در ایشان برانگیزاند مَحَرَّمَةُ الشَّيْءِ الْكَذِبِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ كُلِّ قَتْلِهِمْ  
ذُو حِطَّ عَظِيمٍ و آن اینکه در فداوی سرحدیه و غیره در کتاب هبیا آورده که هبیا بطریق مزاج  
بیزهیج میگرد اگر او هبیا تسلیم میبویاید و آن دیگر او را قبول کند چنانچه این مبارک رب باری گذر  
زمرده بقومیکه طنبوری نو اختصار فرمود که این طنبور را هبیا بنفید تا به بینید که من این را چگونه میزنم  
یعنی میتوانم چون ایشان طنبور را بوی سپردند این مبارک رب آنرا نیز من زود تا پاره پاره شد  
و فرمود دیدید که من آنرا چگونه زدم همه تخریج گشته گفتند قاصد کردی یا ما و این مبارک رب برای احتراز  
از ضمان بنا بر قول ابی حنیفه رض این جمله را بکار برد و الله تعالی اعلم و علیه التواکل

## خاتمه کتاب در مناجات بر باری تعالی

کَلِمَاتُ مَنْ خَلَقْتَ لَمْ يَكُنْ	و حلیتم من لباس النعم	سپاس خدایم بالا و پست
که ما را نمود است از نیست است	همون کرد در جمله افضل بشر	همون کرد که تشریف را به غیر
همون داد بهر دست بما	ز جمع نرسل بهر دستین بهر نما	همون داد تو فنی خستیم امور
که هست او همیشه قدیر و غفور	بفضل قدیمت نمودم سپرد	که دوران ندارد بران نیست
ز یاد بسی دست بازی نمود	بغفلیش حق زور بودیم سود	ز احوال نیکان نمودیم قتال
بجسم نیکان نیکو حاصل	ز نیکان بنیکان نیایش ساز	میان دو نیکان بدی را نواز
نوازی جان را ز فضل خودت	بدری را نبخشه شفع آردت	خصوصا نمایم قول شفاعت
به پیش گوهای ذی اعتبار	یکه ذات پاکت در گمومان	که توحید کار بود هر زمان
رسالت حضرت که از فاقست	دل جان خود را ازین آب شست	خدا یا خدا نیست کردم قبول
تو بیشک خدای محمد رسول	بو قلیکه آیه زن جان به نزع	اگر این ماز من بر شیطان فرغ
به امان عدلت صابریم دست	که لطفت کجا بود تو شکست	کوهان عادل براریم پیش



که قول بود و چون بودیم کیش  
که وقتیکه بودیم بکشت و شورش  
چو عقرب چو شیطا بن در سید  
که با بود آن رحمت یا خدا  
که با شتم ز تیار است سلیم  
مگر این بود اعتقاد و سبب  
مگر این بود مغفرت از گنادر  
خصوصاً وقتیکه پیوش بود  
که جان و جگر را کند لغت بخت  
اگر آسمان نزع جایی بود  
چو گردون بفریدی از نزع نزع  
ز شیر عزم و دیر کیم باز  
ز شیر می خود دست بر سر زد می  
باغوا در آید چو دیو رحیم  
بر روی ضیائش است پناه  
باو لا و اله و آن محبت  
برای همه مؤمنان مادران  
بصاحبان صفادرون  
که ایشان چو چاند و حیمین  
بعزم جو امان غزوی کنان  
که تقوی بتوبه و پیش نشان  
ایمان بخش ایمان بده یا خدا  
که چندان کنی خوش محمد و خود

چو قول گواهان نسیم ادا  
ز لمعان توحید جستیم نور  
کعب بود رحم حسدانی تو  
که گرفت نازم بران مصطفی  
چو شیطان بوقت زبونم بدید  
مگر این بود رحمت ایزدی  
مگر این بود خالق بسندگی  
خدای همان بنده با جوش بود  
اگر که را بودی این نزع جان  
چو مروه بریز زمین در شمس  
باین آب دریا که کردی روان  
چو مور طید بر زمین از نیاز  
در عتوفت اصعب که تقسیم ما  
اغثنی فانت الغفور الرحیم  
آن چار باران که از چار میخ  
با صاحب و احباب آن مصطفی  
ز پاک که دارند شان صفات  
به پشت خمیده بطاعت درون  
تکبیر توحید تقوی لهاس  
باعز از دین مجرمان را کشان  
بشرب زنده داران صافی درون  
که خوشنود گرد درازان مصطفی  
بمقدار آن لطف فرمای دود

بگریه بزرای کنم من خدا  
بوقتیکه هوشم ز دهرشت رسید  
همان لطفهای گرامی تو  
همان وعدهای رسول کریم  
چو فردان همه زنت ایمان بید  
مگر این بود امتان را پناه  
که دشمن زنده کشد بسندگی  
تو دانی که این وقت است تحت  
چو گندم طپید ز تابش آن  
زینها که کردی باین زین و نزع  
سر اسب شده گردش نزع جان  
اگر دشمنش دیو بر سر بریدی  
کریم کن که با رحمتی حما  
انفصل خودت که چنین صبحگاه  
همه حاسدان را بریدند میخ  
باز و اجمای که هستند شان  
از ان گفت حق کا نولیم اقامات  
بالقاس عتباد عتک لکونین  
که دارند اکرام حق را سپاس  
لطیف امینان روشن روان  
که باشند دایم هم لستقون  
چگونه است منظور تو یا خدا  
تو منکر بصیانت مادر وجود  
چون



و در خشم گیری بخت در گناه  
که محبوب رنجاند از خود کرم  
بوقتی که بودیم باهوش درای  
بجمله خطاهاے ماهم بمیر  
بوقتی که گردیم در قعر خاک  
چگونه ندارم بدان درنگاه  
بوقت جرایم چو گشتی صبور  
که اکنون نه فرمان شوم همچنان  
درین وقت تسلیم حکم قضا  
رحم کن بر ما پس از درون کفن  
برایم بر خشم در کار خود  
همان به که عجز و نیاز آورم  
نیازم همین کای خدای غفور  
میان دو مهرم شکر ز بان  
از ان سو شفیق است زین سو  
ازین ره گردان تو ما را خدای  
خدای که خواهد کس لطف وجود  
بدرگاه والا پزوه خس  
بسانه همین کای خدای کریم  
یکه راه آمد و در گرفت  
چه فضل تو باشد که صبر و راه  
که مخلوق را گریه باشد مزه  
بگریه ز فضلت تبا پیش ده

تو دانی بسا کزین است پناه  
که یا کریمه کرم کن بمان  
بمیدان عصیان فشرده پای  
ز عفو کرم می نکردی نظر  
که از رحم دشمن شود سینه چاک  
ز حرمان چگونه دراری حجاب  
خدایا هانی کریم و غفور  
سهم اندر ز فضلت بخواهم از ان  
بجرم گذشته میاور شر  
چو خفم بپس هست ز انجام خوش  
که سینم راه خطر با به خود  
که دانیم اورا غویان نواز  
ز تصدیق احمد در آرم نور  
محمد شفیق و خداے سمیع  
از انیم گویا بما در رضیع  
چو زنجار بسوی تو راه آوردم  
بها نه بطلید از در قیود  
بها نه بیارم - بها نه سازان  
کریم از غضب با شد از بس رحیم  
با دل که بودیم گریان بدیم  
بگریه در آری بحال تبا  
بگریه چو آوردی از راه پیش  
باشیکه باریده ام شیر ده

نه از لطف باشد خدای رحیم  
که راضی شود و مصطفی محبت  
بکیفیش بر ما تو بودی قدیر  
باجمله عصیان ما سر بس  
نماند درمی جز درت یا اله  
بمعصیان سابق نمائی عقاب  
ز عفو یکه کردی بکن همچنان  
که از حکم حق می نه بچم عنان  
ای خدای ذوالجلال ذوالمنن  
که داریم حال تبا به پیش  
بصاحت ندارم که ساز آورم  
غریبان نواز و پذیرانیا ز  
محمد شفیق است حق مهربان  
میان که باشیم بنگر به لعل  
چو جان در بدن دارم و پیش  
ز فضلت بهانا که خندان روم  
بها نه بطلید که آن خوف کس  
که حلا و خوری را ندارم دهان  
دو در دیده دنیای زشت و دنی  
ز فضلت زو بگریه خندان بریم  
بگریه در آری بحال تبا  
بگریه چو آوردی از راه پیش  
باشیکه باریده ام شیر ده



هائ شیر خوشنودی مصطفی  
چنان کن که خندان در آیم ما  
قییم جسیم نیلیم و سینم

خدا یا پے انبیا اولیا  
بر پیشت - چو دنیا گزاریم ما  
بیمت برست ای محمد طیل

بمهر همان مصطفی مجتبه  
طفیل محمد نبی کریم  
نبیت محمد خدایت جمیل

قَالَ الْوَلِيُّ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْمَدْعُوُّ مُحَمَّدٌ عَبْدُ الْجَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خَالَهَ أَبُو الْخَيْرِ  
خَالَهَ ابْنُ مَوْلَانَا وَهَلَيْنَا الشَّيْخُ الْحَاجُّ فِي اللَّهِ مُحَمَّدًا نَحْنُ اللَّهُ الْمَرْحُومُ عَفَا اللَّهُ لَهُ وَلَوْلَا يَدُ أَحْسَنَ الْعَمَلِ  
فَالْبِرِّ مُحَمَّدٌ لِلَّهِ الَّذِي هَذَا وَمَا كُنَّا نَحْنُ دَعَا أَن هَذَا أَنَا اللَّهُ وَالْفَلَكُ لِلَّذِي أَنَا الَّذِي سَبَّحَ عَلَيْهِ الْبَرُّ  
وَالنَّبِيُّ مُحَمَّدٌ عَلَى رُسُلِهِ قَبْلَ نَبِيِّنَا وَهُوَ الَّذِي لَا يَمَانُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَوَرَاثِهِ وَجَعَلَنَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ  
الَّذِينَ يَرْصُقُونَ بِالْقَضَاءِ وَيَصْدِرُونَ عَلَى الْبَلَاءِ وَيُسْكِرُونَ عَلَى الرِّخَاءِ وَوَقَفْنَا عَلَى قَامِ هَذَا الْكَرَامِ  
عَلَى مَا أَطَاعْنَا إِلَيْكَ الْوَحْدَانِ الْمَرْغَبِ عَلَى الْقَوْمِ الْمُرْتَابِ اللَّهُ لِيَصْلَحَ خَالِصًا لَوَجْهِكَ الَّذِي نَحْنُ لَكَ الْقَائِمِ  
وَأَقِيمْ لِنَاهِ بِالْإِيمَانِ وَالنَّظْمِ الْجَوِيدِ وَاجْعَلِ اللَّهُمَّ يَا هَاقِيقًا مَقْبُولًا لِحَضْرَتِكَ الَّتِي لَا تَبْدَأُ وَلَا تَنْتَهِي  
وَلَا لَا تَنْهَاءُ وَهِيَ ذَاكَ الْكِبَرِيَاءُ وَمَقْبُولًا عِنْدَ الْحَبِيبِينَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَكَ فِي الْبُاسَاءِ  
وَالْفَرَاءِ وَمَرْغُوبًا لِيَا وَلِيَّ الضَّيَّاءِ وَسَبِيلَ الْهَدَايَةِ أَهْلَ الْغَوَايَةِ وَالْإِغْوَاءِ وَسَبِيلًا سَأَلُوا  
لِلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي الْغَوَايَةِ وَالْخَطَايَا بِحَقَائِقِ الْأَطَافِكَ الَّتِي تَطْهَرُ مِنَ الْأَسْتَارِ  
كَأَمْطَارٍ فِي الْأَقْطَارِ وَبِحَجَّهِ نَبِيِّكَ الْمُخْتَارِ وَرَأْيِهِ الْأَمْهَارِ وَأَصْحَابِهِ الْكِبَارِ وَوَسَائِلِهِ  
أَمِيرِهِ الْأَخْبَارِ وَجَمِيعِ أَيْمَانِنَا الْبَرِّ وَالْعُظَمَاءِ ذَوِي الْأَعْبَادِ عِنْدَ اللَّهِ الْغَفَّارِ وَاجْعَلِ  
اللَّهُمَّ مَقْبُولًا مَغْفُورًا فِيمَا أَخْطَأْتَ أَوْ كَسَيْتَ عَمْدَتِكَ فِي لَيْلِكَ أَوْ سَاهَيْتَ وَارْتَبِ  
مِنْ مَعِينِهِ الْقَلْبُ ثَلَبْتُ إِلَيْكَ وَأَنْتَ لَدَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا  
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَلَا تَجْعَلْهُنَّ اللَّهُمَّ حُكُومًا لِلْحَاسِدِينَ وَ  
الْمُجَاهِلِينَ وَاجْعَلِي مِنَ الْخُشُودِينَ وَلَا مِنَ الْفَاعِلِينَ الظُّرُودِينَ وَافْعَلِ  
اللَّهُمَّ مَلَكًا مَعَ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ السَّابِقِينَ وَالْآخِرِينَ آمِينَ هَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ هَ وَيَا كَرِيمًا كَرِيمِينَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ  
عَلَى الْمُرْسَلِينَ هَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَلِيقِهِ مُحَمَّدٍ الرَّزَاقِ وَأَصْحَابِهِ



غلط نامہ سیف المقلدین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۹	ساراند	بسیارست	۵۱۷	۷	تَعْنَى	اَتَعْنَى
۲۵	۱۸	الفرض	القراءة	"	"	یعنی	یعنی آیا
۲۹	۱۶	آئینہ	آئینہ	"	۸	کہ این	کہ آیا این
۹۳	۹	تکلموا	تکلموا	۵۱۸	۱۱	بری	برای
۱۰۸	۱۱	جمعہ را	جمعہ ساعت طاعت نماز چنانچہ حدیث آید ۱۲	۵۲۹	۱۳	وسلام	واسلام
۱۲۵	۲	بیب	سبب	۵۳۲	۱۷	منبر برای	سر برای
"	۱۹	جز	خبر	۵۴۱	۱	صوات	طوات
۱۶۳	۱	نشدی	نشدمے	۵۴۳	۴	از دست رفت	از دست دریافت
۱۶۵	۲	امست	امام است	۶۰۶	۶	نخج	نخج
۱۷۷	۶	رای	کہ رای	۶۱۳	۷	یا بدگیران	بدگیران
۳۰۴	۲	وی ای	بر قبر وی می	"	۲۲	مکافات	مکانات
۳۷۵	۲۱	رب اغفر لہ	ربنا اغفر لہ	۶۱۸	۱۸	این دقیق	ابن دقیق
۴۱۳	۲۱	مقدم	مقام	۶۳۶	۱۹	ز آمد	زائد
۴۵۱	۲۰	ترقیم	ترقیم	۶۴۲	۱۸	جیان	حاجیان
۴۹۱	۳	نیامده	ایشان آمده	۶۴۶	۲۳	انستہ	دانستہ
۵۱۱	۷	جامش	جالش	۶۵۲	۵	چگونہ	چگوئی
"	۹	پیش	پیش				



صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۶۱	۲	خولش	خوش	۶۷۸	۲۱	مسلوۃ	مشکوۃ
۶۶۲	۱۶	بیداء	بیدار	۶۸۰	۱۶	۶۸۲	۱۶۲
۶۶۳	۲۱	شدہ	شدہ	۶۸۱	۱۹	دگری	دگیری
۶۶۴	۲۱	خیفہ	خلیفہ	۶۸۶	۲۳	عیسی	چون عیسی
۶۶۵	۷	آمر	آمرد	۶۸۷	۲	مملوکہ	مملوکہ
۶۶۷	۲۰	لغزی	مغزی	۶۹۵	۳	نودہ	تبسم نمودہ
۶۶۹	۱	قابل	قائل	۷۰۲	۴	دشتہ	دمشق
۶۷۰	۴	اطہار	ظہار	۷۰۷	۱۳	شدند	نمودند
۶۷۱	۷	تافت	تافت	۷۱۰	۱۳	بصعبت	بصحت
۶۷۲	۷	نیاید	+	۷۱۲	۱۷	سائی	سالی
۶۷۳	۷	رنگ	سگ	۷۱۳	۱۱	ملا مت	ملا لت
۶۷۴	۶	حقبہ	حشبہ	۷۱۶	۱۵	این	ازین
۶۷۵	۲۳	مسد	مسکہ	۷۱۹	۹	ابار	ادبار
۶۷۷	۱۲	یل	پیل	۷۲۲	۲۳	تومنگر	تومنگر مجموعہ ایہیں
۶۷۸	۱۹	قصہ	قصہ	۷۲۹	۱۹	ایلاکم محمد کریم	ایلاکم محمد کریم



ابو عبد الله تعالى بن أبي نصر  
الصادق بن محمد بن محمد

عنه  
رحم على  
محمد مير الدين

حافظ شرع محمد  
سید ارخان

محمد نذیر  
بنی مفسدان

عنه  
وزیر الدین

عنه  
نقیض حسن

عنه  
عبد الحق

عنه  
عبد الرب

۱۲۹۰  
محمد عبد الحق

المحب  
محمد بن  
ابو سعید

عنه  
حافظ شرع

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
حکیم گل

عنه  
وکیل احمد

عنه  
بنی خیر

عنه  
ولد مرزا علی

عنه  
اندرش

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
سراج الدین

عنه  
محمد خان

عنه  
قاضی دین

عنه  
محمد کریم

عنه  
محمد محمود

عنه  
محمد مسعود

عنه  
عبد حکیم

عنه  
حافظ عطاء

عنه  
قسمت حکیم  
علم شد از فیض قاسم

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
محمد قابل

عنه  
بدر الدین

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
قصر محمد

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
محمد یعقوب  
دار امید شفاء

عنه  
محمد شاه

عنه  
صادق علی

عنه  
عبد الله

عنه  
محمد بن محمد

عنه  
جان احمد

عنه  
ابو زکریا

عنه  
یا الله

عنه  
عبد الغفار

عنه  
قادر علی



محمد بن عبد السلام

محمد ابان الله

محمد سعيد الدين

الطبيب محمد

محمد بن حنف

محمد عبد القادر

فضل حق

عبد الله عنه عفي

شيخ عبد الكريم

محمد بن الدين

محمد بن عبد السلام

ولد نور محمد خان

علامه و مستنير

محمد عبد الله

محمد غفور

شيخ محمد بن

قادر بن حشيش

مولانا شمس

دين محمد

عبد الحميد

الحاج محمد بن عبد

ابو الكرم محمد كرم

محمد بن الفخار

فضل قادر

محمد بن عبد

محمد بن الشكوري

محمد بن محمد

ولايت حسين

محمد بن لطيف

عنه بن محمد

الدين احمد

خادم حسين

علامه حيدر بن

محمد بن محمد

محمد بن طير الدين

ضمير الدين

محمد بن التني

فضل حق

عبد الكريم

عبد الكريم

محمد بن اختر

عزيز حق

نور الحق

عبد الرحمن

احمد الله

عبد القادر

محمد بن الكاظم

عنه بن محمد

احمد الله

عبد البصير

عبد الحميد



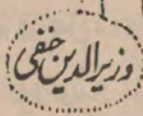




نظر هذه الرسالة جدها حقاً وصواباً ومطابقاً ومصداقاً  
 محمد امير الدين واعظم مذهب حنفية  
 جامع دهلي بياوئى ثم الدهلوى  
 وقد نظرت في هذه الرسالة المؤلفة لولانا محمد بن عبد الجليل  
 الى كانت مشقة لكل سقيم وعليل فوجدتها صحيحة  
 ومعتدلة لا ممد ولا مكملة اذ ركتها مطابقاً لعقائد اهل السنة



این رساله موافق مذهب جمهور و در مخدم الشریع الشریف  
 قاضی محمد وزیر الدین حنفی  
 واعظم مسجد جامع دهلی  
 و موافقاً للكتب الحنفية جزاء الله عنى وعن سائر  
 المسلمين بحمة سيد المرسلين  
 فيض الحسن الحنفى الصلواتى كاندها لولانا



هذه الرسالة المجيلة بموافقة المذهب الى حنيفة  
 در مسجد جامع دهلی



كتبه جعفر العباد الحق مدظل الله وعلو شأنه  
 احمد بايلى پور و امر به دهلي

الحمد لله الذى نزلنا الكتاب الصلوة على من لاسلبها الصواب جعله في عا يوم الحساب فقم  
 الا ل جند الاصحى لكانوا كاصططاع علم ابواب و بعد فقد جاء من قرأ في صدرى ما كثيرا و حصل  
 من العلم ظا كبريا و راف عبيدة و كتاب جديدة فنظرت فيه تمق النظر فوجدت البصر فاذا هم عن ذلك  
 الحنفى و حرق للمذيب الغيبى ملل لالة القوية لمذهب الحنفية كذلك و اعجب على كل من علم اهل الله  
 يا ايها الذين امنوا كونوا نصرا لله فقولوا بغاية  
 الفرح فحق نصرا لله و ادعوا موافقة عبد الجليل  
 و صلوا على صاحب السيلة و التمجيل فقط



الحمد لله الذى نزلنا الكتاب الصلوة على من لاسلبها الصواب جعله في عا يوم الحساب فقم  
 الا ل جند الاصحى لكانوا كاصططاع علم ابواب و بعد فقد جاء من قرأ في صدرى ما كثيرا و حصل  
 من العلم ظا كبريا و راف عبيدة و كتاب جديدة فنظرت فيه تمق النظر فوجدت البصر فاذا هم عن ذلك  
 الحنفى و حرق للمذيب الغيبى ملل لالة القوية لمذهب الحنفية كذلك و اعجب على كل من علم اهل الله  
 يا ايها الذين امنوا كونوا نصرا لله فقولوا بغاية  
 الفرح فحق نصرا لله و ادعوا موافقة عبد الجليل  
 و صلوا على صاحب السيلة و التمجيل فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد المرسلين خصوصاً على سيدنا و مولانا محمد تاج النبیین  
 و آله و اصحابه اجمعين اما بعد فقير حقير ابو محمد عبد الحق بن محمد امير ناس ساكرو و يكها سبحان الله عمده كتاب  
 اور جواب با صواب هر چه اسكه مصنف كمال كى عمده دليل هر كيون نواسا كه مصنف مولوى عبد الجليل  
 جو كچه كها هو نيات نيك نيتى اور اسلام كى خير خواهى كى لحاظ سے كها هو به ظاهر هر كى اتفاق عمده سبب ترقى برادر كيون  
 اور چيز نيك كى كو تو جانے و چيزيه صرف جمادى و كى تنكون اور رضى كى بالون هر كى كو ديكير ليجه كى كى مجتوبه هو جانے  
 انهم كى كسنة و طاعت آفاقي و اور هر كى كى كاهم و ديتے هن جب بخود هر كى اتفاق بين به برتت و حضرت انسان



بائنصوص اہل ایمان کے خیر و برکات کا کیا کہنا ہے۔ تھوڑے سے دنوں میں شر ق و غربا اسلام کا ابر رحمت کی طرح پھیلنا اور  
مخالفوں کی سرسبز سلطنتوں کا ان مہر ان خدا ہے رخت سماں نیاوی کے ہاتھ میں آجانا اسی اتفاق کا ثمرہ ہو کہ جسکا  
پیڑ حضرت سید المرسلین نے مکہ کی نشک اور ریتلی زمین میں لگا کر جمہور اور جماعت اور عیدین اور حج کے پانی سے  
سینچ کر اسکو طوبی بنایا اور اسکے سایہ میں تمام بنی آدم کو بٹھانا چاہا۔ جب سے مسلمانوں میں اختلاف پیدا ہوا اسی میں  
یونانیوں کا وہ خیر و برکات گلے ملکر اور رد و کر رخصت ہونے لگے۔ اور یہ ظاہر ہے کہ سب اختلافات سے بڑھ کر دینی اختلاف  
کہ جس سے مان اور بیٹے میں جدائی اور بھائیوں میں سخت لڑائی پیدا ہو جاتی ہے اسی لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے  
بار بار اتفاق کی ضبط دلائی مشافہہ اور قاذہ لکھ کر اختلاف سے نفرت دلائی۔ اور اس زمانہ میں جو کچھ اس اختلاف  
کی وجہ سے نصیبت آئی وہ الی تھی اسکی پیشین گوئی فرمائی مگر تقدیر سے چارہ نہیں ہم ہی میں سے ایک گروہ کو ضبط ہوا  
جسے تقلید اور التزام مذہب معین میں (کہ سیکڑوں برس سے تمام اہل اسلام میں مروج ہے) ظلم کر کے جزیات مسائل  
میں جھگڑا مچوایا اور اسی کو سنت اور اسی کو باعث نجات سمجھ کر سیکڑوں کتابیں اور رسائل لکھ ڈالے اور بہت کچھ  
روپیہ صرف کر کے نہ تنہا ہندوستان کے مطابع میں بلکہ روم اور مصر میں بھی طبع کرائے۔ خدا اُن لوگوں کو ہدایت  
دے کہ دینی ترمیم سے دست کش ہو کر اپنی دنیا کی ترمیم میں سرگرم ہو جائیں اور لوگوں کو آزادی کا فتوے دیکر  
شریعت پر ضحکہ نہ اڑائیں۔ کوئی شخص اپنی معاملہ میں اب کیا نئی بات کیسکا ان جزیات متنازعہ فیہا پر سیکڑوں  
برس سے ہر فرقہ کے لوگ دلائل لاکر ٹھک گئے۔ مگر یہ بیچارے نام کے علما کہ جو علوم نافعہ سے بیخبر اور زمانہ کی زیر نگینوں  
غافل ہیں اور مساجد میں بیٹھ کر ان پڑھ مسلمانوں کو اختلاف پر (سنت اور علما حدیث کے پیرایہ میں) آمادہ کر دینکے  
سوا اور کچھ نہیں جانتے اور کیا کرتے اللہ تعالیٰ اہل اسلام کی حالت پر رحم فرما کہ انیک المصطفیٰ علیہ السلام جو محمد عبد اللہ



کتاب جامعہ اسلامیہ  
دولت علیہ الرحمہ  
دہلی

الحمد لله  
محمد بن عبد الله  
ابو بکر

کتاب جامعہ اسلامیہ  
دولت علیہ الرحمہ  
دہلی

الحمد لله  
محمد بن عبد الله  
ابو بکر

یہ رسالہ در تہمید واسطے اکتشاف تلبیس الطیس فرقہ غیر مقلدین کے بے نہایت مفید ہے اور اعلیٰ مؤلف کو اجر صاف ملے جس  
فیہ محمد اسماعیل انصاری مسعودی نساغنی مذہب کا درسی شجرہ مدرسہ رفیعہ دہلی ۱۲۸۰ ہجری ۱۸۶۳ء  
بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله الواحد القہار والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آلہ الاطہار و اوصیائہ  
و بعد فذلک رسالۃ عجیبہ غریبہ محتویہ علم اہل الحق من اہل السنۃ والجماعۃ والحق الحق بہ بالاتباع



وان كره العائد من المبتدئ عن المحدثون فقط حجة ابو سعيد عليهم السلام  
عفا الله عن يوم السبت تاريخ الداس من شهر الحاد الثانية من سنة ٢٢٣

یہ سمجھ کر یہ رسالہ فرقہ و ہابیہ کا جواب ہے بلکہ غور سے دیکھو تو ایک کتاب ہے نئی گفتگو ہے خداوند کے مولوی عبدالحلیم صاحب کو اجازت عطا ہے

کھلے حرره وکیل احمد اسکندر فوری ۱۵ جمادی الاخری ۱۰۳۳ ہجری قمری بمقام بی

عفا عنه

وکیل احمد خان صاحب کمالیات و  
تتمیم برادران محمد علی  
بن و اسرار حضرت امیر  
العلوم و در  
حق القدره  
بر خطای مجری  
الضروری

وله مراد علی

نسخه




نازیلی

والتصديق والبرهان  
والإشهاد والقرينة  
والاعتقاد والظن

اینجیم نوشته واقعی بجای درست و دلالت بر این حق آورده فقط مولوی مصنف صاحب جو دلائل در باب مسائل متنازعیه و ضرورت

راقم مسراج الدین مدرس اوفارسیہ مدرسہ فقہی دہلی تعین تقلید شخصی میں تحریر فرمائے ہیں وہ حق اور درست ہیں

فقیہ محمد نواز علی خاں



 مدرسہ فتحپوری دہلی
 

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة على اهلها اما بعد فقد اطلعت على اجابتي لانا المولوي

عبد الجبار دام حسن الايام الى اء فوجد على الحق ارضيه كما قال الشيخ محي الدين النوري في روضة الطالبين

فما اختار للطلبة فقالوا اختبأ بالامتنان (عنه) وجوا تقلبه واحد من هؤلاء على امته فنقل امام الحرم الى الجوامع

عَلَى النَّبِيِّ وَمَنْ آتَاكَ اللَّهُ خَبَرًا

معاونت مصطفیٰ ست لعل قرآن و تراث و قلم مشرق و مرقع الحق العارف و مشرق

شرف واعظم مسطرع دله و دهك و هضاه و نسا كرمي تلمذ او اسنادا-

فقد نظرت في هذه الرسالة الشريفة فوجدتها وافقة للحق والصواب محمد قاسم علي حكيم خليف حكيم احمد صاحب دار علم محمد قاسم علي

بسم الله الرحمن الرحيم - فمجد ونصلى على رسولنا الكريم وعلى آله وصحبه بالتبجيل والتعظيم أما بعد فقد

نظرت في هذه الرسالة الشريفة المنقطة الرشقة وطالعت هذه الخطات المفيدة اللطيفة الجميلة

وكان نظري فيها على سبيل الاستحجال عند الارتحال فوجدتها سيفاً مسلواً على عنق الفرقة الوهابية الخبيثة

وسمى سمواً إذا كاد الطائفه النجسة الذين هم اضلوا وضلوا عن سوا السبيل والله يهدي كل غوى

---



وضليل هم من جملة اهل البدع والاهواء ومن سائر اهل الخدع والارداة الذين هم اعلم مقاصدهم الطعن في ائمة  
المجتهدين واقتصاصهم اليهم القدر في الاولياء المقربين على نحو الكثرة لا يفقهون حديثا ويحسدون علماء ائمتهم  
الله فضلا عظيم واعلم ان المصنّف المنصف قد جهد غاية الجهد في تزييف عقائدهم وترغيف قواعدهم  
وبذل أقصى الهمّة في الخفاء بنواثر خدعهم وامحاء رسومه بعمه فله درة واعلم الله اجرة وما هذه الرسالة الخبيثة  
بنياتهم صوّبا للبراهين والدلائل القطعية لا ياتيها الباطل من بين يديه ولا من خلفه ابوابها مراد الهداية  
تنزع الظلمات عن قلوب الزالغين وابحاثها مقاصد الداية تكشف السويّات عن وجوه الضالين واياتها  
مروية عن الثقات والعدل اسانيد هامة مبنية ومصححة من الروات الفحول فوجدتها صحيحة مقرونة بالحق  
والضواب ينبغي ان يتلقاها بقول عند اول الابل لا ان حزب الله هم الغالبون

**الرسالة الثانية**

غفر الفقير الحقير ابو الكارم محمد كرامة الله عفا الله عنه الدلو موطنا والخف مذهبها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نور قلوبنا بالامان وزين نفوسنا بطاعته في كل حين وان جعلنا  
من ائمة حبيب محمد خاتم النبيين صلّى الله عليه وسلم والده واصحابه اجمعين ووثقنا بتقليد الامام لاجلته لاكم  
الاختصاص حقيقة رحمة الله عليه على اجابة واتباعه في العلم والعمل فاني رايت الرسالة المنيفة وقيمة الشريفة  
التي اتفها الحبر النبيل المولوي محمد عبد الجليل في وجود تقليد المجتهد العيين علي بن سلك سواء السبيل  
وكشف المحجبات من المسائل الخفية من جنتي العنيد الضليل فوجدتها صحيحة مشتملة على روايات سديد  
ودرايات رشيدة وشيئة بالدلائل الحكيمة ومؤسسة بالبراهين الاثمة يحفظ بر واياتها من تصدق الوقوف  
على وجود التقليد ونظم بها جهل المذنب البليد ويتعظ بموعظتها من يخاف يوم النشور ويعتبر بعنايتها  
من لا نظير في عواقب الامور يستدل بطاعتها الناظرين ويمدح مؤلفها العلماء المنصفون تنبسط بها  
القلوب الرشيدة وتندفع بها شكوك من لا ضعف العقيدة اجوبتها شافية للسائلين لا تنبهي حقرا  
للمعترضين لا شك انها عبوة لمن اعتبر وتبصر لمن استبصر وتذكروا المذكورين وتنبهوا للغافلين وجوّجوا  
لمن استخبر وذخروا لمن ادخر ونفّسوا لمن هد البصر ومسرّوا لمن تفجّر وهذا الكتاب في الحقيقة جدير  
بان يطبع ولو بصرف كثير لينفع به الخاص والعام ويحتسب به العوام وارتقت ظمأ بلسان الفرس  
والعرب ليحفظ عظاما كل واحد من اهل الادب كنية المفقير المذموم لله العفا

**محمد محمود**

ابو الفضل محمد محمّد الحق القادري الدهلقي ١٩ جمادى الاولى سنة ١٢١٠ يوم الخميس



بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك ونستعينك ونصل على حبيبك وآل جمعك اما بعد فاقع في هذه الرسالة من اثبات  
التقليد حتى اقول ان يتبع لانه يسيل للمؤمنين فمن يتولى عنه فهو من احد الضالين المضلين واما بطلان المؤلف  
من الادلة فتاويل المبطلين فهو سديد من قبله وعمل عليه فهو الشعيد والرشيد فكان سعيد  
مشكور واجر موفور اكتبه الفقير محمد معوي المقتدر الى ربه الودود ٢٤ ربيع الثاني ١٢٣٣



هذا الكتاب  
هو من  
مكتبة  
المكتبة  
العلمية  
بمكة

لقد وجدنا في هذه الرسالة فوائد  
للمحق والصواب وعندنا

عبد الحكيم

حافظ عطاء

هذا الكتاب  
هو من  
مكتبة  
المكتبة  
العلمية  
بمكة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد المن رفعة منار هذا الدين بالحجج والبراهين وايدى بلاية المجتهدين والعلماء  
العلمين والصلوة والسلام على سيدنا المنتخب من خلاصة ولباب عدنان وعلى اله واصحابه الذين  
نصروا بلسان انسان ولسان السان وعلى التابعين لهم باحسان فاتعاقب الملوان اما بعد لقد اوفيت  
على هذه الرسالة الحميدة وفهمعت ما فيها من المعاني الفريدة فوجدتها فاقعة لاهل البغي والضلال جامعة  
لكثير من النصوص المزرية يعقود اللال فخر والله مؤلفها خيرا وشكر سعيد جعله من اهل التقوى  
والله اعلم وعلم الحكم بمكة المقتدر الى الله الكريم ابو الفخر والرشيد سيد عبد الحكيم ابن الفاضل  
الجليل مولانا سيد محمد عبد الرحيم اغفرهما الله في بحار افضاله العبد

هذا الكتاب  
هو من  
مكتبة  
المكتبة  
العلمية  
بمكة

عبد الحكيم

عبد الحكيم

هذا الكتاب  
هو من  
مكتبة  
المكتبة  
العلمية  
بمكة

نحمدك ونصل على رسوله وآله واصحابه اجمعين اما بعد فقد طالعت مواضع عديدة ومقامات شتى من الرسالة  
هذه الفيتة مفيدة للعوام المتزلزال لاقدام عن تقليد  
الامام المقام جن الله نعم مؤلفها خيرا الجزاء فقط

محمد حسن

عبد الحكيم

الحمد لمن جعل الانسان موقفاً بالحق والبيان والظن والبيان والصلوة بعد كل حجة  
ورمى كل على حبيب الذي لا نظير له بالذات عند تفحص من الطبع السليم وفهم فقله قادم مستقيم والذات  
جامع صدق والارسلنا الى الارحم للعالمين ومفاد خاتم النبيين شجرة نبي خض بالتقديم والادام بعد وطن







بالفاية القصوى على اشرعية الفراع والملة البيضاء للامام الهمام والمقتدى القمقام الامام الاعظم رضی الله عنه  
 حيث يسريانها وكشف قباها بعبارة سليمة روايت صحيحة ودرايت تفيقة هادى يخفى للشمس ضوءه  
 عن البصار في ضحوها منهار + وكيف يسر ذفر اسلح بحشو + خياشيم الورى في يوم حار  
 وكيف لافانها من الطبع النقاد الزكى والذهن الوفا والوفى المحب الفاضل النبيل المولانا محمد عبد الجليل البينافى  
 ولعلنى ان سعية ترتبته يد على جليل كماله وعلنى افضاله كما سيظهر على من لاحظ بامعان النظر في ماربها  
 اللهم تقبلها من فضلك يا ذا الفضل العظيم واهل المنكرين الذين هم غير المقلدين واجعلها  
 للممسكين وسيلة النجاة من شدائد العرصات وواسطة الصلح والفلح واخر دعوانا انك لا اله الا انت  
 رب العالمين . نمرة العبد المذنب الجاني والمستكن الخاطئ الجاني بايئات الرضمد وعبد محمد عمر الملقب بشاه  
 سراج الحق بنى الله على الصراط السوى نور قلبه بنور العرفان واليقين ابن مولانا محمد فريد الدين الشهيدي



في سبيل الله اغفر الله في محرم غفرته ونبيرة سيد العرفاء المولانا الحافظ  
 محمد عبد العزيز الملقب بشاه مقبول احمد انا والله برهانه وصل لينا ايضا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على نعمائه واصلاوة على سيده انبيائه وعلمه الواجبة التابعين امين وبعد  
 فقد وضع الحق وبان الكذب من الصدق ففعل كل مؤمن ان ينهي عن المنكرات ويحسن معالم الزور والنسور  
 والضلالات كما امر الله وكنايته وحف عليه سيل اجابة وهذه رسالة تنبئك عن سنة الرسول وتبعه بعدك غرضنا  
 كل جهول فخذها بالقبول وادع لمؤلفها نبيل المامول . وصلى الله تعالى على محمد النبي الامى

اهل الدلائل اهل نور مرتقى	قد افق من بد رمي يوشق	اغنى بتحسين يبلغ خبرنا	نمرة الفقير محمد حسين
عبد الجليل الامير المتقى	قد جاء شأن الردى تاليقه	كسر الرأس كل جبال شقى	الدبوى فها عنتى
فما الحرجى بل يمين وكيف لا	وتنقوله الحذا الكواذب تنقى	من قال في الازام قبل امثله	
اوليس ان يد العبد للاسبق	بالله عد واما سواه فمؤذجا	وقاموا قولي بعين مدقق	

### مواهب علمائى شهر وصدور مير طه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى اعز الاسلام بنا صوبه في كل زمان وقواه واذل من خذل من المعاندين  
 بالمريدين اطقوا نور الله في كل مكان واغواه واصلاوة على من افتار من بين الخلق واصطفاه وكل من سلك  
 طريقه وارضاها اماما بعد فقوال العبد الفقير الى الله الغنى محمد المدعو بعزير الرحمن الديوبندى فخر الله بفضله



وكان الله له وهدة+ اني رأيت هذا الكتاب من مواضع عديدة في اوقات متفرقة فوجدت مسائل موافقة لكتب السلف والخلف من الاخاف واكثر ما نقله المؤلف احوال لفقه الاعلام المعروفين بالتحقيق وانه انصاف فلهم قد بذل المؤلف غاية الجهد في جمع الاقاويل وسع فضته في سعة رد الكاذب والباطيل فشر الله سبحانه وخبره خير الجزاء وجعل عاقبة خير من اكله ومحى ذنوب مرقطه واوصله الى ما يبتغاه لكتبه الرجى

رحمة رب العالمين  
المدعو غفر الله  
لذنبه غفر الله



مولوى صادق على بغير خود  
من اجاب فاصاب  
من اجاب فاصاب  
من اجاب فاصاب

**موافق علمای شهر کانیپور**

هو المصيب - من في اس رساله كوجا بادي كيانهايت مدلل انفسه حكم يا مسائل حق كوعده طور سے ثابت کیا ہے اللہ تعالیٰ اس کے مصنف کو جزای خیر عنایت کرے اور اس تالیف کو باعث ہدایت انام تعمیر کے اور اختلافات جزئیہ کے

کتب العبد الفقير الى الله  
الغني محمد علي كان الله له



حاصل مولانا محمد رفیع  
مولانا محمد رفیع  
مولانا محمد رفیع  
مولانا محمد رفیع

اللهم بحمد نبينا سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم اعطه مؤلف هذه الرسالة اجوازيلا ونوايا جبيلا وكن اللهم حافظه وناصره ولا تجعل للشياطين والمضلين عليه سبيلا واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله وصحبه وازواجه امهات المؤمنين كتيب فقير العباد الى بزي المن عبد احمد من عفا الله عن سيئاته يوم الفتن والمحن



اما بعد الحمد لقابل التوب شديدا العقاب والصلاة على الشافع المشفع يوم الحساب فقد طالعت عدد اوراق هذا الكتاب فالفهم مقشنة بالصدق وانصواب كافتان كوة للنحواس واولى الالباب تبصرة للعوام والطلاب جفوا الله تعالى مؤلف يشكر سعيه ورفع العتاب يوم المزيد والتواب بحمزة النبي الكريم وآله واصحاب حرمه الهى بخش عني

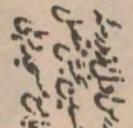




لله در هذه الرسالة الداعية من الشعب المختلفة الى الطرق المستقيمة المتنوعة + الجماعة التي هي على الزيف معتكفة + وعن الحق مخوفة + فان نظرت فيها هذا الطائفة غير معتسفة + عسان تكون بخطائهم معترفة + والى الصواب السوي مزدلفة + كتبها محمد اشرف على +  
 على الذي لنفسه للسياات معترفة + ولله معاصي معترفة +



هو العالم چند مقام ازین کتاب بدیم مطابق مذہب حق یافته پسندیدم فدا بایر یغشید  
 از قبولش + نگاہ از در دہر فضولش + باقم اتم بندہ آمرزگار محمد عبدالغفار لکھنوی غفرلہ  
 بلاشبہ توبہ نما منصف کو کافی ہوا اور جواب ثانی واللہ بعدی من یشاء الی صراط مستقیم قادر علی غفرانہ



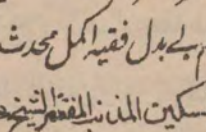
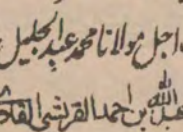
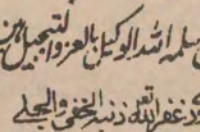
مواہب میر علی گڑھ

بسم الله الرحمن الرحيم + الحمد لله رب البرية والصلوة على صاحب المقامات العلية وبعد فقد طاعت  
 طه هذه الرسالة الحميدة المزية بالقلائل العجيبة فوجدتها مخنونة على المسائل الحققة الصحيحة السنية ومقتلة  
 على الدلائل المحكمة القوية جزی الله مؤلفها اجزاء من ايد الملة البيضاء الخفيفة وحصل له اماله  
 الدنيوية والدنيوية وانا العبد المعتصم بحبل السنة النبوية محمد بن لطف الله تجاوز الله



عن سياته  
 الجلية والخفية

بسم الله الرحمن الرحيم + وصل على حبيب الكريم + یہ کتاب سیف المقلدین علی اعناق المنکرین  
 بہت اچھی کتاب ہے اعتراضات جنور شیخ بخیرہ میں سعی بلیغ فوائی ہو عنایت از دی سے فتح پیر فتح پائی استدعا  
 مصنف کو جزای خیر عطا فرمائے آئندہ منکرین کو ایسے اعتراضات و اہیات سے بچائے کیون نہ ہوتا شاد انشد



مصنف اسکے عالم بے بدل فقیہ اکمل محدث اجل مولانا محمد علی جلیل سلمہ اللہ وکین العز و التمجیل  
 کتبہ الراحم الفقیر المسکین المذنب الفقیر الشیخ عبد اللہ بن محمد القزلباشی القادر غفر اللہ ذنب الخفی والجلد



عبد المذنب الفقیر الی اللہ الجلیل  
 محمد علی





## مواہب علماء و فضلاء شہر کھڑو فرنگی محل کثر بہم اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذا الہ الاہوا علی الرب الحکیم الخلیل۔ قد سمعت مقدمات عدیدہ من  
 ہذا الرسالة۔ یلسان المصنف ذی الفضل والجلالۃ۔ فوجدتھا علی تحقیقات شریفہ۔ و تدریقات  
 لطیفہ۔ کافیۃ لدفع مطاعن المکابرین۔ و افیۃ لساۓ اهل الحق والیقین۔ فیایہا الغافلون۔ و آیات  
 بینات فی صدور اللدین۔ و توالی العلم و ما یجحد بہا الا البجاہل۔ و حرم الفقیر الخفیۃ المعتصم بحبل اللہ  
 القدیر۔ ابو الحاکم محمد عبد الحمید غفرلہ اللہ الوحید ابن الفاضل الواصل الی علی الرب الحکیم



قطب العصر و مولانا الحافظ ابی الحیاء محمد عبد المحلیم  
 قدس سرہ الکریم الفرغی محلی اللہ کنوی۔ ۱۳۰۳

لقد طالعت من ہذا الرسالة مقامات شتی وجدت فیہا آیات لا ولی النعمی لعمری یتألق فیہا سوط  
 الحق کما یتلأ فی الغاسق البرق فطوبی لمن یتستفیض منہا بتعمق النظر و دعامن اللہ جزاء المصنف  
 حین السحر۔ ارجو من اللہ ان یشیعہ بین طالبو الحق والیقین فان فیہا البلاغ اقوم عابدين



وانا العبد العاصی لا بضاعة لہ سوى المعاصی ابو الغنا محمد عبد المجید  
 الفرنگی محلی تجاوز اللہ عن ذنبہ الخفی والجلی و تغدہ اللہ بالرحمۃ والقرآن  
 و مکنتہ وسط الجنان و اذاقہ حلاوۃ کمال القرب والايمان۔ ۱۳۰۴

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الجلیل والصلوۃ علی نبی الخلیل و علی آلہ الدلیل۔ و اعو الیل ابابعد  
 فقد طالعت المقامات العیدۃ من ہذا الرسالة المحمدیۃ۔ و وجدتھا مشیتۃ بالتقول عن الاصول المسندۃ



الی النحول بالسبع الجلیل عن المؤلف النبیل جزاءہ الملك الوہاب بالنواب  
 الجزیل یوم الحساب حررہ ابو الکرم محمد اکرم تجاوز اللہ تعالیٰ عما احرم۔ ۱۳۰۴

اس فقیر را بقصیر ہرمانک اس کتاب فیض انتساب کو مطالع کیا مصنف کمال عرق ریزی سے صراط مستقیم کو پہنچاتا  
 فرمایا اور جسے خاشاک اعتراضات اہل ضلال سے پاک و صاف کر دکھایا۔ میں اس اہل طہارت کو حق میں یہ دعا کرتا ہوں کہ اللہ



الحرمين نصردين محمد صلى الله عليه وسلم واخذ من خزان بن محمد صلى الله عليه وسلم - العبد الحقير محمد بن عبد الله  
غفر الله له - وكان اعمى عبد الجمع بن مولانا محمد نافع ابن بحر الغلوم خفي كماله على محمد قدس الله اسرته

## مواهبير و تقاريط علماء پيشاور

ذكر القديس راوى بالتقدیر بسم الله الرحمن الرحيم ونحمده ونصل على رسوله الكريم  
اما بعد فقد رأيت من هذه الرسالة النافعة الجامعة للسائل الضرورية مع الفوائد الزائدة مقامات شتى واورقا  
عديدة فوجدتها موافقة لاسفار الكبار من السابقين ومطابقة لزمن الاخيار من اللاحقين رضى الله عنه  
عنهم جميعين محبوبة على المسائل المحقة الشنية ومشتتة على ما افتى به العلماء البرية والبحرية اعني بما النسخة  
المرتاضة المرتفعة المتنوعة بالمسائل الدينية الضرورية الحرية بأن تسمى بسيف الاسلام على عبد العزيز الامام  
السماة بسيف المقلدين على اعناق المنكرين انهم الفقهاء الخريز العلماة التفسير البحرى  
الصقى الذكى المؤيد من الله الجليل العالم النبيل المولى عبد الجليل سلمه الله الخليل ونبتة على سواء السبيل  
ولعمري تاليفها كان لاطفاء شعله الفرقة النجيدة وواف لا تنقضاء عقائد الرمة المحسنة الوهابية فلهذا قد  
المصنف المنصف وعلى الله اجر المؤلف من غير التعسف ومن دون التاسف اللهم ايمن بيد ملكوت تحت  
والعلم من العرش الى الترى تقبل منا انك انت السميع العليم بفضل من عبدك يا رحيم وان العبد المعظم المقتضى  
بجمل الله القاهر المبدع عجم فضل المقادير البشاورى تجاوز عن سياته البارى بفضل السارى كرم الجارى  
المسكن بقرية رولت پور من اللآ و آوة هذا واخر دعوانا

لا اله الا انت سبحانك انى اعوذ بك من الهم والحزن

والشقي من ان يترك العمل بالحق

والشقي من ان يترك العمل بالحق



ان الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول محمد  
والدواصحابه اجمعين وفي الشعبان ثلثه

## مواهبير و تقاريط بعض علماء كاشغر

الحمد لله الذي جعل من هذا العلم عظم صاحب رحمة الله ومقتد تقليد شخصى كان ازا صاحب ساله  
سيف المقلدين بربان قاطع وجبت صلح ثابت فرموده شكر الترسيم محمد عبد الحمى عفى عنه  
الحمد لله وكفى فضيلة والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد كتاب مستطاب بنا را از ابتداء صفو ١١٣٠ بمقامات شتى  
ودرم طرز تحريره و تقريرها يا نعم ودين اصلا ريب شك نيت كرتقليد شخصى بر عاى واجب بلا كرا ومن كان خارجا  
من هذه المذاهب الاربعة في هذا الزمان فهو من اهل المبتغى والناز رقت فى التايخه شهر محرم الحرام سنة ١٢٨٠ وم شنبه





احقر الورع ابو الفتح محمد بن عبد الله  
مرحبا حفظه عنه



اتصاب من اجاب من خائف فقد خاب - ولو قد انزلت  
في قول سؤاكت فقد قال محلا

تقليد مذمومين من هذا اهل بيته الاربعه رحمهم الله تعالى المعارف والعرب الحمد ولا استمرار عليه اجاب  
من لم يبلغ درجته الاجتهاد بالنظر في مصححة الوقت والزمان وبناء على الدلائل التي اوردتها مؤلف رسالة

محمد بن عبد الله  
ابو الفتح



سيف المقلدين على اعناق المنكرين لا ثبات هذا المطلب الشريف  
والمقصود المنهجية الله تعالى عن سائر المسلمين خير من هذا عمل عفيف

التقليد على مذمومين من هذا اهل بيته الاربعه واجب لا ينكره الا من ينكر الاجماع فخر الله صاحب رسالة  
سيف المقلدين عننا وعن سائر المسلمين فلقد اتى بالتحقيق ليحقق الحق ويبيط الباطل بجماته ولو كره  
الكافرون فيانه من حسن البيان في اثبات المطالب البرهان لا يستطيع ان اذكر نبيه امن اوصاف الحميلة  
ولو صرفت بذهنه من عرى هذا المقاصد العلية واليات عفيفه من دروس چهارم مدرسه عاليه كلمته  
اعلم ان التقليد الشخصي واجب بقوله تعالى فاستأوا اهل الذكوان كنتم لا تعلمون - وان كان لا يقبله  
القوم الذين هم لا يعلمون فيحبطون عنه التكلم كالسكاري -  
وتجيبون عنه التفوه كالجباري فيصححون عنه بطف الرحمن عفيفه محمد طيف الرحمن  
حصه از كتاب سيف المقلدين على اعناق المنكرين که در دفتره ضالین غیر مقلدین مرقوم گردیده



برخواندم دين كتاب دلائل وجوب تقليد وما يلزمها لغرض ان شايسته  
آورده شده است واقوال مزخرفه باطله منكرين تقليد بر اين قاطعه حج طعمه  
رد کرده شده فلله در المصنف شكر الله سعيه وخيره خير معراج الدين احمد عفيفه

الحمد لله والمنته والثناء على سيد الانس والجنه اما بعد چون كتاب سيف المقلدين على اعناق المنكرين  
مطالع كرم الحق آنرا اسم باسمي يافتم ولبا مضامين آنرا چنان يافتم که بخاطر احدي تا حلال خطو نکرده وخطا  
علما ازان مقصود الله تعالى مصنف كتاب موصوف را برجيزيل و ثواب جميل غنايت فرمايد اين تم آين



شكر الله تعالى المصنف  
الفقيه الميرزا الله  
محمد بن عبد الله عفا الله عنه



غلام محمد بن عبد الله  
از مدرسه مدرسه  
مدرسه مدرسه  
مدرسه مدرسه



سأله سيف المقلدين على اعناق المنكرين راجعون وديم بس بس پسندیدم فی حقیقتہ جو ہر احقاق تقلید را  
از اصواج بجز اختلاف نمی مقلدین بساحل تحقیق از دین محمدیہ سیما حقیقت مذہب خفیہ برآوردہ رسانید جزا  
اللہ تعالی عن مصنفہ خیر الجزا وحرره کتبن ظہیر الدین  
مخدومہ الدین

محمد طاهر الدین

فالمؤرخين في تاريخهم وادابهم  
صنع درمناج لوراك  
بنكار ١٣١٥ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلاة على من لا نبي بعده وبعد فقد سمعت  
نبي ائمة هذه الرسالة اشرف رتبة والكراسة اللطيفة والهداة الانيقة من مؤلفها فجزاه الله خير  
الجزاء حيث اتى بما عاين شطبا كالأذهان ويستلذ منها الاذان اللهم اجعلها مقبولة  
ومصفها هاديامها يا قال بغير رقمه بقله العبد المعتمد بحمل الله الغنى ابو القاسم  
محمد بن عبد الغنى الخف من هذا التقسيم كثر البهار وموله انوار الله قلبه بنور الغنى ومحمد بن عبد الغنى

مواہیم و نقار لفظ فضلائی کلمتہ و ملک بنگالہ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد للحمد القائم الدائم لله والصلوة والسلام على رسول الله ﷺ وعلى  
آله وصحبه رضي الله عنهم ورضوا عنه الله أما بعد فقد وافقت بمقامات شتى من الكتاب  
المستطاب المسمى بسيف المقلدين على اعناق المنكرين للحق الفائق من الاقتران  
والامثال المتبع للكمالات والفضائل لعالم النبيل الفاضل صاحب التحصيل وعدم المثل محمد  
مكتن المولوى محمد عبد الجليل ذي الفضل والتعجيل حفظه الله عن شر كل لئيم وبخيل لقد  
طاعت منه اوراق عديدة فوجدتها محتوية على الحق الصواب مما ظلمها كلها بعبية من الشاك والارتباب  
ومن حسن الاتفاق وصل بصرى ووقع نظرى على كمال وجود التقليد فوجدتها حنة ذليلة در المصنف  
فاما الدليل الواحد المختصر من جميعها فى غاية الوجاهة ونهاية الدلائل قسب ارك الله اكتم  
الحقايق اليقينية اليها الاخوال من المؤمنين والعوامى من اهل السنة من المقلدين انظر الى جامعية هذا  
الدليل وكمال القوة كيف يكتم منها آية لعل الضلال من فذوية الشيخ الجملانية فعلى كل مؤمن ان  
يصوره فى القلب الجنان لئلا يوسوس الشيطان من الجن والاناس وهو هذا قال الله تعالى اولئك  
الذين هدى الله فبهداهم اقتده واقتب من قوله تعالى فبهداهم اقتده وجوب التقليد مطلقا  
ككونه صفة امره المقام يقتضيه وهكذا من قوله تعالى واتبع سبيلى من اكل الى ولا شك ان الامامة



الاربعة المجتهدين رضى الله عنهم اجمعين كانوا باتفاق الثقلين من المسلمين من هذا هم الله - ومقتن  
 انا بوالى الله - وصاروا اتفاقا في استخراج المسائل المحقة في الامة المرحومة من جميع الافراد باتفاقهم  
 جميعا فلا بد من اتباعهم وتقليدهم كما اتفقت الامة من اهل السنة والجماعة على هذا من اهل  
 الشرق والغرب ومن العجم والعرب على الاطلاق بحسب تصريح هاتين الايتين ثم اعلم اننا لما شئت من  
 وجد ان الاختلاف اليسير فيما بينهم في المسائل كما اشار الى هذا النبي صلى الله عليه وسلم اختلاف  
 امتي رحمة فلا بد لنا من التقليد الشخصي في هذه الحالة - واتباع احد الامة الاربعة المعينة +  
 لان الله تعالى حرم التخير في المسائل المختلفة في مثل هذا المقام حيث قال الله تعالى ولا تشعروا  
 السبل فتفرق بكم عن سبيله اذ ليكن وطئكم بكم لعلكم تتقون - وايضا قال نعم مذ بكن بين  
 بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء وايضا قال نعم في مذ من التلويح لما ارتكبه مشركو العرب  
 في زمن النبي صلى الله عليه وسلم كانوا عاصيا ومخيرا مؤثرا عاما ولا بد للتخير في مسائل المذاهب الاربعة  
 من ارتكابه فثبت من مجموع هذه الايات كلها ان التقليد الشخصي بعد خيرة اقرن واجب على  
 كل مسلم من اهل السنة ما لم يبلغ مرتبة الاجتهاد على الاطلاق - كما كان على هذا اهل الحجاز والعرب  
 بأسره وجميع اهل العجم والعراق - وهو معمول للمالك من اهل الافاق - ولم ينكر هذا الاثر في قلة  
 من اهل اتفاق والشقاق - وقد قال الله تعالى ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع  
 غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا فخرى الله المصنف اجزاء الفجر نزل  
 بكرمه العليم ولطفه الجليل فخذوها من كتابها ايها المقلدين - واضربوا باعق الضالين المضلين  
 من الوهابيين المنكرين من اتباع الامة المجتهدين وادعوا المؤلفين واعينوني في هذا الباب على اهل  
 الرقة والارنياب من كل الابواب فان الله ياتي اجركم يوم الحساب فهو نعم المولى ونعم المعين  
 واخره عوانان الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد والواحي اجمعين حرره المذنب  
 العاصي في طريقه بخاتمة ربه بخلق المدعو بفضل الحق الوارد من ليام في كلمته في شهر رمضان  
 المبارك سنة ١٢٨٤ هـ + اصاب من اجاب + ومن انكر فقد خاب ولله دوا القائل من قال



سوى ذلك فقد قال محالا + خذوا الفقير  
 الى الله العفي عبد الكريه عفا الله عنه في المحرم سنة ١٢٨٤





مواہیرِ علمائے ہنگالہ

الحمد لله الذي يعلم الجهر وما يخفى والصلاة والسلام على من دنى قدره لدنى مكان قاب قوسين  
او ادنى بعد فقد طاعت هذه الرسالة من مواضع شتى فوجدتها مطابقة للبركازى وقلت  
لنأظر فيه اقرؤه في انفسه فانك لا يلفظ اليه الا من ينتفع بالذكرى ولا يتجنبها الا الاثنى الذي  
سيصله النادى الكبرى فان المؤات جزاء الله عنا خير الجزاء صاودع فيها من تحقيقات انيقة  
وتدقيقات رشيقة كلها مختص في كتب السلف الصالحين كما ان ما نزل الرسول لا يبلغ اليه  
اگر نیا بگوش و رغبت کس ب بر رسولان بلغ باش و بس والسلام على من اتبع الهدى  
محمد و محمد عبدالحی اختر کان الله تعالی و لا بویه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات آمین

سیدنا راجی ابو لکھوی

صحح الجواب  
والله اعلم بالصواب

عزیز الحق

یوں کہ اس کی تعلق محکم  
کشی و گنج میں تعلق  
جس طرح ہے

خداوند



والحق احق ان يتبع

تقیه حیدر علی خان  
 میرزا تهر علی خان  
 بنگالوی  
 حیدر علی خان

الرسالة فوجه تما  
الحق وانبراهين الحق  
من محمد بن عبد الله

قد طاعتك هذه  
طابق الدلائل الصحيحة

عبد الله بن محمد

کنج پوری از  
مضافات کلائی

دری پوری  
مراکالی

عند الف

عبدالصمد  
بنی سارز جلق

لما نظرت في جوف هذه الرسالة الشاملة لأريب وجدتها مع البرائل لقويم  
الصحيحة فمن كان عالما بالعمل فاضلا يقول لقد جاء الحق وزهق الباطل أصلا

مواہیر علمای غازی پور

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

اچھ شدہ ایسے زلمہ پر آشوب مین کہ غیر مقلدین نے ایک شورش عظیم پیدا کر رکھی، جو اور توہین و تحقیر نام بلکہ  
یہ ان لہجہ مین کوئی دقیقہ فرو گذاشت نہیں اور یہ مرض متعدی ہوتا جاتا ہے کہ تاہن ایسی ایسی تصنیف  
ہوتی ہیں کہ لغو و بابت اگر اسکا جواب نہ تو تھوڑے دنوں مین وہ اہمیت غیر مقلدین کا مجد استحکام چھانگا



مگر جناب مولانا دبا الفضل اولنا مولانا محمد عبدالجلیل صاحب پیش درمی نے کمال تحقیق و تدقیق  
ایک رسالہ بدلائل عقلی و نقلی و جواب اکثر سوالات قرآن و حدیث سے غیر مقلدین کو دیا ہے کہ  
ہر ہر فرقہ و اسکا آب زر سے کھننا چاہیے مگر باعث عدم استطاعت کے ہنوز زیر طبع نہوا افسوس کہ مقام  
ایسی حالت میں بغیر غام ہر کل مسلمانوں پر واجب و لازم ہو کہ ایسی کتاب لاجواب جو مذہب اور دین کے باقی  
رکھنے کا عمدہ آلہ ہو اسکی اشاعت و طبع میں بڑا اجر و ثواب سمجھ کر کوشش کریں۔ اللہ تعالیٰ صنف مذکور  
الصدور سب اہل دین کو جزا عطا فرماوے۔ حررہ طالب الخیر ابو جبر اللہ فقیر محمد امانت اللہ



## قصیدہ فقیر حقیر

دافع ہر غش ہیں وہ معیار عیانِ حدیث  
اور صحابہ پر ہوا نازل یہ فرقانِ حدیث  
مجتہد ہیں منظر تفسیر قرآنِ حدیث  
زندگی بھر جو رہے دربانِ سلطانِ حدیث  
کب یہ سب ہیں قطرہ بحرِ فزادانِ حدیث  
جن سے ہر مشکوف بابِ نقد و ثیمانِ حدیث  
ہیں حکیم علم قرآن بھی وہ لقمانِ حدیث  
کس سے ہو سکتی ہر تکریم سلیمانِ حدیث  
موت ہر آن سب کی اک شیرِ بیابانِ حدیث  
جو قوی بازو ہوئے حالِ میزانِ حدیث  
یعنی اہل اجتہاد دینِ مطہرانِ حدیث

مجتہد ہیں کان علم فقہ و ارکانِ حدیث  
مہبط جبریل پر نازل ہوا سترِ آنِ حق  
مطلع تفسیر فرقانِ کریم اصحابِ ہیں  
بابِ جنت کیون نہ مفتوح ان سب کے لیے  
جو تخرانکے اک شاگردانے میں ہوا  
کس قدر احسان انکے سب جہان پر آج ہیں  
خوشگوار اُن سے نیکون ہوں لقمہای علمِ دین  
مثل مورِ ناتوان ہیں یہ محدث ہند کے  
مدرت و رواہ بیان جو صیدِ کبابِ نفس ہیں  
ہیں وہی اسرارِ حق ہیں مالکِ رطلِ گران  
ہیں مطہرانِ الٰہی جانِ نثارِ آنِ رسول



آج کل یہ کوچہ گرد لذت نفس و ہوا  
ای فقیر اب تاج شاہی بہر بند و عیال

قدر کیا جانینگے کیا تھے مرو میدانِ حدیث  
سر پہ رکھ فرمانِ قرآن اور فرمانِ حدیث

### قصیدہ دوم منہ

قالب فقہ میں ہر روح جو معنای حدیث  
مدعی سارے ہیں اور محض کچھ اسمای حدیث  
ہم زلیخا کی طرح رہتے ہیں شیدائے حدیث  
فقہ فانوس ہوا و شمع سراپائے حدیث  
حسن فقہ حسین غم فحوائے حدیث  
گو یا آفاق میں ہیں شمر و یزید آج تلک  
کہتے ہیں بیس تراویح کو بدعت ہیں یہ سب  
ابنِ رومان سے ہر نقل حدیث عشرین  
دل کے بیماروں کو دو تین عمل کے لیے بس  
جیسے سلطان دو عالم کے ہیں صدیق و وزیر  
اہلِ حسنی ہیں وہی اہلِ زیادہ ہیں وہی  
بو حنیفہ کبھی و اللہ نہیں کرتے قیاس  
ضعف ایمان کا سبب ہے یہ کلام اعدا  
تو بھی وہ رائے کو رکھتے ہیں مقابل اُسکے  
رائے بدہر یہ تری منکر تفت لید عنید  
اور نورای سے ممتاز حدیث اُنکے لیے  
کہتے ہیں دشمن دین یہ کہ نہیں مانتے ہم  
ہو گئے بنکے عدد ایک کے تم سارے تباہ  
صورت برگِ خزان پھر تو و تو دگلغفن  
جا بجا فتنہ و آشوب ہوا و خاکِ نہیں

تو مقرر کرتے فقہ ہیں ماو اے حدیث  
اہلِ حق اور مسامی معلائے حدیث  
مثل یوسف ہی گرامی ہیں منوای حدیث  
کیون جدار کھ کے حدو کرتے ہیں اطفای حدیث  
دونوں رکھتے ہیں خاکِ بدہر زہری حدیث  
یعنی یہ فقہ کے دشمن ہیں جو اعدائے حدیث  
کیا کہیں شیعہ کی تعلیم ہوا خفای حدیث  
ہاں ذرا دیکھ تو مالک کی موٹائے حدیث  
مرضِ غب کی طرح آتی ہے حمائے حدیث  
فقہ بیشک ہے وزیرِ شہ و الائے حدیث  
جنکو ہے حسنِ عمل کے لیے حسنائے حدیث  
جب تلک ہاتھ کہیں اُنکو ضعیف آئے حدیث  
کہ اگر بیشِ نظر اُنکے ہوا تو اے حدیث  
کہیں مقبول نہیں اُنکو بے رائے حدیث  
سے محض اسمِ حدیث تک چھ آجائے حدیث  
جو کہ خود ہیں ہم عرفانِ مسماے حدیث  
بو حنیفہ سے اگر لاکھ ہوں دانائے حدیث  
دو بھی ہوتے اگر ایسے چمن آرائے حدیث  
ہوتے ہر جاے تم اے زمرۂ اعلای حدیث  
کیون نہو جنکے ذرا دل میں نہیں جائے حدیث



ہین نمونے کو لکھئے ہوئے دیباہی حدیث

ای فقیر آج بہت جلس فروشان فساد

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين على آلائه + والشكر للرحمن الرحيم على نعمائه والصلاة والسلام على من عرج على معارج العلى ثم دنى قدلى وعلى آله واصحابه وأئمة امته الذين آمنوا وكانوا يتقون وباقتلاهم عتدى الناس يشدون اما بعد فقد جاءنى بالرسالة سيف المقلدين على أحننا والمنكرين ابن مصنفها العلامة + والتمسنى ان أحرر تقرضاً واجعل عليها علامة - فطالعت مقدمات جديدة من هذه الرسالة المفيدة - فوجدت فيها من الدلائل الدلائل الساطعة والبراهين القاطعة مما يختم على أفواه المعاندين في الدين المتبعين للشياطين المريرين الذين هم ينطقون عن الطوى ان من اتبع هواه فقد ضل وعوى ويشفى ما فى صدور المريرين الحق من اخلاص الشبهات وان هذا المن اقصى الغايات فطالعوها يا ايها الناس فان فيها لبلاغ للناس وان فيها الشفاء للعليل وسقاء للعليل جعل الله مصنفها مرحوباً مغفوراً فانه سعى سعيًا مشكوراً - ثم العبد الذليل الراجى عفوربه الجليل بوالسناء محمد عبد الله شيدا غفر له الله الوحيد الفريد على الكون



فوت  
بسم الله الرحمن الرحيم  
محمد بن عبد الله شيدا



# طالع

صاحبان کیاست و ذکاوت و اہالیان سنت و جماعت پر پوچھ سیدہ نہ رہے کہ اس زمانہ  
شر و فساد میں اگرچہ غیر مقلدین کے جوابات میں بہت سی کتابیں تصنیف ہوئیں۔ لیکن  
مثلاً اس کتاب سیف المقلدین علی اعناق المنکرین کے برابر کوئی کتاب دہان نہ تھی  
اور یہ مطالب و مقاصد آج تک تالیف نہیں ہوئی دیکھنے سے خود معلوم ہو جائیگا۔ عصر  
کہ خود بیویر نہ آنکہ عطار بگوید علاوہ ان سب کے مضامین عالیہ اس کتاب مستطاب میں ایسے  
درج ہوئے ہیں کہ غالباً کسی کتاب میں کمتر نظر سے گذرے ہونگے۔ چنانچہ خلافت اہل اسلام  
کے واقعی حالات زمانہ متبرکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے لیکر تازمان شوکت و عظمت اہل اسلام  
کے اور خصوصاً عجائب و غرائب جو فصل دوم باب ہفتم میں صفحہ (۵۱۳) سے لیکر آخر کتاب تک  
درج ہوئے ہیں قابل دیدار و لائق شنید ہیں نصائر کے سینہ کباب ہندوؤں کے  
پلیج و تاب رافضی خانہ خراب کے کمال اضطراب اس کتاب کے جوابات باصواب سے ظاہر  
و باہر ہے۔ اور نیز بعض علما و بزرگواران دین کے پورے طور پر حالات اس کتاب میں  
درج ہیں جیسا کہ یہ سب امور فرست کتاب ہذا سے ناظرین کو معلوم ہونگے واضح ہو کہ  
یہ کتاب بموافق بھی سرکار داخل رجسٹری ہو گئی ہو کوئی صاحب بدون اجازت مصنف  
صاحب کے قصد طبع اس کتاب کا نفروائیں

من

المع

احقر عبد الغفور ابن مولانا عبد الحلیل صاحب تاشاور

کتاب ہذا ذیل کے مقامات سے مل سکتی ہے

مولوی عبد الولی صاحب	مولوی عبدالاحد صاحب	حاجی محمد سعید صاحب	مولوی محسن صاحب
دفتر البیان لکھنؤ	مجتائی پریس دہلی	کلکتہ فلاحی ٹولہ ۵۵	پٹنکا پور۔ کانپور ۵۵



# فہرست منتخب بعض احوال تاریخی خلفاء و علما از کتاب سبب المقادیر

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۱۰	در ذکر خلافت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲۸	سلسلہ (۴) در فضل امام با حادیث
۲۱۳	قاعدہ استخراج نام پاک محمد و احمد از ہر چیز		و در فضیلت مذہب و سنی
۲۱۶	ذکر قصہ ہجرت	۱۳۴	در غلطی افشای امام بخاری وغیرہ
۲۲۱	در ذکر ازواج مطہرات نبی ص	۱۳۳	سلسلہ (۵) در کمال عقل امام رضا
۲۳۱	در ذکر خلافت ابوبکر رض	۱۴۵	لطیفہ اول در سبب تولد امام محمد باقر رض
۲۳۳	در خلافت عمر رض	۱۴۶	در سبب انتقال امام طحاوی از
۲۴۰	در خلافت عثمان رض		مذہب امام شافعی رض
۲۴۲	در بعضی حالات مروان بن الحکم	۱۴۸	سلسلہ (۶) در ذکر بعضی فراسات امام
۲۴۳	در خلافت علی رض	۱۵۲	سلسلہ (۸) در تحمل از ایذا سے امام
۲۴۴	در خلافت حسن بن علی رض	۱۵۶	در مشاہدہ کرامت از اخوند صاحب صواب
۲۵۲	در خلافت امیر معاویہ رض و قس علی ہذا		سلسلہ (۹) در ذکر تسلسل تلامیذ از امام رضا
۲۶۱	در بعضی حالات مردان و جنات حرباء	۱۶۰	سلسلہ (۱۰) در توثیق امام در علم حدیث
۲۶۱	در بعضی حالات حجاج ثقفی رض	۱۶۴	ذکر غلطی امام بخاری در طعن امام رضا
۲۶۶	در بعض احوال امام عظیم رض	۱۶۶	سلسلہ (۱۱) تدوین امام فقہ را
۸۳	مناقب امام اعظم در چاروہ سلسلہ	۱۸۱	ذکر عبدالوہاب متقی استاد شیخ دہلوی رض
	سلسلہ اول در فقاہت امام رضا	۱۸۲	بشارت دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
۹۳	در بعضی حالات امام محمد و ابوالیوسف زعفران		بصحت مذہب امام رضا



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۴	سلسله (۱۲) مناقب مجموعه امام رزم	۵۸۵	حالات فارابی معلم ثانی
۱۸۶	دفن صاحب بدایه و غیره در قبرستانی	۵۸۸	بعض حالات امام بخاری رزم
۲۰۳	سلسله (۱۳) در تولد و نسب امام رزم	۶۱۶	در اسرار کلمه طیبیه -
۳۰۸	سلسله (۱۴) در وفات امام رزم	۶۱۷	در اسرار اسمای کتب منزله -
۲۰۹	معا با اسم امام	۶۲۷	خاصیت آب زمزم
۳۰۸	باب ششم در مسائل هر نوع	۶۳۷	تعاریف ابن حجر و علامه عینی بر یکدیگر
۵۱۳	باب فصل ۲ در حکایات و لطائف عجیب	۶۳۸	در حالات علامه عسقلانی و علامه عینی
۵۱۵	ح - در محبت صلحاء	۶۳۸	مباحثه بحر العلوم با فاضله
۵۱۸	در بعضی حالات امام شافعی رزم	۶۵۰	در حال لقمان
۵۲۳	مناظره علامه و میر سید شریف	۶۵۴	حالات ابن مبارک
۵۳۳	در حالات غوث پاک	۶۶۲	حالات فرعون بیعون
۵۳۵	ابن العربی رزم	۶۶۶	مناظره مولوی عبدالحکیم و میرزا اید
۵۴۱	حالات ابن جوزی رزم	۷۷	حالات مولوی عبدالحکیم سیالکوئی
۵۴۳	بعض حالات شیخ دہلوی رزم		و میرزا اید بهروی
۵۴۶	حالات امام احمد بن حنبل رزم	۶۷۰	امام ابی یوسف رزم
۵۶۰	مناقب امام مالک رزم	۶۹۵	حالات امام محمد رزم
۵۶۶	حالات شاه عبدالعزیز دہلوی رزم	۷۰۲	حالات امام نووی رزم
۵۷۸	حالات ابوعلی سینا	۷۱۲	حقوق استاد و عالم



